٨٦

جلد ثاني

تفسير قرآن مجيد

كه مسمى بمواهب علّيه معروف

بتفسير حسيني

تصنيف كمال الدين حسين

واعظ كاشفي هروي

به امر امير نظام الدين علي شير آغاز تصنيف در سنه ۸۹۷ هجري يافت و اختتام

در سنه ۹۰۲ هجري بعهد سلطان حسين ميرزا پذيرفت و رحلت مصنف

در سنه ۹۱۰ هجري در هرات *

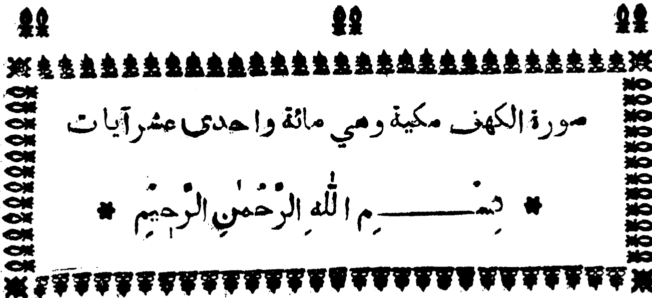
در مطبع احمدي

حاجي سيد عبد الله

مرحوم مغفور واقع محله مرزاپور علاقه شهر كلكته بلغاب طبع در آمد

وقد اهتم بطبعه اقل الخافقين احقر اصغر حسين

حفظه الله من الحزن والشين



(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ) ثنا و ستایش مر خدای را (الَّذِيْ اَنْزَلَ) آنکه فرو فرستاد (عَلٰی عَبْدِهِ) بر بندهٔ خود یعنی محمد ع م (الْکِتٰبَ) قرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است که به بندگان ارزانی داشته (وَلَمْ یَجْعَلْ) و ننهاد (لَهٗ) در و (عِوَجًا) چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدولی از حق بباطل وگردانید او را (قَیِّمًا) راست یعنی معتدل بی صمت افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه خدا بندهٔ خود را میلی بغیر خود وگردانید او را مستقیم در جمیع احوال (لِیُنْذِرَ) تا بیم کند محمد ع م یا قرآن مر کافران را (بَأْسًا شَدِیْدًا) بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده (مِنْ لَّدُنْهُ) از نزدیک خدای که معذب او است نه غیر او (وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِیْنَ) و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان را (الَّذِیْنَ) آنانکه (یَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ) میکنند کارهای پسندیده (اَنَّ لَهُمْ) بآنکه مر ایشان را است (اَجْرًا حَسَنًا) مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده و تمام (مّٰکِثِیْنَ) در حالتیکه مقیم باشند (فِیْهِ) در آن اجر (اَبَدًا) همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آن است که جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا بود (وَّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ) و بیم کند آنرا که از روی جهل (قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ) گفتند فرا گرفت خدای تعالی (وَلَدًا) فرزندی و قایل آن یهود و نصاری و بنو ملیح (مَا لَهُمْ) نیست این گویندگان را (بِهٖ) بفرزند یا بدین سخن که میگویند (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القای این قول میکنند (وَّلَا لِاٰبَآئِهِمْ) و نه دانش

بود مر پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آبا میکنند (كَبُرَتْ كَلِمَةً) بزرگ تر کلمه است آن کلمه که از روی جرأت (تَخْرُجُ) بیرون می آید (مِنْ اَفْوَاهِهِمْ ط) از دهنهای ایشان از همه قولهای کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه و تشریک واحتیاج واتصاف بصفات حدوث (اِنْ يَقُوْلُوْنَ) نمی گویند (اِلَّا كَذِبًا ○) مگر دروغی را بزرگ دروغی است که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد وکوهها از جا برود تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت پناه هم از استماع این کلمه غمناک شد وامیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که (فَلَعَلَّكَ) پس گویی تو (بَاخِعٌ نَّفْسَكَ) کشنده مر نفس خود را (عَلٰى اٰثَارِهِمْ) بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر وغم بر دل بی غل خود منه (اِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوْا) اگر ایمان نیاورند (بِهٰذَا الْحَدِيْثِ) باین سخن یعنی قرآن ودر پی کفر وعصیان ایشان خود را هلاک مساز (اَسَفًا ○) از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب (اِنَّا جَعَلْنَا) بدرستی که ما گردانیده ایم (مَا عَلَى الْاَرْضِ) آن چیز براکه بر زمین است از معادن ونباتات وحیوانات (زِيْنَةً لَّهَا) آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است مراد انبیا اند هم یا علما یا خلفا قرآن که زینت زمین ایشانند وجمعی گویند آرایش زمین برجال الله از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان بازبسته اند * بیت *

* روی زمین بطلعت ایشان منور است * چون آسمان بزهره وخورشید ومشتری *

وگفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق تعالی فرمود که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم (لِنَبْلُوَهُمْ) تا بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که (اَيُّهُمْ) کدام از ایشان (اَحْسَنُ) نیکوتر است (عَمَلًا ○) از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند (وَاِنَّا لَجَاعِلُوْنَ) وبدرستیکه ما سازندگانیم (مَا عَلَيْهَا) آن چیز براکه بروی زمین است از کوه ودرخت وبناها (صَعِيْدًا جُرُزًا ○) زمینی هامون بی گیاه یعنی باخر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید وبزینت ناپایدار وی فریفته مشوید * مثنوي *

* جهان از رنگ وبو زینت اسپرست * ولی نزدیک ارباب بصیرت *

* نه رنگ دلکشش را اعتباری است * نه بوی وفر بینش را مداری است *

آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال درآموختند که از حضرت رسالت پناه هم بپرسید تا بگو

می‌گفتند که قصهٔ جوانان بس عجیب است عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیت فرستاد (اَمْ حَسِبْتَ) نه چنان است که می‌گویند که آیا می‌پنداری تو (اَنَّ اَصْحٰبَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ) آنکه اصحاب کهف و رقیم که مقصود و نه حال در خواب ماندند (کَانُوْا) بودند (مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا) از آیات قدرت ما چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان نسبت بآیات قدرت ما که وی آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاری است. جرم نام واقع در کوه تباخوس از حوالی شهر افسوس که دار المملکت دقیانوس بود و رقیم نام قریهٔ ایشان است یا وادی که کوه تباخوس در انجا است و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسمای اصحاب کهف در ان رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بودند که در کوه از خوف باران پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرود آمده پوشیده شد و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب الکهف اقوال مختلفه بسیار است درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می‌گردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ملک روم بشهر افسوس رسید و آنجا مجمعی برای بتان که معبودان او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نو رسیده خداپرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانانید و خرد سال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول من است یا در رد آن پس از ان شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمد و در مرافقت موافقت نمود و سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدا را دوست میدارم شما

در خواب رود تا من شمارا پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از وفی ایشان بغار بهین وجه خبر میدهد (اِذْ اَوَی الْفِتْيَةُ) یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند (اِلَی الْکَهْفِ) بغار رجیم (فَقَالُوْا) پس گفتند (رَبَّنَا اٰتِنَا) ای پروردگار ما بده مارا (مِنْ لَّدُنْكَ) از نزدیک خود (رَحْمَةً) بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو (وَّهَيِّئْ لَنَا) و مهیا ساز برای ما (مِنْ اَمْرِنَا) از کار ما که مفارقت کفار است (رَشَدًا) راستی و نیکوئی و صواب (فَضَرَبْنَا عَلٰۤی اٰذَانِهِمْ) پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را (فِی الْکَهْفِ) در غار (سِنِیْنَ عَدَدًا) سالهای ذات عدد یعنی شمرده (ثُمَّ بَعَثْنٰهُمْ) پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را (لِنَعْلَمَ) تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یعنی تا پیدا شد بندگان ما که درین قصه (اَیُّ الْحِزْبَیْنِ) کدام از دو گروه مراد اهل کتابین اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متأخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام ازینها (اَحْصٰی) شمارنگاه دارنده تر است (لِمَا لَبِثُوْۤا اَمَدًا) مر اندازهٔ مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شمارهٔ که راست تر است (نَحْنُ نَقُصُّ) ما قصه ع ۱۳
می کنیم یعنی میخوانیم (عَلَیْكَ) بر تو که محمدی (نَبَاَهُمْ) خبر ایشانرا (بِالْحَقِّ ط) براستی (اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ) بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق (اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ) ایمان آوردند به پروردگار خویش (وَزِدْنٰهُمْ) و بیفزودیم ایشان را (هُدًی ۖۗ) راه نمونی یعنی ثبات و یقین (وَّرَبَطْنَا) ببستیم (عَلٰی قُلُوْبِهِمْ) بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم براظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در سخن برد قیانوس (اِذْ قَامُوْا) چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را به پرستش بت دعوت کرد (فَقَالُوْا) پس گفتند (رَبُّنَا) پروردگار ما (رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدگار آسمانها و زمینهاست (لَنْ نَّدْعُوَا) هرگز نخواهیم پرستید (مِنْ دُوْنِهٖۤ) بجز وی (اِلٰهًا) معبودی (لَّقَدْ قُلْنَاۤ) بخدای که گفته باشیم (اِذًا) آن هنگام که دیگری را پرستیم (شَطَطًا) سخن خطا و دروغ (هٰۤؤُلَآءِ قَوْمُنَا) این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس (اتَّخَذُوْا) فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل (مِنْ دُوْنِهٖۤ) بجز خدای بحق (اٰلِهَةً ط) خدایان دیگر که همه باطلند (لَوْلَا یَاْتُوْنَ) چرا نمی آرند کافران (عَلَیْهِمْ) بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت (بِسُلْطٰنٍۭ بَیِّنٍ ط) بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی می کند بحجت

و برهان (فَمَنْ اَظْلَمُ) پس کیست ستمگارتر (مِمَّنِ افْتَرٰی) از کسیکه افترا کند و بر بندد (عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا ط)
بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکاء کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشانرا
مهلت داد و ایشان فرار کردند بآنجا که مهتر ایشان بود و در اثنای طریق با ایشان گفت (وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوْهُمْ)
و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان (وَمَا يَعْبُدُوْنَ) و از آنچه می‌پرستند (اِلَّا اللّٰهَ) مگر
خدای تعالی را ایشان خدایرا معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک می‌ساختند بآنجا فرمود که
چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید (فَاْوٗا اِلَی الْكَهْفِ) پس باز گشت کنید بسوی
غار و در وی جای گیرید (يَنْشُرْ) تا بگستراند (لَكُمْ رَبُّكُمْ) برای شما پروردگار شما و بسیار سازد برای شما
(مِنْ رَّحْمَتِهٖ) از بخشایش خود در دو سرای (وَيُهَيِّئْ لَكُمْ) و بسازد برای شما (مِنْ اَمْرِكُمْ) از کار
شما (مِرْفَقًا ۞) آن چیزیکه بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده‌اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند
و شبان ایشان را در غار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا
بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه روزی بافسوس باز آمده از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان
خبر یافت آبای ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن
شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند
فرمود که در غار سنگ بر آرند تا همه در آنجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان
دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید
روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه تاخاوس
بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می‌تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال
باز می‌آورد و در درون غار نمی‌تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را تباه گرداند
چنانچه حق سبحانه می‌فرماید که (وَتَرَى الشَّمْسَ) و بینی تو ای بیننده آفتاب را (اِذَا طَلَعَتْ) چون طلوع کند
(تَّزٰوَرُ) میل کند (عَنْ كَهْفِهِمْ) از غار ایشان (ذَاتَ الْيَمِيْنِ) بسوی راست آینده چه در غار در مقابله
قطب شمالی افتاده (وَاِذَا غَرَبَتْ) و چون غروب کند (تَّقْرِضُهُمْ) ببرد از ایشان و بگردد (ذَاتَ الشِّمَالِ)
بسوی جپ بگردنده (وَهُمْ) و ایشان (فِيْ فَجْوَةٍ مِّنْهُ ط) در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح
هوا بدیشان می‌رسد و از تعفن غار ایمنند (ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ ط) این خبر ایشان از دلایل قدرت
خدای است (مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ) هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق (فَهُوَ الْمُهْتَدِ ج) پس او راه یافته است

بفلاح ورشاد (وَمَن يُضْلِلْ) وهرکرا فروگذارد (فَلَن تَجِدَ لَهُ) پس نیابی تو مر او را (وَلِيًّا مُّرْشِدًا ●)
هرگز دوستی راه راست نماینده (وَتَحْسَبُهُمْ) وپنداری تو ایشان را (أَيْقَاظًا) بیداران زیرا که چشمهای
ایشان باز باشد (وَهُمْ رُقُودٌ ۚ) وحال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار
کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان درنگری بینی که جلوه گرانند در میدان اعمال وچون
سرایر ایشان دریابی بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف ذوالجلال باطن مست وبه ظاهر هوشیار
وبمعنی بیکار وبصورت درکار * بیت *

* ظاهری با این وآن در ساخته * باطنی از جمله وا پرداخته *

ابن عباس رض عنه فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی می گردانند تا زمین آنچه
بر واست از اجساد ایشان نخورد وگویند در هر سالی در روز عاشورا می گردانند وپس بر هر تقدیر
تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی (وَنُقَلِّبُهُمْ) ومی گردانیم ایشان را یعنی ملایکه بامر ما می گردانند
شان را (ذَاتَ الْيَمِينِ) بدست راست (وَذَاتَ الشِّمَالِ ۖ) وبجانب چپ (وَكَلْبُهُم) وسگ
ایشان (بَاسِطٌ) گسترانده است (ذِرَاعَيْهِ) دستهای خود را (بِالْوَصِيدِ ۚ) به پیشگاه غار یا بر آستانه
او وآن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا خلنج ودر زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده
وپشتش سیاه وشکمش سفید ودمش ابلق ونامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زیان
یا مهیا ودر تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که هرکه در شبانروزی بر حضرت نوح ع م درود فرستد از
گزدم بوی ضرر نرسد وهرکه این کلمات را وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته باخود دارد از سگ متضرر
نگردد (لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ) اگر اطلاع یابی بر ایشان ونظر کنی بدیشان (لَوَلَّيْتَ) هر آینه روی بگردانی
(مِنْهُمْ) از ایشان (فِرَارًا) بجهت گریختن (وَلَمُلِئْتَ) وهر آینه پر کرده شوی (مِنْهُمْ رُعْبًا ●) از ایشان
ترس وبیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آن است که کسی را طاقت دیدن ایشان
نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است وموها وناخنهای ایشان دراز شده وایشان
در مکان مظلم موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر است ع م ومراد غیر اوست القصه
چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت وبدار الملک باز آمد اندک زمانی را باد
اجل بنای حیاتش را در هم افگند وآن همه ملک ومال وجاه وجلال متلاشی گشت * بیت *

* دمی چند بشمرد وناچیز شد * زمانه بخندید کین نیز شد *

و بعد از ان چند ملک دیگر در آن مملکت تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروسیس رسید گویند
تندروسیس و او مردی مومن و خداترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد هرچند ملک
ایشان را پند داد سود نکرد و حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را
از خواب بیدار کرد چنانچه گفت (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم (بَعَثْنَاهُمْ)
برانگیختیم بر کمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییری یافته بود و نه جامهای ایشان
کهنه و فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت (لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ ط)
تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید (قَالَ قَائِلٌ)
گفت گوینده (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی مکسلمینا که بسن از همه اکبر بود (كَمْ لَبِثْتُمْ ط) چند وقت درنگ
کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد
بغار درآمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند (قَالُوا لَبِثْنَا) گفتند درنگ
کردیم اینجا (يَوْمًا) روزی اگر دی روز در خواب شده باشیم (أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ط) یا پارهٔ از روز اگر
درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بالیده و مویهای سر را دراز شده یافتند (قَالُوا)
گفتند بعضی از ایشان بعضی را (رَبُّكُمْ) که پروردگار شما (أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ) داناتر است بآنچه درنگ
کرده اید (فَابْعَثُوا) پس بفرستید (أَحَدَكُمْ) یکی را از میان شما (بِوَرِقِكُمْ هٰذِهٖ) بدین درمی که دارید
(إِلَى الْمَدِينَةِ) بسوی شهر افسوس (فَلْيَنْظُرْ) پس باید که فرستاده در نگرد (أَيُّهَا) تا کدام از اهل مدینه
(أَزْكَىٰ طَعَامًا) پاکیزه‌ترند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال‌تر و پاکیزه‌تر است چه در زمان
ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کند
(فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ) پس بیارد به شما خوردنی از آن طعام پاک (وَلْيَتَلَطَّفْ) و باید که فرستاده نرمی
و مدارا کند در خرید و فروخت (وَلَا يُشْعِرَنَّ) و خبردار نگرداند (بِكُمْ أَحَدًا ۝) به شما یکی را از اهل این
شهر (إِنَّهُمْ) بدرستی که اهل این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند (إِنْ يَظْهَرُوا) اگر مطلع شوند یا قادر
گردند و ظفر یابند (عَلَيْكُمْ) بر شما (يَرْجُمُوكُمْ) سنگسار کنند شما را (أَوْ يُعِيدُوكُمْ) یا باز گردانند
شما را (فِي مِلَّتِهِمْ) در کیش خویش (وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ۝) و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین
درآیید و روی نجات نبینید همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که عاقل ایشان بود وصیتها
قبول فرمود و روی بشهر نهاد و بدر دروازه رسید اوضاع آن را متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات

واشكال والوان مردم را بر نمطي ديگر يافت جرئت بروي غالب كرد آخر الامر بدكان خبازآمد ودرمي
از انچه همراه داشت بوي داد تا در عوض نان بستاند نانوا زوي ديد منقش بنام دقيانوس خيال
بست كه اين مرد گنجي يافته آن زر را بازاري ديگر بديگري نمود بيك لحظه اين خبر در بازار منتشر شده
بشحنه رسيد ويمليخا را طلبيده تهديدي عظيم نمود وطلب باقي زرها كرد يمليخا گفت من گنجي نيافته ام
دي روز اين زر از خانه پدر برداشته ام وامروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسيدند چون
بگفت كسي از اهل شهر ندانست ويرا تكذيب نمودند واو از غايت دهشت گفت مرا پيش
دقيانوس بريد كه او از بهر من اگاهي دارد مردم آغاز استهزا كردند كه دقيانوس قريب سيصد سال شد
مرده است تو مارا افسوس مي گيري يمليخا گفت شما با من مسخريه مي كنيد دي روز با جماعتي از وي
گريخته بكوه رفتيم وامروز مرا به شهر بطلب طعام فرستادند من بجز اين چيزي ندانم القصه او را نزد
ملك بردند وصورت حال تقرير كرد ملك با جمعي مقربان واشراف بلد روي بغار آوردند يمليخا بغار
در آمد و ياران را از صورت حال خبر داد طيالنور ملك برسيد وآن لوح كه بر در غار بود برخواندند
واسامي واحوال ايشان معلوم گردد با قوم بغار در آمد وايشان را ديد با رويهاي تازه وجامهاي
نو متحير شده بر ايشان سلام كرد جواب دادند وحق سبحانه ازين حال اخبار فرمود (وَكَذَٰلِكَ) وهمچنانكه ايشان
را بيدار كرديم (أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ) مطلع گردانيديم تندروس وقوم او را بر ايشان (لِيَعْلَمُوا) تا بدانند
(أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ) آنكه وعده الله به بعث وحشر (حَقٌّ) راست ودرست است چه خواب وبيداري ايشان
بموت وبعث مشابهتي تام دارد (وَأَنَّ السَّاعَةَ) وديگر تا بدانند آنكه روز قيامت (لَا رَيْبَ فِيهَا ط)
هيچ شكي نيست در وي پس حق تعالى اطلاع داد بر ايشان (إِذْ يَتَنَازَعُونَ) چون نزاع مي كردند اهل آن
زمان (بَيْنَهُمْ) ميان يكديگر (أَمْرَهُمْ) امر دين خود را بعضي مي گفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود وبرخي
قايل بودند بحشر روح وجسد با يكديگر پس بديدن ايشان ظاهر شد كه روح وجسد باهم مبعوث خواهند شد چه
خداوند كه توفي نفس ايشان كرده سيصد ونه سال بدنهاي ايشان را از تحلل وتغير نگاهدارد و پس ارسال
ارواح كند بآن قادر است بر توفيه نفوس همه مردمان وامساك اجزاي ابدان ايشان وديگر باره
فرستادن ارواح بآن

* بيت *

* پيش قدرت كارها دشوار نيست * * عجز را با قدرت حق كار نيست *

آورده اند كه جوانان ملك را دعا كردند ودر مضاجع خود بخفتند وارواح ايشان متبوض شد ودر تفسير

امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت پناه ع‌م را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل
ع‌م آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را
بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آن حضرت ع‌م فرمود که چه فرستم و کرا امر کنم به رفتن جبرئیل
ع‌م گفت ردای مبارک خود را بگستران و امیرالمومنین ابوبکر صدیق و فاروق و علی مرتضی و ابوذر را رض
بگو تا هر یک بگوشهٔ بنشینند و باد را که مسخر سلیمان ع‌م بود بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده
و بفرمای تا ایشان را بر داشته بدان غار برد حضرت ع‌م آن چنان کرد و صحابه رض بدر غار رسیده
سنگی بر داشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ زدن درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی
ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح با جسد ایشان باز آورد تا بر خواستند و جواب سلام باز دادند صحابه
گفتند نبی الله محمد بن عبد الله ع‌م شما را سلام رسانیده ایشان جواب گفتند علی محمد رسول الله ع‌م پس
دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر را ع‌م سلام
رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد ع‌م زنده شوند و مهدی
بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او
این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند (فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ) پس گفتند بنا نهید بر ایشان
(بُنْيَانًا ط) دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند (رَبُّهُمْ)
پروردگار ایشان (أَعْلَمُ بِهِمْ ط) داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعت می کنند در باب ایشان
(قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا) گفتند آنانکه غالب شدند (عَلَىٰ أَمْرِهِمْ) بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد
قایل بودند گفتند (لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ) فرا می گیریم بر ایشان (مَّسْجِدًا ۝) مسجدی که مردمان در آن
نماز گزارند (سَيَقُولُونَ) زود باشد که گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف (ثَلَاثَةٌ) سه تن بودند
(رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ ج) چهارم ایشان سگ ایشان (وَيَقُولُونَ) و گویند نسطوریه از ترسایان (خَمْسَةٌ)
پنج تن اند (سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ج) ششم ایشان سگ ایشان می گویند ایشان این سخن را (رَجْمًا بِالْغَيْبِ ج)
انداختن بپوشیدگی یعنی گفتاری است که به پندار یا اختراع خود می گویند (وَيَقُولُونَ) و گویند مسلمانان
باخبار رسول الله ع‌م (سَبْعَةٌ) ایشان هفت تن اند (وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ) و هشتم ایشان سگ ایشان (قُل رَّبِّي)
بگو آفریدگار من (أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم) داناتر است بشمار ایشان (مَّا يَعْلَمُهُمْ) نمیداند عدد ایشان را (إِلَّا قَلِيلٌ ۞)

مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر عم و اصحاب او رض ابن عباس رض فرموده که انا من ذلک القلیل و از علی رض منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان این است یملیخا مکسلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب ایشان قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست آنچه فی الجمله صحت دارد این است در تیسیر از عبد الله بن عمر رض نقل می کند که چون آتش در موضعی افتد پس این اسمای بر کاغذی نوشته در آنجا افگند فی الحال می میرد و اهل تأویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی می گویند این قصه نمودار از احوال بدلاء سبعه است که هفت اقالیم عالم بوجود باجود ایشان قائم است و کهف خلوت گاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت است بروح و عقل و قلب و نظری و عملی و قوت متحیره و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر میرود (فَلَا تُمَارِ) پس توجدال مکن ای محمد (فِيهِمْ) در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب بین جدال کنند (إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا) مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله با ایشان بخوان آنچه در قرآن است و برد تجهیل ایشان اشتغال منما (وَلَا تَسْتَفْتِ) و فتوی مجوی یعنی مپرس (فِيهِمْ) در شان ایشان (مِنْهُمْ) از اهل کتاب (أَحَدًا) یکی را آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسول عم پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله تعالی پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرود نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل بی غل آن حضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که (وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ) و مگوی

ع ۱۵ مر چیزی و کاری را که قصد داری بران (إِنِّي فَاعِلٌ) بدرستیکه من کننده ام (ذَٰلِكَ غَدًا) این کار فردا (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) مگر آنکه خواهد خدای یعنی گوئی که اگر خدای خواهد (وَاذْكُرْ رَبَّكَ) و یاد کن مشیت پروردگار خود را (إِذَا نَسِيتَ) چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو انشاء الله یا یاد کن پروردگار خود را وقتیکه خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فنای ذاکراست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آن است که دل ذاکر در مذکور شود و جان وی در سر نور خبر عیان گردد و عیان دور از بیان بلکه

مثنوی * نی بیان می گنجد اینجانی عیان * نی من و نی ما و نی نام و نشان *

* ذکر و ذاکر محو گردد با تمام * جمله گی مذکور ماند و السلام *

(وَقُلْ عَسَىٰ) و بگو شاید که (أَنْ يَهْدِيَنِ) آنکه دلالت کند مرا (رَبِّي) آفریدگار من (لِأَقْرَبَ) بآنچیزی که نزدیک تر است (مِنْ هَٰذَا) از نشان اصحاب کهف که می پرسید (رَشَدًا) از راه صواب و چون عمر

از حق سبحانه لابد است او را اراده شود به بزرگتر چیزی که آن قصه اصحاب کهف و از اخبار انبیا و امم سابقه
بوده و انبا از نوازل و حوادث آیه (وَلَبِثُوا) و درنگ کردند آن جوانمردان هم (فِي كَهْفِهِمْ) در غار خود
وقتیکه در خواب بودند (ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ) سه صد سال (وَازْدَادُوا تِسْعًا) و زیاده کردند و بران افزودند
نه سال دیگر در لباب آورده که سه صد شمسی بوده و نه سال برو افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت
بين السنتين در هر سال قریب یازده روز است و به تحقیق سه صد سال شمسی سه صد و نه سال قمری
بوده و دو ماه و نوزده روز باشد در جراست که ترسایان گفتند ما سه صد سال را دانیم و نه را نشناسیم
حق تعالی فرمود که (قُلِ اللّٰهُ) بگوی خدای تعالی (اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا) داناتر است بمقداری که درنگ کردند (لَهُ)
مر او راست (غَيْبُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ) پوشیده های آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن (اَبْصِرْ بِهِ)
چه بیناست خدای بهر موجودی (وَاَسْمِعْ) و چه شنواست بهر مسموعی (مَا لَهُمْ) نیست مر اهل آسمان و زمین
را (مِنْ دُوْنِهِ) بجز وی (مِنْ وَلِيٍّ) هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود (وَلَا يُشْرِكُ) و انباز نمی کند
خدای (فِي حُكْمِهِ) در فرمان و قضای خود (اَحَدًا) هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی (وَاتْلُ مَا اُوْحِيَ)
و بخوان آنچه وحی کرده است (اِلَيْكَ) بسوی تو (مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ) از کتاب پروردگار تو که قران است
(لَا مُبَدِّلَ) هیچ تغییر کننده نیست (لِكَلِمَاتِهِ) مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده
(وَلَنْ تَجِدَ) و نیابی تو (مِنْ دُوْنِهِ) بجز وی (مُلْتَحَدًا) پناهی صاحب کشاف آورده که قومی
از رؤسای کفره مر حضرت رسالت پناه را ص گفتند این پشمینه پوشان یعنی فقرا را چون صهیب و بلال
و عمار و خباب رض که بوی خرقه های ایشان ما را متاذی میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم
این آیت نازل شد که (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ) و باز دار نفس خود را و شکیبائی کن (مَعَ الَّذِيْنَ) با آنانکه (يَدْعُوْنَ
رَبَّهُمْ) می پرستند پروردگار خود را (بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ) بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر
و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند (يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهُ) می خواهند رضای
او را یا او را می جویند و جویای غیر او نیستند نزد بعضی این آیت مدنی است و سبب نزول آن بود که
جمعی از مولفة القلوب چون عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف
عربیم با سلمان و ابوذر و فقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده
به تعلم احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای
خدای به پرستش او می گذرانند (وَلَا تَعْدُ) و باید که در نگذرد (عَيْنَاكَ عَنْهُمْ) چشمهای تو از ایشان

یعنی نظر از ایشان بر مدار و بتغییر ایشان التفات مکن (تُرِیْدُ) می خواهی تو (زِیْنَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا) آرایش
زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را عم هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت این است
که مکن عمل کسیکه مایل بزینت دنیا است چه مایل بدنیا از فقرا معرض و براغنیا مقبل باشد (وَلَا تُطِعْ) و فرمان
مبر (مَنْ اَغْفَلْنَا) آن را که غافل گردانیدیم (قَلْبَهٗ) دل او را (عَنْ ذِکْرِنَا) از یاد کردن ما و آن کس
امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت عم را بطرد فقرا می فرمودند حق تعالی فرمود
که ما دل او را غافل کرده ایم (وَاتَّبَعَ) و او پیروی کرده است (هَوٰهُ) آرزوی نفس خود را (وَکَانَ اَمْرُهٗ)
و هست کار او (فُرُطًا ۝) تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت (وَقُلِ) و بگو مر ایشان را
که آنچه بشما آورده ایم یعنی قرآن (الْحَقُّ مِنْ رَّبِّکُمْ) پیغام راست و سخن درست است از آفریدگار
شما (فَمَنْ شَآءَ فَلْیُؤْمِنْ) پس هرکه خواهد گرود بدین بوی پس باید که بگرود (وَمَنْ شَآءَ) و هرکه خواهد ناگرویدن آن
(فَلْیَکْفُرْ ۙ) پس گو که بگرود امام زاهد آورده که مراد امر توعید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت
و ابن عباس رض فرمود که امر بمعنی اخبار است یعنی هرکرا خدا خواهد که ایمان آرد هرآینه ایمان آرد و هرکرا خواهد
که کافر شود بیشک کافر گردد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از
سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معرا است * بیت *

* هرکرا خواهی بران و هرکرا خواهی بخوان * حکم حکم تست و کس را چاره و جرأت این نیست *

(اِنَّآ اَعْتَدْنَا) بدرستیکه ما آماده کرده ایم (لِلظّٰلِمِیْنَ) برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان (نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ)
آتشی که بگرد اگرد در آرد ایشان را (سُرَادِقُهَا ط) مرا پرده های آن تشبیه کرده آتش را که محیط بود بر کافران
بسرا پرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رض هست که سرادق نار چهار دیوار
است غلظت هر یک از ان چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده (وَاِنْ یَّسْتَغِیْثُوْا) و اگر فریاد خواهی کنند
از تشنگی (یُغَاثُوْا بِمَآءٍ) فریاد رسیده شوند بآبی که (کَالْمُهْلِ) مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون
پیش دهن ایشان برند (یَشْوِی الْوُجُوْهَ ط) بریان کند و بسوزد روها از فرط حرارت (بِئْسَ
الشَّرَابُ ط) بد شرابی است مهل (وَسَآءَتْ) و بد است آتش (مُرْتَفَقًا ۝) جای بودن (اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا)
بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدای و کتاب و رسول او (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و بکردند کارهای شایسته
(اِنَّا لَا نُضِیْعُ) بتحقیق که ما ضایع نگردانیم (اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ) مزد آن کس را که نکوتر است (عَمَلًا ج)
از روی کردار او (اُولٰٓئِکَ) آن گروه مومنان و پسندیدگان (لَهُمْ) مر ایشان را است (جَنّٰتُ عَدْنٍ)

بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که در ان مقیم باشند (تَجْرِيْ) میرود (مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ) از زیر منازل
ایشان یا بامر ایشان جویها (يُحَلَّوْنَ) پیرایه بسته شوند (فِيْهَا مِنْ اَسَاوِرَ) در ان بوستانها از دستوانهای
ساخته شده (مِنْ ذَهَبٍ) از زر در زاد المسیر از ابن جبیر رض نقل می کند که هریک از بهشتیان را
سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت (وَيَلْبَسُوْنَ) و پوشند (ثِيَابًا خُضْرًا)
جامهای سبز رنگ (مِنْ سُنْدُسٍ) از دیباهای نازک (وَّاِسْتَبْرَقٍ) و دیباهای ستبر فراخور آرزوهای
هریک (مُّتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا) تکیه زدگان باشند در بهشت (عَلَى الْاَرَآئِكِ ط) بر تختها چنانچه عادت متنعمان
است (نِعْمَ الثَّوَابُ ط) نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن (وَحَسُنَتْ) و نیکو است آن تختها (مُرْتَفَقًا ۝)
تکیه گاه یا نیکو است بهشت منزل و آرامگاه (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلًا) و پیدا کن برای مومنان و کافران مثلی
و آن مثل کدام است (رَّجُلَيْنِ) دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن بود ع ۱۶
و دیگری قطرس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هریک چهار هزار دینار
تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مال
و حال ایشان خبر میدهد که (جَعَلْنَا لِاَحَدِهِمَا) دادیم هریکی را از ایشان یعنی قطرس را (جَنَّتَيْنِ) دو بوستان
(مِنْ اَعْنَابٍ) از تاکهای انگور (وَحَفَفْنٰهُمَا بِنَخْلٍ) محفوف گردانیدیم ما آنرا بخرمابنان یعنی درختان
خرما گرداگرد آن در آوردیم (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا) و پیدا کردیم میان آن دو باغ (زَرْعًا ط) کشت زاری
تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد (كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ) آن دو باغ (اٰتَتْ اُكُلَهَا) بدادی میوه محصول خود را
تمامی (وَلَمْ تَظْلِمْ) و ستم نکردی یعنی کم نساختی (مِّنْهُ شَيْـًٔا لا) از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آن
است که میوه در سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی (وَّفَجَّرْنَا) و روان کردیم
(خِلٰلَهُمَا نَهَرًا لا) میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب شراب آن دایم باشد (وَّكَانَ لَهٗ) و بود
مر کافر را (ثَمَرٌ ج) همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهای دیگر داشت واختصاص آنها بذکر جهت غالبیت
بوده آورده اند که یهودا محتاج شده رجوع به برادر نموده از و در معیشت توقع مساعدتی کرد قطرس
گفت زر من و تو برابر بوده من این همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست
و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو
سرای در دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتیم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام کنیزک جمع کردی
و من طالب ولدان و غلمان نمودم قطرس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوده نسیه

از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی (فَقَالَ) پس گفت قطرس (لِصَاحِبِهٖ) مریار خود یعنی برادر خود را (وَهُوَ يُحَاوِرُهٗٓ) و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این می گفت و آن جواب میداد کافر گفت (اَنَا اَكْثَرُ) من بیشترم (مِنْكَ مَالًا) از تو از جهت مال دنیا (وَاَعَزُّ نَفَرًا) و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت (وَدَخَلَ جَنَّتَهٗ) و بباغ خود درآمد (وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ ج) و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود به عجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا (قَالَ مَآ اَظُنُّ) گفت گمان نمی برم (اَنْ تَبِيْدَ) آنکه فانی شود و برآید و نابود گردد (هٰذِهٖٓ اَبَدًا لا) این بوستان من هرگز یا مظنه من نیست که این دنیا سپری گردد (وَّمَآ اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً لا) و گمان نمی برم قیامت را آینده (وَّلَئِنْ رُّدِدْتُّ) و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو (اِلٰى رَبِّيْ) بسوی پروردگار من چنانکه تو می گوئی و مرا برانگیزند (لَاَجِدَنَّ) بخدا ان که بیابم (خَيْرًا مِّنْهَا) بهتر ازین بوستانها (مُنْقَلَبًا) جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آن است که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند (قَالَ لَهٗ) گفت مر قطرس را (صَاحِبُهٗ) یار او یهودا (وَهُوَ يُحَاوِرُهٗٓ) و حال آنکه او جدال میکرد با او (اَكَفَرْتَ) آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در ان (بِالَّذِيْ خَلَقَكَ) بآن کس که بیافرید ترا (مِنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ) پس از نطفه که ماده نزدیک است یعنی پدر ترا که اصل ماده تو است یا خود ماده اصل ترا (ثُمَّ سَوّٰىكَ رَجُلًا) پس ترا راست کرد مردی برسیده درست اندام (لٰكِنَّا۠) لیکن من می گویم (هُوَ اللّٰهُ) اوست خداوند بحق (رَبِّيْ) پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه (وَلَآ اُشْرِكُ) و انباز نمی گردانم (بِرَبِّيْٓ اَحَدًا) بخداوند خود هیچ کس را (وَلَوْلَآ اِذْ دَخَلْتَ) و چرا چون درآمدی (جَنَّتَكَ) ببوستان خود (قُلْتَ مَا شَآءَ اللّٰهُ لا) نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی (لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ ج) نیست قوت هیچ کس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمددگاری لطف حضرت باری است (اِنْ تَرَنِ اَنَا) اگر بینی مرا (اَقَلَّ مِنْكَ) کمتر از تو (مَالًا وَّوَلَدًا ج) از جهت مال و فرزند (فَعَسٰى رَبِّيْٓ اَنْ يُّؤْتِيَنِ) پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی (خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ) بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من (وَيُرْسِلَ) و فرو فرستد (عَلَيْهَا) بر بوستان تو بسبب کفر تو (حُسْبَانًا) صاعقها یعنی عذاب سخت (مِّنَ السَّمَآءِ) از آسمان (فَتُصْبِحَ) پس گردد بوستان تو (صَعِيْدًا) زمین هامون (زَلَقًا لا) بی گیاه که پای بروی بلغزد (اَوْ يُصْبِحَ) یا گردد (مَآؤُهَا) آب آن بوستان (غَوْرًا) فرو رفته

در زمین (فَلَنْ تَسْتَطِيعَ) پس نتوانی تو (لَهُ) مر آن آب به زمین فرو رفته را (طَلَبًا) جستن یعنی طالب
آن مفقود تو نبود پس یافتن و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را
راست گردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد (وَأُحِيطَ) و فرا گرفته شد عذاب الهی
(بِثَمَرِهِ) به میوهٔ آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت هر بنا که دران باغ ساخته بود
(فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد فطرس و آن حال را مشاهده نمود (يُقَلِّبُ) می گردانید (كَفَّيْهِ) هر دو کف خود را
یعنی از روی حسرت کف بر کف می زد و پشیمانی می خورد (عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ) بران چیزی که خرج کرده بود (فِيهَا)
در عمارت آن (وَهِيَ) و حال آنکه بناهای آن باغ (خَاوِيَةٌ) افتاده بود (عَلَىٰ عُرُوشِهَا) بر سقفهای خود
یعنی اول سقوف سقط شد و بعد ازان بروی افتاد یا سقفها که بسته بودند بیفتاد انگه تاکها بروی فرود آمد
و بهر تقدیر چون فطرس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد (وَيَقُولُ) و میگفت (يَا لَيْتَنِي)
ای کاشکی من (لَمْ أُشْرِكْ) انباز نمی گرفتیم و شریک نمی ساختیم (بِرَبِّي أَحَدًا) به پروردگار خود دیگری را
تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی شد (وَلَمْ تَكُنْ لَهُ) و نبودند مر او را (فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ) گروهی
که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای که او بران قادر بود او را نصرت
نکرد (وَمَا كَانَ) و نبود فطرس (مُنْتَصِرًا) یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای (هُنَالِكَ)
آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا (الْوَلَايَةُ) نصرت دادن و یاری کردن
(لِلَّهِ) مر خدای راست نه بس (الْحَقِّ) خدای راست گوی و درست کار (هُوَ خَيْرٌ) او بهتر است (ثَوَابًا)
از جهت پاداش مر آن را که بدو امیدوار تر بود (وَخَيْرٌ عُقْبًا) و بهتر است از جهت عاقبت مر بندهٔ
ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او برابر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تأویلات تمثیل می کند
و رجلین را به نفس کافر و قلب مؤمن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخیل
مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب این مثال سخنان دارد در موضع بیان آن
جواهر التفسیر است (وَاضْرِبْ لَهُمْ) و پیدا کن برای جهانیان (مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مثل زندگانی ایشان درین
جهان (كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ) مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا (مِنَ السَّمَاءِ) از سحاب یا از جانب
سما (فَاخْتَلَطَ) پس بیامیخت (بِهِ) بآن آب (نَبَاتُ الْأَرْضِ) آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت
و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت
آن گیاه تازه و زیبا (هَشِيمًا) خشک گشته و درهم شکسته همانا که از خشکی و شکستگی (تَذْرُوهُ)

الرِّيَاحُ ط) پراكنده مى گردانند اورا بادها واز زمين برمى كنند وبهر طرف مى برند (وَكَانَ اللّٰهُ) وهست خداى تعالى (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) برهمه چيز از انشاء وافنا (مُّقْتَدِرًا ﴿۴۵﴾) توانا تشبيه كرد زندگانى دنيا را بگياهى كه از آب باران سبز شود وببالد وبكمال نمو رسد ووقت آن درآيد كه ازو نفع گيرند ناگاه آب ازو منقطع گردد وخشك وبيفايده بماند همچنين آدمى برمندگى وتازگى كه دارد خوش برآيد همين كه نامهٔ عمر او از عنفوان بپايان رسد متقاضى اجل درآمده نهال نهاد اورا بصرصر فنا خشك سازد وخرمنهاى آز وآرزو را بباد نيستى برد *

* بيت *

* بهار عمر بسى دلفريب ورنگين است * ولى چه سود كه دارد خزان مرگ ازپى *

آورده اند كه رؤساى عرب بمال وفرزند فخر ومباهات مى كردند وپيغمبر عم را بآنكه درويش است وپسر ندارد طعنه ميزدند حق سبحانه فرمود كه (الْمَالُ وَالْبَنُونَ) مال وپسران (زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ج) آرايش زندگانى دنيا اند نه زاد قبر وتوشهٔ راه معاد چه باندك زمانى عرصهٔ تلف وهدف زوال خواهند شد (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ) وكارهاى شايسته پايدار كه ثمرهٔ آن ابد الاباد باقى ماند (خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ) بهتر است نزديك پروردگار تو (ثَوَابًا) از جهت پاداش (وَّخَيْرٌ اَمَلًا ﴿۴۶﴾) وبهتر است از جهت اميد يعنى صاحب آن اعمال هرچه اميد ميدارد از حق سبحانه وتعالى در آخرت مى يابد بعضى از علما برانند كه باقيات صالحات نمازهاى پنجگانه است وگويند كلمات خمسه است اعنى سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم يا كلمات سه گانه لا اله الا الله واستغفر الله وصلى الله على محمد وآله واصحابه وسلم يا سخنان خوش كه سبب فرح قلوب گردد يا نيات پسنديده كه موجبات قبول اعمال بود يا نيات صالحات كه بحكم ان سرمن الناز سبب خلاص والدين باشند امام قشيرى رح فرموده كه باقيات صالحات آن عمل است كه مشوب به طمع وغرض نباشد بلكه خالصا لوجه الله بود تا نتيجهٔ آن ابدا سرمد بقا موسوم تواند بود ورديم قدس سره فرمود كه خالص عمل بآن است كه رؤيت عمل از تو مرتفع شود يعنى عمل را از خود نه بينى ونه دانى (وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ) وياد كن روزى را كه برانيم كوهها را يعنى از بيخ بركنيم ودر هوا پراگنده سازيم (وَتَرَى الْاَرْضَ) وببينى زمين را (بَارِزَةً لا) ظاهر شده از زير كوهها ومردگان همه بروى زمين آمده (وَّحَشَرْنَاهُمْ) وحشر كنيم همه را يعنى جمع سازيم در موقف (فَلَمْ نُغَادِرْ) پس نگذاريم (مِنْهُمْ اَحَدًا ج) از ايشان يكى را حشر ناكرده (وَعُرِضُوْا) وعرض كرده شوند (عَلٰى رَبِّكَ) بحساب آفريدگار تو (صَفًّا ط) استاده ره صف كشيده وحق سبحانه گويد (لَقَدْ جِئْتُمُوْنَا) هرآينه آمديد

شما بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال (کما خلقناکم) همچنانکه آفریده بودیم شما را (اول مرة ط)
اول بار که هیچ چیز نداشتید (بل زعمتم) بلکه شما گمان بردید و پنداشتید (الن نجعل) آنکه نسازیم ما
(لکم) برای شما (موعدا ۵) وقتی که برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص
برای منکران بعث است (ووضع الکتاب) و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا
کتابهای کردار ایشان در میزان (فتری المجرمین) پس ببینی گناهکاران را (مشفقین)
ترسان و اعراض کنندگان (مما فیه) ازان چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده
باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد (ویقولون) و گویند (یا ویلتنا) ای
وای بر ما (مال هذا الکتاب) چه بوده است این نامه را که مطلقا (لا یغادر) فرو نگذاشته (صغیرة
ولا کبیرة) گناهان خرد و بزرگ را (الا احصٰها ج) مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاهداشته
(ووجدوا ما عملوا) و یابند آنچه کرده اند (حاضرا ط) در پیش آمده (ولا یظلم ربک) و ستم نکند
پروردگار تو (احدا ع) بر کسی به نقصان حسنه یا زیادتی سیئه او (واذ قلنا) و یاد کن آنرا که گفتیم 17 ع
(للملئکة اسجدوا) مر فرشتگان را که سجده کنید (لادم) مر آدم را (فسجدوا) پس سجده کردند (الا ابلیس ط)
مگر ابلیس (کان) بود (من الجن) از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملایکه که از آتش آفریده
شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملایکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین
آیت او را ذریت اثبات می کند و ملایکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آن است که می گوید (ففسق) پس
بیرون رفت (عن امر ربه ط) از فرمان پروردگار خود فا برای سببیت است یعنی عاصی شد بجهت آنکه
در اصل جنی بوده (افتتخذونه) آیا فرا میگیرید شیطان را (وذریته) و فرزندان او را (اولیاء) دوستان
(من دونی) بجز من یعنی ایشانرا دوست می گیرید و فرمان برداری می کنید و در من عاصی میشوید (وهم)
و حال آنکه ابلیس و ذریت او (لکم عدو ط) مر شما را دشمنانند (بئس للظلمین) بد است مر ستمکاران را
ابلیس و ذریت او (بدلا ۵) بدلی از خداوند گویند ذریت بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت
از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریت هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از
پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد بیافرید و او را بشمار ریگهای بیابان فرزند آمد و از اولاد او یکی
مره است که کنیت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و ولهان است و در عین المعانی آورده لاقیس موسوس طهارت
است و ولهان موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و با تذاق زنبور از اولاد او صاحب اسواق است

که بدروغ دکم فروشی وخیانت وسوسه می کند واعوز صاحب ابواب زنا است و مسوط صاحب اراجیف است و داسم باخورندهٔ طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدحش موکل علما است و ایشانرا براهوای مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که شریده ازاولاد اوست و او صاحب مصایب است که بجزع و فزع وروی و موی کندن وگریبان پاره کردن و واثبور اگفتن می فرماید (مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ) حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را (خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) بوقت آفرینش آسمان و زمین تا بایشان مشاورت کنم یا مددگاری طلبم (وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ) و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی می کند آنرا و می گوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشانرا در عبادت من انباز میگیرند (وَمَا كُنْتُ) و نیستم من (مُتَّخِذَ الْمُضِلِّيْنَ) فرا گیرندهٔ گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریت اویند (عَضُدًا ۝) یاران و مددگاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددگار (وَيَوْمَ يَقُوْلُ) و یاد کن آن روز را نیز که گوید خدای یا فرشته با مرا و مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود (نَادُوْا شُرَكَآءِيَ الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ) بخوانید بآواز بلند شریکان مرا آنانرا که گمان بردید که ایشان انباز ان منند اضافت شرکائی بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز می شاید (فَدَعَوْهُمْ) پس بخوانند کافران بتانرا و استغاثه کنند (فَلَمْ يَسْتَجِيْبُوْا) پس اجابت نکنند (لَهُمْ) مرایشانرا و بفریاد نرسند (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ) و گردانیدیم میان کفار و آلههٔ ایشان (مَّوْبِقًا ۝) جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای جهنم پیدا کنیم میان ایشان که مهلکهٔ عظیم باشند و همه ایشانرا دران معذب سازیم و از عبدالله بن عمر رض منقول است که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ما سوای ایشان (وَرَاَ الْمُجْرِمُوْنَ) و بینند مشرکان (النَّارَ) آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه (فَظَنُّوْا اَنَّهُمْ) پس یقین دانند که ایشان (مُّوَاقِعُوْهَا) درافتادنی اند دران (وَلَمْ يَجِدُوْا) و نیابند (عَنْهَا) از ان آتش (مَصْرِفًا ۝) مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا) و بدرستیکه
مابیان کردیم و مفصل گردانیدیم (فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ) درین قرآن (لِلنَّاسِ) برای مردمان (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ط) ع ۱۸
از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم ثنائی فرماید

* نظم *

* حق تعالی به محض فضل عظیم * * در کتاب کریم و حکم قدیم *
* آنچه مر جمله را بکار آید * * گفته است آن چنان که می باید *

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ) و هست آدمی (أَكْثَرَ شَيْءٍ) بیشتر از هر چیز که خدا آفریده است (جَدَلًا ۝) جدل کننده از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت می کرد (وَمَا مَنَعَ النَّاسَ) و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت (أَنْ يُؤْمِنُوا) از آنکه بگروند و تصدیق کنند (إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى) چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است عم یا قرآن (وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ) و منع نه نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی (إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ) مگر طلب آنکه بیاید بدایشان (سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ) عادت خدای در هلاک کردن پیشینیان (أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ) یا بیاید بدایشان عذاب (قُبُلًا ۝) روی بروی یعنی استیصال کردند در روز بدر (وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ) و نفرستادیم ما فرستادگان را (إِلَّا مُبَشِّرِينَ) مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی (وَمُنْذِرِينَ ج) و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی (وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و مجادله می کنند آنانکه کافر شدند (بِالْبَاطِلِ) به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین می کنند آن جماعت (لِيُدْحِضُوا) تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند (بِهِ الْحَقَّ) بآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمد عم (وَاتَّخَذُوا آيَاتِي) و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا (وَمَا أُنْذِرُوا) و آن چیزی را نیز که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخرویرا گرفتند (هُزُوًا ۝) افسوس کرده شده بآن (وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ستمکارتر (مِمَّنْ ذُكِّرَ) از کسی که پند داده شود (بِآيَاتِ رَبِّهِ) بآیتهای پروردگار او که قرآن است (فَأَعْرَضَ عَنْهَا) پس روی بتابد از آن و قبول نکند (وَنَسِيَ) و فراموش کند (مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ط) عاقبت آن عملها که آن پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود تفکر نمی کنند در عواقب آن (إِنَّا جَعَلْنَا) بدرستیکه ما نهاده ایم (عَلَى قُلُوبِهِمْ) بر دلهای ایشان (أَكِنَّةً) پوششها (أَنْ يَفْقَهُوهُ) تا در نیابند آن را (وَفِي آذَانِهِمْ) و در گوشهای ایشان افکنده ایم (وَقْرًا ط) گرانی تا نشنوند آن را چنانچه حق استماع است (وَإِنْ تَدْعُهُمْ) و اگر خوانی تو ایشان را (إِلَى الْهُدَى) بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن (فَلَنْ يَهْتَدُوا) پس راه نیابند (إِذًا) آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت

تو براه نیابند (اَبَدًا) هرگز مراد جمعی اند از کفار که که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود (وَرَبُّكَ الْغَفُوْرُ) و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش (ذُو الرَّحْمَةِ) خداوند بخشایش (لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ) اگر گیرد خدای ایشان را یعنی کافران را (بِمَا كَسَبُوْا) بآنچه می کنند از گناهان که شرک است و تکذیب پیغامبر و قرآن (لَعَجَّلَ) هرآینه بشتابد (لَهُمُ الْعَذَابَ) برای ایشان عذاب را در دنیا (بَلْ لَّهُمْ) بلکه عذاب مشرکان را هست (مَّوْعِدٌ) وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید (لَّنْ يَّجِدُوْا) نیابند (مِنْ دُوْنِهٖ) بجز خدای (مَوْئِلًا) پناهی و گریزگاهی (وَتِلْكَ الْقُرٰى) و آن دیهها که قصهٔ ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و اصحاب مدین و مؤتفکات (اَهْلَكْنٰهُمْ) هلاک کردیم اهالی آنرا (لَمَّا ظَلَمُوْا) آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب پیغامبر و مجادله و معاصی (وَجَعَلْنَا) و مقرر گردانیدیم (لِمَهْلِكِهِمْ) برای هلاکی ایشان (مَّوْعِدًا) وقتی معلوم که چون برسد از آن پیش و پس نیفتند پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند المعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده * قطعه *

* نیک بخت آن کسی بود که دلش * آن چه نیکو تر است به پذیرد *

* دیگر انرا چو پند داده شود * او ازان پند بهره بر گیرد *

آورده اند که موسی عم بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه بخواند که فغان از مستمعان بر آمد همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق و دقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی عم فرمود که نمی دانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بندهٔ است که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی عم تهیه فرمود و روی براه آورد (وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى) و یاد کن ای محمد چون گفت موسی عم (لِفَتٰىهُ) مر شاگرد و خادم خود یعنی ع ۱۹
یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف را که بطلب خضر عم (لَآ اَبْرَحُ) پیوسته خواهم رفت (حَتّٰى اَبْلُغَ) تا برسم (مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ) به مجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند کان الخضر فی ایام افریدون و کان علی مقدمة ذی القرنین الاکبر و بقی الی ایام موسی و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجهٔ مغرب آورده و در بعضی نوشیروان نیز گفته اند القصه موسی عم فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او (اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا) یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد

یعنی بهیچ وجه روی از سفر بر نتابم تا او را نیابم

*** بیت ***

* دست از طلب ندارم تا کام من بر آید * یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید *

ای یوشع تو با من موافقت می نمای در طلب این بندهٔ صالح. یوشع عم فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا مغتنم می شمارم * **مصرع** * خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد * پس یوشع عم تهی چند نان و ماهی بریان بر داشته باتفاق موسی کلیم الله عم روان شد (فَلَمَّا بَلَغَا) پس آن هنگام که رسیدند (مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا) به مجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمهٔ بود بنشستند و موسی عم بخواب رفت یوشع عم در ان چشمه وضوء ساخت و قطرهٔ از دست وی بران ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع عم متحیر گشت و موسی عم از خواب در آمده آنحال یوشع عم و ماهی نه نموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر (نَسِيَا حُوْتَهُمَا) پس فراموش کردند ماهی خود را (فَاتَّخَذَ سَبِيْلَهُ) پس فراگرفت ماهی راه خود را (فِي الْبَحْرِ) در دریا (سَرَبًا ۵) مثل سردابهٔ که دران توان رفت هرجاکه ماهی می رفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت (فَلَمَّا جَاوَزَا) پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین (قَالَ) گفت موسی عم (لِفَتٰهُ) مرجوان مرد خود را یعنی یوشع عم را که وقت چاشت شد (اٰتِنَا غَدَاءَنَا ز) بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی چند برآسائیم (لَقَدْ لَقِيْنَا) هرآینه دیدیم (مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا) از این سفر که کردیم (نَصَبًا ۵) رنج و سختی چون یوشع عم سفره پیش آورد قصهٔ ماهی بیادش آمد (قَالَ اَرَاَيْتَ) گفت یوشع عم خبر داری (اِذْ اَوَيْنَا اِلَى الصَّخْرَةِ) چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه (فَاِنِّي) پس بدرستیکه من (نَسِيْتُ الْحُوْتَ ز) فراموش کردم ماهی را یعنی قصهٔ او را که با تو گویم (وَمَا اَنْسَانِيْهُ) و فراموش نکرد بر من ذکر او را (اِلَّا الشَّيْطٰنُ) مگر شیطان که مرا مشغول ساخت (اَنْ اَذْكُرَهُ ج) از آنکه یاد دهم ترا (وَاتَّخَذَ سَبِيْلَهُ) و گرفت ماهی راه خود را (فِي الْبَحْرِ ق) در دریا (عَجَبًا ۵) راه عجب که هرجا میرفت راهی فراخ پیدا می شد و زمین دریا نیز خشک می شد (قَالَ) گفت موسی عم (ذٰلِكَ) این قصهٔ ماهی (مَا كُنَّا نَبْغِ ق) آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که می طلبیم (فَارْتَدَّا) پس بازگشتند (عَلٰى اٰثَارِهِمَا) بر نشانهای قدم خود (قَصَصًا لا) از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود و راهی دیدند گشاده و خشک بدان در آمدند (فَوَجَدَا) پس یافتند (عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا) بندهٔ را از بندگان ما که به محض عنایت (اٰتَيْنٰهُ) دادیم او را (رَحْمَةً)

بخششی (مِنْ عِنْدِنَا) از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر به مذهب آنها که به نبوت او قایل نیستند (وَعَلَّمْنَاهُ) و بیاموختیم او را (مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) از نزدیک ما علمی که خاص است باو کسی آنرا نداند الا به تعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل می فرماید که علم لدنی آن است که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی است که حاصل شود بی واسطهٔ کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرمود که دانندهٔ این علم محقق است از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل می کند که با جمعی دانشمندان می گفتند اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لایموت

* مثنوی *

* گلشنی کز نقل روید یک دم است * * گلشنی کز عقل روید خرم است *

* گلشنی کز گل دمد گردد تباه * * گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه *

* علم چون بر دل زند یاری شود * * علم چون بر گل زند باری شود *

آورده اند که چون بجای خضر عم رسیدند او را دیدند تکیه کرده جامهٔ خود در سر کشیده موسی عم سلام کرد خضر عم جامه از روی دور کرده جواب داده و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کسیکه گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیله باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و نکته انتم اعلم بامور دنیاکم موید این قول است (قَالَ لَهُ مُوسَىٰ) گفت موسی مر خضر را عم (هَلْ أَتَّبِعُكَ) ایا پیروی کنم مرترا (عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ) بشرط آنکه بیاموزانی مرا (مِمَّا عُلِّمْتَ) از آنچه بتو آموخته اند (رُشْدًا) علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر (قَالَ إِنَّكَ) گفت خضر عم بدرستی که تو (لَنْ تَسْتَطِيعَ) نمی توانی (مَعِيَ صَبْرًا) با من شکیبائی کردن را موسی عم گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی (وَكَيْفَ تَصْبِرُ) و چگونه صبر کنی (عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ) بر آنچیزیکه احاطه نکرده (بِهِ) بآنچیز (خُبْرًا) از روی دانش یعنی علم تو بران نرسیده باشد (قَالَ سَتَجِدُنِي) گفت موسی عم زود باشد که بیابی مرا (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اگر خواهد خدای (صَابِرًا) صبر کننده بر آنچه از تو می بینم (وَلَا أَعْصِي) و نافرمانی برداری نکنم (لَكَ أَمْرًا) مرترا در هیچ کاری (قَالَ) گفت خضر عم که ای موسی (فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي) پس

اگر پیروی کنی مرا (فَلَا تَسْئَلْنِي) پس مپرس مرا (عَنْ شَيْءٍ) از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آنرا ندانی
یعنی افتتاح بسوال مکن (حَتّٰى اُحْدِثَ لَكَ) تامن نوبت زم برای تو (مِنْهُ) از انچیز (ذِكْرًا ۝) بیانی که
تو دریابی موسی عم قبول فرمود و هردو باهم روی براه نهادند و یوشع عم برعقب ایشان میرفت (فَانْطَلَقَا قف)
۲۰ ع پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در ان نمودند ملاحان اول راضی
نشدند و در آخر خضر را اشناختند و بتعظیمی تمام در ان کشتی در آوردند (حَتّٰى اِذَا رَكِبَا فِي السَّفِيْنَةِ)
تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم (خَرَقَهَا ط) سوراخ کرد
کشتی را (قَالَ اَخَرَقْتَهَا) گفت موسی عم آیا سوراخ کردی کشتی را (لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا ج) تا غرق گردانی اهل
کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب است دران و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد (لَقَدْ جِئْتَ)
بدرستی که آوردی (شَيْئًا اِمْرًا ۝) چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران (قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ) گفت خضر
که ایا نگفتم بدرستیکه تو (لَنْ تَسْتَطِيْعَ) نمی توانی (مَعِيَ صَبْرًا ۝) با من صبر کردن (قَالَ) گفت موسی عم که آن
سخن از خاطر من رفته بود (لَا تُؤَاخِذْنِي) مواخذه مکن مرا (بِمَا نَسِيْتُ) بانچه فراموش کرده ام (وَلَا تُرْهِقْنِي) و در مرسان مرا
(مِنْ اَمْرِي) از کار من (عُسْرًا ۝) دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بد بن مقدار مضایقه مکن (فَانْطَلَقَا قف)
پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی می کردند و پسری زیبا روی بلند
قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کازری و نام مادرش شاهویه
یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر عم میرفتند (حَتّٰى اِذَا لَقِيَا غُلٰمًا) تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم
خضر عم او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد (فَقَتَلَهٗ لا) پس بکشت او را بذبح یا بخناق (قَالَ اَقَتَلْتَ)
گفت موسی عم ایا بکشتی (نَفْسًا زَكِيَّةً) نفسی پاک را (بِغَيْرِ نَفْسٍ ط) بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود و از
قتل بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه کشتی (لَقَدْ جِئْتَ) هرآینه آوردی (شَيْئًا نُّكْرًا ۝) چیزی ناپسندیده را
(قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ) گفت خضر عم ایا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو (لَنْ تَسْتَطِيْعَ) قوت
نداری و نتوانی (مَعِيَ) با من و با فعلهای من (صَبْرًا ۝) شکیبائی ورزیدن (قَالَ) گفت موسی عم
(اِنْ سَاَلْتُكَ) اگر سوال کنم ترا (عَنْ شَيْءٍۭ) از چیزی که صادر شود ازتو مانند این افعال منکره (بَعْدَهَا) پس ازین
کرت (فَلَا تُصٰحِبْنِي ج) پس مصاحبت با من مکن (قَدْ بَلَغْتَ) بدرستی که رسیدی تو (مِنْ لَّدُنِّيْ عُذْرًا ۝)
از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هرآینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث
آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی عم را که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب

※ الجزء السادس عشر (۱۶) ※

خود در رنگ نمودی هرآینه چیزهای شگفت دیدی (فَانْطَلَقَا قف) پس درگذشتند و رفتند (حَتّٰی اِذَا اَتَیَا)
تا چون آمدند (اَهْلَ قَرْیَةِ نِ) باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایله. بصره یا جروان از ارمینیه یا برقه از روم یا بربر زمین
و اهل آن دیه چون شب شدی در دروازه بستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر عم
بران دیه رسیده خواستند که بدیه درآیند کسی در دروازه نگشود (اسْتَطْعَمَا) طعام طلب کردند (اَهْلَهَا) اهل آن دیه
را وگفتند این جا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید
(فَاَبَوْا) پس سر باز زدند اهل آن قریه (اَنْ یُّضَیِّفُوْهُمَا) ازان که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه
بیرون دیه بودند و بامداد در روی براه نهادند (فَوَجَدَا) پس یافتند (فِیْهَا) در نواحی آن دیه (جِدَارًا) دیواری
مایل شده بیک طرف (یُرِیْدُ) می خواست دیوار (اَنْ یَّنْقَضَّ) انکه بیفتد و در گردد ازین جا ارادت دیوار
مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن (فَاَقَامَهٗ ط) پس خضر راست کرد آن را با آنکه اساسش را بسنگ وگل
استحکام داد (قَالَ) گفت موسی عم که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بجهت چه
دیوار ایشان را عمارت کردی (لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ) اگر می خواستی هرآینه فرا می گرفتی (عَلَیْهِ) بر تعمیر این
دیوار (اَجْرًا ۝) مزدی (قَالَ هٰذَا) گفت خضر عم این است (فِرَاقُ بَیْنِیْ وَبَیْنِکَ ج) جدائی میان من و تو
یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید (سَاُنَبِّئُکَ) زود
باشد که آگاه سازم ترا (بِتَاْوِیْلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ) یعنی آنچه نتوانستی (عَلَیْهِ صَبْرًا ۝) بران شکیبائی نمودن
از حیثیت ظاهر بران انکار کردی (اَمَّا السَّفِیْنَةُ فَکَانَتْ) اما کشتی پس بود (لِمَسٰکِیْنَ) مر محتاجان را بودند
که ده برادر بودند پنج بیمار و برجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت (یَعْمَلُوْنَ فِی الْبَحْرِ) کار
کردند در دریا (فَاَرَدْتُّ) پس خواستم بحکم خدای (اَنْ اَعِیْبَهَا) آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک کنم
(وَکَانَ) و حال آن است که هست (وَرَآءَهُمْ) در پیش راه ایشان (مَّلِکٌ) بادشاهی که او را جلندی بن
کرکره گویند (یَّاْخُذُ) می گیرد (کُلَّ سَفِیْنَةٍ) هر کشتی درستی که می بیند (غَصْبًا ج) بغصب یعنی از کشتیبانان باز
می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند * بیت *

* گر خضر در بحر کشتی را شکست * صد درستی در شکست خضر هست *

(وَاَمَّا الْغُلٰمُ) و اما پسر کشته گشته (فَکَانَ اَبَوَاهُ) پس بودند پدر و مادر او (مُؤْمِنَیْنِ) گرویدگان
(فَخَشِیْنَا) پس دانستیم ما یا ترسیدیم (اَنْ یُّرْهِقَهُمَا) آنکه در رساند بدیشان (طُغْیَانًا وَّکُفْرًا ج)
بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که با کفر و طغیان و فسق او در رسد زنده از روی مهربانی که والدین را

برو لازمست و آن قرب خون موجب کفران و طغیان باشد (فاردنا) پس خواستیم ما (ان یبدلهما) آنکه
بدل دهد ایشانرا (ربهما) پروردگار ایشان (خیرا منه) فرزندی بهتر ازو (زکوة) از روی طهارت
و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق رو به مزکی باشد (واقرب رحما٥) و نزدیکتر از جهت
بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری
او را بعقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند * نظم *

* آن پسر را کش خضر ببرید حلق * سر آن را در نیابد عام خلق *
* آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست * نایبست او دست او دست خداست *
* پس عدا دنها که آن یاری بود * بس خرابیها که معماری بود *

(واما الجدار فکان) و اما دیوار که پس هست (لغلامین یتیمین) برای دو کودک یتیم نام ایشان
اصرم و صریم و ایشان هستند (فی المدینة) در شهر مراد قریه مذکوره است (وکان تحته) و هست در زیر
دیوار (کنز لهما) گنجی برای ایشان و اگر دیوار برافتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی
(وکان ابوهما) و بوده پدر ایشان (صالحا ج) مردی شایسته و نام او کاشح گفته اند میان ایشان
و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود (فاراد ربک)
پس خواست پروردگار تو (ان یبلغا) آنکه برسند یتیمان (اشدهما) بقوت و کمال رشد خود (ویستخرجا)
و بیرون آرند (کنزهما صلے) گنج خود را (رحمة من ربک ج) بخششی از پروردگار تو (وما فعلته عن امری ط)
و نه کردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام که او خواسته که گنج به مستحقان رسد آورده اند
که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بوده و اشهر آنست که لوحی بوده از زبرجد و برو نوشته *
(بسم الله الرحمن الرحیم) عجب میدارم از کسیکه ایمان دارد و بقضا و قدر چگونه اندوهگین
شود * و شگفت میدارم از کسی که گرویده است برازقی حق چرا خود را در تعب افگند * و عجب است
از کسیکه تصدیق مرگ کند چرا عمرش و مان گذراند * و شگفت از شخصی که ایمان دارد به حساب روز قیامت
برای چه غفلت ورزد * و عجب است از آنکه دنیای دنی و تقلب او و احوال انقلاب ارباب او داند
چرا دل درو بندد ولا اله الا الله محمد رسول الله (ذلک) این است (تاویل ما لم تسطع) حقیقت آنچه نتوانستی
ع (علیه صبرا ط) بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر ع یکدیگر را وداع کردند و هریک روی بمنزل
آوردند محققان را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق در بیان دقایق

آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی ازان در جواهر التفسیر
باز توان یافت (وَيَسْـَٔلُونَكَ) و می پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود (عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ط) از ذو القرنین
که بادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذو القرنین گفتندی که بکرانهٔ مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او
دو قرن از مردم در گذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حرب می نموده یا کریم الطرفین
بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آن
است که این اسکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند (قُلْ) بگو ای محمد (سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ)
زود باشد که بخوانم برشما (مِنْهُ ذِكْرًا ط) از وی خبری و بیانی (إِنَّا مَكَّنَّا) بدرستیکه متمکن گردانیدیم یعنی دست
دادیم (لَهُ) مر او را باستیلا (فِي الْأَرْضِ) در زمین (وَآتَيْنَاهُ) و عطا کردیم او را (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ)
از هر چیزیکه خلق بران محتاج بودند یا از انچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با عدای یا دادیم
او را از هر چیزیکه می خواست (سَبَبًا لا) دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر شود آورده اند
که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا بر وی سوار
شود هرجا که می خواست می رفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان
حرب کرده و برایشان غالب شده عزم مغرب کرد (فَأَتْبَعَ سَبَبًا ج) پس از پی در رفت سببی را که
به مغرب تواند رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت (حَتَّى إِذَا بَلَغَ) تا چون رسید (مَغْرِبَ الشَّمْسِ)
بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب (وَجَدَهَا تَغْرُبُ) یافت آنرا که آفتاب را
که رأی العین فرو میرود (فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ) در چشمهٔ آب گرم و حفص حمیه می خواند یعنی چشمهٔ آب
گلدرلای آمیز (وَوَجَدَ عِنْدَهَا) و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی (قَوْمًا ط) گروهی را
که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم سرخ موی تنادر یعنی فربه با هیبت لباس
ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی (قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ) گفتیم ما که
ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او
و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که (إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ) یا آن است که عذاب میکنی این قوم را یعنی می کشی اگر
ایمان نیارند (وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ) و یا آنکه فرا می گیری (فِيهِمْ) در باب ایشان (حُسْنًا ط) نیکوئی را اگر بگروند
(قَالَ) گفت ذو القرنین (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ) اما کسیکه ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد (فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ) پس
زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیا است (ثُمَّ يُرَدُّ) پس

باز گشته شود (اِلٰی رَبِّهٖ) بسوی جزای پروردگار خود در قیامت (فَیُعَذِّبُهٗ) پس عذاب کند خدای او را (عَذَابًا نُّكْرًا ج) عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد (وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ) واما هر که بگرود (وَعَمِلَ صَالِحًا) و عملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان (فَلَهٗ) پس مر او راست در هر دو سرای (جَزَآءَ نِ الْحُسْنٰى ۚ) پاداش نیکو (وَسَنَقُوْلُ لَهٗ) و زود باشد که بگوئیم مر او را (مِنْ اَمْرِنَا) از فرمان ما یعنی از انچه می فرمائیم (یُسْرًا ؕ) کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که شکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمد و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند (ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا ۝) پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که به مشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب برداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر یمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصهٔ ناسک مذکور شد پس روی به مشرق نهاد (حَتّٰۤى اِذَا بَلَغَ) تا چون برسد (مَطْلِعَ الشَّمْسِ) بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدای عمارت است از جانب شرق (وَجَدَهَا) یافت آفتاب را که هر بامداد (تَطْلُعُ) برمی آید و شعاع او می افتد (عَلٰى قَوْمٍ) بر گروهی که ما (لَّمْ نَجْعَلْ لَّهُمْ) نگردانیده بودیم و پدید نکرده برای ایشان (مِّنْ دُوْنِهَا سِتْرًا ۙ) از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمی داشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان و در گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودندی (كَذٰلِكَ ؕ) همچنانکه کرد اسکندر بایشان که با اهل مغرب کرده بود همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایسر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل (وَقَدْ اَحَطْنَا) و بدرستیکه ما احاطه داشتیم (بِمَا لَدَیْهِ) بانچه نزدیک او بود (خُبْرًا ۝) از روی آگاهی یعنی لشکر با ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بدو جمع شده بود همه محیط بودیم و مجموع را دانستیم (ثُمَّ) پس اسکندر (اَتْبَعَ) از پی در آمد (سَبَبًا ۝) راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال (حَتّٰۤى اِذَا بَلَغَ) تا چون برسید در منقطع ارض ترک (بَیْنَ السَّدَّیْنِ) میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است (وَجَدَ مِنْ دُوْنِهِمَا) یافت در پیش آن دو کوه (قَوْمًا ۙ) گروهی را با هیئتهای عجیب و شکلهای غریب (لَّا یَكَادُوْنَ) نزدیک نبودند از کمی فطنت که (یَفْقَهُوْنَ قَوْلًا ۝) دریابند سخن را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی یافت (قَالُوْا یٰذَا الْقَرْنَیْنِ) گفتند

یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین (اَنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ) بدرستیکه قوم یاجوج و ماجوج (مُفْسِدُونَ) تباهی کنندگانند (فِي الْاَرْضِ) در زمین ما هرگاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و می خورند و اگر چهار پایان را نیابند آدمی را عوض آن بکار برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح ؑ و در عین المعانی آورده که آدم ؑ را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم از ان حال اندوهناک گشت حق تعالی این دو قوم را از ان خاک آلوده منی ابو البشر بیافرید و بقول کسیکه گوید انبیا ؑ محتلم نمی شوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بنهایت درازو در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجرهٔ ارزند و آن درختی است در روایت شام طول او صد و بست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی اند که از یک گوش فراش و از دیگر گوش لحاف می سازند و در صفت ایشان گفته اند * نظم *

* بکوتاه چشمی سگ جیفه جوی * بگوشش درازا زخران برده گوی *
* نه شرمی و نه بینشی دلنواز * وزان چشم کوتاه و گوشش دراز *
* بهنگام خفتن بخسپند سیر * یکی گوش بالا و دیگر بزیر *
* شکن بر شکن چین ابروی شان * کشان ریش تا زیر زانوی شان *
* برون آمده اشک شان چون گراز * شکم پهن و پا خرد و گردن دراز *
* چو بوزینگان آمده در وجود * مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود *
* ندا زند جز خواب و خور هیچ کار * نمیرد یکی تا نزاید هزار *

القصه * آن گروه باسکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم (فَهَلْ نَجْعَلُ) پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم (لَكَ) برای تو و بیرون آریم از میان مالهای خود (خَرْجًا) مزدی (عَلٰى اَنْ تَجْعَلَ) بشرط آنکه بکنی تو (بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ) میان ما و میان ایشان (سَدًّا) بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن (قَالَ) گفت اسکندر (مَا مَكَّنِّي فِيهِ) آنچه دست رس داده مرا در ان (رَبِّي) آفریدگار من (خَيْرٌ) بهتر است از آنچه شما می خواهید که بمن دهید (فَاَعِينُونِي) پس مرا یاری دهید (بِقُوَّةٍ) بتوانائی یعنی بمردمان توانا یا چیزی که قوت یابم بدان در بین کار (اَجْعَلْ) تا بکنم (بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ) میان شما و ایشان (رَدْمًا) حجابی سخت که بعضی از ان بر بعضی مرکب باشد (اٰتُونِي) بیارید برای من (زُبَرَ الْحَدِيدِ) قطعهای آهن منقول است که فرمود تا خشتها از آهن ساختند

* بیت * همه روز و شب خشت آهن زدند * بفارغ دلی جا بجا تن زدند *

انگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت پنج گز عرض بکندند تا بآب رسید پس در ته زمین و روی آب خره از سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند (حَتّٰى إِذَا سَاوٰى) تا چون مساوی شد یعنی فرش باش (بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ) میان هر دو کوه بلند شد تا هیمه بسیاری ببالای آن ریخته دمها بر جوانب او ترکیب کردند (قَالَ انْفُخُوا) گفت مرعمله را که بدمید در بن آتشها (حَتّٰى إِذَا جَعَلَهُ) تا چون گردانید آن خشتهای آهن را (نَارًا) مانند آتش (قَالَ آتُونِي) گفت بیارید (أُفْرِغْ عَلَيْهِ) تا بریزم بر بالای آهن گرم شده (قِطْرًا) روی گداخته

* فرد *

* بهر روی فرشی که انگیختند * برو روی حل کرده می ریختند *

و بدین گونه دیواری سد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسان (فَمَا اسْطَاعُوا) پس نتوانستند یاجوج و ماجوج (أَنْ يَظْهَرُوهُ) آنکه بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع و املاس (وَمَا اسْتَطَاعُوا) و نتوانستند (لَهُ نَقْبًا) مراد را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن (قَالَ) گفت ذو القرنین بعد از ختم (هٰذَا) این سد و اقتدار بر اتمام آن (رَحْمَةٌ) بخششی است (مِنْ رَبِّي) از پروردگار من بر آنها که می ترسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج (فَإِذَا جَاءَ) پس چون بیاید (وَعْدُ رَبِّي) وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج (جَعَلَهُ) گرداند این سد را (دَكَّاءَ) زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد (وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي) و هست وعده پروردگار من (حَقًّا) درست و راست خروج این گروه از ما وراء السد یکی از علامات قیامت است و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی (وَتَرَكْنَا) و میگذاریم ما (بَعْضَهُمْ) برخی از یاجوج و ماجوج را (يَوْمَئِذٍ) آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده (يَمُوجُ فِي بَعْضٍ) اضطراب می کنند و داخل می شوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آن است که روز قیامت انس و جن از وی بحیرت و اضطراب در هم آمیزند (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ) و دمیده شود در صور برای قیام قیامت (فَجَمَعْنَاهُمْ) پس جمع کنیم همه خلق را (جَمْعًا) جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ) و ظاهر گردانیم دوزخ را (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لِلْكَافِرِينَ) برای ناگرویدگان (عَرْضًا) ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول در آن جهت زجر و تهویل باشد (الَّذِينَ) آن کافرانیکه از فرط غفلت (كَانَتْ) بوده (أَعْيُنُهُمْ) چشمهای دل ایشان (فِي غِطَاءٍ) در پوششی (عَنْ ذِكْرِي) از یاد من یعنی از مشاهده آیاتیکه بآن یاد کرده من شوم بتوحید و تعظیم نه داخل ایمان (وَكَانُوا) و هستند کافران که بجهت نا شنوائی سخن حق (لَا يَسْتَطِيعُونَ)

نمی توانند (سَمْعًا ۝) شنودن کلام من یا محجوب می ماندند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی

اذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا * نظم *

* چون تو قرآن خوانی ای صدر امم * گوش شان را پرده سازم از صمم *

* چشم شان را نیز سازم چشم بند * تا نه بینند و کلامت نشنوند *

(اَفَحَسِبَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) ایا می پندارند آنانکه نگرویده اند (اَنْ یَّتَّخِذُوْا عِبَادِیْ) آنکه فرا گیرند بندگان مرا ع ۲

که عیسی و عزیر و ملائکه اندعم (مِنْ دُوْنِیْ) بجز من (اَوْلِیَاءَ ط) دوستان یعنی معبودان ملخص سخن

آنکه ایا می پندارند کافران که فراگرفتند ایشان بندگان مرا بخدائی که ایشان را نفع خواهند رسانید استفهام بمعنی

انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را (اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ)

بدرستیکه ما آماده کرده ایم دوزخ را (لِلْکٰفِرِیْنَ) برای ناگرویدگان (نُزُلًا ۝) منزل و ماوا یا نزلی که برای

مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه برای آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی

محقر باشد (قُلْ) بگو ای محمد (هَلْ نُنَبِّئُکُمْ) آیا خبر کنیم شما را (بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا ط) بزیانکار ترین مردمان

از روی کردارها (اَلَّذِیْنَ ضَلَّ) آنانکه گم شده و ضائع گشته (سَعْیُهُمْ) شتافتن ایشان بعملهای نیکوئی یعنی

نمازی (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا) در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بعبادت و صوم

می گذرانند و بسبب کفران همه عملها باطل است و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طائفه

روافض یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آن است که از کفار صلهٔ رحم

و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع می شد حق تعالی ببطلان آنها حکم کرده فرمود که (وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ) و ایشان

می پندارند (اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ) آنکه ایشان نیکوئی می کنند (صُنْعًا ۝) کار را (اُولٰٓئِکَ) آن گروه که ذکر کرده

شدند (الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) آنانند که کافر شدند (بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ) بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا بدلایل توحید

(وَلِقَائِهٖ) و بدیدار او یعنی بعث و حشر که دران وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا (فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ)

پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو می نمود و بران جزای خیر نخواهند یافت (فَلَا نُقِیْمُ لَهُمْ)

پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ) روز رستخیز (وَزْنًا ۝) ترازوی که بدان

سنجند آن عملهای ایشان را چه همه حبطه شده و نابود گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری

نخواهند داشت بلکه خوار و بیمقدار خواهند بود (ذٰلِکَ) آن است کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان

(جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ) پاداش ایشان دوزخ است (بِمَا کَفَرُوْا) بسبب آنچه نگرویدند (وَاتَّخَذُوْٓا اٰیٰتِیْ)

و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا (وَرُسُلِي) و فرستادگان مرا (هُزُوًا) افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای پسندیده و شایسته (كَانَتْ لَهُمْ) هست مر ایشان را بحکم خدای (جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ) بهشتهای فردوس یعنی بوستانهاشان بر اشجار که اکثر آن تاک بود (نُزُلًا) پیش کش در تابیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده می فرماید که ازدادی طیبا حسنا لاولیائی یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و این چنین منزلی را نزل دوستان می گویند تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا

* فرد *

* نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست * * قیمت هر کس بقدر همت والای اوست *

و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت رسالت پناه عم فرموده که فاذا سألتم الله فسألوه الفردوس قولی آن است که اسمی از اسمهای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند (خَالِدِينَ فِيهَا) در حالتی که جاویدان باشند در آن (لَا يَبْغُونَ) نجویند (عَنْهَا) از آن بهشتها (حِوَلًا) بدلی یا نه طلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد (قُلْ) بگو ای محمد (لَوْ كَانَ الْبَحْرُ) اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است (مِدَادًا) سیاهی (لِكَلِمَاتِ رَبِّي) برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او (لَنَفِدَ الْبَحْرُ) هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسم متناهی باشد پس او به نهایت رسد (قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ) پیش از آنکه بسر رسد و بماند (كَلِمَاتُ رَبِّي) علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود (وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ) و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط (مَدَدًا) مدد آن مداد و بر آن افزاییم گویند که این آیت وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانان را گفتند که در کلام خود می خوانید که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آن است که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره می خوانید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع در میان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب الهی کم از کم می تواند بود

* نظم *

* علمها از بحر علمش قطره * * آن جو خورشید است اینها ذره *

* هر کسی در علم صد لقمان بود * * پیش علم کاملش نادان بود *

(قُلْ) بگو ای محمد (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) جز این نیست که من آدمی ام (مِّثْلُكُمْ) مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمی کنم این مقدار هست که بواسطت جبرئیل عم (يُوحَىٰ إِلَيَّ) وحی کرده می شود بمن (أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ) جز این نیست که معبود شما (إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ج) معبودی یکتا است بی شریک (فَمَن كَانَ يَرْجُوا) پس هر که امید دارد (لِقَاءَ رَبِّهِ) دیدار پروردگار خود را و رهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو بروز رستخیز (فَلْيَعْمَلْ) پس باید که بکند (عَمَلًا صَالِحًا) کرداری شایسته یعنی پسندیدهٔ خدای تو در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است عم و سلوک به منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیدهٔ همت از مشاهدهٔ ماسوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی * بیت *

* روی از همه برتافتم و سوی تو کردم * چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم *

آورده اند که جندب بن زهیر عامری رض بحضرت رسالت پناه عم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردم حضرت عم فرمود که خدای عملی را که غیری دران شریک بود قبول نمی کند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که (وَلَا يُشْرِكْ) و باید که بندهٔ که عمل صالح دارد شرک نیاورد و انباز نسازد (بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کنندهٔ عمل نعوذ بالله من الریا فی العمل و نعتصم به من وقوع الزلل ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂

* سورة مریم مکیة بسم الله الرحمن الرحیم و هي ثمان و تسعون آیة *

ع ۳ (كهيعص) در مواهب صوفیان بادیه از مواهب الهی که بران حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله والدین سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت پناه عم را سه صورت است یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی سیوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و ازین روشنتر من رآنی فقد رای الحق و حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی * بیت *

* در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق * زان سوی حرف نقطه حکایات دیگر است *

و ننشئکم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی است میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص
از جمله است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رض منقول است که در بعضی ادعیه می خواندند *
کهیعص یا اسم حق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت با اسم هادی و چون
مبدء هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائی است بآنکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب
آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل است و صاد از صادق و میشاید که نام
سوره باشد و مابعد او مترتب باو یعنی این سوره (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهٗ زَكَرِيَّا) یاد کردن خداوند تواست
به مهربانی بنده خود را زکریا ابن آزر را که از اولاد رحبعیم بن سلیمان بن داود علیهم بود پیغمبری عالی شان و مهتر
احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن (اِذْ نَادٰى رَبَّهٗ نِدَآءً خَفِيًّا)
چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواندنی پنهان که
آن باخلاص اقرب است یا دعا بانه میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی
پیر نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند می گفت کسی نمی شنید و ندای
او این بود که از روی نیاز (قَالَ رَبِّ اِنِّيْ وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّيْ) گفت ای پروردگار من بدرستیکه سست
شده است استخوان که ستون خانه بدن است از من چون استخوان که سخت ترین اجزا است سست
شده باشد سایر بدن بطریق اولی (وَاشْتَعَلَ الرَّاْسُ شَيْبًا) و سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته اند
تشبیه فرموده شیب را در روشنی بآتش و فروگرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده
شد و سر من از پیری (وَلَمْ اَكُنْۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا) و نبودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره
و ناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسیده و من بدان خو کرده شده ام (وَاِنِّيْ خِفْتُ الْمَوَالِيَ
مِنْ وَّرَآءِيْ) و بدرستیکه من می ترسم از بنی اعمام خود که این خویشان من در مهم نبوت و اقامت دین
تهاون ورزند و خلافت من و وراثت من نیکو بجا نیاورند پس از مرگ من مرا خلفی می باید (وَكَانَتِ امْرَاَتِيْ عَاقِرًا)
و حال آنکه زن من هست نازاینده و در سن نود و هشت سالگی (فَهَبْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ وَلِيًّا) پس به بخش
مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق (يَّرِثُنِيْ وَيَرِثُ مِنْ اٰلِ يَعْقُوْبَ)
میراث برد امامت و نبوت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب
بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده (وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا) و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته
و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع می فرمود که ندای کرم ربانی

از وی وعده اجابت دعای او فرمود (یٰزَکَرِیَّا اِنَّا نُبَشِّرُکَ) ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا (بِغُلٰمِ نِ اسْمُهٗ
یَحْیٰی لا) به پسری نام او یحیی (لَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا ۝) نیافریدیم مر او را پیش از وی همنامی
وزاد المسیر آورده که وجه فضیلت او نه از ان روایست که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده
باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از وی سمای او نبوده باشد بلکه فضیلت او آن است که
حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده و به پدر و مادر حواله نفرمود امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از ان فرمود که
بعد از وی کسی بظهور خواهد آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از اسم
همایون فرجام خود مشتق سازد * شعر *

* و شق له من اسمه لیجله * فذو العرش محمود وهذا محمد *

* بیت * * ای خواجه که عاقبت کار است * محمود از ان شد است که نامت محمد است *

و گویند سمی بمعنی تشبیه است یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از وی بظهور نرسید (قَالَ
رَبِّ اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ) گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری (وَّکَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا)
و هست زن من نازاینده (وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا ۝) و بدرستیکه رسیده ام از بزرگ سالی به نهایتی
و نحافتی و ضعف اعصاب و قوی این سخن از وی استعلام فرموده نه بطریق استبعاد یعنی مارا جوان
خواهی ساخت یا هم در این پیری رایت قدرت خواهی افراخت (قَالَ) گفت فرشته بامر خدای تعالی که
ای زکریا (کَذٰلِکَ ج) همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعیفی اما (قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ) گفت
خدای تو که این کار که آفریدن فرزند است در این سن از این دو شخص بر قدرت من آسان است
(وَّقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ) و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی (وَلَمْ تَکُ شَیْئًا ۝) و نبودی تو چیزی یعنی
عدم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی
از دو پیر زکریا ع م از این بشارت مسرور شد امید انست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی
بظهور خواهد رسید (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ اٰیَةً ط) گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی
یعنی بنمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد (قَالَ) گفت خدای مر زکریا را (اٰیَتُکَ اَلَّا
تُکَلِّمَ النَّاسَ) نشانه تو آن است که سخن نتوانی گفت با مردمان (ثَلٰثَ لَیَالٍ سَوِیًّا) سه شبان روزی
ولی در پی هم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم در حالتیکه سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در همان
اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند (فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهٖ مِنَ الْمِحْرَابِ) ع

پس بیرون آمد برگرده خود صباح آن روز که در شب آن زن او اشیاع نام حامله شده بود از مصلای خود (فَاَوْحٰی اِلَیْهِمْ) پس اشارت کرد بایشان (اَنْ سَبِّحُوْا بُکْرَةً وَّعَشِیًّا) آنرا که نماز گزارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی هم بعد از مضی مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده با عباد در عبادت بطریق ریاضت موافقت می فرمود تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که (یٰیَحْیٰی خُذِ الْکِتٰبَ بِقُوَّةٍ ط) ای یحیی فرا گیر کتاب توریت را بجد و جهد یا بقوت دل (وَاٰتَیْنٰهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا لا) و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در عهد مالگی او را گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم و درین سخن پند عظیم است بی خبران بازیچگاه غفلت را که عمر عزیز ببازی می گذرانند و بدام فریب وانما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشغول می مانند

* نظم *

* عمر ببازیچه بسر می بری * باید ز انداره می بری *
* به که ز بازی جهان باز نشینی * طفلان نه چند ببازی خوشی *

(وَّحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَکٰوةً ط) و دیگر دادیم یحیی را رحمی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق (وَکَانَ تَقِیًّا لا) و بود ترس کار یا فرمان بردار یا محبت از لوث جرائم داد زاد (وَّبَرًّا بِوَالِدَیْهِ) و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مرایشان را (وَلَمْ یَکُنْ جَبَّارًا عَصِیًّا) و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر پدر والدین داو نبود عاصی مر پروردگار خود را (وَسَلٰمٌ عَلَیْهِ) و سلام بر یحیی از ما (یَوْمَ وُلِدَ) روزیکه متولد شد (وَیَوْمَ یَمُوْتُ) و روزیکه می میرد (وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا ع) و روزیکه برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است روزیکه متولد شد از غمر مس شیطان و وقتیکه وفات کرد از عذاب قبر و روز رستخیز از هول او و قصه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهار ع۴ است (وَاذْکُرْ فِی الْکِتٰبِ مَرْیَمَ م) و یاد کن در قرآن قصه مریم بن عمران را و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از طهر به مسجد در آمدی وقتی در خانه خاله بود و به غسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از آن خبر میدهد (اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا) چون دور شد مریم رض یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از خاله و قوم او (مَکَانًا شَرْقِیًّا لا) در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی

(فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا) پس فراگرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پردهٔ که
مانع باشد از دیدن وبعد از آنکه غسل فرمود جامه پوشید (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا) پس فرستادیم ما
بسوی او روح ما را که جبرئیل ع‌م است اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف و تخصیص
او است (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) پس متمثل شد جبرئیل ع‌م برای مریم رض آدمی تمام خلقت یعنی
درصورت آدمی روا بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید (قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ) گفت مریم رض
بدرستیکه من پناه می گیرم (بِالرَّحْمَٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا) بخدای بسیار بخشش از شر تو اگر هستی تو
پرهیزگار غایت مبالغه در عفاف است یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز می کنم و پناه بحق می برم
فکیف که چنین نباشی وگفته اند تقی نام شریری بود دران زمان که متعرض نسوان می شد و مریم رض
قصهٔ او استماع نموده بود گمان برد که مگر او است وبحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل ع‌م اضطراب مریم رض
مشاهده فرمود (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ) گفت جزین نیست که من فرستادهٔ پروردگار توام که بدو
پناه می گیری مرا اینجا فرستاده (لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) تا به بخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده
(قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ) گفت مریم که چگونه بود مرا پسری ومرا نسوده است
آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده (وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا) ونبودم زناکار وجوینده
فساد وفجور (قَالَ كَذَٰلِكِ) گفت جبرئیل ع‌م چنین است که تو می گوئی که هیچ کس بنکاح وسفاح ترا
مس نکرده اما (قَالَ رَبُّكِ) فرمود پروردگار تو (هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ج) این کار که عطای ولد است بی پدر بر من
آسان است ما ترا پسری میدهیم تا تو استدلال کنی بدان بر قدرت ما (وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ) وتا بگردانیم
او را علامتی برای مردمان که بند برادران توانائی ما او را بیابند (وَرَحْمَةً مِنَّا ج) وتا بگردانیم او را بخششی
از ما برای آنانکه بدین بگروند (وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا) و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر ومقرر
شده ومسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل ع‌م نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او
(فَحَمَلَتْهُ) پس مریم رض بار گرفت همان دم بعیسی ع‌م (فَانْتَبَذَتْ بِهِ) پس بیرون شد و دور گشت
به عیسی ع‌م یعنی وقتیکه در بطن او بود (مَكَانًا قَصِيًّا) مکانی دور از شهر گویند بکوهی رفت در جانب
شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود وبعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل
واقع شد وگویند حمل و وضع در یک ساعت بوده و در زاد المسیر گوید که نه ساعت بوده و مقاتل گوید که
یک ساعت خلق بوده ویک ساعت تصویر ویک ساعت وضع و بهر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید

مریم رض درختی خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنهٔ آن مانده (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ ج) پس آورد او را درد زادن بسوی تنهٔ درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده (قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا) گفت مریم رض کاشکی من مردمی پیش ازین صورت (وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ۝) و بودمی چیزی که باز گذاشته و فراموش شده یعنی هیچکس مرا نداند تا از من حساب بر نداشتندی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا عم بوده ام و مهر بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت اینحال ندانم که چه کنم * فرد *

* هر چند بروی کار در می نگرم * * محنت زده چو خود نمی بینم من *

(فَنَادَاهَا) پس آواز داد مریم رض را (مِن تَحْتِهَا) آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی عم است که با او سخن گفت و ندا فرمود (أَلَّا تَحْزَنِي) آنکه اندهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها خواند یعنی عیسی عم از زیر او با فرشته از زیر شجر خرما آواز داد که غم مخور (قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ) بدرستیکه بیافرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو (سَرِيًّا ۝) جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی (وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ) و بجنبان و میل ده بسوی خود تنهٔ درخت خرمای خشک شده را (تُسَاقِطْ عَلَيْكِ) تا فرو ریزد و حفص تساقط خواند یعنی تا درخت بیفگند بر تو (رُطَبًا جَنِيًّا ۝) خرمای تر و تازه (فَكُلِي وَاشْرَبِي) پس بخور از رطب و بیاشام از آب (وَقَرِّي عَيْنًا ج) و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شوی به سبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطهٔ پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد که تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی عم متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم عم نهادند و ندا رسید که (فَإِمَّا تَرَيِنَّ) پس اگر ببینی (مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا لا) از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست (فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا) پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده ام برای خداوند بخشایش روزه را و روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بود (فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا ج) پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملایکه سخن می گویم و با حق تعالی مناجات می کنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بود یا باشارت ازین حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم رض را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند مریم عم چون ایشان را دید عیسی عم را بر داشته متوجه ایشان شد

(فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ ط) پس آورد مریم عیسی ع م را بقوم خود بر داشته او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ) گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی (شَيْئًا فَرِيًّا ۝) چیزی شگفت آرنده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده (يَا أُخْتَ هَارُونَ) ای خواهر هارون گویند او را برادر و هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند این مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور (مَا كَانَ) نبود (أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ) پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی اشرف احبار بوده (وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ) و نبود مادر تو حنه بنت فاقود (بَغِيًّا ج) زناکاره فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی بی پدر از کجا آوردی (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ) پس اشارت کرد مریم رض بعیسی که با او سخن گویید و جواب از و شنوید (قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ) گفتند قوم چگونه سخن گوییم (مَنْ كَانَ) با کسی که هست (فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۝) در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی ع م پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ قف) گفت بدرستیکه من بندهٔ خدایم (آتَانِيَ الْكِتَابَ) داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد تعالی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر (وَجَعَلَنِي نَبِيًّا لا) و گردانید مرا پیغمبر در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد (وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا) و ساخت مرا با برکت و نفع (أَيْنَ مَا كُنْتُ ص) هرجا که باشم (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ) و امر کرد مرا باقامت نماز و بادای زکوة (مَا دُمْتُ حَيًّا ج) مادامیکه باشم زنده (وَبَرًّا بِوَالِدَتِي ز) و گردانید مرا نیکوکار با مادر من و مهربان برو (وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا) و نگردانید مرا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشانرا برنجانم (شَقِيًّا ۝) بدبختی که فرمان او نبرم (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ) و سلام خدای بر من است چنانچه بر یحیی ع م (وَيَوْمَ وُلِدْتُ) روزیکه بزادم (وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۝) و روزیکه بمیرم و روزیکه برانگیخته شوم زنده (ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ج) این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف می کنند که پسر خدا است حاش (قَوْلَ الْحَقِّ) میگویم سخن راست و درست (الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝) آن گفتنی که جهودان در آن شک دارند یعنی قصهٔ عیسی ع م که ایشان بچیزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان که در آن جدال می نمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاش (مَا كَانَ لِلَّهِ) نیست و نشاید مرخدایرا (أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ لا) آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزه است

(سُبْحٰنَهٗ) پاک است از اتخاذ ولد (اِذَا قَضٰٓی اَمْرًا) چون حکم کند و خواهد کاری که بسازد یعنی ارادت احداث شیئی نماید (فَاِنَّمَا یَقُوْلُ) پس جز این نیست که فرماید (لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ) مر آن شیء را که باش پس باشد بی درنگ (وَاِنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ وَرَبُّکُمْ) و بدرستیکه خدای تعالی پروردگار من و شما است (فَاعْبُدُوْهُ) پس او را بپرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید (هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ) اینست راه راست که بمنزل جنت رساند (فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَیْنِهِمْ) پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله می گفتند و یعقوبیه اله خواندند و ملکانیه بثالث ثلثه قائل شدند (فَوَیْلٌ لِّلَّذِیْنَ کَفَرُوْا) پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند (مِنْ مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیْمٍ) از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا شاهد احوال آن روز (اَسْمِعْ بِهِمْ وَاَبْصِرْ) شنوا باشند کافران و چه بینا (یَوْمَ یَاْتُوْنَنَا) در آن روز که بیایند بما و لیکن سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات باهوال (لٰکِنِ الظّٰلِمُوْنَ الْیَوْمَ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ) لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدا اند (وَاَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ) و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم (اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ) چون کار ساخته شود و حساب بر انداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزیکه در پیش است (وَهُمْ فِیْ غَفْلَةٍ) و ایشان در غفلت و بیخبراند از آن روز (وَّهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ) و ایشان یعنی کافران نمی گروند بآخرت و متعلقات آن (اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا) بدرستیکه ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم (وَاِلَیْنَا یُرْجَعُوْنَ) و بسوی ما بازگردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت است به بقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لگام اعدام بر سر مرکب وجود کنند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ماسوی الله معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار

* نظم *

* صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزد * خس و خاشاک یقین همه را باد ببرد *

* هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود * * سیل غیرت همه را نامدم آباد ببرد *

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ ۚ) و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصهٔ ابراهیم عم که همه اهل ملل بفضل ع ۵
او معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات می کردند پس از توحید او خبر ده ایشان را (إِنَّهُ كَانَ
صِدِّيقًا نَّبِيًّا ۝) بدرستیکه او بود راست گوینده و مبالغه کننده دران توحید یار است کار و در نسبت گفتار
پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ) یاد کن آن را که گفت مر پدر خود را آزر بن ناخور اکه (يَا أَبَتِ)
ای پدر من (لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ) چرا می پرستی آن را که نمی شنود دعا و نیاز ترا (وَلَا يُبْصِرُ) و نمی بیند خضوع
وخشوع که نسبت بدو می کنی (وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا ۝) و دفع نمی کند از تو چیزیرا از مکاره یا نفع نمی رساند
ترا در دفع مضار و جذب منافع (يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي) ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق
وحی (مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ) از دانش آنچه بتو نیامده (فَاتَّبِعْنِي) پس پیروی من کن که (أَهْدِكَ صِرَاطًا
سَوِيًّا ۝) تا بنمایم ترا راهی درست و راست که سالک خود را از و بمقصود رساند (يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ۖ)
ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای تعالی (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ۝)
بدرستیکه شیطان هست مر خدای را فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد (يَا أَبَتِ إِنِّي
أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ) ای پدر من بدرستیکه من می ترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدای
بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد (فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ۝) پس باشی شیطان را
دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب (قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ ۖ)
گفت پدر ابراهیم مر او را آیا روی گردانندهٔ تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کنندهٔ ایشانرا
(لَئِن لَّمْ تَنتَهِ) اگر نه باز ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان (لَأَرْجُمَنَّكَ) هرآینه دشنام
دهم یا سنگسار کنم ترا (وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ۝) و دور باش از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن
باشی (قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ ۖ) گفت ابراهیم عم سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع می کنم و گفته اند که مقابله
کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم عم
قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرد نخواهد
گذاشت ابراهیم علی نبینا عم بایمان او امید وار شده برو سلام کرد و فرمود که (سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي ۖ) زود باشد
که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق تعالی برایمان
ایشان که سبب مغفرت همان می تواند (إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ۝) بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان

دمرا اجابت دعا وعده داده (وَاَعْتَزِلُكُمْ) و کناره می گیرم از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان می گوید که دوری می جویم از همه شما (وَمَا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) و از آنچه می خوانید و می پرستید از غیر خدای یعنی بتان (وَاَدْعُوْا رَبِّيْ ﺞ) و می خوانم خدای خود را و می پرستم بیگانگی او (عَسٰۤى اَلَّاۤ اَكُوْنَ بِدُعَاۤءِ رَبِّيْ شَقِيًّا۝) شاید آنکه نباشم. بخواندن و پرستیدن خدای خود ناامید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید و من امید دارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم

* بیت *

* حاجت ز کسی خواه که محتاجان را * بی بهره نگرداند از انعام عمیم *

در بحر البحور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمده هفت سال در اطراف آن جبال سیر می فرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بمنش او گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود دید و هجرت شد و با ساره و لوط عم عزیمت شام فرمود وحق تعالی ازین هجرت خبر داد که (فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ) پس آن هنگام که دور شد ابراهیم عم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را (وَمَا يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ﻻ) و آنانرا نیز که می پرستیدند از غیر خدای تعالی (وَهَبْنَا لَهٗۤ) و بخشیدیم مراو را از ساره (اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ ط) یعنی فرزندی و پس از ان نبیره که فرزند فرزند است (وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا۝) و همه را گردانیدیم پیغمبر (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِّنْ رَّحْمَتِنَا) و بخشیدیم مرایشان را از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که با ایشان ارزانی داشت (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا۝) و دادیم مرایشان را سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم عم است حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین (وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ مُوْسٰۤى ﺰ) و یاد کن در قرآن قصه موسی عم را (اِنَّهٗ كَانَ مُخْلَصًا) بدرستیکه او بود پاک کرده شده از ادناس و نقائص (وَّكَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا۝) و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن گفته اند که اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد (وَنَادَيْنٰهُ) و ندا کردیم موسی را (مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ الْاَيْمَنِ) از جانب کوه زبیرا از طرف راست موسی (وَقَرَّبْنٰهُ) و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب (نَجِيًّا۝) در حالتیکه راز گوینده بود باما د آنکس که نجی و بمعنی مرتفع داشته می گوید موسی عم را بالا بردند از آسمان بآسمانی و از حجابی بحجابی تا بجائیکه آواز قلمی که توریت بآن قلم نوشته می شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی عم مگر یک حجاب بود صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی عم را هم روش بود و هم کشش آشارت بروش او و لما جاء موسی

ع ۹

عبارت از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در روشی است خطردار و چون کشش در رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت است * نظم *

* تا خودروی بیحاصلی چون اوکشیدت واصلی * رفتن کجا بردن کجا این صبر را نیست این *
* خود میروی بگذار و ت او میکشد بربایدت * تا او کرا بربایدش انعام سلطانیست این *

(وَوَهَبْنَالَهُ مِنْ رَّحْمَتِنَا) و بخشیدیم ما موسی ع را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما (اَخَاهُ هٰرُوْنَ نَبِيًّا ۝) یاری کرن برادر او هارون را بوزارت تا تدبیر مهمات در حالتیکه پیغمبر بود (وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ اِسْمٰعِيْلَ ز) و یادکن در قرآن قصهٔ اسمعیل را ع (اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ) بدرستیکه او بود راست وعده (وَكَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا) و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی را وعده داده بود که من درین مکانم تا تو بیائی و شبانروز دیگر تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت * نظم *

* هر که ازین پایه وفایش کم است * آن نه وفا بلکه فریب و دم است *
* نیست بر مردم صاحب نظر * صورت از صدق و وفا خوب تر *

پس دیگرباره در صفت اسمعیل ع می فرماید که (وَكَانَ يَاْمُرُ اَهْلَهٗ) و بود که می فرمود کسان خود را و گفته اند هم امت خود را (بِالصَّلٰوةِ) بنماز که اشرف عبادات بدنیه است (وَالزَّكٰوةِ ص) و زکوة که اکمل عبادات مالیه است (وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا ۝) و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال (وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ اِدْرِيْسَ ز) و یادکن در قرآن قصهٔ ادریس ع را که پسر نبیرهٔ شیث ع است و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت درس بسیار ادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس ع بصد سال بعد از وفات آدم ع متولد شد (اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيْقًا نَّبِيًّا ق) بدرستیکه او بود راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق (وَّرَفَعْنٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝) و برداشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت است و درجهٔ قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه ع ادریس ع را در آسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس رض فرمود که روزی ادریس ع در حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب و شدت برو سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار

* بیت * آن را که سایبان عنایت پناه او است * از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد *

حق تعالی دعای او مستجاب فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن را از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس عم آید اجازت یافت و بزمین آمد و بالتماس ادریس عم او را به پری بافر خود نشانیده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانیده و باستدعای ادریس عم کمیت عمر و کیفیت اجال وی از ملک الموت بپرسید و عزرائیل عم در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در بارهٔ این کس که تو می گوئی آن است که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون آن فرشته باز آمد ادریس عم را یافت نقد جان بخازن اجال سپرده باوطن وحشی بشکرستان قدس برد از کرده و روایتی دیگر آن است که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا عم مشتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بزمین آمده وی را دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس عم جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل عم او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم) آن گروه انبیاء عم که مذکور شدند از زکریا و ادریس عم آنانند که انعام کرد خدای برایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه (مِنَ النَّبِيِّينَ) از پیغمبران عم بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند (مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ) از فرزندان آدم عم که ادریس است و باقی ایشان (وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) و از ذریت آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی با نوح و آن ما عدا ادریس اند (وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ) و از فرزندان ابراهیم عم (وَإِسْرَائِيلَ) و از ذریت یعقوب عم (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا) و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان الحق (وَاجْتَبَيْنَا قف) و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت (إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ) چون خوانده شود برایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله برایشان (خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ●) بروی در افتادند درحالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدای را و گریندگان از خوف وی گریه را باستماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص است چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه در آرید (۵) رکوع و صالح مری رح فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه عم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام درست چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد آب حزن از دیده ریخته گردد

* نظم * واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع

* ای دریغا اشک من دریا بدی * تا نثار دلبری زیبا بدی *
* اشک کان از بهر او بارند خلق * گوهر است و اشک پندارند خلق *

این سجدهٔ پنجم است از سجدات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود انعام عام گفته و گریه که متفرع بر دواست آن را گریهٔ فرح و سرور میدارد چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت است و موجب بهجت و مسرت پس نتیجهٔ او طرب است نه اندوه و تعب (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ) پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت (اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ) فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند (وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ) پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن (فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا لا) پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهی است در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزوی نفس را بآنجا برند (اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ) مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان (وَعَمِلَ صَالِحًا) و کرده باشد عملهای شایسته (فَاُولٰئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ) پس آن گروه تایب و مومن در آورده شوند به بهشت و حفص فعل معلوم می خواند یعنی در آیند در بهشت (وَلَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا لا) و ستم دیده نشوند در چیزی از چیزهای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن جه بهشت باشد که ایشان را در آرند (جَنّٰتِ عَدْنِ نِ الَّتِيْ وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهٗ) بوستانهای اقامت آنها که وعده داده است خدای تعالی بآن بندگان خود را (بِالْغَيْبِ ط) به پوشیدگی یعنی ایشان را وعده داده به بهشت و آن از ایشان غایب است یا ایشان از آن غایبند و چون وعده هست از ین غیبت باکی نیست (اِنَّهٗ كَانَ وَعْدُهٗ مَاْتِيًّا ۝) بدرستیکه هست وعدهٔ خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنی است و مومن بدو رسیدنی (لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا) نشنوند بهشتیان در آن بهشتها سخن بیهوده و تباه (اِلَّا سَلٰمًا ط) مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملایکه یا از یکدیگر (وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ) و مر ایشانراست روزی ایشانرا از نعمت بهشتی (فِيْهَا) در جنت (بُكْرَةً وَّعَشِيًّا ۝) بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین یکروز ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام می خورند یامراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود

وزمان روز برفع حجاب وفتح ابواب ودر تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند ودر زمان روز غلمان وولدان (تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا) آن بهشت که ذکر کرده ایم آن است که ما میراث میدهیم از بندگان ما (مَنْ کَانَ تَقِيًّا ۝) هر که پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه عم را از اصحاب کهف وذالقرنین وروح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهیم وانشاء الله تعالی نفرموده پانزده یا دوازده یا بیست وپنج روز جبرئیل عم بروفرود نیامد وحضرت رسالت پناه عم بعد از نزول بادی فرمود یا اخی دیر آمدی ومن منتظر بودم. جبرئیل عم جواب داد وحکایت قول او که در قرآن است این است که (وَمَا نَتَنَزَّلُ) وفرود نمی آئیم ما فرشتگان (اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ ج) مگر بفرمان ودستوری پروردگار تو (لَهُ مَا بَيْنَ اَيْدِينَا) مراورا است آنچه در پیش ما است از کارهای آینده (وَمَا خَلْفَنَا) وآنچه باز پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته (وَمَا بَيْنَ ذٰلِکَ ج) وآنچه میان ماکان وسیکون است یعنی در حال یا مراورا است حکم در ابتدای آفرینش ما وانتهای آجال ما وآنچه در مدت حیات ما است (وَمَا کَانَ رَبُّکَ) ونیست ونبوده ونخواهد بود پروردگار تو (نَسِيًّا ج) فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بفرستد (رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ) اوست پروردگار آسمان وزمین (وَمَا بَيْنَهُمَا) وآنچه در میان آنها است. پس آفریننده ارض وسما وپرورنده اهالی آن نشاید که فراموش کار بود (فَاعْبُدْهُ) پس او را پرستش کن (وَاصْطَبِرْ) وشکیبا باش (لِعِبَادَتِهٖ ط) مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش وبابطای وحی دل تنگ مشو (هَلْ تَعْلَمُ لَهٗ سَمِيًّا ۝) آیا میدانی مر خدایرا مانندی که مراورا اله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی آن است که هیچ کس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفته اند باآنکه آلهه می گفتند عزت الوهیت وغیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار وزبان تسمیه بتان در حصن امان محفوظ داشت وزبان اهل ایمان را در نعمت ومحنت وسرا وضرا بتکرار آن نام نامی جاری ساخت

٭ نظم ٭

٭ الله الله چه طرفه نام است این ٭ حرز دل وجان تمام است این ٭

٭ بس بود نزد صاحب معنی ٭ حسبی الله گواه این دعوی ٭

ع ۷ (وَيَقُوْلُ الْاِنْسَانُ) ومی گوید انسان یعنی بایکدیگر می گویند یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده را می آورد وبطریق استبعاد می گوید (ءَاِذَا مَا مِتُّ) آیا چون بمیرم من (لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَيًّا ۝) هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود واز خاک بیرون

آید از قبر حق تعالی می فرماید در جواب او که (اَوَلَا یَذْکُرُ الْاِنْسَانُ) ایا نمی اندیشد و یاد نمی کند آن آدمی (اِنَّا خَلَقْنَاهُ) آنرا که بیافریدیم ما او را (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین (وَلَمْ یَکُ شَیْئًا) و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم عجب تر است از جمع مواد بعد از تفریق آن (فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ) پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آینه حشر کنیم آن را یعنی کافرانرا (وَالشَّیَاطِیْنَ) با دیوان یعنی با قرینهای ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هریکی را با قرین او در سلسله مقید سازند (ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ) پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند همه آدمیان را (حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا) گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بحوالی دوزخ جهت ان است که تا سعدا بدانند تا از چه بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیا آنکه خود را در دوزخ ببینند ملال ایشان زیاده گردد (ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ) پس بیرون آریم نخست (مِنْ کُلِّ شِیْعَةٍ) از هر گروهی (اَیُّهُمْ) هر که باشد از ایشان (اَشَدُّ) سخت تر و بیشتر (عَلَی الرَّحْمٰنِ عِتِیًّا) بر خدای از جهت سرکشی و جرئت یعنی اول از همه امتی آنرا که کافرتر بوده و نافرمان تر بوده گیریم (ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ) پس بدرستیکه ما داناتریم (بِالَّذِیْنَ هُمْ) بآنکه ایشان (اَوْلٰی) سزاوارترند (بِهَا) بآتش دوزخ (صِلِیًّا) از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افگنند (وَاِنْ مِّنْکُمْ) و نیست از شما از آدمیان هیچ کس (اِلَّا وَارِدُهَا) مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وی گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که قد وردتموها وهی خامدة یعنی بدرستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده

* بیت *

* مومن ز مومن بداند بر آتشی نخواند * سوزش در و نماند گردد چو نور روشن *

(کَانَ) هست در و بر دوزخ (عَلٰی رَبِّکَ) بر پروردگار تو (حَتْمًا) جزمی و قطعی (مَقْضِیًّا) کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده است که البته واقع خواهد بود و دران خلاف نیست و جمعی بر انند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله انصاری رض از حضرت رسول عم روایت کرد که ورود دخول است یعنی همه را در دوزخ حاضر خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مومنان سرد باسلامت باشد چنانچه بر ابراهیم عم و موید این قول است آنکه حق سبحانه می فرماید که (ثُمَّ نُنَجِّی) پس نجات دهیم (الَّذِیْنَ اتَّقَوْا) آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ (وَنَذَرُ الظّٰلِمِیْنَ) و بگذاریم

ستمکاران را (فیها) در آتش (جثیا) بر زانو در آمدگان (و اذا تتلی) و چون خوانده شود (علیهم) بر مشرکان (آیاتنا) آیتهای ما (بینات) هویدا و روشن معنی آن یا دلائل قدرت یا اعجاز حسن (قال الذین کفروا) گویند آنانکه کافر شدند از صنادید قریش (للذین آمنوا) مر آنانرا که گرویده اند از فقرا یعنی توانگران درویشان را گویند (ای الفریقین) کدام ازین دو گروه مومن یا کافر (خیر) بهترانند (مقاما) از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل بهتر است و همه اسباب معیشت در آن آماده و شما را نه گوشه است معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مومنان را که می گفتند از ما دو گروه کدام خوش حال تر اند (و احسن ندیا) و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب اند و در مجالس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه برای افتخار و مباهات ایشان را درهم شکسته فرمود که (و کم اهلکنا) و چندین هلاک کرده ایم (قبلهم) پیش از مشرکان عرب (من قرن) از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند (هم) ایشان از کفار عرب (احسن اثاثا) نیکوتر از جهت امتعه یعنی که آرایش منازل بدان باشد (و رئیا) و نیکوتر از ایشان در هیئات و منظر نه آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت * بیت *

* بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن * * کان را بشبی برند و این را بتبی *

(قل) بگو ای محمد مر ایشان را که بمال و جمال مفتخر و مستظهر اند که غره مشوید زیرا که (من کان فی الضلالة) هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق (فلیمدد) پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد می کند (له الرحمن) مر او را خدای و باز می کشد عمر او را (مدا) باز کشیدنی یعنی او را امهالت می دهد و نعمت پی در پی بدو میرساند (حتی اذا راوا) تا وقتیکه ببینند (ما یوعدون) آنچه بیم کرده شده اند ان (اما العذاب) یا عذابی در دنیا از قتل و اسر (و اما الساعة) و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال (فسیعلمون) پس زود باشد که بدانند (من هو شر) آنرا که بدتر است ازان دو گروه (مکانا) از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران (و اضعف) و بدانند آنرا که ضعیف تر است (جندا) از جهت سپاه یعنی دوستان و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء عم یاری و مددگاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و مددگار نباشد و ما للظالمین من انصار (و یزید الله) و می افزاید خدای در دنیا (الذین اهتدوا) آنانرا که راه یافته اند بکتاب او (هدی) راه نمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشان را بتصدیق هرچه دیگر منزل می شود زیاده می کند (و الباقیات

الصَّالِحَاتِ) و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربع سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و غیر آن مر ایشانرا (خَيْرٌ بهتر است (عِنْدَ رَبِّكَ) نزد پروردگار تو (ثَوَابًا) از جهت پاداش (وَخَيْرٌ مَرَدًّا ۝) و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مال است و در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب

* بیت *

* بدنیا سرفراز و نامدارند * * بعقبی کامدار و کامگارند *

آورده اند که خباب بن الارت را رض بر عاص بن وایل تیمی دینی بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد او گفت وام تو باز ندهم تا به محمد کافر نشوی خباب رض گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا افضال از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که (اَفَرَاَيْتَ الَّذِيْ كَفَرَ) آیا دیدی آنرا که بگرویدند (بِاٰيَاتِنَا) بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت (وَقَالَ) و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت (لَاُوْتَيَنَّ) هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند در آنروز (مَالًا وَّوَلَدًا ۝) مال و فرزند را (اَطَّلَعَ الْغَيْبَ) آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا می گوید (اَمِ اتَّخَذَ) آیا فرا گرفته است (عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ۝) نزدیک خدای عهدی و پیمانی برین صورت (كَلَّا ط) نه چنان است که او می گوید (سَنَكْتُبُ) زود باشد که بنویسیم یعنی آگاه ایم (مَا يَقُوْلُ) آنچه می گوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند (وَنَمُدُّ لَهٗ) و بازکشیم برای او (مِنَ الْعَذَابِ) از عذاب (مَدًّا ۝) بازکشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را برین وجه که عذابی بربالای عذابی بدو رسانیم (وَنَرِثُهٗ) و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او (مَا يَقُوْلُ) آنچه می گوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند (وَيَاْتِيْنَا) و بیاید بما وقت مرگ یا در رستخیز (فَرْدًا ۝) تنها نه مال رفیق و نه فرزندان قرین او (وَاتَّخَذُوْا) و فرا گرفتند مشرکان قریش (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای (اٰلِهَةً) خدایان باطل چون اصنام و ملایکه (لِيَكُوْنُوْا) تا باشند این معبودان (لَهُمْ عِزًّا لا) مر ایشانرا سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای تعالی (كَلَّا ط) نه چنان است که عزیز گردند (سَيَكْفُرُوْنَ) زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و منکر باشند (بِعِبَادَتِهِمْ) به پرستش ایشان با کافران چون باهول قیامت وا نگردند منکر شوند پرستش بتان را (وَيَكُوْنُوْنَ عَلَيْهِمْ) و باشند

بر معبودان خود (ضِدًّا) دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند (اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی و ندانستی
ع ٨ (اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّیَاطِیْنَ) آنرا که ما فرستادیم دیوان را (عَلَی الْکَافِرِیْنَ) بر کافران یعنی بر ایشان
مسلط ساختیم یا قرین دوستی ایشان گردانیدیم (تَؤُزُّهُمْ) می جنبانند ایشان را (اَزًّا) جنبانیدنی
یعنی تحریص می کنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و از جای برند بشبهات و وسواس (فَلَا تَعْجَلْ
عَلَیْهِمْ) پس شتاب مکن بر ایشان یعنی به عذاب ایشان تعجیل منمای (اِنَّمَا نَعُدُّ) جز این نیست که
می شماریم (لَهُمْ) برای ایشان ایام آجال ایشان را (عَدًّا) شمردنی که در ان غلط نیست چون آن ایام
منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده (یَوْمَ) یاد کن آن روز را که ما (نَحْشُرُ الْمُتَّقِیْنَ) فراهم آریم
پرهیزگاران را و جمع کنیم (اِلَی الرَّحْمٰنِ) بسوی بهشت خدای بخشاینده (وَفْدًا) در حالتیکه سواران
باشند بر ناقهای مراکب بهشت یعنی ایشان را سوار و به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند
امام قشیری فرموده که بعضی بر نجایب عبادات و طاعات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنان که
بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند ایشان را بروضه جنان برند و آنان که بر نجایب همت باشند
خدای طلبانند ایشان را بمقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگر است و رحمان جوی دیگر در کشف الاسرار
آورده که ممشاد دینوری قدس سره در حال نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعای می کرد که خدایا
برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بروزد که ای غافل سی سال است که بهشت را
با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه می دهند من گوشه چشم است بر وی نگنده ام اکنون بدرگاه قرب
میبردم زحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت می خواهی

* بیت *

* باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا * بی جمالش روضه جنت چکار آید مرا *

(وَنَسُوْقُ الْمُجْرِمِیْنَ) و برانیم کافران را (اِلٰی جَهَنَّمَ وِرْدًا) بسوی دوزخ چنانچه بهایم و اراندشگان
یا پیادگان یا تشنه ماندگان (لَا یَمْلِکُوْنَ الشَّفَاعَةَ) توانند و نیابند نه شفیع و نه مجرم و رخواست هیچ شفیعی
(اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ) مگر کسیکه فرا گرفته باشد (عِنْدَ الرَّحْمٰنِ) نزدیک خدای تعالی (عَهْدًا) پیمانی برای
شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی که تواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری
یافته باشد (وَقَالُوْا) و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که (اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ) فرا گرفت خدای
(وَلَدًا) فرزندی یعنی ملایکه و عیسی و عزیر ع م بگو ای محمد مر ایشان را (لَقَدْ جِئْتُمْ) بدرستیکه آوردید
(شَیْئًا اِدًّا) چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه (تَکَادُ السَّمٰوٰتُ) نزدیک شد که آسمانها (یَتَفَطَّرْنَ)

شگافته شوند (مِنْهُ) از عظمت آن سخن (وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ) و باز شگافته زمین (وَتَخِرُّ الْجِبَالُ) و بیفتند
کوهها (هَدًّا) بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد (اَنْ دَعَوْا) از آنکه خوانند (لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا)
مرخدایرا فرزندی یعنی بدو اضافه کردند (وَمَا يَنْبَغِي) و سزد و لایق نباشد (لِلرَّحْمٰنِ) مرخدایرا (اَنْ يَتَّخِذَ)
آنکه فراگیرد (وَلَدًا) فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق تعالی
از مجانست منزه است یا بنمای ذاتی محتاج نیست به معاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار
و تزیین بدیشان (اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) نیست هر که در آسمانها و زمین است (اِلَّا اٰتِي
الرَّحْمٰنِ) مگر آینده در قیامت بسوی رحمن (عَبْدًا) در حالتیکه بنده باشد (لَقَدْ اَحْصٰهُمْ) بدرستیکه همه را
دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون نیستند (وَعَدَّهُمْ)
و شمرده است اشخاص و افعال ایشان را (عَدًّا) شمردنی (وَكُلُّهُمْ) و همه ایشان (اٰتِيهِ) آیندگانند
بوی (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (فَرْدًا) تنها بی اتباع و انصار (اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا) بدرستیکه آنانکه
بگرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای پسندیده (سَيَجْعَلُ) زود باشد که پدید کند (لَهُمُ الرَّحْمٰنُ)
برای ایشان خدای (وُدًّا) دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افگند بی اسباب
و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل عم را گوید من فلانرا دوست
میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل عم او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی
فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند انگاه محبت او را
وضع کند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند (فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ) پس جزین نیست که آسان گردانیده ایم
قرآنرا با آنکه منزل ساخته ایم (بِلِسَانِكَ) بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بر زبان تو آسان کرده ایم
(لِتُبَشِّرَ) تا مژده دهی (بِهِ الْمُتَّقِينَ) بدو پرهیزگارانرا که از شرک اجتناب نموده اند (وَتُنْذِرَ بِهٖ) و بیم
کنی بآن (قَوْمًا لُّدًّا) گروهی ستیزکاران سخت خصومت را (وَكَمْ اَهْلَكْنَا) و چند هلاک کردیم (قَبْلَهُمْ)
پیش از قوم تو (مِنْ قَرْنٍ) از اهل زمانی در هر قرنی و قومی از مشرکان بهلاکت رسانیدیم (هَلْ تُحِسُّ)
هیچ می یابی و می بینی (مِنْهُمْ) از آن هلاک شدگان (مِنْ اَحَدٍ) یکی را (اَوْ تَسْمَعُ) یا می شنوی (لَهُمْ)
مر ایشان را (رِكْزًا) آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بایشان فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان
شخصی باقی ماند که کسی بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته
و همه را دست فنا در دام خمول و نسیان انداخته * مصرع * کان لم یخلقوا و لم یکونوا *

* گو اثر از سروران تاج بخش * * کو نشان از خسروان تاج دار *
* سوخت دیهیم شهان کامجوی * * خاک شد تخت ملوک کامگار *

سورة طه مكية وهي مائة وخمس وثلثون آية بسم الله الرحمن الرحيم ●

ع ٩ (طه ●) در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی وجمعی برانند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت پناه عم چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارت است بدو اسم آن حضرت عم که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل او است از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقایق سلمی آورده که طا اشارت است بآنکه طی کرده شده نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی عم * و ها رمزی است از آنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی و بقولی بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هریک اشارت است به چیزی در تبیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه عم و در تیسیر از امام جعفر صادق رض نقل می کند که طه سوگند بطهارت اهل بیت رسول عم قوله تعالی ویطهرکم تطهیرا و بقول بطوبی و هاویه که اشارت است بجنت و نار و در زاد المعبر آورده که طا مدینه طیبه است و ها که دو حرم محترم قسم باد می کند یا طا طلب غازیان است و ها هرب کافران یا طا طرب اهل جنان است و ها هوان ارباب نیران قومی برانند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغت حبشه یا سریانیه کما قیل * مصرع * ان السفاهة طاها فی خلایقکم * و دیگری گفته * مصرع * هتفت بطاها فی القتال فلم یجب * و بدین قول منادی حضرت رسول عم باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب ابجد نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آن است که ماه را مرتبهٔ بدریت در چهاردهم حاصل است پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت پناهی است عم و بدریت اشارت بکمال مرتبهٔ جامعیت آن حضرت است عم کما لا یخفی علی العرفاء

* نظم *

* ماه چون کامل شود انور بود * * زانکه او مرآت نور خور بود *
* گاه ماه بدری دگه شاه بدر * * صدر نو منشرح و کارت شرح صدر *

* در شب تاریکی کفر و ضلال * * از مه تو روشن شد انوار جلال *

دگویند طاها دراصل طارها بود همزه را حذف کرده اند طاء امر است از وطأ یطأ وها کنایت است از ارض کنایت ضمیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر عم به تهجد برخاستی و بریک پا بایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سوره نازل شد وامر فرمود که طا رها یعنی بسپر قدمین خود زمین را یعنی هردو پای بر زمین نه دگویند روزی ابوجهل واضراب او حضرت رسول عم را گفتند تو بترک دین ما خود را برنج انداختهٔ یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او در رنج وتعب اندازد آیت آمد که طه ای مرد که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده (مَا اَنْزَلْنَا نه فرستادیم ما عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ) بر تو قرآن را (لِتَشْقٰى لا) تا در رنج افتی وشب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز الم ورم بپای مبارکت رسد (اِلَّا تَذْكِرَةً) لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن (لِّمَنْ يَّخْشٰى لا) مر آن کس را که بترسد تخصیص خشی با آنکه تذکیر عام است جهت انتفاع اواست بآن (تَنْزِيْلًا) فرو فرستاده شد فرو فرستادنی (مِّمَّنْ خَلَقَ الْاَرْضَ) از آن کس که بیافرید زمین را (وَالسَّمٰوٰتِ الْعُلٰى ط) و آسمانهای بلند را (اَلرَّحْمٰنُ) او است بسیار بخشایش (عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى ۝) بر عرش مستولی شد امراد اضافت استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات است در تاویلات امام ماتریدی فرموده که عرش بمعنی ملک آید وحق تعالی بر ملک خود مستولی وغالب است در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره فرمود درین آیت بر عرش وقف میکردی می گفت استوی له مافی السموات ای ثبت له مافی السموات شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوای خداوند بر عرش در قرآن است ومرا بدین ایمان است تاویل نجوم که تاویل بدین باب طغیان است بظاهر قبول کنم وباطن تسلیم ورزم که این اعتقاد سنیان است امامید انم که نه محتاج مکان است نه عرش بردارنده او است که اوست بقدرت بردارنده ونگهدارندهٔ عرش * نظم *

* نی مکان ره یافت سویش نی زمان * * نی بیان دارد خبر زو نی عیان *

* این همه مخلوق حکم داور است * * خالق عالم زعالم برتر است *

(لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ) مراوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه (وَمَا فِي الْاَرْضِ) وآنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه (وَمَا بَيْنَهُمَا) وآنچه میان هردو باشد از اصناف ملایکه وطبقات ناری وهوائی (وَمَا تَحْتَ الثَّرٰى ۝) وآنچه در زیر طبقهٔ تراب است از زمین ثری طبقهٔ زیرتر است از طبقات

ارض و آن موضعی است که صخره‌ست ما بر بالای او است و در تیسیر و غیر آن از نقاش بر روایت
وهب بن منبه مذکور است که هفت طبقهٔ زمین بر دوش فرشته است و قدمین فرشته بر صخره است و صخره
بر شاخ گاوی است از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی است از حوض کوثر و ماهی ثابت است بر بحر
و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری
بیش نرسد و ماتحت الثری جز حق تعالی نداند (وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ) و اگر آشکار کنی سخن را (فَإِنَّهُ)
پس بدرستیکه او (يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ۝) میداند پوشیده را و آنچه پوشیده‌تر است از پوشیده گویند
سر آن است که بنده می‌کند و میداند و می‌پوشد و اخفی آنکه نمی‌داند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آن است که
با کسی گویند و اخفی آنکه در دل خود نهان دارند (اللَّهُ) است خداوند بحق (لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ط) نیست معبودی
سزای پرستش مگر او (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ) مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده (وَهَلْ أَتَاكَ)
و آیا آمده است بتو (حَدِيثُ مُوسَىٰ) خبر موسی بن عمران و قصهٔ او و دانسته پس در صبر بر مکاره مدد و
اقتدا کن (إِذْ رَأَىٰ) یاد کن چون دید موسی عم (نَارًا) آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی عم
از شعیب عم دستوری طلبید که به مصر رود و مادر و برادر خود را به بیند شعیب عم او را اجازت داد
و اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید ایشان راه گم کرده به نزدیک
وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب عم را که حبالهٔ او بود درد وضع حمل پدید آمده با آتش محتاج
شد موسی عم چند آنچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید (فَقَالَ
لِأَهْلِهِ امْكُثُوا) پس گفت مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید درهمین موضع (إِنِّي آنَسْتُ نَارًا)
بدرستیکه من دیده‌ام آتشی (لَعَلِّي آتِيكُمْ) شاید که بیارم برای شما (مِنْهَا بِقَبَسٍ) ازان آتش شعله
در سر چوب باتی گرفته یا جمرهٔ خرد ازان یعنی فتیله یا چوبی روشن کرده یا اخگری بیارم (أَوْ أَجِدُ) یا شاید
که بیابم (عَلَى النَّارِ) بر سر آن آتش (هُدًى ۝) راهنمائی که ما را بشارع رساند پس اهل خود را
بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد (فَلَمَّا أَتَاهَا) پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی
دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود برافروخته و در حوالی آن آتش هیچ کس نی تحیر شد
و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه (نُودِيَ يَا مُوسَىٰ) ندا کرده شد که ای موسی
(إِنِّي أَنَا رَبُّكَ) بدرستیکه منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو
با آنکه من آفریدگار توام (فَاخْلَعْ) پس بیرون کن و برکن از پای خود (نَعْلَيْكَ ج) نعلین خود را

وگفته اند آن نعلین بجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ واصح آن است که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی عم تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد ومحققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین توان رفت ولهذا طایفهٔ از سلف چون بشر حافی قدس سره در بغداد بپای برهنه سیر می فرموده اند * نظم *

* گنجی که زمین و آسمان طالب او است * چون در نگری برهنه پایان دارند *

وگفته اند نعلین بیفگن دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه (اِنَّکَ) بدرستیکه تو (بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﷺ) بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام او است (وَاَنَا اخْتَرْتُکَ) ومن برگزیده ام ترا برای نبوت (فَاسْتَمِعْ) پس گوش فرادار (لِمَا یُوْحٰی ﷺ) مر آنچیزی را که وحی کرده می شود بتو و آن وحی کدام است (اِنَّنِیْ اَنَا اللّٰهُ) بدرستیکه منم خدای تعالی (لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا) نیست خدای بجز من (فَاعْبُدْنِیْ ﷺ) پس مرا پرستش کن واین وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علم است وامر بعبادت که کمال عمل است پس از احکام اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که (وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ) وبپای دار نماز را (لِذِکْرِیْ ٥) برای آنکه مرا یاد کنی در ان تا من ترا بثنا یاد کنم (اِنَّ السَّاعَةَ) بدرستیکه ساعت رستخیز (اٰتِیَةٌ) آینده است (اَکَادُ اُخْفِیْهَا) می خواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم واشد باشد واگر اخفا را بمعنی صاحب خفی دارند معنی آن است که نزدیک است که ظاهر گردانم آنرا (لِتُجْزٰی) متعلق است بآیه یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود (کُلُّ نَفْسٍ) هر تنی را (بِمَا تَسْعٰی ٥) بآنچه می شتابد از عملها و می کند (فَلَا یَصُدَّنَّکَ) پس باید که ترا باز ندارد (عَنْهَا) از ایمان بقیامت (مَنْ لَّا یُؤْمِنُ) آن کس که نمی گرود (بِهَا) بوقوع آن (وَاتَّبَعَ) وپیروی کرده است (هَوٰهُ) آرزوی نفس خود را بدین بصدد واین کس از راه مرو (فَتَرْدٰی ﷺ) که هلاک شوی خطاب باموسی عم است مراد امت او بند امام علم الهدی وفقیه ابو اللیث رحمهما الله برانند که از انجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر عم ما است وبرین تقدیر مراد امت باشند القصه چون موسی عم نعلین بیرون کرده در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که (وَمَا تِلْکَ) وآن چه چیز است (بِیَمِیْنِکَ یٰمُوْسٰی ٥) بدست راست توای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و رفع هیبت بادی سخن گفت وپرسید که چه داری در دست است تفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی (قَالَ) گفت موسی عم

(هِيَ عَصَايَ ۚ) این عصای من است و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه
و در زیر آن سنانی نشانده و نامش عایق بود یا نبعه از آدم عم میراث بشعیب عم رسیده بود و از و
بموسی رسید القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بران افزود و گفت (اَتَوَكَّؤُا) تکیه می کنم (عَلَيْهَا)
بران عصا چون مانده می شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم که می چرند (وَاَهُشُّ) و فرو می ریزم برگ از
درخت (بِهَا) بدان عصا (عَلٰى غَنَمِيْ) بر گوسفندان خود (وَلِيَ فِيْهَا) و مرا در ان عصا (مَاٰرِبُ اُخْرٰى ۝)
کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی عم سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن
وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و بر سر چاهی که رسیدی تنهٔ او حبل و شعبتین
او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی عم بودی بر و پدید آمدی و
در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی عم اجمالا گفت که مرا با او کارهاست (قَالَ)
گفت خدای تعالی (اَلْقِهَا يٰمُوْسٰى ۝) بیفگن او را ای موسی حضرت موسی عم گمان برد که او را نیز همچو
نعلین دور باید افکند (فَاَلْقٰهَا) پس بیفگند او را از کفهای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز
نگریست (فَاِذَا هِيَ) پس آنجا آن عصا (حَيَّةٌ) ماری بود (تَسْعٰى ۝) می شتافت بهر جانب آورده اند که
اول ماری زرد شد بقدر عصا بعد از ان بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطبری
کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل ذراع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و در چشمش
چون برق میدرخشید سنگهای عظیم و صخره‌ی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و
چون موسی عم او را دید ترسان شد روی بگریز نهاد (قَالَ خُذْهَا) گفت خدای که بگیر وی را (وَلَا تَخَفْ ۝)
و مترس از وی (سَنُعِيْدُهَا) زود باز گردانیم و ببریم او را (سِيْرَتَهَا الْاُوْلٰى ۝) بهیئت نخستین که
داشت همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی عم رسید روی باز کرده روان شده دست خود
در دهان او کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد دل موسی عم آرام گرفت
دیگر باره ندا آمد که (وَاضْمُمْ يَدَكَ) و ضم کن و ببر دست خود را (اِلٰى جَنَاحِكَ) بسوی پهلوی خود و زیر
بغل (تَخْرُجْ) تا بیرون آید (بَيْضَآءَ) سفید و روشن (مِنْ غَيْرِ سُوْٓءٍ) بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص
نباشد بلکه سفید درخشنده و باشعاع بود مانند برق (اٰيَةً اُخْرٰى ۝) فرا گیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود (لِنُرِيَكَ)
این چنین کردیم تا بنمایم ترا (مِنْ اٰيٰتِنَا الْكُبْرٰى ۝) بعضی از نشانهای بزرگ ما (اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ) برو
بدین دو معجزه بسوی فرعون دعوت کن او را بپرستش من (اِنَّهٗ طَغٰى ۝) بدرستیکه او از حد درگذشته

ودعوی ربوبیت می کند چون حضرت موسی عم مامور شد بدعوت فرعون باخود اندیشید که من تنها با فرعون
ولشکراو چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبیده آغاز دعا کرد واز روی نیاز (قَالَ) گفت
(رَبِّ اشْرَحْ لِي) ای پروردگار من گشاده گردان برای من (صَدْرِي لا) سینهٔ مرا تا دروی بگنجد آنچه بمن ع ۱۰
وحی می کنی یا مرا متحمل و بردبار ساز تا از هر سختی دل تنگ نشوم (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي لا) و آسان کن
برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است (وَاحْلُلْ) و بگشای (عُقْدَةً) گره را (مِّنْ لِّسَانِي ۞) از زبان
من (يَفْقَهُوا قَوْلِي ص) تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی عم را در حال طفولیت برکنار
داشت موسی عم دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل
او حکم کرد و آسیه خاتون عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر درخشان دید و بدان متوجه شد واگر
جمرهٔ آتش بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی عم
آوردند و جبرئیل عم دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمرهٔ برداشته در دهن نهاد زبانش
بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت
(وَاجْعَلْ لِّي) و گردان برای من یعنی مقرر کن (وَزِيرًا) یاری دهنده یا بار بردارنده (مِّنْ أَهْلِي لا) از
کسان من (هَارُونَ أَخِي لا) هارون برادر من (اشْدُدْ بِهِ) محکم کن بوی (أَزْرِي لا) پشت مرا (وَأَشْرِكْهُ)
و انباز کن او را (فِي أَمْرِي لا) در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من (كَيْ نُسَبِّحَكَ) تا ترا
بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گزاریم (كَثِيرًا لا) بسیار (وَّنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ط) و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار
(إِنَّكَ كُنْتَ) بدرستیکه تو هستی (بِنَا بَصِيرًا ۞) باحوال ما بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح ما در آن است (قَالَ
قَدْ أُوتِيتَ) گفت خدای که تحقیق داده شدی (سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ۞) سؤال و مطلوب خود را ای موسی
یعنی هرچه خواستی بتو دادم (وَلَقَدْ مَنَنَّا) و بدرستیکه منت نهاده ایم (عَلَيْكَ) برتو و نعمت داده ایم ترا
(مَرَّةً أُخْرَى لا) در وقتی دیگر (إِذْ أَوْحَيْنَا) چون وحی کردیم (إِلَى أُمِّكَ) بسوی مادر تو (مَا يُوحَى لا)
آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب
پسران بودند که بکشند و او در کار تو درماند ما ملهم ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بروجه نبوت و پیغام کردیم
(أَنِ اقْذِفِيهِ) آنکه بیفگن موسی عم را (فِي التَّابُوتِ) در صندوق بعد از آنکه پنبه دروی نهاده باشی و سر آن
را بقیر محکم ساخته (فَاقْذِفِيهِ) پس بیفگن آن تابوت را (فِي الْيَمِّ) در دریای نیل (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ) پس باید
که بیفگند دریا بصورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را می افکند (بِالسَّاحِلِ) بکناره (يَأْخُذْهُ) تا فرا گیرد

او را دران (عَدُوٌّ لِّي) دشمنیست مرا است (وَعَدُوٌّ لَّهٗ ط) و دشمنی که مراو را است یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغۀ عداوت او است آورده اند که مادر موسی عم بامر الهی موسی عم را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند وجوی از ان دریا بخانۀ فرعون میرفت صندوق از انجای بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند وسر باز کرده کودکی ماه روی دیدند که سیاه چشم بیرون آمد * بیت *

* ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از واست * چشم نرگس چه کنم چشم تو رعناتر از واست *

قتاده رح فرموده که در چشمهای موسی عم ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه می فرماید (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ) و افگندم برتو (مَحَبَّةً) دوستی که این (مِّنِّي ۚ) از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند (وَلِتُصْنَعَ) و تا پرورده شوی (عَلَىٰ عَيْنِي ۞) بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر است که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی عم شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی عم دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل دو چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در ان باغ انداخت وصورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی گیرد خود را پیش آسیه افگند (إِذْ تَمْشِي) یاد کن چون می رفت (أُخْتُكَ) خواهر تو (فَتَقُولُ) پس گفت (هَلْ أَدُلُّكُمْ) آیا دلالت کنم شما را ای حاضران (عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ط) بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد موسی عم را در کنار وی نهادند (فَرَجَعْنَاكَ) پس باز گردانیدیم ترا (إِلَىٰ أُمِّكَ) بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم (كَيْ تَقَرَّ) تا شاید که روشن شود (عَيْنُهَا) چشم مادر بلقای تو (وَلَا تَحْزَنَ ط) و تا اندوهناک نگردد بفراق تو (وَقَتَلْتَ نَفْسًا) و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد از وی فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند (فَنَجَّيْنَاكَ) پس برهانیدیم ما ترا (مِنَ الْغَمِّ) از کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی (وَفَتَنَّاكَ) و بیازمودیم ترا (فُتُونًا ۚ) آزمودنی یعنی ترا در بوتۀ بلاها افگندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصۀ ولادت حضرت موسی عم و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورۀ قصص مشروح می آید (فَلَبِثْتَ) پس درنگ کردی (سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) سالها در میان اهل مدین آن هژده یا بیست و هشت سال است (ثُمَّ جِئْتَ) پس آمدی بدین وادی (عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ۞) بر اندازۀ که مقدار کرده ایم ای موسی و اینجا با تو سخن گفتیم (وَاصْطَنَعْتُكَ) و ترا برگزیدم خاص

ساختم (لِنَفْسِي ج) برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم (اِذْهَبْ اَنْتَ) برو تو (وَاَخُوكَ) و برادر تو
(بِاٰيٰاتِي) به معجزهای من (وَلَا تَنِيَا) وسستی مکنید (فِي ذِكْرِي ج) در رسانیدن ذکر من توحید و عبادت
(اِذْهَبَا) بروید هر دو (اِلٰى فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون (اِنَّهٗ طَغٰى ج) بدرستیکه او در عصیان از حد درگذشته
است (فَقُوْلَا لَهٗ) پس سخن گوئید با او (قَوْلًا لَّيِّنًا) سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت
کنید در صورت مشورت مثل هل لك الى ان تزكى مبادا که اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند با آنکه
حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند که او را به کنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید
و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف مکنید (لَعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ) شاید که او پند گیرد بکلام شما (اَوْ يَخْشٰى ٥)
یا بترسد از عذاب خدا و تذکره بهره تحقیق است و خشیه حصه متوهم پس موسی عم ازین محل متوجه مصر شد
و با شر اهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی عم شب انتظار بردند و نیامد دو روز نیز از وی خبر
نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضارا جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناخته پیش پدرش
بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی عم بدیشان رسید القصه چون موسی عم به مصر توجه نمود وحی
آمد بهارون عم که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و موسی عم
شرح احوال بتمامی بازگفت و وی را از آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمودن
خبر داد هارون عم گفت ای برادر شوکت و عظمت فرعون آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی حکم
بقطع و قتل و صلب می کند موسی عم اندیشناک شد و هر دو برادر باتفاق (قَالَا رَبَّنَا) ای پروردگار ما
(اِنَّنَا نَخَافُ) بدرستیکه ما می ترسیم (اَنْ يَّفْرُطَ عَلَيْنَا) از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما
و نگذارد که معجزه بدو نمائیم (اَوْ اَنْ يَّطْغٰى ٥) یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت بحضرت مقدس تو
سخنهای بی ادبانه گوید (قَالَ) گفت خدای که ای موسی و هارون عم (لَا تَخَافَا) مترسید از افراط و طغیان او
(اِنَّنِي مَعَكُمَا) بدرستیکه من با شمایم بحفظ و نصرت (اَسْمَعُ) می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید نسبت بمن
(وَاَرٰى ٥) و می بینم آنچه کند باشما یعنی شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما
رساند (فَاْتِيٰهُ) پس بروید بدو (فَقُوْلَا) پس بگوئید (اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ) ما هر دو فرستادهٔ پروردگار توایم
(فَاَرْسِلْ مَعَنَا) پس بفرست با ما (بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ) فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز بریم که
مسکن آبای ما بوده (وَلَا تُعَذِّبْهُمْ ط) و عذاب مکن ایشان را به تکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل
اولاد (قَدْ جِئْنٰكَ بِاٰيَةٍ) بدرستیکه آورده ایم ما نشانی یعنی معجزهٔ (مِّنْ رَّبِّكَ ط) از نزد آفریدگار تو

(وَالسَّلَامُ) و سلام ملایکه یعنی خزنهٔ بهشت (عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ۝) بر آن کس که پیروی ایمان
کند و راه راست رود یا سلامت هر دو سرای او راست (اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَا) بدرستیکه وحی کرده اند بما
یعنی پروردگار ما حکم فرموده (اَنَّ الْعَذَابَ) بآنکه عذاب دنیا و آخرت (عَلٰى مَنْ كَذَّبَ) بر آن کس
است که تکذیب کند آن را که آورده ایم (وَتَوَلّٰى ۝) و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی
و هارون عم بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم
و ترا بعبادت او می خوانیم و آن کلماتی که حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند (قَالَ) گفت فرعون (فَمَنْ رَّبُّكُمَا
يٰمُوْسٰى ۝) پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت می کنید نکته در آنکه موسی عم را
بندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آن است که دانسته بود که بر زبان موسی عم عقده ایست
و سخن او نیک مفهوم نمی شود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت
پس موسی عم بزبان فصیح (قَالَ) گفت (رَبُّنَا الَّذِيْ) پروردگار ما آن کس است که از محض رحمت
(اَعْطٰى) داده است (كُلَّ شَيْءٍ) همه چیزی را از انواع مخلوقات (خَلْقَهٗ) صورت او و شکل او لایق
و موافق حال او یا داد هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان است (ثُمَّ هَدٰى ۝)
پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او
در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام این که
داد آفریدگار خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد و فرعون که
این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید
و جهت تعجیز موسی عم (قَالَ) گفت فرعون (فَمَا بَالُ الْقُرُوْنِ الْاُوْلٰى ۝) پس چیست حال اهل
قرنهای نخستین چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود عم که این خدا را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند
یا در شقاوت و نکبت (قَالَ) گفت موسی عم (عِلْمُهَا) علم حال و مآل آن گروه (عِنْدَ رَبِّيْ) نزدیک
آفریدگار من است (فِيْ كِتٰبٍ ج) در لوح محفوظ نوشته شده (لَا يَضِلُّ) خطا نمی کند و فرو نمی گذارد (رَبِّيْ)
پروردگار من هیچ چیز را (وَلَا يَنْسَى ۝) و فراموش نمی کند یا که دانش او همه محیط است و من بنده ام
مثل شما نمی دانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست
حال گذشتگان که بر انگیخته نمی شوند موسی عم جواب داد که آن را جز خدای من کسی نمیداند و باز بسر همان
سخن اول رفت که صفت حق سبحانه می کرد و گفت پروردگار من (الَّذِيْ جَعَلَ) آن است که گرداند

(لَكُمُ الْاَرْضَ) برای شما زمین را (مَهْدًا) فرشی گسترده که بر آن می نشینید و سکن می سازید (وَسَلَكَ لَكُمْ) و روشن کرد برای شما (فِيهَا) در زمین (سُبُلًا) راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید و به مصالح خود قیام می نمائید (وَّاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاۗءِ) و فرو فرستاد از آسمان (مَاۗءً ط) آبی که باران است (فَاَخْرَجْنَا بِهٖ) پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت به تکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون آریم بآب باران (اَزْوَاجًا) اصناف گوناگون (مِّنْ نَّبَاتٍ شَتّٰى ۝) از رستنیهای پراگنده که لون و طعم و رایحهٔ هریک مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین (كُلُوْا) پس گفتیم بخورید از انچه بیرون آورده ایم هرچه خوردن را شاید از ثمار و حبوب (وَارْعَوْا) و بچرانید (اَنْعَامَكُمْ ط) چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه درین مذکور شد (لَاٰيٰتٍ) هرآینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او (لِّاُولِي النُّهٰى ۝) مرخداوندان خود را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و از ارتکاب قبائح
ع ١١ (مِنْهَا) از زمین (خَلَقْنٰكُمْ) آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک برمیدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود او است میریزد و آن کس از تراب و نطفه مخلوق می شود و در همان خاک مدفون می گردد چنانچه حق سبحانه می فرمود شما را از زمین آفریده ایم (وَفِيْهَا نُعِيْدُكُمْ) و در ان زمین باز بریم بعد از مرگ شما را (وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) و از ان زمین بیرون آریم شما را (تَارَةً اُخْرٰى ۝) بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید * نظم *

* بخاکت در آرد خداوند پاک * * دگر ره برون آرد از زیر خاک *
* بران خاک کائی بخاک اندرون * * بران گونه از خاک آئی بیرون *
* اگر پاک در خاک گیری مقام * * برآئی از ان پاک و پاکیزه نام *

پس فرعون حجتی و معجزهٔ طلبید و حضرت موسی عم عصا بیفگند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد دید بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید و نمی گرویدچنانچه حق تعالی فرمود (وَلَقَدْ اَرَيْنٰهُ) و بدرستیکه ما بنمودیم فرعون را (اٰيٰتِنَا كُلَّهَا) همه معجزهای ما که بموسی داده بودیم (فَكَذَّبَ) پس بدروغ نسبت داد موسی عم را (وَاَبٰى) و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند و از روی عناد (قَالَ) گفت فرعون (اَجِئْتَنَا) آیا آمده بسوی ما (لِتُخْرِجَنَا) تا بیرون کنی ما را (مِنْ اَرْضِنَا) از زمین ما که مصر است

(بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ۝) بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و می خواهی که بسحر ما را از مصر
بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی و بادشاهی کنی بر ایشان (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ) پس هر آینه بیاریم
برای تو جادوی (مِثْلِهِ) مانند جادوی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری
(فَاجْعَلْ) پس مقرر کن (بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ) میان ما و میان خود (مَوْعِدًا) وعده بجهت معارضه چنان وعده
که هیچ وجه (لَا نُخْلِفُهُ) خلاف نکنیم آن را (نَحْنُ وَلَا أَنْتَ) نه ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم (مَكَانًا سُوًى)
در جای که مساوی باشد قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم
نظاره توانند کرد (قَالَ) گفت موسی عم (مَوْعِدُكُمْ) زمان وعدهٔ شما (يَوْمُ الزِّينَةِ) روز آرایش
قبطیان است و آن روز عیدی بوده مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی
یا روز نوروز بوده یا عاشورا (وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ) و آنکه جمع کرده شوند مردمان (ضُحًى ۝) در چاشتگاه
که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آن مردمان است بوقت چاشت حضرت موسی عم
آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد صورت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف
و اکناف عالم برسد (فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ) پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهت جمع کردن
سحره رای ساخت و کسان فرستاد (فَجَمَعَ كَيْدَهُ) پس جمع کرد آن چیز را که بآن کید کند یعنی سحره و آلات سحر
(ثُمَّ أَتَىٰ ۝) پس آمد بوعدگاه با ساحران (قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ) گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود
با ایشان که ای قوم (وَيْلَكُمْ) وای بر شما (لَا تَفْتَرُوا) افترا مکنید و مبندید (عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) بر خدای تعالی
دروغی که آیات او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی مبندید بشرکت دیگری
با او (فَيُسْحِتَكُمْ) پس مستاصل گرداند و از بیخ بر کند شما را (بِعَذَابٍ ج) بعذابی که نازل گرداند بشما
(وَقَدْ خَابَ) و بدرستیکه بی بهره و ناامید گرداند (مَنِ افْتَرَىٰ ۝) هر که افترا کرد بر خدای (فَتَنَازَعُوا)
پس گفت و شنود کردند جادوان (أَمْرَهُمْ) در کار خود (بَيْنَهُمْ) میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی عم
گفتند این سخن بسخن ساحران نماند (وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ ۝) و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون
و بر این قرار دادند که او اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون از تفرقه بدید که ایشان
با یکدیگر سخن می گویند و مشورت می کنند پرسید که این ساحران چه می گویند ایشان از ترس فرعون (قَالُوا)
گفتند (إِنْ هَٰذَانِ) بدرستیکه این هر دو (لَسَاحِرَانِ) جادوانند (يُرِيدَانِ) می خواهند (أَنْ يُخْرِجَاكُمْ)
آنکه بیرون کنند شما را (مِنْ أَرْضِكُمْ) از زمین شما (بِسِحْرِهِمَا) بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف

آرند (وَيَذْهَبَا) و ببرند (بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى ۝) مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما بر گردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف است گویند اسم انّ است و بلغت خثعم تثنیه در همه حال اعرابش بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان وصاحبها و بعضی گفته اند اسم ضمیر شان محذوف است و هذان ساحران خبر او و حفص اِنْ بتخفیف می خواند او را نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون عم ساحرانند و داعیهٔ اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون بر آشفت و گفت (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ) پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را (ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ۚ) پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید (وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ) و بدرستیکه فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز (مَنِ اسْتَعْلَىٰ ۝) هر که بر سر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف بر کشیدند و موسی و هارون عم در برابر ایشان بایستادند سحره فرعون بقولی سی صد هزار خروار حبال و عصاها میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب (قَالُوا يَا مُوسَىٰ) گفتند ای موسی (إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ) یا آنکه تو می افکنی عصای خود را (وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ) یا آنکه ما باشیم (أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ ۝) نخست کسیکه بیفگند موسی عم از روی مقابلهٔ ادب با ادب یا از جهت بی اعتباری آن و بی حسابی ازان (قَالَ بَلْ أَلْقُوا ۚ) گفت موسی عم بلکه شما بیفگنید ایشان جادوئیهای خود بیفگندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد (فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ) پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) نموده شد بموسی عم (مِنْ سِحْرِهِمْ) از جادوئی کید ایشان که گوئی (أَنَّهَا تَسْعَىٰ ۝) بدرستیکه آن میرود و می شتابد (فَأَوْجَسَ) پس دریافت (فِي نَفْسِهِ) در دل خود (خِيفَةً مُوسَىٰ ۝) خوف را موسی عم ازان که نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسی عم طاری شد (قُلْنَا) گفتیم ما (لَا تَخَفْ) مترس ازانچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ۝) بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان (وَأَلْقِ) و بیفگن (مَا فِي يَمِينِكَ) آنچه در دست راست تو است تحقیر عصای کنه یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تو است بیفگن (تَلْقَفْ) تا فرو برد (مَا صَنَعُوا ۖ) آنچه ساخته اند (إِنَّمَا صَنَعُوا) بدرستیکه آنچه ساخته اند (كَيْدُ سَاحِرٍ ۝) فریب جادوئی است

(وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ) رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود (حَيْثُ أَتَى ۝) هر جا که باشد و بهر جا که رود حضرت موسی ع‌م عصا بینداخت فی الحال اژدهای عظیم شده بود هر چه دیده تمام ادوات جادوان فرو برد و مردم از ترس او روی بگریز نهادند و چندین هزار آدمی از ازدحام بمردند موسی ع‌م او را بگرفت همان عصا جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزهٔ موسی ع‌م است (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ) پس در افکنده شدند یعنی تمام این معنی ایشان را در روی افکند (سُجَّدًا) در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق (قَالُوا) گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) گرویدیم به پروردگار هارون و موسی ع‌م تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظهٔ رؤس آیات است فرعون که این صورت مشاهده کرد (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ) گفت آیا ایمان آورده اید و نص آمنتم بر سبیل اخبار خوانده یعنی شما بگروید و تصدیق کردید مر موسی را ع‌م (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ط) پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید (إِنَّهُ) بدرستیکه موسی ع‌م (لَكَبِيرُكُمُ) هر آینه بزرگ شما است (الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ج) آنکه بیاموخت شما را جادوئی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته اید خواهید که ملک مرا براندازید (فَلَأُقَطِّعَنَّ) پس هر آینه ببرم (أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) دستها و پایهای شما را (مِنْ خِلَافٍ) مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری از چپ (وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ) و هر آینه بر دار کنم شما را (فِي جُذُوعِ النَّخْلِ ز) بتنهای درخت خرما که درازترین درختها است تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند (وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا) تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید (أَشَدُّ عَذَابًا) سخت تر است از روی عذاب (وَأَبْقَى ۝) و پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده

* نظم *

* خورده یک جرعه از کف ساقی * * هر چه فانی است کرده در باقی *
* دامن از فکر غیر افشانده * * لیس فی الدار غیره خوانده *

لاجرم در جواب فرعون (قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ) گفتند ما ترا برنگزینیم و اختیار نکنیم (عَلَى مَا جَاءَنَا) بر آن چیزیکه آمد بما (مِنَ الْبَيِّنَاتِ) از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی‌گزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم (وَالَّذِي فَطَرَنَا) بخدائی که ما را آفرید (فَاقْضِ) پس بکن (مَا أَنْتَ قَاضٍ ط) هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نداریم (إِنَّمَا تَقْضِي) جز این نیست که تو حکم کنی (هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝) درین

زندگانی دنیا یعنی حکم تو در این جهان که ما هستیم پیش جاری نیست بر چه می خواهی می کنی در آخرت که بهتر و پاینده تر است تو معزول و منجز دل از حکم خواهی بود و به مهم خود مشغول

* بیت *

* امروز بجور هرچه خواهی بکنی * * فردا بتو نیز هرچه خواهند کنند *

(اِنَّا آمَنَّا) بدرستیکه ما گرویدیم (بِرَبِّنَا) به پروردگار ما (لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا) تا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر ۴۰
و معاصی (وَمَا اَكْرَهْتَنَا) و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را (عَلَيْهِ) بر آن چیز (مِنَ السِّحْرِ) از سحر آموختن
آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم سلطان
اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیراکه در جمیع ادیان باکراه مواخذه بوده است
و این مواخذه از امت حضرت رسالت پناه هم برداشته شده (وَاللّٰهُ خَيْرٌ) و خدای بهتر است از روی
پاداش (وَاَبْقٰى) و پاینده تر از جهت ثواب که تو ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای
برایمان اجری عطا می کند که گرد زوال گرد آن نگردد (اِنَّهٗ مَنْ يَّاْتِ) بدرستیکه هر کس آید (رَبَّهٗ) بنزدیک
پروردگار خود (مُجْرِمًا) مشرک یعنی بر کفر بمیرد (فَاِنَّ لَهٗ جَهَنَّمَ ط) پس بدرستیکه مر او راست دوزخ
(لَا يَمُوْتُ فِيْهَا) نمیرد دران تا از عذاب برهد (وَلَا يَحْيٰى) و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارند
(وَمَنْ يَّاْتِهٖ) و هر که بیاید بوی (مُؤْمِنًا) در حالتیکه مومن باشد (قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ) به تحقیق کرده باشد
کارهای شایسته (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه مومنان و نیکوکاران (لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰى) مر ایشانراست
درجهای بلند که آن درجها (جَنّٰتُ عَدْنٍ) بوستانهای اقامت است (تَجْرِیْ) میرود
(مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر اشجار یا منازل آن جویها (خٰلِدِيْنَ) در حالیکه آن گروه جاویدان
باشند (فِيْهَا ط) دران بوستان (وَذٰلِكَ) و این ثواب (جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَكّٰى) پاداش آن کس که پاک
باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصه
ایشان بشرحی لایق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز ده کلمه آورده بر مضمون آیات ۴۰
و اقتصار نموده شد (وَلَقَدْ اَوْحَيْنَآ) و بدرستیکه ما وحی کردیم (اِلٰى مُوْسٰٓى) بموسی عم یعنی وقتیکه فرعون ۱۳
اندو یت معجزات مشاهده شد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی عم را (اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ) ع
آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار (فَاضْرِبْ لَهُمْ)
پس فراگیر برای ایشان (طَرِيْقًا) راهی خوش این هیبتی فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی
(فِى الْبَحْرِ) در دریا (يَبَسًا لا) خشک که آب و لای نبود در آن (لَا تَخٰفُ) نترسی (دَرَكًا) از دریافتن

بود در دمیدن وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بروپیدا شد بآواز در آمد گویند زنده
نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل ویرا سجده کردند و حق تعالی
موسی ع م را خبرداد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند (فَرَجَعَ مُوْسٰی) پس موسی ع م بازگشت
از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت والواح فراگرفت (اِلٰی قَوْمِهٖ) بسوی قوم خود (غَضْبَانَ)
خشمناک بر ایشان (اَسِفًا ۚ) اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش
از ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص می کردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت
(قَالَ یٰقَوْمِ) گفت ای گروه من (اَلَمْ یَعِدْکُمْ) آیا وعده نداده بود شما را (رَبُّکُمْ) آفریدگار شما
(وَعْدًا حَسَنًا ۚ) وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته
بودم (اَفَطَالَ) آیا دراز شد (عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ) بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم
و بهمان وعده باز آمدم (اَمْ اَرَدْتُّمْ) آیا خواستید (اَنْ یَّحِلَّ عَلَیْکُمْ) آنکه فرود آید بشما (غَضَبٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ)
خشمی از خدای شما بعبادت عجل (فَاَخْلَفْتُمْ) پس خلاف کردید (مَّوْعِدِیْ ۝) [illegible] مرا یا وعده را که
کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر ادای امر من (قَالُوْا) گفتند گوساله پرستان (مَآ اَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ)
خلاف نکردیم ما وعده ترا (بِمَلْکِنَا) بقوت و باختیار خود (وَلٰکِنَّا حُمِّلْنَا) ولیکن برداشته بودیم و حفص
حملنا خوانده مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شده یم مراد آن است که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم
(اَوْزَارًا) بارها (مِّنْ زِیْنَةِ الْقَوْمِ) از زیورهای گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان (فَقَذَفْنٰهَا) پس
بیفگندیم آن را در آتش بحکم هارون ع م (فَکَذٰلِکَ) پس همچنانکه ما افگنده بودیم (اَلْقَی السَّامِرِیُّ ۙ)
سامری نیز آنچه با او بود در آتش افگند (فَاَخْرَجَ لَهُمْ) پس بیرون آورد سامری برای ایشان
(عِجْلًا) گوساله (جَسَدًا لَّهٗ خُوَارٌ ۚ) کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود (فَقَالُوْا) پس گفتند
سامری و تابعان او (هٰذَآ اِلٰهُکُمْ) این گوساله خدای شما است (وَاِلٰهُ مُوْسٰی) و خدای موسی (فَنَسِیَ ۝)
پس فراموش کرد موسی خدای او بطلب او به کوه طور رفت این قول عبده عجل است گویند فنسی قول
حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان (اَفَلَا یَرَوْنَ) آیا نمی بینند و نمی دانند
گوساله پرستان (اَلَّا یَرْجِعُ) آنکه باز نمی گرداند گوساله (اِلَیْهِمْ) بسوی ایشان (قَوْلًا ۙ) سخن را یعنی
او را هرچند می خوانند جواب نمی دهد (وَلَا یَمْلِکُ لَهُمْ) و نمی تواند بر ایشان (ضَرًّا) زیانی (وَّلَا نَفْعًا ۝)
سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیز را که داعی خود را جواب ندهد

ع ١٣ وبرا اتباع و اصرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید (وَلَقَدْ قَالَ) و بدرستیکه گفت (لَهُمْ هَارُونُ
مِنْ قَبْلُ) مرایشان را هارون عم پیش از آمدن موسی عم از روی مواعظ که (يَا قَوْمِ) ای گروه من
(إِنَّمَا فُتِنْتُمْ) جز این نیست که مبتلا شده اید (بِهِ ج) بگوساله یعنی به پرستیدن او (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ)
و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است (فَاتَّبِعُونِي) پس پیروی کنید مرا در عبادت او
(وَأَطِيعُوا) و گردن نهید (أَمْرِي ۝) فرمان مرا و بر دین ثابت باشید (قَالُوا لَن نَّبْرَحَ) گفتند ما پیوسته
باشیم (عَلَيْهِ) بر پرستش گوساله (عَاكِفِينَ) مجاوران و مقیمان (حَتَّىٰ يَرْجِعَ) تا وقتیکه باز گردد
(إِلَيْنَا مُوسَىٰ ۝) بسوی ما موسی عم از طور و به بینیم که او پرستش می کند یا نی و آنچه سامری گفت که
این خدای موسی است راست گفت یا نی پس چون موسی عم باز آمد اول با قوم عتاب نمود چنانچه
گذشت آنگاه روی به برادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته
موی خود بن کشید و از روی عتاب (قَالَ يَا هَارُونُ) گفت ای هارون (مَا مَنَعَكَ) چه چیز باز داشت ترا
(إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا لا) چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند (أَلَّا تَتَّبِعَنِ ط) از آنکه متابعت من کنی در غضب
برای خدای حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۝) آیا سرکشیدی
از امر من (قَالَ) گفت هارون عم از روی استعطاف (يَبْنَؤُمَّ) ای پسر مادر من اگرچه برادر مادری
و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی و بملایمت گفت (لَا تَأْخُذْ) و مگیر (بِلِحْيَتِي) محاسن
مرا (وَلَا بِرَأْسِي ج) و نه موی سر مرا (إِنِّي خَشِيتُ) بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را
بگذارم و از پی تو آیم (أَن تَقُولَ) آنرا که تو گوئی (فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) تو جدائی انداختی میان
بنی اسرائیل (وَلَمْ تَرْقُبْ) و نه نگاه داشتی (قَوْلِي ۝) سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی عم
بوقت رفتن بطور هارون عم را گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا
با ایشان موسی عم این عذر را اسلام داشت و روی بسامری آورد (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ۝)
گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی (قَالَ بَصُرْتُ) گفت سامری که
بینا شدم (بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) بآنچیزیکه بینا نبودند بنی اسرائیل (بِهِ) بآنچیز یعنی جبرئیل عم را دیدم و بشناختم
(فَقَبَضْتُ) پس فرا گرفتم (قَبْضَةً) مشتی خاک (مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) از نشان سم اسپ رسول یعنی
جبرئیل عم مراد آن است که خاک زیر سم اسپ وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب
بیرون آوردم (فَنَبَذْتُهَا) پس در افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد و باواز آمد (وَكَذَٰلِكَ) و همچنین

که گفتم (سَوَّلَتْ) بیاراست (لِي) برای من ودر نظر من نیکو آورد این کار را (نَفْسِي ۝) نفس من در لباب مذکور است که موسی ع م قصد قتل سامری کرد واز حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وغالب است وچون از عطای او خلق را منفعت بوده بنفع حیات از و باز توان داشت مرد اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض این جا ظاهر می شود * نظم *

* هر نهالی که برگ دارد و بر * باز ز آب حیات تازه و تر *
* و آنچه بی میوه باشد و سایه * به که گردد تنور را مایه *

(قَالَ) گفت موسی ع م مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند (فَاذْهَبْ) پس بیرون رو از میان ما (فَإِنَّ لَكَ) پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت (فِي الْحَيٰوةِ) در زندگی (أَنْ تَقُولَ) آنکه گوئی هر کرا که نزدیک تو آید (لَا مِسَاسَ) مس مکن مرا دور شو چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر دو تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحراها می گشت و هر کرا از دور میدید مبالغه می کرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی ع م سامری را حکم کرد برفتن و لا مساس گفتن و فرمود که این عقوبت دنیا است (وَإِنَّ لَكَ) و بدرستیکه مر ترا است عذاب (مَوْعِدًا) وعده در آخرت که بهیچ وجه (لَنْ تُخْلَفَهُ ج) خلاف نکنند با تو دران یعنی البته بتو فارسانند (وَانْظُرْ) و نگاه کن (إِلَىٰ إِلٰهِكَ الَّذِي) بآن معبودی که تو (ظَلْتَ عَلَيْهِ) تو بودی پیوسته بپرستش او (عَاكِفًا ط) مقیم (لَنُحَرِّقَنَّهُ) هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این مبنی است که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و این بران قول است که او را جسد بود زرین بی حیات (ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ) پس پراگنده سازیم خاکستر یا براده او را (فِي الْيَمِّ) در دریا (نَسْفًا ۝) پراگنده ساختنی تا بدانند که چیزیکه او را توان سوخت و سوهان توان ساخت صفت الوهیت بر او اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است (إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ) جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است (اللّٰهُ الَّذِي) آن خدای است (لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ط) نیست معبودی فی الحقیقت بجز او (وَسِعَ) فرا رسیده است (كُلَّ شَيْءٍ) بهمه چیز (عِلْمًا ۝) از روی دانش یعنی خدای بحق آن است که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله اگرچه زنده نیز باشد مثل است در غباوت و نادانی پس موسی ع م بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند * مصرع * با دست موسوی چه زند سحر سامری * (كَذٰلِكَ) همچنانکه قصه موسی بر تو خواندیم (نَقُصُّ عَلَيْكَ) می خوانیم بر تو

ای محمد (مِنْ اَنْبَآءِ) از خبرها (مَا قَدْ سَبَقَ ۚ) آنچه به تحقیق گذشت یعنی از احوال سابقه و قرون ماضیه بتو خبر
میدهیم تا معجزهٔ نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران است تو (وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ) و بدرستیکه ما داده ایم
ترا (مِنْ لَّدُنَّا) از نزدیک ما (ذِكْرًا ۚ) یاد کردن که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل برا قاصیص
و اخبار (مَنْ اَعْرَضَ) هرکه روی بگرداند (عَنْهُ) ازین ذکر که نبوت است یا قرآن (فَاِنَّهٗ) پس بدرستیکه
آن معرض (يَحْمِلُ) بردارد (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (وِزْرًا ۙ) باری بد که کفر است (خٰلِدِيْنَ فِيْهِ ؕ)
در حالتیکه جاوید باشند در ان روز یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعراض بمعنی است بر معنی و لفظ
(وَسَآءَ لَهُمْ) و بد هست مر ایشان را (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا ۙ) روز رستخیز بار ایشان که کفر و تکذیب
است (يَّوْمَ يُنْفَخُ) روزی که دمیده شود (فِي الصُّوْرِ) در صور یعنی اسرافیل عم در صور در دمد (وَنَحْشُرُ
الْمُجْرِمِيْنَ) و حشر کنیم گنهگاران را یعنی آنها که شرک آورده اند (يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ۚ) در آن روز مانند کبود
چشمان و در خبر است که زرقه عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشانرا
تشنگان یا کوران چه غالبا چشم عمی کبود می شود و از غایت تشنگی برزقه میل می کند و چون خشم کنیم
ایشان را (يَّتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ) پنهان و آهسته می گویند با یکدیگر (اِنْ لَّبِثْتُمْ) درنگ نکردید در گورها
(اِلَّا عَشْرًا ۞) مگر ده شبان روز یا در دنیا این مقدار بیشتر نبوده یعنی بسبب درازی مدت آخرت ١٣
کوته شمرده مدت دنیا را (نَحْنُ) ما که خداوندیم (اَعْلَمُ بِمَا يَقُوْلُوْنَ) داناتریم بآنچه ایشان می گویند ع
(اِذْ يَقُوْلُ) چون گوید (اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً) تمام ترین ایشان از روی عقل (اِنْ لَّبِثْتُمْ) درنگ نکردید
در قبر یا در دنیا (اِلَّا يَوْمًا ۞) مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا در قبر مقدار یک شبانروز بیش
نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر یا بنسبت
درازی آنروز عمر دنیا را کوتاه شمرده خصوصا عمریکه بجهالت و ضلالت صرف شده باشد * مصرع * عمریکه
بخواری گذرد کوته به * آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسول الله عم پرسیدند
که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که (وَيَسْـَٔلُوْنَكَ) و می پرسند ترا
(عَنِ الْجِبَالِ) از کوهها یعنی از حال مآل آن (فَقُلْ) پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت
کامله (يَنْسِفُهَا) پراگنده سازد آنرا (رَبِّيْ) پروردگار من (نَسْفًا ۙ) پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده
که پرکنده آن را از بیخ پس اجزای آن را ریزه گرداند چون ریگ پس باد و بوررا افرستد تا آن را
متفرق سازند در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افگند (فَيَذَرُهَا) پس بگذارد

قرارگاه ایشان یعنی زمین را (قَاعًا) خالی (صَفْصَفًا لا) هموار (لَّا تَرٰى فِيهَا) نه بینی دران (عِوَجًا) پستی
و مناره (وَّلَا اَمْتًا ۞) و نه بلندی و پستی (يَوْمَئِذٍ) دران روز (يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ) پیروی کنند همه مردمان
آوازخواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه (لَا عِوَجَ لَهُ ج) هیچ میل و کجی نکنند مراو را
یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ
وگفته اند آتشی بیاید و مشرکان را براند تا محشر (وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ) و پست شود آوازها (لِلرَّحْمٰنِ)
برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت وی (فَلَا تَسْمَعُ) پس نشنوی تو دران روز (اِلَّا هَمْسًا ۞)
مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بحشر (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لَّا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) سود
ندارد در خواست کسی کسی را (اِلَّا مَنْ اَذِنَ) مگر آن را که دستوری دهد (لَهُ الرَّحْمٰنُ) مرشفاعت
او را خدای (وَرَضِيَ لَهُ) و بپسندد برای وی (قَوْلًا ۞) سخن شفیع را (يَعْلَمُ) میداند خدای (مَا بَيْنَ
اَيْدِيهِمْ) آنچه پیش آدمیان است از امور آخرت (وَمَا خَلْفَهُمْ) و آنچه از پی ایشان است از کار
دنیا (وَلَا يُحِيطُونَ) و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان (بِهٖ) بذات خدای (عِلْمًا ۞) از جهت دانش
یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطهٔ علم است بدو و حقیقت علم احاطه است به معلوم
و کشف او بر سبیل تمییز از غیرا و پس احاطه نمودن علم جزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه
است بدو ممتنع باشد به زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو نه از قصور نسبت
عاسیه و نقصان آن است بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی او است * نظم *

* کجا دریابد او را عقل چالاک * که بیرون است از سرحد ادراک *
* تماشا میکن اسما و صفاتش * که آگه نیست کس از کنه ذاتش *

(وَعَنَتِ الْوُجُوهُ) و خوار و فروتر شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاشع باشند (لِلْحَيِّ
الْقَيُّومِ ط) مر خدای زنده و پاینده را هم چون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند
(وَقَدْ خَابَ) و بدرستیکه بی بهره ماند و نومیدی کشید (مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ۞) هر که برداشت ظلم را یعنی بار
شرک برگرفته بموقف حشر آورد (وَمَنْ يَّعْمَلْ) و هر که بکند (مِنَ الصّٰلِحٰتِ) بعضی از کارهای ستوده
(وَهُوَ مُؤْمِنٌ) و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که
عمل نیکو کند (فَلَا يَخٰفُ) پس نترسد دران روز (ظُلْمًا) از ستم و بیداد که زیادتی سیاست است
(وَّلَا هَضْمًا ۞) و نه از کم مروشکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کند

و به بر سبیل ت وی ازو آید (وَکَذٰلِکَ) و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را (اَنْزَلْنٰهُ) فرو فرستادیم کتاب را (قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا) قرآنی بلغت تازی (وَصَرَّفْنَا) و مکرر گردانیدیم (فِیْهِ مِنَ الْوَعِیْدِ) در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ (لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ) شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها برایشان فرو آید (اَوْ یُحْدِثُ) یا تجدید کند قرآن (لَهُمْ ذِکْرًا) مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند (فَتَعٰلَی اللّٰهُ) پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان (الْمَلِکُ) پادشاه نافذ الامر (الْحَقُّ) ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار به اوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل عم بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی عم خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن بخوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل عم قراءت می فرمود آیت آمد که (وَلَا تَعْجَلْ) و شتاب منمای (بِالْقُرْاٰنِ) بقراءت قرآن (مِنْ قَبْلِ اَنْ یُّقْضٰی) پیش از آنکه ادا کرده شود (اِلَیْکَ وَحْیُهٗ) بتو وحی آن یا در وی فرموده که سوال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتیکه بیان آن بتو فرود آید در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی عم آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت این است که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن (وَقُلْ رَّبِّ) و بگوای پروردگار من (زِدْنِیْ عِلْمًا) بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی می کنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی عم زیادتی علم طلبید او را بحوالهٔ خضر عم کردند و بی طلب پیغمبر ما را عم دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی فاحسن تادیبی سبق و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درس گاه و علمک ما لم تکن تعلم نکتهٔ فعلمت علم الاولین والاخرین بگوش هوش مستفید ان حقایق اشیا تواند رسانید

* نظم *

* علم های انبیا و اولیا * در دلش رخشنده چون شمس الضحی *

* عالمی کاموزگارش حق بود * علم او بس کامل و مطلق بود *

ع ۱۵ (وَلَقَدْ عَهِدْنَآ) و بدرستیکه یاد فرستادیم (اِلٰٓی اٰدَمَ) بسوی آدم صفی (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجرهٔ منهیه نگردد و از ان نخورد (فَنَسِیَ) پس فراموش کرد آن امر را

(وَلَمْ نَجِدْ لَهُ) و نیافتیم مراو را (عَزْمًا ۝) عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد صورتی از وسمت صدور یافت
یا نبود او را صبری بران منهی عنه (وَاِذْ قُلْنَا) و یاد کن چون گفتیم (لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوْا) مرملایکه را که سجده کنید
(لِاٰدَمَ) مرآدم را سجدهٔ تحیت و کرامت (فَسَجَدُوْا) پس سجده کردند همه (اِلَّا اِبْلِيْسَ ط) مگر دیو دور مانده
از رحمت (اَبٰى ۝) سر باز زد از سجده (فَقُلْنَا) پس گفتیم ما (يٰاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا) ای آدم بدرستیکه این دیو
(عَدُوٌّ لَّكَ) دشمن است مرترا (وَلِزَوْجِكَ) و مرجفت ترا که حوا است عم (فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا) پس باید که
بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود (مِنَ الْجَنَّةِ) از بهشت (فَتَشْقٰى ۝) پس تو در رنج
افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکدیمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد (اِنَّ لَكَ) بدرستیکه
ترا هست در بهشت (اَلَّا تَجُوْعَ فِيْهَا) آنکه گرسنه نمی شوی در وی که همه نعمتها آماده است (وَلَا تَعْرٰى ع)
و برهنه نمی گردی که از ملبوسات آنچه باید هست (وَاَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا) و بدرستیکه تو تشنه نمی شوی (فِيْهَا)
در وی که عیون و انهار دایم (وَلَا تَضْحٰى ۝) و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است
و در بیرون بهشت این عورتها میسر نیست (فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ) پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان
پس از آنکه به بهشت در آمد و حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا با آدم هم باز گفت و آدم عم از مرگ
ترسان شده با ابلیس که صورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ
طلبید (قَالَ يٰاٰدَمُ) گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوهٔ شجرة الخلد است (هَلْ اَدُلُّكَ) آیا
دلالت کنم ترا (عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ) بر درخت جاویدی که هرکه از ان بخورد هرگز نمیرد (وَمُلْكٍ لَّا يَبْلٰى ۝)
و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم عم گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس
رهنمون شد آدم و حوا عم را بشجرهٔ منهیه (فَاَكَلَا مِنْهَا) پس بخوردند از ان درخت (فَبَدَتْ لَهُمَا) پس
آشکار اشد مرایشانرا (سَوْاٰتُهُمَا) عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند
(وَطَفِقَا يَخْصِفٰنِ) و در ایستادند و می چسپانیدند (عَلَيْهِمَا) بر عورات خود (مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ ز) از
برگ درخت بهشت (وَعَصٰى اٰدَمُ) و خلاف کرد آدم عم (رَبَّهٗ) امر پروردگار خود را در خوردن میوهٔ درخت
(فَغَوٰى صلے) پس بی بهره مانده از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از ان بتوبه و استغفار قیام نمود
و حضرت رسالت پناهی عم را بشفاعت آورد (ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهٗ) پس برگزید وی را خدای او (فَتَابَ
عَلَيْهِ) پس قبول کرد توبه او را (وَهَدٰى ۝) و راه نمود او را به ثبات بر توبه (قَالَ اهْبِطَا) گفت خدای
مرآدم و حوا را عم که فرو روید (مِنْهَا جَمِيْعًا) از بهشت همه باهم (بَعْضُكُمْ) برخی از اولاد شما (لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ج)

مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریت
هردو باهم ظاهر است (فَاِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ) پس اگر بیاید بشما وقتیکه در زمین باشید (مِّنِّيْ) از نزدیک من
(هُدًى ۵) راه نماینده آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول (فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ) پس هر که پیروی
کند آن هدایت مرا (فَلَا يَضِلُّ) پس گمراه نشود در دنیا (وَلَا يَشْقٰى) و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت
و عذاب مبتلا نشود (وَمَنْ اَعْرَضَ) و هر که روی برتابد (عَنْ ذِكْرِيْ) از وی که سبب یاد کردن من است
یا اعراض کند از کتاب من (فَاِنَّ لَهٗ) پس بتحقیق مر او راست (مَعِيْشَةً ضَنْكًا) زیستنی تنگ و سخت
در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعصیان مبتلا گردد یا قناعت از و بستانند و بدام حرص در ماند و گفته اند معیشت
تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ (وَّنَحْشُرُهٗ) و حشر کنیم آن معرض را (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمٰى ۵)
در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن (قَالَ رَبِّ) گوید ای پروردگار من
(لِمَ حَشَرْتَنِيْ اَعْمٰى) چرا حشر کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و ورود ایراد فعل ماضی
اشارت است به تحقیق وقوع این قضیه (وَقَدْ كُنْتُ) و حال آنکه بدرستیکه بودم من (بَصِيْرًا ۵) بینا وقتیکه
مرا از قبر بر آوردم (قَالَ) گوید حق سبحانه و تعالی (كَذٰلِكَ) کار هم چنین است که دانستی (اَتَتْكَ اٰيٰتُنَا) آمد
بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما (فَنَسِيْتَهَا ج) پس تو چشم برهم نهادی از ان و ترک
کردی آن را (وَكَذٰلِكَ) و هم چون ترک کردن تو آن را در دنیا (الْيَوْمَ تُنْسٰى) امروز ترک کرده شدی
و ماندی در عذاب (كَذٰلِكَ) هم چنانکه روی گردانندهٔ از کتاب ما را جزا دادیم (نَجْزِيْ) پاداش میدهیم
(مَنْ اَسْرَفَ) آنرا که از حد گذشته یعنی شرک آورده (وَلَمْ يُؤْمِنْ بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ ط) و نگروید بآیتهای پروردگار خود
بلکه تکذیب نمود (وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ) و هر آینه عذاب آن سرای (اَشَدُّ) سخت تر است از تنگ عیشی
این سرای (وَاَبْقٰى ۵) و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد (اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ) آیا راه نه نمود مر مشرکان
قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه (كَمْ اَهْلَكْنَا) چند هلاک کردیم ما (قَبْلَهُمْ)
پیش از ایشان (مِّنَ الْقُرُوْنِ) از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود (يَمْشُوْنَ)
میروند بوقت تجارت (فِيْ مَسٰكِنِهِمْ ط) در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک
و عذاب می بینند (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در آن هلاک (لَاٰيٰتٍ) هر آینه نشانها است برای اعتبار
یا دلیلها بر عذاب اهل انکار (لِّاُولِي النُّهٰى ۵) مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نهی کند ارباب ١٦
خود را از تغافل (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ) و اگر نه کلمهٔ است (سَبَقَتْ) پیش رفته و پیشی گرفته (مِنْ رَّبِّكَ) ع

از پروردگار تو که عذاب منکران را بآخرت افگند یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد (لَكَانَ) هر آینه بودی عذاب ایشان (لِزَامًا) لازم مر ایشانرا که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه ساعتی نه ساعتی (وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ط) و وقتیکه نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعدهٔ تأخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی همه کافران نازل شدی آنچه به عاد و ثمود نازل شد (فَاصْبِرْ) پس شکیبا باش ای محمد (عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) بر آنچه می گویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسد و این آیت صبر بآیت السیف منسوخ است (وَسَبِّحْ) و نماز بگذار (بِحَمْدِ رَبِّكَ) نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز بامداد بگذار بوقتیکه حمد گوئی خدا برا بر توفیق و هدایت (قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ) پیش از طلوع آفتاب (وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ج) و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر (وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ) و در بعضی از ساعت های شب (فَسَبِّحْ) پس نماز گزار یعنی مغرب و عشا (وَأَطْرَافَ النَّهَارِ) و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف جهت امن است از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس در یوقت ادا کن نماز را (لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ۝) شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و نص بر بنای فاعل می خواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت است است دکانه و لسوف يعطيك ربك فترضى تقویت این قول می کند

* نظم *

* امت همه تشنه و توئی جان همه * ایشان همه آن تو و تو آن همه *

* خوشنودی تو جست خداوند بحشر * خوشنود نه گر به غفران همه *

ابو رافع رض نقل می کند که مهمانی به نزدیک پیغمبر ع م آمد و در خانه چیزی که بدان صلاح مهمان باشد حاضر نبود مرا بنزد یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله ع م میگوید مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابیم در خانه آنچه بدان شرایط مهمانداری نمائیم این مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم چون من پیغام به یهودی رسانیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی در گرو من بنهد من مراجعت نمودم و بحضرت ع م صورت حال بازگفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد یهود گرو نهادم و این آیت جهت تسلیهٔ دل مبارک حضرت ع م نازل شد (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ) و بازکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر (إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا) بسوی آن چیزی که

برخوردار گردانیدیم (بِهٖ) بدان چیز (اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ) صنفها را از کفره چون وثنی وکتابی داده ایم ایشانرا (زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا) زینت زندگانی دنیا که مال ومنال است (لِنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ ط) تا بیازمایم ایشانرا دران یا آنرا فتنه وبلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن (وَرِزْقُ رَبِّكَ) روزی دادن پروردگار تو ترا روز بروز یا آنچه روزی داده ترا در نبوت وهدایت (خَيْرٌ) بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار ایشان (وَّاَبْقٰى) و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است که زهره در لغت شگوفه است حق تعالی دنیا را شگوفه خواند زیرا که تری وتازگی او در مدت روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد ونیست شود

* نظم *

* مال جهان بباغ تنعم شگوفه است * کادل بجلوه دل بربایدز اهل حال *

* یک هفته بنگذرد که فروریزد از درخت * برخاک ره شود چو خس وخاک پایمال *

* اهل کمال در دل خود جا چرا دهند * آنرا که در عدم زپی است آفت زوال *

(وَاْمُرْ اَهْلَكَ) وامر کن کسان خود را (بِالصَّلٰوةِ) بنماز (وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا ط) وصبر کن بران یعنی مداومت نمای (لَا نَسْئَلُكَ) نمی خواهیم ترا (رِزْقًا) روزی دادن یعنی نمی گوئیم که خود وکسان خود را روزی ده (نَحْنُ نَرْزُقُكَ ط) ما روزی میدهیم ترا وایشانرا پس برای نماز وتهیه اسباب نیاز فارغ بال باشی (وَالْعَاقِبَةُ) وسرانجام کار پسندیده (لِلتَّقْوٰى) مرخداوندان تقوی را است در تبیان از ابن سلام رض نقل می کند که چون سختی به بعضی از اهالی آن حضرت رسالت پناه عم رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی واین آیت برایشان خواندی (وَقَالُوْا) وگفتند مشرکان که (لَوْلَا يَاْتِيْنَا بِاٰيَةٍ) چرا نمی آرد برای ما آیتی (مِّنْ رَّبِّهٖ ط) از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما می طلبیم معجزه ظاهر نمی گرداند (اَوَلَمْ تَاْتِهِمْ) آیا نیامد بدیشان (بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْاُوْلٰى) خبر آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب متفرده بر تکذیب انبیاء عم وهلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت وانجیل است که از صفت محمد عم وبشارت قدوم او وحقیقت آن است که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآن است و فرمود آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه وزبده آنچه در کتب سماویه بوده وآورنده ان امی است که آن صحف را ندیده ونشنیده واز کسی تعلیم نگرفته وهمه فصحای عرب از اتیان بمثل اقصر سوره ازان عاجز اند با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد ولجاج را است (وَلَوْ اَنَّآ اَهْلَكْنٰهُمْ) واگر هلاک کردمی

کفار مکه را (بعذاب) بعذابی از نزدیک ما سبب کفر ایشان (من قبله) پیش از بعثت محمد عم
یا قبل از نزول قرآن (لقالوا ربنا) هر آینه گفتندی ای پروردگار ما (لولا ارسلت) چرا نفرستادی
(الینا رسولا) بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی (فنتبع اٰیاتک) پس پیروی می کردیم آیتهای
ترا که یادی می فرستادی (من قبل ان نذل) پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی
(ونخزی ۝) و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم
و ایشان نگرویدند (قل کل) بگو هر یکی از ما و شما (متربص) منتظر است مال حال دیگری را یعنی شما
نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما (فتربصوا ج) پس انتظار برید و مترصد باشید (فستعلمون)
پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت (من اصحاب الصراط السوی)
کیانند خداوندان راه راست (ومن اهتدی ۝) و کیست راه یافته یعنی مراد حضرت پیغمبر است عم
که هم راه یافته و هم راه نماینده است

* بیت *

* راه دان و راه بین و راه بر * * در حقیقت نیست جز خیر البشر *

سورة الانبياء مكية وهي بسم الله الرحمن الرحيم ۝ مائة واثنتا عشر آية

(اقترب للناس حسابهم) نزدیک آمد مردمانرا وقت محاسبهٔ اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند
مراد از ناس کفارند یعنی نزدیک شد وقت مؤاخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است
(وهم فی غفلة) و ایشان در بیخبری اند از حساب و مؤاخذه (معرضون ۝) اعراض کنندگانند از تفکر
در آن یا معرضند از طریق توبه و انتباه (ما یاتیهم) نیاید بدیشان (من ذکر) هیچ پندی (من ربهم) از آفریدگار
ایشان (محدث) نو فرستاده و تجدید منزل شده (الا استمعوه) مگر بشنوند آنرا از پیغمبر عم (وهم یلعبون ۝)
و حال آنکه ایشان بازی کننده اند و استهزا نمایند بآن چون می شنوند آن ذکر را (لاهیة قلوبهم ط) در حالتیکه
دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی از ابوبکر
وراق قدس سره نقل می کند که قلب لاهی دلی است مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی (واسروا
النجوی صلے) و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را (الذین ظلموا ۝) آنانکه ستم کردند بر خود و بشرک
و معصیت (هل هذا) آیا هست این که شما را دعوت می کند یعنی محمد عم (الا بشر) مگر آدمی (مثلکم ج) مانند
شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او را رسالت نشاید و رسول باید که فرشته باشد (افتاتون السحر)
آیا می آورید شما بجادوی یعنی قبول می کنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت پناه عم

الجزو السابع عشر ١٧ ع ١

از کلام الهی بر ایشان می خواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که
شما می دانید که هر چه می خواند سحر است (وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ۝) و شما می بینید که او آدمی است مثل شما
و فرشته نیست پس چه فکر می کنید که مهم او در هم شکنند حق تعالی پیغمبر خود را از آن مشاورت خبر داد و فرمود
که در جواب ایشان گوی (قُلْ) بگو ای محمد و حفص قال می خواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که
(رَبِّي) ای پروردگار من (يَعْلَمُ الْقَوْلَ) میداند گفتن هر گوینده را (فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۖ) در آسمان
و زمین اگر جهر گویند و اگر سر (وَهُوَ السَّمِيعُ) و اوست شنوا گفتار کفار را (الْعَلِيمُ ۝) و داناست باسرار
و ضمایر ایشان (بَلْ قَالُوا) اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند (أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ)
سخنان است چون خواب پریشان یعنی پراگنده از هر جای و آن چنان نیز نیست (بَلِ افْتَرَاهُ) بلکه بر بسته است
از خود و افترا کرده بر خدا و آن چنان نیز نیست (بَلْ هُوَ شَاعِرٌ ج) بلکه او شاعر است کلام شعر می گوید
و در خیال سامع می افگند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد و حاصل آنکه ایشان در کار حضرت هم مضطرب
و متحیر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن می خواندند و می گفتند که اگر
چنین که ما می گوییم نیست (فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ) پس باید که بیارد برای ما معجزه درست (كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ۝)
هم چنان معجزه که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی
فرمود که (مَا آمَنَتْ) نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح (قَبْلَهُم) پیش از کیان (مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا ج)
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند
و بانکار و تکذیب هلاک شدند (أَفَهُمْ) آیا همانا دیدکه (يُؤْمِنُونَ ۝) ایمان آرند اگر آن آیتها بیاریم یعنی
ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و عتره تر اند از مشرکان گذشته (وَمَا أَرْسَلْنَا) و نفرستادیم
(قَبْلَكَ) پیش از تو پیغمبری (إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي) مگر مردانی که وحی فرستاده شده است و حفص نوحی
می خواند یعنی وحی فرستادیم (إِلَيْهِمْ) بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان
ایشان و امم بسبب جنسیت الفت و استفاده وجود گیرد (فَاسْأَلُوا) پس بپرسید ای مردمان را که
انبیا بشر بودند یا ملک (أَهْلَ الذِّكْرِ) از اهل کتاب که باخبار انبیا دانااند (إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝) اگر
هستید که نمی دانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود
(وَمَا جَعَلْنَاهُمْ) و نساختیم پیغمبران را (جَسَدًا) خداوندان جسدی که بآن (لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ) نخورند
خوردنی (وَمَا كَانُوا) و نبودند (خَالِدِينَ ۝) باقی در دنیا که نمیرند (ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ) پس راست گردانیدیم

وعدهٔ ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت مومنان و مغلوبیت مشرکان (فَاَنْجَیْنٰاهُمْ) پس نجات دادیم انبیا را (وَمَنْ نَشٰاءُ) و هر کرا خواستیم از مومنان یا کسی اینکه در ابقای ایشان حکمتی بود (وَاَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِیْنَ ۝) و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را (لَقَدْ اَنْزَلْنٰا) هر آینه فرستادیم (اِلَیْکُمْ) بسوی شما ای گروه قریش (کِتٰاباً فِیْهِ) کتابی که در واست (ذِکْرُکُمْ ط) شرف نامه و ذکر آوازهٔ شما بدان باید و موعظهٔ شما (اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝) آیا در نمی یابید یا تعقل نمی کنید تا شما را ایمان دارد که بدان بگروید و این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی با کمال است و بجهت شرافت امتی حملهٔ قرآن مؤید و موکد این اجلال و اکرام است

* مثنوی *

* اهل قرآنند اهل الله و بس * * اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس *
* اهل باشد جنس و جنس این کلام * * نیست جز مرغی که بر پرد ز دام *
* هر که اندر دام نفس است و هوا * * اهل شیطان است نی اهل خدا *

آورده‌اند که در ولایت شام دیهی بود که آن را حضور یا حضورا گفتندی حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از روی تهور و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیاء یعنی ای قصاصات پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در ان وقت نفع نکرد بتمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی
ع ۲ (وَکَمْ قَصَمْنٰا) و چند در هم شکستیم (مِنْ قَرْیَةٍ کٰانَتْ) از اهل دیهی که بود (ظٰالِمَةً) ستمکار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهری و دهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار (وَاَنْشَاْنٰا) و پدید کردیم (بَعْدَهٰا) پس از هلاک اهل آن موضع (قَوْماً اٰخَرِیْنَ ۝) گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید می کند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان تواناست بر اهلاک پس آمدگان (فَلَمّٰا اَحَسُّوْا) پس آنهنگام که اهل آن دیه یعنی از حضوریان دریافتند (بَاْسَنٰا) عذاب ما را و مشاهده کردند بحس که لشکر بخت نصر گرد ایشان در گرفتند (اِذٰا هُمْ) ناگاه آنجا ایشان (مِنْهٰا) از آن دیه (یَرْکُضُوْنَ ۝) هزیمت می کردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا گفتند (لَا تَرْکُضُوْا) مرنید و پای مجنبانید از عذاب خدای مگریزید (وَارْجِعُوْا) و بازگردید (اِلٰی مٰا اُتْرِفْتُمْ فِیْهِ) بسوی آنچیزی که متنعم شدید در آن یعنی (وَمَسٰاکِنِکُمْ) و باز آئید بمسکنهای خود (لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُوْنَ ۝) شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند خلاصی را وجهی نیافتند (قٰالُوْا) گفتند

(یا ویلنا) ای وای بر ما (انا کنا) بدرستیکه بودیم ما (ظالمین ۝) ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم (فما زالت) پس همیشه بود (تلک دعواهم) این خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا می گفتند (حتی جعلناهم) تا وقتیکه گردانیدیم ایشان را (حصیدا) گیاهی درووده یعنی چنانچه گیاه را بداس درووند ایشان را بشمشیر درویدند و ساختیم ایشان را (خامدین ۝) مردگان و افسردگان (وما خلقنا السماء والارض) و نیافریدیم آسمان و زمین را (وما بینهما) و آنچه میان ایشان است (لاعبین ۝) درحالتیکه بازی کننده بودیم یعنی اینها را بازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدائع غرائب و صنائع و عجائب * بیت *

* بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش * * در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست *

(لو اردنا) اگر می خواستیم ما (ان نتخذ) آنکه فرا گیریم (لهوا) چیزی که بآن بازی کنند و بر ؤیت آن مستانس شوند چون زن و فرزند (لاتخذناه) هر آینه فرا می گرفتیم (من لدنا ج) از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بروجهی که لائق حضرت ما بودی فرا می گرفتیم (ان کنا فاعلین ۝) اگر می بودیم کننده این کار (بل) اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه (نقذف بالحق) بیفگنیم حق را که جد است (علی الباطل) یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم (فیدمغه) پس فرو شکند او را (فاذا هو) پس آنجا او یعنی لهو یا کفر (زاهق ط) محو شده باشد و زائل گشته (ولکم الویل) و مر شما راست ـ ویل کلمهٔ حسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب (مما تصفون ۝) از آنچه وصف می کنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند (وله) و مر او راست (من فی السموات) هر که در آسمانها است از روحانیات (والارض ط) و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اویند (ومن عنده) و کسانیکه نزدیک وی اند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید (لایستکبرون) سرکشی نمی کنند (عن عبادته) از پرستش او (ولایستحسرون ج) و هیچ مانده نمی شوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند (یسبحون) تنزیه می کنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش می نمایند (اللیل والنهار) شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میگذرانند (لایفترون ۝) سست و ضعیف نمی شوند (ام اتخذوا الهة) آیا فرا گرفتند کافران خدایان باطل را (من الارض) از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت

(هُمْ يُنْشِرُونَ ۝) ایشان زنده کنند مردگان را یعنی چنان مشرکان می کنند یعنی شما بتان را آلهه می گوئید و از
لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و می دانید که ایشان را قدرت نیست و باوجود این عجز از عبادت
ایشان دست باز نمی دارید (لَوْ كَانَ) اگر باشد (فِيهِمَا) در آسمان و زمین (آلِهَةٌ) خدایان که تدبیر امر
آنها کنند (إِلَّا اللّٰهُ) بجز خدای (لَفَسَدَتَا ج) هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و کارها در هم شکستی چه اگر آلهه
در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور متعلق گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق
افتد و ناساخته ماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله تعالی نشاید

* نظم *

* در دو جهان قادر و یکتا توئی * جمله ضعیفند و توانا توئی *
* چون قدمت بانگ بر ابلق زند * جز تو که یارد که انا الحق زند *

(فَسُبْحَانَ اللّٰهِ) پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را (رَبِّ الْعَرْشِ) که آفریدگار عرش است (عَمَّا يَصِفُونَ ۝)
از آنچه وصف می کنند از اتخاذ صاحبه و ولد (لَا يُسْأَلُ) پرسیده نشود خدای (عَمَّا يَفْعَلُ) از آنچه می کند بجهت
عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت و صواب است (وَهُمْ يُسْأَلُونَ ۝) و ایشان
یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه می کنند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال
و افعال خود با مالک راست کند (أَمِ اتَّخَذُوا) آیا فرا گرفتند (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (آلِهَةً ط) خدایان
و معبود شدند باتخاذ آن (قُلْ هَاتُوا) بگو بیارید (بُرْهَانَكُمْ ج) دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا
(هَٰذَا) اینست (ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ ۝) یاد کرد کسانی که با من اند از امت من یعنی قرآن (وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي ط)
و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماوی در آنجا نگرید و از آنها
که بدانها دانا اند بپرسید که در همه کتب منزل نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک (بَلْ أَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر
کفار یعنی همه ایشان (لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ ۝) نمیدانند حق را و میان وی و باطل تمییز نمی توانند کرد (فَهُمْ
مُعْرِضُونَ ۝) پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ)
و نفرستادیم پیش از تو (مِنْ رَسُولٍ) هیچ فرستاده (إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ) مگر وحی کرده شده بوی و نص
نوحی می خواند یعنی ما وحی کردیم بدو (أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ) آنکه نیست خدای بحق (إِلَّا أَنَا) مگر من (فَاعْبُدُونِ ۝) پس
مرا پرستید (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ) و گفتند فرا گرفت خدای تعالی بسبب بار بخشش (وَلَدًا) فرزندان
ملائکه (سُبْحَانَهُ ط) پاک است او و منزه از این (بَلْ عِبَادٌ) بلکه ایشان یعنی ملایکه بندگانند (مُكْرَمُونَ لا)
گرامی داشتگان و نواختگان (لَا يَسْبِقُونَهُ) پیشی نگیرند بر خدای تعالی (بِالْقَوْلِ ۝) بسخن گفتن یعنی

بلی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملایکه یعنی ایشان
بی اذن خدای تعالی شفاعت توانند کرد (وَهُمْ بِاَمْرِهٖ) وایشان بفرمان خدای (یَعْمَلُوْنَ ۝) کار می کنند
(یَعْلَمُ) میداند خدای (مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ) آنچه پیش ازین کرده اند (وَمَا خَلْفَهُمْ) و آنچه پس ازین کنند
(وَلَا یَشْفَعُوْنَ لا) و درخواست نمی کنند (اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰی) مگر کسی را که خدای بپسندد شفاعت
او را یا کسی را که یگانگی حق اقرار کند ابن عباس رض فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله
الا الله محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمهٔ طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت برایشان واجب باشد
(وَهُمْ) و فرشتگان (مِّنْ خَشْیَتِهٖ) از ترس عذاب و عقوبت الهی (مُشْفِقُوْنَ ۝) لرزان یا از مهابت
و عظمت او ترسانند (وَمَنْ یَّقُلْ مِنْهُمْ) و هرکه گوید از ملایکه یا سایر مخلوقات (اِنِّیْٓ اِلٰهٌ) بدرستیکه من
خدایم (مِّنْ دُوْنِهٖ) بجز وی (فَذٰلِكَ) پس آن قایل (نَجْزِیْهِ) پاداش دهیم او را (جَهَنَّمَ ط) دوزخ
(كَذٰلِكَ) همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم (نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ ۝) پاداش خواهیم داد ستمکاران را
به پرستش ایشان (اَوَلَمْ یَرَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْٓا) آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند (اَنَّ السَّمٰوٰتِ ع ۳
وَالْاَرْضَ) آنکه آسمانها و زمین را (كَانَتَا رَتْقًا) بودند بسته یعنی مجموع مراد آن است که در حقیقت متحده
بودند (فَفَتَقْنٰهُمَا ط) پس باز گشادیم ایشان را ازیکدیگر به تنویع و تمییز یا آسمانها یکی بود او را
بتحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین
انواع گردانیدیم یا ارض و سما با یکدیگر ملتصق بودند یعنی بهم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را میان
در آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم و در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم
تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان بسته بود
از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمی رست ما آن را بباران و این را بگیاه گشاده
گردانیدیم (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ) و گردانیدیم ما از آب (كُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ ط) هر چیزی که زنده است یعنی همه
حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان بآب و انتفاع
از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه
است انتهائه بجهت عموم (اَفَلَا یُؤْمِنُوْنَ ۝) آیا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات
لایحه (وَجَعَلْنَا فِی الْاَرْضِ) خلق کردیم در زمین (رَوَاسِیَ) کوههای بلند (اَنْ تَمِیْدَ بِهِمْ) تا نجنبد زمین
و نگرداند آدمیان را تا با (وَجَعَلْنَا فِیْهَا) و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها (فِجَاجًا سُبُلًا)

راه‌های گشاده (لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود رسند (وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ) و گردانیدیم آسمان را (سَقْفًا مَّحْفُوظًا ج) سقفی نگاه داشته از افتادن یا از انحلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون (وَهُمْ) و کافران (عَنْ آيَاتِهَا) از نشانهای ما در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است (مُعْرِضُونَ ط) اعراض کنندگانند یعنی کافران هرچند نشانی ببینند ضد کنندگانند (وَهُوَ الَّذِي) و اوست آن کسی که بقدرت کامله (خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) بیافرید شب تیره را تا در وی آرام یابند و روز روشن تا در وی بجهت معیشت تصرف نمایند (وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ط) و بیافرید آفتاب و ماه را (كُلٌّ) هر یک از ایشان (فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ط) در چرخی آشنایی کنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چنانکه شناوران بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاه یکی را بقبضهٔ قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او برآورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نوالهٔ اقبال دهد و آفتاب نشانهٔ صاحب توحید است بر نعت تمکین در حضرت شهود آراسته نه زاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا قمر نشانهٔ اهل تلوین است گاه در کاهش بود و گاه در افزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی ببروز رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریت رسد گویا در کلام حقایق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست * فرد *

* ز بیم سوز هجرانت ز مو باریکتر گردم * چو روز وصل یاد آرم شوم در حال زان فربه *

و حضرت پیر رومی روح الله روحه می فرماید که * نظم *

* چون روی بر تابی ز من گردم هلالی ممتحن * ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم *

* تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب * گه در محاق افتم ز تو گه شمع نور افشان شوم *

آورده اند که معاندان بارگاه رسالت پناه علیه السلام از روی غوایت و ضلالت می گفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن می بریم که گردش حوادث برآید یاران محمد علیه السلام را متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک اندازد و حق سبحانه تسلیهٔ آن حضرت را می فرماید که (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ) و ندادیم مر هیچ آدمی را (مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ ط) پیش از تو پایندگی در دنیا (أَفَإِنْ مِتَّ) آیا اگر تو بمیری (فَهُمُ الْخَالِدُونَ ۝) پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دام مرگ رهائی خواهند یافت نی (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی در دنیا (ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ط) چشندهٔ مرگ است هر که قدم از دروازهٔ عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت

شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید * بیت *

* هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود * آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود *

(وَنَبْلُوكُمْ) و می آزمائیم شما را (بِالشَّرِّ) ببدی یعنی بلاها و مصیبتها (وَالْخَيْرِ) و به نیکوئی یعنی عطاها و نعمتها (فِتْنَةً ط) آزمودنی مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان می کنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر گردد (وَإِلَيْنَا) و بسوی ما (تُرْجَعُونَ ۝) بازگردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر عم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افگنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف است آیت آمد که (وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و چون ببینند ترا آنانکه نگرویدند (إِنْ يَتَّخِذُونَكَ) آنکه فرا نگیرند ترا (إِلَّا هُزُوًا ط) مگر مهزو به یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آن است که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند (أَهَٰذَا الَّذِي) آیا این آنکس است که بیهوده (يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ ج) یاد می کند خدایان شما را ببدی و مذمت (وَهُمْ) و حال آن است که کافران (بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ) بیاد کردن خدای و او را بیکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن (هُمْ كَافِرُونَ ۝) ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لایق مسخره ایشانند (خُلِقَ الْإِنْسَانُ) آفریده شده است انسان (مِنْ عَجَلٍ ط) از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تأنی در امور گویا که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی می کند چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت می کرد حق تعالی فرمود که (سَأُرِيكُمْ) زود باشد که بنمائیم شما را (آيَاتِي) نشانهای عقوبت خود در دنیا که واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ (فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ۝) پس شتاب منمائید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم عم است تعجیل او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک است گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غائب گردد (وَيَقُولُونَ) و می گویند کافران (مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ) کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت با ما گوئید (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (صَادِقِينَ ۝) راستگویان مخاطب حضرت پیغمبر عم و صحابه او و حق سبحانه بجزای گفتار ایشان فرمود (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) اگر بدانند آنانکه کافر شدند (حِينَ لَا يَكُفُّونَ) هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت (عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ) از روی های خود آتش دوزخ را (وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ) و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ابدان ایشان را (وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝) و نه باشند ایشان که یاری داده شوند

یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد و نیابند جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین است که اگر
کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را (بَلْ تَأْتِيهِم)
بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت (بَغْتَةً) ناگهان (فَتَبْهَتُهُمْ) پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را
(فَلَا يَسْتَطِيعُونَ) پس نتوانند (رَدَّهَا) باز داشتن اهوال آن از خود (وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝) و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری
ایشان نگرند (وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ) و بدرستیکه افسوس کرده اند (بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ) برسولان پیش از تو
حق سبحانه تسلی دل آن حضرت از حال انبیای هم گذشته و استهزای معاندان با ایشان خبر میدهد
و تهدید مستهزیان جناب رسالتمآب را میگوید ایشان استهزا می کردند (فَحَاقَ) پس عذاب
احاطه کرد (بِالَّذِينَ سَخِرُوا) بآنانکه سخریه کردند (مِنْهُمْ) از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیاء تمسخر نمودند
بدیشان رسید (مَا كَانُوا بِهِ) جزای آنچه بودند که بآن (يَسْتَهْزِئُونَ ۝) استهزای کردند پس کسانی
نیز که مانند آن سلوک می کنند همان صورت واقع خواهد شد (قُلْ) بگو ای محمد با مستهزیان (مَنْ يَكْلَؤُكُمْ) ع ۳
کیست که نگاه میدارد شما را (بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) بشب و روز (مِنَ الرَّحْمَٰنِ ؕ) از عذاب خدای و انتقام او
اگر خواهد بشما (بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ) از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن
(مُعْرِضُونَ ۝) روی گردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الهی بکه ترسند
و نگاه دارنده را چه شناسند (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) آیا مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی (تَمْنَعُهُمْ) باز دارند
از ایشان (مِنْ دُونِنَا) بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند درین آیت تقدیم و تاخیری هست
تقدیرش آنکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان صفت آلهه ایشان می کند و میفرماید (لَا يَسْتَطِيعُونَ)
نمی توانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند (نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ) یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان
مکروهی خواهد از کسر و قلع و تانیث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند
داشت (وَلَا هُمْ) و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد دیگری (مِنَّا) از عذاب ما (يُصْحَبُونَ ۝)
نگاه داشته و زنهار داده شوند (بَلْ مَتَّعْنَا) بلکه ما برخورداری داده ایم (هَٰؤُلَاءِ) آن گروه کیان را بسعت
عیش و ایمنی و سلامتی (وَآبَاءَهُمْ) و پدران ایشان را (حَتَّىٰ طَالَ) تا دراز شد (عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ ؕ)
بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای

بیت

عیش در هم خواهد شکست واساس عمر منهدم خواهد شد

* مغرور مشو که دمیده م زدست اجل * * برهم زند این بناکه افراشته اند *

(أَفَلَا يَرَوْنَ) آیا نمی بینند کافران (أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ) آن را که می آید فرمان ما بر زمین ایشان (نَنْقُصُهَا
مِنْ أَطْرَافِهَا ط) کوتاه می کنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی می گشائیم آن را بر مسلمانان که تا هر روز
قلعه می گیرند و منزلی بجزو تصرف در می آرند (أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ۝) آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و
مومنان (قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ) بگو جز این نیست که من بیم کنم شما را (بِالْوَحْيِ ۝ بآنچه وحی کرده می شود بمن
یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمی شوید (وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ) ونمی شنوند
کران خواندن را (إِذَا مَا يُنْذَرُونَ ۝) چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه می کند
بکران که چیزی مسموع ایشان نمی شود (وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ) واگر برسد بکفره (نَفْحَةٌ) اندک چیزی (مِنْ عَذَابِ
رَبِّكَ) از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را با آن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب
وحیرت (لَيَقُولُنَّ) هر آینه گویند (يَا وَيْلَنَا) ای وای برما (إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۝) بدرستیکه بودیم ما بر نفس خود
ستم کنندگان بشرک و تکذیب (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ) ووضع کنیم ترازوهای ذوات العدل را
(لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) برای جزای روز رستخیز راصاحب لباب وبعضی از مفسران برآنند که میزان عبارت
است از عدل یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محاسبه ومحافظه حساب ومکافات اعمال براستی
وجمهور برآنند که مراد میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تیسیر
آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا بنسبت حضرت
پیغمبر علیه السلام یا آنکه اعمال هریک از مکلفان را بدان می سنجند پس برای هریک یک میزانی خواهد بود و جمعیت
او باضافت یا جمع است وبعضی برآنند که علی حده هرکس را میزانی خواهد بود یعنی از برای نیک وبد که عمل او بدان
بسنجند (فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ) پس ستم دیده نشود نفسی (شَيْئًا ط) چیزی را از حق خود یعنی نیک و بد هیچ عمل
ناسنجیده نگذارند (وَإِنْ كَانَ) واگر باشد عمل (مِثْقَالَ حَبَّةٍ) هم سنگ دانه (مِنْ خَرْدَلٍ) از سپندان که
اصغر حبوب است (أَتَيْنَا بِهَا ط) بیاریم آنرا نزدیک ترازو حاضر کرده ایم (وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ۝) وبسنده ایم
ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست (وَلَقَدْ آتَيْنَا) وبدرستیکه دادیم ما (مُوسَىٰ
وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ) موسی وهارون را کتابی روشن جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا
شگافتن دریا (وَضِيَاءً) ودادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات
حیرت وجهالت باز رهند (وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ لا) وپندی مر پرهیزکاران را (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ) آنانکه بترسند

(رَبَّهُمْ) از عذاب آفریدگار خود (بِالْغَيْبِ) بپوشیدگی یعنی خدای را نادیده از و میترسند و عذاب را مشاهده نکرده ازان بیم دارند یا ترسکارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف می کنند یا آشکارا و در موضعی از موضع از ابن عباس رض نقل می کند که هر که ایمان دارد بوحدانیت خدای تعالی دیگر و به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده است از خدای بغیب (وَهُمْ) و ایشان یعنی پرهیزگاران (مِّنَ السَّاعَةِ) از احوال قیامت (مُشْفِقُونَ ۝) ترسندگانند (وَهٰذَا) و این قرآن (ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ) سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمد عم (أَنزَلْنَاهُ ط) فرو فرستادیم او را و از خود بر نیافت (أَفَأَنتُمْ) آیا شما

ع ۵ (لَهُ مُنكِرُونَ ۝) مر قرآن را انکار کنندگانید (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و هر آینه ما دادیم (إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ) مر ابراهیم را راه یافتن او بوجود صلاح (مِن قَبْلُ) پیش از موسی و هارون عم یا قبل از محمد عم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم (وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ۝) و بودیم ما باستحقاق او مر عطا را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم (إِذْ قَالَ) یاد کن چون گفت (لِأَبِيهِ) مر پدر خود آزر را (وَقَوْمِهِ) و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را (مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا) چیست این شکلها و صورتها که پیوسته شما بر ان یعنی بر پرستش آن (عَاكِفُونَ ۝) مجاور ایستادید و آن هفتاد و دو صورت بود در تیسیر گوید نود بت بود و بزرگترین را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیئات سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صورتهای کواکب بوده و بر هر تقدیر ابراهیم خلیل الله علی نبینا علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که می پرستید (قَالُوا وَجَدْنَا) گفتند ما یافتیم (آبَاءَنَا) پدران خود را (لَهَا عَابِدِينَ ۝) مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم (قَالَ) گفت ابراهیم عم (لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ) بخدای که بودید شما (وَآبَاؤُكُمْ) و پدران شما (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝) در گمراهی روشن و خطای آشکارا (قَالُوا) گفتند نمرودیان از روی تعجب (أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ) آیا آوردی با این سخن راه راستی و جد (أَمْ أَنتَ) آیا تو ای (مِنَ اللَّاعِبِينَ ۝) از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن می گوئی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود (قَالَ) گفت ابراهیم عم (بَل) نیست بازی کننده بلکه (رَّبُّكُمْ) آفریدگار شما (رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) آفریدگار آسمان و زمین است (الَّذِي فَطَرَهُنَّ ۝) آنکه او آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما را (وَأَنَا عَلَىٰ ذٰلِكُم) و من بر آنچه پروردگار من و شما است (مِّنَ الشَّاهِدِينَ ۝) از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می نمایم آورده اند که نمرودیان روزی عید داشتند که در ان روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن

بر بتخانه در آمده بتان را بیاراستند بزمرها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای
خود باز گشتندی چون ابراهیم ع با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید ما است بیرون
آی تا به بینی که دین و آئین ما چه زیبا است ابراهیم ع بلی و نعم ایشان را نگفت و روز دیگر که میرفتند خواستند
که او را ببرند بهانهٔ بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از و باز داشته برفتند ابراهیم ع
پنهان از ایشان فرمود که (وَتَاللّٰهِ) و بخدای سوگند که من (لَاَكِيْدَنَّ) هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم
(اَصْنَامَكُمْ) بتان شما را (بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا) بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید
(مُدْبِرِيْنَ ۝) پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتیکه بتانرا بگذارید و به تماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این
سخن را بشنید و با کس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه در آمد (فَجَعَلَهُمْ)
پس گردانید بتانرا بزخم تبر (جُذٰذًا) پاره پاره (اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ) مگر بزرگی که از آن اصنام بود بت بزرگتر
را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد (لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ) شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگ تر
(يَرْجِعُوْنَ ۝) باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از و بپرسند که شکنندهٔ بتان کیست چه از شان معبود آن است
که در حل مشکلات رجوع بدو کنند غرض ابراهیم ع ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع بابراهیم
ع است یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت قاطع بر ایشان ثابت
کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده (قَالُوْا مَنْ فَعَلَ) گفتند
که کرده است (هٰذَا) این فعل (بِاٰلِهَتِنَا) با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است (اِنَّهٗ) بدرستیکه او
(لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۝) هر آینه از ستمکاران است بر آلهه چه ایشانرا تعظیم میباید کرد و او اهانت کرده یا از ظالمان
است بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطهٔ هلاک افگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که
بت شکن را پیدا سازند آن کس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم ع شنیده بود با دیگری گفت
و زبان بزبان فی الحال با امرای نمرود رسید (قَالُوْا سَمِعْنَا) گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان
می گویند (فَتًى) از جوانی که بدی (يَذْكُرُهُمْ) یاد می کرد بتانرا (يُقَالُ لَهٗ اِبْرٰهِيْمُ ط) می گویند مر او را
ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است (قَالُوْا) گفتند نمرود و امرای او (فَاْتُوْا بِهٖ) پس بیارید او را (عَلٰى
اَعْيُنِ النَّاسِ) بر چشم های مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را به بینند (لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُوْنَ ۝) شاید که
گواهی دهند که این است که بتان را نکوهش می کند پس ابراهیم ع را گرفته پیش نمرود حاضر کردند
(قَالُوْٓا ءَاَنْتَ) گفتند آیا تو (فَعَلْتَ هٰذَا) کردهٔ این را که می بینم از سر قطع (بِاٰلِهَتِنَا يٰٓاِبْرٰهِيْمُ ط)

بخدایان ما ای ابراهیم (قَالَ) گفت من نکرده ام (بَلْ فَعَلَهُ ط) بلکه کرده است این را (كَبِيرُهُمْ هٰذَا)
این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که باوجود من چرا ایشان را پرستند (فَسْئَلُوهُمْ) پس
بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را (اِنْ كَانُوْا يَنْطِقُوْنَ ۝) اگر هستند که سخن گویند
(فَرَجَعُوْا اِلٰى اَنْفُسِهِمْ) پس باز گشتند با عقول خود یا بایکدیگر (فَقَالُوْا) پس گفتند بعضی با بعضی (اِنَّكُمْ اَنْتُمُ
الظّٰلِمُوْنَ لا) بدرستیکه شما ستمکارانید به پرستش چیزی که نشنود و نه گوید (ثُمَّ نُكِسُوْا) پس نگونسار
کرده شدند (عَلٰى رُءُوْسِهِمْ ج) بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند از خجالت و حیرت گفتند
(لَقَدْ عَلِمْتَ) بدرستیکه تو دانسته که (مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُوْنَ ۝) این بتان سخن نگویند چرا امر می کنی که از ایشان
بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود (قَالَ) گفت ابراهیم ع م (اَفَتَعْبُدُوْنَ) آیا پرستش
می کنید (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا) آنرا که سود نرساند بشما چیزی که اگر او را
پرستید (وَّلَا يَضُرُّكُمْ ط) و زیان نه کند شما را اگر ترک پرستش او کنید (اُفٍّ لَّكُمْ) زشتی و ناخوشی باد شما را
(وَلِمَا تَعْبُدُوْنَ) و مر آن چیزیرا که می پرستید (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ط) بجز خدای تعالی (اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝) آیا
در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از مخاصمه بضار و قتال کرده (قَالُوْا حَرِّقُوْهُ)
گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش باهول است (وَانْصُرُوْا اٰلِهَتَكُمْ) و یاری کنید خدایان خود را
با انتقام کشیدن از وی (اِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (فٰعِلِيْنَ ۝) کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتانرا
پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شصت گز قریب یکماه هیزم جمع
کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر هیزم ریخته آتش در ان زدند و ابراهیم ع م را غل بر گردن و بند
بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افگندند جبرئیل ع م از هوا بوی رسید و گفت هال لک من حاجة
هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نی جبرئیل ع م گفت بهر که داری بخواه
فرمود که او میداند حاجت بخواستن نیست چون توکل خلیلان بر خدای جلیل دا انقطاع او از ماسوی درست
بود (قُلْنَا يٰنَارُ) گفتیم ما که ای آتش (كُوْنِيْ) باش (بَرْدًا وَّسَلٰمًا عَلٰۤى اِبْرٰهِيْمَ لا) خداوند برودت
و سلامت بر ابراهیم ع م ابن عباس رض فرمود که اگر نگفتی مرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم ع م از سرما
بیفسردی (وَاَرَادُوْا) و خواستند نمرودیان (بِهٖ كَيْدًا) با ابراهیم ع م مکری در سوختن او (فَجَعَلْنٰهُمُ
الْاَخْسَرِيْنَ ج) پس ما گردانیدیم ایشانرا زیان کارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول
ابراهیم ع م و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم ع م بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او

بسوخت و برحوالی او گل و نرگس بدمیدند و چشمهٔ آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم عم در بوستانی خوش و گلستانی بنهایت دلکش نشسته با ملک الظل سخن می گوید و برگرداگرد ایشان آتش شعله می زند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او در دین مرتبه است که می بینم بزرگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم عم فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نمی کند مادامی که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم عم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یانار کونی با آتش است که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت * بیت *

* آتش دارد دل من آتش دارد * و آن آتش دل دل مرا خوش دارد

خلیل الله نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که سوز شهود عشق آه زند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و با سلامت باش برابراهیم عم چه ما حکم کردیم که در ان آتش معجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی تا برد شود و بوستانی پیدا او معجزهٔ هویدا نگردد و اگر برابراهیم سلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقده امروز قاعدهٔ دعوت برافتد و ازینجا معلوم می شود که آتش عشق بر همه چیز غالب کند و هیچ چیز بر و غالب نبود * بیت *

* عشق آن شعله است کو چون برفروخت * هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت *

(وَنَجَّيْنَاهُ) و نجات دادیم ابراهیم عم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود (وَلُوطًا) و برادرزاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا) بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم (فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ۞) در ان مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام و بعثت انبیا بود عم در ان ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم عم بفلسطین نزول فرموده و لوط عم بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز بود (وَوَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم مرابراهیم عم را از ساره که دختر عم او بود پسری (إِسْحَاقَ ط) نام او اسحاق (وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ط) و دادیم او را یعقوب عم زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیرهٔ (وَكُلًّا جَعَلْنَا) و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب عم (صَالِحِينَ ع) نیکان و شایستگان (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً) و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را (يَهْدُونَ) راه نمایند (بِأَمْرِنَا) بفرمان ما (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ) و وحی کردیم بدیشان (فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را

به ان ترغیب نمایند (وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ) و بپای داشتن نماز (وَاِيْتَاءَ الزَّكٰوةِ ج) و دادن زکوة تخصیص
نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است (وَكَانُوْا لَنَا) و بودند مارا (عٰبِدِيْنَ لا) پرستندگان باخلاص
(وَلُوْطًا اٰتَيْنٰهُ) و دادیم لوط را (حُكْمًا) حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم (وَّعِلْمًا) و دانشی که
پیغمبرانرا باید از قواعد شرع و ملت (وَّنَجَّيْنٰهُ) و برهانیدیم اورا (مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِيْ) از ان دیهی که
(كَانَتْ تَّعْمَلُ الْخَبٰٓئِثَ ط) بود آن دیه که می کردند یعنی اهل آن می کردند عملهای ناپاک و آن دیه
سدوم بود از موتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال می نمودند و راه می زدند ما ایشانرا هلاک کردیم
(اِنَّهُمْ كَانُوْا) بدرستیکه بودند ایشان (قَوْمَ سَوْءٍ) گروه بد (فٰسِقِيْنَ لا) بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان
(وَاَدْخَلْنٰهُ) و درآوردیم لوط عم را (فِيْ رَحْمَتِنَا ط) در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم
یا در بهشت که محل رحمت است (اِنَّهٗ) بدرستیکه لوط عم (مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ؏) از ستودگان
ع ۶ و شایستگان است و قصهٔ لوط عم قبل ازین به تفصیل گذشته (وَنُوْحًا) و یاد کن نوح را عم (اِذْ نَادٰى)
چون ندا کرد پروردگار خود را (مِنْ قَبْلُ) پیش از لوط و ابراهیم عم یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود
(فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ) پس اجابت کردیم مر دعای او را (فَنَجَّيْنٰهُ) پس نجات دادیم او را (وَاَهْلَهٗ)
و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان (مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ج) از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان
(وَنَصَرْنٰهُ) و یاری دادیم او را (مِنَ الْقَوْمِ) بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران (الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا)
آنانکه تکذیب کردند (بِاٰيٰتِنَا) آیتهای ما را (اِنَّهُمْ) بدرستیکه قوم نوح عم (كَانُوْا) بودند (قَوْمَ سَوْءٍ)
گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیها است (فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِيْنَ ؏) پس غرق گردانیدیم همه ایشانرا
(وَدَاوٗدَ وَسُلَيْمٰنَ) و یاد کن قصهٔ داود بن ایشا پسرا و سلیمان را عم (اِذْ يَحْكُمٰنِ) چون حکم کردند
(فِي الْحَرْثِ) در کشت آورده اند که چون داود عم در محکمه بنشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که
بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا
گفتندی و دیگری گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا بشب رمه خود را
می چرانید بکشت زار من در آمده تمام خورده و قولی آن است که ببوستان وی رفته بودند و خوشهای
انگور را خورده و تلف کرده داود عم از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود عم حکم کرد
که گوسفندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود عم حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند
و مضمون قصه مر سلیمان را معلوم شد به محکمه در آمد و در آن وقت سیزده سالگی بوده و باپدر فرمود که اگر حکم

جزا بن بودی اصلح داو فق نمودی داود ع گفت چه نوع توان گرد سلیمان ع جواب داد که گوسفند ان را تسلیم ایلیابابه کرد تا از نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را با یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشهای انگور دید آید یا کشت بر حد تسلیم ایلیا کند و گوسفند انرا خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نماند داود ع بدین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصهٔ داود و سلیمان علی نبینا علیهم السلام بدین قوم خواند وقتیکه حکم کرد در زرع یا باغ (اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ) چون بشب رفته بود در ان کشت زار یا بوستان (غَنَمُ الْقَوْمِ ج) گوسفند گروهی (وَكُنَّا) و بودیم ما (لِحُكْمِهِمْ) مرحکم حاکم را بر متخاصمین (شَاهِدِينَ لا) داننده یعنی دانستیم که داود و سلیمان عم بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ج) پس فهمانیم دادیم حکومت مر سلیمان را دید و آموختیم و به فهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند ان به صاحب باغ دهند تا از نفع گیرد بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گوسفند ان تا غم خوارگی نماید و بمرتبهٔ اول باز رساند تا دیگربار از رمه غافل نگردد و حقیقت آن است که در ان زمان حکم چنان بوده که از داود ع صادر گشته خدای وحی کرده بسلیمان ع بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود ع بعد از اطلاع به منسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرمود (وَكُلًّا آتَيْنَا) و هریک از پدر و پسر را دادیم (حُكْمًا) حکم کردنی یا پیغمبری (وَعِلْمًا ز) و دانش باموردین (وَسَخَّرْنَا) و رام ساختیم (مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ) با داود ع کوهها را تسبیح می کردند خدای را باتفاق او و در تبیان آورده که بر آن منوال که ذکر از داود ع می شنودند از کوهها نیز شنوده می شد و این معجزهٔ آن حضرت ع بود (وَالطَّيْرَ ط) و مسخر گردانیدیم مر داود ع را مرغان تا در تقدیس بادی موافقت نمودند (وَكُنَّا فَاعِلِينَ ○) و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیبی است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سباحت داشته یعنی هر جا داود ع رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود ع در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برانند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جملهٔ اشیای بهمان زبان تسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود ع چه توانند بود و مومن موقن باید که اعتقاد کند براین وجه که کوهها و مرغان به موافقت داود ع بر وجهی تسبیح می گفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم می شد ○ و این معنی از قدرت الهی غریب نیست

* نظم *

* هر کجا قدرتش علم افراخت * * از غرایب هر آنچه خواست بساخت *

* قدرتی را که نیست نقصانش * * کارها جمله هست آسانش *

(وَعَلَّمْنَاهُ) و بیاموختیم مراداود را (صَنْعَةَ لَبُوسٍ) ساختن زره (لَكُمْ ج) برای شما (لِتُحْصِنَكُمْ) تا نگاه داریم ما و بتحصن بنامی خواند تا نگاهدارد زره شما را (مِنْ بَأْسِكُمْ ج) از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار (فَهَلْ أَنْتُمْ) پس آیا هستید شما (شَاكِرُونَ ۞) سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدای را برچنین لباس (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ) و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را (عَاصِفَةً) سخت و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یک ماهه راه بردی (تَجْرِي بِأَمْرِهِ) بود که میرفت بفرمان سلیمان عم یعنی بمشیت او (إِلَى الْأَرْضِ) بسوی زمین (الَّتِي بَارَكْنَا) بدان زمینی که برکت کردیم (فِيهَا ط) در ان زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان عم ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی دگرد عالم طواف نموده باز بشام باد وی را بدانجا آوردی و در مختار الخصص آورده که بامدادان تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی شبانگاه بشام تدمر باز آمدی (وَكُنَّا) و هستیم ما (بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ۞) بهمه چیزها دانا (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ) و مسخر ساختیم مرسلیمان را از دیوان (مَنْ يَغُوصُونَ) کسی را که غواصی کنند در دریاها (لَهُ) برای او بجهت استخراج نفایس (وَيَعْمَلُونَ) و بکنند (عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ ج) عملی بگر جز غواصی مثل بناء و ساختن صناعات غریبه (وَكُنَّا لَهُمْ) و بودیم ما مر دیوانرا (حَافِظِينَ لا) نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان عم بیرون نروند (وَأَيُّوبَ) و یادکن ایوب را او پسر اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم عم است حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشیده بولایت بثنیه فرستاده باوض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بردی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت و ست عیش است و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو می گوئی او مارا است بندهٔ پسندیده اگر هزار بار در کورهٔ ابتلا ش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود

* بیت *

* چنان در عشق یکرو یم که گر تیغم رود بر سر * * بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا *

در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه در خواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط

گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد و حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را برگماشت تا با هلاک
آن اشتغال نمودند و در حقائق فرمود که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود است
که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آن است که حق تعالی اقسام محن بروی گماشت پس افواج
بلا متواتر شد و امواج دریای هنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان به سبب
سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار
آمده مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در آن پیدا گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد
شده وی را از بهر دیه و منزل که میرفت بیرون می کردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منیشا
بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت
مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت پناه ع‌م
و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالات او را ذکر کرده فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب ع‌م را (اِذْ نَادٰى رَبَّهٗ) یاد کن
ای محمد چون بخواند پروردگار خود را (اَنِّيْ مَسَّنِيَ الضُّرُّ) آنکه بمن رسید رنج و سختی (وَاَنْتَ اَرْحَمُ
الرّٰحِمِيْنَ صلے) و تو بخشنده‌ترین بخشندگانی مذکران می گویند که حق تعالی در بارهٔ ایوب ع‌م فرموده که انا وجدناه
صابرا نعم العبد و نکتهٔ انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب
برین وجه تقریر می کنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن تا ترا از بن
بلا بیرون آرم ایوب ع‌م با تعالی از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده
که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وخیری بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل
مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بزبان راندیا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام
نمی توانست نمود که بدین سخن تکلم نمود یا سه پاره کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل
تحمید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را
بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب ع‌م برین حال مطلع شده و از انی مسنی الضر برکشید در حقائق سلمی
از امام جعفر صادق رض نقل می کند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آن
کرمان که بدن وی می خوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم می طپید ایوب ع‌م او را برداشته باز بجای
او نهاد چون این کار ناخنیار واقع شد چنان نگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری
بی واسطهٔ ملکی یا بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب ع‌م رسیدی که ای بیمار ما

چگونه داند ایوب عم مذوق و شوق این پرسش که بلا را بجان می کشید و بآن بیماری خوش بود * بیت *

* گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت * * صد سال بامید تو بیمار توان بود *

در سحر آن روز که مهم راحت میرسید به تحفهٔ این خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت با او بود نه از وی و در بحر الحقائق آورده که بشریت ایوب عم از ضرر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال بود کمال عنایت در ملا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش به ندای وانت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است چه منقول است که جبرئیل عم بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چکنم گم صبر. جبرئیل عم فرمود که بلاها در خزاین حق بسیار است تو طاقت نداری از حق تعالی عافیت خواه ایوب عم این سخن گفت (فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ) پس اجابت کردیم دعای او را (فَكَشَفْنَا) پس ببردیم ما (مَا بِهٖ مِنْ ضُرٍّ) آنچه وی را بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ صاد خواهد آمد (وَاٰتَيْنٰهُ) و عطا کردیم او را (اَهْلَهٗ) فرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم (وَمِثْلَهُمْ مَّعَهُمْ) و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر بیکدیگر ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بروی بارید و در حقائق آورده که سه شبان روز در حوالی سرای او بارید (رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا) این کارها نسبت ایوب عم کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بود (وَذِكْرٰى لِلْعٰبِدِيْنَ ۝) و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت * نظم *

* هر که او در راه حق صابر بود * * بر مراد خویشتن قادر بود *

* صبر باید تا شود یک سو حرج * * زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج *

(وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِدْرِيْسَ) و یاد کن اسمعیل و ادریس عم را (وَذَا الْكِفْلِ ط) و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا عم و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او در برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس عم متکفل شد که با مر دین قیام نماید و بعد از ذهاب وی بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السنه رح و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من می خواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پابند آن شود آن را چنان کند که شب

نماز گزارد و فتوی نوزد و روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو بادشاهی خود
بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت
انا اتکفل لک من این پیغمبر هم بملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی
او را ذوالکفل خواند (كُلٌّ) همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل هم اند (مِّنَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿۸۵﴾)
از صبرکنندگان بودند بر مشقت تکالیف یا بر شدائد زمان اسمعیل هم بر اقامت مکه که وادی غیر ذی زرع بود
صبر فرمود و ادریس هم روزگاری دراز بر بلاهای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبائی نمود
بر آنچه متکفل آن شده بود (وَاَدْخَلْنٰهُمْ) و در آوردیم ایشان را (فِيْ رَحْمَتِنَا ط) در بخشش ما که نبوت
است یا نعمت آخرت (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۸۶﴾) از ستودگان و فرمان برندگانند
(وَذَا النُّوْنِ) و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس عم را (اِذْ ذَّهَبَ) چون برفت (مُغَاضِبًا) خشمناک
بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چرا مراهی
بر رفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشانرا وعده عذاب داده بود و چون میعاد در رسید و عذاب دیر تر
می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت (فَظَنَّ) پس گمان
برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد (اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ) آنکه تنگ نخواهیم ساخت (عَلَيْهِ)
بر وی راه رفتن را پس ما او را به بحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم (فَنَادٰى) پس ندا کرد
(فِى الظُّلُمٰتِ) در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب بخواند (اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ) با آنکه
گفت هیچ معبود نیست مگر تو (سُبْحٰنَكَ) پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی (اِنِّيْ كُنْتُ) بدرستیکه هستم
من در این (مِنَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۸۷﴾) از ستمکاران بر نفس خود که به مهاجرت مبادرت کردم ورانواز
از حضرت سید عالم عم نقل می کند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مرا و را (فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ)
پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس عم را (وَنَجَّيْنٰهُ) و برهانیدیم او را (مِنَ الْغَمِّ ط) از غم دریا و التقام
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افگند بر ساحل دریا (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه
او را از غم نجات دادیم (نُنْجِي الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۸۸﴾) می رهانیم و نجات میدهیم گرویدگانرا و قصه ماهی و دریا
در سورهٔ صافات به تفصیل می آید (وَزَكَرِيَّآ) و یاد کن زکریا بن آذر را (اِذْ نَادٰى رَبَّهٗ) چون نخواند
پروردگار خود را و گفت (رَبِّ لَا تَذَرْنِيْ) ای آفریدگار من مگذار مرا (فَرْدًا) تنها یعنی بی فرزندی که از من
میراث بود (وَّاَنْتَ خَيْرُ الْوٰرِثِيْنَ ﴿۸۹﴾) و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم

(فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ وَوَهَبْنَا لَهٗ يَحْيٰى) پس قبول کردیم ما مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین (وَاَصْلَحْنَا لَهٗ) و بصلاح آوردیم برای او (زَوْجَهٗ) زن او را ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوشخوی گردانیدیم برای زکریا عم یا بعد از آنکه بدخوی او بود (اِنَّهُمْ) بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شدند (كَانُوْا يُسَارِعُوْنَ) بودند که می شتافتند (فِي الْخَيْرٰتِ) در نیکوئیها (وَيَدْعُوْنَنَا) و می خواندند ما را (رَغَبًا) از روی رغبت بثواب (وَّرَهَبًا ط) و از جهت ترس از عذاب (وَكَانُوْا لَنَا) و بودند ما را (خٰشِعِيْنَ ۝) فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز برو برد توانگرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز وکانوا لنا خاشعین نشان ناز من مثلی ورب العرش معبودی

* بیت *

* گدای میکده ام لیک وقت مستی بین * که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم *

(وَالَّتِيْٓ اَحْصَنَتْ) و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت (فَرْجَهَا) فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس بر دامن عفت وی نرسید (فَنَفَخْنَا) پس دردمیدیم یعنی جبرئیل عم را فرمودیم تا دمید (فِيْهَا) در پیراهن او یا درون او (مِنْ رُّوْحِنَا) از روحی که آن بامر ما است محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح عم را (وَجَعَلْنٰهَا) وگردانیدیم قصهٔ وی را (وَابْنَهَآ) و خبر پسر وی عیسی عم را (اٰيَةً) حجتی و علامتی (لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝) مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا به مجرد نفخه دلالت بر قدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد (اِنَّ هٰذِهٖٓ اُمَّتُكُمْ) بدرستیکه ملت توحید و دین اسلام که واجب است شما را استقامت بران (اُمَّةً وَّاحِدَةً) ملتی است یگانه یعنی اختلافی نیست در ان بلکه همه انبیاء عم بران بودند و در اصل توحید همه متفق اند (وَّاَنَا رَبُّكُمْ) و من آفریدگار شما ام (فَاعْبُدُوْنِ ۝) پس مرا پرستید نه غیر مرا (وَتَقَطَّعُوْٓا) و ببریدند امم ماضیه (اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ ط) کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هریک تکفیر دیگر می کردند (كُلٌّ) همه این فرقها (اِلَيْنَا رٰجِعُوْنَ ۝) بسوی ما بازگردندگانند و ما ایشانرا فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد (فَمَنْ يَّعْمَلْ) پس هر که کند ع ۸
(مِنَ الصّٰلِحٰتِ) از عملهای پسندیده (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول (فَلَا كُفْرَانَ) پس ناسپاسی نیست (لِسَعْيِهٖ) مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را (وَاِنَّا لَهٗ) و ما مر سعی او را (كٰتِبُوْنَ ۝) نویسندگانیم یعنی اثبات کننده در صحیفهٔ اعمال او مراد آن

است که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود

* بیت *

* مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق * لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین *

(وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ) و ممتنع است از اهل دیهی که ما (أَهْلَكْنَاهَا) هلاک کردیم ایشانرا (أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ) آنکه ایشان باز نگردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال وتدارک احوال و بعضی لارا صلی دانند نه زاید و گویند معنی آیت اینست که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع نمایند بمحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشانرا رجوع بدان عالم نباشد و در قبور معذب باشند (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) تا وقتیکه گشاده شود (يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) سد یاجوج و ماجوج تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آن است (وَهُمْ) و یاجوج و ماجوج (مِنْ كُلِّ حَدَبٍ) از هر بلندی (يَنْسِلُونَ) می شتابند و میدوند تا همه عالم را فرو گیرند و آب های تمام دریا ها را بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد رح فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بردست عیسی عم خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی عم با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبال الخمر که کوه بیت المقدس است وگویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر چه در آسمان است تا تیرها بطرف آسمان افگنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی عم و اصحاب او دشوار شود دعا کند و حق تعالی بیک دفع همه را هلاک کند (وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ) و نزدیک رسید وعدهٔ راست که وقوع قیامت است (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا قصه آن است که باشد در آن (شَاخِصَةٌ) خیره و باز مانده از هول رستخیز (أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا) دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان می گویند (يَا وَيْلَنَا) ای وای برما (قَدْ كُنَّا) بدرستیکه بودیم ما در دنیا (فِي غَفْلَةٍ) در بیخبری (مِنْ هَذَا) از این روز و از این حال (بَلْ كُنَّا) بلکه بودیم ما (ظَالِمِينَ) ستمکاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در مکابره و عناد افزودیم (إِنَّكُمْ) بدرستیکه شما ای مشرکان (وَمَا تَعْبُدُونَ) و آنچه می پرستید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای از بتان و دیوان (حَصَبُ جَهَنَّمَ) آتش انگیز دوزخید (أَنْتُمْ لَهَا) شما با بتان بدوزخ (وَارِدُونَ) گذرندگان و در آیندگانید در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشان است چه آنها را پرستیدند که حالا ایشان در آتش اند (لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ) اگر بودندی آن بتان (آلِهَةً) خدایان چنانچه گمان می بردند (مَا وَرَدُوهَا) در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب

باشد نه معذب (وَكُلٌّ) وهمه تان وبت پرستان (فِيهَا) در دوزخ (خَالِدُونَ۝) جاويد مانندگانند که ايشانرا
از آن هيچ روی خلاصی نيست (لَهُمْ) مر ايشان راست (فِيهَا) در دوزخ (زَفِيرٌ) ناله زار (وَهُمْ فِيهَا)
وايشان دران آتش (لَا يَسْمَعُونَ۝) نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آيت
انكم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشركان عرب افتاد و ابن الزبعری ايشان را
چون پريشان ديد گفت غم مخوريد واضطراب مكنيد تامن با محمد مباحثه كنم پس گفت ای محمد قد خصمتك
ورب الكعبة تو می گوئی که هر که مادون الله پرستد همه در دوزخ خواهند بود وحال آن است که عزير وعيسی و
ملايكه هم معبود يهود ونصاری وبنو مليح اند هرگاه اين معبودان حصب جهنم باشند گو تان ما نيز باشند آيت آمد که
إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ) بدرستی که آنانکه پيشی گرفته اند برای ايشان (مِنَّا الْحُسْنَى) از ما سابقه نيکوئی
که سعادت است وتوفيق طاعت يا بشارت بجنت وآن عزير وعيسی وملايكه اند هم (أُولَئِكَ) آن گروه
که بسابقه عنايت مخصوص اند (عَنْهَا مُبْعَدُونَ۝) از دوزخ دور شدگانند صاحب بحر فرموده است که سبق
عنايت در بدايت موجب ظهور ولايت است در نهايت * بيت *

* هر تخم که در ازل بكشتند نهان * در مزرعه ابد برويد بعيان *

(لَا يَسْمَعُونَ) نمی شنوند آن دور شدگان از دوزخ (حَسِيسَهَا ج) آواز را بجهت آنكه ايشان در اعلی عليين
اند و دوزخ در اسفل السافلين (وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ) وايشان در آنچه آرزو برند (أَنْفُسُهُمْ) دلهای
ايشان (خَالِدُونَ ج) جاويد باشند يعنی شتهيات خود دايم ميابند (لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) اندوهگين
نمی گرداند ايشانرا فزع اكبر يعنی قول ملائكه که گويند لا بشری چه ايشان آن كلمه نخواهند شنيد تا وقتيكه گويند
وامتازوا اليوم وايشان ملول نخواهند شد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود وگفته اند فزع
اكبر وقتی باشد که موت را بصورت كبشی املح بربلندی بدارند و بكشند واين ندا برآيد که يا اهل النار لكم
خلود ولا موت ويا اهل الجنة لكم خلود ولا موت دوزخيان فزع كنند و بهشتيان بافرح گذرانند (وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ط)
و پيش آيند ايشانرا فرشتگان وقت بيرون آمدن از قبور و گويند (هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي) اين آن روزی است
که در دنيا (كُنْتُمْ تُوعَدُونَ۝) بوديد که بدين وعده داده می شديد يعنی اين است روز ثواب وكرامت شما
هاهنا گويند اين روز جزای شما است عارفان را خطاب رسد که اين روز تماشای شما است * نظم *

* نيك مردان را نعيم اندر نعيم * عشق بازان را لقا اندر لقا *

* حصه آنها وصال حور عين * بهره اينها جمال كبريا *

(یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ) یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را (کَطَیِّ السِّجِلِّ) همچون پیچیدن طومار (لِلْکُتُبِ ط) برای کتابت و حفص بجمع می خواند یعنی همچون طی کردن سجل را بر نوشتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه عم بوده و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند او در هم پیچد (کَمَا بَدَأْنَا) همچنانکه آغاز کردیم (اَوَّلَ خَلْقٍ) نخست بار آفریدن را بی ماده و مدتی (نُعِیْدُهٗ ط) باز گردانیم آن را که آفریده ایم اعاده مثال ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت ما آسان است (وَعْدًا) وعده دادیم باعاده وعده دادنی (عَلَیْنَا) بر ما است وفا کردن بدان (اِنَّا کُنَّا فَاعِلِیْنَ ۝) بدرستیکه ما کنندگانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگرباره موجود خواهیم ساخت برای مکافات (وَلَقَدْ کَتَبْنَا) و بدرستیکه نوشتیم ما (فِی الزَّبُوْرِ) در کتاب داود عم (مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ) از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم (اَنَّ الْاَرْضَ) آنکه زمین بهشت (یَرِثُهَا) میراث گیرند آن را (عِبَادِیَ الصّٰلِحُوْنَ ۝) بندگان شایستهٔ من یعنی امت محمد عم و گفته اند عامهٔ مومنان (اِنَّ فِیْ هٰذَا) بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید (لَبَلٰغًا) هر آینه کفایت است (لِّقَوْمٍ عٰبِدِیْنَ ۝) مر گروه پرستندگان را مراد امت حضرت رسالت پناه اند عم که بجز موعظ قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب (وَمَا اَرْسَلْنٰکَ) و نفرستادیم ترا ای محمد (اِلَّا رَحْمَةً) مگر بخشایشی (لِّلْعٰلَمِیْنَ ۝) مر عالمیان را حضرت رسول عم رحمت است مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت است مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکهٔ معظمه بودی و اگر در مدینهٔ طاهره و اگر در مسجد حرام و اگر در حجرهٔ طاهره هم چنین بر ذروهٔ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی

* نظم *

* عاصیان بر گنه در دامن آخر زمان * دست در دامان تو دارند و جان در آستین *

* نا امید از حضرت با نصرتت نتوان شدن * چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین *

(قُلْ) بگو ای محمد مر کافران را (اِنَّمَا یُوْحٰی اِلَیَّ) جز این نیست که وحی فرو فرستاده می شود بسوی من (اَنَّمَا اِلٰهُکُمْ) آنکه جز این نیست که خدای شما (اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ج) خدای یگانه است و یکتا (فَهَلْ اَنْتُمْ) پس آیا هستید شما (مُّسْلِمُوْنَ ۝) گردن نهادگان مقتضی وحی را (فَاِنْ تَوَلَّوْا) پس اگر برگردند از توحید (فَقُلْ اٰذَنْتُکُمْ)

پس بگو آگاه کردم شما را (عَلٰى سَوَاءٍ ط) برسویه یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کرده ام برابریم در موضع
آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی
شدند (وَاِنْ اَدْرِيْ) و نمیدانم من (اَقَرِيْبٌ) آیا نزدیک است (اَمْ بَعِيْدٌ) یا دور است (مَّا تُوْعَدُوْنَ ۝)
آنچه وعده داده شده اید بران از حشر یا غلبهٔ مسلمانان (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای (يَعْلَمُ الْجَهْرَ) میداند آشکارا
(مِنَ الْقَوْلِ) از سخن کافران در طعن اسلام (وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُوْنَ ۝) و میداند آنچه می پوشید از حسد بر
پیغمبر و حقد بر مسلمانان (وَاِنْ اَدْرِيْ) و نمیدانم (لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ) شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن
مکافات اعمال شما شما را آزمایشی باشد (لَّكُمْ) مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد (وَّمَتَاعٌ)
و شاید که برخورداری بود شما را (اِلٰى حِيْنٍ ۝) تا هنگامی که اجل مقدر برسد (قٰلَ رَبِّ احْكُمْ) بگو ای
آفریدگار من حکم کن و حفص قال می خواند یعنی گفت پیغمبر ع که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه
(بِالْحَقِّ) براستی (وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ) و پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود (الْمُسْتَعَانُ)
یاری خواسته شده یعنی یاری از و خواهند (عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ ۝) بر آنچه شما صفت می کنید و می گوئید عذاب
موعود اگر حق است چرا فرود نمی آید یا رایت اسلام از آیت کلام دمبدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان
ناسزا می گوئید و ما از خدای برود آن یاری می خواهیم و امید واری معونت از حضرت او داریم ✽ بیت ✽

✽ مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه ✽ ✽ که هیچ کس نشود نا امید ازان درگاه ✽

سورة الحج مكية وهي بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ ثمان و سبعون آية

ع ٨ (يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان خطاب با عامهٔ مکلفان است که می گوید (اتَّقُوْا رَبَّكُمْ ج) بترسید از عذاب
پروردگار خود (اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ) بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را (شَيْءٌ عَظِيْمٌ ۝) چیزی بزرگ
است و پرهول اسناد تحریک بساعت مجاز است و این زلزله از علامت قیامت باشد و قبل از طلوع
شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان
برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلائق پدید آید ✽ بیت ✽

✽ در طبقات زمین افگند بیم ✽ ✽ زلزلة الساعة شئ عظیم ✽

(يَوْمَ تَرَوْنَهَا) در روزی که ببینید آن زلزله را (تَذْهَلُ) غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز
(كُلُّ مُرْضِعَةٍ) هر شیر دهنده (عَمَّاۤ اَرْضَعَتْ) از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع
(وَتَضَعُ) و بنهد (كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ) هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند هر زنی بار دار (حَمْلَهَا) فرزندان

خود را (وَتَرَى النَّاسَ) و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز (سُکٰرٰی) مستان یعنی مستانی
که عقل و تمییز از و زایل شده (وَمَا هُمْ بِسُکٰرٰی) و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال
عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رأی العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند
(وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیْدٌ ۝) و لیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول آن مدهوش نمایند
(وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ یُّجَادِلُ) کسی هست که جدال کند (فِی اللّٰهِ) در کتاب خدای چون
نضر بن حارث که می گوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که
انکار می نماید حشر را (بِغَیْرِ عِلْمٍ) بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی (وَّیَتَّبِعُ) و پیروی کند در مجادله یا در
عامهٔ احوال خود (کُلَّ شَیْطٰنٍ مَّرِیْدٍ ۙ) هر شیطانی سرکش گمراه که در ازل (کُتِبَ عَلَیْهِ) نوشته شده است
بر آن دیو در لوح محفوظ (اَنَّهٗ مَنْ تَوَلَّاهُ) آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند (فَاَنَّهٗ) پس
بدرستیکه آن دیو (یُضِلُّهٗ) گمراه گرداند تابع خود را (وَیَهْدِیْهِ) و راه نماید او را (اِلٰی عَذَابِ السَّعِیْرِ ۝)
بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن کار وا دارد که مکافات آن دوزخ بود در احتقاف
فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر آن جدال کننده که هر که بر پی آن رود بدوزخ رسد
(یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ) ای مردمان خطاب با کفار است منکران حشر را می گوید (اِنْ کُنْتُمْ) اگر هستید شما (فِیْ رَیْبٍ
مِّنَ الْبَعْثِ) در شک از برانگیختن خلق و می گوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال
خود (فَاِنَّا) پس بدرستیکه ما (خَلَقْنٰکُمْ) آفریدیم پدر شما را (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک و شما فرع اوئید (ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ)
پس از آب منی (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) پس از مقدار خون بسته (ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ) پس از قطعهٔ گوشت
بمقدار آنکه بخاید (مُّخَلَّقَةٍ) تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود (وَّغَیْرِ مُخَلَّقَةٍ) و ناتمام که در بعضی از اجزای
وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی از و
مصور و یکی تمام صورت یافته ملخص کلام آن است که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ ؕ)
تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تامل نمائید که هر چه قابل تغییر و
تکوین است بار دیگر قبول آن می تواند کرد (وَنُقِرُّ) و قرار میدهیم (فِی الْاَرْحَامِ) در رحمها (مَا نَشَآءُ) آنچه
خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط نشود و در رحم ماند (اِلٰۤی اَجَلٍ مُّسَمًّی) تا وقتی نام برده که زمان وضع است
(ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا) پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام
نتوانید نمود (ثُمَّ لِتَبْلُغُوْۤا) پس تربیت کنیم شما را تا برسید (اَشُدَّکُمْ ۚ) بکمال قوت و جمال فهم و خرد که میان

سی وچهار سالگی است (وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ) و از شما کس باشد که متوفی گردد نزدیک باوغ باشد یا قبل از ان (وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ) و بعضی از شما بود که رد کرده شود (إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ) بفرد ترین زندگانی که سن خرافت است (لِكَيْلَا يَعْلَمَ) تا نداند (مِن بَعْدِ عِلْمٍ) پس از دانستن (شَيْئًا) چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود دادنی از نهایت به بدایت اثر ربی است با آنکه قدرت کامله معجز ندارد و از اعاده چنانچه از ابداء نداشته پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث می فرماید که (وَتَرَى الْأَرْضَ) و می بینی ای آدمی زمین را (هَامِدَةً) خشک و بی رونق چون مرده (فَإِذَا أَنزَلْنَا) پس چون فرو فرستیم ما از ابر برای زمین (عَلَيْهَا الْمَاءَ) بر آن زمین آب باران را (اهْتَزَّتْ) جنبش کند آن زمین گیاه (وَرَبَتْ) و بیفزاید و بر دید (وَأَنبَتَتْ) و برویاند (مِن كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنفی از نباتات (بَهِيجٍ ۝) تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را با آبی زنده می سازد توانا است بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد

* نظم *

* آنکه بی دانه نهال افراخت * * دانه را هم شجر تواند ساخت *

* کرده نابود را بقدرت بود * * چه عجب گر دهد بابر ده وجود *

(ذَٰلِكَ) آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت (بِأَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که خدای تعالی (هُوَ الْحَقُّ) او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات کمال است (وَأَنَّهُ) و بجهت آن است که او (يُحْيِي الْمَوْتَىٰ) زنده می گرداند مردگانرا و اگر نه نطفهٔ مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی (وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) برای آن است که او بر همه چیزها قادر و توانا است چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او با همه مقدورات متساوی پس چون مشاهدهٔ قدرت بر احیای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای همه اموات (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ) و ایراد این دلایل برای آن است تا بدانند که قیامت آینده است (لَّا رَيْبَ) هیچ شکی نیست (فِيهَا) در آمدن او (وَأَنَّ اللَّهَ) و بدانند آن نیز که خدای تعالی (يَبْعَثُ) بر می انگیزد (مَن فِي الْقُبُورِ ۝) کسانرا که در گورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَن يُجَادِلُ) کسی هست که از روی ستیزه جدال کند (فِي اللَّهِ) در کلام خدای تعالی یا قدرت او و تکرار برای تاکید است یعنی قبل ازین به همین الفاظ گذشته یا مراد از مجادل اول رؤسای کفارند چون نضر بن الحارث و ابی و اضراب ایشان و اینجا ثانی تابعان و مقلدان که هریک از ایشان

نیز طرح جدال می افگند (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانشی که با و داده باشند (وَّلَا هُدًى) و بی دلیلی که راه بنماید بمقصد (وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ لا) و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله می کند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است به محض تقلید و تقلید محض (ثَانِيَ عِطْفِهٖ) در حالتیکه پیچنده دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در می چیند پس این مقلد متکبر جدال می کند (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط) تا گمراه گرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او (لَهٗ فِي الدُّنْيَا) مر او راست در دنیا (خِزْيٌ) رسوائی بقتال چنانچه در بدر بود (وَّنُذِيْقُهٗ) و بچشانیم او را (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۞) عذاب آتش سوزنده و گوییم (ذٰلِكَ) این خزی و عذاب (بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ) بسبب آنچیزی است که از پیش فرستاد دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت (وَاَنَّ اللّٰهَ) و بسبب آن است که خدای تعالی (لَيْسَ بِظَلَّامٍ) نیست ستم کننده (لِّلْعَبِيْدِ ۞) مر بندگان خود را ایراد صیغهٔ مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام در یافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض نشد و زنش پسری بزاد و اسپ او کرهٔ خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی است و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام آرمیده شد و اگر قضیه بر عکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که

ع ۹ (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَّعْبُدُ اللّٰهَ) کس هست که پرستد خدای را (عَلٰى حَرْفٍ ج) بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کنارهٔ ایستاده و در کار خود غیر متمکن و ماوردی فرموده که در نعمت دون محنت (فَاِنْ اَصَابَهٗ) پس اگر برسد او را (خَيْرُ) نیکوئی چون صحت و غنا (نِ اطْمَاَنَّ بِهٖ ج) آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب آنچیز (وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةُ) و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر (نِ انْقَلَبَ) برگردد (عَلٰى وَجْهِهٖ قف) بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آن است که مرتد گردد از دین اسلام باز دارد و قولی آن است که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و مالها پیش وی آمد با حضرت رسالت پناه هم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا يقال یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که هر که ازین دین برگشت (خَسِرَ الدُّنْيَا) زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید (وَالْاٰخِرَةَ ط) و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد (ذٰلِكَ) زیان هر دو سرای (هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ۞) آن است زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است که زیان ازان عظیم تر نیست

* نظم *

* نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین * * نه لایهٔ صدق نه انوار یقین *

* در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین * * البته زیانی نبود بدتر ازین *

(یَدْعُوا) می خواند و می پرستد مرتد یا مشرک (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (مَا لَا یَضُرُّهُ) آنچیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نه پرستد او را (وَمَا لَا یَنْفَعُهُ ط) و سود ندهد وی را اگر پرستش کند (ذٰلِکَ) آن پرستش (هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیْدُ ۝) آن است گمراهی دور از مقصد (یَدْعُوا) می پرستد (لَمَنْ ضَرُّهُ) آنرا که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت است (اَقْرَبُ) نزدیک تر است (مِنْ نَفْعِهٖ ط) از سود او که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزت (لَبِئْسَ الْمَوْلٰی) هر آینه بد یاری است بت (وَلَبِئْسَ الْعَشِیْرُ ۝) و بد مصاحبی است و آمیزگاری (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) درمی آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کارهای شایسته بجا آوردند (جَنّٰتٍ تَجْرِیْ) در بوستانهائیکه میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ط) از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان آب روان است (اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ) بدرستیکه خدای تعالی می کند (مَا یُرِیْدُ ۝) آنچه می خواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که مهم محمد پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که (مَنْ کَانَ یَظُنُّ) هر که باشد که گمان برد (اَنْ لَّنْ یَّنْصُرَهُ اللّٰهُ) آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را (فِی الدُّنْیَا) در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی (وَالْاٰخِرَةِ) و در آخرت بعلو درجه و شفاعت قرب و کرامت (فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ) پس باید که فرو گذارد رسنی (اِلَی السَّمَآءِ) بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد (ثُمَّ لْیَقْطَعْ) پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افگند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست دران زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر عم جهد تمام نماید (فَلْیَنْظُرْ) پس در نگرد بنظر تامل که باوجود این کاوشها (هَلْ یُذْهِبَنَّ) آیا می برد (کَیْدُهٗ) فعل حیله آمیز او (مَا یَغِیْظُ ۝) آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر عم و مظنهٔ آن که شاید او منصور نشود (وَکَذٰلِکَ) و همچنانکه بیان کردیم این کار را و روشن گردانیدیم (اَنْزَلْنٰهُ) فرو فرستادیم قرآن را (اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ لا) آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد (وَّاَنَّ اللّٰهَ) و برای آنکه خدای تعالی (یَهْدِیْ) راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد (مَنْ یُّرِیْدُ ۝) هر کرا خواهد (اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) بتحقیق آنانکه گرویدند (وَالَّذِیْنَ

هَادُوا) و آنانکه یهودی شدند (وَالصَّابِئِينَ) و ستاره پرستان (وَالنَّصَارٰی) و ترسایان (وَالْمَجُوسَ) و گبران (وَالَّذِينَ اَشْرَكُوا ق) و آنانکه شرک آورده اند یعنی عبدهٔ اصنام (اِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ) بدرستیکه خدای تعالی جدا کند (بَيْنَهُمْ) میان ایشان (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط) روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تامحق از مبطل متمیز گردد (اِنَّ اللّٰهَ) تحقیق که خدای تعالی (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝) بر همه چیزها گواه است و از حال همه آگاه (اَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی یعنی نمی دانی (اَنَّ اللّٰهَ) آنرا که خدای تعالی (يَسْجُدُ لَهٗ) سجده می کند مراد را (مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ) هرکه در آسمانها است ملایکه سجدهٔ طوع و باقی سجدهٔ تسخیر (وَمَنْ فِي الْاَرْضِ) ۰ و هرکه در زمینها است از مومنان سجدهٔ طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت (وَالشَّمْسُ) و آفتاب بطلوع و غروب (وَالْقَمَرُ) و ماه بشروق و افول (وَالنُّجُومُ) و ستارگان برفتن و آمدن (وَالْجِبَالُ) و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن (وَالشَّجَرُ) و درختها بسایه (وَالدَّوَابُّ) و چهارپایان بعجایب ترکیب (وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ ط) و بسیاری از مردمان سجده کننده او را سجدهٔ طاعت (وَكَثِيرٌ) و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود (حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ط) حکم شده است برایشان بعذاب در احتقاف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزا پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی شمرند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدایرا خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال * بیت *

* در نگر تا بینی از عین شهود * جمله ذرات جهان را در سجود *

این سجدهٔ ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجدهٔ مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه آشیا غیر آدمیان را تبعیض نکرده پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند (وَمَنْ يُّهِنِ اللّٰهُ) و هرکرا خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ (فَمَا لَهٗ) پس نیست مر او را (مِنْ مُّكْرِمٍ ط) هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا بهدایت یا توفیق یا وصول به بهشت (اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ۝) بدرستیکه بکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمرهٔ اصحاب رض در مقام مخاصمت آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوار تریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق می کنیم و بکتاب خود و بکتاب شما ایمان داریم با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمی گروید پس حق در طرف ما باشد

ع ۹ سجده

نه در جانب شما دق سبحانه آیت فرستاد که (هٰذٰانِ خَصْمَانِ) این دو گروه دشمنان (اخْتَصَمُوْا) جنگ
کردند و جدال نمودند (فِيْ رَبِّهِمْ ز) در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری رض منقول است که سوگند
می خورم بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت
از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید لعنهم الله و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رض و در تبیان
از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت الایة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق
خمسهٔ مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک گروه خصمند و مومنان علیحده گروهی خصم
و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی جنگ می کنند (فَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا) پس آنانکه نگرویدند
یعنی کافران (قُطِّعَتْ لَهُمْ) ببرند برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان (ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ ط) جامها از آتش
که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطهٔ جامه بتن (يُصَبُّ) ریخته می شود (مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ) از زبر سرهای
ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان (الْحَمِيْمُ ج) آبی گرم که از غایت حرارت (يُصْهَرُ بِهٖ) گداخته شود
بآن (مَا فِيْ بُطُوْنِهِمْ) آنچه در شکم های ایشان باشد از امعا و احشا (وَالْجُلُوْدُ ط) و بگدازد پوستهای
ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد (وَلَهُمْ) و مر معذبان را (مَّقَامِعُ) گرزها باشد
در دست زبانیه (مِنْ حَدِيْدٍ ۞) از آهن (كُلَّمَا اَرَادُوْا) هرگاه که کفار خواهند (اَنْ يَّخْرُجُوْا مِنْهَا) آنکه
بیرون آیند از آتش (مِنْ غَمٍّ) از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد (اُعِيْدُوْا) باز گردانیده شوند
بدان گرزها (فِيْهَا) در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان
زنند و باز می گردانند بدرکات و می گویند (وَذُوْقُوْا) و بچشید (عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۞) عذاب آتش سوزنده
(اِنَّ اللّٰهَ) بتحقیق که خدای تعالی (يُدْخِلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) در آرد آنان را که گرویدند بخدای و رسول ع ۱۰
(وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای شایسته (جَنّٰتٍ تَجْرِيْ) در بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ) از زیر مساکن و قصور آن جویها (يُحَلَّوْنَ) آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشان را (فِيْهَا)
در بهشت (مِنْ اَسَاوِرَ) بدستوانها (مِنْ ذَهَبٍ) از زر (وَّلُؤْلُؤًا ط) و بیارایند بمروارید (وَلِبَاسُهُمْ فِيْهَا)
و جامهای که پوشند ایشان در بهشت (حَرِيْرٌ ۞) ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد
در دنیا نپوشد آن را در آخرت مراد مردان است اند که لبس حریر بر ایشان حرام است (وَهُدُوْا) و راه
نموده شدند مومنان (اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ۚ) بسوی پاکیزه از قول یعنی بسخنی پاک و راه نمایند
ایشان را در آخرت و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدنا لهذا

و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار
گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند
کما لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتند
کلمهٔ شهادت است یا قرآن یا استغفار سلمی رح آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان
و گفته اند ارشاد مریدان است یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور
است که قول طیب آن است که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود برضای حق تعالی و در کشف
الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آن است که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و به نیاز نزدیک سهل تستری
فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک تر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم

* نظم * * ایمن آباد است این راه نیاز * ترک نازش گیر و با این ره بساز *
* رو بترک دعوی و دعوت بگوی * راه حق از کبر و از نخوت مجوی *

(وَهُدُوٓا) و راه یافته شدند اهل ایمان (اِلٰی صِرَاطِ الْحَمِیْدِ) براه خداوند ستوده که آن دین اسلام
است (اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول (وَیَصُدُّوْنَ) و باز میدارند (عَنْ سَبِیْلِ
اللّٰهِ) از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند (وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) و از طواف مسجد حرام
بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر عم و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشته
(الَّذِیْ جَعَلْنٰهُ) آن مسجدی که ساختیم او را (لِلنَّاسِ) برای همه مردمان مخصوص نیست به بعضی دون
بعضی (سَوَآءَ) یکسان است (نِ الْعَاكِفُ فِیْهِ) مقیم در و (وَالْبَادِ) و آینده یعنی غریب و شهری در قضای
مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن درو و برین قول مراد از مسجد
نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است رح و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رح مراد از مسجد
همه حرم است و در مسکن کردن و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسان اند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم
بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما ساکنان بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رض منقول است که
موسم منادی فرمود که درهای سرای که در نه بندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند (وَمَنْ یُّرِدْ فِیْهِ) و هر که خواهد
در حرم (بِاِلْحَادٍ) میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست (بِظُلْمٍ) بستمکاری
(نُّذِقْهُ) بچشانیم او را (مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ) از عذابی دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام است
و گفته اند البته آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند

که ارادهٔ گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد
سیئه بر وی نویسند و اگر نه نه الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بر وی می نویسند
ابن مسعود رض فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب
الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکه محترم مخصوص است بتضاعیف حسنات چه نمازی
در وی با چندین نماز در غیر او برابر است پس جزای سیئات نیز کلی تر است در وی و از سایر مواضع خبر ان الذین
کفروا که در اول آیت گفت محذوف است تقدیرش آنکه آنکسان که هلاک شدند یا زیانکار گشتند
ع ١١ (وَإِذْ بَوَّأْنَا) و یاد کن چون معین و مبین گردانیدیم (لِإِبْرَاهِيمَ) برای ابراهیم خلیل الله عم (مَكَانَ الْبَيْتِ)
جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن مقدار زمین که خانه بود یا بادی
انگیختیم تا دامن اندازه زمین را برگرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی (أَنْ لَا تُشْرِكْ) آنکه شرک
میاور و انباز مگیر (بِي شَيْئًا) بمن چیزی را که من از شریک مقدس و منزهیم (وَطَهِّرْ بَيْتِيَ) و پاک دار خانهٔ
مرا از بتان و چیزهای ناشایسته (لِلطَّائِفِينَ) برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان (وَالْقَائِمِينَ)
و برای ایستادگان یعنی مقیمان بمکه و گفته اند برای پای ایستادگان در نماز (وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) و رکوع
و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از قذر او و انجاس پاک ساز تا وی را طواف کنند و در وی نماز گزارند این قول
باطنان اهل علم است اما زبان ارباب اشارت می فرماید که دل خود را که دار المملکت کبریای من است
از همه چیز پاک کن و غیر ما بدو راه مده که او پیمانهٔ شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض
فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود عم که برای من خانهٔ پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید
داود عم گفت و ای بیت یسعک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ
مؤمن است داود عم گفت او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد

* بیت * * خوش آن آتش که اندر دل فروزد * بجز حق هرچه پیش آید بسوزد *

چون ابراهیم عم خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمانرا بزیارت خانه آوازده ابراهیم عم فرمود که آواز من
بکجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل عم بر مقام یا بر کوه ابو قبیس بر آمد و ندا
کرد که ای مومنان خدای تعالی حج خانهٔ خود بر شما نوشت و شما را بدان می خواند اجابت کنید حق سبحانه آواز
او را بذرات ذریات او رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب
لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصهٔ تأذین ابراهیم عم این است که حق تعالی فرموده (وَأَذِّنْ) و ندا

ندا کرده ای ابراهیم عم (فِي النَّاسِ) در میان مردمان و بخوان ایشان را (بِالْحَجِّ) بحج خانهٔ خدای و در عین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر عم است می فرماید که بخوان مردمان را از وجوب حج (يَأْتُوكَ) تا بیایند بتو مردمان (رِجَالًا) پیادگان (وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ) و سواران بر هر شتری لاغر شده از گشتن که بجد تمام (يَأْتِينَ) می آیند آن شتران (مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد (لِيَشْهَدُوا) تا حاضر شوند (مَنَافِعَ لَهُمْ) نزدیک منفعتها که مر ایشان را است یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ) و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند (فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ) در روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها آن است که نام خدا برند در ایام نحر وقت ذبح (عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم) بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را (مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام خدای کشند کفار بنام بتان قربانی می کردند و از گوشت قربانی نمی خوردند حق تعالی فرمود مؤمنان را که بنام خدای قربان کنند (فَكُلُوا مِنْهَا) پس بخورید گوشت آن این امر اباحت است و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را خوردن آن جایز نبود (وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۝) و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگدست را (ثُمَّ لْيَقْضُوا) پس تا بگذارند عطف است بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدای عز و جل را یاد کنند و قضا نمایند ایشان (تَفَثَهُمْ) حاجتهای خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا زائل گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن (وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ) و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوئی (وَلْيَطَّوَّفُوا) و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع (بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۝) بخانهٔ آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانهٔ قدیم که معبد اول او است مراد خانه کعبه است (ذَٰلِكَ) آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدای است (وَمَن يُعَظِّمْ) و هر که بزرگ دارد (حُرُمَاتِ اللَّهِ) احکام خدای تعالی را که هتک حرمت او روا نیست (فَهُوَ) پس آن بزرگ داشتن (خَيْرٌ لَّهُ) بهتر است مر او را (عِندَ رَبِّهِ) نزدیک پروردگار او از جهت پاداش (وَأُحِلَّتْ) و حلال کرده شد (لَكُمُ الْأَنْعَامُ) برای شما چهارپایان (إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ) مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آنکه مردار است و گوشت خوک و جز آن (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ) پس یک سو روید از پلیدی (مِنَ الْأَوْثَانِ) از بتان که عین رجس اند (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکای است یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود (حُنَفَاءَ لِلَّهِ) در حالتی که مخلص باشید مر خدای را و مایل بدین او که اسلام است

(غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ ط) نه شرک آرندگان بوی (وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ) و هر که شرک آرد بخدای تعالی (فَكَاَنَّمَا خَرَّ) پس همچنان است که گویا در افتاد (مِنَ السَّمَآءِ) از آسمان بروی زمین و هلاک شد (فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ) پس در میربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و ممزق می سازند (اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ) یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع (فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ ۝) در جای دور از فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسهٔ شیطانی او را در وادی ضلالت افگند و نابود سازد و متخصص کمام هلاکت مشرکان است (ذٰلِكَ ق) آن است کار که فرمودند اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ (وَمَنْ يُّعَظِّمْ) و هر که تعظیم کند (شَعَآئِرَ اللّٰهِ) نشانهای خدای تعالی که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آن است که فربه باشد و بی عیب و گران بها (فَاِنَّهَا) پس بدرستیکه بزرگ داشت آن (مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ ۝) از تقوای دلها است یعنی از افعال خداوندان تقوای قلوب و تقوای دلها ترس گاری بود از موجبات غضب حضرت الهی (لَكُمْ فِيْهَا) مر شما را در انعام (مَنَافِعُ) سودها است از شیر و پشم و موی و سواری و بارکردن ره و زاد (اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى) تا وقتیکه نام برده که زمان نحر است (ثُمَّ مَحِلُّهَآ) پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود (اِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيْقِ ۝) بخانهٔ آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار (وَلِكُلِّ اُمَّةٍ) و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند (جَعَلْنَا مَنْسَكًا) دادیم قربانی یعنی ۱۳ ع
فرمودیم بقربان (لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ) تا یاد کنند نام خدای را (عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ) بر ذبح آنچه دادیم ایشانرا (مِّنْۢ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ ط) از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما (فَاِلٰهُكُمْ) پس خدای شما و خدای ایشان (اِلٰهٌ وَّاحِدٌ) یک خدای است (فَلَهٗٓ اَسْلِمُوْا ط) پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِيْنَ لا) و بشارت ده ای محمد فروتنان را به بزرگی آن سراپا ترسگاران را برحمت بی منتها و مطلعی رح فرموده مژده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده ازین فرح افزاتر نیست پس در صفت مخبتین می گوید (الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ) آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان (وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ) بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوزند

* بیت *

* دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد * * ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد *

پس با نجاح مطلوب مژده ده ایمان را (وَالصَّابِرِينَ) و دیگر صبر کنندگان را (عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ) بآنچه باید ایشان
رسیده و میرسد از تکالیف و محن (وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ لا) و بپای دارندگان نماز را یعنی ادا کنندگان
در اوقات آن (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) و از آنچه عطا داده ایم ایشان را (يُنفِقُونَ ۝) نفقه می کنند در وجوه بر
و صرف می نمایند بمصارف پسندیده (وَالْبُدْنَ) و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید (جَعَلْنَاهَا لَكُمْ)
ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را (مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) از نشانهای دین خدای تعالی (لَكُمْ) مر شما را
(فِيهَا خَيْرٌ ۝) در آنها نیکوئی است از منافع دینیه و دنیویه (فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ) پس یاد کنید نام خدای
تعالی را (عَلَيْهَا) بر کشتن آن (صَوَافَّ ج) در حالتیکه بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر
کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک والیک (فَإِذَا وَجَبَتْ)
پس چون بیفتند بر زمین (جُنُوبُهَا) پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود (فَكُلُوا مِنْهَا)
پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است (وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ) و بخورانید درویش
قناعت کننده ناخواهنده را (وَالْمُعْتَرَّ ط) و سوال کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه
است و معتر درویش آفاقی (كَذَٰلِكَ) همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت نحر ایشان را (سَخَّرْنَاهَا) رام
گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه (لَكُمْ) برای شما تا میگیرید و می بندید و می کشید (لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ۝) شاید که شما سپاس داری کنید مر خدای را به نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون
قربانهای خود را بر دیوار کعبهٔ معظمه می مالیدند و آن را سبب تقرب می پنداشتند و در زمان اسلام
مومنان نیز همان قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه را داشتند حق سبحانه از آن نهی کرده
فرمود (لَن يَنَالَ اللَّهَ) نمی رسد بخدای تعالی (لُحُومُهَا) گوشتهای قربانی که صدقه میدهید (وَلَا دِمَاؤُهَا)
و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند (وَلَٰكِن يَنَالُهُ) ولیکن میرسد بمحل قبول وی (التَّقْوَىٰ مِنكُمْ)
آنچه مصاحب است با او پرهیزگاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب بوی به قربان پسندیده
(كَذَٰلِكَ) همچنانکه یاد کرده شده (سَخَّرَهَا لَكُمْ) رام کرد برای شما انعام را (لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ) تا تکبیر گوئید
وقت ذبح مر خدای را یا به بزرگی یاد کنید خدای را (عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ ط) بر آنچه راه نمود شما را بطریق
نحر ضحایا کیفیت تقرب بدان (وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ۝) و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا به قبول
طاعات (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ) بدرستیکه خدای تعالی باز دارد غائلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را (عَنِ الَّذِينَ
آمَنُوا ط) از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ) بدرستیکه خدای تعالی

دوست نمی دارد (كُلَّ خَوَّانٍ كَفُوْرٍ ۝) هرخیانت کننده را که در امانت دین خائن است ناسپاس بر نعمت او
که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان می کنند در اسباب نزول آورده که
کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان می کوشیدند و از هرساعت یکی از صحابه رض حرشکسته و دست
بربسته بحضرت نبوت عم آمده و شکایت می نمودند حضرت پیغمبر عم می فرمود که صبر کنید که من
به قتال ایشان هنوز مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که دران
باب نازل شد این بود (أُذِنَ) دستوری داده شد کارزار کردن (لِلَّذِيْنَ يُقَاتَلُوْنَ) مرآنان را که خواهند ع ۱۳
کارزار کنند با کافران (بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا ط) بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار
کشیده وه ونص به فتح تامی خوانند یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله می کنند دستوری دادیم که قتال
کنند (وَاِنَّ اللّٰهَ) وبدرستیکه خدای تعالی (عَلٰى نَصْرِهِمْ) بریاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند
(لَقَدِيْرُنِ لا) هرآینه توانا است (الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا) آنانکه بیرون کرده شده اند (مِنْ دِيَارِهِمْ) از سراهای
خود که در مکه داشتند (بِغَيْرِ حَقٍّ) بناحق یعنی سبب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر
نشده بود که سبب بیرون کردن بودی (اِلَّآ اَنْ يَّقُوْلُوْا) مگر آنکه می گفتند (رَبُّنَا اللّٰهُ ط) پروردگار ما خدای
است و به یگانگی حضرت او اقرار می کردند (وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ) و اگر نه دفع کردن خدای بودی
مردمان (بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ) بعضی را از ایشان به بعضی یعنی بغلبهٔ مومنان بر کافران (لَّهُدِّمَتْ) هرآینه
ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل (صَوَامِعُ) صومعهای راهبان (وَبِيَعٌ) وکلیسهای ترسایان
(وَصَلَوٰتٌ وَّمَسٰجِدُ) وکنشهای جهودان و مسجدهای مسلمانان که همواره (يُذْكَرُ فِيْهَا) یاد کرده
می شود دران مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره (اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا ط) نام خدای تعالی بسیار (وَلَيَنْصُرَنَّ
اللّٰهُ) وبراستی که یاری دهد خدای تعالی (مَنْ يَّنْصُرُهٗ ط) کسی را که دین او را یاری میدهد (اِنَّ اللّٰهَ
لَقَوِيٌّ) به تحقیق که خدای تعالی توانا است بر نصرت مومنان (عَزِيْزٌ ۝) غالب است بر همه کس و همه ت (۰
چیز هر که را خواهد غلبه دهد خدای درین آیت وعده داد مظلومان صحابه رض را به نصرت و بدان وفا کرد که
اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرموده پس دیگرباره در صفت ماذونان بقتال میگوید
(اَلَّذِيْنَ) آنانند که برحمت شاملهٔ (اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ) اگر جای دهیم ایشان را (فِى الْاَرْضِ) در زمین
در دستگاه و اختیار یابند (اَقَامُوا الصَّلٰوةَ) بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من (وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ) و بدهند
زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من (وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ) و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا

آنرا حسن گویند (وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند (وَلِلّٰهِ) و مرخدایراست (عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد * رباعی *

* این دولت و مال و جاه همه می خواهد * و آن گلشن و باغ و حوض و حور می خواهد *

* از حق همه کس حال نکو می خواهد * آن است سرانجام که او می خواهد *

(وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ) و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص نیست (فَقَدْ كَذَّبَتْ) پس بدرستیکه تکذیب کرده اند (قَبْلَهُمْ) پیش از صنادید مکه (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح مر نوح را (وَعَادٌ) و گروه عاد مر هود را (وَثَمُودُ) و گروه ثمود مر صالح را (وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ) و گروه ابراهیم مر او را (وَقَوْمُ لُوطٍ) و گروه لوط او را (وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ) و اهل مدین شعیب را (وَكُذِّبَ مُوسَى) و تکذیب کرده شد موسی عم یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند (فَأَمْلَيْتُ) پس مهلت دادم (لِلْكَافِرِينَ) مرناگرویدگانرا تا وقتیکه آجال مقدره در آمده (ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ) پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و سنگ و بعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (نَكِيرِ) ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی (فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ) پس چند از دیه و شهرها که ما (أَهْلَكْنَاهَا) هلاک کردیم آن را یا هلاک اهل آن (وَهِيَ) و حال آنکه دیه (ظَالِمَةٌ) ستمگار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند (فَهِيَ) پس آن دیه (خَاوِيَةٌ) افتاده است (عَلَى عُرُوشِهَا) بر سقفهای خود یعنی اول سقفها آن بنا بیفتاده پس دیوارها بران فرود آمده (وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ) و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس نیست که آب آن بر دارد و نعمت حاصل کند (وَقَصْرٍ مَشِيدٍ) و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست که این چاه و ربایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر گویند واصح آن است که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح عم با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمده و در بعضی از منازل آن ولایت موت بر وحاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سویه یا جابس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بکاریب بن سواده دادند و بر سر این چاه که بیر معطله اشارت بدان است قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهادند از دین آباء و اجداد برگشتند و بخواری و زاری

حنظله بن صفوان را که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی مانده و در تفسیر آورده که پادشاهی کافر بود و زیر مسلمان غضب کرده می‌خواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هرچند که چاه بکندند آب تلخ بیرون می‌آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد * بیت *

* در مزه چون سبزهٔ شاخ نبات * وز خوشی همشیرهٔ آب حیات *

ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالای آن تختهای زر و نقره برآوردند و بپرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه برآمده زنان را دلالت کرد بدان که بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگرباره بشکل پیری زاهد برایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان باتیان بهایم فرمود و چون این عمل هر دو قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را به پیغمبری به ایشان فرستاد و بعد دیگر چند آب ایشان غایب شد و بعد وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان می‌فرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند تختهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند جبرئیل عم فرود آمده ایشان را با کوشک بزیر زمین فرو برد چاه ایشان در مانده است و دود سیاه متن از آنجا برمی‌آید و دران نواحی آواز هلاک‌شدگان می‌شنوند (أَفَلَمْ يَسِيرُوا) آیا نرفتند و نمی‌روند قوم تو و سیر نمی‌کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین یمن و شام تا آیات عذاب و مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند (فَتَكُونَ لَهُمْ) پس باشد ایشان را (قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ) دلها که تعقل کنند (بِهَا) بآن چیزی را که سبب استبصار یا موردی باعتبار باشد (أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ) یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند (بِهَا ج) بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان را (فَإِنَّهَا) پس قصه این است که (لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ) نابینا نمی‌شود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیز می‌بینند (وَلَكِنْ تَعْمَى) ولیکن نابینا می‌شود از مشاهدهٔ اعتبار (الْقُلُوبُ الَّتِي) آن دلها که هست (فِي الصُّدُورِ ۝) در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمی‌گیرند * نظم *

* چشم دل بگشا به بین بی انتظار * هر طرف آیات قدرت آشکار *

* چشم سر جز پوست خود چیزی ندید * چشم سر در مغز هر چیزی رسید *

(وَيَسْتَعْجِلُوْنَكَ) و شتاب می خواهند از تو کافران که چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی تعجیل می نمایند (بِالْعَذَابِ) بنزول عذاب موعود (وَلَنْ يُّخْلِفَ اللّٰهُ) و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی (وَعْدَهٗ ط) وعدهٔ خود را که در نزول عذاب ایشان فرمود (وَاِنَّ يَوْمًا) و بدرستیکه روزی از روزهای شما (عِنْدَ رَبِّكَ) نزدیک پروردگار تو (كَاَلْفِ سَنَةٍ) مانند هزار سال است (مِّمَّا تَعُدُّوْنَ ۝) از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدای تعالی یکروز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان بر او جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسان است هرگاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد

* قرن * تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست * هر چند کنی جهد بجای نرسد *

(وَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ) و چندین از دیه ها یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت رحمانیت (اَمْلَيْتُ لَهَا) مهلت دادم اهل آن را بتاخیر عذاب (وَهِيَ ظَالِمَةٌ) و حال آنکه اهل آن قریه یعنی در و مردم ستمکار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند (ثُمَّ اَخَذْتُهَا ج) پس بگرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا (وَاِلَيَّ الْمَصِيْرُ ۝) و بسوی من است بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند
۱۳ ع رسید (قُلْ يٰاَيُّهَا النَّاسُ) بگو ای آدمیان (اِنَّمَا اَنَا لَكُمْ) جز این نیست که من مر شما را (نَذِيْرٌ) بیم کننده ام (مُّبِيْنٌ ج) هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم می کنم (فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجب است (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند کارهای نیکو (لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ) مر ایشانراست آمرزش گناهان گذشته (وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ ۝) و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت (وَالَّذِيْنَ سَعَوْا فِيْ اٰيٰتِنَا مُعٰجِزِيْنَ) و آنانکه بشتافتند در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرند گمان برند بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود (اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ۝) آن گروه ملازمان دوزخند دائم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر قصهٔ القای شیطان در امنیت پیغمبر ع م بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب مدت انوار جمال موائد الی یوم الحساب آنرا این جا ایراد کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سورهٔ والنجم نازل شد سید عالم ع م آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش می خواند و در میان آیتها توقف می فرمود تا مردم تانی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت افرایتم اللات والعزی

ومنات الثالثة الاخرى متوقف شد وشيطان دران ميان مجال يافته بگوش مشركان رسانيد كه تلك
الغرانيق العلى وان شفاعتهن لترتجى حاصل معنى آنكه ايشان بزرگان قوم يا مرغان بلند پروازند واميد
بشفاعت ايشان مى توان داشت كفار باستماع اين كلمات خوش دل شده بنداشتند كه حضرت
رسالت پناه عم خوانده وبتان ايشان را ستايش كرد لاجرم در آخر سوره كه آنحضرت عم با مومنان سجده
كردند اكثر اهل شرك اتفاق نمودند جبرئيل عم فرود آمده صورت حال بعرض آن حضرت عم رسانيد
ودل مبارك پيغمبر عم ازان بسيار اندوهناك شد وحضرت بارى تعالى وتقدس جهت تسليهٔ
خاطر سيد عالم عم آيت فرستاد كه (وَمَا أَرْسَلْنَا) ونفرستاديم ما (مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ) پيش
از فرستادن تو هيچ رسولى (وَلَا نَبِيٍّ) ونه هيچ نبى وفرق ميان رسول ونبى آن است كه رسول صاحب
شريعت است ونبى تابع او است دران شرع چون حضرت لوط عم كه بشريعت ابراهيم عم دعوت
مى كرد وهمچون يوشع وموسى وشمعون وعيسى عم يا رسول داعى است بشريعت خاص ونبى عام است
وشامل مراورا وديگرى را كه مقرر شرع سابق باشد پس نبى عام تر است از رسول وگفته اند رسول آن
است كه جمع كند معجزه را با كتابى كه منزل باشد برو ونبى كه غير رسول بود آن است كه كتابى برو نازل نباشد
وگويند رسول آن بود كه فرشته بوحى بدو فرود آيد ونبى آنكه آواز مى شنود يا ملهم گردد يا خواب بيند
وبر هر تقدير مى فرمايد كه هيچ رسول ونبى نه فرستاديم (إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ) مگر چون تلاوت
كرد بيفگند شيطان (فِي أُمْنِيَّتِهِ ج) در نزديك تلاوت او آنچه خواست بحيثيتيكه بر مردم مشتبه شد
كه آن سخن پيغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پيغمبر ما عم شيطانى كه اورا ابيض گويند بهنجار
آواز حضرت عم اين كلمات بخواند

* شعر *

* تلك الغرانيق العلى * وان شفاعتهن لترتجى *

در حالتى كه حضرت عم سوره النجم مى خواند و باينجا رسيده بود كه ومناة الثالثة الاخرى وجمعى گمان بردند
كه اين كلمات گو تلاوت پيغمبر عم است (فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ) پس باطل و زائل گرداند
خداى تعالى آنچه در افگنده باشد شيطان از كلمات كفر (ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ ط) پس ثابت كند خداى
آيتهاى خود را كه پيغمبر مى خواند (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) وخداى تعالى داناست باحوال مردمان (حَكِيمٌ لا) حكم
كننده محق بر ايشان (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً) القا كرد شيطان بوقت تلاوت انبياء عم تا گرداند
خداى تعالى آن چيز را كه القا مى كند شيطان آزمايشى وابتلائى (لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) مرآنانرا

که در دلهای ایشان مرض کفر است یعنی منافقان (وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ط) و سخت است دلهای ایشان
و تاریک مراد آن است که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ)
و بدرستیکه ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم است برای ایشان به ظلم یعنی فرقه کفره
و اهل نفاق (لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ) هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عناد بی پایانند (وَلِيَعْلَمَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و دیگر القا برای آن است که تا بدانند آنانکه داده شده اند علم را یعنی قرآن (أَنَّهُ الْحَقُّ)
آنانکه قرآن حق است (مِنْ رَبِّكَ) نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در ان نیست (فَيُؤْمِنُوا بِهِ)
پس ایمان آرند بقرآن (فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ ط) پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آنرا
قبول کند (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا) و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است آنانرا که گرویده اند (إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝) بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان مشکل گردد حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر
صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند (فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ)
در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما
پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند (حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ) تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت
یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت (بَغْتَةً) ناگهان (أَوْ يَأْتِيَهُمْ) یا بیاید
بدیشان (عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ۝) عذاب روزی که نسل ایشان براندازد چون روز بدر و گفته اند روز
عقیم روز قیامت است که بعد از وی روزی نخواهد بود (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ط) پادشاهی و فرماندهی آن روز
مر خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین دعوی سلطنت و مملکت داری هست
و در ان روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع و گمانها مرتفع
گردد مالک الملک رخت تصورات و تخیلات ملوک را در قعر دریای عدم افگند و رسوم تفکرات و توهمات
سلاطین را بصدمه الملک یومئذ لله درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد * بیت *

* آن سر که صیت افسرش از چرخ برگذشت * * روزی در آستانه از خاک در شود *

و چون ملک مالک حقیقی ظاهر گردد (يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ ط) حکم کند بی شرکت کسی میان بندگان از مومن و کافر
(فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) پس آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کردند (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝)
در بوستانهای ناز و نعمت بی رنج و محنت باشند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگرویدند (وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا)
و تکذیب کردند مر آیتهای ما را (فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝) پس آن گروه مر ایشانرا است عذابی

ع ۱۵ خوار کننده و رسوا سازنده (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا) و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند (فِي سَبِيلِ اللَّهِ)
در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او (ثُمَّ قُتِلُوا) پس کشته شدند در جهاد
با دشمنان دین (أَوْ مَاتُوا) یا بمردند شربت شهادت چشیده (لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ) هر آینه روزی دهد ایشانرا
خدای تعالی (رِزْقًا حَسَنًا ط) روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول
آن و نه دغدغهٔ انقطاع باشد دران آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول الله عم ما با جمعی برادران
دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید می شوند و بعطیات الهی مشرف می گردند و اگر ما بمیریم و شهید
نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بودید همه را رزق حسن خواهیم
داد (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۵۸﴾) و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه او است بهترین روزی دهندگان
بی حساب میدهد (لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ ط) تا درآرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرین خشت
درآوردنی که پسندند آنرا یعنی ملایکه را باستقبال ایشان فرستند و بتعظیم تمام ایشانرا در بهشت درآورند
و ایشانرا بدهند ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ) و بدرستیکه
خدای تعالی باحوال ایشان و اعادی ایشان داناست باحوال و اعادی ایشان (حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾) بردبار است در عقوبت اعدا
تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال
کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نمودند گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند
و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیت ازان خبر میدهد (ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ)
این است حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید (بِمِثْلِ مَا
عُوقِبَ بِهِ) بمانند آنکه باو عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا را برای ازدواج عقوبت می گوید یعنی
جزا دهد ظالم را بمثل آنچه ظلم کرده (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) پس ستم کرده شود برو یعنی معاودت کند و بعقوبت
معاقب ثانی که مجازی و منتقم است (لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ ط) هر آینه نصرت دهد خدای تعالی او را (إِنَّ اللَّهَ)
بتحقیق خدای تعالی (لَعَفُوٌّ) هر آینه عفو کننده است (غَفُورٌ ﴿۶۰﴾) آمرزنده مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو
از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح می فرماید که حکم آیت در بیان
جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند او در برابر جارح خود را مجروح گردانید دیگر باره بازای آن جروح
بر مجروح اول اعادهٔ جرح کردند حق سبحانه او را یاری می کند (ذَٰلِكَ) آن نصرت مظلوم را (بِأَنَّ اللَّهَ)
بسبب آن است که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه (يُولِجُ اللَّيْلَ

فِي النَّهَارِ) در می آرد شب را در روز و دست او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز
می نهد (وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) و در می آرد روز را در شب و دستهای او را زیاده می سازد یا ضوء
نهار را بجای ظلمت لیل می آرد (وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ) و بسبب آن است که خدای تعالی شنوا است قول
معاقب را (بَصِيرٌ) بینا است باحوال منتقم (ذَٰلِكَ) آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد (بِأَنَّ اللَّهَ
هُوَ الْحَقُّ) بسبب آن است که خدای تعالی او است ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم (وَأَنَّ
مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) و بدرستیکه آنچه شما می پرستید و مختص بیا می خوانید یعنی آنچه می خوانند
و می پرستند کافران. بجز خدای او است باطل و معدوم در حد ذات خود در احتیاف آورده که او است
موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجود اند وجود ایشان بدو است پس بنفس خود باطل باشد چه باطل
آن است که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صلعم فرمود که اصدق بیت قاله
العرب قول لبید (مصرع) * الا کل شیء ما خلا الله باطل * در مثنوی معنوی فرموده

* این دوئی اوصاف دیده احول است * ورنه اول آخر آخر اول است *
* کل شیء ما خلا الله باطل * ان فضل الله غیم هاطل *
* مالک ملک او است او خود مالک است * غیر ذاتش کل شیء هالک است *

(وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) و بسبب آن است که خدای او است برتر از همه اشیا و بزرگتر
از شریک و همتا (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ز) آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر است
یعنی دانسته آنرا که خدای فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را (فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ) پس گشت زمین
ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر مطر می کند تا تمادی یعنی پیوسته است زمین بسبب آن
آب (مُخْضَرَّةً ط) سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ج) بدرستیکه خدای تعالی
لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشانرا از آن روزی دهد دانا است بحال رزق و مرزوق
(لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ط) مراو راست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینها است
و خالق و مالک همه او است (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) و بدرستیکه خدای هرآینه او است بی نیاز
در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده یا سزاوار پرستش و ستایش بصفات و احوال خود (أَلَمْ تَرَ ع ١٧
أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ) آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما (مَا فِي الْأَرْضِ) آنچه در زمین
است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان (وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ط)

و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او (ويمسك السماء) و نگاه دارد خدای آسمانها (ان تقع على الارض الا باذنه ط) از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی افتادن او خواهد بیفتد (ان الله بالناس لرءوف رحيم ۝) به تحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان کشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرد (وهو الذي احياكم ز) و او است آن کسیکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده (ثم يميتكم) پس بمیراند شما را چون اجل در رسد (ثم يحييكم ط) پس زنده گرداند شما را در قیامت (ان الانسان لكفور ۝) بدرستیکه آدمی هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو می گذارد (لكل امة) مر هر گروهی را از اهل ملل (جعلنا منسكا) معین ساختیم دینی و شریعتی که با مر ما (هم ناسكوه) ایشان پذیرنده آن دینند (فلا ينازعنك) پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو (في الامر) در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهر تر است که تصور نزاع در آن توان کرد * مصرع * در نور آفتاب چه جای تامل است * (وادع الى ربك ط) و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود (انك لعلى هدى مستقيم ۝) بدرستیکه تو هر آینه بر راه راستی (وان جادلوك) و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته (فقل) پس بگو (الله) خدا (اعلم) داناتر است (بما تعملون ۝) بآنچه می کنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد (الله يحكم بينكم يوم القيامة ط) خدای تعالی حکم کند میان شما در روز قیامت (فيما كنتم فيه تختلفون ۝) در آن چیزیکه بودید شما در آن اختلاف می کردید از امر دین حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب بر آرد و مشرک را در درکات عقاب افگند و در زاد المسیر فرموده که این آیت بآیت السیف منسوخ است (الم تعلم ان الله يعلم ما في السماء) آیا ندانستی یعنی دانسته آن را که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها است از عجایب علویات (والارض ط) و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست (ان ذلك في كتاب ط) بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است و آن نزدیک او است (ان ذلك على الله يسير ۝) بدرستیکه علم همه اشیا بر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسان است (ويعبدون من دون الله) و می پرستند کفار که بجز خدای تعالی (ما لم ينزل به سلطانا) آنچه فرو نفرستاده است خدای تعالی بپرستش او حجتی و برهانی (وما ليس لهم به علم ط) و عبادت می کنند چیزی را که نیست مر ایشان را بآنچه پرستش یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت و تقلید می پرستند (وما للظالمين

مِنْ نَّصِيرٍ) و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان (وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ اٰیٰاتُنَا
بَیِّنَاتٍ) و چون خوانده شود بر کافران آیت های ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و هویدا بی لبس
و تناقض و اختلاف و اختلال (تَعْرِفُ فِیْ وُجُوْهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ ط) می شناسی در رویهای آنانکه
نگرویده اند انکار را از غایت منکری و عداوت بحق یعنی قرآن بر کافران خوانی اثر کراهیت و نفرت در روی
ایشان به بینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند (یَکَادُوْنَ یَسْطُوْنَ) نزدیک بود که بگیرند بقهر و مجادله نمایند
یا بکشایند دستها (بِالَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ عَلَیْهِمْ اٰیٰاتِنَا ط) بآنانکه می خوانند بر ایشان آیتهای ما را (قُلْ اَفَاُنَبِّئُکُمْ
بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِکُمْ ط) بگو آیا خبر کنم شما را ابدتر از آنکه می خواهید ایشان بخوانندگان قرآن (اَلنَّارُ ط وَعَدَهَا
اللّٰهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ط) آتش دوزخ است که سخت تر و کروه تر است از خشم و سطوت شما برایشان
وعده داده است آن آتش خدای آنانرا که نگرویده اند و وعده بران وجه است که ایشان را در ان جای
دهد (وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ﴿﴾) و بد موضع بازگشت است آتش (یٰاَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ) ای آدمیان زده ع ١٦
شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین
اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا (فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ ط) پس بشنوید آن مثل را بگوش
هوش و دران تامل کنید (اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بدرستیکه آنها را که می خوانید از بتان و آن
سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانهٔ کعبه نهاده الله تعالی فرمود که این همه بتان که می پرستید بجز خدای که هم
(لَنْ یَّخْلُقُوْا ذُبَابًا) نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه (وَلَوِ اجْتَمَعُوْا لَهٗ ط) و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای
آفریدن او (وَاِنْ یَّسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئًا) و اگر بربآید مگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که دران
آلوده اند (لَا یَسْتَنْقِذُوْهُ مِنْهُ ط) نمی توانند باز ستانند یعنی باز نمی توانند ستد آن چیز را از مگس رسم بت پرستان
این بود که بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند و مگسان از روزن
بتخانه در آمده آنها را می خوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر ان بتان نبود شادی میکردند
که آلهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر اند و نه بر دفع آن
از خود (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوْبُ ﴿﴾) سست شده است جوینده یعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس از و
ربوده و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند آنچه ربوده از وا ستردا کنند یا سست و عاجز اند
پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم

* نظم *

* عاجز آنکه عاجزان را بنده اند * چون نکو کاری ز هم شرمنده اند *

* عجز و امکان لازم یکدیگرند * پس همه خلقان زهم عاجزترند *

* قوت از حق است قوت حق او است * زانکه او مغز است خلقش هست پوست *

آورده اند که مالک بن صیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفریده و مانده شد حالت برداشتن خاک باد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد (مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ ط) نشناختند یهود خدا را سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم او که رنج و تعب را بدو نسبت دادند قولی آن است که آیت در شان مشرکان است می فرماید که ایشان خدای تعالی را چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را الله نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقت بمعرفت او راه نبردند زیرا که دورباش و لایحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمی گذارد و نهیب هویت خود هیچ رهسپار را بدرگاه نمی دهد شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لایعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او ندانند و بسر معرفت او جز او پی نبرد میان او و میان ماسوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت آن از قبیل محالات است و ما للطین و رب العالمین

* مصرع * چه نسبت خاک را با عالم پاک * (اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِیٌّ عَزِیْزٌ ۝) بدرستیکه خدای تعالی هر آینه توانا است بر خلق آشیای غالب است بر همه چیزها (اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ) خدای تعالی بر می گزیند (مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ ط) از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی ایشان مثال جبرئیل عم و از آدمیان نیز می گزیند پیغمبران را تا خلق را دعوت بحق کنند (اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ ج) بتحقیق خدای تعالی شنوا است مقالات پیغمبران را در وقت دعوت و تبلیغ بینا است بحال امت او در رد و قبول دعوت (یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ) میداند آنچه در پیش آدمیان است یعنی عملها که کرده اند (وَمَا خَلْفَهُمْ ط) و آنچه از پس ایشان است یعنی عملها که خواهند کرد (وَاِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝) و بسوی خدای تعالی باز گردانیده می شود کارها (یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ارْکَعُوْا) ای کسانیکه گرویده اید رکوع کنید (وَاسْجُدُوْا) و سجود نمائید در نماز در اول اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت این است که نماز گزارید تعبیر کرده از صلوة برکوع و سجود که دو رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و مالک رح درین آیت سجده نمی کنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایما می کند با آنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد رح سجده می کنند و می گویند ظاهر امر

سجود است و در حدیثی نیز آمده است که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما
این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رح سجده هفتم باشد از سجدات قرآن و حضرت شیخ
قدس سره این را سجدهٔ افلاح گفته و فعل خیر را که بعد از این مذکور میگردد حمل میکند بر مبادرت بسجود
(وَاعْبُدُوْا رَبَّكُمْ) و بپرستید آفریدگار خود را (وَافْعَلُوا الْخَيْرَ) و بکنید نکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد
در شرع (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۚ) شاید که شما رستگار شوید تا بمطلوب و مقصود برسید (وَجَاهِدُوْا فِي اللّٰهِ
حَقَّ جِهَادِهٖ ط) و غزا کنید در راه خدای تعالی برای او چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت
خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا
چنانچه حضرت رسالت پناه عم بعد از رجوع از غزوهٔ تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر

* نظم * ای شهان کشتیم ما خصم برون * ماند خصمی زو بتر در اندرون *
* کشتن این کار عقل و هوش نیست * شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست *

و ازین است که امام قشیری فرموده که حق جهاد آن است یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نستند
زیرا که از دواعی نتوان بود و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است (هُوَ اجْتَبٰىكُمْ)
او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ ط)
و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق
نفرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و جمع و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید
(مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرٰهِيْمَ ط) کیش پدر خود ابراهیم عم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم عم بودند
تغلیب کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ما است و آن حضرت عم پدر امت و پدر پدر حکم
پدر دارد (هُوَ) خدای (سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ) نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب
منزله (وَفِيْ هٰذَا) و در قرآن نیز یا ابراهیم عم تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین
زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم
دین او باشید (لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيْدًا عَلَيْكُمْ) تا باشد پیغمبر یعنی محمد عم روز قیامت گواه برای شما بقبول
دعوت و متابعت ملت خلیل عم (وَتَكُوْنُوْا) و تا باشید شما (شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ ط) گواهان بمردمان
برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان (فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ) پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای
(وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ) و بدهید زکوة را از برای شفقت بر خلق خدای (وَاعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ ط) و چنگ در زنید

بانصار خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود بر و اعتماد کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید
سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف است
بر امر خدای و اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلوت دل است از ماسوای حضرت الهی (هُوَ مَوْلٰیكُمْ ج)
او است یار بندگان و متولی کار همه درماندگان (فَنِعْمَ الْمَوْلٰی) پس نیکو یاری است او (وَنِعْمَ النَّصِیْرُ ۝)
و نیکو مددکاری بیاری عیب ها بپوشد و بمددگاری گناهان ببخشد یاری ازو جوی که از یاری در نماند
و مددگاری ازو طلب که ازان عاجز نشود * نظم *

* از یاری خلق بگذر ای مرد خدا * یاری ز کسی طلب که از وی وفا *
* کار تو تواند که بسازد همه عمر * دست تو تواند که بگیرد همه جا *

سورة المؤمنون مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ وهي مائة وثمان عشر آية

ع ١
(قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ لا) بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گرویدگان (اَلَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلَاتِهِمْ
خٰشِعُوْنَ لا) آنانکه ایشان در نماز خود ترسکارانند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر
شده آورده اند که حضرت رسالت پناه عم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر می فرمود چون این
آیت نازل شد نظر بموضع سجده گماشت و در لباب فرمود که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر
بمکهٔ معظمه که در خانهٔ کرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آن است که مصلی نداند که بر دست راست
و چپ او کیست واسطی قدس سره فرمود که خشوع ادای نماز است لله و فی الله ملاحظهٔ اغراض و اعواض
و در بحر الحقائق مذکور است که خشوع در ظاهر آن است که سر به پیش افگند و دیده را از التفات بچپ
و راست منع کند و دست راست برچپ نهد و قرأت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس
را منع کند و بسر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد
محققی فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت * نظم *

* یار بیزار است از تو تا توئی * اول از خود خویش را بیزار کن *
* گر ز تو یک ذره باقی مانده است * خرقه و تسبیح را زنار کن *
* خویش بترک هر دو عالم گبر ورو * ذرهٔ مندیش چون عطار کن *

(وَالَّذِیْنَ هُمْ) و ایشان آنانند که (عَنِ اللَّغْوِ) از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست (مُعْرِضُوْنَ لا)
اعراض کنندگانند و امام قشیری رح فرموده که هرچه برای خدای هست خشوع است و آنچه ترا از خدا باز دارد

الجزو الثامن عشر ١٨

باطل و سهو است و آنچه بعد در اوان خطی باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقت آن است که لغو چیزی را گویند که از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (لِلزَّكٰوةِ فَاعِلُونَ) مر زکوة واجب را از مال خود ادا کنندگانند و گفته اند که زکوة فرض را یا صدقات تطوع را (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاهدارندگانند (إِلَّا عَلٰى أَزْوَاجِهِمْ) مگر از زنان خود (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) یا از آنکه مالک شده اند ایشانرا دستهای ایشان یعنی کنیزکان که مالک هستند (فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ) پس بدرستیکه نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده نیستند بر اتیان اینها بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزهٔ فرض و احرام نباشد و در غیر مأتی و در غیر این دو صنف وجه نشاید (فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَاءَ ذٰلِكَ) پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود را (فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) پس آن گروه جویندگان ایشان درگذرندگان اند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین گروه هند (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ) و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بران امین ساخته باشند از امانات و ودائع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت (وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) و مر عهدها را که با حق و خلق بربندند رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن قیام می نمایند (وَالَّذِينَ هُمْ عَلٰى صَلَوٰتِهِمْ) و آنانکه ایشان بر نمازهای خویش (يُحَافِظُونَ) محافظت می کنند یعنی بران اقامت نموده بشرائط و آداب آن در اوقات آن ادا می فرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف برای آن است که فلاح مومنان است و اشارت بتعظیم شان نماز (أُولٰئِكَ) آن گروه مومنان که جامع این شش صفت اند (هُمُ الْوَارِثُونَ) ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت برایشان اطلاق توان کرد (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ) آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هریک از مومنان و کفار را در بهشت و دوزخ منزلی است منازل مومنان از دوزخ اضافت بمنزل کفار کنند و منزلهای ایشان در بهشت بر منزلهای مومنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی آنجا بودندی برایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود * بیت *

* نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را * بهشت از دور بنمایند کان سوزوگر باشد *

(هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاوید ماندگانند (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ) و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمیان را (مِنْ سُلٰلَةٍ) از خلاصه و نقاوت بیرون کشیده شده (مِنْ طِينٍ)

از گل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمده از گل که آدم ع‌م است (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً) پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته (فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۱۳﴾) در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) پس گردانیدیم نطفهٔ سفید را پارهٔ خون سرخ بسته چهل روز دیگر (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً) پس ساختیم آن خون را مضغهٔ یعنی مقداری گوشت که بیکبار بخایند گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا) پس ساختیم آن گوشت را استخوانها یا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه اربعین (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ط) پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی یعنی بر ویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و او تار و عضلات برو (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ) پس بیافریدیم او را (خَلْقًا آخَرَ ط) آفرینی دیگر در بطن ام یعنی روح در رو دردمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر و گشادیم و از مقام رضاع بطعام رسانیده و بغذاهای گوناگون ترتیب فرمودیم و چون قدم در دار العمل نهاد قلم تکلیف برو جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ط) پس بزرگست خدا که نیکو نگارنده ترین نگارندگان است ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدان نوع ثنا که بعد از آفریدن انسان فرمود نفرموده و این دلیل بر تکریم و تفضیل انسان است * بیت *

* بر ورق روی تو لطف خدای * آیت حسن است که تحریر کرد *

* و فی المثنوی المعنوی *

* ای رخ چون زهره ات شمس الضحی * ای کدامی رنگ تو گلگون تا *
* تاج کرمنا است بر فرق سرت * طوق فضلنا است آویز برت *
* هیچ کرمنا شنید این آسمان * کین شنید این آدمی پر غمان *
* احسن التقویم در والتین بخوان * که کدامی گوهر است از بحر جان *
* گر بگویم قیمت آن ممتنع * من بسوزم هم بسوزد مستمع *

بعضی از اهل عرفان گویند که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرموده دانست که او را زبانی باد ای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده گفت فتبارک الله احسن الخالقین (ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ط) پس

شما بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما هر آینه مردگانید یعنی مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و بساغر فنا
از دست ساقی اجل خواهید چشید (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) پس بدرستیکه شما روز رستخیز (تُبْعَثُونَ ۝)
برانگیخته می شوید برای محاسبه و مجازات (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ) و بدرستیکه آفریدیم زبر سر شما (سَبْعَ
طَرَائِقَ ۖ) هفت آسمان طبقه بالای طبقه تا هر طبقه از ان راهی از راههای فرشتگان (وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ
غَافِلِينَ ۝) و نیستیم ما از ین مخلوق که آسمان است بیخبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم
از خلل نگاهداریم یا از جمیع آفریدها غافل نیستیم بخیر و شر و نفع و ضرر و کفر و شرک ایشان مطلعیم
(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ) و فرو فرستادیم از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان در ان
دانستیم (فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ ۖ) پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از
ابن عباس رض نقل می کند که خدای تعالی پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل عم نهاده از
آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر
مصر است و انهار که و دیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری می گرداند و اینست
که می فرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم (وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ۝) و بدرستیکه
ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج یاجوج
و ماجوج جبرئیل عم فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم عم و تابوت سکینه و انهار خمس را باسمان
برد و بعد از ان بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند (فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ) پس بیافریدیم برای شما
بسبب آن آب بوستانها (مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ ۘ) از خرما بنان و از تاک و تخصیص این دو درخت
جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب
بیشتر می باشد (لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ) مر شما را درین بوستانها میوهای بسیار است غیر تمر و عنب (وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ ۙ) و از ان بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن می خورید و مالا بد معیشت از ان حاصل می کنید (وَشَجَرَةً
تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ) و دیگر بیافریدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا زیتون که جبل
موسی عم است میان مصر و ایله و گویند اول درختیکه بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی درخت
زیتون (تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ) میروید با روغن (وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ ۝) و نانخورش مر خورندگان را یعنی درخت
زیتون می روید بچیزیکه جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم
ازان نانخورش توان ساخت (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً ۖ) و بدرستیکه مر شما راست در چهارپایان

یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی استدلال نمایید (نُسْقِيْكُمْ) می آشامانیم شمارا
(مِّمَّا فِيْ بُطُوْنِهَا) از انچه در شکم ایشان است یعنی شیر خالص (وَلَكُمْ فِيْهَا مَنَافِعُ كَثِيْرَةٌ) و مر شمارا است
در ایشان سودهای بسیار که بر بعضی سوار می شوید و بعضی را بار می کشید و از بعضی نتایج می ستانید
و از پشم و موی ایشان بهره می گیرید (وَمِنْهَا تَأْكُلُوْنَ لا) و از ایشان می خورید یعنی از گوشت ایشان
تناول می نمایید یا از ایشان بسبب ایشان روزی می خورید (وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُوْنَ ۞)
و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها بر تری برداشته می شوید یعنی شتر و کشتی شمارا
برمیدارند و از موضعی بموضعی می برند (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰى قَوْمِهٖ) و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو ع ۲
نوح عم را بسوی گروه وی (فَقَالَ) پس گفت نوح عم از روی دعوت (يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ) ای گروه من
خدای را پرستش کنید (مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ ط) نیست شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد جز وی
(اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۞) آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید (فَقَالَ الْمَلَؤُا الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا) پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند (مِنْ قَوْمِهٖ) از گروه وی مر دو دیشان و عوام خلق را
یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح عم مایل دیدند ایشانرا تنفیر نموده گفتند (مَا هٰذَا اِلَّا
بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لا) نیست این کسیکه می خواند بتوحید مار اگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن
(يُرِيْدُ اَنْ يَّتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ ط) می خواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شمارا تابع و محکوم خود سازد
(وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً ط) و اگر خواستی خدای تعالی که رسول به بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی
فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی (مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا) ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای
تواند بود بحقیقت (فِيْٓ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِيْنَ ج) در میان پدران ما که نخست بوده اند این سخن را از فرط عناد
می گفتند چه در میان ادریس عم و میان ایشان مدتی مدید نگذشته بود شنیده بودند که از اولاد آدم عم
پیغمبری بود (اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌۢ بِهٖ جِنَّةٌ) نیست او الا مردی که در دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی
دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد (فَتَرَبَّصُوْا بِهٖ حَتّٰى حِيْنٍ ۞) پس انتظار برید و بر وی چشم دارید
تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن
این سخنان نموده پی کار خویش گیرد (قَالَ رَبِّ انْصُرْنِيْ بِمَا كَذَّبُوْنِ ۞) گفت نوح عم بعد از انکه نا امید
شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان
بسبب آنکه مرا تکذیب کردند (فَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِ) پس ما وحی کردیم بنوح (اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا)

آنکه بساز کشتی را به نگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی (وَوَحْيِنَا) و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم
که چه گونه کشتی بسازی (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا) پس چون بیاید فرمان ما بهموار شدن بر کشتی یا نازل شود
عذاب ما (وَفَارَ التَّنُّورُ لا) و بجوشد تنور یعنی بوقتیکه زن تونان پزد و از میان آتش آب برآید (فَاسْلُكْ
فِيهَا) پس در آر تو در کشتی (مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ) از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند (اثْنَيْنِ)
دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که بکشتی در بیاور دیگر آنها را که می زایند یا بیضه می نهند (وَأَهْلَكَ إِلَّا
مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ) و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان را الا آنانکه
پیشی گرفته است برو قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ (مِنْهُمْ ج) از ایشان که قوم تواند
یعنی یکی پسر تو کنعان نام و یک زن تو ایله نام که کافر بودند (وَلَا تُخَاطِبْنِي) و خطاب مکن با من یعنی دعا
مفرمای (فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا ج) در شان آنانکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا ایذا و تمسخر نمودند
بانکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن (إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ۝) بدرستیکه ایشان همه غرق شدگانند
بی شک (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ) پس چون بوقت ظهور عذاب برآیی
تو و هرکس که با تو است از مومنان بر کشتی و راست بنشینی (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ ۝) پس بگو همه ستایش مر خدای را آنکه نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی
مشرکان (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي) و بگوی در وقت نشستن به کشتی ای پروردگار من فرود آر مرا
(مُنْزَلًا مُبَارَكًا) به منزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منزلا بضم میم
و فتح زا می خواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی (وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۝) و تو بهترین
فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آن است که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر
آن است که در وقت دخول و خروج کشتی این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل
می کند که منازل مبارک آن منزلی است که دور از هواجس نفسانی و وسوسه شیطانی
ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد * نظم *

* و هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر * برکت آن منزل از همه منازل افزونتر *

* در منزلی که جانان روزی رسیده باشد * با ذرهای خاکش داریم مرحبای *

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ) بدرستیکه در قصه نوح عم و با آنچه با قوم او کرده شد هر آینه نشانهاست مر اهل
عبرت را (وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ۝) و بدرستیکه ما بودیم آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ

یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد (ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ) پس
بیافریدیم از پس قوم نوح عم (قَرْنًا اٰخَرِیْنَ ﴿ج﴾) گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود (فَاَرْسَلْنَا فِیْهِمْ رَسُوْلًا
مِّنْهُمْ) پس فرستادیم ما در میان ایشان پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح عم و گفتیم مر آن قوم را
بزبان رسول ایشان (اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ) آنکه بپرستید خدای تعالی را (مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ ط) نیست
شما را هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد گردی (اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۝) آیا پرهیز نمی کنید از عذاب
او یعنی بپرهیزید از عقوبت غیر او اشتغال مکنید (وَقَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا) و گفتند گروهی ع ۳
بزرگان از قوم آن رسول آنانکه نگرویدید (وَكَذَّبُوْا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ) و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را
یعنی به بعث و حشر ایمان نیاوردند (وَاَتْرَفْنٰهُمْ) و نعمت داده بودیم ایشان را (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا)
در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده
بودند بعضی را که (مَا هٰذَآ) نیست این رسول که بحق دعوت می کند (اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لا) مگر آدمی مانند شما
در صفات و احوال بشریت (یَاْكُلُ مِمَّا تَاْكُلُوْنَ مِنْهُ) می خورد از آنچه شما می خورید از آن (وَیَشْرَبُ مِمَّا
تَشْرَبُوْنَ ﴿لا﴾) و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی
که متصف بصفات ملایکه بودی نخوردی و نیاشامیدی (وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ) و اگر فرمان برید شما
در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شما است (اِنَّكُمْ اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ ۝) بدرستیکه آنگاه شما هر آینه زیان زدگان
باشید که خود را مامور و متبوع مثال خود می سازید (اَیَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَّعِظَامًا) آیا وعده
میدهد شما را این پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان پوسیده (اَنَّكُمْ مُّخْرَجُوْنَ ۝)
بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان (هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ لِمَا تُوْعَدُوْنَ ﴿لا﴾) چه دور است
دور است آنچه وعده داده می شوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد خاک مردگان شدن (اِنْ هِیَ اِلَّا
حَیَاتُنَا الدُّنْیَا) نیست زندگانی ما مگر زندگانی در دنیا (نَمُوْتُ وَنَحْیَا) می میریم و زنده می شویم یعنی از ما یکی
میمیرد دیگری میزاید (وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِیْنَ ﴿ج﴾) و نیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ (اِنْ هُوَ اِلَّا
رَجُلُ نِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا) نیست هود یا صالح عم مگر مردی که می بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید
مرا فرستاده است بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد (وَمَا نَحْنُ لَهٗ بِمُؤْمِنِیْنَ ۝) و نیستیم ما مر او را
گرویدگان در آنچه خبر میدهد (قَالَ رَبِّ انْصُرْنِیْ بِمَا كَذَّبُوْنِ ۝) گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس
از ایمان قوم که ای پروردگار من مرا یاری کن بغالبیت و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب

آنچه مرا تکذیب کردند (قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ) گفت خدای از زمان قلیل یعنی اندک وقتی را (لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿ج﴾) گردند کافران وگنه کاران پشیمان از تکذیب خود (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ) پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشگافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند که این قوم را ثمود گفته اند دلیل ایشان این است که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه می گویند قوم عاد بوده می گویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح علیه السلام قصه عاد آورده شده این جا نیز همان ترتیب مراد عاد است و بر این قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بهر تقدیر گرفت ایشان را صیحه (بِالْحَقِّ) بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً ﴿ج﴾) پس گردانیدیم ایشان را چون غثاء که آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افگند و سیاه و کهنه گردد (فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝) پس دوری باد از رحمت حق مر گروه ستمکارانرا (ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ) پس پدید آوردیم از پس ایشان (قُرُونًا آخَرِينَ ﴿ط﴾) قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم شعیب و لوط علیه السلام (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا) پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم (وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝) و نه باز پس ماندند از ان (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا) پس فرستادیم فرستادگان خود را (تَتْرَا ﴿ط﴾) پیاپی یکی در عقب دیگری (كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ) هرگاه که آمد گروهی پیغمبر آن گروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند (فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا) پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم ایشان را (أَحَادِيثَ ﴿ج﴾) سخنان یعنی ایشانرا عبرت خلایق گردانیدیم که دایم عذاب ایشانرا یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه وار می گویند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشان باندی به بودی

* شعر *

* تفني وتبقي عنك احدوثة * * فاجهد بان تحسن احدوثتك *

در ترجمه این بیت گویند

* نظم *

* پس از تو این همین چون فسانه خواهد ماند * * در آن بکوش که نیکو بماند افسانه *

* سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز * * مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند *

(فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ۝) پس دوری باد از رحمت حق مرگروهی را که نمی گروند بانبیای ع‌م و تصدیق
ایشان نمی کنند (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ) پس فرستادیم موسی ع‌م را (وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا ج) برادر راو
هارون را به معجزها و پیغامهای ما (وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ لا) و حجتی روشن و آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را
بجهت آنکه اول معجزات موسی ع‌م آن بود چند معجزهٔ دیگر چون فرو بردن جادوها و شگافتن دریا
و ید بیضا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر راو را ع‌م به معجزات فرستاده
فرستادیم (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ) بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند (فَاسْتَكْبَرُوا) پس
سرکشیدند گروه قبطیه از ایمان و متابعت پیغمبران (وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ لا) و بودند گروهی سرکش
و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه (فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا) پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی باور داریم
و تصدیق کنیم مرد و آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت (وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ۝) و حال آنکه
گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمان اند چون بندگان مرخواجگان را و در بعضی
از تفاسیر آورده که بنی اسرائیلیان فرعون را می پرستیدند او بت می پرستید یا گوساله (فَكَذَّبُوهُمَا) پس
تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون ع‌م را (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ۝) پس گشتند بسبب
آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستیکه دادیم ما (مُوسَى
الْكِتَابَ) موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او (لَعَلَّهُمْ) شاید که بنی اسرائیل به برکت آن
(يَهْتَدُونَ ج) راه یابند باحکام شریعت (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً) و ساختیم ما قصهٔ پسر مریم یعنی
عیسی و مادر او را حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال * پسر را بآنکه در مهد سخن گفت
و مادر را باینکه بی مساس بشری چنان پسری بزاد (وَآوَيْنَاهُمَا) و جای دادیم ما مادر و پسر را وقتیکه
از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم (إِلَىٰ رَبْوَةٍ) بسوی ربوه یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق
یا رمله یا فلسطین یا مصر * در ربوه موضعی بود (ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ۝) خداوند قرار یعنی مستقری که
در و آرام گیرند و خداوند آبی ظاهر طاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل می کند که ملازم گیرید این رمله
فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود
ع ۱۴ یوسف بن ماثان دوازده سال در ان موضع بسر بردند و طعام عیسی ع‌م از بهای ریسمان بود که
مادرش میریست و میفروخت (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ) خطاب با عیسی است ع‌م بر سبیل تعظیم می فرماید (كُلُوا
مِنَ الطَّيِّبَاتِ) بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال (وَاعْمَلُوا صَالِحًا ط) و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب

آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجهٔ آن است حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم عمل است و عمل بر هرچند تخم پاکیزه تر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذای که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت است در وی سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اکثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس وی و همه اعضا پدید آید وحینئذ در ادای عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت برین است و هرچه شرع آنرا حرام کرده یا در حلیت آن شبهه پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا اگر همه یک لقمه باشد همراه بود وحینئذ حکم انحراف آن غذا به نفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان وعصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه به ظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده

* نظم *

* دست دل از زمزم و کوثر بشوی * وآب ز سرچشمهٔ تقوی بجوی *
* لقمه که در اصل نباشد حلال * زو نفتد مرد مگر در ضلال *
* قطرهٔ باران تو چون صاف نیست * گوهر دریای تو شفاف نیست *

و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است عم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالات که با همه بوده * مصرع * وقد جمع الرحمن فیک المفاخر * مصرع * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * در موضح فرموده که خطاب بآن حضرت می فرماید که امت عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید (اِنّي) بدرستی که من خداوندم (بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيْمٌ) بآنچه شما می کنید دانام (وَاِنَّ هٰذِهٖ اُمَّتُكُمْ) و بدرستیکه این است ملت شمای رسل کرام (اُمَّةً وَّاحِدَةً) ملتی یگانه در عقاید و اصول شرائع یا جماعت شمای امت محمد عم جماعتی متحد ند و متفق بر ایمان و توحید (وَاَنَا رَبُّكُمْ) و من آفریدگار شماام (فَاتَّقُوْنِ) پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید (فَتَقَطَّعُوْا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا) پس ببریدند و قطع کردند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پاره پاره یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ) هر گروهی از ایشان بآنچه نزدیک است از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق این است

(فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ) پس بگذار ای محمد عم کافران مکاره را در گرداب غفلات و ضلالات ایشان (حَتّٰى
حِينٍ۝) تا هنگامیکه کشته شوند یا بمیرند (اَيَحْسَبُونَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهٖ) آیا می پندارند مشرکان که آنچه
عطا میدهیم ایشان را و مدد می کنیم بآن چیز (مِنْ مَّالٍ وَّبَنِينَ۝) از مال و زینت دنیا و فرزندان بسیار
(نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) می شتابیم برای ایشان بآنچیز در نیکوئی ها یعنی گمان می برند که امداد ایشانرا
بمال و فرزند مسارعت است از برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشان را استحقاق آن هست که ما
بپاداش آن بایشان نیکوئی کنیم (بَلْ) نه چنین است که می پندارند بلکه (لَا يَشْعُرُونَ۝) نمیدانند که این
امداد استدراج است نه مسارعت در خیرات (اِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ۙ) بدرستی
آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب بسبب
این است (وَالَّذِينَ هُمْ بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ) و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا دلایل قدرت
(يُؤْمِنُونَ۝) می گروند (وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۙ) و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند
نه شرک جلی و نه شرک خفی (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا اٰتَوْا) و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل
می نمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات (وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ) و دلهای ایشان ترسان است که ناگاه
خیرات ایشان مردود گردد و میدانند (اَنَّهُمْ اِلٰى رَبِّهِمْ رٰجِعُونَ ۙ) آنکه ایشان بسوی پروردگار خود
بازگردندگانند (اُولٰٓئِكَ يُسٰرِعُونَ) آن گروه که باین صفتها موصوف اند می شتابند (فِي الْخَيْرٰتِ) در طاعتها
یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فاٰتیهم الله ثواب الدنیا (وَهُمْ لَهَا)
و ایشان بسوی خیرات (سٰبِقُونَ۝) پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مومنان بوفور طاعت یا بحصول
ثواب یا بدخول بهشت (وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا) و تکلیف نمی کنیم هیچ تنی را (اِلَّا وُسْعَهَا) مگر بگنجایش او یعنی
بقدر طاقت (وَلَدَيْنَا كِتٰبٌ) و نزدیک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ که (يَّنْطِقُ بِالْحَقِّ) سخن گوید براستی
یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست یا نزد ما است نامهٔ اعمال هرکس که گواهی دهد بر کردار هرکس (وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ۝) و ایشان که عاملانند ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب و نقصانی ثواب (بَلْ قُلُوبُهُمْ) بلکه
دلهای کفره (فِيْ غَمْرَةٍ) در غفلات و حیرت است (مِّنْ هٰذَا) ازین سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه
یا از قرآن (وَلَهُمْ اَعْمَالٌ) و مر ایشان را است عملهای ناپاک و خطاهای بی باک (مِّنْ دُونِ ذٰلِكَ ج) بجز
این خطای عظیم که بر آنند یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آن است که غیر از شرک گناهان دیگر هست که
(هُمْ لَهَا) ایشان مر آن را (عٰمِلُونَ۝) کنندگانند بحسب حکم قضا و لا راد لقضائه و ایشان دران غفلات

ومعصیت باشد (حَتّٰی اِذَا اَخَذْنَا) تا وقتیکه بگیریم (مُتْرَفِیْهِمْ) منعمان ایشان را (بِالْعَذَابِ) بعذاب
جوع یا قتل (اِذَا هُمْ یَجْئَرُوْنَ ؀) آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوییم (لَا تَجْئَرُوا الْیَوْمَ قف)
فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی کنید (اِنَّكُمْ مِّنَّا) بدرستیکه شما از جهت ما (لَا تُنْصَرُوْنَ ؀) یاری کرده
نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت (قَدْ كَانَتْ اٰیٰتِیْ) بدرستیکه هست آیتهای من یعنی قرآن
که هر وقت (تُتْلٰی عَلَیْكُمْ) خوانده می شود بر شما (فَكُنْتُمْ) پس هستید شما از شنیدن آن (عَلٰٓی اَعْقَابِكُمْ)
بر پاشنهای خود (تَنْكِصُوْنَ لا) باز می گردید یعنی بقهقری رجوع می کنید و کلام من نمی شنوید (مُسْتَكْبِرِیْنَ ؀)
در حالتیکه طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم می نمائید (بِهٖ) بحرم که می گوئید ما اهل حرمیم یا مستکبرید
بتکذیب قرآن (سٰمِرًا) حدیث کنندگان در شب (تَهْجُرُوْنَ ؀) هذیان می گوئید یا می گذارید قرآن را یا
پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه می گوئید و بد و مینازید و طواف نمی کنید (اَفَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ) آیا
تفکر نمی کنید در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانید که کلام حق است (اَمْ جَآءَهُمْ) آیا آمد بدیشان از
کتاب و رسول (مَّا لَمْ یَاْتِ) آنچه نیامده بود (اٰبَآءَهُمُ الْاَوَّلِیْنَ ز) بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند
که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم ع را بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد ع
را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباءهم (اَمْ لَمْ یَعْرِفُوْا) آیا نشناختند
ایشان (رَسُوْلَهُمْ) پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیک خوئی و کمال علم با وجود
عدم تعلم (فَهُمْ لَهٗ) پس ایشان مر او را (مُنْكِرُوْنَ ؀) منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آن است
که نمی شناسند حضرت پیغمبر ع را تا انکار کنند و گویند بیگانه است بحقیقت حال او نمیدانیم (اَمْ یَقُوْلُوْنَ)
آیا می گویند (بِهٖ جِنَّةٌ ط) با او دیوانگی است که از سخن او حساب ندارند (بَلْ) نه چنین است که ایشان
می گویند (جَآءَهُمْ) آمد محمد بدیشان (بِالْحَقِّ) بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است
(وَاَكْثَرُهُمْ) و بیشتر کافران (لِلْحَقِّ كٰرِهُوْنَ ؀) مر حق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است
قید اکثر برای آن است که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ مردم نمی گرویدند نه از کراهت حق (وَلَوِ اتَّبَعَ
الْحَقُّ) و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی (اَهْوَآءَهُمْ) آرزوهای کافران را در وجود آلهه شتی یعنی
اگر بالفرض خدایان واقع بودندی (لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِیْهِنَّ ط) هر آینه تباه و ناچیز شدندی
آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است از ملایکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی

کفران کردی یعنی بشرک متقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه
و هلاک شدندی (بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِذِكْرِهِمْ) بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشان است یا دبدبهٔ
عزت و صفت شرف ایشان در آن است (فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ) پس ایشان از موعظهٔ خود یا از آنچه
سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت است (مُعْرِضُوْنَ ۝ط) روی گردانندگانند (اَمْ تَسْئَلُهُمْ) آیا آنکه
تو می خواهی از ایشان برادای رسالت (خَرْجًا) مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند
برسالت (فَخَرَاجُ رَبِّكَ) پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا و ثواب عقبی است (خَيْرٌ) بهتر است ترا
از مزد ایشان (وَهُوَ) و او یعنی خدای تعالی (خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ ۝) بهترین روزی رسانان است (وَاِنَّكَ
لَتَدْعُوْهُمْ) و بدرستیکه تو می خوانی ایشانرا بی مزدی (اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝) براهی راست دین اسلام
است (وَاِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ) و بدرستی آنانکه نمی گروند (بِالْاٰخِرَةِ) بسرای دیگر یعنی به قیامت
و متعلقات آن (عَنِ الصِّرَاطِ) از آن راه راست (لَنٰكِبُوْنَ ۝) گردندگانند و میل کنندگان بر بیابان
گمراهی (وَلَوْ رَحِمْنٰهُمْ) و اگر ببخشائیم بر ایشان (وَكَشَفْنَا) و برداریم (مَا بِهِمْ) آنچه بدیشان واقع است
(مِنْ ضُرٍّ) از سختی یعنی قحط و تنگی که بر ایشان غالب کرده (لَّلَجُّوْا) هرآینه ستیزندگی کنند (فِيْ طُغْيَانِهِمْ)
در سرکشی خود (يَعْمَهُوْنَ ۝) سرگشته میروند و تردد می نمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی
ستیز و عناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود * بیت *

* ستیزندگی کار دیو و دد است * * ستیزنده را دشمنی با خود است *

آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه
آمده با حضرت پیغمبر عم گفت نه تو گمان می بری که رحمت عالمیانی و اهل مکه برحمت دعای تو درمانده
اند پدرانرا بشمشیر بکشتی و فرزندانرا با آتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد که (وَلَقَدْ
اَخَذْنٰهُمْ) و بدرستیکه ماگرفتیم اهل مکه را (بِالْعَذَابِ) بعذاب قتل در روز بدر (فَمَا اسْتَكَانُوْا) پس
فروتنی نکردند (لِرَبِّهِمْ) مر پروردگار خود را (وَمَا يَتَضَرَّعُوْنَ ۝) و تضرع و زاری نه نمودند بلکه همچنان
بر سرکشی و نافرمانی بایستادند (حَتّٰى اِذَا فَتَحْنَا) تا چون بگشادیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (بَابًا) دری ربع
(ذَا عَذَابٍ شَدِيْدٍ) خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت او از قتل و اسیر بیشتر است
(اِذَا هُمْ) آنجا ایشان (فِيْهِ) در آن عذاب (مُبْلِسُوْنَ ۝) ناامیدان و اندوهگینان و فرو ماندگان و سرگردانند
تا حدیکه طغیان ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت می نمایند (وَهُوَ الَّذِيْٓ اَنْشَاَ) و او است که بیافرید ع ۵

و پیدا کرد (لَكُمُ السَّمْعَ) برای شما گوش را تا می شنوید بدان شنودنیها (وَالْاَبْصَارَ) و دیدها را تا می بینید بآن دیدنیها (وَالْاَفْئِدَةَ ط) و دلها را تا تفکر می کنید بآن و استدلال می نمایید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ○) اندکی را شکر می گزارید چه عمده در شکر گزاری آن است که استعمال کند این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد (وَهُوَ الَّذِي ذَرَاَكُمْ) و او است آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت (فِي الْاَرْضِ) در زمین (وَاِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ○) و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا (وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) و او است آنکه زنده می گرداند و می میراند (وَلَهُ اخْتِلَافُ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ ط) و مراو راست یعنی بامر او است مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مریکدیگر را (اَفَلَا تَعْقِلُونَ ○) آیا تعقل نمی کنید که قدرت ما بر کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از ان جمله است چه ما را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن می کنید کفار که تعقل آن نکردند (بَلْ قَالُوا) بلکه گفتند بی تدبر و تفکر (مِثْلَ مَا قَالَ الْاَوَّلُونَ ○) مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار (قَالُوا) گفتند (اَئِذَا مِتْنَا) آیا چون بمیریم دران (وَكُنَّا تُرَابًا) و باشیم خاک (وَعِظَامًا) و استخوانی خالی کهنه (اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ○) آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام برسبیل انکار است و تکرار از برای تاکید است یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه بما راه یابد (لَقَدْ وُعِدْنَا) هرآینه وعده داده شدیم (نَحْنُ وَاٰبَاؤُنَا) ما و پدران ما (هٰذَا) این سخن را (مِنْ قَبْلُ) پیش از آمدن محمد عم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده اند و این وعده راست نشد (اِنْ هٰذَا) نیست این قول (اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ○) مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته (قُلْ) بگو ای محمد مر این منکران را که بگویید (لِمَنِ الْاَرْضُ) مرکراست زمین (وَمَنْ فِيهَا) و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا (اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○) اگر هستید که میدانید (سَيَقُولُونَ) زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در او است (لِلّٰهِ ط) مر خدای راست مشرکان که معترف بودند بر آنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند (قُلْ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ○) بگو آیا پند نمی گیرید و در نمی یابید که کسی که او قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود (قُلْ) بگو ای محمد دیگربار (مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ) کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه باعظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن (وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ○) و کیست پروردگار

عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است (سَيَقُوْلُوْنَ) زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم
(لِلّٰهِ ط) مر خدای راست و رب همه اوست (قُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ) بگو آیا پرهیز نمی کنید از شرک به نسبت
چنین خالقی و همه از مخلوقات او او را شریک می سازید (قُلْ مَنْ بِيَدِهٖ) بگو کیست آنکه بدست اوست
یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست (مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ) پادشاهی همه چیزی در موضح گوید مضرت و منفعت
اشیای یا خزاین آن (وَهُوَ يُجِيْرُ) و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب
خود هر کرا خواهد (وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ) و زینهار داده نشود و بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن
گرداند و در پناه آورد و بزینهار گیرد جواب گوئید (اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ) اگر هستید که بدانید (سَيَقُوْلُوْنَ)
زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی (لِلّٰهِ) مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بندگان است (قُلْ فَاَنّٰى
تُسْحَرُوْنَ) بگو پس از کجا فریب یافته می شوید و چگونه از راه حق برمی گردید با وجود ظهور نور توحید
و تظاهر دلایل بر وحدت مالک مجید طریق حق را گذاشته بکجا میروید * نظم *

* ای که پی نفس و هوا میروی * راه نه این است خطا میروی *
* راهروان زان ره دیگر روند * پس تو بدین راه چرا میروی *
* منزل مقصود دران جانب است * پس تو ازین سوی کجا میروی *

(بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِالْحَقِّ) بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر (وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ)
و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول می کنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری
تعالی (مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَّلَدٍ) فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزند (وَّمَا كَانَ مَعَهٗ) و نیست با او (مِنْ اِلٰهٍ)
هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید که آفریننده بود پس
هر آینه شریک او مخلوقی چند باشد (اِذًا) آن هنگام (لَّذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍۭ بِمَا خَلَقَ) ببردی هر خدای آنرا که
آفریده بود و در ان مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از
مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او
هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی
و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا
معلوم است (وَلَعَلَا) و هر آینه برتری جستی و غلبه خواستی (بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ ط) برخی از آلهه بر برخی
و باجماع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود (سُبْحٰنَ اللّٰهِ)

پاک است خدای تعالی بی امتنا (عَمَّا يَصِفُونَ ۙ) از آنچه صفت می کنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند وانباز (عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) او است دانای پوشیده و آشکار را (فَتَعَالَى) پس بزرگتر و برتر است (عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝) از آنچه شریک می گیرند برای او پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه علم از انزال عذاب به مشرکان خبر میدهد و می فرماید که (قُلْ) بگو ای محمد بطریق دعا (رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي) ای پروردگار من اگر بمانی مرا و بی شبهه می نمائی (مَا يُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت (رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي) ای پروردگار من پس مدار مرا (فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝) در گروه ستمگاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و کسر نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم می تواند بود که به بی گناه نیز برسد و مراد از ظالم اینجا شرک است (وَإِنَّا) و بدرستیکه ما نداوندیم (عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ) بر آنکه بنمائیم تو (مَا نَعِدُهُمْ) آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت (لَقَادِرُونَ ۝) هر آینه توانائیم اما تاخیر یکه در آن بهره و سبب آن است که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد (ادْفَعْ بِالَّتِي) دفع کن بخصلتیکه بهر حال (هِيَ أَحْسَنُ) آن نیکوتر است (السَّيِّئَةَ ط) بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم واکمل واشرف واجمل آن می فرماید و می گوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان در گذر بهر وجهی که ممنی در دین تو دیاد و رکن جهال هندفهار را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را یا مرمرد دف امام قشیری رح فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را بشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم

*** نظم ***

* چو طی گشت تیه حوادث از آنجا * بهاک قدم ران بیک سحاب سحاب *

* در آن قلزم نور شو غوطه زن * فرد شوی از خویشتن ظلمت ظال *

* یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو * سوی الله والله زور و باطل *

(نَحْنُ أَعْلَمُ) ما دانا تریم (بِمَا يَصِفُونَ) بآنچه صفت می کنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه از صفت ما می گویند از اتخاذ اولاد و شرکاء (وَقُل رَّبِّ) و بگو ای پروردگار من (أَعُوذُ بِكَ) پناه میگیرم بتو (مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ۙ) از وسوسهای دیوان که داعی ضلالت و معصیت اند یا از در انداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در مهالک و مهاوی (وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ) و پناه می آرم بتو ای پروردگار من

(اَنْ یَّحْضُرُوْنِ ۝) از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه
احوال یا از آنکه مرا از مرا نجر است شد (حَتّٰٓی اِذَا جَآءَ) متعلق است بما یصفون یعنی کفار پیوسته تراد مرا
ببدی وصف می کنند تا وقتیکه بیاید (اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ) یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ
را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند (قَالَ) گوید از روی حسرت (رَبِّ ارْجِعُوْنِ ۙ) ای آفریدگار
من باز گردان مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمعی از مفسران برانند که خطاب
بملک الموت و اعوان او است که اول کلمه رب استغاثه می نماید از خدای و بکلمه ارجعون رجوع
می نماید بملایکه که باز گردانید مرا (لَعَلِّیْٓ اَعْمَلُ) شاید که من بکنم (صَالِحًا) عملی شایسته (فِیْمَا تَرَكْتُ)
در آن چیزیکه بگذاشته ام که ایمان است یعنی ایمان آرم و در آن عمل صالح کنم (كَلَّا ؕ) ردع است از طلب
رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند (اِنَّهَا) بدرستیکه آن درخواست (كَلِمَةٌ) سخنی است که بواسطه
غلبه حسرت برد (هُوَ قَآئِلُهَا ؕ) او گویندهٔ آن است (وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ) و از پیش مشرکان (بَرْزَخٌ) مانع
است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهند بود (اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ ۝) تا روزیکه برانگیخته شوند
از آن (فَاِذَا نُفِخَ) پس چون دمیده شود (فِی الصُّوْرِ) در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیا است و قیامت
قایم گردد (فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ) پس نسبها نباشد میان ایشان (یَوْمَئِذٍ) دران روز یعنی علاقه نسب منقطع
گردد و هیچ ذی رحمی را بر کسی خود در حم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که امروز دران
مفاخرت می کنند فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسب صحیح باید نه نسبت صریح ان اکرمکم عند الله
اتقاکم (وَلَا یَتَسَآءَلُوْنَ ۝) و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی را نپرسند جهت مشغولی بحال خود و این
قبل از محاسبه باشد و بعد از ان حال یکدیگر می پرسند کما قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون
(فَمَنْ ثَقُلَتْ) پس هر که گران آید (مَوَازِیْنُهٗ) ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان (فَاُولٰٓئِكَ) پس
آنگروه (هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝) ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات (وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ)
و هر که سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان (فَاُولٰٓئِكَ
الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا) پس آن گروه آنند که زیان کردند (اَنْفُسَهُمْ) در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت
بر دادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند
و ایشان (فِیْ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ ۚ) در دوزخ جاوید مانندگانند (تَلْفَحُ) می سوزد (وُجُوْهَهُمُ النَّارُ) روهای
ایشان را آتش (وَهُمْ فِیْهَا) و ایشان در آتش (كٰلِحُوْنَ ۝) ترش رویان یا از شدت احتراق زشت

دو یانند و ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت پناه عم در تفسیر این آیت روایت می کند که
بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا بمیان سرش برسد و فرو
افتد لب زیرین او تا برسد بنافش در موضع آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی
گوید ایشان را (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي) آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا (تُتْلَى عَلَيْكُمْ) خوانده می شد
بر شما (فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ۝) پس بودید که بدان تکذیب می کردید تا مستحق این عقوبت شدید
(قَالُوا رَبَّنَا) گویند ای پروردگار ما (غَلَبَتْ عَلَيْنَا) غالب شد بر ما (شِقْوَتُنَا) بدبختی ما یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته
بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما (وَكُنَّا قَوْمًا) و بودیم
ما گروهی (ضَالِّينَ ۝) گمراهان از طریق حق (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا) ای آفریدگار ما بیرون آر ما را (مِنْهَا) از آتش
دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم (فَإِنْ عُدْنَا) پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب (فَإِنَّا ظَالِمُونَ ۝)
پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد (قَالَ اخْسَئُوا) گوید
خدای خاموش باشید (فِيهَا) در دوزخ (وَلَا تُكَلِّمُونِ ۝) و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما
را بیرون نمیبریم یا از شما عذاب بر نمی داریم (إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ) بدرستیکه بودند گروهی (مِنْ عِبَادِي)
از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رض که پیوسته (يَقُولُونَ رَبَّنَا)
می گفتند ای پروردگار ما (آمَنَّا) گرویدیم بتو (فَاغْفِرْ لَنَا) پس بیامرز ما را (وَارْحَمْنَا) و بهبخش بر ما (وَأَنْتَ
خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۝) و تو بهترین بخشندگانی (فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ) پس فرا گرفتید شما آن درویشان را (سِخْرِيًّا)
مهزو به یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد آن است که با ایشان استهزا می کردید (حَتَّى
أَنْسَوْكُمْ) تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان را فراموش ساخت
بر شما (ذِكْرِي) یاد کردن من (وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ) و بودید شما که از ایشان (تَضْحَكُونَ ۝) می خندید از روی
تکبر و تعظم خود در تحقیر و تذلیل ایشان (إِنِّي) بدرستیکه من (جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ) جزا میدهم ایشان را
امروز (بِمَا صَبَرُوا) بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما (أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ۝) بدرستیکه ایشان
اند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب (قَالَ) گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران
را که شما (كَمْ لَبِثْتُمْ) چند درنگ کردید (فِي الْأَرْضِ) در زمین کافران از روی غفلت و طول امل می گفتند
ما همیشه خواهیم بود در دنیای نابود و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید
(عَدَدَ سِنِينَ ۝) شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر (قَالُوا) گویند

(لَبِثْنَا يَوْمًا) درنگ کرديم روزي (أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) يا پارهٔ از روز کوته شمردند مدت لبث خود را نسبت
با خلود در دوزخ يا از هول آتش فراموش کرده باشند گويند مدت بودن ما در دنيا مقدار روزي يا بعضي از روز
بوده و ما بيش از اين نميدانيم (فَسْئَلِ الْعَادِّينَ) پس بپرس اي پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان
يعني از ملايکه که حفظ اعمار و انفاس ما بوده‌اند (قَالَ) گويد خداي (إِنْ لَبِثْتُمْ) درنگ نکرديد در دنيا
(إِلَّا قَلِيلًا) مگر اندکي باضافت بايام آخرت (لَوْ أَنَّكُمْ) اگر هستيد که شما (كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) هستيد که
بدانيد که تمام دنيا در جنب آخرت اندک است (أَفَحَسِبْتُمْ) آيا مي‌پنداريد شما از فرط غفلت (أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ)
آنکه ما شما را آفريديم (عَبَثًا) ببازي يا از براي بازي (وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا) و گمان برديد آنکه شما بسوي ما (لَا تُرْجَعُونَ)
باز گردیده نشويد براي مجازات اعمال يعني شما را براي عبادت آفريديم و مکافات شما را مقرر کرده‌ايم
در لطائف قشيري مذکور است که عبث مشغولي باشد بچيزي که از حق باز دارد و خداي تعالي ما را براي آن
نيافريده و بدان امر نکرده شيخ ابوبکر واسطي قدس سره روزي اين آيت مي‌خواند فرمود که نه خالق را
بعبث نيافريد بلکه خواست که هستي وي آشکارا شود و از مصنوعات وي بصفات کماليهٔ وي راه برند
و گفته‌اند شما را ببازي نيافريده‌ام بلکه براي ظهور نور محمدي عم آفريده‌ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر
تابان از صدف جنس انس بيرون آيد پس او اصل است و شما همه فرع وي آيد * نظم *

* هفت و نه و چار که پرداختند * خاص پي مرکب او ساختند *

* او است شه و آدميان جمله خيل * اصل وي و جملهٔ عالم طفيل *

در بحر الحقائق آورده که شما را از براي آن آفريده‌ام تا بر من سود کنيد نه بجهت آنکه من بر شما سود
کنم و گويند ملايکه را آفريد تا مظهر قدرت باشند و آدميان را عاشق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضي کتب
سماوي هست که اي فرزند آدم همه اشيا را از براي شما آفريده‌ام و شما را براي سود سر کنت
كنزا مخفيا آنچ ظهوري تمام دارد کمالات را اليه المولوي قدس سره * مثنوي *

* اي ظهورت تو بکلي نور نور * گنج مخفي از تو آمد در ظهور *

* گنج مخفي بود زير خاک کرد * خاک را تابان‌تر از افلاک کرد *

* گنج مخفي بد زپري جوش کرد * خاک را سلطان اطلس پوش کرد *

* خويش را نشناخت مسکين آدمي * از فزوني آمد و شد در کمي *

* خويشتن را آدمي ارزان فروخت * بود اطلس خويش را بر دلق دوخت *

* ای غاست عقل و تدبیرات هوش * * تو جزای خویش را ارزان فروش *

(فَتَعَالَى اللّٰهُ) پس بزرگ است خدای تعالی و بزرگ تر از آنکه بعبث بیافرید (الْمَلِكُ الْحَقُّ ج) بادشاه بسزا (لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ج) نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او (رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ۝) آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات ازو نازل می شود (وَمَنْ يَدْعُ) و هر که می خواند یعنی به پرستد (مَعَ اللّٰهِ) با خدای بحق (إِلٰهًا آخَرَ لا) خدای دیگر که (لَا بُرْهَانَ) هیچ حجتی نیست (لَهُ) مر پرستنده را (بِهِ) به پرستش آن اله (فَإِنَّمَا حِسَابُهُ) پس جز این نیست که حساب عمل آن کس و مکافات کردار او (عِنْدَ رَبِّهِ ط) نزدیک پروردگار او است و به قدر استحقاق او را پاداش خواهد داد (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ۝) بدرستیکه فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان (وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ) و بگوای محمد آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا (وَارْحَمْ) و به بخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعه خود (وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۝) و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن گنجی است از گنجهای عرش الهی

سورة النور مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي اربع وستون آية ع ٧

(سُورَةٌ) این سوره است از عالم قدس (أَنْزَلْنَاهَا) فرو فرستاده ایم آنرا بوساطت جبرئیل عم (وَفَرَضْنَاهَا) و فرض کردیم برشما احکامیکه درو است (وَأَنْزَلْنَا فِيهَا) و فرو فرستاده ایم درو (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) آیتهای روشن از حدود و احکام (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝) شاید که شما پند پذیرید و از محارم پرهیزید و از جملهٔ حکمها این است (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي) زن و مرد زناکننده چون غیر محصن باشند (فَاجْلِدُوا) پس بزنید ای ایمه حکام (كُلَّ وَاحِدٍ) هر یکی را (مِنْهُمَا) از ان هردو (مِائَةَ جَلْدَةٍ ط) صد تازیانه این حکم خاص است بآنکه محصن نباشد چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج به نکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رح شرط نمی کند و غیر محصن را که آزاد باشد باوجود جلد یکسال جلا می فرماید و امام مالک و احمد رض در نفی بکر با امام شافعی رح متفقند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رض به همین آیت منسوخ است (وَلَا تَأْخُذْكُمْ) و فرا مگیرد شمارا (بِهِمَا) باین دو زناکننده (رَأْفَةٌ) مهربانی (فِي دِينِ اللّٰهِ) در فرمان برداری خدای تعالی یعنی می چشانید برایشان و تعطیل حد کنید و در ضرب مسامحت نمائید (إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ) اگر هستید که گرویده اید (بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ج) بخدای تعالی و بروز قیامت چه

ایمان بخدای اقتضای جد و جهد می کند در اقامت حدود او (وَلْيَشْهَدْ) و باید که حاضر شوند (عَذَابَهُمَا) در وقت
عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان (طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝) گروهی از مومنان
تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک و امام
شافعی رح از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباشند و بقول ایمهٔ دیگر یک کس کافی است
و قتاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مروی است که امام مهزول می گوید که یکی از صواحب
رایات بود در بیوت مواجر نشستی تقبال می کرد که هر که او را بخواهد مونت آن کس را به تمام کفایت
کند مومنی خواست که بدین طمع خام نان خود را پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه
مسلمانی بدنام نشود این آیت فرستاد که (اَلزَّانِيْ) مرد زنا کننده (لَا يَنْكِحُ) نکاح نکند (اِلَّا زَانِيَةً) مگر زن
زنا کننده را (اَوْ مُشْرِكَةً) یا مشرک آرنده را چه غالب آن است که مائل بزنا از اهل عفت مجتنب
خواهد بود (وَالزَّانِيَةُ) و زن بدکار (لَا يَنْكِحُهَا) در نکاح نیارد او را (اِلَّا زَانٍ) مگر مرد بدکار (اَوْ مُشْرِكٌ ج)
یا مشرک آرنده چه جنسیت علت ضم است و مشاکلت سبب الفت * بیت *

* هر کس مناسب گهر خود گرفت یار * بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار *

در تبیان آورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواجر نشسته هریک بر در خانهٔ خود رایتی نصب
کردندی مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضعفهٔ مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتندی و از تنگ
دستی پریشان حال می گذرانیدند داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده وکرایهٔ نفس از ایشان
گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرد و فرمود (وَحُرِّمَ) و حرام کرده شد (ذٰلِكَ)
تزوج بزوانی (عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ۝) برگزیدگان قولی آن است که این حکم در اول اسلام بوده و بآیت
وانکحوا الایامی منسوخ شده (وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ) و آنانکه رمی کنند مر زنان محصنه را بزنا و مرد
محصن نیز درین حکم داخل است و اینجا احصان بحریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا آنکه
مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند (ثُمَّ لَمْ يَأْتُوْا) پس نیایند نزدیک
حکام (بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ) بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کردند بدان
(فَاجْلِدُوْهُمْ) پس بزنید ایشان را (ثَمٰنِيْنَ جَلْدَةً) هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف
بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و شرب اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت
است چنانکه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رض و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را

(وَلَا تَقْبَلُوْا لَهُمْ) و قبول کنید از ایشان که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند (شَهَادَةً) گواهی در هیچ حکمی (اَبَدًا ج) همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه (وَاُولٰٓئِكَ) و آن گروه قاذفان (هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ط) ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است (اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا) مگر آنانکه توبه کرده اند (مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ) از پس این قذف و دیگر قذف نکنند (وَاَصْلَحُوْا ط) و باصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام ابوحنیفه رض موبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رض رد شهادت و تفسیق هر دو باطل می شود (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای تعالی (غَفُوْرٌ) آمرزنده گناه بندگان است (رَّحِيْمٌ ۵) مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی رض گفت یا رسول الله شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول می گردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی گواه بسخن می گوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحمار ابر شکم زن خود دیدم عاصم گفت وا ویلا مبتلا شدم بدآنچه پرسیدم پس باز گشته صورت حال بعرض سید عالم ع م رسانید حضرت صلعم خوله را طلبید و از او پرسید او انکار کرد و آیت لعان نازل شد که (وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ) و آنانکه رمی کنند بزنا (اَزْوَاجَهُمْ) زنان خود را (وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَآءُ) و نباشد ایشانرا گواهان (اِلَّآ اَنْفُسُهُمْ) مگر نفسهای ایشان (فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ) پس واجب است گواهی دادن یکی از ایشان (اَرْبَعُ شَهٰدٰتٍۭ بِاللّٰهِ لا) چهار گواهی بخدا مضمون آنکه (اِنَّهٗ) بدرستیکه او یعنی شوهر (لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۵) از راست گویان است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود است (وَالْخَامِسَةُ) و گواهی پنجم (اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ) آنکه لعنت خدای برو (اِنْ كَانَ) اگر باشد (مِنَ الْكٰذِبِيْنَ) از دروغ گویان در آن رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مراین زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مراین زن را بدان و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آن است که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام ابوحنیفه رح و فرقت فسخ بقول امام شافعی رح و حد زنا بر زن ثابت گردد و اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی و بمذهب امام ابو حنیفه رح او را حبس کنند (وَيَدْرَؤُا) و دفع کند و باز دارد (عَنْهَا الْعَذَابَ) از آن زن حبس را

یا حد را (اَنْ تَشْهَدَ) آنکه گواهی دهد آن زن (اَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ لا) به چهار گواهی بخدای و مضمون آنکه (اِنَّهُ) بدرستیکه شوهر (لَمِنَ الْكَاذِبِيْنَ ط) از دروغ گویان است در آنچه رمی کرد مرا بآن (وَالْخَامِسَةَ) و گواهی پنجم (اِنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا) آنکه خشم خدای بران زن باد (اِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِيْنَ ۞) اگر باشد مرد از راست گویان و در رمی لعان زن آن است که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از دروغ گویان است در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت پناه عم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر عم آمین گفت و قوم دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند (وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ) و اگر نه فضل خدای تعالی بودی (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَرَحْمَتُهُ) و بخشایش او (وَاَنَّ اللّٰهَ) و آنکه خدای تعالی (تَوَّابٌ) قبول کننده توبه است (حَكِيْمٌ ۞) حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک می شدید اگر نه فضل خدا فرمودی اقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ ناامیدی سرگردان می شدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید

* نظم *

* گر توبه مددگار گنهگار نبودی * او را بسر حد کرم راه نمودی *
* ور توبه نبودی که در فیض گشودی * زنگ غم از آینهٔ عاصی که زدودی *

بعد ازین آیتها در باب قصهٔ برات افک است ذمهٔ عایشه صدیقه رض و آن حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن می کند که باطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آن است که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه رض دران سفر همراه بود و در بعض منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده و بطلب آن از منزل گاه دور شده زمانی مکث افتاد دران زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند عایشه رض باز آمد و منزل خالی دیده هما بجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول عم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رض بر شتر او سوار شده بمعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم عم بود بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند

این خبر بعرض حضرت عالم عم رسید و عایشه رض بیمار شده و ازین معنی خبر نداشت اما از ان حضرت عدم التفاتی درمی یافت اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال می نمود

* بیت *

* چشمم ز گریه بر سر آب است روز و شب * جانم ز ناله در تپ و تاب است روز و شب *

و حضرت رسول عم به تفحص حال حضرت عایشه رض توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه رض تفتیش می نمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت می کردند روزی آن حضرت عم بخانهٔ صدیقه رض در آمد و عایشه رض را گریان و نالان دید حضرت عم فرمود که ای عایشه اگر گناه کردهٔ بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آنحضرت عم گویند ایشان در صدد آن نیامدند و صدیقه رض از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افگنده اند و من هرچه می گویم کسی باور نکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان * بیت *

* صبری کنیم تا کرم او چه می کند * با این دل شکسته غم او چه می کند *

ع ۸ مقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت عم ظاهر شد آیات براءت نازل گشت (اِنَّ الَّذِيْنَ جَآءُوْ بِالْاِفْكِ) بدرستی آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رض (عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ ط) گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله بن ابی که پیشوای منافقان است و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خالهٔ ابو بکر صدیق رض و حمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رض (لَا تَحْسَبُوْهُ) مپندارید آن دروغ گو را (شَرًّا لَّكُمْ ط) بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت پناه عم و عایشه رض و صفوان که نسبت باو کرده بودند می فرماید که آن دروغ را به نسبت خود بد مپندارید (بَلْ هُوَ) بلکه آن (خَيْرٌ لَّكُمْ ط) بهتر است مر شما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما به همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت (لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ) مر هر کسی را از ایشان که متکلم اند بر افک (مَّا اكْتَسَبَ) جزای آن جز است که کسب کرده (مِنَ الْاِثْمِ ج) از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده (وَالَّذِيْ تَوَلّٰى) و آن کس که فرا گرفت (كِبْرَهٗ) معظم آن سخن و شنیع تر آن را (مِنْهُمْ) از ان جماعت مراد ابن ابی است لعنت الله علیه (لَهٗ عَذَابٌ) مر او راست عذابی (عَظِيْمٌ ۝) بزرگ در آخرت یا در دنیا آنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت

وگویند حسان بوده که باخر عمرش نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشت (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ) چرا
نه آنگاه که شنودید این سخن را (ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ) گمان بردندی مردان و زنان گرویدگان
(بِأَنْفُسِهِمْ) بهم دینان خویش (خَيْرًا) نیکوئی چنانچه به نفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت
و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار با آنکه ایمان مقتضای گمان نیکی است باهل ایمان یعنی
بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه رض و صفوان (وَقَالُوا) وگفتند
چنانچه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد گوید (هَذَا) این سخن (إِفْكٌ مُبِينٌ) دروغی روشن است
و حق سبحانه ازواج پیغمبران را نگاه میدارد از مثال این حالها به تعظیم و تکریم برایشان (لَوْلَا جَاءُوا) چرا
نیاوردند (عَلَيْهِ) برین سخن (بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ) چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف می کنند بران
(فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ) پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه (عِنْدَ
اللَّهِ) نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او (هُمُ الْكَاذِبُونَ) ایشانند دروغگویان در ظاهر و باطن چه اگر
گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج
انبیاء ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ) و اگر نه افزونی کرم خدای
بودی (عَلَيْكُمْ) برشما (وَرَحْمَتُهُ) و مهربانی او (فِي الدُّنْيَا) در دنیا بتوفیق توبه کردن (وَالْآخِرَةِ) و در آخرت
بعفو و مغفرت (لَمَسَّكُمْ) هر آینه برسیدی شما را (فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ) در آن چیزیکه خوض کردید در ان از دروغ
بر صدیقه رض (عَذَابٌ عَظِيمٌ) عذابی بزرگ که عذاب قذف است و ملامت مردم در جنب آن
حقیر بودی و شمار آن عذاب رسیدی (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ) آنگاه که فرا می گرفتید این سخن را (بِأَلْسِنَتِكُمْ)
بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدی (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ) و می گفتید بدهنهای خود (مَا لَيْسَ
لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ) آن چیزی را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل می گفتید (وَتَحْسَبُونَهُ) و می پندارید
آن چیز را که گفتید (هَيِّنًا) سهل و آسان که هیچ طعنه بران متفرع نیست و نباشد (وَهُوَ) وحال آنکه آن
سخن (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدای تعالی (عَظِيمٌ) بزرگ است و عقوبت بسیار بران مترتب چه
الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در کشاف مذکور
است که ام ایوب زوجهٔ ابوایوب انصاری رض با او گفت که شنیدهٔ سخنی را که مردم در باب
عایشه رض می گویند ابوایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو به نسبت خود این فعل روا
میداری ام ایوب گفت لا والله ابوایوب گفت که والله که عایشه رض بهتر از تو است پس به نسبت زن

پیغمبر ع م این گمان کی روا دارد این بهتان عظیم است حق تعالی فرمود که (وَلَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ) و چرا نه چون شنودید این سخن را (قُلْتُمْ) می گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نه گفتید چون ابو ایوب گفت رض (مَّا يَكُونُ لَنَا) نمی سزد مارا و نمی رسد (أَن نَّتَكَلَّمَ) آنکه سخن گوئیم (بِهَٰذَا ق) باین کلام (سُبْحَانَكَ هَٰذَا) پاک است خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد (بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ۝) این کلام افترای بزرگ است بر بافتهٔ منافقان (يَعِظُكُمُ اللَّهُ) پند می دهد شما را خدای (أَن تَعُودُوا) آز آنکه باز گردید (لِمِثْلِهِ أَبَدًا) بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید (إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ج) اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مومنان (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ) و بیان می کند و روشن می گرداند خدای تعالی (لَكُمُ الْآيَاتِ ط) برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقهٔ آداب انحراف نورزید (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدای تعالی داناست بطهارت ذیل عایشه رض (حَكِيمٌ ۝) حکم کننده ببراءت ذمهٔ او از عیب و عار

*** بیت ***

* تا گریبان دامنش پاک است از لوث خطا * وز مذمت عیب چو آلوده از سر تا بپا *

و چه زیبا گفته است

*** بیت ***

* کرا رسد که کند عیب دامن پاکت * که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی *

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ) بدرستی آنانکه دوست میدارند (أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ) آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه (فِي الَّذِينَ آمَنُوا) در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند (لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لا) مر ایشان راست عذابی دردناک (فِي الدُّنْيَا) در دنیا بحد قذف و بدنامی (وَالْآخِرَةِ ط) و در آن سرای بآتش (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن (وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝) و شما آن را نمی دانید (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ) و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بهره باری (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَرَحْمَتُهُ) و بخشایش او به مهربانی و پروردگاری (وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ) و آنکه خدای تعالی مهربان است ببراءت ذمت و مقذوف را ظاهر گردانید (رَّحِيمٌ ۝) بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذراند هر آینه عقوبت کارها شما فرود آمدی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانی که گرویده اید (لَا تَتَّبِعُوا) پیروی مکنید (خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ط) گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسواسهای او را در قذف عایشه رض (وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ) و هر که برپای وی رود و آثار او را متابعت کند (فَإِنَّهُ يَأْمُرُ) پس بدرستیکه می فرماید دیو آن کس را (بِالْفَحْشَاءِ)

نصف

ربع ۹ ع

بکاری که زشت باشد در عرف و عقل (وَالْمُنْكَرِ) و بهر آنچه ناپسندیده است در حکم شرع (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ) و اگر نه کرم الهی بودی (عَلَيْكُمْ) بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدود که کفارت گناه است (وَرَحْمَتُهُ) و بخشایش او بتطهیر شما (مَا زَكَى مِنْكُمْ) پاک نگشتی از شما (مِنْ أَحَدٍ) هیچ یکی (أَبَدًا) تا آخر دهر از دنس این عیب جوئی و بدگوئی (وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي) ولیکن خدای پاک میسازد بقبول توبه (مَنْ يَشَاءُ) هر کرا خواهد (وَاللَّهُ سَمِيعٌ) و خدای تعالی شنواست بمقالات مردمان (عَلِيمٌ) دانا به نیت های ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بر پسر خالهٔ خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق تعالی آیت فرستاد که (وَلَا يَأْتَلِ) و باید که سوگند نخورند (أُولُو الْفَضْلِ) خداوندان فضل در دین (مِنْكُمْ) از شما (وَالسَّعَةِ) و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق رض حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند (أَنْ يُؤْتُوا) بر آنکه ندهند نفقه (أُولِي الْقُرْبَى) خویشاوندانرا (وَالْمَسَاكِينَ) و درویشان و محتاجانرا (وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) و مهاجرانرا در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر (وَلْيَعْفُوا) و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده (وَلْيَصْفَحُوا) و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند (أَلَا تُحِبُّونَ) آیا دوست نمی دارید (أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) آنرا که بیامرزد خدای تعالی شمارا پس شما نیز از گناه دیگران در گذرید (وَاللَّهُ غَفُورٌ) و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام (رَحِيمٌ) مهربان بر اصحاب جرائم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق رض کرده اند صاحب احقاف فرموده و به یحتج ان الفضل المطلق له و حکیم سنائی قدس سره درین باب فرموده * نظم *

* بود چندان کرامت و فضلش * که اولوا الفضل خواند ذوالفضلش *

* صورت و سیرتش همه جان بود * زان ز چشم عوام پنهان بود *

* روز و شب سال و ماه در همه کار * ثانی اثنین اذ هما فی الغار *

(إِنَّ الَّذِينَ) بدرستی آنانکه (يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) رمی می کنند زنان محصنه را (الْغَافِلَاتِ) بی خبران از آنچه قذف می کنند ایشان را بدان (الْمُؤْمِنَاتِ) گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبراند عم و در وسیط گوید خاصه عایشه رض مراد است و گفته اند در شان مهاجرات است و بعضی عام میدارند و بهر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی می کنند (لُعِنُوا) لعنت کرده شدند (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) در دنیا

دور آخرت دور افتادند از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردود اند و در آن
سرای مبغوض و مطرود (وَلَهُمْ عَذَابٌ) ومر ایشان راست عذابی (عَظِيمٌ ﴿﴾) بزرگ بجهت گناه
بزرگ و آن عذاب ایشان را بود (يَوْمَ تَشْهَدُ) در روزیکه گواهی دهند (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (أَلْسِنَتُهُمْ)
زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند (وَأَيْدِيهِمْ) و گواهی دهند دستهای ایشان
(وَأَرْجُلُهُمْ) و پایهای ایشان (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝) بآنچه بودند که کسب می کردند از جرائم و مآثم (يَوْمَئِذٍ)
آنروز (يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ) تمام بدهد خدای ایشان را (دِينَهُمُ الْحَقَّ) جزای که سزاوار است بدیشان
(وَيَعْلَمُونَ) و بدانند در آنروز (أَنَّ اللَّهَ) آنکه خدای تعالی (هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ۝) او است ثابت بذات
خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب (الْخَبِيثَاتُ) سخنان ناشایست و ناپاک (لِلْخَبِيثِينَ)
مر ناپاکانرا یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند (وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ ج) و پلیدان نیز شایسته اند
مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان بدان مائل است از خبث خباثت (وَالطَّيِّبَاتُ) و کلمات پاکیزه
(لِلطَّيِّبِينَ) مر مردمان پاک را است یعنی از ایشان سرایت کند (وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ج) و پاکیزگان
نیز در خورند سخنان پاک و اکل انا یترشح بما فیه * مصرع * از کوزه همان برون تراود که درو است *
و گفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک راغب اند بر ایشان و زنان پاک برای مردان
پاک اند و مردان پاک مائل اند بر ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه عم که
پاکیزه ترین موجودات است محرمی پاکیزه چون حضرت عایشه صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب
الفت و صحبت است و الیه اشارة فی المثنوی المعنوی * مثنوی *

* ذره ذره کاندرین ارض و سما است * جنس خود را همچو کاه و کهربا است *
* ناریان مر ناریانرا جاذب اند * نوریان مر نوریانرا طالب اند *
* اهل باطل باطلانرا می کشند * اهل حق از اهل حق هم سرخوشند *
* طیبات آمد ز بهر طیبین * للخبیثات الخبیثون است یقین *

ذکر فضائل حضرت عایشه صدیقه رض در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا ثبت ذکر یافته
لاجرم این جا بر ترجمه آیات اقتصار نمود (أُولَٰئِكَ) آنگروه یعنی حضرت رسالت پناه عم و عایشه رض
و صفوان رض (مُبَرَّءُونَ) تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند (مِمَّا يَقُولُونَ ط) از آنچه میگویند ارباب
افک و بهتان منصب رسالت ازان عالی تر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهه

آلوده کرده و صفوان مردی پاکیزه و از اولیای صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت (لهم)
مر ایشانرا است (مغفرة) آمرزش از خدای تعالی (ورزق کریم) و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار
و پایدار مراد نعیم بهشت است (یا ایها الذین آمنوا) ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او ع ١٠
(لا تدخلوا) در میائید مرده (بیوتا) بخانها (غیر بیوتکم) جز خانهای خود که در ان ساکنید یعنی به هیچ خانه
بیگانه در میائید (حتی تستانسوا) تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید (وتسلموا) و سلام کنید (علی اهلها ط)
بر اهل آن خانه در روایت آمده که گوئید السلام علیکم ادخل ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب
نبوت مآب عم آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمی خواهیم که هیچ کس
ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می آید و ما را نه بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه
این آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میائید (ذلکم) آن استعلام و استیذان (خیر لکم)
بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آئید و گفته اند که در عیال خود در می آید باید که بکلمه
یا بآواز پای یا تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم (لعلکم
تذکرون) شاید که شما پند گیرید (فان لم تجدوا فیها) پس اگر نیابید در ان خانه (احدا) هیچ یکی را
(فلا تدخلوها) پس در میائید در خانهای غیر (حتی یؤذن لکم ج) تا وقتیکه دستوری دهند یعنی کسی
پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است (وان قیل
لکم ارجعوا) و اگر گویند بعد از استیذان که باز گردید (فارجعوا) پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید
و بر در خانه منشینید که در ان مضرت صاحب بیت است (هو ازکی لکم ط) آن باز گشتن پاکتر
و پسندیده تر مر شما را است (والله بما تعملون) و خدای تعالی بآنچه شما می کنید از استیجازه و ابرام
(علیم) داناست و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیت ابوبکر صدیق رض بعرض رسانید
که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و رباطها اقامت
می گزینند چون کسی در ان مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که (لیس علیکم)
نیست بر شما (جناح) گناهی (ان تدخلوا) از آنکه در آیید بی دستوری (بیوتا غیر مسکونة) در خانهای
که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمی کند بلکه می آیند و میروند چون کاروان سرای و رباط (فیها)
در ان خانهای غیر مسکون (متاع لکم ط) برخورداری و نفع است مر شما را که از سرما و گرما در ان پناه
می گیرند و رخوت و انعام شما در ان محفوظ می ماند (والله یعلم) و خدای میداند (ما تبدون) آنچه آشکارا

می کنید از استیذان (وَمَا تَكْتُمُونَ ۞) و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانها بفساد (قُلْ) بگو ای محمد
(لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا) مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند (مِنْ أَبْصَارِهِمْ) از دیدهای خود از دیدن
نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده که تیز رو ترین پیکی شیطان را در وجود انسان
چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند تا چیزی بدیشان نمی رسد باستدراک آن مشغول
نمی توانند شد اما دیده جاسوسی است که از دور و نزدیک ابتلاء و آثام را صید می کند * نظم *

* این همه آفت که بتن میرسد * از نظر توبه شکن میرسد *

* دیده فرو پوش چو در در صدف * تا نشوی تیر بلا را هدف *

در نفحات از شبلی قدس سره نقل می کند که بگو تا بپوشند دیدهٔ سر را از محارم و دیدهٔ دل را از ماسوی الله
(وَيَحْفَظُوا) و نگاه دارند (فُرُوجَهُمْ ط) فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه
(ذٰلِكَ) آن پوشیدن چشم و محافظت فرج (أَزْكَىٰ) پاکیزه تر است و سودمند تر (لَهُمْ ط) مر ایشان را
در دنیا و آخرت (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ) بدرستیکه خدای تعالی داناست (بِمَا يَصْنَعُونَ ۞) بآنچه می کنند از نظر
بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ) و بگو مر زنان گرویده را که از روی
عفت (يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ) بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم (وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ)
و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا (وَلَا يُبْدِينَ) و ظاهر نسازند (زِينَتَهُنَّ) آرایش خود را از پیرایها جامها
و رنگها و جز آن (إِلَّا مَا ظَهَرَ) مگر آنچه ظاهر شود (مِنْهَا) از آن بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب
و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آن است پس مستثنی وجه باشد و کفین
(وَلْيَضْرِبْنَ) و باید که فرو گذارند (بِخُمُرِهِنَّ) مقنعهای خود را (عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) بر گریبانهای خویش یعنی
گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند (وَلَا يُبْدِينَ) و آشکارا
مکنند (زِينَتَهُنَّ) مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند
و خلخال است (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ) مگر برای شوهران خویش که تزئین برای ایشان است (أَوْ آبَائِهِنَّ)
یا پدران خویش و پدر پدر که حکم پدر دارد (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم
پدرانند مر زن را (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ) یا پسران خویش و پسران پسر هر چند که باشند درین داخل اند (أَوْ أَبْنَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ) یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنانرا (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ) یا برادران خویش
(أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ) یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ) یا پسران

خواهران خود و این ها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است
و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند در انوار فرموده که احوط آن است که مواضع زینت
بعم و خال ظاهر نکند که شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد (اَوْ نِسَآئِهِنَّ)
یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت به مومنان نمایند در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه
و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که
حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب میباید
نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز باید کرد (اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ) یا آنچه مالک شده
است آنرا دستهای ایشان یعنی پرهیزند زنان از آنان که ملک یمین باشند از کنیزکان خواه مومنه
و خواه کافره و با آنکه ایشان در نساء داخل اند این جا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم
نیست و گویند مراد همه بندگان زن اند از اماء و عبید و قول آن است که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید
و الا فلا و در احتمالات آورده که ابن المسیب رح فرموده است که مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملکت
ایمانهن که آن در باب اماء است نه عبید چه غالب آن است که نساء بیع اماء کنند نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد
و جائز نیست که نظر او بموی مولات و نه بموضعی از موضع زینت وی (اَوِ التّٰبِعِيْنَ) یا پی روندگان (غَيْرِ اُولِي
الْاِرْبَةِ) جز خداوندان حاجت بزنان (مِنَ الرِّجَالِ) از مردان شما یعنی آنها که بطلب خوردنی بخانها
می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ شهوت نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عنین یا ابلهانیکه
مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان جز مقصود بطعام نیست و اکثر ائمهٔ حنفی بر آنند که خصی
و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش
آنکه توانائی بر آن نیست (اَوِ الطِّفْلِ الَّذِيْنَ) یا طفلان آنانکه (لَمْ يَظْهَرُوْا) مطلع نیستند (عَلٰى عَوْرٰتِ
النِّسَآءِ ص) بر عورات زنان یعنی تمییز ندارند و از حال مباشرت باشان بی خبرند یا آنکه قادر نیستند
بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند (وَلَا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ) و نزنند زنان پایهای
خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن (لِيُعْلَمَ) تا دانسته شود (مَا يُخْفِيْنَ) آنچه پنهان میدارند (مِنْ زِيْنَتِهِنَّ ط)
از پیرایهٔ خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم
بایشان شود (وَتُوْبُوْٓا اِلَى اللّٰهِ) باز گردید بخدای تعالی (جَمِيْعًا) همه شما (اَيُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ) ای
گرویدگان (لَعَلَّكُمْ) شاید که شما (تُفْلِحُوْنَ ۝) رستگار شوید توبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ یک از آدمی خطره

و جریده خالی نیست تا امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج‌تر کسی بتوبه آن است که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرموده تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه بکنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمی خواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند

* نظم *

* چو رسوا نکردی بچندین خطا * * درین عالمم پیش شاه و گدا *

* در آن عالمم هم بر خاص و عام * * بیامرز و رسوا مکن والسلام *

(وَاَنْكِحُوا الْاَيَامٰى) و به نکاح در آرید زنان بی شوهران را (مِنْكُمْ) از شما یعنی مرد را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید (وَالصّٰلِحِيْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ) و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود (وَاِمَائِكُمْ ط) و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشأن ایشان و آنکه بسبب تزویج در پردهٔ عفت باشند (اِنْ يَّكُوْنُوْا) اگر باشند آیاما و صلحا از عباد و اماء (فُقَرَآءَ) درویشان و تنگ دستان (يُغْنِهِمُ اللّٰهُ) غنی گرداند ایشان را خدای تعالی (مِنْ فَضْلِهٖ ط) از فضل خود به قناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل کما قال عمر طعام الواحد یکفی الاثنین (وَاللّٰهُ وَاسِعٌ) و خدای فراخ بخشایش است صاحب معیشت او دهد (عَلِيْمٌ ۝) داناست باستحقاق فقراء بسط روزی او کند (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِيْنَ) و باید که بازایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه (لَا يَجِدُوْنَ) نمی یابند (نِكَاحًا) اسباب نکاح از مهر و نفقه (حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ) تا وقتی که توانگر گرداند خدای تعالی ایشانرا (مِنْ فَضْلِهٖ ط) از افزونی کرم خود بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد (وَالَّذِيْنَ) آنانکه (يَبْتَغُوْنَ الْكِتٰبَ) طلب می کنند مکاتبه را (مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ) از آنچه که مالک است آنرا دستهای شما یعنی انها از بندگان شما که مکاتبه جویند (فَكَاتِبُوْهُمْ) پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحباب است و مکاتبه آن باشد که خواجه بندهٔ خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبت طلبید او ابا آورد این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشانرا مکاتب سازید (اِنْ عَلِمْتُمْ) اگر دانسته اید (فِيْهِمْ خَيْرًا صلے) در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه نجم کتابت را از مردم سوال نکند چه آن بس مکروه است که بنده بگدائی مال کتابت باز دهد بندهٔ از آن سلمان فارسی رض مکاتبت طلبید سلمان فرموده که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست

گفت نی مسلمان گفت پس می خواهی مرا ازاد سازی و ادناس مردم بحث لی من هرگز ترا مکاتب نه سازم (وَ اٰتُوْهُمْ) و بدهید بندگان مکاتب را (مِّنْ مَّالِ اللّٰهِ) بعضی از مال خدای تعالی (الَّذِیْٓ اٰتٰىكُمْ ط) آنچه بشما داده خویطب مرصبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رض می گویند د آتوهم خطاب است باموالی و واجب است از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رح ربع مال مقرر می کند و شافعی رح بقول تفویض برای خواجه می فرماید و ابو حنیفه و مالک رح ایتان واجب نمی دانند و می فرمایند که خطاب و اتوهم راجع بعامه مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو بدهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این چیز را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدر می توان گذشت * نظم *

* بشنو از من نکته ای زنده دل * وز پس مرگم به نیکی یاد کن *
* گه به لطف آزاده را بنده ساز * گه باحسان بنده آزاد کن *

آورده اند که عبد الله بن ابی سلول که پیشوای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت دو کنیزک معاذه و مسیکه نام از انها باکدیگر گفتند که اگر این کار که ما می کنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت ماب هم آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که (وَلَا تُكْرِهُوْا) و اکراه مکنید (فَتَيٰتِكُمْ) کنیزکان خود را (عَلَى الْبِغَآءِ) برزنا و پلید کاری (اِنْ اَرَدْنَ) اگر خواستند (تَحَصُّنًا) باز ایستادن به پرهیزگاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حال است والا اکراه بهر حال ممنوع پس حق سبحانه می گوید شما اکراه می کنید (لِّتَبْتَغُوْا) تا فرا گیرید (عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ط) مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان و در تبیان آورده که زانی بود که صد شتر برای فرزندیکه از مزنی بهاد داشت میدادی (وَمَنْ يُّكْرِهْهُّنَّ) و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای (مِنْۢ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ) از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا (غَفُوْرٌ) آمرزنده گناه ایشان است یعنی کنیزکان مکره را (رَّحِيْمٌ ۝) مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مگر بر گردن اکراه کنندگان (وَلَقَدْ اَنْزَلْنَآ) و بتحقیق فرستادیم ما (اِلَيْكُمْ) بسوی شما (اٰيٰتٍ مُّبَيِّنٰتٍ) آیتهای روشن و توضیح یافته و حفص بکسر یا می خواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام (وَّمَثَلًا) و فرستادیم مثلی (مِّنَ الَّذِيْنَ خَلَوْا) از امثال آنانکه گذشته اند (مِنْ قَبْلِكُمْ) پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه

ایشان و آن قصهٔ عایشه رض است که مانندگی دارد بقصهٔ مریم علیها السلام در وقوع تهمت و بقصهٔ یوسف
علیه السلام در برائت ذمه (وَمَوْعِظَةً) و فرستادیم پندی در این آیتها (لِّلْمُتَّقِيْنَ) برای پرهیزگاران تخصیص
ع ۱۱ متقیان جهت انتفاع ایشان است بمواعظ و نصائح قرآن (اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) خدای تعالی
نور آسمانها و زمینها است نور نامی است از نامهای حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدای را نور توان
گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار این هر دو ضد است
و باید دانست که نور متعارف کیفیت است که باصره اولا و را دریابد و بواسطهٔ او ثانیا سایر مبصرات
را ادراک کند چون کیفیتی که فائض گردد مثلا از نیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق
نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و ازین است که صاحب
کشاف می گوید که ذو نور السموات والارض او است خداوند نور آسمانها و زمینها یا نور اهالی آن هر چه از اجزای
عالم هستی در مظاهر بلندی و مغاک پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی همه عطیهٔ فیض اوست * بیت *

* در ظلمت عدم همه بودیم بی خبر * نور وجود سرشته و از تو یافتیم *

تا تجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض
روشن کنندهٔ سما است بملائکهٔ معتبرین و نور دهندهٔ زمین بانبیای مرسلین علیهم السلام یا روشنی بخش آئینه دلهای
ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آرایندهٔ آسمان و زمین ست و آنکه امام
یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور بدین وجه آورده که جهان آرای و دلکشای موید این
قول است آنکه امام نسفی رح در بیان آرایش ارض و سما گوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن
طاعات ملائکه کرام است و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را
بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بانبیاء و علماء و مومنان یا سما را بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان و زمین
را بتلبیهٔ حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه و اقرا المعمور و گفته اند مدبر السموات
والارض امور اهالی آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته تدبیر او است مدبر امور را که برای او کار کند
و تدبیر او مهم سازد نور القوم و نور البلد می گویند کما قال الشاعر * نور القبایل کعب بن محام * و بدین
تقدیر او است که کار همه آسمانیان و زمینیان ساز و مجموعه را بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد * بیت *

* از نهانخانهٔ احسان تو هر جا همه کس * کل حزب فرحونند زهی لطف عمیم *

در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدائع حکمت که در دوائر

سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او و فی کل شیء له
آیة تدل علی انه واحد * مصرع * وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت او است * و از ابن عباس رض منقول
است که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که به هدایت او بهستی خود راه
برند و بواعث و مصالح دین و دنیا بشناسند در لطایف حقیقی از خواجه ابوسهل انصاری روح الله
روحه نقل می کند که منور اهل السموات والارض چه تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف
و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط مسرت
او بیفزاید آنجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است * بیت *

* چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم * * چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو *

بعضی از علما گویند نور آن است که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون
حق تعالی بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بدو راه برده ایم پس او را
نور توان گفت صاحب اکتشاف رح آورده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن را از متحرک نشناسد
و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صبیح باز ندانند چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آورند
وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر تمیز شود مدرکهٔ انسانیه داند که استفادهٔ این
دانش و تمییز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملو است و او مخفی ظاهر بدلالت
و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمییز اشیا رسیده سزاوار
آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهراند و او از همه
مخفی و از حضرت ولایت رتبت رح در شرح رباعیات فرموده که هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و
اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان و اشکال
بواسطهٔ ضیائی است که محیط است بآنها و شرط است در رویت و باوجود این بیننده در ادراک آنها
از ادراک ضیا غافل می شود و بغیبت ضیا معلوم می گردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا است
همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیا و الوان و اشکال و بیننده و به جمیع موجودات ذهنی و خارجی
قیوم همه است و ادراک شی بی ادراک او محال است اگرچه از ادراک او غافل باشی و آن
غفلت بواسطهٔ دوام ظهور او است و اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت
ادراک امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بوده

* نظم *

* هستی که بذات خود هویداست چو نور * ذرات کونات ازو یافت ظهور *
* هر چیز که از فروغ او افتد دور * در ظلمت نیستی بماند مستور *

و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدای سایر هستیها بدو است الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی او عدم محض است و پیدائی و ادراک همه هستی او است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مخفی نماید * نظم *

* همه عالم بنور اوست پیدا * کجا او گردد از عالم هویدا *
* زهی نادان که او خورشید تابان * بنور شمع جوید در بیابان *

(مَثَلُ نُوْرِهٖ) صفت نوری که منسوب بدو است (كَمِشْكٰوةٍ) مانند روزنهٔ است در دیوار که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی (فِيْهَا مِصْبَاحٌ ط) در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبهٔ است از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیلهٔ مشعله باشد در انبوبه (اَلْمِصْبَاحُ) آن چراغ افروخته (فِيْ زُجَاجَةٍ ط) در قندیلی از آبگینه (اَلزُّجَاجَةُ) آن آبگینه بنهایت صفا و لطافت (كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ) گویا ستاره ایست (دُرِّيٌّ) درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در واست (يُّوْقَدُ) افروخته شده است در ابتدا (مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ) از روغن درخت با برکت بسیار (زَيْتُوْنَةٍ) که آن زیتون است در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر دعای برکت برو خوانده اند از آن جمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام (لَّا شَرْقِيَّةٍ) نه در جانب شرق است از معموره چون گنگ دژ و دیار چین و خطا (وَّلَا غَرْبِيَّةٍ لا) و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام است یا آنکه نه پیوسته در آفتاب است تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهرمند است و هم از حمایت و قایت سایه محظوظ حسن بصری رح فرموده که اصل این شجره از بهشت است بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی برو اطلاق توان کرد (يَّكَادُ زَيْتُهَا) نزدیک است که روغن آن درخت (يُضِيْٓءُ) روشنی دهد بنفس خود (وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ) و اگرچه نرسیده باشد بوی (نَارٌ ط) آتشی یعنی در درخشندگی و براقی بمثابهٔ است که بی آتش روشنائی بخشد (نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ ط) روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفائی زیت یار شده بانور چراغ و لطافت زجاج بر آن افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است (يَهْدِي

اللّٰهُ) راه می نماید خدای تعالی (لِنُورِهٖ) بنور معرفت خود (مَنْ يَّشَاءُ ط) هر کرا می خواهد (وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ) و می زند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان می کند (لِلنَّاسِ ط) برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن ایشان هویدا گردد (وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ) و خدای بهمه چیز ها از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات (عَلِيْمٌ) دانا است علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلما امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق تعالی تشبیه کرده سینهٔ مومن را به مشکوة و دل او را در سینه به قندیل زجاجه در مشکوة و ایمانرا بچراغی افروخته در قندیل. قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجره مبارک که از تاب آفتاب خوف ضلال و نوال رجا بهره دارد و نزدیک است که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان بآن یار گشت نمو و از نور علی نور بظهور رسید دوم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد بپیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود دیگر آنکه چراغ داخل خانه را روشن بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد به همین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم * مصرع * سیمای هر کس از دل او می دهد خبر * و تشبیه فرموده دل مومن را با بگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینهٔ شکستهٔ هرکجا رسد ببرد و زخمی که دل شکسته را زند مرهمی نه پذیرد

* بیت *

* چون آبگینه این دل مجروح نازکم * * هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود *

دیگر گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی هم که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه ناف عالم و از فراگرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار صلعم نور علی نور معلوم توان کرد قولی آن است که آن نور قرآن است و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی حق تعالی نه مخلوق است و نه متخلق نزدیک است که هنوز قرآن ناخوانده دلائل و حجج او بر همگنان واضح شود پس چون قراءت بدان کند نور علی نور شود در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است هم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که نه یهودیست مایل است چه یهود غرب را

قبله ساخته اند و نه به نصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند ومصباح حضرت پیغمبر عم یا مشکوة ابراهیم است وزجاجه اسمعیل ومصباح حضرت رسالت پناه عم وشجره شجرهٔ نبوت که نه کذب است ونه هزل یا مشکوة سینهٔ مشروح آنحضرت عم وزجاجه دل صافی مطهر او است ومصباح علم کامل او شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو وافراط است ونه در طرف تقصیر وتفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده وصراط سوی عبارت از آن است ودر عین المعانی فرموده که

* بیت *

در محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است

* پر نور دو پسر نوری است مشهور * * ازین جا فهم کن نور علی نور *

بواقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر به بسطی لایق مذکور است ومسطور والی الله تصیر الامور (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ) تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری داد خدای وامر کرد (أَن تُرْفَعَ) آنکه برداشته شود قدر او به تعظیم یعنی آن را رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند دران آوازها تا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها دران بیوت (وَيُذْكَرَ فِيهَا) و یاد کرده شود دران خانها (اسْمُهُ) نام او ومراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن وارفع مساکن از جمیع بقاع آن است که در آنجا بذکر ونماز اشتغال باید نمود واز سخن دنیا کلام مالایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا عم یا بیوت مکه یا حجرات طاهره وبعضی رفع را حمل کنند بر ساختن وافراشتن بنا چنانچه فرموده واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت وگویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی مقصدی عمارت آن پیغمبران بوده کعبهٔ معظمه که بسعی خلیل ومدد اسمعیل عم تمام شده وبیت مقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود عم واتمام آن بر دست سلیمان عم اتفاق افتاده ومسجد مدینه ومسجد قبا که عمارت آن هردو باشارت حضرت مصطفی عم بوده (يُسَبِّحُ لَهُ) تسبیح گفته شود یا نماز گزارند مر خدای را (فِيهَا) دران بیوت (بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ) بامداد وشبانگاه (رِجَالٌ) مسجدیان ومصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود (لَّا تُلْهِيهِمْ) مشغول نمی سازد و بازنمی دارد ایشان را (تِجَارَةٌ) بازرگانی یعنی خریدن متاعی که ازان توقع سودی باشد (وَلَا بَيْعٌ) ونه فروختن آنها یعنی داد وستد وخرید وفروخت ایشان را مانع نبود (عَن ذِكْرِ اللَّهِ) از یاد کردن خدای تعالی (وَإِقَامِ الصَّلَاةِ) وبپای داشتن نماز (وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ) واز دادن زکوة محققان برانند که چون بیع وشرا که اعظم اشغال دنیوی است ایشان را از ذکر مانع نبود بباقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق

است و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و به حقیقت این روش خواجگان ماوراء النهر
است آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس سره پرسید که در طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت
بنای طریقهٔ شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق * بیت *

* از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش * این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان *

آنچه حق تعالی می فرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت
حقائق پناهی قدس سره در بیان این طریقهٔ انیقه فرموده اند * رباعی *

* سر رشتهٔ دولت ای برادر بکف آر * وین عمر گرامی به خسارت مگذار *

* دائم همه جا با همه کس در همه حال * میدار نهفته چشم دل جانب یار *

(یَخَافُونَ) می ترسند این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق (یَوْمًا تَتَقَلَّبُ) از روزیکه بگردد
(فِیهِ الْقُلُوبُ) در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش با اضطراب متغیر شود
(وَالْاَبْصَارُ) و بگردد دیدها و از هر طرف بنگرد تا به بیند که نامهٔ اعمال وی از کجا بدو می آید (لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ)
متعلق است بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس (اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا)
نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود (وَیَزِیدَهُمْ) و زیاده کند در پاداش (مِنْ فَضْلِهٖ ط) از فضل
خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطا کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد
(وَاللّٰهُ یَرْزُقُ) و خدای تعالی روزی می دهد در دنیا (مَنْ یَشَاءُ) هرکرا می خواهد (بِغَیْرِ حِسَابٍ ۰)
بی حساب یعنی بران روزی حساب نکند یا زیاده از آن دهد و در عقبی که بجیز شمار در آید (وَالَّذِینَ كَفَرُوا)
و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بدان (اَعْمَالُهُمْ) عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم
و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن (كَسَرَابٍ) مانند سرابی است (بِقِیعَةٍ) بزمینی هموار سراب
آن است که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آب
مواج (یَحْسَبُهُ الظَّمْاٰنُ) پندارد آنرا تشنه (مَاءً ط) آبی صافی و روی بوی آورد (حَتّٰی اِذَا جَاءَهُ)
تا چون برسد بموضعی که در توهم آب کرده (لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا) نیابد آن مظنون و متصور خود را چیزی
(وَوَجَدَ اللّٰهَ) و یابد عقاب خدای تعالی را (عِنْدَهُ) نزدیک کردار خویش یا خدای حساب کنندهٔ خود
یابد (فَوَفّٰهُ) پس تمام بدهد خدای او را (حِسَابَهُ ط) جزای کردار او بوجهی که حساب اقتضا کرده باشد

(وَاللّٰهُ) و خدای تعالی (سَرِيْعُ الْحِسَابِ لا) زود حساب است حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال کفار را بسراب و ایشان را بتشنهٔ جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب ناامید شده باشد شدت تشنگی زیاده می شود کافران از امید پاداش اعمال خود چون نیابند حسرت و خیبت افزون می گردد (اَوْ كَظُلُمٰتٍ) یا کردار ایشان باشد چون تاریک های متراکمه (فِيْ بَحْرٍ لُّجِّيٍّ) در دریای عمیق که دم بدم (يَّغْشٰهُ مَوْجٌ) می پوشد آن دریا را موجی (مِّنْ فَوْقِهٖ مَوْجٌ) از بالای آن موجی دیگر (مِّنْ فَوْقِهٖ) از زبر موج ثانی (سَحَابٌ ط) ابری که انوار نجوم را بپوشد (ظُلُمٰتٌ) این تاریک ها است (بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ط) بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر (اِذَآ اَخْرَجَ) چون بیرون آرد کسی (يَدَهٗ) دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم (لَمْ يَكَدْ يَرٰىهَا ط) نزدیک نیست که بیند آنرا بیان تاکید شدت ظلمات است یعنی دست را نبیند و نزدیک نیست که بیند (وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ) و هر کرا نداده و مقرر و مقدر نکرده خدای تعالی (لَهٗ نُوْرًا) مراو را روشنی در وقت قسمت ازلی (فَمَا لَهٗ) پس نیست مراو را (مِنْ نُّوْرٍ) هیچ نوری این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را * ظلمات عملهای تیره او است * و بحر لجی دل او * و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک * و سحاب مهر خذلان بر وی پس کردار و گفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیامت هم بظلمت بر عکس مومن که او را نور علی نور است این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض

* نظم *

* مومنان از تیرگی دور آمدند * لاجرم نور علی نور آمدند *

* کافری تاریک دل را بکرت است * حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است *

ع ۱۲ (اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی و ندانستی (اَنَّ اللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهٗ) آنکه خدای تعالی تسبیح می گوید مراو را و بپاکی یاد می کند بمقال یا بدلالت حال (مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) هر که در آسمانها و زمینها است (وَالطَّيْرُ صٰٓفّٰتٍ ط) و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتیکه بال گشاده باشند در هوا و صف کشیده تخصیص طیر بآن است که او میان زمین و آسمان است یا دلائل صنع در وی ظاهرتر است چه اجرام ثقیله را که اصلا مائل مرکزاند اعطای قوت میلان بمحیط و قدرت و قوت در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع (كُلٌّ) هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع (قَدْ عَلِمَ) بدرستیکه دانسته است (صَلَاتَهٗ) دعای خود را (وَتَسْبِيْحَهٗ ط) و تنزیه خود را یا دعا

و تسبیح خدا را یاد داده اند نیاز و نماز هر یک را (وَاللّٰهُ عَلِيمٌ) و خدای تعالی داناست (بِمَا يَفْعَلُونَ ۝) بآنچه
می کنند همه از طاعت و عبادت (وَلِلّٰهِ) و مر خدای راست (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ج) پادشاهی
آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها همه اوست (وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ۝) و بسوی خداست بازگشت همه
(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ) آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی (يُزْجِي سَحَابًا) میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه
(ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ) پس تألیف می کند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی (ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا) پس
می گرداند او را از هم رسته و بر هم بسته (فَتَرَى الْوَدْقَ) پس می بینی تو باران را که (يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ج)
بیرون می آید از میان آن (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ) و فرو می فرستد از ابرها از آسمان (مِنْ جِبَالٍ فِيهَا) از کوهها
که در واست یعنی از قطعه های ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت (مِنْ بَرَدٍ) از تگرگی که کائن است
در آن ابر مفعول محذوف است تقدیرش چنین که می فرستد از تگرگی که در ابر است تگرگ را و گفته اند
این جا آسمان است نه ابر و در آسمان کوهها است از تگرگ چنانچه در زمین کوهها است از سنگ
حق تعالی از آن تگرگ نازل می گرداند (فَيُصِيبُ بِهِ) پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ
(مَنْ يَشَاءُ) هر کرا می خواهد (وَيَصْرِفُهُ) و باز میدارد آنرا از میوه و محصول (عَنْ مَنْ يَشَاءُ ط) از هر که
می خواهد (يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ) نزدیک است که روشنی آن برق (يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ط) ببرد دیدها را و برباید
از فرط روشنی و این قوی تر دلیل است بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آبدار بیرون
می آرد (يُقَلِّبُ اللّٰهُ) می گرداند خدای (اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ط) شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا
بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر می سازد احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت (إِنَّ
فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه مذکور شد (لَعِبْرَةً) هر آینه دلالتی و اعتباری است (لِأُولِي الْأَبْصَارِ ۝)
مر خداوندان بصر و بصیرت را (وَاللّٰهُ خَلَقَ) و خدای تعالی بیافرید (كُلَّ دَابَّةٍ) هر جنبنده که در زمین است
(مِنْ مَاءٍ ج) از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بوده
چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عباس رض نقل می کند که حق سبحانه جوهری
آفرید و نظر هیبت در وی افگند بگداخت و آب گشت بعضی از آن را التهاب فرمود بآتش و از آن جن
بیافرید پس برخی را التهاب بباد داد و از آن ملائکه مخلوق ساخت پس التهاب نمود منعقد از برای خاک
و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آب است (فَمِنْهُمْ) پس از این جنبندگان
(مَنْ يَمْشِي) کسی هست که میرود (عَلَىٰ بَطْنِهِ ج) بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام (وَمِنْهُمْ

مَنْ يَمْشِي) و از ایشان کسی هست که میرود (عَلٰى رِجْلَيْنِ ج) بر دو پای چون آدمی و مرغ (وَمِنْهُم مَّنْ يَمْشِي) و از ایشان هست که مشی می کنند (عَلٰى اَرْبَعٍ ط) بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلة مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قایمه داد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع بیش نیست (يَخْلُقُ اللّٰهُ) می آفریند خدای تعالی (مَا يَشَاءُ ط) هرچه می خواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر * و صاحب حدیقه فرموده * نظم *

* او است قادر بهرچه خواهد خواست * هرچه خواهد کند که حکم او راست *

* نقشبندی بر درون گلها او است * نقش دان در درون دلها او است *

(اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝) بر آفریدن همه چیزها توانا است پس هرچه خواهد بیافریند (لَقَدْ اَنْزَلْنَا) بتحقیق که فرو فرستادیم (اٰيٰتٍ مُّبَيِّنٰتٍ ط) آیتهای روشن کرده و هویدا (وَاللّٰهُ يَهْدِيْ) و خدای راه نماید (مَنْ يَّشَاءُ) هرکرا خواهد بسبب تفکر در ان آیات (اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝) براهی راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکم محمد بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف عرض می کنیم حق سبحانه آیت فرستاد که (وَيَقُوْلُوْنَ) و می گویند منافقان که ما (اٰمَنَّا بِاللّٰهِ) گرویده ایم بخدای تعالی (وَبِالرَّسُوْلِ) و بفرستاده او (وَاَطَعْنَا) و فرمان برداری کردیم هر دو را (ثُمَّ يَتَوَلّٰى) پس می گردند (فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ) گروهی از ایشان و امتناع می نمایند از قبول حکم (مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ ط) از پس اقرار بایمان و اطاعت (وَمَا اُولٰٓئِكَ) و نیستند آن گروه (بِالْمُؤْمِنِيْنَ ۝) گرویدگان مخلص یا ثابت برایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن وایل منازعه بود در آب و زمینی چنانچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول عم برد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوئی زیرا که آن ملعون دانسته که حق بجانب مرتضی علی رض است و محمد عم حکم بجانب حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری می کنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و روی می تابند (وَاِذَا دُعُوْا) و چون خوانده شوند (اِلَى اللّٰهِ) بکتاب خدای (وَرَسُوْلِهٖ) و بحکم رسول او (لِيَحْكُمَ) تا حکم کند پیغمبر عم براستی (بَيْنَهُمْ) میان ایشان (اِذَا فَرِيْقٌ) آنگاه گروهی (مِّنْهُمْ) از ایشان که بشر است یا مغیره (مُّعْرِضُوْنَ ۝) اعراض کنندگانند از محاکمه بنبوی عم (وَاِنْ يَّكُنْ) و اگر باشد (لَّهُمُ الْحَقُّ) مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود (يَاْتُوْا اِلَيْهِ) بیایند بسوی

پیغمبر (مُذْعِنِينَ ط) فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد
فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زده اند (أَفِي قُلُوبِهِمْ) آیا در دلهای ایشان
(مَرَضٌ) بیماری است یعنی کفر و میل بظلم (أَمِ ارْتَابُوا) یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر عم واز و
تهمتی مشاهده کرده اند که برو اعتماد در راستی نماند (أَمْ يَخَافُونَ) آیا می ترسند (أَنْ يَحِيفَ اللّٰهُ) آنکه
حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی وجور نماید (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (وَرَسُولُهُ ط) و میل کند رسول او
در حکومت (بَلْ) نه چنین است که پیغمبر عم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کند بلکه (أُولٰئِكَ)
آن گروه (هُمُ الظَّالِمُونَ ۝) ایشانند ستمگاران بر خصوم یا بر نفسهای خود یا بابا بر امتناع از حکم خدا و رسول عم
ع ۱۳ (إِنَّمَا كَانَ) جز این نیست که هست (قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ) گفتار گرویدگان (إِذَا دُعُوا) چون خوانده شوند
(إِلَى اللّٰهِ) بکتاب خدای تعالی (وَرَسُولِهِ) و بسوی پیغمبر او (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) تا حکم کند میان ایشان
بوقت مخاصمت (أَنْ يَقُولُوا) آنکه گویند (سَمِعْنَا) شنیدیم قول ترا (وَأَطَعْنَا ط) و فرمان برداریم امر ترا
* مصرع * بهرچه حکم کنی در میان ما حکمی (وَأُولٰئِكَ) و آن گروه که چنین گویند (هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝) ایشانند
رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی (وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ) و هر که فرمان
برد خدای تعالی را در فرائض (وَرَسُولَهُ) و فرستادهٔ او را در سنن یا در هرچه فرماید (وَيَخْشَ اللّٰهَ) و بترسد
از عذاب خدای بر گناهان گذشته (وَيَتَّقْهِ) و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده (فَأُولٰئِكَ)
پس آن گروه (هُمُ الْفَائِزُونَ ۝) ایشانند فیروزیافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک
التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه
حصول فوز و فلاح و فوز جز بفرمان برداری و خشیه و تقوی متصور نیست * بیت *

* اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی * و اینک عمل از رضای مولی طلبی *

(وَأَقْسَمُوا) و سوگند خوردند منافقان (بِاللّٰهِ) بخدای تعالی (جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ) سخت ترین سوگند از خود که
در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه (لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ) اگر فرمائی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال
خود (لَيَخْرُجُنَّ ط) هر آینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند (قُلْ لَا تُقْسِمُوا ج) بگو سوگند یاد مکنید
و قسم بدروغ مخورید (طَاعَةٌ) مطلوب از شما فرمان برداری است (مَعْرُوفَةٌ ط) شناخته شده باخلاص
و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی (إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ) بدرستیکه خدای تعالی داناست
(بِمَا تَعْمَلُونَ ۝) بآنچه شما می کنید از نفاق و جز آن (قُلْ) بگو ای محمد (أَطِيعُوا اللّٰهَ) فرمان برید خدای تعالی را

بخلوص نیست (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ج) و اطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت (فَإِنْ تَوَلَّوْا)
پس اگر روی بگردانید ای مردمان (فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ) پس جز این نیست که بر پیغمبر است آنچه بر وحمل
کرده اند از تبلیغ احکام (وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ ط) و بر شماست آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال
(وَإِنْ تُطِيعُوهُ) و اگر فرمان بر بد رسول را در حکم او (تَهْتَدُوا ط) راه یابید براستی (وَمَا عَلَى الرَّسُولِ)
و نیست بر فرستاده بهیچ چیزی (إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝) مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه
برو بوده بجای آورده و آنچه کار و بار باشماست مانده (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) وعده کرد خدای تعالی
آنان را که گرویده اند (مِنْكُمْ) ازشما (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر
فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب که
در مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز
می فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول و هراس می گذرانیدندی
روزی بایکدیگر گفتند آیا زمانی برما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت
و عافیت نشینیم این آیت نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ) هرآینه
ایشان را خلیفه گرداند (فِي الْأَرْضِ) در زمین کفار از عرب و عجم (كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ) چنانکه خلیفه
گردانیده شدند و حفص استخلف فعل معلوم خواند یعنی چنانکه خلیفه گردانید خدای آنان را که بوده اند
(مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند
دران چنانکه ملوک در ممالک خود می کنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مومنان وفا فرموده جزائر عرب و دیار کسری
و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم
لیظهره علی الدین کله بحوزهٔ تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی ع م در آید * نظم *

* دمبدم صیت کمال دولت خدام او * * عرصهٔ روی زمین را سربسر خواهد گرفت *

* شاهباز همتش چون برگشاید بال قدر * * از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت *

این آیت دلیل اعجاز قرآن است و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین * دیگر فرمود
(وَلَيُمَكِّنَنَّ) و هرآینه با قوت متمکن و ثابت سازد (لَهُمْ دِينَهُمُ) برای ایشان دین ایشان را (الَّذِي
ارْتَضَى لَهُمْ) آن دینکه پسندیده است مرایشان را یعنی دین اسلام مراد آن است که او را بر همه
ادیان غالب گرداند (وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ) و هرآینه بدل دهد ایشان را (مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ) از پس ترس

ایشان از اعادی (اٰمْنًا ط) یعنی از ایشان (یَعْبُدُوْنَنِیْ) بپرستند مرا در زمان خلافت (لَا یُشْرِکُوْنَ)
شریک نسازند (بِیْ شَیْئًا ط) با من چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد
(وَمَنْ کَفَرَ) و هر که کفران ورزد در این نعمت (بَعْدَ ذٰلِکَ) بعد از راست شدن وعده (فَاُولٰٓئِکَ) پس
آن گروه کافر نعمتها (هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝) ایشانند کاملان در فسق ثعلبی رح آورده که قبیلهٔ ذو النورین
اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند (وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ) و بپای دارید نماز مفروض را (وَاٰتُوا
الزَّکٰوةَ) و بدهید زکوة واجب را (وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ) و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید (لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ ۝)
شاید که شما رحمت کرده شوید (لَا تَحْسَبَنَّ) مپندار ای محمد (الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) آنانرا که نگرویدند (مُعْجِزِیْنَ)
عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن (فِی الْاَرْضِ ج) در زمین با پیشی گیرندگان بر وی یعنی توانند که
بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند (وَمَاْوٰهُمُ النَّارُ ط) و بازگشت ایشان
آتش دوزخ است (وَلَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۝) و بد بازگشتی است آتش دوزخ در اسباب نزول
آورده که حضرت رسول عم غلامی انصاری را که مدلج بن عمر نام داشت بوقت نیم روز بطلب
فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت درآمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او
دور شده بود و قولی آن است که بیدار بوده با زوجهٔ خود ملاعبه می فرمود و از درآمدن غلام کراهیتی تمام بدل
وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم
ما در مثال این ساعات بی دستوری در خانهٔ ما در نیایند تا بر سرامور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت
پیغمبر عم آمد و این آیت نازل شده بود که (یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای گروه گرویدگان (لِیَسْتَاْذِنْکُمُ الَّذِیْنَ)
باید که دستوری طلبند از شما آنانکه (مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ) مالک ایشان است دستهای شما یعنی بندگان
ذکور یا اناث ایشان از غلام و کنیزک (وَالَّذِیْنَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ) و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند
ببلوغ (مِنْکُمْ) از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن
بخانهای شما (ثَلٰثَ مَرّٰتٍ ط) سه نوبت در شبان روز (مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ) یکبار پیش از نماز
بامداد که آدمی از خواب برمی خیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده می خواهد که لباس صحبت پوشد (وَحِیْنَ تَضَعُوْنَ)
و یکبار هنگامی که نهید (ثِیَابَکُمْ) جامهای خود را (مِّنَ الظَّهِیْرَةِ) بیان حین است یعنی آن وقت نیم روز است
(وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَآءِ ط) و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع
(ثَلٰثُ عَوْرٰتٍ لَّکُمْ ط) نگاهدارید این سه وقت عورت که مر شما راست (لَیْسَ عَلَیْکُمْ) نیست بر شما

(وَلَا عَلَيْهِمْ) و نه بر بندگان و کودکان نارسیده (جُنَاحٌ) گناهی و بزه در ترک استیذان (بَعْدَهُنَّ ط) بعد از این سه وقت (طَوّٰافُوْنَ) بندگان طواف کنندگان اند یعنی در آیندگان (عَلَيْكُمْ) بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند (بَعْضُكُمْ) در می آیند بعضی از شما (عَلٰى بَعْضٍ ط) بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی (كَذٰلِكَ) مانند این روشن کردن (يُبَيِّنُ اللّٰهُ) روشن می سازد و بیان می کند خدای تعالی (لَكُمُ الْاٰيٰتِ ط) برای شما دلائل حق و احکام شرع (وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ) و خدای داناست بمصالح عباد (حَكِيْمٌ ۝) محکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن می گویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند (وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ) و چون برسند طفلان (مِنْكُمُ الْحُلُمَ) از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آن است که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی است بر وقوع بلوغ (فَلْيَسْتَاْذِنُوْا) پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات (كَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِيْنَ) همچنانکه دستوری می طلبند آنانکه بالغ شوند (مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان (كَذٰلِكَ) همچنانکه بیان کرد این حکم را (يُبَيِّنُ اللّٰهُ) بیان می کند خدای تعالی (لَكُمْ اٰيٰتِهٖ ط) برای شما آیتهای خود را (وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ) و خدای تعالی داناتر است باحوال شما (حَكِيْمٌ ۝) حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت و تکرار این دو اسم در آخر این دو آیت جهت متعاقب مبالغه و تاکید است (وَالْقَوَاعِدُ) و نشستگان در خانها و بازماندگان (مِنَ النِّسَآءِ) از زنان (الّٰتِيْ لَا يَرْجُوْنَ) آنانکه امید ندارند (نِكَاحًا) نکاح خود را یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجز (فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ) پس نیست برایشان (جُنَاحٌ) گناهی و وبالی (اَنْ يَّضَعْنَ) از آنکه بنهند (ثِيَابَهُنَّ) جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه می پوشند (غَيْرَ مُتَبَرِّجٰتٍ بِزِيْنَةٍ ط) در حالتیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد (وَاَنْ يَّسْتَعْفِفْنَ) و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را (خَيْرٌ لَّهُنَّ ط) بهتر است مر ایشان را و دورتر از تهمت (وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ) و خدای تعالی شنواست مقالات ایشان را با مردان (عَلِيْمٌ ۝) داناست بمقصود مقالات از ایشان امام واحدی رح فرموده که تندرستان صحابه رض با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همکاسگی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طبایع سایر را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز داردندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و اینها

درویشان بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز می کردند یا اگر کسی ایشانرا ببرده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمی کردند حق سبحانه آیت فرستاد که (لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی) نیست بر نابینا (حَرَجٌ) بزه و تنگی (وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ) و نه بر لنگ (حَرَجٌ) و بالی و بزهی (وَلَا عَلَی الْمَرِیْضِ) و نه بر بیماری گناهی (حَرَجٌ وَلَا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ) و نه بر نفسهای شما وزری (اَنْ تَاْکُلُوْا) آنکه بخورید شما و اهل ابناها (مِنْ بُیُوْتِکُمْ) از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و بخبر صحیح آن است که پاکتر چیزیکه خورد مرد از کسب او است و ان ولده من کسبه (اَوْ بُیُوْتِ اٰبَائِکُمْ) یا خانهای پدران خود (اَوْ بُیُوْتِ اُمَّهَاتِکُمْ) یا خانهای مادران خود (اَوْ بُیُوْتِ اِخْوَانِکُمْ) یا خانهای برادران خود (اَوْ بُیُوْتِ اَخَوَاتِکُمْ) یا خانهای خواهران خود (اَوْ بُیُوْتِ اَعْمَامِکُمْ) یا خانهای برادران پدران خود (اَوْ بُیُوْتِ عَمّٰتِکُمْ) یا خانهای خواهران پدران خود (اَوْ بُیُوْتِ اَخْوَالِکُمْ) یا خانهای برادران مادران خود (اَوْ بُیُوْتِ خٰلٰتِکُمْ) یا خانهای خواهران مادران خود (اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهٗ) یا خانهای که مالک شد بد شما خزائن آن را از نقود و اطعمه و امتعه این خطاب با وکلا و خازنان است و گویند مراد خانهٔ بندگان است و جز خانهٔ اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است (اَوْ صَدِیْقِکُمْ ط) یا خانهای دوستان خود در ان نیز رضای دوست باید و حقیقت آن است که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رح بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده که * نظم *

* شبی گفتم جهان فرسوده را * * که بود آسوده در کنج رباطی *
* زلذتها چه خوشتر در جهان گفت * * میان دوستداران انبساطی *

و در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک وا و در جواب گوید کم ترید دوستی را نمی شاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از امتثال چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو بهرچه داری یاری بخر و بهیچ مفروش و لله در من قال * نظم *

* یاران بجان مضائقه باهم نمی کنند * * آخر کسی بمال جدائی چرا کند *
* بسیار جد و جهد بباید که تا کسی * * خود را بآدمی صفتی آشنا کند *
* شرط است چون یافتن یار آشنا * * گر بهر او بعهد محبت وفا کند *

و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه رض بود از مواکله اهل علل علی را بمعنی فی باید گرفت
یعنی نیست در مواکله با ایشان از ینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام
خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون شبی از شب
بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در بارهٔ جمعی از انصار که شفقت بر نفس خود
نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت
آمد که (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ) نیست بر شما گناهی (اَنْ تَاْكُلُوْا) آنکه بخورید طعام را (جَمِيْعًا) باهم مجتمع
شده (اَوْ اَشْتَاتًا ط) یا پراگنده (فَاِذَا دَخَلْتُمْ) پس چون در آیید (بُيُوْتًا) بخانها که مذکور شده یا بخانهای خود
یا بیوت خالیه یا مساجد (فَسَلِّمُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ) پس سلام کنید بر هم دینان خود که المومن کنفس واحدة
و در خانها بر اهل خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا
وعلی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد (تَحِيَّةً) سلام کردنی (مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ) ثابت و مشروع
از نزدیک خدای تعالی (مُبٰرَكَةً) بسیار خیر و با برکت (طَيِّبَةً ط) پاک که نفس مستمع بدان خوش شود
(كَذٰلِكَ) همچنانکه بیان سلام فرموده (يُبَيِّنُ اللّٰهُ) بیان می کند خدای تعالی (لَكُمُ الْاٰيٰتِ) برای شما
آیتهای حکمت خود را (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ۝) شاید که تعقل کنید در آن وحق و ثواب را دریابید (اِنَّمَا ع ۱۵
الْمُؤْمِنُوْنَ) جز این نیست که گرویدگان کامل (الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ) آنانند که گرویده اند بخدای تعالی
(وَرَسُوْلِهٖ) و برسول او از صمیم دل (وَاِذَا كَانُوْا) و چون باشند (مَعَهٗ) با رسول وی (عَلٰٓى اَمْرٍ جَامِعٍ)
بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حرب و مشاورات
و نماز استسقا (لَّمْ يَذْهَبُوْا) نروند از نزدیک وی (حَتّٰى يَسْتَاْذِنُوْهُ ط) تا وقتیکه دستوری طلبند از و
و ادب تشریف اذن ارزانی فرماید (اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَاْذِنُوْنَكَ) بدرستیکه آنانکه دستوری طلبند از تو
(اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ) آن گروه آنانند که از صدق (يُؤْمِنُوْنَ) می گروند (بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ج) بخدای تعالی
و رسول او و تصدیق می نمایند تعریض جمعی منافقان است که در غزوهٔ تبوک به تخلف از جهاد دستوری
می جستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یومنون بالله الایه (فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ)
پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو (لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ) برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای
خود (فَاْذَنْ) پس دستوری ده (لِّمَنْ شِئْتَ) هر کرا خواهی (مِنْهُمْ) از ایشان که عذر واضح دارند
(وَاسْتَغْفِرْ) و باوجود اجازت طلب آمرزش کن (لَهُمُ اللّٰهَ ط) برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم

امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن (اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان را (رَّحِیْمٌ ۝) مهربان است بر تخفیف تکالیف از ایشان (لَا تَجْعَلُوْا) نداریدو مدانید (دُعَاءَ الرَّسُوْلِ) خواندن رسول مر شما را (بَیْنَکُمْ) میان خود (کَدُعَاءِ بَعْضِکُمْ) همچون خواندن بعضی از شما (بَعْضًا ط) بعضی را بر بعضی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام دنار و یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعاییست که مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یاد کردن شما او را و خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را بندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت خطاب می فرماید

❋ بیت ❋

❋ یا آدم است با پدر انبیا خطاب ❋ ❋ یا ایها النبی خطاب محمد است ❋

آورده اند که چون آن حضرت هم خطبه خواندی منافقان به تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که (قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ) بدرستیکه میداند خدای تعالی آنانرا که از روی کراهت (یَتَسَلَّلُوْنَ) بیرون میروند اندک اندک (مِنْکُمْ) از میان شما (لِوَاذًا ج) در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را (فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ) پس باید که بترسند آنانکه (یُخَالِفُوْنَ) مخالفت می کنند و اعراض می نمایند (عَنْ اَمْرِهٖ) از فرمان خدا و رسول او (اَنْ تُصِیْبَهُمْ) از آنکه برسد بدیشان (فِتْنَةٌ) آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا دتو به جنید قدس سره فرمود که فتنه سختی دل است و متاثر ناشدن او از معرفت الهی (اَوْ یُصِیْبَهُمْ) یا برسد ایشانرا عذابی (عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝) عذابی دردناک در آخرت (اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ) بدانید بدرستیکه مر خدای تعالی راست (مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست یعنی همه ملک او بند و ملک همه او است زیرا که خالق همه او است (قَدْ یَعْلَمُ) بدرستیکه میداند (مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ ط) آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت (وَیَوْمَ یُرْجَعُوْنَ) و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان (اِلَیْهِ) بسوی جزای او (فَیُنَبِّئُهُمْ) پس خبر دهد ایشانرا (بِمَا عَمِلُوْا) بآنچه کرده اند از عملهای بد و بر آن مکافات کند (وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ) و خدای تعالی بهمه چیزها (عَلِیْمٌ ۝)

داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند

* بیت *

* آن کس که بیافرید بیند او نهان * چون نشناسد نهان و پیدا به جهان *

سورة الفرقان مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ وهي سبع وسبعون آیة

(تَبَارَكَ) صاحب کشف اسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول ع ١٦
آنکه برکت از واست و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است
و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی او است سیوم آنکه دایم و ثابت است و این
عبارت از دوام ذات او است لم یزل و لا یزال (الَّذِيْ) آنکه (نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) فرو فرستاده قرآنرا
که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام (عَلٰى عَبْدِهٖ) بر بندهٔ خود یعنی محمد ص (لِيَكُوْنَ) تا باشد
بندهٔ او (لِلْعٰلَمِيْنَ) مر آدمیانرا و پریانرا (نَذِيْرًا) بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی
را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی (نِ الَّذِيْ لَهٗ) آنکس که مر او راست (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ) بادشاهی آسمانها و زمینها که وی منفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن
(وَلَمْ يَتَّخِذْ) و فرا نگرفت خدای (وَلَدًا) فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است (وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ) و نیست
مر او را (شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ) انبازی در بادشاهی چنانچه ثنویه و ثانیه گویند یعنی او راست بادشاهی
بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) و بیافرید همه چیزها را
از مواد مخصوصه بهیئات مختلفه و اشکال متنوعه (فَقَدَّرَهٗ) پس اندازه کرد آنچیز را (تَقْدِيْرًا ۝) اندازه
کردنی یعنی آماده ساخت برای خصایص و افعالی که از وی می خواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی
معلوم (وَاتَّخَذُوْا) و فرا گرفتند کفار (مِنْ دُوْنِهٖ) بجز خدای آفریدگار (اٰلِهَةً لَّا يَخْلُقُوْنَ) خدایان که نیافرینند
(شَيْئًا) چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز (وَهُمْ يُخْلَقُوْنَ ۝) و حال آن است که ایشان آفریده شده اند
و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بتانی که عبده ایشان را می تراشند
و بهر وجه که می خواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند (وَلَا يَمْلِكُوْنَ) و با وجود مخلوقیت نمی توانند
و استطاعت ندارند (لِاَنْفُسِهِمْ) برای نفسهای خود (ضَرًّا) باز داشتن ضرری (وَّلَا نَفْعًا) و نه جذب
نفعی یعنی سودی بخود نمی توانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع
باید (وَلَا يَمْلِكُوْنَ) و نمی توانند آلهه باطله و قادر نیستند (مَوْتًا) بر میرانیدن کسی (وَّلَا حَيٰوةً) و نه بر زنده
کردن کسی اولا یا بر ابقای حیات او (وَّلَا نُشُوْرًا ۝) و نه بر بعث و حشر او ثانیا خدای تعالی محیی و ممیت و باعث

باید (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوْا) و گفتند آنانکه نگرویدند (اِنْ هٰذَا) نیست این قرآن که محمد بما آورده (اِلَّا اِفْكٌ نِ افْتَرٰىهُ) مگر دروغی که خود بربافته است آن را (وَاَعَانَهٗ) و یاری داده اند او را (عَلَيْهِ) بر ساختن آن دروغ (قَوْمٌ اٰخَرُوْنَ ۚ) گروهی دیگر چون جبر و یسار و عداس و یافکه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه برو می خوانند و او بعبارت عربی برما القامی کند (فَقَدْ جَاءُوْ) پس بدرستیکه آمده اند این قوم (ظُلْمًا وَّزُوْرًا ۚ) بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و بربین افترا بر این القیه کلام کفار باشد و اصح آن است که این سخن حضرت خداوند است می فرماید که کفار درین که می گویند قرآن دروغ است و بهم دو قوم بربافته می شود آمده بشرک و ستم و بهتان (وَقَالُوْا) و دیگر گفتند کلام وی (اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ) افسانهای پیشینیان است که درکتاب ها نوشته اند (اكْتَتَبَهَا) می نویساند آنرا چه خود نمی تواند نوشت (فَهِيَ) پس آن نوشتها (تُمْلٰى عَلَيْهِ) املا کرده می شود برو (بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ۝) بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را بروی خوانند تا یاد می گیرد چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرد برما می خواند و می گوید این وحی است (قُلْ) بگو ای محمد در رد سخن ایشان که (اَنْزَلَهُ الَّذِيْ) فرستاده است قرآن را آنکس که بی شبهه (يَعْلَمُ السِّرَّ) میداند پوشیده را (فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) در آسمانها و زمین برهان و دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه هر فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجز اند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نشاید (اِنَّهٗ) بدرستیکه او (كَانَ غَفُوْرًا) هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد (رَّحِيْمًا ۝) مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمی کند (وَقَالُوْا) و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان (مَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ) چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است آنکس را که دعوی رسالت می کند که مثل مردم دیگر (يَاْكُلُ الطَّعَامَ) می خورد خوردنی را (وَيَمْشِيْ) و میرود برای طلب معیشت چون دیگران (فِي الْاَسْوَاقِ ط) در بازارها اگر دعوی وی درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آن حضرت عم غافل شده پنداشتند که پیغمبر زمان از غیر ایشان باموز جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آن است تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد

* بیت *

* جنس باید تا در آمیزد بجنس * انس کی گیرند با جن جنس انس *

القصه مشرکان گفتند بایستیکه او ملک بودی اگر ملک نیست (لَوْلَآ اُنْزِلَ) چرا فرو فرستاده نشد (اِلَيْهِ مَلَكٌ)

سوی او فرشته (فَيَكُونَ مَعَهُ) پس باشد با او (نَذِيراً) بیم کننده و یاری دهنده در انذار (اَوْ يُلْقى اِلَيْهِ) یا آنکه افکنده شود بدو (كَنْزٌ) گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود (اَوْ تَكُونُ لَهُ) یا باشد مر او را (جَنَّةٌ يَاْكُلُ مِنْهَا ط) بوستانی که خورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی گذرد (وَقَالَ الظَّالِمُونَ) و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم لظلم ایشان است یعنی ستمگارانند درین سخن که مومنان را گفتند (اِنْ تَتَّبِعُونَ) پیروی نمی کنید شما (اِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً ۝) مگر مردی جادوئی کرده شده را یعنی کسی او را سحر کرده و عقلش پوشیده شده باشد و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر مید اند یعنی متابعت جادوئی می کنید که شما را سخن می فرماید (اُنْظُرْ) درنگر ای محمد بدیدهٔ بصیرت تا ببینی که معاندان (كَيْفَ ضَرَبُوا) چگونه زدند (لَكَ الْاَمْثَالَ) برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و مهای علیه بستودند (فَضَلُّوا) پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیاء عم و تمیز ایشان از ماسوی (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ۝) پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بصحت و برهان بر آنچه می گویند (تَبَارَكَ الَّذِي) بزرگوار است آن کسی که بمحض فضل (اِنْ شَاءَ جَعَلَ) اگر خواهد بسازد و ببخشد (لَكَ) ترا در دنیا (خَيْراً مِّنْ ذٰلِكَ) بهتر از آن گنجی و بوستانی که ایشان می گویند و آنچه باشد (جَنَّاتٍ تَجْرِي) بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ج) از زیر درختان آن جویها (وَيَجْعَلْ لَكَ) و بدهد ترا در آن بوستانها (قُصُوراً ۝) کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون توانگران قریش حضرت رسالت پناه عم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آرایندهٔ روضات جنان است با این آیت نازل شد و درجی از نور پیش آن حضرت عم نهاده فرمود که پروردگار تو می گوید مفاتیح خزاین دنیا درینجا بی حساب است آنرا بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت عم فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و می خواهم که بندهٔ شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک شانهٔ علو همت آن حضرت عم نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم التفات بخزاین روی زمین نیفگند آن را ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بماسوی الله نگشوده و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصهٔ جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این آیت آمد که مازاغ البصر و ماطغی

* بیت *

* ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ * * نهاده چشم خود در مهر مازاغ *

* نظر چون برگرفت از نقش کونین * * قدم زد در حریم قاب قوسین *

(بَلْ) نه فقر و احتیاج تو مانع انکار است از ایمان بتو بلکه (كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) تکذیب می کنند قیامت را و داعیهٔ ایشان با انکار نبوت تکذیب ساعت است (وَأَعْتَدْنَا) و آماده کردیم ما (لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ) برای کسی که تکذیب ساعت کند (سَعِيرًا) آتش افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ (إِذَا رَأَتْهُمْ) چون ببیند ایشان را یعنی منکران قیامت آتش دوزخ (مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) از جای دور که صد ساله راه یا پانصد ساله بعد بود میان ایشان (سَمِعُوا لَهَا) شنوند مر آتش را (تَغَيُّظًا) آواز جوشیدنی از خشم (وَزَفِيرًا) و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیات مشروط به بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که ببیند و خشم گیرد و بغرد (وَإِذَا أُلْقُوا) چون در انداخته شوند مشرکان (مِنْهَا) از دوزخ (مَكَانًا ضَيِّقًا) در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ افکنند (مُقَرَّنِينَ) مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسلهٔ آتش بهم دیگر باز بسته (دَعَوْا) بخوانند بر خود (هُنَالِكَ) در آن مقام (ثُبُورًا) هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در وی در پوشند و او آن را بر پیشانی نهد و از پی در می کشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه برکشیده می روند حق سبحانه فرماید که (لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ) مخوانید امروز (ثُبُورًا وَاحِدًا) یک ثبور (وَادْعُوا) و بخوانید (ثُبُورًا كَثِيرًا) ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که بسیار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبوری واقع خواهد شد (قُلْ) بگو ای محمد آنانرا که به فقر سرزنش تو می کنند (أَذَٰلِكَ) آیا گنج و بوستان دنیا (خَيْرٌ) بهتر است (أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي) یا آن بهشت جاوید که (وُعِدَ الْمُتَّقُونَ) وعده داده شده اند پرهیزگاران را بدخول در آن (كَانَتْ) هست در علم خدای تعالی (لَهُمْ) مر متقیان را آن بهشت (جَزَاءً) پاداش اعمال ایشان (وَمَصِيرًا) و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت (لَهُمْ فِيهَا) مر ایشان راست در بهشت (مَا يَشَاءُونَ) آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه فقرای مومنان را با آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیبی نخواهد بود

بلکه مراد یکه مناسب حال خود جویند یابند (خَالِدِينَ ط) درحالتیکه جاوید باشند در بهشت (كَانَ) هست دخول
وخلود ایشان در جنت (عَلَىٰ رَبِّكَ) بر پروردگار تو (وَعْدًا) وعده (مَّسْئُولًا ۝) خواسته شده مراد او
آنکه از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملایکه برای ایشان درخواست می کنند
که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ) و یاد کن روزی را که حشر کنیم وحفص بیا می خواند
یعنی حشر کند مشرکانرا (وَمَا يَعْبُدُونَ) و آنرا نیز که می پرستند (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی عام
همه معبود و آنرا از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنامند که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب
سازد (فَيَقُولُ) پس گوید (ءَأَنتُمْ) آیا شما (أَضْلَلْتُمْ) گمراه کردید (عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ) بندگان مرا این
گروه یعنی مشرکان (أَمْ هُمْ) یا ایشان (ضَلُّوا السَّبِيلَ ط) گم کردند راه اضلال در نظر صحیح و اعراض
از قول مرشد فصیح (قَالُوا) گویند بتان (سُبْحَانَكَ) پاکی ترا و ما ترا بپاکی یاد می کنیم و منزه میدانیم از شریک
و شبیه (مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا) نیست ما را و نسزد و روا نباشد (أَن نَّتَّخِذَ) آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستند
(مِن دُونِكَ) بجز تو یعنی ترا نپرستند ما نخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دست بدارند و ما را پرستند
نرسد ما را که بگیریم ما ایشانرا (مِنْ أَوْلِيَاءَ) از دوستان (وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ) و لیکن تو ایشانرا برخوردار
گردانیدی (وَآبَاءَهُمْ) و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها (حَتَّىٰ
نَسُوا الذِّكْرَ ج) تا فراموش کردند آنچه انبیاء عم ایشانرا بدان دعوت می فرمودند (وَكَانُوا) و بودند بر حکم ازلی تو
(قَوْمًا بُورًا ۝) گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت نوبت بپرستان را مخاطب ساخته گوید
(فَقَدْ كَذَّبُوكُم) پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شما را (بِمَا تَقُولُونَ لا) بآنچه می گوئید که شریک
خدا اند و ایشان مرا از شرک منزه داشتند (فَمَا تَسْتَطِيعُونَ) پس نمی توانند معبودان شما (صَرْفًا)
بگردانیدن عذاب از شما (وَلَا نَصْرًا ج) و نه یاری کردن شما را به نجات وحفص بتا می خواند یعنی شما که مشرکاید
نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن (وَمَن يَظْلِم) و هر که
ستم کند یعنی شریک آورد (مِّنكُمْ) از شما ای مکلفان (نُذِقْهُ) بچشانیم او را (عَذَابًا كَبِيرًا ۝) عذابی بزرگ
که آتش دوزخ است و خلود دران (وَمَا أَرْسَلْنَا) و نفرستادیم (قَبْلَكَ) پیش از تو (مِنَ الْمُرْسَلِينَ)
کسی از پیغمبران (إِلَّا إِنَّهُمْ) مگر پیغمبرانیکه ایشان (لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ) هرآینه بخوردند خوردنی (وَيَمْشُونَ)
و می روند (فِي الْأَسْوَاقِ ط) در بازارها بجهت کفایت مهمات خود (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم (بَعْضَكُمْ) برخی
از شما را (لِبَعْضٍ) برای برخی دیگر (فِتْنَةً ط) آزمایشی همچو آزمایش فقرا باغنیا و پیغمبران بامم ایشان

یا مریض صحیح و اعمی به بصیر خلاصهٔ سخن آنکه بنیاد ابتلاء امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان
در وچاره نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند
آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سایر فقرا و امثال ایشان صحابه رض را
میدیدند با یکدیگر می گفتند آیا اسلام آریم تا با ایشان هم چو ایشان بی چیز باشیم حق تعالی این آیت فرستاد
و درویشان را مخاطب ساخته می فرماید که من آزمایم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف (أَتَصْبِرُونَ) آیا صبر
میکنید بر ابتلا یا جزع می نمائید (وَكَانَ رَبُّكَ) و هست پروردگار تو (بَصِيرًا ۚ) بینا بصبر کننده و جزع نماینده

ع ۱ — الجزء التاسع عشر (۱۹

(وَقَالَ الَّذِينَ) و گفتند آنانکه (لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا) امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند نمی ترسند
از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که می گفتند (لَوْلَا أُنزِلَ) چرا فرستاده نمی شود (عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ) بر ما فرشتگان
برسالت یا باخبار از صدق محمد عم (أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا ۗ) یا چرا نمی بینیم آشکارا پروردگار ما تا با ما سخن
گوید و بتصدیق اتباع محمد فرماید (لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا) بخدای که بزرگی کردند (فِي أَنفُسِهِمْ) در نفسهای خود یعنی تعظیم
ورزیدند و جرات نمودند درین تحکم (وَعَتَوْا) و درگذشتند از اندازه (عُتُوًّا كَبِيرًا ۝) درگذشتنی بزرگ
که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رویت ملایکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوهناک شوند (يَوْمَ يَرَوْنَ
الْمَلَائِكَةَ) روزیکه ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر (لَا بُشْرَىٰ) هیچ مژده نیست (يَوْمَئِذٍ
آن روز (لِّلْمُجْرِمِينَ) مر کافران را اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملایکه و دیدار خدای تعالی حق سبحانه خبر داد
که ملایکه را ببینند و وعید بشری شنوند (وَيَقُولُونَ) و گویند ملایکه مر ایشان را که لقای خدای بر شما (حِجْرًا
مَّحْجُورًا ۝) حرام و بازداشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند
بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی
از وی ترسیدندی می گفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی این جا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه
از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت (وَقَدِمْنَا) و قصد کنیم (إِلَىٰ مَا عَمِلُوا) بسوی آنچه
کردند کافران (مِنْ عَمَلٍ) از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان
و اطعام مسکینان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن (فَجَعَلْنَاهُ) پس گردانیدیم آن عمل را
(هَبَاءً مَّنثُورًا ۝) مانند ذره های پراگنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبط سازیم عملهای
ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمان است و ایشان را نبوده (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) مجاوران
بهشت (يَوْمَئِذٍ) آن روز یعنی قیامت (خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا) بهتر اند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان

در آخرت به از منازل کافران است که در دنیا داشتند (وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) و نیکوتر است از جهت مکان واستراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد (وَيَوْمَ) و یاد کن روزی را که در آن (تَشَقَّقُ السَّمَاءُ) بشکافد آسمانها (بِالْغَمَامِ) بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمان است و غلظ او برابر همه سموات و او گرانتر است از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد (وَنُزِّلَ الْمَلٰٓئِكَةُ) و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بر زمین (تَنْزِيلًا) فرو فرستادنی تا روی زمین از فرشته مملو گردد در موضح آورده که ملایکه هفت صف گرد عالم در آیند و گویند با بمعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه فرموده فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامی است که ظلل بنی اسرائیل بوده در تیه (اَلْمُلْكُ) پادشاهی (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (الْحَقُّ) ثابت است (لِلرَّحْمٰنِ ط) مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند (وَكَانَ) و باشد آن روز (يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ) روزی بر کافران (عَسِيرًا) دشوار از شدت احوال (وَيَوْمَ) و یاد کن روزی را که از فرط حسرت (يَعَضُّ الظَّالِمُ) می خاید ظالم (عَلٰى يَدَيْهِ) بر دستهای خود یعنی بدندان می گزد دستها را چنانچه متحسران می کنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمان را ضیافت می کرد بسبب جوار سید ابرار عم را طلبیده بود آنحضرت عم فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن با بی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشتهٔ که سخن محمد می شنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما عار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نیندازی عقبه علیه اللعنة بنزد پیغمبر عم آمد آنحضرت عم در دار الندوه در سجده بود آب دهن ناپاک حواله روی مبارک دل آرای کرد و در ترجمهٔ اسباب نزول آورده که آب دهن پلید او دو شعلهٔ آتش جانب وی گشت و بدان حضرت عم نرسیده بر روی باز گردید و هر دو کرانه روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغها می نمود القصه حضرت عم فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نبینم مگر که سر ترا بشمشیر بر دارم و در غزوهٔ بدر امر حضرت رسالت پناهی عم بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت و این آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت * مصرع * بسیار بخاید سر انگشت ندامت * صاحب کشاف فرموده که چهار هزار بار

بخاید اطراف اصابع را تا بمرفق و حق سبحانه تعالی دیگرباره دست وی را برویاند و دیگرباره بخاید و چنین کند او و
(یَقُوْلُ) می گوید (یٰلَیْتَنِی اتَّخَذْتُ) کاشکی فرا می گرفتم (مَعَ الرَّسُوْلِ سَبِیْلاً ۝) با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته
که راه نجات آنست (یٰوَیْلَتٰی) ای وای بر من (لَیْتَنِیْ لَمْ اَتَّخِذْ) کاشکی فرا نمی گرفتم (فُلَانًا) فلان
کس را یعنی ابی را (خَلِیْلاً ۝) بدوستی و او را نمی شناختم (لَقَدْ اَضَلَّنِیْ) بدرستیکه گمراه کرد مرا
و باز داشت (عَنِ الذِّکْرِ) از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر عم (بَعْدَ اِذْ
جَآءَنِیْ ط) بعد از آنکه آمده بود بمن (وَکَانَ الشَّیْطٰنُ) و هست دیو دور مانده از رحمت حق یعنی او است
گمراه کننده که شیطان الانس است (لِلْاِنْسَانِ) مر آدمی را (خَذُوْلاً ۝) فرو گذارنده یا ابلیس علیه
اللعنت که وسوسه می کند آدمیان را به مخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو گذارد و نفع
نمیرساند بانکه از و تبری کند (وَقَالَ الرَّسُوْلُ) و گفت رسول یعنی محمد عم در دنیا یا گوید در آخرت (یٰرَبِّ)
ای آفریدگار من (اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوْا) بدرستیکه قوم من فرا گرفتند و ساختند (هٰذَا الْقُرْاٰنَ) این قرآن را
(مَهْجُوْرًا ۝) منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض می کنند (وَکَذٰلِکَ)
و همچنانکه این کفره را دشمن تو گردانیدیم (جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ) گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را
(عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِیْنَ ط) دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر
کردند و تو نیز صبر فرمای (وَکَفٰی بِرَبِّکَ) و بسنده است پروردگار تو (هَادِیًا) راه نماینده تو بطریق شکیبائی
(وَّنَصِیْرًا ۝) و یاری دهنده بر دشمنان (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری
یا مشرکان عرب (لَوْلَا نُزِّلَ) چرا فرو فرستاده نمی شود (عَلَیْهِ الْقُرْاٰنُ) بر محمد قرآن (جُمْلَةً وَّاحِدَةً ج)
جملهٔ یگانه یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل (کَذٰلِکَ ج) همچنین فرو فرستادیم پراگنده (لِنُثَبِّتَ بِهٖ) تا ثابت
گردانیم و قوت دهیم باتصال وحی در هر وقتی (فُؤَادَکَ) دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آریم و متمکن
سازیم (وَرَتَّلْنٰهُ) و برخواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی (تَرْتِیْلاً ۝) خواندنی به مهلت و تانی بی انقطاع بعید
این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قرآن تا آنکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود
و در تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود عم که کتاب ایشان بیکبار فرود آمده بود
خواننده و نویسنده بودند و آن حضرت عم امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی
و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت می شد و سبب زیادتی غوص در معنی آن و دیگر
آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدی می نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر می گشت و دیگر نزول جبرئیل عم

تا آنها موجب تسلی خاطر آن حضرت هم می شد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و آن تعلق باوقات
مختلفه دارد و هر آینه ناسخ متأخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید * و دیگر آنکه قرآن
مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید (وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ) و نمی آرند مشرکان
برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمی گویند (إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ) مگر که می آریم
برای تو جواب راست و درست که ببرهانی قاطع قول ایشان رد کند (وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ط) و می آریم
آن چیز را که نیکوتر است از روی بیان (الَّذِينَ يُحْشَرُونَ) مشرکان آنانند که حشر کرده شوند (عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ)
بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میبرند (إِلَىٰ جَهَنَّمَ لا) بسوی دوزخ (أُولَٰئِكَ) آن گروه (شَرٌّ مَكَانًا)
بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که
ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا (وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۝) و کج تر و ناصواب تراند از جهت راه چه راه ایشان
منضی بآتش دوزخ است (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و هر آینه ما دادیم (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی را هم توریت ع ۳
بعد از غرق شدن فرعون (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم پیش از آن (مَعَهُ) با او (أَخَاهُ هَارُونَ) برادر او
هارون را (وَزِيرًا ج) یاری دهنده در دعوت و اعلای کلمه (فَقُلْنَا اذْهَبَا) پس گفتیم بروید هر دو (إِلَى
الْقَوْمِ) بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او (الَّذِينَ كَذَّبُوا) آنانکه تکذیب کردند (بِآيَاتِنَا ط)
آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند (فَدَمَّرْنَاهُمْ)
پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم (تَدْمِيرًا ط) هلاک کردنی و نیست گردانیدنی با غراق در دریای
قلزم (وَقَوْمَ نُوحٍ) و گروه نوح هم (لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ) آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح
و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس هم یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک
پیغمبر تکذیب همه پیغمبران است یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند (أَغْرَقْنَاهُمْ) غرق ساختیم
ایشانرا بطوفان عذاب (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم قصه ایشانرا (لِلنَّاسِ) برای مردمان (آيَةً ط) نشانه
تا از آن عبرت گیرند (وَأَعْتَدْنَا) و آماده کردیم (لِلظَّالِمِينَ) برای ستمگاران (عَذَابًا أَلِيمًا ۝) عذابی
دردناک (وَعَادًا) و هلاک گردانیدیم قوم عاد را به تکذیب هود هم (وَثَمُودَا) و گروه ثمود را بتکذیب
صالح هم (وَأَصْحَابَ الرَّسِّ) و اصحاب الرس را و رس نام چاهی است به تهامه یا بآذربایجان یا بانطاکیه که
صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در روی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان اخدود
است که در سوره البروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بود بر زمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی

از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند وعذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب ع بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی برحوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب ع مشغول بودند که ناگاه آنچاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب ع بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه برای ایشان سایه افگند و از صاعقه بیرون آمده همه بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان بگذشت و اصح آن است که اصحاب حنظله بن صفوان اند ع و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغ دراز گردن که اجنحهٔ او بهمه الوان ملون بود. بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر سر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت. بیامدی و کودکان و مواشی خرد ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید بالغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر ع آوردند و شرط کردند که اگر شر او منتفی گردد ایمان آرند پیغمبر ع دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از وی اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از وی نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل

* بیت *

* منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا * وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا *

* بیت *

و صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد

* عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست * عنقای مغربم که نشانم پدید نیست *

الغصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزودند و حنظله ع را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم (وَقُرُونًا) و اهل قرنها را که بودند (بَيْنَ ذٰلِكَ) میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس (كَثِيرًا ۝) قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشانرا نداند (وَكُلًّا) و هر یک از ایشان و امثال ایشان (ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ) زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و امتان ایشان و بیم کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم (وَكُلًّا) و همه را (تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ۝) نیست کردیم

بیعت کردنی (وَلَقَدْ اَتَوْا) وهرآینه آمدند یعنی بگذشتند قریش (عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِيْ اُمْطِرَتْ) بران دهی که باران ایده شد برو (مَطَرَ السَّوْءِ ط) باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بود ازمؤتفکات وحضرت لوط عم درانجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ باران ایده بر اهل آن و کفار قریش بران دیار بگذشتند (اَفَلَمْ يَكُوْنُوْا) آیا نبودند که در مرور خود (يَرَوْنَهَا ج) دیدندی آن را ابدیدهای خود واز آثار آن عذاب عبرت گرفتندی (بَلْ كَانُوْا) نه آن است که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر (لَا يَرْجُوْنَ) امید نمیدارند (نُشُوْرًا ۝) برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند (وَاِذَا رَاَوْكَ) وچون می بینند ترا (اِنْ يَّتَّخِذُوْنَكَ) فرانمی گیرند ترا (اِلَّا هُزُوًا ط) مگر مهزو به یعنی کسی که باو استهزا کنند و از روی تهکم می گویند (اَهٰذَا الَّذِيْ) آیا این کس آن است که او را (بَعَثَ اللّٰهُ رَسُوْلًا ۝) برانگیخت خدای وفرستاد پیغمبر (اِنْ كَادَ) بدرستیکه نزدیک بود که او بسخن دلفریب وبسیاری جهد در دعوت واظهار دلایل بر مدعای خود (لَيُضِلُّنَا) هرآینه گمراه کند وباز دارد ما را (عَنْ اٰلِهَتِنَا) از پرستش خدایان ما (لَوْلَا اَنْ صَبَرْنَا) اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم (عَلَيْهَا ط) بر عبادت آنها حضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که (وَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ) وزود باشد که بدانند (حِيْنَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ) آن هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان (مَنْ اَضَلُّ سَبِيْلًا ۝) کیست گمراه‌تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آن است آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می‌پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود (اَرَاَيْتَ) آیا دیدی (مَنِ اتَّخَذَ) کسی را که فراگرفت (اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ ط) هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می‌پرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هرکه بغیر خدای چیزی دوست دارد وبدو بازماند واو را پرستد ودر حقیقت هوای خود را می‌پرستد زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدا میدارد وسید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عم عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج آنان بایکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان باهم هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربع تربیت یافته جملهٔ اوصاف ذمیمه که بازار دنیا از رواج و رونق از ایشان است از هوا مدد می یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد

* بیت *

* غباری که خیزد میان ره اداست * * چه گویم که هر پو مدعی راچه اداست *

قوت غلبهٔ او ناشی است که نام الهوا اول اله عبد فی الارض در شأن او وارد شده و زبان قرآن در بیان
او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الٰهه هویه گوئی که اصل هوا است آلههٔ باطله همه فرع او یند و از اینجا است
مخالفت هوا که سبب وصول بجنت الماوی است * بیت *

* سر ز هوا تافتن از سروری است * * ترک هوا قوت پیغمبری است *

(اَفَاَنْتَ تَكُوْنُ) آیا می باشی تو (عَلَيْهِ) بر آن کس که هوا را خدای خود ساخته (وَكِيْلًا ﻻ) نگاهبانی که او را منع
کنی این کلمه منسوخ است بآیت قتال (اَمْ تَحْسَبُ) بلکه گمان میبری (اَنَّ اَكْثَرَهُمْ) آنکه بسیاری از مشرکان
(يَسْمَعُوْنَ) می شنوند بگوش و هوش (اَوْ يَعْقِلُوْنَ ؀) یا تعقل می کنند بدل مردلایل توحید را بلقید اکثر عاقل
معاندان و آنها که ایمان خواهند آورد خارجند (اِنْ هُمْ) نیستند ایشان (اِلَّا كَالْاَنْعَامِ) مگر مانند چهارپایان در عدم
انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در دلائل قدرت ملک علام (بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (اَضَلُّ سَبِيْلًا ؀) گمراه ترند
از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود می کنند و اینها از عبادت پروردگار خود اباء می نمایند و دیگر چهارپایان
طالب آن چیزاند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است
می گریزند و در سیئات که موجب اشد مضار است می آویزند (اَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی و نظر نمی کنی (اِلٰى رَبِّكَ) ع ٣
بصنع پروردگار خود که از محض قدرت (كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ج) چگونه بکشید و بسیط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن
آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است
و شعاع شمس مسخن هوا و متفرق نور باصره و در آن هنگام هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل
ممدود است (وَلَوْ شَآءَ) و اگر خواستی خدای تعالی (لَجَعَلَهٗ) هر آینه گردانیدی آن سایه را (سَاكِنًا ج)
ثابت و آرام یافته بر یک منوال (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ) پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه
(دَلِيْلًا ﻻ) راه نماینده سایه جز با آفتاب شناخته نشود (ثُمَّ قَبَضْنٰهُ) پس گرفتیم سایه را (اِلَيْنَا) بسوی خود
(قَبْضًا يَّسِيْرًا ؀) فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه
آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی
و نزد بعضی مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع به لیل و معنی آن است که خدای
در شب بسط سایهٔ زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع
ساخته دلیل شناخت او گردانید که تتبین الاشیاء باضدادها اوقات روز را نیز دائم نساخت بلکه
آن دلیل که شمس است قبض کرد با فول تا باز شب در آمد و این دو زمان را بجهت آرایش

وآرایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور اسلام به طلوع جمال حبیب انام عم که از افق اکرام طالع گشت واگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی * بیت *

* گرنه خورشید جمال یار گشتی رهنمون * از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون *

صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزه نبوی است عم و بفهم اهل تحقیق اشارت است بقرب وکرامت وی اما بیان معجزه آن است که حضرت رسالت پناه عم در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرود آمد یاران بسیار بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در ان سایه بیاسودند و این آیت نازل شد * و نشانهٔ خصوصیت و قربت آن است که فرمود الم تر الی ربک موسی را عم بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت عم را بی طلب فرموده که نی مرا می بینی و من نمی نگری دیگر چه خواهی * بیت *

* فرق است میان آنکه یارش در بر * با آنکه دو چشم انتظارش بر در *

از حقایق سلمی چنان مفهوم می شود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه عم و آفتاب معرفت که از مطالع دل منورش طالع شده دلیل آن فیض اشارت بر شقوط رسوم و وسایط در لمعات مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سراپرده سایه خود را بصحرای ظهور کشید انگاه محب را گفت * مصرع * آخر نظری بسوی ما می کنی * الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد او مرا نه بینی * مصرع * در خانه بگو خدای ماند همه چیز * قال کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لوث بلحعلب کنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطالع عزت نتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در برگیرد * بیت *

* روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت * تو اندیشی سایه بآن صحرا شد *

و دقایق حقایق این آیت بسیار است مطالعهٔ بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر است و من الله المعونة والمدد والتیسیر (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ) و او آن کس است که ساخت (لَكُمُ اللَّيْلَ) برای شما شب را (لِبَاسًا) پوششی تا در ان آرام می گیرید (وَالنَّوْمَ سُبَاتًا) و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید (وَجَعَلَ النَّهَارَ) و گردانید روز را (نُشُورًا) برای برخاستن و در طلب معیشت پراگنده شدن و گفته اند

نوم مشابه موت است و نشور برانگیخته شدن باشد از خواب همانکه بعث اموات است بعد از مرگ
ود وحکم لقمان هم است که کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشر (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ) و او آنکس
است که فرستاد بادها را (بُشْرًا) بشارت دهندگان (بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ج) پیش از نزول رحمت
او که باران است یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت می کند بر وقوع مطر در آوان آن (وَأَنْزَلْنَا) و فرو فرستادیم
(مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا از ابر (مَاءً طَهُورًا) آبی پاک و پاک کننده (لِنُحْيِيَ بِهِ) تا زنده کنیم بآن
آب (بَلْدَةً مَيْتًا) شهری مرده را یعنی موضعی که در خشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک
و افسرده گشته (وَنُسْقِيَهُ) و بیاشامانیم آب را (مِمَّا خَلَقْنَا) از آنچه آفریده ایم (أَنْعَامًا) چهارپایان را
(وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا) و مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مدن را انهار و ینابیع هست که بدان
از آب باران مستغنی اند (وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ) و بدرستیکه متفرق گردانیدیم باران را (بَيْنَهُمْ) میان
مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم
سخن اورا دراندر قرآن (لِيَذَّكَّرُوا) تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در این نعمت و شکر او بجای آرند
(فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ) پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند (إِلَّا كُفُورًا) مگر ناسپاسی و کفران نعمت
را (وَلَوْ شِئْنَا) و اگر می خواستیم (لَبَعَثْنَا) هر اینه بر می انگیختیم (فِي كُلِّ قَرْيَةٍ) در هر دیهی و مجمعی (نَذِيرًا)
پیغمبری بیم کننده اما به جهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافهٔ مسلمان و مردمان
تا روز قیامت مبعوث ساختیم (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ) پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین اباء دعوت
می کنند (وَجَاهِدْهُمْ بِهِ) و جهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان
(جِهَادًا كَبِيرًا) جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن کسی که به حکمت
شامله (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ) بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخته بی آنکه بهم آمیزند (هَٰذَا عَذْبٌ
فُرَاتٌ) این یک آب شیرین تشنگی نشاننده (وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ ج) و این دیگر آبی شور به تلخی زننده یعنی
بحر روم و فارس (وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا) و ساخت میان این دو دریا (بَرْزَخًا) حاجزی و مانعی از قدرت خود
(وَحِجْرًا مَحْجُورًا) و حدی مقرری یا گردانیدیم حرام و نار واکه یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب
فرات جویهای بزرگ است چون نیل و سیحون و جیحون و دجله * و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان این
بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان برانند که بحرین خوف و رجا است که در دل مومن هیچ یک بر
دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی (وَهُوَ الَّذِي

خَلَقَ) و او است آنکسی که بیافرید (مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا) از آب آدم را اعم یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرده و آن جزوی است از ماده او یا خلق کرده آدمی را از آب منی (فَجَعَلَهٗ) پس گردانید او را (نَسَبًا وَّصِهْرًا ط) خداوند نرا و بیوه یعنی ایشانرا دو قسم گردانید ذکور تا نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت بایشان وجود گیرد و گویند نسب آن است که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال بود (وَكَانَ رَبُّكَ) و هست آفریدگار تو (قَدِيرًا ۝) توانا بر آفریدن بنات و بنین (وَيَعْبُدُوْنَ) و می پرستند مشرکان (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (مَا لَا يَنْفَعُهُمْ) آنچه ایشانرا نفع نرساند چون پرستش او کنند (وَلَا يَضُرُّهُمْ ط) و زیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای (وَكَانَ الْكَافِرُ) و هست ناگرونده (عَلٰى رَبِّهٖ) بر نافرمانی پروردگار خود (ظَهِيْرًا ۝) هم پشت شیطان و معاون او (وَمَا اَرْسَلْنٰكَ) و نفرستادیم ترا بکافه خلق (اِلَّا مُبَشِّرًا) مگر مژده دهنده مومنان بمثوبت الهی (وَّنَذِيْرًا ۝) و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی (قُلْ مَا اَسْـَٔلُكُمْ) بگو نمی خواهم شمارا (عَلَيْهِ) بر تبلیغ رسالت (مِنْ اَجْرٍ) هیچ مزدی (اِلَّا مَنْ شَآءَ) مگر ایمان کسی که خواهد (اَنْ يَّتَّخِذَ) آنکه فرا گیرد (اِلٰى رَبِّهٖ) بسوی رضا و قرب پروردگار خود (سَبِيْلًا ۝) راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنان است زیرا که مرا بر این عند الله اجری مقرر هست و ثابت گشته که هر پیغمبری را برابر عباد و صلحای امت او ثواب خواهد بود (وَتَوَكَّلْ) و توکل کن بر استیفای اجرت خود (عَلَى الْحَيِّ الَّذِيْ) بر آن زنده که هرگز (لَا يَمُوْتُ) نمیرد که متوکلان بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره مانند (وَسَبِّحْ بِحَمْدِهٖ ط) و بپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثناگوینده باشی بر و باوصاف کمال (وَكَفٰى بِهٖ) و بسنده است خدای (بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ) بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود (خَبِيْرًا) دانا و مطلع بر آن (نِ الَّذِيْ) خداوندیکه بتوانائی بی عجز (خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) بیافرید آسمانها و زمینها را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است از ارکان و موالید (فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ) در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا (ثُمَّ اسْتَوٰى) پس مستولی شد امر او (عَلَى الْعَرْشِ) بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است (اَلرَّحْمٰنُ) اوست بزرگ بخشایش (فَسْـَٔلْ بِهٖ) پس بپرس از ذات و صفات او (خَبِيْرًا ۝) دانائی را یا سوال کن از خلق و استوای کسی را که دانا بود بآن (وَاِذَا قِيْلَ) و چون گفته شود (لَهُمُ اسْجُدُوْا) مر مشرکانرا که سجده کنید (لِلرَّحْمٰنِ) مر خدای بخشنده را (قَالُوْا وَمَا الرَّحْمٰنُ) گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که مسمای او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را خدای اطلاق نمی کردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و نمیدانیم

(أَنَسْجُدُ) آيا سجده كنيم يعني نكنيم (لِمَا تَأْمُرُنَا) مرآنچيزي را كه مي فرمائي ما را بسجدهٔ او (وَزَادَهُمْ) وزياده مي كند ذكر رحمن يا امر بسجدهٔ او كافران را (نُفُوراً) رميدن از ايمان و دور شدن از او حق اين سجدهٔ هفتم است بقول امام اعظم و بقول شافعي رح هشتم در فتوحات آورده كه اين سجده سجدهٔ نفور وانكار است و فرموده كه چون مومن در تلاوت اين آيت سجده كند ممتاز گردد از اهل انكار و نفور پس اين سجده را سجدهٔ امتياز نيز توان گفت (تَبَارَكَ الَّذِي) بزرگ است آن خداي كه بقدرت كامله (جَعَلَ فِي السَّمَاءِ) بيافريد در آسمان (بُرُوجاً) برجهاي دوازده گانه يا قصرها كه حقيقت آن خداوند اند (وَجَعَلَ فِيهَا) و بيافريد در آسمان يا برج (سِرَاجاً) چراغي را كه آفتاب است (وَقَمَراً مُنِيراً) و ماهي روشن يا روشني بخشنده را (وَهُوَ الَّذِي) واو است آن كسي كه بحكمت تام (جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) گردانيد شب و روز را (خِلْفَةً) خداوند اختلاف يعني مخالف يكديگر در صفات واحوال يا خلف از يكديگر در ذهاب ومجئ واين گردانيدن دليل است (لِمَنْ أَرَادَ) مرآنكس را كه خواهد (أَنْ يَذَّكَّرَ) آنكه ياد كند بدايع قدرت وصنايع فطرت را در ايجاد ليل ونهار (أَوْ أَرَادَ شُكُوراً) يا خواهد سپاس داري وشكرگزاري بر نعمتهاي حضرت باري كه تعاقب شب و روز از آنجمله است (وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ) و بندگان يا پرستندگان خداي بزرگ رحمت اضافت براي تخصيص و تفضيل است و در فصول آورده كه چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه اين عباد نيز خواص بارگاه قرب او يند و اين بندگان (الَّذِينَ يَمْشُونَ) آنانند كه ميروند (عَلَى الْأَرْضِ) بروي زمين (هَوْناً) از روي تواضع يا بسكينه و وقار يا ميروند بروباران و نيكوكاران (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ) و چون خطاب كند مرايشان را نادانان و سخن بي ادبانه افگنند (قَالُوا) گويند ايشان در جواب (سَلَاماً) قولي باسلامت يعني سخني گويند كه در ان سالم باشند از ماثم مراد ترك تعرض سفها است و اعراض از مجادلهٔ كلام ايشان كه قال المحقق الرومي قدس سره * نظم *

* اگر گويند زرافي و سالوسي * بگو هستم دو صد چندان و ميرو *
* وگر از خشم دشنامي دهندت * دعا كن خوشدل و خندان و ميرو *

چون از مجادلهٔ ايشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ايشان با حق در خلوت بدين آيت و ديگر خبر ميدهد (وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ) و آنانند كه شب را بروز مي آرند (لِرَبِّهِمْ) براي پروردگار خود (سُجَّداً) سجده كنندگان در وقتي (وَقِيَاماً) و بپاي ايستادگان در وقت ديگر مراد سجده و قيام نماز است (وَالَّذِينَ) وايشان آنانند كه باوجود اجتهاد در طاعت دا تعماف بخشوع روز و خضوع شب (يَقُولُونَ)

می گویند از روی ترسگاری که (رَبَّنَا اصْرِفْ) ای پروردگار ما بگردان (عَنَّا) از ما (عَذَابَ جَهَنَّمَ ط) عذاب دوزخ را (اِنَّ عَذَابَهَا) بدرستیکه عذاب دوزخ (كَانَ غَرَامًا) هست دایم و لازم یعنی جاوید است (اِنَّهَا) به تحقیق که دوزخ (سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا) بد آرامگاهی است (وَمُقَامًا) و بد جای بودنی است (وَالَّذِیْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا) و ایشان آنانند که چون نفقه کردند (لَمْ یُسْرِفُوْا) اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند (وَلَمْ یَقْتُرُوْا) و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق بازنداشتند (كَانَ) و بود انفاق ایشان را (بَیْنَ ذٰلِکَ) میان اسراف و تقتیر (قَوَامًا) راست ایستادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند * بیت *

* وسط را مکن هرگز از کف رها * که خیر الامور است اوسطها *

آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه عم آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور را از ما صدور یافته اگر این خدای تو که ما را به پرستش او می خوانی از سر گناهان در می گذرد ما می توانیم که ایمان آریم آیت آمد که (وَالَّذِیْنَ لَا یَدْعُوْنَ) و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند (مَعَ اللّٰهِ) با خدای بحق (اِلٰهًا اٰخَرَ) خدای دیگر را (وَلَا یَقْتُلُوْنَ النَّفْسَ الَّتِیْ) و نکشند آن نفس را که (حَرَّمَ اللّٰهُ) حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد (اِلَّا بِالْحَقِّ) مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین به فساد (وَلَا یَزْنُوْنَ ج) و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند در صحیحین از ابن مسعود رض آورده اند که از رسول خدا عم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه شرک گوئی خدا را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ خویش پس تصدیق قول پیغمبر را عم این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل ناحق و زنا نکنند (وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ) و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر (یَلْقَ اَثَامًا لا) به بیند جزای بزه کاری خود گفته اند آثام وادی است در دوزخ که زناکاران در وی عقوبت خواهند کرد یا چیزی است که سیلان می کند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام دو غی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر (یُّضٰعَفْ) دو تو کرده شود (لَهُ الْعَذَابُ) مر کنندهٔ این کارها را عذاب (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ) روز رستخیز (وَیَخْلُدْ) و جاوید باشد (فِیْهٖ) در عذاب (مُهَانًا ق) در حالتیکه خوار و بی اعتبار باشد (اِلَّا مَنْ تَابَ) مگر آن کس که توبه کند از شرک (وَاٰمَنَ) و بگرود بخدا و رسول

(وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا) و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه
(يُبَدِّلُ اللَّهُ) بدل می کند خدای تعالی (سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) گناهان ایشان به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را
بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکهٔ معصیت را در نفس بملکهٔ طاعت یا توفیق
دهد او را باضداد و اعمال ماسلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئهٔ او را
بحسنه (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (غَفُورًا) آمرزندهٔ گناهان بتوبه (رَّحِيمًا ۝) مهربان بر ایشان
بر اثبات توبه در دل ایشان (وَمَن تَابَ) و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از شرک و قتل و زنا است یعنی
هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد (وَعَمِلَ صَالِحًا) و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات
نماید (فَإِنَّهُ يَتُوبُ) پس بدرستیکه او باز می گردد (إِلَى اللَّهِ) بسوی خدای تعالی (مَتَابًا ۝) باز گشتنی
یا رجوع می کند بحق رجوع پسندیده (وَالَّذِينَ) و بندگان حق آنانند که (لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) حاضر نشوند
بعید مشرکان و یهود و نصاری یا بازیگاه ایشان یا به مجالس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند
(وَإِذَا مَرُّوا) و چون بگذرند (بِاللَّغْوِ) به چیزی ناپسندیده (مَرُّوا كِرَامًا ۝) بگذرند بردباران و پرهیزگاران
یا نهی کنندگان از آن (وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا) و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند (بِآيَاتِ رَبِّهِمْ)
آیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن (لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا) بروی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند
نزدیک استماع آن (صُمًّا) کران که نشنوند اسرار آنرا (وَعُمْيَانًا ۝) و کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه
بگوش هوش شنیدند و بدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند
(وَالَّذِينَ يَقُولُونَ) و آنانند که می گویند (رَبَّنَا هَبْ لَنَا) ای پروردگار ما به بخش ما را (مِنْ أَزْوَاجِنَا)
از زنان ما (وَذُرِّيَّاتِنَا) و فرزندان ما (قُرَّةَ أَعْيُنٍ) سببی که روشنی دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالحه اند
چون مومن اهل و ولد خود در اصلاح و پاک معیشت بیند دل او شاد و چشم او روشن شود (وَاجْعَلْنَا)
و بگردان ما را (لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۝) برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایستهٔ
امامت متقیان باشیم (أُولَٰئِكَ) آن گروه که مذکور شدند (يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ) پاداشش داده شوند بغرفهٔ
بهشت یعنی موضعی بلند در ان و گفته اند غرفه اسمی است از اسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب رح
آورده که کوشکها است بر چهار قایمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند
(بِمَا صَبَرُوا) بانچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و ایذای کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای
فرایض (وَيُلَقَّوْنَ) و به بینند یعنی بیابند و بتخفیف بتشدید خوانند بصیغهٔ مجهول یعنی داده شوند (فِيهَا)

و در بهشت (تَحِيَّةً وَّسَلَامًا لا) زندگانی باقی و سلامتی از آفات یا دعای زندگی و سلامت شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملایکه یابند و سلام از خدای تعالی شنوند (خَالِدِينَ فِيهَا ط) در حالتیکه جاوید شند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت و سلام (حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا) نیکو قرارگاهی است بهشت (وَّمُقَامًا ۝) وجای بودنی (قُلْ) بگو ای محمد کافرانرا که (مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي) چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی (لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ ج) اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مراو را چه شرف انسان بشناختن و عبادت است (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق (فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ۝) پس زود باشد که تکذیب شما لازم شما باشد که ترک نکنید یا باشد عقوبت تکذیب

ربع شما او فتنیکه شما را دو زخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدر است والله تعالی اعلم *

سورة الشعراء مکیة وهي بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ مائتان وسبع وعشرون آیة

ع (طٰسٓمٓ ۝) در معالم از قتاده رح نقل می کند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی است از اسمای الهی یا حرفی اشارت است باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجید و گفته اند مشیر است بطوبی و سدرة المنتهی و محمد صلعم و در بحر الحقائق آورده که طا اشارت است بطیران مرغان هوای وحدت که طایر اند بالله * و سین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سیرند الی الله * و میم ایمائی می کند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله وفی الله یا اشارت است بطالب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد می کند بطهارت عز ازلی و ثنای جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم این است (تِلْكَ) این سوره (اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ ۝) آیتهای کتاب هویدا است یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن کننده حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا می سازد و چون قریش چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلعم بر ایمان ایشان بنهایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک آن حضرت صلعم شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که (لَعَلَّكَ) مگر تو (بَاخِعٌ نَّفْسَكَ) هلاک کننده و کشنده نفس خود را (اَلَّا يَكُوْنُوْا) با آنکه نمی شوند ایشان (مُؤْمِنِيْنَ ۝) گرویدگان بقرآن (اِنْ نَّشَاْ) اگر خواهیم ما (نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ) فرو فرستیم بر ایشان (مِّنَ السَّمَآءِ) از آسمان (اٰيَةً) نشانه از آیات قیامت یا بلایه از بلاهای قاهره و قاسره (فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ) پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردنکشان و بزرگان

از ایشان (لها) مران آیت را (خاضعین ؏) فروتنان و انقیاد کنندگان (وما یأتیهم) و نمی آید بدیشان (من ذکر) هیچ موعظه (من الرحمن) از خدای بخشاینده (محدث) نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری (الا کانوا) مگر آنکه باشند (عنه معرضین ۝) از آن روی گردانندگان (فقد کذبوا) پس بدرستیکه تکذیب کردند قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند (فسیأتیهم) پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر (انباء ما کانوا به) خبرهای آنچه بودند که بدان (یستهزءون ۝) استهزای می کردند و باد و نمیدانستند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد ❀ بیت ❀

❀ امروز بدان مصلحت خویش که فردا ❀ ❀ دانی و پشیمان شوی و سود ندارد ❀

(اولم یروا) آیا نمی نگرند مکذبان و باور نمی کنند (الی الارض) بسوی زمین که بمحض قدرت (کم انبتنا) چند برویانیدیم (فیها) در وی بعد از مردگی و افسردگی او (من کل زوج) از هر صنفی گیاه (کریم ۝) نیکو و پسندیده و بسیار نفع (ان فی ذلک) بدرستیکه درین رویانیدن (لآیة) هرآینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده (وما کان اکثرهم) و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی (مؤمنین ۝) گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها (وان ربک) و بدرستیکه پروردگار تو (لهو العزیز) اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران (الرحیم ۝) مهربان ببسط بساط عطا برای مومنان (واذ نادی) و یاد کن آنرا که ندا کرد (ربک موسی) پروردگار تو موسی را (ان ائت) آنکه بیا (القوم الظالمین لا) بگروه ستمگاران (قوم فرعون ط) یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشانرا (الا یتقون ؏) آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را که بگذارند (قال رب) گفت موسی ؏م که ای پروردگار من (انی اخاف) بدرستیکه من می ترسم (ان یکذبون ۝) از آنکه تکذیب کنند مرا در رسالت مرا باور ندارند (ویضیق صدری) و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب (ولا ینطلق لسانی) و نگشاید زبان من و عقده که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال حبسه بوده و پیش از دعا در ازالهٔ آن (فارسل) پس بفرست جبرئیل را (الی هارون لا) بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم (ولهم علی ذنب) و مر ایشان راست بر من دعوی گناهی که کردم مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان گناه می گوید (فاخاف) پس می ترسم (ان یقتلون ؏) از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت (قال) گفت خدای تعالی (کلا ج) باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست

بیایند (فَاذْهَبَا) پس بروید تو و برادر تو (بِاٰيٰتِنَا) بنشانهای ما یعنی معجزاتیکه دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد (اِنَّا مَعَكُمْ) بدرستیکه ما با شمائیم (مُّسْتَمِعُوْنَ ۝) شنونده آن چیز که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هرچه گویند و کنند بر ما پوشیده نیست (فَاْتِيَا) پس بیائید (فِرْعَوْنَ) بفرعون (فَقُوْلَآ) پس بگوئید (اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم (اَنْ اَرْسِلْ) و سخن این است که بفرست (مَعَنَا بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ط) با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی عم بحکم ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان (قَالَ) گفت فرعون ای موسی (اَلَمْ نُرَبِّكَ) آیا نه ترا پرورده ایم (فِيْنَا) در میان خویش (وَلِيْدًا) در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت (وَّلَبِثْتَ) و درنگ کردی (فِيْنَا) در میان ما (مِنْ عُمُرِكَ سِنِيْنَ ۝) سالها از عمر خود یعنی بیست سال از عمر با ما گذرانیدی (وَفَعَلْتَ) و کردی (فَعْلَتَكَ الَّتِيْ فَعَلْتَ) آن کردنی که کردی یعنی فلان قبطی را که خباز من بود بکشتی (وَاَنْتَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ۝) و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قتل یکی از خواص من کردی (قَالَ فَعَلْتُهَآ) گفت موسی عم که کردم من آن کار را (اِذًا) آن هنگام (وَّاَنَا مِنَ الضَّآلِّيْنَ ط) و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آن کس کشته گردد (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ) پس بگریختم از شما (لَمَّا خِفْتُكُمْ) آن هنگامی که بترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم (فَوَهَبَ لِيْ) پس ببخشید مرا (رَبِّيْ) پروردگار من بوقت رجوع از مدین (حُكْمًا) علم و فهم یا نبوت (وَّجَعَلَنِيْ) وگردانید مرا (مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ۝) از فرستادگان خود یعنی داخل کرده در زمرهٔ پیغمبران که بخلق فرستاده (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ) و آن نعمتی که تو (تَمُنُّهَا عَلَيَّ) منت می نهی بآن بر من (اَنْ عَبَّدْتَّ) آنکه بنده گرفتی تو (بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ط) فرزندان یعقوب عم را و مرا به فرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آن است که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبد نمی کردی مادر من مرا در دریا نمی انگند و قوم من مرا تربیت می کردند و بتو محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی عم گفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان (قَالَ فِرْعَوْنُ) گفت فرعون (وَمَا رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) وکیست وچیست پروردگار عالمیان وچه چیز است سوال از ماهیت کرد (قَالَ) گفت موسی عم در جواب او (رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) او است آفریدگار آسمانها و زمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا ط) و آنچه میان ایشان است (اِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (مُّوْقِنِيْنَ ۝) بی گمانان

در تحقیق صفات حق موسی عم اعراض فرمود از جواب آن ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلائل حکمت و آثار قدرت او (قال) گفت فرعون (لمن حوله) مرآنانرا که گرداگرد او بودند از اشراف قبط وایشان پانصد تن بودند با زیور بابسته و بر کرسیهای زرین نشسته (الا تستمعون) آیا نمی شنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر می دهد (قال) گفت موسی عم دیگر باره (ربکم) خدای من آفریدگار شما است (ورب آبائکم الاولین) و پروردگار پدران پیشین شما است عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات بناظر و اوضح آن برشما (قال) گفت فرعون مر قوم خود را (ان رسولکم) بدرستیکه فرستاده شما * برسبیل سخریه او را رسول خواند (الذی ارسل الیکم لمجنون) آن کسی که فرستاده شده است بشما هرآینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمی دهد (قال) گفت موسی عم (رب المشرق والمغرب) پروردگار عالم که آفریدگار مشرق و مغرب است (وما بینهما ط) و آنچه میان مشارق و مغارب باشد (ان کنتم تعقلون) اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز برین وجه نمی تواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست چه هرچه در عقل و فهم و وهم گنجد و حواس و قیاس آنرا دریابد ذات خداوند حق سبحانه از ان منزه و مقدس است چه این همه محدث اند و محدث جز ادراک محدث نتوان کرد * نظم *

* آنکه او از حدث برآرد دم * چه شناسد که چیست سر قدم *

* علم را سوی حضرتش ره نیست * عقلش نیز از کمالش آگه نیست *

(قال) گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند (لئن اتخذت) اگر فرا گیری ای موسی (الها) معبودی (غیری) بغیر من (لاجعلنک) هرآینه گردانم ترا (من المسجونین) از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را می فرمود که تا در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده * چون موسی عم این ذکر سخن شنید (قال اولو جئتک) گفت آیا این کنی با من و اگر بیارم ترا (بشیء مبین ج) به چیزی روشن یعنی بیارم معجزهٔ هویدا (قال فأت به) گفت فرعون بیار آن چیز را (ان کنت من الصادقین) اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود (فالقی عصاه) پس بینداخت موسی عم عصای خود را (فاذا هی) پس آنجا عصا بعد افکندن (ثعبان مبین لا) اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشتند (ونزع) و بیرون آورد (یده) دست خود را

از گریبان بعد از آنکه دست گندم گون به فرعون نموده بود ز گریبان در آورده (فَاِذَا هِيَ) پس آنجا دست او
(بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِيْنَ ۞) سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظر کنندگان را گفته‌اند که شعاع دست مبارکش ع ٦
بمشابهٔ نور آفتاب دیدها را خیره ساختی (قَالَ) گفت فرعون (لِلْمَلَاِ حَوْلَهٗ) مر اشراف قوم را که گرداگرد او
بودند (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه این مرد (لَسٰحِرٌ عَلِيْمٌ ۙ) جادوئی است دانا فرعون بترسید که کسان وی
بموسی ایمان آرند حیله انگیخت گفت این جادوئی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد (يُّرِيْدُ اَنْ
يُّخْرِجَكُمْ) می‌خواهد که بیرون کند شما را (مِّنْ اَرْضِكُمْ) از زمین شما یعنی دیار مصر (بِسِحْرِهٖ ﺻﻠﮯ) بجادوی
خود (فَمَاذَا تَاْمُرُوْنَ ۞) پس چه فرمائید شما مرا در کار او و معجزهٔ موسی عم او را از اوج دعوی ربوبیت
بحضیض مشاورت با قوم او افگنده تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی
عم مدد طلبید (قَالُوْا اَرْجِهْ) گفتند حبس کن او را (وَاَخَاهُ) و برادر او را یا در توقف افگن و بقتل ایشان
شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند (وَابْعَثْ) و برانگیز و بفرست
(فِي الْمَدَآئِنِ) در شهرهای مملکت خود (حٰشِرِيْنَ ۙ) جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری
(يَاْتُوْكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ) تا بیارند هر جا که میابند جادوئی است (عَلِيْمٍ ۞) دانای سرآمده در فن سحر فرعون
کسان خود بطلب جادوان فرستاد (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ) پس جمع کرده شدند جادوان (لِمِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ۙ)
برای هنگام روز معلوم دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود (وَّقِيْلَ) و گفته شده یعنی فرعون گفت
(لِلنَّاسِ) مر مردمان را یعنی اهل مصر را (هَلْ اَنْتُمْ) آیا هستید شما (مُّجْتَمِعُوْنَ ۙ) فراهم آیندگان یعنی
فراهم آیید و جمع شوید (لَعَلَّنَا) شاید که ما همه باتفاق (نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ) پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت
نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم (اِنْ كَانُوْا) اگر باشند (هُمُ الْغٰلِبِيْنَ ۞)
ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون عم (فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ) پس آن هنگام که آمدند جادوان بنزدیک
فرعون و ایشان را دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده (قَالُوْا لِفِرْعَوْنَ) گفتند مر فرعون را (اَئِنَّ لَنَا)
آیا باشد ما را (لَاَجْرًا) مزدی از نزدیک تو (اِنْ كُنَّا) اگر باشیم (نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ ع) ما غلبه کنندگان
بسحر بر خصمان تو (قَالَ نَعَمْ) گفت فرعون آری مزد باشد شما را (وَاِنَّكُمْ اِذًا) و بدرستیکه باشید شما
آن وقت (لَّمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۞) از جملهٔ نزدیک شدگان من یعنی اول کسی که بمن در آید و آخر کسیکه
بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت
معلوم در برابر موسی عم صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو افگنی جادوی خود را یا ما افگنیم

(قَالَ لَهُمْ مُوسَى) گفت موسی مر ایشان را (أَلْقُوا) بیفگنید (مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۝) آنچه شما افگننده اید
مر آن را (فَأَلْقَوْا) پس بیفگندند (حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ) رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته خود را
که هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود (وَقَالُوا) وگفتند بعد از آنکه عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت
آمده و از مردمان غریو برخاست (بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ) به بزرگی و قوت و غالبیت فرعون (إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ۝)
بدرستیکه ما غالب شوندگانیم بر موسی و هارون (فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ) پس بیفگند موسی عم بامر الهی
عصای خود را فی الحال اژدها گشت (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا که عصا اژدها شد (تَلْقَفُ) فرو می برد
(مَا يَأْفِكُونَ ۝) آنچه تزویر کرده بودند و بصورت مار تخییل می نمودند (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ) پس بر روی
افگنده شدند ساحران (سَاجِدِينَ) سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحر است
و از روی صدق (قَالُوا آمَنَّا) گفتند گرویدیم ما (بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) به پروردگار عالمیان پس توضیح کردند
(رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ۝) آفریدگار موسی و هارون عم تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از
ایمان ساحران خبر یافت ایشان را طلبید (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ) گفت فرعون آیا تصدیق کردید و حفص آمنتم
بطریق خبری خوانده یعنی گرویدید مر موسی را (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ج) پیش از آنکه دستوری دهم من شما را
در ایمان آوردن بوی (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ) بدرستیکه او مهتر شما است (الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ج) آنکه
بیاموخت شما را سحر یعنی جادوی و بایکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من (فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ط)
پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که
(لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) هر آینه ببرم دستها و پایهای شما را (مِنْ خِلَافٍ) بخلاف یکدیگر یعنی هر یک
از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید (وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۝) و هر آینه
بردار کشم شما را تا همه بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند (قَالُوا) گفتند جادوان ایمان آورده که
(لَا ضَيْرَ) هیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا) بدرستیکه ما
بثواب پروردگار خود (مُنْقَلِبُونَ ۝) باز گردندگانیم (إِنَّا نَطْمَعُ) بدرستیکه ما طمع میداریم (أَنْ يَغْفِرَ)
آنکه بپوشد (لَنَا رَبُّنَا) برای ما پروردگار ما عفو کند (خَطَايَانَا) گناهان ما را (أَنْ كُنَّا) برای آنکه بودیم
از اهل این محفل (أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ۝) اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست
و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشانرا از دارهای بلند در آویختند و حضرت موسی عم برای ایشان
دیگر دست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشانرا بنظر وی در آورد تا تسلی یافت

* مثنوی * جادوان گان دست و پا را باختند * در فضای قرب مولی تاختند *
* گو برفت از دست و پا بر جای آن * دست از حق بالهای جاودان *
* تا بدان پرها به پرواز آمدند * در هوای عشق شهباز آمدند *

پس موسی عم بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت می کرد و معجزات می نمود
و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که
موسی عم با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه و تعالی (وَأَوْحَيْنَا) و وحی کردیم (إِلَىٰ مُوسَىٰ) ع
بسوی موسی (أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي) آنکه ببر بشب بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک
کفره در آن است (إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ۝) بدرستیکه شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما
در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی عم بنی اسرائیل را فرمود
تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک شده و می خواهیم که اهل خود را بدان بیارائیم عاریت
گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا شده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان این صورت
به تقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف
صدیق عم دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن
قوم کسی را مدفن یوسف عم اطلاع نبوده موسی عم برخود ندا انگیزد که هرکه مرا بر صندوق یوسف عم مطلع
گرداند هر مرادی که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزهٔ گفت بشرط آنکه زن موسی عم باشد در بهشت
و او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتیکه قمر
بوسط السماء رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند
که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان
روند در خانهٔ هر قبطی یکی از اعزهٔ ایشان بمرد و به تعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون به جمع
شدن لشکر امر کرد (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ) پس بفرستاد فرعون در شهرهائیکه به پای تخت
نزدیک بود (حَاشِرِينَ ۝) جمع کنندگان لشکر را و گفت (إِنَّ هَٰؤُلَاءِ) بدرستیکه گروه بنی اسرائیل
(لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ۝) گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست
درگذشته و بشصت نرسیده بود ششصد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از نساء و صبیان و کهول
و شبان هزار هزار و دویست هزار و سی مرد اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت

اینان گروه بسیار اندک اند (وَاِنَّهُمْ لَنَا) وایشان مارا (لَغَآئِظُوْنَ ۝) بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند یا پیرایه‌های قوم ما را برده (وَاِنَّا لَجَمِیْعٌ حٰذِرُوْنَ ۝) وبدرستیکه ما یعنی لشکر ما سلاح دار ایم و دانا بامر حرب تعریض است با آنکه قوم موسی عم نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند (فَاَخْرَجْنٰهُمْ) پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیهٔ خروج در دل ایشان انداختیم تا بیرون آمدند (مِّنْ جَنّٰتٍ) از بوستانها (وَّعُیُوْنٍ لا) و از چشمهای جاری (وَّكُنُوْزٍ) و از گنجهای جاری زر و نقره (وَّمَقَامٍ كَرِیْمٍ لا) و از منزلهای نیکو (كَذٰلِكَ ط) همچنین کردیم با ایشان (وَاَوْرَثْنٰهَا) و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان (بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ج) فرزندان یعقوب عم را چه قولی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بتحت تصرف در آوردند و اصح آن است که در زمان دولت داود و سلیمان عم بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون شش صد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و شش صد هزار بر میمنه تعیین نمود و شش صد هزار بر میسره نامزد نمود و شش صد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت

* نظم *

* یکی لشکر سراپا غرق جوشن * شده در موج چون دریای آهن *

* چو چشم دلبران بر کین و خونریز * بقصد خون مردم تیغها تیز *

(فَاَتْبَعُوْهُمْ) پس از پی در آمدند ایشان (مُّشْرِقِیْنَ ۝) قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی عم بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور می کردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد (فَلَمَّا تَرَآءَ الْجَمْعٰنِ) پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را (قَالَ اَصْحٰبُ مُوْسٰٓی) گفتند یاران موسی عم (اِنَّا لَمُدْرَكُوْنَ ۝) هر آینه که دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعونیان ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد (قَالَ كَلَّا ط) گفت موسی عم حاشا که ایشان شما را دریابند (اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ) بدرستیکه با من است پروردگار من بیاری و مددگاری (سَیَهْدِیْنِ ۝) زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی عم در کلام خود معیت را مقدم داشته که ان معی ربی و رسول ما عم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مرتبهٔ مرید است و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبه مراد است مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کند

* بیت *

* این یکی را از وی آو در زوی دوست * * و آن دگر را زوی او خود روی اوست *

آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه شحابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت * مصرع * کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری * اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی عم بنالید و وحی در رسید که ما دو بار الحکم تو کردیم او را بگذار بیت بخوان و بر و حکم کن چنانچه حق سبحانه فرمود که (فَأَوْحَيْنَا) پس ما وحی کردیم (إِلَىٰ مُوسَىٰ) بسوی موسی عم (أَنِ اضْرِب) آنکه بزن (بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ ط) بعصای خود دریای قلزم را موسی عم برلب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد مارا راه ده (فَانفَلَقَ) پس بشگافت دریا و دوازده راه پدید آمد (فَكَانَ) پس بود (كُلُّ فِرْقٍ) هر باره جدا شده از هم (كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ج) همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی بزنگ دریا وزیدو وحل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند (وَأَزْلَفْنَا) و جمع کردیم (ثَمَّ الْآخَرِينَ ج) آنجا دیگرانرا که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شگافته شده ایشان بطریق مشاورت با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی عم واقع شده زینهار بدریا در نیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل عم بر مادیانی نشسته خود را پیش بدریا در افگند و فرعون بر اسپ نری تند سوار بود و نری بوی مادیان شنید و عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا در آمدند و میکائیل عم بر عقب آن لشکر می آمد و ایشانرا میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و بیکبار آبها بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی (وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ) و نجات دادیم موسی را (وَمَن مَّعَهُ) و هر که با او بود (أَجْمَعِينَ ج) همه ایشانرا (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ط) پس غرق گردانیدیم دیگرانرا (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در نجات موسی عم و قوم او و هلاک فرعون و لشکرا و (لَآيَةً ط) هر آینه علامتی است روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم) و نبودند بیشتر قوم فرعون (مُّؤْمِنِينَ ۝) گرویدگان چه از تمام قبط جز حزبیل که مومن آل فرعون بود دگو ندستی ایمان نیاوردو داو با حضرت موسی عم از مصر بیرون آمده بود (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه

آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيْزُ) او است غالب وکسی را قدرت غلبه بر و نیست (الرَّحِيْمُ ۝) مهربان است
ع ۸ عقوبت نمی کند مگر بعد از الزام حجت (وَاتْلُ) و بخوان (عَلَيْهِمْ) بر مشرکان عرب (نَبَأَ إِبْرٰهِيْمَ ۝)
خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت می کنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهراند (إِذْ قَالَ) یاد کن آنرا که گفت
ابراهیم عم (لِأَبِيْهِ) مر پدر خود آزر را (وَقَوْمِهِ) وگروه خود را یعنی اهل بابل و از ایشان پرسید
(مَا تَعْبُدُوْنَ ۝) چیست آنچه می پرستید (قَالُوْا نَعْبُدُ) گفتند می پرستیم (أَصْنَامًا) بتانرا (فَنَظَلُّ) پس
همیشه می باشیم (لَهَا) مر آنرا (عٰكِفِيْنَ ۝) مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالها است که ساخته بودند از انواع
فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت او مداومت می کردند (قَالَ) گفت ابراهیم عم که بتان شما (هَلْ يَسْمَعُوْنَكُمْ)
آیا می شنوند خواندن شمارا (إِذْ تَدْعُوْنَ لا) چون بخوانید ایشانرا و خواننده را اجابت می کنند (أَوْ يَنْفَعُوْنَكُمْ)
یا سود میرسانند شمارا که پرستش ایشانرا می کنید و روزی میدهند (أَوْ يَضُرُّوْنَ ۝) یا زیان میرسانند
بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشانرا نکوهش نمایید قوم ابراهیم عم توانستند که او را
بنعم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند (قَالُوْا) گفتند نه از ایشان آنچه گفتی دریافته ایم
(بَلْ وَجَدْنَا) بلکه دریافته ایم (اٰبَاءَنَا) پدران خود را که ایشان (كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ ۝) همچنین می کردند
یعنی اینانرا پرستش می نمودند و بران مقیم بودند (قَالَ) گفت ابراهیم عم (أَفَرَءَيْتُمْ) آیا دیدید و دانسته
یعنی بدانید که بهر حال (مَّا كُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ لا) آنچه هستید که می پرستید آنرا (أَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُوْنَ ۝)
شما و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند (فَإِنَّهُمْ) پس بدرستیکه معبودان شما (عَدُوٌّ لِّيْ) دشمنانند
مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید تصویر کرد امر را در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن
در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی شان مر عبدهٔ خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان
رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آن است که من دشمنم مر ایشانرا چه هر کرا دشمن دارند او نیز
دشمن دارد پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم
(إِلَّا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ لا) مگر دوست من پروردگار عالمیان است (الَّذِيْ خَلَقَنِيْ) آنکه بیافرید مرا و از عدم
بوجود آورد (فَهُوَ يَهْدِيْنِ ۝) پس او راه می نماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت
حق و راه می نماید بدعوت خلق (وَالَّذِيْ هُوَ يُطْعِمُنِيْ) و آنکه او می خوراند مرا غذای که قوام اجزای
بدن من بآن است (وَيَسْقِيْنِ لا) و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت
اعضای من است در عین المعانی آورده که مراد از طعام الفت است و از شراب زلفت صاحب بحر

فرموده که طعام هویت است که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه گردد و در کشف اسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل می کند که این طعام طعام معرفت است و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند * بیت *

* شراب المحبة خير الشراب * وكل شراب سواه سراب *

و از فحوای این کلمات محققان بشریه از اسرار و کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی بی میتوان برد

* نظم * * ترا نواله دمادم زخوان یطعمنی * ترا پیاله مدام از شراب یسقینی *

* مرا تو قبله دینی از آن سبب گفتم * بهر زمان که لکم دینکم ولی دینی *

(وَإِذَا مَرِضْتُ) و چون بیمار شوم (فَهُوَ يَشْفِينِ) پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رض منقول است که چون بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیت اغیار است و شفا بمشاهده انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری به تعلقات کونین است و شفا انقطاع تعلق و آن وابسته بجذبه عنایت است که چون در رسد تک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد و بیخ بشریت تجرید از مرض تعلق باز رهاند * بیت *

* چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت * بیک نفس همه دل را مراد وا کردی *

(وَالَّذِي يُمِيتُنِي) و آن کسی که بمیراند مرا در دنیا وقت انقضای اجل (ثُمَّ يُحْيِينِ) پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گفته اند اماتت بمعصیت است و احیا بطاعت یا اماتت بجهل است و احیا بعلم یا اماتت بحمق است و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بقناعت یا اماتت بنا پرهیزگاری است و احیای بورع یا اماتت بفراق است و احیا بتلاقی و در حقایق سلمی آورده است که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند مرا بخود و نزد بعضی محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیه و یا بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آن است که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت است از آن * بیت *

* نخواهم عمر فانی را تو ای عمر عزیز من * نخواهم جان پرغم را توئی جانم بجان تو *

(وَالَّذِي أَطْمَعُ) و آن کس که طمع میدارم (أَنْ يَغْفِرَ لِي) آنکه بیامرزد مرا (خَطِيئَتِي) گناهان مرا

(يَوْمَ الدِّينِ ۝) روز جزا اسناد گناه بخود باوجود عصمت نبوت بجهت کسر نفس است وتعلیم است مرامت را و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد است عم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران آن نموده (رَبِّ هَبْ لِي) ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن (حُكْمًا) حکمی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم (وَأَلْحِقْنِي) و دررسان مرا بسبب توفیق کمال در علم وعمل (بِالصَّالِحِينَ ۝) بشایستگان را و برگزیدگان درگاه (وَاجْعَل لِّي) و بگردان برای من (لِسَانَ صِدْقٍ) زبان راست یعنی ثنای نیکو (فِي الْآخِرِينَ ۝) در میان پس آیندگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی و آوازهٔ من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بعز اجابت رسیده چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن می گویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیت اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت پناه باشد عم (وَاجْعَلْنِي) و بگردان مرا (مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ۝) از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول می کنند (وَاغْفِرْ لِأَبِي) و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او را آمرزیده شود (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ۝) بدرستیکه او هست از گمراهان (وَلَا تُخْزِنِي) و رسوا مساز مرا (يَوْمَ يُبْعَثُونَ ۝) روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان است والا انبیا را عم خواری و رسوائی نباشد (يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ) روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته (وَلَا بَنُونَ) و نه پسران هیچ احدی را (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ) مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی (بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۝) بدلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رسانند و گفته اند علامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آن است که دلی سلیم خالی باشد از حب دنیا * و گویند از حسد و خیانت در تیسیر گوید از بعضی اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر عم و امام قشیری رح فرموده که قلب سلیم آن است که خالی باشد از غیر خدا امنای رح فرموده که در وی نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید طایفه قدس سره منقول است که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده پیوسته قلق و اضطراب دارد و پس زبان معنی بیان می کند که دل سلیم دلی است که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری است از خوف قطیعت یا از شوق وصلت

* نظم *

* ز شوق وصل می نالم که تا دستم دهد روزی * ز بیم هجر می گریم که ناگه در کمین باشد *

* همام از گریهٔ خونین و سوز دل گو چند ین * ندانمی که حال عشق بازان این چنین باشد *
(وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ) و روزی که نزدیک کردانیده شود بهشت (لِلْمُتَّقِينَ لا) برای پرهیزگاران تا از موقف
آنرا ببینند و به مشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ) وظاهر کرده شود دوزخ (لِلْغَاوِينَ لا)
برای گمراهان تا دران نگرند و مقامات خود را ببینند وغم والم ایشان بیفزاید (وَقِيلَ لَهُمْ) و گویند مر ایشانرا
یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که (أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) کجااند آنچه بودید که پیوسته (تَعْبُدُونَ لا)
می پرستید آنرا (مِنْ دُونِ اللّٰهِ ط). بجز خدای تعالی یعنی کجااند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید
(هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ) هیچ یاری می دهند شما را بدفع عذاب از شما (أَوْ يَنْتَصِرُونَ ۝) یا نگاه می دارند خود را
از حلول عقوبت برایشان (فَكُبْكِبُوا) پس بروی درافگنده شوند (فِيهَا) در دوزخ (هُمْ) بتان (وَالْغَاوُونَ ۝)
و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان (وَجُنُودُ إِبْلِيسَ) و بدوافگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی
از جن و انس (أَجْمَعُونَ ۝) همه ایشان (قَالُوا) گویند کافران (وَهُمْ فِيهَا) و حال آنکه ایشان در دوزخ
(يَخْتَصِمُونَ ج) دشمنی می کنند با یکدیگر یعنی عبده واصنام مخاصمه می کنند و بت پرستان با بتان می گویند
(تَاللّٰهِ إِنْ كُنَّا) بخدای که ما بودیم (لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝) در گمراهی هویدا و پیدا (إِذْ نُسَوِّيكُمْ) آن وقت
که برابر می کردیم شما را در استحقاق عبادت (بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ط) به پروردگار عالمیان (وَمَا أَضَلَّنَا)
و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند (إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ۝) مگر بدان و بدکاران و مهتران ما با از دیوان
(فَمَا لَنَا) پس نیست ما را اکنون (مِنْ شَافِعِينَ لا) هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان را
است (وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ج) و نه دوستی مهربان با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل
همیم بوده ها را بحا بدل کردند جهت قرب مخرج و همیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که دران روز یاری
و اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقين آنگاه کافران از روی تحسر گویند (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ) پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا
پس ما بودیم (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝) از باور دارندگان و گرویدگان (إِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه در خبر
ابراهیم عم و احتجاج او با قوم (لَآيَةً ط) هر آینه علامتی است که عقلا بدان عبرت گیرند (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ) و نبودند
بیشتر قوم ابراهیم عم (مُؤْمِنِينَ ۝) گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد (وَإِنَّ
رَبَّكَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) او است غالب کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد
(الرَّحِيمُ ۝) بخشاینده که توبهٔ بندگان رد نه کند و بی احتجاج برایشان عذاب نفرستد (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ

الْمُرْسَلِینَ ج) تکذیب کردند گروه نوح فرستادگانرا نوح عم از رسل گذشته برادر و قوم او باور نکردند
(اِذْ قَالَ لَهُمْ) یادکن چون گفت مرایشانرا (اَخُوهُمْ نُوحٌ) برادر ایشان نوح عم مراد اخوت نسبی ٩ ع
است (اَلَا تَتَّقُونَ ج) آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او می کنید (اِنِّی لَکُمْ) بدرستیکه من مرشمارا
(رَسُولٌ اَمِینٌ) فرستاده ام بامانت (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از خدای و بت مپرستید (وَاَطِیعُونِ ۞)
و فرمان برید مرا در قبول ایمان (وَمَا اَسْئَلُکُمْ) و نمی خواهم شمارا (عَلَیْهِ) برادای رسالت (مِنْ اَجْرٍ ج)
هیچ مزدی (اِنْ اَجْرِیَ) نیست مزد رسالت من (اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِینَ ج) مگر بر پروردگار عالمیان
(فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از عقوبت خدای تعالی (وَاَطِیعُونِ ط) و فرمان برداری من کنید تکرار امر
به تقوی و اطاعت بجهت تاکید است چه قوم نوح عم بغایت سخت دل و بی آزرم بودند (قَالُوا) گفتند
در جواب نوح عم (اَنُؤْمِنُ لَکَ) آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا (وَاتَّبَعَکَ الْاَرْذَلُونَ ۞) وحال آنکه
پیروی تو کردند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا تابع اند و بباطن مخالف (قَالَ) گفت نوح عم
(وَمَا عِلْمِی) و نیست علم من رسنده (بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ج) بآنچه هستند که می کنند یعنی حکم من بر ظاهر است
چه ایشان بظاهر عمل مومنان می کنند اما نمی دانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق (اِنْ حِسَابُهُمْ)
نیست حساب باطنهای ایشان (اِلَّا عَلٰی رَبِّی) مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان (لَوْ تَشْعُرُونَ ج)
اگر دانید که عالم الغیب او است پس دانید که من راست می گویم پس قوم گفتند که این اراذل را
از مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح عم گفت (وَمَا اَنَا) و نیستم من (بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِینَ ج)
رانندهٔ مومنان (اِنْ اَنَا) نیستم من (اِلَّا نَذِیرٌ) مگر بیم کنندهٔ (مُبِینٌ ۞) آشکارا یعنی مبعوث شده ام
بدعوت مکلفان خواه اغنیا خواه فقرا (قَالُوا) گفتند کافران (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یَا نُوحُ) اگر نه باز ایستی ای
نوح از آنچه می گوئی یعنی از دعوت انذار (لَتَکُونَنَّ) هرآینه باشی (مِنَ الْمَرْجُومِینَ ط) از کشته شدگان
بسنگ یار اندگان (قَالَ) گفت نوح عم بعد از استماع این سخن و نا امیدی از ایمان قوم (رَبِّ) ای
پروردگار من (اِنَّ قَوْمِی) بدرستیکه گروه من (کَذَّبُونِ ۞) تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند
(فَافْتَحْ) پس حکم کن (بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ) میان من و ایشان (فَتْحًا) حکم کردنی (وَنَجِّنِی) و باز رهان مرا
از قصد ایشان (وَمَنْ مَّعِیَ) و هرکه با من است (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ۞) از گرویدگان (فَاَنْجَیْنَاهُ) پس
نجات دادیم او را (وَمَنْ مَّعَهُ) و هرکه با او بود (فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ ج) در کشتی پر از آدمی
و حیوانات و امتعه و ماکولات (ثُمَّ اَغْرَقْنَا) پس غرق ساختیم (بَعْدُ الْبَاقِینَ ۞) بعد از رهانیدن او دیگرانرا

از قوم او (انّ في ذٰلک) بدرستیکه در صبر او بر ایذای قوم (لاٰیةً ط) هر آینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است

* بیت * کار تو از صبر نکوتر شود * هر که شکیباست مظفر شود *

(وما کان اکثرهم) ونبودند بیشتر قوم نوح (مؤمنین ۝) گرویدگان بخدا و پیغمبر او بانکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند (وان ربک) وبدرستیکه خداوند تو (لهو العزیز) او است توانا بر عقوبت کافران (الرحیم ۝) مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان (کذبت) دروغ داشتند (عاد المرسلین ۝) قوم عاد فرستادگان را که هر یک

۱۰ ع

پیغمبر را منکر شود هر منکر شده باشد (اذ قال لهم) یاد کن آنکه گفت مر ایشانرا (اخوهم هود) برادر نسبی ایشان هود علم (الا تتقون ج) آیا پرهیز نمی کنید از شرک و از عقاب الهی خایف نمی شوید (انی لکم) بدرستیکه من شمارا (رسول امین لا) فرستاده امینم در ادای رسالت (فاتقوا الله) پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید (واطیعون ج) و فرمان برید مرا و آنچه شمارا بدان دعوت می کنم (وما اسئلکم علیه) نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت (من اجر ط) هیچ مزدی از مال و متاع دنیا (ان اجری) نیست پاداش من (الا علی رب العالمین ط) مگر بر پروردگار عالمیان (اتبنون) آیا بنا می کنید (بکل ریع) بهر موضع بلند (اٰیةً) علامتی برای تماشای آینده و رونده (تعبثون) بازی کنید بآن یعنی بناهای می سازید و در ان ساکن نمی شوید که گویا عبث است و گویند بر هر راه مناره ها می ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانها است (وتتخذون) و فرا می گیرید (مصانع) حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیهٔ رفیعه (لعلکم تخلدون) گویا که جاوید خواهید بود در ان (واذا بطشتم) و چون سخت می گیرید و حمله میزنید (بطشتم) می گیرید بسختی (جبارین) در حالتیکه سرکشان و متکبرانید یعنی بی شفقت و نامهربانی یا چون انتقام می کشید انتقام ستمگاران می کشید (فاتقوا الله) پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که لایق شما است بگذرید (واطیعون) و در آنچه می فرمایم فرمان برید مرا که سود شما درین است (واتقوا الذي امدکم) و بترسید از خدای تعالی که مددگاری کرد شمارا (بما تعلمون) بآنچه شما می شناسید از انواع نعمتها (امدکم بانعام) امداد کرد شمارا بچهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید می کنید (وبنین لا) و به پسران تا در هر حال یار و مددگار شما اند (وجنٰت) و ببوستانها از انکه میوه ها می خورید (وعیون ج) و بچشمهای آب که مهم سقیا و نشو و نمای زرع بآن تمام رسد (انی اخاف) بدرستیکه من می ترسم

(عَلَيْكُمْ) بر شما اگر بر شرک ثابت باشید (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) عذاب روزی بزرگ که روز هبوب
صرصر است یا روز قیامت (قَالُوا) گفتند عادیان در جواب هود ع (سَوَاءٌ عَلَيْنَا) یکسان است بر ما
(أَوَعَظْتَ) یا پند دهی ما را (أَمْ لَمْ تَكُنْ) یا نباشی (مِنَ الْوَاعِظِينَ) از پند دهندگان یعنی ما طریقهٔ خود را
از دست نمیدهیم (إِنْ هَٰذَا) نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای مرتفع (إِلَّا خُلُقُ
الْأَوَّلِينَ) مگر عادت پیشینیان از ما (وَمَا نَحْنُ) و نیستیم ما (بِمُعَذَّبِينَ) عذاب کرده شدگان بااین
عادتها (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند رسالت هود را ع (فَأَهْلَكْنَاهُمْ) پس هلاک کردیم ما ایشان را
بباد صرصر (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در هلاک قوم عاد (لَآيَةً) هر آینه نشانه است دلالت کننده بر آنکه
عاقبت اهل تکذیب بد عقوبت شد (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ) و نبودند بیشتر قوم عاد (مُؤْمِنِينَ) گرویدگان
چه اندک از ان قبیله با هود در حظیره بودند و باقی در معرض سخط (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بتحقیق که پروردگار تو
(لَهُوَ الْعَزِيزُ) او است غالب که از تعذیب کفار باک ندارد (الرَّحِيمُ) مهربان است که مؤمنان را از مهلکهٔ ع ۱۱
عقوبت بیرون آرد (كَذَّبَتْ) بدروغ نسبت دادند (ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ) قبیلهٔ ثمود فرستادگان
خدا را یعنی صالح را و انبیای سابق را ع (إِذْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن چون گفت مر ایشان را (أَخُوهُمْ) برادر
ایشان از حیثیت قرابت (صَالِحٌ) صالح بن عبید ع (أَلَا تَتَّقُونَ) آیا نمی ترسید از عذاب خدای که
بر شرک می آرید (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) بدرستیکه من برای شما فرستاده ام مشهور رام بامانت
نزد شما (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی (وَأَطِيعُونِ) و فرمان برید مرا در امر
و نهی (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ) و نمی طلبم از شما بر نصیحتی که می کنم (مِنْ أَجْرٍ) هیچ جزائی که بمن دهید و منع
بدان متهم شوم (إِنْ أَجْرِيَ) نیست مکافات من (إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ) مگر بر خداوند عالمیان
(أَتُتْرَكُونَ) آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را (فِي مَا هَاهُنَا) در آنچه هست اینجا یعنی
در دنیا از مساکن و منازل (آمِنِينَ) ایمن از آفات و سالم از نوات (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها
(وَعُيُونٍ) و چاهسارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده (وَزُرُوعٍ) و کشتها (وَنَخْلٍ) و خرماستانها که
(طَلْعُهَا) شکوفهٔ درختان وی (هَضِيمٌ) نازک و نرم و لطیف است (وَتَنْحِتُونَ) می تراشید برای
مساکن خود (مِنَ الْجِبَالِ) از کوهها (بُيُوتًا) خانها (فَارِهِينَ) در حالتی که ماهرید در تراشیدن منگها
(فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از خدای تعالی و امل دور و دراز پیش مگیرید (وَأَطِيعُونِ) و فرمان برید
مرا در احکام (وَلَا تُطِيعُوا) و اطاعت مکنید (أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ) فرمان کافرانرا که اسراف کردند بر نفس خود

بورزیدن کفر (الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ) آنانکه تباهی می‌کنند در زمین بسحر (وَلَا يُصْلِحُونَ) و بصلاح نمی‌آیند کار خود در امر او نه تن اند که قصد هلاک صالح عم کردند و قصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی (قَالُوا) گفتند قوم ثمود در جواب صالح عم (إِنَّمَا أَنْتَ) جز این نیست که تو (مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) از سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده (مَا أَنْتَ) نیستی تو (إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا ط) مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم به صالح عم نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که ایشان را ورای صورت چیزی دیگر است

* نظم *

* چند صورت بینی ای صورت پرست * * جان بی معنی است گر صورت پر است *

* در گذر از صورت و معنی نگر * * زانکه مقصود از صدف باشد گهر *

و چون قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند و صالح را هم بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمی‌گیری و در این دعوی مصری (فَأْتِ بِآيَةٍ) پس بیار نشانه از خوارق عادات (إِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو (مِنَ الصَّادِقِينَ) از راستگویان در دعوت خود صالح عم فرمود که شما چه می‌طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه باین هیأت بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد (قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ) صالح عم گفت این است ناقه که شما طلبیدید (لَهَا شِرْبٌ) مر او را نصیبی است از آب (وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) و شما را نصیبی از آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن او است و روزی از آن شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید (وَلَا تَمَسُّوهَا) و مس مکنید وی را (بِسُوءٍ) به بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید (فَيَأْخُذَكُمْ) پس بگیرد شما را (عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ) عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است در و (فَعَقَرُوهَا) پس پی کردند ناقه را (فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا (فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ ط) پس فراگرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه (إِنَّ فِي ذَلِكَ) بدرستیکه در آنچه نازل شد به ثمود (لَآيَةً ط) هر آینه دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است (وَمَا كَانَ) و نبودند (أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که همه از قبایل ثمود چهار کس ایمان آوردند و بس (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) هر آینه او است غالب که مغلوب نشود (الرَّحِيمُ) مهربان که بی استحقاق عذاب نکند (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ) تکذیب کردند قوم لوط عم یعنی اهل مؤتفکات (الْمُرْسَلِينَ) پیغمبران را چون ابراهیم و لوط عم

ع ١٢ (اِذْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن چون گفت مر ایشان را (اَخُوْهُمْ لُوْطٌ) برادر ایشان لوط علیه السلام اینجا مراد اخوت
شفقت است (اَلَا تَتَّقُوْنَ) آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی (اِنِّیْ لَکُمْ) به تحقیق من
برای شما (رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ) رسولی ام راست در نصیحت یعنی نیک خواه شما ام (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس
بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من (وَاَطِیْعُوْنِ ج) و فرمان برید مرا در قبول موعظه (وَمَآ اَسْئَلُکُمْ
عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ ج) و نمی خواهم از شما به پندی که می دهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید (اِنْ اَجْرِیَ) نیست
ثواب من (اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ط) مگر بر تربیت کننده عالمیان (اَتَاْتُوْنَ الذُّکْرَانَ) آیا می آیید بمردان
(مِنَ الْعٰلَمِیْنَ) از مردمان خود مراد غربا اند یعنی میل می کنید بمباشرت ایشان (وَتَذَرُوْنَ) و می گذارید
و دست باز میدارید (مَا خَلَقَ) آنرا که آفرید است (لَکُمْ رَبُّکُمْ) برای شما پروردگار شما (مِّنْ اَزْوَاجِکُمْ ط)
از زنان شما (بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ عٰدُوْنَ) گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج
بمباشرت رجال میل دارید (قَالُوْا) گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی (لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ یٰلُوْطُ) اگر باز
نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن (لَتَکُوْنَنَّ) هر آینه باشی (مِنَ الْمُخْرَجِیْنَ) از بیرون
کرده شدگان از میان ما اهل موتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی (قَالَ اِنِّیْ) گفت
لوط علیه السلام به تحقیق من (لِعَمَلِکُمْ) مر عمل شما را (مِّنَ الْقَالِیْنَ ط) از دشمنان بنهایت دشمنم پس
وی از قوم نا امید شده آغاز مناجات کرد و گفت (رَبِّ نَجِّنِیْ) ای پروردگار من باز رهان مرا (وَاَهْلِیْ)
و کسان مرا (مِمَّا یَعْمَلُوْنَ) از شومت آنچه می کنند (فَنَجَّیْنٰهُ) پس نجات دادیم او را (وَاَهْلَهٗ)
و اهل بیت او را (اَجْمَعِیْنَ لا) همه ایشان اهل لوط زن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند
(اِلَّا عَجُوْزًا) مگر پیره زن لوط علیه السلام که واعله بود (فِی الْغٰبِرِیْنَ ج) در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که
آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِیْنَ ج) پس
هلاک کردیم دیگران را (وَاَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ) و بارانیدیم بر ایشان (مَّطَرًا ج) بارانی که سنگ بوده
یا کبریت و آتش (فَسَآءَ) پس بد است (مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ) باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند
(اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در عذاب اهل موتفکه (لَاٰیَةً ط) هر آینه نشانه است بر عقوبت نافرمانان
(وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ) و نبودند اکثر آن قوم گروندگان جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد
وی بقول بعضی بحضرت لوط علیه السلام نگرویده بودند (وَاِنَّ رَبَّکَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِیْزُ)
ع ١٣ هر آینه او است عزیز که هرگز عاجز نشود (الرَّحِیْمُ) مهربان که قبل از تنبیه وارسال رسل عذاب نکند (کَذَّبَ

بدروغ داشتند (أَصْحَابُ لْئَيْكَةِ الْمُرْسَلِيْنَ ؏) یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشهٔ بود بقرب مدین
و در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار بود و دمیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم جدا بودند و چهار دیه داشتند
شعیب و بداو عز و فالس حق سبحانه شعیب عم را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود (اِذْ قَالَ)
یاد کن چون گفت (لَهُمْ شُعَيْبٌ) مر ایشانرا شعیب عم که ای قوم (اَلَا تَتَّقُوْنَ ؏) آیا نمی ترسید
از عذاب الهی که بدو شرک می آرید (اِنِّیْ لَکُمْ) بدرستیکه من شما را (رَسُوْلٌ) فرستاده ام (اَمِیْنٌ لا)
بامانت که جز صلاح حال شما نمی خواهم (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس پرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب
خدای تعالی (وَاَطِیْعُوْنِ ؏) و فرمان برید مرا در ترک مناهی (وَمَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ) و نمی خواهم شما را بر تبلیغ وحی
(مِنْ اَجْرٍ ج) هیچ پاداشی (اِنْ اَجْرِیَ) نیست جزای من (اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ؏) مگر بر آفریدهٔ
عالمیان (اَوْفُوا الْکَیْلَ) و تمام بپیمائید پیمانه را (وَلَا تَکُوْنُوْا) و مباشید (مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ ؏) از کاهندگان
و زیان رسانندگان بحقوق مردمان (وَزِنُوْا) و بسنجید (بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ ؏) بمیزان راست
(وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ) و کم مکنید مردمانرا (اَشْیَآءَهُمْ) چیزها از حقوق ایشان (وَلَا تَعْثَوْا) و غایت تباهی
مجوئید (فِی الْاَرْضِ) در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق (مُفْسِدِیْنَ ؏) در حالتیکه قصد فساد دارید
(وَاتَّقُوا الَّذِیْ) و حذر کنید از عقوبت آن کسیکه بقدرت کامله (خَلَقَکُمْ) بیافرید شما را (وَالْجِبِلَّةَ
الْاَوَّلِیْنَ ؏) و گروه پیشینیانرا (قَالُوْا) گفتند اهل ایکه (اِنَّمَا اَنْتَ) جز این نیست که تو (مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ لا)
از جادو کرده شدگانی یعنی آن جماعتی که ایشانرا مرة بعد مرة جادوی کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو
شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب (وَمَا اَنْتَ) و نیستی
تو (اِلَّا بَشَرٌ) مگر آدمی (مِثْلُنَا) مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضیل می کنی و دعوی رسالت از کجا
آورده (وَاِنْ نَّظُنُّکَ) و بدرستیکه گمان می بریم ترا (لَمِنَ الْکٰذِبِیْنَ لا) از دروغ گویان در دعوی خود
(فَاَسْقِطْ) پس فرود آور یعنی خدای خود را بگو تا بیفگند (عَلَیْنَا کِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ) بر ما پارهٔ ابر از آسمان که
در وی عذابی باشد (اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ۝) اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد
(قَالَ) گفت شعیب عم (رَبِّیْ اَعْلَمُ) پروردگار من داناتر است (بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝) بآنچه شما می کنید
از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما
خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود

* نظم *

* مهلت ده روزهٔ ظالم مبین * فتنه ببین دم بدمش در کمین *

* اول حالش همه عیش است وناز * * آخر کارش همه سوز و گداز *

آورده اند که چون قوم شعیب عم در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت برایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هریک بپای درختی افتادند از گرما پخته میشدند که ناگاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز زدند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود که (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند شعیب را عم (فَأَخَذَهُمْ) پس گرفت ایشان را (عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ ط) عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب سایبان است چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بنهایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد (إِنَّهُ كَانَ) بدرستیکه عذاب روز ظله بود (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝) عذاب روز بزرگ (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بتحقیق که درین عذاب که از ابر آمد از آتش سوزان بیرون آمد (لَآيَةً ط) هر آینه نشانه است بر کمال قدرت منتقم حقیقی (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۝) و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشان است چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب عم گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) اوست غالب کننده انبیا را بر اعدای ایشان (الرَّحِيمُ ۝) مهربان بانبیا و متابعان ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبر است که برسبیل اختصار برای تسلی دل مبارک حبیب مختار عم درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب گشته اند و ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر خدا بلا خواهد رسید (وَإِنَّهُ) و بدرستیکه قرآن
ع ١٤ (لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝) فرو فرستاده پروردگار عالمیان است (نَزَلَ) فرو فرستاده خدای (بِهِ) بقرآن (الرُّوحُ الْأَمِينُ لا) جبرئیل عم را (عَلَىٰ قَلْبِكَ) بر دل تو یعنی جبرئیل عم تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعای آن باشد و این مثابه آن است که گویا بر دل تو فرود آورده (لِتَكُونَ) تا باشی تو (مِنَ الْمُنْذِرِينَ لا) از بیم کنندگان مر خلق را (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ۝) بزبان عربی

هويدا و منذران با مان عرب شعيب و هود و صالح و اسمعيل عم بوده اند (وانه) و بدرستی که ذکر قرآن
يا نعت حضرت پيغمبر عم (لفي زبر الاولين ۞) در کتب پيشينيان بوده و در بعضی تفاسير آورده اند
که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائيل کردندی و شنيدی که ايشان
قرآن گفتندی قبول کرده حجت ميداشتندی حق سبحانه فرمود که (اولم يكن لهم) آيا نيست مر مشرکان
قريش را (اية) نشانه بر صحت قرآن يا بنبوت محمد عم (ان يعلمه) آنکه ميدانند قرآن را بصفت او
يا پيغمبر را بنعت او (علمؤا بني اسرائيل ط) دانايان بنی اسرائيل که بر کتب سالف گذشته اند و شهادت
مردم دانا بر چيزی موجب يقين و تحقيق آن است که (ولو نزلناه) و اگر ما فرو فرستاديم قرآن را (على بعض
الاعجمين لا) بر برخی از آنها که غير عرب اند و م بلغت عرب (فقراه) پس بخواندی آن عجمی قرآنرا (عليهم)
بر ايشان بلغت ايشان و اين دليل زيادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غايت فصاحت
و نهايت بلاغت باشد بخواند (ما كانوا به) بودندی ايشان بآن قرآن منزل (مؤمنين ط) ايمان آورندگان
چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است يا اگر قرآنرا بعجمی بلغت غير عربی منزل ميساختيم کافران
عرب بدان نمی گرويدند که ما فهم نمی کنيم و معنی آن در نمی يابيم (كذلك) همچنين (سلكناه) در می آريم انکار
و عناد را (في قلوب المجرمين ط) در دلهای مشرکان که (لا يؤمنون به) نمی گروند بقرآن (حتى
يروا العذاب الاليم لا) تا وقتيکه ببينند عذابی دردناک را در دنيا چنانچه امم گذشته ديدند يا در قيامت
(فيأتيهم) پس بيايد آن عذاب بر ايشان (بغتة) ناگاهان (وهم لا يشعرون لا) و ايشان ندانند وقت
آمدن آن (فيقولوا) پس گويند (هل نحن منظرون ۞) آيا هستيم ما درنگ داده شدگان يعنی آيا ما را
مهلت دهند تا بگرويم و تصديق کنيم (افبعذابنا) ايا بعذاب ما (يستعجلون ۞) شتاب می کنند و می گويند
امطر علينا حجارة و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رؤيت عذاب مهلت می طلبند (افرأيت) ايا ديدی
و دانستی که ما (ان متعناهم) اگر برخورداری دهيم ايشانرا (سنين لا) سالها و زندگانی بخشيم (ثم جاءهم)
پس بيايد بديشان (ما كانوا يوعدون ۞) آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب (ما اغنى عنهم) دفع
نکند از ايشان عذاب يا دور را (ما كانوا يمتعون ۞) آنچه بودند که بدان برخورداری يافته بودند يعنی تمتع
دنيا و نعيم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که ميمون بن مهران آرزومند لقای
شيخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دريافت و گفت مرا پندی ده شيخ اين آيت برو
خواند ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون ميمون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی * نظم *

* جهان بی وفائی است مردم فریب * که از دل بباید ترا دو شکیب *
* نگر تا بجاهش نگردی اسیر * نیفتی بپی مالش اندر زحیر *
* که آندم که مرگش اندر آید براه * نه مالت کند دستگیری نه جاه *

(وَمَآ اَهْلَكْنَا) و هلاک نکردیم (مِنْ قَرْيَةٍ) اهل هیچ دیهی را (اِلَّا لَهَا) مگر مراهالی آنرا (مُنْذِرُوْنَ ﴿) بیم کنندگان بودند (ذِكْرٰى ﴿) از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشانرا بحق دعوت می کردند واز عذاب ترسانیدند و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند (وَمَا كُنَّا) و نیستیم ما (ظٰلِمِيْنَ ﴿) ستمگاران که قبل از انذار هلاک کنیم و در موضح آورده که قریش می گفتند دیوی که وکی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بوی می خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که (وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيٰطِيْنُ ﴿) و فرو نیایند بقرآن دیوان (وَمَا يَنْبَغِيْ) و نشاید و روا نبود (لَهُمْ) مر ایشانرا فرود آوردن قرآن (وَمَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ط) و نتوانند و قادر نباشند بر آنکه شهب و ملایکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (عَنِ السَّمْعِ) از شنیدن کلام ملایکه (لَمَعْزُوْلُوْنَ ﴿) دور شدگانند یا کناره رفتگان (فَلَا تَدْعُ) پس مخوان مخاطب آن حضرت ع‍م است مراد غیر او هریک از امتانرا می گوید مخوان و مپرست (مَعَ اللّٰهِ) با خدای تعالی بحق (اِلٰهًا اٰخَرَ) خدای دیگر (فَتَكُوْنَ) پس باشی تو (مِنَ الْمُعَذَّبِيْنَ ﴿) از عذاب کرده شدگان (وَاَنْذِرْ) و بیم کن خطاب خاص است بآنحضرت ع‍م می فرماید که بترسان از عذاب خدای (عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ ج) خویشان نزدیکتر خود را آن حضرت ع‍م بعد از نزول این آیت بکوه صفا بر آمده یک یک ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق می کنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شمارا از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب با یذای وی برخاست (وَاخْفِضْ) و فرا گیر (جَنَاحَكَ) بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن (لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿) مر آنرا که پیروی تو کرده است از گرویدگان (فَاِنْ عَصَوْكَ) پس اگر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو و متابعت تو ننمایند (فَقُلْ اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ) پس بگو بدرستیکه من بیزارم (مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ﴿) از آنچه شما می کنید و مرا بدان مواخذه نخواهند کرد (وَتَوَكَّلْ) و توکل کن در کفایت مهمات خود (عَلَى الْعَزِيْزِ) بر خدای غالب که قادر است بر قهر اعدا (الرَّحِيْمِ ﴿) مهربان که توانا است بر نصرت اولیا (الَّذِيْ يَرٰىكَ) آنکه می بیند ترا (حِيْنَ تَقُوْمُ لا) آن هنگام که بر می خیزی بنماز تهجد و تنها می گزاری (وَتَقَلُّبَكَ) و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن (فِي السّٰجِدِيْنَ ﴿)

در میان نمازگزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتیکه امامت ایشان می کنی (إِنَّهُ) بدرستیکه خدای
(هُوَ السَّمِيعُ) او است شنوا بقول تو (الْعَلِيمُ ۝) و دانا به نیت تو (هَلْ أُنَبِّئُكُمْ) آیا خبر کنم شما را که
همواره (عَلَىٰ مَنْ) بر کسیکه از مردمان (تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ط) فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که
روا نباشد نزول شیاطین بر محمد عم به جهت عدم تناسب و تجانس و این جا بیان می فرماید که (تَنَزَّلُ) فرود می آیند
(عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ) بر هر دروغ گوی (أَثِيمٍ ۝) بزهکاری مثل کاهنان که ایشان (يُلْقُونَ السَّمْعَ) فرا میدارند
گوش را بسخن شیاطین و فرا می گیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که بآن اضافت می کنند (وَأَكْثَرُهُمْ
كَاذِبُونَ ۝) و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه
ایشان بصفت کذب موصوفند (وَالشُّعَرَاءُ) و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیه
ثقفی (يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۝) پیروی ایشان می کنند سفیهای عرب یعنی روات ایشان در تفسیر علم الهدی
رح نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه عم در مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان
یاد گرفته می خواندند این آیت در شان ایشان نازل شد (أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ) آیا نمی بینی که ایشان (فِي كُلِّ وَادٍ)
در هر وادی از فنون کلام (يَهِيمُونَ لا) سرگردان می شوند چون تشبیب و هزل و مطایبه و طعن
در انساب و مدح ناستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن (وَأَنَّهُمْ) و آنکه ایشان (يَقُولُونَ)
می گویند (مَا لَا يَفْعَلُونَ لا) آنچه نمی کنند یعنی افعال ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده بکسی در سلک
نظم می کشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر
کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمعی از شعرای صحابه رض بجناب
نبوت پناه صلعم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت می ترسم
که بر من وصف بمیریم حضرت رسالت پناه عم فرمود که مومن جهاد می کند بشمشیر خود و بزبان خود
و شعری که شما در شان کفار می گویید بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که
(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) شعرای متبوع سفیهان در هر بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند (وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ) و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را عم ستایش نمودند و به هجو و مذمت کفار مشغول
گشتند (وَذَكَرُوا اللَّهَ) و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود (كَثِيرًا ج) بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای
اسلامیه در تمجید و توحید است و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلات (وَانْتَصَرُوا) و انتقام کشیدند
از مشرکان (مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا ط) پس از آنکه ستم دیده شده بودند به هجا یعنی هجو ایشان را ابراء ایشان رد

کردند و حضرت پیغمبر علیه السلام حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچهٔ دیوان اول آورده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که متباعان بحر شعرند جمع ساخته و بکلمه لام استغراق در گرد ایشان انداخته گاه در غرقاب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطهٔ صلاح عمل و صدق ایمان دست در زورق امان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات زده اند و بواسطهٔ بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیهٔ نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است * بیت *

* شعرا را که غاوی خواند در قرآن خدای * هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای شان *

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده اند بکفر و افترای و نسبت پیغمبر علیه السلام بشعر بعد از موت (أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ۝) بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آن است که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله تعالی اعلم بالصواب

سورة النمل مکیة ۝ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي اربع وتسعون آية

۱۵ ع (طٰسٓ قف) در لباب التفاسیر از اخفش نقل می کند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه ایحاطس ختم سورهٔ شعرا و فتح سورهٔ نمل است یا طا اشارت است بطهارت قدس الهی و سین بسنای عز نامتناهی یا طالب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوی الله (تِلْكَ) این سوره (آيَاتُ الْقُرْآنِ) آیتهای قرآن است (وَكِتَابٍ مُبِينٍ ۙ) و آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد الوصفین است بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که می خوانند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند (هُدًى) این کتاب راه نماینده است (وَبُشْرٰى) و مژده دهنده (لِلْمُؤْمِنِيْنَ ۙ) مر گرویدگان را (الَّذِيْنَ) آنانکه (يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ) بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن (وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ) و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان (وَهُمْ بِالْآخِرَةِ) و حال آنکه ایشان بسرای دیگر (هُمْ يُوقِنُونَ ۝) ایشان بی گمانند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق آخرت (اِنَّ الَّذِيْنَ) بدرستیکه آنانکه (لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) نمی گروند بسرای عقبی (زَيَّنَّا لَهُمْ) آراسته ایم برای ایشان (اَعْمَالَهُمْ) عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع

قرار د (فَهُمْ یَعْمَهُونَ ۝) پس ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود (اُولٰئِکَ) آن گروه (الَّذِیْنَ لَهُمْ) آنانند که مرایشانرا است (سُوْءُ الْعَذَابِ) بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر روز بدر (وَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ) و ایشان در سرای دیگر (هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ۝) ایشان زیان کارترانند بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت (وَاِنَّکَ) و بدرستیکه تو (لَتُلَقَّی الْقُرْاٰنَ) تلقین کرده می شوی قرآنرا یعنی فرا می گیری بتلقین جبرئیل عم که می آید بتو (مِنْ لَّدُنْ حَکِیْمٍ) از نزدیک خداوند راست کار (عَلِیْمٍ ۝) دانا (اِذْ قَالَ) یاد کن ۲۰

چون گفت (مُوْسٰی لِاَهْلِهٖۤ) موسی بن عمران مرکسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر وراه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته (اِنِّیْۤ اٰنَسْتُ) بدرستیکه من دیده ام (نَارًا ط) آتشی افروخته (سَاٰتِیْکُمْ) زود باشد که بیارم (مِّنْهَا بِخَبَرٍ) از آن آتش چیزی یعنی از کسی که بر آن آتش باشد خبر راه بسر حسم (اَوْ اٰتِیْکُمْ) یا بیارم برای شما (بِشِهَابٍ قَبَسٍ) شعلهٔ آتش فرا گرفته (لَّعَلَّکُمْ تَصْطَلُوْنَ ۝) شاید که شما گرم شوید بآن آتش (فَلَمَّا جَآءَهَا) پس آن هنگام که آمد موسی عم بنزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بهر تقدیر چون موسی عم آنجا رسید (نُوْدِیَ) ندا کرده شد (اَنْۢ بُوْرِکَ) بآنکه برکت داده شده باد (مَنْ فِی النَّارِ) هر که در مکان آتش است یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی عم (وَمَنْ حَوْلَهَا ط) و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملایکه (وَسُبْحٰنَ اللّٰهِ) و بگو پاک است خدای تعالی (رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝) پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی عم این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که (یٰمُوْسٰۤی اِنَّهٗۤ) ای موسی بدرستیکه ندا زننده (اَنَا اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ ۝) منم خدای غالب حکم کننده بصواب (وَاَلْقِ عَصَاکَ ط) و بیفکن عصای خود را موسی عم عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد (فَلَمَّا رَاٰهَا) پس چون دید موسی عم عصا را که (تَهْتَزُّ) حرکت می کند باضطراب و بهر طرفی میرود (کَاَنَّهَا جَآنٌّ) گویا که ماری است باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خرد می بوده و در آخر اژدهای شده و در تفسیر امام ابو اللیث رح آورده که: در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده. بهر وجه چون موسی عم آن صورت را مشاهده نمود (وَّلّٰی مُدْبِرًا) روی بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن (وَّلَمْ یُعَقِّبْ ط) و باز نگشت بار دیگر ندا رسید (یٰمُوْسٰی لَا تَخَفْ) ای موسی مترس از غیر من (اِنِّیْ لَا یَخَافُ) بدرستیکه منم که نترسند (لَدَیَّ الْمُرْسَلُوْنَ ۝) نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست تا از ان بترسند و باید ترسید ستمگارانرا

(الا من ظلم) مگر کسیکه ستم کند (ثم بدل حسنا) پس بدل کند و بجای آرد نیکوئی (بعد سوء) بعد از بدی
یعنی توبه کند بعد از گناه (فانی غفور) پس بدرستیکه من آمرزنده ام تائبان را (رحیم) مهربانم ایشان را
(وادخل یدک) و در آر دست خود را (فی جیبک) در گریبان پیراهن خود حضرت موسی عم آستین
نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن (تخرج) تا بیرون آید (بیضاء) سفید و درخشنده و نورانی
(من غیر سوء) بی عاهتی یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی عم دست در گریبان برد
و درخشان و نورانی بیرون آورد و فرموده شد که این دو آیت ظاهر کن (فی تسع آیات) در جمله نه آیت
که معجزات تو است و بر و برسالت (الی فرعون وقومه) بسوی فرعون و گروه او (انهم کانوا)
بدرستیکه ایشان هستند (قوما فاسقین) گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان (فلما جاءتهم) پس
چون بیامد بفرعون و قوم او (آیاتنا) دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی عم (مبصرة) روشن
و هویدا (قالوا) گفتند فرعونیان (هذا سحر مبین) این جادوی روشن است یعنی هرکس داند که این
سحر است (وجحدوا بها) و منکر شدند مر آن معجزها را (واستیقنتها) و لیکن گمان بودند بدان (انفسهم)
دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار می کردند
(ظلما) از روی ستمکاری (وعلوا) و بزرگی و سرکشی (فانظر کیف کان) پس ببین که چگونه بود
(عاقبة المفسدین) آخر کار تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت * بیت *

* همه حالت مفسدان ناخوش است * * سرانجام اهل فساد آتش است *

ع ۱۶ (ولقد آتینا) و بدرستیکه ما دادیم (داود) داود بن ایشا (وسلیمان) و سلیمان پسر او را (علما) علمی
دانشی از احکام شرایع ما و دیگری گفته که علم کیمیا (وقالا) و گفتند بعد از اعطای علم (الحمد لله الذی)
ستایش و ثنا مر خدایرا که بسبب دانش (فضلنا) افزونی داد ما را (علی کثیر من عباده) بر بسیاری
از بندگان خود که (المؤمنین) گرویده اند (وورث) و میراث گرفت (سلیمان داود) سلیمان
از داود عم نبوت یا علم را و گفته اند ملک را با آنکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود عم را
نوزده پسر بودند هریک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله
یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود عم
فرزندانرا جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانیده مسئلها را بر فرزندان عرض کرد که بگویند که نزدیک
ترین چیزی کدام است * و دورترین اشیای چیست * و آنکه انس بدو بیشتر است کدام است * و آنکه

وحشت افزاید چیست * وکدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن * و کدام کار است که آخر آن ستوده
است * وکدام امر است که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود عم از جواب آن عاجز آمدند سلیمان عم
فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داود عم دستوری داد سلیمان عم گفت اقرب اشیای
بآدمی موت است * وابعد اشیای آنچه می گذرد واز دنیا * وآنکه انس بدو بیشتر است جسد انسان
است باروح * واوحش اشیای بدن خالی از روح * اما قایمان ارض و سمااند * ومختلفان لیل و نهار *
متباغضان موت وحیات * کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم * وکاری که عاقبتش مذموم
است حدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه
بافضل و کمال سلیمان عم معترف شدند داود عم ملک بدو تسلیم کرد دیگر روز وفات کرد و سلیمان عم
بر تخت نشست (وَقَالَ) و گفت سلیمان عم (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (عُلِّمْنَا) آموخته شدیم ما
(مَنْطِقَ الطَّيْرِ) گفتار مرغان را هر جماعتی از طیور را آوازی است که بنی نوع ایشان از ان فهم معانی
واغراض می کنند وآنچه سلیمان را اعم آموخته آن بود که فهم کند مرغان از یک دیگر آورده اند که روزی
سلیمان عم بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنباند و صدائی می کرد اصحاب خود را گفت میدانید
که این بلبل چه می گوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان عم فرمود که می گوید که من امروز نیم خرما خورده ام
خاک بر سر دنیا * و فاخته آواز کرد فرمود که می گوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی * هم از سلیمان عم
منقول است که ورشان می گوید یعنی کبوتر خانگی بزائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن * وطاوس
می گوید که هرچه کنی مکافات آن یابی * وهدهد می گوید هرکه رحم نکند خدا برو رحم نکند * وخطاف می گوید نیکی از
پیش فرستید تا نزدیک خدای یابید * وحمامه می گوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه و ارضه * وقطا می گوید که هرکه
خاموشی کند بسلامت ماند * وطوطی می گوید که وای برکسیکه مطلوب ومقصود وی دنیا باشد * وبازمی گوید
سبحان ربی العظیم وبحمده * وصرد می گوید استغفار کنید ای گناهگاران * وحدا می گوید کل شیء هالک الا وجهه *
وهزار داستان می گوید سبحان الخالق الدایم * وغراب نفرین می کند بر عشار و در وسیط باسناد خود
نقل می کند از ابن عمر رض که از حضرت رسالت پناه عم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه می گوید فرمود
که می گوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رض نقل می کند که چکاوک در صفیر خود می گوید
بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد عم واله وصحبه رض * وسار می گوید بارخدایا از تو قوت و روزی می خواهم
یا رزاق * و دراج می گوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزهٔ سلیمان عم

است از آن تعجب فرمود که منطق الطیر ما را آموختند (وَاُوْتِیْنَا) و داده شده‌ایم یعنی ما را اعطا کرده‌اند
(مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ط) از هر چیزی که بدان محتاج بوده‌ایم (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه این عطا (لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِیْنُ ○)
افزونیست آشکارا که بر هیچ کس مخفی نیست آورده‌اند که سلیمان را علیه السلام تختی بود که هیچ کس را از سلاطین
نبوده و در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن
دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادندی و احبار
آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او همین مقدار منبرها بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان
بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی
و سلیمان عم بر بالای تخت بودی (وَحُشِرَ لِسُلَیْمٰنَ) و جمع کرده شد برای سلیمان عم (جُنُوْدُهٗ)
لشکرهای او (مِنَ الْجِنِّ) از دیوان (وَالْاِنْسِ) و از آدمیان (وَالطَّیْرِ) و مرغان (فَهُمْ) پس
این لشکر (یُوْزَعُوْنَ ○) رانده شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندی تا در هم پیوندند امام راغب
در تفسیر خود آورده که باوجود کثرت عدد مهابا و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبهٔ بود
که هیچ کس از لشکریان از مقر مقرر خود بیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر
هست که لشکرگاه او مدور صد در صد فرسنگ بود بیست و پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن از برای
انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و به جهت وی بساطی بافته بودند که یک فرسنگ
در یک فرسنگ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی
تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یک ماه راه بردی روزی که از ولایت شام
بطرف یمن توجه نموده میرفتند (حَتّٰی اِذَا اَتَوْا) تا وقتیکه بیامدند (عَلٰی وَادِ النَّمْلِ لا) بر وادی نمل یعنی
از زیر آن وادی که در جنوبی طائف است در آمدندی (قَالَتْ نَمْلَةٌ) گفت مورچهٔ لنگ که آن را منذره
یا طاخیه یا ماخیه یا جرمی نام بوده دو بال داشت در کشف ثعلبی آورده که برابر خروسی بوده در بزرگی
و در زاد المسیر برابر نعجه گفته و در احتاف برابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان عم
دید بر بلندی آمد و گفت (یٰۤاَیُّهَا النَّمْلُ) ای مورچگان (ادْخُلُوْا مَسٰکِنَکُمْ ج) در آئید در مسکنهای
خود (لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰنُ) تا در هم نشکند شما را سلیمان عم (وَجُنُوْدُهٗ لا) و لشکرهای او و مراد از نهی
لشکر از حطم نهی مورچگان است از توقف بحیثیتی که عرضهٔ تلف شوند (وَهُمْ) و لشکریان سلیمان عم
(لَا یَشْعُرُوْنَ ○) ندانند که شما را پایمال می‌سازند آورده‌اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع

سلیمان علیه السلام را سپاید (فَتَبَسَّمَ) پس تبسم کرد (ضَاحِكًا) در حالتیکه متعجب بود (مِّن قَوْلِهَا) از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود باد را که مقاله نمل آورده اند که سلیمان علیه السلام او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما من مهتر قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بدبدبه و کبکبهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در رسید ان غفلت پایمال خذلان گردند یا حشمت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضهٔ حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام ازوی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای حال ما کسی نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی کدام است گفت باد را مرکب ما ساخته که غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا دادم از مملکت دنیا چون باد است در آید و نپاید و درین معنی گفته اند * نظم *

* نه بر باد رفتی سحرگاه و شام * سریر سلیمان علیه السلام *

* با خر ندیدی که بر باد رفت * خنک آنکه با دانش و داد رفت *

سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام در آورده (وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي) و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده (أَنْ أَشْكُرَ) آنکه شکر گویم (نِعْمَتَكَ الَّتِي) آن نعمت که آنرا بمحض کرم (أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) انعام کردی بر من (وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ) و بر مادر و پدر من که نفع آن نعم راجع بوالدین بود (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا) و با آنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود (تَرْضَاهُ) بپسندی آنرا (وَأَدْخِلْنِي) و در آر مرا (بِرَحْمَتِكَ) ببخشایش خود (فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ۝) در میان بندگان ستوده خود به بهشت در بحر الحقائق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوامه و سلیمان را بقالب و مساکن را بجواهر خمسه و از تامل در این سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسند ظاهر است * بیت *

* چون ندیدی دمی سلیمان را * تو چه دانی زبان مرغان را *

آورده اند که در همین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان علیه السلام خواست که وضو سازد

و آب نبوده و لباس لشکر باب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان هم بر تخت بود ناگاه فرجه در مظلهٔ طیور پدید آمد و آفتاب بر وی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص در آمد (وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ) و باز جست مرغان و احوال هدهد در میان ایشان نبود (فَقَالَ) پس گفت (مَا لِيَ) چیست مرا که داخل طیر (لَا أَرَى الْهُدْهُدَ ۖ) نمی بینم هدهد را یا چشم من بر وی نیفتد (أَمْ كَانَ) آیا هست (مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿۲۰﴾) از غایب شدگان این مجمع (لَأُعَذِّبَنَّهُ) هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت (عَذَابًا شَدِيدًا) عذابی سخت که پرهای او بر کنم و او را در آفتاب افگنم یا در میان او و جفت او بجدائی حکم کنم یا با ضد او او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم (أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ) یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان (أَوْ لَيَأْتِيَنِّي) یا بیاید بمن (بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۲۱﴾) بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده (فَمَكَثَ) پس درنگ کرد هدهد (غَيْرَ بَعِيدٍ) نه زمانی دیر و دور باز آمد سلیمان با او معاتبه آغاز کرد (فَقَالَ) پس گفت هدهد (أَحَطتُ) مشاهده کردم و رسیدم (بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) بآنچیزی که مشاهده نکرده و بدان نرسیده (وَجِئْتُكَ) و آمدم بتو (مِن سَبَإٍ) از شهر سبا که مارب گویند (بِنَبَإٍ) بخبری (يَقِينٍ ﴿۲۲﴾) بی شک یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و خبر آن است که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهدهٔ آن نموده رفتم و دیدم سلیمان هم پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او چیست هدهد گفت (إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً) بدرستیکه من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار (تَمْلِكُهُمْ) پادشاهی می کند اهل سبا را (وَأُوتِيَتْ) و داده شده است آن زن (مِن كُلِّ شَيْءٍ) از هر چیزیکه پادشاهانرا بکار آید (وَلَهَا) و مر آن زنرا (عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾) تختی بزرگ است بنسبت با او یا به تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر (وَجَدتُّهَا) و یافتم آن زن را (وَقَوْمَهَا) و گروه او را که از روی ضلال (يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ) سجده می کنند مر آفتاب را و می پرستند (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی (وَزَيَّنَ) و بیاراسته است (لَهُمُ الشَّيْطَانُ) مر ایشانرا شیطان (أَعْمَالَهُمْ) کردارهای ایشان از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه (فَصَدَّهُمْ) پس باز داشته است دیو سرکش ایشانرا (عَنِ السَّبِيلِ) از راه راست (فَهُمْ) پس ایشان (لَا يَهْتَدُونَ ﴿۲۴﴾) راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشانرا از راه راست باز میدارد (أَلَّا يَسْجُدُوا) آیا سجده نکنند (لِلَّهِ) مر خدای تعالی را (الَّذِي) آن خدای که بتوانائی (يُخْرِجُ الْخَبْءَ) بیرون می آرد پوشیده را (فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) در آسمانها و زمینها یعنی قطرات

امطار از آسمان ظاهر می گرداند و نبات را از زمین اخراج می کند (وَيَعْلَمُ) و میداند (مَا تُخْفُونَ ۝) آنچه (۷)
پنهان دارند آفریدگان در دلهای خود (وَمَا تُعْلِنُونَ ۝) و آنچه آشکارا سازند بزبانهای خویش و حفص
بر هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه نهان و آشکارا کنید (اَللّٰهُ) خدای تعالی بحق (لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ) نیست معبود
سزا مگر او (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝) آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی
احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود * مصرع *
چه نسبت است سها را با آفتاب درخشان * این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول
امام شافعی رح در فتوحات آورده که این را سجده سرخفی می گویند و موضع سجده مختلف فیه است بعضی
بعد قرائت و مایعلنون سجده می کنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد
سخن خویش باتمام رسانید (قَالَ) گفت سلیمان عم (سَنَنْظُرُ) زود باشد که درنگریم و تأمل کنیم که درین
سخن (اَصَدَقْتَ) آیا راست گفتی (اَمْ كُنْتَ) یا بودی (مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝) از دروغ گویان پس
سلیمان عم نامه نوشت و گفت (اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا) ببر این نوشته مرا (فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ) پس بیفکن
بسوی ایشان (ثُمَّ تَوَلَّ) پس روی بگردان (عَنْهُمْ) از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن (فَانْظُرْ)
پس ببین که ایشان دران (مَاذَا يَرْجِعُونَ ۝) بچه چیز باز می گردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر
رجوع می کنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل بن مالک بود
و چهل سال پدر شراحیل در ملک یمن بادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست
و در عین المعانی گفته که بلقمه بنت شیصبان را بخواست و بلقیس ازو متولد شد و بعد از پدر ملک را
فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددگاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب
پرستیدی چون هدهد خبر او بسلیمان عم رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه
در منقار گرفته بیامد و در جمعی که بلقیس بر تخت بوده ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرید و از آنجا
و مردمان در وی مینگریستند نامه را بر تخت افگند و قول اشهر آن است که بلقیس در خلوتگاه خود
بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینه وی افگند بلقیس برجست
و نامه را بر داشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست بیرون
آورده و مشورت ایشان شد (قَالَتْ) گفت بلقیس (يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ) ای گروه اشراف (اِنِّي اُلْقِيَ اِلَيَّ)
بدرستیکه افگنده شده است بسوی من (كِتَابٌ كَرِيمٌ ۝) نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفته

باعتبار فرستنده او که پادشاه عظیم بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بود و این امر غرائب ایشان است یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وطمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بملک الملک بود گفته اند که چون مضمون نامه نام خدای تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد

* نظم *

* ای نام تو بهترین سرآغاز * بی نام تو نامه کی کنم باز *
* آرایش نامها است نامت * آسایش سینها کلامت *

القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که (اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمَانَ) بدرستیکه این کتاب از نزدیک سلیمان است هم (وَاِنَّهٗ) و بدرستیکه مضمون او این است که (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَیَّ) بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید (وَاْتُوْنِیْ) و بیائید بمن (مُسْلِمِیْنَ ۝) گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود جودت و وجازت کلام دلالت بر معانی بسیار دارد و حال پریشان شدند و مضطرب و متحیر گشتند
۱۷ ع (وَقَالَتْ) گفت بلقیس (یٰاَیُّهَا الْمَلَؤُا) ای گروه اشراف و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم می کردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که (اَفْتُوْنِیْ) فتوی دهید مرا (فِیْ اَمْرِیْ ج) در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد با من بگوئید (مَا کُنْتُ) نیستم من (قَاطِعَةً اَمْرًا) برنده و فیصل دهنده کاری را (حَتّٰی تَشْهَدُوْنَ ۝) تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمی کنم (قَالُوْا) گفتند آن گروه (نَحْنُ اُولُوْا قُوَّةٍ) ما خداوندان قوتیم (وَّاُولُوْا بَاْسٍ شَدِیْدٍ لا) و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم آلت لشکر و هم شجاعت (وَالْاَمْرُ اِلَیْکِ) و کار مفوض بتو است و رای رای تو (فَانْظُرِیْ) پس بنگر و در نگر که (مَاذَا تَاْمُرِیْنَ ۝) تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه

* نظم *

* اگر جنگ خواهی نبرد آوریم * دل دشمنان را بدرد آوریم *
* وگر صلح جوئی ترا بنده ایم * بتسلیم حکمت سرافگنده ایم *

چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید و گفت ما را مصلحت نیست که حرب کنیم چه کار حرب دو روی دارد و اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصه تلف می شود کما قال الله (قَالَتْ) گفت بلقیس (اِنَّ الْمُلُوْکَ) بدرستیکه پادشاهان (اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً) چون در آیند بدهی

یا شهری که بقهر بگیرند (اَفْسَدُوْهَا) تباه سازند آن را یعنی خراب کنند (وَجَعَلُوْا) و گردانند (اَعِزَّةَ اَهْلِهَآ)
عزیزان اهل آن دیه را (اَذِلَّةً ج) خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند (وَكَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ ۝)
و همچنین می کنند تاکید قول اول است (وَاِنِّيْ مُرْسِلَةٌ) و بدرستیکه من فرستنده ام (اِلَيْهِمْ) بسوی سلیمان
و قوم او (بِهَدِيَّةٍ) بهدیه که مقدمه صلح است (فَنَاظِرَةٌ) پس نگرنده ام که از انجا (بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ ۝)
بچه چیز باز می گردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا پیغمبر در کشاف آورده
که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانیدند و پانصد جاریه را بزیور غلامان بیاراستند و هزار خشت زرین
و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و در وی ناسفته و مهره جزع کج سفته
فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اکابر قوم برفتن مقرر فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم
غضب در تو نگرد بدانکه او پادشاه است و اگر بتازه روئی و خوشخوئی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است
و دلیلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کنیزکان تمییز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره
کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان عم بفرمود
تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را هفت فرسنگ طول او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسیدن
منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش
و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند * بیت *

* با صد هزار دیده فلک در هزار قرن * مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود *

منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شد و چون
پیش تخت سلیمان عم رسید آنحضرت عم با روی تازه تبسم کرد و پرسش نمود و فرمود که حقه را
بیار که در ان دری ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود تا در را سوراخ کرد و دوده
را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در و کشید و آب طلبیده غلامان
و جواری را فرمود تا از غبار راه روی شویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز
کردند و زنان آب از دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیه ایشان رد کرد چنانچه
حق سبحانه فرمود (فَلَمَّا جَآءَ سُلَيْمٰنَ) پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان عم و هدیه آورد
(قَالَ اَتُمِدُّوْنَنِ بِمَالٍ) گفت آیا مدد می دهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است
(فَمَآ اٰتٰنِيَ اللّٰهُ) پس آنچه عطا کرد خدای از ملک و نبوت و علم مرا (خَيْرٌ مِّمَّآ اٰتٰكُمْ ج) بهتر است از آنچه

بشما داده از متاع دنیا (بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُوْنَ ۝) بهدیهٔ خود شاد می شوید و می نازید زیرا که
جز حیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست

* بیت *

* آنکه پرواز کند جانب علوی چو همای * دنیا اندر نظر همت او مردار است *

(اِرْجِعْ) ای رسول بازگرد (اِلَيْهِمْ) بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیایند و اگر نیایند (فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُوْدٍ)
پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوت (لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا) طاقت مقاومت
نباشد ایشان را با آن لشکرها (وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ) و هر آینه بیرون کنیم ایشان را (مِنْهَا) از بلدهٔ سبا (اَذِلَّةً)
در حالتیکه بی عزت و بی حرمت باشند (وَهُمْ صَاغِرُوْنَ ۝) و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر
بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیهٔ راه کرد و تخت خود را در خانهٔ مضبوط ساخت و نگهبانان بران
گماشت و در خانه را اقفال کرد و کلید برداشت و با لشکر متوجه پایهٔ سریر سلیمان عم شد دیوان خبر یافته اندیشه
نمودند که چون سلیمان عم او را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بازدواج او میل کند و سلیمان را عم
بر سرایر جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید علاج آن است که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل
سلیمان عم نشسته بد و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانید که
عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف می گردد و پای او مانند سم حمار است
انگشت ندارد سلیمان عم در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند (قَالَ يَا اَيُّهَا
الْمَلَؤُا) گفت سلیمان عم ای گروه بزرگان (اَيُّكُمْ) کدام از شما (يَأْتِيْنِيْ بِعَرْشِهَا) می آرد تخت
بلقیس را (قَبْلَ اَنْ يَأْتُوْنِيْ مُسْلِمِيْنَ ۝) پیش از آنکه بیاید بمن مسلمانان چه هرگاه که مسلمانان آمدند
گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تغییر دهد و از وی پرسد که این سریر تو
است یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابد (قَالَ عِفْرِيْتٌ) گفت دیو بلند ناخوش (مِنَ الْجِنِّ)
از قوم جن نام او ذکوان یا صخرا (اَنَا اٰتِيْكَ بِهٖ) من بیارم بتو آنرا (قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ) پیش از آنکه
برخیزی (مِنْ مَقَامِكَ ط) از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان عم تا نصف النهار در مجلس حکومت
نشستی (وَاِنِّيْ عَلَيْهِ) و بدرستیکه من بر حمل آن تخت (لَقَوِيٌّ اَمِيْنٌ ۝) هر آینه توانا ام و امینم بر جواهر او
یعنی در ان خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان عم گفت زودتر ازین خواهم (قَالَ الَّذِيْ عِنْدَهٗ)
گفت آن کسیکه نزدیک او بود (عِلْمٌ) دانشی (مِنَ الْكِتَابِ) از کتب منزله یعنی کتب الهی
خوانده بود و اسم اعظم دانسته آن کس خضر بود و هم یا ضبه که ابو القبیلهٔ است و در تیسیر آورده

که بنو ضبیه این ادعا دارند که من عهده علم الکتاب پدر ما است و گفته اند حضرت سلیمان عم بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را اینجا گفتندی یا ذوالنون یا اسطوع یا ملکی که موید سلیمان عم بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست او است یا جبرئیل عم و بران تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آن است که آصف برخیا که وزیر سلیمان عم بود گفت (اَنَا اٰتِيْكَ بِهٖ) من بیارم تخت بلقیس را بتو (قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ) پیش از آنکه بازگردد (اِلَيْكَ) بسوی تو (طَرْفُكَ ط) چشم تو یعنی چون در چیزی که نگری تا چشم از ان بر داری من تخت را حاضر گردانم سلیمان عم او را دستوری داد بسجده در فتاد و گفت یاحی یا قیوم که بعبری اهیا اشراهیا باشد و بقول بعضی گفت یاذا الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفة العین پیش تخت سلیمان عم از زمین بر آمد در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را عدم کرد و نزد سلیمان عم باز ایجاد فرمود (فَلَمَّا رَاٰهُ) پس آن هنگام که سلیمان عم دید آن تخت را (مُسْتَقِرًّا عِنْدَهٗ) قرار گرفته نزد او (قَالَ هٰذَا) گفت سلیمان عم که این کرامت (مِنْ فَضْلِ رَبِّيْ قف) از فضل پروردگار من است (لِيَبْلُوَنِيْٓ) تا بیازماید مرا در مثل این امور (ءَاَشْكُرُ) آیا شکر می گذارم (اَمْ اَكْفُرُ ط) یا ناسپاسی پیش میارم (وَمَنْ شَكَرَ) و هر که سپاس داری کند نعمت خدای را (فَاِنَّمَا يَشْكُرُ) پس جز این نیست که سپاس میدارد (لِنَفْسِهٖ ج) از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آن است (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که کفران ورزد (فَاِنَّ رَبِّيْ) پس بدرستیکه پروردگار من (غَنِيٌّ) بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی مردمان (كَرِيْمٌ ۝) کرم کننده است بانعام بر مستحقان (قَالَ نَكِّرُوْا لَهَا) گفت سلیمان عم که بگردانید برای بلقیس (عَرْشَهَا) تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بروجهی که اعلا را اسافل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید (نَنْظُرْ) تا بنگریم ما که بعد از سوال از و (اَتَهْتَدِيْٓ) آیا راه می یابد و می شناسد تخت خود را (اَمْ تَكُوْنُ) یا باشد (مِنَ الَّذِيْنَ لَا يَهْتَدُوْنَ ۝) از آنکه راه نمی یابند بچیزها و نمی شناسند (فَلَمَّا جَآءَتْ) پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان عم و تخت او پیش تخت سلیمان عم نهاده بود (قِيْلَ) گفته شد او را (اَهٰكَذَا) آیا این چنین است (عَرْشُكِ ط) تخت تو (قَالَتْ) گفت بلقیس (كَاَنَّهٗ هُوَ ج) گویا که این آن است جزم نگفت که هو هو از جهت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت (وَاُوْتِيْنَا الْعِلْمَ) و داده اند ما را اعلام بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان عم

(مِنْ قَبْلِهَا) پیش از معجزه (وَكُنَّا مُسْلِمِينَ) و هستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا (وَصَدَّهَا) و باز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق (مَا كَانَتْ تَعْبُدُ) از آن چیزی که بود که می پرستید آنرا (مِنْ دُونِ اللهِ ط) بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را (إِنَّهَا كَانَتْ) بدرستیکه بلقیس بود (مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۞) از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان عم جهت امتحان پای وی فرموده بود که قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینهٔ سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افگنده چنانچه صحن آن خانه همه آب می نمود پس سریر سلیمان عم در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسیده (قِيلَ لَهَا) گفتند مر او را (ادْخُلِي الصَّرْحَ ج) در آی درون این قصر (فَلَمَّا رَأَتْهُ) پس چون بدید بلقیس زمین قصر را (حَسِبَتْهُ لُجَّةً) پنداشت آنرا آب بسیار (وَكَشَفَتْ) و بر کشید دامن جامه خود را (عَنْ سَاقَيْهَا ط) از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان عم دید که پای او بپای آدمیان می ماند (قَالَ) گفت سلیمان عم ای بلقیس جامه بر مکش (إِنَّهُ) بدرستیکه آنچه تو آب می پنداری (صَرْحٌ مُمَرَّدٌ) عرصه است ساده و هموار (مِنْ قَوَارِيرَ ط) از آبگینه (قَالَتْ رَبِّ إِنِّي) گفت بلقیس ای آفریدگار من بدرستیکه من (ظَلَمْتُ نَفْسِي) ستم کردم من بر نفس خود به پرستش آفتاب (وَأَسْلَمْتُ) و اسلام آوردم (مَعَ سُلَيْمَانَ) با سلیمان عم یعنی بر دست او تسلیم شدیم (لِلّٰهِ) مر امر خدایرا (رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞) پروردگار عالمیان و در تزوج سلیمان عم وی را و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت متذکره و سبا بمدینهٔ جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم دانا است

* بیت * آنکس که ز شهر آشنائی است * داند که متاع ما کجائی است *

ع ۱۸ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و هر آینه بتحقیق فرستادیم ما (إِلَىٰ ثَمُودَ) بسوی قبیلهٔ ثمود (أَخَاهُمْ صَالِحًا) برادر ایشان صالح را عم (أَنِ اعْبُدُوا اللهَ) تا که پرستید خدایرا (فَإِذَا هُمْ) پس آن هنگام که ایشان (فَرِيقَانِ) دو گروه شدند مومن و کافر (يَخْتَصِمُونَ ۞) بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و مخاصمهٔ ایشان در سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که یا صالح عم آنچه ما را وعید می کردی از عقوبات (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت صالح عم ای گروه من (تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ) چرا شتاب می کنید بنزول عذاب (قَبْلَ الْحَسَنَةِ ج) پیش از توبه یعنی تاخیر می کنید در آن آورده اند که ثمودیان می گفتند که چون عذاب به بینیم آنگاه توبه کنیم صالح عم فرمود (لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللهَ) چرا استغفار نمی کنید و بایمان و توبه از خدای تعالی

آمرزش نمی طلبید (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ○) شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ) گفتند فال بد گرفتیم بتو (وَبِمَنْ مَّعَكَ ط) و بهرکه باتست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کرده شداید و محن بمن دوی آورده و جدائی درمیان ما افتاده (قَالَ طٰٓئِرُكُمْ) گفت صالح ع که فال شما از خیر و شر (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب است نزدیک خدای بحکم ازلی و بجهت متبدل نگردد * بیت *

* قلم به نیک و بد خلایق در ازل رفت است * * بگفت وگوی خلایق دگر نخواهد شد *

(بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ تُفْتَنُوْنَ ○) گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی (وَكَانَ فِي الْمَدِيْنَةِ) و بودند در شهری که صالح ع می بود از زمین حجر (تِسْعَةُ رَهْطٍ) نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از آن جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهراج بود مباشر عقر ناقه بودند (يُّفْسِدُوْنَ) تباهی کردند بکفر و معاصی (فِي الْاَرْضِ) در زمین حجر (وَلَا يُصْلِحُوْنَ ○) و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند (قَالُوْا) گفتند با یکدیگر (تَقَاسَمُوْا بِاللّٰهِ) و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند (لَنُبَيِّتَنَّهٗ) هر آینه شبخون میزنیم بر صالح (وَاَهْلَهٗ) و بر کسان وی و می کشیم وی را (ثُمَّ لَنَقُوْلَنَّ لِوَلِيِّهٖ) پس می گوییم مر ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته گوییم (مَا شَهِدْنَا) حاضر نبودیم ما (مَهْلِكَ اَهْلِهٖ) محل هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خوانده یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم (وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ○) و بدرستیکه ما راست گویانیم (وَمَكَرُوْا مَكْرًا) و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح ع را بکشیم و ولی دم او را گوییم که ما نکرده ایم و خبر نداریم (وَّمَكَرْنَا مَكْرًا) و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی ما جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم با آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم (وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ○) و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح ع مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان نه تن گفتند وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح تمام بسازیم پس اول شب در آن غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح ع در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمده و هر راه در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع مردند (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس بنگر که چگونه بود (عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ لا) سرانجام مکر ایشان (اَنَّا دَمَّرْنٰهُمْ) و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار (وَقَوْمَهُمْ) و باقی قوم ایشان را (اَجْمَعِيْنَ ○) همه بصیحه (فَتِلْكَ بُيُوْتُهُمْ) پس آن است خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا (خَاوِيَةً) در حالتیکه خالی و خراب است

(بِمَا ظَلَمُوا ط) بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه با ثمود کردیم
(لَآيَةً) هر آینه عبرت است (لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝) مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند (وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا)
و برهانیدیم آن را که گرویدند بصالح عم (وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝) و بودند که پرهیز می کردند از کفر و معاصی و بدان
سبب نجات یافتند (وَلُوطًا) و یاد کن لوط بن هاران را (إِذْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهِ) مر قوم خود را
(أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ) آیا می آئید بعمل زشت یعنی لواطت (وَأَنتُمْ) و حال آنکه شما (تُبْصِرُونَ ۝) میدانید
زشتی آن را یا می بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنی بطریق اعلان می کنید و آن افحش است (أَئِنَّكُمْ)
آیا شما (لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ) می آئید بمردان (شَهْوَةً) از روی شهوت (مِّن دُونِ النِّسَاءِ ط) بجز زنان
که بجهت شهوت مخلوق اند (بَلْ أَنتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۝) گروهی مردمید که نمی دانید عاقبت
فعل خود را (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهِ) جواب قوم لوط عم (إِلَّا أَن قَالُوا) مگر آنکه گفتند بایکدیگر
(أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ) بیرون کنید کسان لوط را با لوط عم (مِّن قَرْيَتِكُمْ ج) از دیه خود که سدوم است (إِنَّهُمْ)
بدرستیکه ایشان (أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۝) مردمانند که پاکیزگی می کنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید
می خوانند (فَأَنجَيْنَاهُ) پس نجات دادیم لوط عم را (وَأَهْلَهُ) و کسان او را یعنی دختران او را (إِلَّا امْرَأَتَهُ)
لیکن زن او را (قَدَّرْنَاهَا) قضا کردیم بودن آنرا (مِنَ الْغَابِرِينَ ۝) از باقی ماندگان در عذاب
(وَأَمْطَرْنَا) و بارانیدیم (عَلَيْهِم) بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن موتفکات (مَّطَرًا ج) بارانی
از سنگ (فَسَاءَ) پس بد بارانی است (مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ۝) باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند
(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) بگفتیم لوط عم را که بگوی سپاس و ستایش مر خدایراست بر هلاک کفره (وَسَلَامٌ عَلَىٰ ع ۱۹
عِبَادِهِ) و سلام بر بندگان او (الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ط) آنانکه برگزیده است ایشان را بعصمت و نگاه داشته
از فواحش و نجات داد از عقوبات و قول اصح آن است که مامور بحمد حضرت پیغمبر ما است عم که چون
حق سبحانه درین سوره قصه‌های که دال است بر کمال قدرت چون قصهٔ موسی عم بر اختصاص رحمان بآیات
کبری چون قصهٔ سلیمان عم و مشتمل است بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصهٔ صالح و لوط عم بوی
فرستاده و وقوف بر آن نعمتی بزرگ است پس وی را بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که
انبیا اند عم یا صحابهٔ کبار آن حضرت عم یا اهل قرآن یا عامهٔ مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان
سالم است از لوث علایق و سرایشان خالی از کر خلایق امروز سلامی بواسطه شنوند و فردا سلامی
بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم

* نظم *

* هر بنده که او گشت مشرف بسلامت * البته شود خاص بتشریف سلامت *

* لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی * زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت *

(آللّٰهُ) آیا خدای بحق (خَیْرٌ) بهتر است (اَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۞) یا مشرکان عاجز که انباز می گیرند بهتر اند (اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) یا آن کس که بیافرید بقدرت خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند (وَاَنْزَلَ لَکُمْ) و فرو فرستاد برای شما (مِّنَ السَّمَاۤءِ) از آسمان یا از ابر (مَاۤءً ج) آبی (فَاَنْۢبَتْنَا) پس برویانیدیم (بِهٖ) بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانایم و بس که برویانیم بآب باران (حَدَاۤئِقَ) بوستانهای بادیوار (ذَاتَ بَهْجَةٍ ۞) خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا (مَا کَانَ لَکُمْ) نیست و نرسد شما را (اَنْ تُنْۢبِتُوْا) آنکه برویانید (شَجَرَهَا ط) درختان آن بوستانها را (ءَاِلٰهٌ) آیا هست یعنی نیست معبودی (مَّعَ اللّٰهِ ط) با خدای بحق که یاری دهد او را در این افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین (بَلْ هُمْ) بلکه مشرکان (قَوْمٌ یَّعْدِلُوْنَ ۞) گروهی اند که میل می کنند از راه توحید یا شرک می آرند بخدای و او را عدیل اثبات می کنند (اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ) آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را (قَرَارًا) قرارگاه آدمیان و دواب (وَّجَعَلَ خِلٰلَهَاۤ اَنْهٰرًا) و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب (وَّجَعَلَ لَهَا) و بیافرید برای استحکام زمین (رَوَاسِیَ) کوههای بلند که در آن معادن متکون گردد و از حضیض او چشمها منشعب شود (وَجَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ) و گردانید میان دو دریا عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم (حَاجِزًا ط) مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند (ءَاِلٰهٌ) آیا هست خدای یعنی نیست (مَّعَ اللّٰهِ ط) با خدای که در آفرینش آشیا مدد او باشد (بَلْ اَکْثَرُهُمْ) بلکه بیشتری از اهل شرک (لَا یَعْلَمُوْنَ ط) نمی دانند تفرد حق را در خلق آشیا لاجرم بشریک او قایلند و آیا شریک ناتوانان ایشان بهتر است (اَمَّنْ یُّجِیْبُ الْمُضْطَرَّ) یا کسی که اجابت کند فرومانده را (اِذَا دَعَاهُ) چون بخواند او را مضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسی است که دل از جان برداشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود دیانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز و بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان را دوست دارد

* نظم *

* آن نیاز مریمی بوده است و درد * کانچنان طفلی سخن آغاز کرد *

* هر کجا دردی دوا آنجا بود * * هر کجا فقری نوا آنجا بود *
* پیش حق یک ناله از روی نیاز * * به که عمری در سجود و در نماز *

پس چون نیاز مند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید (وَيَكْشِفُ السُّوٓءَ) و بردارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید (وَيَجْعَلُكُمْ) و آیا بت بهتر است یا آن خدای که گرداند شما را (خُلَفَآءَ الْاَرْضِ ؕ) جانشینان در زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان به تصرف شما در آورد (ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ ؕ) آیا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید (قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ ؕ) اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندک یاد می کنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید مر خدای را و پرستش بتان می کنید آیا ایشان بهتر اند (اَمَّنْ يَّهْدِيْكُمْ) یا کسیکه راه نماید شما را (فِيْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) در تاریکی های بیابان و دریا (وَمَنْ يُّرْسِلُ الرِّيٰحَ) و کسیکه می فرستد بادها را (بُشْرًا) مژده دهندگان (بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ ؕ) پیش از رحمت او که باران است (ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ ؕ) آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی تواند بود (تَعٰلَى اللّٰهُ) بزرگ است خدای و برتر (عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝) از آنچه انباز می گیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک بهتر است (اَمَّنْ يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ) یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد (ثُمَّ يُعِيْدُهٗ) پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزاند در قیامت (وَمَنْ يَّرْزُقُكُمْ) و آنکه روزی میدهد شما را (مِّنَ السَّمَآءِ) از آسمان بباران (وَالْاَرْضِ ؕ) و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی بشما روزی بخشد (ءَاِلٰهٌ) آیا هست خدای شریک (مَّعَ اللّٰهِ ؕ) با خدای که این کارها کند (قُلْ هَاتُوْا) بگو بیارید (بُرْهَانَكُمْ) حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله بر اینهای قدرت دارد (اِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (صٰدِقِيْنَ ۝) راستگویان در آنکه الهی دیگر است چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست (قُلْ) بگو ای محمد (لَّا يَعْلَمُ) نه داند (مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) هر که در آسمان و زمین است (الْغَيْبَ) نا آمده و پوشیده را (اِلَّا اللّٰهُ ؕ) لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص او است علم شامل نیز بدو اختصاص دارد (وَمَا يَشْعُرُوْنَ اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ ۝) و ایشان نمی دانند که کی مبعوث خواهند شد (بَلِ ادّٰرَكَ) بل بمعنی هل است و در لباب گوید که بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد (عِلْمُهُمْ) دانش ایشان (فِي الْاٰخِرَةِ ۫) در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی (بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (فِيْ شَكٍّ مِّنْهَا) در گمانند از امور آخرت

(بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (مِنْهَا عَمُونَ ۝) از امر آخرت نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاهدهٔ دلائل
بعث وحشر پوشیده است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) وگفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت ع
(ءَإِذَا كُنَّا) آیا چون گردیم ما (تُرَابًا) خاک (وَآبَاؤُنَا) وپدران ما نیز خاک شدند (أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ۝) آیا ما
بیرون آورده گانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان بسعت حیات (لَقَدْ وُعِدْنَا) بدرستیکه
وعده داده شده ایم (هَٰذَا) این حشر ونشر را (نَحْنُ وَآبَاؤُنَا) ما وپدران ما (مِنْ قَبْلُ لا) پیش از وعدهٔ
محمد عم یعنی همه انبیاء عم این وعده دادند و بتحقیق نه انجامید (إِنْ هَٰذَا) نیست این وعده (إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝)
مگر افسانهٔ پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخن است بی حقیقت (قُلْ سِيرُوا) بگو ای محمد بروید
(فِي الْأَرْضِ) در زمین اهل تکذیب چون دیار ثمود و احقاف و موتفکات (فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس
بنگرید که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۝) سرانجام گنه کاران (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) و اندوه ناک مشو
ای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان (وَلَا تَكُنْ) و مباش (فِي ضَيْقٍ) در تنگ دلی (مِمَّا يَمْكُرُونَ ۝)
از انچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نگاه اشت تو منم * نظم *

* غم مخور زآنرو که غم خوارت منم * * از همه بد نا نگهدارت منم *
* از تو گر اغیار بر دارند روی * * این جهان و آن جهان یارت منم *

(وَيَقُولُونَ) و می گویند کافران (مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ) کجاست وکی خواهد بود این عذاب موعود (إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ۝) اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر عم و اصحاب وض اند که پیوسته کفار را تحذیر
می نمودند (قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ) بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی (رَدِفَ لَكُمْ) پیوند بشما و از پی در آید
شمارا (بَعْضُ الَّذِي) برخی از انچه (تَسْتَعْجِلُونَ ۝) شتاب می کنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب
روز بدر بود یا قحط و غلا (وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ) وبتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است
(عَلَى النَّاسِ) بر مردمان که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان بر معاصی (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر
از ایشان (لَا يَشْكُرُونَ ۝) سپاس داری نمی کنند وحق نمیست تاخیر عذاب را نمی شناسند (وَإِنَّ رَبَّكَ
لَيَعْلَمُ) وبدرستیکه آفریدگار تو هر آینه میداند (مَا تُكِنُّ) آنچه پوشند (صُدُورُهُمْ) دلهای کفار از حقد
وحسد بر تو (وَمَا يُعْلِنُونَ ۝) و آنچه آشکارا می کنند از تکذیب وعداوت تو (وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ) و نیست
هیچ پوشیده از حوادث ونوازل (فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) در آسمان و در زمین (إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝)
مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ (إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ) بدرستیکه این قرآن (يَقُصُّ عَلَىٰ

(بَنِي اِسْرَائِيلَ) می خواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای ایشان (اَكْثَرَ الَّذِي) بیشتر آن چیزی که از جهالت (هُمْ فِيهِ) ایشان در آن چیز (يَخْتَلِفُونَ ۝) اختلاف می کنند بخلاف یکدیگر سخن می گویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی هم (وَاِنَّهُ) و بدرستیکه قرآن (لَهُدًى) هر آینه راه نمودنی است (وَرَحْمَةٌ) و بخشایشی (لِلْمُؤْمِنِينَ ۝) مرگرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان (اِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه خداوند تو (يَقْضِي بَيْنَهُمْ) داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل (بِحُكْمِهِ ۚ) بحکم راست و درست خود (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است غالب که حکم او رد نتوان کرد (الْعَلِيمُ ۚ) او است دانا بحقیقت آنچه حکم می کند (فَتَوَكَّلْ) پس توکل کن (عَلَى اللّٰهِ ط) بر خدای تعالی و از دشمنی معاندان باک مدار (اِنَّكَ) بدرستیکه تو (عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۝) بر راستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست (اِنَّكَ) تحقیق که تو (لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى) سخن نمی توانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمی توانند کرد (وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ) و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن (اِذَا وَلَّوْا) چون بر گردند (مُدْبِرِينَ ۝) پشت گردانیدگان یعنی ایشان را گوش دل گران است و از استماع قرآن اعراض می کنند و روی می گردانند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند و از محل استماع او مشکل تر است در رمز و اشارت نیز نمی یابد که فهم کند (وَمَا اَنْتَ) و نیستی تو (بِهَادِي الْعُمْيِ) راه نماینده کوران (عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ط) از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود الا بصر بصیرت و ایشان ندارند (اِنْ تُسْمِعُ) نشنوانی تو (اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ) مگر کسی را که بگرود (بِاٰيَاتِنَا) بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمی کنند مگر گرویدگان (فَهُمْ مُسْلِمُونَ ۚ) پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و متخصصان عالم ایقان اند * نظم *

* گوش جان را نهاده بر فرمان * دیدهٔ دل گشاده بر عرفان *

* زنده از نفحهای گلشن قدس * معتکف در فضای عالم انس *

* برده اند از مضایق لاشی * به قال الله ثم ذرهم پی *

(وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ) و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب (عَلَيْهِمْ) بر آدمیان و نزدیک رسد از امر معروف و نهی منکر باز دارند (اَخْرَجْنَا) بیرون آریم (لَهُمْ) برای ایشان (دَابَّةً مِّنَ الْاَرْضِ) جنبنده از زمین (تُكَلِّمُهُمْ ط) سخن گوید با ایشان (اَنَّ النَّاسَ) آنکه مردمان (كَانُوْا) هستند که (بِاٰيَاتِنَا) به سخن های ما از وعده و وعید و حشر و نشر را بآیات قدرت و دلایل حکمت

(لَا یُوْقِنُوْنَ۝) یقین نمی آرند یعنی در آن متیقنین نیستند. باید دانست که خروج دابة الارض نشانه
است از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین
بیرون آورد چنانچه ناقه صالح علیه السلام را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که
خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هرکدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد
و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم می شود که از شرایط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس
بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوری است طول او شصت گز بود و چهار قایمه دارد
و ادرازغب یعنی مویهای زرده باریک باشد چنانچه بچه هر مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیزروی هیچ هارب
از وی فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم باشد در غایت روشنی و درخشندگی بود
و در تیسیر از ابن زبیر رض نقل می کند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون
چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون
گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوایمش چون قوایم شتر و دمش
چون دم غوچ بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه یا از کوه اجیاد یا از وادی از اودیه تهامه یا از بحر سدوم
و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده که
از رکن خانه کعبه بدر آید مردم می نگرند و او مانند آفتاب سیر می کند و بلند می شود بعد از سه روز ثلث
او بیرون آید و بعضی برانند که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن است که تمام او بیرون
از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان علیه السلام با وی بود و روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد
و خاتم سلیمان علیه السلام بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی
و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند
ای دوزخی و از این است که بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما به تمییز مومنان از کافران
ع ۲ بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم (وَیَوْمَ نَحْشُرُ) و یاد کن روزی را که حشر کنیم (مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ)
از هر امتی (فَوْجًا) گروهی که رئیسای و اشراف باشند (مِّمَّنْ یُّكَذِّبُ) از آنها که تکذیب می کنند (بِاٰیٰتِنَا)
کلام ما یا به دلایل قدرت ما (فَهُمْ یُوْزَعُوْنَ۝) پس ایشان باز داشته می شوند تا اراذل و اسافل قوم
بدیشان رسند (حَتّٰۤى اِذَا جَآءُوْ) تا چون بیایند بمحشرگاه (قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِاٰیٰتِیْ) گوید خدای آیا دروغ
داشتید آیتهای مرا در اول حال (وَلَمْ تُحِیْطُوْا) و احاطه نکردید (بِهَا) بدان آیتها (عِلْمًا) از جهت

دانش یعنی دران تامل نکردید و کنه آن نرسیدید (اَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿۸۴﴾) یا آن چه چیز بود که شما بودید که می کردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه خدا و رسول ایمان نیاوردید (وَوَقَعَ الْقَوْلُ) و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب (عَلَيْهِمْ) برایشان (بِمَا ظَلَمُوْا) بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند (فَهُمْ لَا يَنْطِقُوْنَ ﴿۸۵﴾) پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعذاب نامتناهی (اَلَمْ يَرَوْا) آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر (اَنَّا جَعَلْنَا الَّيْلَ) آنکه ما گردانیدیم شب را تیره (لِيَسْكُنُوْا فِيْهِ) تا آرام گیرند درو بخواب واستراحت (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ط) و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه درین تعاقب نور و ظلمت بروجه مخصوص (لَاٰيٰتٍ) هرآینه نشانهاست بر بعث و نشر (لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ﴿۸۶﴾) مرگروهی را که تصدیق می کنند یعنی آنکه قادر است برابدال روز و شب از یکدیگر هرآینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال می توان کرد بر مردگی و زندگی (وَيَوْمَ يُنْفَخُ) و یاد کن روزی را که دمیده شود (فِي الصُّوْرِ) در صور (فَفَزِعَ) پس بترسد از هول و هیبت آن (مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ) هرکه در آسمانهاست (وَمَنْ فِي الْاَرْضِ) و هرکه در زمینهاست ایراد فزع بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین (اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ ط) مگر آن کس که خواهد خدای تعالی یعنی خزنهٔ بهشت و دوزخ باشد آیا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل عم یا موسی عم که او را در طور صعقه بود و در تیسیر گوید که آن ادریس است عم (وَكُلٌّ) و همه مردمان (اَتَوْهُ دٰخِرِيْنَ ﴿۸۷﴾) آیند گاه بموقف و حفص اتوه خواند بصیغهٔ جمع ماضی و بمعنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه خوار شدگان (وَتَرَى الْجِبَالَ) و بینی تو کوهها را دران روز (تَحْسَبُهَا) پنداری آن را (جَامِدَةً) برجای ایستاده (وَّهِيَ تَمُرُّ) و حال آنکه آن جبال میرود و می گذرد (مَرَّ السَّحَابِ ط) رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند حرکات ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده می رود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق از حرکات بوطن ایشان که بیک دم عالمی راطی کنند خبر ندارند

* نظم *

* تو همین آن پای تار ابر زمین * زانکه بر دل میرود عاشق یقین *

* از ره دو منزل زکوتاه و دراز * دل چه میداند که هست او دل نواز *

* آن دور از وگوهٔ اوصاف تست * رفتن ارواح دیگر رفتن است *

* دست نی و پای نی و تا قدم * آن چنانکه تاخت جانها از عدم *

(صُنْعَ اللّٰهِ) بکردن خدای تعالی کردنی (الَّذِيٓ اَتْقَنَ) آن خدای که استوار کرد (كُلَّ شَيْءٍ ط) آفریدن همه چیزها و بپای داشت بر وجهی که شاید (اِنَّهٗ خَبِيرٌ) بدرستیکه او داناست (بِمَا تَفْعَلُوْنَ ۝) بآنچه شما می‌کنید (مَنْ جَآءَ) هر که بیاید (بِالْحَسَنَةِ) به نیکوئی (فَلَهٗ خَيْرٌ مِّنْهَا ج) پس او را جزای است بهتر از آن زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی دهد و ده عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت داده‌اند پس مراد و اجر ها حاصل است از آن کلمه (وَهُمْ) و نیکی کنندگان (مِّنْ فَزَعٍ) از ترس و هول (يَّوْمَئِذٍ) آن روز یعنی قیامت (اٰمِنُوْنَ ۝) ایمنند (وَمَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر که بیاید بدی که آن شرک است (فَكُبَّتْ) پس نگون سار کرده شود (وُجُوْهُهُمْ) رویهای ایشان (فِي النَّارِ ط) در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افگنند (هَلْ تُجْزَوْنَ) و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا داده نشدید شما را (اِلَّا مَا كُنْتُمْ) مگر آنچه بودید که در دنیا (تَعْمَلُوْنَ ۝) می‌کردید (اِنَّمَآ اُمِرْتُ) جز این نیست که فرموده شده‌ام (اَنْ اَعْبُدَ) تا آنکه پرستش کنم (رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ) خداوند این شهر را که مکه است (الَّذِيْ حَرَّمَهَا) آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نمی‌برند و حشیش او را نمی‌درند و صید او نمی‌دوانند (وَلَهٗ) و مر خداوند این بلده را است (كُلُّ شَيْءٍ ز) همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی اند (وَّاُمِرْتُ) و مامور شده‌ام (اَنْ اَكُوْنَ) آنکه باشم (مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ لا) از ایستادگان بر ملت اسلام (وَاَنْ اَتْلُوَا الْقُرْاٰنَ ج) و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد (فَمَنِ اهْتَدٰى) پس هر که راه یابد بسبب متابعت من در دین او امر (فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ) پس جز این نیست که راه می‌یابد (لِنَفْسِهٖ ج) برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز می‌گردد (وَمَنْ ضَلَّ) و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در این امور (فَقُلْ) پس بگو ای محمد (اِنَّمَآ) جز این نیست که (اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِيْنَ ۝) من از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمی‌رسد (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ) و بگو ثنا و ستایش مر خدایرا بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح (سَيُرِيْكُمْ) زود باشد که بنماید خدای شما را (اٰيٰتِهٖ) نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقع بدر است و در آخرت که عذاب ابدی است (فَتَعْرِفُوْنَهَا ط) پس شناسید آن آیتها را و لیکن آن آیتها را شناختن در آن محل شما را نفع نکند (وَمَا رَبُّكَ) و نیست آفریدگار تو (بِغَافِلٍ) بی خبر (عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝) از آنچه می‌کنند مشرکان و حفص

بخطاب خواند يعني از آنچه شما مي كنيد پس تأخير عذاب ايشان يا شما بر حكمتي است كه مراد را هم او داند وبس

* بيت * * هر چه آوردي وبردي پيش وپس * حكمت آنرا اند جز نوس *

سورة القصص مكية * بسم الله الرحمن الرحيم * وهي ثمان وثمانون آية

ع ٣ (طسم ©) امام يافعي قدس سره فرموده كه حق سبحانه اين حروف را سبب محافظت قرآن گردانيده از تطرق سمات زياده و نقصان و بسر اشارت اليه در آيت وانا له لحافظون اين حروف است امام قشيري رح آورده كه طا اشارت است بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغيار و طهارت قلوب عارفان از تعظيم غير جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوى و طهارت اسرار موحدان از شهود غير الله تعالى وح مي گويد سين رمزي است از اسرار الهي بعاصيان بنجات و با مطيعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات ودر بحر الحقايق گفته كه ميم ايمائي است بمنت خالق بر كافة خلايق در قيام كفايات مهمات بقدر حاجات ومرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سيناء وسكندريه ومكه جوابش اينكه (تلك) اين سوره يا اين آيات (آيات الكتاب المبين ©) آيت هاي كتاب روشن است يا روشن كننده طرايق احسن (نتلوا) مي خوانيم يعني مي خواند بفرمان ما جبرئيل عم (عليك) بر تو (من نبإ موسى وفرعون) بعضي از خبر موسى و فرعون (بالحق) براستي (لقوم يؤمنون ©) براي گروهي كه تصديق مي كنند (ان فرعون علا) بدرستيكه فرعون برتري جست وتكبر و تجبر كرد (في الارض) در زمين مصر (وجعل) وگردانيد (اهلها) اهل مصر را از قبطيان و سبطيان (شيعا) گروه گروه و هر گروهي را بكاري نام زد كرد (يستضعف) و بود كه زبون گرفت و مقهور ساخت (طائفة منهم) گروهي را از ايشان يعني بني اسرائيل (يذبح ابناءهم) مي كشت پسران ايشان را كه كاهنان گفته بودند كه پسري در بني اسرائيل بزايد كه مملكت ترا بسبب وي زوال رسد در كشاف آورده كه نود هزار پسران بني اسرائيل كشتند (ويستحيي) و زنده مي گذاشت (نساءهم ط) زنان ايشان را از براي خدمت خواتين قبط (انه كان) بدرستيكه بود فرعون (من المفسدين ©) از تباه كاران كه جرأت مي نمود در قتل اولاد پيغمبران و آزادآنرا به بندگي مي گرفت (ونريد) و مي خواستيم ما (ان نمن) آنكه منت نهيم (على الذين استضعفوا) بر آنكه زبون گرفته شده بودند و بيچاره گشته (في الارض) در زمين مصر و نواحي آن يعني بني اسرائيل يا آنكه برهانيم ايشان را از بلاد و شدت فرعون (ونجعلهم) و سازيم ايشانرا (ائمة) پيشوايان در امر دين و خوانندگان بخير وصلاح (ونجعلهم الوارثين ©) وگردانيم ايشان را وارثان اموال وامتعه واملاك فرعونيان (ونمكن لهم)

وتمکن وجای دهیم مرایشان را (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر وشام (وَنُرِيَ) وبنمائیم (فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ) فرعون ووزیر او هامان را (وَجُنُودَهُمَا) ولشکرهای ایشان را (مِنْهُمْ) از بنی اسرائیل (مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) آنچه بودند که حذر می کردند از ان چون زوال ملک وهلاک ایشان بر دست دشمنان ودیدند این صورت را دروقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند وبنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند ودانستند که بسبب ظلم وتعدی مغلوب ومقهور شدند ومظلومان وبیچارگان بمراد دل رسیده غالب وسرافراز گشتند وسر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد * نظم *

* ای ستمگار براندیش از ان روز سیاه * که ترا شومی ظلم افگند از جاه بچاه *

* آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی * بشماتت کند آنروز بسوی تو نگاه *

آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل وجمعی دیگرانرا نیز برایشان موکل گردانید که هرحامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی عم موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی عم را فرا گرفت ودر روی وی نگریسته واله جمال وی گشت ومحبت وی بر ان مولود عظیم در دلش پدید آمد وگفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم وموکلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آن است که فرزند ترا هیچ کس از اقربا وهمسایگان نه بینند مادر موسی عم سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت وقولی آن است که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را دران خانه افگندند وخواهر موسی عم او را برداشته در تنوری که برای نان پختن گرم کرده بودند افگند وآن گروه بچه نادیده از ان خانه بیرون رفتند ومادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل وریحان شده وموسی عم بآن بازی می کند القصه او را پنهان پرورش می دادند وپیوسته ترسان وهراسان می بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش تر تفحص وتجسس مشغول بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه می فرماید (وَأَوْحَيْنَا) وحی کردیم یعنی الهام دادیم وعلم الهدی قدس سره فرموده که شاید رسولی فرستاده باشد از ملایکه وغیر آن (إِلَى أُمِّ مُوسَى) بسوی مادر موسی عم که از اولاد لاوی بن یعقوب بود عم نام او نوخابذ بنون در اول اسم واز تیسیر وعین المعانی یوخابذ بیای مثناة تحت در اول ودر بحر تقدیر الهام دادیم او را (أَنْ أَرْضِعِيهِ) آنکه شیر ده وبپرور او را (فَإِذَا خِفْتِ) پس چون بترسی (عَلَيْهِ) بر وی وفهم کنی که مردم دانستند وقصد او خواهند کرد (فَأَلْقِيهِ) پس بیفکن او را (فِي الْيَمِّ) در بحر مراد آب نیل است یعنی بعد از انکه او را در صندوقی نهاده باشی بیفکن او را در آب نیل (وَلَا تَخَافِي) ومترس که

ضایع نخواهد شد (وَلَا تَحْزَنِيْ ج) و اندوه مبر در فراق او (اِنَّا رَادُّوْهُ) بدرستیکه ما بازگردانندهٔ اوییم
(اِلَيْكِ) بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد (وَجَاعِلُوْهُ) وگردانندهایم اورا (مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ۝)
از فرستادگان یعنی اورا شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی ع دریافت که فرعونیان
در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که آشنای عمران بود فرمود صندوقی پنج شبر
در پنج شبر بتراشد و آن نجار خربیل ابن صبورا بوده ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و مادر موسی ع
تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکی دارد و می‌خواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد گماشتهٔ
فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانهٔ خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود
و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که نشان داده‌اند این است فی الحال نادیده
بدو ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی ع صندوق را بقیر اندوده موسی ع را در وی
خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افگند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اطبا و
کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خرد سال یافته شود و این علت باب دهن او زایل گردد
دران روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بکنارهٔ رود نیل آمدند و انتظار انسان موعود می‌بردند
که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند (فَالْتَقَطَهٗ
اٰلُ فِرْعَوْنَ) پس موسی را فرا گرفتند کسان فرعون (لِيَكُوْنَ) تا گردد یا باشد (لَهُمْ) مر فرعونیان را (عَدُوًّا)
دشمن مر مردمانی را که بسبب وی غرق شوند (وَّحَزَنًا ط) و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشانرا برده گیرند
یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشانرا (اِنَّ فِرْعَوْنَ) بدرستیکه فرعون (وَهَامَانَ وَجُنُوْدَهُمَا) و هامان
و لشکرهای ایشان هر دو (كَانُوْا خَاطِئِيْنَ ۝) بودند خطاکاران در همه چیز آورده‌اند که چون سر تابوت کشادند
موسی ع را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل
جسته مبادا که آن مولود که می‌گویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده‌ام که در فلان شب
از آنچه بر فرعون می‌ترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج
کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالید فی الحال زایل گشت * مصرع * آمد طبیب
و درد بکلی علاج یافت * (قَالَتِ امْرَاَتُ فِرْعَوْنَ) و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم
بنی اسرائیل بود و از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمهٔ موسی ع بود و بهر تقدیر با فرعون گفت
(قُرَّتُ عَيْنٍ لِّيْ) این کودک روشنی چشم است مرا (وَلَكَ ط) و مر ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافته

(لَا تَقْتُلُوهُ) مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است (عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا) شاید که سود رساند ما را که امارات
یمن و علامات برکت جبین او مبین است و لایح (أَوْ نَتَّخِذَهُ) یا فرا گیریم او را (وَلَدًا) بفرزندی که او اهلیت
آن دارد فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و حال آنکه ایشان
نمیدانند یعنی فرعون و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست او است (وَأَصْبَحَ) و گشت (فُؤَادُ أُمِّ
مُوسَىٰ) دل مادر موسی عم (فَارِغًا) خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر
و بی قرار شد (إِنْ كَادَتْ) بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب (لَتُبْدِي بِهِ) آشکار اکند قصه موسی را هم
و این گوید فرزند من است مکشید و قولی آن است که چون شنید که او را بفرزندی برگرفتند از اندوه دل
او فارغ شد و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر من است (لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا)
اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی بربستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم
(لِتَكُونَ) تا باشد که آن زن (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از باور دارندگان مر وعدهٔ ما را هر آینه ظاهر کردی سر پسر
خود را (وَقَالَتْ) و گفت مادر موسی عم (لِأُخْتِهِ) مر خواهر او مریم را و اصح آن است که نام او کلثوم
و شوهر او را غالب بن یرث گفتندی مادر موسی عم او را گفت (قُصِّيهِ) بر پی برادر خود برو و از وی خبر گیر
کلثوم بدربارگاه فرعون آمد (فَبَصُرَتْ بِهِ) پس دید برادر خود را (عَنْ جُنُبٍ) از دور و بر کنار آسیه
(وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و ایشان ندانستند که آن خواهر وی است (وَحَرَّمْنَا) و حرام کردیم ما (عَلَيْهِ
الْمَرَاضِعَ) بر موسی عم شیر دایگان را (مِنْ قَبْلُ) پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانروز موسی
عم شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی عم انگشت سبابه خود را می مکید و شیر پاک
بیرون آمده می خورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطرب است (فَقَالَتْ) پس گفت خواهر
موسی عم (هَلْ أَدُلُّكُمْ) آیا دلالت کنم شما را (عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ) بر اهل خانه که از روی شفقت
در پذیرند این کودک را (لَكُمْ) برای شما (وَهُمْ) و آن اهل بیت (لَهُ نَاصِحُونَ) مر او را نیکو خواهان باشند
و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او
میداند که این از کدام خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که هم لهٔ ناصحون یعنی
نیکو خواه فرعون اند نه از آن کودک پس او را دلداری داده گفتند برو آن کس را که گفتی بیار کلثوم برفت
و مادر را بیاورد و در آن حال موسی عم در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند و موسی عم را بر میداشت
موسی عم روی از وی می تافت و شیر او نمی مکید و چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام او

رسید بوی متوجه شد و پستانش فرا گرفت * بیت *

* بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید * از یار آشنا سخن آشنا شنید *

فرعون گفت تو کیستی که رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه‌ترین و شیر من
بغایت لطیف و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت
او مقرر کردند و موسی عم را بدو سپرد و گفت بخانهٔ خود ببرو در هفته یک روز پیش ما می آر مادر
موسی عم او را برگرفت شادمان و خوش دل روی بخانهٔ خود نهاد که وعدهٔ الهی راست شد چنانچه فرمود
(فَرَدَدْنٰهُ) پس باز گردانیدیم موسی را (اِلٰى اُمِّهٖ) بسوی مادر او (كَيْ تَقَرَّ) تا روشن شود (عَيْنُهَا)
چشم او بفرزند (وَلَا تَحْزَنَ) واندوهناک نشود بفراق او (وَلِتَعْلَمَ) و تا بداند بعلم مشاهده (اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) ع ۳
آنکه وعدهٔ خدای (حَقٌّ) درست است (وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر قبطیان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) بودند که ربع
نمی دانستند (وَلَمَّا بَلَغَ) و آن هنگام که رسید موسی عم (اَشُدَّهٗ وَاسْتَوٰى) بنهایت قوت خود و کمال
جوانی که آن سی سالگی است یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او و در این سن مراد اینجا
چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید (اٰتَيْنٰهُ) دادیم او را (حُكْمًا) نبوت (وَّعِلْمًا ط) و دانش
در دین (وَكَذٰلِكَ) و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم (نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝) پاداش
میدهیم نیکوکاران را ذکر آیتای نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم
و نبوت هم دادیم (وَدَخَلَ الْمَدِيْنَةَ) و در آمد موسی عم بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود
یا بحابین که بدو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته باشد و به
و قول اشهر آن است که بمصر در آمد (عَلٰى حِيْنِ غَفْلَةٍ) بهنگام غفلتی که واقع بود (مِّنْ اَهْلِهَا) از اهل
مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بمهم خود مشغول بودند و گفته اند وقت قیلوله در آمد
(فَوَجَدَ) پس یافت (فِيْهَا) در آن شهر (رَجُلَيْنِ) دو مرد که ایشان (يَقْتَتِلٰنِ ۝) خصومت میکردند
(هٰذَا) این یکی (مِنْ شِيْعَتِهٖ) از پی روان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند مانجا
(وَهٰذَا مِنْ عَدُوِّهٖ ج) و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او قانون یا فیلقون و او خباز
فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن می کرد چون موسی عم آنجا رسید (فَاسْتَغَاثَهُ) پس فریاد
خواست بموسی عم (الَّذِيْ مِنْ شِيْعَتِهٖ) آن کسی که از گروه او بود (عَلَى الَّذِيْ) بر آنکس که او (مِنْ
عَدُوِّهٖ) از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی عم بر دفع قبطی موسی عم قبطی را گفت

که دست از وبدار قبطی سخن موسی عم را ودکرد (فَوَكَزَهُ مُوسَى) پس مشتی زد او را موسی (فَقَضَى عَلَيْهِ فـ)
پس بکشت او را وگفته اند حکم کرد خدای بروی بمرگ پس بمرد موسی عم بعد از کشتن او (قَالَ) گفت موسی
(هٰذَا) این کار (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ ط) از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند عمل امثال من
(إِنَّهُ) بدرستیکه شیطان (عَدُوٌّ) دشمنی است (مُضِلٌّ) گمراه کننده (مُبِينٌ ۝) هوید او دشمنی او وچون
پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصومند وزلت ایشان نباشد الا از طریق سهو واین نسبت
بر نسبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی عم بطریق مناجات فرمود (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار
من (إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي) بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود برقتل قبطی پیش از امر بدان (فَاغْفِرْ لِي)
پس بیامرز مرا (فَغَفَرَ لَهُ ط) پس بیامرزید خدای وی را با ستغفار وی (إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝) بدرستیکه
خدای آمرزنده است مر بندگانرا مهربان است برایشان (قَالَ رَبِّ) گفت موسی عم ای آفریدگار من
سوگند میخورم (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) بآنچه انعام کردهٔ بمن بمغفرت وغیر آن که توبه می کنم (فَلَنْ أَكُونَ) پس
باشم هرگز (ظَهِيرًا) هم پشت ویار (لِّلْمُجْرِمِينَ ۝) مر گناهگاران را یعنی یاری کسی نکنم که مؤدی باشد
بجرمی وجنایتی همچون معاونت سبطی که مؤدی شد بقتل قبطی (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد موسی عم
(فِي الْمَدِينَةِ) در ان شهر (خَائِفًا) ترسان وهراسان (يَتَرَقَّبُ) انتظار می برد وترصد می کرد که مردم
کسی او را طلبد وقصاص کند پس ناگاه (فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ) پس ناگاه آنکس که طلب یاری می کرد
از و (بِالْأَمْسِ) دیروز (يَسْتَصْرِخُهُ ط) باز فریاد می کرد ویاری می طلبید بر قبطی دیگر (قَالَ لَهُ مُوسَىٰ)
گفت موسی عم مر آن بنی اسرائیل را (إِنَّكَ) بدرستیکه تو (لَغَوِيٌّ) مردی گمراهی (مُّبِينٌ ۝) پیدا است
گمراهی تو یعنی دیروز سبب قتل کسی شدی (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ) پس آن هنگام که خواست موسی عم
(أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي) آنکه بگیرد آن کس را که (هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا لا) او دشمن است مر موسی عم را
وبنی اسرائیل را از شهر دفع کند سبطی گمان برد که برسر او میرود تا او را بزند (قَالَ يَا مُوسَىٰ) گفت ای
موسی (أَتُرِيدُ) آیا می خواهی (أَنْ تَقْتُلَنِي) بآنکه بکشی مرا (كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا) همچنانکه کشتی نفسی را
(بِالْأَمْسِ ۝) دیروز (إِنْ تُرِيدُ) نمی خواهی (إِلَّا أَنْ تَكُونَ) مگر آنکه باشی (جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ)
گردن کشی نامهربانی بی طاقتی خونریزی بقتل قبطی در زمین مصر باشکند به یا غیر این اماکن چنانچه اسامی
او مذکور شد (وَمَا تُرِيدُ) ونمی خواهی تو (أَنْ تَكُونَ) آنکه باشی (مِنَ الْمُصْلِحِينَ ۝) از اصلاح کنندگان
وپیان مردم قبطی این سخن شنید ودانست که قاتل خباز را موسی عم کشته خبر به فرعون رسانیدند واو

بارکان دولت مشاورت کردند هم بر قتل موسی قرار گرفت وخربیل که مومن آل فرعون بود ازان حال آگاه شده متوجه موسی عم شد (وَجَاءَ رَجُلٌ) وآمد مردی یعنی خربیل (مِّنْ اَقْصَا الْمَدِیْنَةِ) از دورترجای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بریک کنار شهر بود (یَسْعٰی) شتاب می کرد تا بموسی عم رسید (قَالَ یَا مُوْسٰی) گفت ای موسی (اِنَّ الْمَلَاَ) بدرستیکه اشراف قوم (یَاْتَمِرُوْنَ بِکَ) مشاورت می کنند وتدبیرمی انگیزند بتو (لِیَقْتُلُوْکَ) تا به کشند ترا بعوض مقتول (فَاخْرُجْ) پس بیرون رو ازین شهر (اِنِّیْ) بدرستیکه من (لَکَ) مرترا (مِنَ النّٰصِحِیْنَ ۝) از نصیحت کنندگان ونیک خواهانم (فَخَرَجَ) پس بیرون رفت وربهمان دم بی زاد وراحله ورفیق (مِنْهَا) ازان شهر (خَآئِفًا) درحالتیکه ترسان بود برنفس خود (یَتَرَقَّبُ) انتظار می برد کسی از پی او درآید (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من (نَجِّنِیْ) نجات ده مرا وباز رهان (مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝) ازگروه ستمکاران یعنی فرعون وکسان او در موضح آورده که جبرئیل عم آمد وگفت ای موسی متوجه بشهرمدین شو واو ابرمصر راه آورد وموسی عم قدم دران صوب نهاد (وَلَمَّا تَوَجَّهَ) وآن هنگام که متوجه شد (تِلْقَآءَ مَدْیَنَ) بسوی مدین وآن شهری بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم عم است واز مصرتا آنجا هشت روزه راه است ودرحین توجه (قَالَ) گفت (عَسٰی رَبِّیْ) شاید که آفریدگار من (اَنْ یَّهْدِیَنِیْ) آنکه راه نماید مرا (سَوَآءَ السَّبِیْلِ ۝) راه راست ودرست تا به مدین پس موسی عم هشت شبانروزی رفت وجز گیاه خوردنی نداشت سلمی رح فرمود که روی بناحیه مدین داشت امادلش متوجه باحضرت ذوالمنن بود وسالک .ید ای مدین را همراهی شوق اتمامی میبود

* بیت *

* غمت تایارمن شد روی درراه عدم کرد * * خوش است آوارگی آنراکه همراهی چنین باشد *

(وَلَمَّا وَرَدَ) وآن هنگام که برسید (مَآءَ مَدْیَنَ) بآب مدین وآن چاهی بود برکنار شهر (وَجَدَ عَلَیْهِ) یافت برسرآن آب (اُمَّةً مِّنَ النَّاسِ) گروهی ازمردمان که آنجا جمع شده (یَسْقُوْنَ ﴾ج﴿) آب میدادند مواشی خودرا (وَوَجَدَ) ویافت (مِنْ دُوْنِهِمُ امْرَاَتَیْنِ) ازفرود ایشان یعنی درمکان اسفل ازایشان دوزن را (تَذُوْدٰنِ ج) که می راندند گوسفندان خودرا تا بارمه دیگر مختلط نشوند ازآنجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فرا پیش رفت وبطریق تلطف (قَالَ) گفت موسی عم (مَا خَطْبُکُمَا) چیست حال شما وکارشما که گوسفندان را از آب خوردن واختلاط کردن بادیگرگوسفندان بازمیدارید (قَالَتَا) گفتند (لَا نَسْقِیْ) ما آب نمی دهیم گوسفندان خودرا (حَتّٰی یُصْدِرَ الرِّعَآءُ قف) تا وقتیکه بازگردانند شبانان

رمه‌های خود را از آب و فضاء که از مواشی ایشان بماند ما با غنام خود دهیم زیرا که ما مددگاری نداریم (وَاَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ۝) و پدر ما پیر کهن سال بزرگ حال است نمی تواند که بیاید و مدد ما دهد گفته اند که ایشان دختران برادر زاده شعیب ع‌م بودند که او را بثرین گفتندی و اشهر آن است که دختران شعیب ع‌م بودند که بزرگتر صفورا نام داشت و خوردتر صفیرا یا صفوره چون موسی ع‌م بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزگان را چرا انتظار می دهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود تر بخانهای خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشانرا آب نمی دهیم اگر تو می توانی بیا آب بده موسی ع‌م فرا پیش آمد و انهار انظار در میان دو آبروی بوی افتاده بود سیدند و بیک طرف رفته به نظاره بایستادند موسی ع‌م بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشانرا سیراب کرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل نفر بر کشیدندی تنها آب کشید (فَسَقٰی) پس آب داد (لَهُمَا) برای ایشان مواشی ایشانرا و ایشان برفتند (ثُمَّ تَوَلّٰی) پس باز گشت موسی ع‌م (اِلَى الظِّلِّ) بسوی سایهٔ دیواری یا درختی (فَقَالَ رَبِّ) پس گفت موسی ع‌م ای پروردگار من (اِنِّي) بدرستیکه من (لِمَا اَنْزَلْتَ) برای آنچیزیکه بفرستی (اِلَيَّ) بسوی من (مِنْ خَيْرٍ) از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد (فَقِيْرٌ ۝) محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد

* بیت * فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم

* بافقر بسازم که مرا فقر خوش است * * گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست *

اما چون دختران شعیب ع‌م درین روز زود تر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد (فَجَاءَتْهُ) پس آمد بموسی ع‌م (اِحْدٰىهُمَا) یکی از این دو زن و آن صفورا بود (تَمْشِيْ) میرفت (عَلَى اسْتِحْيَاءٍ) بر طریق شرم زده چنانچه ابکار روند (قَالَتْ اِنَّ اَبِيْ) گفت آن زن بدرستیکه پدر من (يَدْعُوْكَ) می خواند ترا (لِيَجْزِيَكَ) تا پاداش دهد ترا (اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا) مزد آنکه آب دادی اغنام مرا برای ما موسی ع‌م بجهت زیارت شعیب ع‌م و تقریب آشنائی بادی اجابت فرمود نه برای طمع مزد در راه که می رفتند باد می آمد جامهٔ صفورا از بعضی اجزای او بر داشته می شد موسی ع‌م فرمود که تو در عقب من آی و مرا بسخن دلالت براه کن (فَلَمَّا جَاءَهٗ) پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب ع‌م (وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ) و خواند بر وی باز

گفت قصهٔ خود را و شعیب عم دانست که او از اهل بیت نبوت است (قَالَ لَا تَخَفْ ۝) گفت
مترس (نَجَوْتَ) رهائی یافتی (مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝) از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشانرا
بدین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی عم از خوردن طعام امتناع نمود و فرمود
که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب عم
گفت این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آن است که هر که بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت
خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری را رسیده مروت اقتضای آن می کند که رد نکنی * مصرع * که مهمان
سخن میزبان قبول کند، موسی عم از ان طعام تناول فرمود و در اثنای این حال (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا)
گفت یکی از ان دو زن و آن صفورا بود (يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ۝) ای پدر من بمزد گیر موسی را برای
شبانی (إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ) بدرستیکه بهترین کسیکه بمزد گیری (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ۝) مزدور توانا
و امین است تعریض است بآنکه موسی عم را قوت و امانت هست آورده اند که پدر ازوی پرسید که تو
امانت و قوت او را از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه
از عقب او رود باز گفت شعیب عم بران حال اطلاع یافته (قَالَ) گفت شعیب عم (إِنِّي أُرِيدُ) بدرستیکه
من می خواهم (أَنْ أُنْكِحَكَ) آنکه بزنی بتو دهم (إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ) یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی
(عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي) بر آنکه اجاره دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا (ثَمَانِيَ حِجَجٍ ج) هشت سال
در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران امر پدر را بود و ایشان می گرفتند و در شریعت
ما منسوخ شده بدین حکم که وآتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنکه اجر منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم
رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت این است که مزد آنکه تزویج می کنم دختر خود را بتو صداق دختر
من آن است که هشت سال شبانی من کنی (فَإِنْ أَتْمَمْتَ) پس اگر تمام کنی آن هشت سال را
(عَشْرًا) ده سال (فَمِنْ عِنْدِكَ ج) پس آن نزدیک تو است یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی
و شکر کرم بجای آورده (وَمَا أُرِيدُ) و نمی خواهم (أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ ۝) آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام اتمام
ده سال یا مناقشه بر مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم بر وجهی که آسان باشد
و در رنج نیفتی (سَتَجِدُنِي) زود باشد که یابی مرا (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اگر خواهد خدای تعالی (مِنَ الصَّالِحِينَ ۝)
از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت (قَالَ ذَلِكَ) گفت
موسی عم که این عهد (بَيْنِي وَبَيْنَكَ ط) میان من و میان تو قایم است که هیچ کدام خلاف نکنیم (أَيَّمَا

الْأَجَلَيْنِ) هرکدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است (قَضَيْتُ) بگزارم و بپایان رسانم (فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ ط) پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی اهمال مرا از من باز نباید داشت (وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُوْلُ) وخدای تعالی بر آنچه می گویم و شرط می کنم (وَكِيْلٌ۝) گواه است بر آنچه گفت و شنید سپرده کار ساز ماست یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آئیم

* بیت *

* گر لطف تو یاری ننماید ز نخست * * هم عهد شکست است و هم پیمان است *

(فَلَمَّا قَضٰى) پس آن هنگام که بگذارد (مُوْسَى الْأَجَلَ) موسی مدت خود را در خبر است که اقصی الاجلین باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب هم بوده در چهل سالگی باجازت شعیب عم متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد (وَسَارَ بِأَهْلِهٖ) و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود زنش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد و رمه متفرق شده و از متقدح آتش نمی جست (اٰنَسَ) بدید (مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ) از طرف کوه طور (نَارًا ج) آتشی (قَالَ لِأَهْلِهِ) گفت موسی عم مر کسان خود را (امْكُثُوْا) که درنگ کنید در همین مکان (اِنِّيْ اٰنَسْتُ) بدرستیکه من دیدم (نَارًا) آتشی را (لَعَلِّيْ اٰتِيْكُمْ) شاید که بیارم برای شما (مِنْهَا بِخَبَرٍ) از آن آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر سر آتش اند خبری که راه از کدام طرف است (اَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ) یا پاره از آتش بیارم (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ۝) شاید که شما خود را گرم سازید بدان (فَلَمَّا اَتٰىهَا) پس چون آمد بدان آتشی (نُوْدِيَ) ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند (مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ) از کناره رود که بر دست راست موسی عم بود آن ندا رسید (فِي الْبُقْعَةِ الْمُبٰرَكَةِ) در جایگاه برکت داده شده (مِنَ الشَّجَرَةِ) از درخت ثمره یا عوسج یا عناب (اَنْ يّٰمُوْسٰٓى) آنکه ای موسی (اِنِّيْٓ اَنَا اللّٰهُ) بدرستیکه منم خدای تعالی (رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ لا) پروردگار عالمیان موسی عم در درخت نگاه کرد آتشی سفید دید دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ آتش شرق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود این آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد

* بیت *

* هست در من آتشی روشن ندیده ام که چیست * * این قدر دانم که همچون شمع میکاهم ز عشق *

دیگر موسی از ندای آن ما موسی سوختهٔ عشق و گداختهٔ شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین دوم (وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ ط) آنکه بیفگن عصای خود را موسی عم عصا بینداخت ماری شد (فَلَمَّا رَاٰهَا) پس آن هنگام که دید

عصا را که (تهتز) بسرعت حرکت می کند (کأنها جان) گویا که ماری است جهنده که در عرف او را اژدها
گویند (ولی) برگشت (مدبرا) هزیمت کنان از خوف (ولم یعقب ط) و باز نگشت بوادی بلکه روی
بجانب اهل خود نهاده و روان شد ندا رسید که (یموسی اقبل) ای موسی پیش آی (ولا تخف)
و مترس از این مار (انک) بدرستیکه تو (من الامنین ۝) از آمان یافتگانی (اسلک یدک) در آر دست
خود را (فی جیبک) در گریبان جامهٔ خود (تخرج بیضاء) تا بیرون آید سفید و درخشنده (من غیر سوء ز)
از بی عیبی یعنی سفیدی از مکروه و متنفر نباشد چون بیاض برص (واضمم الیک) و جمع کن بسوی خویش
(جناحک) بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را (من الرهب) از برای ترس تا تسکین یابی یا دست
راست زیر بغل چپ در آر چنانکه مردم ترسناک کنند (فذنک) پس این دو چیز یعنی عصا و ید بیضا
(برهانان) دو حجت و علامتند (من ربک) از پروردگار تو بر رسالت تو و برو بدین دو معجزه (الی فرعون)
بسوی فرعون (وملائه ط) و گروه او (انهم) بدرستیکه ایشان (کانوا) هستند (قوما) گروهی (فاسقین ۝)
بیرون رفتگان از دائره فرمان (قال رب) گفت موسی عم ای آفریدگار من (انی قتلت) بدرستیکه
من کشته ام (منهم نفسا) از قبطیان یکی را (فاخاف) پس می ترسم (ان یقتلون ۝) آنکه بکشند مرا
بقصاص او (واخی هرون) و برادر من هارون هم (هو افصح) او فصیح تر است (منی) از من
(لسانا) از جهت زبان آوری و سخن گزاری (فارسله) پس بفرست او را (معی) با من (ردءا)
یار و مددگار (یصدقنی ز) تا مرا تصدیق کند و تقریر حجتها و ترهیق شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا
(انی اخاف) بدرستیکه من می ترسم (ان یکذبون ۝) آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من
بوقت مناظره مرا یاری نکند (قال) گفت خدای تعالی (سنشد عضدک) زود باشد که سخت کنیم بازوی تو
یعنی نیرو دهیم نیروی تو (باخیک) به برادر تو (ونجعل لکما) و بدهیم مر شما را (سلطانا) غلبه و تسلطی
بر اعادی (فلا یصلون) پس نرسند ایشان (الیکما ۝) بسوی شما یعنی بر شما دست نیابند و دست تغلب
ایشان بشما نرسد و بر و بد مرد و (بایتنا ۝) به حجتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما
(انتما) شما هر دو (ومن اتبعکما الغالبون ۝) و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان
زیرا که رایات آیات ما عالی است و امداد و اعانت ما مرا نبیا هم را متواتر و متوالی هو الله الغالب و المتعالی
(فلما جاءهم موسی بایتنا) پس آن هنگام که آورد موسی عم بدیشان آیاتها یعنی معجزهای ما را
(بینات) روشن و هویدا و ظاهر (قالوا) گفتند فرعونیان (ما هذا) نیست این (الا سحر مفتری) مگر

جادوی بر بافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده و مانند او ندیده‌ایم (وَمَا سَمِعْنَا) و نشنوده (بِهٰذَا) مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد (فِيْٓ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِيْنَ ۝) در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحران بسیار بودند (وَقَالَ مُوْسٰى) و گفت موسی هم (رَبِّيْٓ اَعْلَمُ) پروردگار من داناتر است (بِمَنْ جَآءَ بِالْهُدٰى) بآن کسی که آمد براه نمودن از انبیاء (مِنْ عِنْدِهٖ) از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید (وَمَنْ تَكُوْنُ لَهٗ) و دانا است به کسی که باشد مر او را (عَاقِبَةُ الدَّارِ) سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان (اِنَّهٗ) به تحقیق کار آن است که بهیچ وجه (لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ۝) فیروزی نشوند ستمکاران به حسن عاقبت (وَقَالَ فِرْعَوْنُ) و گفت فرعون (يٰٓاَيُّهَا الْمَلَاُ) ای گروه بزرگان (مَا عَلِمْتُ) ندانسته‌ام من (لَكُمْ) مر شما را (مِّنْ اِلٰهٍ) هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید (غَيْرِيْ ج) جز من و موسی هم میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانها است (فَاَوْقِدْ لِيْ) پس برافروز آتشی برای من (يٰهَامٰنُ عَلَى الطِّيْنِ) ای هامان برگل تا پخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده‌اند که اول کسی که به پختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز (فَاجْعَلْ لِّيْ) پس بنا کن برای من (صَرْحًا) کوشکی بلند که مر او را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم (لَّعَلِّيْٓ اَطَّلِعُ) شاید که اطلاعی یابم (اِلٰٓى اِلٰهِ مُوْسٰى لا) بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع شوم و به بینم چنانکه هست که موسی می گوید (وَاِنِّيْ) و بدرستیکه من (لَاَظُنُّهٗ) گمان می برم موسی را (مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ۝) از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی به سوی او ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود

* نظم *

* با مکان آفرین مکان چه کند * آسمان گر با آسمان چه کند *

* نه مکان ره برد بر و نه زمان * نه بیان زو خبر دهد نه عیان *

صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران لطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنای بر آورد رفیع و محکم که هیچ کس پیش از آن بدان طریق صرحی نه ساخته بود

* بیت *

* چنان بلند بنائی که عقل نتوانست * کمند فکر فکندن بگوشهٔ بامش *

و در زاد المسیر فرموده که چون بنا با تمام رسید فرعون ببالای آن بر آمد و در خیال چنین بود که بلندک

نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل عم را فرستاد تا بپر خود در ابران صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعهٔ دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون باوجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی باز نیاد نهاد (وَاسْتَكْبَرَ) وگردن کشی کرد (هُوَ وَجُنُودُهُ) فرعون و لشکرهای او (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر (بِغَيْرِ الْحَقِّ) بی استحقاق و سزاواری (وَظَنُّوا) و گمان بردند (أَنَّهُمْ) آنکه ایشان (إِلَيْنَا) بسوی مکافات ما (لَا يُرْجَعُونَ) باز گردیده نخواهند شد به بعث و نشر (فَأَخَذْنَاهُ) پس بگرفتیم اورا (وَجُنُودَهُ) و سپاه او را (فَنَبَذْنَاهُمْ) پس در افگندیم ایشان را (فِي الْيَمِّ ج) در دریای طبریه تا غرق شدند (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس در نگر ای محمد که چگونه بود در آن (عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ج) سرانجام ستمگاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم ایشان را درین جهان (أَئِمَّةً) پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمان را (يَدْعُونَ) می خوانند (إِلَى النَّارِ ج) بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ) و روز قیامت (لَا يُنْصَرُونَ) یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت (وَأَتْبَعْنَاهُمْ) و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم (فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً ج) درین سرای لعنت را ملایکه و مومنان برایشان لعنت می کنند (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ) و روز رستخیز (هُمْ) ایشان (مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) از زشت رویان بار اندگان اند (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستیکه دادیم ما (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی عم را توریت (مِنْ بَعْدِ) پس از آنکه (مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ) هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را ع ۷
چون قوم نوح و هود و صالح و لوط عم (بَصَائِرَ) و حالتیکه آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیدهٔ بصیرت بگشاید (لِلنَّاسِ) مربنی اسرائیل را (وَهُدًى) و راه نماینده باحکام شرع (وَرَحْمَةً) و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان (يَتَذَكَّرُونَ) پند پذیرند (وَمَا كُنْتَ) و نبودی تو ای محمد (بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ) بطرف وادی غربی از ناحیهٔ طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی عم یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی (إِذْ قَضَيْنَا) چون گزاردیم (إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ) بسوی موسی وحی را (وَمَا كُنْتَ) و نبودی تو ای محمد (مِنَ الشَّاهِدِينَ) از گواهان بر امر رسالت او بسوی فرعونیان

(وَلٰكِنَّا) و لیکن ما ، ما می کردیم آن قصه را تو برای آنکه ما (اَنْشَاْنَا) بیافریدیم پس از موسی عم (قُرُوْنًا)
قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی (فَتَطَاوَلَ) پس دراز شد (عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) بر ایشان زندگانیها یعنی
مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم و دین باندراس نهاد پس ما ترا
برای تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار مثال این اخبار بجز بوحی آفریدگار نتواند بود (وَمَا كُنْتَ
ثَاوِيًا) و نبودی تو مقیم (فِيْٓ اَهْلِ مَدْيَنَ) در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم (تَتْلُوْا) بخوانی
(عَلَيْهِمْ) بر ایشان (اٰيٰتِنَا) آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب عم چنانکه شاگردان بر استادان
خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم گیری (وَلٰكِنَّا) و لیکن ما (كُنَّا مُرْسِلِيْنَ) هستیم فرستنده بودیم خبر
کننده ترا از این قصها (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّوْرِ) و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا (اِذْ نَادَيْنَا) چون ندا کردیم
موسی عم را و توریت بدو دادیم و در زاد المسیر از ابو هریره رض نقل میکند که ندا کرد امت محمد عم را
و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی عم گفت الهی در توریت می خوانم صفت و سیرت
امتی که بخصال حمیده و صفات ستوده موصوف اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید
که ایشان امت محمد عم اند حبیب من عم موسی عم آرزو برد که ایشان را ببیند حق سبحانه فرمود که اکنون
وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد عم همه
از اصلاب پدران لبیک اللهم جواب دادند چون موسی عم را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه
باز گردد حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من نخواهید و بیامرزیدم پیش از آنکه
آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه عم
و قرآن بدین وجه مژده یافته اند * بیت *

* حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است * وین بهتر از همه است که او نیز از آن ماست *

و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت عم است لاجرم با او می گوید که تو
در کوه طور حاضر نبودی وقتیکه امت ترا خوانده ام (وَلٰكِنْ رَّحْمَةً) و لیکن ترا خبر دادم از جهت بخشش که
واقع است بر تو (مِّنْ رَّبِّكَ) از آفریدگار تو و ترا ازین قصها در آموختیم (لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّآ اَتٰهُمْ مِّنْ نَّذِيْرٍ
مِّنْ قَبْلِكَ) تا بیم کنی گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که مابین
عیسی و آن حضرت بود عم و اگر نه اسماعیل عم را بعرب فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته بود در بین
زمان آنحضرت عم را فرستادیم (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝) شاید که ایشان پند پذیرند (وَلَوْلَآ اَنْ تُصِيْبَهُمْ) ع

و اگر نه آن بودی که برسد ایشان را رسیدی (مُّصِیْبَةٌ) عقوبتی رسنده (بِمَا قَدَّمَتْ) بسبب آنچه پیش
فرستاده است (اَیْدِیْهِمْ) دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کردند (فَیَقُوْلُوْا) پس
گفتندی بوقت حلول عذاب (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (لَوْلَآ اَرْسَلْتَ) چرا نفرستادی (اِلَیْنَا) بسوی ما (رَسُوْلًا)
فرستاده که پیغام تو بما آوردی (فَنَتَّبِعَ اٰیٰتِكَ) پس ما متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی
(وَنَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ۝) و بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولای اول محذوف است یعنی اگرنه
آن است که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب
بر ایشان می فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر عم از یهود سوال کردند و ایشان به نبوت وی
اقرار نمودند و نعت و صفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نیز نموده گفتند اگر پیغمبر
است چرا آن معجزها که موسی عم داشت وی ندارد آیت آمد (فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ) پس آن هنگام که
آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوئی یعنی محمد عم با پیغامی درست یعنی قرآن (مِنْ عِنْدِنَا)
از نزدیک ما (قَالُوْا) گفتند کفار (لَوْلَآ اُوْتِیَ) چرا داده نشد محمد را (مِثْلَ مَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی ط) مانند
آنچه داده اند بموسی عم از معجزات یعنی چرا محمد عم را نیز عصا و ید بیضا نداده اند (اَوَلَمْ یَكْفُرُوْا) آیا کافر
نشدند یعنی کافر شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط (بِمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی مِنْ قَبْلُ۝) بآنچه دادند
موسی عم را پیش ازین یعنی از آیات تسعه (قَالُوْا) گفتند قبطیان (سِحْرٰنِ) دو خداوند سحر یعنی
موسی و هارون عم (تَظٰهَرَا) هم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر
معاون یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن (وَقَالُوْا) و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه (اِنَّا بِكُلٍّ) بدرستیکه ما
بهریک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان (كٰفِرُوْنَ۝) ناگرویدگانیم (قُلْ فَاْتُوْا) بگو
پس بیارید (بِكِتٰبٍ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ) کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد (هُوَ اَهْدٰی) آن کتاب راه
نماینده تر (مِنْهُمَآ) ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من (اَتَّبِعْهُ) پیروی کنم آنرا (اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِیْنَ۝) اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحر است (فَاِنْ لَّمْ یَسْتَجِیْبُوْا) پس
اگر اجابت نکنند (لَكَ) مر ترا و کتاب نیارند (فَاعْلَمْ اَنَّمَا) پس بدانکه جز این نیست که ایشان (یَتَّبِعُوْنَ)
پیروی می کنند (اَهْوَآءَهُمْ ط) آرزوهای خود را بیدانشی و حجتی (وَمَنْ اَضَلُّ) و کیست گمراه تر (مِمَّنِ اتَّبَعَ
از آن کسی که پیروی کند (هَوٰىهُ) هوای خود را (بِغَیْرِ هُدًی) بغیر راه نمونی و بصیرتی (مِّنَ اللّٰهِ ط)
از نزدیک خدای تعالی (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تع (لَا یَهْدِی) راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند (الْقَوْمَ

الظّالمین ۞) گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود اند (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا) و بدرستیکه پیوند دادیم
بودرنام پیوسته (لَهُمُ الْقَوْلَ) برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت ع ۸
و مواعظت را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را بعبرتها یا قرآنرا پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی
و سورتی بعد از سورتی (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۞) شاید که ایشان پند پذیر گردند و در و تامل کرده بدو بگروند
(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ) آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت (مِنْ قَبْلِهِ) پیش از قرآن (هُمْ بِهِ)
ایشان بقرآن (يُؤْمِنُونَ ۞) می گروند بقول جمعی مراد مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او و ر ض
و اشهر آن است که کتاب انجیل باشد و مراد جمعی ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکه بملازمت حضرت
رسالت پناه علیه السلام آمده ایمان آوردند و این سوره مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده
مگر گویند که این آیت مدنی است (وَإِذَا يُتْلَى) و چون خوانده شود قرآن (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (قَالُوا آمَنَّا بِهِ)
گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته ایم که کلام خدای است (إِنَّهُ الْحَقُّ) بدرستیکه او راست
و درست است و فرود آمده (مِنْ رَبِّنَا) از نزدیک آفریدگار ما (إِنَّا كُنَّا) بدرستیکه ما بودیم (مِنْ قَبْلِهِ) پیش
از نزول وی (مُسْلِمِينَ ۞) گردن نهادگان مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت
آنرا شناخته (أُولَئِكَ) آن گروه از اهل کتابین (يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ) مزد داده شوند (مَرَّتَيْنِ) دو بار
(بِمَا صَبَرُوا) بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان توریت یا انجیل با ایمان بقرآن (وَيَدْرَءُونَ)
و دفع می کنند (بِالْحَسَنَةِ) بسخن نیکو (السَّيِّئَةَ) قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسایان
ابو جهل و اضراب او ایشانرا دشنام می دادند و ایشان در جواب می فرمودند که خدای شما را توفیق
دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن می کردند بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان نیز جواب بنرمی
می دادند حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع می کنند به نیکوئی سخن قول آن سفیهان را (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ)
و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا (يُنْفِقُونَ ۞) نفقه می کنند در راه ما (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ) و چون بشنوند
سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار (أَعْرَضُوا عَنْهُ) اعراض می نمایند از آن و خاموش
می شوند از تعریض دادن (وَقَالُوا) و گفتند مر لغو گویندگان را (لَنَا أَعْمَالُنَا) ما راست کردارهای ما از علم
و صفح (وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ط) و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما راست دین ما و شما راست
دین شما (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمی کنیم و گفته اند سلام تودیع
و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم (لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ۞) نمی خواهیم صحبت جاهلان را و تخلق

باخلاق شمائی کنیم چه مصاحبت باشرار موجب بدنامی دنیا و بد فرجامی عقبی است * بیت *

* از بدان بگریز و با نیکان نشین * یا ربد زهری بود نی انگبین *

آورده اند که آن حضرت عم سرایان عم خود ابو طالب بنهایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمد و گفت ای عم مرا به کلمهٔ لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزادهٔ من می دانم که تو راست گوئی اگر سرزنش بهرهٔ زنان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن این کلمه ترا شادمی ساختم آیت آمد که (اِنَّكَ) بدرستیکه توای محمد (لَا تَهْدِيْ) قادر نیستی که راه نمائی ناممان (مَنْ اَحْبَبْتَ) آنرا که دوست میداری هدایت او (وَلٰكِنَّ اللّٰهَ) ولیکن خدای تعالی (يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ ۚ) راه می نماید هر کرا می خواهد (وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ ۝) واو داناتر است براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی به هدایت ایشان نازل گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزلی * بیت *

* هدایت هر کرا داد از بدایت * بود همراه باشد تا نهایت *

آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل به جناب نبوت مآب عم آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه می گوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیلهٔ سعادت مابعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است می ترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را طاقت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که (وَقَالُوْا) و گفتند بعضی از کفار (اِنْ نَّتَّبِعِ الْهُدٰى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ) اگر پیروی کنیم طریق رشد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم (مِنْ اَرْضِنَا ؕ) از زمین ما یعنی عرب ما را از این دیار بربایند و بدر کنند (اَوَلَمْ نُمَكِّنْ) آیا ما جای نداده ایم (لَّهُمْ) مر ایشان را (حَرَمًا اٰمِنًا) حرمی با ایمن که کسی بر ایشان دست ندارد (يُّجْبٰٓى) کشیده می شود (اِلَيْهِ) بسوی این حرم (ثَمَرٰتُ كُلِّ شَيْءٍ) میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آرند و روزی دادیم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع (رِّزْقًا) روزی دادنی (مِّنْ لَّدُنَّا) از نزدیک مانی منت غیری پس چون باوجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از خوف و تخطف در امان نداریم (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر ایشان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند این نکته را و در نمی یابند (وَكَمْ اَهْلَكْنَا) و بسی هلاک کردیم (مِنْ قَرْيَةٍ) از اهل دیهی که بنافرمانی (بَطِرَتْ) کافر شدند (مَعِيْشَتَهَا ۚ) در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی

شده چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم (فتلک) پس آن است (مساکنهم) سکنهای
ایشان خالی و خراب (لم تسکن من بعدهم) نه نشسته شد دران از پس هلاک ایشان (الا قلیلا ط) مگر اندکی
از راه گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و بازخالی بگذارند * بیت *

* درخانهٔ دنیا چه نشینی برخیز * کاین خانه بدان خوش است کآیند و روند *

(وکنا نحن الوارثین ۝) وهستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه
(وما کان ربک) و نیست پروردگار تو (مهلک القری) هلاک کنندهٔ اهالی دیههای (حتی یبعث)
تا وقتیکه برانگیزد (فی امها) در معظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرک تر و با فهم تر
باشند از اهل دیگر قری لاجرم آنجا برانگیزد (رسولا) فرستادهٔ بحکم الهی (یتلوا علیهم) خواند برایشان
(ایتنا ج) آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت (وما کنا مهلکی القری) و نیستیم ما هلاک
کننده یعنی خراب سازندهٔ دیهها بعقوبت (الا واهلها) مگر اهالی آن (ظلمون ۝) ستمکاران باشند بتکذیب
رسل و انکار حق (وما اوتیتم) و آنچه داده شده اید شما (من شیء) از چیزی که اسباب دنیوی باشد
(فمتاع الحیوة الدنیا) پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان (وزینتها ج) و آرایش
این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید (وما عند الله) و آنچه نزدیک خدای
است از صواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی (خیر) بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص
است از کدورات و مشقت و محنت (وابقی ط) و پاینده تر (افلا تعقلون ۝) آیا در نمی یابید و اندیشه
نمی کنید که باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب مبدل می کنید * بیت *

* حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ * پس گرفتن در برابر خاک و سنگ *

در خبر است که علی و حمزه رض با ابوجهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار بن یاسر با ولید بن
مغیره مجادله نموده این آیت نازل شد (افمن وعدنه) آیا کسی که او را وعده کردیم بجنت در آخرت ع ۹
و بنصرت در دنیا (وعدا حسنا) وعدهٔ نیکو که در ان خلاف متصور نیست (فهو لاقیه) پس او دریابندهٔ
آن موعود است بی شبهه یعنی علی و حمزه یا عمار رض چنین کس باشد (کمن متعنه متاع الحیوة الدنیا)
مانند کسی که برخورداری دادیم او را از متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیختهٔ محنت است و دولتش مودی
بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش در معرض انتقال (ثم هو) پس آنکس (یوم القیمة) روز
رستخیز (من المحضرین ۝) از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا صاحب مراد ازین کس

ابوجهل است یا ولید بن مغیره (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و یاد کن روزی را که خدای بخواند کافران را (فَيَقُولُ) پس گوید (أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ) کجااند شریکان من آنانکه (كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۝) بودید شما که گمان می بردید که شریک منند (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ) گویند آنانکه واجب شد (عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) برایشان سخن خدای یعنی آیات وعید مانند لاملأن جهنم ایشان رؤسای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (هَؤُلَاءِ الَّذِينَ) این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما (أَغْوَيْنَا ج) گمراه کردیم ایشانرا دعوت شرک خواندیم اجابت کردند (أَغْوَيْنَاهُمْ) گمراه کردیم ایشانرا (كَمَا غَوَيْنَا ج) همچنانکه خود گمراه بودیم (تَبَرَّأْنَا) اکنون بیزاریم ما (إِلَيْكَ) بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر (مَا كَانُوا) نبودند ایشان که فی الواقع (إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ۝) ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود می کردند (وَقِيلَ ادْعُوا) و گویند کافران را که بخوانید (شُرَكَاءَكُمْ) انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک نامی ساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند (فَدَعَوْهُمْ) پس بخوانند ایشان را بامید نصرت (فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا) پس اجابت نکنند (لَهُمْ) مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت (وَرَأَوُا الْعَذَابَ ج) و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان (لَوْ أَنَّهُمْ) تمنا برند که کاشکی ایشان (كَانُوا يَهْتَدُونَ ۝) بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و یاد آر روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را (فَيَقُولُ) پس گوید (مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ۝) چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند (فَعَمِيَتْ) پس پوشیده شود (عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ) بر ایشان خبرها یعنی آنچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را (يَوْمَئِذٍ) در آن روز ندانند که چه گویند (فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ۝) پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول همه درمانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند (فَأَمَّا مَنْ تَابَ) پس اما آن کس که توبه کند از شرک (وَآمَنَ) و بگرود بخدا و رسول (وَعَمِلَ صَالِحًا) و بکند عمل شایسته (فَعَسَى أَنْ يَكُونَ) پس شاید باشد که باشد (مِنَ الْمُفْلِحِينَ ۝) از شایستگان و رستگاران نه از ستمکاران و در وقت سؤال از جواب فرو نماند و رستگاری با جابت حضرت رسالت پناه ص باز بسته است

* بیت *

* من بی رضای محمد نفس * * ره رستگاری همین است و بس *

آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصب

حالی به بزرگ تر اهیان که ولید بن مغیره و عروة بن مسعود ثقفی است پس از آنکه گفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ؕ) و پروردگار تو می آفریند آنچه می خواهد بی موجبی و مانعی و اختیار می کند و بر می گزیند از برای تبلیغ رسالت هر کرا خواهد (مَا كَانَ) نیست و نباشد (لَهُمُ الْخِيَرَةُ ؕ) مر کافران را چون ولید بن مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشانرا از حد و نمرد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است هر که خواهد برگزیند و هر که خواهد رد کند (سُبْحَانَ اللّٰهِ) پاکی مر خدای را است از آنکه کسی را بالای او اختیاری بود (وَتَعَالٰى) و برتر است خدای (عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝) از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شریک می گیرند (وَرَبُّكَ) و آفریدگار تو (يَعْلَمُ) میداند (مَا تُكِنُّ) آنچه می پوشد (صُدُوْرُهُمْ) سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر عم و کینهٔ مومنان (وَمَا يُعْلِنُوْنَ ۝) و می داند آنچه آشکار می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن (وَهُوَ اللّٰهُ) و او است خدای مستحق پرستش (لَا اِلٰهَ) هیچ معبودی سزا نیست (اِلَّا هُوَ ؕ) مگر او (لَهُ الْحَمْدُ) مر او راست ستایش (فِی الْاُوْلٰی وَالْاٰخِرَةِ ؕ) درین سرا و در آن سرا چه مولی نعم دنیوی و آخروی او است (وَلَهُ الْحُكْمُ) و مر او راست فرمانهی و کارگزاری (وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝) و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور (قُلْ) بگو ای محمد (اَرَءَيْتُمْ) آیا چون می بینید (اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ) اگر گرداند خدای تعالی (عَلَيْكُمُ الَّيْلَ سَرْمَدًا) بر شما شب را پاینده (اِلٰی يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غابر حرکت دهد (مَنْ اِلٰهٌ) کیست خدای (غَيْرُ اللّٰهِ) بجز خدای بحق که از روی قدرت (يَاْتِيْكُمْ بِضِيَآءٍ ؕ) بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معایش اشتغال کنید (اَفَلَا تَسْمَعُوْنَ ۝) آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار (قُلْ اَرَءَيْتُمْ) بگو ای محمد ببینید (اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ) اگر سازد خدای (عَلَيْكُمُ النَّهَارَ) بر شما روز را (سَرْمَدًا) باقی و پاینده (اِلٰی يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) تا روز قیامت بآنکه آفتاب را بوسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد (مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ) کیست خدای بجز الله که از راه رحمت (يَاْتِيْكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُوْنَ) بیارد برای شما شبی را که آرام گیرید (فِيْهِ ؕ) در وی از متاعب و اشغال و اعمال روز استراحت کنید (اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ۝) آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استبصار (وَمِنْ رَّحْمَتِهٖ) و از بخشایش او (جَعَلَ) بیافرید (لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ) برای شما شب و روز را (لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ) تا آرام گیرید در شب (وَلِتَبْتَغُوْا) و تا بجوئید در روز (مِنْ فَضْلِهٖ) از روزی خدای تعالی که بفضل خود مقرر کرده (وَلَعَلَّكُمْ) و شاید

کوشما اندران (تشکرون) سپاس داری کنید خدای را بر نعمت شب و روز * نظم *

* چرخ را دور شبا روزی دهد * شب برد روز آورد روزی دهد *

* خلوت شب بهر آن تا جان و دل * راز دل گوید بر جانان خویش *

* روزها از بهر غوغای عوام * تا بدیشان کار تن گیرد نظام *

(ویوم ینادیهم) و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی مر بت پرستان را تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع است (فیقول) پس گوید (این) کجااند (شرکائی الذین) انبازان من آنانکه (کنتم تزعمون) بودید که گمان می بردید که شریک من اند و دروغ می گفتید (ونزعنا) و بیرون آریم ما (من کل امة) از هر گروهی و امتی (شهیدا) گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشانرا بگواهی آریم (فقلنا هاتوا) پس بگوئیم ما مرامتانرا که بیارید (برهانکم) حجتی که دارید بر شرک و تکذیب (فعلموا) پس بدانند آن هنگام (ان الحق لله) آنکه راستی یا عبادت یا حجت یا توحید مر خدای را است (وضل عنهم) و گم گردد از ایشان (ما کانوا یفترون) آنچه بودند که می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند

ع ۱۰ (ان قارون) بدرستیکه قارون (کان من قوم موسی) بود از قوم موسی عم ثعلبی گوید ابن عم موسی بود و گویند خواهرزادهٔ موسی عم بوده و اصح آن است که پسر عم موسی عم بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عم عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب عم بوده و قارونرا از غایت خوب صورتی و زیبا طلعتی منور خواندندی و در قرائت توریت اقرای بنی اسرائیل بوده و یکی از هفتاد مختار او است و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بوده همین که توانگری روی بوی نهاد حالش بر گشت (فبغی) پس ستم کرد و افزونی جست (علیهم) بر قوم موسی عم و خواست که همه بر تحت حکم او باشند (وآتیناه) و عطا کردیم ما او را (من الکنوز) از گنج ها یعنی مالهای جمع کرده (ما ان مفاتحه) آنچه کلید های آن یعنی بر داشتن آن (لتنوء) هر آینه گرانی می کرد (بالعصبة) بگروهی از مردمان (اولی القوة) خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام مرا گفته که این جا مراد چهل تنند که کلید های کنوز وی می کشیدند و در کشاف مذکور است که شصت اشتر مفاتیح خزاین او می کشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال است و آن چهار صد هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بوده (اذ قال له) یاد کن چون گفتند مر قارون را (قومه) گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت

گفتند ای قارون (لَا تَفْرَحْ) شادی مکن بمال دنیا (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ۝) دوست نمی دارد فرح کنندگانرا بدنیا که دنیا مبغوضه حق است

* نظم *

* دنیای دنی چیست سرای ستمی * افگنده بهر او گشته در هر قدمی *
* گر دست دهد گدای شادی نکند * ور فوت شود نیرزد بغمی *

(وَابْتَغِ) و طلب کن تتمه کلام ناصحان است که قارون را گفتند بجوی و بدست آر (فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ) در آنچه عطا داده است ترا خدای (الدَّارَ الْآخِرَةَ) سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آن را او را حصول ثواب آن جهانی

* بیت *

* بدنیا توانی که عقبی خری * بخر جان من ورنه حسرت بری *

(وَلَا تَنْسَ) و فراموشی مکن (نَصِيبَكَ) بهره خود را (مِنَ الدُّنْيَا) از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود پس از اعمال بر اندیش و بمال و منال غره مشو

* نظم *

* گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود * وز سرحد روم تا ختن خواهد بود *
* آنروز کزین جهان کنی عزم سفر * همراه تو چند گز کفن خواهد بود *

و گفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایت کننده باشد بسنده کن (وَأَحْسِنْ) و نیکوئی نمای با بندگان خدای (كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ) همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاد (إِلَيْكَ) بسوی تو (وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ط) و مجوی تباه کاری و بیدادگری و تکبر در زمین (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای (لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ۝) دوست نمی دارد فساد کنندگانرا که بدنیا تفاخر و تعظیم کنند (قَالَ) گفت قارون در جواب ایشان (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ) جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند (عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ط) بر دانشیکه نزدیک من است یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب دانا بوده گنجهای یوسف صدیق عم آنرا بر داشته و گفته اند مراد علم کیمیا است که موسی عم بخواهر خود آموخته بود و او قارونرا تعلیم داده (أَوَلَمْ يَعْلَمْ) آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریت خوانده و از مورخان شنیده (أَنَّ اللَّهَ) آنکه خدای تعالی (قَدْ أَهْلَكَ) بدرستیکه هلاک کرده است (مِنْ قَبْلِهِ) پیش از قارون (مِنَ الْقُرُونِ) از اهل روزگارها (مَنْ هُوَ) کسی را که او (أَشَدُّ مِنْهُ) سخت تر بوده از قارون (قُوَّةً) از روی توانائی (وَأَكْثَرُ جَمْعًا ط) و بیشتر از روی جمع مال ماحصل سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که

از وی قوی‌تر و غنی‌تر را هلاک کرده‌ایم پس از روی تهدید می‌فرماید (وَلَا يُسْئَلُ) و پرسیده نخواهد شد (عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُوْنَ ۝) از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سؤال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع است بر آن یا سؤال معاتبه نباشد زیرا که بی حساب در دوزخ خواهند رفت (فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهٖ) پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود (فِيْ زِيْنَتِهٖ ط) با آرایش خود بر اسپ سفید که زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف گوید که نود هزار تن که همه جامهٔ معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند همه سوار با استران سفید و زین زرین و جامه‌های ارغوانی و موزهای سفید چون قارون بدین دبدبه میان قوم در آمد (قَالَ الَّذِيْنَ) گفتند آنانکه (يُرِيْدُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) می‌خواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از قوم او وقتیکه بدین زینت بر ایشان در آمد (يٰلَيْتَ لَنَا) ای کاشکی بودی مارا از مال (مِثْلَ مَآ اُوْتِيَ قَارُوْنُ لا) مانند آنچه داده شده است قارون را (اِنَّهٗ لَذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ ۝) بدرستیکه قارون خداوند حظ بزرگ است از دنیا (وَقَالَ الَّذِيْنَ) و گفتند آنانکه (اُوْتُوا الْعِلْمَ) داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت توکل چون یوشع ع‌م و اصحاب او (وَيْلَكُمْ) وای بر شما ای طالبان دنیا (ثَوَابُ اللّٰهِ) پاداش خدای در آخرت (خَيْرٌ) بهتر است از مالهای دنیا (لِّمَنْ اٰمَنَ) مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر او ع‌م (وَعَمِلَ صَالِحًا ج) و بکند کردار ستوده (وَلَا يُلَقّٰهَآ) و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داشت (اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ ۝) مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند و گفته اند که توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را * نظم *

* اهل صبر از جمله عالم برترند * صابران از اوج گردون بگذرند *
* هر که کارد تخم صبر اندر جهان * بدرود محصول عیش جاودان *

آورده اند که قارون را با موسی و هارون ع‌م حسد تمام بود چنانچه روزی بموسی ع‌م گفت تو رسالت بردی و مذبح به هارون ع‌م رسید من بی منصبی چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذای موسی ع‌م بود تا وقتیکه حکم زکوة نازل شد و یا آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی ع‌م بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد بخل و خست برو غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هرچه موسی ع‌م گفت فرمان بردید این زمان می خواهد که مالها از شما

بتاند گفتند تو مهتر مائی چه می فرمائی گفت می خواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر آورده که نام او سبزا بوده طلبید و دو همیان زر بوی داد مقرر کرد که فردا به محضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی ع در اثنای او امر و نواهی می فرمود که هر که دزدی کند دستش ببرم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه بزنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت که اگرچه تو باشی موسی گفت آری اگرچه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی ع گفت معاذ الله او را حاضر کنید پس سبزا به محفل درآمد موسی ع گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شگافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را هیبت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهگاری ها و بدکاری های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همیان مهر قارون با من است بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و کم روی بر همه روشن شد موسی ع روی بخاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هرچه می خواهی موسی ع گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه به فرعون بودم هر که با قارون است گو برجای خود قرار گیرد و هر که با من است گو کناره روند و کافهٔ بنی اسرائیل از ان مخذول کناره گرفتند الا دو تن که با قارون مانده اند و موسی ع بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجای نرسید و موسی ع می گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثهٔ ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و ایشان زاری می کردند فایده نداد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی ع خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندی اجابت می کردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی ع دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعهٔ او را تصرف نماید چون موسی ع شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنجینهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه حق سبحانه می فرماید (فَخَسَفْنَا بِهِ) پس فرو بردیم قارون (وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمین فرو می رود و در نفخ صور بارض سفلی خواهد رسید

* بیت *

* گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز * * خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است *

(فَمَا كَانَ لَهُ) پس نبود مر قارون را (مِنْ فِئَةٍ) هیچ گروهی از یاران که در آن وقت (يَنْصُرُونَهُ) یاری
کردندی او را (مِنْ دُونِ اللَّهِ ق) بجز خدای (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ۝) و نبود از منع کنندگان عذاب
از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توانا است باز داشتن (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا)
و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند (مَكَانَهُ) منزل و جاه او را (بِالْأَمْسِ) دی روز یعنی آرزو برندگان
گذشته بعد از خسف وی روگردانیدگان بصلاح (يَقُولُونَ) می گفتند هر یک با دیگری (وَيْكَأَنَّ اللَّهَ)
ویکان بمعنی ویلک است و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده
می گرداند روزی را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود
بلکه بمحض ارادت (وَيَقْدِرُ ج) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای
مشیت (لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ) اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی (عَلَيْنَا) بر ما و ندادی بما آنچه تمنای
ما بود از دنیا (لَخَسَفَ بِنَا ط) هر آینه بزمین فرو برده بودی ما را و حفص فعل معلوم خوانده یعنی خدای ما را بزمین
فرو بردی (وَيْكَأَنَّهُ) وی کلمه تندیم است وکان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل می کند که مجموع ویکان
بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه (لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ۝) رستگاری نمی یابند از
ع ۱۱ عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) آن سرای دیگر که شنیده
و دانسته مراد بهشت است (نَجْعَلُهَا) میسازیم آن را (لِلَّذِينَ) برای آنانکه ایشان (لَا يُرِيدُونَ)
نمی خواهند (عُلُوًّا) بزرگی و تکبر (فِي الْأَرْضِ) در زمین باهمال آن (وَلَا فَسَادًا ط) و نه تباه کاری و ستم
بر مردمان چنانچه قارون خواست (وَالْعَاقِبَةُ) و سرانجام نیکو (لِلْمُتَّقِينَ ۝) مر پرهیزگاران را است صاحب
بحر فرموده که سرای رضا مر جماعتی را است از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که
در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت بر داشته
التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک باز گذارند بمالکیت
و مالکیت او هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بر آن زبان اعتراض نبود * مصرع *
هر چه خواهی بکن که ملک تر است * (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی توحید ربانی یا طاعتی
با خلاص (فَلَهُ) پس مر او را است (خَيْرٌ) نیکوئی (مِنْهَا ج) از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که
بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از آن در آخرت (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر که بیارد بدی چون شرک
و تکذیب (فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ) پس جزا داده نشوند آنانکه (عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) کردند بدیها را (إِلَّا مَا كَانُوا)

يَعْمَلُونَ ۝) مگر مثل آن چیزی که بوده‌اند که در دنیا عمل می‌کردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب
حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال
بدکاران است تکرار اسناد سیئه بدیشان و فایده اینصورت انزجار و بازداشت عقلا از ارتکاب سیئات

* بیت * هرچه در عقل و شرع بد باشد * نکند هر که باخرد باشد *

آورده‌اند که چون حضرت رسالت پناه عم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد
و وطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل عم بدین آیت فرود آمد (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ) بدرستیکه آنکه فرض
کرده است (عَلَيْكَ الْقُرْآنَ) بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان (لَرَادُّكَ) هر آینه بازگرداننده است ترا (إِلَىٰ
مَعَادٍ) بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی
آورده است که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و بر سالک
مستبصر اینجا سر نهایت بداءت الیه یعود روشن می‌گردد * نظم *

* چون از و بد این و آن را ابتدا * هم بدو باید که باشد انتها *
* نورهائی را که کرد از حق طلوع * جمله را هم سوی او باشد رجوع *

(قُلْ) بگو ای محمد (رَبِّي) پروردگار من (أَعْلَمُ) داناتر است (مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ) بکسی که آورد راه
راست را یا توحید یا قرآن و آن منم (وَمَنْ هُوَ) و آن کسی که او (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝) در گمراهی هویدا
است چون منکران من (وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا) و نبودی تو که امید داشته باشی (أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ)
آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب (إِلَّا رَحْمَةً) مگر به جهت بخشایشی (مِنْ رَبِّكَ)
از نزدیک پروردگار تو (فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا) پس مباش هم پشت و یار (لِلْكَافِرِينَ ۝) مر ناگرویدگان را
یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مفرمای (وَلَا يَصُدُّنَّكَ) و باید که کافران باز ندارند ترا
(عَنْ آيَاتِ اللَّهِ) از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان (بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ) بعد از آنکه
فرود آمده است بتو (وَادْعُ) و بخوان خلق را (إِلَىٰ رَبِّكَ) بسوی عبادت پروردگار خود (وَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝) و مباش از شرک آورندگان (وَلَا تَدْعُ) و مخوان (مَعَ اللَّهِ) با خدای تعالی بحق
(إِلَٰهًا آخَرَ) خدای دیگر زیرا که (لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ) نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین
آیات حضرت پیغمبر است عم و مراد امت اند و فایده خطاب بآن حضرت عم قطع طمع مشرکان است
از موافقت وی با ایشان (كُلُّ شَيْءٍ) همه چیزها (هَالِكٌ) فانی است (إِلَّا وَجْهَهُ) مگر ذات حق سبحانه یا همه

(فَمَا كَانَ لَهُ) پس نبود مر قارون را (مِنْ فِئَةٍ) هیچ گروهی از یاران که در آن وقت (يَنْصُرُونَهُ) یاری کردندی او را (مِنْ دُونِ اللّٰهِ ق) بجز خدای (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ۝) و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توانست باز داشتن (وَاَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا) و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند (مَكَانَهُ) منزل و جاه او را (بِالْاَمْسِ) دی روز یعنی آرزو برندگان گذشته بعد از خسف وی روگردانیدگان بصلاح (يَقُولُونَ) می گفتند هریک با دیگری (وَيْكَاَنَّ اللّٰهَ) ویکان بمعنی ویلک است و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می گرداند روزی را (لِمَنْ يَّشَاءُ) برای هرکه می خواهد (مِنْ عِبَادِهٖ) بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت (وَيَقْدِرُ ج) و تنگ می سازد بر هرکه می خواهد نه بخواری که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت (لَوْلَا اَنْ مَّنَّ اللّٰهُ) اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی (عَلَيْنَا) بر ما و نداد بما آنچه تمنای ما بود از دنیا (لَخَسَفَ بِنَا ط) هرآینه بزمین فرو برده بودی ما را حفص فعل معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی (وَيْكَاَنَّهُ) وی کلمه تندیم است وکان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل می کند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه (لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ۝) رستگاری نمی یابند از عذاب

ع ۱۱ ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان (تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ) آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است (نَجْعَلُهَا) بسازیم آن را (لِلَّذِينَ) برای آنانکه ایشان (لَا يُرِيدُونَ) نمی خواهند (عُلُوًّا) بزرگی و تکبر (فِي الْاَرْضِ) در زمین باهمال آن (وَلَا فَسَادًا ط) و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست (وَالْعَاقِبَةُ) و سرانجام نیکو (لِلْمُتَّقِينَ ۝) مر پرهیزگاران را است صاحب بحر فرموده که سرای رضا مر جماعتی را است از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه وجبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک باز گذارند بملکیت و مالکیت ما هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند ایشان را بر آن زبان اعتراض نبود * مصرع *

هرچه خواهی بکن که ملک تراست * (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی توحید بانی یا طاعتی با خلاص (فَلَهُ) پس مر او را است (خَيْرٌ) نیکوئی (مِّنْهَا ج) از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هرکه بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از آن در آخرت (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هرکه بیارد بدی چون شرک و تکذیب (فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ) پس جزا داده نشوند آنانکه (عَمِلُوا السَّيِّاٰتِ) کردند بدیها را (اِلَّا مَا كَانُوا)

يَعْمَلُوْنَ ﴿ مگر مثال آن چیزی که بودند که در دنیا عمل می کردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از ان خواهد بود و پاداش سیئه مثال آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است تکرار اسناد سیئه بدیشان و فایده این صورت انزجار و باز داشت عقلا از ارتکاب سیئات

* بیت * * نکند هر که باخرد باشد * * هرچه در عقل و شرع بد باشد *

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ﷺ در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد و وطن مبارکش ظاهر گشت. جبرئیل ﷺ بدین آیت فرود آمد (اِنَّ الَّذِيْ فَرَضَ) بدرستیکه آنکه فرض کرده است (عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ) بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان (لَرَاۤدُّكَ) هر آینه بازگردانیده است ترا (اِلٰى مَعَادٍ ط) بجای بازگشت یعنی مکه وگویند این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی امعاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده است که معاد و فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقیق به جمیع صفات و بر سالک منتبصر اینجا سر منه بدأ و الیه یعود روشن می گردد

* نظم *

* چون از و بد این و آن را ابتدا * * هم بدو باید که باشد انتها *

* نورهائی را که کرد از حق طلوع * * جمله را هم سوی او باشد رجوع *

(قُلْ) بگو ای محمد (رَّبِّيْ) پروردگار من (اَعْلَمُ) داناتر است (مَنْ جَآءَ بِالْهُدٰى) بکسی که آورده راه راست را یا توحید یا قرآن و آن منم (وَمَنْ هُوَ) و آن کسی که او (فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿) در گمراهی هویدا است چون منکران من (وَمَا كُنْتَ تَرْجُوْۤا) و نبودی تو که امید داشته باشی (اَنْ يُّلْقٰۤى اِلَيْكَ الْكِتٰبُ) آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب (اِلَّا رَحْمَةً) مگر بجهت بخشایشی (مِّنْ رَّبِّكَ) از نزدیک پروردگار تو (فَلَا تَكُوْنَنَّ ظَهِيْرًا) پس مباش هم پشت و یار (لِّلْكٰفِرِيْنَ ﴿) مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مفرمای (وَلَا يَصُدُّنَّكَ) و باید که کافران باز ندارند ترا (عَنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ) از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان (بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ اِلَيْكَ) بعد از آنکه فرود آمده است بتو (وَادْعُ) و بخوان خلق را (اِلٰى رَبِّكَ) بسوی عبادت پروردگار خود (وَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿) و مباش از شرک آورندگان (وَلَا تَدْعُ) و مخوان (مَعَ اللّٰهِ) با خدای تعالی بحق (اِلٰهًا اٰخَرَ ط) خدای دیگر زیرا که (لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ قف) نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر است ﷺ و مراد امت اند و فایده خطاب بآن حضرت ﷺ قطع طمع مشرکان است از موافقت وی با ایشان (كُلُّ شَيْءٍ) همه چیزها (هَالِكٌ) فانی است (اِلَّا وَجْهَهٗ ط) مگر ذات حق سبحانه با همه

هما باطل است مگر آنکه بآن وجه الله طلبند (لَهُ الْحُكْمُ) مرا ورا است حکم (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝) و بسوی او باز گشت خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آن است که چون موجود حقیقی نیست الا الحق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوای او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل می کند * بیت *

* که نه از کس بود نه از تو به کس * همه از تو بتو بس همه تو و بس *

الا کل شیء ما خلا الله باطل وکل نعیم لا محالة زایل علایق منقطع و عوایق مرتفع رسوم باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکور است که نه گفت همانکه ناملوم شود که وجود همه آشیا در وجود او امروز نالک است و هو الا مشاهده این حال بفرد او رحق محجوبان است بوم یرونه بعیدا ونریه قریبا * مصرع * با وجود تو زین راست نباید که منم *

سورة العنكبوت مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي تسع وستون آية ع ١٤

(الٓمٓ ۝) حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را به حقایق این کتاب راه نیست و عقلای هیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاهی نی * مصرع * خرد عاجز و فهم در وی گم است * و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت است باسم الله و لام بالطیف و میم به مجید می فرماید که الله منم روی بطاعت من آر و لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار و مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار (أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا) آیا پندا شتند مردمان آنکه فرو گذاشته شوند (أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا) آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که به مجرد قول امنا دست از ایشان باز داشته شود (وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۝) وحال آنکه ایشان آزموده نشوند با وامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را به هجرت و جهاد و امثال آن و این آیت در شان جمعی از مسلمانان است که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما تمام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشانرا از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان آیت فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود * بیت *

* عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید * جور یار و قصه اغیار می باید کشید *

و اصح آن است که مهجع مولای عمر بن الخطاب رض روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت پناه ع م گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود و او را در روز ق

از فوت مهجع جزع و فزع بسیار می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلاء و امتحان
بکاری از پیش نرود (وَلَقَدْ فَتَنَّا) و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم (الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ)
آنانکه پیش ازین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هریک را بر محک
بلا آزموده اند (فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ) پس ظاهر می گرداند خدای تعالی (الَّذِيْنَ صَدَقُوْا) آنانکه راست گفته اند
در دعوی ایمان (وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِيْنَ ۝) و متمیز می سازد دروغ گویان را در دین یا می نماید این هر دو
گروه را انجاتی یا جزا امید ها ایشانرا بآنچه می دانند از صدق و کذب ایشان

* نظم *

* در محبت هر که او دعوی کند * صدق هزاران امتحان بر وی کند *
* گر بود صادق کشد بار جفا * ور بود کاذب گریزد از بلا *

(أَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ) بلکه می پندارند آنانکه (يَعْمَلُوْنَ السَّيِّاٰتِ) می کنند بدیها چون کفر و معاصی (أَنْ يَّسْبِقُوْنَا ط)
آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان (سَاءَ مَا يَحْكُمُوْنَ ۝)
بد حکمی است آنکه می کنند در فتوحات مذکور است که آیا می پندارند گناه کاران که بسیئات خود
بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من
سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد

* بیت *

* گر گناه تو از عدد بیش است * سبقت رحمتی از آن بیش است *

(مَنْ كَانَ يَرْجُوْا) هر که باشد که امید دارد (لِقَاءَ اللّٰهِ) لقای خدای تعالی را در بهشت یا وصول ثواب
الهی و گفته اند هر که ترسد از روز رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باشد (فَإِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ) پس
بدرستیکه مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا آخرت (لَاٰتٍ ط) هر آینه آینده است (وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ۝)
و او است شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمایر و اسرار ایشان (وَمَنْ جَاهَدَ) و هر که جهاد کند با کفار
یا با هوای نفس خدا را (فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ) پس جز این نیست که جهاد کند (لِنَفْسِهِ ط) برای خود چه ثواب آن
عاید بدو است (إِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (لَغَنِيٌّ) هر آینه بی نیاز است (عَنِ الْعَالَمِيْنَ ط)
از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکالیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان است (وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا)
و آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند کارهای نیکو (لَنُكَفِّرَنَّ) هر آینه محو می کنیم (عَنْهُمْ) از ایشان
(سَيِّاٰتِهِمْ) بدیهای ایشان (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ) و هر آینه پاداش دهیم ایشان را (أَحْسَنَ الَّذِيْ) نیکوتر
عملی را آنکه (كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝) بودند که می کردند یعنی توحید را که بهترین عمال ایشان است جزا دهیم و باقی

اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست برهمان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا بمقصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز * مصرع * رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را * آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص رض بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هرچه مادام ایه زندگانی بود و یا به تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید و این آیت نازل شد که (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ) و امر کردیم آدمی را (بِوَالِدَيْهِ) به پدر و مادر او (حُسْنًا ط) بنکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد (وَإِن جَاهَدَاكَ) و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو (لِتُشْرِكَ بِي) تا شرک آوری بمن و انباز گیری (مَا لَيْسَ) آن چیزی را که نیست (لَكَ بِهِ) مر ترا بالوهیت او (عِلْمٌ) دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت به نفی علم بآن یعنی مادر و پدران را تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا (فَلَا تُطِعْهُمَا ط) پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ) بسوی مجازات من است بازگشت شما از مومن و مشرک و از بار و عاق (فَأُنَبِّئُكُمْ) پس بیاگاهانیم شما را از وقت جزا دادن (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۞) بآنچه هستید که می کنید (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای شایسته بعد از فساد (لَنُدْخِلَنَّهُمْ) هرآینه داخل گردانیم ایشان را (فِي الصَّالِحِينَ ۞) در زمرهٔ ستودگان یا در آوریم در مدخل ایشان که بهشت است (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَن يَقُولُ) کسی هست که می گوید (آمَنَّا بِاللَّهِ) گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که می گفتند ایمان داریم (فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ) پس چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را اضطراب کنند (جَعَلَ) گرداند یعنی وا رد و شمارد (فِتْنَةَ النَّاسِ) رنج و عذاب مردمان را (كَعَذَابِ اللَّهِ ط) مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای (وَلَئِن جَاءَ) و اگر بیاید (نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ) یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی (لَيَقُولُنَّ) هرآینه گویند (إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ ط) بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید (أَوَلَيْسَ اللَّهُ) آیا نیست خدای تعالی (بِأَعْلَمَ) داناتر از همه دانایان (بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ۞) بآنچه در دلهای آدمیان است از صفای اخلاص و کدورت نفاق (وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) و هرآینه میداند خدای آنان را که گرویده اند بدل (وَلَيَعْلَمَنَّ

الْمُنَافِقِينَ ۝) و هرآینه میداند منافقان را که نگرویده‌اند و ایشان را در دنیا تمیز خواهد ساخت با بتلا و امتحان و در بلا چه به محنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه بآتش عیار زر و نقره معلوم گردد * نظم *

* بشکل و هیأت انسان زره مرو زنهار * توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد *
* اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست * و اگر ز اصل بود پاک صبر خواهد کرد *

در لباب آورده که ابوسفیان و امیه بن خلف امیرالمؤمنین عمر بن خطاب و خباب را ارض گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را برداریم و شما را از زیر بار آن گناه بگذاریم آیت آمد (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفتند آنانکه نگرویدند (لِلَّذِينَ آمَنُوا) مر آنان را که تصدیق کردند (اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا) پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید (وَلْنَحْمِلْ) و باید که برداریم (خَطَايَاكُمْ ط) گناهان شما امر است در تاویل جزا یعنی اگر متابعت کنید ما خطاهای شما برداریم (وَمَا هُمْ) و حال آنکه نیستند کافران (بِحَامِلِينَ) بردارندگان (مِنْ خَطَايَاهُمْ) از گناهان مومنان (مِنْ شَيْءٍ ط) هیچ چیز (إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝) بدرستیکه ایشان هرآینه دروغ گویانند در سخن خود که می گویند که بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود به جهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه و تعالی (وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ) و هرآینه برخواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را (وَأَثْقَالًا) بارهای گران دیگر را (مَعَ أَثْقَالِهِمْ ط) با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته‌اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد (وَلَيُسْأَلُنَّ) و هرآینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) در روز رستخیز (عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝)
از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که بسبب اضلال خلق می شود (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و بدرستیکه ع ۱۳
فرستادیم ما (نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ) نوح را بسوی قوم او (فَلَبِثَ) پس درنگ کرد (فِيهِمْ) در میان ایشان به جهت دعوت ایشان بطریق حق (أَلْفَ سَنَةٍ) هزار سال (إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا ط) مگر پنجاه سال روایت اشهر آن است که نوح م چهل سال مبعوث شد نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احتجاب از وهب نقل می کند که عمر نوح ع هزار و چهارصد سال بود و صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت بوقت قبض روح پرسید که ای دراز ترین

پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون باقی فرمود که یافتم مانند خانهٔ که دو در داشته باشد از یکی در آیند
واز دیگری بیرون روند

* بیت *

* گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد * * آخر بروی چنانکه فرمان باشد *
* در بودن دنیا و برون رفتن ازو * * یکروز و هزار سال یکسان باشد *

ایراد قصهٔ نوح عم جهت تسلی خاطر سید انام عم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان
بذکر طوفان یعنی نوح عم نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت می فرمود کسی نمی گرویده
(فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ) پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان (وَهُمْ ظَالِمُوْنَ ۝) وایشان ستمگاران
بودند به کفر (فَاَنْجَيْنٰهُ) پس نجات دادیم نوح عم را (وَاَصْحٰبَ السَّفِيْنَةِ) و یاران کشتی را یعنی
هر که با وی بود از مومنان و هرچه در سفینه بود از انواع جانوران (وَجَعَلْنٰهَا) و گردانیدیم
کشتی یا واقعهٔ قوم نوح عم را (اٰيَةً) دلالتی یا عبرتی (لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝) از برای عالمیان تا بدان
استدلال کنند یا پند گیرند (وَاِبْرٰهِيْمَ) و یاد کن ابراهیم عم را (اِذْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهِ) مر گروه
خود را از اهل بابل که (اعْبُدُوا اللّٰهَ) بپرستید خدای را (وَاتَّقُوْهُ ط) و بترسید از عذاب او (ذٰلِكُمْ) این
عبادت و ترس (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است شما را از دین و آیینی که دارید (اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝) اگر هستید
که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر (اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ) جز این نیست که پرستش می کنید (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ)
بجز خدای تعالی (اَوْثَانًا) بتان را (وَّتَخْلُقُوْنَ) و برمی بافید (اِفْكًا ط) دروغی که آن را خدای نام می کنید
(اِنَّ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ) بدرستیکه آنها را که پرستش می کنید (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (لَا يَمْلِكُوْنَ)
نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند (لَكُمْ) مر شما را (رِزْقًا) روزی دادنی (فَابْتَغُوْا) پس بجویید
(عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ) از نزدیک خدای تعالی روزی را که او توانا است بر ایصال آن بمرزوقان (وَاعْبُدُوْهُ)
و بپرستید او را به یگانگی (وَاشْكُرُوْا) و شکر گویید (لَهٗ ط) او را که شکر قید نعمت حاجه و صید نعمت آجله
است (اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝) بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود عم انگه حق سبحانه تهدید
می کند قریش را می فرماید (وَاِنْ تُكَذِّبُوْا) و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا (فَقَدْ كَذَّبَ) پس
بدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران خود را (اُمَمٌ) جماعتها (مِّنْ قَبْلِكُمْ ط) پیش از شما چون قوم نوح
و هود و صالح عم و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسیده با که مضرت ایشان بدیشان لاحق
شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما پیغمبر مرا چه زیان (وَمَا عَلَى

الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِيْنُ ۝) و نیست بر فرستاده دیگر پیغام رسانیدن آشکارا او پیغام رسانید و به بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید (اَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ) آیا نمی بینید ومخصص بغیبت می خواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه (يُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ) آشکارا می گرداند خدای تعالی آفریدگان را و از نیست هست می کند (ثُمَّ يُعِيْدُهٗ ط) پس ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات (اِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه ابدأ و اعاده (عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ۝) بر خدای تعالی آسان است (قُلْ) بگو ای محمد مراین منکران را که از راه تفکر و استدلال (سِيْرُوْا) بروید (فِي الْاَرْضِ) در زمین (فَانْظُرُوْا كَيْفَ) پس بنگرید که چگونه (بَدَاَ الْخَلْقَ) بیافریده است خدای خلق را با اختلاف اشکال و افعال و احوال (ثُمَّ اللّٰهُ) پس خدای تعالی (يُنْشِئُ) ظاهر گرداند (النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَ ج) آفریدن دیگر را ملخص سخن آن است که چون بدیدید و بدانستید که خلق همه در ابتدا الله است صحت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدای خلایق است می تواند که معید ایشان باشد (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیز از ابدأ و اعاده (قَدِيْرٌ ۝) تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی او است و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسان است چون بر نشأی اولی قادر است هرآینه از نشأی اخری عاجز نخواهد بود (يُعَذِّبُ) عذاب کند (مَنْ يَّشَآءُ) هر کرا خواهد عذاب او (وَيَرْحَمُ مَنْ يَّشَآءُ) و به بخشد بر هر که خواهد بخشش او (وَاِلَيْهِ تُقْلَبُوْنَ ۝ ع) و بسوی حکم او بازگردیده خواهید شد در روز جزاء و گفته اند که عذاب کند بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدل است و رحمتش از روی فضل هر کرا خواهد بادی عدل کند و از پیش براند و هر کرا خواهد بوی فضل کند و بلطف خویش بخواند * نظم *

* اگر رانی ز راه عدل رانی * و گر خوانی ز روی فضل خوانی *
* مرا بار اندن و خواندن چه کار است * اگر خوانی و گر رانی تو دانی *

در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوئی است و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیا است و ترک آن یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا به تفرقهٔ خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب بآنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود * مصرع * تا تو باشی یار ما رونق نگیرد کار ما * (وَمَآ اَنْتُمْ) و نیستید شما ای مردمان (بِمُعْجِزِيْنَ) عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود (فِي الْاَرْضِ) در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید

و در زمین متواری شوید نتوانید شد (وَلَا فِي السَّمَاءِ) و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز
کنندگان نیستید و گفته‌اند مراد آن است که نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای (وَمَا لَكُمْ
و نیست شما را از عذاب خدای (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (مِنْ وَّلِيٍّ) هیچ دوستی که نگاه دارد
١٤ ع شما را از آن (وَلَا نَصِيْرٍ) و نه یاری که بقصد دفع آن در آید (وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ) و آنانکه
نگرویدند بآیتهای خدای تعالی یعنی بکتب او یا بدلایل حکمت و وحدانیت او (وَلِقَائِهٖ) و لقای او یعنی بسرای
آخرت و بعث (اُولٰٓئِكَ يَئِسُوْا) آن گروه ناامید شدند (مِنْ رَّحْمَتِيْ) از بخشایش من در دنیا یا ناامید
خواهند شد در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع است (وَاُولٰٓئِكَ) و آن گروه (لَهُمْ) مر ایشان را
است (عَذَابٌ اَلِيْمٌ) عذاب دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز
ذکر قصهٔ ابراهیم عم می کند و می فرماید (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهٖ) جواب قوم ابراهیم عم بعد از
منع ایشان از بت پرستی و بعد از سرزنشان (اِلَّا اَنْ قَالُوا) مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان ببعضی که
(اقْتُلُوْهُ) بکشید او را (اَوْ حَرِّقُوْهُ) یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن او و او را در آتش انداختند
(فَاَنْجٰىهُ اللّٰهُ) پس برهانید او را خدای تعالی (مِنَ النَّارِ) از ضرر آتش و آن را برد و سرد و با سلامت
گردانید (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در این رهانیدن (لَاٰيٰتٍ) هر آینه نشانهای قدرت او است از خمود
آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن (لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ) برای گروهی که می گروند چه ایشان
بتفحص از آن و تامل در آن نفع می گیرند (وَقَالَ) و گفت ابراهیم عم (اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ) جز این نیست که
فرا گرفتید (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (اَوْثَانًا) بتان را خدای (مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ) برای دوستی میان شما
یعنی تا شما و بت پرستان بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید (فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا) در زندگانی
دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقی است (ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) پس روز قیامت (يَكْفُرُ) کافر شود و
بیزاری کند و منکر گردد (بَعْضُكُمْ) بعضی از شما که متبوعانند (بِبَعْضٍ) مر بعضی را که متابعانند (وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ)
و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و ارذال (بَعْضًا) برخی را که پیش روان و اشرافند (وَمَاْوٰىكُمُ
النَّارُ) و بازگشت شما هم دوزخ است (وَمَا لَكُمْ) و نیست شما را در آنروز (مِّنْ نّٰصِرِيْنَ) هیچ
یاران و مددگاران که خلاص یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم عم بسلامت
از آن آتش بیرون آمد (فَاٰمَنَ) پس بگروید و تصدیق کرد (لَهٗ لُوْطٌ) مر او را لوط عم که خواهرزاده
و بقولی برادرزادهٔ او بود (وَقَالَ) و گفت ابراهیم عم مر او را و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی

ایمان آورده بود (اِنِّيْ مُهَاجِرٌ) بدرستیکه من هجرت کننده ام ازین قوم (اِلٰی رَبِّيْ ط) بآنجا که امر پروردگار
من است (اِنَّهٗ هُوَالْعَزِيْزُ) بدرستیکه او غالب است مرا مغلوب دشمنان نسازد (الْحَكِيْمُ ۝) دانا
است و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره باوی اتفاق نموده از کوهی کسواد کوفه است به حران
رفتند وازانجا بولایت شام درآمده ابراهیم عم بفلسطین نزول فرمود و لوط عم بموتفکه رفت صاحب کشاف
آورده که ابراهیم عم در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود و درهمین سال خدای تعالی اسماعیل را بوی
داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آن حضرت عم بصد و دوازده یا صد
وبیست رسیده حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه فرمود (وَوَهَبْنَا لَهٗ) و بخشیدیم ما او را در سن پیری
(اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ خ) فرزندی اسحاق نام و نبیرهٔ یعقوب نام (وَجَعَلْنَا) ونهادیم (فِيْ ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ)
در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل (وَالْكِتٰبَ) وکتابها را یعنی توریت و انجیل
وزبور و فرقان (وَاٰتَيْنٰهُ اَجْرَهٗ) ودادیم ما او را مزد هجرت او (فِي الدُّنْيَا ج) درین سرای بآنکه فرزند دادیم
او را در کبر سن از عجوزهٔ عقیمه یا ذریت طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا
کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست می کنند یا حکم کردیم
بصلوة بروی تا آخر دهر ماوردی می گوید مزد او در دنیا بقای ضیافت او است یعنی هم چنانکه در حال حیوة
در مهمان خانهٔ وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام ازان مایدهٔ پر فائده بهره مند اند
(وَاِنَّهٗ) و بدرستیکه او (فِي الْاٰخِرَةِ) در ان سرای آخرت (لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝) از جملهٔ شایستگان
و پسندیدگان است (وَلُوْطًا) و یاد کن لوط را عم (اِذْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهٖٓ) مرگروه خود را از اهل
موتفکات (اِنَّكُمْ) آیا شما (لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ ط) می آیید بدان کار زشت و حفص انکم می خواند یعنی بدرستیکه
شما بفاحشه می آئید یعنی می کنید کاریکه بنهایت زشت است و بسبب قباحت آن (مَا سَبَقَكُمْ) پیش
نگرفت بر شما (بِهَا) بآن فاحشه (مِنْ اَحَدٍ) هیچ یکی (مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ۝) از عالمیان جهت آنکه طباع
سلیمه ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را کاره (اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ) آیا شما
می آئید بمردان بطریق مباشرت (وَتَقْطَعُوْنَ السَّبِيْلَ) و میزنید راه بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید
وایشان را می کشید یا غریبان را بدین عمل اکراه می کنید و بدین سبب مردمان آمد و شد رها می کرده اند
و راه بند شده (وَتَاْتُوْنَ) و می آئید (فِيْ نَادِيْكُمُ الْمُنْكَرَ ط) در مجالس های خود بفعلهای زشت یعنی کارها
می کنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش کردن و صفیر زدن و سنگریزه

باستن بر کند یکدیگر افگندان و مهرها از کمان گروهه بر دیگری بیان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر
و سخریه باستهزاء و امثال آن (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهٖ) جواب قوم وی مر سخن وی را
(اِلَّاۤ اَنْ قَالُوا) مگر آنکه گفتند (ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ) بیار عذاب خدای را بر ما (اِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو
(مِنَ الصّٰدِقِيْنَ۝) از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل
خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست گوئی که خدای هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب
فرستد با ما چون لوط ﷺ از ایشان ناامید شد (قَالَ) گفت از روی مناجات (رَبِّ انْصُرْنِيْ) خدایا یاری ده
ع ۱۵ مرا بانزال عذاب (عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِيْنَ۝) بر گروه تباه کاران (وَلَمَّا جَآءَتْ) و آن هنگام که آمدند
(رُسُلُنَا) فرستادگان ما یعنی ملایکه (اِبْرٰهِيْمَ بِالْبُشْرٰى لا) بسوی ابراهیم ﷺ جهت بشارت فرزند (قَالُوْا)
گفتند (اِنَّا مُهْلِكُوْۤا) بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم (اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ ج) اهل این دیه سدوم را که تکذیب
خواهرزادهٔ تو می کنند (اِنَّ اَهْلَهَا) بدرستیکه اهل آن دیه (كَانُوْا ظٰلِمِيْنَ۝) هستند ستمکاران بکفر و انواع
منکرات (قَالَ) گفت ابراهیم ﷺ (اِنَّ فِيْهَا لُوْطًا ط) بدرستیکه در ان دیه لوط ﷺ است و او از ظالمان نیست
(قَالُوْا) گفتند ملایکه (نَحْنُ اَعْلَمُ) ما داناتریم (بِمَنْ فِيْهَا قف) بهر کس که در و است از مومن و کافر و ما از حال لوط ﷺ
غافل نیستیم (لَنُنَجِّيَنَّهٗ) هر آینه او را رهائی خواهیم داد (وَاَهْلَهٗۤ) و کسان او را (اِلَّا امْرَاَتَهٗ ق) مگر زن او را
که او (كَانَتْ) باشد (مِنَ الْغٰبِرِيْنَ۝) از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط ﷺ
از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند با ایشان
و هلاک شود (وَلَمَّاۤ اَنْ جَآءَتْ) و آن هنگام که آمدند (رُسُلُنَا لُوْطًا) فرستادگان ما بسوی لوط (سِيْٓءَ بِهِمْ)
اندوهناک شد بدیشان (وَضَاقَ بِهِمْ) و تنگ شد بسبب ایشان (ذَرْعًا) از جهت دل یعنی تنگ
دل گشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا می شدند فرشتگان
اثر ملال بر جبین لوط ﷺ مشاهده کرده او را تسلی دادند (وَقَالُوْا) و گفتند (لَا تَخَفْ) مترس (وَلَا تَحْزَنْ)
و اندوه مدار (اِنَّا مُنَجُّوْكَ) بدرستیکه ما رهاننده ایم ترا (وَاَهْلَكَ) و کسان ترا (اِلَّا امْرَاَتَكَ) مگر زن ترا که او
(كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِيْنَ۝) باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان (اِنَّا مُنْزِلُوْنَ) بدرستیکه ما فرود آرندگانیم
(عَلٰۤى اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ) بر اهل این دیه (رِجْزًا) عذابی (مِّنَ السَّمَآءِ) از آسمان یعنی سنگ باران
(بِمَا كَانُوْا) بسبب آنکه بودند که پیوسته (يَفْسُقُوْنَ۝) فسق می کردند پس بحکم خدای لوط ﷺ با اهالی خود
خلاصی یافته و کنار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه می فرماید

(وَلَقَدْ تَرَكْنَا) وبدرستیکه ما گذاشتیم (مِنْهَا) از ان قریه (آيَةً بَيِّنَةً) نشانهٔ روشن (لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ●)
برای گروهی که تعقل می کنند واعتبار گیرند وآن نشانهٔ آثار دیار خراب ایشان است یا حجارهٔ سجیل
که در ان زمین یافته می شود یا آبهای سیاه که هنوز هست (وَإِلَى مَدْيَنَ) وفرستادیم بسوی اهل مدین
(أَخَاهُمْ شُعَيْبًا) برادر ایشان شعیب را عم (فَقَالَ) پس گفت (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) ای گروه من
بپرستید خدا یرا (وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ) وامید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان
امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت (وَلَا تَعْثَوْا) وغایت تباهی مجوئید (فِي الْأَرْضِ)
در زمین مدین به نقص کیل ووزن (مُفْسِدِينَ ﴿﴾) درحالتیکه قاصد فساد باشید (فَكَذَّبُوهُ) پس
بدروغ داشتند شعیب عم را واز افساد ممتنع نشدند (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ) پس بگرفت ایشانرا
زلزلهٔ سخت یا صیحهٔ جبرئیل عم که دلهابدان درتزلزل افتاد (فَأَصْبَحُوا) پس بامداد کردند (فِي دَارِهِمْ)
در سراهای خویش (جَاثِمِينَ ﴿﴾) بزانو در آمدگان ومردگان (وَعَادًا وَثَمُودَ) وقوم عاد وثمود وحفص
ثمود خواند بالتنوین ویاد کن قوم عاد وثمود وهلاک ایشانرا (وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ) وبدرستیکه روشن شده
است هلاکت ایشان مرشمارا (مِنْ مَسَاكِنِهِمْ) ازمسکنها ومنزلهای ایشان به حجاز ویمن که بران
می گذرید وآثار عذاب معاینه می بینید (وَزَيَّنَ لَهُمُ) و بیاراست برای ایشان (الشَّيْطَانُ) دیو سرکش
یعنی ابلیس (أَعْمَالَهُمْ) کردارهای ایشان از کفر وتکذیب (فَصَدَّهُمْ) پس بازداشت ایشانرا
(عَنِ السَّبِيلِ) از راه راست که انبیاء عم ایشان را بدان می خواندند (وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿﴾) وبودند
بینایان یعنی متمکن بودند از نظر وفکر وملاحظه بدیدهٔ بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک وباریک
بین بودند بگمان خود وسخن پیغمبران نا معقول پنداشتند (وَقَارُونَ) ویاد کن قارون را (وَفِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ) وفرعون ووزیراو هامان را (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى) وبدرستیکه آمد بدیشان موسی عم
(بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای روشن ومعجزهای هویدا (فَاسْتَكْبَرُوا) پس سرکشی کردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین
مصر وتنظیم ورزیدند (وَمَا كَانُوا) ونبودند (سَابِقِينَ ﴿﴾) پیشی گیرندگان برحکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان
رسید (فَكُلًّا) پس هریک از ایشان که یاد کرده شد (أَخَذْنَا) فراگرفتیم وعقوبت کردیم (بِذَنْبِهِ ج) بگناه او
(فَمِنْهُمْ) پس بعضی از ایشان (مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ) کسی بود که فرستادیم بر ایشان (حَاصِبًا صلے)
بادی سخت که دران سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط عم (وَمِنْهُمْ) وبعضی از ایشان (مَنْ أَخَذَتْهُ
الصَّيْحَةُ صلے) کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود واهل مدین (وَمِنْهُمْ) وبعضی از ایشان

(مَّنْ خَسَفْنَا) کسی بود که فرو بردیم (بِهِ الْأَرْضَ ج) او را بزمین چون قارون (وَمِنْهُم) واز ایشان (مَّنْ أَغْرَقْنَا ط) کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ) ونبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عقوبت کند (وَلَٰكِن كَانُوا) ولیکن بودند که ایشان به جهل یا عناد (أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝) بر نفس های خود ستم می کردند و خود را بر کفر و معصیت هدف تیر عذاب می ساختند

* نظم *

* ای که حکم شرع را رد می کنی * راه باطل میروی بد می کنی *
* چون تو بد کردی بدی یابی جزا * پس بدی با جمله با خود می کنی *

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا) مثل آنانکه فراگرفتند (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی (أَوْلِيَاءَ) دوستان یعنی خدایان (كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ ۝) مانند عنکبوت است که برای خود (اتَّخَذَتْ بَيْتًا ط) فراگیرد خانه (وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ) و بدرستیکه سست ترین خانها (لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ ۝) هر آینه خانهٔ عنکبوت است که نه حقیقت دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝) اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلی برای دین ایشان است چنانچه خانهٔ عنکبوت سست و بی بنیاد است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از ان هیچ نکشاید صاحب بحر الحقایق فرمود که عنکبوت هرچند برخود می تند زندانی برای نفس خود می سازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانهٔ او محبس او است آنها نیز که بدون خدای اولیا می گیرند یعنی به پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهالک نیران و درکهٔ بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده کما قیل * بیت *

* از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است * رشتهٔ دام هوا چون تار بیت عنکبوت *

(إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ) بدرستیکه خدای تعالی می داند (مَا يَدْعُونَ) آنچه می خوانند یعنی می پرستند (مِن دُونِهِ) بجز خدای (مِن شَيْءٍ ط) از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است غالب در ملک خود شریک ندارد (الْحَكِيمُ ۝) محکم کار است به حکمت عقوبت مشرکان را تاخیر می کند
16 ع (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ) این مثلها (نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ط) می آریم و بیان می کنیم از برای مردمان (وَمَا يَعْقِلُهَا) و در نمی یابند ثمره و فایدهٔ آن را (إِلَّا الْعَالِمُونَ ۝) مگر دانایان که تدبر می کنند در حقایق چیزها (خَلَقَ اللَّهُ) بیافرید خدای تعالی (السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) آسمانها و زمینها را (بِالْحَقِّ ط) برای اظهار حق نه برای باطل

و بازی (اِنَّ فِي ذٰلِکَ) بدرستیکه درین آفریدن (لَاٰيَةً) هرآینه نشانهٔ است روشن یا در ضرب امثال
عبرت است (لِّلْمُؤْمِنِيْنَ﴿۴۴﴾) مرگرویدگان را ((اُتْلُ) بخوان (مَآ اُوْحِيَ اِلَيْکَ) آنچه وحی کرده می شود بتو
(مِنَ الْکِتَابِ) از قرآن (وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ ط) و بپای دار نماز را (اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى) بدرستیکه باز میدارد
نماز (عَنِ الْفَحْشَآءِ) از کارهای که نزد عقل زشت بود (وَالْمُنْکَرِ ط) و از عملی که بحکم شرع منهی باشد
یعنی سبب بازایستادن می باشد از معاصی چه مداومت بر وی موجب دوام ذکر است و دوام ذکر مورث
کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز میدارد و آورده اند که جوانی از انصاری ملازمت
جماعت نموده با حضرت رسالت پناه ص نماز می گزارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن
نمی شد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه ص رسانیدند فرمود که ان الصلوة تنهی
زود باشد که نماز او او را باز دارد ازان و اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه رض گشت
در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رض نقل می کند که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هر که
باز ندارد نماز او و را از فحشاء و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا دوری صاحب
تاویلات آورده که هریکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی است بازدارنده * نماز تن ناهی
است از معاصی و ملاهی * و نماز نفس مانع است از رزایل و علایق و اخلاق ردیه و سیئات مظلمه * و نماز
دل باز دارد ظهور فضول و وفور غفلات را * و صلوة سر منع نماید التفات بماسوای حضرت را * و صلوة
روح نهی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار * و صلوة خفی بگذارند سالک را از شهود انیت
و ظهور انانیت یعنی بر و ظاهر گردد که از وی حقیقت

* بیت *

* جز یکی نیست نقد این عالم * * باز بین و بعالمش مفروش *

(وَلَذِکْرُ اللّٰهِ اَکْبَرُ ط) و هرآینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر همه چیزی زیراکه ذکر او طاعت است و ذکر
غیر او طاعت نیست یا بزرگتر است زانکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر ازان است که ذکر دیگر
با او معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات
یا ازان بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشاء و منکر باقی گذارد محققان گفته اند که ذکر
خدا بنده را بزرگتر است از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته است باغراض و ذکر خدای صافی
است از کدورت علل و اغراض یا ذکر بنده حالی است فنا بدو شتابد و ذکر خدای باقی است زوال بدو
راه نیابد ذوالنون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگتر است ازان جهت که تو او را یاد نکنی تا

بعد از ان که او ترا یاد کند سلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما در یوقت او را
در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل می فرماید که ذکر خدا او بزرگتر است نه چنانکه
تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگ تر است ذکر تو پیدا بود تا کی بود * بیت *

* تو یاد کنی خدای را در خور خود * او یاد کند ترا ولی در خور خویش *

(وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) وخدای داناتر است (مَا تَصْنَعُوْنَ) آنچه می کنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود (وَلَا تُجَادِلُوْا) و پیکار مکنید و جدال منمائید (اَهْلَ الْكِتَابِ) با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند (اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ) مگر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشانرا بحلم (اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ) مگر آنکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزندی می کنند مر خدای را سبحانه (وَقُوْلُوْا) و گوئید با ایشان که بصدق تمام (اٰمَنَّا) ایمان آورده ایم (بِالَّذِيْ اُنْزِلَ) بآن چیزی که فرو فرستاده شده است (اِلَيْنَا) بسوی ما یعنی قرآن (وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ) و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور (وَاِلٰهُنَا) و خدای ما (وَاِلٰهُكُمْ) و خدای شما (وَاحِدٌ) یکی است (وَنَحْنُ لَهٗ) و ما مر او را (مُسْلِمُوْنَ) گردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب می کنید از احبار و رهبان (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیای عم کتب خود را (اَنْزَلْنَا) فرو فرستادیم (اِلَيْكَ الْكِتٰبَ) بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در وصول دین (فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ) پس آنانکه دادیم ایشانرا علم کتب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او رض (يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ) میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت پناه عم باو و قرآن گرویده اند چون قیس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان (وَمِنْ هٰؤُلَاۤءِ) و ازین گروه عرب (مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ) کسی هست که میگرود بقرآن یا به محمد عم (وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَا) و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را (اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ) مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی (وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا) و نبودی تو که بخوانی (مِنْ قَبْلِهٖ) پیش از قرآن (مِنْ كِتٰبٍ) هیچ کتابی از کتب منزله (وَلَا تَخُطُّهٗ) و نمی نویسی کتاب را (بِيَمِيْنِكَ) بدست راست خود تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خطی نوشته که اگرچه خواننده و نویسنده می بودی (اِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ) آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نویسد و می خواند پس او قرآن را

از کتب پیشینیان الفاظ کرده بر ما می خواند و می نویسد یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قرآت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزهٔ آن حضرت بوده عم و چون معجزه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزهٔ دیگر باشد و ابن ابی شیبه در تصنیف خود از طریق عون بن عبد الله نقل می کند که مامات رسول الله حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت را و تلاوت را مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است * نظم *

* بقلم گر نرسید انگشتش * * بود لوح و قلم اندر مشتش *
* از سواد خط اگر دیده ببست * * بکمالش نرسد هیچ شکست *
* بود او نور و خط تیرهٔ ظلم * * نشود نور و ظلم جمع بهم *

(بَلْ هُوَ) بلکه قرآن (اٰيَاتٌ بَيِّنَاتٌ) آیتهای روشن است (فِي صُدُوْرِ الَّذِيْنَ) در سینهٔ آنانکه (اُوْتُوا الْعِلْمَ ؕ) داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که آنرا یاد می کردند تا هیچ کس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق می خواندند قولی آن است که هو راجع بحضرت رسالت پناه عم است یعنی محمد و کارهای او و علم او با آنکه او امی است اینها روشن است مر آنانرا که دانااند بکتب الهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی عم (وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيَاتِنَا) و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد عم و قرآن است (اِلَّا الظّٰلِمُوْنَ ۝) مگر کاملان در ظلم که مکابره می کنند با وجود وضوح دلایل اعجاز (وَقَالُوْا) و گفتند کافران (لَوْلَآ اُنْزِلَ) چرا فرو فرستاده نمی شود (عَلَيْهِ) بر محمد (اٰيَاتٌ) نشانها (مِّنْ رَّبِّهٖ ط) از پیش پروردگار او یعنی معجزهٔ چون ناقهٔ صالح و عصای موسی و مائدهٔ عیسی عم (قُلْ اِنَّمَا الْاٰيٰتُ) بگو جز این نیست که آیتها و معجزها (عِنْدَ اللّٰهِ ط) نزدیک خدا است هرگاه بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضهٔ اقتدار و اختیار من نیست (وَاِنَّمَآ اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۝) و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف می کنم بلغتی که شما در یابید (اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ) آیا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا و معجزهٔ واضح (اَنَّآ اَنْزَلْنَا) آنکه فرو فرستادیم (عَلَيْكَ الْكِتٰبَ) بر تو قرآن را پیوسته (يُتْلٰى عَلَيْهِمْ ط) خوانده می شود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کردی و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان

ظاهر شده و ایشان لشکرمی کشند و مال و جانرا در می بازند و بمعارضهٔ آن نمی پردازند معجزه از روشن تر
ازین کجا باشد و گفته اند جمعی به حضرت رسالت پناه آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته باخود آورده
و مدعا آنکه می خواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که از آنچه
نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آیا
این کفایت نیست ایشان را قرآن که بر ایشان می خوانند (اِنَّ فِيْ ذٰلِکَ) بدرستیکه درین کتاب
(لَرَحْمَةً) هر آینه بخششی است و بخشایشی و نعمتی بزرگ مرکسی را که متابعت او کند (وَّذِکْرٰی) و پندی
و نصیحتی است (لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ۝) مرگروهی را که تصدیق کنند (قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ) بگو بسنده است خدای ع
(بَیْنِيْ وَبَیْنَکُمْ) میان من و شما (شَهِیْدًا ط) گواه بر سخن من چه مرا تصدیق می کند بمعجزات (یَعْلَمُ)
میداند خدای تعالی (مَافِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) آنچه در آسمانها و زمین است پس حال من و شما بر وی
مخفی نخواهد بود (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گرویدند (بِالْبَاطِلِ) بناحق چون یهود دیه و نصرانیه یا ایمان آورده اند
بمعبودان باطل (وَکَفَرُوْا بِاللّٰهِ) و کافر شدند بخدای تعالی بحق (اُولٰٓئِکَ) آن گروه (هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ۝)
ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان (وَیَسْتَعْجِلُوْنَکَ) و شتاب می کنند کافران ترا (بِالْعَذَابِ ط)
بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او (وَلَوْلَآ اَجَلٌ مُّسَمًّی) و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین
برای عذاب هر قومی (لَّجَآءَهُمُ الْعَذَابُ ط) هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود (وَلَیَاْتِیَنَّهُمْ) و بی شک
خواهد آمد آن عذاب بدیشان (بَغْتَةً) ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت (وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ۝)
و ایشان ندانند آمدن آن را (یَسْتَعْجِلُوْنَکَ بِالْعَذَابِ ط) طلب تعجیل می کنند ترا بحلول عذاب
(وَاِنَّ جَهَنَّمَ) و حال آنکه دوزخ (لَمُحِیْطَةٌ بِالْکٰفِرِیْنَ ۝) فرو گرفته است و احاطه کرده بناگرویدگان یعنی
موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان و یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان
(یَوْمَ یَغْشٰهُمُ الْعَذَابُ ط) یاد کن روزی را که فرا گیرد ایشان را عذاب (مِنْ فَوْقِهِمْ) از زبر سرهای
ایشان (وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ) و از زیر پایهای ایشان (وَیَقُوْلُ) و گوید خدای یا فرشته بفرمان وی
یا مردی مردوز نبان را که (ذُوْقُوْا) بچشید (مَاکُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) جزای آن چیزی که بودید که می کردید در دنیا از

* بیت *

همان بود و هقتی دار جزا است بر چه آنجا کاشته اید این جا میدر دید

* تو تخمی بیفشان که چون بدروی * * محصول خود شادو خرم مشوی *

آورده اند که جمعی از مسلمانان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت

و اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند بترس و هراس پرستش خدای می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که (يَا عِبَادِيَ) ای بندگان من (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیک سو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمی توانید کرد (إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ) بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن (فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ۝) پس مرا پرستش نمائید خالصا و ازین جا گفته اند

* بیت *

* سفر کن چو جائی تو ناخوش بود * کزین جای رفتن بدان تنگ نیست *
* اگر تنگ گردد ترا جایگاه * خدای جهان را جهان تنگ نیست *

و اگر از دوستی اهل و ولد پابسته مانده شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ط) هر نفسی چشنده مرگ است و بمرگ از همه جا و از همه کس خواهد برید (ثُمَّ إِلَيْنَا) پس بسوی ما (تُرْجَعُونَ ۝) باز گردیده خواهند شد و حفص بخطاب می خواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبهٔ امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخرالزمان صلعم باید آورد (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه ایمان آورده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرایض نمودند (لَنُبَوِّئَنَّهُمْ) هر آینه فرود آریم ایشان را (مِّنَ الْجَنَّةِ) از بهشت (غُرَفًا) بمنزلهای مانند غرفهای ارجمند (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) میرود از زیر آن غرفها جویها (خَالِدِينَ) در حالتیکه جاویدان باشند (فِيهَا ط) در آن غرفهای ارجمند (نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝) نیکو مزدی است مر عمل کنندگان خیر را بهشت (الَّذِينَ صَبَرُوا) آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان (وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ) و بر پروردگار خود نه بغیر او (يَتَوَكَّلُونَ ۝) توکل می کنند و کار خود بدو می سپارند مومنان که این آیت شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند دغدغهٔ دیگر دست داد که بلدهٔ که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که (وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ) و بسا از جنبندگان که هیچ وجه (لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ط) روزی خود را بر نمیدارند یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمی کنند ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره می نهد و فراموش کند در کشاف از بعضی سلف نقل می کند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان می کرد القصه جانوران بسیار اند از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نه نهند و حامل رزق خود نشوند (اللَّهُ يَرْزُقُهَا) خدای تعالی روزی دهد ایشانرا (وَإِيَّاكُمْ ج) و شمارا نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه می کنید

* بیت *

* هست ز فیض کرم ذو الجلال * مشرب ارزاق پر آب زلال *

* شاه و گدا روزی او می خورند * مور و ملخ قسمت از و می برند *

(وَهُوَ السَّمِيْعُ) و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم (الْعَلِيْمُ ۝) و دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد (وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ) و اگر بپرسی تو مر اهل مکه را که (مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) که بیافرید آسمانها و زمینها را (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) و مسخر کرد آفتاب و ماه را (لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه گویند خدای تعالی چون این همه مسئله در عقول قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست (فَاَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ ۝) پس کجا روگردانیده می شوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی تابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند (اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ) خدای تعالی می گستراند و فراخ می گرداند روزی را (لِمَنْ يَّشَآءُ) برای هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهٖ) از بندگان خود (وَيَقْدِرُ لَهٗ ط) و تنگ می سازد مر آن را که می خواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور و چه تقسیم دال است بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکی است یعنی بهر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ۝) بهمه چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندگان بر وی مخفی نیست (وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ) و اگر بپرسی از مشرکان عرب (مَّنْ نَّزَّلَ) که فرو فرستاد (مِنَ السَّمَآءِ) از ابر یا از آسمان (مَآءً) آبی (فَاَحْيَا) پس زنده گردانید و تازه ساخت (بِهِ الْاَرْضَ) بآن آب زمین را (مِنْۢ بَعْدِ مَوْتِهَا) پس از مردگی و افسردگی آن (لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه می گویند خدای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و باوجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک می سازند (قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ط) بگو ای محمد شکر و سپاس مر خدایرا که از این ضلالت نگاه داشته مرا و متابعان مرا (بَلْ اَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران (لَا يَعْقِلُوْنَ ۝) درنمی یابند و سخن متناقض می گویند اقرار

دارند بخالقیت او و مخلوق را شریک او میدانند (وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ) و نیست این زندگانی دنیا ع ٢

(اِلَّا لَهْوٌ) مگر مشغولی و بیکاری (وَّلَعِبٌ ط) و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان میماند که یکجا جمع می آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی ملول و مانده شده متفرق شوند و چه زیبا گفته اند * بیت *

* بازیچهٔ است طفل فریب این متاع دهر * بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند *

(وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ) و بدرستیکه سرای دیگر (لَهِيَ الْحَيَوَانُ ط) او سرای حیوة ابدی یعنی زندگانی جاوید خواهد بود (لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۝) اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای

جاودانی (فَإِذَا رَكِبُوا) پس چون نشینند کافران (فِي الْفُلْكِ) در کشتی و بسبب موج در گرداب
اضطراب افتند (دَعَوُا اللّٰهَ) بخوانند خدای را (مُخْلِصِينَ) در حالتیکه خالص کنندگان باشند (لَهُ الدِّينَ ط)
برای خدای دین خود را یعنی اظهار باشد در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را و در کشف
آن شدت پناه بوی برند (فَلَمَّا نَجّٰهُمْ) پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آورد
بسلامت (إِلَى الْبَرِّ) بسوی دشت (إِذَا هُمْ) آنگاه ایشان (يُشْرِكُونَ لا) شرک آرند یعنی باز گردند
بعبادت خویش (لِيَكْفُرُوا) تا کافر شوند (بِمَا آتَيْنَاهُمْ ج) بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات (وَلِيَتَمَتَّعُوا)
و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝) پس
زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند (أَنَّا جَعَلْنَا)
آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را (حَرَمًا آمِنًا) حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمنند از قتل و غارت (وَيُتَخَطَّفُ
النَّاسُ) و حال آنکه ربوده می شوند مردمان (مِنْ حَوْلِهِمْ ط) از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمان را می کشند
و اسیر می کنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمی شود (أَفَبِالْبَاطِلِ) آیا پس بباطل که بتانند یا
شیاطین (يُؤْمِنُونَ لا) میگروند (وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ) و به نعمت خدای تعالی یعنی به چنین نعمتی ظاهر که تمکن است
در حرم و ایمنی از خوف (يَكْفُرُونَ ۝) کافر می شوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است (وَمَنْ أَظْلَمُ)
و کیست ستمکارتر (مِمَّنِ افْتَرَى) از کسیکه بربندد و بسازد (عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا) بر خدای دروغی
و گمان برد که او را شریک هست (أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ) یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را (لَمَّا جَاءَهُ ط)
آن هنگام که بیاید بوی (أَلَيْسَ) آیا نیست یعنی هست (فِي جَهَنَّمَ) در دوزخ (مَثْوًى) جایگاه اقامت
(لِلْكَافِرِينَ ۝) مر ناگرویدگان را (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا) و آنانکه کوشش نمایند (فِينَا) در کار ما و اقامت دین ما
(لَنَهْدِيَنَّهُمْ) هر آینه راه نمائیم ایشان را (سُبُلَنَا ط) راههای خود (وَإِنَّ اللّٰهَ) و بدرستیکه خدای تعالی
(لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۝) با نیکوکاران است یعنی با مجاهدان به نصرت و اعانت و ایراد مجاهده کرده بطریق
اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا
بنمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقا سهل عبد الله تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت
سنت بنمائیم او را سبل جنت و امام قشیری رح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را به مجاهدات آرایش
دهیم باطن ایشان را به مشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه می فرماید هر که جهدی کند برای ما راه
دهیم او را بسوی خود و در بحر الحقایق آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم او را راه دریافت

ما آلا من طلبني وجدني هر که ما را جوید ما را البته یابد در ترجمهٔ بعضی از کلمات زبور آورده اند * شعر *

* انا المعبود فاطلبني تجدني * * انا المقصود فاطلبني تجدني *

* بیت * * اگر در جست وجوئی من شتابی * مراد خود بزودی باز یابی *

سورة الروم مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ●) وهي ستون آية

(الٓمّٓ ●) ابو الجوزا از ابن عباس رض نقل می کند که حروف مقطعه آیت ربانیه اند هر حرفی اشارت ع ٣
است بصفتی که حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف ازین کلمات کنایت است از الوهیت ولام از لطف
ومیم از ملک وگفته اند الف اشارت است باسم الله ولام بنام جبرئیل عم ومیم باسم محمد صم
یعنی الله بواسطهٔ جبرئیل عم وحی فرستاد به محمد صم (غُلِبَتِ الرُّوْمُ لا) مغلوب شدند رومیان وفارسیان
برایشان غلبه کردند (فِيْٓ اَدْنَى الْاَرْضِ) در نزدیک ترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم
وآن اردن وفلسطین بوده یا کشکر یا سیان از رعات وبصری وآن چنان بود که خسرو پرویز شهریار
وفرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر بیکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند ومردم روم منهزم
گشته ودر سال نهم بقول احسن از مبعث پیغمبر عم این خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی
شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید وما و فارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بروم
تفاول می کنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد وبیان کرد که (وَهُمْ) ورومیان
(مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ) از پس مغلوب شدن ایشان (سَيَغْلِبُوْنَ لا) زود باشد که غالب شوند (فِيْ بِضْعِ
سِنِيْنَ ط) در اندک سالی که میان سه ونه باشد صدیق رض بعد از نزول این آیت مشرکان را گفت
چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف
گفت نه چنین است وما با تو گرو می بندیم پس برده شتر جوان ومدت سه سال شرط کردند وحضرت
صدیق رض صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه عم رسانید آن حضرت عم فرمود که بضع میان
ثلثه وتسعه است وبرو در مدت ومال بیفزای ابو بکر صدیق رض باز گشته تا نه سال بر صد شتر مراهنه
کردند وضمان از یکدیگر بستند ودر روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبهٔ رومیان بر فارسیان
رسید. گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد وحضرت صدیق رض صد شتر از ابی بقول اول واز ضمان وی
بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود وحضرت عم فرمود که تصدق به یعنی صدقه بده القصه
این آیت اخبار است امور کاینه در مستقبل وآن از جملهٔ اقسام اعجاز قرآن است (لِلّٰهِ الْاَمْرُ) مرخدای

تعالی واست حکم وفرمان (مِنْ قَبْلُ) پیش از غلبهٔ فارس بر روم (وَمِنْ بَعْدُ ط) واز پس غالب شدن
روم بفارس یعنی در هر وقت قضای او نافذ است وهر کار در قبضهٔ اقتدار اواست در کشف الاسرار
گفته که قبل ازل است وبعد ابد یعنی امر ازلی وابدی او را است که خداوند ازلی وابدی است (وَيَوْمَئِذٍ)
وآنروز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند (يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ لا) شادمان خواهند شد مومنان (بِنَصْرِ اللَّهِ ط)
بیاری کردن خدای تعالی مراهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاؤل است
وظهور صدق اخبار مومنان وبردن گروواز دیاد یقین صحابه رض پس البته مومنان شاد وخرم خواهند بود
وگفته اند فرح بآن است که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند وجمعی را نابود ساختند وآن چنان بود
که شهریار وفرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند وپرویز بغمازی ارباب غرض بهر دو برادر متغیر گشت
وخواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند وهر دو برصورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم
عرضداشت کردند ودین ترسائی اختیار نمودند وسپهدار لشکر روم شدند وفارسیان را مغلوب ساخته
بعضی از بلاد ایشان بگرفتند (يَنْصُرُ) یاری میدهد خدای تعالی (مَنْ يَشَاءُ ط) هر کرا می خواهد (وَهُوَ الْعَزِيزُ) واو
غالب است انتقام کشنده از جمعی (الرَّحِيمُ لا) مهربان است غلبه دهد جمعی را بر جمعی (وَعْدَ اللَّهِ ط) وعده
کرد خدای تعالی غلبهٔ روم یا فرح مومنان وعده کردنی (لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) خلاف نمی کند خدای وعدهٔ خود
چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست می سازد (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان
(لَا يَعْلَمُونَ ۝) نمیدانند صحت وعدهٔ او را (يَعْلَمُونَ) میدانند (ظَاهِرًا) چیزهای آشکارا (مِّنَ الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا ج) از زندگانی دنیا یعنی مال ومتاع وجاه ودولت او را یا اسباب معایش وتجارات ودر تیسیر
ووسیط می گوید که مراد از دنیا بنا نهادن وزراعت کردن واجرای انهار وقنوات است که اکثر اهل
دنیا فواید آن را میدانند (وَهُمْ) وایشان (عَنِ الْآخِرَةِ) از امور آخرت که غایت مقصود آن است
(هُمْ غٰفِلُونَ ۝) ایشان غافلان وبی خبرانند تکریر ضمیر جهت تاکید است (أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا) آیا تفکر نمی کنند
(فِي أَنْفُسِهِمْ ط) در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هرچه در آفاق هست نمودار آن
در النفس می توان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدای خود براعادهٔ استدلال کنند (مَا خَلَقَ اللَّهُ)
نیافرید خدای (السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) آسمانها وزمینها را (وَمَا بَيْنَهُمَا) وآنچه میان آسمان وزمین است
(إِلَّا بِالْحَقِّ) مگر برای حق یعنی به حکمت ملخص سخن آنکه آفریدن ارض وما بینهما نه برای بازی است
بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری است (وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ط) وبرای وقتی نام برده که چون آن زمان

برسد نهایت برسد مراد روز قیامت است (وَاِنَّ كَثِيرًا) و بدرستیکه بسیاری (مِّنَ النَّاسِ)
از مردمان یعنی کفره (بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ) بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقا است (لَكَافِرُونَ ۝)
هر آینه ناگرویدگان و منکران اند (اَوَلَمْ يَسِيرُوا) آیا سیر نمی کنند (فِي الْاَرْضِ) در زمین یعنی بمصارع ثمود
و عاد بوقت تجارت (فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس ببینند که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ) عاقبت آنانکه بودند
(مِن قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان از امم گذشته (كَانُوا) بودند آن گروه (اَشَدَّ مِنْهُمْ) سخت تر از اهل مکه
(قُوَّةً) از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان (وَاَثَارُوا الْاَرْضَ) و بگردانیدند زمین را
یعنی شگافتند جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب (وَعَمَرُوهَا)
و عمارت کردند مر آنها را (اَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا) و بیشتر از آنچه عمارت کردند کیان که اهال وادی غیر ذی زرع
اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش (وَجَاءَتْهُمْ) و آمدند بدیشان (رُسُلُهُم) پیغمبران
ایشان (بِالْبَيِّنَاتِ ط) بآیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار
روزگار ایشان بر آورد (فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ) پس نیست خدای تعالی که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال
رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند (وَلٰكِن كَانُوا) ولیکن بودند که بموجبات عقوبات (اَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ۝) بر نفسهای خود ستم می کردند (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ) پس هست سرانجام آنانکه (اَسَاءُوا)
بد کردند یعنی کافر شدند (السُّوأَىٰ) نتیجهٔ بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته اند سوء اسم جهنم است
چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان است (اَن كَذَّبُوا) بسبب آنکه تکذیب
کرده اند (بِاٰيَاتِ اللّٰهِ) بآیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت (وَكَانُوا بِهَا)
و بودند که بدان آیتها (يَسْتَهْزِءُونَ ۝) استهزا می کردند (اَللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ) خدای تعالی می آفریند خلق را ع ۴
از نطفه (ثُمَّ يُعِيدُهُ) پس دیگر باره زنده می گرداند و بر می انگیزد بعد از مرگ (ثُمَّ اِلَيْهِ) پس بسوی جزا
و حکم او (تُرْجَعُونَ ۝) باز گردانیده می شوند و حفص بخطاب می خواند یعنی باز گردانیده خواهید شد (وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ) و در روزی که قایم شود قیامت (يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ۝) خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید و منقطع
شوند از حجت (وَلَمْ يَكُن لَّهُم) و نباشد مر ایشان را (مِّن شُرَكَائِهِمْ) از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که
شرکا نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام (شُفَعَاءُ) درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا می گفتند که آلههٔ ما
شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند (وَكَانُوا) و بودند بدان امید
(بِشُرَكَائِهِمْ) بدان انبازان (كَافِرِينَ ۝) ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب خود ناامید گردند از ایشان بیزار

شوند (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و در روزی که قایم گردد وقت رستخیز (يَوْمَئِذٍ) آن هنگام (يَتَفَرَّقُونَ ●) پراگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی با علی علیین آورند و جمعی با سفل سافلین افتند یکی بدرجه وصلت و دیگری در درکه فرقت آن بر سریر مسرت و این در حصیر محنت آن را انواع ثواب این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان * بیت *

* یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت * یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران *

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا) پس اما آنانکه گرویده باشند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و عملهای پسندیده کرده باشند (فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ●) پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند در اصناف گفته که متوج سازندشان و در عیون المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را و هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل نعیم بهشت است از ابو درداء رض پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرموده که بتسبیح از یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آواز کدام دوست تر داری فرمود مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند که مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید بداود علیه السلام که بدان نغمهٔ دل پذیر صوت شوق انگیز که ترا داده ایم زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن و ای عیسی بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل آرای بتسبیح ما بکشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل می کند که هیچ کس خوشتر آواز تر از اسرافیل علیه السلام نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد * نظم *

* مومنان گویند کآواز بهشت * نغز گردانید هر آواز زشت *
* ما همه اجزای آدم بوده ایم * در بهشت آن لحنها بشنوده ایم *
* گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی * یاد ما آید از آنها اندکی *
* پس نی و چنگ و رباب و سازها * چیزکی ماند بآن آوازها *

* عاشقان کین نغمها را بشنوند * * جز دیگذارند و سوی گاو روند *

(وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) واما آنانکه نگرویده باشند (وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا) و تکذیب کردند مر آیت های ما یعنی قرآن
یا دلایل قدرت را (وَلِقَاۤءِ الْاٰخِرَةِ) و بلقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر (فَاُولٰٓئِکَ) پس آن گروه
(فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُوْنَ ۝) در عذاب حاضر شدگان اند (فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ) مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح
گوئید مر خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید (حِیْنَ تُمْسُوْنَ) هنگامی که شبانگاه در آید مراد نماز شام
و خفتن است (وَحِیْنَ تُصْبِحُوْنَ ۝) و در هنگامی که بامداد در آید مراد نماز صبح است (وَلَهُ الْحَمْدُ)
و مر او راست ستایش (فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین
است حمد او گوید (وَعَشِیًّا) و دیگر نماز گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر (وَّحِیْنَ تُظْهِرُوْنَ ۝) و هنگامی
که در می آید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت است پس اتصال
بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت برفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه
مناسب باشد (یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ) بیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات
و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل (وَیُخْرِجُ
الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ) و بیرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد (وَیُحْیِی الْاَرْضَ) و زنده
می گرداند زمین را بگیاه (بَعْدَ مَوْتِهَا ط) پس از مردگی و افسردگی آن (وَکَذٰلِکَ) و مانند این اخراج ع ۵
(تُخْرَجُوْنَ ۝) بیرون آورده خواهید شد از قبور (وَمِنْ اٰیٰتِهٖٓ) و از نشانهای قدرت خدای (اَنْ خَلَقَکُمْ)
آن است که بیافرید اصل شما را یعنی آدم عم را (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ اِذَآ اَنْتُمْ) پس اکنون شما
(بَشَرٌ) مردمانید که (تَنْتَشِرُوْنَ ۝) پراگنده می شوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت
(وَمِنْ اٰیٰتِهٖٓ) و از علامات توانائی او (اَنْ خَلَقَ لَکُمْ) آنکه بیافرید برای شما (مِّنْ اَنْفُسِکُمْ) از نفس شما
یعنی از جنس شما (اَزْوَاجًا) زنان (لِّتَسْکُنُوْٓا اِلَیْهَا) تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید
بدیشان چه جنسیت سبب ملایمت است و مخالفت واسطهٔ منافرت

* نظم *

* بجنس خود کند هر جنس آهنگ * * ندارد هیچ کس از جنس خود ننگ *
* بجنس خویش دارد میل هر جنس * * فرشته با فرشته انس با انس *

(وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ) و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما (مَّوَدَّةً) دوستی (وَّرَحْمَةً ط) و مهربانی
در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت برخورد سالان و رحمت

بر پیرزالان (اِنَّ فِي ذٰلِکَ) بدرستیکه در آفریدن ازواج مشاکل ومشابه مردان در بشریت (لَاٰیٰتٍ) هر آینه دلالتها است (لِّقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ) مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند (وَمِنْ اٰیٰتِهٖ) واز دلالتهای قدرت او (خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدن آسمانها و زمینها است (وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِکُمْ) ومخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه آواز های بست و بلند و بفصاحت و لکنت باختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان یام وهی وشش در بنی یافث (وَاَلْوَانِکُمْ ط) و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یا در تخطیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی تو امین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود (اِنَّ فِي ذٰلِکَ) بدرستیکه در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند (لَاٰیٰتٍ) هر آینه نشانهای قدرت و حکمت است (لِّلْعٰلِمِیْنَ) مر عالمیان را یعنے بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر بدین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مهمات معطل ماندی وحفص بکسر لام خواند یعنے این دلالت مردانایان را است که در آن نظر کنند و بکنه آن رسند (وَمِنْ اٰیٰتِهٖ) واز علامات قدرت کامله او است (مَنَامُکُمْ) خواب کردن شما (بِالَّیْلِ وَالنَّهَارِ) بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبیعی (وَابْتِغَاؤُکُمْ) و جستن شما روزی را (مِّنْ فَضْلِهٖ ط) از بخشش او یعنے طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز در آیت تقدیم و تاخیر است بحسب معنی (اِنَّ فِي ذٰلِکَ) بدرستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز (لَاٰیٰتٍ) هر آینه دلالتها عجیبها است (لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ) برای گروهی که بشنوند بگوش هوش (وَمِنْ اٰیٰتِهٖ) و از نشانهای حکمت او (یُرِیْکُمُ الْبَرْقَ) آن است که می نماید بشما برق را (خَوْفًا) برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه (وَّطَمَعًا) و در طمعها افگندن مقیم برای باران (وَّیُنَزِّلُ) و فرو می فرستد (مِنَ السَّمَآءِ ط) از جهت آسمان یا از ابر (مَآءً) آبی را (فَیُحْیِي) پس زنده گرداند (بِهِ الْاَرْضَ) بدان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه میرویند (بَعْدَ مَوْتِهَا ط) از پس افسردگی و پژمردگی آن (اِنَّ فِي ذٰلِکَ) بدرستیکه در برق و باران (لَاٰیٰتٍ) هر آینه علامتها است بر قدرت الهی (لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ) مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین کاینات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع و در هر حادثه (وَمِنْ اٰیٰتِهٖ) و از نشانهای توانائی او (اَنْ تَقُوْمَ السَّمَآءُ)

آن است که می ایستد آسمان بی ستون (والارض) و زمین بر روی آب (بامره) بفرمان او یعنی نگاه داشت او مرایشان را (ثم اذا دعاکم) پس چون بخواند شما را اسرافیل عم بنفخهٔ اخیر (دعوة) خواندنی بدین نوع که یا ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید (من الارض) از زمین (اذا انتم) آنگاه شما (تخرجون) بیرون آیید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات او است (وله) و مراو راست (من فی السموات والارض) هر که در آسمانها و زمینها است همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند (کل له) همه مر او را (قانتون) فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و در جمیع احوال از حکم او تمرد نمی توانند ورزید (وهو) و او است (الذی یبدؤ الخلق) آنکه اول بار بیافریند خلق را و آنکه بمیراند (ثم یعیده) پس باز زنده گرداند او را (وهو) و باز آوردن (اهون) آسان تر است (علیه) بر خدای همچنانکه نخست آفریدن با اعاده باعتقاد شما آسان تر است از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسان است

* نظم *

* چون قدرت او منزه از نقصان است * آوردن خلق و بردنش یکسان است *

* نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود * در قدرت پر کمال او آسان است *

(وله المثل الاعلی) و مراو راست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات (فی السموات والارض) در آسمانها و زمینها (وهو العزیز) و او است غالبی که عاجز نشود از ابدا و ممکن و اعاده او (الحکیم) دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او ع ٦
باشد (ضرب لکم) بیان می کند خدای از برای شما (مثلا من انفسکم) مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما (هل لکم) آیا هست شما را ای آزادان (من ما ملکت ایمانکم) از ممالیک شما که ملک یمین اند (من شرکاء) هیچ انبازان (فیما رزقناکم) در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب (فانتم فیه سواء) پس شما و ایشان در آن چیز یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف می کنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند (تخافونهم) می ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند (کخیفتکم) مثل ترسیدن شما آزادان (انفسکم) از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آن است که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک می سازید تا در تصرف در آن و تسلط در آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر هست که چون حضرت رسالت پناه عم این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز

این تواند بود آن حضرت عم فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمی دهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدا اند در ملک او شریک می سازید

* نظم *

* خالق چون بندگان سر در پیش * مانده در بند حکم خالق خویش *
* جمله هم بنده اند و هم بندی * نرسد بنده را خداوندی *

(كَذٰلِكَ) مانند این تفصیل (نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ) تفصیل می کنیم و مبین می سازیم دلایل وحدت را (لِقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ ؕ) مر گروهی را که عقل خود را در تدبیر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بی خبر اند (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا) بلکه پیروی می کنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک (اَهْوَاءَهُمْ) آرزوهای نفس خود را (بِغَيْرِ عِلْمٍ ج) بی دانشی (فَمَنْ يَّهْدِيْ) پس کیست که راه نماید (مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ ط) آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد (وَمَا لَهُمْ) و نیست مشرکان گمراه را (مِّنْ نّٰاصِرِيْنَ ۝) هیچ یاری و هواداری که از عذاب دوزخ شان خلاصی دهند (فَاَقِمْ وَجْهَكَ) پس راست دار ای محمد روی خود را (لِلدِّيْنِ) برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خویش را (حَنِيْفًا ط) در حالتیکه مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگوی که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه (فِطْرَتَ اللّٰهِ) دین خدای تعالی را (الَّتِيْ) آن فطرتی را که به حکمت (فَطَرَ النَّاسَ) بیافرید مردمانرا (عَلَيْهَا ط) بر آن و گویند مراد فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه آدمیانرا حاصل شد پس می فرماید که ملازم آن عهد باشید که بران مفطور شده اید (لَا تَبْدِيْلَ) نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید (لِخَلْقِ اللّٰهِ) مر خلق خدایرا یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت (ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ ق) آن است کیش راست و دین مستقیم (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۙ) نمی دانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر (مُنِيْبِيْنَ) حال است از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتیکه باز گردآیند گانید (اِلَيْهِ) بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد

* بیت *

* تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم * گرم تو در نه پذیری کجا روم چکنم *

(وَاتَّقُوْهُ) و بترسید از و (وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ) و بپای دارید نماز را (وَلَا تَكُوْنُوْا) و مباشید (مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝) از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امت است و در تیسیر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس

مروی است که نقل می کنند که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که بآیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین (مِنَ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا) و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراگنده ساختند (دِيْنَهُمْ) دین خود را (وَكَانُوْا شِيَعًا ط) و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هریک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابواب معارض در آن باب خبر مرفوع است یا اهل بدعت (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ) هرگروهی بآنچه نزدیک ایشان است از دین (فَرِحُوْنَ ○) شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان است

* نظم *

* هرکسی را در خور مقدار خویش * * هست نوع خوشدلی در کار خویش *

* می کند اثبات خویش و نفی غیر * * چه امام صومعه چه پیر دیر *

(وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ) و چون برسد آدمیانرا یعنی مشرکانرا (ضُرٌّ) سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام است مرهمه آدمیانرا که چون بشدتی درمانند (دَعَوْا) بخوانند بزاری (رَبَّهُمْ) پروردگار خود را (مُنِيْبِيْنَ اِلَيْهِ) بازگشتگان بسوی حق (ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ) پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشانرا خدای (مِنْهُ) از نزدیک خود (رَحْمَةً) آسانی یا صحت یا توانگری و از آن شدت باز رهند (اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ) آنگاه گروهی از ایشان (بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُوْنَ لا) به پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابلهٔ نجات از بلا چنین عمل کنند (لِيَكْفُرُوْا) تا کافر شوند (بِمَا اٰتَيْنٰهُمْ ط) بآنچه عطا کردیم ایشان را (فَتَمَتَّعُوْا قف) امر تهدید است یعنی ای کافران برخورید دو سه روز از نعمتهای دنیوی (فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ○) پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد (اَمْ اَنْزَلْنَا) آیا فرستادیم ما (عَلَيْهِمْ) بر کافران (سُلْطٰنًا) کتابی و حجتی یا رسولی و سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد (فَهُوَ) پس آن رسول یا ملک (يَتَكَلَّمُ) سخن گوید بآن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد (بِمَا كَانُوْا بِهٖ يُشْرِكُوْنَ ○) بآنچیزی که هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان (وَاِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ) و چون بچشانیم مشرکان را (رَحْمَةً) نعمتی از صحت و سعت و مانند آن (فَرِحُوْا) شادمان شوند (بِهَا ط) بآن نعمت (وَاِنْ تُصِبْهُمْ) و اگر برسد بایشان (سَيِّئَةٌ) زحمتی از مرض و قحط و امثال آن (بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ) بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند (اِذَا هُمْ يَقْنَطُوْنَ ○) آنگاه ایشان ناامید می شوند و جزع می کنند یعنی نه شکر

می گذارند در نعمت و نه شکر دارند بر محنت (اَوَلَمْ یَرَوْا) آیا ندانسته اند (اَنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (یَبْسُطُ الرِّزْقَ) کشاده می گرداند روزی را (لِمَنْ یَّشَاءُ) برای هر که می خواهد (وَیَقْدِرُ ط) و تنگ میسازد بر هر که می خواهد (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در بسط و قبض (لَاٰیٰتٍ) هر آینه دلایل عبرت است (لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ۝) برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سرور و صبر کنند در ضرر که بنای کار مومن و آساس ایمان برین دو صفت است (فَاٰتِ) پس بده ای محمد (ذَا الْقُرْبٰی) خداوند قرابت را از بنی هاشم (حَقَّهٗ) حق او از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است حکم وی همه اهل ایمان درین داخلند می فرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صلهٔ رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقهٔ ذوی الارحام برین آیت استدلال می کند (وَالْمِسْکِیْنَ) و بدهید حق محتاج و بیچاره را (وَابْنَ السَّبِیْلِ ط) و راه گذریان را آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوٰة (ذٰلِکَ) این ایتای حقوق (خَیْرٌ) بهتر است از امساک (لِّلَّذِیْنَ یُرِیْدُوْنَ) برای کسانی که می خواهند (وَجْهَ اللّٰهِ ز) لقای خدای تعالی را یا رضای او می جویند یا مراد ایشان ذات مقدس حق سبحانه نه جهت دیگر از اعراض و اغراض (وَاُولٰٓئِکَ) و آن گروه منفقان (هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝) ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان (وَمَآ اٰتَیْتُمْ) و آنچه میدهید (مِّنْ رِّبًا) از هدیه و عطیه بتوقع مکافات (لِّیَرْبُوَا) تا بیفزاید مال شما (فِیْٓ اَمْوَالِ النَّاسِ) در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن توقع می کنید تا مال شما افزون گردد (فَلَا یَرْبُوْا) پس زیاده نمی شود آن مال (عِنْدَ اللّٰهِ ج) نزدیک خدای تعالی و برکت از ان می رود یا آنچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود ز رتا زیادتی در مال سود خوارگان پدید آید چنان نمی شود و برکت دران نمی ماند (وَمَآ اٰتَیْتُمْ مِّنْ زَکٰوةٍ) و آنچه میدهید از زکوٰة مفروضه یا صدقه که در آن دادن (تُرِیْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ) می خواهید ثواب خدای تعالی (فَاُولٰٓئِکَ) پس آن گروه که زکوٰة و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات (هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ ۝) ایشانند خداوندان افزون یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند (اَللّٰهُ) خدای بحق (الَّذِیْ خَلَقَکُمْ) آن کسی است که بیافرید شما را و شما نبودید (ثُمَّ رَزَقَکُمْ) پس روزی داد و میدهد شما را مادام که زنده اید (ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ) پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما (ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ ط) پس زنده گرداند شما را و برانگیزاند در قیامت (هَلْ مِنْ شُرَکَآئِکُمْ) آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدا اند هست (مَّنْ یَّفْعَلُ) کسی که بکند (مِنْ ذٰلِکُمْ) ازین خلق و رزق و اماتت و احیا (مِّنْ شَیْءٍ ط) هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام

ازین کارها از ایشان نیاید پس ایشانرا شریک گرفتن نشاید (سُبْحَانَهُ) پاک است خدای تعالی (وَتَعَالَى)
ع ۷ و برتر است (عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝) از آنچه شرک می آرند بوی (ظَهَرَ الْفَسَادُ) آشکارا شد تباهی (فِي الْبَرِّ)
در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین (وَالْبَحْرِ) و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن
کشتیها (بِمَا كَسَبَتْ) بسبب آنچه کردند (أَيْدِي النَّاسِ) دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان
اغلب علما برانند که مراد از فساد ناآمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در
دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند
و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کردی و نزد بعضی مراد
اثر فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون
و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی از آدمیان کرد (لِيُذِيقَهُمْ) تا بچشاند ایشان را
(بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا) بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان
بچشیدن این بعضی (يَرْجِعُونَ ۝) باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس
است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی رح فرموده که بر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود
فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات است و فساد بحر دل
باعلاق ذمیمه بوقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی قدس سره مذکور است که بر لسان علما ظاهر است و بحر
زبان اهل تحقیق و فساد لسان علما باویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله * نظم *

* ماه نادیده نشانها میدهد * * راستها را بر آن کج می نهد *
* از برای مشتری در وصف ماه * * صد نشان نادیده گوید بهر جاه *

(قُلْ سِيرُوا) بگو مشرکان را که بروید (فِي الْأَرْضِ) در زمین امم خالیه (فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس بنگرید
چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ) سرانجام آنانکه (مِنْ قَبْلُ ط) پیش از ایشان بودند (كَانَ أَكْثَرُهُمْ) بودند
بیشتر ایشان که هلاک شدند (مُشْرِكِينَ ۝) شرک آرندگان (فَأَقِمْ) پس راست کن (وَجْهَكَ) همگی خود را
(لِلدِّينِ الْقَيِّمِ) برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ) پیش از آنکه
بیاید (يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ) روزی که نیست باز گردیدن مراورا (مِنَ اللهِ) از نزدیک خدای تعالی یعنی آنرا باز
نگرداند والبته باشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند (يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ۝)
روزی که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر عشره ده راه فریق في الجنة و فریق في السعیر (مَنْ كَفَرَ) هر که کافر

شود (فَعَلَيْهِ) پس بر او است (كُفْرُهُ) جزای کفر او که آتش جاوید است (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا) و هر که
به کند کارهای ستوده (فَلِأَنْفُسِهِمْ) پس کرده باشد برای نفسهای خود (يَمْهَدُونَ) آماده میکنند یعنی جایگاه
راست می کنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است (لِيَجْزِيَ) تا جزا دهد خدای (الَّذِينَ
آمَنُوا) آنانرا که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای شایسته (مِنْ فَضْلِهِ ط) از بخشش
خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند (إِنَّهُ) بدرستیکه خدای (لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ)
دوست ندارد ناگرویدگان را اما با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد (وَمِنْ آيَاتِهِ)
واز نشانهای قدرت خدای (أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ) آن است که می فرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب
(مُبَشِّرَاتٍ) مژده دهندگان ببارانی تا بفریاد شما رسد (وَلِيُذِيقَكُمْ) و تا بچشاند شما را از ان (مِنْ رَحْمَتِهِ)
از رحمتی که تابع باران است یعنی خصب و رفاهیت (وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ) و برای آن است تا بسبب
بادها بروند کشتیها در دریا (بِأَمْرِهِ) بفرمان خدای (وَلِتَبْتَغُوا) و تا بجوئید در تجارت دریاها (مِنْ فَضْلِهِ)
روزی را که خدای بمحض فضل می دهد (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) و شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها
(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و هر آینه ما فرستادیم (مِنْ قَبْلِكَ) پیش از تو ای محمد (رُسُلًا) فرستادگان از آدمیان
(إِلَىٰ قَوْمِهِمْ) بسوی گروه ایشان (فَجَاءُوهُمْ) پس آمدند رسولان با قوم خود (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزهای
روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند (فَانْتَقَمْنَا)
پس ما انتقام کشیدیم (مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ط) از آنانکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری
کردیم آنان را که گرویده بودند (وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا) و هست سزاوار بر ما (نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ) یاری دادن
مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند (اللَّهُ) خدای برحق (الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ) آن است که می فرستد
بادها را (فَتُثِيرُ سَحَابًا) پس می انگیزانند بادها ابر را و بهوا برآرد (فَيَبْسُطُهُ) پس خدا بگستراند آن را یعنی
متصل سازد بهم گاهی که خواهد (فِي السَّمَاءِ) در جهت آسمان (كَيْفَ يَشَاءُ) چنانچه خواهد رونده یا ایستاده
(وَيَجْعَلُهُ) و گرداند آن را گاهی (كِسَفًا) پاره پاره هر قطعه در هر طرفی (فَتَرَى الْوَدْقَ) پس تو می بینی
باران را که بحکم الهی (يَخْرُجُ) بیرون می آید (مِنْ خِلَالِهِ ج) از میان ابر هم در وقتیکه متراکم و متصل است
و هم در وقتیکه منقطع و متفرق است (فَإِذَا أَصَابَ بِهِ) پس چون برساند خدای تعالی باران را (مَنْ يَشَاءُ)
در ارض و بلاد هر که خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) از بندگان خود (إِذَا هُمْ) آنگاه ایشان (يَسْتَبْشِرُونَ) شادمان
و خوشدل می شوند (وَإِنْ كَانُوا) و بدرستیکه بودند (مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ) پیش از آنکه فرو فرستاده

شود بر ایشان باران (مِّن قَبْلِهِ) پیش از ظهور سحاب (لَمُبْلِسِينَ ۝) نا امید از باران (فَانظُرْ) پس در نگر (إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ) بسوی نشانهٔ رحمت خدای تعالی یعنی باران مطر نگر تا به بینی که (كَيْفَ) چگونه خدای بآن اثر (يُحْيِي الْأَرْضَ) زنده گرداند زمین را با شجار و اثمار و زروع و نباتات (بَعْدَ مَوْتِهَا ط) پس از مردگی وافسردگی زمین حفص بجمع می خواند یعنی تا به بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد (إِنَّ ذَٰلِكَ) بدرستیکه آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن (لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ ج) هر آینه زنده گردانندهٔ مردگان است چه احیای ارض احداث مثل آن است که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آن است که در مواد ایشان بوده از قوی وغیره (وَهُوَ) و خدای تعالی (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝) بر همه چیز توانا است چه قدرت او نسبت با همه کونات یکسان است و در احقایق آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زندگی گل بدان است و در باطن ذکر او است که حیات دل بدو است و در بحر الحقایق فرموده که آثار رحمت نشانهٔ حبهٔ است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده این است * مثنوي *

* صوفی در باغ از بهر گشاد * صوفیانه روی بر زانو نهاد *
* پس فرو رفت او بخود اندر نغول * شد ملول از صورت خوابش فضول *
* گرچه خسپی آخر اندر رز نگر * این درختان بین و آثار خضر *
* امر حق بشنو که گفتست انظروا * سوی این آثار رحمت آر رو *
* گفت آثارش دل است ای بوالهوس * آن برون آثار آثار است و بس *
* باغها و میوه‌ها اندر دل است * عکس لطف او برین آب و گل است *

(وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا) و اگر بفرستیم ما (رِيحًا) بادی که مودی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب است و بمزروعات ایشان وزد (فَرَأَوْهُ) پس به بینند کشت را (مُصْفَرًّا) زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت (لَّظَلُّوا) هر آینه باشند (مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ۝) پس از زردی زرع که کافر شوند به نعمت های گذشته بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند (فَإِنَّكَ) پس بدرستیکه تو (لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ) سخن نمی توانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است (وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ) و نمی توانی شنوانید کران را (الدُّعَاءَ) خواندن (إِذَا وَلَّوْا) چون بر گردند از خواننده (مُدْبِرِينَ ۝)

گریزندگان از متکلم قید تولیه وادبار برای تاکید حکم است و استحالهٔ اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمی شنود
اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی در می یابد اما کری که پشت بمتکلم دارد
ازان مقدار دریافت نیز محروم است (وَمَا أَنتَ) و نیستی تو (بِهَادِ الْعُمْيِ) راه نماینده کوردلان
(عَن ضَلَالَتِهِمْ ط) از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی و آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را (إِن تُسْمِعُ)
نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن را (إِلَّا مَن يُؤْمِنُ) مگر آن را که گرویده است (بِآيَاتِنَا) بآیات کتاب ما
چه ایمان ایشان را بر آن میدارد که لفظ قرآن را فرا می گیرند و در معنی آن تدبر می نمایند (فَهُم مُّسْلِمُونَ ۝) ع ۸
پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را (اللَّهُ) خداوند مطلق و معبود بحق (الَّذِي خَلَقَكُم)
آن است که بیافرید شما را (مِّن ضَعْفٍ) از چیزی سست یعنی نطفه (ثُمَّ جَعَلَ) پس داد شما را (مِن بَعْدِ
ضَعْفٍ) از پس سستی طفولیت (قُوَّةً) توانائی یعنی جوانی (ثُمَّ جَعَلَ) پس داد (مِن بَعْدِ قُوَّةٍ) از پس قوت
شباب (ضَعْفًا وَشَيْبَةً ط) سستی و پیری (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ج) می آفریند آنچه می خواهد از ضعف و قوت
و جوانی و پیری (وَهُوَ الْعَلِيمُ) و او داناست باحوال بندگان (الْقَدِيرُ ۝) تواناست بر تغییر صفات ایشان
(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و روزی که قائم شود قیامت و آن ساعت آخر باشد از ساعت دنیا (يُقْسِمُ
الْمُجْرِمُونَ لا) سوگند خورند کافران مضمون آنکه (مَا لَبِثُوا) درنگ نکردند در دنیا یا در قبور (غَيْرَ سَاعَةٍ ط)
جز ساعتی و همه مومنان دانند که ایشان دروغ می گویند (كَذَٰلِكَ) مثل این برگشتن از راستی در آخرت
(كَانُوا) هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر (يُؤْفَكُونَ ۝) برگردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان
دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و بعد از سوگند ایشان بر عدم
لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشان را دانشی (وَالْإِيمَانَ) و ایمان یعنی مومنان و علما از ملایکه و انس
گویند چرا دروغ می گوئید (لَقَدْ لَبِثْتُمْ) بدرستیکه درنگ کردید در دنیا و مکث شمانکور و مسطور است
(فِي كِتَابِ اللَّهِ) در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی
یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته اند که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید
(إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ ز) تا روز برانگیختن (فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ) پس این است روز برانگیختن که انکار می کردید
(وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ) ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر (لَا تَعْلَمُونَ ۝) نمی دانستید که بعث حق است
پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند (فَيَوْمَئِذٍ) پس
آن روز (لَّا يَنفَعُ) سود نکند (الَّذِينَ ظَلَمُوا) آنان را که ستم کردند بر خود بکفر (مَعْذِرَتُهُمْ) عذرخواهی

ایشان (وَلَاهُمْ) ونه ایشان (يُسْتَعْتَبُوْنَ ۝) خوانده شوند بچیزی که ازالهٔ عذاب ایشان کند یعنی ایشان را
نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا) وهر آینه بیان کردیم
(لِلنَّاسِ) برای مردمان (فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ) درین قرآن (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ط) از هر مثلی که ایشان را بکار آید
در بیان توحید وحشر وصدق رسالت (وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰيَةٍ) واگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران
ومعاندان معجزهٔ که می طلبید (لَيَقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد وغایت تمرد
وفساد (اِنْ اَنْتُمْ) نیستید شما یعنی پیغمبر ومومنان (اِلَّا مُبْطِلُوْنَ ۝) مگر تباه کاران ودروغ گویان وبرباقتگان
(كَذٰلِكَ) همچنین (يَطْبَعُ اللّٰهُ) مهر می نهد خدای تعالی (عَلٰى قُلُوْبِ الَّذِيْنَ) بر دلهای آنانکه (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝)
نمی دانند ودر طلب دانش نیستند (فَاصْبِرْ) پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ)
بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بنصرت تو واعلای کلمه وغالب شدن دین تو (حَقٌّ) راست است وخدای
بدان وفا خواهد کرد (وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِيْنَ) وترا سبکساری ندارند آنانکه (لَا يُوْقِنُوْنَ ۝) بی گمان نمی شوند
در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر بازبسته است

* بیت *

وچون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد

* نگه دارید وقت کارها را * که هر کاری بوقتی بازبسته است *

سورة لقمان مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي اربع وثلاثون آية

ع (الٓمّٓ ۝) حروف مقطعه مبادی سور ومفاتیح کنوز غیب اند ودر الف لام میم گفته اند الف اشارت
است بانا ولام بلی ومیم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع الصفات ومنی الغفران والاحسان (تِلْكَ اٰيٰتُ
الْكِتٰبِ) این سوره آیتهای قرآنی است (الْحَكِيْمِ لا) خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در ان تناقض
نیست یا حاکم که بحلال وحرام حکم کند (هُدًى) راه نماینده است (وَّرَحْمَةً) وبخششی از خدای تعالی
(لِّلْمُحْسِنِيْنَ لا) مر نیکوکاران را (الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ) آنانکه بپای می دارند نمازهای مفروضه را
(وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ) ومیدهند زکوة واجب را (وَهُمْ) وایشان (بِالْاٰخِرَةِ) بسرای دیگر (هُمْ يُوْقِنُوْنَ ط)
ایشان بیگمانند یعنی بعث وجزا را تصدیق می کنند (اُولٰٓئِكَ) آن گروه که بدین صفات موصوف اند
(عَلٰى هُدًى) بر راه راستند (مِّنْ رَّبِّهِمْ) از آفریدگار خود (وَاُولٰٓئِكَ) وآن گروه (هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝)
ایشانند رستگاران وفیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث به تجارت بجانب فارس رفته بود
وقصهٔ رستم واسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان می رسانید که همه شیفته می شدند ولاف

میبرد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از سعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن می گویم حق سبحانه این آیت فرستاد (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَشْتَرِي) کسی هست که می خرد (لَهْوَ الْحَدِيثِ) سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کند افسانهٔ بی اعتبار را (لِيُضِلَّ) تا گمراه سازد مردمانرا (عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ) از راه خدای تعالی یعنی از دین او باز دارد که آن استماع قراءت قرآن است (بِغَيْرِ عِلْمٍ ﺻﻠﮯ) بی دانشی و برهانی (وَيَتَّخِذَهَا) و فرا می گیرد آیات خدایرا (هُزُوًا ط) فسوس و سخریه (أُولٰئِكَ) آن گروه (لَهُمْ عَذَابٌ) مر ایشان را است عذابی (مُهِينٌ) خوار کننده که حبس و قتال است در دنیا و عذاب و خزی در آخرت و گفته اند آیت در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی (وَإِذَا تُتْلَىٰ) و چون خوانده شود (عَلَيْهِ) بر آن کس که لهو حدیث را خریده و برگزیده (آيَاتُنَا) آیتهای کلام ما (وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا) رو بگرداند در حالتی که گردنکش و متکبر بود یعنی التفات بآن نکند (كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا) گویا که هرگز نشنیده (كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ) گویا که در هر دو گوش او (وَقْرًا ج) گرانی است (فَبَشِّرْهُ) پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده (بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝) بعذابی دردناک (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای نیکو یعنی شایسته (لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ) مر ایشانرا است بهشتها با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت (خَالِدِينَ فِيهَا ط) در حالتیکه جاوید باشند در آن (وَعْدَ اللّٰهِ) وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی (حَقًّا ط) درست و راست (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او خداوند غالب است که هیچ کس او را از وفا بعهد و وعده مانع نشود (الْحَكِيمُ ۝) راست کار که هرچه کند بطریق حکمت بود

* بیت *

* نه در وعدهٔ او است نقض و خلاف * نه در کار او هیچ لاف و گزاف *

(خَلَقَ السَّمٰوَاتِ) بیافرید آسمانها (بِغَيْرِ عَمَدٍ) بی ستون (تَرَوْنَهَا) می بینید شما آنرا برداشته (وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ) و بنهاد در زمین یعنی پیدا کرد در و (رَوَاسِيَ) کوههای بلند پایدار (أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ) تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل می کند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا برجای بایستاد و از آن جمله کوه قاف است و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و طور سینا و ثبیر و غیر آن (وَبَثَّ فِيهَا) و پراگنده کرد در زمین (مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ ط) از هر جنبنده (وَأَنْزَلْنَا) و فرو فرستادیم التفات به تکلم بجهت اختصاص

فعال است بفاعل یعنی بتدبیر ما انفرستند و ما فرستادیم (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا ابر (مَاءً) آبی که باران است (فَأَنْبَتْنَا) پس برویانیدیم (فِيهَا) در زمین بآن آب (مِنْ كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنف گیاهی (كَرِيمٍ۝) نیکو و بسیار منفعت (هَذَا) این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات (خَلْقُ اللَّهِ) آفریدهٔ خدای اند (فَأَرُونِي) پس بنمائید بمن که در عالم (مَاذَا خَلَقَ) چه چیز بیافریدند (الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) آنانکه بدون اویند مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه می فرماید که این همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است (بَلِ الظَّالِمُونَ) بلکه مشرکان (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ۝) در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند

* نظم *

*هر که هست آفریده او بنده است * بنده در بند آفریننده است *

*پس کجا بندهٔ که در بند است * لایق شرکت خداوند است *

آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در هر مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود
ع ۱۰
(وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستیکه ما دادیم (لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) لقمان بن باعور را حکمت که قولی صایب و فعلی کامل است با شناخت توحید و نفی شرک و در احناف گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیه بآن علمارا و در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رح برآنند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیت نبوت است و او خواهرزادهٔ ایوب عم بوده یا پسر خالهٔ او در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم عم بوده است امام ابو اللیث رح فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود عم متولد شد و تا عهد یونس عم عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علما برآنند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی می کرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده و میان بنی اسرائیل قضایا می بریدی و بقول امام مجاهد بندهٔ از بندگان نوبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانهٔ وی در آمدند و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم ترا خلیفهٔ زمین می سازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد اگر حکم حتم است از آفریدگار من سر بر کار سمعا و طاعة قبول می کنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم ملایکه را از این

سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت بوی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه از و منقول است که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر و بگذشت و جمعی نزد وی نشسته وایستاده استماع سوال کلمهٔ حکمت می کردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاهی نیستی که شبانی و مه قانی می کردی گفت آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رح از حکم لقمان آورده که روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوه‌ها را در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بستند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خاین است و پیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و بیش بیست که مشتمل بر نکته است از آن این جا ثبت افتاد

* نظم *

* گشت ساقی خواجه از آب حمیم * مر غلامان را و خوردند آن زنیم *

* بعد از آن میراندشان در دشتها * میدویدند آن نفر تحت و علا *

* در قی افتادند ایشان از عنا * آب می آورد از ایشان میوه‌ها *

* چونکه لقمان را در آمد قی زناف * پس بر آمد از درونش آب صاف *

* حکمت لقمان چو این پایه نمود * تا چه باشد حکمت رب ودود *

* هرچه پنهان باشدت پیدا شود * هر که از خاین بود رسوا شود *

در لباب آورده که روزی داود عم از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی غیر یدی مراد قبضهٔ قدرت و عدل است داود درین سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه تعالی فرموده که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را (اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ ط) آنکه شکر گوی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت (وَمَنْ يَشْكُرْ) و هر که شکر گوید (فَاِنَّمَا يَشْكُرُ) پس جز این نیست که شکر می گوید (لِنَفْسِهٖ ج) برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو می رسد (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که ناسپاسی کند (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای تعالی (غَنِيٌّ) بی نیاز است از شکر کسی (حَمِيْدٌ ۝) سزاوار حمد است و اگر چه کسی او را حمد نگوید * یا محمود است که همه کاینات بلسان قال و حال شاکر حضرت وینند (وَاِذْ قَالَ لُقْمٰنُ) و یاد کن چون گفت

لقمان (لِابْنِهٖ) مر پسر خود را انعم و گفته اند نام او ماثان یا ساران یا اشکم یا مشکور بوده (وَهُوَ يَعِظُهٗ)
و لقمان پند میداد او را و می گفت (يٰبُنَيَّ) ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است (لَا تُشْرِكْ
بِاللّٰهِ ط) شرک میار بخدای (اِنَّ الشِّرْكَ) بدرستیکه شرک آوردن بخدای (لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ ۝) هر آینه ستم
بزرگ است چه تسویه می کند مخلوق را با خالق (وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ) و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم
(بِوَالِدَيْهِ ج) بنیکوئی پدر و مادر او و از موجبات نیکوئی یکی آن است که (حَمَلَتْهُ) برداشت فرزند را
(اُمُّهٗ) مادر او چند وقت و سست می شد در حمل او (وَهْنًا) سست شدنی در وان (عَلٰى وَهْنٍ) بر سست
شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی (وَفِصَالُهٗ) و باز کردن او از شیر (فِيْ عَامَيْنِ) در گذشتن دو سال و درین
مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم یعنی آدمی را (اَنِ اشْكُرْ لِيْ) با آنکه شکر گوئی مرا
(وَلِوَالِدَيْكَ ط) و مر پدر و مادر خود را (اِلَيَّ الْمَصِيْرُ ۝) بسوی حکم من است بازگشت آدمیان و بر
شکر و شرک ایشانرا جزا خواهم داد (وَاِنْ جَاهَدَاكَ) و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو (عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ)
بآنکه شرک آری بمن و شریک گیری (مَا لَيْسَ لَكَ) آن چیزیرا که نیست ترا (بِهٖ عِلْمٌ) باستحقاق
شرکت او دانشی (فَلَا تُطِعْهُمَا) پس فرمان مبر ایشانرا (وَصَاحِبْهُمَا) و مصاحبت کن با ایشان
(فِي الدُّنْيَا) در زندگانی دنیا (مَعْرُوْفًا ز) مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود (وَّاتَّبِعْ)
و پیروی کن در دین (سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ) راه کسی را که بازگشته است (اِلَيَّ ج) بمن بتوحید و اخلاص که
آن محمد است عم یا صدیق اکبر رض (ثُمَّ اِلَيَّ) پس بسوی مجازات من است (مَرْجِعُكُمْ) بازگشت شما
(فَاُنَبِّئُكُمْ) پس آگاهی خواهم داد شما را (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) بآنچه هستید که می کنید از خیر و شر نزول
این آیت در شان سعد وقاص است رض چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصهٔ لقمان
بمناسبت نهی است از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی را بچوب
بشگافتند و آب در ان ریختند و سعد می گفت که فرضا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از و قبض کنند
یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر می دهد که گفت فرزند
خود را (يٰبُنَيَّ) ای پسرک من (اِنَّهَا) بدرستیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر و شر (اِنْ تَكُ)
اگر باشد در خردی (مِثْقَالَ حَبَّةٍ) هم سنگ دانهٔ (مِّنْ خَرْدَلٍ) از سپندانه که اصغر حبوب است
(فَتَكُنْ) پس باشد آن (فِيْ صَخْرَةٍ) در زیر صخرهٔ سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین است
(اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ) یا آن عمل در آسمانها باشد یا او جود در رفعت و سعت آن یا در بالای سموات

(اَوْ فِي الْاَرْضِ) یا در زمین در مکانی پنهان (یَاْتِ بِهَا اللّٰهُ ط) بیارد خدای تعالی آن را و حاضر گرداند و بر آن حساب کند (اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ) بدرستیکه خدای تعالی باریک دان است و علم او بهر خفی احاطه کند (خَبِيْرٌ) دانا است بمکان هر چیزی (یٰبُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ) ای پسرک من بپای دار نماز را تا نقص تو کمال یابد (وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ) و بفرمای به نیکوئی (وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ) و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آن است که موافق بشرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود (وَاصْبِرْ) و شکیبائی کن (عَلٰى مَا اَصَابَكَ ط) بآن چیزی که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نواهی (اِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه آنچه فرموده شد (مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ) از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی است (وَلَا تُصَعِّرْ) و بیکسو مبر (خَدَّكَ لِلنَّاسِ) روی خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع (وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ) و مرو در زمین (مَرَحًا ط) برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان (اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ) بدرستیکه خدای تعالی دوست نمی دارد (كُلَّ مُخْتَالٍ) هر خرامنده را که چون متکبران رود (فَخُوْرٍ ج) نازکننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید (وَاقْصِدْ) و میانه رو باش (فِي مَشْيِكَ) در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میرو که زود رفتن علامت خفت و سبکساری است و دیر رفتن نشانه تجبر و بزرگواری است بلکه میانرو باش و بطریق تواضع قدم نه (وَاغْضُضْ) و فرود آر و کم کن (مِنْ صَوْتِكَ ط) از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراززبان و سخت گوی مباش (اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ) بدرستیکه زشت ترین آوازها (لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ) آواز حمار است یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست وصوت حمار با وجود رفعت او مکروه طبایع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر می کردند بدین آیت دکرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه ع‌م آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات می کنند آوازهای خود را نخوانند که من می شنوم و انچه در دل ایشان است میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت او است چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثل است در کراهیت سفیان ثوری رح فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح او است الا حمار که صیحه او از رویت شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل

کرده‌اند که در غالب آواز او برای طلب کاه وجواست یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ یا در از گوش دیگر و صدای که از غلبهٔ صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد و از ینجا معلوم می‌شود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی وملکی آید خوب ترین نداها خواهد بود

* بیت *

* نغمهای عاشقان بس دلکش است * استماع نغمهٔ ایشان خوش است *

(اَلَمْ تَرَوْا) آیا نمی بینید ای مردمان (اَنَّ اللّٰهَ) آن را که خدای تعالی (سَخَّرَلَكُمْ) رام ساخت برای نفع شما (مَا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمانها است از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید (وَمَا فِي الْاَرْضِ) وآنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید (وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ) و تمام کرد برشما (نِعَمَهُ ظَاهِرَةً) نعمتی آشکارا (وَبَاطِنَةً ط) و پوشیده یعنی آنچه می‌شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه می‌خواند به جمع و در نعمت ظاهر و باطن علما را درین آیت سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سه صد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است عم و باطنه امداد ملایکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویهٔ اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمائی اموال و صفائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاحی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن است بروز و نعمت باطن انصاف گدای دادن است بشب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت است و مذکور والله الموفق والی الله ترجع الامور

* بیت *

* کوششی کن ره سوی آن بحر در * کاندران یابی صدفها پر گهر *

(وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يُّجَادِلُ) کسی هست که جدال می‌کند و خصومت می‌ورزد (فِي اللّٰهِ) در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث که می‌گفت افسانه پیشینیان است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه عم پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت فرود آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانشی (وَّلَا هُدًى) و بی بیانی از نزدیک خدای (وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ ۝) و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود که (وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ)

و چون گویند مرایشان را که بصدق (اتَّبِعُوا) پیروی کنید (مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ) آن چیزی را که فرستاده است
خدای یعنی قرآن و بدان بگروید (قَالُوْا) گویند (بَلْ نَتَّبِعُ) می گرویم و متابعت نمی کنیم آن را بلکه پیروی
می کنیم (مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ) آن چیزیرا که یافتیم بر آن (اٰبَاءَنَا ط) پدران خود را یعنی سلوک بر طریق
آبا می کنیم (اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطٰنُ) آیا اگر هست شیطان که بوسوسه و هواجس (يَدْعُوْهُمْ) بخواند ایشانرا
(اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ ۝) بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند اورا و از تقلید در نگذرند نصف
(وَمَنْ يُّسْلِمْ وَجْهَهٗ) و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را یا با خلاص توجه کند (اِلَى اللّٰهِ) بسوی خدای تعالی
(وَهُوَ مُحْسِنٌ) و حال آنکه از نیکوکار باشد یعنی موحد (فَقَدِ اسْتَمْسَكَ) پس هر آینه به تحقیق دست زده باشد
(بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى ط) بدست آویزی محکم که کلمهٔ شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله
و البغض فی الله و اشهر رعایت طریقهٔ سنت و جماعت است (وَاِلَى اللّٰهِ) و بسوی حضرت
خداوند است (عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ ۝) باز گشت همه کارها یعنی اعمال امور را که خلایق اند باز گشت ایشان بوی
خواهد بود (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که نگرود و چنگ در عروهٔ وثقی نزند (فَلَا يَحْزُنْكَ) پس باید که اندوهگین نسازد
ترا (كُفْرُهٗ ط) ناگرویدن او (اِلَيْنَا) بسوی ماست (مَرْجِعُهُمْ) باز گشت ایشان (فَنُنَبِّئُهُمْ) پس بیاگاهانیم
ایشان را (بِمَا عَمِلُوْا ط) بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلِيْمٌ)
داناتر است (بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝) بآنچه در سینهای شما است از خیر و شر (نُمَتِّعُهُمْ) برخورداری دهیم
ایشان را به نعمت و سرور (قَلِيْلًا) زمانی اندک که زود انقطاع یابد (ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ) پس بیاریم ایشانرا
به بیچارگی یعنی ناچار بیایند (اِلٰى عَذَابٍ غَلِيْظٍ ۝) بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه
در غلظت ترقی یابد (وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ) و اگر بپرسی مر کافران را (مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) که بیافرید
آسمانها و زمین را (لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه گویند معبود بحق و آفرینندهٔ مطلق چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش
بغیر او بسیار روشن است (قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ط) بگو ای محمد سپاس مر خدای را عز و جل که اعتراف می کنند
بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است (بَلْ اَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر ایشان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند
که باین اقرار ملزم می شوند (لِلّٰهِ) مر خدای راست (مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) آنچه در آسمانها و زمینها
است یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق نبود (اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ) بدرستیکه
خدای تعالی او است بی نیاز بذات خویش از خلق اشیا (الْحَمِيْدُ ۝) ستوده صفات خود قبل
از خلق اشیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان * بیت *

* ای غنی در ذات خود از ماسوای خویشتن * خود تو می گویی خود حمد و ثنای خویشتن *

در اواخر سورة الکهف گذشت که جهود ان اعتراض کردند بر قرآن که جای می گوید در قرآن که شمارا به حکمت چیزی بسیار داده ایم وجای می گوید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا واین آیت آمد که قل لو کان البحر مدادا الایه درین سوره نیز برای تاکید این خبر می فرماید که (وَلَوْ اَنَّ) واگر بودی (مَا فِي الْاَرْضِ) آنچه در زمین است (مِنْ شَجَرَةٍ) از درختان (اَقْلَامٌ) قلم ها (وَالْبَحْرُ) ودریای محیط باسعت خود مداد شدی (يَمُدُّهُ) مدد دادی بحر محیط را (مِنْ بَعْدِهٖ) پس از فنای آب او (سَبْعَةُ اَبْحُرٍ) هفت دریای دیگر مانند او وبدان قلم ها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی (مَّا نَفِدَتْ) بسر نرسیدی و پایان نیامدی (كَلِمَاتُ اللّٰهِ ط) علم الهی وعجایب صنع بادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا وخواهد آفرید در عقبی یا حکم وفرمان او ونعمتی که در دار این بر بندگان اضافه می کند جهت آنکه قلم ومداد متناهی است وآنچه مذکور شد نامتناهی است (اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ) بدرستیکه خدای تعالی غالب است در حکم وفرمان بی نهایت (حَكِيْمٌ ۝) داناست که هیچ چیز از علم وحکمت او خارج نیست (مَا خَلْقُكُمْ) نیست آفریدن شما ای اهل مکه (وَلَا بَعْثُكُمْ) ونه برانگیختن شما بعد از مرگ (اِلَّا كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ ط) مگر مانند آفریدن وبرانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات وادوات واعانت مددگاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند وبر بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک دعوت او همه خلایق از گورها بیرون آیند (اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ) بدرستیکه خدای شنوا است همه مسموعات را (بَصِيْرٌ ۝) بینا است همه مبصرات را او هرآینه بقدرت چنین کس عجز راراه نیست

* بیت *

* قدرت بی عجز ندادی بکس * قدرت بی عجز تو داری وبس *

(اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی وندانستی (اَنَّ اللّٰهَ) آنکه خدای تعالی (يُوْلِجُ الَّيْلَ) درمی آرد ظلمت شب را (فِي النَّهَارِ) در روشنی روز این وقتی بود که شب در آید (وَيُوْلِجُ النَّهَارَ) وداخل می گرداند روشنائی روز را (فِي الَّيْلِ) در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم وزیاده می کند (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ط) ورام کرد آفتاب وماه را که سبب منافع خلق اند (كُلٌّ يَّجْرِيْ) هریک ازین نیرین میرود در فلک خود (اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى) تا روز نام برده که روز قیامت است وجریان ایشان دران روز منقطع گردد (وَاَنَّ اللّٰهَ) وبدرستیکه خدای تعالی (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه شما می کنید (خَبِيْرٌ ۝) داناست وکنه امور را می شناسد (ذٰلِكَ) آن سعت علم وشمول قدرت (بِاَنَّ اللّٰهَ) بسبب آن است که

خدای تعالی (هُوَ الْحَقُّ) او است ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش (وَاَنَّ مَا يَدْعُوْنَ) و آنچه
شما می خوانید و حفص بغیبت می خواند یعنی آنچه مشرکان می خوانند و می پرستند (مِنْ دُوْنِهِ) بجز خدای
(الْبَاطِلُ لا) بیهوده و ناحق است (وَاَنَّ اللّٰهَ) و دیگر سبب آن است که خدای تعالی (هُوَ الْعَلِيُّ)
او است برتر یعنی غالب بر همه (الْكَبِيْرُ ۝) بزرگ است که از و بزرگتری نیست (اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی ع ۱۴
ندانستی (اَنَّ الْفُلْكَ) آنکه کشتی (تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ) میرود در دریا (بِنِعْمَتِ اللّٰهِ) بمنت و احسان
او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد (لِيُرِيَكُمْ) تا بنماید شما را (مِّنْ اٰيٰتِهٖ ط)
بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در امر کشتی
و دریا (لَاٰيٰتٍ) هر آینه نشانهاست در شمول قدرت کمال حکمت و وفور نعمت (لِّكُلِّ صَبَّارٍ) مر
صبر کننده را بر بلاهای او (شَكُوْرٍ ۝) شکرگوینده بر نعمای او (وَاِذَا غَشِيَهُمْ مَّوْجٌ) و چون فرو گیرد و بپوشد اهل
کشتی را و از زبر ایشان در آید موج دریا و بزرگی (كَالظُّلَلِ) مانند سایبانها یا مثل کوهها و یا ابرها (دَعَوُا اللّٰهَ)
می خوانند خدای را (مُخْلِصِيْنَ) در حالتیکه پاک کنندگانند (لَهُ الدِّيْنَ ۝) برای خدای دین خود را چه خوف شدید
آفت هوا و تقلید را که منازع فطرت اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده
(فَلَمَّا نَجّٰهُمْ) پس آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت (اِلَى الْبَرِّ) بسوی بیابان (فَمِنْهُمْ)
پس بعضی از ایشان (مُّقْتَصِدٌ ط) عادل اند یعنی راست اند بر طریق توحید و بعضی مایلند از راه حق یعنی مومنان
از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جاحد و منکر اند (وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ) و انکار نکنند نشانهای
قدرت ما را (اِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ) مگر هر غدر کننده و عهد شکسته (كَفُوْرٍ ۝) ناسپاس مر نعم پروردگار را
(يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ) ندا عام است یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابتید بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی
(اتَّقُوْا رَبَّكُمْ) بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها (وَاخْشَوْا) و بترسید (يَوْمًا لَّا يَجْزِيْ)
از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد (وَالِدٌ عَنْ وَّلَدِهٖ) پدر از پسر خویش (وَلَا مَوْلُوْدٌ) و نه
فرزندی که (هُوَ جَازٍ) او باز دارنده باشد (عَنْ وَّالِدِهٖ) از پدر خود (شَيْئًا) چیزی را از عذاب و گفته اند که
این خبر مخصوص است بکفار چه اولاد و آبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) بدرستیکه
وعده خدای تعالی بثواب و عقاب (حَقٌّ) راست است و در آن خلاف نیست و نخواهد بود (فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ)
پس باید که فریب ندهد شما را (الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا قف) زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته
نشوید (وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ) و باید که مغرور نسازد شما را (بِاللّٰهِ) بعفو و کرم خدای تعالی یا مهلت دادن او

(الْغَرُورُ) شیطان فریبنده یعنی شما را بامان دور و دراز از راه برده بر معاصی دلیر گرداند و گوید * مصرع *
که امروز گنه کنید و فردا توبه * شما زینهار مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا می باید کسی پذیرفتار آن نیست
* نظم * * کار امروز بفردا مگذاری زنهار * روز چون یافته کار کن و عذر میاور *
* ساقیا عشرت امروز بفردا مفگن * یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر *

آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ساعت یعنی قیامت کی ظهور خواهد شد و من تخمی کاشته ام اصافت عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر شکل او از اشکال ذکور و اناث بچه وجه است و میدانم که عمل من دی روز چه بوده و فردا بچه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجا است و مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانهٔ مشیت آفریدگار من است و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عِنْدَهٗ) نزدیک او است بحق (عِلْمُ السَّاعَةِ ج) دانستن قیام قیامت (وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ ج) و فرو می فرستد باران را در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده (وَيَعْلَمُ) و میداند (مَا فِي الْاَرْحَامِ ط) آنچه در رحمها است از مرد و زن و تمام و ناقص (وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ) و نمی داند هیچ نفسی نیک کار و بدکار که (مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ط) چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر (وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ) و نمیداند هیچ نفسی او (بِاَيِّ اَرْضٍ) بکدام زمین (تَمُوْتُ ط) بمیرد و در کدام وقت (اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ) بدرستیکه خدای تعالی دانا است بغیبها چون خواهد آشکارا کند (خَبِيْرٌ ع) آگاه از غیبها چون خواهد بپردهٔ کرم پوشد

سورة السجدة مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○) وهي ثلثون آية

(الٓمّٓ ○) مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است ع ١٣
و در الم گفته اند الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج است و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج است و این سخن اشارت است بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مانوس باشد (تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ) فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن (لَا رَيْبَ فِيْهِ) هیچ شک نیست در وی یعنی منزل است بلا شبهه (مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ○) از پروردگار عالمیان آیا تصدیق می کنند اهل مکه که این از نزدیک خدای است (اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ ج) یا می گویند بربافته است محمد آن را از پیش خود (بَلْ) نه چنین است که می گویند بلکه (هُوَ الْحَقُّ) قرآن سخن درست و راست است فرود آمده (مِنْ رَّبِّكَ) از پروردگار تو (لِتُنْذِرَ)

تا بیم کنی از عذاب الهی (قَوْمًا مَّا أَتٰهُمْ) قومی را که در میان تو اند نیامده است بدیشان (مِّنْ نَّذِيرٍ) هیچ بیم کننده (مِّنْ قَبْلِكَ) پیش از تو مراد زمان فترت است و اسمعیل عم نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیری بر قوم خودی (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان به بیم کردن تو (يَهْتَدُونَ) راه یابند اگر من خواهم (اَللّٰهُ) خداوند بحق (الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) آن است که بیافرید آسمانها و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان آسمان و زمین است (فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ) در مقدار شش روز از ایام دنیا (ثُمَّ اسْتَوٰى) پس مستولی شد حکم او (عَلَى الْعَرْشِ ط) بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بدو بگروید و از راه او مگذرید که در دنیا و عقبی (مَا لَكُمْ) نیست مر شما را (مِّنْ دُوْنِهٖ) بجز از وی (مِنْ وَّلِيٍّ) هیچ دوستی که یاری کند (وَّلَا شَفِيْعٍ ط) و نه هیچ درخواست کننده که مددگاری نماید (اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ) آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی (يُدَبِّرُ الْاَمْرَ) می سازد کار دنیا یعنی حکم می کند بدان و می فرستد ملکی را که موکل است بران (مِنَ السَّمَآءِ) از آسمان (اِلَى الْاَرْضِ) بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجای می آرد (ثُمَّ يَعْرُجُ) پس عروج می کند (اِلَيْهِ) بسوی آسمان (فِيْ يَوْمٍ كَانَ) در روزی که هست (مِقْدَارُهٗ) اندازهٔ او (اَلْفَ سَنَةٍ) هزار سال (مِّمَّا تَعُدُّوْنَ) از آنچه شما می کنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود (ذٰلِكَ) آن خداوند که تدبیر امر می کند (عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) دانای پوشیده و پیدا است یعنی دانای امور دنیا و آخرت است یا عالم است بآنچه بود و باشد و خواهد بود (الْعَزِيْزُ) غالب است در تقدیر (الرَّحِيْمُ لا) مهربان است بر بندگان در تدبیر (الَّذِيْٓ اَحْسَنَ) او آن کسی است که نیکو کرد (كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ) هر چیزی را که آفرید یعنی بیار است بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت

* نظم *

* کردنی آنچه در جهان شاید * کرده آن چنانکه می باید *

* از تو رونق گرفت کار همه * که تویی آفریدگار همه *

* نقش زیبا بلوح خاک از تست * دل دانا و جان پاک از تست *

(وَبَدَاَ) و آغاز کرد (خَلْقَ الْاِنْسَانِ) آفریدن آدم را عم (مِنْ طِيْنٍ) از گل (ثُمَّ جَعَلَ) پس بیافرید (نَسْلَهٗ) فرزندان او را (مِنْ سُلٰلَةٍ) از خلاصه بیرون آورده از اصلاب (مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ) از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه (ثُمَّ سَوّٰىهُ) پس راست کرد قالب آدم را (وَنَفَخَ فِيْهِ) و دمید درو (مِنْ رُّوْحِهٖ) از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف است با ظهار آنکه او مخلوقی شریف است (وَجَعَلَ لَكُمُ) و بساخت

برای شما (السَّمْعَ) گوش تا بشنوید (وَالْاَبْصَارَ) و دیدها تا ببینید (وَالْاَفْئِدَةَ) و دلها تا دریابید (قَلِيْلًا مَّا
تَشْكُرُوْنَ ۝) اندک سپاس داری می کنید برچنین نعمتها (وَقَالُوْٓا) و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف
و امثال او (ءَاِذَا ضَلَلْنَا) آیا چون گم شویم (فِي الْاَرْضِ) در زمین یعنے خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه
خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد (ءَاِنَّا) آیا ما (لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ ط) هر آینه در آفرینش نو خواهیم
بود و این استفهام بر سبیل انکار است یعنے چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت (بَلْ هُمْ)
نه چنان است که می گویند بلکه (بِلِقَاۗءِ رَبِّهِمْ) ایشان بلقای پروردگار خود (كٰفِرُوْنَ ۝) ناگرویدگانند یعنے
بآخرت که سرای لقا است ایمان ندارند (قُلْ) بگو ای محمد منکران بعث را که زود (يَتَوَفّٰىكُمْ) فرا گیرد در دم
شمارا (مَّلَكُ الْمَوْتِ) فرشته مرگ که عزرائیل است عم (الَّذِيْ وُكِّلَ بِكُمْ) آن کسی که موکل
کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما (ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ) پس بسوی آفریدگار خود (تُرْجَعُوْنَ ۝)
بازگردیده شوید بجهت حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل عم ارواح را نخواند و جواب دهند
پس اعوان خود را بقبض آن فرمان کند امام ابو اللیث رح در تفسیر خود فرموده که ملک الموت را دو روی
است از آتش که بدان روی بکافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند * و روئی دارد از ظلمت که
بدان روح منافقان فرا گیرد * و روئی دارد مانند روی آدمیان که بدان روی ارواح مومنان توفیه کند * و روئی
است از نور که بدان روح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملائکه رحمت و عذاب اند و عجبست
از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آرامش میزند * فرد *

* آسودگی مجوی که از صدمت اجل * کس را نداده اند برات مسلمی *

ع (وَلَوْ تَرٰى) و اگر ببینی ای بیننده (اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ) چون مشرکان در روز حشر (نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ)
افکندگان باشند سرهای خود را یعنے از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افگنند (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزدیک
پروردگار خود در موقف عرض هر آینه ببینی کارهای پرهول و در آن زمان گویند (رَبَّنَآ) ای آفریدگار ما
(اَبْصَرْنَا) دیدیم آنچه وعده کرده بودی (وَسَمِعْنَا) و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران عم یا هول روز
رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم (فَارْجِعْنَا) پس بازگردان مارا بدنیا (نَعْمَلْ صَالِحًا) تا بکنیم کارهای
شایسته (اِنَّا مُوْقِنُوْنَ ۝) بدرستیکه ما بی گمانانیم بسرای عقبی زیراکه مشاهده کردیم و مارا شبهه نماند آنگه
حق سبحانه فرماید (وَلَوْ شِئْنَا) و اگر می خواستیم (لَاٰتَيْنَا) هر آینه می دادیم در دنیا (كُلَّ نَفْسٍ) هر نفسی را
(هُدٰىهَا) آنچه راه یافتی بآن بدوی ایمان و عمل صالح (وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ) ولیکن ثابت شده است

این حکم (مِنِّي) از من که (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ) هرآینه پر سازم دوزخ را (مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) از کفار دیو و آدمی (أَجْمَعِينَ۝) همه ایشان (فَذُوقُوا) پس بچشید شما عذاب را (بِمَا نَسِيتُمْ) بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فروگذاشتید (لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ج) دیدن آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز را (إِنَّا نَسِينَاكُمْ) بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شمارا و بگذاشتیم در عذاب (وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ) و بچشید عذاب جاودانی را (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ۝) بآنچه بودید که عمل می کردید (إِنَّمَا يُؤْمِنُ) جز این نیست که میگروند (بِآيَاتِنَا) بآیتهای کلام ما (الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا) آنانکه چون پند داده شوند (بِهَا) بآن آیتها (خَرُّوا) بر روی در افتند (سُجَّدًا) سجده کنندگان (وَسَبَّحُوا) و تنزیه کنند پروردگار خودرا از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیحی مقترن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و ستایند بصفتهای موافق یاد در سجود و گویند سبحان الله وبحمده (وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ۝) و ایشان سرکشی نمی کنند از ایمان و طاعت و سجود و این سجده نهم است بقول امام اعظم رح و دهم بقول امام شافعی رضی الله تعالی عنه و حضرت شیخ قدس سره این را سجده تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن چیز را که از ان غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است * بیت *

* ففي كل شيء له آية * * تدل على انه واحد *

* بیت * * همه ذرات از مه تا بماهی * * بوحدانیتش داده گواهی *

* همه اجزای کون از مغز تا پوست * * چو وابینی دلیل وحدت اوست *

آورده‌اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار عم دور بود چون نماز شام را با خواجه کاینات علیه افضل الصلوة با جماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح به جماعت آنحضرت عم دریابند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که (تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) دور می شود پهلوهای ایشان از خوابگاهها (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ) می خوانند پروردگار خودرا (خَوْفًا) از بیم خشم او (وَطَمَعًا ز) و باميد خوشنودی او ابوالدرداء رض گفته که آیت در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته‌اند در شان متهجدان و شب خیزان است که چون پرده شب فروگذارند و جهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی منقول است که در شبی می گفت که هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع تمام شب بسر

(۹

می بردو در شب دیگر می فرمود هذه لیلة السجود وبیک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری شبها بدین درازی بریک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی ازازل وابدیک شب بودی تا بیک سجده بآخر بردی وآن سجده بنالهای زار وگریهای بیشمار کردمی

*** بیت ***

* به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند * من وخیال تو ونالهای درد آلود *

(وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) واز آنچه عطا کردیم ایشانرا (يُنْفِقُونَ) انفاق می کنند در وجوه خیر یعنی بشب بدرگاه ما داد گدائی در روز در راه ما داد گدایان میدهند (فَلَا تَعْلَمُ) پس نمی داند (نَفْسٌ) هیچ نفسی نه ملک مقرب ونه نبی مرسل (مَا أُخْفِيَ) آنچه پنهان داشته شده است (لَهُمْ) از برای ایشان یعنی برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع (مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ج) از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین مالاعین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برآنند که انسب آن است که از آن نعمت مخفی سخن نگویند چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی قلب بشر آیت وحدیث دوگواهند بران که دعوی دریافت آن لایق نیست مگر اهل مشاهده را وایشان جزا داده شوند (جَزَاءً) جزا دادنی (بِمَا كَانُوا) بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت وصدق طویت (يَعْمَلُونَ ۝) عمل می کردند بزرگی گفته که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز به مکافات ایشان پی نبرد

*** نظم ***

* روزیکه روم همره جانان بچمن * نی لاله وگل بینم ونی سرو وسمن *

* رازی که میان من واو گفته شود * من دانم واو داند واو داند ومن *

آورده که ولید بن عقبه با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو حدیث تر است وزبان من از زبان تو تیزتر علی رض فرموده که خاموش باش ای فاسق ترا بامن چه نسبت مساوات وچه یارای مجادلات حق سبحانه وتعالی تصدیق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را آیت فرستاد (أَفَمَنْ كَانَ) آیا کسی هست (مُؤْمِنًا) گرونده بخدای ورسول یعنی علی باشد (كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا) مانند کسی که هست بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید (لَا يَسْتَوُونَ ۝) برابر نیستند در شرف ودر رتبت یا در جزا ومثوبت (أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا) اما آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) وعمل صالح کرده اند (فَلَهُمْ) پس مر ایشان راست (جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ ز) بوستانها که ماوای حقیقی است وگفته اند جنة المأوی بهشت است برابر عرش وفدای بمومنان دهد آن را (نُزُلًا) در حالتیکه پیش کش باشد یعنی ما حضری که

برای مهمانان آرند و نعم کنایه است از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝) بسبب آنچه بودند که عمل می کردند عملی که مستحق این کرامت گشتند (وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا) و اما آنانکه بیرون رفتند از دایرهٔ فرمان (فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ط) پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که مومنان را باشد ایشان را در آتش مأوی دهند (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا) هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش دوزخ (أُعِيدُوا) بازگردانیده شوند (فِيهَا) در آتش آورده اند که در وقت جوشش دوزخ فاسقان را بالا افگند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشان را بزنند و بقعر دوزخ می افگنند (وَقِيلَ لَهُمْ) و گویند مر ایشان را جهت اهانت که (ذُوقُوا) بچشید شما (عَذَابَ النَّارِ) عذاب آتش (الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۝) آن عذابی که بودید که بآن تکذیب می کردید و باور نمیداشتید (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ) و هر آینه بچشانیم اهل مکه را (مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى) از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل واسر است یا قحط (دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ) فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش است (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان (يَرْجِعُونَ ۝) بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خرد ترجمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر هجران در لباب از تفسیر نقاش کرده که ادنی غلای اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درجات قرب الله * بیت *

* دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است * * آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است *

(وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ستمکارتر (مِمَّنْ ذُكِّرَ) از کسی که پند داده شود (بِآيَاتِ رَبِّهِ) بآیتهای پروردگار
٢٠ او یعنی قرآن (ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا ط) پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ ۝) بدرستیکه ما از مشرکان انتقام کشنده ایم بهلاک و عذاب (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بتحقیق
ع ٢ دادیم (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی را کتاب توریت چنانچه دادیم ترا قرآن را (فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ) پس مباش در شک (مِنْ لِقَائِهِ) از دیدار موسی عم در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داد دوبار حضرت رسالت پناه را عم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی عم را خواهی دید این جا تاکید همان وعده را می گوید که شک مکن در لقای وی و در وقتیکه آن حضرت عم را در معراج بردند موسی عم را در آسمان ششم دیده ام بوقت عروج و هم بوقت نزول (وَجَعَلْنَاهُ) و گردانیدیم کتاب منزل موسی عم

(هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ) راه‌نماینده مر بنی اسرائیل را (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ) وگردانیدیم از بنی اسرائیل
(أَئِمَّةً يَهْدُونَ) پیشوایان که خلق را راه نمودندی باحکام توریت (بِأَمْرِنَا) بفرمان ما (لَمَّا صَبَرُوا ط)
آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا برشته اید قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از مناهی (وَكَانُوا بِآيَاتِنَا) وبودند
که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی هم داده بودیم (يُوقِنُونَ ۝) بیگمان بودند (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه
آفریدگار تو (هُوَ يَفْصِلُ) او حکم کند (بَيْنَهُمْ) میان مردمان (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (فِيمَا كَانُوا فِيهِ) دران
چیز که بودند که دران (يَخْتَلِفُونَ ۝) اختلاف می کردند از امر دین پس حکم الهی جدا کند محق را از مبطل
وهریکی را مناسب حال او جزا دهد (أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ) آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه از عقوبتها که
بمکذبان رسیده (كَمْ أَهْلَكْنَا) چند هلاک کردیم (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِّنَ الْقُرُونِ) از اهل
قرنها چون قوم عاد وثمود (يَمْشُونَ) میروند اینها یعنی اهل مکه (فِي مَسَاكِنِهِمْ ط) در مسکنهای ایشان وبران
می گذرند در سفرهای خود (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه درین اهلاک ما قرون ماضیه را (لَآيَاتٍ ط) هرآینه عبرتها
است مرامم آینده را (أَفَلَا يَسْمَعُونَ ۝) آیا پس نمی شنوند یعنی بگوش فهم استماع نمی کنند (أَوَلَمْ يَرَوْا)
آیا نمی بینند ونمی دانند (أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ) آنرا که ما آب می رانیم یعنی باران وسیلها می فرستیم (إِلَى
الْأَرْضِ الْجُرُزِ) بزمین خالی از گیاه وگفته اند اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جویها بدان
نمی رسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم (فَنُخْرِجُ بِهِ) پس بیرون می آوریم
بآن آب (زَرْعًا) کشت زاری وگفته اند مراد غلات واشجار است (تَأْكُلُ مِنْهُ) می خورند از ان زرع
(أَنْعَامُهُمْ) چهارپایان ایشان کاه وبرگ درخت (وَأَنْفُسُهُمْ ط) ومی خورند ایشان دانه ومیوه (أَفَلَا
يُبْصِرُونَ ۝) آیا پس نمی بینند ازین قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق ودانند که آنکه قادر
است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت (وَيَقُولُونَ) ومی گویند
کفار مکه (مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ) کی باشد این فتح که مومنان گویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران
از روی استعجال با اصحاب رض گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود زود بنمائید با (إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان در وعدهٔ خود (قُلْ) بگو ای محمد (يَوْمَ الْفَتْحِ) در روز فتح بدر یا فتح
مکه (لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا) سود نخواهد داشت آنانرا که نگرویدند (إِيمَانُهُمْ) گرویدن ایشان مراد مقتولان
روز فتح اند که در حال قتال ایمان ایشانرا فایده ندارد زیرا که ایمان یاس بود (وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝) ونیستند
ایشان که مهلت داده شوند در آخرت وعذاب ایشان در توقف افتد (فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ) پس روی

بگردان بطریق امانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف (وَانْتَظِرْ) و منتظر باش نصرت الهی را (اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُوْنَ۝) بدرستیکه ایشان نیز منتظر اند آن را که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشان را الحق یعلو ولا یعلی

* نظم *

* منتظر باش ز الطاف الهی که شود * علم دین تو بهر روز برافراخته تر *

* حرب را ساخته کن که بود هر روزی * کار احباب تو از روز دگر ساخته تر *

سورة الاحزاب مدنية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ۝) وهي ثلث وسبعون آية

در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه عم امان طلبیده استدعا نمودند که مارا بلات و منات باز گذارد و بگوی که بتان را روز قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم با خدای خود که این سخن بر آن حضرت عم شاق آمده روی مبارک درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله این سخن اشراف عرب را ردکن که صلاح کلی در ضمن آن است حضرت عمر فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین در یافته قصد قتال کفره فرموده و حضرت رسالت پناه عم فرمود که ای عمر من ایشان را بجان امان داده ایم و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که (يَااَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (اتَّقِ اللّٰهَ) دایم و ثابت باش بر تقوی ١٦ ع
یا بترس از خدای تعالی در نقض عهد (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِيْنَ) و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه (وَالْمُنَافِقِيْنَ ط) و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ) بدرستیکه خدای تعالی هست (عَلِيْمًا) دانا بمقالهٔ ایشان (حَكِيْمًا لا) حکم کننده بوفای عهد (وَّاتَّبِعْ) و پیروی کن (مَا يُوْحٰى اِلَيْكَ) آن چیزیرا که وحی کرده می شود بتو (مِنْ رَّبِّكَ ط) از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ) بدرستیکه خدای تعالی هست (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) با آنچه شما می کنید (خَبِيْرًا لا) دانا (وَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط) و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار (وَكَفٰى بِاللّٰهِ) و بسنده است خدای تعالی (وَكِيْلًا۝) کارساز و مهم گذار و نگاهبان کفایت کنندهٔ مهمات

* بیت *

* چون ذره لطف عنایت کند * جمله مهمات کفایت کند *

آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دل است که بیکی از ان فهم کنم زیاده از انکه محمد فهم می کند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند و وقتیکه از بدر گریخته

بهم برفت یکی از نعلین در دست و یکی در پا ابوسفیان بدو رسید و خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابومعمر در نگریست و بر آن حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغگوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و در این باب آیت آمد که (مَا جَعَلَ اللَّهُ) نیافرید خدای تعالی (لِرَجُلٍ) مر مردی را (مِّن قَلْبَيْنِ) از دو دل (فِي جَوْفِهِ ج) در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتها است پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است در زاد المسیر آورده که منافقان می گفتند آن حضرت صم دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود رض حق سبحانه فرمود که دروغ می گویند حق تعالی هیچ کس را دو دل نداده (وَمَا جَعَلَ) و نگردانیده خدای (أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي) زنان شما را آن زنان (تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ) که ظهار می کنید از ایشان (أُمَّهَاتِكُمْ ج) مادران شما یعنی زنی را که می گویید انت علی کظهر امی مادر شما نشناخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات است که تواند بود (وَمَا جَعَلَ) و نگردانیده خدای (أَدْعِيَاءَكُمْ) پسرخواندگان شما را (أَبْنَاءَكُمْ ط) پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صورتی عارض است پس با یکدیگر مجتمع نشوند و نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی و صاحب میراث می برد و حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود (ذَٰلِكُمْ) این که مظاهره را مطلقه میدانید و داعی را ابن می خوانید (قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ) سخنی است که بزبانهای خود می گویید و حقیقتی ندارد (وَاللَّهُ) و خدای تعالی (يَقُولُ الْحَقَّ) می گوید سخن راست که مطابق واقع است (وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ۝) و او راه می نماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارث رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه بود رض و حضرت خدیجه او را بحضرت صم بخشید و حضرت رسالت پناه صم او را آزاد کرد و چون فرزندانش پرورش میداد و مردم او را پسر آن حضرت می گفتند حق سبحانه فرمود که (ادْعُوهُمْ) بخوانید فرزندان را و نسبت دهید (لِآبَائِهِمْ) به پدران ایشان (هُوَ) این خواندن (أَقْسَطُ) راست تر است (عِندَ اللَّهِ ج) نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول است که ما نمی گفتیم الا زید بن محمد تا این آیت آمد و او را زید بن حارث گفتیم (فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا) پس اگر ندانید (آبَاءَهُمْ) پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها (فَإِخْوَانُكُمْ) پس ایشان برادران شما اند (فِي الدِّينِ) در دین اسلام پس بگویید یا اخی

(وَمَوَالِيكُمْ ط) و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولائی (وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ) و نیست بر شما (جُنَاحٌ) گناهی (فِيمَا أَخْطَأْتُمْ) در ان چیز که خطا کردید (بِهٖ) بدان چون گفتن زید بن محمد (وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ) ولیکن گناه هست در آن چیز که قصد کند (قُلُوبُكُمْ ط) دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (غَفُورًا) آمرزنده آنرا که خطا کند (رَحِيمًا ۵) مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند (اَلنَّبِيُّ أَوْلٰى) پیغمبر سزاوار تر است (بِالْمُؤْمِنِينَ) بگرویدگان (مِنْ أَنْفُسِهِمْ) از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است به خلاف نفس ایشان که امراو بسبب شقاوت و موجب غوایت است پس باید که آن حضرت ع م دوستر باشد بنده از نفس او و در حدیث آمد که نگردد هیچ یک از شما مومن نباشد تا باشم من دوست ترین از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ع م بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولی تر است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و بشنوند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوار تر است از محبت با خود و با دیگران

* نظم *

* امتان را در دو عالم او است دوست * دوستی با دیگران بر بوی او است *
* دوستی با اصل باید کرد بس * فرع را بهرچه او دوست کس *
* اصل داری فرع هرگز گو مباش * تن بمان و جان بگیر ای خواجه باش *

(وَأَزْوَاجُهٗ) و زنان او (أُمَّهَاتُهُمْ ط) مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند در مصحف ابی و قرآت ابن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لاکلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث می گرفتند حق سبحانه نسخ حکم آن را می فرماید که (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ) و خویشاوندان (بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ) برخی از ایشان سزاوار ترند به برخی از توارث (فِي كِتَابِ اللّٰهِ) در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولوا الارحام احق اند بمیراث (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از گرویدگان یعنی انصار (وَالْمُهَاجِرِينَ) و از مهاجران که پیغمبر ع م ایشانرا با یکدیگر برادری داد (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا) مگر آنکه بکنید در زندگانی خود (إِلٰى أَوْلِيَائِكُمْ) با دوستان خود (مَعْرُوفًا ۵) نیکوئی یا وصیت کنید برای هرکه دوست میدارید (كَانَ ذٰلِكَ) هست آنکه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام (فِي الْكِتَابِ) در لوح محفوظ

یا در قرآن (مَسْطُوْرًا ۝) نوشته شده و ثابت گشته (وَاِذْ اَخَذْنَا) و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم (مِنَ النَّبِيّٖنَ)
از پیغمبران (مِيْثَاقَهُمْ) پیمان ایشانرا بر آنکه خدای را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یک دیگر را
تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از وی خواهند بود و این میثاق
از پیغمبران در روز الست گرفتیم (وَمِنْكَ) و گرفتیم از تو نیز که محمدی (وَمِنْ نُّوْحٍ وَّاِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى
وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۖ) و از این همه پیغمبران مذکور اند نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای
آن است که اولوا العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است (وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ) و گرفتیم ما
از پیغمبران همه (مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا ۙ) پیمانی محکم موکد بسوگند (لِّيَسْــَٔلَ الصّٰدِقِيْنَ) تا سوال کند خدای
راستگویانرا یعنی پیغمبران را (عَنْ صِدْقِهِمْ ۚ) از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند یا تصدیق
قوم مر ایشان را (وَاَعَدَّ) و آماده کرده است خدای (لِلْكٰفِرِيْنَ) مر ناگرویدگان را بر سل (عَذَابًا اَلِيْمًا ۝)
۱۷ ع عذابی دردناک (يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا) ای آن کسانی که ایمان آورده اید (اذْكُرُوْا) یاد کنید (نِعْمَةَ اللّٰهِ
عَلَيْكُمْ) نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما (اِذْ جَآءَتْكُمْ) چون آمدند بشما (جُنُوْدٌ) لشکرها چون
قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس (فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم بر ایشان (رِيْحًا)
بادی مراد باد صبا است (وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا ۭ) و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملایکه (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست
خدای (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه شما می کنید (بَصِيْرًا ۚ) بینا در این آیت بیان غزوهٔ احزاب است و آن قصه
اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود به مکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او
بر مقاتله با حضرت عم عهد بستند و از قریش و اعراب عرب بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه
شدند آن خبر بحضرت رسالت پناه عم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون
در پیش جبال سلع مقرر شده نزول فرمودند و مشاورت با اصحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعدد
بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد شمهٔ بموقف عرض
رسانید و رای آن حضرت عم آنرا شرف قبول ارزانی فرموده زمین بر صحابه رض قسمت کرده بحفر خندق
اشارت فرمود و صحابه رض بدان کار مشغول شدند حضرت عم خود نیز بمباشرت کشیدن خاک و بالا آوردن
از مغاک می شد یاران را وعدهٔ ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بزبان
معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و میتین بروکار نمی کرد
آن حضرت عم را خبر دادند و بسر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن

صخره زد تا سنگ شکست و نوری مانند برق از آن بجست و دران روشنی نظر انور حضرت عم بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بران صخره زد ثلث دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشت که قصر یمن بنظر آن حضرت عم در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سیوم بار تمام سنگ درهم شکست و نوری که از ان رخشان شد کوشکهای کسری بر آن حضرت عم عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق می کند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القطعه بعد شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و اعتبه بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت عم عهد بسته بودند باغوای یحیی بن اخطب عهد شکسته مددگار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که (اِذْ جَاۗءُوْكُمْ) یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها (مِّنْ فَوْقِكُمْ) از زبر شما یعنی از اعلای وادی (وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ) و از زیر شما یعنی از اسفل وادی (وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ) و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف (وَبَلَغَتِ الْقُلُوْبُ الْحَنَاجِرَ) و برسید دلها به حنجرها از ترس چه شش از شدت روح منتفخ می گردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسید (وَتَظُنُّوْنَ) و گمان بردید (بِاللّٰهِ الظُّنُوْنَا) بخدای انواع گمانها مخلصان را مظنه آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقانرا گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده استاصال گردند (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُوْنَ) آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند (وَزُلْزِلُوْا) و جنبانیده شدند (زِلْزَالًا شَدِيْدًا) جنبانیدنی سخت یعنی از جای می رفتند بمثابه که بددلان عزم این سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان ادراق الفرار مالا یطاق تکرار می فرمودند

* بیت *

* آرام ز دل بشد و دل از جای * * هوشش از سر رفت و قوت از پای *

(وَاِذْ يَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ) و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن ابی قشیر (وَالَّذِيْنَ) و آنانکه (فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ) در دلهای ایشان بیماری است یعنی ضعف اعتقاد (مَّا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗٓ) وعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس (اِلَّا غُرُوْرًا) مگر وعدهٔ فریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی

دهند (وَاِذْ قَالَتْ) و آن را نیز یاد کن که گفتند (طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ) گروهی از منافقان چون اوس ابن قبطی
و ابو عرابه و ابن ابی (یَا اَهْلَ یَثْرِبَ) ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینهٔ طیبهٔ طاهره در ناحیهٔ از و
واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب گویند الخ. این منافقان مردم مدینه را گفتند (لَا مُقَامَ لَکُمْ) جای
بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد با توقف در اینجا هیچ وجه ندارد (فَارْجِعُوْا) پس باز گردید
بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد و رجوع کنید بدین پدران واو را
بدست دشمنان باز دهید (وَیَسْتَأْذِنُ) و دستوری رجوع می طلبند (فَرِیْقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ) گروهی از ایشان
پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه (یَقُوْلُوْنَ) می گویند (اِنَّ بُیُوْتَنَا) بدرستیکه خانهای ما در مدینه (عَوْرَةٌ) خالی
است و استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بر آن شبخون نکند
(وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ) و حال آنکه خانهای ایشان خالی و باطل نیست بلکه استحکام تمام دارد (اِنْ یُّرِیْدُوْنَ)
نمی خواهند بدین رفتن (اِلَّا فِرَارًا) مگر گریختن از جنگ (وَلَوْ دُخِلَتْ) و اگر در آمده شوند بمدینه یعنی لشکر
کفار در آیند (عَلَیْهِمْ) بر منافقان و هجوم کنند (مِّنْ اَقْطَارِهَا) از جوانب آن یعنی یکبار به مدینه در آیند
و گرداگرد ایشان فرو گیرند (ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ) پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک
یا به مقاتلهٔ مسلمانان (لَاٰتَوْهَا) هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشانرا (وَمَا تَلَبَّثُوْا) و درنگ
نکنند (بِهَا) باجابت فتنه (اِلَّا یَسِیْرًا) مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام (وَلَقَدْ
کَانُوْا) و بدرستیکه بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی انابت (عَاهَدُوا اللّٰهَ) عهد کردند با خدای تعالی
(مِنْ قَبْلُ) پیش از این یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز (لَا یُوَلُّوْنَ الْاَدْبَارَ) پشتها بر نگردانند
در کارزارها (وَکَانَ عَهْدُ اللّٰهِ) و هست عهد خدای تعالی (مَسْئُوْلًا) پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از ان
و بر نقض آن و فا بدان جزا خواهند داد (قُلْ) بگو ای محمد که هیچ رو (لَّنْ یَّنْفَعَکُمُ الْفِرَارُ) سود ندارد
شما را گریختن (اِنْ فَرَرْتُمْ) اگر بگریزید (مِّنَ الْمَوْتِ) از مرگ (اَوِ الْقَتْلِ) یا از کشتن که لابد است
هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد (وَاِذًا) و آن هنگام که بگریزید یعنی
مثلا اگر فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد (لَّا تُمَتَّعُوْنَ) برخوردار نخواهید شد (اِلَّا قَلِیْلًا) مگر زمانی اندک

* بیت *

چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقهٔ فوات پوشیدنی

* که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد * که باز روی براه عدم نمی آرد *

(قُلْ) بگو ای محمد (مَنْ ذَا الَّذِيْ یَعْصِمُکُمْ) کیست آنکه نگاه دارد شما را (مِّنَ اللّٰهِ) از عذاب خدای تعالی

(إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا) اگر خواهد خدای شما را بدی و هزیمتی (أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ط) یا خواهد بشما نعمتی
و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا (وَلَا يَجِدُونَ لَهُم) و نمی یابند مردمان برای خویش (مِّن دُونِ اللَّهِ)
بجز خدای (وَلِيًّا) دوستیکه نفع رساند (وَلَا نَصِيرًا ۝) و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده
که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت‌پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمدینه رفت برادر اعیان
خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب
گذرانی و حضرت پیغمبر عم در میان نیزه و شمشیر جولان می کند در حال برادرش جواب داد که تو بیا
و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد
باز گشت و گفت بروم آنحضرت عم را از مقالات تو خبر کنم چون نزدیک حضرت عم رسید جبرئیل عم
پروی پیشی گرفته این آیت آورده بود که (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ) بدرستیکه میداند خدای تعالی (الْمُعَوِّقِينَ)
باز دارندگان از نصرت رسول را (مِنكُمْ) از گروه شما (وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ) و گویندگان مر برادران
خود را که (هَلُمَّ إِلَيْنَا ج) بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانانرا تحریف می کردند یا ابو سفیان یا یهود
منافقان را می گفتند خود را در معرض تلف میفگنید و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول
تلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه می فرماید (وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا لا) و نمی آیند منافقان
بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه (أَشِحَّةً) در حالیکه بخیلانند بمعاونت یا نفقه
(عَلَيْكُمْ ج) بر شما نمی خواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد (فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ) پس چون بیاید ترس
دشمن (رَأَيْتَهُمْ) بینی ایشانرا که از غایت بد دلی (يَنظُرُونَ إِلَيْكَ) می نگرند بسوی تو (تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ)
می گردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست (كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ) مانند کسیکه
پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده (مِنَ الْمَوْتِ ج) از سکرات موت (فَإِذَا ذَهَبَ
الْخَوْفُ) پس چون برود خوف (سَلَقُوكُم) برنجانند شما را و سخنان سخت گویند (بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ)
بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند (أَشِحَّةً) در حالتیکه بخیل اند (عَلَى الْخَيْرِ ط) بر غنیمت یعنی بوقت قسمت
غنایم مجادله و مناقشه کنند (أُولَٰئِكَ) آن گروه (لَمْ يُؤْمِنُوا) نگرویده اند (فَأَحْبَطَ اللَّهُ) پس باطل گردانیده
است خدای تعالی (أَعْمَالَهُمْ ط) کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرده خدای بطلان
عمل ایشانرا (وَكَانَ ذَٰلِكَ) و هست آن اظهار (عَلَى اللَّهِ) بر خدای تعالی (يَسِيرًا ۝) آسان (يَحْسَبُونَ
الْأَحْزَابَ) آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان (لَمْ يَذْهَبُوا ج) باز نگشته‌اند یعنی

ترس و بددلی منافقان بمثابه است که باوجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد
مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده (وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ) و اگر بیایند این لشکر نوبتی دیگر (يَوَدُّوا)
دوست میدارند منافقان (لَوْ أَنَّهُمْ) تمنا می کنند آنکه ایشان (بَادُونَ) صحرانشین باشند (فِي الْأَعْرَابِ)
در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی می خواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند (يَسْأَلُونَ)
می پرسند آینده و رونده را (عَنْ أَنْبَائِكُمْ) از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان
١٨ (وَلَوْ كَانُوا) و اگر باشند (فِيكُمْ) و در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد (مَا قَاتَلُوا) کارزار نکنند
ع (إِلَّا قَلِيلًا) مگر اندکی (لَقَدْ كَانَ) بدرستیکه هست (لَكُمْ) مر شما را ای ترسندگان و بددلان
(فِي رَسُولِ اللَّهِ) در کار پیغمبر خدای (أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در حرب
ثبات داد و بر شداید و محن صبر می کند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست
(لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) مر آن کسی را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را (وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ) و نعیم روز بازپسین را (وَذَكَرَ اللَّهَ) و مر آن کسی که یاد کرد خدای را (كَثِيرًا) بسیاری بدل
و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلوات والتحیات خبر داده بود صحابه را از آمدن
احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان (وَلَمَّا رَأَى
الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ) و چون دیدند مومنان احزاب را (قَالُوا) گفتند (هَٰذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ) این است
آنچه وعده کرده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم (وَرَسُولُهُ)
و آنچه فرموده بود رسول او مینشد الامر باجتماع الاحزاب علیکم (وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) و راست گفت خدا
و رسول او (وَمَا زَادَهُمْ) و نیفزود دیدن احزاب مر مومنان را (إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا) مگر باور داشتن
مواعید الهی و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای درین تعالیم مندرج است * بیت *

* هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او * * می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او *

آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان
رض که چون در حربگاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا شربت
شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف ایشان می فرماید (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از گرویدگان (رِجَالٌ
صَدَقُوا) مردانی که راست کردند (مَا عَاهَدُوا اللَّهَ) آن چیزرا که عهد کرده بودند با خدای تعالی (عَلَيْهِ)
بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ) پس از ایشان

کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد (قَضٰى نَحْبَهٗ) نذر خود در او کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض (وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ صلے) و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه (وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ۝) و تغییر ندادند عهد خود را تغییر دادنی و سخن خویش را بدل نساختند (لِيَجْزِيَ اللّٰهُ) تا جزا دهد خدای تعالی (الصَّادِقِيْنَ) راست گویان یعنی وفا کنندگان را (بِصِدْقِهِمْ) براستی ایشان یعنی بوفای ایشان (وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِيْنَ) و تا عذاب کند منافقان را (اِنْ شَاءَ) اگر خواهد که بر نفاق بمیرند (اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ ط) یا بازگردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ) بدرستیکه خدای هست (غَفُوْرًا) آمرزنده آنرا که توبه کند (رَحِيْمًا ۝) مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت پناه عم سوار شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبید که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذاشته پیش آمده مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار می کردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد دل کافران شکسته شد و حضرت رسول عم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد در روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمددگاری فرستاد * بیت *

* باد صبا بست میان نصرت ترا * دیدی چراغ را که کند باد یاوری *

صبا زلزله در آن لشکر افگند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملایکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند و میخها می کندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند بی دغدغهٔ قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت

* بیت *

* بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر * آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد *

(وَرَدَّ اللّٰهُ) و باز گردانید خدای تعالی از مدینه (الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) آنانرا که نگرویدند یعنی احزاب (بِغَيْظِهِمْ) با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند (لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا ط) نیافتند غنیمتی و نصرتی (وَكَفَى اللّٰهُ) و کفایت کرد خدای (الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ ط) مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملایکه (وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا) و هست خدای تعالی توانا بر احداث هرچه خواهد (عَزِيْزًا ۝) غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددگاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره

کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رض که امیر لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد (وَاَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم) و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشته اند (مِّنْ اَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل توریت یعنی یهود قریظه را (مِن صَيَاصِيهِمْ) از قلعهای ایشان (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) و افگندند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او (فَرِيقًا تَقْتُلُونَ) گروهی را می کشتید تا ششصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتید (وَتَاْسِرُونَ فَرِيقًا ج) و برده و اسیر می گیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را (وَاَوْرَثَكُمْ) و میراث داد شما را (اَرْضَهُمْ) زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق (وَدِيَارَهُمْ) و سرای ایشان یعنی حصون و قلاع (وَاَمْوَالَهُمْ) و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی (وَاَرْضًا لَّمْ تَطَؤُهَا ط) و داد شما را زمینی را که نرفته اید در ان یا مالک آن نبوده اید مراد خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام در آید تا قیامت درین خبر داخل است (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۝) بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بما زمان سید عباد * بیت *

* لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است * لاجرم هر نفس اقلیم دگر می گیرد *

ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور می طلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن چیزها طمع می کردند که در تصرف آن حضرت صلعم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بمنزله که در مسجد خزانهٔ وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل عم آیت تخییر
ع ۱۹ فرود آورده که (يَآ اَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ) بگو مر زنان خود را (اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ) اگر هستید شما که می خواهید (الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) زندگانی دنیا را یعنی تنعم در ان (وَزِينَتَهَا) و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها بتکلف (فَتَعَالَيْنَ) پس بیایید که (اُمَتِّعْكُنَّ) بدهم شما را امتعه طلاق (وَاُسَرِّحْكُنَّ) و رها کنم شما را (سَرَاحًا جَمِيلًا ۝) رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت (وَاِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ) و اگر هستید که می خواهید ثواب خدای تعالی (وَرَسُولَهُ) و خشنودی رسول او را (وَالدَّارَ

(الْآخِرَةَ) و نعیم سرای دیگر (فَإِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای تعالی (اَعَدَّ) آماده کرده است (لِلْمُحْسِنٰتِ) مر زنان نیکوکار را (مِنْكُنَّ) از شما یعنی آنها که اختیار عشق نانی کنند (اَجْرًا عَظِيْمًا ۝) مزدی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عائشه صدیقه رض بود (يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ) ای زنان پیغمبر (مَنْ يَّأْتِ مِنْكُنَّ) هر که بیاید از شما (بِفَاحِشَةٍ) بکاری ناپسندیده (مُّبَيِّنَةٍ) پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا می خواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول عم است (يُّضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ) دو تو کرده شود مر او را عذاب (ضِعْفَيْنِ ط) دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است (وَكَانَ ذٰلِكَ) و هست این تضعیف عذاب (عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ۝) بر خدای تعالی آسان ※ (وَمَنْ يَّقْنُتْ) و هر که مداومت می کند بر طاعت (مِنْكُنَّ) از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برید (لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ) مر خدای و رسول او را (وَتَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند عملی شایسته (نُّؤْتِهَآ اَجْرَهَا) بدهیم مر او را اجر او را (مَرَّتَيْنِ لا) دو باره یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر عم (وَاَعْتَدْنَا) و آماده ساختیم (لَهَا) برای آن زن (رِزْقًا كَرِيْمًا ۝) روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او (يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ) ای زنان پیغمبر (لَسْتُنَّ) نیستید شما (كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ) مانند یکی از زنان امت چه شما را افضال بسیار است بر سایر زنان (اِنِ اتَّقَيْتُنَّ) اگر می ترسید از خدای و فرمان او می برید (فَلَا تَخْضَعْنَ) پس نرمی و فروتنی مکنید (بِالْقَوْلِ) در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید (فَيَطْمَعَ الَّذِيْ) پس طمع کند در شما آن کسی که (فِيْ قَلْبِهٖ) در دل او (مَرَضٌ) بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور (وَّقُلْنَ) و بگوئید (قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝) سخن نیکو و پسندیده و دور از ریبت (وَقَرْنَ) و آرام گیرید (فِيْ بُيُوْتِكُنَّ) در خانهای خویش (وَلَا تَبَرَّجْنَ) و اظهار پیرایها مکنید (تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُوْلٰى) چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین که آن را جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم و اصح آن است که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم عم بوده که زنان لباسها مروارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و محمد است عم و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی (وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ) و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است (وَاٰتِيْنَ الزَّكٰوةَ) و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است (وَاَطِعْنَ اللّٰهَ) و فرمان برید خدای تعالی را در فرایض (وَرَسُوْلَهٗ ط) و پیغمبر او را در سنن (اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ) جز این نیست که می خواهد خدای تعالی

※ ۲۲) [illegible] ※

(لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) تا ببرد از شما گناه را (اَهْلَ الْبَيْتِ) ای زنان پیغمبر ع م (وَيُطَهِّرَكُمْ) و پاک گرداند شما را از معاصی (تَطْهِيْرًا ج) پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل است بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل می کند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر ع م در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد را و در احتساف از امام ابو منصور ماتریدی ه مینق نقل می کند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر ان دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین رض و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرموده که پیغمبر ع م در خانه من بر کلیمی که بر فراش وی افگنده بود دیدم نشسته بود فاطمه رض در آمده و جهت حضرت ع م سنبوسات با گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندان ترا بخوان تا درین خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورد مصطفی ع م فضاله آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر از ین جهت است که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند * شعر *

* آل عبا رسول الله و ابنته * * والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا *

در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رض نقل می کند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رض بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (وَاذْكُرْنَ) و یاد کنید ای زنان پیغمبر (مَا يُتْلٰى) آنچه خوانده می شود (فِيْ بُيُوْتِكُنَّ) در خانهای شما (مِنْ اٰيَاتِ اللّٰهِ) از آیات کلام الله (وَالْحِكْمَةِ ط) و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و این آیت حث می کند بر حفظ قرآن و حدیث (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ) بدرستیکه خدای تعالی هست (لَطِيْفًا) نیکو کار بشما (خَبِيْرًا ؏) دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت ارشاد کرد (اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ) بدرستیکه مردانی که منقاد بحکم خدا اند (وَالْمُسْلِمٰتِ) و زنان فرمان برنده (وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ) و باور دارندگان از رجال و نساء (وَالْقَانِتِيْنَ وَالْقَانِتَاتِ) و ثبات کنندگان بفرمان برداری از مردمان و زنان (وَالصَّادِقِيْنَ وَالصَّادِقَاتِ) و راست گویان در قول و فعل از ذکور و اناث (وَالصَّابِرِيْنَ وَالصَّابِرَاتِ) و صبر ع

کنندگان بر طاعتها و از معصیتها از هر دو فریق (وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ) و تواضع کنندگان از مردان و زنان (وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ) و صدقه کنندگان از هر دو طایفه (وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ) و روزه داران برای خدای تعالی فرضا و نفلا از رجال و نساء (وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ) و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا) و مردان ذکر گوینده خدای را بسیار (وَالذَّاكِرَاتِ) و زنان یاد کنندگان مر او را (أَعَدَّ اللَّهُ) آماده کرده است خدای (لَهُم) مر ایشانرا از ذکور و اناث (مَغْفِرَةً) آمرزش گناهان (وَأَجْرًا عَظِيمًا ۝) و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم زینب بنت جحش را از عرض به جهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود می خواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر صلعم بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله نیز در این ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ) و نباشد مر هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را (وَلَا مُؤْمِنَةٍ) و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب (إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ) چون حکم کرد خدا و رسول او (أَمْرًا) کاری را یعنی نکاح زینب بزید (أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی برگزیدن (مِنْ أَمْرِهِمْ ط) از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند (وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول او و ابا از حکم کتاب و سنت بگذرد (فَقَدْ ضَلَّ) پس بدرستیکه گمراه شود (ضَلَالًا مُّبِينًا ۝) گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول این آیت زینب و برادرش راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر صلعم را اعلام کرد که در علم قدیم مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت صلعم مانع می شد کما قال (وَإِذْ تَقُولُ) و یاد کن آنرا که گفتی (لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ) مر آن کس را که انعام کرده است خدای تعالی باسلام (عَلَيْهِ) بر وی باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو (وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ) و تو انعام کرده بر وی بپروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که (أَمْسِكْ عَلَيْكَ) نگاهدار برای خود (زَوْجَكَ) زن خود را یعنی زینب (وَاتَّقِ اللَّهَ) و بترس از خدای تعالی در کار او و از روی ضرر طلاقش مده (وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ) و پنهان می کردی در نفس خود (مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ) آنچه خدا پیدا کننده آن است یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو

خواهد بود (وَتَخْشَى النَّاسَ ج) و می‌ترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسرخوانده را بخواست (وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰهُ ط) و خدای تعالی سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت پناه عم ترسناک ترین خلق بود زیرا که خوف وخشیه بسبب علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله واخشاکم از همه عالمیان اخشی بود

* نظم *

* خوف وخشیت نتیجهٔ علم است * هر کرا علم بیش خشیت بیش *

* هر کرا خوف شد رفیق رهش * باشد از جمله رهروان در پیش *

آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات والتحیات پس او را فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت عم قصه بعرض زینب رسید از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شایستهٔ او هستم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد که (فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ) پس آن هنگام که پرسید زید (مِنْهَا) از زینب (وَطَرًا) حاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد (زَوَّجْنٰكَهَا) ما او را بتو دادیم (لِكَيْ لَا يَكُوْنَ) تا نباشد بعد از تو (عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ حَرَجٌ) بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی (فِيْ اَزْوَاجِ اَدْعِيَآئِهِمْ) در خواستن زنان پسرخوانده‌های خود را (اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ط) چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد (وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ) و هست کاری که خدای تعالی خواهد (مَفْعُوْلًا ۝) بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض سید عالم عم بعد از نزول آیت بخانه زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت عم فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر می کرد که الله تعالی مرا تزویج کرد پیغمبر عم و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند (مَا كَانَ) نیست (عَلَى النَّبِيِّ) بر پیغمبر (مِنْ حَرَجٍ) هیچ وزری و وبالی (فِيْمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهٗ ط) در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او این صورت مخصوص او نیست بلکه (سُنَّةَ اللّٰهِ) سنت نهاد خدای سنتی (فِي الَّذِيْنَ خَلَوْا) در آن کسانیکه گذشتند (مِنْ قَبْلُ ط) پیش از محمد عم مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید برایشان (وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ) و هست کار خدای (قَدَرًا مَّقْدُوْرَا نِ لا) اندازهٔ مقدر کرده شده که تخلف از آن محال است (الَّذِيْنَ يُبَلِّغُوْنَ) آن کسانی که میرسانند (رِسٰلٰتِ اللّٰهِ) پیغامهای خدای را بامتان خود (وَيَخْشَوْنَهٗ) و می ترسند از و (وَلَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا) و نمی ترسند

از هیچ کس (اِلَّا اللّٰهَ ط) مگر از خدای تعالی (وَكَفٰى بِاللّٰهِ) و بسنده است خدای تعالی (حَسِيْبًا ۝) کافی ترسندگان یا شمار کنندهٔ بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس نیز از و باشد بعد از واقعهٔ زینب رض زبان طعن بی ادبان دراز شد که این مرد مردمان را می گوید که زن پسران بر شما حرام است و خود می خواهد و زید را پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی می دانستند حق سبحانه آیت فرستاد که (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ) نیست محمد (اَبَآ اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ) پدر هیچ یکی از مردمان شما اگر چه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رض بوده اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقة پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد (وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ) و لیکن او فرستادهٔ خداست (وَخَاتَمَ النَّبِيّٖنَ ط) و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری بر و ختم کرده اند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان بود بظهور نور (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا ۝) بهمه چیزی دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بر و ختم شود و در عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی ص نتوان کردن ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جملهٔ انبیا نیز بدان حضرت ص و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمهٔ قیامت او خواهد بود چنانچه وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا چون کتاب را مهر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت بآن حضرت صلعم اختتام یافت در نبوت بند و بسته گشت دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی

* نظم *

* بهر او خاتم شده است او که بجود * مثل او نی بود و نی خواهند بود *

* چونکه در صنعت برد استاد دست * تو نگوئی ختم صنعت بر وی است *

۲ ع (يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا) ای کسانیکه گرویده اند (اذْكُرُوا اللّٰهَ) یاد کنید خدای را (ذِكْرًا كَثِيْرًا لا) یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر (وَّسَبِّحُوْهُ) و تسبیح گوئید او را نماز گزارید برای او (بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ۝) بامداد و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق است از روی ادا ساهی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست در لطایف قشیری رح آورده که امر بذکر کثیر اشارت است بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه در است که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوان است و دوستی نگذارد که زبان

از ذکر دوست یا دل از ذکر او خالی ماند * بیت *

* در هیچ مکانیم ز ذکرت خالی * * در هیچ زمانیم ز ذکرت غافل *

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي) او است خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت می کند (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَمَلَائِكَتُهُ) و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش می طلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملایکه بر شما (لِيُخْرِجَكُمْ) برای آن است تا بیرون آرد شما را (مِنَ الظُّلُمَاتِ) از تاریکیهای کفر (إِلَى النُّورِ) بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت درود خدای و ملایکه بر ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند اخراج از ظلمات معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدابیر بشر بنور یقین و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت (وَكَانَ) و هست خدای تعالی (بِالْمُؤْمِنِينَ) بگرویدگان (رَحِيمًا) مهربان که خود بر ایشان رحمت می کند و ملایکه را بآمرزش ایشان می فرماید (تَحِيَّتُهُمْ) تحیت مومنان از خدای تعالی (يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ) روزی که به بینند او را اعلامی است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی ومخافتی و گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه بینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید (وَأَعَدَّ) و آماده کرده است خدای تعالی (لَهُمْ) برای مومنان با وجود تحیت برایشان (أَجْرًا كَرِيمًا) مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر ندای کرامت است (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) بدرستیکه فرستادیم ترا (شَاهِدًا) گواه بتصدیق و تکذیب امت تو (وَمُبَشِّرًا) و مژده دهنده برحمت ما (وَنَذِيرًا) وبیم کننده از عقوبت ما (وَدَاعِيًا) و خواننده (إِلَى اللَّهِ) بپرستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او (بِإِذْنِهِ) بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او (وَسِرَاجًا مُنِيرًا) و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن است یعنی تالی آن را در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت عم نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت * بیت *

* چراغی روشن از نور خدائی * * جهان را داده از ظلمت رهائی *

دیگر هرچه در خانه گم می شود بنور چراغ باز توان یافت و حقایق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت * نظم *

* از وجان را بدانش آشنائی است * * وز و چشم جهان را روشنائی است *

* ز گنج معانی بر گشاده * * زبان صاحب دلان را مایه داده *

دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت است و دزد را واسطه فضیحت و عقوبت است

آن حضرت هم نیز دوستان را وتقیاء سلامت وکرامت ومنکران را موجب حسرت وندامت است ومنیرا تاکید است یعنی توچراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند وگاهی آفروخته وتو ازاول وآخر روشنی وچراغها بادی مقهور شوند وهیچ کس نو دتر اعناوب نتواند ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره * ودیگر چراغها را بشب روشن سازند بروز توشب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساختهٔ ودروز قیامت نیز از شعلهٔ شفاعت روشن خواهی ساخت * نظم *

* شد بدنیا رخش چراغ افروز * شب ما گشت زالتفاتش روز *

* باز فردا چراغ افروزد * که ازان جرم عاصیان سوزد *

در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وجعلنا سراجا وهاجا وپیغمبر را هم سراج گفت آن چراغ آسمان است واین چراغ زمین وزمان آن چراغ دنیا است واین چراغ دین آن چراغ منازل فلک است واین چراغ محافل ملک آن چراغ آب وگل است واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند وبظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آیند * بیت *

* از ظلمات عدم راه که بردی بیرون * گر نشدی نور تو شمع روان همه *

واشارت بهمین معنی فرموده است * بیت *

* زاقلیم عدم می آمدی پیش رو آدم * چراغی بود بردستش هم از نور جبینت *

(وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) ومژده ده مومنان را (بِأَنَّ لَهُم) بانکه مرایشان راست (مِنَ اللَّهِ) از خدای تعالی (فَضْلًا كَبِيرًا ۝) بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقاکه بزرگتر عطاء شریف تر جزا است (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) وفرمان مبر ناگرویدگان ومنافقان را یعنی بر بلی فرمان ایشان ثابت مباش (وَدَعْ) وبگذار ودست بدار (أَذَاهُمْ) مکافات رنج ایشان که بتو رسد یعنی درصدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ط) وتوکل برخدای تعالی کن در دفع ایشان (وَكَفَى بِاللَّهِ) وبسنده است خدای تعالی (وَكِيلًا ۝) کارساز ومهم پرداز یا نگاهبان یا ضامان بروعدهٔ نصرت وغالبیت ترا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که گرویده اید (إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) چون نخواهید زنان گرویده را (ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ) پس طلاق دهید ایشانرا (مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ) پیش از انکه مس کنید امام شافعی رح می گوید که مس کنایت از مباشرت است ونزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه (فَمَا لَكُمْ)

پس نیست مرشما را (عَلَیْهِنَّ) بر آن مطلقات (مِنْ عِدَّةٍ) هیچ عدتی (تَعْتَدُّوْنَهَا ج) که شمارید ایام آنرا (فَمَتِّعُوْهُنَّ) پس برخوردار سازید ایشان را بچیزیکه مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است ومتعه مندوب است نزد امام اعظم رح ونزد بعضی واجب واگر مهر مسمی ندارد متعه واجب است بقدر مال ویسار (وَسَرِّحُوْهُنَّ) ویا بگذارید ایشان را (سَرَاحًا جَمِیْلًا ۞) بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را برایشان وضرر برایشان مرسانید (یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ) ای پیغمبر (اِنَّاۤ اَحْلَلْنَا لَکَ) بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو (اَزْوَاجَکَ) زنان ترا (الّٰتِیْۤ اٰتَیْتَ) آنها که دادی تو (اُجُوْرَهُنَّ) مهرهای ایشان را تقیید احلال باعطای مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن (وَمَا مَلَکَتْ یَمِیْنُکَ) وحلال ساخته ایم برتو یعنی آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا (مِمَّاۤ اَفَآءَ اللّٰهُ) از آنچه بازگردانیده است خدای (عَلَیْکَ) برتو از غنایم مشرکان چون صفیه وریحانه وامثال ایشان (وَبَنٰتِ عَمِّکَ) ودختران عم ترا (وَبَنٰتِ عَمّٰتِکَ) ودختران عمهای تو از اولاد عبدالمطلب (وَبَنٰتِ خَالِکَ) ودختران خال تو (وَبَنٰتِ خٰلٰتِکَ) ودختران خالهای تو از اولاد عبدمناف بن زهره (الّٰتِیْ هَاجَرْنَ) آن زنان مذکورات که هجرت کردند (مَعَکَ ز) با تو محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آن حضرت عم باشد خاصة وقول ام‌هانی رض که مرا رسول عم خطبه کرد وبدین آیت بروی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم موید این قول است (وَامْرَاَةً مُّؤْمِنَةً) وزنی مومنه (اِنْ وَّهَبَتْ) اگر به بخشد (نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ) نفس خود مر پیغمبر را (اِنْ اَرَادَ النَّبِیُّ) اگر خواهد پیغمبر (اَنْ یَّسْتَنْکِحَهَا ق) آنکه در نکاح درآرد اورا (خَالِصَةً) خالص کرده شده احلال او خالص کردنی (لَّکَ) مر ترا (مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ ط) بجز مومنان یعنی از مخصوصات آن حضرت عم است که زنی را بهبه بی مهر نکاح تواند کرد امام اعظم رح فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد می‌شود اما مهر مثل لازم است ودر اتفاق این صورت اختلاف کرده اند واشهر آن است که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که اورا ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر ودر تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد واگر هبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت وهشت ماه در حرم محترم آن حضرت عم بوده ودر ربیع الاخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده ودولت عقد در نیافته (قَدْ عَلِمْنَا) بدرستیکه ما دانسته ایم (مَا فَرَضْنَا) آنچه فرض کرده ایم (عَلَیْهِمْ) برایشان یعنی بر امت از شرایط عقد (فِیْۤ اَزْوَاجِهِمْ) در نکاح زنان ایشان

یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره (وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ) و در داشتن مملوکات
ایشان یعنی توسعه امر در ان و ما حلال کردیم زنان را بر تو بجز دهبه بی مهر (لِكَيْلَا يَكُوْنَ) تا نباشد
(عَلَيْكَ حَرَجٌ ط) بر تو تنگی (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (غَفُوْرًا) آمرزنده مر چیزیرا که تحرز از او دشوار
است (رَّحِيْمًا ۝) مهربان بتوسع جائی که مظنهٔ حرج باشد (تُرْجِيْ) باز پس داری (مَنْ تَشَاۤءُ) هرکرا
خواهی (مِنْهُنَّ) از ازواج خویش (وَتُؤْوِيْٓ) و جای دهی (اِلَيْكَ) بسوی خود یعنی با خود داری (مَنْ
تَشَاۤءُ ط) هرکرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت عم ساقط شده
و در زاد المسیر گوید که میان همه ازواج غیر از سوده رض که نوبت خود را بعایشه رض بخشیده بود آن حضرت
عم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه
و ام حبیبه و میمونه رض و رعایت قسم می کرد میان ایشان هرگاه که می خواست و بر وجهی که می خواست
و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رض (وَمَنِ ابْتَغَيْتَ) و هر کرا خواهی باز
طلبی و دلجوئی کنی (مِمَّنْ عَزَلْتَ) از آنها که باز کرانه رفته از ایشان وارجا کرده (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ط) پس
هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو (ذٰلِكَ) آنکه این معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خود خوانی
(اَدْنٰٓى اَنْ تَقَرَّ) نزدیکتر است بآنکه روشن شود (اَعْيُنُهُنَّ) چشمهای ایشان (وَلَا يَحْزَنَّ)
و اندوهناک نشوند (وَيَرْضَيْنَ) و خوشنود باشند (بِمَآ اٰتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ط) بآنکه دهی ایشانرا همه یعنی
چون دانسته که آنچه تو می کنی از ارجا و ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خدای است ملول نمی شوند و گردن
می نهند (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) و خدای تعالی میداند (مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ ط) آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت
(وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (عَلِيْمًا) دانا بضمایر بندگان (حَلِيْمًا ۝) بردبار که تعجیل نکند بعقوبت
مجرمان (لَا يَحِلُّ) حلال نیست (لَكَ النِّسَاۤءُ) مر ترا از زنان (مِنْۢ بَعْدُ) از پس این نه زن که در عقد تواند
چه تسعه در حق آن حضرت عم چون اربعه است در حق امت (وَلَآ اَنْ تَبَدَّلَ) و حلال نیست آنکه بدل کنی
(بِهِنَّ) بدیشان (مِنْ اَزْوَاجٍ) از زنان دیگر یعنی یکی از ایشان طلاق دهی و بجای وی دیگری را نکاح کنی
(وَّلَوْ اَعْجَبَكَ) و اگرچه بشگفت آورد ترا (حُسْنُهُنَّ) خوبی ایشان (اِلَّا) استثناست از زنان یعنی
حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر (مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ ط) آنچه مالک آن شود دست تو یعنی
بتصرف تو در آید و ملک الیمین تو گردد (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیزها (رَّقِيْبًا ۝)
مهربان و نگهبان و کسی که از سر رقیبی حق آگاه گردد و او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا

دانستن است و در نهان و آشکارا با ادب و حرمت زیستن * بیت *

* چو دانستی که حق دانا و بینا است * * نهان و آشکارا خویش کن راست *

آورده‌اند که چون حضرت عم زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبید و دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشهٔ خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر عم می‌خواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه رض برفتند و سه کس مانده همچنان سخن می‌گفتند حضرت عم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت عم بخانهٔ زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که (يَاۤ اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) ای ع ۳
آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول (لَا تَدْخُلُوْا) در میائید (بُيُوْتَ النَّبِيِّ) در خانهای پیغمبر (اِلَّاۤ اَنْ يُّؤْذَنَ لَكُمْ) مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند (اِلٰى طَعَامٍ) بخوردن طعام آن هنگام در آئید (غَيْرَ نٰظِرِيْنَ) در حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید (اِنٰىهُ لا) رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر می‌شد می‌آمدند و می‌نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید (وَلٰكِنْ اِذَا دُعِيْتُمْ) ولیکن چون خوانده شوید (فَادْخُلُوْا) پس در آئید (فَاِذَا طَعِمْتُمْ) پس چون طعام خوردید (فَانْتَشِرُوْا) پس پراگنده شوید و کمکث مکنید (وَلَا مُسْتَاْنِسِيْنَ) و منشینید آرام گرفتگان (لِحَدِيْثٍ ط) برای سخن یکدیگر (اِنَّ ذٰلِكُمْ) بدرستیکه درنگ شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام (كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ) هست که میرنجاند پیغمبر را (فَيَسْتَحْيٖ مِنْكُمْ ز) پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید (وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيٖ) و خدای تعالی شرم نمی‌دارد (مِنَ الْحَقِّ ط) از گفتن راست (وَاِذَا سَاَلْتُمُوْهُنَّ) و چون خواهید از زنان پیغمبر را (مَتَاعًا) رختی از متعهٔ خانه که بدان نفع گیرید (فَسْـَٔلُوْهُنَّ) پس بخواهید از ایشان (مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ ط) از پس پرده (ذٰلِكُمْ) آن سوال از ورای حجاب (اَطْهَرُ) پاکیزه‌تر است و پاک دارنده‌تر (لِقُلُوْبِكُمْ) مردلهای شما را (وَقُلُوْبِهِنَّ ط) و دلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست (وَمَا كَانَ) و نرسد و نشاید (لَكُمْ) مر شما را (اَنْ تُؤْذُوْا) آنکه برنجانید (رَسُوْلَ اللّٰهِ) فرستادهٔ خدای تعالی را و بکنید آنچه وی را ناگوار باشد (وَلَاۤ اَنْ تَنْكِحُوْۤا)

و نشاید شما را آنکه نکاح کنید (اَزْوَاجَهٗ) زنان او را که دخول بها باشند (مِنْ بَعْدِهٖۤ) از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا

(اَبَدًا ط) هرگز (اِنَّ ذٰلِكُمْ) بدرستیکه ایذای آن حضرت صلعم ونکاح ازواج او (كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ) هست نزدیک خدای تعالی (عَظِيْمًا ۝) گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت صلعم لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت صلعم در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسان است چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات ولباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت صلعم دوخته اند * بیت *

* قبای سلطنت هر دو کون تشریف است * که جز بقامت اقبال او نیاید راست *

آورده اند که یکی از صحابه رض گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات در رسد من عایشه رض را بخواهم ودیگری را در خاطر گذشته وبزبان نیاورده آیت آمد که (اِنْ تُبْدُوْا) اگر آشکارا کنید (شَيْئًا) چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مومنانرا وبزبان می گوئید (اَوْ تُخْفُوْهُ) یا پنهان دارید آنرا در دل وبزبان نیارید (فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ) پس بدرستیکه خدای هست (بِكُلِّ شَيْءٍ) بهمه چیز از سر وعلانیه (عَلِيْمًا ۝) دانا وبدان شما را جزا خواهد داد * در خبر است که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند پدران و برادران وخویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت وشنید باید کرد این آیت آمد که (لَا جُنَاحَ) هیچ گناهی نیست (عَلَيْهِنَّ) بر زنان (فِيْ اٰبَآئِهِنَّ) در نمودن روی به پدران خویش (وَلَآ اَبْنَآئِهِنَّ) ونه پسران خویش (وَلَآ اِخْوَانِهِنَّ) ونه برادران خویش (وَلَآ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ) ونه پسران برادران خویش (وَلَآ اَبْنَآءِ اَخَوٰتِهِنَّ) ونه پسران خواهران خویش (وَلَا نِسَآئِهِنَّ) ونه بزنان ایشان یعنی مومنات (وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ ج) ونه آنچه مالک است دستهای ایشان از غلامان وکنیزکان واصح آن است که کنیزکان وشرح ازین مبحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل وامر فرمود که ای زنان در پس پرده حجاب قرار گیرید (وَاتَّقِيْنَ اللّٰهَ ط) و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش بر مدارید (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ) بدرستیکه خدای هست (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیز از افعال و اقوال شما (شَهِيْدًا ۝) گواه واز همه ز ظاهر و باطن گذرد آگاه * نظم *

* دیده بپوشید ز نامحرمان * در شوید از ره وهم وگمان *

* در پس زانوی حیا و وقار * خوش بنشینید بصبر و قرار *

ای عزیز از فحوای آیتهای گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلعم مفهوم می شود وارادف فرمود آنها را بآیتی که مشعر است بکمال عنایت در باره آن حضرت صلعم فرمود (اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ)

درستیکه خدای و فرشتگان او (یُصَلُّوْنَ) درود می فرستند (عَلَی النَّبِیِّ) بر پیغمبر ع‍م (یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید (صَلُّوْا عَلَیْهِ) صلوة گوئید برو (وَسَلِّمُوْا) و سلام گوئید بروی (تَسْلِیْمًا ۞) سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صلی علی محمد این است که بارخدایا تعظیم کن محمد ص‍م را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین ع‍م و ملایکه و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوات بر آن حضرت ص‍م درین آیت محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالک رح گوید که در همه عمر یکبار واجب است و زیاده بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکد است یعنی در تشهد اول بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجب است و بمذهب امام ابوحنیفه رح و برخی از علمای ش فیه سنت است دایمه را رض و در وقت گفتن و شنیدن نام آن حضرت ع‍م اختلاف است بعضی برانند که هر نوبت ذکر و گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت با سه واجب است و بعض فتوی بر آن است که نام آن حضرت ص‍م در مجلسی هرچند تکرار یابد یک نوبت ذکر درود واجب است و باقی سنت و در کیفیت صلوة احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رح فرموده که افضل آن است که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام بیارد برین وجه که اللهم صلی علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و سلم تسلیما کثیرا کثیرا و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آدابیکه دران رعایت باید کرد حواله بمطالعهٔ تحفة الصلوات است

* نظم *

* یا سید الانام درود جناب تو * * وردِ زبان ما است مه و سال و صبح و شام *

* نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور * * در دست ما همین صلوات است والسلام *

(اِنَّ الَّذِیْنَ) بدرستیکه آنانکه (یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ) میرنجانند خدای را یعنی ارتکاب می کنند آنچه نزدیک خدای تعالی مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر (وَرَسُوْلَهٗ) و میرنجانند پیغمبر او را قولا که سحر و شعر میگویند و فعلا که الم بروی و دندان مبارکش میرسانند (لَعَنَهُمُ اللّٰهُ)

دور گردانید خدای تعالی ایشان را از رحمت خود (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) در سرای دنیا و عقبی (وَأَعَدَّ)
وآماده کرده (لَهُمْ) برای ایشان در آخرت (عَذَابًا مُّهِينًا) عذابی خوار کننده (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ
الْمُؤْمِنِينَ) وآنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان سلمی (وَالْمُؤْمِنَاتِ) و زنان گرویده را چون
عایشه صدیقه رض (بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا) بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند (فَقَدِ
احْتَمَلُوا) پس هر آینه برمیدارند این موذیان (بُهْتَانًا) دروغ بزرگ (وَإِثْمًا مُّبِينًا) و گناهی هویدا
یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه ظاهر می شوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمد
که بکلمات نالایق مرتضی علی کرم الله وجهه را میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی حضرت
عمر فاروق رض کنیزکی آراسته را دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده منزجر ساخت
کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان نالایم شنیع به مشافهه با فاروق رض گفت
واین آیت درباره او نازل شد و گویند در شان زانیان است که شبها بر سر راهها نشستندی و دست
تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و سدی می فرماید که در آن وقت حرایر را علامت آن بود که سر پوشیده
در راه رفتندی و جواری سر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سرپوشیدگان تحاشی می نمودند لاجرم آیت
مد که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (قُلْ لِأَزْوَاجِكَ) بگو مر زنان خود را (وَبَنَاتِكَ) و دختران خود را ع ۴
(وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ) و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه (يُدْنِينَ) نزدیک گردانند و فرو
گذارند (عَلَيْهِنَّ) بر رویها و بدنهای خویش (مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ط) چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود
را بدان بپوشند (ذَٰلِكَ) این پوشیدن سر و روی و بدن (أَدْنَىٰ) نزدیک تر است (أَنْ يُعْرَفْنَ) بآنکه
ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی (فَلَا يُؤْذَيْنَ ط) پس ایذا کرده نشوند یعنی آن
زانیان تعرض نکنند ایشان را (وَكَانَ اللَّهُ) وهست خدای تعالی (غَفُورًا) آمرزنده گناهان گذشته را
چون توبه کنند (رَّحِيمًا) مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان می کند (لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ) اگر باز
نایستند منافقان از نفاق خود (وَالَّذِينَ) واگر یکطرف نشوند آنکه (فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ) در دلهای
ایشان بیماری است یعنی زانیان از قصد زنا و میل بخواهش (وَالْمُرْجِفُونَ) واگر ترک نکنند مخبران
اراجیف یعنی آنها که خبرهای بد می افگنند (فِي الْمَدِينَةِ) در مدینه از لشکرهای اسلام و معایب مومنان
(لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ) هر آینه برگماریم ترا برایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتال ایشان (ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ)
پس همسایگی نکنند با تو (فِيهَا) در مدینه (إِلَّا قَلِيلًا) مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند (مَّلْعُونِينَ)

راندگان و دور ماندگان (أَيْنَمَا ثُقِفُوا) هر کجا که یافته شوند (أُخِذُوا) گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را
(وَقُتِّلُوا) و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را (تَقْتِيلًا ۝) کشتنی بجاری (سُنَّةَ اللّٰهِ) سنت نهاده است
خدای سنتی (فِي الَّذِينَ خَلَوْا) در آنانکه گذشتند (مِنْ قَبْلُ ج) پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم
ماضیه که انبیا را امر بقتال منافقان حکم کنند (وَلَنْ تَجِدَ) و نیابی تو (لِسُنَّةِ اللّٰهِ) مر سنت خدای را (تَبْدِيلًا ۝) ربع
بدل کردنی و تغییر دادنی (يَسْئَلُكَ النَّاسُ) می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا (عَنِ السَّاعَةِ ط)
از ساعت رستخیز (قُلْ) بگوای محمد (إِنَّمَا عِلْمُهَا) جزین نیست که دانستن وقت قیامت (عِنْدَ اللّٰهِ ط)
نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند (وَمَا يُدْرِيكَ) و چه
چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمی دانی (لَعَلَّ السَّاعَةَ) شاید آمدن قیامت (تَكُونُ قَرِيبًا ۝)
باشد نزدیک (إِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (لَعَنَ الْكَافِرِينَ) براند ناگرویدگان را یعنی منکران بعث و
حشر را دور ساخت از رحمت خود (وَأَعَدَّ) و آماده کرد (لَهُمْ) برای ایشان (سَعِيرًا لا) عذاب آتش
افروخته (خَالِدِينَ فِيهَا) در حالتیکه جاودان باشند در ان (أَبَدًا ج) تاکید است یعنی همیشه در آتش
معذب مانند (لَا يَجِدُونَ) نیابند (وَلِيًّا) دوستیکه ایشان را بیرون آرد از دوزخ (وَلَا نَصِيرًا ۝) و نه یاری
و مددگاری که عذاب از ایشان باز دارد (يَوْمَ تُقَلَّبُ) یاد کن روزی را که گردانیده شود (وُجُوهُهُمْ)
رویهای ایشان (فِي النَّارِ) در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند وگاهی بر روی
افگنند (يَقُولُونَ) ایشان می گویند (يَا لَيْتَنَا) کاشکی ما (أَطَعْنَا اللّٰهَ) فرمان می بردیم خدای را (وَأَطَعْنَا
الرَّسُولَا ۝) و فرمان برداری می کردیم پیغمبر را (وَقَالُوا) وگویند اتباع و اراذل قوم (رَبَّنَا) ای پروردگار ما
(إِنَّا أَطَعْنَا) بدرستیکه ما فرمان بردیم (سَادَتَنَا) مهتران قبایل خود را (وَكُبَرَاءَنَا) و بزرگان و پیشوایان را
(فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ۝) پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند بافسانه وافسوس فریب دادند (رَبَّنَا)
ای پروردگار ما حکم کن میان ما (آتِهِمْ) بده ایشانرا (ضِعْفَيْنِ) دو برابر (مِنَ الْعَذَابِ) از عذابی که بما داده
زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل (وَالْعَنْهُمْ) و بران ایشان را (لَعْنًا كَبِيرًا ۝) راندنی بزرگ که باز
خواندن نباشد ۝۝ زیراست که هرکرا حق سبحانه براند دیگری تواند که بخواند * بیت *

* هرکرا قهر تو راند که تواند خواند * * وانکرا لطف تو خواند که تواند راندن *

ع ۵ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که گرویده اید (لَا تَكُونُوا) مباشید (كَالَّذِينَ) مانند آنانکه (آذَوْا مُوسَى)
برنجانیدند موسی عم را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را عم برنجانیدند و اورا بزنا

نسبت کردند و شمهٔ از ان در قصهٔ قارون گذشت (فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ) پس پاک گردانید او را خدای تعالی (مِمَّا قَالُوا ط) از انچه گفتند و زنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند به پاکی وی اعتراف نمود یا وقتیکه با هارون عم بکوه طور رفتند و هارون عم آنجا وفات یافت و گفتند تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملایکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا به برأت ذمهٔ برادر اقرار کرد یا می گفتند که او عیبی دارد که غسل تنها می کند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب در آمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم در آمد موسی عم برهنه از پی او دوید و بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست (وَكَانَ) و بود موسی عم (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خدای تعالی (وَجِيهًا ﴿) با جاه قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ) ای گروه گرویدگان بترسید از خدای تعالی و در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذای رسول او (وَقُولُوا) و بگوئید (قَوْلًا سَدِيدًا ﴿) سخنی راست و درست و استوار و درباره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ نگوئید و ناراستی در سخن مکنید چون حدیث افک عایشه و قصهٔ زینب رض و گفته اند قول سدید کلمهٔ لا اله الا الله است یا سخنیکه بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع درین باب آن است که قول سدید سخنیکه صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید (يُصْلِحْ) تا اصلاح آرد خدای (لَكُمْ) برای شما (أَعْمَالَكُمْ) کردارهای شمارا یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد (وَيَغْفِرْ لَكُمْ) و بیامرزد برای شما (ذُنُوبَكُمْ ط) گناهان شما (وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ) و هر که فرمان برد خدایرا (وَرَسُولَهُ) و پیغمبر او را در انچه فرماید (فَقَدْ فَازَ) پس بدرستیکه برهد از شر و بر مقصد بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد (فَوْزًا عَظِيمًا ﴿) فیروزی بزرگ و آن لقا است یا بهشت (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ) بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا حدود شرع و در موضع فرموده که نماز است و روزه و زکوة و جهاد و حج و امانت مردم یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است بر هر تقدیر عرضه کرد آن را (عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) بر آسمانها و زمین (وَالْجِبَالِ) و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب و قتیکه فهم در ایشان آفریده بود (فَأَبَيْنَ) پس سرباز زدند (أَنْ يَحْمِلْنَهَا) از آنکه بردارند امانت را (وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) و بترسیدند از ان و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه مارا آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملایکه اند و بر سکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرضه کرد و ابا کردند و سرباز زدند از راه مخافت نه از روی مخالفت

(وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ ط) و برداشت آنرا آدمی ضعیف و ناتوان (اِنَّهٗ كَانَ) بدرستیکه هست انسان (ظَلُوْمًا) ستمگار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند و او باعجز خود قبول کرد (جَهُوْلًا لا) نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد (لِّيُعَذِّبَ اللّٰهُ) تا عذاب کند خدای تعالی (الْمُنَافِقِيْنَ وَالْمُنَافِقَاتِ) مردان و زنان منافق را بتضییع امانت (وَالْمُشْرِكِيْنَ وَالْمُشْرِكَاتِ) و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت (وَيَتُوْبَ اللّٰهُ) و باز گردد خدای برحمت (عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (غَفُوْرًا) آمرزنده تائبان (رَّحِيْمًا) مهربان بر ایشان علما و عرفا از این آیت سخن بسیار است و از انجمله شمه ایراد کرده می شود جمعی معنی آیت را برابر ان فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه است که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق آن است که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داده و بر ایشان عرض تخییر و ایشان ابا کردند از خشیت عجز نه از روی معصیت انسان قبول کرد از راه همت نه از روی قوت * بیت *

* آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعه فال بنام من دیوانه زدند *

امام قشیری رح آورده که امانت بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود سر باز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمال آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم عم بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار ما را برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم که وحملناهم فی البر والبحر * بیت *

* راه او را بدو توان پیمود * بار او را بدو توان برداشت *

صاحب انوار آورده که می شاید که مراد بامانت عقل و تکلیف باشد چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آن است که قوتین را از تعدی نگاهداشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود آن تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسان است ظلم و جهل چنانچه گوئی الماء طهور یعنی از شان او است طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیان است اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جهل

گرفته‌اند و جمعی بران مانده‌اند یا خود این دو صفت نوع انسانرا باعتبار اغلب افراد ثابت است در اصطفاف آورده که ظلوم و جهول است نزد خلق نه نزد حق و در تفسیر خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد ابا نمودند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که افنا می کند ذات خود درا در هویت مطلقه و جهول است که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی می کند در فتوحات فرموده که امانت اتصاف است باسمای حسنی که بر همه موجودات عرضه کرده اند و انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر بر نداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف است بجهل و عجز از معرفت حق * مصرع * العجز عن درک الادراک ادراک * و حضرت میر قاسم انوار قدس سره در بعضی از رسایل خود امانت را بخلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدل است اما بمعنی اذا جاوز شیء حده انعکس ضده این جا جلوه داد * و ظلوم و جهول صیغهٔ مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد منتهی در گذرند هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح می گوید که ظلوما جهولا این جا مدح است نه ذم آدم هم بار همت برداشت که فوق الطاقت بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود نه انسی که بار گران است گفت از غیر حق جاهل بودم آوازهٔ ظلومی و جهولی او در دو عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بو العجبی که عشق را در عالم بشریت است در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمتند و مرد سایه پرور و محبت بی درد را قدری و قیمتی نیست عشق را طایفه درخورند که صفت انجمال فیهما من یفسد فیها سرمایهٔ بازار ایشان دست است انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشان است

* بیت *

* عاشقانرا درد و بدنامی خوش است * * عاشقانرا سوز و ناکامی خوش است *

آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا صفت رفعت ثابت است * زمین فریاد برکشید که مرا صفت بسطت واقع است * صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصل است تحمل این بار ندارم نشاید که آفت بما باز خورد و این صفتها از ما بستاند * آدم خاکی گفت که مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد فرمان شد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آوردی زبان حال او می گفت که بار گران بمدد یار مهربان می توان کشید

* بیت *

* آن بار که از بردن او عرش اباکرد * * با قوت تو حمال آن بار توان بود *

القصه خلعت ضمان امانت جز بر قامت باستقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیاید و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین اهمیت نام زد او را جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اویند سپندانه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افگندند * مصرع * ناکور شود هر آنکه نتواند دید

سورة السبا مكية (بسم الله الرحمن الرحيم) وهي اربع وخمسون آية

ع (الحمد لله) همه سپاس و ستایش مر خدایراست (الذی له) آن خدائی که مر او راست (ما فی السموت) آنچه در آسمانها است از وسایط جلایل نعم (وما فی الارض) و آنچه در زمینها است از روابط دقایق جود و کرم (وله الحمد) و مر او را است ستایش (فی الآخرة) در آن سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقام و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او در افضال ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند (وهو الحکیم) و او است کاردان (الخبیر) دانا باحوال بندگان از آشکار و نهان (یعلم) میداند (ما یلج) آنچه فرو رود (فی الارض) در زمین چون آب باران (وما یخرج) و آنچه بیرون آید (منها) از زمین چون نبات یا دانا است بآنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات و آنچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات (وما ینزل) و میداند آنچه فرود می آید (من السماء) از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار (وما یعرج) و آنچه بالا میرود (فیها) در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در عرائس التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل ع م و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت پناه عم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از نفایس انفاس اولیا و اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می آید همانجا منزل می کند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود ناله تایبان است و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین * بیت *

* عاقلان تسبیح شیخ ارچند مقبول است لیک * * آه درد آلود رندان را قبول دیگر است *

(وهو الرحیم) و او است مهربان در اتمام نعمت (الغفور) بوشنده گناهان بپرده رحمت (وقال الذین)

كَفَرُوْا) وگفتند آنانکه کافرشدند از روی انکار یا استهزا که (لَا تَاْتِيْنَا السَّاعَةُ ط) نمی آید بما قیامت (قُلْ) بو ای محمد (بَلٰى) نه آن است که شما می گوئید آری (وَرَبِّيْ) بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بزودی (لَتَاْتِيَنَّكُمْ لا) هر آینه بیاید بشما قیامت (عٰلِمِ الْغَيْبِ ج) صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیدها است (لَا يَعْزُبُ) دور نشود (عَنْهُ) از علم او یا پوشیده نگردد از و (مِثْقَالُ ذَرَّةٍ) هم سنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا (فِي السَّمٰوٰتِ) در آسمانها (وَلَا فِي الْاَرْضِ) و نه در زمین (وَلَا اَصْغَرُ) و نیست خردتر (مِنْ ذٰلِكَ) از مثقال ذره (وَلَا اَكْبَرُ) و نه بزرگتر از ان (اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ) مگر آنکه مکتوب است در کتاب (مُّبِيْنٍ لا) روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده (لِّيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ط) وکرده اند عملهای شایسته (اُولٰٓئِكَ) آن گروه مومنان و نکوکاران (لَهُمْ) مرایشان راست (مَّغْفِرَةٌ) آمرزش خطیات (وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ ۝) وروزی بزرگوار یعنی بی طلب و تعب (وَالَّذِيْنَ سَعَوْا) و آنانکه بشتابند (فِيْٓ اٰيٰتِنَا) در آیت های کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند (مُعٰجِزِيْنَ) عناد کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان برما تا عذاب ما از ایشان فوت شود (اُولٰٓئِكَ) آن گروه (لَهُمْ) مرایشان راست (عَذَابٌ) عذابی (مِّنْ رِّجْزٍ اَلِيْمٌ ۝) از سخت ترعذابی الم رساننده (وَيَرَى الَّذِيْنَ) و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آن است که تا بدانند آنانکه (اُوْتُوا الْعِلْمَ) داده شدند علم را مراد اصحاب پیغمبر اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آن است که اهل علم دانند (الَّذِيْٓ اُنْزِلَ) آن چیزی که فرو فرستاده شده است (اِلَيْكَ) بسوی تو (مِنْ رَّبِّكَ) از آفریدگار تو یعنی قرآن (هُوَ الْحَقَّ لا) او راست و درست است (وَيَهْدِيْٓ) و او یعنی آن منزل راه نماید (اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيْزِ) براه خداوند غالب (الْحَمِيْدِ ۝) ستوده بر نعم غایت الحمد (وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) وگفتند آنانکه نگرویده اند یعنی از منکران بعث بعض مر بعضی را گفتند (هَلْ نَدُلُّكُمْ) آیا دلالت کنیم شما را (عَلٰى رَجُلٍ يُّنَبِّئُكُمْ) بر مردی که خبر دهد شما را یعنی محمد که می گوید (اِذَا مُزِّقْتُمْ) چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند همه اجزای شما را (كُلَّ مُمَزَّقٍ لا) همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک (اِنَّكُمْ) بدرستیکه شما (لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ ج) هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران بایکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد (اَفْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ) آیا می بندد بر خدای (كَذِبًا) دروغی را عمدا (اَمْ بِهٖ جِنَّةٌ ط) آیا بوی جنونی هست که

می گوید چیزی که نمی داند (بَلِ الَّذِينَ) نه چنین است که می گویند بل آنانکه (لَا يُؤْمِنُونَ) نمی گروند (بِالْآخِرَةِ) بدان سرای (فِي الْعَذَابِ) در عذاب اند بدان جهان (وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ۝) در گمراهی دور از صواب بدین جهان و وصف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازی است چه بعد از صفت ضال است (أَفَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی بینند و نمی گروند کافران (إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) بسوی آنچه در پیش ایشان است (وَمَا خَلْفَهُمْ) و آنچه از پس ایشان است (مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ط) از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین (إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ) اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین (أَوْ نُسْقِطْ) یا فرو افگنیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ ط) قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در نظر با آسمان و زمین یا در تامل با قتدار خسف و اسقاط (لَآيَةً) هر آینه دلالتی است و عبرتی (لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ۝) ۷
مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر می نمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت (وَلَقَدْ آتَيْنَا ع
دَاوُودَ) و هر آینه دادیم داود را (مِنَّا) از نزدیک ما (فَضْلًا ط) زیادتی بر سایر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر معجزه و غیرها یا عادت مناجات یا علم با آنکه جز بارگاه او ملجاو پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه که داود عم بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بزمین افکندندی * نظم *

* ز صوت دلکشش جان تازه گشتی * روان را ذوق بی اندازه گشتی *

* سپهر چنگ پشت ارغنون ساز * از ان پرحال ترشنوده آواز *

و بعضی گفته اند که فضل آن است که بعد ازین می گوید (يَا جِبَالُ أَوِّبِي) گفتیم ما که ای کوهها باز گردانید آوازهای خود را (مَعَهُ) با داود عم در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر کجا که رود و هرگاه که خواهد و این معجزه داود عم بود که هرگاه خواستی کوه با و روان شدی (وَالطَّيْرَ ط) و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده اند که چون داود عم تسبیح گفتی کوهها بصداوی را مدد دادندی و مرغان بر زبر سروی صف کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی * بیت *

* چو گردد مطرب من نغمه پرداز * ز شوقش مرغ روح آید بپرواز *

روزی فرشته بر یا زت داود ع آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفهٔ اوئی اولی آن است که طعام تو
از کسب تو باشد داود ع از خدا پیشهٔ طلبید امر شد که زره گری کند و آن را بروی آسان گردانید چنانچه
می فرماید (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ لا) ونرم گردانیدیم مراو را آهن بی آتش و مطرقه چنانکه در دست او چون
موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم (أَنِ اعْمَلْ) با آنکه بساز (سَابِغَاتٍ)
زرههای فراخ دامن گشاده (وَقَدِّرْ) واندازه نگهدار (فِي السَّرْدِ) در بافتن آن یعنی حلقههای مساوی
در هم افگن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درهم
فروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقهٔ عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت شش
هزار زره در خانهٔ او بود (وَاعْمَلُوا) و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل خود عمل کنید (صَالِحًا ط) عملی شایسته
یعنی خالص از اغراض (إِنِّي) بدرستیکه من (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید (بَصِيرٌ) بینام و لایق آن
پاداش خواهیم داد (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ) و مسخر کرده شد مر سلیمان را ع باد (غُدُوُّهَا شَهْرٌ) رفتن او
بامداد یک ماهه راه (وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ج) و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله
در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوتت نمودی (وَأَسَلْنَا) و جاری کردیم (لَهُ) برای
او (عَيْنَ الْقِطْرِ ط) چشمهٔ مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی
بود از یمن بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و از ان مس آنچه می خواستند می ساختند
(وَمِنَ الْجِنِّ) و رام کرده شد مراو را از دیوان (مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ) کسی که کار کردی پیش او
(بِإِذْنِ رَبِّهِ ط) بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که (وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ) و هر که بگردد و مایل شود از دیوان
و سرکشی کند (عَنْ أَمْرِنَا) از فرمان ما و از اطاعت سلیمان ع (نُذِقْهُ) بچشانیم او را (مِنْ عَذَابِ
السَّعِيرِ) از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکه که تازیانه از آتش در دست داشته
مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان ع دیوی بیرون رود آن تازیانهٔ آتش بر وی زند
و او را بسوزد (يَعْمَلُونَ) می کردند (لَهُ) برای سلیمان ع (مَا يَشَاءُ) آنچه می خواست (مِنْ مَحَارِيبَ)
از غرفههای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو باید رفت
و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعههای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان ع
در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و قاتوم و غمدان و هنده و حیده و امثال آن
(وَتَمَاثِيلَ) و می ساختند تمثالها و صورتهای ملایکه و انبیا ع بر وضعی که در ضمان عبادت بران بوده اند

تا مردمان آنرا مشاهده نمودند بر همان هیئت پیشتر نمانده و دران زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان می ساختند و حق سبحانه بوقت محاربه باد ارواح در ایشان می دمید تا در قتال قوی و صاحب باس شدند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان عم خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود را برو سایه کردندی (وَجِفَانٍ) و می کردند از برای سلیمان عم کاسهای چوبین و غیر آن (كَالْجَوَابِ) مانند حوضهای بزرگ (وَقُدُوْرٍ رّٰسِيَاتٍ ط) و دیگهای بلند بر سه پای نهاده مانند کوهها و او را ده هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود است (اِعْمَلُوْا) گفتیم عمل خیر کنید (آلَ دَاوٗدَ) ای آل داود (شُكْرًا ط) برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرمود که آل داود عم ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بودی بشکر الهی و عنایت بادشاهی (وَقَلِيْلٌ) و اندکی (مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُوْرُ) از بندگان من سپاس دارنده و شکور آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگزاری ادا کند با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکر دیگر و ازاینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر

* مثنوي *

* حد شکر حق نداند هیچ کس * حیرت آمد حاصل دانا و بس *
* آن بزرگی گفت با حق در نهان * کای پدید آرندهٔ هر دو جهان *
* ای منزه از زن و فرزند و جفت * کی توانم شکر نعمتهات گفت *
* پیک حضرت دادش از ایزد پیام * گفتش از تو این بود شکر مدام *
* چون درین ره این قدر بشناختی * شکر نعمتهای ما پرداختی *

آورده اند که بنای بیت المقدس را داود عم آغاز کرده بود و سلیمان عم در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورده هنوز یکسال کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان عم در آمده طلب ودیعت روح کرد سلیمان عم کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بدارید از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان عم در گذشت او را بنشاندند و بر وی نماز گزاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان از دور او را زنده می پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام می نمودند

تا بهمه از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد واو بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال داجوف بوادی گریخته کما قال الله تعالی (فَلَمَّا قَضَيْنَا) پس آن هنگام که قضا کردیم (عَلَيْهِ الْمَوْتَ) بر سلیمان عم مرگ را واو را مرده بر عصا تکیه داده (مَا دَلَّهُمْ) دلالت نکرد مر دیوان را (عَلَىٰ مَوْتِهِ) بر مرگ سلیمان عم (إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ) کرم چوب خواره که از زمین برآمده (تَأْكُلُ) می خورد (مِنسَأَتَهُ ج) عصای او را (فَلَمَّا خَرَّ) پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان عم (تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ) دانسته دیوان (أَن لَّوْ كَانُوا) آنکه اگر بودندی که البته (يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ) دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر می کردند حق سبحانه می فرماید که اگر ایشان دانا بودندی نخست (مَا لَبِثُوا) درنگ نکردندی یکسال (فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۝) در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود (لَقَدْ كَانَ) بدرستیکه بود (لِسَبَإٍ) مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را (فِي مَسْكَنِهِمْ) در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خوانده یعنی در مسکن ایشان (آيَةٌ صلے) علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل بجده فرسخ و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه وگاه بودی که فاضل آب از ویت شجر با آب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع شدی و سه ثقبه بر آن سد ترتیب کردند تا اول ثقبه اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی (جَنَّتَانِ) و آیتی که در مساکن ایشان گفته شد دو بوستان بود (عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ ط) از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ می نمود (كُلُوا) گفت پیغمبر مر ایشان را که بخورید (مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ) از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر عم گفت که ازین نعمتها بخورید (وَاشْكُرُوا لَهُ ط) و شکر کنید مر خدایرا (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ) این شهری که خدای شما را داد روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آب شیرین و خاک پاک

* بیت *

* شهری چو بهشت از نکوئی * چون باغ ارم به تازه روئی *

در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و نسیم در جامها نیفتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی شپشها که در جامهٔ
وی بودی بمردی (وَرَبٌّ غَفُورٌ) و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است
مر کسی را که توبه کند از شرک (فَأَعْرَضُوا) پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نه نمودند
و در خبر است که سیزده پیغمبر عم بدیشان آمده همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی
ذی الادغار بن حیشان بعد از رفع حضرت ادریس عم بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه
موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بود که همه
در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدایق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم
و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم بر ایشان
(سَيْلَ الْعَرِمِ) سیل صعب و گفته اند عرم بند آب است یا نام وادی که آب از آید یا اسم موش
دشتی که بند را سوراخ کرد (وَبَدَّلْنَاهُمْ) و بدل دادیم ایشانرا (بِجَنَّتَيْهِمْ) باغهای ایشان (جَنَّتَيْنِ)
دو باغ (ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ) خداوند میوهٔ تلخ (وَأَثْلٍ) و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق
مشاکلت است (وَشَيْءٍ) چیزی (مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ) از کنار اندک یعنی در ان شوره زارها اندک میوه کنار
دادیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده (ذَٰلِكَ) این عذاب (جَزَيْنَاهُمْ) پاداش دادیم ما ایشانرا
(بِمَا كَفَرُوا) بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده بر عمل کافر شدند (وَهَلْ نُجَازِي) و آیا عقاب کرده
شود (إِلَّا الْكَفُورَ) مگر ناسپاسی و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی
آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزای عام است هر مومن و کافر را و مجازات خاصهٔ کفار را است آورده اند
که بقایای سبا نزد پیغمبر عم آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان
گشوده فرمود که (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم (بَيْنَهُمْ) میان سبا (وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي) و میان آن دیهها که
بکرم خود (بَارَكْنَا) برکت دادیم (فِيهَا) در ان از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا
(قُرًى ظَاهِرَةً) دیهای معمور آشکارا متصل بیکدیگر در عین المعانی گوید از مارب که منزل اهل سبا بود
تا شام چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمد (وَقَدَّرْنَا) و تقدیر کردیم (فِيهَا السَّيْرَ) در ان دیهها رفتن مردم را
باعتدال بر مراحل بیان کردیم و گفتیم (سِيرُوا) بروید (فِيهَا) در ان دیها (لَيَالِيَ وَأَيَّامًا) شبها و روزها
(آمِنِينَ) امان یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی

مواضع بقیۂ سبا آغاز تجارت کردہ از یمن بہ شام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و توانگرانرا بدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیادہ و مفلس این راه همچنان میروند که سوارہ و توانگر (فَقَالُوا) پس گفتند اغنیای ایشان (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (بَاعِدْ) دوری افگن (بَيْنَ أَسْفَارِنَا) میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند و توانند کرد (وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و ستم کردند بدین دعا به نفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم (فَجَعَلْنَاهُمْ) پس بگردانیدیم اهل سبا را (أَحَادِيثَ) سخنان یعنی ایشان به تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند (وَمَزَّقْنَاهُمْ) و پراگندہ ساختیم ایشانرا (كُلَّ مُمَزَّقٍ) هر پراگندہ ساختنی تا یکی از ایشان در مارب نماند قبیلۂ غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار بیثرب و جذام بتهامه و ازد بعمان و این کار ضرب المثل شد بحدی که تفرقوا ایدی سبا (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم (لَآيَاتٍ) هر آینه عبرتها است (لِكُلِّ صَبَّارٍ) مر هر صبر کنندہ را بر محنتها (شَكُورٍ) سپاس گویندہ بر نعمتها در کشف الاسرار آوردہ که اهل سبا در خوشحالی و فارغ بالی می گذرانیدند بسبب ناسپری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان انچه رسید * بیت *

* روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم * دامنی که در آغوش بود اکنون بدندان می گزم *

(وَلَقَدْ صَدَّقَ) و بدرستیکه راست یافت (عَلَيْهِمْ) بر اهل سبا و اصح آن است که بر همه کافران (إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) ابلیس گمان خود را یعنی گمان بردہ بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهادہ اند دست یابم و ایشانرا گمراه کنم گمان او دربارۂ اهل غوایت راست شد (فَاتَّبَعُوهُ) پس پیروی او کردند در شرک و معصیت (إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند (وَمَا كَانَ) و نبود (لَهُ عَلَيْهِمْ) مر ابلیس را بر آنکه گمان او درشان ایشان محقق شد (مِنْ سُلْطَانٍ) تسلطی و استیلای (إِلَّا لِنَعْلَمَ) مگر برای آنکه جدا کنیم (مَنْ يُؤْمِنُ) کسی را که می گرود (بِالْآخِرَةِ) بدان سرای (مِمَّنْ هُوَ) از کسیکه (مِنْهَا فِي شَكٍّ) از آخرت در گمان است تا بدانند اولیای ما اهل ایمان را ارباب گمانرا (وَرَبُّكَ) و پروردگار تو (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیزها (حَفِيظٌ) نگاهبان است ع ۸

(قُلِ) بگو ای محمد مر بنی ملیح را (ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ) بخوانید آنانرا که گمان بردہ اید ایشانرا خدایان (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکارہ هیچ مددی می یابید یعنی ایشانرا بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافرانرا بگوی که بخوانید

آلهه خود را نه هیچ اجابت کنند شما را و چگونه اجابت کنند شما را که ایشانها (لَا يَمْلِكُونَ) مالک نمی شوند
ایشان (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) هم سنگ مورچه از خرد شده (فِي السَّمٰوٰاتِ) در آسمانها (وَلَا فِي الْأَرْضِ)
و نه در زمین (وَمَا لَهُمْ) و نیست مر بتان یا فرشتگانرا (فِيهِمَا) در آسمان و زمین (مِنْ شِرْكٍ) هیچ شرکی
نه در آفریدن و نه در تصرف کردن (وَمَا لَهُ) و نیست مر خدایرا (مِنْهُمْ) از اصنام ملایکه در تقدیر و تدبیر
(مِنْ ظَهِيرٍ) هیچ یاری دهنده گاری (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) و سود نکند شفاعت کس (عِنْدَهُ) نزدیک
خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که به ملایکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست کردن نفع نکند
(إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ط) مگر کسیکه دستوری دهد خدای مر او را برای شفاعت کردن یا مأذون باشد بدرخواست
کردن و روز قیامت منتظر باشند و هم شافع هم مشفوع له او در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت
عزت چه فرمان دهد و این انتظار می برند (حَتّٰى إِذَا فُزِّعَ) تا چون بردارند فزع را (عَنْ قُلُوبِهِمْ) از دلهای
ایشان و دستوری شفاعت دهند (قَالُوا) گویند بعضی از ایشان بعض را که (مَاذَا قَالَ) چه چیز گفت
(رَبُّكُمْ) پروردگار شما در باب شفاعت (قَالُوا الْحَقَّ ط) گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که
مومنان را شفاعت کنند نه کافرانرا (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) و خدای برتر است و بزرگوارتر از انکه
پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت تواند کرد (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ) بگو ای محمد که روزی میدهد شما را
(مِنَ السَّمٰوٰاتِ) از آسمانها باران (وَالْأَرْضِ ط) و از زمین نبات (قُلِ اللّٰهُ) و هم خود بگوی روزی
دهد شما را خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام بزبان نگویند و بدل مقر اند
(وَإِنَّا) و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوییم و یکی را پرستش کنیم که بهر صفت
یکی است (أَوْ إِيَّاكُمْ) یا شما مشرکان که جماد را مراتب امکانیت فروتر از و نیست با واجب الوجود
شریک سازید (لَعَلٰى هُدًى) بر راه راستیم (أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) یا در گمراهی آشکارا (قُلْ لَا تُسْأَلُونَ)
بگو پرسیده نخواهید شد شما (عَمَّا أَجْرَمْنَا) از آنکه می کنیم از بدی (وَلَا نُسْأَلُ) و ما پرسیده نخواهیم شد (عَمَّا
تَعْمَلُونَ) از آنچه شما می کنید بلکه هر کس را از عمل او سوال پروردگار ما خواهند کرد مناسب آن جزا
خواهند داد (قُلْ يَجْمَعُ) بگو جمع کند (بَيْنَنَا) میان ما (رَبُّنَا) پروردگار ما روز قیامت (ثُمَّ يَفْتَحُ) پس حکم کند
(بَيْنَنَا بِالْحَقِّ ط) میان ما براستی و محق را ببهشت برد و مبطل را بزندان و بال
(وَهُوَ الْفَتَّاحُ) و او است حکم کننده در قضاهای مشکل (الْعَلِيمُ ط) دانا به چگونگی حکم (قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ)
بگو بنمایید من آنانرا که (أَلْحَقْتُمْ) پیوسته اید (بِهِ) بخدای (شُرَكَاءَ) انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت بتانرا

شریک حق می‌سازید در عبادت (كَلَّا ط) این انبازی درست نیست (بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ) بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که دم شرکت با او تواند زد (الْحَكِيْمُ ۝) دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبت شرکت تواند داد * نظم *

* وحده لا شریک له صفتش * و هو الفرد اصل معرفتش *

* شرک را سوی وحدتش ره نیست * عقل از کنه ذاتش آگه نیست *

* هست در راه کبریای جلال * شرک نالایق و شریک محال *

(وَمَا اَرْسَلْنٰكَ) و نفرستادیم ترا ای محمد (اِلَّا كَافَّةً) مگر فرستادن عامه و شامل (لِّلنَّاسِ) مر همه مردمانرا از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر به عامهٔ خلق و این از خصایص افضلیت آنحضرت است ع که مبعوث بود باهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچ کس از انبیاء ع بتمام جن و انس مبعوث نشده * نظم *

* ترا دادند منشور سعادت * وزان پس نوع انسان آفریدند *

* پریرا جمله در خیل تو کردند * پس آنگاهی سلیمان آفریدند *

و گفته‌اند های کافه برای مبالغه است چون علامت و نسابت یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارندهٔ مردمانرا از شرک (بَشِيْرًا) مژده دهنده بافضال کسیکه بتوحید اقرار کند (وَّنَذِيْرًا) و بیم کنندهٔ بعدل آنرا که بشرک اصرار نماید (وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ) و لیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی‌دانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد (وَيَقُوْلُوْنَ) و می‌گویند از فرط جهالت (مَتٰى) کی باشد (هٰذَا الْوَعْدُ) این وعدهٔ عذاب یا قیام قیامت (اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝) اگر هستید شما راست گویان یعنی رسول و مومنان (قُلْ لَّكُمْ) بگو مر شما را (مِّيْعَادُ يَوْمٍ) وعدهٔ روزی است که چون برسد (لَّا تَسْتَاْخِرُوْنَ) باز پس نمانید (عَنْهُ) از آن روز (سَاعَةً) مقدار اندک زمانی (وَّلَا تَسْتَقْدِمُوْنَ ۝) و پیشی نگیرید بران آورده‌اند که کفار که اهل کتاب را از احوال پیغمبر ع پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده‌ایم و او پیغمبر بحق است ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیت نازل شد که (وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) و گفتند آنانکه کافر شدند مراهل کتاب را که ما (لَنْ نُّؤْمِنَ) ایمان نداریم ع ٩
(بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ) باین قرآن که بر محمد فرو می‌آید (وَلَا بِالَّذِيْ) و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده است (بَيْنَ يَدَيْهِ ط) پیش از وی (وَلَوْ تَرٰى) و اگر ببینی (اِذِ الظّٰلِمُوْنَ) چون ستمکاران یعنی مشرکانرا (مَوْقُوْفُوْنَ) بازداشتگان باشند (عِنْدَ رَبِّهِمْ صلے) نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی

امری صعب وکاری پرخوف (یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ) باز می گردانند برخی از ایشان (اِلٰی بَعْضِ نِ الْقَوْلَ ج)
بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنے محاوره می کنند و سخن بر همدیگر می گردانند (یَقُوْلُ الَّذِیْنَ
اسْتُضْعِفُوْا) می گویند آنکه زبون گرفتگان بودند یعنے تابعان و پس روان (لِلَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا) مر آنانرا
که از قول حق سرکشی می کردند یعنے پیشوایان و بزرگان (لَوْلَآ اَنْتُمْ) اگر نه بودید شما یعنے اضلال و اغوای
شما نمی بود (لَکُنَّا مُؤْمِنِیْنَ ۝) هر آینه می بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید
(قَالَ الَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا) گویند آنانکه گردن سرکشی کرده بودند (لِلَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا) مر آنانرا که در دنیا
زبون و بیچاره گرفته بودند (اَنَحْنُ صَدَدْنٰکُمْ) آیا ما باز داشتیم شما را (عَنِ الْهُدٰی) از قبول ایمان
و هدایت (بَعْدَ اِذْ جَآءَکُمْ) پس از آنکه آمد بشما (بَلْ کُنْتُمْ) بلکه بودید شما به نفس خود (مُّجْرِمِیْنَ ۝)
گناهگاران و شرک آرندگان (وَقَالَ الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا) و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند (لِلَّذِیْنَ
اسْتَکْبَرُوْا) مر آنانرا که از قول حق سرکشیدند (بَلْ) نه چنین است که ما بخود کافر شده ایم بلکه (مَکْرُ الَّیْلِ
وَالنَّهَارِ) مکر و فریب شما در شب و روز باز دارنده ما بود از ایمان (اِذْ تَاْمُرُوْنَنَآ) چون می فرمودید ما را
(اَنْ نَّکْفُرَ بِاللّٰهِ) بآنچه کافر شویم بخدای (وَنَجْعَلَ لَهٗ) و فرا گیریم مر او را (اَنْدَادًا ط) همتایان (وَاَسَرُّوا
النَّدَامَةَ) و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند و عمان خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر
پنهان دارند تا بسرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنے
ظاهر گردانند پشیمانی را (لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ ط) آن هنگام که به بینند عذاب را (وَجَعَلْنَا الْاَغْلٰلَ)
و بکنیم ما غلهای آتشین را (فِیْٓ اَعْنَاقِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ط) در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان
ایراد مستقبل بلفظ ماضی بجهت تحقیق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال
ایشان است (هَلْ یُجْزَوْنَ) آیا جزا داده شوند مر ایشان یعنے نشوند (اِلَّا مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝) مگر بآنچه باشند
که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت پناه ع می فرماید (وَمَآ اَرْسَلْنَا) و نفرستادیم ما (فِیْ قَرْیَةٍ)
در هیچ دیهی و شهری (مِّنْ نَّذِیْرٍ) هیچ بیم کننده یعنے پیغمبری (اِلَّا قَالَ) مگر آنکه گفتند (مُتْرَفُوْهَآ لا)
متنعمان و متکبران آن ده مر آن پیغمبران را (اِنَّا) بدرستیکه ما (بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ) بآنچه فرستاده شده اید
بآن یعنے بزعم خود (کٰفِرُوْنَ ۝) ناگرویدگان و منکرانیم (وَقَالُوْا نَحْنُ) و دیگر گفتند ما (اَکْثَرُ اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا لا)
بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنے مال و فرزندان ما بیش از شما است پس ما بدعوی رسالت
سزاوارتریم از شما (وَمَا نَحْنُ) و نیستیم ما (بِمُعَذَّبِیْنَ ۝) عذاب کرده شدگان یعنے خدای ما را غضب

نخواهد کرد زیرا که ما را به نعمت گرامی کرده پس به محنت خوار نخواهد ساخت (قُلْ اِنَّ رَبِّيْ) بگو بدرستیکه
پروردگار من (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می گرداند روزی را (لِمَنْ يَّشَاءُ) برای هرکه می خواهد از اهل شرک
و معصیت به مشیت خود نه برای کرامت او (وَيَقْدِرُ) و تنگ می سازد بر هرکه می خواهد بجهت حکمت
خود نه از روی مذلت (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ) و لیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُوْنَ۝) نمی دانند و گمان می برند
که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود (وَمَا اَمْوَالُكُمْ)
و نیست مالها که بشما داده ایم (وَلَا اَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم (بِالَّتِيْ تُقَرِّبُكُمْ) ١٠
بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را (عِنْدَنَا) نزدیک ما (زُلْفٰى) نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال ع
صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمی گرداند (اِلَّا مَنْ اٰمَنَ)
مگر کسی را که بگرود (وَعَمِلَ صَالِحًا) و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه
کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه (لَهُمْ)
مرایشانراست (جَزَآءُ الضِّعْفِ) پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفصد (بِمَا عَمِلُوْا)
بسبب آنچه کردند از نیکیها (وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ) و ایشان در غرفهای بهشت (اٰمِنُوْنَ۝) ایمنند از مکاره
آفات و شداید و مخافات (وَالَّذِيْنَ يَسْعَوْنَ) و آنانکه می شتابند و کوشش می نمایند (فِيْ اٰيَاتِنَا) در آیتهای ما
یعنی قرآن و بران زبان طعن می کشایند (مُعٰجِزِيْنَ) در حالتیکه گمان برند گانند که ما را عاجز توانند ساخت
از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان (اُولٰٓئِكَ) آن گروه (فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُوْنَ۝)
در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگانند (قُلْ) بگو ای محمد (اِنَّ رَبِّيْ) بدرستیکه آفریدگار من (يَبْسُطُ الرِّزْقَ)
گشاده می سازد روزی را (لِمَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ) برای هرکه می خواهد از بندگان خود از کافر و عاصی
بر وفق مشیت خود (وَيَقْدِرُ لَهٗ) و تنگ می سازد برای هرکه می خواهد بر وجه حکمت خود (وَمَآ اَنْفَقْتُمْ)
و آنچه نفقه می کنید (مِّنْ شَيْءٍ) از چیزی که شما راست در راه خدای (فَهُوَ) پس خدای (يُخْلِفُهٗ ج)
عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته
از آسمان نزول می نماید یکی می گوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و دیگری
دعا می کند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عرضهٔ تلف ساز ❁ بیت ❁

❁ بده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد ❁ ❁ منه بر روی هم کاخر که زمانی آن تلف گردد ❁

(وَهُوَ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ۝) و خدای تعالی بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد

واسطه است در ایصال رزق و رزاق حقیقی او است (وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا) و یاد کن روزی را
که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاع (ثُمَّ یَقُوْلُ) پس گوئیم و حفص در هر دو لفظ بیا می خواند یعنی خدای تعالی
همه را حشر کند پس گوید (لِلْمَلٰٓئِکَةِ) مر فرشتگان را که (اَهٰٓؤُلَآءِ اِیَّاکُمْ) آیا این گروه اند که شما را
(کَانُوْا یَعْبُدُوْنَ) بودند که می پرستیدن و این سوال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان
است از شفاعت ملایک (قَالُوْا) گویند فرشتگان (سُبْحٰنَکَ) پاکی تر است از آنکه غیر ترا پرستند
(اَنْتَ وَلِیُّنَا) توئی خداوند ما معبود ما و ما خود را در بندگی تو منحصر دیدانیم بجهة معبودیت خود را روا داریم
یا توئی دوست ما (مِنْ دُوْنِهِمْ ج) بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما
به پرستش ایشان را رضا داده باشیم (بَلْ کَانُوْا) بلکه بودند که از جهال و غوایت (یَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ ج)
می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل می شدند بصورتها
متوهمه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملایکه اند (اَکْثَرُهُمْ) بیشتر مردمان (بِهِمْ) بدیوان (مُّؤْمِنُوْنَ ۝)
گرویدگانند یعنی متابعت ایشان می کنند (فَالْیَوْمَ) پس امروز که همه تکبها مر خدای را است (لَا یَمْلِکُ)
مالک نمی شود (بَعْضُکُمْ) بعضی از شما (لِبَعْضٍ) برای بعضی (نَّفْعًا) سودی را (وَّلَا ضَرًّا ط) و نه زیانی را
یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست (وَنَقُوْلُ) و گوئیم (لِلَّذِیْنَ
ظَلَمُوْا) مر آنان را که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن (ذُوْقُوْا) بچشید (عَذَابَ النَّارِ
الَّتِیْ) عذاب آن آتشی که (کُنْتُمْ بِهَا) بودید که بدان (تُکَذِّبُوْنَ ۝) تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید
(وَاِذَا تُتْلٰی) و چون خوانده شود (عَلَیْهِمْ) بر کافران (اٰیٰتُنَا) آیتهای ما یعنی قرآن (بَیِّنٰتٍ) آیتهای روشن
(قَالُوْا) گویند (مَا هٰذَآ اِلَّا رَجُلٌ) نیست این کس که می خواند کلام یعنی محمد مگر مردی که (یُّرِیْدُ اَنْ یَّصُدَّکُمْ)
می خواهد آنکه بازدارد شما را (عَمَّا کَانَ) از آن چیزی که بودند که پرستند (یَعْبُدُ اٰبَآؤُکُمْ ج) می پرستیدند
پدران شما آنرا یعنی مدعای او این است که شما را از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث
کرده در آرد و تابع خود سازد (وَقَالُوْا) و گفتند (مَا هٰذَآ) نیست این کلام که می خواند یعنی قرآن (اِلَّآ اِفْکٌ)
مگر دروغی (مُّفْتَرًی ط) بربافته بخدای اضافت کرده (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار
که (لِلْحَقِّ) مر پیغام راست را (لَمَّا جَآءَهُمْ لا) آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن (اِنْ هٰذَآ) نیست
این (اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۝) مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند (وَمَآ اٰتَیْنٰهُمْ) و حال آنکه
نداده ایم ایشانرا (مِّنْ کُتُبٍ) از کتابها فرو فرستاده که همواره (یَّدْرُسُوْنَهَا) بخوانند آنرا تا ازانجا

ودلیل آرند بر بطلان قرآن (وَمَآ اَرْسَلْنَآ اِلَيْهِمْ) و نفرستادیم بسوی ایشان (قَبْلَكَ) پیش از تو یعنی در زمان فترت (مِنْ نَّذِيْرٍ ط) هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید (وَكَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ) و تکذیب کردند مر انبیا را امم آنانکه پیش از ایشان بودند (وَمَا بَلَغُوْا) و حال آنکه نرسیدند اهل مکه (مِعْشَارَ مَآ اٰتَيْنٰهُمْ) بده یک آنچه داده ایم ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اصحاب ها ایات (فَكَذَّبُوْا رُسُلِيْ قف) پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (نَكِيْرِ ۝) انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات (قُلْ اِنَّمَآ اَعِظُكُمْ) بگو ای محمد جز این ع ١١
نیست که پند میدهم شما را و ارشاد می کنم (بِوَاحِدَةٍ ج) بیک چیز (اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ) آن چیز آن است که برخیزید از مجلس پیغمبر هم برای خدای و پراگنده شوید (مَثْنٰى وَفُرَادٰى) دو دو تا بایکدیگر مشاورت کنید و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوْا قف) پس تفکر کنید در امر محمد از مبدای حال او تا این غایت اطوار او را یاد آرید تا بدانید که البته (مَا بِصَاحِبِكُمْ) نیست این یار شما (مِّنْ جِنَّةٍ ط) هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و آن کافی است بر صدق قول او (اِنْ هُوَ) نیست او (اِلَّا نَذِيْرٌ لَّكُمْ) مگر بیم کننده مر شما را (بَيْنَ يَدَيْ) پیش از وقوع (عَذَابٍ شَدِيْدٍ ۝) عذابی سخت که عذاب آخرت است (قُلْ مَا سَاَلْتُكُمْ) بگو آنچه می طلبم شما را (مِّنْ اَجْرٍ) از مزدی بر ادای رسالت (فَهُوَ لَكُمْ ط) پس آن مر شما را است یعنی هر مزدی که برادای رسالت می خواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ اجری نمی خواهم (اِنْ اَجْرِيَ) نیست مزد دعوت من (اِلَّا عَلَى اللّٰهِ ج) مگر بر خدای تعالی (وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) و او بر همه چیزها (شَهِيْدٌ ۝) گواه است (قُلْ اِنَّ رَبِّيْ) بگو بدرستیکه پروردگار من (يَقْذِفُ بِالْحَقِّ ج) می افگند حق را یعنی وحی را القا می کند بر هر که می خواهد یا سخن راست و درست را منتشر می سازد در آفاق مراد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن است (عَلَّامُ الْغُيُوْبِ ۝) او است دانای پوشیدها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست (قُلْ جَآءَ الْحَقُّ) بگو ای محمد آمد سخن راست و درست یعنی قرآن با اسلام یا بعثت پیغمبر (وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ) و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را (وَمَا يُعِيْدُ) و باز نگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث (قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ) بگو اگر بلغزیدم از راه حق چنانکه گمان می برید بمن (فَاِنَّمَآ اَضِلُّ) پس جز این نیست که

می لغزم (عَلٰی نَفْسِيْ ج) بر نفس خود یعنی وبال آن عاید بمن است (وَاِنِ اهْتَدَیْتُ) واگر براه راست
روم (فَبِمَا یُوْحِیْ) پس بسبب آن است که وحی می فرستد (اِلَیَّ) بسوی من (رَبِّيْ ط) پروردگار
من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت او است (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای تعالی (سَمِیْعٌ) شنوا است
دعای بندگان را (قَرِیْبٌ ۝) نزدیک است بامید نیاز مندان (وَلَوْ تَرٰی) واگر ببینی کافرانرا (اِذْ فَزِعُوْا)
چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر ببینی امری عجیب با هول (فَلَا فَوْتَ)
پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن و پناه بحصن بردن عذاب از ایشان فوت نشود (وَاُخِذُوْا) وگرفته شوند
(مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ لا) از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر
بچاه بدر و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان و قوم او است که در آخر الزمان خروج کنند
و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند
پس معنی اخذ از مکان قریب بدین تقدیر آن است که از تحت اقدام خود ماخوذ کردند و از تمام
آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت به مکه برد دیگر که او را ناجیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبر
خسف قوم بسفیان رساند (وَقَالُوْا) و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف
(اٰمَنَّا بِهٖ ج) ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا به پیغمبر یا بحشر ما را بازگردانید بدنیا (وَاَنّٰی لَهُمُ التَّنَاوُشُ)
و از کجا باشد ایشان را بازگشتن و حفص بغیر همزه می خواند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا
فرا گرفتن ایمان (مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ ج) از موضعی دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان دنیا
است و نزدیک باس آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند (وَقَدْ كَفَرُوْا بِهٖ) وحال آنکه نگرویدند
بخدا و رسول و بعث را (مِنْ قَبْلُ ج) پیش از این که در حیز تکلیف بودند (وَيَقْذِفُوْنَ) و می افگندند (بِالْغَيْبِ)
بپوشیدگی سخنان را یعنی بگمان خود سخن می گفتند و بر قرآن و رسول طعن می کردند (مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ ۝)
از جای دور یعنی دورتر بودند از آنچه می گفتند و نمی دانستند که چه می گویند (وَحِيْلَ) وجدا کرده شد (بَيْنَهُمْ)
میان ایشان (وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُوْنَ) و میان آنچه آرزو می بردند از آنچه گفته از قبول ایمان و رجعت بدنیا
(كَمَا فُعِلَ) همچنانکه کرده شد همین عمل (بِاَشْيَاعِهِمْ) باشباه ایشان از کافران گذشته (مِّنْ قَبْلُ ط)
پیش از این یعنی ایمان باس از ایشان نیز قبول نکردند (اِنَّهُمْ كَانُوْا) بدرستیکه ایشان بودند
(فِيْ شَكٍّ مُّرِيْبٍ ۝) در گمان تهمت افگنده و مضطرب سازنده

سورة فاطر مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي خمس واربعون آية

ع ۱۲ (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ) ستایش که شاید و ثنای که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار شناخت ستایش است (فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) نو آفریننده و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها است (وَجَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ) و گردانندهٔ فرشتگان (رُسُلًا) رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیاء و گویند رسالات الهی به پیغمبران هم رسانند بوحی و باولیاء بالهام و بمومنان برؤیای صادقه پس صفت فرشتگان می کند (اُولِیْٓ اَجْنِحَةٍ) خداوندان بالها (مَّثْنٰى) دو دو برای طیران (وَثُلٰثَ) و سه سه (وَرُبٰعَ ط) و چهار چهار و برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر آن نه چه در خبر است که جبرئیل عم ششصد بال دارد (یَزِیْدُ) زیاده می کند (فِي الْخَلْقِ) در آفرینش خود (مَا يَشَآءُ ط) آنچه می خواهد یعنی در اجنحهٔ ملایکه می افزاید تا از چهار زیاده می شود و اصح آن ست که مراد از خلق آدمیان اند و زیادت ایشان باعتباریه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت و عینین و گفته اند مراد خط نیکو است یا محبت در دلها خلق امام قشیری رح فرموده که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبهٔ قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) برهمه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق (قَدِيْرٌ) توانا است (مَا يَفْتَحِ اللّٰهُ) آنچه بگشاید خدای تعالی (لِلنَّاسِ) برای مردمان و فرستد بدیشان (مِنْ رَّحْمَةٍ) از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه (فَلَا مُمْسِكَ) پس باز گیرنده نیست (لَهَا ج) مر آنرا (وَمَا يُمْسِكْ لا) و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود (فَلَا مُرْسِلَ لَهٗ) پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا (مِنْ بَعْدِهٖ ط) از پس باز گرفتن آن (وَهُوَ الْعَزِيْزُ) و او غالب است در باز گرفتن (الْحَكِيْمُ) صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم برانند که این آیت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان است * و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق ناکشته سب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است ناآموخته یا شریعت موافق ناشنیده یا بدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه ازین علم ناآموخته گاهی در ان غرقم و گاه از آن سوخته * نظم *

* دست لطفش نسخهٔ علم و حکم * بی قلم در صفحهٔ دل زد رقم *
* علم اهل دل نه از کتب بود * بلکه از تلقین خاص رب بود *

(يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوْا) ای آدمیان یاد کنید (نِعْمَتَ اللّٰهِ) نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است (عَلَيْكُمْ ط) بر شما از ارسال رسل و ادرار ارزاق (هَلْ مِنْ خَالِقٍ) آیا هست هیچ آفریننده

(غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ) بجز خدای تعالی که روزی دهد شما را (مِّنَ السَّمَآءِ) از آسمان بباران (وَالْاَرْضِ ط) و از زمین بگیاه (لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ز) هیچ معبودی سزا نیست مگر او (فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ ۞) پس کجا گردانیده می شوید از راه توحید (وَاِنْ یُّکَذِّبُوْکَ) و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه (فَقَدْ کُذِّبَتْ) پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند (رُسُلٌ) فرستادگان (مِّنْ قَبْلِکَ ط) پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا با ایشان کن در شکیبائی (وَاِلَی اللّٰهِ) و بسوی خدای تعالی (تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۞) بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد (یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی در حشر و جزا (حَقٌّ) راست است و در وی خلاف نباشد (فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ) پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد (الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا ﵴ) زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید (وَلَا یَغُرَّنَّکُمْ) و باید که فریفته نکند شما را (بِاللّٰهِ) بکرم خدای (الْغَرُوْرُ ۞) شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دلهای شما افگند و اگرچه این ممکن است اما به مثابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت با آن بزرگان فرموده اند که یکی از مکاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبهٔ بنده را در تأخیر می افگند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست مده

* بیت *

* امشب همه شب یار می وشاهد باش * * چون روز شود توبه کن و زاهد باش *

عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد الله تعالی همه را توفیق دهد * مصرع * توبه را فردا فگندی عمر فردا را که دید * (اِنَّ الشَّیْطٰنَ لَکُمْ عَدُوٌّ) بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی است بعداوت قدیمی میراثی (فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا ط) پس فراگیرید شما هم او را دشمن و از وی حذر نموده در مجامع احوال بر وی اعتماد منمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزو او مروید و تابع هوای نفس خود مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد (اِنَّمَا یَدْعُوْا) جز این نیست که می خواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا (حِزْبَهٗ) گروه خود یعنی پیروان و فرمانبرداران خود را (لِیَکُوْنُوْا) تا باشند در آخرت با او (مِنْ اَصْحٰبِ السَّعِیْرِ ﵟ) از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ (اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا) آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند (لَهُمْ) مر ایشانراست (عَذَابٌ شَدِیْدٌ ۞) عذابی سخت در آخرت (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گرویده اند و با شیطان مخالفت ورزیدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه (لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ) ع
مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان (وَّاَجْرٌ کَبِیْرٌ ۞) و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر

در بهشت (اَفَمَن زُیِّنَ) آیا کسی که آراسته شد (لَهُ) برای او (سُوءُ عَمَلِهِ) زشتی عمل او را (فَرَآهُ) پس دید آن عمل زشت را (حَسَنًا ط) نیکو چون کسی که تمییز می کند حسن را از قبیح و هریک را می بیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب است و در وسیط می گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل عناد و مکابرهٔ ایشان است یا سید عالم هم با خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تاویلات باطله (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای تعالی (یُضِلُّ) می گذارد و گمراه می گرداند (مَن یَّشَآءُ) هرکه را می خواهد (وَیَهدِی مَن یَّشَآءُ صلے) و راه می نماید و توفیق دهد هر کرا می خواهد (فَلَا تَذهَب نَفسُکَ) پس باید که نرود نفس تو یعنی مایل بهلاک نشود (عَلَیهِم) بر گمراهی ایشان (حَسَرٰتٍ ط) برای حسرتهای متوالی که می خوری و تاسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسر که هر یک از آن مقتضی حسرت است مخور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلِیمٌ) داناست (بِمَا یَصنَعُونَ ۝) بآنچه می کنند و بر ایشان جزا خواهد داد (وَاللّٰهُ) و خدای بحق (الَّذِیٓ اَرسَلَ الرِّیٰحَ) آن است که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و دبور و جنوب (فَتُثِیرُ) پس برانگیختند ایشان (سَحَابًا) ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت است که آن برحکمت است (فَسُقنٰهُ) پس برانیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل است یعنی ما توانیم و بس که برانیم (اِلٰی بَلَدٍ مَّیِّتٍ) بسوی زمینی مرده افسرده یعنی باحیای آن (فَاَحیَینَا بِهِ) پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود (الاَرضَ) زمین را (بَعدَ مَوتِهَا) پس از مردگی و افسردگی او (کَذٰلِکَ النُّشُورُ صلے) همچنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صحرای محشر در یک مکان است (مَن کَانَ) هر که باشد که برای خود (یُرِیدُ العِزَّةَ) می خواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن (فَلِلّٰهِ العِزَّةُ جَمِیعًا ط) پس مر خدای تعالی راست همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان متعزز اند که ولله العزة و لرسوله و للمومنین عزت در ملازمت او است و مذلت در مخالفت او

* بیت *

* عزیزی که از درگهش سر بتافت * * بهر در که شد هیچ عزت نیافت *

(اِلَیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ) بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که آنها در او مکتوب است میل صعود می کند (وَالعَمَلُ الصَّالِحُ یَرفَعُهُ ط) و عمل شایسته بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم طیب دعاست و عمل صالح صدقه

ست اكبن چه از غالب اجابت دعوات بتصدقات است یا کلمه دعای ایمه است وعمل صالح مابین جماعتیان
یا کلمه تکبیر غزات است وعمل شمشیر زدن یا کلمه استغفار است و عمل ندم و در ین همه صور بر دارنده
کلمه عمل است و بعضی ضمیر فاعل در یرفعه عاید به کلمه طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید
بردارد عمل را چه قبول اعمال به توحید است و یک وجه در کشاف آن است که خدای بردارد عمل صالح
را یعنی قدر مرتبه وی را رفیع گرداند مراد عمل موصل مخلص است که هیچ جز بقیمت آن نیست و کاری را
که ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوار تر و بی مقدار تر است

* نظم *

* گرت هیچ اخلاص در بوم نیست * از ین در کسی چون تو محروم نیست *
* زر قلب آلوده بی قیمت است * زری را که خالص بود حرمت است *

(وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ) و آنانکه پنهان می کنند و می سازند کرهای بد را مراد مکرهای قریش است
نسبت با حضرت رسالت پناه عم آنچه در دار الندوه اندیشیدند درباره آنحضرت عم از حبس
و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت (لَهُمْ) مر ایشانرا یعنی ماکرانرا است (عَذَابٌ شَدِيدٌ ط)
عذابی سخت در آخرت (وَمَكْرُ أُولٰئِكَ) و مکر آن گروه (هُوَ يَبُورُ ۝) او کاسد شود و از پیش نرود
(وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ) و خدای تعالی بیافرید شمارا یعنی پدر شمارا (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ) پس
بیافرید شمارا از نطفه (ثُمَّ جَعَلَكُمْ) پس گردانید شمارا (أَزْوَاجًا ط) جفتهای مردان و زنان که مزاوجت
کنند (وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثٰى) و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی (وَلَا تَضَعُ) و ننهد آنچه در شکم او است
یعنی نزاید (إِلَّا بِعِلْمِهٖ ط) مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم است
نزد او (وَمَا يُعَمَّرُ) و زندگانی داده نشود (مِنْ مُّعَمَّرٍ) هیچ درازی عمر (وَلَا يُنْقَصُ) و کم کرده نشود
(مِنْ عُمُرِهٖ) از عمر معمری دیگر که بعمر معمر اول نرسد مراد آن است که نیست زیادت عمر و نقصان او (إِلَّا
فِي كِتَابٍ ط) مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده (إِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه
تقدیر طول و قصر عمر (عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ۝) بر خدای آسان است (وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ ق) و مساوی
نیست دو دریا (هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ) آن آب شیرین گوارنده عمر (شَرَابُهٗ) آشامیدن او
(وَهٰذَا) و آن دیگر (مِلْحٌ أُجَاجٌ ط) آب شور با تلخ گرانده (وَمِنْ كُلٍّ) و از هر یک از ین دو دریا
(تَأْكُلُونَ) می خورید (لَحْمًا طَرِيًّا) گوشتی تازه یعنی ماهی (وَتَسْتَخْرِجُونَ) و بیرون می آرید از دریای شور
خاصة (حِلْيَةً) پیرایه از لؤلؤ و مرجان (تَلْبَسُونَهَا ج) می پوشید یعنی می پوشند زنان شما بعضی برانند که

این ضرب المثال مومن وکافر است که مساوات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان
عین عذب فرات است و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان * بیت *

* آن آب حیات آمد و این نقش سراب است * * این عین خطا باشد و آن محض صواب است *

(وَتَرَى الْفُلْكَ) ومی بینی کشتیها را (فِيهِ) در هریک از آن دو دریا (مَوَاخِرَ) شگافندگان آب
دوندگان بر آن (لِتَبْتَغُوا) تا طلب کنید (مِنْ فَضْلِهِ) از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت (وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ۝) وشاید که شما (تَشْكُرُونَ) عباس گوید خدای را بر چنان نعمتی (يُولِجُ اللَّيْلَ) درمی آورد شب را (فِي النَّهَارِ)
در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمانی که آن روز زیاده می گردد از زمان شب و آن
در فصل ربیعی و صیفی است (وَيُولِجُ النَّهَارَ) و داخل می گرداند روز را (فِي اللَّيْلِ لا) در شب یعنی
از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در فصل
خریفی و شتوی است (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ز) ورام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود
ساخت (كُلٌّ يَجْرِي) هریک از این دو نیر بر می سیرد و (لِأَجَلٍ مُسَمًّى ط) برای وقتی نام برده شده یعنی
تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند (ذَٰلِكُمُ اللَّهُ) آن خدای که خالق
و فاعل این اشیا است (رَبُّكُمْ) آفریدگار و پروردگار شما است (لَهُ الْمُلْكُ ط) مر او راست پادشاهی
(وَالَّذِينَ تَدْعُونَ) و آنان را که می خوانید و می پرستید (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (مَا يَمْلِكُونَ) مالک
نمی شوند (مِنْ قِطْمِيرٍ ۝) از پوست خسته خرما پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق او است
(إِنْ تَدْعُوهُمْ) اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری (لَا يَسْمَعُوا)
نمی شنوند (دُعَاءَكُمْ ج) خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد (وَلَوْ سَمِعُوا) و اگر بر سبیل
فرض بشنوند (مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ ط) اجابت نکنند مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند
بر ایصال منافع و دفع مکاره (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ) و در روز رستخیز (يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ط) کافر شوند بشرک
آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند
ما کنتم ایانا تعبدون (وَلَا يُنَبِّئُكَ) و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده (مِثْلُ خَبِيرٍ ۝) مانند دانا
بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه وتعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخبیر جایز نیست
پس آن مثلی است در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که متضمن اوفی نفع هم
الامر معتمد علیه موثق به باشد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ) شما محتاجانید (إِلَى اللَّهِ ج)

بخدای یعنی بردی آمرزش وخوشنودی او (وَاللّٰهُ) وخدای تعالی (هُوَ الْغَنِيُّ) اوبی نیاز است بذات خود
مطلق خود منعم برجمیع موجودات (الْحَمِيْدُ ط) ستوده شده بر نعمت عام وفضل شامل وبباید دانست
که ماهیات ممکنه در وجود محتاج اند بفاعل واتم الفقر اوات رت بآن است که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی
خود از وجود عالم وعالمیان مستغنی است والله هو الغنی عبارت ازان است وچون ظهور کمال اسمائی
موقوف است بر وجود اعیان ممکنات پس درانجا آن نعمتی است کبری که مستحق حمد است وثنا
تو کلمه الحمید بدان ایمائی می کند وازین رباعی بدین معنی می توان برد * رباعی *

* تا حق گردد به جملهٔ اوصاف عیان * * واجب باشد که ممکن آید بمیان *

* ورنه بکمال ذاتی از عالمیان * * فرداست وغنی چنانکه خود گرد بیان *

(اِنْ يَّشَاْ) اگر خواهد (يُذْهِبْكُمْ) ببرد شمارا از روی زمین یعنی هلاک کند (وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيْدٍ ۝) و بیارد
آفریدگان نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد
(وَمَا ذٰلِكَ) و نیست بردن شما وآوردن دیگران (عَلَى اللّٰهِ) برخدای (بِعَزِيْزٍ ۝) دشوار (وَلَا تَزِرُ)
وبرندارد (وَازِرَةٌ) نفسی گناه کننده (وِّزْرَ اُخْرٰى ط) بار گناه نفس دیگری را (وَاِنْ تَدْعُ) واگر بخواند
(مُثْقَلَةٌ) نفسی گران بار از گناه دیگری را (اِلٰى حِمْلِهَا) به برداشتن بعضی از گناهان وی (لَا يُحْمَلْ)
برداشته نشود (مِنْهُ شَيْءٌ) از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی برندارند (وَّلَوْ كَانَ) واگرچه باشد
(ذَا قُرْبٰى ط) خداوند خویشی یعنی هرچند گناهکاری خویشان وکسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی
از خطیات او بردارند هیچ کس اجابت او نکند زیرا که هر یک خود درمانده باشند (اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِيْنَ) جز این
نیست که توای محمد بیم کنی آنان را که (يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) می ترسند از پروردگار خود (بِالْغَيْبِ) پوشیدگی یعنی
در خلوتها اثر خشیت برایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب او ازایشان پوشیده است ومی ترسند
ازان نادیده آن را (وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ ط) وبپای داشته اند نماز را وتخصیص ترسندگان و نمازگزارندگان
بانذار رجهت آن است که ایشان بدان منتفع اند (وَمَنْ تَزَكّٰى) وهرکه پاکیزه بود از معاصی (فَاِنَّمَا يَتَزَكّٰى)
پس جز نیست که پاکیزه بود (لِنَفْسِهٖ ط) برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است (وَاِلَى اللّٰهِ
الْمَصِيْرُ ۝) وبسوی خدا است بازگشت همه پس پاکیزگان را برتزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد (وَمَا
يَسْتَوِي الْاَعْمٰى) وبرابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه (وَالْبَصِيْرُ ۝) وبینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته
(وَلَا الظُّلُمٰتُ) ومساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت (وَلَا النُّوْرُ لا) ونه روشنای یعنی حق

یاطاعت (وَلَا الظِّلُّ) ومساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت (وَلَا الْحَرُورُ ج) و نه حرارت
یعنی عذاب یا دوزخ یا زحمت (وَمَا یَسْتَوِی الْأَحْیَاءُ) و برابر نیستند زندگان (وَلَا الْأَمْوَاتُ ط) و نه مردگان
یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران (إِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ) بدرستیکه خدای می شنواند و تفهیم میکناند
(مَنْ یَشَاءُ ط) هرکرا می خواهد بتوفیق و هدایت (وَمَا أَنْتَ) و نیستی تو (بِمُسْمِعٍ) شنواننده سخن
(مَنْ فِی الْقُبُورِ ط) برآنکه درگورها است ذکر من فی القبور ترشیح تشبیه کفار است باموات (إِنْ أَنْتَ)
نیستی تو ای محمد (إِلَّا نَذِیرٌ ○) مگر پیغمبر بیم کننده بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس * مصرع *
نیست بر پیغمبران الا البلاغ * (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) بدرستیکه فرستادیم ترا (بِالْحَقِّ) بدین حق که اسلام
است (بَشِیرًا) مژده دهنده بمثوبت (وَنَذِیرًا ط) و بیم کننده از عقوبت (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ) و نبود از امم
سابقه و سالفه هیچ گروهی (إِلَّا خَلَا) مگر آنکه گذشت (فِیهَا) در میان ایشان (نَذِیرٌ ○) پیغمبری بیم
کننده یا دانای آگاهی دهنده (وَإِنْ یُکَذِّبُوكَ) و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار (فَقَدْ
کَذَّبَ الَّذِینَ) پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه (مِنْ قَبْلِهِمْ ج) پیش از ایشان بودند پیغمبران
خود را (جَاءَتْهُمْ) آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران فرستاده بدیشان (بِالْبَیِّنَاتِ) بحجتهای روشن
یا معجزهای هویدا (وَبِالزُّبُرِ) و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام
(وَبِالْکِتَابِ الْمُنِیرِ ○) و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل (ثُمَّ
أَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا) پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که کافر شدند (فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ ○) پس چگونه بود انکار ۱۵ ع
من بر ایشان بعقاب و عذاب (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ) آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی (أَنْزَلَ) فرو فرستاد
(مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ج) از آسمان یا از ابر آبی (فَأَخْرَجْنَا بِهِ) پس بیرون آوردیم عدول از غیبت بتکلم
جهت تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب (ثَمَرَاتٍ) از هر میوه ها (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا ط)
درحالتیکه مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیئات
آن است (وَمِنَ الْجِبَالِ) و از آنچه آفریدیم از کوهها (جُدَدٌ) راههای مختلف الالوان است و در
تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط طرائق است (بِیضٌ) سفید بها (وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا) و سرخ بها که گوناگون
است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بنهایت سرخ و بعضی فروتر (وَغَرَابِیبُ سُودٌ) و سیاه بها
بنهایت سیاه (وَمِنَ النَّاسِ) و از آدمیان (وَالدَّوَابِّ) و جنبندگان (وَالْأَنْعَامِ) و چهارپایان (مُخْتَلِفٌ)
هست آنچه بود گوناگون (أَلْوَانُهُ) رنگهای او (کَذٰلِكَ ط) مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و هرکه داند قدرت

خدای را آفریدن اشیا عالم نبود بنحویکه هر چیزی از حالی بحالی بگرداند از خدای تعالی بترسد (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ)
جز این نیست که می ترسد از خدای تعالی (مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ط) از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت
دانش بخوشی منه است و علم بصفات و افعال او پس هر که را دانش او بیشتر ترس او افزون تر
و حضرت پیغمبر علیه السلام ازاینجا فرموده انا اعلمکم و اخشاکم بالله (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ) بدرستیکه خدای تعالی
غالب است در انتقام کشیدن از کسیکه نترسد از و (غَفُورٌ) آمرزنده است مر ترسندگان را (إِنَّ الَّذِينَ
يَتْلُونَ) بدرستی که آنانکه می خوانند با متابعت می کنند (كِتَابَ اللَّهِ) کتاب خدای تعالی را که قرآن است
(وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ) و بپای داشتند نماز را با آداب و شرایط آن (وَأَنْفَقُوا) و نفقه کردند در راه ما
(مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) از آنچه روزی داده ایم ایشان را (سِرًّا) پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته گردد (وَعَلَانِيَةً)
و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا مراد مسنونه بود و علانیه در مفروضه (يَرْجُونَ)
آنانکه امید میدارند بدین عملها (تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ) بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدو نرسد یا که در روز
بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد برای آن عملها که کرده اند (لِيُوَفِّيَهُمْ) تا تمام گرداند خدای تعالی
یعنی بتمامی بدیشان رساند (أُجُورَهُمْ) مزدهای کردار ایشان (وَيَزِيدَهُمْ) و زیادت گرداند حسنات
ایشان را (مِنْ فَضْلِهِ ط) از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبت شفاعت دهد
و در لباب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند در باره جمعیکه واجب شده باشد ایشان را آتش
دوزخ (إِنَّهُ) بدرستیکه خدای تعالی (غَفُورٌ شَكُورٌ) آمرزنده است مر گناهگاران را مزد دهنده مر سپاس
دارانرا (وَالَّذِي أَوْحَيْنَا) و آنچه وحی کرده ایم ما (إِلَيْكَ) بسوی تو (مِنَ الْكِتَابِ) از قرآن (هُوَ الْحَقُّ)
او راست و درست است (مُصَدِّقًا) موافق (لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ط) مر آن چیزیرا که پیش از ان بوده
از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (بِعِبَادِهِ)
ببندگان خود (لَخَبِيرٌ) هر آینه داناست ضمایر ایشانرا امید اند (بَصِيرٌ) بیناست ظواهر ایشانرا
می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر وی پوشیده نیست انگه فرمود (ثُمَّ أَوْرَثْنَا)
ما کتابهای متقدمه را بر امم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم (الْكِتَابَ) قرآن را یعنی تاخیر کردیم
آنرا تا عطا دهیم (الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا) آنانرا که برگزیده ایم (مِنْ عِبَادِنَا ج) از بندگان ما یعنی امت حضرت
رسالت پناه علیه السلام عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن
بی جست وجوی مومنان بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست

دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث
و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام برد و از ینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر
استحقاق و اندازهٔ استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود * مصرع * زین بزم یکی جرعه طلب
کرد و یکی جام * (فَمِنْهُمْ) پس بعضی از بندگان (ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ج) ستمکار اند بر نفس خود به تقصیر در عمل
کردن به قرآن (وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ ج) و بعضی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند به آن در اغلب اوقات
(وَمِنْهُمْ) و جمعی دیگر از ایشان (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ ط) پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند
باحکام قرآن (بِإِذْنِ اللَّهِ ط) بدستوری خدای و بتوفیق و فرمان او (ذٰلِكَ) این توریث و اصطفا (هُوَ
الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۝) او است بخشایش بزرگ حضرت فاروق رض نقل می کند از حضرت رسول ص
که از آنحضرت ص شنودم در این آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته
و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر ص این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت
سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سهل گذرد و ظالم آنانکه
مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت واسعهٔ خود تلافی حال ایشان کند و انس بن مالک رض
فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند
که نه کمر جهاد بندند و نه دولت جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرمود که سابق آن است که قبل از هجرت
ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل فتح مکه گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام در آمده
اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمهٔ چند
اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله
تستری قدس سره فرمود که آنان جاهل اند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی ربع
یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و ممتنع از جرم یا مصر بر ذنوب و تائب عاید و تائب ثابت بر توبه از اول تا آخر
یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش می چربید یا پرستنده بعادت و عابد
بخوف و طمع و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلایا یا آکل
حرام و مایل به شبهت و خورندهٔ حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب و متقی
یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربید و آنکه هر دو برابر باشند و آنکه حسنات او بر سیئات
راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه ظاهر و باطنش او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود

یا آنکه انصاف بستاند و بدهد و یا آنکه هم بستاند و هم بدهد و آنکه بدهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل صفا و جود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه می گوید که ظالم آن است که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد در لطایف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم به نعمت نگردد و سابق آنکه از منعم بمنعم نگردد یعنی با مشاهده منعم در سازد و از و بمنعم پردازد

* فرد *

* نعیم هر دو جهان می کنند بر ما عرض * * دل از میانه نماند ار دالا دوست *

حق سبحانه هیچ امتی از امم سلفه این نوازش نکرده و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا شرم زده نگردند و برحمت بی غایت امیدوار باشند

* بیت *

* نیاید از من آلوده طاعتی خالص * * ولی برحمت و فضلت امیدواری هست *

و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل است و تأخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد و تأخیر سابق جهت آن است تا بثواب که دخول جنان است اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد

* نظم *

* ای پسر عجب آتشی عجب است * * گرم ساز تنور بولهب است *

* هر کجا شعله از و افروخت * * هر چه از علم و زهد بود بسوخت *

(جَنَّاتُ عَدْنٍ) بوستانهای اقامت (يَدْخُلُونَهَا) در آیند این سه گروه در آن (يُحَلَّوْنَ) بپیرایه بسته شوند (فِيهَا) در آن بهشتها (مِنْ أَسَاوِرَ) از دستوانها که باشد (مِنْ ذَهَبٍ) از زر خالص (وَلُؤْلُؤًا ج) و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم (وَلِبَاسُهُمْ) و پوشش این گروه (فِيهَا حَرِيرٌ ۝) در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود (وَقَالُوا) و گویند این جمع چون از خطره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند (الْحَمْدُ لِلَّهِ) همه ستایش و ثنا مر خدای را است (الَّذِي أَذْهَبَ) آن خدای که ببرد (عَنَّا الْحَزَنَ ط) از ما اندوه دوزخ را یا خوف که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند

مراد همومِ دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان یا در غمهٔ تحاسد و تباغض (اِنَّ رَبَّنَا) بدرستیکه پروردگار ما (لَغَفُورٌ) هرآینه آمرزندهٔ گناهگاران است (شَكُورٌ لا) جزا دهندهٔ سپاس داران است (اِنَّ الَّذِي اَحَلَّنَا) آن خداوندی که فرود آورد ما را (دَارَ الْمُقَامَةِ) سرای اقامت که جنت است و از وی انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود (مِنْ فَضْلِهِ ج) از بخشش و کرم خودنی بعمل ما (لَا يَمَسُّنَا) نمی رسد ما را (فِيهَا) درسرای اقامت (نَصَبٌ) رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود (وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا) ونمی رسد ما را درین جا (لُغُوبٌ ۞) ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او (لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ ج) مر ایشان راست آتش دوزخ (لَا يُقْضَى) حکم کرده نشود (عَلَيْهِمْ) بر ایشان بمرگ وقتیکه در دوزخ باشند (فَيَمُوتُوا) پس تا بمیرند و از عذاب باز رهند (وَلَا يُخَفَّفُ) و تخفیف کرده نمی شود (عَنْهُمْ) از ایشان (مِنْ عَذَابِهَا ط) چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرونشیند زیاده کند احراق و التهاب او را (كَذٰلِكَ) مانند این پاداش (نَجْزِي) جزا میدهیم (كُلَّ كَفُورٍ ج) هر ناسپاسی را در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد (وَهُمْ) و ایشان یعنی کافران (يَصْطَرِخُونَ) فریاد می خواهند (فِيهَا) در دوزخ و می گویند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (اَخْرِجْنَا) بیرون آر ما را و بدنیا فرست (نَعْمَلْ صَالِحًا) تا بکنیم عمل پسندیده (غَيْرَ الَّذِي) جز آنکه (كُنَّا نَعْمَلُ ط) بوده ایم که عمل می کردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا زشت بوده حق سبحانه فرماید (اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ) آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را (مَا يَتَذَكَّرُ) آن مقدار که پند گیرد (فِيهِ) در آن عمر (مَنْ تَذَكَّرَ) هر که خواهد پند گیرد و مراد عمری است که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر گفته اند آن مابین بیست و شصت است و در زاد المسیر آورده که هفتاد است تا آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است و نقصان و سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید (وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ ۞) و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبری که شما را پند میداد یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که کفی بالموت واعظا و اکثر علما برانند که مراد از نذیر شیب است که زمان شیب فرو نشاننده شعلهٔ حیات است و موهم پیری زنگ فزایندهٔ آینهٔ ذات

* مثنوي * * نوبت پیری چو زند کوس درد * * دل شود از خوش دلی و عیش فرد *
* درتن و اندام چو آید شکست * * لرزه کند پای ز سستی چو دست *
* موی سفید از اجل آرد پیام * * پشت خم از مرگ رساند سلام *

* دولت اگر دولت جمشیدی است * * موی سفید آیت نومیدی است *

در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر
کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شما را اگویند بلی
زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید (فَذُوقُوا) پس بچشید عذاب دوزخ را (فَمَا لِلظَّالِمِينَ)
پس نیست مر ستمگاران را یعنی مشرکان را (مِن نَّصِيرٍ ۝) هیچ یاری که عذاب از ایشان بردارد
(إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) داننده پوشیده است که در آسمان ع ۱۶
و زمین باشد پس احوال کفار برو مخفی نخواهد بود (إِنَّهُ عَلِيمٌ) بدرستیکه او داناست (بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝)
بآن چیزی که مضمر است در سینها (هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ) او است آن کسی که گردانید شما را (خَلَائِفَ)
خلیفها (فِي الْأَرْضِ ط) در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ
اقتدار شما باز گذاشت و این نعمتی بزرگ است (فَمَن كَفَرَ) پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را
یا کافر شود بمنعم (فَعَلَيْهِ) پس بر واست (كُفْرُهُ ط) جزای کفر او (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ) و نیفزاید مر کافرانرا
(كُفْرُهُمْ) ناگرویدن ایشان (عِندَ رَبِّهِمْ) نزدیک پروردگار ایشان (إِلَّا مَقْتًا ج) مگر دشمنی سخت یعنی
نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضبت جاودانی همان تواند بود (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ)
و افزون نکند ناگرویدگان را (كُفْرُهُمْ) کفر و شرک ایشان (إِلَّا خَسَارًا ۝) مگر زیان در آخرت (قُلْ) بگو
ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) آیا دیدید (شُرَكَاءَكُمُ) انبازان خود را (الَّذِينَ تَدْعُونَ) آنانکه می خوانید ایشان را
و می پرستید (مِن دُونِ اللَّهِ ط) بجز خدای تعالی (أَرُونِي) بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا (مَاذَا خَلَقُوا)
چه چیز آفریدند (مِنَ الْأَرْضِ) از زمین و آنچه بروی و در وی است (أَمْ لَهُمْ) آیا هست ایشانرا (شِرْكٌ
فِي السَّمَاوَاتِ ج) انبازی در آفریدن آسمانها (أَمْ آتَيْنَاهُمْ) آیا دادیم ایشان را (كِتَابًا) کتابی ناطق بآنکه
شریک گرفته ایم (فَهُمْ) پس ایشان (عَلَىٰ بَيِّنَتٍ) بر حجتهای روشن باشند (مِّنْهُ ج) از ان کتاب و حفص
بینه خواند (بَلْ) نه چنین است بلکه (إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ) وعده نمی دهند مشرکان (بَعْضُهُم) برخی از ایشان
که رؤسا اند (بَعْضًا) برخی دیگر را که اراذل و اتباعند شفاعت بتان (إِلَّا غُرُورًا ۝) مگر از روی
فریب و مکر (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) نگاه میدارد آسمانها و زمین را
(أَن تَزُولَا ج) برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود چه ممکن را در حال بقا نا چار است از نگاه دارنده
آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی علیهما السلام را بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین

نزدیک بآن رسید که شگافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تاز وال نیابند یعنی از جای خود نروند (وَلَئِنْ زَالَتَا) واگر زایل شوند (اِنْ اَمْسَكَهُمَا) نیست نگاه دارندهٔ ایشانرا (مِنْ اَحَدٍ) از هیچ کس (مِّنْ بَعْدِهٖ ط) بعد از زوال بجائی نیاورند (اِنَّهٗ كَانَ) بدرستیکه خدای هست (حَلِيْمًا) بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمی کند (غَفُوْرًا ۝) آمرزندهٔ کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت ذی گراید و داند که لم یلد و لم یولد صفت او است * نظم *

* خداوندی که معبود است و واحد * نگوید کس که مولود است و والد *

* کسی کورا نباشد کفو و مانند * بدون نسبت نشاید کرد فرزند *

روایت قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسولان خود کردند بایکدیگر می گفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه اند که تکذیب پیغمبر خود کردند بخدای که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودمی در تصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد که (وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ) و سوگند خوردند بخدای تعالی (جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ) سخت ترین سوگندان خود که (لَئِنْ جَآءَهُمْ) اگر آید بدیشان (نَذِيْرٌ) پیغمبری بیم کننده (لَّيَكُوْنُنَّ) هر آینه باشند (اَهْدٰى) راه یافته تر (مِنْ اِحْدَى الْاُمَمِ ج) از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری وغیر ایشان (فَلَمَّا جَآءَهُمْ) پس آن هنگام که آمد بدیشان (نَذِيْرٌ) بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی عم (مَّا زَادَهُمْ) زیاده نکرد آمدن وی ایشان را (اِلَّا نُفُوْرًا لا) مگر رمیدن از حق و دور شدن (نِ اسْتِكْبَارًا) و بیفزود ایشان را گردن کشی از فرمان الهی (فِى الْاَرْضِ) در زمین (وَمَكْرَ السَّيِّئِ ط) و آنکه مکر کردند مکری بد یعنی چیزی اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر (وَلَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ ط) و باز نگردد مکر بد مگر باهل وی یعنی مکر ماکری احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید و ابن یامین را درین باب قطعهٔ است این دو بیت انسب بحسب افتاد * قطعه *

* درباب من زروی حسد یکدو ناشناس * دمها زدند و کورهٔ تزویر تافتند *

* زاعمال نفسهم هیچ نیکی بمن نرسید * و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند *

(فَهَلْ يَنْظُرُوْنَ) پس آیا انتظاری می برند کذبان و مکاران یعنی انتظار نمی برند و چشم نمی دارند (اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِيْنَ ج) مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ) پس نیابی مرسنت خدای تعالی را (تَبْدِيْلًا ج) تغییری یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ) و نیابی مرسنت خدای را (تَحْوِيْلًا ۝) گردانیدنی یعنی از کذبان

و ماکران بدیگری جز ال تواں ساخت (اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا) آیا سیر نمی کنند اهل مکه (فِی الْاَرْضِ) در زمین
(فَیَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ) تا به بینند در راه شام و یمن که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ) عاقبت آنانکه
پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود (وَکَانُوْا اَشَدَّ مِنْهُمْ) و بودند ایشان سخت تر از یکمان (قُوَّةً ط)
از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقی است (وَمَا کَانَ
اللّٰهُ لِیُعْجِزَهٗ) و نیست خدای تعالی که عاجز گردانداو را (مِنْ شَیْءٍ) هیچ چیزی (فِی السَّمٰوٰتِ) در آسمانها
(وَلَا فِی الْاَرْضِ ط) و نه در زمین پس هرچه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد (اِنَّهٗ کَانَ) بدرستیکه
او هست (عَلِیْمًا) دانا باحوال همه آشیا (قَدِیْرًا۝) توانا بتصرف در آنها (وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ) و اگر مواخذه
کردی خدای تعالی (النَّاسَ بِمَا کَسَبُوْا) مردمان را بجزای آنچه کسب می کنند از شرک و معصیت (مَا تَرَكَ)
نگذاشتی (عَلٰی ظَهْرِهَا) بر پشت زمین (مِنْ دَآبَّةٍ) هیچ جنبنده از آدمیان یا جن و انس و گفته اند مراد
همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک می شوند چنانچه در زمان حضرت نوح عم که بشوم کفر
مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه آدمیان
بگیرد همه نابود شوند (وَلٰکِنْ یُّؤَخِّرُهُمْ) و لیکن باز پس میدارد ایشان را (اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی ج) تا وقت
نام برده که زمان هلاک ایشان است (فَاِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ) پس چون بیاید وقت هلاک ایشان (فَاِنَّ اللّٰهَ)
پس بدرستیکه خدای (کَانَ بِعِبَادِهٖ) هست به بندگان خود (بَصِیْرًا۝) بینا و میداند که مستحق هلاک کیست
و لایق خلاص و نجات کدام است و هریک را فراخور حال او پاداش دهد

* نظم *

* آنرا بلوامع رضا بنوازد * و ین را بنوایر غضب بگدازد *
* کس را باقتضای قدرتش کار نیست * آن است صلاح خلق کو می سازد *

سورة یس مکیة وهي (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ۝) ثلث و ثمانون آیة

(یٰسٓ۝) در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه رامری است از اسرار خزانهٔ غیب که حضرت ع ١٧
عزاسمه حبیب خود را عم بران اطلاع داده بعد از ان جبرئیل عم بران نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران
وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که اسم قرآن است و در حقایق سلمی آورده که نامی
است از نامهای الهی و گویند اسم سورت است و در حدیث ان الله قرا طه و یس قبل ان خلق السموات
و الارض بالف عام تایید این قول می کند و در تفسیر ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر عم
در قرآن مذکورست یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس می گویند تایید این سخن می کند

* مصرع * لله ذکرم یا آل یاسینا * امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارت است بیوم میثاق و سین
عبارت است از سر او یا احباب از اهل اشواق در بحر الحقائق آورده که قسم است بیمن نبوت حبیب ع م
و سر مظهر او و بعضی بر آنند که معنی او یا انسان است بلغت طی او در اصل یا انیسین بوده به جهت کثرت
ندا بر شطری از وی اختصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و تحقیق آن است که در کلام عرب
از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه و قلت قفی قالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین
اشارت بکلمه باشد و این بقولی که گذشت انسان است و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی ع م باشد
که صفت کمال انسانیت مر آن حضرت ع م را ثابت است و می شاید که این کلمه سید باشد یعنی
یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بوده و دیگر باید دانست که از میان حروف
سین را صوتیت اعتدالیه هست که میان زبر و بینات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر آن
حال ندارد و لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است ع م که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام
شرع بدو اختصاص دارد

* نظم *

* ترا است مرتبهٔ اعتدال در همه حال * که در خصایص توحید اعدلی زهی *
* ممکن است ترا در مقام جمع الجمع * بدین فضیلت مخصوص افضلی زهی *

* فرد * و از فحوای کلمات سابقه و روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود

خدایست لشکری داده ز قرآن * پس آنگه قلب آن لشکر ز یاسین *

و در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکنند که حضرت رسالت پناه
ع م فرمود که لکل شیء قلب و قلب القرآن یس و هر کس که یس بخواند یا بنویسد ثواب دوازده
باره قرائت قرآن یابد * و این سوره را منعمه گویند که تمام میگرداند بر خواننده خود نیکوئی هر دو سرای * و دافعه
گویند که دفع کند از وی هر بدی را * و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجت های او را آورده اند که کفار مکه گفتند که ای
محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید (وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۙ) و بحق قرآن محکم یا
حکم کننده بحق یا خداوند حکمت (إِنَّكَ) هر آینه که تو بیشک و بی شبه (لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۙ) از فرستادگان
بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند (عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ط) بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده
شده بطریقهٔ استقامت که راهی است موصل بمقصود (تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ) قرآن فرو فرستادهٔ خدای
غالب است و حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملک خود (الرَّحِيمِ ۙ)

مهربان بر خلق و تو از فرستاده شدگانی (لِتُنْذِرَ) تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی (قَوْمًا) گروهی را که
(مَا أُنْذِرَ) بیم کرده نشدند (آبَاؤُهُمْ) پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری از زمان فترت
یا بیم کنی ایشان را بآنچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان در زمان اسماعیل عم (فَهُمْ غَافِلُونَ ۝)
پس ایشان بی خبرانند (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ) بدرستیکه درست شد قول بعذاب (عَلَى أَكْثَرِهِمْ) به
بیشتر کافران یعنی کلمهٔ لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین (فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝) پس ایشان نمیگروند
مراد آنانند که خدای بر میداند است در ازل که ایشان بر کفر میمیرند و یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل
و امثال او (إِنَّا جَعَلْنَا) بدرستیکه ما کرده ایم (فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا) در گردنهای ایشان غلها (فَهِيَ) پس
آن غلها پیوسته شده (إِلَى الْأَذْقَانِ) بزنخهای ایشان و نمیگذارند که سرها بجنبانند (فَهُمْ مُقْمَحُونَ ۝)
پس ایشان سربرداشتگان اند و چشم برهم نهادگان تمثیل مشرکان است بجمعی که غلها در گردن
داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر او را بشکند روزی دید
که آنحضرت عم نماز می گزارد و سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند
دست وی در گردن او چسپیده شد و سنگ در دست وی چسپیده و در گردنش ماند و این آیت آمد که
ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد
بسیار از گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک
آنحضرت عم آمد نابینا شد و این آیت آمد که (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم ما (مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ) در پیش
روی ایشان (سَدًّا) دیواری و حجابی (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) و از پس ایشان (سَدًّا) پردهٔ مانعی (فَأَغْشَيْنَاهُمْ)
پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را (فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝) پس ایشان نمی بینند محققان گفته اند که
سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده شد
هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت را (وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ)
و یکسان است برایشان (أَأَنْذَرْتَهُمْ) که بیم کنی ایشان را (أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ) یا بیم نکنی ایشانرا
(لَا يُؤْمِنُونَ ۝) نمی گروند ایشان که علم قدیم و تقدیر ازلی حکیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده
(إِنَّمَا تُنْذِرُ) جز این نیست که بیاگاهانی آنکه فایده بران مترتب باشد (مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ) کسی را که
پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود (وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ) و بترسد از خدای (بِالْغَيْبِ ط)
بپوشیدگی یعنی پنهان از وی ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد از آنچه غایب است از وی یعنی امور اخروی

(فَبَشِّرْهُ) پس مژده ده آن ترسنده را (بِمَغْفِرَةٍ) بآمرزش گناهان گذشته (وَّاَجْرٍ كَرِيْمٍ) ومزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که (اِنَّا نَحْنُ) بدرستیکه ما (نُحْيِ الْمَوْتٰى) زنده گردانیم مردگان را به بعث یا دلهای مرده را به هدایت (وَنَكْتُبُ) و بنویسیم (مَا قَدَّمُوْا) آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه (وَاٰثَارَهُمْ) و بنویسیم پایهای یعنی نشانهای اقدام ایشان را که به مسجدی روند مراد آن است که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از عنایت بر صحیفه اعمال ایشان کشیده خواهد شد (وَكُلَّ شَيْءٍ) و هر چیز را (اَحْصَيْنٰهُ) نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم (فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ) در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه عم فرمود که ای بنو سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ می نویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در زمرهٔ اهل صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی به مسجد بعضی گفته اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقهٔ جاریه چون پل و رباط یا مسجد یا سیئه چون اشاعت باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه می فرماید تا هر را می نویسیم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهیم داد * نظم *

* از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو *

* این چنین گفت است پیر معنوی * کای برادر آنچه کاری بدروی *

(وَاضْرِبْ لَهُمْ) و بیان کن برای اهل مکه (مَّثَلًا اَصْحٰبَ الْقَرْيَةِ) مثل دیه اهل انطاکیه (اِذْ جَآءَهَا الْمُرْسَلُوْنَ) وقتیکه آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی عم قبل از رفع بآسمان باشمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از رفع وی و حواریرا که یحیی و تومان گفتندی یا مارد س و ماردوس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفند می چراند بر وی سلام کردند پیر پرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی عم ایم خلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایت می خوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت مرا پسری است که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمدند دعا کردند او صحت کامل یافت

* بیت *

* قدم نهادی در بر هر دیده جا کردی * * بیک نفس دل بیمار را دوا کردی *

بپیرایمان آورده او حبیب نجار است که او را صاحب یس گویند و بششصد سال قبل از زمان پیغمبر ما صلعم بدو گرویده و یکی از سباق اسلام است القصه چون این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در معالم التنزیل نام او انطیخس رومی بوده بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بوده مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت متقرب بادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر داد (اِذْ اَرْسَلْنَا) یاد کن چون فرستادیم (اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ) بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستادند بامر ما (فَکَذَّبُوْهُمَا) پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان کردند (فَعَزَّزْنَا) پس ما غالب گردانیدیم ایشانرا و حفص به تشدید می خواند یعنی قوت دادیم (بِثَالِثٍ) بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته اند شمعان یا معلوم یا یونس (فَقَالُوْا) پس گفتند آن فرستادگان باهل انطاکیه (اِنَّا اِلَیْکُمْ مُرْسَلُوْنَ ۝) بدرستیکه ما بسوی شما فرستاده شدگانیم از نزد عیسی عم یا از پیش خالق دی (قَالُوْا) گفتند مردم آن شهر که (مَا اَنْتُمْ) نیستید شما (اِلَّا بَشَرٌ) مگر آدمی (مِّثْلُنَا لا) مانند ما در اکثر صفات بشریه پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده اند (وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ) و نه فرستاده است خدای تعالی (مِنْ شَیْءٍ لا) از هیچ چیز از وحی و رسالت (اِنْ اَنْتُمْ) نیستید شما (اِلَّا تَکْذِبُوْنَ ۝) مگر که دروغ گوئید در دعوی رسالت (قَالُوْا رَبُّنَا) گفتند پیغمبران که پروردگار ما (یَعْلَمُ) میداند (اِنَّا) بدرستیکه ما (اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُوْنَ ۝) بسوی شما فرستادگانیم (وَمَا عَلَیْنَا) و نیست بر ما (اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ ۝) مگر رسانیدن آشکارا ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آمد (قَالُوْا اِنَّا تَطَیَّرْنَا بِکُمْ ج) گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نباریده و همه مزروعات ما خشک شده (لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهُوْا) اگر باز نایستید از دعوی خود (لَنَرْجُمَنَّکُمْ) هر آینه شما را بسنگ بکشیم (وَلَیَمَسَّنَّکُمْ) و هر آینه برسد شما را (مِّنَّا) از ما (عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝) عذابی دردناک (قَالُوْا طَائِرُکُمْ) گفتند پیغمبران که فال بد شما (مَّعَکُمْ ط) باشما است یعنی سبب شامت عقاید فاسده و اعمال باطله شما است (اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ ط) آیا اگر پند داده می شوید فال بد می گیرید و بقتل تهدید می کنید (بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ۝) گروهی گزاف کاران و از حد در گذشته اید آورده اند که شمعون با ملک

به بتخانه در آمدی وخدای تعالی را سجده کردی ومردم پنداشتندی که او پرستش بت می کند ملک بروی اعتماد تمام کردی بی مشاورت او به هیچ مهم اقدام ننمودی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنیده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی می کنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود بگو که تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما چه می سازد گفتند نابینا را بینا می کند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینای چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید تا این نابینایان دیده ور شوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر بار گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده می گرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آورد و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ) و آمد از پایان مدینه یعنی دورترجائی از آن شهر (رَجُلٌ) مردی (يَسْعَى) که می شتافت جهت اعلام رسل تا برسید (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت ای گروه من (اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۙ) پیروی کنید فرستادگان را (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ) پیروی کنید کسانی را که نمی خواهند از شما (أَجْرًا) مزدی بر تبلیغ رسالت (وَهُمْ مُهْتَدُونَ ۞) و ایشان راه یافتگانند بخیر و بهره هدای ۞ (وَمَا لِيَ) وچیست مرا که از روی صدق (لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي) نمی پرستم آنکسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد (وَإِلَيْهِ) و بسوی حکم و جزای او (تُرْجَعُونَ ۞) باز گردانیده خواهید شد روز قیامت ۞ اضافت فطرت بخود اظهار شکر است ۞ و اضافت بعث با کافران مبالغه در تهدید روز جزا (أَأَتَّخِذُ) آیا فرا میگیرم (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (آلِهَةً) خدایان دیگر یعنی بتان (إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ) اگر خواهد خدای مرا (بِضُرٍّ) گزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند (لَا تُغْنِ عَنِّي) کفایت نمی کند از من (شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا) درخواست بتان چیزی را از آن ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمی کنند

(وَلَا يُنْقِذُونِ ۝) و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آن را که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستیم و عبادت کنیم آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم (إِنِّي إِذًا) بدرستیکه من آن هنگام باشم (لَّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝) در گمراهی آشکار او هویدا چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورده گفت (إِنِّي آمَنتُ) بدرستیکه من بگرویدم (بِرَبِّكُمْ) به پروردگار شما (فَاسْمَعُونِ ۝) پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آن است که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری رض بر آن است که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد از روی کرامت (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ ط) گفتند در آی چون در بهشت در آمد (قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ لا) گفت کاشکی قوم من دانا شدندی (بِمَا غَفَرَ لِي) بآنکه بیامرزید مرا (رَبِّي) پروردگار من (وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۝) و گردانید مرا از نواختگان با کرام و قولی آن است که پیغمبران هلاک و مومنان کشته شدند و قولی آن است که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا بآسمان رفت (وَمَا أَنزَلْنَا) و نفرستادیم ما (عَلَىٰ قَوْمِهِ) بر قوم حبیب (مِن بَعْدِهِ) از پس قتل با دفع او (مِن جُندٍ) هیچ لشکری (مِّنَ السَّمَاءِ) از آسمان (وَمَا كُنَّا) و نبودیم ما (مُنزِلِينَ ۝) فرو فرستنده لشکر برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بی مقدارتر اند که اهلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملایکه بروز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده نه آنکه لشکر کفار در حساب بوده اند (إِن كَانَتْ) نبود عقوبت اهل انطاکیه (إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) مگر یک فریادی که جبرئیل علیه السلام بر دو باز و در شهر ایشان گرفته صیحه زد (فَإِذَا هُمْ) پس آنجا ایشان (خَامِدُونَ ۝) فرو مردگان بودند یعنی بیک نعرهٔ جبرئیل همه فرو مردند چون آتش یکبار منطفی شود (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ج) ای دریغا بر بندگان کافر (مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ) نیامد بدیشان هیچ پیغمبری (إِلَّا كَانُوا بِهِ) مگر بودند که (يَسْتَهْزِئُونَ ۝) استهزای کردند (أَلَمْ يَرَوْا) آیا ندیدند و ندانستند که ما (كَمْ أَهْلَكْنَا) چند هلاک کردیم (قَبْلَهُم) پیش از ایشان (مِّنَ الْقُرُونِ) از اهل روزگارها (أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ) مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان (لَا يَرْجِعُونَ ط) باز نمی گردند یعنی بدنیا معاودت نمی کنند (وَإِن كُلٌّ) و نیست همه ایشان (لَّمَّا جَمِيعٌ) آن هنگام که بهم جمع شوند (لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۝) نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کردیم از پیشینیان با این متاخران و اپس مانده همه در عرصه گاه

حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم
و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد در محبس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند و مهجور و مطرود خواهند شد * بیت *

* و ز نعمت جنان همه محروم جاودان * * محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا *

ع ۱
(وَآيَةٌ) و نشانه از نشانهای قدرت ما (لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ ط) مر کافران را زمین مرده است یعنی
خشک و بی گیاه که ما به سبب باران (أَحْيَيْنَاهَا) زنده گردانیم آن را (وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا) و بیرون آوردیم
از و (حَبًّا) دانه در روئی مراد حبوب غذائیه است (فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ۝) پس ازان دانه میخورند (وَجَعَلْنَا فِيهَا)
و آفریده ایم و در زمین (جَنَّاتٍ) بوستانها (مِّن نَّخِيلٍ) از انواع خرمابان (وَأَعْنَابٍ) و اصناف تاک بنان
(وَفَجَّرْنَا) و روان کردیم (فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لا) در زمین از چشمها (لِيَأْكُلُوا) تا بخورند (مِن ثَمَرِهِ ها)
از میوه آنچه مذکور شد (وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ط) و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب وغیره
و حفص عملته می خوانند و ما را نافیه میدانند یعنی می خورند از میوه های که دستهای ایشان آن عمل نکرده است
بلکه به محض قدرت آفریده شد (أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۝) آیا شکر نمی کنند بازای این نعمت ها منعم را پرستش
نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آن است که زمین دل را زنده
کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم ازان حب طاعت تا ارواح ازان غذا می یابند و ساختیم
بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات
و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور گردند آیا سپاس داری
نمیکنند یعنی سپاس باید کرد برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم * نظم *

* گر شکر کنی زیاده گردد نعمت * * و ز دل ببرد غم دغدغهٔ عیش و کمت *

* پس زود بسر منزل مقصود رسی * * از منهج شکر گر نلغزد قدمت *

(سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا) پاک است آنکسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها را
(مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ) از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار (وَمِنْ أَنفُسِهِمْ) و از نفسهای ایشان
یعنی از بشر چون ذکر و انثی (وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ۝) و از آنچه نمی دانند از اقسام خلایق (وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ ج)
و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت (نَسْلَخُ) در میکشیم و دور میکنیم
(مِنْهُ النَّهَارَ) ازان روشنائی روز را (فَإِذَا هُم) پس آنگاه ایشان (مُّظْلِمُونَ ۝) در آیندگانند بتاریکی
(وَالشَّمْسُ تَجْرِي) و آیتی دیگر آفتاب است که می رود (لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ط) بقرارگاهی که او را

است در صحیح مسلم و از ذر است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد
معین است که دور او بدو منتهی شود (ذٰلِكَ) آن رفتن او به مستقر (تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ط) تقدیر
خداوندی است غالب بقدرت خود بر هر مقدوری دانا بهر معلومی (وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ) و ماه را مقدر کردیم
یعنی سیر او را (مَنَازِلَ) در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی دو منزل
و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه
میکاهد و میان باریک و تقوس پیدا میکند (حَتّٰى عَادَ) تا آن وقتیکه گردد در آخر منازل از باریکی و زردی
و کجی (كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ۝) مانند چوب شاخ کهنه که از خرما بنان خشک شده باشد و کج گشته بشکل
هلالی (لَا الشَّمْسُ) نه آفتاب (يَنْبَغِي لَهَا) شاید مر او را (أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ) آنکه دریابد قمر را در مکان
او چه یکی در فلک اول است و یکی بر سپهر چهارم باشد که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر
او چه قمر تمام بروج را در یک ماه قطع میکند و آفتاب در یک سال پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه
باشد فصول اربعه از وضع خود بیفتند و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد (وَلَا اللَّيْلُ
سَابِقُ النَّهَارِ ط) و نه شب پیشی گیرنده است بروز بآن معنی که غلبه کند روشنی او را و همه اوقات شب
گذارد بلکه متعاقب او است گفته اند مراد بشب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آن است
که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد
(وَكُلٌّ) و هر کواکب از نیرین و جز آن (فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۝) در فلک گشاده سیر میکنند چنانچه ماهی
در آب (وَآيَةٌ لَهُمْ) و نشانه دیگر مر ایشانرا (أَنَّا حَمَلْنَا) آنکه برداشتیم (ذُرِّيَّتَهُمْ) پدران ایشان را
یعنی نشاندیم (فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ لا) در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح ع
و گفته اند مراد از ذریت اولاد اند که در اصلاب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریت
اولاد است که به تجارت میفرستند یا کودکان و زنان که چون به سفر می برند یعنی چون فرزندان خود
ایشانرا وقت به سفر نسبت بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم (وَخَلَقْنَا لَهُمْ) و بیافریدیم
برای مردمان (مِنْ مِثْلِهِ) از مانند (مَا يَرْكَبُونَ ۝) آنچه سواری میکنند بران چون زورق و ناو و امثال
آن و گفته اند مراد شتران اند که کشتی بیابان اند (وَإِنْ نَشَأْ) و اگر خواهیم (نُغْرِقْهُمْ) غرق سازیم کشتی را
(فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ) پس هیچ فریاد رسی نیست مر ایشانرا که از غرق شدن نگاه دارد (وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ لا)
و نه ایشانرا رها کرده شوند از مرگ (إِلَّا رَحْمَةً) مگر آنکه بخشیم (مِنَّا) بخشیدنی از نزدیک ما (وَمَتَاعًا) و

برخورداری دهیم ایشان را برخورداری دادنی (إِلَىٰ حِينٍ ۝) تا زمانی که اجل ایشان برسد (وَإِذَا قِيلَ) وچون گفته شود (لَهُمُ اتَّقُوا) مر کافران را که بترسید (مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ) از عذابی که پیش از شما بامم مکذبه رسید (وَمَا خَلْفَكُمْ) واز عذابی که در عقب شما است یعنی در آخرت ومراد آنکه ایمان آرید (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝) شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نموده در مکابره و عناد افزایند (وَمَا تَأْتِيهِمْ) ونیاید بر ایشان (مِنْ آيَةٍ) هیچ آیتی (مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ) از آیت های پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت (إِلَّا كَانُوا) مگر آنکه باشند (عَنْهَا مُعْرِضِينَ) از آن روی گردانندگان (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ) وچون گفته شود مر ایشان را که بدرویشان ومحتاجان (أَنْفِقُوا) نفقه کنید (مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ) از آنچه روزی داده است خدای تعالی شما را (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب (لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ) مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با مومنان گویند آیا طعام دهیم یعنی ندهیم (مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ) آنرا که اگر خواستی خدای تعالی (أَطْعَمَهُ) طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشان را طعام دادی چون او طعام نداده ما نیز ندهیم گفتند کافران مومنان را (إِنْ أَنْتُمْ) نیستید شما ای مومنان (إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝) مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت امر می فرمایید واین سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته وبعضی را فقیر وبجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجان را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن وامر الهی را که با نفاق فرموده در گذاشتن محض خطا وعین جفا است * نظم *

* درویش را خدا بتوانگر حواله کرد * تا کار او بسازد و فارغ کند دلش *
* از روی بخل گر نشود ملتفت بدو * فردا بود ندامت واندوه حاصلش *

(وَيَقُولُونَ) ومی گویند کافران (مَتَىٰ) کجا است (هَٰذَا الْوَعْدُ) آن موعود شما یعنی قیام قیامت وهنگام رستخیز (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان (مَا يَنْظُرُونَ) انتظار نمی برند ایشان (إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ) مگر یک فریاد که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صاعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشان را (وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۝) وحال آنکه ایشان در آنوقت در سودا و معامله بجدال وخصومت مشغول باشند ومهم دنیاوی سازند که بیک بار اسرافیل دم صور در دمد وهمه خلق بر جای بمیرند الا ماشاء الله (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ) پس نمی توانند (تَوْصِيَةً) وصیت کردن با حاضران خود (وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ) ونه بسوی اهل ایشان که غایب باشند (يَرْجِعُونَ ۝) باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند (وَنُفِخَ فِي

بس

الصُّوَرِ) و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره (فَإِذَا هُمْ) پس آنگاه ایشان (مِنَ الْأَجْدَاثِ) از گورها بیرون آمده (إِلَىٰ رَبِّهِمْ) بسوی پروردگار خویش (يَنسِلُونَ) می شتابند و در این چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند (قَالُوا يَا وَيْلَنَا) گویند ای وای بر ما (مَن بَعَثَنَا) که برانگیخت ما را (مِن مَّرْقَدِنَا) از گورهای ما ملایکه جواب دهند (هَٰذَا) این است (مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ) آنچه وعده داده بود خدای از بعث و نشور و شما می گفتید متی هذا الوعد (وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ) و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما باور نکردید (إِن كَانَتْ) نبود این واقعه (إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) مگر یک نعره که آن نفخهٔ اخیراست یعنی به مجرد یک نفخه زنده شوند (فَإِذَا هُمْ) پس آنگاه ایشان (جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ) همه ایشان نزدیک ما حاضر شده گانند (فَالْيَوْمَ) پس امروز که روز جزاست (لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ) ستم کرده نشود هیچ نفسی (شَيْئًا) چیزیرا از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان از آنچه مستحق درمانند (وَلَا تُجْزَوْنَ) و پاداش داده نشوید ای اهل محشر (إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) مگر آن چیزیرا که بودید که میکردید از خیر و شر (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) بدرستی اصحاب بهشت (الْيَوْمَ) آن روز (فِي شُغُلٍ) در کاری باشند (فَاكِهُونَ) شادان و نازان و میوه خوران و لذت گیرندگان و آن کار اقتضاض ابکاراست یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان به تنعم و فارغ باشند از تأمل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشانرا به چیزی که فراموش کنند آن سبب اینکه که ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشانرا بتنعم مشغول گرداند و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلایل نعم است اما نسبت با طالبان حق بغایت فرود می نماید و از اینجاست که اکثر اهل الجنت البله پی می توان برد گویند این آیت نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که بچه از که مشغول مانده اند فی الحال در ورطهٔ هلاکت می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری رح اذعان میکند که مشغولی به نعمت بهشت از آن عامهٔ مؤمنان است اما مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود و ملاحظهٔ نور وجود یک لحظه به نعیم بهشت نپردازند * نظم *

* روزی که مرا وصل تو در چنگ آید * از حال بهشتیان مرا ننگ آید *
* ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند * صحرای بهشت بر دلم تنگ آید *

(هُمْ) ایشان یعنی اصحاب جنت (وَأَزْوَاجُهُمْ) و زنان ایشان از اهل دنیا و حوران و عینا (فِي ظِلَالٍ) در سایه‌های قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور (عَلَى الْأَرَائِكِ) بر تختهای آراسته (مُتَّكِئُونَ) تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است (لَهُمْ فِيهَا) مر ایشانرا است در بهشت (فَاكِهَةٌ) یعنی میوه‌ها از انواع ثمره (وَلَهُمْ) و مر ایشان را است (مَا يَدَّعُونَ) آنچه خواهند و آرزو برند و در حقائق از ابن عباس رض نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشه از اطعمه داشته باشد بی آنکه بر زبان آورد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشانرا باشد (سَلَامٌ) یعنی تحیت (قَوْلًا) خطابی بی واسطه (مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ) از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رض نقل میکند که پیغمبر ع م فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنة

* بیت *

* سلام دوست شنیدن سعادت است و سلامت * بوصل یار رسیدن فضیلت است و کرامت *

(وَامْتَازُوا الْيَوْمَ) و جدا شوید امروز (أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ) ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را بوعدگاه دوستان می خوانند (أَلَمْ أَعْهَدْ) آیا عهد نکردم (إِلَيْكُمْ) با شما و نفرمودم شما را (يَا بَنِي آدَمَ) ای فرزندان آدم (أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) آنکه نپرستید شیطان را یعنی کار بفرمودهٔ شیطان (إِنَّهُ لَكُمْ) بدرستیکه او مر شما را (عَدُوٌّ مُبِينٌ) دشمنی است آشکار و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است (وَأَنِ اعْبُدُونِي) و نه عهد کردم که مرا پرستید که دوست نیکخواه شمایم (هَذَا) این پرستش من (صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) راهی راست است به بهشت (وَلَقَدْ) و هر آینه بدرستیکه (أَضَلَّ) گمراه کرد شیطان (مِنْكُمْ) از شما ای آدمیان (جِبِلًّا كَثِيرًا) خلق بسیار را پیش از شما (أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ) آیا نبودید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز رهانید و در فریب او نیفتید (هَذِهِ جَهَنَّمُ) این دوزخی است (الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده می‌شدید بدان (اصْلَوْهَا الْيَوْمَ) درآیید بدو امروز (بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) بسبب آنکه بودید که می‌پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید (الْيَوْمَ نَخْتِمُ) امروز مهر نهیم (عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک بوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم (وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ) و سخن گویند با ما دستهای ایشان (وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ) و گواهی میدهند پایهای ایشان (بِمَا كَانُوا) بآنچه بودند که در دنیا (يَكْسِبُونَ) کسب میکردند در گذشت

الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بدیشان گواهی می دهند اعضای اولیا بر طاعت ایشان
اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار وارد است که حق سبحانه بندهٔ مؤمن را خطاب کند که چه آورده
شرم دارم که عبادات و طاعات و خیرات خود برشمارد حق سبحانه اعضای وی را به سخن آرد تا هر یک
اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات (وَلَوْ نَشَاءُ)
و اگر خواهیم در دنیا (لَطَمَسْنَا) هر آینه ناپیدا کنیم یعنی رقم محو کشیم (عَلَى أَعْيُنِهِمْ) بر چشمهای ایشان
(فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ) پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد اند (فَأَنَّى يُبْصِرُونَ) پس
چگونه بینند آن را (وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ) و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان
متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره (عَلَى مَكَانَتِهِمْ) بر جایهای ایشان تا هم آنجا مرده شوند
(فَمَا اسْتَطَاعُوا) پس نتوانند و قادر نباشند (مُضِيًّا) بر رفتن از پیش (وَلَا يَرْجِعُونَ) و باز نگردند
و نتوانند بازگشتن از عقب تا بصورت اول باز روند (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ) و هر کرا
زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف و ازدیاد جسم بنقصان
و دانائی بنادانی (أَفَلَا يَعْقِلُونَ) آیا پس در نمی یابند که هر که بر تعمیر و تنکیس خلق قادر است بر طمس
و مسخ نیز قادر خواهد بود * بیت *

* نزد قدرت کارها دشوار نیست * * کار او را حاجتی مهرکار نیست *

آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان می فرماید (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ)
و نیاموختیم محمد را شعر (وَمَا يَنْبَغِي لَهُ) و نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی
که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه
وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آن حضرت عم بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی
بر زبان مبارک او بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که *
کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا * ابو بکر صدیق رض گفت یا رسول الله قائل گفته است که * کفی الشیب
والاسلام للمرء ناهیا * حضرت همان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابو بکر رض فرمود که اشهد
انک لرسول الله وما علمک الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی
لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده (إِنْ هُوَ) نیست آنچه ما باو آموختیم (إِلَّا ذِكْرٌ) مگر پندی
وارث دی (وَقُرْآنٌ مُبِينٌ) و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم

(لِیُنْذِرَ مَنْ کَانَ حَیًّا) تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد هم هر کرا باشد زنده دل یعنی عاقل و بافهم چه غافل و جاهل مشابه مرده است یا آنرا که مومن است فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی با ایمان است و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع او است بآن (وَیَحِقَّ الْقَوْلُ) و واجب می شود کلمه عذاب (عَلَی الْکَافِرِینَ ۞) بر ناگرویدگان که قرآنرا قبول نمیکنند (اَوَلَمْ یَرَوْا) آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان که (اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ) بدرستیکه آفریدیم ما برای ایشان (مِمَّا عَمِلَتْ اَیْدِینَا) از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر که کاری تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز می فرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری (اَنْعَامًا) چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند (فَهُمْ لَهَا) پس ایشان مر آنرا (مَالِکُونَ ۞) ضبط کننده گانند و متصرف در آرندگان (وَذَلَّلْنَاهَا) و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را (لَهُمْ) برای ایشان (فَمِنْهَا رَکُوبُهُمْ) پس بعضی از آن مرکوب ایشان است که بر آن سواری می کنند چون شتر (وَمِنْهَا یَاْکُلُونَ ۞) و از آنها بعضی آن است که می خورند چون گوسفند (وَلَهُمْ فِیهَا) و مر ایشان را است در آن چهارپایان (مَنَافِعُ) سودها است از پشم و موی و پوست (وَمَشَارِبُ ط) و آشامیدنیها از شیر و دیگر سودها (اَفَلَا یَشْکُرُونَ ۞) آیا پس شکر نمی گویند نعمت خدایرا که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از آن مر ایشان را بدیشان رسانید (وَاتَّخَذُوا) و فرا گرفتند مشرکان (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی سزای پرستش (آلِهَةً) خدایان (لَعَلَّهُمْ) تا شاید که ایشان (یُنْصَرُونَ ۞) یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان (لَا یَسْتَطِیعُونَ) نمی توانند (نَصْرَهُمْ لا) یاری دادن ایشانرا زیرا که جماد اند و ایشانرا شعور و قدرت نیست (وَهُمْ) و بت پرستان (لَهُمْ) برای بتان (جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ۞) سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشان اند با ایشان حاضر شوند در دوزخ (فَلَا یَحْزُنْکَ) پس باید که ترا اندوهناک نگرداند (قَوْلُهُمْ ط) سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه می کنند از اتخاذ اولاد و شرکا یا طعن در باره رسالت تو می کنند و نسبت بشعر و سحر (اِنَّا نَعْلَمُ) بدرستیکه ما میدانیم (مَا یُسِرُّونَ) آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض (وَمَا یُعْلِنُونَ ۞) و آنچه آشکارا می کنند از کلمات کفر و جزا خواهم داد ایشانرا بدان

* بیت *

* تا آشکار و نهان هرچه کردی و گفتی * * جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان *

آورده اند که عاص بن وایل یا ابوجهل و اشهر آن است که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده

در دست مالید و به مجلس حضرت پیغمبر ص آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزای متفرق با اعضای ممزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه ص فرمود که آفریدگار این را بقیامت بر انگیزاند و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیت نازل شد که (أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ) آیا ندیده و ندانسته است انسان مراد ابی بن خلف (أَنَّا خَلَقْنَاهُ) بدرستیکه آفریدیم ما او را (مِن نُّطْفَةٍ) از آب منی و آنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت به بزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته (فَإِذَا هُوَ) پس آنگاه او (خَصِيمٌ مُّبِينٌ ۝) جدال کننده است هویدا بمقام جدال آمده (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا) و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجب آورد استخوان سائیده و در دست مالیده خاک ساخته برباد داده (وَنَسِيَ خَلْقَهُ ط) و فراموش کرده آفریدن ما مر او را (قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ) گفت کیست که زنده می گرداند استخوانها را (وَهِيَ رَمِيمٌ ۝) و حال آنکه او پوسیده و ریزیده گشته بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب (قُلْ) بگو ای محمد (يُحْيِيهَا الَّذِي) زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامله (أَنشَأَهَا) بیافرید او را (أَوَّلَ مَرَّةٍ ط) نخست بار و از عدم بوجود آورد (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ) و او بهمه آفریده (عَلِيمٌ لا) داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است (الَّذِي جَعَلَ) آن خدای که آفرید و پیدا کرد (لَكُم) برای شما (مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ) از درخت سبز (نَارًا) آتشی (فَإِذَا أَنتُم) پس آنگاه شما (مِّنْهُ) از آن درخت (تُوقِدُونَ ۝) می افروزید آتش را و اغلب مواضع از بادیهٔ عرب دو درخت است مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در و مائیت متضاده با جوهر نار است هر آینه قادر است بر اعادهٔ طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده (أَوَلَيْسَ) آیا نیست (الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) آن کسی که بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان (بِقَادِرٍ) توانا است (عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ) بر آنکه بیافریند (مِثْلَهُم ط) مانند ایشان را با جسام صغیره و اجرام حقیره (بَلَىٰ) آری هست قادر بر آن (وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ۝) و او آفریننده بسیار خالق است و داننده باحوال مخلوقات (إِنَّمَا أَمْرُهُ) جز این نیست کار شان او (إِذَا أَرَادَ) چون خواهد (شَيْئًا) آفریدن چیزی را (أَن يَقُولَ لَهُ) آن است که گوید مر او را بحکم من (كُن) بباش (فَيَكُونُ ۝) پس باشد نزد بعضی تمثیل است مر تأثیر قدرت را در مراد قدرت با مر الله و بعضی گویند تأثیر مر مراد الله با مر مطاع مر مطیعی را در حصول

امور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین اشیا
بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون ملایکه بشنوند دانند
که چیزی حادث خواهد بود * بیت *

* حرفی است کاف و نون ز طوامیر صنع او * * از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال *

(فَسُبْحَانَ الَّذِي) پس پاکی و بی عیبی آن کسی راست که بی شبهه (بِيَدِهِ) بدست اقتدار
اوست (مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) پادشاهی همه چیز (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝) و بسوی او باز گردیده
خواهید شد برای مکافات اعمال وعدهٔ دوستان است و وعید دشمنان که ایشان را شدید العقاب
است و آنان را طوبی لهم و حسن مآب

سورة الصافات مكية وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) مائة وثمان وثمانون آية

(وَالصَّافَّاتِ) و بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت (صَفًّا) صف کشیدنی (فَالزَّاجِرَاتِ) ع
پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع (زَجْرًا) راندنی (فَالتَّالِيَاتِ) پس خوانندگان
(ذِكْرًا) وحی خدای را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملایکه که در صف ایستاده میان هوا تا بهر طرف
فرمان رسد قیام نمایند یا بنمازیان که صفهای جماعت برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا
بمجاهدان که در صف افتاده بصفت اقامت قایم و مستقر باشند یا بمرغانی که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملایکه
اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را می رانند و تالیات اند که پیوسته به تسبیح و
تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاتند زجرات ایشان راندن اسبان باشند یا طرد دشمنان
تالیات ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر مومنانند بانوار ندمت زاجر دیوانند یا زاجرانند نفس خود را
از معاصی و در اثنای نماز تالی قرانند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلایل و حجت و تالیانند که
بر خلق می خوانند احکام شریعت و اگر عرفانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب
تاویلات گفته که سوگند می خورد به نفوس سالکان طریق توحید که بر موافقت مشاهده صف برکشیده دواعی
شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر می نمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب
احوال خود اشتغال فرمایند در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که
زاجرانند عوام را از مناهی و خواص را از ریا در طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس
ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند * رباعی *

٭ ای یاد تو ام مونس جان در همه حال ٭ بی ذکر تو آرام دلم هست محال ٭
٭ جز شکر ثنای تو ندارم شب و روز ٭ جز نام خجسته‌ات نخوانم مه و سال ٭

آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را یک خدای آورده است چون چنین تواند بود
که باین خدایان که ما داریم کار ما راست نمی آید بیک خدای چون میسر شود الله تعالی درین آیت قسم
یاد کرد که (إِنَّ إِلَٰهَكُمْ) بدرستیکه خدای شما در ذات و وحدانیت خود (لَوَاحِدٌ ط) هر آینه یکی است و یگانه
و یکتا (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آفریدگار آسمانها است و زمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا) و پروردگار آنچه میان
ایشان است و از همه اشیاء (وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝) و آفریننده مشرق های کواکب چه هر کوکبی را
مشرقی است که از انجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی
دیگر ظهور می نماید و مغارب او نیز مختلف است که هر روز به مغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد
از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین که سرابیل تقیکم الحر مراد حر و برد است (إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا)
بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکرهٔ زمین اقرب است (بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ) بآراستن
ستارگان و حفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف
آورده که مراد اشکال مختلفهٔ ایشان است چون شکل جوزا و هیأت ثریا و بنات النعش و غیر آن
از اشکال جهان و هشت گانه و منازل بیست و هشت گانه قمر که بر نقص منطقه و شمال و جنوب است
(وَحِفْظًا) و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی (مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ) از بر آمدن هر دیوی (مَّارِدٍ ط) سرکشی
و نافرمان (لَّا يَسَّمَّعُونَ) نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرانهادن ندارند (إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ) بسوی
سخنان گروه بلند تر یعنی اشراف ملایکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند (وَيُقْذَفُونَ)
و انداخته می شوند یعنی بر ایشان می افگنند شهب را یا رانده می شوند (مِن كُلِّ جَانِبٍ ۝) از هر طرفی که
قصد صعود بر آسمان میکنند (دُحُورًا) راندنی باخواری (وَلَهُمْ) مر دیوان را است (عَذَابٌ وَاصِبٌ لا)
عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشانرا قوت استماع کلام ملایکه نیست (إِلَّا مَنْ
خَطِفَ الْخَطْفَةَ) مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته (فَأَتْبَعَهُ) پس از پی در آید
او را (شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝) کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را منافذی سفته یابد بزند او ایشانرا
بر جهم منزجر شده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشدین که منکران حشر و بعث
بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی اکاف و تصلف علم مباهات می افراختند

حق سبحانه در رفتن ایشان آیت فرستاد که (فَاسْتَفْتِهِمْ) پس بپرس ازین مشرکان که از آفریدگان
(أَهُمْ أَشَدُّ) آیا ایشان سخت ترهستند (خَلْقًا) از روی آفرینش (أَمْ مَّنْ خَلَقْنَا ط) آیا آنکه آفریده ایم
ما از آسمان و زمین وکواکب و مشارق و شهب (إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ) بدرستیکه ما آفریده ایم پدران
ایشان را (مِّنْ طِينٍ لَّازِبٍ) از گل چفسیده پس مادهٔ اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود
از انضمام اجزای مائی باجزای ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و در استحالهٔ ایشان مر آن را چه
اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است مادهٔ باقی است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل
است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعادهٔ حیات در ان قادر
خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی است هرگز متغیر نشود و نسبت باهمه مقدورات یکسان بود
پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع
وفضای اختراع بجلوه در آیند * مصرع * کاینک زعدم سوی وجود آمده ایم * در معالم آورده که
گمان پیغمبر عم چنان بود که هرکه قرآن بشنود بدان بگرود مشرکان که شنیدند و نگرویدند بدان استهزا
کردند و پیغمبر عم ازان حال متعجب شد آیت آمد که (بَلْ) برای قطع کلام اول است و در زاد المسیر
بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست ازان بدار (عَجِبْتَ) شگفت داشتی تو بر ناگرویدن
ایشان بقرآن (وَيَسْخَرُونَ لا) و ایشان سخریه میکنند بآن یا تعجب داری که باوجود قدرت الهی
چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو (وَإِذَا ذُكِّرُوا) و دأب ایشان آن است
که چون پند داده شوند بچیزی (لَا يَذْكُرُونَ ۝) یاد نکنند آن را و بدان پند پذیر نشوند (وَإِذَا رَأَوْا) و چون
ببینند (آيَةً) معجزهٔ که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر (يَسْتَسْخِرُونَ) از یکدیگر را بسخن
سخریه می خوانند (وَقَالُوا) و گویند (إِنْ هَٰذَا) نیست این که ما دیده ایم (إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝) مگر جادوی
روشن و هویدا (أَإِذَا مِتْنَا) آیا چون بمیریم ما (وَكُنَّا تُرَابًا) و باشیم ما خاک (وَعِظَامًا) و استخوان بی گوشت
و پوست (أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ لا) آیا ما برانگیختگان باشیم (أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ط) و یا پدران نخستین ما
(قُلْ) بگو ای محمد عم (نَعَمْ) آری برانگیخته شوید با پدران (وَأَنتُمْ دَاخِرُونَ ج) و حال آنکه شما خوار و
بی مقدار باشید هرگاه که قیامت در آید (فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) پس جزین نیست که قیامت یک راندن
بود یعنی نفخه که در دمند (فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ ج) پس نگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون آمده می نگرند
(وَقَالُوا) و میگویند (يَا وَيْلَنَا) ای وای بر ما (هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ۝) این است روز پاداش ما را که وعده

میداوند گویند ملایکه که آری (هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ) این است روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان (الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ) آن روز که بودید شما بآن (تُكَذِّبُونَ) تکذیب میکردید و باور نمی داشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملایکه که (احْشُرُوا الَّذِينَ) جمع کنید و بهم در آرید آنان را که (ظَلَمُوا) ستم کردند بر خود بشرک (وَأَزْوَاجَهُمْ) و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست وعلی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره بوده اند و گویند که مراد از ظلمه ستمگارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آن است که ایشانرا به محشر برد اوند با مثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددگاران ایشان بظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم آنگاه از آن اعوان ایشان نباشم عبد الله بن مبارک فرمود که تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو می فروشند

* نظم *

* یار ظالم مباش تا نشوی * روز حشر از شمارهٔ ایشان *
* گر تو ظلم پسند میداری * باشی از جملگی یکی ایشان *

و اصح آن است که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه می فرماید حشر کنید ایشان را (وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ) و آن چیزی را که بودند که پرستش می کردند (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او را این آیت عام است که اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت الخ (فَاهْدُوهُمْ) پس بنمائید ظلمه را و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید ایشانرا (إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ) براه دوزخ (وَقِفُوهُمْ) و چون روی ایشان بدوزخ آرند گفته شود باز دارید ایشانرا بر موقف یا بر پل صراط (إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) بدرستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشان را گویند (مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ) چیست مر شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمی کنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه با ملایکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند (بَلْ هُمُ الْيَوْمَ) بلکه ایشان امروز (مُسْتَسْلِمُونَ) گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شدگان اند (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) و در موقف روی آرند بعضی از ایشان (عَلَى بَعْضٍ) بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان (يَتَسَاءَلُونَ) از یکدیگر می پرسند که این چه حال است که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند با یکدیگر را (قَالُوا) گویند اتباع مر رؤسای قوم را که (إِنَّكُمْ) بدرستیکه

شما (كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا) بوديد که در می آمديد بما (عَنِ الْيَمِينِ ط) از روی نصيحت و نيک خواهی ديمن بزعم شما يا از قوت و قهر يا از طريق سوگند يعنی قسم ياد ميکرديد که اين دين حق است که ما شما را بدان می خوانيم (قَالُوا) گويند رؤسا در جواب ايشان که نه چنين است (بَلْ لَمْ تَكُونُوا) بلکه نبوديد شما (مُؤْمِنِينَ ج) گرويدگان يعنی شما براه راست نبوديد که ما شما را گمراه کرده باشيم (وَمَا كَانَ) و نبود (لَنَا) ما را (عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ج) بر شما هيچ حجتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ايم (بَلْ كُنْتُمْ) بلکه بوديد شما بنفس خود (قَوْمًا طَاغِينَ ۝) گروهی از اندازه گذشتگان (فَحَقَّ عَلَيْنَا) پس واجب شد بر ما همه (قَوْلُ رَبِّنَا صلے) سخن پروردگار ما که کلمه العذاب است (إِنَّا لَذَائِقُونَ) بدرستيکه ما چشندگانيم عذاب را در اين روز (فَأَغْوَيْنَاكُمْ) پس ما شما را دعوت کرديم به گمراهی بجهت آنکه (إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ۝) بدرستيکه ما بوديم گمراهان خواستيم که شما نيز مثل ما باشيد و در مثل است که خرمن سوخته هم خرمن سوخته می طلبد * بيت *

* من مستم و خواهم که شما نيز مست شوی * تا همچو منی سوخته از دست شوی *

حق سبحانه فرمود که (فَإِنَّهُمْ) پس به تحقيق که تابعان و متبوعان (يَوْمَئِذٍ) آن روز (فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝) در چشيدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوايت شريک بوده اند (إِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستيکه ما همچنين (نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝) می کنيم با مشرکان (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستيکه ايشان هستند (إِذَا قِيلَ لَهُمْ) زمانی که چون گفته ميشد گويند مر ايشان را که بگوئيد (لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ) يعنی کلمه توحيد بر زبان رانيد (يَسْتَكْبِرُونَ لا) سرکشی می نمايند از گفتار آن يا تکبر می ورزيدند بر دواعی خود (وَيَقُولُونَ) و ميگويند ايشان (أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا) آيا ما هر آينه ترک کنندگانيم عبادت خدايان خود را (لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ط) برای شاعری پوشيده عقل يعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنيم کفار که حضرت رسالت پناه را عم بشعر و جنون نسبت ميکردند حق سبحانه ميفرمايد که (بَلْ جَاءَ) نه چنين است که ايشان ميگويند بلکه آمد محمد بديشان (بِالْحَقِّ) براستی و درستی (وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ) و تصديق کرد پيغمبران را که پيش از او بودند (إِنَّكُمْ) بدرستيکه شما کافران (لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ۝) هر آينه چشندگانيد عذابی گوناگون دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذيب (وَمَا تُجْزَوْنَ) و پاداش داده نخواهيد شد (إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝) مگر جزای آن چيزی را که هستيد که عمل ميکنيد (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ) ليکن بندگان خدای تعالی (الْمُخْلَصِينَ ۝) که پاک شدگان از آلوث شرک و شک در آن چيزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند يافت (أُولَٰئِكَ) آنگروه يعنی بندگان مخلص (لَهُمْ) مر ايشان راست (رِزْقٌ مَعْلُومٌ لا) روزی دانسته شده

یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا و لذت محض (فَوَاكِهُ ج) آن رزق
میوه‌های است از هر گونه تر و خشک (وَهُمْ مُكْرَمُونَ لا) و ایشان نواختگانند (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ لا)
در بهشت‌های با نعمت و ناز (عَلَى سُرُرٍ) بر تخت‌های آراسته (مُتَقَابِلِينَ ۝) روی در روی یکدیگر تا ابد ابدا
همه شاد و خرم باشند (يُطَافُ) گردانیده می‌شود (عَلَيْهِمْ) بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان
میگردانند (بِكَأْسٍ) بجامی پر (مِنْ مَعِينٍ لا) از خمر ظاهر شده بر چشمه‌ها یا جاری از چشمه‌ها (بَيْضَاءَ)
خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد (لَذَّةٍ) بالذت و خوش خوار (لِلشَّارِبِينَ ج) مر آشامندگان را
(لَا فِيهَا) نیست در این شراب (غَوْلٌ) آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد حال و ذهاب
عقل و صداع و جز آن (وَلَا هُمْ عَنْهَا) و نه از بهشتیان که از این شراب (يُنْزَفُونَ ۝) مست شوند و خرد و فهم
از ایشان زایل شود (وَعِنْدَهُمْ) و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان (قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ)
کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند (عِينٌ ۝) فراخ چشمان (كَأَنَّهُنَّ) گوییا ایشان
(بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۝) بیضه‌های پوشیده‌اند تشبیه میکند حوران را در ملاحت و پاکی و خوش رنگی به بیضه نعامه
چه مقرر است که شتر مرغ بیضه خود را به پر خویش بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه ایشان سفید
باشد مختلط باندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) پس روی آرند برخی
بهشتیان (عَلَى بَعْضٍ) بر بعضی دیگر (يَتَسَاءَلُونَ ۝) میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست
و دشمن (قَالَ قَائِلٌ) گوید گوینده (مِنْهُمْ) از اهل بهشت مریاران خود را که (إِنِّي) بدرستیکه من
وقتیکه در دنیا بودم (كَانَ لِي) بود مرا (قَرِينٌ لا) یاری همنشین که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان
دو برادر بودند در صورت الکهف ذکر ایشان هست یهودا مومن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری
بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان (يَقُولُ) میگفت (أَئِنَّكَ) آیا تو (لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ۝)
از باور دارندگانی حشر را (أَإِذَا مِتْنَا) آیا چون بمیریم (وَكُنَّا تُرَابًا) و گردیم خاک (وَعِظَامًا) و استخوانهای
کهنه (أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ۝) آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند (قَالَ) گوید یهودا
مر اهل بهشت را که (هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ۝) آیا شما دیده ور اید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آن
است که ببینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درک است و بچه نوع عذابی مبتلا شده
بهشتیان گویند تو او را نیکو می‌شناسی تو فرونگر بدوزخ (فَاطَّلَعَ) پس فرونگرد یهودا (فَرَآهُ) پس
ببیند قطروس را (فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ لا) در میان دوزخ (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ) گوید یهودا بالله که ای

قطعه‌سن بخدای که به تحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال (لَتُرْدِينِ) هرآینه هلاک گردانی مرا بوسوسه
واز راه ببری (وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي) واگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود واز فتنه تو نگاه داشت
(لَكُنْتُ) هرآینه بودمی (مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۞) از حاضرگشتگان با تو در دوزخ پس بهود با فرشتگان گوید
چنانچه برادر او بشنود (أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ لا) آیا نیستیم مردگان در بهشت یعنی که جاوید خواهیم بود
ونخواهیم مرد (إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى) مگر مردن نخستین در دنیا (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ۞) ونیستیم ما از عذاب
کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید بهود (إِنَّ هَذَا) بدرستیکه این نعمت خاود
وایمنی از عذاب (لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۞) هرآینه اوست رستگاری بزرگ است (لِمِثْلِ هَذَا) از برای
مثل این نعمتها (فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۞) پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال وجاه دنیا که
بر شرف زوال است ودرصدد انتقال

* نظم *

* گر بار کشی بار نگاری باری * در کار کنی برای یاری باری *
* در روی بخاک راه خواهی مالید * بر خاک ره طرفه سواری باری *

آنگه حق سبحانه وتعالی میگوید (أَذَٰلِكَ) آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان (خَيْرٌ) بهتر است (نُزُلًا) از روی
نزول و پیشکش و ماحضر (أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ۞) یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که
برگهای خورد دارد و میوه او بغایت منتن و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوه آن نزل دوزخیان
باشد باکراه بدیشان خواراند بدین اسم مسمی کرده فرمود که (إِنَّا جَعَلْنَاهَا) بدرستیکه ما گردانیدیم
درخت زقوم را (فِتْنَةً) محنت وعذاب (لِلظَّالِمِينَ) مرستمکاران را در آخرت یا بلا وامتحان مرایشان
را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه
آتش آهن را میگدازد و نرم می سازد و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون
سمندر تواناست بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید
قریش را گفت محمد ص می ترساند ما را بزقوم و بلغت بربره وافریقیه مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخاست
واکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزکی زبد و خرما آورد وابوجهل
گفت بخورید که این زقومی است که محمد ما را بدان وعید می کند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن
نیست که ایشان گمان می برند (إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ لا) بدرستیکه آن درختی است که
بیرون می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات میرسد (طَلْعُهَا) خوشه آن درخت

(كَاَنَّهُ) گویا که او (رُءُوْسُ الشَّيٰطِيْنِ ۝) سرهای دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین
مارهای قبیح پر هول است و گویند سنگهای سیاه بوده در حوالی مکه که آنرا رؤس الشیاطین می گفتند
(فَاِنَّهُمْ) پس به تحقیق که دوزخیان (لَاٰكِلُوْنَ مِنْهَا) هر آینه می خورند از آن درخت زقوم (فَمَالِـُٔوْنَ
مِنْهَا الْبُطُوْنَ ۝) پس پر کننده اند از آن شکمها از غایت جوع یا بخورانند ایشانرا باکراه (ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ)
پس بدرستیکه مر دوزخیانرا (عَلَيْهَا) بر خوردن آن (لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيْمٍ ۝) آمیختنی است از آب گرم
چنان آبی که امعاء را پاره پاره کند یعنی چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از زقوم
آمیخته گردد (ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَاِلَى الْجَحِيْمِ ۝) پس بدرستیکه بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم
و شرب حمیم هر آینه بسوی دوزخ است و آنجا پیش شان و حاضر بود (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان
(اَلْفَوْا اٰبَآءَهُمْ) یافتند پدران خود را (ضَآلِّيْنَ ۙ) گمراهان (فَهُمْ عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ) پس ایشان بر پیهای
ایشان (يُهْرَعُوْنَ ۝) می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند (وَلَقَدْ ضَلَّ) و بدرستیکه گمراه شدند (قَبْلَهُمْ)
پیش از قوم تو (اَكْثَرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝) بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا) و
به تحقیق ما فرستادیم (فِيْهِمْ) در میان ایشان (مُّنْذِرِيْنَ ۝) بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشانرا
از عذاب ما بترسانند و ایشان قبول نکردند (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس در نگر که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِيْنَ ۙ)
آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد (اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ۝) مگر بندگان
خدای پاک کرده شدگان که با نذار منتفع گشتند از غرق (وَلَقَدْ نَادٰىنَا نُوْحٌ) و به تحقیق که بخواند ما را نوح ع ۶
و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم (فَلَنِعْمَ الْمُجِيْبُوْنَ ۖ) پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق
کردیم کفار قوم او را بطوفان (وَنَجَّيْنٰهُ وَاَهْلَهٗ) و نجات دادیم او را و اهل او را (مِنَ الْكَرْبِ
الْعَظِيْمِ ۖ) از اندوه بزرگ که غرق است یا آزار قوم (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهٗ) و ساختیم فرزندان سه گانه
او را (هُمُ الْبٰقِيْنَ ۝) ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبر است که از اهل او جز
سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس
و روم است و یافث پدر ترک و خزر و صقالب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر (وَتَرَكْنَا) و باقی گذاشتیم
(عَلَيْهِ) بر نوح ثنای نیکو (فِى الْاٰخِرِيْنَ ۙ) در میان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی عم یا آنرا گذاشتیم
که ایشانرا امتان آخرین می گویند (سَلٰمٌ عَلٰى نُوْحٍ) سلام بر نوح عم (فِى الْعٰلَمِيْنَ ۝) در میان عالمیان
قولی آن است که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام می گوید بر نوح و می فرماید (اِنَّا كَذٰلِكَ)

بدرستیکه ما همچنین که نوح را جزا دادیم (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝) پاداش میدهیم نیکوکاران را (إِنَّهُ) بدرستیکه نوح عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝) از بندگان گرویدگان ماست (ثُمَّ) پس از دعای نوح عم (أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ۝) غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ) و بدرستیکه از پیروان نوح عم (لَإِبْرَاهِيمَ ۝) هر آینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود در لباب از فراء نقل می کند که در شیعته ضمیر عاید است بحضرت رسالت پناه عم کنایت غیر مذکور است و ابراهیم عم اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع او است زیرا که چون پیروان بفضل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا وابعث فیهم رسولا الآیه * نظم *

* پیش از تو آمدند بسی انبیا بنو * گر آخر آمدی همه را پیشوا توئی *
* خوان خلیل هست نمکدان خوان تو * بر خوان اصطفا نمک انبیا توئی *

(إِذْ جَاءَ رَبَّهُ) یاد کن آن را چون که آمد ابراهیم عم پروردگار خود را (بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۝) بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع وا پرداخته (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ) یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود را آزر و گروه خود را (مَاذَا تَعْبُدُونَ ۝) این چه چیز است که می پرستید (أَئِفْكًا) آیا از روی دروغ (آلِهَةً) خدایان را (دُونَ اللَّهِ) جز خدای (تُرِيدُونَ ۝) می خواهید (فَمَا ظَنُّكُمْ) پس چیست گمان شما (بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝) به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم عم را این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو با ما بمجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیأت و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت * بیت *

* گوئی که چرا ز عاشقی رنجوری * تو روی بتم ندیده معذوری *

ابراهیم علی نبینا علیه السلام جواب نداد و روز دیگر چون ماه در یاران وی گفتند ای ابراهیم با ما برویم (فَنَظَرَ) پس در نگریست (نَظْرَةً) نگریستنی (فِي النُّجُومِ ۙ) در ستارگان و مواقع اتصالات و انصراف آفات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در وی بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند

هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود (فَقَالَ) پس گفت ابراهیم عم (إِنِّي سَقِيمٌ ۝) بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال می کنیم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردندی (فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ۝) پس برگشتند از وی روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناگاه بدیشان سرایت کند چون قوم ابراهیم عم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت عم روی به بتخانه نهاد (فَرَاغَ) پس پنهان باز گشت ابراهیم (إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ) بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده (فَقَالَ) پس گفت از روی استهزا (أَلَا تَأْكُلُونَ ۚ) آیا نمی خورید این طعامها را چون جواب نشنید از روی تهکم دیگر بار گفت (مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ۝) چیست شما را که سخن نمی گوئید و مرا جواب نمی دهید (فَرَاغَ) پس پنهان در آمد (عَلَيْهِمْ) بر ایشان و بزد بتان را (ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ۝) زدنی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم عم بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سورهٔ انبیا گذشت نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمدند صورت حال مشاهده کردند و دانستند که کار ابراهیم است عم (فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ) پس روی آوردند بسوی ابراهیم عم (يَزِفُّونَ ۝) شتابنده می کردند در گرفتن او و او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثهٔ بسیار شمهٔ از ان ذکر یافته (قَالَ) گفت ابراهیم عم (أَتَعْبُدُونَ) آیا می پرستید (مَا تَنْحِتُونَ ۙ) آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود (وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ۝) و خدای تعالی آفریده است شما را و آنچه شما می کنید بدستهای خود و این آیت دلیل است بر آنکه بندگان و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم عم ایشان را الزام داد (قَالُوا ابْنُوا) گفتند نمرودیان و خواص او که بنا کنید (لَهُ) برای سوختن ابراهیم (بُنْيَانًا) بنائی و از هیزم پر ساخته آتش در ان زنید (فَأَلْقُوهُ) پس در افگنید او را (فِي الْجَحِيمِ ۝) در آتش سوزان (فَأَرَادُوا) پس خواستند نمرودیان (بِهِ) با ابراهیم عم (كَيْدًا) دستانی و فتنه که او را بسوزانند (فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ۝) پس گردانیدیم ما ایشان را از زیرتر و خوارتر چه آتش ایشان بردی و گلستانی ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیقت او و بطلان ایشان (وَقَالَ) و گفت ابراهیم عم چون از آتش بسلامت بیرون آمد (إِنِّي ذَاهِبٌ) بدرستیکه من روندهام (إِلَىٰ رَبِّي) بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام (سَيَهْدِينِ ۝) زود باشد که راه نماید مرا به مقصد من یا به مصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم عم روی بشام نهاد و در ان راه هاجر بدست ساره خاتون رض افتاده و آنرا با براهیم عم بخشید و چون هاجر ملک یمین او شد دعا کرد که (رَبِّ هَبْ لِي) ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی

(مِنَ الصَّالِحِينَ ۝) از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت (فَبَشَّرْنَاهُ) پس مژده دادیم مر او را (بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ۝) بفرزندی بردبار یعنی چون بلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل ع م را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل ع م آنجا نشو و نما یافت وقتیکه ابراهیم ع م از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم ع م اسمعیل ع م را همراه داشته روی بمنا نهاد (فَلَمَّا بَلَغَ) پس چون برسید ابراهیم ع م (مَعَهُ) با پسر خود (السَّعْيَ) بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است بکوه منا (قَالَ) گفت ابراهیم ع م (يَا بُنَيَّ) ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت است (إِنِّي أَرَى) بدرستیکه من می بینم پیوسته (فِي الْمَنَامِ) در خواب (أَنِّي أَذْبَحُكَ) آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی بیاپی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن (فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ط) پس در نگر که درین کار چه چیز می بینی و رای تو چه اقتضا می کند (قَالَ) گفت اسمعیل ع م (يَا أَبَتِ افْعَلْ) ای پدر من بکن (مَا تُؤْمَرُ) آنچه فرموده شده بدان چه خواب انبیا ع م وحی است (سَتَجِدُنِي) زود باشد که یابی مرا (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اگر خواهد خدای تعالی (مِنَ الصَّابِرِينَ ۝) از صبر کنندگان بذبح یا بر حکم قضا (فَلَمَّا أَسْلَمَا) پس آن هنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم ع م بکشتن پسر خود و اسمعیل ع م رضا داد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد (وَتَلَّهُ) و بیفگند ابراهیم ع م مر پسر را (لِلْجَبِينِ ۝) بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم ع م قصد ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل ع م وصیت کرد اول گفت ای پدر دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامهٔ مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بلا ادبی متهم بدنام شوم و مراد آن حضرت ضیافت باشد

*** بیت ***

* اگر خونم بریزی غم ندارم زآن همی ترسم * * که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده *

دیگر چون بخانه باز روی سلام من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بده تا او را بآن تسلی باشد سیوم روی مرا بخاک نه تا بروقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و ملاحظه مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم ع بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحهٔ از مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل ع م پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او می برید و باز درست می شد پس حق سبحانه می فرماید که عمل ابراهیم را ع م پسندیدیم و او

حکم ما را بجا آورد (وَنَادَيْنَاهُ) و ندا کردیم ما او را (اَنْ يَّا اِبْرَاهِيْمُ ط) آنکه ای ابراهیم (قَدْ صَدَّقْتَ
الرُّؤْيَا ج) بدرستیکه راست کردی خواب خود را و در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را
میکشت اما اثر خون ندیده بود و بیداری نیز همان صورت نسبت وقوع یافت (اِنَّا) بدرستیکه ما (كَذٰلِكَ)
همچنین فرج بعد از شدت (نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝) جزا میدهیم نیکوکارانرا (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه
این کار (لَهُوَ الْبَلٰٓؤُا الْمُبِيْنُ ۝) هرآینه مر او را آزمایشی است روشن که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد
(وَفَدَيْنَاهُ) و فدا دادیم اسمعیل عم را (بِذِبْحٍ عَظِيْمٍ ۝) بکبشی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار
بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده و گویند این آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بود
و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گوسپندی بود که از جبال یثرب فرود آمده بود پس نزد ابراهیم عم بایستاد
و اشهر آن است که جبرئیل عم از آسمان فرود آورد و قصهٔ قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی
لایق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور است (وَتَرَكْنَا) و باقی گذاشتیم (عَلَيْهِ) بر ابراهیم عم ثنای نیکو
(فِي الْاٰخِرِيْنَ ۝) در میان پسینیان یعنی امت محمد عم یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان میگویند (سَلٰمٌ
عَلٰٓي اِبْرَاهِيْمَ ط) سلام باد بر ابراهیم عم یا ما سلام میگوییم برو (كَذٰلِكَ) همچنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝)
پاداش میدهیم نیکوکارانرا (اِنَّهٗ) بدرستیکه ابراهیم عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ۝) از بندگان
گرویدگان ماست (وَبَشَّرْنَاهُ بِاِسْحٰقَ) و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم عم را بعد از اسمعیل بفرزندی
اسحاق نام (نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝) پیغمبری از شایستگان (وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ) و برکت دادیم بر
ابراهیم عم (وَعَلٰٓي اِسْحٰقَ ط) و بر پسر او اسحاق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل و غیر ایشان چون
ایوب عم بیرون آوردیم (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا) و از فرزندان ایشان هر دو (مُحْسِنٌ) نیکوکار است
در عمل خود بایمان و طاعت (وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ) و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت (مُبِيْنٌ ۝) آشکارا
ستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمگار (وَلَقَدْ مَنَنَّا) و هرآینه منت
نهادیم (عَلٰي مُوْسٰي وَهَارُوْنَ ج) بر موسی و هارون عم بر نعمت نبوت (وَنَجَّيْنَاهُمَا) و برهانیدیم
ع ۷ ایشانرا (وَقَوْمَهُمَا) و گروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را (مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ۝) از اندوه بزرگ
یعنی از غلبهٔ قبطیان و ایذا و آزار ایشان (وَنَصَرْنَاهُمْ) و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان (فَكَانُوْا هُمُ)
پس بودند ایشان (الْغٰلِبِيْنَ ۝) غلبه کنندگان بر اعادی (وَاٰتَيْنَاهُمَا) و دادیم موسی و هارون عم را
(الْكِتٰبَ الْمُسْتَبِيْنَ ۝) کتابی پیدا و هویدا (وَهَدَيْنَاهُمَا) و راه نمودیم هر دو را (الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ۝)

براهی راست رسانند بمقصود (وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ۝) و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو
در میان امتان بازپسین یا آنچه باقی گذاشتیم اینست که گویند (سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ۝) سلام
باد بر موسی و هارون عم یا بگوییم سلام بر هر دو (إِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستیکه ما همچنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝)
پاداش میدهیم نیکوکاران را (إِنَّهُمَا) بدرستیکه موسی و هارون عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝) از بندگان
گرویدگان مااند (وَإِنَّ إِلْيَاسَ) و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن هارون
(لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝) از جملهٔ فرستادگان است بدعوت خلق (إِذْ قَالَ) یاد کن آنرا که گفت (لِقَوْمِهِ)
مر گروه خود را (أَلَا تَتَّقُونَ ۝) آیا نمی ترسید از عذاب الهی (أَتَدْعُونَ) آیا می پرستید (بَعْلًا) بنام
و انجوای و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و بک نام زمینی است از شام و چون بعل
در وبود آنجا را بعلبک گویند و بدین اسم مشهور شده القصه الیاس عم گفت میخوانید بعل را (وَتَذَرُونَ)
و میگذارید (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ۝) عبادت نیکوترین آفریدگار و انرا مراد از خالقین مصورانند (اللَّهَ رَبَّكُمْ)
خدای پروردگار شما است (وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۝) و پروردگار پدران پیشین شما است پس
او را بپرستید و باو شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی
داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده و در آخر باغوای زن خود از اهل بت پرستان شد و الیاس
عم دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و بالیاس عم رجوع نموده عذر تدارک خلل خود در خواستند الیاس عم
فرمود که ایمان باید آورد و بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس عم گفت اگر می خواهید
که بطلان و حقیت دین من و شما هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید
هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را
بیاراستند و مدتی پیش او زاری کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس عم دعا فرمود فی الحال
باران آمد و قوم او در انکار افزودند (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند او را (فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۝) پس
بدرستیکه ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۝) مگر بندگان خدای تعالی
پاک کرده شدگان از شایبهٔ شرک و نفاق آورده اند که الیاس عم ملول شده از خدای درخواست که قبل
از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رو هرچه
بد و ظاهر گردد بر و سوار شو و الیاس عم در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شتری یا اسبی
از آتش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفهٔ خود ساخت و حق سبحانه او را پر و بال داده

شهوت طعام و شراب و وقاع از و سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمده هم انسی است
و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات
می نمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار می کنند و جمعی از صلحای امت ایشان را می بینند
(وَتَرَكْنَا) و بگذاشتیم (عَلَيْهِ) بر الیاس عم (فِي الْآخِرِينَ ۝) در میان پسینیان ثنا و درود و قرا و آن
یا آنرا گذاشتیم که گویند (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ۝) سلام بر الیاس و گفته اند الیاسین هم نام او است چنانچه
میکال و میکائیل و سینا و سینین (إِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستیکه ما همچنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝) جزا میدهیم نیکو
کاران را (إِنَّهُ) بدرستیکه الیاس عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝) از بندگان گرویدگان ماست ایمان اصلی
است جامع مر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی است خاص برای اهل اختصاص * نظم *

* اگر بندهٔ خویش خوانی مرا * به از مملکت جاودانی مرا *

* شهانی که با تخت و فرخنده اند * همه بندگان ترا بنده اند *

(وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝) و بدرستیکه لوط عم بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است (إِذْ نَجَّيْنَاهُ)
یاد کن چون نجات دادیم او را (وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۝) و اهل بیت او را همه (إِلَّا عَجُوزًا) مگر پیرزنی که زن
او بود و چه او قرار گرفت (فِي الْغَابِرِينَ ۝) در باز ماندگان بعذاب زیرا که او کافره بود و با لوط عم همراهی نکرد
(ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ۝) پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم
(وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ) و بدرستیکه شما ای گروه قریش میگذرید (عَلَيْهِمْ) بر منازل ایشان وقتیکه به تجارت شام
می روید (مُصْبِحِينَ ۝) در حالتیکه داخلید در صباح (وَبِاللَّيْلِ) و در شب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید
روز و شب (أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝) آیا تعقل نمی کنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت مکذبان جز هلاکت نمی باشد
(وَإِنَّ يُونُسَ) و بدرستیکه یونس بن متی (لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝) از جملهٔ فرستادگان است حق سبحانه
او را با اهالی نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او
عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس عم ایمان آوردند و عذاب
مرتفع شد و یونس عم ازین حال خبر یافت و او قوم را وعدهٔ عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس
از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی بجانب دریا نهاد (إِذْ أَبَقَ) یاد کن آنرا که گریخت
یونس عم از قوم خود (إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝) بسوی کشتی که پر بود از مردم و متاع آورده اند که
چون یونس عم بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده و در دریا سوار می شدند یونس عم

با ایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بندهٔ گریخته درین کشتی است
که کشتی نمی رود یونس عم فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاش که تو بنده باشی سیمای آزاد
مردی وصلاحیت جوان مردی از بشرهٔ تو لایح است یونس عم مبالغه کرد که گریخته منم و دأب آن قوم
چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان می شد چون یونس عم دران باب سخن
بسیار اطناب رسانید و آن قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم (فَسَاهَمَ) پس قرعه زدند با اهل کشتی سه
نوبت (فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ) پس گشت یونس عم از مدحضان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی
برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افگنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر
دریاها بودی تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس عم
گلیم در سر کشیده خود را در بحر افگند (فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ) پس فرو برد او را ماهی بیک بار (وَهُوَ مُلِيمٌ)
و او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که من او را طعمهٔ تو نساختم
بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد و ماهی چنان که مادر را با فرزندان باشد
در نگاهداشت او رعایت می نمود و سر از آب برآورده می رفت و یونس عم در درون او نفس
میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود و اشهر آن است که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت
دریا بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس عم غرایب
و عجایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت (فَلَوْلَا أَنَّهُ) پس اگر نه آن است
که یونس عم (كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ) بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که می گفت لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آن است که او پیش از آن که در شکم ماهی رود از ذاکران
و نماز گزارندگان بودی (لَلَبِثَ) هر آینه درنگ کردی (فِي بَطْنِهِ) در شکم حوت (إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)
تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار زودش خلاصی داد (فَنَبَذْنَاهُ) پس بیفگندیم
او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون برآورده بیفگند (بِالْعَرَاءِ) بزمین هامون یعنی صحرای که
دران درخت و گیاه و نبات و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفگند (وَهُوَ سَقِيمٌ) و حال آنکه او بیمار بود یعنی
ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود (وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ) و برویانیدیم بر زبر سر او (شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ)
درختی را که دو تا به برگهای خود او را سایه کرد و روز او را سمیر آورده که خاصیت ورق یقطین آن است
که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه ویرا بدرخت یقطین پوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب

ایمن شد و برکوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس عم می نهاد و او می مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت باز وی بازار اصلی رفت (وَأَرْسَلْنَاهُ) و فرستادیم او را دیگر باره (إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ) بسوی صد هزار مرد (أَوْ يَزِيدُونَ ج) یا زیاده به بیست هزار و یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس عم باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند (فَآمَنُوا) پس گرویدند بیونس عم یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند (فَمَتَّعْنَاهُمْ) پس برخورداری دادیم ایشان را (إِلَىٰ حِينٍ ۝) تا آن هنگام که اجل ایشان در رسید و بعد از آنکه مقتضی اجل با حضرت او در بست و درع متوجه گردد نه بمرافعت ابطال منع او میسر است و نه ببذل اموال دفع او متصور * نظم *

* روزی که اجل دست کشاید بستیز * وز بهر هلاک بر کشد خنجر تیز *

* نه وقت جدل بود نه هنگام حیل * نه روی مقاومت نه یارای گریز *

(فَاسْتَفْتِهِمْ) پس بپرس از بنو خزاع و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای می گویند یعنی از وجه قسمت سوال کن (أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ) آیا پروردگار ترا دختراند (وَلَهُمُ الْبَنُونَ لا) و مر ایشانرا پسران (أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا) یا ما آفریدیم مر فرشتگان را از زنان (وَهُمْ شَاهِدُونَ ۝) و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن مر ایشانرا (أَلَا إِنَّهُمْ) آگاه باشید و بدانکه ایشان (مِنْ إِفْكِهِمْ) از دروغ و افترای خود (لَيَقُولُونَ لا وَلَدَ اللَّهُ) هر آینه میگویند بزاد خدای تعالی یعنی برای او فرزندان (وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝) و بدرستیکه در انتساب والدیت بخدای هر آینه دروغ گویانند (أَصْطَفَى الْبَنَاتِ) آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شما اند (عَلَى الْبَنِينَ ط) بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند (مَا لَكُمْ قف) چیست شما را درین قسمت (كَيْفَ تَحْكُمُونَ ج) چگونه حکم می کنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝) آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و از مثل او می شاید و حضرت رب العزت از مثل و شبه مقدس است (أَمْ لَكُمْ) آیا مر شما راست درین سخن که ملایکه را بنات الله میگوئید (سُلْطَانٌ مُبِينٌ ۝) حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن (فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ) پس بیارید آن کتاب منزل را (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از مخدرات ایشان اختیار فرموده ملایکه از آنها متولد شده اند بنا مجوس بران بودند که خدای تعالی و شیطان برادرانند حق سبحانه می فرماید که (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ) و ساختند میان

خدای (وَبَيْنَ الْجِنَّةِ) و میان پری که دیو از ایشان است (نَسَبًا) خویشی و نسبتی (وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ)
و بدرستیکه میدانند دیوان و پریان که روز قیامت (إِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان یعنی قائلان این سخن
یا همه ایشان (لَمُحْضَرُونَ) هر آینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن ملایکه اند
چه ایشان از دیده پوشیده باشند عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساخته
بعضی گفته اند دختران وی اند و ملایکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرسش
گناه مرایشانرا خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه
در سوره سبا مذکور شد (سُبْحَانَ اللَّهِ) پاک است خدای تعالی (عَمَّا يَصِفُونَ) از آنچه صفت میکنند کافران
یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزاری است او را از مقاله کفار اشرار و همه ایشان بدین نوع
خدایرا وصف می کنند (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) مگر بندگان خدای پاک شدگان از آلوث شبهات
که ایشان بسزای ستایش او میستایند (فَإِنَّكُمْ) پس بتحقیق شما ای کافران (وَمَا تَعْبُدُونَ) و آنچه
می پرستید از بتان (مَا أَنْتُمْ) نیستید شما همه (عَلَيْهِ) بر آنچه میپرستید (بِفَاتِنِينَ) گمراه کنندگان
و تباه سازندگان (إِلَّا مَنْ هُوَ) مگر آنکس را که او (صَالِ الْجَحِيمِ) در آینده بدوزخ است یعنی علم ازلی
بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملایکه پرست بودند ذکر
اعتراف ملایکه بعبودیت حق سبحانه میکند که ایشان می گویند (وَمَا مِنَّا) و نیست از ما هیچ کس (إِلَّا لَهُ)
مگر آنکه مر او را (مَقَامٌ مَعْلُومٌ) مقامی است در خدمت و عبادت معین داشته شده و مقرر گشته که از آن
تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو بکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سینه است چون خوف و رجا
و محبت و رضا که هریک از مقربان حظائر ملکوت و مقدسات جوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند
(وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ) و بدرستیکه ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت (وَإِنَّا لَنَحْنُ
الْمُسَبِّحُونَ) و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مر خدای عز و جل را و تنزیه کننده از هرچه لایق
ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر ع م و مومنان است رحمهم الله تعالی که می گویند
هر یک از ما فردا مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف کار ایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگان
مر خدای عز و جل را و تأکیدات این هر دو جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام
ذکر بی شبهه و شایبه فتور و قصور خواه بنسبت ملایکه کرام و خواه بنسبت سید انام ع م و سایر اهل ایمان
از اصحاب عظام علیهم الرضوان (وَإِنْ كَانُوا) و بدرستیکه بودند کافران قریش که قبل از بعثت (لَيَقُولُونَ) هر آینه

هرآینه میگفتند (لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا) واگر بودی نزدیک ما (ذِكْرًا) ذکری یعنی کتابی که صاحب پند و نصیحت باودی
(مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ لا) از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی که حکم بما منزل شدی (لَكُنَّا) هرآینه می‌بودیم ما
(عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِيْنَ لا) بندگان خدای تعالی پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد
کتابی که اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن (فَكَفَرُوْا بِهٖ) پس کافر شدند بوی (فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ●) پس
زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و عقوبت است (وَلَقَدْ سَبَقَتْ) و هرآینه پیشی گرفته
است (كَلِمَتُنَا) سخن ما یعنی پیغمبران عم و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال الله تعالی
کتب الله لاغلبن انا ورسلی یعنی وعده نصرت که کرده‌ایم ما (لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ) برای بندگان فرستاده
شده (اِنَّهُمْ) بدرستی که پیغمبران عم (لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ) هرآینه ایشانند یاری کرده شدگان (وَاِنَّ جُنْدَنَا)
و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیاء عم (لَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ●) هرآینه ایشان غلبه کنندگان اند بحجت یا بنصرت
در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بسبیل ندرت است (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) پس روی بگردان ای محمد
از ایشان (حَتّٰى حِيْنٍ) تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه (وَاَبْصِرْهُمْ)
و ببین حال ایشان در آن روز (فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ ج) پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت
ترا و در آخرت ثواب بهشت ترا آورده‌اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود
آیت آمد (اَفَبِعَذَابِنَا) آیا بعذاب ما (يَسْتَعْجِلُوْنَ ط) شتاب می‌کنند و وقت نزول آن می‌پرسند
(فَاِذَا نَزَلَ) پس چون فرود آید آن عذاب (بِسَاحَتِهِمْ) بپیشگاه منزل ایشان (فَسَاءَ صَبَاحُ
الْمُنْذَرِيْنَ ●) پس باشد صباح بیم کرده شدگان آورده‌اند که در میان قبایل عرب قتل و غارت بسیار
بود و هر لشکر که قصد قبیله داشتندی هر شب راه پیموده وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی
ایشان در آمدندی و دست بغارت و اسر و تاراج بر گشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب
غارت در صباح واقع می‌شد غارت را اصباح نام نهادندی و هرچند غارت که در وقتی دیگر وقوع می‌یافتندی
همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را به لشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی
بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مروی است که در آن صباح که حضرت
رسالت پناه عم بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا
نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه و تعالی دیگر بار بجهت تاکید می‌فرماید (وَتَوَلَّ عَنْهُمْ)
و روی بگردان ای محمد و اعراض کن از ایشان (حَتّٰى حِيْنٍ) تا وقتیکه آیت السیف نازل شود (وَاَبْصِرْ)

قیامت که عذاب بر ایشان فرود آید (فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ۝) ایشان نیز ببینند که برایشان انواع عقوبت در دنیا و عقبی (سُبْحَانَ رَبِّكَ) پاک است پروردگار تو (رَبِّ الْعِزَّةِ) خداوند عزت و قوت و غلبه (عَمَّا يَصِفُونَ ۝) از آنچه وصف میکنند مشرکان او را (وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ۝) و سلام بر فرستاده شدگان (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ) و همه ستایشها (رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝) مر خدای را عز و جل که پروردگار عالمیان است در این آیت بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محی السنة رح در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که هر که دوست میدارد که برد پیمانه مزد و ثواب را به پیمانهٔ بزرگ تر باید که ختم کلام مجلس او این آیت باشد که سبحان ربک آه تا ثواب بیابد

سورة ص مكية وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) ثمان وثمانون آية

(صٓ ۝) ابوبکر وراق و قطرب رح بر آنند که حروف مقطعه جهت تمکین کفار است که هر وقت که حضرت رسالت پناه عم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست گرفتندی تا آن حضرت عم بر غلط افتد حق سبحانه و تعالی این حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز می ماندند و در این حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای است عز و جل یا اسم قرآن یا نام سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا سوگند است بصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه و سلامه اجمعین و در اختیار آورده است که اسم محمد است عم و مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بحری است در آسمان صاحب لباب گفته علیه الرحمة که آن بحری است که عرش خدای عز و جل بر واست یا دریائی است که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رح فرموده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصفای محبت و عثمان سلمی رح گفته که قسم است بصفای دل عارفان و در تأویلات آورده که قسم است بصورت محمدیه و در بحر الحقایق گوید که قسم است بصفاء صمدیت او
ع در ازل و بصفاء صمدیت او تا ابد و بصفاء صفائیه او میانهما (وَالْقُرْآنِ) و بحق قرآن (ذِي الذِّكْرِ ط) خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این است نه آنکه کفار پندارند (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بلکه آنانکه کافر شدند از رؤسای قریش (فِي عِزَّةٍ) در سرکشی اند از قبول حق (وَشِقَاقٍ ۝) و در مخالفت خدای عز و جل و عداوت رسول عم (كَمْ أَهْلَكْنَا) چندین هلاک کردیم (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کفار مکه (مِنْ قَرْنٍ) از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان (فَنَادَوْا) پس ندا کردند و آواز بلند بر داشتند تا کسی ایشان را فریاد رسد (وَلَاتَ) و نیست آن هنگام (حِينَ مَنَاصٍ ۝) هنگام

رجوع بگریزگاه. و معالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار بر ایشان دواهی شدی می گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود (وَعَجِبُوا) و شگفت داشتند کافران (أَنْ جَاءَهُمْ) آنکه آمد بدیشان (مُنْذِرٌ مِنْهُمْ) پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان (وَقَالَ الْكَافِرُونَ ط) و گفتند ناگرویدگان (هَذَا) این منذر (سَاحِرٌ) جادو است در آنچه از خوارق عادت بما می نماید (كَذَّابٌ صلے) دروغ گوی است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عز و جل چه تیره رای که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد * نظم *

* گشت طالع آفتابی این چنین عالم فروز * دیدهٔ خفاش را یک ذره در وی نور نی *
* از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر * تیرگی شب هنوز از دیدهٔ وی دور نی *

آورده‌اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادرزادهٔ خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را می فریبد و دین محدث و آئین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم هنگامهٔ تفرقه در میان جمع ما می افگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نایره عاجز آید ابو طالب آن حضرت را ع م طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده‌اند و ایشان را از تو مدعا این است که یکبارگی طریق انحراف مورزی و در متمنای ایشان تأمل نمائی حضرت رسالت پناه ع م فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلههٔ ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه ع م فرمود که من از شما می طلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمانبرداری شما بربندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آن حضرت ع م اعراض نموده با یکدیگر گفتند (أَجَعَلَ الْآلِهَةَ) آیا گردانید محمد خدایان را (إِلَٰهًا وَاحِدًا ج) خدای یگانه و یکتا (إِنَّ هَٰذَا) بدرستیکه یگانگی خدای (لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾) چیزی است بس شگفت که سه صد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه را است نمی توانند کرد یک خدای که محمد می گوید کار تمام عالم چون سازد (وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ) و بشتاب رفتند بزرگان قوم از خانهٔ ابو طالب (مِنْهُمْ) از جماعت قریش یکدیگر را می گفتند

(اَنِ امْشُوا) آنکه بروید (وَاصْبِرُوا) وشکیبائی ورزید (عَلٰی اٰلِهَتِكُمْ ج) بر پرستش خدایان خود (اِنَّ هٰذَا)
بدرستیکه این مخالفت محمد با ما (لَشَيْءٌ يُرَادُ ﷺ) چیزی است که خواسته اند ما را از حوادث زمان و از وقوع
آن چاره نیست یا ترفع داست ما یعنی ادعای محمد است هم به چیزی است که خواسته می شود یعنی نامه کس
نمی خواند که مرتفع و مستعلا باشند (مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا) نشنوده ایم این که او می گوید از وحدانیت خدای
عز وجل (فِي الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ ج) در ملت باز پسین که دریافته ایم پدران خود را بر آن یا در ملت عیسی که
که آخرین ملت است چه ایشان به تثلیث قایلند نه بتوحید (اِنْ هٰذَا) نیست این توحید که او می گوید
(اِلَّا اخْتِلَاقٌ ﷺ) مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود می بافد (ءَاُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ) آیا
فرو فرستاده اند بروی قرآن را (مِنْ بَيْنِنَا ط) از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی
و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که
قرآن وحی حق است (بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (فِيْ شَكٍّ) در گمانند (مِّنْ ذِكْرِيْ ج) از وحی من (بَلْ لَّمَّا يَذُوقُوْا
عَذَابِ ط) بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و همه دانند که هر چه پیغمبر
من بطریق وحی ادا می کرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان هم تصدیق خواهند زد و فایده
نخواهد داد (اَمْ عِنْدَهُمْ) آیا نزدیک ایشان است (خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ) خزینهای نعمت پروردگار تو
(الْعَزِيْزِ) پروردگاری که مغلوب نگردد (الْوَهَّابِ ۚ) بخشنده که هر چه بخشد به مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح
نبوت بدست کافران و به تصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید قریش خود دهند بلکه عطیه است
از حضرت حق سبحانه و تعالی که بافضال خود ارزانی دارد بهر که خواهد

* نظم *

* چون ز حال سختمان آگهی * * هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی *
* دیگران را این تصرف کی رواست * * اختیار این تصرفها ترا است *

(اَمْ لَهُمْ) یا مر ایشان راست (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) پادشاهی آسمانها و زمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا قف)
و آنچه میان ایشان است و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را (فَلْيَرْتَقُوْا) پس باید که بالا روند (فِي
الْاَسْبَابِ ۞) در رسنها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده که آن است که ملایکه در وقت صعود
بر فلک یا هجه خود بران اعتماد نموده طیران می کنند ملخص سخن آن است که اگر کفار را در ملک آسمان
و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و تدبیر امور عالم اشتغال کنند
و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن از غایت تحکم است (جُنْدٌ مَّا) ایشان لشکری

لشکری اند و چه لشکری (هُنَالِكَ) آنجا اشارت است به مصارع ایشان روز بدر (مَهْزُومٌ) لشکری
شکسته شده (مِّنَ الْأَحْزَابِ ۝) از گروهها که لشکر کشیده با رسل جنگ میکردند یکی از دلایل اعجاز
قرآن این است که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و منهزم خواهند شد
و چنان شد (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از اهل مکه (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح هم مر ویرا (وَعَادٌ)
و قوم عاد هود هم را (وَفِرْعَوْنُ) و فرعون موسی را هم (ذُو الْأَوْتَادِ ۝) خداوند میخها صفت فرعون است
مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیمه که طنب آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است
که مومنان را بدان تعذیب می نمود (وَثَمُودُ) و تکذیب کردند ثمود صالح هم را در حکایت
آورده اند که تکذیب قوم صالح هم مر او را در وقت دعوت ثانی بود چه اول که صالح هم قوم را دعوت
فرمود همه ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده گردانیده بر ایشان
فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی
تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند (وَقَوْمُ لُوطٍ) و گروه لوط هم مر او را (وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ط)
و اهل بیشه شعیب را هم (أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ ۝) آن گروهند حزبهای تکذیبان و جند مهزوم قریش
نیز از ایشان خواهند شد (إِن كُلٌّ) نبودند هیچ یک از ایشان (إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ) مگر آنکه تکذیب
کردند فرستادگان را (فَحَقَّ عِقَابِ ۝) پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من
بر ایشان (وَمَا يَنظُرُ) و نمی نگرند و انتظار نمی برند (هَٰؤُلَاءِ) این گروه از قوم تو (إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) ع ۱۰
مگر یک صیحه را که نفخه اولی است و همه بدان بمیرند (مَّا لَهَا) نیست آن صیحه را (مِن فَوَاقٍ ۝) هیچ
رجوعی یعنی کس نتواند که آن را رد کند و بازگرداند (وَقَالُوا رَبَّنَا) و گفتند معاندان قریش چون نضر
بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما (عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا) بشتاب بده بهره ما را از عذابی که محمد ما را بدان
وعید میکند یا از روی تعجیل ده مرا صحیفه اعمال ما تا در آن نگریم (قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۝) پیش از روز
شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه هم ملول شد حضرت عزت
جل و علا فرمود که (اصْبِرْ) شکیبائی کن (عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) بر آنچه ایشان می گویند این حکم بآیت السیف
منسوخ است (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ) و یاد کن بنده ما را داود هم (ذَا الْأَيْدِ ج) خداوند قوت در دین
یا در حرب یا در مهمات داری و گفته اند در عبادت چنانچه از شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه
میداشت و روزی افطار می کرد (إِنَّهُ أَوَّابٌ ۝) بدرستیکه او بازگردانیده بود بما (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ)

بدرستیکه ما رام گردانیدیم کوهها را با داود هم باهر جاکه میخواست میرفتند (معه یسبحن) با او تسبیح میکردند (بالعشی) شبانگاه (والاشراق) و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار رح فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی هم یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب ازو میچکید ساعتی توقف نموده تامل دران میکرد سنگ بازی بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سال است که خدای تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او باجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی بدانجا رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطرها که میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت مارا بدین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود

* بیت *

* سر گریه داریم دو دیده و راز * ندانم ز حسرت بود یا ز ناز *

* از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است * و از کوه ناله دان و مپندار کان صداست *

(والطیر) و مسخر کردیم مر او را مرغان (محشورة) جمع کرده شده نزدوی و صف زده بالای سر او (کل له) هریک از کوهها و مرغان مر داود علیه السلام را (اواب) مطیع بودند یا باز گردانده آواز خود را بادی به تسبیح (وشددنا) و محکم کردیم ما (ملکه) پادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا بساختن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شبی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رح فرموده که استحکام ملک بدان بود که سبحانه و تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود هم بایستاد و از خصمین هرکدام برحق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر برانند آن قادر نبود (واتیناه الحکمة) و دادیم داود هم را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل (وفصل الخطاب) و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از ان دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود و خالی از اکثار بی اشباع عمل و اقتصاد محل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع

میشود و باید دانست که در قصهٔ داود علی نبینا علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است
و بعضی از مفسران این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا مینماید و آنچه
بصحت اقرب مینماید آن است که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که بناء عقد
کنند اولیای زن را با وی خرخشه افتاده بود با وی نداده و داود عم جهت خود خطبه فرمود و او را
نود و نه زن بود و او را نیز بخواست در زاد المسیر آورده است که عتاب الهی بادی آن بود که بعد از
خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که (وَهَلْ اَتٰيكَ) و آیا آمد بتو (نَبَؤُا الْخَصْمِ م)
خبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل عم در صورت دو خصم نزد
داود عم آمدند و با هر یکی جمعی از ملایکه بودند و حضرت داود عم روزها را قسمت فرموده بود روزی
عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصهٔ خود اشتغال فرمودی
و روز عبادت بالاخانه بر آمدی و پاسبانان برحوالی ایستاده مردم را از در آمدن بروی منع کردندی ملایکه
آنروز بصورت انسان بخانهٔ داود عم آمدند و بعبادت خانهٔ وی بالا رفتند چنانچه می فرماید (اِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ لا) یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفهٔ وی (اِذْ دَخَلُوْا) چون در آمدند (عَلٰي دَاوٗدَ) بر داود عم
و ایشانرا دید (فَفَزِعَ) پس بترسید (مِنْهُمْ) از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند (قَالُوْا
لَا تَخَفْ ج) گفتند مترس ای داود (خَصْمَانِ) ما دو گروهیم خصم یکدیگر (بَغٰي بَعْضُنَا) ستم کردند برخی از ما
(عَلٰي بَعْضٍ) بر برخی دیگر (فَاحْكُمْ بَيْنَنَا) پس حکم کن میان ما (بِالْحَقِّ) براستی (وَلَا تُشْطِطْ) و جور
مکن در حکم خود (وَاهْدِنَا) و راهنمای ما را (اِلٰي سَوَاۤءِ الصِّرَاطِ ه) براه میانه که آن عدل است و راستی
داود عم فرمود که سخن گوید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده بداود گفت (اِنَّ هٰذَا اَخِيْ) بدرستیکه
این برادر من است در دین و صحبت (لَهٗ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ نَعْجَةً) مر او را نود و نه میش است (وَّلِيَ نَعْجَةٌ
وَّاحِدَةٌ) و مرا یک میش و بس (فَقَالَ) پس گفت (اَكْفِلْنِيْهَا) آنرا نصیب من گردان و تمام یک
من کن (وَعَزَّنِيْ) و غلبه کرد بر من (فِي الْخِطَابِ ه) در سخن گفتن و نگذاشت که تعامل کنم در آن (قَالَ)
گفت داود عم که اگر حال برین منوال است (لَقَدْ ظَلَمَكَ) بخدای عز و جل که ستم کرده بر تو (بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ)
بخواستن میش تو و جمع کردن آن (اِلٰي نِعَاجِهٖ ط) با میشهای خود (وَاِنَّ كَثِيْرًا) و بدرستیکه بسیاری
(مِّنَ الْخُلَطَاۤءِ) از شرکای که مال بهم خلط می کنند (لَيَبْغِيْ) هر آینه ستم می کند (بَعْضُهُمْ عَلٰي بَعْضٍ) برخی
از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود می طلبند (اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) مگر آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ)

و کردند شمامهای ستوده (وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ط) و اندکی اند ایشان در میان شکرگذار چون داود علیه السلام این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد (وَظَنَّ دَاوُودُ) و گمان برد داود علیه السلام (أَنَّمَا فَتَنَّاهُ) آنکه ما او را امتحان کردیم بدین حکومت نامتنبه کرد (فَاسْتَغْفَرَ) پس طلب آمرزش کرد (رَبَّهُ) پروردگار خود را (وَخَرَّ رَاكِعًا) و بیفتاد بر روی در حالتیکه سجده کننده بود (وَأَنَابَ ۩) و بازگشت بخدای عز و جل این سجده نزد امام اعظم رض سجدهٔ عزیمت است و می گوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزایم نیست و از امام احمد حنبل رض درین سجده دو روایت است و این سجده دوهم است. بقول امام اعظم رض و در فتوحات مکیه این را سجدهٔ انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نور الانوار لان داود علیه السلام سجدها شکرا (فَغَفَرْنَا لَهُ) پس بیامرزیدیم مر او را داود را علیه السلام (ذَٰلِكَ ط) آنچه آرزو از استغفار کرده بود (وَإِنَّ لَهُ) و بدرستیکه مر او را (عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ) نزدیک ما قربت است بعد از مغفرت (وَحُسْنَ مَآبٍ ۞) و نیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مر داود را (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ) ای داود بدرستیکه گردانیدیم ترا (خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفهٔ انبیاء کرده‌ایم که پیش از تو بوده‌اند (فَاحْكُمْ) پس حکم کن (بَيْنَ النَّاسِ) میان مردمان (بِالْحَقِّ) براستی (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ) و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را (فَيُضِلَّكَ) پس گمراه گرداند هوا ترا (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ط) از راه خدای تعالی (إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ) بدرستیکه آنانکه گمراه می شوند (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدای عز و جل یعنی دلایل که برای حق نصب کرده است (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ شَدِيدٌ) عذابی سخت (بِمَا نَسُوا) بسبب آنکه فراموش کرده‌اند (يَوْمَ الْحِسَابِ ۞) روز شمار را و برای آن روزگاری نساخته‌اند در فواید السلوک آورده که هنگام پادشاهی چه صعب کاری و شهریاری چه گران باری که حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با کمال درجهٔ نبوت و جلال مرتبهٔ رسالت بتحمل اعبای چنین امری مامور گردد و بخطب اثقال چنین خطابی مخاطب می شود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جادهٔ حق نه نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب می فرماید ❊ نظم ❊

❊ نص قرآن مشنو که حق فرمود ❊ ❊ در مقام خطاب با داود ❊
❊ که ترا زان خلیفگی دادیم ❊ ❊ سوی خلق جهان فرستادیم ❊

(۱۰ سجده

* تا رهی ملک را زعدل اساس * حکم رانی بعدل بین الناس *
* هر که دانی زعدل مستور است * از مقام خلیفگی دور است *
* آنکه گیرد ستم ز دیو سبق * عقل چون خواندش خلیفهٔ حق *

ع ۱۱ (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ) و نیافریدیم ما آسمان و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ارض و سما است (بَاطِلًا ط) آفرینش باطل یعنی این ها را بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال برآن بر قدرت کامله و حکمت شامله (ذٰلِكَ) آن که آفریدن اشیا بی حکمتی باشد (ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ج) گمان آن است که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند (فَوَيْلٌ) پس وای (لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا) مر آنها را که کافر شدند بدین حق و بدین نوع گمان بردند (مِنَ النَّارِ ط) از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما حظ خواهند داد این آیت آمد که (اَمْ) نه چنان است (نَجْعَلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) آیا میگردانیم آنها را که گرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا (كَالْمُفْسِدِيْنَ) مانند تباه کاران (فِى الْاَرْضِ ز) در زمین یعنی کافران (اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِيْنَ) آیا میگردانیم پرهیزگاران را (كَالْفُجَّارِ ط) مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمی گردانیم (كِتٰبٌ) این کتابی است یعنی قرآن (اَنْزَلْنٰهُ) فرو فرستادیم آنرا (اِلَيْكَ مُبٰرَكٌ) بسوی تو برکت داده شده و بسیار خیر (لِّيَدَّبَّرُوْا) تا اندیشه کنند (اٰيٰتِهٖ) در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن (وَلِيَتَذَكَّرَ) و تا پند پذیر شوند (اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝) خداوندان عقول صافیه (وَوَهَبْنَا لِدَاوٗدَ) و بخشیدیم ما مر داود عم را (سُلَيْمٰنَ ط) یعنی فرزندی که آن سلیمان است عم (نِعْمَ الْعَبْدُ ط) نیکو بنده بود سلیمان عم (اِنَّهٗٓ اَوَّابٌ ط) بدرستیکه او رجوع کننده بود با خدای عز و جل در همه احوال آورده اند که سلیمان عم با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسپ از ایشان گرفت و گویند داود عم با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته و میراث بسلیمان عم رسید و در معالم می گوید که اسپان دریائی بودند پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان عم آوردند و بهر تقدیر سلیمان عم خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان عم بسبب آن ازوردی که در آخر روز داشت باز ماند و همه را قربان کرده چنانچه حق سبحانه میفرماید (اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ) و یادکن چون عرضه کرده شد بر سلیمان عم (بِالْعَشِيِّ) بآخر روز (الصّٰفِنٰتُ) اسپان ایستاده بر سه پای و بر کنارهٔ سم از قایمهٔ چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ (الْجِيَادُ) اسپان تیز رو و او بنظارهٔ ایشان مشغول بود تا در داو فوت گشت (فَقَالَ) پس گفت

سلیمان عم (إِنِّي أَحْبَبْتُ) بدرستیکه من برگزیده ام (حُبَّ الْخَيْرِ) دوستی مال بسیار یعنی اسپان
مجری که بازماندم (عَن ذِكْرِ رَبِّي ج) از یاد پروردگار خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتم (حَتَّى
تَوَارَتْ) تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب (بِالْحِجَابِ قف) بپردهٔ شب وگفته اند حجاب کوهی سبز است
محیط بکرهٔ زمین (رُدُّوهَا) باز گردانید اسپان را (عَلَيَّ) بر من چون باز گردانیدند (فَطَفِقَ) پس در ایستاد
و میسود شمشیر (مَسْحًا) سودنی (بِالسُّوقِ) بساقهای اسپان یعنی پی می کرد ایشان را (وَالْأَعْنَاقِ ۝)
و بگردنهای ایشان یعنی می برید سرهای ایشان را و دران زمان گوشت اسپ حلال بود و آن را در راه
خدای تعالی برای قربان ذبح می کردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان عم بسبب
مطالعهٔ اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان عم باذن خدای تعالی ملایکه را که موکل بودند
بر آفتاب فرمود که رد و ها یعنی باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند
تا بموضع وقت عصر آمد تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر عم در صهبای خیبر بعد از
غروب باز گشت و بجای عصر باز آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر گذارد و نزد محدثان مشهور
است و امام طحاوی رح در شرح آثار خویش آورده که رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رح
نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است * نظم *

* که دعوتش گرفته گریبان آفتاب * * بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان *
* که قرص بدر را بسر گرد خوان چرخ * * دو دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان *

آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان را عم پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس
آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجوزهٔ تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان عم خبر
یافت او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضارا آن پسر بمرد و او را
مرده بر تخت سلیمان عم افگندند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که (وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ) و بدرستیکه ما آزمودیم
و در فتنه افگندیم سلیمان عم را (وَأَلْقَيْنَا) و بر انداختیم (عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ) بر تخت پسر او را (جَسَدًا) جسد
بی روح سلیمان عم از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را با بر سپرد و توکل بخدا نکرد پشیمان شد (ثُمَّ أَنَابَ ۝)
پس باز گشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بخدای عز و جل باید کرد و در لباب آورده که
سلیمان عم بیمار شده بمرتبهٔ که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات
مملکت خالی نپذیرد پس باز گشت بصحت و مشهور آن است که بواسطهٔ ترک اولی انگشتری

مملکت وی بدست صخرهٔ جنی افتاده و چهل روز به تخت سلیمان ع‌م نشسته و باز آن خاتم بدست سلیمان ع‌م
آمده به مملکت بازگشت و از وی نیاز به اشتغال باز نموده (قَالَ) گفت سلیمان ع‌م (رَبِّ اغْفِرْ لِي)
ای پروردگار من بیامرز مرا و آنچه از من صادر شده (وَهَبْ لِي) و بخشش مرا (مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي) پادشاهی
که نسزد و نشاید (لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي ج) مر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزهٔ من بود یا کسی
از من سلب نتواند کرد چون صخرهٔ جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده تا دیگری طالب هوس آن نکند و در فتنه
نیفتند چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبوت از فتنه ایمن نتواند بود (إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝) بدرستیکه
تو بخشندهٔ هرچه خواهی بهرکه خواهی دهی امام قشیری رح فرموده که سلیمان ع‌م بالهام الهی دانسته بود که
حضرت پیغمبر ع‌م را بملک دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جرأت نمود که در جنب همت
او دنیا و مافیها بپر پشه نمی ارزد و نمی سنجد

* بیت *

* عارفان هرچه ثباتی و بقائی نکند * گر همه ملک جهان است بهیچش نخرند *

و ازین است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان ع‌م آن بود که گفت مرا ملکی بخش که
ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت پناه ع‌م را آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین
مذکور است که حضرت رسالت پناه ع‌م فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی
مرا قوت داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما در وی نگرید
پس یاد کردم دعای سلیمان ع‌م رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و ناامید
بازگشت (فَسَخَّرْنَا) پس رام گردانیدیم (لَهُ الرِّيحَ) مر سلیمان را ع‌م باد تا فرمان وی برد (تَجْرِي) برود
(بِأَمْرِهِ) بفرمان او (رُخَاءً) نرم و خوش (حَيْثُ أَصَابَ لا) هرجا که قصد کرده باشد (وَالشَّيَاطِينَ) و مسخر
کردیم مراو را دیوان (كُلَّ بَنَّاءٍ) هر یکی بنا کننده در بر تا برای وی عمارتها سازند (وَغَوَّاصٍ لا) و غواص
نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند (وَآخَرِينَ) و دیگر رام ساختیم مراو را دیوان دیگر
(مُقَرَّنِينَ) باهم بسته (فِي الْأَصْفَادِ ۝) در بندها یعنی هرکدام از شیاطین که عامل بودند بصنایع برای وی
کار کردندی و جمعی دیگر که متمرد بودندی در بند کشیدندی تا کسی را ضرر نرسانند پس گفتیم او را (هَٰذَا)
این چنین ملکی که بتو دادیم (عَطَاؤُنَا) بخشش ما است بتو (فَامْنُنْ) پس منت نه بر هرکه خواهی و او را
ازان محظوظ گردان (أَوْ أَمْسِكْ) یا باز دار عطای خود را از هرکه خواهی (بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝) بی حساب
در من و امساک یعنی تصرف در ان مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود (وَإِنَّ لَهُ)

و بدرستیکه سلیمان را است عم (عِنْدَنَا) نزدیک ما (لَزُلْفَى) قربت است بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود که ملکی عظیم در دنیا داشت (وَحُسْنَ مَآبٍ ۝) ومر او را است نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ۘ) و یاد کن بندهٔ ما ایوب عم را (إِذْ نَادَىٰ) چون بخواند (رَبَّهُ) آفریدگار خود را (أَنِّي) با آنکه مرا (مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ) مس می کند شیطان یعنی شیطان می رساند بمن رنج (وَعَذَابٍ ۘ) و الم و آنچنان بود که ابلیس شماتت می کرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواید نعم از تو باز گرفت و شداید الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه می کرد اتباع او را تا حدیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه حکایت ایوب عم در سورهٔ انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل عم را نزد وی فرستاد جبرئیل عم بیامد و مر او را گفت (ارْكُضْ بِرِجْلِكَ ۖ) بزن پای خود را بر زمین ایوب عم بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمهٔ آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل عم فرمود که (هَٰذَا مُغْتَسَلٌ) این چشمهٔ آب گرم جای غسل کردن است یا آبی است که بدان غسل کنند و این چشمهٔ دیگر (بَارِدٌ) آبی سرد است (وَشَرَابٌ ۝) و آشامیدنی پس ایوب عم در ان چشمهٔ حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از ان چشمهٔ سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم (وَوَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم (أَهْلَهُ) کسان وی را یعنی فرزندان او را زنده کردیم (وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند (رَحْمَةً مِنَّا) از برای بخشش که فایض شد از ما (وَذِكْرَىٰ) و برای پند گرفتن (لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝) خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار کشند بفرج و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج * نظم *

* کاید صبر کسی را که باشد اندر دست * هر آینه در گنج مراد بگشاید *
* بشام تیرهٔ محنت بساز و صبر نمای * که دم بدم سحر از پرده روی بنماید *

آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجهٔ او رحیمه نام به مهمی رفته بود و دیر مانده ایوب عم سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب عم بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را است گرداند خطاب رسید که (وَخُذْ بِيَدِكَ)

وبگیر بدست خود (ضِغْثًا) دسته چوب از خرما یا از حشائش خشک شده که بعدد صد باشد (فَاضْرِبْ بِهٖ)
پس بزن زوجهٔ خود را بدان دسته گیاه (وَلَا تَحْنَثْ ط) وحانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن و بدروغ
مکن (إِنَّا وَجَدْنَاهُ) بدرستیکه ما یافتیم ایوب را عم (صَابِرًا ط) شکیبا در آنچه در نفس و مال و ولدی رسید
(نِعْمَ الْعَبْدُ ط) نیکو بنده است ایوب عم (إِنَّهُ أَوَّابٌ۝) بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیهٔ
خود (وَاذْكُرْ عِبَادَنَا) ویاد کن بندگان ما را (إِبْرَاهِيمَ) ابراهیم را عم (وَإِسْحَاقَ) و پسر او اسحق را عم
(وَيَعْقُوبَ) و نبیرهٔ وی یعقوب عم را (أُولِي الْأَيْدِي) خداوندان دستها (وَالْأَبْصَارِ۝) و دیدها
مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده است از عمال که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیدهٔ
از معارف که اقوای مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت
در دین (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ) بدرستیکه ما خالص گردانیدیم ایشانرا (بِخَالِصَةٍ) بخصلتی پاک از شوایب
معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن (ذِكْرَى الدَّارِ ج) یاد کردن سرای آخرت است چه مطمع
نظر انبیاء عم جز لقای زلفای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر می شود (وَإِنَّهُمْ) و بدرستیکه این
پیغمبران عم (عِنْدَنَا) نزدیک ما (لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ط) از جملهٔ برگزیدگان و نیکانند (وَاذْكُرْ
إِسْمَاعِيلَ) و یاد کن اسمعیل ذبیح عم را (وَالْيَسَعَ) و الیسع بن اخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود عم بآخر
خلعت پیغمبری یافت (وَذَا الْكِفْلِ ط) و خداوند پایندانی را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که
از قتل می گریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او پسر ایوب است عم و بعد از پدر مبعوث شد بقومی
از شام و خدای او را ذوالکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس عم متکفل شد که
بامر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف (وَكُلٌّ) و همه این
نام برده گان بودند (مِنَ الْأَخْيَارِ ط) از گزیدگان خلق (هٰذَا) این خبرها (ذِكْرٌ ط) یاد کرد نیست ترا که
محمدی و قوم ترا (وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ) و بدرستیکه مر پرهیزگارانرا (لَحُسْنَ مَآبٍ لا) نیکوئی بازگشتنی است و
بازگشتنی آن (جَنَّاتِ عَدْنٍ) بوستانهای اقامت است (مُفَتَّحَةً) درحالتیکه گشاده باشد (لَهُمُ
الْأَبْوَابُ ج) برای ایشان درهای آن بوستان (مُتَّكِئِينَ) ایشان تکیه زدگان باشند بر آن تختها
(فِيهَا) در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت (يَدْعُونَ) می خواهند و می خوانند (فِيهَا) و در آن بوستانها
(بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ) میوهٔ بسیار زانچه تفکه برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلل نباشد نفس از مطاعم
لذوا که میل بیشتر کند (وَشَرَابٍ۝) و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار (وَعِنْدَهُمْ) و نزدیک ایشان باشند

(قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند (أَتْرَابٌ ۝) همزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته‌اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه سال و بعضی برآنند که مراد از اتراب آن است که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود و ران تا طبع بلفاصله شد و از مفعول له منصرف گردد (هَٰذَا) گویند ملایکه بهشتیان را که این است (مَا تُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده بودید بآن (لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۝) در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند (إِنَّ هَٰذَا) بدرستیکه آنچه ما می‌بینیم از نعمت (لَرِزْقُنَا) هرآینه روزی ما است که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته (مَا لَهُ) نیست مراین را (مِنْ نَفَادٍ ۝) هیچ کمی و انقطاع (هَٰذَا ط) این است آنچه بهشتیانرا باشد (وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ) و بدرستیکه مرنافرمان بردارانرا یعنی کافرانرا (لَشَرَّ مَآبٍ ۝) هرآینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن (جَهَنَّمَ ج) دوزخ است (يَصْلَوْنَهَا ج) در آیند دران دوزخ (فَبِئْسَ الْمِهَادُ) پس بد آرامگاه است دوزخ (هَٰذَا) این است عذاب (فَلْيَذُوقُوهُ) پس باید که بچشند آنرا (حَمِيمٌ) آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد و چون بخورند و پاره شوند (وَغَسَّاقٌ ۝) و زمهریر که دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت می‌سوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک و مراد اینجا ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان می‌کند که آنرا جمع کرده می‌خورانند ایشانرا (وَآخَرُ) و ایشانرا عذابی دیگر است (مِنْ شَكْلِهِ) مثل این عذاب که مذکور شد (أَزْوَاجٌ ط) نوعها یعنی این عذاب گوناگون است اما مشابه یکدیگراند در تعذیب و آلام آورده‌اند که چون رؤسای کفار بدوزخ در آیند متابعان ایشانرا نیز با ایشان در آرند و ملایکه رؤسا را گویند (هَٰذَا فَوْجٌ) این گروه است (مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ ج) در آینده در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند (لَا مَرْحَبًا بِهِمْ ط) هیچ مرحبا مباد ایشان را (إِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (صَالُوا النَّارِ ۝) در آیندگانند بآتش بشدمی عملهای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه است که برای اکرام مهمان گویند رؤسا مرتابعان خود را نفرین کنند به لامرحبا بهم و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند (قَالُوا) گویند (بَلْ أَنْتُمْ قف) بلکه شما (لَا مَرْحَبًا بِكُمْ ط) مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین رؤسای کفار بدین سزاوارترید (أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا ج) شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم (فَبِئْسَ الْقَرَارُ ۝) پس بد قرارگاهی است دوزخ آنگه تابعان دیگر باره (قَالُوا رَبَّنَا) گویند ای پروردگار ما (مَنْ قَدَّمَ لَنَا) هرکه قدم فراپیش داشت برای ما

(هٰذَا) این کفر و ضلال را ما را از راه حق بلغزانید (فَزِدْهُ) پس زیاده کن او را (عَذَابًا ضِعْفًا) عذابی دوباره (فِي النَّارِ) در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان کن و گویند حیات و عقارب دوزخ بر ایشان گمارد (وَقَالُوا) و گویند صنادید قریش در دوزخ (مَا لَنَا) چیست ما را که امروز (لَا نَرَىٰ) نمی بینیم (رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ) مردانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشانرا در دنیا (مِنَ الْأَشْرَارِ) از بدان و مردودان در موضع آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند (أَتَّخَذْنَاهُمْ) استفهام برای تقریر است یعنی آیا ما ایشانرا فرا گرفتیم (سِخْرِيًّا) مهزوء بهم و با ایشان استهزاء و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در نیاورده اند (أَمْ زَاغَتْ) یا در آورده اند و میل کرده است (عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ) از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار به بینند و حسرت ایشان بیفزاید (إِنَّ ذَٰلِكَ) بدرستیکه آنچه حکایت کردیم از دوزخیان (لَحَقٌّ) هرآینه راست و درست است و آن است (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) جنگ و جدال اهل نار و ماجرای ایشان (قُلْ) بگو ای محمد ع ۱۳
مشرکان مکه را (إِنَّمَا أَنَا) جز این نیست که من (مُنْذِرٌ) بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عز و جل (وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ) و نیست هیچ خدای سزای پرستش (إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ) مگر خدای عز و جل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد (الْقَهَّارُ) قهر کننده که بنای اعمال و ابنیهٔ اوصاف آمال در هم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد و در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد

* نظم *

* غیرتش غیر در جهان نگذاشت * * وحدتش رقم این و آن برداشت *
* کم شو و جمله ظلمت پندار * * نزد انوار واحد قهار *

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آفریدگار آسمانها و زمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (الْعَزِيزُ) خداوندی که غالب بود در عذاب کردن (الْغَفَّارُ) آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن (قُلْ هُوَ) بگو ای محمد آنچه گفتم مر شما را بیم کردم از عقوبت روز قیامت (نَبَأٌ عَظِيمٌ) چیزی بزرگ است بلکه (أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ) شما از آن روی گردانیده اید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از آن اعراض می نمایید آخر در نگرید اگر نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی (مَا كَانَ لِيَ) نبودی مرا (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی (بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ) بگروهی برتر یعنی ملائکه (إِذْ يَخْتَصِمُونَ) آنگاه که گفت و شنود می کردند در شان آدم

اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون
پس بر نبوت من روشن‌تر ازین دلیل نیست که قصهٔ آدم و ملایکه علیهم السلام بیان می‌کنیم و هر وجهی که
در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعهٔ کتابی و بی سماع از استادی (إِن يُوحَىٰ) وحی کرده نمی‌شود (إِلَيَّ)
بسوی من (إِلَّا أَنَّمَا أَنَا) مگر آنکه جزین نیست که من (نَذِيرٌ مُّبِينٌ) بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده
موجبات عذاب را (إِذْ قَالَ رَبُّكَ) یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو (لِلْمَلَائِكَةِ) مر فرشتگان را
(إِنِّي خَالِقٌ) که من آفریننده ام (بَشَرًا) آدمی را (مِّن طِينٍ) از گل مراد آدم علی نبینا وعلیه السلام
است (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ) پس چون تمام کنم خلقت او و او را و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم (وَنَفَخْتُ فِيهِ)
و بدمم در او (مِن رُّوحِي) از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرم ساخت بشرف
اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آن است که روح چون بقالب وی در آرم
و زنده گردد (فَقَعُوا لَهُ) پس در روی در افتید برای وی (سَاجِدِينَ) سجده کنندگان از جهت تزیین
و تکریم او (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ) پس سجده کردند فرشتگان (كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ) همه ایشان بتمام مر آدم ع را
بعد از نفخ روح در او (إِلَّا إِبْلِيسَ) مگر ابلیس که سجده نکرد (اسْتَكْبَرَ) بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد
(وَكَانَ) و گشت بدان نافرمانی (مِنَ الْكَافِرِينَ) از ناگرویدگان (قَالَ يَا إِبْلِيسُ) گفت حق سبحانه و تعالی
ای ابلیس (مَا مَنَعَكَ) چه چیز باز داشت ترا (أَن تَسْجُدَ) از آنکه سجده کنی (لِمَا خَلَقْتُ) مر آن چیز را که بیافریدم
(بِيَدَيَّ) بهر دو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم ع است بحق سبحانه و تعالی
یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر و مادر و غیری در انوار آورده که ذکر یدی تنبیه است
بر مزید قدرت در آفرینش آدم ع و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت است
و در فتوحات فرموده که ید قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل آدم ع را هیچ
شرف ثابت نشود پس لابد است از آنکه در یدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم ع پس حمل
حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت است مناسب می‌نماید و در بحر الحقایق می‌گوید که
مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که
از لطف و قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی
نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملک مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی
صفتین است و بدین جامعیت قابل مسجودیت داشته اند و درین معنی گفته اند ❊ نظم ❊

* آمد آینه جمله کون ولی * * چون او آینه نکرد جلی *

* گشت آدم جلای این مرآت * * شد عیان ذات او به جمله صفات *

* مظهری گشت کلی و جامع * * سر ذات و صفات از و لامع *

القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا (استکبرت) آیا تکبری کردی بی استحقاق آن (ام کنت من العالین *) آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق داری اند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده (قال) گفت شیطان در جواب (انا خیر منه) من بهترم از ان مخلوق پس خیریت خود را بیان می کند که (خلقتنی من نار) بیافریدی مرا از آتش و او را لطافت و نورانیت است (وخلقته) و بیافریدی او را (من طین *) از گل که در وی کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرد و شمهٔ ازان در سورهٔ اعراف مذکور است و در کشف الاسرار آورده است که آتش را سبب فرقت است و خاک وسیلهٔ وصلت و از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود به پیوست تا طاعت ثم اجتباه ربه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا از فرمان فاهبط منها مردود گشت روزی شوریدهٔ با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ بر وزد که اگر این خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی که اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شمیدی و آشنائی قرب لم یزل که بودی * نظم *

* ای خاک چه خوش طینت قابل داری * * گلهای لطیف است که در گل داری *

* در مخزن کنت کنزا هر گنج که بود * * تسلیم تو کردند که در دل داری *

(قال) گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که (فاخرج منها) پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه (فانک رجیم *) پس بدرستیکه تو رانده شدهٔ از رحمت و دور شدهٔ از رتبت کرامت (وان علیک) و بدرستیکه بر تو است (لعنتی) راندن و خشم من (الی یوم الدین *) تا روز جزا (قال رب) گفت ابلیس ای آفریدگار من (فانظرنی) پس مرا مهلت ده و چون براندی (الی یوم یبعثون *) تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد (قال فانک) گفت خدای عزوجل پس بدرستیکه تو (من المنظرین *) از مهلت داده شدگانی (الی یوم الوقت المعلوم *) تا روزی که وقت معلوم است یعنی زمان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند (قال فبعزتک) گفت ابلیس که پس بعزت و قهریت تو سوگند که بهر وجه که توانم (لاغوینهم) هر آینه

گمراه گردانم همه اولاد آدم را (اَجْمَعِينَ لا) همه ایشان را (اِلَّا عِبَادَكَ) مگر بندگان تو (مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝) از ایشان پاک کرده شدگان از لوث شرک و عصیان (قَالَ) گفت خدای تعالی (فَالْحَقُّ ق) پس راستی و درستی از من است (وَالْحَقَّ اَقُوْلُ ج) و درست و راست می گویم (لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ) هر آینه پر سازم دوزخ را (مِنْكَ) از تو (وَمِمَّنْ تَبِعَكَ) و از آنها که پیروی تو می کنند (مِنْهُمْ) از آدمیان و دیوان (اَجْمَعِيْنَ ۝) همه ایشان (قُلْ) بگو ای محمد (مَا اَسْئَلُكُمْ) نمی خواهم شما را (عَلَيْهِ) بر تبلیغ وحی و ادای رسالت (مِنْ اَجْرٍ) از هیچ مزدی (وَمَا اَنَا) و نیستم من (مِنَ الْمُتَكَلِّفِيْنَ ۝) از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که به تصنع از خود ظاهر کنند کذا فی صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت است یکی آنکه نزاع کند با کسی که بهتر از وست و دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یافتن آن نه متعذر و را و بست سوم گوید چیزیکه نداند (اِنْ هُوَ) نیست قرآن (اِلَّا ذِكْرٌ) مگر پندی (لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝) مر عالمیان را از جن و انس (وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهٗ) و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه درو است از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد عم را و صدق سخن او معلوم کنید (بَعْدَ حِيْنٍ ۝) بعد هنگامی که آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام

١٤ ع سورة الزمر مكية وهي (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) خمس وسبعون آية

(تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ) فرو فرستادن قرآن بر محمد عم (مِنَ اللّٰهِ) از خدای تعالی است (الْعَزِيْزِ) خداوند غالب در تقدیر (الْحَكِيْمِ ۝) دانا است در تدبیر (اِنَّآ اَنْزَلْنَآ) بدرستیکه ما فرو فرستادیم (اِلَيْكَ الْكِتٰبَ) بسوی تو کتاب را که قرآن است (بِالْحَقِّ) به راستی یا برای بیان و اثبات حق (فَاعْبُدِ اللّٰهَ) پس بپرست خدای را (مُخْلِصًا) در حالتیکه پاک کننده باشی (لَّهُ الدِّيْنَ ط) برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه عم است و مراد امت است که ماموراند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند (اَلَا لِلّٰهِ) بدانید که مر خدای تعالی راست (الدِّيْنُ الْخَالِصُ ط) پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار آن است که طاعت او خالص باشد زیراکه متفرد است بصفت الوهیت (وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا) و آنانکه فرا گرفتند (مِنْ دُوْنِهٖ) بجز خدای عزوجل (اَوْلِيَآءَ م) دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند کافران ایشان را اعم است از ملایکه و اصنام و غیر آنکه می گویند (مَا نَعْبُدُهُمْ) نمی پرستیم ایشانرا (اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَآ) مگر برای آنکه مرا تا نزدیک گردانند (اِلَى اللّٰهِ) بخدای تعالی (زُلْفٰى ط) نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنیم مارا تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم (اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ) بدرستیکه خدای تعالی حکم می کند (بَيْنَهُمْ) میان این مشرکان (فِيْ مَا هُمْ فِيْهِ) در آن چیزکه ایشان در آن چیز (يَخْتَلِفُوْنَ ۝)

اختلاف می کنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستد چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود
و نصاری و همچنین بت و شمس و نجوم و جبال و شجر و حجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را ادعا
آنکه معبود او بحق است و باقی باطل حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را
ظاهر گرداند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي) به تحقیق که خدای عزوجل توفیق هدایت ندهد (مَنْ هُوَ) آن کس را که
(كَاذِبٌ) او دروغ گوی است و می گوید که آلهه ما شفاعت خواهند کرد (كَفَّارٌ) ناسپاس که منعم
حقیقی را الهها می نمایند (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ) اگر خواستی خدای عزوجل (أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) آنکه فراگیرد فرزندی
چنانچه ایشان گمان می برند (لَاصْطَفَى) هر آینه اختیار کردی (مِمَّا يَخْلُقُ) از آنچه می آفریند (مَا يَشَاءُ) آنچه
خواستی از اعزا شیانه از احسن و اکمل آن که بنون است نه از انقص که بنات است اما مخلوق مماثل
خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود (سُبْحَانَهُ) پاکی مر او را است
از اتخاذ ولد (هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ) او است خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی مماثل است بما سوای او
(الْقَهَّارُ) قهر کننده و درهم شکننده توهمات تصورات اهل شرک (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)
بیافرید آسمانها و زمین را (بِالْحَقِّ) براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از ان صد هزار
آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار
بر صفحات آن دلایان مطالعه نمایند

* بیت *

* نوشته است بر اوراق آسمان و زمین * * خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار *

(يُكَوِّرُ اللَّيْلَ) در می آرد شب را (عَلَى النَّهَارِ) بر روز به پرده ظلمت آن نور این را می پوشد (يُكَوِّرُ
النَّهَارَ) و در می آرد روز را (عَلَى اللَّيْلِ) بر شب و شعاع روشنی آن تاریکی این را مخفی میسازد یا در می
افزاید از شب بر روز و از روز بر شب (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر می کنند
بفرمان او (كُلٌّ يَجْرِي) هر یک از ایشان میرود (لِأَجَلٍ مُسَمًّى) تا زمانی نام برده که منتهی دور است
در سیر هر روزه و هر ماه و هر سال یا تا وقت انقطاع یعنی تا روز قیامت (أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ) بدانید که خدای تعالی
غالب است بر همه چیزها و مجموعه کونات مغلوب و مقهور اوی اند (الْغَفَّارُ) آمرزنده که مناسب این
نعمتها نمی کند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان (خَلَقَكُمْ) بیافرید شما را ای آدمیان
(مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) از تن تنها که آدم ع است (ثُمَّ) پس خبر کرد شما را که (جَعَلَ مِنْهَا) بیافرید از و
یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ او (زَوْجَهَا) زن او را یعنی حوا ع و گفته اند اول اخراج ذریت

گرداند ظهر او پس حوا را هم آفرید (وَاَنْزَلَ لَكُمْ) و ابداع و ایجاد کرد برای شما (مِّنَ الْاَنْعَامِ) از چهار پایان (ثَمٰنِيَةَ اَزْوَاجٍ ط) هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و میش و بز تا از ایشان نفع می گیرید بخوردن و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بر زمین فرستاد (يَخْلُقُكُمْ) می آفریند شما را (فِيْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ) در شکمهای مادران شما (خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ) آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه می سازد و آن را مضغه انگه عظام عاری پس استخوانی پوشیده به لحم پس جسد مستوی (فِيْ ظُلُمٰتٍ ثَلٰثٍ ط) در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن (ذٰلِكُمُ اللّٰهُ) آنکه این فعلها می کند خدای است عزوجل (رَبُّكُمْ) آفریدگار شما (لَهُ الْمُلْكُ ط) مر او راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدو راه نیابد (لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ط) نیست معبودی بسزا مگر او (فَاَنّٰى تُصْرَفُوْنَ ۝) پس کجا گردانیده می شوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن (اِنْ تَكْفُرُوْا) اگر کافر شوید ای اهل مکه (فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ) پس به درستیکه خدای تعالی بی نیاز است (عَنْكُمْ) از ایمان و پرستش شما (وَلَا يَرْضٰى) و نمی پسندد و نمی فرماید (لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ج) مر بندگان خود را بکفر و عدم رضای او به کفر نه برای ضرری است که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آنرا به بندگان (وَاِنْ تَشْكُرُوْا) و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد عم (يَرْضَهُ لَكُمْ ط) پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شما است (وَلَا تَزِرُ) و برندارد (وَازِرَةٌ) هیچ نفسی بردارنده (وِّزْرَ اُخْرٰى ط) بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود بردارد (ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ) پس بسوی پروردگار شما است (مَّرْجِعُكُمْ) بازگشت شما (فَيُنَبِّئُكُمْ) پس خبر دهد شما را (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ط) بآنچه بودید که عمل می کردید با اخبار از آن برسبیل مجازات باشد (اِنَّهُ) به درستیکه او (عَلِيْمٌ) داناست (بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝) بآنچه در سینها است از نیات و عزایم (وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ) و چون برسد کافر را که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره (ضُرٌّ) سختی چون مرض و فقر و بلا (دَعَا رَبَّهُ) بخواند پروردگار خود را (مُنِيْبًا اِلَيْهِ) بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی (ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهُ) پس چون بدهد خدای تعالی او را (نِعْمَةً مِّنْهُ) نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد (نَسِيَ) فراموش کند (مَا كَانَ يَدْعُوْا) آن چیزرا که می خواند خدای را (اِلَيْهِ) به کشف و دفع آن (مِنْ قَبْلُ) پیش از ین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند بعد از راحت و شدت بدارد و دعا و زاری خود را (وَجَعَلَ لِلّٰهِ) و گرداند مر خدای را (اَنْدَادًا) همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت (لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِهٖ ط)

گرداند مردمان را از راه خدای که اسلام است (قُلْ) بگوای محمد مر کافران را که (تَمَتَّعْ) برخوردار باش (بِكُفْرِكَ) بکفر خود (قَلِيلًا ق) اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از متمتعات بهر چه خواهی اشتغال کن (إِنَّكَ) بدرستیکه تو (مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ۝) از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدتهای عذاب دوزخ بغایت محقر است پس می فرماید که آیا این چنین کافر بهتر است (أَمَّنْ هُوَ) یا آن کسی که او (قَانِتٌ) فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله بن مسعود رض و اشهر آن است که ذی النورین رض بهر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بوظایف بندگی و مواظبت برمراسم پرستندگی (آنَاءَ اللَّيْلِ) در ساعتهای شب (سَاجِدًا) سجده کننده مر خدای عز و جل را (وَقَائِمًا) وایستاده در نماز (يَحْذَرُ الْآخِرَةَ) می ترسد از عذاب آن سرای (وَيَرْجُوا) و امید میدارد در وان (رَحْمَةَ رَبِّهِ ط) بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت مترددست میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبهٔ خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجای سیر می نماید و مرغ ایمان جز باین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا * نظم *

* گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش * ور گنه کاری ز فیض رحمتش دل بر مدار *

* نیک ترسان شو که قهر او است بیرون از قیاس * باش بس خوشدل که لطف او است افزون از شمار *

(قُلْ) بگوای محمد (هَلْ يَسْتَوِي) آیا برابر باشد (الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل (وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ط) و آنکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ) جز این نیست که پند پذیر می شوند بدلایل قدرت من (أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝) خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم (قُلْ يَا عِبَادِيَ) بگوای بندگان من (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه گرویده اند (اتَّقُوا رَبَّكُمْ ط) بترسید ع ۱۵
از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا) مر آنان را است که نیکوئی کرده اند بگفتار کلمهٔ شهادت (فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا) در این دنیا (حَسَنَةٌ ط) مثوبهٔ نیکو در آخرت که بهشت است یا آنان را است که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت است و عافیت یا آنان را که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل است و تازگی روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنان را که عبادت بنظر ای مشاهده کردند مزده است در دنیا که مشهود وی انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رض پس احسان را به هجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کرده اند

رواحت است از اعدا و نجات از بلای ایشان (وَاَرْضُ اللّٰهِ) و زمین خدای تعالی برای هجرت (وَاسِعَةٌ ط) گشاده است هرکس را که اراده هجرت کند (اِنَّمَا یُوَفَّی) جز این نیست که تمام داده می شوند (الصّٰبِرُوْنَ) صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا (اَجْرَهُمْ) مزد خود را (بِغَیْرِ حِسَابٍ ۝) بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار در نیاید و حساب حسنات از احاطه آن عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت پاکشان صابر را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزان نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشان را بی حساب و کار بر ایشان بمرتبه رسد که اهل عافیت که در دنیا بلایی و سختی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان را به مقراض پاره پاره ساختندی تا امروز با اهل بلا و ریگ سلک آمدندی

* بیت *

* تو مبین رنجوری غم دیدگان * کاندران رنج اند از گزیدگان *

* هرکرا از زخمها غم بیشتر * لطف یارش داده مرهم بیشتر *

آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را علیه السلام گفتند ترا چه بران داشت که احداث کنی دین و آیینی را که مخالف روش ما است آخر در نگر بحالت پدر و جدوت و ذات قوم که در عبادات لات و عزی می کردند تو نیز بهمان کیش در آی و بنای آیت آمد که (قُلْ اِنِّیْ اُمِرْتُ) بگو بدرستیکه من مامور شده ام (اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ) آنکه پرستم خدای تعالی را (مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ لا) پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید (وَاُمِرْتُ) و فرموده شده ام (لِاَنْ اَکُوْنَ) تا آنکه باشم (اَوَّلَ الْمُسْلِمِیْنَ ۝) اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیش رو ایشانم در دنیا و آخرت (قُلْ) بگو ای محمد دیگر باره (اِنِّیْ اَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ) اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم (عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ لا) عذاب روزی که بزرگ است احوال او و بسیار است اهوال او (قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ) بگو خدای عز و جل را پرستش می کنیم (مُخْلِصًا لَّهُ) و حالیکه پاک کننده ام برای او (دِیْنِیْ لا) کیش خود را از شرک و با خالص سازنده عمل خود را از ریا (فَاعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ) پس بپرستید شما آنچه می خواهید (مِّنْ دُوْنِهٖ ط) بجز خدای عز و جل امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت سیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیت اجوبه گفتند که ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد (قُلْ اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ) بگو بدرستیکه زیان کاران (الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا) آنانند که زیان کرده اند (اَنْفُسَهُمْ) در نفسهای خود که گمراه شدند (وَاَهْلِیْهِمْ)

در ستان خود (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط) روز قیامت که از یشان باز ماند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه وتعالیٰ
برای همه انسانی منزلی واهلی در بهشت آفریده پس هرکه فرمان خدای تعالی ورسول او برد او را به بهشت
در آرند ومنزل واهل او بدو دهند وهرکه نافرمان کند او را بدوزخ برند ومنزل واهل او بدیگری دهند که
مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل واهل (اَلَا ذٰلِكَ) بدانید که آن است (هُوَ
الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ۝) آن زیان هویدا که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند که (لَهُمْ) مر آن
زیان کارانرا است (مِّنْ فَوْقِهِمْ) از زبر ایشان (ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ) سایبانها از آتش (وَمِنْ تَحْتِهِمْ
ظُلَلٌ ط) واز زیر ایشان سایبانها است مرجمع دیگر را که در درکه زیر تر ایشانند ومفرد است که درکه
زیرتر از همه منافقان را است واینجا مراد کافرانند ومراد از ظلل فراش ومهاد است وذکر ظلل بطریق
مجاز است در کلام (ذٰلِكَ) آن عذاب که مذکور شد (يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ) می ترساند خدای عزوجل بدان
(عِبَادَهٗ ط) بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا گرداند چو شرک ومعصیت (يٰعِبَادِ)
ای بندگان من (فَاتَّقُوْنِ ۝) پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند
که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی وابوذر غفاری وزید بن عمرو
بن نوفل رض حق تعالی در شان ایشان می فرماید که (وَالَّذِيْنَ اجْتَنَبُوا) وآنانکه پرهیز کردند ویکسو
رفتند (الطَّاغُوْتَ) از شیطان یا بتان یا کهنه یا هرچه از دون خدای تعالی پرستند ایشان برطرف شدند
(اَنْ يَّعْبُدُوْهَا) از آنکه بپرستند آنانرا (وَاَنَابُوْا اِلَى اللّٰهِ) وباز گشتند بفرمان خدای عزوجل تمامی
وروی دل خود بحق آوردند (لَهُمُ الْبُشْرٰى ۝) مر ایشانرا است مژده در دنیا بزبان ملایکه بوقت موت
ودر عقبی به مغفرت گناهان وجنت جاودان ودر اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق رض
بخدمت حضرت رسالت پناه عم سرفراز شد شش تن از عشرهٔ مبشره چون عثمان وطلحه وزبیر وسعد بن
زید وسعد بن ابی وقاص وعبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام
استخبار نمودند واز سخنانی که او فرموده رائحهٔ صدق استشمام نموده مسلمان شدند ودر بارهٔ ایشان
این آیت نازل شد که (فَبَشِّرْ عِبَادِ ۙ) پس مژده ده بندگان مرا (الَّذِيْنَ) آنانکه (يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ)
می شنوند سخن ابوبکر صدیق رض (فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ ط) پس پیروی می نمایند نیکوتر را مراد از احسن
نیکوتر است چه قول او همه احسن بوده وگفته اند استماع قول واتباع احسن آن عموم می دارد مراد از قول
قرآن است واحسن او محکم باشد دون منسوخ وعزیمت دون رخصت ودر اختلاف آورده که در قرآن

مقابیح اعداء و ممادح اولیاء هست ایشان متابع احسن می نمایند که مثلا طریقه موسی است هم در ان سیرت فرعون دعلی ہذا ودر لباب آورده که مراد اقاویل اہل ملل است واحسن هم اسلام باشد واشهر آن است که مراد از قوال سخنان است که در مجالس ومحافل گذرد واہل دل متابعت احسن آن اقوال می کند در امثال آمده که خذ ما صفا دع ما کدر

* بیت *

* قول حسن چون بشنوی وردی مال کن تمام * صاف را بردار و دردی را رها کن والسلام *

ودر بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خدای عز وجل و ملک وانسان وشیطان ونفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی نفس بآرزو ها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و بحضرت عزت نجود خواند که وتبتل الیه تبتیلا پس بندگان خاص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است واز زبان حضرت رسول خدای تعالی هم استماع نمودند پیروی کنند (اُولٰٓئِكَ) آن گروه که متابع سخنان نیکوتر اند (الَّذِیْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ) آنانند که راه نمود خدای عز وجل ایشانرا بمنزل مقصود (وَاُولٰٓئِكَ هُمْ) وآن گروه ایشانند (اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝) خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام وخالیه از عوادی وعادات عوام (اَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ) آیا آن کسی که واجب شد بر وی (كَلِمَةُ الْعَذَابِ ط) کلمهٔ وعید که مشیر است بعذاب چون لاملان جهنم وهولاء فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر وی این کلمه (اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ) آیا تو ای محمد میرهانی (مَنْ فِی النَّارِ ج) آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا می توانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید است در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رض فرمود که مراد از دوزخیان ابو لهب است وپسر او عتبه (لٰكِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا) لیکن آنانکه بترسیدند (رَبَّهُمْ) از عذاب پروردگار خویش وبایمان وطاعت متصف شدند (لَهُمْ غُرَفٌ) مرایشان راست منزلها که بلند اند در بهشت (مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ) از زبر آن غرفهای بلندتر (مَّبْنِیَّةٌ لا) بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند (تَجْرِیْ) میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ط) از زیر این غرفها جویهای بهشت (وَعْدَ اللّٰهِ ط) وعده کرده است خدای عز وجل وعده کردنی (لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِیْعَادَ ۝) خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ خود را (اَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی (اَنَّ اللّٰهَ) آنکه خدای (اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ) فرو فرستاد از آسمان (مَآءً) آبی یعنی باران (فَسَلَكَهٗ) پس در آورد آن آب را (یَنَابِیْعَ فِی الْاَرْضِ) در چشمها که در زمین است و در کاریزها (ثُمَّ یُخْرِجُ بِهٖ زَرْعًا) پس بیرون می آرد بدان آب کشت زار را (مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ) در حالتیکه مختلف است رنگهای او

چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا بعد ابدا اجناس او چون جو و گندم و کنجد و امثال آن (ثُمَّ يَهِيْجُ) پس
خشک می شود آن مزروع بعد از سبزی (فَتَرٰىهُ) پس بینی آنرا (مُصْفَرًّا) زرد شده بعد از تازگی و سبزی
(ثُمَّ يَجْعَلُهٗ) پس می گرداند خدای عز و جل آن را (حُطَامًا ط) ریزه ریزه و در هم شکسته (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ)
بدرستیکه در انزال باران و اخراج گیاه (لَذِكْرٰى) هر آینه یاد کردنی است (لِاُولِي الْاَلْبَابِ ع) مر خداوندان
عقلها را یادوران پندی است مر خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان
اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از آن طراوت روی بزبول نهد و بدانسان حوادث درو ده شده عرصه تلف گردد

* نظم * * بود مال دنیا چو آن سبزه زار * که بس تازه بینی بفصل بهار *
* چو بروی وزد تند باد خزان * یکی برگ سبزی نیابی از آن *

ع ۱۶ (اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ) آیا کسی که گشاده کرده است خدای تعالی (صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ) سینه او را برای
قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام عم باشد چون کسی که سینه او از قبول حق و اسلام
تنگ است (فَهُوَ) پس آن گشاده سینه (عَلٰى نُوْرٍ) بر روشنی معرفت است (مِّنْ رَّبِّهٖ ط) از پروردگار
الجزو خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه
و حمزه است رض که سبحانه و تعالی دل ایشان را بنور معرفت روشن بگردانید پس درباب ابولهب
و فرزندان او ب ادب او گفت (فَوَيْلٌ) پس شدت عذاب (لِّلْقٰسِيَةِ قُلُوْبُهُمْ) مر سخت دلان را است که
دلهای ایشان اعراض کننده است (مِّنْ ذِكْرِ اللّٰهِ ط) از یاد کردن خدای عز و جل یا خالی از آن (اُولٰٓئِكَ)
آن گروه غافل و سنگ دلان (فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ) در گمراهی آشکارا الذیا ضلالت ایشان بر هر که
اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت پناه عم مروی است که علامت شرح صدر و روشنائی
گشادگی دل بازگشت است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز
نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین باب فرموده * نظم *

* نشانی آن دلی کز فیض اسلام است نورانی * توجه باشد از دل سوی دار الملک روحانی *
* ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن * که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی *

آورده اند که صحابه کرام رض از حضرت سید انام عم استدعا نموده اند که لوحه تا نتاچه شود که برای ما سخن
گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانی * بیت *

* سرمایه حیات ابد اهل ذوق را * در یک حکایت از لب شکرفشان تست *

این آیت آمد که (اَللّٰهُ نَزَّلَ) خدای تعالی فرو فرستاد (اَحْسَنَ الْحَدِیْثِ) نیکوترین سخن را که هست
(کِتٰبًا مُّتَشَابِهًا) کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ
و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف نیست (مَّثَانِیَ) دوباره
دو دو کرده یعنی مشتمل است بر زوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر کفار و رحمت و عذاب و بهشت
و دوزخ و مومن و کافر (تَقْشَعِرُّ مِنْهُ) می لرزد از وی یعنی از خوف وعیدی که در وی است (جُلُوْدُ الَّذِیْنَ)
پوست بر تنهای آنانکه (یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ج) می ترسند از پروردگار خود (ثُمَّ تَلِیْنُ) پس نرم می شود و آرام
می گیرد (جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ) پوستها و دلهای ایشان (اِلٰی ذِکْرِ اللّٰهِ ط) بسوی یاد کردن رحمت
و مغفرت خدای عزوجل امام قشیری رح فرموده که می لرزد از هیبت الهی و ساکن می شود از انس
بادشاه، گفته اند لرزه و آرام با آثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار
آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه است و تلین جلودهم و قلوبهم صفت نواختگان لطف الله
(ذٰلِکَ) آن کتاب که قرآن است (هُدَی اللّٰهِ) راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشاد مرفاق از
از خدای (یَهْدِیْ بِهٖ) راه می نماید بآن (مَنْ یَّشَاءُ ط) هر کرا خواهد (وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ) و هر کرا فرو گذارد
خدای عزوجل هر آینه در وادی ضلالت افتد (فَمَا لَهٗ) پس نیست مر او را (مِنْ هَادٍ ۝) هیچ راه نماینده
که از سرگردانی خلاص دهد (اَفَمَنْ یَّتَّقِیْ) آیا کسی که بپرهیزد (بِوَجْهِهٖ) بروی خود (سُوْٓءَ الْعَذَابِ)
از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانه آتش (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ط) روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود
از عذاب و در راحت گذارند و در وسیط از کاشی نقل می کند که مراد ابو جهل است که او را در دوزخ
بندند دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد (وَقِیْلَ لِلظّٰلِمِیْنَ) و گویند مر ستمکاران را
(ذُوْقُوْا) بچشید (مَا کُنْتُمْ تَکْسِبُوْنَ ۝) وبال آنچه بودید که می کردید از تکذیب پیغمبر عم (کَذَّبَ الَّذِیْنَ)
تکذیب کردند آنانکه بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کفار که پیغمبران خود را (فَاَتٰهُمُ الْعَذَابُ) پس آمد
بدیشان عذاب الهی (مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُوْنَ ۝) از جایی که نمی دانستند و توقع نداشتند (فَاَذَاقَهُمُ
اللّٰهُ الْخِزْیَ) پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی خواری و رسوائی (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا ج) در زندگانی
دنیا قتل و سبی و جلا و مسخ و خسف (وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ) و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان
آماده کرده شده (اَکْبَرُ م) بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دایم است قطع نخواهد شد (لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ۝)
اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند خود را از عذاب باز دارند (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا) و بدرستیکه ما بیان

گردیم (لِلنَّاسِ) برای آدمیان یا بجهت اہل مکه (فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ) درین کتاب که قرآن است (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) از ہر مثلی که بکار آید در امر دین (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ﴿۲۷﴾) شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم (قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلغت عربی (غَيْرَ ذِيْ عِوَجٍ) نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض و فقیه ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس نقل آورده که غیر مخلوق و برہر تقدیر منزل گردانیده (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ﴿۲۸﴾) شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن پرهیزند از کفر و تکذیب (ضَرَبَ اللّٰهُ) بیان کرد خدای (مَثَلًا) مثلی را برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است (رَّجُلًا فِيْهِ شُرَكَآءُ) مردی که در و انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در و شریک باشند (مُتَشٰكِسُوْنَ) شریکان بدخوی ناسازگار و ہریک او را کاری فرماید و ہیچ کس را بتمام نتواند رسانید و ہیچ یک از وی راضی نباشد (وَرَجُلًا سَلَمًا) و مردی باز رسته سالم شده از انبازان (لِّرَجُلٍ ط) از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در وی منازعت نکند ہر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت (هَلْ يَسْتَوِيٰنِ) آیا مساوی باشند این دو بنده (مَثَلًا ط) از روی مانندگی یعنی بی شک نباشند چه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و ہر از و ناراض و دیگری از خلل تجارت شرکا ایمن بود و خدا و ندا و از و خشنود * مثل اول مشرک است که دل خود را بعبادت ہریک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است * و ثانی مثل موحد است که نپرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امیدگاه ندارد * بیت *

* یک بار بنده کن چو یکدل داری * ورنی بکشی تو در جهان بس خواری *

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ج) ہمه ستایشها مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد (بَلْ اَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۲۹﴾) نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار مکه می گفتند نتربص به ریب المنون چشم میداریم که محمد بمیرد و از و باز رهیم حق سبحانه فرمود که (اِنَّكَ مَيِّتٌ) بدرستیکه تو ای محمد مرده خواهی شد (وَّاِنَّهُمْ مَّيِّتُوْنَ ﴿۳۰﴾) و بدرستیکه مشرکان ہم مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالت است * بیت *

* ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری * شادی مکن که بر تو ہمین ماجرا رود *

(ثُمَّ اِنَّكُمْ) پس بدرستیکه شما ای مومنان با کافران (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (عِنْدَ رَبِّكُمْ) نزدیک آفریدگار خود (تَخْتَصِمُوْنَ ﴿۳۱﴾) خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته اند

مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هریک بحق خود برسند
(فَمَنْ اَظْلَمُ) پس کیست ستمگارتر (مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ) از کسی که دروغ گوید بر خدای تعالی و اورا
بزن و فرزند و شریک نسبت دهد (وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ) و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن
است (اِذْ جَآءَهٗ ط) چون بیاید بوی و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد عم که چون بوی آید تکذیب کند
(اَلَيْسَ) آیا نیست یعنی هست (فِي جَهَنَّمَ) در دوزخ (مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ۝) منزل و مقام مر کافران را
(وَالَّذِي جَآءَ بِالصِّدْقِ) و آنکه آمد بسخن راست (وَصَدَّقَ بِهٖٓ) و آنکه راست شمرد آن را
(اُولٰٓئِكَ) آن گروه (هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝) ایشانند پرهیزگاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیل عم است
که قرآن بیاورد و مصدق محمد عم که تصدیق نمود و قبول کرد گفته اند جائی پیغمبر است عم و مصدق
ابوبکر صدیق رضی در تبیان از مجاهد نقل می کند مصدق حضرت علی کرم الله وجهه است و گفته اند همه
مومنان مصدق اند (لَهُمْ) مر ایشان راست (مَّا يَشَآءُوْنَ) آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت
(عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزدیک پروردگار ایشان (ذٰلِكَ) آنست (جَزَآءُ الْمُحْسِنِيْنَ ط) پاداش نیکو
کاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد (لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ) تا محو کند و بپوشد خدای
(عَنْهُمْ) از ایشان (اَسْوَاَ الَّذِيْ عَمِلُوْا) بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی
هرگاه اسوأ آن را می پوشد غیر آن بطریق اولی (وَيَجْزِيَهُمْ) و پاداش دهد ایشان را (اَجْرَهُمْ) مزد ایشان
(بِاَحْسَنِ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝) به نیکوترین آنچه بودند که عمل می کردند که آن ایمان است و گفته اند
احسن اعمال ایشان را اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان بدستور عطا فرمایند (اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ)
آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده (عَبْدَهٗ ط) بندهٔ خود را یعنی محمد عم را معنی آن است که کفایت خواهد کرد
شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و ویرا بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین ویرا بر همه ادیان
آورده اند که چون حضرت رسالت پناه عم معایب آلهه باطله کافران می گفت و ایشان گفتند یا محمد چنین
مگوی مارا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود که (وَيُخَوِّفُوْنَكَ) و می ترسانند
ترا مشرکان (بِالَّذِيْنَ) بآنانکه پرستند (مِنْ دُوْنِهٖ ط) بجز خدای تعالی (وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ) و هرکرا گمراه
سازد خدای تا تخویف کند کسی را بآنچه جماد است لا لضر ولا نفع (فَمَا لَهٗ) پس نیست آن گمراه را
(مِنْ هَادٍ ج) هیچ راه نماینده که او را راه نماید (وَمَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ) و هرکرا راه نماید خدای تعالی تا جزا از وی نترسد
(فَمَا لَهٗ) پس نیست آن راه یافته را (مِنْ مُّضِلٍّ ط) هیچ گمراه کننده که از راه بیفگند (اَلَيْسَ اللّٰهُ)

آیا نیست خدای تعالی یعنی هست (بِعَزِیْزٍ) غالب کننده بر دشمنان (ذِی انْتِقَامٍ) خداوند کینه ستاننده از کافران (وَلَئِنْ سَئَلْتَهُمْ) واگر تو بپرسی از مشرکان که که (مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) که بیافرید آسمانها و زمینها را (لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه گویند خدای تعالی چه برهانی واضح و دلیلی لایح است بر تفرد و بر وحدانیت او (قُلْ) بگو ای محمد (اَفَرَاَیْتُمْ مَّا تَدْعُوْنَ) آیا چون می بینید شما آنرا که می خوانید و خدا می‌دانید (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی یعنی بتان را که می پرستید (اِنْ اَرَادَنِیَ اللّٰهُ) اگر خواهد خدای تعالی بمن (بِضُرٍّ) سختی و محنتی (هَلْ هُنَّ) آیا هستند آن بتان (کٰشِفٰتُ ضُرِّهٖٓ) دفع کنندگان مرآن سختی را که خدای خواسته بمن (اَوْ اَرَادَنِیْ بِرَحْمَةٍ) آیا اگر اراده کند خدای بمن راحتی و سلامتی (هَلْ هُنَّ) آیا باشند آنان (مُمْسِکٰتُ رَحْمَتِهٖ ط) بازدارندگان از من آن رحمت را امفقان رح گوید [illegible] از ایشان سوال کرد ساکت شدند حق تعالی فرمود که (قُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ ط) بگو ای محمد بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر (عَلَیْهِ) بروی نه بر او (یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُوْنَ ۝) [illegible] کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز می گذارند

* تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار * که رحم گر نکند مدعی خدا [illegible] *

(قُلْ یٰقَوْمِ اعْمَلُوْا) بگو ای قوم من عمل کنید (عَلٰی مَکَانَتِکُمْ) بران حالها که گفتیم و [illegible] از روی توکل و اعتماد بر حق و اثق باشید و حفص مکاناتکم خواند (اِنِّیْ عَامِلٌ ج) بدرستیکه من [illegible] کننده ام بر حالتیکه دارم از روی توکل (فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ لا) پس زود باشد که بدانید (مَنْ یَّاْتِیْهِ) آنکس را که از و شما بیاید بدو (عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ) عذابی که او را اوسوا گرداند (وَیَحِلُّ عَلَیْهِ) و فرود آید بر و (عَذَابٌ مُّقِیْمٌ ۝) عذابی همیشه و بوحدة دو خزی یکی دلیل آن غلبه دیگری بوذوق عجاب نه رسوا کرد دشمنان آنحضرت عم را و در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید مذلت و سلاسل نکبت گرفتار شدند * بیت *

* این سر بباد داده و آن دستها به بند * آن کشته خوار و این دگر گرفتار مستمند *

(اِنَّآ اَنْزَلْنَا) بدرستیکه ما فرو فرستادیم (عَلَیْکَ الْکِتٰبَ) بر تو کتاب را که قرآن است (لِلنَّاسِ) برای همه مردمان (بِالْحَقِّ ج) بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است (فَمَنِ اهْتَدٰی) پس هر که راه یابد به قرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست (فَلِنَفْسِهٖ ج) پس مراو را است فایده آن (وَمَنْ ضَلَّ) و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید (فَاِنَّمَا یَضِلُّ) پس جز این نیست که گمراه می شود (عَلَیْهَا ج) بر نفس خود یعنی و بال آن برو است (وَمَآ اَنْتَ) و نیستی تو (عَلَیْهِمْ بِوَکِیْلٍ ۝)

نگهبان برایشان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه
بر تو نیست بجز بلاغ و بس (اَللّٰهُ یَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ) خدای تعالی قبض می کند نفسها را (حِیْنَ مَوْتِهَا) هنگام ۱۲ ع
موت ایشان را (وَالَّتِیْ لَمْ تَمُتْ) و فرو می گیرد نفسهای که نمرده است (فِیْ مَنَامِهَا ج) در خواب او
امام محی السنه رح در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمییز اما نفس
حیات مفارقت می نماید ازوی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمییز نیز زایل گردد و نفس تمییز
مفارقت می کند بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی نماید و در احقاف از ابن جبیر رح
نقل می کند که حق سبحانه جمع می کند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی را شان مید هند
(فَیُمْسِكُ الَّتِیْ) پس نگاه میدارد در ان عالم آن نفس را که قبل ازین (قَضٰى عَلَیْهَا الْمَوْتَ) قضی کرده
است بر وی مرگ را (وَیُرْسِلُ الْاُخْرٰى) و می فرستد دیگر نفس را که ازان زندگانی است بابدان
ایشان (اِلٰۤى اَجَلٍ مُّسَمًّى ط) تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک
و ارسال مر نفوسی را است که در خواب قبض کرده باشد (اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در توفی نفوس
و نگاهداشتن و رها کردن فرستادن (لَاٰیٰتٍ) هر آینه علامتها است بر کمال قدرت و نشانها است برای
حشر و بعث (لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ ۞) برای گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که مشابه نوم است و احیا که
مماثلت است به یقظه و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم همچنانچه در خواب میروی همیری و چنانچه
بیدار می گردی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند (اَمِ اتَّخَذُوْا) بلکه فرا گرفتند (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ)
بجز خدای تعالی (شُفَعَآءَ ط) شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند (قُلْ اَوَلَوْ كَانُوْا) بگو آیا
شفاعت کنند و اگرچه باشند که بهیچ گونه (لَا یَمْلِكُوْنَ شَیْئًا) مالک نشوند چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند
(وَّلَا یَعْقِلُوْنَ ع ۞) و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از جمادات و حال آنکه ایشان
از قدرت و علم بی بهره اند (قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ) بگو مر خدایرا است شفاعت (جَمِیْعًا ط) همه آن یعنی حکم آن
نزد او است و بی دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد (لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) مراو را
است بادشاهی آسمانها و زمینها (ثُمَّ اِلَیْهِ) پس بسوی او (تُرْجَعُوْنَ ۞) بازگردانیده خواهید شد روز
قیامت (وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ) و چون یاد کرده شود خدای تعالی (وَحْدَهُ) یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند
لا اله الا الله (اشْمَاَزَّتْ) برمد و نفرت گیرد (قُلُوْبُ الَّذِیْنَ) دلهای آنانکه (لَا یُؤْمِنُوْنَ) نمی گروند
(بِالْاٰخِرَةِ ج) برای دیگر (وَاِذَا ذُكِرَ الَّذِیْنَ) و چون یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشانند (مِنْ دُوْنِهٖۤ)

بجز خدای (إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مومن برعکس این است که از یاد خدای شادمان و بذکر ما سوی غمگین است * نظم *

* نام تو شنوم دل از فرح زنده شود * فال من از اقبال تو فرخنده شود *

* در غیر تو هر جا سخن آید بمیان * خاطر بهزار غم پراگنده شود *

(قُلِ اللّٰهُمَّ) بگو ای محمد بار خدایا (فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) ای آفریننده آسمانها و زمینها (عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) داننده پوشیده و آشکارا (أَنْتَ تَحْكُمُ) تو حکم کنی (بَيْنَ عِبَادِكَ) میان بندگان خود در آخرت (فِي مَا كَانُوا فِيهِ) در آنچه هستند که در و (يَخْتَلِفُونَ) اختلاف می کنند از امر دین (وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند (مَا فِي الْأَرْضِ) آنچه در زمین است از مالها (جَمِيعًا) همه آن (وَمِثْلَهُ) و مانند آن همه مالها (مَعَهُ) با آن (لَافْتَدَوْا بِهِ) هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا بآن خود را باز خرند (مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ) از شدت عذاب (يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط) روز رستخیز (وَبَدَا لَهُمْ) و ظاهر شود مر ایشان را (مِنَ اللّٰهِ) از خدای تعالی (مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ) آنچه نبودند که پنداشته یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبت قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشته بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع می کرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که می ترسم که چیزی پیش آید که من آن را در حساب نمی داشتم. و از سفیان ثوری منقول است که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا * رباعی *

* پنداشت مرائی که عملهاش نیکو است * مغزی که بود خلاصه کار در و است *

* چون پرده ز روی کار برداشته گشت * بر خلق عیان شد که نبود الا پوست *

(وَبَدَا لَهُمْ) و ظاهر شود مر ایشانرا (سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا) عذاب بدیها که کرده اند (وَحَاقَ بِهِمْ) و بگرد در آید ایشان را (مَا كَانُوا بِهِ) جزای آنچه بودند که بدان (يَسْتَهْزِئُونَ ج) استهزا میکردند از تخویفات الهی و انذار حضرت رسالت پناهی (فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ) پس چون برسد کافران را که عتبه و ابو جهل است و جمعی عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسد (ضُرٌّ) سختی و فقری (دَعَانَا) بخواند ما را و دفع آن از ما در می خواهد (ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ) پس چون ما عطا دادیم او را (نِعْمَةً) از نعمت بخشش یعنی مال و ثروتی (مِنَّا) از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او (قَالَ) میگوید آن کافر (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ) جز این نیست که بمن داده اند مال را (عَلَىٰ عِلْمٍ ط) بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا

دانستم و بآنها است وکفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم (بَلْ) نه چنین
است که او می گوید (هِيَ فِتْنَةٌ) آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شکر است یا کفر (وَلٰكِنَّ
اَكْثَرَهُمْ) و لیکن بسیاری از ایشان (لَا يَعْلَمُوْنَ) نمی دانند و در نمی یابند (قَدْ قَالَهَا) بدرستیکه
گفتند این کلمه را (الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ) آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم
عندی و قوم او پسندیدند (فَمَا اَغْنٰى) پس باز نداشت (عَنْهُمْ) از ایشان عذاب را (مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝)
آنچه بودند که کسب می کردند از مال و متاع دنیا (فَاَصَابَهُمْ) پس رسید مرایشان را (سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا ط)
وبال بدیها که کرده بودند و بآنها بزمین فرو رفتند (وَالَّذِيْنَ ظَلَمُوْا) و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند
(مِنْ هٰٓؤُلَآءِ) ازین گروه مشرکان که در عصر تواند (سَيُصِيْبُهُمْ) زود باشد که برسد بدیشان (سَيِّاٰتُ
مَا كَسَبُوْا) پاداش سیئاتیکه کردند (وَمَا هُمْ) و نیستند ایشان (بِمُعْجِزِيْنَ ۝) عاجز کنندگان ما را از تعذیب
بایشی گریزندگان بر عذاب ما (اَوَلَمْ يَعْلَمُوْا) آیا ندانستند (اَنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (يَبْسُطُ
الرِّزْقَ) گشاده میگرداند روزی را (لِمَنْ يَّشَآءُ) برای هرکه می خواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض
مشیت (وَيَقْدِرُ ط) و تنگ می کند بر هر که می خواهد نه برای خواری و بی مقداری و مذلت او بلکه
از روی حکمت (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در قبض و بسط روزی (لَاٰيٰتٍ) هر آینه نشانهاست
بر کمال قدرت و ارادت (لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝) برای گروهی که می گروند بخدای روزی دهنده و می دانند که
هر چه می دهد بهر که دهد مصلحت کلی در ضمن آن است

* نظم *

* هرچه باید بهر که می شاید * * تو دهی آن چنانکه می باید *
* تو شناسی صلاح کار همه * * که تو ئی آفریدگار همه *

در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی
بالکلیه بهوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه عم عرض کردند که آنچه ما را بدان
دعوت می کنی نیکو است و ما بشرطی قبول می کنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می شود بیان این آیت
ع ۳ فرود آمد که (قُلْ) بگو ای محمد (يٰعِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا) ای بندگان من آنانکه اسراف کردند (عَلٰٓى
اَنْفُسِهِمْ) بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند (لَا تَقْنَطُوْا) نومید مشوید (مِنْ
رَّحْمَةِ اللّٰهِ ط) از بخشش خدای این آیت امیدوار ترین و بهترین آیت ها ست از قرآن چه در خبر است که
گفت دوست نمی دارم که دنیا و فیها مرا باشد بعوض این آیت چه این آیت از دنیا و هرچه در دنیا باشد

بهتر است و در معالم از ابن مسعود رض نقل می کند که عباس رض بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن می کند فرمود که ای مذکر چرا نا امید می گردانی مردمان را مگر نخوانده آن را که فرمود قل یا عبادی الایه در فصول آورده که تمام ترجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سیوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی است و هر چه حق سبحانه تعالی از ان نهی فرموده لازم است از ان باز ایستادن پس قنوط هیچ وجه روا نیست نومید شدن که نا امیدی کفر است (اِنَّ اللّٰهَ یَغۡفِرُ الذُّنُوۡبَ) بدرستیکه خدای بیامرزد گناهان (جَمِیۡعًا ط) همه آن را اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود و بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت زید رض که گفت شنودم از رسول الله صلعم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی (اِنَّهٗ هُوَ الۡغَفُوۡرُ) بدرستیکه او آمرزنده گناهان است (الرَّحِیۡمُ ۝) مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر به بسطی لایق سمت تحریر یافته بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز درین دارالشفا حاصل نشود و مرگ ویا بانان نفس و هوای آزاد طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد ۝ نظم ۝

۝ ندارم هیچ گونه توشهٔ راه ۝ بجز لا تقنطوا من رحمة الله ۝
۝ تو فرمودی که نومیدی میارید ۝ ز من لطف و عنایت چشم دارید ۝
۝ بدین معنی بسی امید داریم ۝ به بخشایش از انکه بس امید داریم ۝
۝ امید درد مندان را روا کن ۝ دل امیدواران را دوا کن ۝

(وَاَنِیۡبُوۡۤا) و بازگردید بطاعت یا دعا و تضرع (اِلٰی رَبِّکُمۡ) بسوی پروردگار خویش (وَاَسۡلِمُوۡا) وگردن نهید (لَهٗ) مر وی را با اخلاص و در زید در توحید (مِنۡ قَبۡلِ اَنۡ یَّاۡتِیَکُمُ الۡعَذَابُ) پیش از آنکه بیاید شما عذاب (ثُمَّ لَا تُنۡصَرُوۡنَ ۝) پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچ کس نصرت ندهد (وَاتَّبِعُوۡۤا) و پیروی نمائید (اَحۡسَنَ) نیکوترین (مَاۤ اُنۡزِلَ) آن چیز را که فرستاده شده است (اِلَیۡکُمۡ مِّنۡ رَّبِّکُمۡ) بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را اولی رویه نه منسوخ را (مِنۡ قَبۡلِ اَنۡ یَّاۡتِیَکُمُ) پیش از آنکه بیاید بشما (الۡعَذَابُ بَغۡتَةً) عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءت (وَاَنۡتُمۡ لَا تَشۡعُرُوۡنَ ۙ) و شما نمیدانید آمدن او را تا دریابید

ندارک آید (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ) پیش از آنکه نفس گوید (يَا حَسْرَتَى) ای پشیمانی من (عَلَى مَا فَرَّطْتُ) بدان چیزیکه تقصیر کردم (فِي جَنْبِ اللَّهِ) در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او (وَإِنْ كُنْتُ) و بتحقیق کار آن است که بودم (لَمِنَ السَّاخِرِينَ) از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمومنان و در سلسلة الذهب در معنی این آیت فرموده

*** نظم ***

* روز آخر که گرگ مردم خوار * کند از خواب غفلتش بیدار *
* یادش آید که در جوار خدای * سالها زد بجرم و عصیان رای *
* هرچه در شصت سال یا هفتاد * کرده از خیر و شر پیش افتاد *
* یک بیک پیش چشم او دارند * آشکارا بروی او آرند *
* بکند او ز گنبد والا * بانگ یا حسرتا و واویلا *
* حسرت از جان او برآرد دود * وآن زمان حسرتش ندارد سود *

(أَوْ تَقُولَ) یا گوید آن نفس (لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي) اگر آنکه خدای تعالی راه نمودی مرا (لَكُنْتُ) هر آینه می بودم من (مِنَ الْمُتَّقِينَ) از پرهیزگاران و بشرک و معصیت آلوده نمی شدم (أَوْ تَقُولَ) یا گوید (حِينَ تَرَى الْعَذَابَ) آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه (لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً) ای کاشکی بودی مرا بازگشتی بدنیا (فَأَكُونَ) تا بروم و باشم آنجا (مِنَ الْمُحْسِنِينَ) از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت که مرا راه ننموده اند و اگرنه متقی بودمی گویند (بَلَى) آری یعنی ترا ارشاد کردند (قَدْ جَاءَتْكَ) بدرستیکه آمد بتو (آيَاتِي) آیتهای کتاب من که قرآن است (فَكَذَّبْتَ بِهَا) پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ داشتی (وَاسْتَكْبَرْتَ) و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بران (وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) و بودی از ناگرویدگان (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ) و روز رستخیز (تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا) می بینی آنرا که دروغ گفتند (عَلَى اللَّهِ) بر خدای تعالی یعنی خدای را باتخاذ ولد و شریک صفت کردند (وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ) رویهای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ) آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته (مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ) مقام و جای آرام متکبران و گردن کشانرا که فرمان خدای و رسول نبرده اند (وَيُنَجِّي اللَّهُ) و برهاند خدای تعالی از جهنم (الَّذِينَ اتَّقَوْا) آنان را که پرهیز کردند از شرک (بِمَفَازَتِهِمْ) برستگاری ایشان یعنی باسباب خلاص که ایمان و احسان است (لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ) نرسد متقیان را هیچ بدی و مکروهی (وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) و نه ایشان اندوهگین شوند (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) خدای آفریننده

هر چیز است (وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و او بر همه چیز (وَكِيلٌ ۝) خداوندیست و متصرفست در آن و قایم بحفظ
آن (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ط) مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور
عالم و مستولی او است و مخصوصست تصرف در آن چه ممکن فی اضمحلال و خزانها مفوض نیست مگر کسی را
که مفاتیح آن بدست او است و در تصرف او. و عثمان بن عفان رضی الله عنه از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر
مقالید السموات والارض کدام است آن حضرت عم فرمود که تفسیر آن این است که لا اله الا الله
والله اکبر سبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والاخر والظاهر والباطن یحیی
ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان
تکلم کند بفتوح و فیوض این خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه است
و کلید این خزانها بدست تصرف او است هر گاه که خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نبات برویاند
(وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگرویدند (بِآيَاتِ اللَّهِ) بنشانهای خدای تعالی که دلایل قدرتست و آیات کتابست
(أُولَٰئِكَ) آن گروه (هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝) ایشانند زیانکاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است ع
آورده اند که کفار قریش حضرت رسول الله صلعم را بدین آبای او دعوت کردند حق سبحانه فرمود که (قُلْ)
بگو ای محمد با ایشان (أَفَغَيْرَ اللَّهِ) آیا غیر خدای تعالی (تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ) می فرمایید مرا که پرستش کنم
الهه ایشان را (أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ۝) ای نادانان (وَلَقَدْ أُوحِيَ) و بدرستی که وحی کرده شده است
(إِلَيْكَ) بسوی تو (وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ ج) و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران
علیهم السلام بتو و بهریکی از ایشان گفته شده است که (لَئِنْ أَشْرَكْتَ) اگر شرک آری یعنی بفرض محال و اصح آن
است که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد امتان ایشانند هریکی را
می فرماید که اگر شرک آرند (لَيَحْبَطَنَّ) هر آینه باطل شود (عَمَلُكَ) کردار تو که در وقت ایمان واقع شده
(وَلَتَكُونَنَّ) و هر آینه باشی تو (مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝) از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک
مبتلا گردی (بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ) بلکه خدای تعالی را پرستش کن (وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝) و باش از
سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسول صلعم
بیامد و گفت یا محمد ما میدانیم که خدای روز قیامت آسمانها را بر یک انگشت و زمین را بر انگشتی و جبال را
بر انگشتی و آب و خاک را بر انگشتی و جمیع خلق را بر انگشتی دیگر نهد پس حرکت دهد و گوید انا الملک
ولی الامر که آن حضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیه آمد که (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ) و نشناختند

بزرگ نداشتند ایشان خدا را و تعظیم نه نمودند (حَقَّ قَدْرِهِ) چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا)
و زمین همه آن (قَبْضَتُهُ) بدست گرفته وی باشد (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ)
آسمانها در پیچیده شده (بِيَمِينِهِ ط) بیمین وی در معالم آورده که ابن عمر رض نقل می کند که حضرت
رسول صلعم فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچد روز قیامت و فراگیرد بیمین خود پس گوید انا الملک
این الجبارون این المتکبرون پس در هم پیچد زمین را و فراگیرد بشمال خود و گوید انا الملک
این الجبارون و این المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه او است از تشبیه صاحب
بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذاریم آنرا با آنچه مراد الله است
زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن معنی
باید گذشت (سُبْحَانَهُ) پاک است خدای تعالی از صفت جواهر و اعراض (وَتَعَالَىٰ) و برتر است
(عَمَّا يُشْرِكُونَ) از آنچه شرک می آرند و شریک وی می سازند (وَنُفِخَ) و دمیده شود (فِي الصُّورِ) در صور
نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات می کنند و این را نفخه صعقه گویند که چون در دمند (فَصَعِقَ) پس
بیهوش شوند و اصح آن است که بمیرد (مَن فِي السَّمَاوَاتِ) هر که در آسمانها است (وَمَن فِي الْأَرْضِ)
و هر که در زمین است (إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ۖ) مگر آن کسی را که خدا خواهد که او هم زنده باشد یا خزنه
بهشت و دوزخ (ثُمَّ نُفِخَ) پس دمیده شود (فِيهِ) در صور (أُخْرَىٰ) نوبتی دیگر این نفخه را نفخه بعث
خوانند و بدین نفخه جمله مردگان زنده شوند (فَإِذَا هُمْ) پس آنگاه ایشان (قِيَامٌ) بپا ایستادگان باشند
بر کنار قبور خود (يَنظُرُونَ) می نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند
(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ) و روشن گردد همه زمین محشر (بِنُورِ رَبِّهَا) بنور پروردگار آن یعنی نوری که
خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد از نور پروردگار عدل است که حقوق خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمات
ظلم مندفع شود (وَوُضِعَ الْكِتَابُ) و نهاده شود نوشته یعنی صحایف اعمال را در معرضه است (وَجِيءَ
بِالنَّبِيِّينَ) و آورده اند پیغمبران را برای دعوی ابلاغ رسالت (وَالشُّهَدَاءِ) و گواهان را برای
صحت دعوی ایشان مراد امت محمد است صلعم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و توفیق
پیغمبران سه از جهت شرف ایشان (وَقُضِيَ) و حکم کرده شود (بَيْنَهُم) میان همگان (بِالْحَقِّ)
براستی و عدل (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان ثواب و افزونی عقاب (وَوُفِّيَتْ)
و تمام داده شود (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی را (مَّا عَمِلَتْ) جزای آنچه کرده است (وَهُوَ أَعْلَمُ) و خدای داناتر

ع ٥ است (بِمَا يَفْعَلُونَ ۝) بآنچه آنرا میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد (وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا)
و رانده شوند آنانکه نگرویده اند راندنی سخت (إِلَىٰ جَهَنَّمَ) بسوی دوزخ (زُمَرًا) گروه گروه بعضی از پی
بعضی (حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا) تا چون بیایند بدوزخ (فُتِحَتْ) گشاده شود (أَبْوَابُهَا) درهای هفتگانه آن
برای در آمدن ایشان (وَقَالَ لَهُمْ) و گویند مر ایشان را (خَزَنَتُهَا) خازنان دوزخ از روی سرزنش
(أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نیامد بشما (رُسُلٌ مِّنكُمْ) رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه (يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ) بخوانند
بر شما (آيَاتِ رَبِّكُمْ) آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود (وَيُنذِرُونَكُمْ) و بیم کنند شما را (لِقَاءَ
يَوْمِكُمْ هَٰذَا) از دیدن این روز شما (قَالُوا بَلَىٰ) گویند کافران آری بما آمدند و ما را بیم کردند (وَلَٰكِنْ حَقَّتْ)
ولیکن واجب شد (كَلِمَةُ الْعَذَابِ) سخن خدای یعنی حکم او بعذاب (عَلَى الْكَافِرِينَ ۝) بر ناگرویدگان
(قِيلَ ادْخُلُوا) گفته شود مر ایشان را که در آیید (أَبْوَابَ جَهَنَّمَ) بدرهای جهنم (خَالِدِينَ فِيهَا) جاوید
بودگان در آن (فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۝) پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ (وَسِيقَ
الَّذِينَ اتَّقَوْا) و برانند آنان را که بترسیدند (رَبَّهُمْ) از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف و بعنایت
یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را در رفتن (إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا ۝) بسوی بهشت گروه گروه بر تفاوت
مراتب بهشت ایشان سوق اهل بهشت بطریق رواج است یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان
را سواره به بهشت برند (حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا) تا چون بیایند به بهشت بسعادت تام و دولت لاکلام فایز گردند
(وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند
(وَقَالَ لَهُمْ) و گویند مر ایشان را (خَزَنَتُهَا) خازنان بهشت (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) درود باد بر شما با سلامتی
و ایمنی لازم حال شما (طِبْتُمْ) پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم
الله وجهه منقول است که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید
پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین
محل ملایکه گویند که پاک شدید بظاهر و باطن (فَادْخُلُوهَا) پس در آیید در بهشت (خَالِدِينَ ۝) جاوید ماندگان
در آن (وَقَالُوا) و گویند مومنان چون به بهشت در آیند (الْحَمْدُ لِلَّهِ) همه ستایش مر خدای راست
(الَّذِي صَدَقَنَا) آنکه راست کرد با ما (وَعْدَهُ) وعده خود را بثواب (وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ) و میراث داد
ما را زمین بهشت تا از روی تمکین (نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ) جای می گیریم از بهشت (حَيْثُ نَشَاءُ) هر کجا
می خواهیم (فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝) پس نیکو است مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان (وَتَرَى

الملائكة) و می بینی تو ای محمد مر فرشتگان را یعنی در روزی که در مقعد صدق در رتبهٔ قرب باشی و بهر طرف
می نگری بینی ملائکه را (حافین) فرو گردندگان (من حول العرش) گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان
بجوانب آن (یسبحون) تسبیح می کنند (بحمد ربهم) مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی
می گویند سبحان الله وبحمده و به تسبیح نفی ناسزا می کنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا می کنند ویرا
۱ (وقضی) و حکم کرده شود (بینهم) میان خلق (بالحق) براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند
(وقیل) و گفته شود یعنی ملائکه با مومنان گویند (الحمد لله رب العالمین) سپاس و ستایش
مر خدای را که آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد
لله الذی خلق السموات والارض الایه و همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل
خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا او است * بیت *

* در خور حمد و ستایش نبود غیر تو کس * * هر کجا حمد ثنائی است ترا زیبد و بس *

سورة المؤمن مكية وهي خمس وثمانون آية

این سوره اول است از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکور است که حضرت
رسالت پناهی عم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین
از صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول الله عم فرمود که بمن داده اند طه وطواسین و حوامیم
از الواح موسی عم در معالم از ابن مسعود رض روایت می کند که چون در آل حم می افتم گویا که
افتاده ام در بوستانهای بهشت که بزمین نرم واقع شده و متعجب در ان می نگرم و ابن عباس رض
فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم آل
حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن می گفتند وبالله التوفیق

(بسم الله الرحمن الرحیم)

(حم) حروف مقطعه بقول بعضی از علما قسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه است چنانکه در کلام عرب تعبیر
می کنند بعضی از تمام پس این جا حا اشارت بحکم حق است که هرگز خط رد و منع بران کشیده نشود *
و میم ایمائی است بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه (تنزیل الکتاب)
فرو فرستادن قرآن (من الله) از خدائی است (العزیز) که غالب و قادر است و تنزیل آن (العلیم) ع
دانا بآنچه فرستد بر هرکس و در هر وقت (غافر الذنب) آمرزندهٔ گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله

الله محمد رسول الله (وَقَابِلِ التَّوْبِ) و خداوند پذیرنده ٔ توبه از گوینده ٔ کلمه ٔ توحید (شَدِيْدِ الْعِقَابِ) سخت
عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ٔ توحید (ذِی الطَّوْلِ ط) خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری
(لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ط) نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او (اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ۝) بسوی او است باز
گشت همه بندگان برای مجازات ایشان (مَا يُجَادِلُ) جدال نکنند و طعنه نزنند (فِیْٓ اٰيٰتِ اللّٰهِ) در آیتهای
خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل او محقق شد (اِلَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) مگر آنانکه پوشیده اند حق را (فَلَا يَغْرُرْكَ) پس
باید که فریب ندهد ترا (تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلَادِ ۝) گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل
و رمیدار که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاتمه ٔ روزگار ایشان بخسار و بوار
خواهد کشید (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از قوم تو (قَوْمُ نُوْحٍ) گروه نوح عم (وَّالْاَحْزَابُ)
و تکذیب کردند گروهی چند که صف آرا کشیدند برروی رسل (مِنْ بَعْدِهِمْ ص) از پس قوم نوح عم مر پیغمبران
خود را چون قوم عاد و ثمود (وَهَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ) و قصد کردند هریک از اینها (بِرَسُوْلِهِمْ) به پیغمبر فرستاده
شده بدیشان (لِيَاْخُذُوْهُ) تا بگیرند او را و هر ایذا که خواهند بدو رسانند (وَجَادَلُوْا) و خصومت کردند
با پیغمبران خود (بِالْبَاطِلِ) بسخنان بیهوده ٔ خود (لِيُدْحِضُوْا) تا زایل گردانند و ناچیز کنند (بِهِ الْحَقَّ)
بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود (فَاَخَذْتُهُمْ قف) پس گرفتم ایشانرا و هلاک کردم
بمکافات آن (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (عِقَابِ ۝) عقوبت من ایشانرا (وَكَذٰلِكَ) و چنانچه
واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه (حَقَّتْ) واجب شده است (كَلِمَتُ رَبِّكَ) حکم پروردگار تو
بعذاب و عقاب (عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) بر آنها که کافر شده اند از قوم تو (اَنَّهُمْ) بسبب آنکه ایشان
(اَصْحٰبُ النَّارِ ۝) ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت
حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمی رسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده ٔ او بسیار اند از خواص مخلوقات
و از جمله ٔ ایشان (اَلَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ) آنانکه بر میدارند عرش را و حمله ٔ عرش اشراف ملایکه اند
در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله ٔ
عرش سلام می کنند (وَمَنْ حَوْلَهٗ) و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف می کنند و ایشان را
طوافان می گویند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و شوق و ذوق (يُسَبِّحُوْنَ) تسبیح
می گویند تسبیح مقترن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بستایش پروردگار ایشان یعنی خدای را ذاکر اند به مجامع ثنا
از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل می کند که حمله ٔ عرش هشت اند چهار می گویند

سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی علمک بعد علمک و چهار دیگر می گویند سبحانک اللهم بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان بنسبت کرم الهی باز نوبت بنی آدم این کلمات می گویند (وَيُؤْمِنُونَ بِهٖ) و می گروند به پروردگار خود (وَيَسْتَغْفِرُوْنَ) و آمرزش می خواهند از خدای (لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ط) برای آنانکه گرویده اند و می گویند (رَبَّنَا) ای آفریدگار ما (وَسِعْتَ) فرارسیده (كُلَّ شَيْءٍ) بهمه چیزها (رَّحْمَةً وَّعِلْمًا) از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است (فَاغْفِرْ) پس بیامرز (لِلَّذِيْنَ تَابُوْا) مر آنانرا که توبه کرده اند و بتو بازگشته (وَاتَّبَعُوْا) و پیروی نموده اند (سَبِيْلَكَ) راه ترا که دین اسلام است (وَقِهِمْ) و نگاهدار ایشان را (عَذَابَ الْجَحِيْمِ ۝) از عذاب آتش دوزخ (رَبَّنَا) ای پروردگار ما لطف کن (وَاَدْخِلْهُمْ) و درآر تابعانرا و پیروان دین را یا همه مومنان را (جَنّٰتِ عَدْنِ) در بوستانهای اقامت (نِ الَّتِيْ) آن بوستانها که به محض فضل (وَعَدْتَّهُمْ) وعده داده ایشانرا (وَمَنْ صَلَحَ) و هر که عمل شایسته کرده (مِنْ اٰبَآئِهِمْ) از پدران ایشان (وَاَزْوَاجِهِمْ) و زنان ایشان (وَذُرِّيّٰتِهِمْ ط) و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد فضل تو بر ایشان (اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ) بدرستیکه تو غالبی و از هیچ منقدر و عاجز نشوی (الْحَكِيْمُ ۙ) دانائی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود (وَقِهِمُ السَّيِّاٰتِ ط) و باز دار از ایشان بدیها یعنی ایشانرا از معاصی دوری ده (وَمَنْ تَقِ السَّيِّاٰتِ) و هر که باز داری از و بدیها را (يَوْمَئِذٍ) امروز در این جهان (فَقَدْ رَحِمْتَهٗ ط) پس بدرستیکه تو بخشنده بر و در آخرت (وَذٰلِكَ) و آن نگاهداشت تو (هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝) آن فیروزی بزرگ است چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود در این نکته گفته اند

نظم * امروز کسی را که درآری به پناه * فردا بتمام قربتش بخشی راه *

* وآن را که رهش نداده بر درگاه * فردا چه کند گر نکند ناله و آه *

۷ ع (اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) بدرستیکه آنانکه کافر شدند (يُنَادَوْنَ) ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتیکه کفار بدوزخ درآیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملایکه ایشان را ندا کنند و گویند (لَمَقْتُ اللّٰهِ) هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر (اَكْبَرُ) بزرگتر است (مِنْ مَّقْتِكُمْ) از دشمنی شما (اَنْفُسَكُمْ) مر نفسهای شما را و خدای شما را دشمن داشت (اِذْ تُدْعَوْنَ) چون خوانده شدید (اِلَى الْاِيْمَانِ) بسوی گرویدن بخدای و رسول (فَتَكْفُرُوْنَ ۝) پس شما کافر شدید و نگرویدید (قَالُوْا رَبَّنَآ) گویند کافران ای آفریدگار ما (اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ) بمیرانیدی ما را دو بار

(وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ) و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اولی بوقت انقضای اجل است در دنیا و احیای اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین آنست و بعضی گویند اماتت نخستین آن است که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس او را در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بهر تقدیر کافران باحیاء و اماتت اقرار کنند و گویند (فَاعْتَرَفْنَا) پس ما اعتراف کردیم (بِذُنُوبِنَا) بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود (فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ) پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ (مِنْ سَبِيلٍ) هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است ترسندگان ایشان را نا امید ساخته گویند (ذَلِكُمْ) آنچه شما در آیند از عذاب خواهد بود (بِاَنَّهُ) بسبب آن است که در دنیا (اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ) چون می خواندند خدا را (وَحْدَهُ) یکتا و یگانه (كَفَرْتُمْ) کافر شدید به یگانگی او و می گفتید اجعل الالهة الها واحدا (وَاِنْ يُشْرَكْ بِهِ) و چون شرک می آوردند و یعنی شرکا بوی اضافت می کردند (تُؤْمِنُوا) می گرویدند بشرکا (فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ) پس کار گذاردی مر خدا را است (الْعَلِيِّ) خدای برتر از آنکه ند و شرک آرند (الْكَبِيرِ) بزرگوار تر از آنکه غیر برابا او مساوی سازند (هُوَ الَّذِي) او است آن خداوندی که بکمال قدرت (يُرِيكُمْ) می نماید شما را (آيَاتِهِ) علامتهای دلالت بر وحدت خود (وَيُنَزِّلُ) و فرو می فرستد (لَكُمْ) برای شما (مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا) از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملایکه را به تدبیر آنکه سبب رزق باشد (وَمَا يَتَذَكَّرُ) و پند گرفته نشود و یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها (اِلَّا مَنْ يُنِيبُ) مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آورد (فَادْعُوا اللّٰهَ) پس بپرستید خدای را (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) و اگر چه کاره بند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان به نعمت ایمان کافر اند و شما بران نعمت شکر کنید پس شما و ایشان منافرت است و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ) او است بر دارنده درجهای بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی به تفاوت مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیا است درجه آدم عم را بصفوت بر داشته و نوح عم را بدعوت و ابراهیم عم را بخلت و موسی عم را بقربت و عیسی عم را بزهادت و محمد را عم بشفاعت صاحب درج فرموده که درجه هر که خواهد بر دارد و به معرفت و شناخت حقایق و در بحر الحقایق

آورده که بر درگاه خداوندی درجات محبان است بفنا از محبت و بلقای محبوب. یحیی عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی

* نظم *

* بپوش در فنا گر بقا همی خواهی * که زاد راه بقا او ردی خرابات است *

* ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار * که باقی ره عشاق فانی الذات است *

(ذُو الْعَرْشِ ج) خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان است (يُلْقِي الرُّوحَ) می افکند وحی را (مِنْ أَمْرِهِ) بفرمان خود یا فرستد جبرئیل عم را (عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ) بر هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) از بندگان خود یعنی رتبت نبوت عطا می کند بهر که می خواهد (لِيُنْذِرَ) تا بیم کند آنکه بدو وحی آمد مردمان را (يَوْمَ التَّلَاقِ لا) روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند (يَوْمَ هُمْ) روزی که ایشان یعنی عباد (بَارِزُونَ ج) آشکارا باشند از قبرها برآمده (لَا يَخْفَىٰ) پوشیده نشود (عَلَى اللَّهِ) بر خدای تعالی (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان (شَيْءٌ) چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ط) مر کراست پادشاهی و کارگزاری امروز پس همه بندگان باتفاق هم یکدیگر جواب دهند که (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝) مر خدای راکه یگانه است در حکم شکننده منازعات مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مومنان موافق باشند (الْيَوْمَ تُجْزَىٰ) امروز پاداش داده شود (كُلُّ نَفْسٍ) هر تنی را (بِمَا كَسَبَتْ ط) جزای آنچه کرده است (لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ط) ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند و نه بدی را نیکی (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝) زود شمار است بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شیء عن شیء در وسیط آورده که رسول عم فرمود که خدای تعالی می ماید منم پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظالم باشد تا آنرا دفع نکنم پس این آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخر

* رباعی *

* در وعدهٔ اهمال ظلم حالی عجب است * ور زیدن ظلم را وبالی عجب است *

* از ظلم بپرهیز که در روز جزا * لا ظلم الیوم گوشمالی عجب است *

(وَأَنذِرْهُمْ) و بیم کن کافران را و بترسان (یَوْمَ الْآزِفَةِ) از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه
بیاید و هرچه آینده باشد نزدیک است برسیدن (إِذِ الْقُلُوبُ) هنگامی که دلهای ایشان
(لَدَى الْحَنَاجِرِ) نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها
آیند هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا بجای ایشان بیاید و نه برآیند تا خلاص یابند و اصحاب چنین قلوب
باشند (کَاظِمِینَ ۵) غمگینان بخشم برآمدگان (مَا لِلظَّالِمِینَ) نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در آن
روز (مِنْ حَمِیمٍ) هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند (وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ ط)
و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد (یَعْلَمُ) میداند خدای تعالی
(خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ) خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمزه کردن بمعایب مردم یا کذب
در رؤیت و عدم رؤیت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آنست که در اوقات
مناجات خواب را پیرامن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند
چون شب در آید چشم او بخواب رود من نام عز و صالی * نظم *

* خواب را با دیدهٔ عاشق چکار * چشم او چون شمع باشد اشکبار *

* چشمهای عاشقان را خواب نیست * یک نفس آن چشمها بی آب نیست *

(وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ ۵) و میداند خدای آنچه پوشیده است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه اشیا را میداند
(وَاللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ ط) و خدای تعالی حکم می کند براستی در جزای محسن و مسی (وَالَّذِینَ یَدْعُونَ)
و آنان را که می پرستند مشرکان (مِنْ دُونِهِ) بدون خدای (لَا یَقْضُونَ) حکم نمی کنند ایشان (بِشَیْءٍ ط) بهیچ چیزی
زیرا که جمادند ایشان را قدرت بر آن نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوکند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست
(إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (هُوَ السَّمِیعُ) او است شنوا گفتار بندگان (الْبَصِیرُ ۵) بینا بکردار
ایشان (أَوَلَمْ یَسِیرُوا) آیا سیر نمی کنند و سفر نمی نمایند مشرکان مکه (فِی الْأَرْضِ) در زمین یمن و شام برای ع
تجارت (فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ) پس تا بینند که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِینَ کَانُوا) سرانجام کار آنها که بودند
(مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان ممر
تجارت قریش است (کَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ) بودند پیشینیان ایشان سخت تر از ایشان (قُوَّةً) از جهت
نیرو و توانائی یا قدرت و تمکن (وَآثَارًا) و بیشتر از جهت نشانهای ایشان (فِی الْأَرْضِ) در زمین
و دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ) پس گرفت ایشان را خدای تعالی

عقوبت کرد (بِذُنُوبِهِمْ ط) بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب (وَمَا كَانَ لَهُمْ) و نبود مر ایشان را
(مِنَ اللهِ) از عذاب خدای تعالی (مِنْ وَاقٍ ۝) هیچ نگاه دارنده که دفع کند آن را از ایشان (ذٰلِكَ)
آن گرفتن (بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ) بسبب آن بود که آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران ایشان
(بِالْبَيِّنَاتِ) بدلائلهای روشن و معجزهای هویدا (فَكَفَرُوا) پس کافر شدند بدان و انکار کردند آن را (فَأَخَذَهُمُ
اللهُ ط) پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و معاقب گردانید (إِنَّهُ قَوِيٌّ) بدرستیکه خدای تعالی توانا
است و متمکن در هرچه خواهد (شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝) سخت عقوبت بر اهل شرک (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ)
و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را عم (بِآيَاتِنَا) به معجزات ما که آیات تسع بود (وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ لا)
و حجتی هویدا گفته‌اند مراد عصا است و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت است
بحق سبحانه و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون که
اعظم عمالقهٔ مصر بود و دعوی ربوبیت می‌کرد (وَهَامَانَ) و بهامان که وزیر او بود (وَقَارُونَ) و بقارون
که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نمود و اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند
(فَقَالُوا) پس گفتند (سَاحِرٌ) جادو است که خارق عادت نمایی نماید از روی سحر (كَذَّابٌ ۝) دروغ گوی
است در آنکه می‌گوید که خدای هست و من رسول اویم (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ) پس چون آمد بدیشان
پیغام راست و درست (مِنْ عِنْدِنَا) از نزدیک ما (قَالُوا اقْتُلُوا) گفتند بکشید (أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا)
پسران آنانکه گرویده‌اند (مَعَهُ) بموسی عم یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل
می‌کشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی عم بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای
فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند
(وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ ۝) و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند
(وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ) و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیاء و مومنان (إِلَّا فِي ضَلَالٍ ۝) مگر در بیراهی
و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون درباره موسی عم با خواص
خود مشورت کرد گفت او را می‌باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از ان
خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در ان است
که ساحران را طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است
از قتل او می‌ترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي) و گفت فرعون بگذارید مرا

تا نخواری (أَقْتُلْ مُوسَىٰ) بکشیم موسی را (وَلْيَدْعُ رَبَّهُ ج) وگو بخواند خدای خود را تا قتل من از و بلغة
دارد (إِنِّي أَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ) از آنکه متغیر سازد کیش شما را
و از عبادت من باز دارد (أَوْ أَنْ يُظْهِرَ) یا آنکه آشکارا گرداند بسبب دعوت او (فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ۝)
در زمین مصر تباهی و دو گروهی و حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال می خواند یعنی موسی ظاهر گرداند
در بلاد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند (وَقَالَ مُوسَىٰ) و گفت موسی عم
قوم خود را بعد از آنکه این خبر بوی رسید (إِنِّي عُذْتُ) بدرستیکه من پناه گرفتم (بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ) به پروردگار من
و پروردگار شما (مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ) از شر هر گردن کشی که بسبب تعظیم (لَا يُؤْمِنُ) نمی گرود (بِيَوْمِ
الْحِسَابِ ۝) بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل
ع ۹ موسی عم فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند (وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ) و گفت مردی
گرویده (مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ) از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق حزم (يَكْتُمُ)
می پوشید از فرعون و اتباع او (إِيمَانَهُ) گرویدن خود را او گفته اند که چند سال بود که ایمان داشت و می پوشید
و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی عم شنید گفت (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا) آیا می کشید مردی را (أَنْ يَقُولَ) برای
آنکه می گوید (رَبِّيَ اللَّهُ) آفریدگار من خدای است (وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) و حال آنکه آورده است
بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا (مِنْ رَبِّكُمْ ط) از پروردگار شما (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا) و اگر باشد
او دروغ گوئی (فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ ج) پس برو باشد وبال دروغ او و آن او را اهلاک سازد (وَإِنْ يَكُ صَادِقًا)
و اگر باشد راست گوی (يُصِبْكُمْ) برسد بشما (بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ ط) بعضی از آنکه شما را وعده میدهد
یعنی می گوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیا
است عاجلا بشما رسد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي) بدرستیکه خدای تعالی راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد
(مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه (كَذَّابٌ ۝) دروغ
گوینده است در دعوی خدای (يَا قَوْمِ) ای گروه من (لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) مر شما را است پادشاهی امروز
(ظَاهِرِينَ) درحالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان (فِي الْأَرْضِ ط) در زمین مصر (فَمَنْ يَنْصُرُنَا)
پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند (مِنْ بَأْسِ اللَّهِ) ز عذاب خدای تعالی (إِنْ جَاءَنَا ط) اگر بیاید
بما پس قصد موسی مکنید و دست از و باز دارید (قَالَ فِرْعَوْنُ) گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل
موسی عم نهی می کرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند (مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ) نه نمودم شما را مگر آنچه

من می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او دیده بودم صلاحی در آن (وَمَا أَهْدِيكُمْ) و راه نمی نمایم
شما را (إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) مگر راه راستی عزبیان که این سخن را استماع نمود دیگر باره عرق حمیتش
در حرکت آمد و بحر ایمان بجوشیدن آغاز کرده به تخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه می فرماید که
(وَقَالَ الَّذِي آمَنَ) و گفت آن کسی که ایمان آورده بود (يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ) ای گروه من بدرستیکه
من می ترسم (عَلَيْكُمْ) بر شما بجهت تکذیب موسی عم و تعرض او (مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ) مانند روز
لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشان است آنکه تفصیل می کند (مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ)
مانند حال گروه نوح عم که بطوفان هلاک شدند (وَعَادٍ) و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند (وَثَمُودَ)
و قوم ثمود که بیک صیحه مردند (وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ) و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل
مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند (وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ) و نیست
خدای تعالی که خواهد (ظُلْمًا لِلْعِبَادِ) ستم بر بندگان خود یعنی ایشانرا بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم
نکنید تا معذب نگردید (وَيَا قَوْمِ) و ای گروه من (إِنِّي أَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (عَلَيْكُمْ) بر شما
(يَوْمَ التَّنَادِ) عذاب روزیکه یکدیگر را خوانند یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضی را می خوانند باستغاثت
و هیچ کسی بفریاد کس نمی رسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا می کنند چنانچه در سوره اعراف
گذشت یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا در آن روز
منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیک بختی
نیابد (يَوْمَ تُوَلُّونَ) روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید (مُدْبِرِينَ) بازگشتگان از آنجا
بدوزخ (مَا لَكُمْ) نباشد شما را (مِنَ اللَّهِ) از عذاب خدای تعالی (مِنْ عَاصِمٍ) هیچ نگاه دارنده که تواند
شما را در پناه خود گرفتن (وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ) و هرکرا فرو گذارد خدای تعالی در ضلالت (فَمَا لَهُ) پس
نیست مر او را (مِنْ هَادٍ) هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ) و بدرستیکه (۱۰)
آمد بشما یوسف بن یعقوب عم (مِنْ قَبْلُ) پیش از موسی عم (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای هویدا و گفته اند
که فرعون موسی عم همان فرعون زمان یوسف عم بود و یوسف عم اسپ قبطی که او را بود بمرد بدعای
یوسف عم خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف عم در گذشت فرعون از دین
برگشت و تا زمان موسی عم عمر یافت پس مومن گفت که یوسف عم پیش ازین آمد بشما به معجزات
روشن که احیای فرس بود و شهادت طفلان بر برائت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی عم از اولاد

فرعون زمان یوسف عم بوده خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بسوی فرستاد و بیست سال در میان
ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند پس مومن آل فرعون از ان خبر داد که یوسف عم
بشما آمد (فَمَا زِلْتُمْ) پس همواره بودید (فِيْ شَكٍّ) در شک و گمان (مِمَّا جَاءَكُمْ بِهٖ ؕ) از آنچه آورده
بود بشما از امر دین (حَتّٰى اِذَا هَلَكَ) تا آنگاه که او در گذشت (قُلْتُمْ لَنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ) گفتید برنخواهد
انگیخت هرگز خدای تعالی (مِنْ بَعْدِهٖ) از پس او (رَسُوْلًا ؕ) فرستاده یعنی چون سخن این رسول
نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم (كَذٰلِكَ) همچنین (يُضِلُّ اللّٰهُ) گمراه سازد
خدای تعالی در بوادی طغیان (مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) هر که او از حد تجاوز کننده است در انکار (مُّرْتَابُ) شک
دارنده در آنچه به معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف و ارتیاب می فرماید (اِِنَّ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ)
آنانکه جدال می کنند با انبیاء عم (فِيْ اٰيٰتِ اللّٰهِ) در ابطال آیتهای خدای تعالی و دفع آن (بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ
اَتٰهُمْ ؕ) بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان (كَبُرَ) بزرگ است جدال ایشان (مَقْتًا) از جهت
بغض (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خدای تعالی (وَعِنْدَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ؕ) و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای
سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنند (كَذٰلِكَ) همچنین (يَطْبَعُ اللّٰهُ)
مهر می نهد خدای (عَلٰى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ) بر هر دل شخصی متکبر که سرکشند از فرمان برداری (جَبَّارٍ ۝)
خودکامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای مواعظ حزبیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او
در مستمعان اثر کند و نیز بر خود را طالبید و خود را و مردم را به چیزی دیگر مشغول گرداند (وَقَالَ فِرْعَوْنُ
يٰهَامٰنُ ابْنِ لِيْ صَرْحًا) و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنائی افراشته (لَّعَلِّيْٓ) شاید که من
(اَبْلُغُ الْاَسْبَابَ) برسم بدر ها یا راهها (اَسْبَابَ السَّمٰوٰتِ) درها یا راههای آسمان از آسمانی بآسمانی (فَاَطَّلِعَ)
پس دیده ور شوم یعنی بنگرم (اِلٰٓى اِلٰهِ مُوْسٰى) بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او
(وَاِنِّيْ لَاَظُنُّهٗ) و بدرستیکه من گمان برم موسی عم را (كَاذِبًا ؕ) دروغ گوی در دعوی رسالت بآنکه
او را خدای هست که آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن بنا کردن موسی عم بنالید وحی آمد که
اندوهگین مشو و ببین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای وی را بعد از تمام خراب گردانید چنانچه
در سوره قصص گذشت (وَكَذٰلِكَ) و همچنین (زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ) آرایش داده شد برای فرعون (سُوْٓءُ
عَمَلِهٖ) بدی کردار او (وَصُدَّ) و باز داشته شد (عَنِ السَّبِيْلِ ؕ) از راه راست و طریق صواب (وَمَا كَيْدُ
فِرْعَوْنَ) و نبود کید فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم (اِلَّا فِيْ تَبَابٍ ۝) مگر در تباهی و نیستی (وَقَالَ ع

الَّذِي اٰمَنَ) وگفت آن کسیکه گرویده بود یعنی حزبیل (یٰقَوْمِ اتَّبِعُوْنِ) ای قوم من پیروی کنید مرا (اَهْدِكُمْ) وراه نمایم شمارا (سَبِيْلَ الرَّشَادِ ﴿﴾) راه راستی وهدایت (يٰقَوْمِ) ای گروه من (اِنَّمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا) جزین نیست که این زندگانی دنیا (مَتَاعٌ ﴿﴾) برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی درنوردند ونامهٔ معاشرتش را رقم ابطال درکشند ✱ نظم ✱

✱ بباغ دهر که بس تازه روی وخوش بوی است ✱ مباش غره که باد خزان زپی دارد ✱

✱ زمان زمان بجهد باد نکهت او ببرد ✱ چه رنگ وبو که نشانی زباغ نگذارد ✱

(وَاِنَّ الْاٰخِرَةَ) وبدرستیکه سرای دیگر (هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ۝) او است سرای آرام که او را زوال وآفت متصور نیست (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً) هرکه بکند کرداری بد (فَلَا يُجْزٰى) پس باداشش داده نمی‌شود (اِلَّا مِثْلَهَا ج) مگر مانند آن واین محض بحکم عدل الهی است (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا) وهرکه بکند کرداری شایسته (مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى) از مرد وزن (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) وحال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمان است (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه (يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ) درآورده شوند به بهشت وحفص بصیغهٔ معلوم خواند یعنی به بهشت درآیند (يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا) روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه ومطاعم لذیذه ومشارب خوشگوار (بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝) بی شمار یعنی نه باندازهٔ عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده واین ازروی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بتافت دیگری آوری حزبیل ندا کرد از روی تنبیه تا بشنوند که از خواب غفلت بیدار واز مستی نکرت هوشیار شوند پس گفت (وَيٰقَوْمِ) وای گروه من (مَا لِيْٓ) چیست مرا چه رسد وچون است که من (اَدْعُوْكُمْ) می خوانم شمارا (اِلَى النَّجٰوةِ) بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو ومتابعت پیغمبر او (وَتَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَى النَّارِ ﴿﴾) وشما می خوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است (تَدْعُوْنَنِيْ) می خوانید مرا (لِاَكْفُرَ بِاللّٰهِ) تا کافر شوم بخدای تعالی (وَاُشْرِكَ بِهٖ) وبرای آنکه شریک گردانم بوی (مَا لَيْسَ لِيْ بِهٖ) آن چیزی که نیست مرا بربوبیت آن (عِلْمٌ ﴿﴾) دانشی مراد از نفی علم است نه نفی معلوم یعنی من غیر از وی خدا نمی دانم پس بادی دیگری واچگونه شریک سازم (وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ) وحال آنکه من می خوانم شمارا (اِلَى الْعَزِيْزِ) بخدای که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان (الْغَفَّارِ ۝) آمرزنده ومحو کننده گناهان مومنان (لَا جَرَمَ) هرآینه (اَنَّمَا تَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ) آنچه شما می خوانید مرا بسوی او یعنی بپرستش او (لَيْسَ لَهٗ دَعْوَةٌ) نیست مراورا دعوتی

باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است واعتباری ندارد (فِي الدُّنْيَا) در این سرای (وَلَا فِي الْآخِرَةِ) ونه در سرای دیگر (وَأَنَّ مَرَدَّنَا) وبدرستیکه بازگشت ماهمه (إِلَى اللَّهِ) بسوی خدای است وما را جزا خواهد داد (وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ) وبدرستیکه گذاف کاران واز حد بیرون شدگان در ضلالت وطغیان (هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) ایشانند ملازمان آتش دوزخ بازفرعونیان وی را آغاز تهدید کردند وقصد قتل او نمودند او گفت (فَسَتَذْكُرُونَ) پس زود وی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را (مَا أَقُولُ لَكُمْ ط) آنچه می گویم شما را (وَأُفَوِّضُ أَمْرِي) وباز می گذارم کار خود را (إِلَى اللَّهِ ط) بخدای وبروی توکل می کنم تا مرا از شر شما نگاهدارد (إِنَّ اللَّهَ) بتحقیق که خدای تعالی (بَصِيرٌ) بیناست (بِالْعِبَادِ) بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند واو گریخته روی بکوه نهاده بود وبنماز مشغول شد حق سبحانه شیر و سباع را انگیخته تا بگرد وی درآمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بر وی رسید واز شر اعدا ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند وسیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی دیدند نگاهبانی سباع را مشاهده کرده باز رسیدند نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد وحق سبحانه از حال حزبیان خبر میدهد (فَوَقَاهُ اللَّهُ) پس نگاهداشت او را خدای (سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا) از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی (وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ) وفرو گرفت گرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند (سُوءُ الْعَذَابِ ج) بدی عذاب بدینا که قتل است وگفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند وسوء العذاب غرق شدن ایشان است وبعضی بر آنند که سوء العذاب آتش است چه بدل از ان آورده (النَّارُ) فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش (يُعْرَضُونَ) عرض کرده می شوند (عَلَيْهَا) بر آتش دوزخ (غُدُوًّا وَعَشِيًّا ج) بامداد وشبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان در می نمایند وابن مسعود رض فرمود که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است وصبح وشام آتش را برایشان عرض می کنند تاقیامت (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) ودر روزی که قایم شود قیامت وارواح ایشان بابدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ) در آیید ای کسان فرعون (أَشَدَّ الْعَذَابِ ج) در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است وحفص بفتح همزه وکسر خامی خواند یعنی خدای امر کند ملایکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در آن بودند (وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ) ویاد کن چون جدال ومحاصمه کنند دوزخیان (فِي النَّارِ) در آتش (فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ) پس گویند بیچارگان وزبونان قوم (لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مرآنها را که سرکش ومعظم

بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند (اِنَّا) بدرستیکه ما (كُنَّا لَكُمْ) بودیم مر شمارا (تَبَعًا) پی روان و فرمان برداران در آنچه مارا دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء عم یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید (فَهَلْ اَنْتُمْ) پس آیا هستید شما (مُّغْنُوْنَ عَنَّا) دفع کنندگان از ما (نَصِيْبًا مِّنَ النَّارِ ۝) بهره از آتش (قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا) گویند آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای این سخن است (اِنَّا كُلٌّ فِيْهَآ ط) بدرستیکه ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر مارا قدرت دفع می بودی اول از نفس خود باز میداشتیم (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (قَدْ حَكَمَ) به تحقیق حکم کرده است (بَيْنَ الْعِبَادِ ۝) میان بندگان و هریک را بجائیکه درخور او است فرستاده (وَقَالَ الَّذِيْنَ) وگویند آنانکه (فِي النَّارِ) در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر (لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ) مر خازنان دوزخ را که برای ما (ادْعُوْا رَبَّكُمْ) بخوانید پروردگار خود را (يُخَفِّفْ عَنَّا) تا سبک کند و بردارد از ما (يَوْمًا) بمقدار روزی از روزهای دنیا (مِّنَ الْعَذَابِ ۝) از عذاب چیزی تا استراحت کنیم (قَالُوْٓا) گویند خزنه جهنم ایشان را که در دنیا (اَوَلَمْ تَكُ تَاْتِيْكُمْ) آیا نبود که آمدند بشما (رُسُلُكُمْ) پیغمبران فرستاده بشما (بِالْبَيِّنٰتِ ط) به حجتهای روشن و هویدا و شمارا بخدای دعوت کردند (قَالُوْا بَلٰى ط) گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم (قَالُوْا) گویند خازنان که چون حال بدین منوال است (فَادْعُوْا ج) پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که مارا دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد (وَمَا دُعٰٓؤُا الْكٰفِرِيْنَ) و نیست دعای ناگرویدگان (اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ ۝) مگر در بطلان و ضایع شدن دعا و باجابت نارسیدن (اِنَّا لَنَنْصُرُ) بدرستیکه ما یاری میدهیم (رُسُلَنَا) پیغمبران خود را (وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گرویده اند (فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا) در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای تصرف می کنیم با هلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بایحیی عم هفتاد هزار کس کشته شدند (وَيَوْمَ يَقُوْمُ الْاَشْهَادُ لا) و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی عم (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظّٰلِمِيْنَ) روزی که سود نکند ستمگاران را (مَعْذِرَتُهُمْ) عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در آن روز باطل است و محل قبول ندارد (وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ) و مر ایشان را است دوری از رحمت خدای (وَلَهُمْ سُوْٓءُ الدَّارِ ۝) و مر ایشانرا است سرای بد یعنی جهنم (وَلَقَدْ اٰتَيْنَا) و بدرستیکه دادیم (مُوْسَى الْهُدٰى) موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف شرایع (وَاَوْرَثْنَا) و میراث دادیم

(بَنِي اِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ لا هُدًى) بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را جهت برکت آن راه یابند یا راه نماینده (وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝) و پند دهنده مر خداوندان عقول سلیم را (فَاصْبِرْ) پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بنصرت انبیاء و هلاکت اعدا (حَقٌّ) راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی عم و فرعون (وَاسْتَغْفِرْ) و طلب آمرزش نمای (لِذَنْبِكَ) برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آن است که آنحضرت رسالت پناه عم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تاسی شود بعد از او مر امت را و آنحضرت رسالت پناه عم هفتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار می فرمودند که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در تبیان فرموده که معنی آن است که آمرزش طلب کن برای گناه امت که بحضرت تو امیدوارند * نظم *

* گر لب بگشای از نکوئی * حرفی ز برای ما بگوئی *
* یعنی که بعذر خواهی ما * از حالت پر گناهی ما *
* نزدیک خدا بکنی شفاعت * ما را برهانی از شناعت *

(وَسَبِّحْ) و تسبیح گوی (بِحَمْدِ رَبِّكَ) پیوسته بستایش پروردگار خود (بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۝) شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعث مجادله می کردند که قرآن سخن خدای نیست و بعث محال است حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که (اِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ) بدرستی آنانکه جدال می کنند (فِي آيَاتِ اللّٰهِ) در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ اَتَاهُمْ لا) بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از دلائل عقلیه (اِنْ فِي صُدُورِهِمْ) نیست در سینهای ایشان (اِلَّا كِبْرٌ) مگر سرکشی از سخن حق یا اراده سروری یا حکومت یا عظمتی موهوم که (مَا هُمْ) نیستند ایشان هرگز (بِبَالِغِيهِ ج) رسنده بدان (فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ ط) پس پناه گیر بخدای از شر ایشان (اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ) بدرستیکه او شنوا است مر اقوال ایشانرا (الْبَصِيرُ ۝) بینا است بافعال ایشان (لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) هر آینه آفریدن آسمان و زمین (اَكْبَرُ) بزرگ تر است نزد شما (مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بساطت آن اولا بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ) ولکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ ۝) نمی دانند که این آفریدن آسان تر است بقول بعضی مفسران

جدال کنندگان یهود بودند که حضرت را عم گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح بن داود
است یعنی دجال که سلطنت او ببر و بحر دراز شده و جویهای آب با وی روان شوند و بادشاهی بما باز گردد
و آیتی است از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که ان الذین یجادلون آنانکه منازعت کنند در باب
دجال و او را آیت الله میدانند در دلهای ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند
رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنهٔ دجال و دیگر می گفتند جثهٔ او اعظم است از جثهٔ آدمیان حق سبحانه
وتعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمی دانند که دجال یکی است
از مخلوقات من * باید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر اما باشد تنومند او بزرگتر است و یک
چشم است که ظهور او یکی از علامات قیامت است و پیغمبر عم امارات ظهور وی بیان کرده مردم بسه
سال پیش از خروج وی بقحط غلات مبتلا شوند * سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین
از آنچه روئیدی ثلثی نگاه دارد * سال دوم ثلثین باز گیرد * سال سیوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین
گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من اعتصم
بالله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر
پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل
شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو است القصه همه شهرها ابگیرد الا مکه و مدینه که آنرا
ملایکه پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان بتنگ آید حق سبحانه عیسی عم را از آسمان فرستد تا دجال را
بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل گرداند و شرح نزول عیسی عم در سورهٔ زخرف
مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز الحفیظ (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ) و مساوی نیستند
نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و یکسان نباشند
آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند (وَلَا الْمُسِيءُ ط) و نه بدکار یعنی کافر مراد آن است که
چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند در قیامت یکی ساکن درجات
بود و یکی مقیم درکات (قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ) اندکی پند می پذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر
نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در ان
پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود (إِنَّ السَّاعَةَ) بدرستیکه ساعت قیامت (لَآتِيَةٌ) هر آینه آینده
است (لَا رَيْبَ فِيهَا) شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ)

ولیکن بیشتر آدمیان (لَا یُؤْمِنُونَ ۝) نمی گروند بقیامت و تصدیق نمی کنند از قصور نظر و الفت بامحسوسات (وَقَالَ رَبُّکُمُ) و گفت پروردگار شما (ادْعُونِي) بخوانید مرا (أَسْتَجِبْ لَکُمْ ط) تا اجابت کنم از برای شما معنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهیم شما را اکثر علما دعا را فرد آورده اند بر عبادت و مؤید این است که خدای می فرماید (إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ) بدرستی آنانکه سرکشی می نمایند (عَنْ عِبَادَتِي) از پرستش من (سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ) زود باشد که در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ در آیند (دَاخِرِینَ ۝) بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سوال است یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانهٔ رحمت من مالامال است و کرم من بخشندهٔ آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاده که رقعهٔ حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساخت

* بیت * * بر آستان ارادت که سر نهاد شبی * * که لطف دوست بروی هزار در نگشاد *

و گفته اند که دعا بمعنی ثنا است و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا انصاف کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را می خواند بوقت رجوع باو و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم * بیت *

* گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم * * و انگه ز سر جریمه ات در گذرم *

۱۴ ع (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ) خدای تعالی آن کسی است که بحق بیافرید (لَکُمُ اللَّیْلَ) برای شما شب را تیره و بمزاج بارد (لِتَسْکُنُوا) تا ساکن شوید (فِیهِ) در وی بجهت ضعف حرکت و سکون حواس (وَالنَّهَارَ) و بیافرید روز را (مُبْصِرًا ط) روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها را و حرکت شما در اکتساب معاش قوی شود (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (لَذُو فَضْلٍ) هرآینه خداوند بخشش بزرگ است و بسیار (عَلَی النَّاسِ) بر آدمیان با فریدن لیل و نهار یا بخلق رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است (وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا یَشْکُرُونَ) سپاس داری نمی کنند (ذَٰلِکُمُ اللَّهُ) آنکه این کارها کند خدای است (رَبُّکُمْ) پروردگار شما است (خَالِقُ کُلِّ شَيْءٍ م) آفرینندهٔ همه چیزها است (لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ز) نیست هیچ معبودی سزاوار مگر او (فَأَنَّیٰ تُؤْفَکُونَ ۝) پس چگونه و بچه وجه گردانیده می شوید از عبادت او بعبادت غیر او (کَذَٰلِکَ) همچنانکه گردانیده شدند این قوم (یُؤْفَکُ الَّذِینَ) گردانیده می شوند آنانکه (کَانُوا) هستند که از روی عناد (بِآیَاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ ۝)

ها یهای خدای تعالی انکار می کنند واز پذیرفتن آن باز می نمایند و باز می ایستند (اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ) خدای تعالی آن کسی است که بساخت (لَكُمُ الْاَرْضَ) برای شما زمین را (قَرَارًا) موضع قرار و آرام گاهی تا بروی سیر دید و می نشینید (وَّالسَّمَاءَ بِنَاءً) وگردانید آسمان را بر داشته (وَّصَوَّرَكُمْ) بنگاشت شمارا ای آدمیان (فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ) پس نیکو ساخت صورتهای شمارا یعنی قامتهای شمارا است کرد و رویهای شمارا پاکیزه و اعضای شما متناسب آفرید (وَرَزَقَكُمْ) و روزی داد شمارا (مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ط) از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و مستلذ گردانید روزی شمارا از دیگر حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آن است که او مرآت جمال نما است هم حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامعه لامع * رباعي *

* این صورت تو آینه مهر وجود * روشن ز رخت پرتو انوار شهود *

* مجموعه هر دو کون کس نیست چو تو * در مملکت صورت معنی موجود *

(ذٰلِكُمُ اللّٰهُ) آنکه چنین تصویر کرد خدای است (رَبُّكُمْ صلے) آفریدگار شما (فَتَبَارَكَ اللّٰهُ) پس برتر است خدای و بزرگوار تر (رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ہ) پرورندهٔ عالمیان از جن و انس و جز آن (هُوَ الْحَيُّ) او است زنده یعنی متفرد بحیات ازلی (لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ) نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او (فَادْعُوْهُ) پس بخوانید او را (مُخْلِصِيْنَ) در حالتیکه پاک سازندگان باشید (لَهُ الدِّيْنَ ط) برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا بگوئید (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ہ) همه سپاسها و ستایشها مر خدایرا است که پروردگار عالمیان است (قُلْ) بگو ای محمد این مشرکان را که می گویند بدین آبا و اجداد خود متدین شوید (اِنِّيْ نُهِيْتُ) بدرستیکه من نهی کرده شده ام (اَنْ اَعْبُدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ) از آنکه پرستم آنان را که می پرستید شما (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (لَمَّا جَآءَنِيَ الْبَيِّنٰتُ) آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات (مِنْ رَّبِّيْ) از پروردگار من (وَاُمِرْتُ) و مامور شده ام (اَنْ اُسْلِمَ) بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم (لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ہ) مرآفریدگار جهانیان را (هُوَ الَّذِيْ) آن کسی است که (خَلَقَكُمْ) بیافرید پدر شمارا آدم هم (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ) پس شمارا ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) پس بعد از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ) پس بیرون آورد هر یکی را از شما از رحم مادر (طِفْلًا) کودک (ثُمَّ لِتَبْلُغُوْا) پس باز میدارد شمارا تا برسید (اَشُدَّكُمْ) بنهایت قوت خود که منتهای شباب است (ثُمَّ) پس از ین درجه بالا می برد

(اِتَکُوْنُوْا شُیُوْخًا ج) تا گردید پیران (وَمِنْکُمْ مَّنْ یُّتَوَفّٰی) و از شما کس باشد که بمیرانیده می شود (مِنْ قَبْلُ) یا
پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت (وَلِتَبْلُغُوْا) و تا برسید شما را تا برسید (اَجَلًا مُّسَمًّی) مدتی نام برده شده
که وقت موت است (وَلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ٭) و تا بود که شما تعقل کنید در آفرینش خود انتقال از درجه
بدرجه (هُوَ الَّذِیْ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ ج) او است آنکه زنده می گرداند و بمیراند (فَاِذَا قَضٰی اَمْرًا) پس چون
خواهد حکم کند کاری را (فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ) پس جز این نیست که گوید مراو را (کُنْ فَیَکُوْنُ ٭) باش پس
بباشد بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و مدتی و فرصتی و کلفتی نیست ٭ نظم ٭

٭ فعل او را که عیب و علت نیست ٭ متوقف بهیچ آلت نیست ٭

٭ از خم زلف کاف و طرۂ نون ٭ هر زمان مشکلی آورد بیرون ٭

ع ۱۳
(اَلَمْ تَرَ) آیا نمی نگری و نمی دیدی (اِلَی الَّذِیْنَ) بسوی آنانکه (یُجَادِلُوْنَ) جدال و نزاع می کنند (فِیْ اٰیٰتِ
اللّٰهِ) در آیتهای خدا تعالی یعنی صحیح قرآن را منکرانند (اَنّٰی یُصْرَفُوْنَ ٭) چگونه و چون برگردانیده می شوند
از تصدیق بدان (اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا) مجادلان آنان اند که تکذیب کردند و نگرویدند (بِالْکِتٰبِ) بقرآن
یا بجنس کتب آسمانی (وَبِمَآ اَرْسَلْنَا) و بآنچه فرستادیم (بِهٖ رُسُلَنَا) بآن پیغمبران خود را از احکام
و شرایع (فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ لا) پس زود باشد که بدانند خاتمهٔ تکذیب و انکار را (اِذِ الْاَغْلٰلُ) آنگاه
که غلهای آتشین باشند (فِیْٓ اَعْنَاقِهِمْ) در گردنهای ایشان (وَالسَّلٰسِلُ ط) و زنجیرها نیز در ان بود
(یُسْحَبُوْنَ لا) کشیده می شوند برو وی بدان زنجیرها تا افگنند ایشان را (فِی الْحَمِیْمِ ٭) در آب جوشان
که در نهایت حرارت بود (ثُمَّ فِی النَّارِ) پس ازان در آتش (یُسْجَرُوْنَ ج) سوخته و بریان کشته
یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب گردند (ثُمَّ قِیْلَ لَهُمْ) پس گویند مرایشان را (اَیْنَ مَا کُنْتُمْ
تُشْرِکُوْنَ لا) کجااند آنانکه بودید شما که انباز ان می گرفتید ایشان را (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ط) از دون خدای تعالی
(قَالُوْا) گویند دوزخیان که آن مشرکان (ضَلُّوْا عَنَّا) گم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا و ما با ایشان توقع
امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند (بَلْ لَّمْ نَکُنْ نَّدْعُوْا) بلکه نبودیم که خوانده باشیم (مِنْ قَبْلُ)
پیش ازین در دنیا (شَیْئًا ط) چیزی را که بدان اعتباری باشد یعنی برما روشن شد که نداشت ما چیزی بود (کَذٰلِکَ)
همچنانکه مجادلانرا فرو گذاشت (یُضِلُّ اللّٰهُ الْکٰفِرِیْنَ ٭) گمراه رد می گذارد خدای تعالی کافران را تا راه
نمی برند به چیزیکه ازو ممتنع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند (ذٰلِکُمْ) این عذاب شما امروز در عقبی
(بِمَا کُنْتُمْ تَفْرَحُوْنَ) بسبب آن است که بودید شما که شادی می کردید و فرحان می بودید (فِی الْاَرْضِ)

در زمین یعنی در دنیا (بِغَیْرِ الْحَقِّ) به چیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان (وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ) و بجهت آنکه بودید شما که مینازیدید بخود و بتکبر می خرامیدید (اُدْخُلُوا) در آیید (اَبْوَابَ جَهَنَّمَ) بدرهای طبقهای دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدرکه در آید (خَالِدِينَ فِيهَا) جاوید ماندگان در آنجا (فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ (فَاصْبِرْ) پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ) بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی به نصرت اولیا و هلاک اعدا حق و درست و راست است و بی شک واقع شود (فَاِمَّا نُرِيَنَّكَ) پس اگر بنمائیم ترا (بَعْضَ الَّذِي) برخی از آنچه (نَعِدُهُمْ) وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر خود آن است (اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ) آیا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب (فَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ) پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد در قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار را بحضرت سید ابرار علیه السلام نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشانرا در عقبی خواهد نمود * بیت *

* دوستان در دو عالم شاد و خرم میزیند * دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا *

آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات متکاثره می کردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بجسد و ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا) و به تحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را (مِنْ قَبْلِكَ) پیش از تو (مِنْهُمْ) بعضی از ایشان (مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ) آنهااند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبراند (وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ) و بعضی از ایشان آنانند که قصهٔ ایشان نخوانده ایم (عَلَيْكَ) بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی آن است که نه نام ایشان دانسته و نه قصهٔ ایشان شنیده جمعی بر آنند که مجموعهٔ انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آن است که صد و بیست و چهار هزار و چند بوده اند و ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید عدد و معرفت ایشان بانساب واسامی شرط نیست (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ) و نبود هیچ پیغمبری را و نتوانست (اَنْ يَاْتِيَ بِاٰيَةٍ) بآنکه بیارد معجزهٔ که نشانهٔ نبوت او باشد (اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ) مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات می کنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و حکمت در عدم وقوع آن است (فَاِذَا جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ) پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات (قُضِيَ) حکم کرده شود (بِالْحَقِّ) براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد (وَخَسِرَ) زیان

کند (هُنَالِکَ الْمُبْطِلُوْنَ ۝) آنجا زیانکارند معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت می کند
ع ۱۴ دیگر معجزه می طلبند (اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ) خدای تعالی حق آنکه بیافرید (لَکُمُ الْاَنْعَامَ) برای شما چهارپایان را
چون شتر و گاو و گوسفند (لِتَرْکَبُوْا) تا سوار می شوید (مِنْهَا) بعضی از آن را چون ابل و فرس (وَمِنْهَا تَاْکُلُوْنَ ۝)
و بعضی را از آن می خورید چون غنم و برخی آن است که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر (وَلَکُمْ)
و مر شما راست (فِيْهَا مَنَافِعُ) در انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن (وَلِتَبْلُغُوْا) و ایشان را
آزید تا برسید (عَلَيْهَا) به مسافرت بر بعضی از آن (حَاجَةً فِيْ صُدُوْرِکُمْ) بحاجتی که در دلهای شماست
از سود و معامله (وَعَلَيْهَا) و بر شتران در خشکی (وَعَلَی الْفُلْکِ) و بر کشتی ها در دریا (تُحْمَلُوْنَ ؕ)
بر داشته می شوید (وَيُرِيْکُمْ) و می نماید خدای شما را (اٰيٰتِهٖ ۖ) نشانهای قدرت خود را (فَاَيَّ اٰيٰتِ
اللّٰهِ تُنْکِرُوْنَ ۝) پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب
انکار می کنید (اَفَلَمْ يَسِيْرُوْا) آیا پس سیر نکردند (فِي الْاَرْضِ) در زمین عاد و ثمود (فَيَنْظُرُوْا کَيْفَ کَانَ)
پس تا بنگرند که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ؕ) سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم
پیشین (کَانُوْا اَکْثَرَ مِنْهُمْ) بودند بیشتر از ایشان از روی عدد (وَاَشَدَّ قُوَّةً) و سخت تر از روی توانائی
(وَّاٰثَارًا فِي الْاَرْضِ) و افزون تر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها (فَمَا اَغْنٰی
عَنْهُمْ) پس دفع نکرد عذاب را از ایشان (مَا کَانُوْا يَکْسِبُوْنَ ۝) آنچه بودند که می کردند از جمع مال
و ترتیب سپاه (فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ) پس آن هنگام که آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران ایشان
(بِالْبَيِّنٰتِ) به معجزات و دلالات (فَرِحُوْا) شاد گشتند (بِمَا عِنْدَهُمْ) بآنچه نزد ایشان بود (مِّنَ الْعِلْمِ)
از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار
ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است و یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده
بانبیاء آیات ایشان استهزا می کردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخته (وَحَاقَ بِهِمْ مَّا کَانُوْا
بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝) و فرو گرفت و محیط شد بگرد ایشان جزای آنچه بآن با انبیا استهزا و سخریه
می نمودند از عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشان را در عقبی و بآن خواهند رسید (فَلَمَّا رَاَوْا)
پس آن هنگام که بدیدند (بَاْسَنَا) سختی عذاب ما در دنیا (قَالُوْا) گفتند (اٰمَنَّا) ایمان آوردیم (بِاللّٰهِ
وَحْدَهٗ) بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریک و انباز (وَکَفَرْنَا) و کافر شدیم (بِمَا کُنَّا بِهٖ مُشْرِکِيْنَ ۝)
بآنچه بودیم بآن شریک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان (فَلَمْ يَکُ يَنْفَعُهُمْ) پس نبود که سود کند ایشان را

(ایمانهم) ایمان ایشان (لما رأوا بأسنا ط) آن هنگام که دیدند عذاب ما را از یرا که در وقت معاینهٔ
عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت باس (سنت الله) سنت
نهادهٔ خدای سنت نهادنی (التي قد خلت) آن سنتی که گذشته است (في عباده ج) در بندگان وی
از امم ماضیه که ایمان باس بهیچ وجه مقبول نیست (وخسر) و زیان کار شدند (هنالک الکافرون ۝) آن زمان
ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بآن وقت ظاهر شد و اگرچه در خسران بودند در همه عمر

سورة فصلت مكية (بسم الله الرحمن الرحيم ۝) وهي اربع وخمسون آية

(حم ۝) اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی را براستخراج آن دست رس نیست
و گفته اند حا اشارت است به حکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت است بر مومنان بتنزیل حکمت
صاحب بحر الحقایق فرمود که حم اشارت است بآنچیزی که میان حق تعالی و حبیب او است و هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد و چه حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط
اسم محمد هم نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد می کند که این قرآن (تنزيل) فرو فرستاده ع ۱۵
شده است (من الرحمن الرحيم ج) از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب
خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال می توان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری
و معنوی وابسته بقرآن است و این فرو فرستادن (كتاب فصلت) کتابی است بیان کرده شده (اياته)
آیتهای وی مبین گشته با مر و نهی و وعد و وعید (قرانا عربيا) در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب
تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است (لقوم يعلمون لا) برای گروهی که دانند از
اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است (بشيرا) مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند
(ونذيرا ج) و بیم کننده آنها را که بوی نگروند (فاعرض) پس روی بر تافتند از قبول آن یعنی نپذیرفتند
(اكثرهم) بیشتر ایشان کافران (فهم لا يسمعون ۝) پس ایشان نمی شنوند یعنی بر تافتند روی تا نشنوند
(وقالوا) و گفتند اهل شرک که همواره (قلوبنا) دلهای ما (في اكنة) در پوششها است (مما تدعونا)
از فهم آن چیزی که می خوانی ما را (اليه) بسوی او یعنی قرآن را در نمی یابیم (وفي اذاننا) و در گوشهای ما
(وقر) گرانی است آنچه می خوانی نمی شنویم (ومن بيننا وبينك) و میان ما و میان تو (حجاب) پرده است
که جمال نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع می کند و در وسیط آورده که
ابو جهل جامه را میان خود و حضرت پیغمبر عم پرده ساخت و گفت تو از ان جانب و ما ازین جانب

(فَاعْمَلْ) پس عمل کن بر دین خود (اِنَّنَا عَامِلُوْنَ ۝) بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل می کنیم (قُلْ) بگو ای محمد (اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را به چیزی دعوت نمی کنم که سمع را ازو کراهیت و طبع را نفرت باشد بلکه (يُوْحٰى اِلَيَّ) وحی کرده شود بسوی من (اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ) جز این نیست که خدای شما (اِلٰهٌ وَّاحِدٌ) خدای است یگانه (فَاسْتَقِيْمُوْا اِلَيْهِ) پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر آن مقیم باشید (وَاسْتَغْفِرُوْهُ ط) و از وی آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید و در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبهٔ استقامت رسید استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطای عظیم است (وَوَيْلٌ) و سختی عذاب (لِّلْمُشْرِكِيْنَ لا) مر شرک آرندگان را است (الَّذِيْنَ لَا يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ) آنانکه نمی دهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة نفس است متکلم نمی شوند مراد آن است که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آن است که مال محبوب ایشان است و بذل او مر نفس را سخت باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی است به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر مآثم است و گفته اند که هر توانگر که او را سخا نبود چون تنی است که او را جان نبود یا درختی است که بر ندارد * نظم *

* منعم ممسک شجری بی بر است * مرد بخیل جسدی بی سر است *

* بخل که سرمایهٔ ناکامی است * در دو جهان موجب بدنامی است *

(وَهُمْ) و مشرکان (بِالْاٰخِرَةِ) بسرای دیگر (هُمْ كٰفِرُوْنَ ۝) ایشان ناگروندگانند بدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن اسرار باور ندارند (اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) بدرستی آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند کارهای ستوده (لَهُمْ اَجْرٌ) مر ایشان را مزدی است (غَيْرُ مَمْنُوْنٍ ۝) ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر منقطع باشد عبد الله بن عمر رض نقل می کند که حضرت رسول الله عم فرمود که بنده چون بر طریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که برو موکل است گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت

صحبت داشته تا وقتیکه او را ازین مرض باز رهانیم با حضرت ما واصل شود (قُلْ اَئِنَّكُمْ) بگو آیا شما (لَتَكْفُرُوْنَ) هر آینه کافر می شوید و نمی گروید (بِالَّذِيْ خَلَقَ الْاَرْضَ) بآن کسی که بیافرید زمین را (فِيْ يَوْمَيْنِ) در دو روز امام ابو اللیث رح آورده که در روز یک شنبه آفرید و در روز دوشنبه گسترانید (وَتَجْعَلُوْنَ لَهٗ) و می سازید برای او بزبان خود (اَنْدَادًا ط) همتایان (ذٰلِكَ) آن خداوندی که بیافرید زمین را (رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ع) پروردگار عالمیان است (وَجَعَلَ فِيْهَا) و بیافرید در زمین (رَوَاسِيَ) کوههای بلند و پایدار (مِنْ فَوْقِهَا) از زبر زمین تا ناظران در ان نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند (وَبٰرَكَ فِيْهَا) و برکت داد در کوهها نادرو منابیع و معادن و صنایع آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زرع و انعام و انهار (وَقَدَّرَ فِيْهَا) و تقدیر کرد در زمین (اَقْوَاتَهَا) روزی های اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک ازین ها غالب اقوات هر بلده است و تقدیر این روزیها کرده (فِيْ اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ ط) در تتمهٔ چهار روز یعنی در روز دیگر که سه شنبه و چهار شنبه بود (سَوَاءً) یکسان شد (لِّلسَّآئِلِيْنَ ۝) مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد (ثُمَّ اسْتَوٰى) پس قصد کرد (اِلَى السَّمَآءِ) بآفریدن آسمان (وَهِيَ دُخَانٌ) و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیأت دخان است در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید آتش بر وی گماشت تا او را در شورش آورد و ازان بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر وی مسلط کرد تا بجوشش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد ازان کف زمین و ازان بخار آسمان آفریده شد

* نظم *

* کفی را منبسط سازد که این فرشی است بس لایق * بخاری را بر افرازد که این سقفی است بس زیبا *

* ازان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر * و زین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا *

(فَقَالَ لَهَا) پس گفت خدای بعد از آفرینش آسمان مر او را (وَلِلْاَرْضِ) و مر زمین را که هر دو (ائْتِيَا) بیائید بآنچه شما را می فرمایم (طَوْعًا) از روی فرمان برداری (اَوْ كَرْهًا ط) یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت است نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را شگاف و اشجار خود را بیرون آر (قَالَتَآ) گفتند آسمان و زمین (اَتَيْنَا) آمدیم ما بهر چه فرمودی (طَآئِعِيْنَ ع)

فرمان برداران آورده‌اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان وجدین جهت آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفریده شد آن را بشگافت (فَقَضٰهُنَّ) پس پرداخت آن را (سَبْعَ سَمٰوٰتٍ) هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را (فِيْ يَوْمَيْنِ) دو روز پنجشنبه و جمعه (وَاَوْحٰى) و وحی کرد (فِيْ كُلِّ سَمَآءٍ) بهر آسمانی (اَمْرَهَا ط) فرمان آن را یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کرد هر فلکی را آنچه از وآید (وَزَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا) و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را (بِمَصَابِيْحَ ۖ) بچراغها یعنی ستارگان چون چراغ رخشان باشند (وَحِفْظًا ط) و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند (ذٰلِكَ) آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش (تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ) آفریدن و اندازه کردن خدای غالب است که در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند (الْعَلِيْمِ ۝) دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد (فَاِنْ اَعْرَضُوْا) پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان باوجود این بیان (فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ) پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم (صٰعِقَةً) از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده (مِّثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ) مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود (وَّثَمُوْدَ ۝) و عذاب ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهت آن است که قریش در سفر رحلت الشتاء و الصیف بر مواضع این دو گروه می گذشتند آثار عذاب مشاهده می کردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده‌اند (اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ) وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام (مِنْۢ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ) از پیش روی ایشان (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند (اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّا اللّٰهَ ط) بآنکه نمی پرستید مگر خدای تعالی را (قَالُوْا) گفتند کافران در جواب ایشان که (لَوْ شَآءَ رَبُّنَا) اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی (لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً) هر آینه فرشتگان فرستادی بجای شما (فَاِنَّا) پس بدرستیکه ما (بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ) بآن چیزی که فرستاده شده‌اید شما بدان هم خود (كٰفِرُوْنَ ۝) ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا علیهم السلام مانده از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند

مثنوی

* چند صورت بینی ای صورت پرست * هر که معنی دید از صورت برست *

* دیدهٔ صورت پرستی را ببند * تا شوی از نور معنی بهره مند *

آنگاه تفصیل قصهٔ ایشان می کند و می فرماید (فَاَمَّا عَادٌ) پس اما گروه عادیان (فَاسْتَكْبَرُوْا) پس

گردن کشی کردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین احقاف در بلاد یمن (بِغَيْرِ الْحَقِّ ط) بنا حق یعنی استحقاق تکبر
نداشتند پس هود علیه السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند (وَقَالُوا)
و گفتند (مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً ط) کیست سخت تر از ما جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود
چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندیدندی (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا ندانستند آن
مغروران شدگان بقوت خود (أَنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (الَّذِي خَلَقَهُمْ) آن خدائی که بیافریده است
ایشان را (هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ط) او سخت تر و تیز تر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد
بر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست (وَكَانُوا) و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر (بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۝)
بآیتهای ما منکر شدند با آنکه می دانستند که آن حق است (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم بر ایشان
(رِيحًا صَرْصَرًا) بادی صرد با آواز مهیب (فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ) در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال
از بامداد روز چهار شنبه تا آخر چهار شنبهٔ دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم
(لِّنُذِيقَهُمْ) تا بچشانیم ایشان را (عَذَابَ الْخِزْيِ) عذاب رسوائی و خواری (فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ط)
در زندگانی دنیا یعنی همه را استیصال سازیم (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ) و هر آینه عذاب آن سرای (أَخْزَىٰ)
سخت تر است از روی رسوائی و خواری (وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ۝) و ایشان یاری داده نشوند در آن
روز بدفع عذاب از ایشان (وَأَمَّا ثَمُودُ) و اما گروه ثمود (فَهَدَيْنَاهُمْ) پس ایشانرا دلالت کردیم
براه راست ایشان را براه خیر و شر بدستان نمودیم (فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ) پس
برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان (فَأَخَذَتْهُمْ) پس
فرا گرفت ایشان را (صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ) صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ایشانرا
هلاک کرد (بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝) بسبب آنچه بودند که کسب می کردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه
16 (وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) و برهانیدیم از آن صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلام (وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝)
ع و بودند که پرهیز می کردند از شرک (وَيَوْمَ يُحْشَرُ) و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند (أَعْدَاءُ اللَّهِ)
دشمنان خدای تعالی (إِلَى النَّارِ) بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را (فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝) پس ایشان
رانده شوند بدوزخ با پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند (حَتَّىٰ إِذَا
مَا جَاءُوهَا) تا وقتیکه بیایند بآتش (شَهِدَ عَلَيْهِمْ) گواهی دهند بر ایشان (سَمْعُهُمْ) گوشهای ایشان آنچه
شنیده باشند (وَأَبْصَارُهُمْ) و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند (وَجُلُودُهُمْ) و پوستهای ایشان یعنی

جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند فرج
ایشان گواهی دهند (بما کانوا یعملون ع) بآنچه بودند که عمل می کردند (وقالوا) و گویند کافران از روی
تعجب یا توبیخ (لجلودهم) مر اندامهای خود را (لم شهدتم) چرا گواهی دادید (علینا ط) بر ما که برای شما
داوری می کردیم و عذاب از شما باز می داشتیم (قالوا) گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش
مکنید که ما باختیار خود ناطق نشده ایم بلکه (انطقنا الله الذی) بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت
کامله خود (انطق کل شیء) بسخن آورده است هر چیز را که سخن گوید (وهو) و حال آنکه او (خلقکم)
بیافرید شما را (اول مرة) نخستین بار و از عدم بوجود آورد (والیه ترجعون ۞) و بسوی او باز گردانیده
خواهید شد شما برای جزا (وما کنتم تستترون) و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی نمایید (ان یشهد)
از آنکه گواهی دهد (علیکم سمعکم) بر شما گوشهای شما (ولا ابصارکم) و نه دیدهای شما (ولا جلودکم)
و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند
(ولکن ظننتم) ولیکن گمان داشتید (ان الله لا یعلم) آنکه خدای تعالی نداند (کثیرا مما تعملون ۞)
بسیاری از آنچه می کنید در زاد المسیر فرموده که کفار می گفتند که هر چه آشکارا می کنیم خدای میداند و آنچه
پنهان از ما صادر می شود نداند دانا نیست حق سبحانه فرمود (وذلکم) و آن ظن شما (ظنکم الذی) آن ظنی
است که در دنیا (ظننتم) گمان می بردید (بربکم) بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند (اردیکم)
هلاک کرد شما را در آخرت (فاصبحتم من الخسرین ۞) پس گشتید از زیان زدگان (فان یصبروا)
پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند (فالنار) پس آن آتش دوزخ (مثوی لهم ط) قرارگاه
است مر ایشان را (وان یستعتبوا) و اگر خشنودی حق سبحانه می جویند (فما هم) پس نیستند ایشان
(من المعتبین ۞) از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی من (وقیضنا) و برانگیختیم (لهم) برای
مشرکان (قرناء) دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم (فزینوا لهم) پس
بیاراستند دیوان برای ایشان (ما بین ایدیهم وما خلفهم) آنچه در پیش ایشان است
از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند و آنچه از پس ایشان است از امور
اخروی و وعد و وعید تا آن را منکر شدند (وحق علیهم القول) و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه
عذاب (فی امم قد خلت) با امتان دیگر که گذشته اند (من قبلهم) پیش از ایشان (من الجن
والانس ج) از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب

بود این گروه نیز مبتلا از خدایند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را برفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حقش تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند (اِنَّهُمْ) بدرستیکه کافران (كَانُوْا خٰسِرِيْنَ ۝) هستند زیان زدگان در هر دو سرا

* بیت * * ز اندیه معرفت امروز مفلس * * ز سود آخرت فردا تهی دست *

آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت می کردند که چون محمد را بینید که قرآن می خواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه عم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها برداشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست برهم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی این آیت نازل شد که (وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مریکدیگر را گفتند (لَا تَسْمَعُوْا) مشنوید و گوش مدارید (لِهٰذَا الْقُرْاٰنِ) شنیدن مراین قرآن را که محمد می خواند (وَالْغَوْا فِيْهِ) و سخنان لغو و حشو درافکنید در ان یا فریاد کنید در پیش روی او (لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُوْنَ ۝) شاید که شما غالب گردید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد (فَلَنُذِيْقَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) پس به تحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه قایلانند یا عامه کافران (عَذَابًا شَدِيْدًا) عذابی سخت یعنی بسیار و دایم (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ) و هر آینه پاداش دهیم ایشان را (اَسْوَاَ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝) پاداش بدترین کاری که بودند از روی جهل و غضب عمل می کردند (ذٰلِكَ) آن عقوبت بدتر (جَزَاۗءُ اَعْدَاۗءِ اللّٰهِ) پاداش دشمنان خدای است (النَّارُ ۚ) یعنی آتش عطف بیان است از جزا (لَهُمْ) مرکافران راست (فِيْهَا) در آتش (دَارُ الْخُلْدِ ۭ) سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد (جَزَاۗءً) پاداش داده شوند پاداش دادنی (بِمَا كَانُوْا) بسبب آنچه بودند که همواره (بِاٰيٰتِنَا) بآیات کلام ما (يَجْحَدُوْنَ ۝) انکار می کردند (وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) وگفتند آنانکه کافر شدند وقتیکه در آتش باشند (رَبَّنَآ اَرِنَا الَّذَيْنِ) ای پروردگار ما بنمای بما آن دو کس را که در دنیا (اَضَلّٰنَا) گمراه کردند ما را (مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ) از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی تو کرد و قابیل که خون ناحق اول او ریخت این دو کس بما نمای (نَجْعَلْهُمَا) تا در آریم ایشان را (تَحْتَ اَقْدَامِنَا) در زیر پاهای خود و از ایشان انتقام کشیم (لِيَكُوْنَا مِنَ الْاَسْفَلِيْنَ ۝) تا گردند از فروتران یعنی در درک زیر تر شوند از دوزخ یا از همه فرودان فروتر شوند (اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا) بدرستی آنانکه گفتند (رَبُّنَا اللّٰهُ) که پروردگار ما الله است (ثُمَّ اسْتَقَامُوْا) پس بر آن ایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند

ع ۱۷

و حضرت فاروق رض فرموده امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذی النورین رض تفسیر کرده که
عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختند مرتضی علی کرم الله وجهه توجیه فرموده که فرایض ادا نمودند قول حسن
بصری رض آن است که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی
اعراض کردند و بسرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده ربنا الله عبارت از توحید اقرار
است ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت * و توحید اقرار آن است که الله را یکتا گویی * توحید معرفت آنکه
او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست * نظم *

* نهی جهت می گنجد این جا نی صفت * * نی تفکر نی بیان نی معرفت *

* آتشی از سر وحدت برفروخت * * غیر او هرچه پیش آمد بسوخت *

(تَتَنَزَّلُ) فرود آیند (عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ) برایشان ملایکه یعنی بر مومنان مستقیم فرستیم فرشتگان نزدیک
مرگ یا بوقت از قبر بیرون آمدن یا در لحد یا در همه این وقتها که مذکور شد یا آنکه ایشان را گویند (اَلَّا تَخَافُوْا)
مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که برشما آسان خواهد گذشت (وَلَا تَحْزَنُوْا)
واندوهناک وغمگین مشوید بدانچه گذاشتید از اهل و ولد که کار ایشان حق تعالی بخوبی خواهد ساخت (وَاَبْشِرُوْا
بِالْجَنَّةِ) وشادمان شوید بآن بهشتی که (الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ) بودید که بآن وعده داده می شدید بزبان
پیغمبران ع م (نَحْنُ اَوْلِيٰٓؤُكُمْ) ما دوستان شما بودیم (فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا) در زندگانی دنیا و شما را
از آفات نگاه میداشتیم و الهام واعظی میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و معاونت می کردیم (وَفِي الْاٰخِرَةِ ج)
و دوستان شماییم در آن سرای بتعظیم و تکریم و در خواست یعنی مدد دادن در شفاعت هرکرا خواهد خدای
(وَلَكُمْ) و مرشمار است (فِيْهَا) در آخرت (مَا تَشْتَهِيْٓ اَنْفُسُكُمْ) آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما
از لذایذ یا از کرامت (وَلَكُمْ فِيْهَا) و مرشمار است در عقبی (مَا تَدَّعُوْنَ ط) آنچه خواهید (نُزُلًا) روزی
مهیا شده (مِّنْ غَفُوْرٍ رَّحِيْمٍ ۝) از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده و در لفظ نزل اشعاری است بآنکه
متمنای اهل استقامت است بآنچه ایشانرا اعطا خواهند کرد چون ماحضری است نسبت بمواید کاید که بجهت
ضیافت ترتیب کند و از اینجا گفته اند که نتیجهٔ استقامت نهایت کرامت است چه در روشن طریقت درجه
از آن عالی ترنیست شیخ ابو علی دقاق قدس فرموده که استقامت نگاه داشتن سراست از ماسوی الله یعنی
باید که غیر حق را در خلوتخانهٔ سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم منزل دل نگذارد * بیت *

* امروز مراد در دل جز یار نمی گنجد * * کاندر حرم سلطان اغیار نمی گنجد *

۱۸ ع

(وَمَنْ اَحْسَنُ) و کیست نیکوتر (قَوْلًا) از جهت سخن (مِّمَّنْ دَعَا) از آن کس که بخواند خلق را (اِلَى اللّٰهِ) به پرستش خدای (وَعَمِلَ صَالِحًا) و بکند کارهای شایسته (وَّقَالَ اِنَّنِيْ) و بگوید به درستیکه من (مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ۝) از گردن نهادگانم حکم خدای را این آیت در شان حضرت پیغمبر عم است که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آن است که هرچه دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدایشان رسد از مکاره و گفته اند همه آیمه و مشایخ درین آیت داخلند و عایشه رض فرموده که نمی بینم این آیت را الا در شان موذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا می کند و بنماز می خواند و سخنان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیریکه در شان موذنان باشد عمل صالح ایشان آن است که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند (وَلَا تَسْتَوِى الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ؕ) و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و تشریک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات است و دیگر سبب هبوط درکات و گفته اند که حسنه رفعت است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی آورده که حسنه دوستی آل رسول عم است و سیئه دشمنی ایشان (اِدْفَعْ) دفع کن سیئه را (بِالَّتِيْ) بآن چیزی که در نفس الامر (هِيَ اَحْسَنُ) آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر (فَاِذَا الَّذِيْ) پس چون چنین کنی بآنکسی که باشد (بَيْنَكَ وَبَيْنَهٗ عَدَاوَةٌ) میان تو و او دشمنی هرآینه دوست گردد (كَاَنَّهٗ) گویا که او (وَلِيٌّ حَمِيْمٌ ۝) دوستی که کارساز بود و خویشی مهربان و در اقتباس از امام اعظم رض نقل می کند که چون کسی بمن خبر رساند که دیگری مرا بد می گوید من او را دعای خیر و ثنای گویم تا وقتیکه خبر می یابم از آنکه او هم نیکی من میگوید (وَمَا يُلَقّٰىهَا) و نه دهند این خصلت که مقابله بدی است به نیکی (اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا ۚ) مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند (وَمَا يُلَقّٰىهَا) و عطا نکنند این عادت و صفت (اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ ۝) مگر خداوند بهرهٔ بزرگ را یعنی آنانرا که نصیبی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از اجر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت است (وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ) و اگر برسد بتو (مِنَ الشَّيْطٰنِ) از دیو (نَزْغٌ) وسوسه به تباهی یعنی اگر وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد بکند و درهم شکند (فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ ؕ) پس پناه جوی بخدای از شر او (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای (هُوَ السَّمِيْعُ) او است شنوا استعاذهٔ ترا (الْعَلِيْمُ ۝)

دانا است بنیت تو (وَمِنْ اٰیَاتِهِ) و از نشان های قدرت الهی (اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ) شب است و روز که متعاقبت یکدیگر اند روز بجهت آرایش و شب برای آسایش (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ط) و دیگر آفتاب و ماهتاب که بسیری مقدر واند او ه مقرر میروند و می آیند (لَا تَسْجُدُوا) سجده مکنید (لِلشَّمْسِ) مرآفتاب را (وَلَا لِلْقَمَرِ) و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما (وَاسْجُدُوا لِلّٰهِ) و سجده کنید مرخدایرا (الَّذِي خَلَقَهُنَّ) آن خدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را (اِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما که از روی یگانگی (اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ ۝) مراد وامی پرستید چه سجود اخص عبادت است و آن خالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده می کند تا سجده مقترن بامر باشد و این روایت مروی است از عبدالله بن مسعود رض (فَاِنِ اسْتَكْبَرُوْا) پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدایرا از ان چه زیان (فَالَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ) پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان (يُسَبِّحُوْنَ لَهٗ) نماز می گذارند برای او یا تسبیح می گویند مراورا و می ستایند (بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ) بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند (وَهُمْ لَا يَسْئَمُوْنَ ۝) و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم رض اینجا سجده می کند چه سخن سجده باینجا تمام شده و این روایت ابن عباس رض و ابن عمر است رض این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کند سجده شرط باشد چه مقارن است بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم سجود رود سجده نشاط و محبت بود چه مقرون است بدین کلمات که وهم لایسامون (وَمِنْ اٰیَاتِهٖ) و از نشانهای قدرت الهی (اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ) آن است که تو بینی زمین را (خَاشِعَةً) فرسوده و خشک شده (فَاِذَا اَنْزَلْنَا) پس چون فرستیم (عَلَيْهَا الْمَاءَ) بران زمین آب باران را (اهْتَزَّتْ) بجنبش در آید بجهت رستن نبات از و (وَرَبَتْ ط) و بروید و افزون گردد بگیاه (اِنَّ الَّذِيْ اَحْيَاهَا) بدرستیکه آنکه آن زمین مرده را زنده کرد (لَمُحْيِ الْمَوْتٰى ط) هرآینه زنده کننده مردگان است (اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝) بدرستیکه او بهمه چیزها از احیا و امانت توانا است و قدرت او نسبت باهمه مقدورات یکی است (اِنَّ الَّذِيْنَ) بدرستیکه آنانکه (يُلْحِدُوْنَ) میل می کنند و از طریق ثواب می گردند یا طعنه می نمایند یا تاویل باطل می کنند (فِيْٓ اٰيَاتِنَا) در آیتهای ما که قرآن است یا نشانهای قدرت که دال است بر وجود قادر یکتا (لَا يَخْفَوْنَ) پوشیده نمی شوند (عَلَيْنَا ط) بر ما یعنی همه را می دانیم و جزای طعن و الحاد بایشان می رسانیم (اَفَمَنْ يُّلْقٰى فِي النَّارِ) آیا کسیکه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران

مراد ابو جهل است یعنی او که قابل سوختن باشد (خَیْرٌ) بهتر است (اَمْ مَّنْ یَّاْتِیْ) آیا کسیکه بیاید (اٰمِنًا) ایمن از دوزخ (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ط) او روز رستخیز که آن حضرت رسالت پناه عم است و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان رض (اِعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ لا) امر تهدید است کناره می گوید عمل بکنید هرچه خواهید (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه شما می کنید (بَصِیْرٌ) بیناست و بدان جزا خواهد داد * بیت *

* حیله و مکر رها کن که خدا می داند * نقد مغشوش میاور که معامل بیناست *

(اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) بتحقیق آنانکه کافر شدند (بِالذِّکْرِ) بقرآن که بهترین یاد کردنی است (لَمَّا جَآءَهُمْ ج) آن هنگام که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزندگانند (وَاِنَّهٗ) و بدرستیکه قرآن (لَکِتٰبٌ عَزِیْزٌ لا) هرآینه کتابی است ارجمند و گرامی نزدیک خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا چه کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد برای امت عزیزه یا آنکه نامهٔ دوست نزدیک دوست است و نامهٔ دوست نزد دوستان عزیز باشد * بیت *

* ز نام و نامهٔ تو یافتیم عز و کرامت * هزار جان گرامی فدای نام و نامت *

(لَّا یَاْتِیْهِ الْبَاطِلُ) نیاید بدان کتاب هیچ باطلی (مِنْۢ بَیْنِ یَدَیْهِ) از پیش وی (وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ ط) و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بوی متطرف نشود و بازیاده و نقصان بومی راه نیابد و در اخبار آوا زاینده و گذشته دروغی یافت نشود (تَنْزِیْلٌ) فرو فرستاده شده است (مِّنْ حَکِیْمٍ) از خداوند دانا (حَمِیْدٍ) ستوده (مَا یُقَالُ لَکَ) نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو (اِلَّا مَا قَدْ قِیْلَ) مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفتند (لِلرُّسُلِ) مر فرستادگان را (مِنْ قَبْلِکَ ط) پیش از تو حضرت عزت تعالی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش ازین هر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که با تو می گویند (اِنَّ رَبَّکَ) بدرستیکه آفریدگار تو (لَذُوْ مَغْفِرَةٍ) هرآینه خداوند آمرزش است مر انبیاء و متابعان ایشان را (وَذُوْ عِقَابٍ اَلِیْمٍ ط) و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیاید و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از وی بهره برند آیت آمد که (وَلَوْ جَعَلْنٰهُ) و اگر ما می فرستادیم این کتاب را (قُرْاٰنًا اَعْجَمِیًّا) قرآنی بلغت غیر عرب (لَّقَالُوْا) هرآینه می گفتندی کافران عرب (لَوْلَا فُصِّلَتْ) چرا بیدا و هویدا نکردند (اٰیٰتُهٗ ط) آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم می کنیم (ءَاَعْجَمِیٌّ) یا کلام عجمی (وَّعَرَبِیٌّ ط) و مخاطب عربی (قُلْ) بگوای محمد (هُوَ) این کتاب (لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) مر آنانرا که گرویدند (هُدًی) راه نماینده است بحق (وَّشِفَآءٌ ط)

وشفا بخشنده از امراض شک و شبهه (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ) و آنانکه نمی گرویدند بآن (فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ) در گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم می کنند و بگوش هوش نمی شنوند (وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ط) وقرآن بر ایشان کوری است و پوشیدگی تا جلوهٔ جمال کمال آنرا ببینند (أُولَٰئِكَ) آن گروه که از شنیدن قرآن و حقیقت آن کر و کور اند (يُنَادَوْنَ) ندا کرده می شوند (مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ۝) از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور دور از بخوانند نه خواننده را بیند و نه آواز شنود پس او را از آن ندا هیچ نفع نرسد

* بیت *

* نادی اقبال می گوید که ای ناقابلان * سالها بس نزدیک و شما بس دور دور *

(وَلَقَدْ آتَيْنَا) و هر آینه ما دادیم (مُوسَى الْكِتَابَ) مر موسی را توریت (فَاخْتُلِفَ فِيهِ ط) پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ) و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفت است (مِنْ رَبِّكَ) از پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تأخیر عذاب مکذبان (لَقُضِيَ) هر آینه حکم کرده شدی (بَيْنَهُمْ ط) میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی (وَإِنَّهُمْ) و بدرستیکه مشرکان عرب یا یهود (لَفِي شَكٍّ) هر آینه در گمان اند (مِنْهُ) از قرآن یا توریت (مُرِيبٍ ۝) گمانی باضطراب آورنده (مَنْ عَمِلَ) هر که بکند (صَالِحًا) کاری ستوده (فَلِنَفْسِهِ) پس از برای نفس او است یعنی نفع او بوی رسد (وَمَنْ أَسَاءَ) و هر که بکند فعل بد (فَعَلَيْهَا ط) پس بر نفس او است یعنی ضرر آن بد و باز گردد (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ) و نیست آفریدگار تو ستم کننده (لِلْعَبِيدِ ۝) مر بندگان خود را که فراخور عمل مکافات نفرماید *

(إِلَيْهِ يُرَدُّ) بسوی خدای باز گردانیده شود (عِلْمُ السَّاعَةِ ط) دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم آن حواله بحضرت الهی می باید کرد که کسی جز او نداند (وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ) و بیرون نیاید هیچ میوه (مِنْ أَكْمَامِهَا) از غلافهای خود (وَمَا تَحْمِلُ) و بار نگیرد (مِنْ أُنْثَىٰ) هیچ مادهٔ از انسان و سایر حیوانات (وَلَا تَضَعُ) و ننهد بار خود (إِلَّا بِعِلْمِهِ ط) مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج نیز خاصهٔ او است (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید (أَيْنَ شُرَكَائِي) کجااند انبازان من بزعم شما (قَالُوا آذَنَّاكَ لا) گویند خدایا شنوانیدیم ما ترا و گفتیم (مَا مِنَّا) نیست از ما (مِنْ شَهِيدٍ ج) هیچ گواهی دهندهٔ بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم (وَضَلَّ عَنْهُمْ) و گم شود از مشرکان (مَا كَانُوا يَدْعُونَ) آنچه بودند که می پرستیدند (مِنْ قَبْلُ) پیش از قیامت یعنی بتانرا که در دنیا می پرستیدند در ان روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند (وَظَنُّوا) و یقین دانند که از عذاب و عقوبت

(مَا لَهُمْ) نیست مرایشان را (مِنْ مَحِيصٍ ۝) هیچ گریزگاهی (لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ) ملول نمی شود آدمی
(مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ ز) از خواهش نیکی در یعنی جهان چون نعمت و امثال آن (وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ) و اگر برسد
او را بدی چون تنگدستی و بیماری (فَيَئُوسٌ) پس نا امید است از راحت (قَنُوطٌ ۝) امید برنده از رحمت و
یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است (وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ) و اگر بچشانیم ما آن کافر را (رَحْمَةً مِنَّا)
بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری (مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ) از پس سختی که بدو
رسیده باشد (لَيَقُولَنَّ) هر آینه گوید (هَٰذَا) این خیر و عافیت (لِي) برای من است و من مستحق آنم یا
دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً لا) و گمان نمی برم قیامت را برخاسته
یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است (وَلَئِنْ رُجِعْتُ) و اگر باز گردانند مرا (إِلَىٰ رَبِّي ج) بسوی
پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزند (إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ ج)
هر آینه که مرا است نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه
در دنیا خواه در عقبی * مصرع * زهی تصور باطل زهی خیال محال * امام ثعلبی رح از حسن بن علی بن ابی
طالب رض نقل می کند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که می گوید در روز قیامت نعیم بهشت
مرا خواهد بود دوم در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچ کدام ازین دو تمنای وجود نخواهد گرفت
(فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) پس خبر کنیم آنانرا که نگرویدند (بِمَا عَمِلُوا) بآنچه کردند از کفر و تکذیب و اخبار
بتعذیب که خواهد بود (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ) و هر آینه بچشانیم ایشانرا (مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝) از عذاب درشت
و بزرگ که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت (وَإِذَا أَنْعَمْنَا) و چون انعام
کنیم و در عافیت بگشائیم (عَلَى الْإِنْسَانِ) بر کافران (أَعْرَضَ) روی بگردانند از شکر (وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ ج)
و دور شوند یعنی بخود از راه حق دور شوند یا خود را بیک طرف کشند از سپاسداری (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ)
و چون برسد او را بلا و محنت (فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ۝) پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه
کرده دعای بزرگ را بچیزی که پهنا دارد و جهت کثرت و سعت آن (قُلْ) بگو ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) خبر
دهید مرا که فی نفس الامر (إِنْ كَانَ) اگر باشد قرآن (مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) از نزدیک خدای (ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ)
پس شما کافر شده اید بدان بی تامل در ان (مَنْ أَضَلُّ) کیست گمراه تر (مِمَّنْ هُوَ) از ان کسی که او
(فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝) در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد
و انکار و افساد بود وضع موصول بجای صله شرح حال و اعلان مزید ضلال ایشان است در تفسیر امام ابو اللیث

مذکوراست که ابوجهل مرحضرت را ستم گفت آیتی بنمای آنحضرت عم ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت
ای قریش محمد شما را سحر کرده شما بطرف وجوانب مکه کس فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت
تو دیده اند یا نی اگر اهل آفاق دیده اند آیت الهی است وگرنه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف
فرستادند همه از رویت آن خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادوی است بهمه آفاق فرا رسیده
حضرت عزت آیت فرستاد که (سَنُرِيهِمْ) زود باشد که بنمایم ایشان را یعنی کفار قریش را (آيَاتِنَا)
نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است (فِي الْآفَاقِ) درکنارهای جهان (وَفِي أَنْفُسِهِمْ) و در
نفسهای ایشان یعنی در مکه (حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ) تا روشن شود مر ایشان را (أَنَّهُ الْحَقُّ ط) آنکه رسول
بحق است (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ) آیا بسنده نیست پروردگار تو (أَنَّهُ) آنکه او (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیز
(شَهِيدٌ ۝) گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس است بعضی برآنند
که دلایل آفاقی اخبار آن حضرت عم بود از حوادث آینده و وقایع کاینه چون فتح روم و یمن و فارس
و آیت انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده از قتل و قحط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که
آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشان را از آن خبر دادند و انفسی واقعهٔ روز بدر و در فصول از محمد
بن کعب رح نقل کرده است که آفاقی غلبهٔ دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت
پیغمبر عم بود از فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمعی ضمیر را عاید بآدمیان دارند یعنی بنمایم مردمان را دلایل
آفاقی که هم پنهان است و آیات انفسی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در
انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجایب مصنوعات است از آسمان و زمین و ستارگان
و اشجار و انهار و اثمار وجز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان مودع
است و در تحفات آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هرچه از دلایل قدرت در عالم
کبیر است نمودار آن در عالم صغیر هست

* شعر *

* وتزعم انک جرم صغیر * * وفیک انطوی العالم الاکبر *

جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشأهٔ انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صغیر منفصل
از روی مرتبهٔ انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر

* رباعی *

* ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم * * از حرص معاش در پی نیم درم *
* عالم همه در تست ولیکن از جهل * * پنداشتهٔ تو خویش را در عالم *

و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه ازحقایق این آیت بعون الملک الفاد ر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت (اَلَاۤ اِنَّهُمْ) بدانید که کافران (فِیْ مِرْیَةٍ) در شک اند (مِّنْ لِّقَآءِ رَبِّهِمْ ط) از لقای پروردگار خود به بعث و جزا (اَلَاۤ اِنَّهٗ) بدانید که او (بِكُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ ٥) بهمه چیزها محیط و فرا رسنده است بعلم و قدرت و جمیع و تفاصیل آشیا دانه و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست

* نظم *

* علم بی جهان و قدرت بی عجز * خاص مرحضرت الهی را است *
* آنچه باید در انفس و آفاق * کند از حکم بادشاهی راست *

سورة الشوری مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ٥ وهي ثلث وخمسون آیة

(حٰمٓ ٥ عٓسٓقٓ ٥) حروف مقطعه اشارت بکواین و حوادث فتن و وقایع است امام ثعلبی رح از ابن عباس رض نقل می کند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنهارا می شناخته از حم عسق و گفته اند حا حرق است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حرف اثراندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین عم ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند که بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف را مثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی عم و قولی آن است که این حرف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر است یا اشارت است بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمای است بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه عم ارزانی داشت "حا حوض مورود او است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا بمغرب بتصرف امت او در آید و عین عز جود او که اعز همه آشیا نزد حق سبحانه او بوده و سین سنای شهود او که هیچکس برفعت رتبه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی او است و در روز قیامت که شفاعت کبری است

* نظم * * مقام تو محمود و نامت محمد * بدین سان مقامی و نامی که دارد *

ع ۱ (كَذٰلِكَ) مثل آنچه درین سوره است از معانی (یُوْحِیْۤ اِلَیْكَ) پیوسته وحی می کند سوی تو (وَاِلَى الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكَ) و وحی کرده است با آنها که پیش از تو بوده اند از رسل (اللّٰهُ الْعَزِیْزُ) خدای غالب که هیچ کس او را از انزال وحی باز نتواند داشت (الْحَكِیْمُ ٥) و دانا بحال کسیکه سزاوار نزول وحی است برو (لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ) مراو راست آنچه در آسمانها است از مخازن علویات (وَمَا فِی الْاَرْضِ)

و آنچه در زمین است از گوابن نسانایات (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۝) و او هست برتر و بزرگتر که نعمت و عظمت و سلطان شان او راست (تَكَادُ السَّمٰوٰتُ) نزدیک شد آسمانها که از عظمت او (يَتَفَطَّرْنَ) بشکافند (مِنْ فَوْقِهِنَّ) از بریک دیگر یعنی اول آسمان بلند تر شکافند بشن از آن یا یک منشق گردد و در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملایک اند پس ابتدای انفطار از انجا دلیلی بزرگ است بر آثار عظمت پروردگار (وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُوْنَ) و فرشتگان یعنی جمله عرش باهم ایشان تنزیه می کنند ذات حق را تنزیهی مقترن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد باهم می گویند چه یکی نفی ناسزا است ویکی اثبات سزا (وَيَسْتَغْفِرُوْنَ) و آمرزش طلبند از خدای (لِمَنْ فِي الْاَرْضِ) از برای کسانیکه در زمین اند از مومنان (اَلَآ اِنَّ اللّٰهَ) بدانید بدرستیکه خدای (هُوَ الْغَفُوْرُ) او است آمرزنده گناه بندگان (الرَّحِيْمُ ۝) مهربان برایشان بقبول توبه (وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا) و آنانکه فرا گرفتند (مِنْ دُوْنِهٖ) بجز خدای (اَوْلِيَآءَ) دوستان یعنی انداد و شرکا که بدوستی ایشان را پرستش می کنند (اَللّٰهُ حَفِيْظٌ) خدای نگاهبان است (عَلَيْهِمْ) بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد (وَمَآ اَنْتَ عَلَيْهِمْ) و نیستی تو ای محمد بر ایشان (بِوَكِيْلٍ ۝) گماشته شده تا حفظ اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکام شریعت (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بلسان قوم او (اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ) وحی کردیم بتو (قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند (لِّتُنْذِرَ) تا بیم کنی بدان (اُمَّ الْقُرٰى) اهل مادر شهرها را که مکه است (وَمَنْ حَوْلَهَا) و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زیر مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد او است و همه بر حوالی وی اند (وَتُنْذِرَ) و بیم کنی مردمان را (يَوْمَ الْجَمْعِ) روز جمع یعنی روز قیامت (لَا رَيْبَ فِيْهِ ط) هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلایق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح با اشباح یا اعمال با هر کسی را بمثال او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را (فَرِيْقٌ فِي الْجَنَّةِ) گروهی را در بهشت برند که مومنان موحد اند (وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيْرِ ۝) و گروهی را در دوزخ افگنند که منافقان و مشرکانند (وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ) و اگر خواستی خدای (لَجَعَلَهُمْ) هر آینه گردانیدی همه خلایق را (اُمَّةً وَّاحِدَةً) گروهی یک تا براه هدایت یا در طریق ضلالت (وَلٰكِنْ يُّدْخِلُ) ولیکن درمی آرد (مَنْ يَّشَآءُ) هر کرا خواهد براه نمونی و توفیق عبادت (فِيْ رَحْمَتِهٖ ط) در بهشت خود (وَالظّٰلِمُوْنَ) و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و مخذولان از اهل شرک و نفاق

(مَا لَهُمْ) نیست مرایشان را (مِّن وَّلِیٍّ) هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد (وَّلَا نَصِیرٍ۝) ونه یاری که عذاب از ایشان بردارد (اَمِ اتَّخَذُوا) بلکه فرا گرفتند کافران (مِن دُونِهٖ) بجز خدای (اَوْلِیَاءَ ج) دوستان مانند اصنام ولات دوستی ایشان می زنند (فَاللّٰهُ) پس خدای بحق (هُوَ الْوَلِیُّ) او است دوستی که دوست گیرد دوستان را (وَهُوَ یُحْیِی الْمَوْتٰی ز) و او است که زنده گرداند مردگانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان (وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ) و خدای بر همه چیز (قَدِیرٌ۝) توانا است واصنام ایشانرا توانائی نیست * نظم *

* او است قادر بحکم کن فیکون * غیر او جمله عاجزند وزبون *

* عجز را سوی قدرتش ره نیست * عقل ازین کارخانه آگه نیست *

ع ۳ (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ) و آنچه اختلاف می کنید ای مومنان (فِیهِ) دران چیز با کافران (مِن شَیْءٍ) از هر چیزی از امور دین و دنیا (فَحُکْمُهٗ) پس حکم او مفوض است (اِلَی اللّٰهِ ط) بخدای واو حکم خواهد کرد دران روز قیامت (ذٰلِکُمُ) آن کس که حکم بحق صفت او است (اللّٰهُ) خدای بحق است (رَبِّیْ ج) پروردگار من (عَلَیْهِ) برونه بر غیر او (تَوَکَّلْتُ ق) اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم (وَاِلَیْهِ اُنِیبُ۝) و بسوی او باز می گردم در همه احوال فی الحقیقت بنده را بجز او مرجع و مآب نیست (فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها (جَعَلَ لَکُمْ) بیافرید برای شما (مِّنْ اَنْفُسِکُمْ) از جنس شما (اَزْوَاجًا) زنان (وَّمِنَ الْاَنْعَامِ) و آفرید از چهارپایان (اَزْوَاجًا ج) صنفهای گوناگون (یَذْرَؤُکُمْ) بسیار می گرداند شما را (فِیْهِ ط) در تزاوج و تناسل درین وجه از خلقت (لَیْسَ) نیست (کَمِثْلِهٖ) مانند او (شَیْءٌ ج) چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه مودی شود به تناقص که اثبات مثل و نفی آن است * بیت *

* ذات ترا صورت و پیوند نی * تو بکس و کس بتو مانند نی *

* شعر * * جل المهیمن ان تدری حقیقته * من لا له المثل لا تضرب له المثل *

(وَهُوَ السَّمِیْعُ) و او شنوا است مجموع مسموعات را (الْبَصِیْرُ۝) بینا است همه مبصرات را (لَهٗ) مر او راست (مَقَالِیْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ج) کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات (یَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می گرداند روزی را (لِمَنْ یَّشَاءُ) برای هر که می خواهد بمقتضای ارادت (وَیَقْدِرُ ط) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد بر وفق مشیت

(اِنَّهٗ) بدرستیکه او (بِكُلِّ شَيْءٍ) بهمه چیز از دقایق باستحقاق قبض و بسط (عَلِيْمٌ ﴿۱۲﴾) داناست (شَرَعَ) بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای (لَكُمْ) برای شما (مِّنَ الدِّيْنِ) از طاعت و عبادت و اصول توحید (مَا وَصّٰى بِهٖ) آنچه فرموده بود بآن بجز (نُوْحًا) نوح بن ملک علیهم را (وَّالَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ) و آن چیزیکه وحی کردیم (اِلَيْكَ) بتو یعنی اصول مشترک از دین که میان تو و نوح عم بود (وَمَا وَصَّيْنَا بِهٖٓ) و آنچه وصیت کرده بودیم بدان (اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسٰٓى) این پیغمبران را از وصول دین (اَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ) باآنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای (وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ ط) و متفرق مشوید در ان یعنی اختلاف مکنید در ان اصل که توحید و طاعت است چه در فروع توحید و شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد (كَبُرَ) بزرگ و گران و دشوار است (عَلَى الْمُشْرِكِيْنَ) بر شرک آرندگان (مَا تَدْعُوْهُمْ) آنچه تو می خوانی ایشان را (اِلَيْهِ ط) بسوی آن از توحید و نفی شرک (اَللّٰهُ يَجْتَبِيْٓ اِلَيْهِ) خدای می کشد و جمع می کند بسوی خود آنچه تو می خوانی یا بدین درست و راست (مَنْ يَّشَآءُ) هرکرا می خواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند (وَيَهْدِيْٓ) و راه نماید بتوفیق و ارشاد (اِلَيْهِ) بدین حق (مَنْ يُّنِيْبُ ﴿۱۳﴾) هرکه بازگردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هرکه از غیر او اعراض کند و باو رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید ✻ بیت ✻

✻ نخست از طلبی از جهان بگذر و روی آور ✻ که از ان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک ✻

(وَمَا تَفَرَّقُوْٓا) و پراگنده نشده اند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی بر نگشتند از دین (اِلَّا) مگر (مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ) از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برنگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است (بَغْيًا) و این برگشتن از روی ستمگاری و جباری بود که واقع است (بَيْنَهُمْ ط) میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر عم داشتند (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ) و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده داده (مِنْ رَّبِّكَ) از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان (اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى) تا زمان نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت (لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ ط) هرآینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطله و خلاص محق (وَاِنَّ الَّذِيْنَ) و بدرستیکه آنانکه (اُوْرِثُوا الْكِتٰبَ) داده شده اند کتاب یعنی قرآن را (مِنْۢ بَعْدِهِمْ) از پس امتان گذشته مراد کافران زمان حضرت رسالت پناه عم اند که قرآن بدیشان داده ایشان (لَفِيْ شَكٍّ مِّنْهُ) هرآینه در گمانند

از دین یا از قرآن یا از پیغمبر ایشان (مُرِیبٍ) شکی در تهمت افگنده (فَلِذَٰلِكَ) پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده (فَادْعُ ج) پس بخوان مردمان را باتفاق بر ملت اسلام (وَاسْتَقِمْ) و مستقیم باش بر دعوت (كَمَا أُمِرْتَ ج) همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه علیه السلام گفت از دین و دعوت که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که بدین پدران باز آی تا دختر خود در عقد تو در آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود مستقیم و در دین و ملت مستقیم باش (وَلَا تَتَّبِعْ) و پیروی مکن (أَهْوَاءَهُمْ ج) آرزوهای باطله ایشان را (وَقُلْ آمَنْتُ) و بگو بگرویدم (بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) بآنچه فرو فرستاده است خدای (مِنْ كِتَابٍ ج) از کتاب بر من و بر انبیاء علیهم السلام پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها توحید حکم کرده است (وَأُمِرْتُ) و فرموده شدم (لِأَعْدِلَ) بآنکه عدل کنم و سویت نگاه دارم (بَيْنَكُمُ ط) میان شما یعنی اشراف و اراذل را یکی خوانم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم (اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ط) خدای آفریدگار ما و شما است (لَنَا أَعْمَالُنَا) ما را است جزای کردارهای ما (وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ط) و مر شما را است پاداش اعمال شما (لَا حُجَّةَ) هیچ خصومتی نیست (بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ط) میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود (اللَّهُ يَجْمَعُ) خدای جمع کند (بَيْنَنَا ج) میان ما بقیامت (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) و بسوی او است بازگشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیت السیف منسوخ است (وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ) و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند (فِي اللَّهِ) در دین خدای عزوجل (مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ) از پس آنکه اجابت کردند مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آوردند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریت و بمصطفی علیه السلام ایمان آوردند یا آنکه مجادله می کنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات و دلالت کند بر صدق او (حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ) حجت ایشان باطل است (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است (وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ) و برایشان است خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین (وَلَهُمْ) و مر ایشان را است جهت کفر ایشان (عَذَابٌ شَدِيدٌ) عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد (اللَّهُ) خدای بحق (الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ) آن کسی است که فرو فرستاده است کتاب را (بِالْحَقِّ) براستی و درستی (وَالْمِيزَانَ ط) و منزل گردانید ترازو را که موزونات آن بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده ظلم نکنند و محققان برانند که مراد از میزان

عدل است در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که آله عدل است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد است صلعم که قانون عدل بوی پدید می یابد و انزال وی ارسال او است (وَمَا يُدْرِيكَ) و چه چیز دانا کرد ترا و تو چه دانی (لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ۝) شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی فرمود که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قایم شود نزدیک است (يَسْتَعْجِلُ) شتاب می کنند (بِهَا) بساعت یعنی بآمدن آن (الَّذِينَ) آنانکه (لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ج) نمی گروند بآن یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزا است یعنی میخواهند که پیغمبر عم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید قیامت نیاید ایشان را بر وحجتی باشد (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت (مُشْفِقُونَ) ترسانند (مِنْهَا لا) از قیامت چه نمی دانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود (وَيَعْلَمُونَ) و میدانند (أَنَّهَا الْحَقُّ ط) آنکه آمدن ساعت راست است (أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ) بدانید که به تحقیق آنکه خصومت و جدال می کنند (فِي السَّاعَةِ) در آمدن قیامت (لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝) هرآینه در گمراهی اند دور از صواب (اللَّهُ لَطِيفٌ) خدای داناست یا نیکوکار (بِعِبَادِهِ) به بندگان خود (يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ ج) روزی دهد بلطف خود هر کرا خواهد (وَهُوَ الْقَوِيُّ) و او تواناست در لطف و رحمت (الْعَزِيزُ ۝) غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان و امام قشیری فرموده که از لطف او است که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان و در بین که خفیات امور داند و اسرار صدور برو پوشیده نماند و چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر راه نبود و در کار او چون و چرا مجال ندارد ٭ نظم ٭

٭ کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد ٭ ٭ که نقش بند حوادث ورای چون و چراست ٭
٭ چرا نگو که چرا دست بسته قدر است ٭ ٭ ز چون ملاف که چون نیز پایمال قضاست ٭

در موضح آورده که لطیف آن است که غوامض امور را تمام داند و جرایم جمهور را بانجام در گذراند در ترجمه کشف فرموده که لطیف آنست علم شامل او محیط بر غوامض مصالح و حکمت باهره اش مشتمل بر فواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف بدین وجه آورده که نعمت بقدر خود دارد و شکر بقدر بنده خواست در آیت نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر است (مَنْ كَانَ يُرِيدُ) هر که باشد که خواهد بعمل خود (حَرْثَ الْآخِرَةِ) کشت زار آن سرای. ع ۳

یاپاداش آن را (نَزِدْ لَهُ) بیفزاییم مراو را (فِي حَرْثِهِ ج) در زرع خیر باد ر ثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکر حرث خیر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از ان بسیار می شود و هم چنین عمل مومن روز بروز نزد خدای تعالی افزون می گردد تا حدی که یکذره برابر کوه احد شود (وَمَن كَانَ يُرِيدُ) و هر که باشد که خواهد بکردار خود (حَرْثَ الدُّنْيَا) نیکی دنیا سعی کند در حصول متاع آن (نُؤْتِهِ مِنْهَا) بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد (وَمَا لَهُ) و نیست مراو را (فِي الْآخِرَةِ) در آن سرای (مِن نَّصِيبٍ ۝) هیچ بهرهٔ مراد کفارانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانیکه در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و بس در این آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیادت فیض یابد

* بیت *

* دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند * عقبی طلبی هر دو یکجات دهند *

نه چنان است که کافران تصور کرده اند (أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ) آیا مر ایشان را انبازانند یعنی مرایشانرا دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند (شَرَعُوا لَهُم) نهادند برای ایشان یعنی بیاراستند در دل ایشان (مِّنَ الدِّينِ) از کیش جاهلیت (مَا لَمْ يَأْذَن) آنچه دستوری نداده است و نفرموده (بِهِ اللَّهُ ط) آن خدای هیچکس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن (وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ) و اگر نه کلمهٔ راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان (لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ط) هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و میان مومن یا میان مشرکان و شرکا هر یک جزا بسزا یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامت است (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ) و بدرستیکه ستمگاران یعنی کافران (لَهُمْ) مرایشانرا است دران روز (عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝) عذابی دردناک دایم و بی انقطاع باشد (تَرَى الظَّالِمِينَ) ببینی مشرکان را در قیامت (مُشْفِقِينَ) ترسان و هراسان (مِمَّا كَسَبُوا) از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند (وَهُوَ) و وبال اعمال و افعال ایشان (وَاقِعٌ بِهِمْ ط) رسنده است بدیشان (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و عملهای ستوده کرده اند (فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ ج) در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها و نزهت افزای ترین آن (لَهُم) مرایشان را است در بهشت (مَا يَشَاءُونَ) آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده (عِندَ رَبِّهِمْ ط) نزدیک پروردگار ایشان (ذَٰلِكَ) آنچه مذکور است از کرامت بهشتیان (هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۝) آن است فضل بزرگ

که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است (ذٰلِكَ)
آن ثواب که خبر داد (الَّذِي يُبَشِّرُ اللّٰهُ) آن است که مژده میدهد خدای بدان (عِبَادَهُ) بندگان خود را
(الَّذِينَ اٰمَنُوا) آنانکه ایمان آورده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ط) وکارهای شایسته کرده اند و تقدیم این
خبرها بین کرامتها جهت ازدیاد سرور مومنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس
لمراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند

* نظم *

* کار نیکو کن اگر مزد نکو می طلبی * * که جزا هرچه نکوتر به نکوکار دهند *
* کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش * * مزد مزدور بر اندازهٔ کردار دهند *

امام ثعلبی از قتاده رض نقل می کند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده بایکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که
محمد عم بر عملی که مباشر آن است از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی می خواهد یا نی این آیت نازل شد که (قُلْ)
بگو ای محمد (لَآ اَسْئَلُكُمْ) نمی خواهم شمارا (عَلَيْهِ) بر رسانیدن پیغام (اَجْرًا) مزدی و هیچ پیغمبر از امت
برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رض نقل فرمود که چون حضرت رسالت پناه عم
بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین رهبر مائی و می بینیم که
اخراجات تو بسیار است و مداخل تو کم اگر فرمائی قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر
جمع کرده بیاریم و بخدام عتبهٔ علیه بسپاریم تا در حوائج خود صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغ
دست دهد این آیت نازل شد که بگو ای محمد که من بتبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم (اِلَّا الْمَوَدَّةَ) لیکن
دوستی می طلبم (فِي الْقُرْبٰى) در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان
دارم و چون بصلهٔ رحم افتخار می کنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که مرا رشتهٔ قرابتی است پس
باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است
و گفته اند مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزدوری رسالت نمی خواهم لیکن خویشان
مرا دوست دارند و از ابن عباس رض منقول است که صحابه رض بعد از نزول این آیت گفتند
یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین رض
و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول عم بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس برایشان
قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنند بخدای
باعمال صالحه (وَمَنْ يَقْتَرِفْ) و هر که کسب کند (حَسَنَةً) نیکی را یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که

حسنه اینجا محبت آل پیغمبر علیه السلام است که هر کرا آن باشد (نَزِدْ لَهٗ) زیاده کنیم ما مر او را (فِيهَا حُسْنًا ط) در آن حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را (اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است گنهگاران را (شَكُوْرٌ ۝) پذیرنده طاعت فرمان برداران را (اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰى) بلکه می گویند کافران که بر می بافد محمد و بر می بندد (عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا ج) بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن (فَاِنْ يَّشَاِ اللّٰهُ) پس اگر خواهد خدای (يَخْتِمْ عَلٰى قَلْبِكَ ط) مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از آزار و جفای ایشان متضرر نشوی در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس الله سره نقل می کند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت دعای خلق فارغ گردی (وَيَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ) و محو کند خدای کجی و ناراستی را (وَيُحِقُّ الْحَقَّ) و آشکارا می گرداند حق را (بِكَلِمٰتِهٖ ط) بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچ کس دفع آن نتواند کرد (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای (عَلِيْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝) داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و سخنان افترای ایشان بر تو مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس رض روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر می فرماید تا بعد از و فرمان ایشان بریم و ایشان را بر ما حاکم کنند جبرئیل عم آنحضرت را عم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیت و حضرت عم با ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که (وَهُوَ الَّذِيْ) و اوست آنکه کسی که بمحض کرم خود (يَقْبَلُ التَّوْبَةَ) قبول می کند توبه را (عَنْ عِبَادِهٖ) از بندگان خود یعنی چون بدو باز گردند و از گناهی که کرده اند ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد (وَيَعْفُوْا) و فرو گذارد (عَنِ السَّيِّاٰتِ) از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان درگذراند (وَيَعْلَمُ) و میداند (مَا تَفْعَلُوْنَ لا) آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی و تخصص بتامی خواند یعنی خدای می داند آنچه شما می کنید از گناه و توبه (وَيَسْتَجِيْبُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) و اجابت کند خدای بر آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای پسندیده (وَيَزِيْدُهُمْ) و زیاده گرداند سؤال ایشان را (مِّنْ فَضْلِهٖ ط) از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام (وَالْكٰفِرُوْنَ) و ناگرویدگان (لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ ۝) مر ایشان را است عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عتاب است هیچ رنج و عقاب بدتر از ذلت حجاب نیست

* بیت * ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی * جز آنکه بنده‌ی در حجاب حرمانش *

آورده اند که اصحاب صفه رض که بفقر و فاقه می گذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم و مال خود بفلان و فلان خیر تصرف کنیم این آیت آمد که (وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ) و اگر بگشادی خدای روزی را (لِعِبَادِهٖ) مر بندگان خود را و بر ایشان فراخ گردانیدی (لَبَغَوْا) هر آینه ستم کردندی (فِي الْاَرْضِ) در زمین و باسباب بلا و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در غالب است چه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف رض مالدارترین قوم بوده اند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بمثابهٔ باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطرهٔ از ان گیاهی روید * بیت *

* باران که در لطافت طبعش خلاف نیست * * در باغ لاله روید و در شوره بوم خس *

و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مایل است و پرورش صفات بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و طاغی شدندی پس آنرا به حکمت قسمت نمود چنانچه فرمود (وَلٰكِنْ يُّنَزِّلُ) و لیکن فرو می فرستد روزی را (بِقَدَرٍ) به تقدیر ازلی (مَّا يَشَآءُ ط) آنچه می خواهد برای هر که می خواهد (اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ) بدرستیکه او به بندگان خود (خَبِيْرٌۢ) داناست باحوال ایشان (بَصِيْرٌ ◎) بیناست یعنی همی بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید (وَهُوَ الَّذِيْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ) و اوست آن کسی که می فرستد باران را (مِنْۢ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا) پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن (وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ ط) و پراگنده میکند رحمت خود یعنی بارانرا منتشر گرداند در کوهها و بیابانها (وَهُوَ الْوَلِيُّ) و اوست دوست مومنان و سازندهٔ کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان (الْحَمِيْدُ ◎) ستوده بهر زبان با ستایندهٔ سپاس داران (وَمِنْ اٰيٰتِهٖ) و از دلایل قدرت و نشانهای فطرت او (خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدن آسمانها و زمینها است (وَمَا بَثَّ) و آفریدن آنچه پراگنده کرد (فِيْهِمَا) در آسمان و زمین (مِنْ دَآبَّةٍ ط) از جنبندگان یعنی زندگان چو ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات (وَهُوَ) و او یعنی خدای (عَلٰى جَمْعِهِمْ) بر جمع کردن ایشان در عرصهٔ محشر (اِذَا يَشَآءُ) هرگاه که خواهد (قَدِيْرٌ ◎) تواناست و متمکن از ان و غیر او عاجز از ان (وَمَآ اَصَابَكُمْ) و هر چه برسد بشما ای مومنان (مِّنْ مُّصِيْبَةٍ) از مصیبت و آفتی بمال یا بتن یا باهل و عیال (فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ) پس بسبب آن است که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصی است و هر چند که بمقتضای من است اما عقوبت گناهان شما است (وَيَعْفُوْا) و عفو می کند و در می گذرد (عَنْ كَثِيْرٍ ط) از بسیاری گناهان و اگر بر گناهی را از یاران برسد موجب زیادتی اصرار خواهد بود و امام ابو اللیث رح

ع ۴

در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود
فرستاد این آیت است زیرا که چون او که بسبب بعضی گناه مصیبت می رسانم دانید بسیاری عفو
می کنم و وی از آن کریم تر است که گناهی را که یکبار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند
(وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ) و نیستید شما ای کافران عاجز کنندگان خدای را از نفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق
(فِي الْأَرْضِ ج) در زمین (وَمَا لَكُم) و نیست شما را (مِّن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (مِن وَلِيٍّ) هیچ دوستی که
کارساز و در دنیا (وَلَا نَصِيرٍ ۝) و نه یاری که باز دارد عذاب در عقبی (وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ) و از نشانهای
توانائی او کشتیهای روان است (فِي الْبَحْرِ) در دریا (كَالْأَعْلَامِ ط) مانند کوهها در عظمت (إِن يَشَأْ)
اگر خواهد خدای (يُسْكِنِ الرِّيحَ) ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی است و چون باد ساکن
شود (فَيَظْلَلْنَ) پس گردند کشتیها (رَوَاكِدَ) ایستادگان (عَلَىٰ ظَهْرِهِ ط) بر پشت آب و اهل کشتی
در گرداب اضطراب افتند (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای سفاین (لَآيَاتٍ)
هر آینه دلالتهاست (لِّكُلِّ صَبَّارٍ) مر هر صبر کننده را در کشتی (شَكُورٍ لا) سپاس دارنده بوقت خروج
از کشتی (أَوْ يُوبِقْهُنَّ) یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا (بِمَا كَسَبُوا) بسبب آنچه کردند
از معاصی (وَيَعْفُ) و در می گذراند (عَن كَثِيرٍ لا) از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد
بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده
باشد از ایشان (وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ) و تا بدانند آنها که خصومت می کنند (فِي آيَاتِنَا ط) در دلایل
قدرت ما که در محال نزول بلا (مَا لَهُم) نیست مر ایشانرا (مِّن مَّحِيصٍ ۝) هیچ گریزگاهی (فَمَا أُوتِيتُم)
پس آنچه داده شده اید (مِّن شَيْءٍ) از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند (فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ج) پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع می گیرید (وَمَا عِندَ اللَّهِ)
و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت (خَيْرٌ) بهتر است (وَأَبْقَىٰ) و پاینده تر (لِلَّذِينَ
آمَنُوا) برای آن کسانیکه گرویدند (وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝) و بر آفریدگار خود توکل می کنند (وَالَّذِينَ)
و برای آنانکه (يَجْتَنِبُونَ) پرهیز می کنند یا یک سو می روند (كَبَائِرَ الْإِثْمِ) از گناهان بزرگ (وَالْفَوَاحِشَ)
و از کارهای زشت (وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ) و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی
که بایشان رسیده باشد (يَغْفِرُونَ ج) ایشان در می گذرانند آنرا و عفو می کنند در لباب آورده که
این آیت در شان فاروق اعظم رض است که او را در مکه دشنام میدادند و چون در خشم می شد فرو می خورد

و تعرض بشامان نمی گردد و در تبیان آورده که درباره ابو صدیق رض است که او را بر اتفاق تمام مال ملامت کردند و بیشتم و سا بیدند و او حلم ورزید و متعرض لا ایمان نمی شد و ظاهر آنست که در شان ایشان هر دو و دیگر مسلمانانست که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغه جمع بدین معنی دال است کما تری و نعم * بیت *

* مستغرق کار خود چنانم که دگر * پروای ملامت گر بیکارم نیست *

(وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا) و برای آنانکه اجابت کردند (لِرَبِّهِمْ) مر پروردگار خود در امر او انصار اند که حضرت پیغمبر عم ایشان را با یمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند (وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ صلے) و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان در اوقات آن (وَأَمْرُهُمْ) و کار ایشان (شُورَىٰ) با مشورت است (بَيْنَهُمْ صلے) میان ایشان یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) و از آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال (يُنْفِقُونَ ۝) نفقه می کنند در راه خدای (وَالَّذِينَ) و برای آنانکه (إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ) چون برسد ایشان را ستمی از کافران (هُمْ يَنْتَصِرُونَ) ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان وزم (وَجَزَاؤُ سَيِّئَةٍ) و پاداش کردار بد (سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ج) کردار بدی است مانند آن لفظ سیئه دوم نانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل از دواج کلام است چنانچه وان عاقبتم فعاقبوا (فَمَنْ عَفَا) پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی (وَأَصْلَحَ) و باصلاح آرد میان خود و ظالم خود (فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ط) پس مزد او بر خدای است وعده مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل می کند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز د بستان بر نخیزد مگر کسی عفو کرده باشد از مظالم * نظم *

* عفو از گناه سیرت اهل فتوت است * بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست *

* بگذر ز جرم خصم و کرم کن که عاقبت * در عفو لذتی است که در انتقام نیست *

(إِنَّهُ) بدرستیکه خدای (لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝) دوست نمی دارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند (وَلَمَنِ انْتَصَرَ) و هر که کینه کشد از ظالم (بَعْدَ ظُلْمِهِ) پس از آنکه بر وی ستم کرده باشد (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه کینه کشندگان (مَا عَلَيْهِمْ) نیست بر ایشان (مِّن سَبِيلٍ ۝) هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشان را گناهی نیست (إِنَّمَا السَّبِيلُ) جز این نیست که معاتبه و معاقبه (عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ) بر کسانی است که ابتدای ستم کنند بر مردمان (وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ)

وافزونی جویند و از حد درگذرند در زمین (بِغَیْرِ الْحَقِّ ط) بغیر حقی و حقی (اُولٰٓئِکَ) آن گروه موصوف بظلم
و بغی (لَهُمْ) مر ایشان راست (عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝) عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ (وَلَمَنْ صَبَرَ) ع ۵
و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان (وَغَفَرَ) و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد (اِنَّ ذٰلِکَ)
بدرستیکه این صبر و غفران (لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۝) از بهترین کارهاست امام زاهد رح گوید این از کارهای
مردان مرد است و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند * بیت *

* وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم * * که در طریقهٔ ما کافری است رنجیدن *

(وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ) و هر کرا فرو گذارد خدای (فَمَا لَهٗ) پس نیست مر او را (مِنْ وَّلِیٍّ) هیچ دوستی که
کارسازی کند (مِّنْۢ بَعْدِهٖ ط) از پس فرو گذاشتن خدای مر او را (وَتَرَى الظّٰلِمِیْنَ) و می بینی تو کافران را
(لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ) آن هنگام که بینند عذاب را یعنی روز قیامت (یَقُوْلُوْنَ) گویند (هَلْ اِلٰى مَرَدٍّ) آیا
هست بسوی بازگشتن بدنیا (مِّنْ سَبِیْلٍ ۝) هیچ راهی و جاده که برویم و تدارک مافات کنیم (وَتَرٰىهُمْ) و بینی
کافران را که در آن روز (یُعْرَضُوْنَ) عرض کرده می شوند (عَلَیْهَا) بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکور راست
جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود (خٰشِعِیْنَ) در حالتیکه فروتنان باشند
و حقیران (مِنَ الذُّلِّ) از خواری و رسوائی (یَنْظُرُوْنَ) می نگرند بسوی آتش (مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ ط)
از نگریستن پنهان یعنی بکرانهٔ چشم بدوزخ می نگرند از هول و هیبت آن زهرهٔ سر بر آوردن ندارند
ضحاک فرموده که وقتیکه ایشان را بدوزخ رانند دزدیده می نگرند گاهی بمالک و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ
و جمعی برانند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخیان
بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات محتاجهٔ مردم فهم می کنند (وَقَالَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا) و چون ایشانرا
بدین حال بینند گویند آنانکه ایمان آورده اند یعنی چون زیان کاری ایشان بینند گویند (اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ)
بدرستیکه زیان کاران (الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا) آنانکه زیان کردند (اَنْفُسَهُمْ) در نفسهای خویش (وَاَهْلِیْهِمْ)
و در کسان خود (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ط) روز رستخیز زیان در نفسها آنست که ایشان را بعبادت بتان
مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی اگر دوزخی اند یا آنکه ایشان را از ایمان باز داشتند
و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند (اَلَآ اِنَّ الظّٰلِمِیْنَ) بدانید بدرستیکه ستمگاران
یعنی مشرکان (فِیْ عَذَابٍ مُّقِیْمٍ ۝) در عذابی پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع (وَمَا کَانَ لَهُمْ) و نباشد
مر این کافران را (مِّنْ اَوْلِیَآءَ) هیچ دوستان و مدددهندگان که بوقت عذاب (یَنْصُرُوْنَهُمْ) یاری کنند ایشانرا

(مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ط) بجز خدای هیچ کسی نتواند که عذاب ایشان برد او دیگر از خدای و بازدارد از خدای
(وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ) و هرکرا گمراه سازد خدای (فَمَا لَهٗ مِنْ سَبِيْلٍ ط) پس نیست او را راهی به نجات
و نجاح (اِسْتَجِيْبُوْا) اجابت کنید (لِرَبِّكُمْ) مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید
(مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ) پیش از آنکه بیاید (يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ) روزی که بازگردانیدن نیست مر او را (مِنَ اللّٰهِ ط)
از نزدیک خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمی شود (مَا لَكُمْ) نیست شما را (مِنْ مَّلْجَاٍ)
هیچ پناهی و گریزگاهی (يَّوْمَئِذٍ) آن روز (وَمَا لَكُمْ) و نیست مر شما را (مِنْ نَّكِيْرٍ ۝) هیچ انکاری در آنچه
کرده اید یعنی گناهای خود را انکار نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز
بران گواهی دهند (فَاِنْ اَعْرَضُوْا) پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت (فَمَا اَرْسَلْنٰكَ)
پس نفرستادیم ترا (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (حَفِيْظًا ط) نگاهبانی که اعمال بد ایشان را نگاه داری (اِنْ عَلَيْكَ)
نیست بر تو (اِلَّا الْبَلٰغُ ط) مگر رسانیدن احکام و تو رسانیده (وَاِنَّآ اِذَآ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ) و بدرستیکه
ما چون بچشانیم کافران را یعنی بدهیم (مِنَّا) از نزدیک خود (رَحْمَةً) صحت و توانگری (فَرِحَ بِهَا ج) خوش
شود بدان و شادی کند (وَاِنْ تُصِبْهُمْ) و اگر برسد ایشان را (سَيِّئَةٌ) بدی چون مرض و فقر و محنت
(بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ) بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته (فَاِنَّ الْاِنْسَانَ)
پس بدرستیکه انسان یعنی کافر (كَفُوْرٌ ۝) سخت ناسپاس است و ناگرونده و می شاید که مراد
از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ
شمرند امام ابومنصور ماتریدی رح فرموده که کفران مومنان آنست که ترک شکر کنند (لِلّٰهِ) مر خدایرا
است (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) بادشاهی آسمانها و زمینها (يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ) می آفریند آنچه
می خواهد (يَهَبُ) بخشد (لِمَنْ يَّشَآءُ) هرکرا خواهد (اِنَاثًا) دختران بی پسران چون لوط عم (وَّيَهَبُ
لِمَنْ يَّشَآءُ) و بخشد هرکرا اراده کند (الذُّكُوْرَ لا) پسران بی دختران چون ابراهیم عم (اَوْ يُزَوِّجُهُمْ) یا
جفت گرداند ایشانرا (ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا ج) پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت
پیغمبر ما عم اینجا بمشیت بازبسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر دهد شاید که
والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشان را آرزوی دختر باشد پس به مشیت خود باز بست یعنی
هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را اشتباهی نماند که نفی آن باید کرد (وَيَجْعَلُ مَنْ يَّشَآءُ)
و می گرداند هرکرا خواهد (عَقِيْمًا ط) بی فرزند چون یحیی عم (اِنَّهٗ عَلِيْمٌ) بدرستیکه خدای داناست بآنچه میدهد (قَدِيْرٌ ۝)

توانا است بر آنچه می سازد دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه و معرا * بیت *

* علم او بر طرف از شائبه جهل و فتور * قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور *

آورده اند که یهود سید عالم علیه السلام را گفتند که چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمی گوید تا در تو نگری چنانچه
با موسی علیه السلام سخن می گفت و موسی علیه السلام او را می دید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را
نمی دید آیت آمد (وَمَا كَانَ) و نیست و نشاید (لِبَشَرٍ) مر آدمی را (أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ) آنکه سخن گوید خدای
باوی مواجهه در دنیا آن کس او را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود (إِلَّا وَحْيًا) مگر بوحی و آن
کلامی است خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا بالقاء در منام (أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) یا سخن
گوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی و ادریس علیه السلام سخن گفت و او
در پس پرده حجاب نور بود و در موضح آورده که خدای با رسول الله علیه السلام سخن گفت از وراء حجابین یعنی
حضرت رسالت پناه علیه السلام در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زمرد سرخ و حجابی از مروارید
سپید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا) یا خدای فرستد رسولی را
بر آن کس از ملایکه (فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ) پس وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای
(مَا يَشَاءُ ط) آنچه خواهد خدای (إِنَّهُ عَلِيٌّ) بدرستیکه خدای برتر است از صفات مخلوق و غالب است
در ایصال وحی (حَكِيمٌ ۝) داناست بتکلم باشد از روی حکمت بر وجهی که باید (وَكَذَلِكَ) و همچنانکه
وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو (أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) وحی کردیم بسوی تو (رُوحًا) قرآنرا (مِنْ أَمْرِنَا ط)
بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد (مَا كُنْتَ تَدْرِي) نبودی
تو که بدانی قبل از وحی (مَا الْكِتَابُ) چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته
ازل در صفحات و شهادت ترا معلوم نبود (وَلَا الْإِيمَانُ) و ندانستی که دعوت کردن بایمان باشد یا علم ایمان
و بتمام آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمانرا یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورده (وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ)
و لیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمانرا (نُورًا نَهْدِي بِهِ) روشنائی که راه نمائیم بدان (مَنْ نَشَاءُ) هر کرا خواهیم
(مِنْ عِبَادِنَا ط) از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي) و بدرستیکه تو
بوحی نامی خوانی مردمانرا (إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝) براه راست دعوت از تو عام است مر خلق را و هدایت از
من خاص است هر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بمنزل مقصود رساند
(صِرَاطِ اللَّهِ) آن راه خدای است (الَّذِي لَهُ) آن خدای که مر او راست (مَا فِي السَّمَاوَاتِ)

وَمَا فِي الْأَرْضِ ط) آنچه در آسمانها و زمین است (أَلَا إِلَى اللّٰهِ) بدانید که بسوی خدای (تَصِيرُ الْأُمُورُ ۝) باز گردد کارهای خلایق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال به حضرت اوست و بارتفاع حجب و وسایط شاهد این معانی دست دهد

* نظم *

* صورت کثرت حجب وحدت است * غیبت ما مانع نور حضور *

* دیدهٔ دل بازگشای و ببین * سر الی الله تصیر الامور *

سورة الزخرف مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي تسع وثمانون آية

ع (حٰمٓ ۝) حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قد وارد است تایید این سخن می کند آنجا که فرموده حروف تهجی برای ادای تنبیه آید در معرض الا پس اینجا حا و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم و در کشف الاسرار آورده که حا اشارت است بحیات حق و میم بملک او و قسم یاد می کند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝) و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کنندهٔ احکام شرع و آشکارا سازندهٔ طرق هدایت جواب قسم چیست (إِنَّا جَعَلْنَاهُ) بدرستیکه ما فرستادیم این کتاب را (قُرْآنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلغت عرب (لَعَلَّكُمْ) تا شاید که شما تازی زبانید (تَعْقِلُونَ ۝) دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را هم یا آنچه مشاهده کنید در وی از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت (وَإِنَّهُ) و به تحقیق که قرآن (فِي أُمِّ الْكِتَابِ) در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر (لَدَيْنَا) نزدیک ما (لَعَلِيٌّ) هر آینه بزرگوار است (حَكِيمٌ ط) محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخ است که در دور قیم نسخ کشیده نشود (أَفَنَضْرِبُ) آیا باز زنیم یعنی باز داریم (عَنْكُمُ الذِّكْرَ) از شما قرآنرا (صَفْحًا) باز داشتنی (أَنْ كُنْتُمْ) یا آنکه شما هستید (قَوْمًا مُسْرِفِينَ ۝) گروهی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمایید ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی فرستاده الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را باز نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیابند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند (وَكَمْ أَرْسَلْنَا) و چه بسیار فرستاده ایم (مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ ۝) از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝) و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند عنوان قوم که با او استهزا می نمودند چنانچه جاعدان قریش نسبت بتو می کنند (فَأَهْلَكْنَا) پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا (أَشَدَّ مِنْهُمْ)

سخت‌ترین ایشان را (بطشا) از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت
ایشان مانع هلاک نساخت (ومضی) و گذشت در قرآن به چندین موضع (مثل الاولین) وصف و خبر
قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم و در اینجا وعده پیغمبر است بنصرت
و وعید اعادی او بعقوبت (ولئن سألتهم) و اگر بپرسی قوم خود را (من خلق السموات والارض)
که آفرید آسمانها و زمین را (لیقولن) هر آینه گویند (خلقهن العزیز) بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم
و فرمان (العلیم) دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود و درین آیت اخبار کند
از غایت جهل ایشان که مقراند بآفریننده قوی دانا و عبادت غیر او می‌کنند پس حق سبحانه در صفت
خود می‌فرماید که (الذی جعل) خداوند آنست که ساخت (لکم الارض) برای شما زمین را (مهدا)
بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد (وجعل لکم) و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما (فیها سبلا) در آن زمین
راهها (لعلکم تهتدون) تا شاید که شما راه یابید بسلوک بر آن طرف بسوی بلاد و دیاری که خواهید
(والذی نزل) و وی آن خدای است که فرو فرستاد (من السماء) از آسمان (ماء بقدر) آبی
باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات
زراعت را کفایت نکند (فانشرنا به) پس زنده گردانیدیم بدان آب (بلدة میتا) جایگاه مرده یعنی
زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات غیبت بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعل
(کذلک) مانند آن زنده کردن (تخرجون) بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن (والذی
خلق الازواج) و آن خداوندی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع ما یکره مخلوقات را (کلها) همه آن یاری
و مددگاری (وجعل لکم) و ساخت برای شما (من الفلک) از کشتیها (والانعام) و از چهارپایان (ما ترکبون)
آنچه سوار شوید از خشکی و تری (لتستووا) تا راست شوید (علی ظهوره) بر پشتهای آن در سواری (ثم
تذکروا) پس یاد کنید (نعمة ربکم) نعمت پروردگار خود را (اذا استویتم علیه) چون راست شدید بروی
(وتقولوا) و بگوئید (سبحان الذی سخر) پاک است آن خدای که رام گردانید و زیردست ساخت
(لنا هذا) برای ما این کشتی و این چهارپایه را تا بمدد رکوب بر ایشان قطع بر و بحر می‌کنیم (وما کنا له)
و نبستیم ما مر این رکوب را بقوت خود (مقرنین) ضبط کنندگان و فرمان بردار سازندگان (وانا
الی ربنا) و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود (لمنقلبون) باز گردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که
جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست

* بیت *

* هشدار وعنان کشیده رو کاهرکار * * بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت *

در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله علیه السلام پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب را باید که کلمهٔ الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی رضی کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر نخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را چه فرمودند گفت ان تذکروا نعمة ربکم بآنکه یاد کنند نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارت است بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد (وَجَعَلُوا) وحکم می کنند کافران و مقرر می سازند (لَهُ) مرخدای را (مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا ط) از بندگان او نصیبی یعنی می گویند فرشتگان دختران اویند و این تعجبی است از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد می کنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه اجسام است (اِنَّ الْاِنْسَانَ) بدرستیکه کافر (لَكَفُورٌ مُّبِيْنٌ ط) ناسپاسی است آشکارا کفر او که نسبت ولد می کند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق می کنند و برای خود بنین می خواهند پس حق سبحانه می فرماید که (اَمِ اتَّخَذَ) آیا فرا گرفته است خدای برای خود (مِمَّا يَخْلُقُ) ع ۷
از آنچه می آفریند (بَنَاتٍ) دختران که اخس و انقص اند (وَّاَصْفٰكُمْ بِالْبَنِيْنَ ج) و شما را برگزیده خاص گردانید به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده (وَاِذَا بُشِّرَ) و چون خبر داده شود (اَحَدُهُمْ) یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا می کند از بنی ملیح (بِمَا ضَرَبَ) بآن چیزی که می سازد (لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا) برای خدای بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختران را که آن را اضافت بحق می کنند و فی الحقیقت آن وصف است مرخدای را بمثل و مانند چه ولد را لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای ضرب المثل می سازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد (ظَلَّ وَجْهُهٗ) گردد روی او (مُسْوَدًّا) سیاه شده از غایت غم و اندوه (وَّهُوَ كَظِيْمٌ o) و او پر است از غم و کرب و فزع یعنی آن غم بدل فرو می خورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدای چون روا میدارید (اَوَمَنْ يُّنَشَّؤُا) آیا آنکه ببالد و بزرگ شود و حفص ینشؤ بصیغهٔ مجهول خوانده از نشو یعنی آیا کسی که پرورده گردد (فِي الْحِلْيَةِ) در پیرایه یعنی با زیور و نعمت بار آید و او را قوت حرب و میدان داری باشد (وَهُوَ فِي الْخِصَامِ) و او در وقت مجادله و سخن گذاری (غَيْرُ مُبِيْنٍ ط) غیر آشکار کننده حجت

باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زمان ازین دو حلیه عاطل می باشند و حق تعالی فرمود که آیا کسی که این چنین باشد خدای او را فرزندی می گیرد و دیگر نهایت جهل ایشان بیان می فرماید (وَجَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ) و نام نهادند فرشتگان را (الَّذِيْنَ هُمْ) آنانکه ایشانند (عِبٰدُ الرَّحْمٰنِ) بندگان خدای (اِنَاثًا ط) دختران یعنی ملایکه را که عبادت دوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند (اَشَهِدُوْا) آیا حاضر بوده اند و دیده (خَلْقَهُمْ) آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان و در معالم آورده که حضرت رسول الله عم از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملایکه اناثند گفتند از پدران شنودیم و گواهی می دهیم که پدران ما دروغ نمی گویند حق تعالی فرمود که (سَتُكْتَبُ) زود باشد که نوشته شود (شَهَادَتُهُمْ) گواهی ایشان (وَيُسْـَٔلُوْنَ۝) و پرسیده شوند روز قیامت ازان (وَقَالُوْا) و گفتند قوم تو ما بیح از خزاعه (لَوْ شَآءَ الرَّحْمٰنُ) اگر خواستی خدای (مَا عَبَدْنٰهُمْ ط) نمی پرستیدیم ملایکه را و این بر سبیل مجادله می گفتند نه از روی اعتقاد غایه مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است لاجرم حق سبحانه فرمود که (مَا لَهُمْ) نیست ایشان را (بِذٰلِكَ) بدانچه می گویند (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش می گویند بلکه مشیت را حجت می سازند در تضییع فرمان الهی (اِنْ هُمْ) نیستند ایشان (اِلَّا يَخْرُصُوْنَ ط) مگر آنکه دروغ می گویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدایشان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد ایشان دروغ می گفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست (اَمْ اٰتَيْنٰهُمْ) نه چنین است که ایشان می گویند آیا دادیم ایشان را (كِتٰبًا مِّنْ قَبْلِهٖ) کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت قول ایشان (فَهُمْ) پس ایشان (بِهٖ) بدان کتاب (مُسْتَمْسِكُوْنَ۝) چنگ در زده گانند و بدان احتجاج نماینده گان و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند (بَلْ قَالُوْٓا) بلکه می گویند (اِنَّا وَجَدْنَآ اٰبَآءَنَا) بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را (عَلٰٓى اُمَّةٍ) بر طریقه و سیرتی (وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ) و ما بر پیهای ایشان (مُّهْتَدُوْنَ۝) راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران نادان است (وَكَذٰلِكَ) و همچنین (مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) نفرستادیم پیش از تو (فِيْ قَرْيَةٍ) در دیهی و مجمعی (مِّنْ نَّذِيْرٍ) هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده (اِلَّا قَالَ) مگر که گفتند (مُتْرَفُوْهَآ لا) متنعمان و توانگران و سروران آن دیه (اِنَّا وَجَدْنَآ) بدرستیکه ما یافته ایم (اٰبَآءَنَا) پدران خود را (عَلٰٓى اُمَّةٍ) بر کیشی و آیینی (وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ) و ما بر عقب ایشان

(مُقْتَدُونَ ۞) اقتدا کنندگانیم بدیشان (قُلْ) بگو ای محمد و حفص قال می خواند یعنی گفت پیغمبر که (اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ)
آیا متابعت پدران خواهان می کنید و اگرچه ما آورده ایم برای شما (بِاَهْدٰی) دینی راست تر (مِمَّا وَجَدْتُّمْ)
از آنچه یافته اید (عَلَيْهِ) بران دین (اٰبَاءَكُمْ ط) پدران خود را وایشان در تقلید چنان راسخ بودند که
از محض عناد (قَالُوْا) گفتند (اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهٖ) ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان (كٰفِرُوْنَ ۞)
نا گرویدگانیم بس از شست تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید * بیت *

* خلق را تقلیدشان بر باد داد * که دو صد لعنت بران تقلید باد *
* گرچه عقلش سوی بالا می برد * مرغ تقلیدش به پستی میبرد *

(فَانْتَقَمْنَا) پس انتقام کشیدیم (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی از مقلدان معاندان باستیصال ایشان (فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ) پس بنگر که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ۞) سرانجام تکذیب کنندگان در این سخن تسلیه
آن حضرت عم است پس می فرماید که اگر تقلید پدران می کنید باری تقلید ابراهیم عم کنید که اشرف ع 8
آبای شما است (وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ) و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم عم بعد از بیرون آمدن از غار
(لِاَبِيْهِ وَقَوْمِهٖ) مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستیدند (اِنَّنِيْ بَرَآءٌ) بدرستیکه من بیزارم
(مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ ۞) از آنچه می پرستید آنرا (اِلَّا الَّذِيْ فَطَرَنِيْ) مگر آن کسی که بیافرید مرا (فَاِنَّهٗ سَيَهْدِيْنِ ۞)
پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت (وَجَعَلَهَا) و ساخت ابراهیم عم کلمهٔ توحید را (كَلِمَةًۢ بَاقِيَةً)
کلمهٔ پاینده (فِيْ عَقِبِهٖ) در ذریت خود از ین است که همیشه در میان اولاد خلیل الله عم موحد بوده و کسیکه
خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد عم است یا امت مرحومه و بعضی برانند که
خدای کلمهٔ توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم عم (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ) تا شاید که کافران از شرک باز گردند
بدین وی در آیند (بَلْ مَتَّعْتُ) بلکه برخورداری دادم (هٰۤؤُلَآءِ) این گروه را از کفار قریش که معاصر
حضرت پیغمبر اند عم (وَاٰبَآءَهُمْ) و پدران ایشان را به عمر دراز و نعمت بی اندازه (حَتّٰى جَآءَهُمُ
الْحَقُّ) تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن یا دین اسلام (وَرَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ ۞) و پیغمبری
آشکار ابدلایل و معجزات یا بیان کنندهٔ توحید به حجج و آیات (وَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ) و آن هنگام که آمد
بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گذاری این نعمت زبان برداری کردندی ایشان
در ان انکار افزوده (قَالُوْا هٰذَا) گفتند این که آورده یعنی قرآن (سِحْرٌ) جادوئی است (وَّاِنَّا بِهٖ) و بدرستیکه
ما بدان (كٰفِرُوْنَ ۞) ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است (وَقَالُوْا) و گفتند دیگر بار

(لَوْلَا نُزِّلَ) چرا فرستاده نشد (هٰذَا الْقُرْاٰنُ) این قرآن اگر از پیش خدا است (عَلٰی رَجُلٍ) بر مردی (مِّنَ الْقَرْیَتَیْنِ) از یکی ازین دو دیه که مکه و طایف اند (عَظِیْمٍ) مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف و از طایف عروه و ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگ است بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبهٔ عالی است و استحقاق آن تجلی باشد بفضایل روحانیت و کمالات قدسیه و با این همه اختصاص می باید دانست که بفضل خاص از حضرت واهب العطایا است * مصرع * تا دوست از ان میان کرا می خواهد * لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که (اَهُمْ یَقْسِمُوْنَ) آیا ایشان بخشش می کنند (رَحْمَتَ رَبِّکَ ط) رحمت پروردگار تو که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بهر که خواهند در نبوت بکشایند (نَحْنُ قَسَمْنَا) ما بخشش کردیم (بَیْنَهُمْ) میان ایشان (مَّعِیْشَتَهُمْ) معیشت ایشان را یعنی آنچه زندگانی بدان کنند (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا) در حیات دنیا ایشان را تدبیر و تغییر آن عاجز اند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می نمایند (وَرَفَعْنَا) و برداشتیم ما (بَعْضَهُمْ) برخی از ایشان یعنی آدمیان را (فَوْقَ بَعْضٍ) زبر بعضی (دَرَجٰتٍ) در جهات روزی تا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجهٔ او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم (لِّیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ) تا فرا گیرند بعضی آدمیان (بَعْضًا) بعضی دیگر را (سُخْرِیًّا) کارکننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا همه آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نمایند تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود (وَرَحْمَتُ رَبِّکَ) و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت (خَیْرٌ) بهتر است (مِّمَّا یَجْمَعُوْنَ) از آنچه کافران جمع می کنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند (وَلَوْلَآ اَنْ یَّکُوْنَ النَّاسُ) و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان (اُمَّةً وَّاحِدَةً) یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت (لَّجَعَلْنَا) هر آینه می گردانیدیم (لِمَنْ یَّکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ) برای کسیکه می گرود بخدای (لِبُیُوْتِهِمْ) مر خانهای ایشان را (سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ) سقفهای از نقره (وَّمَعَارِجَ) و نردبانها که بدان (عَلَیْهَا) بر بام آن خانها (یَظْهَرُوْنَ لا) بر آیند خود را بنمایند (وَلِبُیُوْتِهِمْ) و می ساختیم مر خانهای ایشان را (اَبْوَابًا) درها (وَّسُرُرًا)

عَلَیْهَا) و تختها که بر آن (یَتَّکِئُوْنَ لا) تکیه کنند هم از نقره درین آیت اشارت است بحقارت دنیا
یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی
چه اکثر از طباع مجبول است بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل
بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر سقف خانها و نردبانها و درهای خانه و تختهای کافران را همه از نقره
کردمی (وَ زُخْرُفًا ط) و با وجود این ها ایشانرا طلاهم دادمی یا چنان کردمی که اینها از همه طلا ساختندی (وَاِنْ كُلُّ
ذٰلِكَ) و نیست آنچه هم یاد کرده شد (لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ط) مگر برخورداری و زندگانی این سرای یعنی
در صدد زوال و انتقال است (وَالْاٰخِرَةُ) و نعمت آخرت و گفته اند بهشت (عِنْدَ رَبِّكَ) نزدیک
پروردگار تو یعنی در حکم او (لِلْمُتَّقِيْنَ ۞) مر پرهیزگارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده
تا از محللذات فانی و متمتعات این جهانی اجتناب نموده * نظم *

* هر کس که رخ از متاع فانی برتافت * * و اندر طلب دولت باقی بشتافت *
* آنجا که کمال همتش بود رسید * * و آن چیز که مقصود دلش بود بیافت *

۹ ع (وَمَنْ يَّعْشُ) و هر که چشم بسوشد یعنی اعراض کند (عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ) از یاد کردن خدای یعنی از ذکر
احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد (نُقَيِّضْ) برگماریم (لَهٗ) مر او را
(شَيْطٰنًا) دیوی (فَهُوَ) پس آن دیو (لَهٗ قَرِيْنٌ ۞) مر او را همنشین و دمساز و مصاحب بمرادها زبود
و در دنیا پیوسته بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآباذ
قدس الله سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ
این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بی خواب و بعضی در خواب گفت آنچه در سرهای ایشان
است می بینی گفت نی پس چشم مرا بمالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها
به چشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال به چشم وی فرو می گذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست
گفت نخوانده که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا این ها شیاطین اند بر سرهای ایشان
نشسته و بر هر یک بقدر غفلات وی استیلا یافته * رباعی *

* دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم * * وزین معامله با دیو همنشین شده ایم *
* بپارگاه فلک بوده ایم در شکک نلک * * ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم *

(وَاِنَّهُمْ) و بدرستیکه دیوان (لَيَصُدُّوْنَهُمْ) هر آینه باز میدارند قرینان خود را (عَنِ السَّبِيْلِ) از راه حق

(وَيَحْسَبُونَ) و می‌پندارند کفار بنی آدم (أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ) آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان
راه یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین پندار اند که می‌باشند (حَتَّى إِذَا جَاءَنَا)
تا وقتیکه بیاید بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد می‌خواند یعنی بیاید بما معرض و قرآت بکر اظهر
است چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله به محشر آرند و بدوزخ افگنند و در معالم از
ابو سعید خدری رض نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و به محشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد
در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از وی تا وقتیکه بدوزخ روند والقصه چون بعرصهٔ محشر آیند (قَالَ)
گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را (يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ) ای کاشکی بودی میان من و تو
(بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ) دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ و در موضح آورده که
مشرق صیف و مغرب شتا است و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیو را
گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی (فَبِئْسَ الْقَرِينُ) پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان
گوید (وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ) و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا (إِذْ ظَلَمْتُمْ) چون ظلم کردید
بر نفسهای خود در دنیا (أَنَّكُمْ) برای آنکه شما هستید (فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ) در عذاب دوزخ
انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته‌اند سود نمیدارد
شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست
آورده‌اند که حضرت پیغمبر صلعم بایمان قوم دل بستگی تمام داشت چنانچه بشرایط دعوت بیشتر اقامت
می‌نمود و عناد و انکار ایشان افزونتر بود حق سبحانه فرمود که (أَفَأَنْتَ) آیا تو ای محمد (تُسْمِعُ الصُّمَّ)
توانی که بشنوانی کرانرا یعنی آنانرا که گوش دل او کراست سخن حق توانی شنوانید (أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ)
یا قوت آن داری که راه نمائی کورانرا یعنی کوردلانرا طریق حق توانی نمود (وَمَنْ كَانَ) و آنکه هست
(فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود
منه (فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ) پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان بتو
نمائیم دل خوش دار (فَإِنَّا مِنْهُمْ) بدرستیکه ما از ایشان (مُنْتَقِمُونَ) انتقام کشندگانیم بعذاب
(أَوْ نُرِيَنَّكَ) یا اگر بنمائیم ترا (الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ) آنرا که وعده کردیم ایشانرا از عذاب در دنیا
(فَإِنَّا عَلَيْهِمْ) پس بدرستیکه ما بر ایشان (مُقْتَدِرُونَ) توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود
در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو (فَاسْتَمْسِكْ) پس تو چنگ در زن (بِالَّذِي أُوحِيَ) بآن چیزی که

وحی کرده شده است (الیک ج) بسوی تو از آیات و احکام (انک) بدرستیکه تو (علی صراط
مستقیم ۝) بر راه راستی که زود برو بمنزل توان رسید (وانه) و بتحقیق که قرآن (لذکر لک) هر آینه
شرفی است و عزتی مر ترا (ولقومک ج) و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند
و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی مر قریش راست که تو از آنی
و عزاخص مر بنی هاشم راست از ایشان و جمعی گفته مراد از قوم امت است (وسوف تسئلون ۝)
و زود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت و قیام بسپاس داری آن (وسئل) و بپرس ای محمد (من ارسلنا
من قبلک) کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن (من رسلنا)
از فرستادگان ما که با ما یکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که ما (اجعلنا) آیا فرمودیم (من دون الرحمن)
بجز خدای (آلهة یعبدون ۝) خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان هیچ
ملت از ملل ایشان بپرستش کسی که بدون خدای باشند متعذر شده مراد باین کلام استشهاد است
با جماع انبیاء بر توحید و معالم فرموده که در شب اسری برای حضرت رسالت پناه ع رسل را جمع کردند
و گفتند بپرس از ایشان آن حضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید صاحب عین المعانی آورده
که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل ع پرسید که سید عالم ع این سوال کرد از انبیا میکائیل ع گفت
فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او از آن محکم تر است که این سوال کند * بیت *

* آنکه در کشف وارد است تمام * کی توجه کند باستدلال *

ع ۱۰ (ولقد ارسلنا موسی) و بدرستیکه فرستادیم موسی را ع (بآیاتنا) بمعجزات ما که علامات روشن
بود بر نبوت (الی فرعون وملائه) بسوی فرعون و گروه او (فقال) پس گفت موسی ع مر ایشانرا
(انی رسول رب العلمین ۝) بدرستیکه من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم (فلما جاءهم بآیاتنا) پس
آن هنگام که آورد موسی ع بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن
(اذا هم) همان وقت ایشان (منها یضحکون ۝) از آن می خندیدند یعنی افسوس می کردند و استهزا
می نمودند و اول مشاهده بی تامل در آن (وما نریهم) و نمی نمودیم ما ایشانرا (من آیة) هیچ نشانه
(الا هی) مگر آنکه او (اکبر) بزرگتر بود (من اختها) از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک
مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه متفضل بودند بر دیگری مراد وصف همه است به بزرگی
(واخذناهم بالعذاب) و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن (لعلهم یرجعون ۝)

لشاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند (وَقَالُوا) و گفتند با موسی عم (يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ) ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده یا معنی آن است که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را باین نام می خواندند و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر (ادْعُ لَنَا رَبَّكَ) بخوان از برای ما پروردگار خود را (بِمَا عَهِدَ) بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست (عِنْدَكَ) نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که می کنی مستجاب می کند دعای کشف عذاب از ما او را بخوان (إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ○) بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا) پس آن هنگام که ببردیم (عَنْهُمُ الْعَذَابَ) از ایشان عذاب را بدعای موسی عم (إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ○) همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی عم مترد د شد مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بتعرفه بانگی برآمد (وَنَادَى فِرْعَوْنُ) و ندا کرد فرعون بنفس خود (فِي قَوْمِهِ) در میان قوم خود بعد از گشتن عذاب از ایشان و از روی عظمت (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت ای گروه من یعنی قبطیان (أَلَيْسَ لِي) آیا نیست مرا باستقلال یعنی هست (مُلْكُ مِصْرَ) ملک مصر از اسکندریه تا سرحد شام (وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ) و این جویهای آب نیل (تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ج) میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او می گذشت پس او بدین جویها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود (أَفَلَا تُبْصِرُونَ ط) آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد (أَمْ أَنَا خَيْرٌ) بلکه من بهترم (مِنْ هَذَا الَّذِي) ازین کسی که در ملک من (هُوَ مَهِينٌ لا) او خوار و بی مقدار است (وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ○) و نمی تواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای واحلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسته و دیده بودند (فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ) پس چرا نیفگندند برو (أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ) دستوانها از زر و رسم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی می دادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی می کردند فرعون گفت که اگر موسی راست می گوید که بسیادت وریاست قوم نام زده شده چرا خدای تعالی او را دستوانه زرین نداده (أَوْ جَاءَ) یا چرا نیامدند (مَعَهُ

الملئکة) با او فرشتگان (مقترنین ۞) پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی
می فرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد می کند تا خیل او بسیار گردند و در هر حال مدد
و معاون او باشند پس این چگونه باشد که خدای تعالی مردی درویش بی کس را از پیش خود
برسالت فرستد (فاستخف) پس سبک عقل یافت فرعون و زین مکر (قومه) گروه خود را یعنی این فریب
در ایشان اثر کرد (فاطاعوه) پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت موسی عم برداشتند (انهم
کانوا) بدرستیکه فرعونیان بودند (قوما فاسقین ۞) گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری
وی مانکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتنا کرده موسی را عم بانظر حقارت دیدند و ندانستند که ۞ بیت ۞

۞ فرعون و عذاب ابد و ریش مروح ۞ ۞ موسی کلیم الله و چوبی و شبانی ۞

(فلما آسفونا) پس چون در غضب کردند ما را بافراط مکابره و اسراف در کابره یا بخشم آوردند رسول
ما را (انتقمنا منهم) انتقام کشیدیم از ایشان (فاغرقناهم اجمعین ۞لا) پس همه ایشان را غرق
ساختیم در دریا (فجعلناهم سلفا) پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانیکه بعد از ایشان آیند
یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند (ومثلا
للآخرین ۞) و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه
قضیه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است و از آن جمله آنکه چون فرعون بآب
نازش کرد او را هم بآبش غرق ساختند و بآنچه نازید از دریا باو نرسید ۞ بیت ۞

۞ در مصر داری که باشدت مصرداری ۞ ۞ اندر سر آن روی که در مصرداری ۞

در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر عم با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون
خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی عم معبود ترسایان است من دون الله و تو گمان می بری که او بنده
صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله عم
ع ۱۱ ملزم شد آیت آمد که (ولما ضرب ابن مریم مثلا) و چون زده شد برای پسر مریم مثلی (اذا قومک) آنگاه
قوم تو (منه یصدون ۞) از آن مثل اعراض کنند و آواز بلند بر دارند قول دیگر در سبب نزول این آیت آن
است که گفتند عیسی عم مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه کردند
که چون روا است که عیسی عم ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آن است که بعد از
نزول آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را هم بدون خدای

می‌پرستیدند هرگاه که عیسی عم در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم مؤید این قول است آنچه
فرماید (وَقَالُوٓا ءَأَٰلِهَتُنَا خَيْرٌ) و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهترند (أَمْ هُوَ ط) یا عیسی هرگاه که حصب جهنم
باشد گو ایشان نیز باشند (مَا ضَرَبُوهُ) نزدند آن مثال را (لَكَ) برای تو (إِلَّا جَدَلًا ط) مگر برای جدال
و خصومت نه از برای تمییز حق از باطل (بَلْ هُمْ قَوْمٌ) بلکه ایشان در همه امور گروهی اند (خَصِمُونَ ۝)
خصومت گران و لجاج کنندگان (إِنْ هُوَ) نیست عیسی عم (إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا) مگر بنده که منت نهادیم (عَلَيْهِ)
بروی به نبوت و رسالت (وَجَعَلْنَٰهُ مَثَلًا) و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب (لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ط) برای
بنی اسرائیلیان یعنی ولادت او بی پدر قصه است در غرابت چون مثل سایر قصها (وَلَوْ نَشَآءُ) و اگر خواهیم ما
(لَجَعَلْنَا) هر آینه می‌سازیم (مِنكُم) بدل از شما (مَّلَٰٓئِكَةً) فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما
ملایکه آریم که ایشان (فِى ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ۝) در زمین در پی در آیند شما را (وَإِنَّهُۥ) و بدرستیکه
عیسی عم (لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ) علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانید که نزدیک است قیامت چه یکی از علامات
قیامت نزول عیسی است عم که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین فرود آید نزد یک منارهٔ ربع
بیضا در طرف شرقی دمشق و جامهٔ رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده
و دو خسارهٔ مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون
سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم
وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام
بدو رسد و او را بکشد انگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی عم بکوه طور برد مومنان را و آنجا متحصن گردد
القصه چون معلوم شد که عیسی عم نشانهٔ قرب قیامت است (فَلَا تَمْتَرُنَّ) پس مکنید جدال منمایید (بِهَا)
بآمدن قیامت (وَٱتَّبِعُونِ ط) و پیروی کنید شرع رسول مرا (هَٰذَا) این است (صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ۝) راه
راست که کس بر وی گمراه نشود (وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ ج) و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک
صراط مستقیم بوسوسهٔ خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید (إِنَّهُۥ لَكُمْ)
بدرستیکه او مر شما را است (عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝) دشمنی آشکارا (وَلَمَّا جَآءَ عِيسَىٰ) و آن هنگام که آمد
عیسی عم (بِٱلْبَيِّنَٰتِ) بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه (قَالَ) گفت مر بنی اسرائیلیان را
(قَدْ جِئْتُكُم) بدرستیکه آمدم بشما (بِٱلْحِكْمَةِ) بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی (وَلِأُبَيِّنَ لَكُم)
و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما (بَعْضَ ٱلَّذِى تَخْتَلِفُونَ) هر آینه اختلاف می‌کنید (فِيهِ ج)

در ان از امور دین یا احکام توریت (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از عذاب خدای (وَاَطِيْعُوْنِ ۝)
و فرمان برید مرا هر چه فرمایم (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای که بحکم او می فرمایم (هُوَ رَبِّيْ) او آفریدگار من است
(وَرَبُّكُمْ) و آفریدگار شما است (فَاعْبُدُوْهُ ط) پس او را پرستید بیگانگی (هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ۝) این است
راه راست بی کجی و انحراف (فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ) پس مخالف شدند گروهها (مِنْ بَيْنِهِمْ ج) از میان
ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرسیه و شمعونیه (فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا) پس وای بر آنانکه
ستم کردند ازین احزاب (مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ اَلِيْمٍ ۝) از عذاب روزی که دردناک است عذاب او
(هَلْ يَنْظُرُوْنَ) آیا چشم می دارند اعراب یعنی منتظر نیستند (اِلَّا السَّاعَةَ) مگر قیامت را (اَنْ تَاْتِيَهُمْ
بَغْتَةً) آنکه بیاید بدیشان ناگهان (وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ۝) و ایشان ندانند او را بسبب غفلت و اشتغال
بامور دنیا (اَلْاَخِلَّاءُ) دوستان کفر یا معصیت (يَوْمَئِذٍ) در ان روز (بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ) بعضی از
ایشان مر بعضی را دشمن باشند (اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ ۝) مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی از ان روز کافران
که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که یلعن بعضهم بعضا و مومنان
که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات کاشفی
مذکور است که خلت چهار نوع می باشد خلت اول حقیقی که محبت روحانیه است و آن مستند بوده بتناسب
ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیا و شهدا و اصفیا بایکدیگر * دوم محبت قلبیه و اسناد این
بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی امم با انبیاء و ارادت
مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و ثمر فواید و نتایج
صوری و معنوی است * سوم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح
دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا * چهارم محبت نفسانیه
است و اسناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع
از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون منتهی و جود نگیرد و غرض و حاجت
بحصول نپیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود

*** نظم ***

* دوستی کان غرض آمیز شد * دوستی دشمنی انگیز شد *

* مهر که از هر غرضی گشت پاک * راست چو خورشید بود تابناک *

(يٰعِبَادِ) منادی در ان روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی می فرماید ای بندگان من (لَاخَوْفٌ) ١٣ ع

نیست ترسی (عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ) بر شما امروز از ناشایست کار (وَلَآ اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ) و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی می کند که (اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاٰیٰتِنَا) بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما (وَکَانُوْا مُسْلِمِیْنَ) و بودند گردن نهادگان فرمان خدای را آنگه منادی گوید (اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ) در آیید در بهشت (اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ) شما و زنان مومنهٔ شما (تُحْبَرُوْنَ) شاد گردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته (یُطَافُ عَلَیْهِمْ) بگردانند بر بندگان در بهشت در آیندگان (بِصِحَافٍ) کاسهای پهن (مِّنْ ذَهَبٍ) از زر و در آن چند نوع طعام (وَّاَکْوَابٍ) و کوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب (وَفِیْهَا) و در بهشت بود ایشان را (مَا تَشْتَهِیْهِ الْاَنْفُسُ) آنچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش گراید و حفص تشتهیه الانفس خواند (وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ) و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند و در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جملهٔ نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهرهٔ عین در تیسیر فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز می تواند بود چشمی را که غشاوت اعتزال بر نظرهٔ بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان گوی که تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز مشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست * بیت *

* پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را * لذت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست *

امام قشیری رح آورده که لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را چندانکه شوق بیشتر بود لذت دیدار فزونتر باشد از ذوالنون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت است هر کرا دوستی بیشتر بود شوق او بدیدار دوست زیاده تر است در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان است و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت من بجهت شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصهٔ مشتاقانم * شعر *

* الا طال شوق الابرار الى لقائي * وانا اليهم اشد شوقا *

* نظم *

* دلم از شوق تو خون است ندانم چون است * در دلم شوق جمالت ز بیان بیرون است *
* در دلم شوق تو هر روز فزون می گردد * دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزون است *

آنگه برای تمامی لذت بهشتیان می فرماید (وَاَنْتُمْ فِیْهَا) و شما در بهشت (خٰلِدُوْنَ) جاوید باشندگانید و کمال

نعمت در ان است که ادراییم زوال نباشد (وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي) و آن بهشتی که امروز (أُورِثْتُمُوهَا)
میراث داده شده اید آن را آن بهشت موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و بشما میراث
داده‌ام (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) بآنچه بودید که عمل می کردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ
میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید (لَكُمْ فِيهَا) مر شما راست در جنت (فَاكِهَةٌ
كَثِيرَةٌ) میوه بسیار (مِنْهَا تَأْكُلُونَ) و از آن همی خورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع
است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از ان درخت بروید (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ)
بدرستیکه کافران (فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) در عذاب جهنم جاوید مانندگانند (لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ) سست
نکند و سبک نگردانند عذاب را از ایشان (وَهُمْ فِيهِ) و ایشان در عذاب (مُبْلِسُونَ) ناامیدانند از
راحت نجات و از خفت عقوبات (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ) و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن
(وَلَكِنْ كَانُوا) و لیکن بودند (هُمُ الظَّالِمِينَ) ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند
در غیر موضع آن (وَنَادَوْا يَا مَالِكُ) و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک
در خواه از خدای (لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را پروردگار تو تا باز رهیم از
کشیدن عذاب (قَالَ) گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل
روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد (إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ) بدرستیکه شما درنگ
کنندگانید در دوزخ که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب
مالک مر ایشان را گوید (لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ) بدرستیکه آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن
درست بر زبان پیغمبران (وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ) و لیکن بیشتر شما (لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) مر سخنان حق را
کاره بودید و پسند نکردید (أَمْ أَبْرَمُوا) بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند (أَمْرًا) کاری که در دفع
و ابطال آن با کیدی برای پیغمبران (فَإِنَّا مُبْرِمُونَ) پس بدرستیکه ما نیز محکم کنندگانیم کاری را
برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران به نصرت انبیاء (أَمْ يَحْسَبُونَ) آیا می پندارند منکران
کفار (أَنَّا لَا نَسْمَعُ) آنکه ما نشنویم (سِرَّهُمْ) سخن نهانی ایشان که در دل می گویند (وَنَجْوَاهُمْ)
و آنچه بر زبان با یک دیگر مشورت کنند (بَلَى) آری می شنویم آن را (وَرُسُلُنَا) و فرستادگان ما که
حفظه اند (لَدَيْهِمْ) نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان (يَكْتُبُونَ) می نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه
نهانیهای ایشان را بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد (قُلْ) بگو

ای محمد (اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ) اگر باشد مر خدایرا (وَلَدٌ صلے) فرزندی چنانچه گمان می برید (فَاَنَا اَوَّلُ الْعٰبِدِيْنَ ۝)
پس من اول پرستندگانم خدایرا بیگانگی بایستی که من بیدانستم وچون میدانم که او را فرزند نیست شما
اثبات ولد از کجا پیدا می کنید وصاحب کشاف در معنی آیت گفته که اگر خدای را فرزند بودی ببرهان صحیح
وحجت روشن ثابت شدی پس او را تعظیم کنندگان بودمی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای می کنم اگر او را
فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است ومبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی
نضر بن حارث لعنه الله در لاف گاه خود نشسته بود واغلب صنادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن
خوض نموده آغاز استهزا کرد ولید مغیره در آن وقت میلی اسلام داشت وپیوسته حمایت قرآن میکرد
وگفت ای نضر بقرآن استهزا می کنی بخدای که نمی گوید محمد الاحق نضر گفت من نیز حق می گویم محمد میگوید
لا اله الا الله من هم می گویم لا اله الا الله اما اضافت می کنم که ملایکه بنات الله اند این سخن به پیغمبر هم رسید
وآنحضرت هم اندوهناک شد جبرئیل هم این آیت فرود آورد ونضر پیش ولید آمده این آیت برخواند
وگفت که خدای محمد مارا درین آیت تصدیق کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای
احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است می گوید که نیست ونبوده مر خدای را فرزندی آنکه
فرموده که بگو که من اول موحدانم (سُبْحٰنَ) پاک است وبی عیب (رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدگار آسمانها
وزمینها (رَبِّ الْعَرْشِ) خداوند عرش (عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝) از آنچه وصف می کنند کافران او را یعنی ولد
می گویند در دنیا (فَذَرْهُمْ) پس بگذار ایشان را (يَخُوْضُوْا) تا شروع می کنند در باطل (وَيَلْعَبُوْا) وبازی
کنند در دنیا (حَتّٰى يُلٰقُوْا) تا وقتیکه ببینند (يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ ۝) روزی که وعده کرده شده اند
بملاقات آن یعنی روز قیامت (وَهُوَ الَّذِيْ فِي السَّمَآءِ اِلٰهٌ وَّفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ ط) واواست خداوند آسمان
وزمین پرستندگان وبندگان از ملایکه وجن وانس (وَهُوَ الْحَكِيْمُ) واواست راست کار در تدبیر خلق (الْعَلِيْمُ ۝)
دانا بمصالح ایشان (وَتَبٰرَكَ الَّذِيْ لَهٗ) وبزرگوار است آنکه مر او راست (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ) بادشاهی آسمان وزمین (وَمَا بَيْنَهُمَا) وآنچه میان آسمان وزمین است یعنی حکم او بر همه اجزای
کونات روان است (وَعِنْدَهٗ) ونزدیک اواست (عِلْمُ السَّاعَةِ ط) دانستن وقتی که قیامت در ان
قایم شود (وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝) وبسوی او باز گردیده شوید همه خلایق در ان روز (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِيْنَ)
ومالک در آن روز نباشند آنانکه (يَدْعُوْنَ) می پرستند کافران ایشان را (مِنْ دُوْنِهِ) بدون خدای
(الشَّفَاعَةَ) درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه وجن وانس واصنام که مشرکان بشفاعت

ایشان امیدوار اند آن روز توانند شفاعت کردن (إِلَّا مَنْ شَهِدَ) مگر کسیکه گواهی داده باشد (بِالْحَقِّ) براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر عم که ایشان را بتهٔ شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند (وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۸۶﴾) وایشان میدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت کنند الا مومنان گناهگار انرا (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ) واگر بپرسی تو عابدان و معبودانرا که بیافرید ایشانرا (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) هرآینه می گویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نتوانند کرد (فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۸۷﴾) پس بکجا برگردانیده می شوند مشرکان از عبادت او به پرستش غیر او (وَقِيلِهِ) و نزدیک خدا است دانستن قول رسول آنجا که گفت (يَا رَبِّ) ای پروردگار من (إِنَّ هَٰؤُلَاءِ) بدرستیکه این گروه یعنی معاندان قریش (قَوْمٌ) گروهی اند که از روی عناد و مکابره (لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾) نمی گروند (فَاصْفَحْ) پس اعراض کن (عَنْهُمْ) از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان (وَقُلْ سَلَامٌ ط) و بگو سلام و متارکه از شما مطلوب نیست این حکم بآیت قتال منسوخ است (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾) پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب برایشان فرود آید در دنیا روز بدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ﴿﴾) وهي تسع وخمسون آية

(حم ﴿۱﴾) امام ابو الليث رح در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سرهما نقل می کند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در صور مصدره بحروف مقطعه مجتمع است در ان حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس مرا در ابرای تفهیم عوام در جمیع سور تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود را از تو هماسوی و گویند معنی او آنست که حم یعنی کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشته (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾) ع
و سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که بمحض کرم (إِنَّا أَنزَلْنَاهُ) بدرستیکه ما فرستادیم اورا (فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ) در شبی بزرگ و بابرکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در ان شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطهٔ مطالب صوری و معنوی است از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده (إِنَّا كُنَّا) بدرستیکه هستیم ما (مُنذِرِينَ ﴿۳﴾) بیم کننده بانزال قرآن درین شب وجمعی برانند که لیلهٔ مبارکه شب برات است و آن شب نیمهٔ شعبان است و برکات او در نزول ملایکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم است (فِيهَا) درین شب (يُفْرَقُ) جدا کرده و فیصل داده شود (كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۴﴾) هرامری که حکم کرده شده است درهمه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی

قاعده است که بدین امت داده و در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد هر موئی که بر گوسفندان بنی کلب است و درین شب آب زمزم زیاده می شود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که درین شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک ویرا بشارت دهند به بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی دیگر او را باز دارند از آفات دنیا و ده ملک دیگر دفع مکائد شیطان می کنند از وی و درین شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت می کنند (اَمۡرًا) فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا درین شب (مِّنۡ عِنۡدِنَا ط) از نزدیک ما (اِنَّا كُنَّا) بدرستیکه هستیم ما (مُرۡسِلِيۡنَ ۚ) فرستنده ترا که محمدی (رَحۡمَةً مِّنۡ رَّبِّكَ ط) بخشایشی از نزدیک پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

* نظم *

* در دو عالم بخشش و بخشایش است * خلق را از بخشش آسایش است *

* خواجه چون در مدیح خویش صفت * انما انا رحمة مهداة گفت *

یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملائکه را درین شب فرستادیم بسلام مومنان (اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيۡعُ الۡعَلِيۡمُ ۝) بدرستیکه خدای شنوا و داناست بهمه نیتهای ایشان (رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضِ ط) آفریدگار آسمانها و زمینها است (وَمَا بَيۡنَهُمَا ۘ) و آنچه میان آسمانها و زمینها است پس بدانید ای آفریدگان (اِنۡ كُنۡتُمۡ مُّوۡقِنِيۡنَ ۝) اگر هستید شما بی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین (لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ) هیچ معبودی و مستحق سزای پرستش نیست مگر او (يُحۡيٖ) زنده می گرداند (وَيُمِيۡتُ ط) و می میراند یعنی او است موجد کننده موت و حیات (رَبُّكُمۡ) او است پروردگار شما (وَرَبُّ اٰبَآئِكُمُ الۡاَوَّلِيۡنَ ۝) و پروردگار پدران نخستین شما (بَلۡ هُمۡ) بلکه کافران بدین سخن موقن نیستند (فِيۡ شَكٍّ يَّلۡعَبُوۡنَ ۝) در گمانند بقرآن بازی کنندگان (فَارۡتَقِبۡ) پس تو منتظر باش برای ایشان (يَوۡمَ تَاۡتِى السَّمَآءُ) روزی که بیاید آسمان (بِدُخَانٍ مُّبِيۡنٍ لا) بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابی است که نازل گردد به ستمکاران در عین المعانی آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را پوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر عم شدت جوع بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان می خوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان مشابه دخان چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین پراگنده می شود و اشکال دود و لهذا سال قحط را سنة الغبراء گویند وجه تسمیه عام الرماد همین است

و بقول بعضی آن است که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط ساعه آمده
که قد کرالدخان و الدجال و آن دودی باشد از مشرق تا بمغرب (یغشی الناس) فرو گیرد مردمان را
و بعد چهل روز بر دارند و مومنان را از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه
سازد و ملایکه ایشان را می گویند (هذا عذاب الیم) این است عذابی دردناک که حق سبحانه و تعالی
وعده کرده بود ایشان زاری کنند و گویند (ربنا اکشف عنا العذاب) ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب
را (انا مؤمنون) بدرستیکه ما گروندگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ما ایمان
آریم حق سبحانه می فرماید که (انی) چگونه بود (لهم الذکری) مر ایشان را پند گرفتن بدین منوال و عذاب
(وقد جاءهم) و حال آنکه آمد بدیشان (رسول مبین) فرستاده آشکارا کننده معجزات و ایشان
بدان متذکر نشدند (ثم تولوا) پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند (عنه) از ایمان بدو
(وقالوا معلم) و گفتند او آموخته شده است یعنی جبیر و یسار قرآن بوی می آموزند (مجنون) دیوانه
است و دماغ او مخبط شده است و با وجود این همه چون وعده ایمان می دهند (انا کاشفوا العذاب) بدرستیکه
ما بردارنده عذابیم از ایشان (قلیلا) زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر عم تا آخر اعمار ایشان اما
هیچ فائده ندهد (انکم عائدون) بدرستیکه شما بازگردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان
و جمعی از قریش بمدینه آمدند و بجد او رحمن سوگند به پیغمبر عم دادند و آن حضرت عم دعا فرموده بلای قحط
مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون
مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند
از شرک و فسق (یوم نبطش البطشة الکبری) یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ
یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعیدی می کند مشرکان را که
دران روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر (انا منتقمون) بدرستیکه ما انتقام کننده ایم
دران روز (ولقد فتنا) و بدرستیکه ما امتحان کردیم (قبلهم) پیش از کفار مکه (قوم فرعون) گروه
قبطرا از ملازمان فرعون (وجاءهم) و آمد ایشانرا (رسول کریم) پیغمبری بزرگوار در حسب و
نسب یعنی موسی بن عمران عم (ان ادوا الی) بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و فرستید با من
(عباد الله) بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را (انی لکم) بدرستیکه من مر شما را (رسول امین)
فرستاده امینم بوحی متهم نیستم که بر بیگانه خواهی خیانت را (وان لا تعلوا) و آمدم بآنکه سرکشی مکنید

وکبر میارید (عَلَى اللّٰهِ ط) بر خدای و امانت وحی او نمائید (اِنِّیْ اٰتِیْکُمْ بِسُلْطَانٍ) بدرستیکه من آرنده ام
بشما حجتی (مُّبِیْنٍ ج) روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی ع م
کردند موسی ع م فرموده که (وَاِنِّیْ عُذْتُ) و بدرستیکه من پناه بردم (بِرَبِّیْ وَرَبِّکُمْ) به پروردگار خود و
پروردگار شما (اَنْ تَرْجُمُوْنِ ۝) از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وحی نامه از من است
(وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ) و اگر باور نمی دارید مرا و نمی گروید بمن (فَاعْتَزِلُوْنِ ۝) پس کرانه کنید از من
و میازارید مرا * مصرع * مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان * ایشان سخن آنحضرت ع م قبول ناکرده
آغاز جفا کردند بدست و زبان (فَدَعَا رَبَّهٗ) پس بخواند موسی ع م پروردگار خود را (اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ) با آنکه این
گروه قبطیان (قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ ۝) گروهی اند مصر بکفر دگر یعنی ایشانرا هلاک کن که مشرکانند چون حق تعالی
دعای وی اجابت کرد و گفت (فَاَسْرِ بِعِبَادِیْ لَیْلًا) پس ببر بندگان مرا بشب از مصر (اِنَّکُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ۝)
بدرستیکه شما از پی در آمدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما در آیند و باب
دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشگافد و بر وی راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند (وَاتْرُکِ الْبَحْرَ) ع ۱۰
و بگذار دریا را (رَهْوًا) ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا مزن که با حال
اول رود و بگذار تا قبطیان در وی در آیند و مترس (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (جُنْدٌ مُّغْرَقُوْنَ ۝)
گروهی غرق شدگانند یعنی همه در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند (کَمْ تَرَکُوْا) چه بسیار
بگذاشتند (مِنْ جَنّٰتٍ) از بوستانهای پر درخت (وَّعُیُوْنٍ لا) و چشمهای آب روان (وَّزُرُوْعٍ)
و کشتهای رسیده (وَّمَقَامٍ کَرِیْمٍ لا) و منزلهای نیکو آراسته (وَّنَعْمَةٍ کَانُوْا) و اسباب تنعم و برخورداری
که بودند (فِیْهَا) در آن نعمت (فٰکِهِیْنَ ۝) متنعمان و شادی کنان (کَذٰلِکَ ط) کار ما با مکذبان همچنین
است (وَاَوْرَثْنٰهَا) و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را (قَوْمًا اٰخَرِیْنَ ۝) بگروه دیگر از مردمان
یعنی بنی اسرائیل را (فَمَا بَکَتْ) پس نگریست (عَلَیْهِمُ السَّمَآءُ) بر ایشان آسمان (وَالْاَرْضُ) و زمین
یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد در معالم آورده که چون مومنی بمیرد جای او از آسمان و زمین
بر وی بگریند و از انس رض منقول است که حضرت رسول ع م فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان
دو در باشد دری که روزی او از آن فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در
از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و بر وی بگریند عطار رح می گوید که گریه آسمان سرخی اطراف است
در معالم آورده که چون امیرالمومنین حسین بن علی مرتضی کرم الله وجههما شهید شد آسمان بر وی گریست

وگریهٔ او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب گفته‌اند

* نظم *

* این سرخی شفق که برین چرخ مینا است * هر شام عکس خون شهیدان کربلا است *
* گر چرخ خون ببارد ازین غصه درخور است * ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست *

وگفته‌اند گریهٔ آسمان و زمین هم چون گریهٔ آدمیان است و بعضی برآنند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد که دلالت بود بر حزن و اسف هم چون گریه که اغلب دال است بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که با آسمان رود و بروی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست (وَمَا كَانُوا) و نبودند (مُنْظَرِينَ ۝) مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) و هر آینه برهانیدیم
ع ۱۴
بنی اسرائیل را (مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ لا) از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل (مِنْ فِرْعَوْنَ ط) از فرعون (إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا) بدرستیکه بود فرعون سرکشیده و خود را بلند ساخته (مِنَ الْمُسْرِفِينَ ۝) از کافران که متجاوز شدند از حد و اندازه (وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ) و بدرستیکه برگزیدیم موسی و مومنان بنی اسرائیل را (عَلَىٰ عِلْمٍ) بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوار اند بر آنکه برگزینیم ایشانرا (عَلَى الْعَالَمِينَ ۚ) بر عالمیان زمان ایشان (وَآتَيْنَاهُمْ) و دادیم مر ایشان را (مِنَ الْآيَاتِ) از نشانهای قدرت (مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ۝) آنچه در و نعمت آشکارا بود چون شگافتن دریا و انزال من و سلوی (إِنَّ هَٰؤُلَاءِ) بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش (لَيَقُولُونَ لا) هر آینه می گویند (إِنْ هِيَ) نیست عاقبت کار و خاتمهٔ حال (إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ) مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از وحیاتی نیست (وَمَا نَحْنُ) و نیستیم ما (بِمُنْشَرِينَ ۝) زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ (فَأْتُوا بِآبَائِنَا) پس بیارید پدران ما را (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهالت بوده زیرا که نه هر چه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعدهٔ بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود سخن واهی و تحکم نرسد (أَهُمْ خَيْرٌ) آیا قوم قریش بهتر اند در قوت و شدت و مال و شوکت (أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ لا) یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و ابهت و در غایت کثرت (وَالَّذِينَ) و آنانکه بوده‌اند (مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند (أَهْلَكْنَاهُمْ ز) هلاک کردیم ایشانرا (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکه ایشان بودند (مُجْرِمِينَ ۝) گروه کافران و منکران بعث و حشر از فحوای اخبار و آثار چنان مفهوم می گردد که تبعی بود از حمیر کنیت او ابوکرب نام او اسعد بن ملیکای کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم

بگشت و حمیره را بنا کرده و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و بروایتی از ابن عباس رض هست که
او پیغمبر بوده و در حدیث آمده است که نمی دانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عایشه صدیقه رض منقول
است و شنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را
و در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده دو حبر بنی قریظه که
کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده بنزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر
آخر الزمان است و نفر بعث آن حضرت ع‍م کردند او از سر قتال و امر مدینه درگذشت و او آتش پرست
بود و بر دست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل بسر راه او آمده
گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در وی گنج است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه
و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار درمیان آورد گفتند ای ملک زینهار
که آن شهر بهترین بقعه است بروی زمین و هیچ کس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجا باید
آورد تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر
آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل خداپرستی بر ایشان خواند و ایشان
در عناد افزودند گفتند ما با آتش امتحان می کنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس
را دعوی بودی بر یکدیگر در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار
با مصاحف خود با آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کسان ایشان بتمامی بسوختند و
نزد ارباب سیر شکر الله سعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه ع‍م بشامول یهودی
سپرد که اگر حضرت را دریابد بوی سپرد و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بیستم از نسل
شامول ابوایوب انصاری بود رض و نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول الله ع‍م سه نوبت فرمود که
مرحبا بالاخ الصالح و از زاهدی رح نقل است که ابو کرب اسعد حمیری او تبع ایمان آورده به پیغمبر ما
ع‍م قبل از بعث آن حضرت ع‍م بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش
از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعث بوده باشد (وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ) و نیافریدیم
آسمانها و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (لَاعِبِينَ) بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم
نه بازی یا که مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و بحکمت تمیز که آدمیان را معطل و مهمل
گذاریم بی ثواب و عقاب (مَا خَلَقْنَاهُمَا) نیافریدیم اهل ارض و سما را (إِلَّا بِالْحَقِّ) مگر برای حق که

آن مثوبت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان
بسبب غفلت و عدم فکرت (لَا يَعْلَمُوْنَ۝) نمی دانند که فعل حکیم بحق بود (اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ) بدرستیکه روز
جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی (مِيْقَاتُهُمْ اَجْمَعِيْنَ۝) هنگام جمع شدن
همه آدمیان است (يَوْمَ لَا يُغْنِيْ) روزی که دفع نکند (مَوْلًى) دوستی و خویشاوندی (عَنْ مَّوْلًى)
از دوست و خویشان خود (شَيْئًا) چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را هیچ چیز (وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ۙ)
و نباشد از دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر (اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ ؕ) مگر کسی که خوشنود باشد
خدای تعالی برو یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت (اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيْزُ) بدرستیکه خدای
غالب است کسی را که او عذاب کند کسی یاری بکند او را (الرَّحِيْمُ ۧ) مهربان است بهر که رحمت
کند او را بشفاعت دهد (اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوْمِ ۙ) بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوهٔ آن (طَعَامُ
الْاَثِيْمِ ۛ۝) خوردنی گناهگاران است یعنی ابوجهل و احزاب وا از زقوم چون بخورند (كَالْمُهْلِ ۛ) مانند مس
در دیگ گداخته (يَغْلِيْ فِي الْبُطُوْنِ) بجوشد در شکمها جوشیدنی (كَغَلْيِ الْحَمِيْمِ) مثل جوشیدن آب گرم
یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را و بکند از ذراعها و احشای ایشان را پس حق سبحانه زبانیه را گوید ع ١٥
(خُذُوْهُ) بگیرید این گنهگاران را (فَاعْتِلُوْهُ) پس بکشید ش بعنف و قهر (اِلٰى سَوَآءِ الْجَحِيْمِ ۖ) بمیانهٔ
دوزخ (ثُمَّ صُبُّوْا) پس آنگاه بریزید (فَوْقَ رَاْسِهٖ) بر سر او (مِنْ عَذَابِ الْحَمِيْمِ ؕ) از عذاب آب
گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود هم چنانچه درون از زقوم معذب است و بگویند مر او را که
(ذُقْ ۙ) بچش و بکش این عذاب را (اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ) بدرستیکه تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم
خود (الْكَرِيْمُ ۝) بزرگوار بزعم خود ابوجهل می گفت که من اعز و اکرم اهل وادیم ذر اظها از من عزیزتر
نیست در آن روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی کریمی می کرد (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه
این عذاب (مَا كُنْتُمْ بِهٖ) آن است که شما بودید که بآن (تَمْتَرُوْنَ ۝) شک می آوردید تا اکنون معاینه
دیدید (اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ لا) بدرستیکه پرهیزگاران (فِيْ مَقَامٍ اَمِيْنٍ ۙ) در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی
مقامی که دور و آفات و مخافات باشد (فِيْ جَنّٰتٍ) در بوستانها (وَّعُيُوْنٍ ؕ) و چشمها (يَّلْبَسُوْنَ) می پوشند
(مِنْ سُنْدُسٍ وَّاِسْتَبْرَقٍ) از حریرهای نازک و سطبر (مُّتَقٰبِلِيْنَ ۚ ۙ) درحالتیکه مقابل در مجالس یکدیگر و
با هم مستانس باشند و در تفسیر سورآبادی آورده است که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال
که حق سبحانه همه مومنان را برابر یک خوان بنشاند و همه روهای یکدیگر می بینند (كَذٰلِكَ ۟ قف) هم چنین بر این

حال می باشند بی تغییر و تبدیل (وَزَوَّجْنَاهُمْ) و قرین سازیم بهشتیان را (بِحُوْرٍ) بزنان سفید رو (عِيْنٍ ۝) سیاه چشم اختلاف است در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حور رای عینای بهشت (يَدْعُوْنَ فِيْهَا) می خواهند در بهشت (بِكُلِّ فَاكِهَةٍ) هر میوه که آرزو کنند (اٰمِنِيْنَ لا) درحالتیکه ایمنند از ضرر یا انقطاع آن (لَا يَذُوْقُوْنَ) نچشند (فِيْهَا الْمَوْتَ) در آنجا مرگ را (اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُوْلٰى ج) مگر مرگ پیشتر در دنیا چشیده اند و چون معهود نزدیک مردمان آن است که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست (وَوَقٰهُمْ) و نگاه دارد حق سبحانه بهشتیان را و آزار از ایشان دفع کند (عَذَابَ الْجَحِيْمِ ۝) عذاب دوزخ را (فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكَ ط) از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو (ذٰلِكَ) آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت (هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝) آنست رستگاری بزرگ (فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ) پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم (بِلِسَانِكَ) بلغت تو (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝) شاید که قوم تو فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند (فَارْتَقِبْ) پس چشم دار چیزیرا که بدیشان فرود آید (اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ ۝) بدرستیکه ایشان نیز منتظراند تا چه چیز بتو نازل شود اما از ان تو نصرت الهی خواهد بود و آزان ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هردم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه

* بیت *

* تابعان را وعدهٔ حسن المآب * منکران را وعدهٔ ذوقوا العذاب *

سورة الجاثیه وحي (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) سبع وثلثون آية مكية

(حٰمٓ ۝) حروف مقطعه مختصرات حروف اسمای الهی اند چنانچه اشارت است بحی و حفیظ و میم کنایت است از مالک و مجید و در لطائف آورده که حاکم ازلی است و میم مالک ابدی بدین هردو قسم یاد می کند که (تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ) فرو آمدن قرآن (مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ) از نزدیک خدای است بر همه غالب ١٦ ع
(الْحَكِيْمِ ۝) دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب (اِنَّ فِي السَّمٰوٰتِ) بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت (وَالْاَرْضِ) و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات (لَاٰيٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ط) هر آینه نشانها است مرگرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع (وَفِيْ خَلْقِكُمْ) و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی (وَمَا يَبُثُّ) و آنچه پراگنده میسازد در زمین (مِنْ دَآبَّةٍ) از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان (اٰيٰتٌ) علامتها است برای استدلال بر کمال حضرت ذوالجلال (لِّقَوْمٍ يُّوْقِنُوْنَ ۝) مرگروهی را که یگان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بوسطهٔ استدلال متیقن شوند (وَاخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ)

و در اختلاف شب و روز و با لوان متفاوت (وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ) و در آنچه فرو فرستاد خدای (مِنَ السَّمَاءِ)
از آسمان یا از ابر (مِن رِّزْقٍ) از روزی یعنی باران که سبب روزی است (فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ) پس
زنده گردانید بآن مطر زمین را (بَعْدَ مَوْتِهَا) بعد از خشکی و پژمرگی آن (وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ) و در
گردانیدن بادها باختلاف جهات و تفاوت احوال (آيَاتٌ) دلالتها است روشن و هویدا بر کمال
قدرت الهی (لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝) مر گروهی را که تعقل کنند (تِلْكَ) این دلیلها (آيَاتُ اللَّهِ) دلائل
قدرت خدای است یا این آیتها آیات قرآن است (نَتْلُوهَا عَلَيْكَ) می خوانیم بر تو آنرا (بِالْحَقِّ ۖ)
براستی و درستی (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ) پس بکدام سخن (بَعْدَ اللَّهِ) پس از سخن خدای
که قرآن است (وَآيَاتِهِ) و دلایل قدرت او (يُؤْمِنُونَ ۝) ایمان می آرید و حفص بیاء می خواند یعنی بکدام
سخن می گروند اگر بدین سخن نگروند (وَيْلٌ) سختی عذاب (لِّكُلِّ أَفَّاكٍ) مر هر دروغگوئی را است
(أَثِيمٍ ۙ) بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که (يَسْمَعُ) می شنود (آيَاتِ اللَّهِ) آیت های خدای که
(تُتْلَىٰ عَلَيْهِ) خوانده می شود برو (ثُمَّ يُصِرُّ) پس اصرار می کند یعنی اقامت می کند بر کفر خود (مُسْتَكْبِرًا)
در حالتیکه گردن کش است از ایمان بدان (كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا ۖ) گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون
گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝) پس مژده ده او را
بعذابی دردناک در دوزخ بشارت بر سبیل تحکم است (وَإِذَا عَلِمَ) و چون بشنود (مِنْ آيَاتِنَا) از
آیتهای کتاب ما (شَيْئًا) چیزی یعنی چون بوی رسد حجتی داند که از قرآن است (اتَّخَذَهَا هُزُوًا ۚ) فرا گیرد
آنرا مهزو به یعنی بدان افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد (أُولَٰئِكَ) آن گروه
مستهزیان (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝) عذابی خوار کننده (مِّن وَرَائِهِمْ) از پیش
روی ایشان (جَهَنَّمُ ۖ) دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل
ایشان بدوزخ خواهد بود (وَلَا يُغْنِي عَنْهُم) و دفع نکند از ایشان (مَّا كَسَبُوا) آنچه کسب کردند از اموال
و اولاد (شَيْئًا) چیزی از عذاب خدای (وَلَا مَا اتَّخَذُوا) و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرو گرفتند
(مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (أَوْلِيَاءَ ۖ) دوستان و معبودان (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ
عَظِيمٌ) عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز است (هَٰذَا) این قرآن (هُدًى ۖ) راه نماینده است
(وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگرویده اند (بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) بآیات پروردگار ایشان که قرآن یا دلایل قدرت ۱۷
است و نعمت (لَهُمْ عَذَابٌ) مر ایشان را است عذاب (مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ۝) از سخت ترین عذابی الم ع

دست نه (اَللّٰهُ) خدای (الَّذِي سَخَّرَ) آنست که رام کرد (لَكُمُ الْبَحْرَ) مر شما را دریا یعنی سطح او را
هموار گردانید تا چیزها ستخوانی مانند چوبها بر بالای او باستد و گفته اند تسخیر او این است که منع نمی کند از
غوص و عبور بر او (لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ) تا بیرود کشتیها (فِيهِ) در وی (بِأَمْرِهِ) بفرمان خدای (وَلِتَبْتَغُوا)
و تا طلب می کنید (مِنْ فَضْلِهِ) از فضل خدای انواع فایده ها چون تجارت و غواصی و صید ماهی (وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ۝) و تا شاید که شکر گوئید خدای را بر این نعمتها (وَسَخَّرَ لَكُمْ) و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای
منفعت شما (مَا فِي السَّمٰوَاتِ) آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر (وَمَا فِي الْأَرْضِ)
و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر (جَمِيعًا) همه اینها (مِنْهُ) از وست نه از غیر او (إِنَّ فِي ذٰلِكَ)
بدرستیکه در تسخیر این اشیا (لَآيَاتٍ) هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی
(لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝) مر گروهی را که تفکر کنند در غرایب صنع و عجائب خلق او که در صحائف
مبدعات ظاهر است و از صنایع کونات باهر

* بیت *

* در جمله جهان ز مغز تا پوست * هر ذره گواه قدرت اوست *

آورده اند که غفاری در شهر که فاروق را رض دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که
او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که (قُلْ) بگو ای محمد (لِلَّذِينَ آمَنُوا) مر آن کسانی را که گرویده اند
(يَغْفِرُوا) تا عفو فرمایند (لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ) مر آنانرا که نمی ترسند (أَيَّامَ اللّٰهِ) از روزهای هلاک و
عذاب خدای (عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اغماس پس معنی آیت آنست
که در گذرانید از قومی که تامل نمی کنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن (لِيَجْزِيَ) تا پاداش ده
خدای (قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝) گروهی را بآنچه هستند که کسب می کنند از اسائت و مغفرت در
کشاف از سعید بن مسیب رض نقل می کند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت
بخواند عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصه عبد الله غفاری و منافق جهنی است
و شمه از آن در سوره منافقون گفته خواهد شد بدان تقدیر این آیت را مدنی باید گفت چه این سوره
باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طنز می گفت که خدای مگر محتاج شده که قرض می طلبد این خبر بفاروق رض
رسید و شمشیر کشیده روی بر جست وجوی او نهاد تا هر جا یابد بقتلش رساند جبرئیل عم این آیت
بیاورد و رسول عم کس بطلب عمر رض فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو

فرمود این آیت بروی خواند امیر المؤمنین عمر رض گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاده
که دیگر اثر غضب بر روی من نه بینید و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنید * نظم *

* چو بینی ز خلق جور گذاری * * ترا زیبد طریق بردباری *

* اگر چه دامنت را میدرد خار * * تو گل باش و دهان پرخنده میدار *

گفته‌اند این آیت بآیت قتال منسوخ است (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ج) هر که بکند کاری شایسته پس
مر نفس او راست ثواب آن عمل (وَمَنْ أَسَاءَ) و هر که کاری بد کند (فَعَلَيْهَا) پس بروست بزه و وبال
آن (ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ) پس بسوی آفریدگار خود (تُرْجَعُونَ ۝) باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش
کردار و گفتار (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستیکه دادیم (بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ) فرزندان یعقوب عم را
توریت (وَالْحُكْمَ) و حکم کردن در دین (وَالنُّبُوَّةَ) و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در
هیچ قبیله این قدر پیغمبر نبوده‌اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف عم تا زمان عیسی عم (وَرَزَقْنَاهُمْ)
و روزی دادیم ایشانرا (مِنَ الطَّيِّبَاتِ) از چیزهای که پاکیزه و حلال اند و گفته‌اند مراد من و سلوی است
(وَفَضَّلْنَاهُمْ) و تفضیل دادیم ایشان را (عَلَى الْعَالَمِينَ ۝) بر عالمیان زمان ایشان (وَآتَيْنَاهُمْ)
و عطا کردیم ایشانرا (بَيِّنَاتٍ) دلیلهای روشن (مِنَ الْأَمْرِ ج) از کار دین و ملت یا معجزه هویدا آیا
آیتهای بیدا در کار محمد عم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد (فَمَا اخْتَلَفُوا) پس اختلاف
نکردند در کار او (إِلَّا) مگر (مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ ج) پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال
یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر عم آن پیغمبر است که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند
(بَغْيًا بَيْنَهُمْ ط) از روی عداوت و حسد که در میان ایشانست (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه آفریدگار تو
(يَقْضِي بَيْنَهُمْ) حکم می‌کند میان ایشان (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (فِيمَا كَانُوا فِيهِ) در آنچه بودند که
در ان (يَخْتَلِفُونَ ۝) اختلاف کردند یعنی کلمات مبینه در توریت که بعضی منبی بود از نعت سید کائنات
علیه افضل الصلوات والسلام (ثُمَّ جَعَلْنَاكَ) پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو
(عَلَى شَرِيعَةٍ) بر راهی روشن (مِنَ الْأَمْرِ) از کار دین (فَاتَّبِعْهَا) پس متابعت کن آن شریعت را و
پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ) و متابعت مکن آرزوهای آنانکه (لَا يَعْلَمُونَ ۝)
نمی‌دانند حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا می‌گویند که بدین پدران خود باز گرد (إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا)
بدرستیکه ایشان دفع نکنند (عَنْكَ) از تو (مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ط) از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو (وَإِنَّ)

الظّٰلِمِینَ) و بدرستیکه ستمکاران (بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ ۚ) برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند
و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای
ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن (وَاللّٰهُ) و خدای (وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ۝) دوست پرهیزگاران
است تو هم ایشان را دوست دار (هٰذَا) این متابعت شریعت (بَصَائِرُ لِلنَّاسِ) بینائیها است
مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان بینند راه حق را از ضلالت (وَهُدًى وَرَحْمَةٌ) و هدایتی و بخششی
از خدای (لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ۝) مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیهٔ گمان گذشته طالب منزل یقین
باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مومنان را گفته که آنچه شما در باب بعث و حشر می گوئید
اگر راست باشد و ما را بعالمی دیگر برند بدانجا نیز بمال و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم
این آیت آمد که (أَمْ حَسِبَ) آیا نه چنین است که پنداشته اند (الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ) آنانکه کسب کرده اند
بدیها را چون کفر و معصیت (أَنْ نَجْعَلَهُمْ) آنکه گردانیم ایشان را در آخرت (کَالَّذِینَ آمَنُوا) مانند آنها
که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان
خواهند بود (سَوَاءً) یکسان است (مَحْیَاهُمْ) زندگانی ایشان (وَمَمَاتُهُمْ ۚ) و مرگ ایشان در دنیا و
آخرت یعنی هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد شد (سَاءَ
مَا یَحْکُمُونَ۝) بد حکمی است که ایشان می کنند و نتیجهٔ شرک و توحید را برابر میدارند * مصرع * نیست
یکسان لای زهر آمیز با آب حیات * (وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ) و بیافرید خدای آسمانها و زمینها را ۱۸ ع
(بِالْحَقِّ) براستی و عدل و مقتضای عدالت آن است که میان محسن و مسی و موحد و مشرک تفاوت
باشد (وَلِتُجْزٰی) و دیگر برای آنکه پاداش داده شود (کُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی (بِمَا کَسَبَتْ) بآنچه کسب
کرده از خیر و شر (وَهُمْ) و ایشان یعنی عمل کنندگان (لَا یُظْلَمُونَ۝) ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب
ابرار و ازدیاد عذاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهد داد (أَفَرَأَیْتَ) آیا چون
بینی (مَنِ اتَّخَذَ) آن را که فراگرفت (إِلٰهَهُ هَوَاهُ) خدای خود را هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان او
برد چنانچه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی بتی می پرستد چون بتی نیکوتر از و
می بیند آنرا بگذارد و این را بخدای بردارد (وَأَضَلَّهُ اللّٰهُ) و چون می بینی آن را که گمراه ساخته و فرو گذاشته
آنرا خدای (عَلٰی عِلْمٍ) بر دانش که حضرت او راست بعاقبت آن کس (وَخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ) و مهر
نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود (وَقَلْبِهِ) و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند (وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ) و نهاد

بر چشم او (غِشَاوَةً ؕ) پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد و جواب شرط آن است که چنین کس را چگونه هدایت باشد (فَمَنْ يَّهْدِيْهِ) پس کیست که راه نماید این کس را (مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ ط) از پس فرو گذاشتن خدای مراورا (اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝) آیا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید (وَقَالُوْا) و گفتند منکران بعث (مَا هِيَ) نیست زندگانی (اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) مگر زندگانی دنیا که مادر وییم (نَمُوْتُ وَنَحْيَا) می میریم و زنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی زنده می شوند واحتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک ایشان آن است که هر که می میرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند یا بگوبار بمیرد و بار دیگر با دیگری می آید گویند که بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند گفت که من خود را در هزار و هفصد قالب دیده ام ومشرکان گفته اند (وَمَا يُهْلِكُنَا) و هلاک نمی کند ما را (اِلَّا الدَّهْرُ ؕ) مگر مرور زمان و کهنگی و پیری (وَمَا لَهُمْ) و نیست مر کافران را (بِذٰلِكَ) بدین که نسبت مردن بروزگار می کنند (مِنْ عِلْمٍ ؕ) هیچ دانشی متابعت آن دهور و مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست

* نظم *

* دهر را دهر پناهی ترا * * حکم ترا زیبد و شاهی ترا *

* دور زمان کارنساز وجود * * چرخ فلک سرافراز وجود *

* این همه فرمان ترا بنده اند * * در ره امر تو شتابنده اند *

(اِنْ هُمْ) نیستند ایشان (اِلَّا يَظُنُّوْنَ ۝) مگر که گمان می برند و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن می گویند (وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ) و چون خوانده شود بر ایشان (اٰيٰتُنَا) آیتهای کتاب ما (بَيِّنٰتٍ) در حالتیکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بعث و نشر مثل قل يحييها الذي انشاها اول مرة و مانند ان الذي احياها لمحيي الموتى (مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ) نباشد برهان ایشان (اِلَّآ اَنْ قَالُوا ائْتُوْا) مگر آنکه گویند بیارید (بِاٰبَآئِنَآ) پدران ما را (اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝) اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز

این سخن از جهال و عناد گویند چه احیای موتی موقت است بوقتی خاص بروجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقتی اقتراح وجود نگیرد دلیل بر عجز نباید کرد (قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيْكُمْ) بگو ای محمد که خدا زنده گردانید شما را در رحم مادران (ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ) پس می میراند شما را در دنیا (ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ) پس جمع کند در قبور (اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) تا روز رستخیز (لَا رَيْبَ فِيْهِ) هیچ شکی و نیست در آمد آن (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند از قلت افکار و قصور انظار (وَلِلّٰهِ) و مر خدای راست

(مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) بادشاهی آسمانها و زمینها (وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ) و روزی که قایم شود
قیامت (يَوْمَئِذٍ) در ان روز (يَخْسَرُ الْمُبْطِلُوْنَ ۝) زیان کنند تباهکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ
ع ۱۹ بازگردند (وَتَرٰى) و ببینی در ان روز (كُلَّ اُمَّةٍ) هر گروهی را (جَاثِيَةً قف) بزانو درآمده و گفته اند جثو خاصه
کفار راست و اصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو درافتند (كُلُّ اُمَّةٍ) هر گروهی
(تُدْعٰى) خوانده شوند (اِلٰى كِتٰبِهَا) بکتابهای ایشان یعنی به صحایف اعمال ایشان و ایشانرا گویند
(اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ) امروز جزا داده خواهید شد (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) بآنچه بودید که عمل می کردید (هٰذَا كِتٰبُنَا) ۱
این است کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بکتابت آن امر کرده بودیم (يَنْطِقُ) سخن گوید یعنی
روشن سازد (عَلَيْكُمْ) بر شما عملهای شما را (بِالْحَقِّ ط) بر استی بی زیادت و نقصان (اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ)
بدرستیکه ما نسخه گرفتیم (مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) آنچه بودید که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ۱
ایشان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هرچه ثوابی یا عتابی بر ان مترتب باشد و لغو
و بیهوده را محو کند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نامهٔ اعمال بنی آدم بملایکه
می سپارند (فَاَمَّا الَّذِيْنَ) پس آنانکه (اٰمَنُوْا) گرویده اند بخدا و رسول و آنچه از نزدیک او است
(وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای شایسته (فَيُدْخِلُهُمْ) پس در آورد ایشان را (رَبُّهُمْ) ۱
پروردگار ایشان (فِيْ رَحْمَتِهٖ ط) در رحمت خود که از جملهٔ آن بهشت است (ذٰلِكَ) آن ادخال
در رحمت خود (هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ ۝) آن است رستگاری آشکارا (وَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا قف) واما آنانکه
نگرویده اند ایشان را گویند (اَفَلَمْ تَكُنْ اٰيٰتِيْ) آیا نبود که آیات من (تُتْلٰى عَلَيْكُمْ) خوانده می شد بر شما
یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب ما بر شما می خواندند (فَاسْتَكْبَرْتُمْ) پس شما تکبر کردید و از ایمان
بدان ابا نمودید (وَكُنْتُمْ) و بودید شما (قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ ۝) گروهی شرک آرندگان (وَاِذَا قِيْلَ) و چون
گفته می شد نزدیک شما که ای قوم (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ) بدرستیکه وعدهٔ خدا به حشر و حساب و ثواب
و عتاب راست است (وَّالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيْهَا) و قیامت هیچ شکی نیست در ان (قُلْتُمْ مَّا نَدْرِيْ)
می گفتید ما نمی دانیم که (مَا السَّاعَةُ) چه چیز است قیامت (اِنْ نَّظُنُّ) گمان نبریم به قیام ساعت (اِلَّا ظَنًّا)
مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آن است که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در ان (وَمَا
نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِيْنَ ۝) و نیستیم ما بی گمانان در ان یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت (وَبَدَا لَهُمْ) ظاهر
شود مر ایشان را در آخرت (سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا) پاداش بدیها که کرده اند در دنیا (وَحَاقَ بِهِمْ) و فرو آید

بدیشان (مَا کَانُوا بِهٖ) عذاب آنچه بودند که بدان (یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝) افسوس می‌کردند از عقوبات قیامت (وَقِیْلَ الْیَوْمَ) وگویند مر ایشانرا که امروز (نَنْسٰکُمْ) فرو می‌گذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو می‌گذارند و دست باز می‌دارند چیزی فراموش شده را (کَمَا نَسِیْتُمْ) همچنانکه شما نیز دست باز داشتید و فرو گذاشته اند بغفلت (لِقَآءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا) دیدن این روز شمار او ساختگی نکردید برای وی (وَمَاْوٰىکُمُ النَّارُ) وجایگاه شما آتش است (وَمَا لَکُمْ) ونیست مر شما را (مِّنْ نّٰصِرِیْنَ ۝) از یاران و مددگاران که خلاصی دهند شما را از آتش (ذٰلِکُمْ) فرود آمدن عذاب بشما (بِاَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ) بسبب آنکه شما فرا گرفتید (اٰیٰتِ اللّٰهِ) آیتهای کتاب خدای یا دلایل قدرت او را (هُزُوًا) مهزو به یعنی افسوس می‌کردید بدان و تفکر نمی‌کردید در آن (وَّغَرَّتْکُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا ج) و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شدید و از حیات جاویدانی غافل مانده بودید (فَالْیَوْمَ) پس امروز (لَا یُخْرَجُوْنَ) بیرون آورده نشوند (مِنْهَا) از آتش دوزخ (وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُوْنَ ۝) ونه اند ایشان که طلب خوشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بنهایت دور است (فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ) پس مر خدای را است همه ثنا و ستایشها (رَبِّ السَّمٰوٰتِ) آفریدگار آسمانها (وَرَبِّ الْاَرْضِ) وخداوند زمین (رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝) تربیت کننده عالمیان (وَلَهُ الْکِبْرِیَآءُ) ومر او راست بزرگواری وعظمت وفرمان برداری وآثار آن ظاهر است (فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ص) در آسمانها و زمین (وَهُوَ الْعَزِیْزُ) واوست غالب بر همه خلق (الْحَکِیْمُ ۝) دانا در همه کارها

سورة الاحقاف مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝) وهي خمس وثلثون آية

ع ١ ※ الجزء السادس والعشرون (٢٦) ※

(حٰمٓ ۝) امام قشیری رح فرموده که حا اشارت است به حکم الهی و میم کنایت است از مجد پادشاهی قسم یاد می‌کند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا که بمن ایمان آورد و در لطایف میگوید مذکور است که حا حمایت اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارت است از نظر الی وجه الله الحمید (تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ) فرستادن کتاب بنوعی از پی بعضی (مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ ۝) از خداوند قوی غالب که است حکم کننده بصواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او (مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) نیافریدیم آسمانها و زمین را (وَمَا بَیْنَهُمَآ) و آنچه در میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات (اِلَّا بِالْحَقِّ) مگر براستی بر وجهی که مقتضی حکمت و عدالت است (وَاَجَلٍ مُّسَمًّى ط) و نیافریدیم آنها را مگر باندازه زمان نامبرده که بر یک را آخر مدت باشد بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز

ثابت است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگرویده اند بآخرت هر آینه (عَمَّا أُنذِرُوا) از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر (مُعْرِضُونَ ۞) روی گردانیده اند در آن فکر کنند و نه وقوع آن را باور داشته اند (قُلْ) بگو ای محمد کافران را (أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ) خبر دهید مرا از آنچه می پرستید (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن (أَرُونِي) بنمائید بمن که (مَاذَا خَلَقُوا) چه چیز آفریده اند (مِنَ الْأَرْضِ) از زمین و اجزاء آن (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ) آیا مر ایشان را است شرکتی (فِي السَّمَاوَاتِ ط) در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزاند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک می سازید (ائْتُونِي بِكِتَابٍ) بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد (مِّن قَبْلِ هَٰذَا) پیش از آمدن قرآن که در و فرموده باشد شما را بشرک (أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ) یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیای گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان (إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۞) اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فروماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که (وَمَنْ أَضَلُّ) و کیست گمراه تر (مِمَّن يَدْعُو) از کسی که بخواند و بپرستد (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ) آن را که اجابت نکند دعای او را (إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ) تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از و ظاهر نخواهد شد (وَهُمْ) و بتان (عَن دُعَائِهِمْ) از خواندن پرستاران مر ایشان را (غَافِلُونَ ۞) بی خبرانند چون نمی شنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بحث کرده از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز دار و روی توجه بجمادی چند نابینا و ناشنوا آرد

* بیت *

* بی بهره مه یکه چشمۀ آبحیات * بگذارد و رو نهد بسوی ظلمات *

(وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ) و چون حشر کرده شوند مردمان (كَانُوا لَهُمْ) باشند معبودان باطل مر عابدان خود را (أَعْدَاءً) دشمنان بخلاف آنچه گمان می بردند از شفاعت و مددگاری (وَكَانُوا) و باشند معبودان باطل (بِعِبَادَتِهِمْ) بپرستش عابدان مر ایشان را (كَافِرِينَ ۞) ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی بتان می گویند که ایشان ما را نپرستیده اند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند که ما بتان را پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ) و چون خوانده شود بر کافران (آيَاتُنَا) آیتهای کتاب ما (بَيِّنَاتٍ) در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گویند آنانکه نگرویدند (لِلْحَقِّ) مر سخن حق را (لَمَّا جَاءَهُمْ لا) آن هنگام که آمد بدیشان (هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ط)

این است جادوئی آشکارا (اَمْ يَقُوْلُوْنَ) بلکه به همین بسنده کنند که آنرا سحر خوانند می گویند (افْتَرٰىهُ ط) بربسته است قرآن را محمد بر خدای و از خود گفته (قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهٗ) بگو اگر بربافته باشیم بالفرض محال آن معصیتی بنهایت بزرگ بود و هرآینه بران عقوبتی بزرگ متفرع شود (فَلَا تَمْلِكُوْنَ) پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود (لِيْ) برای من (مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا ط) از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و با معتقدهار کدام مددگاری این کار کنم (هُوَ اَعْلَمُ) خدای داناتر است (بِمَا تُفِيْضُوْنَ) بآنچه شما خوض می کنید (فِيْهِ ط) دران یعنی طعن می زنید دران و سحر و مفتری می گوید (كَفٰى بِهٖ شَهِيْدًا) بسنده است خدای گواه بدان (بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ ط) میان من و شما برای من گواهی دهد برادای کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و افساد (وَهُوَ الْغَفُوْرُ) و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک (الرَّحِيْمُ ۝) مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد (قُلْ مَا كُنْتُ) بگو ای محمد من نیستم (بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ) نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکر اید (وَمَا اَدْرِيْ مَا يُفْعَلُ) و نمی دانیم چه خواهند کرد (بِيْ) بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم (وَلَا بِكُمْ ط) و نمی دانم بشما چه کند از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزدیک خدای یکسانست او عاقبت خود نمی داند چنانچه ما نمی دانیم و اگر مبعوث من عند الله است بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر در اسباب نزول آورده است که حضرت رسالت پناه عم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که دران آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از استماع این رویا خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می نمودند این آیت نزول کرد بگو نمی دانیم که مرا و شما را به هجرت خواهند فرمود یا نی (اِنْ اَتَّبِعُ) پیروی نمی کنم (اِلَّا مَا يُوْحٰى) مگر آن چیزی که وحی کرده می شود (اِلَيَّ) بسوی من و از ان در نمی توانم گذشت (وَمَا اَنَا) و نیستم من (اِلَّا نَذِيْرٌ) مگر بیم کننده از عذاب خدای (مُّبِيْنٌ ۝) آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال

* رباعي * * ای دل تاکی فضولی و بوالعجبی * * از من چه نشان عاقبت می طلبی *
* سر گشته بود خواه ولی خواه نبی * * در وادی ما ادری ما یفعل بی *

(قُلْ) بگو ای محمد (اَرَاَیْتُمْ) خبر دهید مرا (اِنْ کَانَ) اگر باشد قرآن (مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ) از نزدیک خدای
(وَکَفَرْتُمْ بِهٖ) وشما کافر شده اید بدان (وَشَهِدَ) وگواهی داده است (شَاهِدٌ مِّنْ بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ) گواهی
دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبدالله بن سلام وگفته اند یامین بن یامین رض (عَلٰی مِثْلِهٖ) بر قرآن
که از نزدیک خدای است (فَاٰمَنَ) پس ایمان آورده است بآن از مسروق رح منقول است که
این شاهد نه ابن سلام است ونه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود واین حم
در مکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه ایست که میان رسول و قریش واقع شده بود وشاهد موسی کلیم
است هم چنان قرآن توریت است ومعنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدا بود وشما بدان نگرویدید
موسی هم گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدای است واو بقرآن ایمان آورده (وَاسْتَکْبَرْتُمْ ط)
وشما سرکشی کردید وبدان نگرویدید نه شما ستمگاران باشید بر خود درین کار (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای
(لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ۝) راه نمی نماید گروه ستمگار را بلکه در بادیهٔ خذلان فرو می گذارد وآورده اند
که چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار بایمان آوردند بنو عامر وغطفان واشجع آغاز طعن کردند
بر ایشان این آیت آمد (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) وگفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر وامثال ایشان ع ۲
(لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه واحزاب ایشان (لَوْ کَانَ خَیْرًا) اگر ایمان خیر بودی
وراستی ودرستی داشتی (مَّا سَبَقُوْنَآ) پیشی نگرفتندی بر ما وسبقت نکردندی (اِلَیْهِ ط) بسوی
او از اراذل قبایل بلکه ما در آن سابق می بودیم چه رتبهٔ ما از ایشان بزرگتر است وبزرگی وشهرت ما
بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او گفتند که اگر آنچه محمد می گوید که آورده ام خوب بودی
دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشان است (وَاِذْ لَمْ یَهْتَدُوْا بِهٖ) و
چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر هم آورده (فَسَیَقُوْلُوْنَ) پس می گویند (هٰذَآ اِفْکٌ
قَدِیْمٌ ۝) این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این گفته اند (وَمِنْ قَبْلِهٖ) وحال آنکه پیش از قرآن
(کِتٰبُ مُوْسٰٓی) یعنی توریت بوده وگردانیده یم ما آنرا (اِمَامًا) پیشوای اهل دین (وَّرَحْمَةً ط) وسبب
رحمت باورداریدگان (وَهٰذَا کِتٰبٌ مُّصَدِّقٌ) واین قرآن کتابی است تصدیق کننده مر توریت با جمیع
کتب منزله را (لِّسَانًا عَرَبِیًّا) بزبان تازی (لِّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا ق) تا بیم کند آنانرا که ستم کردند
بر نفس خود بکفر ومعصیت (وَبُشْرٰی) وقرآن مژده دهنده است (لِلْمُحْسِنِیْنَ ۝) مر نیکوکاران را
برضوان الهی (اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا) بدرستیکه آنانکه گفتند (رَبُّنَا اللّٰهُ) پروردگار ما خدای است

(ثُمَّ اسْتَقَامُوا) پس ایستادند بران وعدول نکردند ازان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصهٔ علم است
واستقامت که منتهای عمل است ودر بحر الحقایق فرموده که استقامت ورزیدن جوارح بر وفق ارکان
شریعت وبه نفوس بر تأدب بآداب طریقت وبقلوب بر تصفیهٔ آن از تعلقات وبارواح بر تجلیه
از انوار صفات وبسر بر محض توحید وبخفی بر فنا از غیر حق وبقا بحق وکمال استقامت این است
وباید دانست که بی امرای استقامت وصول بسر منزل کمال فکری است پس باطل وخیالی است
بغایت محال * مصرع * کرامت نیابی مگر زاستقامت * (فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ) پس هیچ ترسی نیست
برمومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان (وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۚ) ونیستند ایشان که
اندوهگین شوند از فوت محبوبی دراین جهان (أُولَٰئِكَ) آن گروه یعنی اهل ایمان واستقامت (أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ) ملازمان بهشتند (خَالِدِينَ فِيهَا ج) جاوید بودگان دران وپاداش داده شوند (جَزَاءً) پاداشن
دادنی (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝) بآنچه بودند که عمل می کردند (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ) وفرمودیم آدمی را که
(بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا ط) بپدران ومادران خود نیکی کردن (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ) برداشته است آدمی را مادراو
(كُرْهًا) برنج وسختی (وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ط) وبنهاده است او را به مشقت ومحنت (وَحَمْلُهُ) ومدت
حمل او (وَفِصَالُهُ) وزمان از شیر باز گرفتن او (ثَلَاثُونَ شَهْرًا ط) سی ماه است اگرکسی خواهد که مدت
رضاع کامل باشد وازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است
(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ) تا وقتیکه برسد آدمی (أَشُدَّهُ) بکمال قوت خود که سی وسه سالگی است وگفته اند از
هژده تا چهل (وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً لا) وبرسد به چهل سالگی اکثر مفسران برانند که این آیت خاص است
بامیر المومنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده ودو سال تمام شیر خورده وهژده ساله
بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم رسید وآن حضرت صلعم بیست ساله بود که در سفر وحضر رفیق
وقرین وی بود وچون سال مبارک حضرت رسالت پناه صلعم به چهل رسید مبعوث شد وصدیق رض
سی وهشت ساله بود که بوی ایمان آورد وچون چهل ساله شد (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من
(أَوْزِعْنِي) الهام ده مرا وتوفیق بخش (أَنْ أَشْكُرَ) تا شکر کنم (نِعْمَتَكَ الَّتِي) نعمت ترا آن نعمتی که
بکرم عمیم خود (أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) انعام کردهٔ بر من که نعمت اسلام است (وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ) وبر نعمتی که
بر پدر ومادر من دادهٔ که حیات است وقدرت ونعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر وانصار کسی که
پدر ومادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست (وَأَنْ أَعْمَلَ) ودیگر الهام ده که

همان کنم (صَالِحًا) همان ستوده که (تَرْضٰهُ) بپسندی آنرا و از ان خشنود باشی حق سبحانه دعای ویرا
مستجاب گردانید و توفیق داد تا بنده را که برای دین عذاب می کردند بخرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال
حبشی است رض (وَاَصْلِحْ لِيْ) و دیگر دعا کرد برای اولاد خود بدین وجه که باصلاح آر برای من یعنی صلاح را
جاری گردان (فِيْ ذُرِّيَّتِيْ ج) در فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه رض
بشرف فراشش حضرت اشرف رسالت عم مشرف شد و پدرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او
ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت عم رسیده شرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از
اصحاب رض چهار مسلمانان که پدر و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر عم را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر
و عبد الرحمن و ابو عتیق رض و بسی قبایل بزرگ از اولاد صدیق رض در عالم هستند اغلب ایشان
بشرف علم و صلاح آراسته (اِنِّيْ) بدرستیکه من (تُبْتُ اِلَيْكَ) باز گشتم بحضرت تو از هرچه رضای
تو در ان نیست (وَاِنِّيْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ۞) و من از گردن نهادگانم فرمان ترا (اُولٰٓئِكَ) آن گروه که باپدر
و مادر نیکوئی کرده و شکر نعمت بجای آورده (الَّذِيْنَ نَتَقَبَّلُ) آنانند که قبول کرده شود (عَنْهُمْ) از ایشان
(اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا) نیکوترین آنچه کرده اند قولی آن است که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک
ایشان رقم قبول یابد (وَنَتَجَاوَزُ) و در گذرانیده شود (عَنْ سَيِّاٰتِهِمْ) از گناهان ایشان و حفص در هر دو
فعل بنون مفتوح می خواند و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان
و معدود باشند (فِيْ اَصْحٰبِ الْجَنَّةِ ط) در میان اهل بهشت (وَعْدَ الصِّدْقِ) وعده داد خدای وعده راست
در قبول نیکی و تجاوز از بدی (الَّذِيْ كَانُوْا) آن وعده که بودند در دنیا (يُوْعَدُوْنَ ۞) وعده داده شده اند
بآن و آن وعده در این آیت است که وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات الایة (وَالَّذِيْ قَالَ) و
آنکس که گفت (لِوَالِدَيْهِ) مر پدر و مادر خود را وقتیکه او را بایمان بآخرت می خواندند (اُفٍّ لَّكُمَآ) کراهت
و شکی مر شما را (اَتَعِدَانِنِيْٓ) آیا وعده میدهید مرا (اَنْ اُخْرَجَ) آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد
از مرگ برانگیزند و زنده از قبر بر آرند (وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُوْنُ) و بدرستیکه بگذشته قرنهای بسیار (مِنْ قَبْلِيْ)
پیش از من و یکی باز نیامده است (وَهُمَا يَسْتَغِيْثٰنِ اللّٰهَ) و پدر و مادر او استغاثه می کردند بخدای
و می گفتند (وَيْلَكَ اٰمِنْ صلے) وای بر تو ایمان آر بقیامت (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) بدرستیکه وعده خدای در بعث
و حشر (حَقٌّ صلے) راست است (فَيَقُوْلُ) پس آن کس می گفت (مَا هٰذَآ) نیست این که شما می خوانید
بدان (اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۞) مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت

در شان عبد الرحمن ابو بکر فرود آمده قبل از اسلام او و عایشه رض این قول را منکر است و صحیح آن
است که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده است (اُولٰئِکَ) آن گروه عاق و منکر
(الَّذِیْنَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ) آنانند که واجب شد بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند (فِیْٓ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ)
با گروهی چند که از کفار گذشته اند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ط) از دیو
و آدمی (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان و آنان (کَانُوْا) هستند (خٰسِرِیْنَ ۝) زیان زدگان (وَلِکُلٍّ) و هر یک
را از این دو فریق (دَرَجٰتٌ) پایها و منزلهاست (مِّمَّا عَمِلُوْا ج) از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای
اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل شر بجانب سفل (وَلِیُوَفِّیَهُمْ) و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر
ایشان را (اَعْمَالَهُمْ) جزای عملهای ایشان (وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ۝) و ایشان ستم دیده نشوند
در ثواب به نقصان و در عقاب بزیاده (وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و یاد کن روزی را که عرض کرده
شوند کافران (عَلَی النَّارِ ط) بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و موافق
ایشان در دوزخ بدیشان نماید تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند (اَذْهَبْتُمْ)
ببردید و بخوردید (طَیِّبٰتِکُمْ) چیزهای لذیذ خود را (فِیْ حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا) در زندگانی دنیا که داشتید (وَاسْتَمْتَعْتُمْ)
و برخورداری یافتید (بِهَا ج) بآن لذایذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید
(فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ) پس امروز جزا داده خواهید شد (عَذَابَ الْهُوْنِ) عذاب خواری و رسوائی را
(بِمَا کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُوْنَ) بسبب آنچه بودید که تکبر می کردید (فِی الْاَرْضِ) در زمین (بِغَیْرِ الْحَقِّ)
بی استحقاق یعنی کبر می ورزیدید بباطل دنیا (وَبِمَا کُنْتُمْ تَفْسُقُوْنَ ۝) و بسبب آنچه بودید که فسق
می کردید و تفاخر می نمودید و پای از دایرهٔ امر بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است
مر طالبان نجات را که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند * نظم *

* پا از حدود شرع برون می نهی منه * خود را اسیر نفس و هوا می کنی مکن *
* بی حبلهٔ شرع نیست خلاصی ز چاه طبع * این رشته را ز دست رها می کنی مکن *

(وَاذْکُرْ اَخَا عَادٍ ط) و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مراد حضرت هود ع است ع ۳
می فرماید که حال قوم او با معاندان قریش بگو (اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهٗ) چون بیم کرد قوم خود را از عذاب خدای
به ترسانید (بِالْاَحْقَافِ ۝) بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند
میان عمان و مهره (وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ) و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده (مِنْۢ بَیْنِ یَدَیْهِ)

پیش از هود هم (وَمِنْ خَلْفِهٖ) و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از و بحاق
و پس او نیز انبیا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را (اَلَّا تَعْبُدُوْٓا) بآنکه مپرستید
(اِلَّا اللّٰهَ ط) مگر خدای را که مستحق پرستش او است (اِنِّيْٓ اَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (عَلَيْكُمْ)
برشما (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝) از عذاب روز بزرگ و پرهول (قَالُوْٓا) گفتند عادیان که ای هود (اَجِئْتَنَا)
آیا آمده ئی تو بما (لِتَاْفِكَنَا) تا برگردانی ما را (عَنْ اٰلِهَتِنَا ۚ) از پرستش بتان با تهدید و وعید (فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ)
پس بیار آنچه بما وعده می کنی از عذاب (اِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو (مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝) از راست گویان
در وعده خود (قَالَ) گفت هود که شتاب می کنید در طلب عذاب (اِنَّمَا الْعِلْمُ) جز این نیست که
علم بوقت نزول آن (عِنْدَ اللّٰهِ ز) نزدیک خدای است و مرا در آن دخلی نیست (وَاُبَلِّغُكُمْ) و بشما
میرسانم (مَّآ اُرْسِلْتُ بِهٖ) آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست (وَلٰكِنِّيْٓ اَرٰىكُمْ)
ولیکن می بینم شما را (قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ ۝) گروهی که نادانی می کنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل
می نمائید و در سوره اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر برآمد
و منادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان (فَلَمَّا
رَاَوْهُ) پس آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب (عَارِضًا) ابری پهن شده از عذاب در آسمان
(مُّسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ لا) روی نهاده بوادیهای ایشان (قَالُوْا) گفتند (هٰذَا) این ابری است (عَارِضٌ
مُّمْطِرُنَا ط) باران دهنده مارا هود هم فرموده که (بَلْ هُوَ) این نه باران دهنده است بلکه و (مَا اسْتَعْجَلْتُمْ
بِهٖ ط) آن چیزی است که تعجیل می کردید بدان (رِيْحٌ) این باد دبوری است (فِيْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۙ)
در وی عذابی دردناک و او بادی است که از غایت تندی (تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ) هلاک می کند و نابود می سازد
همه چیزها را از انفس و اموال و انعام ایشان (بِاَمْرِ رَبِّهَا) بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد
بشدت و تندی و بسرکشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هفت روز
در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افگند (فَاَصْبَحُوْا) پس
گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی (لَا يُرٰٓى) دیده نشدی (اِلَّا مَسٰكِنُهُمْ ط) مگر جایگاه
ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند (كَذٰلِكَ) همچنانکه ایشان را جزا دادیم (نَجْزِي)
پاداش می دهیم (الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ ۝) گروه ستمکاران و کافران را (وَلَقَدْ مَكَّنّٰهُمْ) و بدرستیکه متمکن
گردانیدیم قوم عاد را (فِيْمَآ اِنْ مَّكَّنّٰكُمْ) در آن چیز که متمکن نساختیم شما را ای کفار قریش (فِيْهِ)

در آنچه از قوت و شوکت و بسیاری مال. شما را تصرف (وَجَعَلْنَا لَهُمْ) و دادیم مر ایشانرا (سَمْعًا)
گوش تا بشنوند (وَأَبْصَارًا) و چشمها تا ببینند (وَأَفْئِدَةً) و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن
حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل نور وحدانیت خدای تفکر نکردند و همین که عذاب فرو آمد
(فَمَا أَغْنَى) پس دفع نکرد (عَنْهُمْ) از ایشان (سَمْعُهُمْ) گوش ایشان (وَلَا أَبْصَارُهُمْ) و نه دیدهای
ایشان (وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ) و نه دلهای ایشان (مِنْ شَيْءٍ) چیزی را از عذاب خدای (إِذْ كَانُوا) چون
بودند که از تقلید و تعصب (يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ) انکار می‌کردند بآیتهای خدای یا بمعجزات پیغمبر ع‌م
(وَحَاقَ بِهِمْ) و بگردید در آمد ایشانرا (مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝) آنچه بودند که بدان استهزاء می‌کردند
یعنی عذاب (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا) و بدرستیکه ما هلاک کردیم ای اهل مکه (مَا حَوْلَكُمْ) آنچیز که گرداگرد شما
بوده (مِنَ الْقُرَى) از دیهها چون حجر و مؤتفکه (وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ) و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را به
اهل قری (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝) شاید که بازگردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند (فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ)
پس چرا نصرت نکردند ایشانرا (الَّذِينَ اتَّخَذُوا) آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا
(مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (قُرْبَانًا) از برای تقرب بخدای (آلِهَةً ط) خدایان یعنی بتانی که ایشانرا
بخدائی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشانرا در وقت عذاب (بَلْ ضَلُّوا) بلکه غایب
شدند (عَنْهُمْ ج) از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان (وَذَلِكَ)
و فرا گرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی (إِفْكُهُمْ) دروغ ایشانست (وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝)
و آنچه هستند که بر می‌بافند و نسبت می‌دهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر
بر می‌تابند * مصرع * رو هر که از تو تافت دگر آب رو نیافت * ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده
اند که پیغمبر ع‌م بعد از مراجعت از طایف به بطن النخل فرود آمد و شب برخاست و نماز تهجد می‌گذارد و
قرآن می‌خواند جمعی جنیان از نصیبین به یمن می‌رفتند آنجا رسیده آواز قرائت شنیدند و در آنحضرت ع‌م
نمودند که حق سبحانه از آن قصه خبر می‌دهد که (وَإِذْ صَرَفْنَا) و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم
(إِلَيْكَ) بسوی تو (نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ) گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نینوی
یا جزیرهٔ موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این است شاصر ماصر
دش مش ازد ابیان احقم گویند نه عدد بودند و دو دیگر از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و ده
و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقیش و بهر تقدیر (يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ ج)

ع

می‌شنودند قرآن را و گوش می‌داشتند (فَلَمَّا حَضَرُوهُ) پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول عم
(قَالُوْا) گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب (اَنْصِتُوْا) خاموش باشید تا بشنوید و در تفاسیر هست که
از غایت حرص استماع قرآن بر بالای همدیگر افتادند (فَلَمَّا قُضِيَ) پس چون گزارده شد قرائت و اتمام
رسید ایمان آوردند بآنحضرت عم و خبرها پرسیدند و رسول الله صلعم ایشان را برسالت قوم ایشان
نامزد کرد و ایشان (وَلَّوْا) بازگشتند (اِلٰى قَوْمِهِمْ) بسوی قوم خویش (مُّنْذِرِيْنَ ۝) بیم کنندگان و
خوانندگان باسلام (قَالُوْا يٰقَوْمَنَا) گفتند ای گروه ما (اِنَّا سَمِعْنَا كِتٰبًا) بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که
از نزدیک خدای تعالی (اُنْزِلَ) فرو فرستاده شده (مِنْ بَعْدِ مُوْسٰى) بعد از کتاب موسی عم (مُصَدِّقًا)
تصدیق کننده (لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) مر آنچیز را که پیش از وی بوده از کتب یا موافق بآنها گویند آن جنیان
یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمی‌کردند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آن جهت
گفتند انزل من بعد موسی (يَهْدِيْ) راه می‌نماید آن کتاب (اِلَى الْحَقِّ) بسوی حق یعنی آنچه درست
و راست است از عقاید (وَاِلٰى طَرِيْقٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝) و براهی راست یعنی رساننده بمنزل مقصود
(يٰقَوْمَنَا اَجِيْبُوْا) ای گروه من اجابت کنید (دَاعِيَ اللّٰهِ) خواننده خدای یعنی محمد مصطفی عم را (وَاٰمِنُوْا بِهٖ)
و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را (يَغْفِرْ لَكُمْ) تا بیامرزد خدای شما را (مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ) بعضی از
گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته‌اند همه گناهان را (وَيُجِرْكُمْ) و برهاند شما را (مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝)
از عذاب دردناک (وَمَنْ لَّا يُجِبْ) و هر که اجابت نکند (دَاعِيَ اللّٰهِ) خواننده را بخدای یعنی محمد عم را
(فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ) پس نیست عاجز کننده (فِي الْاَرْضِ) در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب
بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب خود (وَلَيْسَ لَهٗ) و نیست مر او را (مِنْ دُوْنِهٖ
اَوْلِيَآءُ ط) بجز خدای دوستان و مددگاران (اُولٰٓئِكَ) آن گروه اجابت ناکنندگان (فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝)
در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی برانند
که ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرمود ویجرکم من عذاب الیم و از سفیان
ثوری منقول است که ثواب جن آن است که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر مثال بهایم
امام اعظم رح برین رفته و امام مالک رح و جمعی بر آنند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه
بر اسائت عقاب خواهد بود و از ضحاک رح منقول است که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند
و در تفسیر امام ابوبکر نقاش رح حدیثی هست که ایشان به بهشت در آیند و از امام [illegible] پرسیدند که

ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیحی و ذکری الهام دهد که از آن
چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رح پرسیدند که
مؤمنان جن را ثواب هست گفت آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانسیات
للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز رح نقل می کند که مؤمنان جن گرداگرد
بهشت در ربضها و رحبها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آن است که جن در توابع
تکلیف مانند انسانند والله اعلم بالصواب (اَوَلَمْ يَرَوْا) آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث (اَنَّ اللّٰهَ
الَّذِيْ) آن را که خدای بقدرت بی عجز (خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) بیافرید آسمانها و زمین را
(وَلَمْ يَعْيَ) و مانده نشد و رنج نرسید او را (بِخَلْقِهِنَّ) بآفریدن آنها (بِقٰدِرٍ) توانا است (عَلٰٓى اَنْ يُّحْيِيَ
الْمَوْتٰى ط) بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است و از نقص و انقطاع بدور و ماحصل معنی
آیت آن است که خدای با قدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست (بَلٰٓى) آری هست
(اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بدرستیکه او بر همه چیز (قَدِيْرٌ ۝) تواناست بی عجز و تعب (وَيَوْمَ يُعْرَضُ) و یاد کن
روزی را که عرض کرده شوند (الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) آنانکه نگرویدند (عَلَى النَّارِ ط) بر آتش یعنی آتش بر ایشان
عرض کنند و این قلب است که برخلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد می کنند پس ایشان را
گویند (اَلَيْسَ هٰذَا) آیا نیست این عذاب (بِالْحَقِّ ط) براستی و شما باور نمی کردید (قَالُوْا بَلٰى) گویند
آری و حق است پس سوگند خورند که (وَرَبِّنَا ط) و به پروردگار ما که این راست بوده (قَالَ) گوید خدای
یا خازن دوزخ ایشان را گوید که (فَذُوْقُوا الْعَذَابَ) پس بچشید عذاب را (بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ۝)
بسبب آنچه بودید که کافر می شدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمی داشتید (فَاصْبِرْ) پس
صبر کن ای محمد بر جفای قوم (كَمَا صَبَرَ) همچنانکه صبر کردند (اُولُوا الْعَزْمِ) خداوندان ثبات و جد (مِنَ الرُّسُلِ)
از پیغمبران عم و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند
و بر معاندات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیه السلام اند امام محیی السنة رح گفته اولوا العزم آنهااند که بر تخصیص
و تعمیم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الایة
دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و همان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر ما صلعم و قولی آنست
که ایشان پیغمبران مرسل اند هژده تن که در سورة الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را امر شد که فبهداهم

آورده در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولو العزم اند الا آدم و یونس و بعضی ایشان هم گفته اند غیر
یونس و بس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر ما علیه السلام را فرموده و لاتکن
کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز می فرماید که شکیبائی ورز (وَلَا تَسْتَعْجِلْ) و طلب
شتاب مکن (لَّهُمْ ط) برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ
يَرَوْنَ) گویا ایشان روزی که به بینند (مَا يُوعَدُونَ لا) آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و
فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که (لَمْ يَلْبَثُوا) درنگ نکرده اند در دنیا (إِلَّا سَاعَةً
مِّن نَّهَارٍ ط) مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برخی از هیبت عقوبات دوزخ
(بَلَاغٌ ج) آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایت است (فَهَلْ يُهْلَكُ) پس آیا هلاک کرده خواهند شد
بعذاب وقتیکه نازل شود یعنی تخواهند شد (إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ) مگر گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان

سورة محمد صلی الله علیه وسلم مدنية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وهي ثمان وثلثون آية

(الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه کافر شدند (وَصَدُّوا) و باز داشتند مردمان را (عَن سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدای یعنی
منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان روز بدر ایشان
دوازده تن بودند از صنادید عرب (أَضَلَّ) باطل کرد خدای (أَعْمَالَهُمْ) عملهای ایشان که از مکارم
می شمردند چون صلهٔ رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صلهٔ ارحام (وَآمَنُوا) و گرویدند (بِمَا نُزِّلَ) بآنچه
فرستاده شده است (عَلَىٰ مُحَمَّدٍ) بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن (وَهُوَ الْحَقُّ) و قرآن راست
است و درست یا محمد صلی الله علیه وسلم صاحب حق و حقیقت آمده (مِن رَّبِّهِمْ) از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه
گرویدند بقرآن یا به محمد صلی الله علیه وسلم (كَفَّرَ) درگذرانید خدای و بپوشد (عَنْهُمْ) از ایشان (سَيِّئَاتِهِمْ) گناهان ایشان را
(وَأَصْلَحَ) و بصلاح آرد (بَالَهُمْ) حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشانرا تا عاصی نشوند
(ذَٰلِكَ) آن اضلال و اصلاح (بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بآن است که آنانکه کافر شدند (اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ)
پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را (وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویدند (اتَّبَعُوا الْحَقَّ) در پی رفتند حق را
که قرآن است آمده به ایشان (مِن رَّبِّهِمْ ط) از آفریدگار ایشان (كَذَٰلِكَ) همچنین (يَضْرِبُ اللَّهُ) بیان
می کند خدای (لِلنَّاسِ) برای مردمان (أَمْثَالَهُمْ) مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر می گرداند
(فَإِذَا لَقِيتُمُ) پس هرگاه که ببینید ای مومنان (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانرا که کافر شدند بوقت کارزار (فَضَرْبَ

الرِّقَابِ ط) پس بزنید گردن ایشان را زدنی (حَتّٰى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ) تا چون بسیار بکشید ایشان را (فَشُدُّوا الْوَثَاقَ لا) پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند (فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ) پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض (وَإِمَّا فِدَاءً) و یا فدیه بگیرید از ایشان فدیه گرفتنی (حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ) تا بنهد اهل حرب (أَوْزَارَهَا ﴿﴾) سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی ع خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال اسلامیان با دجال است امام شافعی و امام محمد رح بر آنند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا از ایشان یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رح می فرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق (ذٰلِكَ ﴿﴾) این است کار نگاه دارید این کار را (وَلَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ) و اگر خواهد خدای (لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ) هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید (وَلٰكِنْ) و لیکن امر کرد به جهاد (لِيَبْلُوَا) تا بیازماید (بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ ط) بعضی از شما را به بعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا کرد اند تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد و کافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یابد و از کفر باز ایستد (وَالَّذِينَ قُتِلُوا) و آنانکه کارزار کنند (فِي سَبِيلِ اللّٰهِ) در راه خدای و حفص قتلوا می خواند یعنی کشته شوند (فَلَنْ يُضِلَّ) پس خدای باطل و ضایع نگرداند (أَعْمَالَهُمْ ﴿﴾) کردارهای ایشان را (سَيَهْدِيهِمْ) زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای ثواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب (وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿﴾) و باصلاح آرد کارهای ایشان را (وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ) و در آرد ایشانرا به بهشت (عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴿﴾) بدرستیکه تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشانرا قبل از دخول بدیشان نموده باشند یا خوشنودی ساخته باشند جهت ترویح ایشان بهشت را (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گرویدگان (إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ) اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را (يَنْصُرْكُمْ) یاری کند خدای شما را تا بر اعدا مظفر گردید (وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿﴾) و استوار سازد قدمهای شما را در معرکهٔ جهاد تا منهزم نشوید (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه کافر شدند (فَتَعْسًا لَهُمْ) پس خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و نا امیدی مر ایشانرا است (وَأَضَلَّ) و گم و نابود ساز خدای (أَعْمَالَهُمْ ﴿﴾) عملهای ایشان را (ذٰلِكَ) این خواری و بطلان عمل ایشان را (بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا) بسبب آن است که ایشان کراهت داشتند و ناخواهان بودند (مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ) آنچیزی را که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود ع از امر توحید و قیام باحکام شرع (فَأَحْبَطَ) پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی (أَعْمَالَهُمْ ﴿﴾) کردارهای ایشان را که از آن حسابی داشتند

چون عمارت مسجد حرام و طواف خانهٔ کعبه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان (أَفَلَمْ
يَسِيرُوا) آیا سیر نکرده اند کافران استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین مراد
بلاد ثمود و عاد است (فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس بنگرند که چگونه بوده است (عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ط)
سرانجام کار حال و مآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان (دَمَّرَ اللَّهُ) هلاک کرد
خدا و عذاب استیصال فرستاد (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (وَلِلْكَافِرِينَ) و مر ناگرویدگانرا (أَمْثَالُهَا ۝) مانند آن
عقوبات خواهد بود و این سخن تهدید کفار مکه است (ذَٰلِكَ) آنچه یاد کرده شده از عقابت دشمنان و نصرت
دوستان (بِأَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که خدای (مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا) دوست آنان است که
ایمان آورده اند پس ایشانرا یاری می کند (وَأَنَّ الْكَافِرِينَ) و بسبب آنانکه ناگرویدگان (لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ۝)
٤ ع هیچ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای بافضال خود (يُدْخِلُ
الَّذِينَ آمَنُوا) در می آرد آنانرا که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای نیکو مبرا از غرض و ریا
(جَنَّاتٍ تَجْرِي) در بوستانها که میرود (مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ط) از زیر درختان آن جویها (وَالَّذِينَ كَفَرُوا)
و آنانکه کافر شده اند (يَتَمَتَّعُونَ) برخورداری می یابند بمتاع دنیا (وَيَأْكُلُونَ) و می خورند (كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ)
طعام چنانکه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروف بر خوردن است و عاقل باید که خوردن او
برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدن
تحمل طاقت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بود نه آنکه همه
خود را طفیل خوردن شناسد و در مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان که جز خورد و خواب
مطمح نظر ایشان نباشد و نعم ما قیل

* بیت *

* خوردن برای زیستن و ذکر کردن است * تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است *

١ (وَالنَّارُ) و آتش دوزخ (مَثْوًى) مقام و آرامگاه است (لَهُمْ ۝) مر کافرانرا (وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ) و چندی
از اهل دیه‌ها که بهر حال (هِيَ) آن دیه‌ها (أَشَدُّ قُوَّةً) سخت تر بودند از روی قوت (مِّن قَرْيَتِكَ)
از اهل دیه تو (الَّتِي أَخْرَجَتْكَ ج) آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه (أَهْلَكْنَاهُمْ) هلاک
کردیم اهالی آن دیه‌ها را (فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ۝) پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت
بفریاد رسد (أَفَمَن كَانَ) آیا هر که باشد (عَلَىٰ بَيِّنَةٍ) بر حجتی روشن (مِّن رَّبِّهِ) از آفریدگار او چون پیغمبر و
مومنان (كَمَن زُيِّنَ) باشد مانند کسیکه آراسته شده یعنی شیطان بازنمود آرایش داده است (لَهُ)

برای او (سُوءُ عَمَلِهِ) بدی کردار او را از شرک و معصیت (وَاتَّبَعُوا) و پیروی کردند (أَهْوَاءَهُمْ قف) آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان (مَثَلُ الْجَنَّةِ) جمله از آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است (الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ط) آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهیزگاران (فِيهَا) در آن بهشت (أَنْهَارٌ) جویها است (مِنْ مَاءٍ) از آبی (غَيْرِ آسِنٍ ج) غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او تبه نگردد و آن از زلال خود چون آبهای دنیا که تغییرپذیر باشد نگردد (وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ) و جویهاست از شیر که هرگز (لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ ط) تغییر نگشته از صفت عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول مکث (وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ) و جویهاست از خمر خوشگوار بالذت (لِلشَّارِبِينَ ج) مر آشامندگان را که طرب داده و خماری نی (وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ط) و جویها از شهد صافی نصاف کرده بآتش بلکه مصفا آفریده شده از موم و فضلات (وَلَهُمْ) و مر متقیان راست (فِيهَا) در بهشت با وجود این همه اشربه (مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ) از همه میوه‌ها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و بوی خوش (وَمَغْفِرَةٌ) و مر ایشان راست پوشش گناهان (مِنْ رَبِّهِمْ ط) از آفریدگار ایشان یعنی پوشد گناهان ایشان را نه بران مناقشه کند و نه بدان معاتبه نماید و ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجره طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاری است از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی * نظم *

* آب صبر است آب جوی خلد بود * جوی شیر خلد مهر تست و ود *
* ذوق طاعت گشت جوی انگبین * مستی و ذوق تو جوی خمر بین *

در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیات دل است و لبن بفطرت اصلی که به حموضت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الهی است و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت است از مکاشفات و مغفرت غفران ذنوب وجود و جودک ذنب لا یقاس له ذنب * بیت *

* پندار وجود ما گناهی است عظیم * لطفی کن و این گنه ز ما در گذران *

بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد و می فرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم (كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ) مانند کسی است که او جاودان است (فِي النَّارِ) در آتش دوزخ (وَسُقُوا) و چشانیده می شود بجای شربت بهشتیان (مَاءً حَمِيمًا) آبی در غایت گرمی (فَقَطَّعَ) پس پاره پاره می کند (أَمْعَاءَهُمْ) روده‌های ایشان را آورده اند که چون پیغمبر عم خطبه خواندی و منافقان را عیب

کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که (وَمِنْهُمْ) و بعضی از ایشان یعنی منافقان (مَّن يَسْتَمِعُ) آنها اند که گوش فرا میدارند (إِلَيْكَ ج) بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن (حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا) تا چون بیرون روند (مِنْ عِندِكَ) از نزدیک تو (قَالُوا) گویند (لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) مر آنها را که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقول است که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند که (مَاذَا قَالَ آنِفًا) چه گفت محمد اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را این پرسش بر وجه تسخر بود می گفتند (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ) آن گروه آنانند که بحکم ازل (طَبَعَ اللَّهُ) مهر نهاده است خدای (عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ) بر دلهای ایشان بنفاق و شک (وَاتَّبَعُوا) و در پی رفتند (أَهْوَاءَهُمْ ۝) هوای نفس خود را و به جهت آن تهاون می کنند باحکام سید انام عم (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا) و آنانکه راه یافتند یعنی مومنان (زَادَهُمْ) زیاده می گرداند استماع سخن پیغمبر عم ایشانرا (هُدًى) بصیرت و یقین (وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ۝) و می دهد ایشانرا آنچه مدد کند در از دیاد تقوی و دوام بران (فَهَلْ يَنظُرُونَ) پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند (إِلَّا السَّاعَةَ) مگر قیامت را (أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً ج) آنکه بیاید بدیشان ناگهان (فَقَدْ جَاءَ) پس بدرستیکه آمد و ظاهر شد (أَشْرَاطُهَا ج) علامتهای آن چون مبعث پیغمبر عم و انشقاق قمر (فَأَنَّىٰ لَهُمْ) پس از کجا باشد مر ایشانرا (إِذَا جَاءَتْهُمْ) چون بیاید قیامت بدیشان (ذِكْرَاهُمْ ۝) پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ) یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بر وحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسی یکبار گوید لا اله الا الله (وَاسْتَغْفِرْ) و آمرزش طلب (لِذَنبِكَ) برای ذنب خود و در معالم فرموده که آنحضرت عم مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در من صورت متابعت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آن است که طلب عصمت کن از خدای که ترا از گناه نگاه دارد (وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط) و آمرزش طلب برای مردمان مومن و زنان مومنه و این اکرامی است از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف

امر الهی از آنحضرت ع م متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از ان کریم تر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد و عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود

* نظم *

* هر کرا چون تو پیشوا باشد * * نا امید از خدا چرا باشد *
* چون نشان شفاعت کبری * * یافت بر نام نامیت طغری *
* امتان با گناه کاری ها * * بو دارند امید واری ها *

ع ۷ (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) و خدای می داند (مُتَقَلَّبَكُمْ) جای رفتن وگردیدن شما در دنیا (وَمَثْوٰىكُمْ ۝) و آرامگاه و موضع قرار شما در دنیا و عقبی یا میداند هر جا که می روید در روز و هر جا که می باشید در شب (وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) و می گویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه می کردند از جهت حرص که در جهاد دارند (لَوْلَا نُزِّلَتْ سُوْرَةٌ ج) چرا فرستاده نشد سورهٔ در باب قتال با کفار (فَاِذَآ اُنْزِلَتْ) پس چون فرستاده شود (سُوْرَةٌ مُّحْكَمَةٌ) سورهٔ قرآن که دران متشابهی نبود (وَّذُكِرَ) و یاد کرده شود (فِيْهَا الْقِتَالُ لا) دران سوره امر قتال و جهاد (رَاَيْتَ الَّذِيْنَ) بینی آنانرا که هست (فِيْ قُلُوْبِهِمْ) در دلهای ایشان (مَّرَضٌ) بیماری شک و نفاق یا سستی در دین (يَّنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ) می نگرند بسوی تو (نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ) نظر کسی که فرو آمده باشد بروی بیهوشی (مِنَ الْمَوْتِ ط) از غم و اندوه مرگ و متحیر و غمناک شوند (فَاَوْلٰى لَهُمْ ج) پس وای بر ایشان و یاد و زخ مر ایشانرا است (طَاعَةٌ) کار ایشان فرمان برداری است (وَّقَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ قف) و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا (فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ قف) پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند صحابه رض بر جهاد ایشان خلاف ورزیدند و بازنان در خانها نشستند (فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ) پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد (لَكَانَ) هر آینه آن راستی بودی (خَيْرًا لَّهُمْ ج) بهتر مر ایشان را (فَهَلْ عَسَيْتُمْ) پس آیا شاید و توقع هست از شمای منافقان (اِنْ تَوَلَّيْتُمْ) اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید (اَنْ تُفْسِدُوْا) آنکه فساد کنید (فِي الْاَرْضِ) در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد (وَتُقَطِّعُوْٓا اَرْحَامَكُمْ ۝) و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از فرمان او که از بس امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن (اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ) آن گروه آنانند که مفسد او معرض اند که (لَعَنَهُمُ اللّٰهُ) رانده است خدای ایشان را دور کرده از رحمت خود (فَاَصَمَّهُمْ) پس ایشان را کر گردانید

تا سخن حق نشنوند (وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ) و کور ساخت دیدهای ایشان تا دلایل قدرت و عبرت نه بینند (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) آیا چرا تفکر نمی کنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند (أَمْ عَلَى قُلُوبٍ) بلکه بر دلهای ایشان است (أَقْفَالُهَا) قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزل قفلها باشد مر درها را و آن ختم و طبع الهی است بران

* بیت *

* دری که خدای بست بر وی عباد * هیچ کلیدش نتواند گشاد *
* کیست که بردارد و در وا کند * قفل که او بر در دلها نهد *

در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه عم در توریت خوانده بودند و صحت نبوت آن حضرت عم معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت عم بسیار می گفتند و از ظهور او خرمی داشتند چون سید عالم عم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا) بدرستی آنانکه برگشتند (عَلَى أَدْبَارِهِمْ) بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بمحمد عم (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ) از پس آنکه روشن شده بود (لَهُمُ الْهُدَى) مر ایشان را بیانی از نبوت آنحضرت و بدلایل واضح دانسته بودند (الشَّيْطَانُ) دیو لعین (سَوَّلَ) آسان کرد و بیاراست (لَهُمْ) برای ایشان انکار و عناد را (وَأَمْلَى لَهُمْ) و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند (ذَلِكَ) این امهال (بِأَنَّهُمْ قَالُوا) بسبب آن است که گفتند جهودان (لِلَّذِينَ كَرِهُوا) مر آنانرا که کراهت داشتند (مَا نَزَّلَ اللَّهُ) از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آن است که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی (سَنُطِيعُكُمْ) زود باشد که فرمان بریم شما را (فِي بَعْضِ الْأَمْرِ) در بعضی کارها یعنی مددگاری کنیم اگر با پیغمبر عم حرب کنید (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدای می داند (إِسْرَارَهُمْ) پنهانی ایشان را (فَكَيْفَ) پس چگونه باشد حال ایشان (إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ) چون قبض کنند جان ایشان را (يَضْرِبُونَ) می زنند (وُجُوهَهُمْ) رویهای ایشانرا که از حق بگردانیده اند (وَأَدْبَارَهُمْ) و برپشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند (ذَلِكَ) قبض ارواح ایشان برین وجه (بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا) بسبب آن است که ایشان متابعت کردند (مَا أَسْخَطَ اللَّهَ) آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر رسول عم و معاونت منافقان و کافران و مشرکان (وَكَرِهُوا) و بسبب آن است که نخواستند و کاره بودند (رِضْوَانَهُ) خشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر عم و اقرار بدو و فرمان برداری او (فَأَحْبَطَ)

پس باطل کرد خدای (اعمالهم) عملهای ایشان را (ام حسب الذین) بلکه پنداشتند آنانکه
(فی قلوبهم) در دلهای ایشان (مرض) بیماری نفاق است یعنی منافقان تصور کردند (ان لن یخرج ۸
الله) آن را که ظاهر نگرداند خدای (اضغانهم ۝) کینهای ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از ع
پیغمبرم و مومنان (ولو نشاء) و اگر ما می خواهیم (لاریناکهم) هرآینه بنمایم تو ایشان را یعنی علامتها و نشانها
بنهادیم بر ایشان (فلعرفتهم) پس هرآینه تو بشناسی (بسیماهم) بعلامتی که دال باشد بر نفاق
ایشان (ولتعرفنهم) و هرآینه تو بشناسی ایشان را (فی لحن القول) در گردانیدن سخن از صوب
صواب بجهت تعریض و توبیخ (والله یعلم) و خدای می داند (اعمالکم) کردارهای شما و مناسب آن
جزا خواهد داد انس بن مالک رض می فرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلعم
او را نشناخت بسیاق سخن و در تفسیر مطالع و عین المعانی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی
از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند بامداد که برخاستند بر جبهه هریک نوشته بود که
هذا منافق (ولنبلونکم) و هرآینه می آزماییم شما را بامر جهاد و تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان می کنیم
(حتی نعلم المجاهدین) تا بدانیم مجاهدان را یعنی ظاهر کرد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند (منکم) از
شما (والصابرین) و صبر کنندگان بر مشقت حرب (ونبلوا اخبارکم ۝) و تا بیازماییم خبرهای شما را
که می گویید در ایمان و اخلاص یعنی تا صدق و کذب از هم آشکارا کرد و حفص در افعال ثلثه بنون می خواند
یعنی ما آزماییم تا بدانیم خبرهای شما را (ان الذین کفروا) بدرستی آنانکه نگرویده اند یعنی یهود بنی قریظه
و نضیر (وصدوا) و باز داشتند قوم خود را (عن سبیل الله) از راه خدا که دین اسلام است (وشاقوا
الرسول) و مخالفت کردند با رسول صلعم (من بعد ما تبین) از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته
(لهم الهدی) مر ایشان را راه حق در توریت خوانده و دانسته بودند (لن یضروا الله) زیان
نتوانند رسانید خدای را (شیئا) چیزی از کفر و صد ایشان و اثر ضرری بدین خدای و پیغمبر او نرسد
بلکه شر آن بدیشان عاید گردد (وسیحبط اعمالهم ۝) و زود باشد که خدای حبط کند ثواب اعمال ایشان را
یعنی عملها که می کنند (یا ایها الذین آمنوا) ای کسانیکه ایمان آورده اید (اطیعوا الله) فرمان برید خدای را
در آنچه حکم کرده (واطیعوا الرسول) و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید (ولا تبطلوا اعمالکم)
و باطل و بیهوده و ضایع مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا بعجب و منت که کردار بعجب مردود و مذموم بود

* نظم * * در هر عملی که عجب ره یافت * * رویش ز ره قبول بر تافت *

* ای گشته بکار خویش مغرور * وز درگه قرب مانده مهجور *
* معجب شو از طریق تلبیس * کز عجب بچه فتاد ابلیس *
* تا چند تو عجب خودنمائی * از دیده بهی دمائی *

(اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدُّوْا) بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش و اتباع وی و منع کردند مردم را (عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ) از سلوک راه حق (ثُمَّ مَاتُوْا) پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر (وَهُمْ كُفَّارٌ) وحال آنکه ناگرویدگان بودند (فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ) پس هرگز نیامرزد خدای مرایشان و اگر نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر کرا که کافر میرد (فَلَا تَهِنُوْا) پس سستی مکنید ای مومنان (وَتَدْعُوْا اِلَى السَّلْمِ ﷺ) و مخوانید کافران را بصلح یعنی طالب صلح مباشید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما شود (وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ ﷺ) وحال آنکه شما برتر آیند یعنی غالبانید (وَاللّٰهُ مَعَكُمْ) و خدای با شما است بنصرت و عون (وَلَنْ يَّتِرَكُمْ) و ضایع و گم نگرداند (اَعْمَالَكُمْ) ثواب کردارهای شما (اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا) جز این نیست که زندگانی دنیا (لَعِبٌ) بازی است ناپایدار (وَّلَهْوٌ ط) و مشغولی بی اعتبار (وَاِنْ تُؤْمِنُوْا) و اگر بگروید بخدا و رسول (وَتَتَّقُوْا) و بپرهیزید از معصیت و فضول (يُؤْتِكُمْ اُجُوْرَكُمْ) بدهد مزدهای شما را در آخرت (وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ) و نمی خواهد خدای بر مزد دادن شما (اَمْوَالَكُمْ) مالهای شما را یا حق سبحانه نمی خواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی از ان حکم کرد که عشر است و نصف عشر و ربع عشر (اِنْ يَّسْـَٔلْكُمُوْهَا) اگر بخواهد از شما مالهای شما را (فَيُحْفِكُمْ) پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را انفاق کنید (تَبْخَلُوْا) شما بخیلی کنید بدان و نمی دهید بخوشدلی و طیب نفس (وَيُخْرِجْ) و ظاهری گرداند خدای بدان خواستن از شما یا به بخل شما (اَضْغَانَكُمْ) کینها و کدورتهای شما را (هٰۤاَنْتُمْ) ای شما (هٰۤؤُلَاۤءِ) ای گروه مخاطبان (تُدْعَوْنَ) خوانده شده اید و فرموده شده (لِتُنْفِقُوْا) برای آنکه انفاق کنید (فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ج) در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف نمائید (فَمِنْكُمْ) پس از شما است (مَّنْ يَّبْخَلُ ج) کسیکه بخیلی کند بزکوة و به نفقه در غزوه (وَمَنْ يَّبْخَلْ) و هر که بخیلی کند بر آنچه بروی واجب است از انفاق (فَاِنَّمَا يَبْخَلُ) پس جز این نیست که بخل میورزد (عَنْ نَّفْسِهٖ ط) بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد (وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ) و خدای بی نیاز است از صدقات و انفاقات شما (وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاۤءُ ج) و شما محتاجانید بدانچه نزدیک او است از موایدِ نعمت و فواید کرامت پس امروز یکی فانی بدهید و فردا در عوض آن ده باقی بستانید چه از خزانهٔ کرم او هیچ کم نشود و مسلما

بمرادات و مقاصد خود فایز گردید (وَإِنْ تَتَوَلَّوْا) و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام (يَسْتَبْدِلْ) بدل کند خدای (قَوْمًا غَيْرَكُمْ) گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد (ثُمَّ لَا يَكُونُوا) پس نباشند آن قوم (أَمْثَالَكُمْ ﴿۳۸﴾) مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پرهیزگار تر مراد بنی کنده اند و بنی نخع از یمن و اشهر آن است که حضرت پیغمبر عم سوال کردند که این ها کدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آنحضرت عم نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین مرتبط شود تا ثریا فرا گیرند آنرا مردمان از فارسیان در لباب آورده که ابو الدرداء رض بعد از قراءة این آیه میگفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیان اند

سورة الفتح مكية وهي بسم الله الرحمن الرحيم ﴿﴾ تسع وعشرون آية

بصحت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول عم در واقعه دید که با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گذارد یاران بعد از استماع آن رویا شاد شدند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم عم بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه غره ذوالقعده آن سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود برد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آن حضرت عم بمشرکان مکه رسیده و بمنع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بردند و پیغمبر عم خبردار شده بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر عم آمد تا سبب آمدن آنحضرت عم معلوم کند و بعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آن حضرت عم داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستادند و بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر عم و اصحاب او رض بمکه در آیند پیغمبر عم عثمان را رض نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او بآنجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقعه شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالى القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آن حضرت عم و اهل مکه صلح واقعه شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نشود نهان و آشکارا یکدیگر را و خلفاء یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از آن صلح ملول شدند و آن حضرت عم همانجا در حدیبیه فرمود تا سر مبارک ایشان را تراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر قرار سابق

آنجا نحر کردند و صحابه در طی نیز حلق و قصر نمودند و هدایای خود را قربان کردند و پیغمبر علیه السلام بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت علیه السلام فرمود با اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شده که دوست تر می دارم از آنچه آفتاب بر ان طالع می شود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفته اصحاب او را نیز مبارک باد گفتند (اِنَّا فَتَحْنَا) بدرستیکه ما حکم کردیم (لَكَ) برای تو (فَتْحًا مُّبِينًا) حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت علیه السلام پرسیدند که افتح بود در جواب فرمود که نعم وفی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان می داشتند سرگذار شده با کفار مجادله کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و از این است که بعضی مفسران بر این وجه تفسیر کرده اند که ما کشائیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب (لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) تا بیامرزد مر ترا خدای (مَا تَقَدَّمَ) آنچه گذشته است پیش از وحی (مِن ذَنبِكَ) از آنچه موجب عتاب تو بوده (وَمَا تَأَخَّرَ) و آنچه مانده است پس از ان یا پیش از فتح و پس از ان یا قبل از نزول این آیت و بعد از ان امام ابو اللیث رح گفته که گناه گذشته ذنب آدم و حوا علیهما السلام است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را به برکت او و می آمرزد گناه امت او را به شفاعت او و سلمی رح فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت ذنب در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش رو و کارساز ایشان است (وَيُتِمَّ) و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند (نِعْمَتَهُ) نعمت خود را (عَلَيْكَ) بر تو بفتح بلاد یا باعلای دین یا با انضمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت (وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا) و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد در ان (وَيَنصُرَكَ اللَّهُ) و یاری کند ترا خدای (نَصْرًا عَزِيزًا) یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهر و غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه رضی الله عنهم خالی از دغدغه و تردد نبودند حق سبحانه می فرماید که (هُوَ الَّذِي) او است آنکه (أَنزَلَ السَّكِينَةَ) فرو فرستاد آرامش و قرار و سکون قلب (فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ) در دلهای گرویدگان (لِيَزْدَادُوا) تا زیادت کنند (إِيمَانًا) گرویدنی (مَّعَ إِيمَانِهِمْ ط) با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند قدر الیقین خود را با الیقین دیگر یا ایمان که با صول دین داشتند افزون سازند آنرا با ایمان بفروع شرع (وَلِلَّهِ) و مر خدایرا است (جُنُودُ السَّمَاوَاتِ) لشکرهای آسمان از ملایکه (وَالْأَرْضِ ط) و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید

بنصرت الهی واثق باشید که هر گرا لشکر آسمان و زمین در حکم وی بتو و بانگ زلزله آن زمین سپاه او با خشم اولیای خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نه گذاردند

* بیت *

* نصرت از و طلب که بمیدان قدرتش * * هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدری است *

(وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (عَلِيْمًا) دانا بمصالح خلق (حَكِيْمًا) صواب کار در آنچه کند و از جمله آنچ است که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد (لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) تا در آرد مردان و زنان گرویده را به برکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده (جَنَّاتٍ تَجْرِيْ) به بوستانها که می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر منازل آن یا در تحت اشجار آن جویها (خَالِدِيْنَ فِيْهَا) در حالیکه جاوید اند در وی (وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ط) و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت ناپاک و پاکیزه در روضهٔ رضوان در آیند (وَكَانَ ذٰلِكَ) و هست این وعده مر ایشان را (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خدای یعنی در حکم او (فَوْزًا عَظِيْمًا) رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند (وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِيْنَ وَالْمُنَافِقَاتِ) و دیگر برای آن است تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه (وَالْمُشْرِكِيْنَ وَالْمُشْرِكَاتِ) و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه (الظَّآنِّيْنَ بِاللّٰهِ) و دیگر برای آن است تا عذاب کند گمان برندگان بخدای (ظَنَّ السَّوْءِ ط) گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر ع که بحدیبیه می رود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه ع سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که (عَلَيْهِمْ) برین گمان بد برندگان است (دَآئِرَةُ السَّوْءِ ج) گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد (وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ) و خشم گرفت خدای بر ایشان (وَلَعَنَهُمْ) و براند ایشان را از رحمت خود (وَاَعَدَّ لَهُمْ) و آماده کرد برای ایشان (جَهَنَّمَ ط) دوزخ را (وَسَآءَتْ مَصِيْرًا ۝) و بد بازگشتی است دوزخ (وَلِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) و مر خدای راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها است هم مملوک و مسخر او است چنانچه لشکریان مر سردار خود را تکرار این سخن جهت وعدهٔ مومنان است تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تعذیب ربانی خایف گردند (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (عَزِيْزًا) غالب در فرمان خود (حَكِيْمًا ۝) دانا در آنچه فرماید (اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ) بدرستیکه ما فرستادیم ترا (شَاهِدًا) گواه بر اقوال و افعال امت تو (وَمُبَشِّرًا) و مژده دهنده آنان را که سکینه بدلهای ایشان نازل شده (وَنَذِيْرًا)

و بیم کننده مر آنان را که گمان بد برده بودند پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهت بیم و بشارت (لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ) برای آن است که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید به یگانگی او (وَرَسُولِهِ) و تصدیق کنید فرستادهٔ او را در دعوی که می کند (وَتُعَزِّرُوهُ) و تقویت و مدد دین او را (وَتُوَقِّرُوهُ ط) و بزرگ دارید فرمان وی را (وَتُسَبِّحُوهُ) و بپاکی یاد کنید وی را یا نماز گذارید برای او (بُكْرَةً وَّأَصِيلًا ۝) بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت ع‌م است یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

* بیت *

* در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست * * در کمال احترامت هیچ کس آگاه نیست *

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ) بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه (إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ ط) جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود به بیعت اوست و برای طلب رضای او است مراد بیعت رضوان است و ذکر آن بیاید انشاء الله العزیز سلمی رح فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبهٔ جمع ابرای هیچ کس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات است و از همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله (يَدُ اللّٰهِ) قوت خدای در وفا کردن وعدهٔ خود و در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود ع‌م (فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ج) زبر دستهای ایشان است در وفا بعهد یاد ریاری دادن و موافقت پیغمبر ع‌م و در معالم آورده که صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر ع‌م می گرفتند و ید الله زبر دست ایشان بوده در مبایعت (فَمَنْ نَّكَثَ) پس هر که بشکند عهد را (فَإِنَّمَا يَنْكُثُ) پس جز این نیست که می شکند (عَلَىٰ نَفْسِهِ ج) بر نفس خود یعنی ضرر آن به نفس او رسد و امیر دو موضع آورده که سه چیز با اهل آن راجع می شود * یکی مکر که ولا یحیق المکر السیٔ الا باهله * دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم * سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه * در باب نقض عهد و پیمان گفته اند

* رباعی *

* عهد شکن که هر که پیمان بشکست * * از پای در افتاد و برون شد از دست *

* آن را که درست بود پیمان الست * * نشکست بهیچ حال هر عهد که بست *

(وَمَنْ أَوْفَىٰ) و هر که وفا کند (بِمَا عَاهَدَ) بآنچه عهد کرده است (عَلَيْهُ اللّٰهَ) بر آن خدای (فَسَيُؤْتِيهِ) پس زود دهد مر او را خدای (أَجْرًا عَظِيمًا ۝) مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر ع‌م چون متوجه مکه شد به نیت عمره به بعضی از اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر مرا موافقت کنید ایشان از محاربهٔ قریش ترسیدند و تعلل نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانه

ع ۱۰ خبردار پیغمبر خود را اعلام کرد که چون بمدینه باز رسی (سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ) زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان (مِنَ الْأَعْرَابِ) از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند (شَغَلَتْنَا) مشغول کرد ما را (أَمْوَالُنَا) مالهای ما که غم خواری نداشت و ضایع می شد (وَأَهْلُونَا) و فرزندان ما از کسی بی برگی و بی نوائی می ماندند (فَاسْتَغْفِرْ لَنَا ج) پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت نه نمودیم (يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ) می گویند بر زبانهای خود (مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ط) آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بر زبان می کنند و دل ایشان از این خبر نیست (قُلْ) بگو در جواب ایشان (فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ) پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما (مِنَ اللَّهِ) از حکم خدای (شَيْئًا) چیزی را (إِنْ أَرَادَ) اگر خواهد خدای (بِكُمْ ضَرًّا) بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف (أَوْ أَرَادَ بِكُمْ) یا اگر خواهد بشما (نَفْعًا ط) سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی (بَلْ كَانَ اللَّهُ) بلکه هست خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید (خَبِيرًا ۝) دانا میداند که عذر شما از تخلف چه بود و شما بمشغولی مال و فرزندان نداشتید (بَلْ ظَنَنْتُمْ) بلکه گمان بردید (أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ) آنکه باز نگردد پیغمبر (وَالْمُؤْمِنُونَ) و رجعت نکنند مومنان (إِلَى أَهْلِيهِمْ) بسوی اهالی خود بمدینه (أَبَدًا) هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند (وَزُيِّنَ ذَلِكَ) و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد (فِي قُلُوبِكُمْ) و در دلهای شما (وَظَنَنْتُمْ) و گمان بردید (ظَنَّ السَّوْءِ ج) گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام بر افتد (وَكُنْتُمْ) و گشتید شما بدین گمان (قَوْمًا بُورًا ۝) گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و نیت (وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ) و هر که نگرود بخدای (وَرَسُولِهِ) و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند (فَإِنَّا أَعْتَدْنَا) پس بدرستیکه ما آماده کردیم (لِلْكَافِرِينَ) مر ناگرویدگان را (سَعِيرًا ۝) آتش افروخته (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) و مر خدای راست بادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضهٔ قدرت او است (يَغْفِرُ) می آمرزد گناهان بزرگ (لِمَنْ يَشَاءُ) هر کرا می خواهد (وَيُعَذِّبُ) و عذاب می کند بگناه خرد (مَنْ يَشَاءُ ط) هر کرا اراده می کند (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای (غَفُورًا) آمرزنده توبه کنندگان (رَحِيمًا ۝) مهربان برایشان (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ) زود باشد که گویند پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایلند یعنی اعراب خواهند گفت (إِذَا انْطَلَقْتُمْ) آنگاه که بروید (إِلَى مَغَانِمَ) بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است (لِتَأْخُذُوهَا) تا فرا گیرید آنرا (ذَرُونَا) بگذارید ما را (نَتَّبِعْكُمْ ج) تا پیروی کنیم شما را در این سفر آورده اند

که پیغمبر عم در ذی الحجه سنه سته از حدیبیه باز گشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد
که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکند و چون عزم جزم شد
مخلفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و به خیبر آییم (یُرِیْدُوْنَ) می خواهند مخلفان (اَنْ یُّبَدِّلُوْا)
آنکه تغییر دهند (كَلٰمَ اللّٰهِ ط) سخن خدای را یعنی حکم او را که فرمود که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند
(قُلْ لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا) بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید (كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ)
هم چنین گفته است خدای (مِنْ قَبْلُ ج) پیش از تهیه شما پیش از آمدن ما بمدینه (فَسَيَقُوْلُوْنَ) پس
زود باشد که گویند این حکم نکرده خدای (بَلْ تَحْسُدُوْنَنَا ط) بلکه شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت شریک
شما نشویم و نه چنین است که مخلفان می گویند (بَلْ كَانُوْا لَا يَفْقَهُوْنَ) بلکه هستند که درنمی یابند (اِلَّا قَلِيْلًا ۝)
مگر اندک چیزی را (قُلْ لِّلْمُخَلَّفِيْنَ) بگو مر این باز ماندگان را (مِنَ الْاَعْرَابِ) از اهل بادیه (سَتُدْعَوْنَ)
زود باشد که خوانده شوید (اِلٰى قَوْمٍ) بحرب گروهی (اُولِيْ بَاْسٍ شَدِيْدٍ) خداوندان کارزار سخت که اهل
یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر عم یا هوازن و غطفان
که در حیات آن حضرت عم بوادی حنین حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت
آنکه شما را به جنگ مردی محارب مبارز خواهد خواند که شما (تُقَاتِلُوْنَهُمْ لا) کارزار کنید با ایشان و بکشید
ایشان را (اَوْ يُسْلِمُوْنَ ج) یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتال است یا
اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر ان تقدیر اسلام بمعنی انقیاد است
(فَاِنْ تُطِيْعُوْا) پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شما است بقتال آنگروه (يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ) دهد شما را
خدای تعالی (اَجْرًا حَسَنًا ج) مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی (وَاِنْ تَتَوَلَّوْا) و اگر
روی گردانید و پشت بر داعی کنید (كَمَا تَوَلَّيْتُمْ) هم چنانکه اعراض کردید (مِّنْ قَبْلُ) پیش ازین از سفر
حدیبیه (يُعَذِّبْكُمْ) عذاب کند خدای شما را (عَذَابًا اَلِيْمًا ۝) عذابی دردناک در حق متخلفان چون این همه
وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف می کنیم تا آل حال
چه انجامد آیت آمد که (لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ) نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود (وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ)
و نه بر لنگ (حَرَجٌ) بزه است اگر از جهاد تخلف کند (وَلَا عَلَى الْمَرِيْضِ) و نه بر بیمار (حَرَجٌ ط) گناهی
است اگر بحرب نرود چه اینها معذورانند (وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ) و هر که فرمان برد خدای را (وَرَسُوْلَهٗ) و فرستاده
او را در جهاد و غیر آن (يُدْخِلْهُ جَنّٰتٍ) در آورد خدای او را به بهشتها و آن چنان بوستانها است که

پیوسته (تَجْرِي) می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر مساکن بهشتیان جویها (وَمَنْ يَتَوَلَّ) و هر که
اعراض کند از فرمان خدای و رسول او (يُعَذِّبْهُ) عذاب کند او را خدای (عَذَابًا أَلِيمًا) عذابی که درد آن
منقطع نگردد و الم او منتهی نشود و آن عذاب حرمان است چه به مخالفت امر خدای از دولت لقاء محجور
و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان * بیت *

* سوز ز آتش حرمانیم که هیچ عذاب * ز روی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست *

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه عم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را رض به مکه فرستاد تا ایشانرا
اعلام کند که آن حضرت عم بعمره آمده داعیه حرب ندارد و اهال مکه خراش را از در آمدن و سخن کردن
منع کردند آن حضرت عم ثانیا ذو النورین را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر عم
اصحاب را طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند با ایشان با آنکه با قریش
قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود * در کشاف آورده که چون
حضرت عم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از آن به پشت مبارک او فرود آمد عبدالله مغفل رض
گوید که من قایم بودم در زیر سر آن حضرت عم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی بر داشتم
و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتال و آنکه مطلقا نگریزند حضرت عم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمینید
در معالم از جابر رض نقل می کند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که
در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود شد چنانچه می فرماید
(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ) به تحقیق که خدای خوشنود گشت (عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) از گرویدگان صحابه رض (إِذْ يُبَايِعُونَكَ) ع ١١
وقتیکه بیعت کردند با تو (تَحْتَ الشَّجَرَةِ) در زیر درخت سمره (فَعَلِمَ) پس می داند خدای (مَا فِي قُلُوبِهِمْ)
آنچه در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا (فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ) پس فرو فرستاد آرامش
(عَلَيْهِمْ) بر ایشان (وَأَثَابَهُمْ) و پاداش داد ایشانرا (فَتْحًا قَرِيبًا) فتحی نزدیک که فتح خیبر است
یا مکه یا هجر (وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً) و غنیمتهای بسیار از رخوت و نقود و ضیاع و عقار (يَأْخُذُونَهَا) فرا می گیرند
آنها را از یهود خیبر و غیر آن (وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا) و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود را (حَكِيمًا)
حکم کننده بهلاک دشمنان (وَعَدَكُمُ اللَّهُ) وعده کرده است شما را خدای ای امت (مَغَانِمَ كَثِيرَةً)
غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم (تَأْخُذُونَهَا) فرا می گیرید آنرا تا قیامت
(فَعَجَّلَ) پس به تعجیل نقد داد (لَكُمْ) مر شما را (هَذِهِ) این غنیمت خیبر (وَكَفَّ) و باز داشت و کوتاه

کرد (اَيْدِيَ النَّاسِ) دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند (عَنْكُمْ) از شما تا حلفای یهود ترسیده بجنگ در نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از شما سالم ماندند (وَلِتَكُونَ) و تا باشد آن غنیمت (آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ) نشانی مر مومنان را بر راستی قول پیغمبر عم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنایم (وَيَهْدِيَكُمْ) و برای آنکه بنماید شما را (صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) راهی راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و بازگذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر ذکر کرده‌اند که چون حضرت رسول عم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کار سازی حرب خیبر فرموده با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرحبه روان شده سحری بود که از طریق وادی رجیع در میان قلعهای خیبریان در آمدند و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده بلبیان و تیشه‌ها و دوات زرع میلی بجانب مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام در نظر ایشان در آمد گفتند والله محمد والخمیس و روی بحصار خود آوردند و آن حضرت عم فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن اسحاق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و چونکه بسیار گرفته شد و اسلحه و امتعه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت عم را صداعی طاری شده بخود سواری نمی توانست فرمود و قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در آن قلعه مرحب خیبری را کشته و در آهنین از حصار بر کنده سپری خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنایم بسیار بدست صحابه رض افتاد و گنج ابو الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت عم را زهر دادند بره زهرآلوده باوی بسخن در آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند

* بیت *

* ز خوان معجز او گر نوالهٔ طلبی * حدیث بره بریان شنو که مضمر است *

(وَأُخْرَى) و وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز (لَمْ تَقْدِرُوا) قادر نشده اید (عَلَيْهَا) بران و نمی دانید آنرا (قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ) بدرستیکه احاطه کرده است علم خدای (بِهَا) بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت مر این امت را

دست دهد در این داخل است (وَكَانَ اللّٰهُ) وهست خدای (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیزها از فتح مداین واعطای غنایم (قَدِيرًا) توانا (وَلَوْ قَاتَلَكُمُ) واگر قتال کردندی با شما در حدیبیه (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی (لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ) هرآینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی (ثُمَّ لَا يَجِدُونَ) پس نیافتندی (وَلِيًّا) کارسازی که ایشان را نگاه دارد (وَلَا نَصِيرًا) ونه یاری که ایشان را مددگاری نماید (سُنَّةَ اللّٰهِ) سنت نهاده است خدای سنت نهادنی (الَّتِي قَدْ خَلَتْ) آن سنتی که گذاشته است (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیاء عم برایشان غلبه کرده اند (وَلَنْ تَجِدَ) ونیابی تو (لِسُنَّةِ اللّٰهِ) مر سنت خدای را (تَبْدِيلًا) تغییری هرچه در ازل مقدر و مقرر شده لامحاله کاین خواهد شد دست تصرف هیچ کس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید * رباعي *

* تغییر بحکم ازلی راه نیابد * تبدیل بفرمان قضا کار ندارد *
* در دایرهٔ امر کم و بیش نگنجد * با سر قدر چون و چرا کار ندارد *

آورده اند که وقتیکه آن حضرت عم در حدیبیه بودند هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبخون آوردند تا صحابه رض را بقتل رسانند یاران رسول الله عم غلبه کرده ایشانرا دستگیر کردند و پیش آن حضرت عم آوردند و آن حضرت عم ایشان را آزاد کرد آیت نازل شد که (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن خداوندی که از محض کرم (كَفَّ أَيْدِيَهُمْ) باز داشت دستهای کفار مکه را (عَنْكُمْ) از شما تا صلح کردند (وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ) و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان (بِبَطْنِ مَكَّةَ) در وادی مکه یعنی حدیبیه (مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ) پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت (عَلَيْهِمْ) بر ایشان مراد آن هشتاد سوار اند (وَكَانَ اللّٰهُ) وهست خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه می کنند از مقاتلهٔ کفار برای فرمان خدای و رسول و آنکه دست باز میدارید و می گذارید بجهت تعظیم خانهٔ خدای (بَصِيرًا) بینا و شما را بدان جزا خواهد داد (هُمُ الَّذِينَ) ایشانند آنانکه (كَفَرُوا) کافر شدند (وَصَدُّوكُمْ) و باز داشتند شما را (عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) از طواف مسجد حرام (وَالْهَدْيَ) و منع کردند شتران را که از برای قربانی آورده بودند (مَعْكُوفًا) در حالتیکه باز داشته شده بود (أَنْ يَبْلُغَ) از آنکه برسد (مَحِلَّهُ) بجای او که مکان نحر است یعنی منا حاصل معنی آن که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال گشتند لکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که در مکه هستند (وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ) واگر نبودندی مردان گرویده (وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ) و زنان ایمان

آورده در مکه که شما (لَمْ تَعْلَمُوهُمْ) ندانسته اید ایشان را و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که ایمان می کردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمی دانید با عیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند (اَنْ تَطَؤُهُمْ) بدل است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال بی خبری کرد یعنی هلاک می ساختید (فَتُصِيبَكُمْ) پس میرسید بشما (مِنْهُمْ) از جهت هلاک ایشان (مَعَرَّةٌ) مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتال مومنان یا تاوانی چون کفارت و دیت (بِغَيْرِ عِلْمٍ ج) متعلق بان تطوهم است یعنی می کشید ایشان را بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما از ایشان کوتاه می کردیم یعنی منع کردیم شما را از قتال اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان و این از برای آن است (لِيُدْخِلَ اللّٰهُ) تا داخل گرداند خدای (فِي رَحْمَتِهٖ) در بخشش خود (مَنْ يَشَاءُ ج) هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و گفته اند که دین اسلام است (لَوْ تَزَيَّلُوا) اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران و در مکه نبودندی (لَعَذَّبْنَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) هر آینه عذاب می کردیم آنان را که کافر شدند (مِنْهُمْ) از اهل مکه (عَذَابًا اَلِيْمًا) عذابی مولم در عقبی و مرجع و در دنیا بقتال و سبی (اِذْ جَعَلَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) یاد کن ای محمد که چون کردند و در آوردند آنانکه نگرویدند (فِيْ قُلُوْبِهِمُ) در دلهای خود (الْحَمِيَّةَ) تعصب و تکبر و غیرت را (حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ) حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری خدای باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمی گذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که بمنازل ما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند (فَاَنْزَلَ اللّٰهُ) پس فرو فرستاد خدای (سَكِيْنَتَهٗ) آرام و وقار خود را (عَلٰى رَسُوْلِهٖ) بر فرستاده خود (وَعَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ) و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی می فرماید که (وَاَلْزَمَهُمْ) و ثابت داشت مومنان را (كَلِمَةَ التَّقْوٰى) بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند (وَكَانُوْا) و هستند مومنان (اَحَقَّ بِهَا) سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان (وَاَهْلَهَا ط) و هستند اهل آن و اولی بدان کلمه (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا) بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی صحابه رض گفتند تعبیر خواب پیغمبر علیه السلام راست نشد و طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت که (لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ) هر آینه راست کرد خدای و محقق ساخت (رَسُوْلَهُ) برای رسول و فرستادهٔ خود

(الرُّؤْيَا) آن خواب را که دیده بود (بِالْحَقِّ ج) براستی بنابر حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده (لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ) هر آینه در آئید شما به مسجد حرام (إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ لا) اگر خواهد خدای در محلی که ایمن باشید از اعادی و گفته اند استثنای حکایت پیغمبر است ع م که در وقت تقریر رویا فرمود که به مسجد الحرام در آید ان شاء الله امنین (مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ) تراشندگان سرهای خود را (وَمُقَصِّرِينَ لا) و چینندگان موی از سر یعنی بعضی بتراشند و بعضی بچینند (لَا تَخَافُونَ ط) نترسید از هیچ کس (فَعَلِمَ) پس می داند خدای (مَا لَمْ تَعْلَمُوا) آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره (فَجَعَلَ) پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید (مِنْ دُونِ ذَلِكَ) پیش ازین یعنی قبل از دخول مسجد الحرام جهت عمرهٔ قضا (فَتْحًا قَرِيبًا ط) فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ) او است آن خداوندی که فرستاد (رَسُولَهُ) فرستادهٔ خود را که محمد است ع م (بِالْهُدَى) براه نمودن خلق و به بیان کردن احکام (وَدِينِ الْحَقِّ) و دین درست که اسلام است (لِيُظْهِرَهُ) تا غالب گرداند این دین را (عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ط) بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی ع م باشد (وَكَفَى بِاللَّهِ) و بسنده است خدای (شَهِيدًا ط) گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمد بن عبد الله نویسند غم مخور که ما می گوئیم (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ط) محمد فرستادهٔ خدای است بحق (وَالَّذِينَ مَعَهُ) و آنانکه با وی‌اند از مومنان (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) سخت دل و غلیظ اند بر کفار (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) مهربان و مشفقان میان یکدیگر (تَرَاهُمْ) می بینی تو ایشان را (رُكَّعًا) رکوع آرندگان (سُجَّدًا) سجده کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب راجع بهمه صحابه رض است اما درین الفاظ ایمائی است باختصاص هریک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق است رض که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار و استنار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق است رض چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق هم علما را اتفاق است که رحماء بینهم نعت ذی النورین است رض که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور است و معروف و نزد خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف تراهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات می گذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت او باستماع خادمان عتبه علیه اش می رسید

(يبتغون) می طلبند این بزرگان (فضلاً من الله) افزونی از خدای یعنی زیادتی ثواب می جویند (ورضواناً) و خوشنودی حضرت او می طلبند (سيماهم) علامتهای ایشان (في وجوههم) در رویهای ایشان ظاهر بوده (من أثر السجود ط) از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده چه روی نمازگزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مذکور است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد * بیت *

* درویش را گواه چه حاجت که عاشق است * * رنگ رخش ز دور ببین و بدان که هست *

(ذلك) این وصف که مذکور شد (مثلهم) صفت ایشان است (في التوراة ﴿) در کتاب موسی ع یعنی در توریت وصف ایشان مسطور است (ومثلهم في الإنجيل ﴿) و صفت ایشان در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسی ع مذکور اند یا صفت ایشان در توریت و انجیل (كزرع) مانند کشتی است که در اول (أخرج شطأه) بیرون می آورد تاک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید (فآزره) پس قوی گرداند آن تاک شاخ را (فاستغلظ) پس مستظهر شود (فاستوى على سوقه) پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود و بآخر درختی گردد (يعجب الزراع) بشگفت آرد مزارعان از قوت و ستبری و راستی و خوبی او و این مثلی است و ممثل وی حضرت پیغمبر ع است و یاران وی اند رض که باول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود (ليغيظ) تا خشم گیرند (بهم الكفار ط) بیاران پیغمبر ع کافران امام قشیری رح فرموده که آیت در شان اصحاب رض است پس هرکه بر ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نعوذ بالله منها (وعد الله الذين آمنوا) وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند (وعملوا الصالحات) و کردند کردارهای پسندیده و ستوده (منهم) از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است (مغفرة) آمرزش گناهان (وأجراً عظيماً ۝) و مزدی بزرگ و در تفسیر عجایب آورده که مراد از عمل صالح ایجاد و صحبت صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

سورة الحجرات مدنية بسم الله الرحمن الرحيم ۝ وهي ثمان وعشر آية

ع ۱۳ (يا أيها الذين آمنوا) ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید (لا تقدموا) پیشی مبرید اقوال خود را (بين يدي الله ورسوله) پیش از قول خدا و رسول او یعنی سخن گوئید پیش از آنکه پیغمبر ع سخن گوید یا تعجیل کنید در امر و نهی بایش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی گیرید بر پیغمبر ع

که او بآن داناتر است (وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط) و بترسید از خدای در تقدیم بروی قولا و فعلا (اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ)
بدرستیکه خدای شنوا است مر اقوال شما را (عَلِیْمٌ ۝) داناست بافعال شما (یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا)
ای گروه گرویدگان (لَا تَرْفَعُوْا) بلند مکنید (اَصْوَاتَکُمْ) آوازهای خود را یعنی بلندتر از آواز او برمدارید
(فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ) بالای آواز پیغمبر عم چه پیغمبر عم ایشانرا امر است ادب می فرماید یعنی چون سخن
گوید آواز خود بلندتر از آواز وی برمدارید (وَلَا تَجْهَرُوْا) و آشکارا مسازید (لَهٗ بِالْقَوْلِ) برای او
سخن را یعنی بآواز بلند او را ندا مکنید (کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ) همچون آشکار کردن برخی از شما (لِبَعْضٍ)
مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت
مخوانید چنانچه یک دیگر را می خوانید بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید (اَنْ تَحْبَطَ
اَعْمَالُکُمْ) تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرأت و بی ادبی (وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ ۝)
و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب * بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن
الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد * بیت *

* نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز * که گفته اند طریقت تمام ادب است *

آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت مصطفی عم بلند سخن می گفتی
چون این آیت نازل شد بخانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت عم رسید او را
طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی است و من در مجلس شما بآواز بلند
سخن می گویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت عم فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و
بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز
بحضور شما برندارم آیت در شان او آمد که (اِنَّ الَّذِیْنَ یَغُضُّوْنَ) بدرستی آنانکه فرو می دارند (اَصْوَاتَهُمْ)
آوازهای خود را (عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ) نزدیک رسول خدای و بادب و آواز نرم سخن می گویند (اُولٰٓئِکَ) آن گروه
(الَّذِیْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ) آنانند که امتحان کرده است خدای (قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوٰی ط) دلهای ایشانرا برای قبول
تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشانرا و آزمودن بمعنی پاک کردن
است چنانکه زر را در کوره اخلاص نهند تا غش ها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است * بیت *

* در کوره امتحان گرم بگدازی * منت دارم که بی غشم می سازی *

(لَهُمْ) مر این گروه پاکیزه دلان را است (مَغْفِرَةٌ) آمرزش گناهان (وَاَجْرٌ) و مزدی (عَظِیْمٌ ۝) بزرگ

بیگران آورده اند که پیغمبر عم سریه فرستاد بحی از احیای عرب بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از ایشان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر عم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات طاهره می رفتند و نعره می زدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر آن حضرت عم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آن کس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا بگیری و نصفی را آزاد کن حضرت عم همچنان کرد آیت آمد که (اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْنَکَ) بدرستی آنانکه ندا می کنند ترا (مِنْ وَّرَاۤءِ الْحُجُرٰتِ) از بیرون حجرها یا از پس آن (اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ ۝) بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند (وَلَوْ اَنَّهُمْ) و اگر ایشان (صَبَرُوْا) صبر کردندی (حَتّٰی تَخْرُجَ) تا بیرون آیی تو (اِلَیْهِمْ) بسوی ایشان (لَکَانَ) هر آینه بودی (خَیْرًا لَّهُمْ ط) بهتر مر ایشان را چه تمام اسیران را آزاد می کردی (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ) و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی (رَّحِیْمٌ ۝) مهربان است بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب می کنند و ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت

* بیت *

* سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع * آن را که هست فیض ابد آیدش بدست *

آورده اند که حضرت رسالت پناه عم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را فرا گیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه درگذشته طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتلهٔ او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر عم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آن حضرت عم خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آورد و تعجیل ننماید خالد برفت و کسی را بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز می گویند و نماز بجماعت می گزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد گفت و خالد بعرض حضرت عم رسانید آیت آمد که (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا) ای گروه مومنان (اِنْ جَآءَکُمْ) اگر بیاید بشما (فَاسِقٌ) دروغگویی بیرون رفته از فرمان خدای (بِنَبَاٍ) بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر باشد و مخالف واقع بود (فَتَبَیَّنُوْۤا) پس تفحص کنید و نیکو دریابید آنرا (اَنْ تُصِیْبُوْا) تا نرسانید گروهی (قَوْمًا) بگروهی (بِجَهَالَةٍ) بنادانی یعنی گمان برید که کافراند و با ایشان حرب

کنید وحال آنکه ایشان مسلمان باشند (فَتُصْبِحُوا) پس گردید (عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ) بر آنچه کرده باشید (نٰدِمِیْنَ ۝) پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما ظاهر گردد (وَاعْلَمُوْا اَنَّ فِیْکُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ ط) بدانید آنکه میان شما فرستادهٔ خدای است وتعظیم او واقتضای آن می کند که سخن دروغ بی هوده بحضرت او عرض نکنید (لَوْ یُطِیْعُکُمْ) اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر وبرای شما کار کند (فِیْ کَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ) در بسیاری از کارها (لَعَنِتُّمْ) هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید (وَلٰکِنَّ اللّٰهَ) ولیکن خدای (حَبَّبَ) دوست گردانیده است (اِلَیْکُمُ الْاِیْمَانَ) بسوی شما گرویدن وتوحید را (وَزَیَّنَهٗ) وآراسته است ایمان را (فِیْ قُلُوْبِکُمْ) در دلهای شما ای مومنان بنصب ادله و توضیح حجج وبراهین (وَکَرَّهَ) ومکروه گردانیده است (اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ) بسوی شما پوشیدن حق را (وَالْفُسُوْقَ) وبیرون رفتن از راه راست (وَالْعِصْیَانَ ط) ونافرمانی کردن (اُولٰٓئِکَ) آن گروه که تحقیق اخبار کردند (هُمُ الرّٰشِدُوْنَ لا) ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان است وتنزیه از کفر (فَضْلًا) برای فضلی است (مِّنَ اللّٰهِ) از خدای یعنی بفضلی که خدای بشما خواست (وَنِعْمَةً ط) ونعمتی است از حضرت او (وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ) وخدای داناتر است بصدق وکذب مخبران (حَکِیْمٌ ۝) حکم کننده ومحکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای او است که بتحقیق اخبار می فرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها میزاید * رباعی *

* هرگز سخنان شبهه آمیز گوی * * وآن را که هست فتنه انگیز گوی *
* خاموش کن ار چاره نداری زسخن * * شوخی مکن و تند مشو تیز گوی *

آورده اند که در میان عبد الله رواحه رض و ابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت وبدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بمدد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرب وضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که (وَاِنْ طَآئِفَتٰنِ) واگر دو گروه (مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ) از گرویدگان (اقْتَتَلُوْا) کار زار کنند با یکدیگر (فَاَصْلِحُوْا) پس صلح کنید (بَیْنَهُمَا ج) میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او (فَاِنْ بَغَتْ) پس اگر ستم کند و افزونی جوید (اِحْدٰىهُمَا) یکی از این دو طائفه (عَلَی الْاُخْرٰی) بر آن دیگر واز صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نشود (فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ) پس قتال کنید با آن گروه که بغی می کند (حَتّٰی تَفِیْٓءَ) تا باز گردند (اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰهِ ط) بحکم خدای وگردن نهند بر آن (فَاِنْ فَآءَتْ) پس اگر باز گردند آن طائفهٔ باغی برای حق وترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند (فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا) پس اصلاح کنید میان ایشان (بِالْعَدْلِ) براستی یعنی میل مکنید بیک طائفه واز راه حق تجاوز منمائید (وَاَقْسِطُوْا ط)

و فساد کنید در همه کارها (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ ۝) دوست دارد عدل کنندگانرا که
در قول و فعل رعایت بقانون عدالت می کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل است * رباعی *

* عدل چون شکری است جان افزای * عدل مشاطه است ملک آرای *

* عدل کن زانکه در ولایت دل * در پیغمبری زند عادل *

(اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ) جزین نیست که مومنان برادرانند مریکدیگر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد ۱۰
که آن ایمان است (فَاَصْلِحُوْا) پس صلاح آرید (بَیْنَ اَخَوَیْكُمْ) میان برادران شما هرگاه که شقاقی و
نفاقی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آن است که اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس
اند یا مراد اخوین اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بوده اند (وَاتَّقُوا اللّٰهَ) و بترسید از عذاب الهی
در مخالفت فرمان او (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ۝) شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم
استهزا می کردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب و صهیب رض حق سبحانه آیت
فرستاد که (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای کسانی که گرویده اید (لَا یَسْخَرْ) باید که افسوس نکنند و استخفاف ۱۴ ع
ننمایند (قَوْمٌ) گروهی از شما (مِّنْ قَوْمٍ) از گروهی دیگر (عَسٰۤی اَنْ یَّكُوْنُوْا) شاید که باشند آنها (خَیْرًا مِّنْهُمْ)
بهتر از استهزا کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رض ام سلمه رض را بقصر قامت یا صفیه رض را
به یهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود (وَلَا نِسَآءٌ) و نشاید که زنان استهزا کنند (مِّنْ نِّسَآءٍ) از زنان
(عَسٰۤی اَنْ یَّكُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ) شاید که باشند آنها که استهزا کرده شدند بهتر از استهزا کنندگان * و ثابت
بن قیس رض عیب یکی از صحابه گفت از آن نیز نهی آمد (وَلَا تَلْمِزُوْا) و عیب مکنید (اَنْفُسَكُمْ) نفسهای
خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب
کرده باشد * مصرع * عیب هر کس که کنی هم بتو می گردد باز * ابو مالک انصاری عبد الله بن ابی
حدرد را رض گفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود (وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ)
و مخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهود و ترسا که مسلمان شده باشند ایشانرا به یهودیت و نصرانیت
ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند (بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوْقُ) بد نامی است که کسی را یاد
کنند بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن (بَعْدَ الْاِیْمَانِ ج) بعد از دخول او در ایمان (وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ) و هر که توبه
نکند از منهیات مذکوره (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝) ایشانند ستمگاران بر نفس خود
که خود را در معرض سخط الهی و عتاب پادشاهی می آرند (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا) ای گروه گرویدگان

بپرهیزید و بگذارید (كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ) بسیاری را از گمانها (إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ) بدرستیکه بعضی از گمان (إِثْمٌ) بزه است و گناه بران متفرع می شود و باید دانست که گمان بر چهار قسم است * اول مامور به و آن حسن ظن است بخدا و بمومنان در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان * دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است * سیوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبهٔ ظن در امور اجتهادیه * چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حرام شمرده اند کما قیل * بیت *

* بد نفس مباش و بدگمان باش * و ز فتنه و مکر در امان باش *

آورده اند که دو کس از اکابر صحابه و بعضی اصحاب سلمان را نزد پیغمبر عم فرستادند ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان بقدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد ازان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه عم آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکردیم آن حضرت عم فرمود که گوشت خوردنی نمی گویم گوشت آدمی گویم و این آیت نازل شد که (وَلَا تَجَسَّسُوا) و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید (وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ) و باید که غیبت نکند بعضی از شما (بَعْضًا ط) بعضی دیگر را چنانچه در بارهٔ سلمان کردید و غیبت آن است که غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گویند آن را کاره بود پس تمثیلی می فرماید برای زشتی غیبت برین وجه که (أَيُحِبُّ) آیا دوست میدارد (أَحَدُكُمْ) یکی از شما (أَنْ يَأْكُلَ) آن را که بخورد (لَحْمَ أَخِيهِ) گوشت برادر خود را (مَيْتًا) در حالتیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما ازان متنفر باشد (فَكَرِهْتُمُوهُ ط) پس کروه دارید آن را که بخورید پس هم چنانکه اکل گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید * رباعی *

* آن کس که لوای غیبت افراخته است * او از تن مردگان غذا ساخته است *

* و آن کس که بعیب خلق پرداخته است * زان است که عیب خویش نشناخته است *

(وَاتَّقُوا اللَّهَ ط) و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن (إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ) بدرستیکه خدای پذیرندهٔ توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن (رَّحِيمٌ ۝) مهربان است برآنکه باز ایستد

از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح که جمعی از طلقا بودند بلال رض بر بام بیت الحرام زاده الله تعالی تعظیما وشرفا باذان مشغول بود وغیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچ کس دیگر نیافت که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسبت او قدح کردند آیت آمد که (یَا اَیُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ) بدرستیکه آفریده ایم ماشمارا (مِّنْ ذَکَرٍ وَّ اُنْثٰی) از مردی و زنی که آدم و حوا اند پس چون همه از یک پدر و مادر باشید پس بنسبتی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد * شعر *

* الناس من جهة التمثال اکفأ * * ابوهم الادم والام حوا *

ونعم من قال

* قطعه *

* نیست آدمیانی که تفاخر ورزند * * از ره دانش و انصاف چه دور افتادند *

* نرسد فخر کسی را ز نسب بر دگری * * چونکه در اصل زیک آدم و حوا زادند *

و آنکه بقبایل وعشایر می نازد باید که بداند که شعب وبطون برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه می فرماید (وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوْبًا) و گردانیدیم شمارا شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد (وَّقَبَائِلَ) و قبیلهای منتسب بشعوب (لِتَعَارَفُوْا ط) تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی از بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوید چنانچه زید قریشی از زید تمیمی و بباید دانست که شعوب مشتمل بر قبایل است چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عمائر است از کنانه و بعد از عمایر بطون است چون لوی که بطنی است از قریش و پس از ان افخاذ است چون هاشم که فخذی است از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم و بعد از ان فضیل باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل آن عدنان و قولی آن است که شعب از عجم است و قبایل از عرب و بهر تقدیر (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ) بدرستیکه بزرگترین شما (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خدای (اَتْقٰکُمْ ط) پرهیزگار ترین شما است چه بتقوی نفوس را رتبهٔ کمال حاصل گردد و هر که اتقوی بیشتر قدم او در مرتبهٔ فضل پیشتر که الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب

* بیت *

* با ادب باش تا بزرگ شوی * * که بزرگی نتیجهٔ ادب است *

(اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ) بدرستیکه خدای داناست باصل و نسب شما (خَبِیْرٌ ۝) آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمهٔ شهادت می کردند و می گفتند یا رسول الله تمام عرب

تنها بنزد تو آمده اند و ما با اهال و عیال آمده ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده اند و ما عنان کشیده داشتیم التماس منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلعم بایمان خود حق سبحانه فرمود که (قَالَتِ الْأَعْرَابُ) گفتند اهل آن بادیه از اسد و غطفان که (آمَنَّا ط) ما ایمان آورده ایم و گرویده ایم (قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا) بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبان است با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس گوئید که ایمان آورده ایم (وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا) و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کلمه از ترس قتال و سبی (وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ) و در نیامده است ایمان (فِي قُلُوبِكُمْ ط) و در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد (وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و اگر فرمان برید خدای را و فرستادهٔ او را با خلاص و از سر نفاق در گذرید (لَا يَلِتْكُمْ) کم نگرداند خدا شما را (مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا ط) از مزد کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما دهد (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد (رَحِيمٌ ۝) مهربان است بتوفیه اجور ایشان (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ) جز این نیست که گرویدگان حقیقی (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانند که ایمان آورده اند (بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) بخدا و رسول خدا بخلوص نیت و صفای طویت (ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا) پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان (وَجَاهَدُوا) و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند (بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ) بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود با لشکر حرب کفار شدند (فِي سَبِيلِ اللَّهِ ط) در راه رضای خدای (أُولَٰئِكَ) آن گروه مومنان مجاهدان (هُمُ الصَّادِقُونَ ۝) ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومنیم صادقیم آیت آمد که (قُلْ) بگو ای محمد ایشان را (أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ) آیا خبر می کنید شما خدای را (بِدِينِكُمْ ط) بکیش خود و بدروغ سوگند می خورید برایمان (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و حال آن است که خدای می داند (مَا فِي السَّمَاوَاتِ) آنچه در آسمانها است از کواین علوی (وَمَا فِي الْأَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از حوادث سفلی (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ) و خدای بهمه چیزها (عَلِيمٌ ۝) دانا است و هیچ چیز بوشیده نمی شود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست (يَمُنُّونَ عَلَيْكَ) منت می نهند بر تو (أَنْ أَسْلَمُوا ط) بآنکه اسلام آورده اند (قُلْ لَا تَمُنُّوا) بگو منت منهید (عَلَيَّ) بر من (إِسْلَامَكُمْ ج) باسلام خود (بَلِ اللَّهُ) بلکه خدای (يَمُنُّ) منت می نهد (عَلَيْكُمْ) بر شما (أَنْ هَدَاكُمْ) بآنکه راه نموده است شما را (لِلْإِيمَانِ) بسوی ایمان (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (صَادِقِينَ ۝) راست گویان در دعوی ایمان (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ) بدرستیکه خدای می داند

(غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ؕ) آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها (وَاللّٰهُ بَصِیْرٌۢ) و بدرستیکه
خدای بیناست (بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝) بآنچه شما می کنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

سورة ق مکیة وهي (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝) ثمان وثلثون آیة

(قٓ ۚ) حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم ومنثور امام علم الهدی درج فرموده که این حروف منثور
را بجای تشبیب است مر نظم را وچه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال می کند بر آنکه کلامی که بعد
از وی می آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول جماعتی است که قرآنرا شعر می گویند
ودر این حروف ق بعینه گفته اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر
وقدیر و قهار و قدوس و قیوم است یا دلالت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر همان آنچه مامور شده
امام ابو اللیث درج فرموده که معنی قاف آن است که الله قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بگرد
گرد زمین حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب
الهی که مر ونحن اقرب الیه من حبل الورید ودر این سوره از ان خبر میدهد یا سوگند می خورد بقوت قلب ١٥
حبیب خود (وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ ۝) و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث ع
منکر بودند (بَلْ عَجِبُوْٓا) بلکه عجب داشتند (اَنْ جَآءَهُمْ) از آنکه آمد بدیشان (مُّنْذِرٌ) پیغمبری بیم کننده
(مِّنْهُمْ) از جنس ایشان (فَقَالَ الْکٰفِرُوْنَ) پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح
حال ایشان است بکفر (هٰذَا) این برگزیدن محمد برای رسالت (شَیْءٌ عَجِیْبٌ ۝) چیزی شگفت است
وکاری عجیب و دیگر گفتند (ءَاِذَا مِتْنَا) آیا ما چون بمیریم (وَکُنَّا تُرَابًا ۚ) و گردیم ما خاک ما را بعالم حیات
باز خواهند گردانید و روح با جسد رجعت خواهد کرد (ذٰلِکَ) این رد و باحیات (رَجْعٌۢ بَعِیْدٌ ۝) بازگشتنی دور
است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان را گفت (قَدْ عَلِمْنَا) بدرستیکه ما میدانیم (مَا تَنْقُصُ
الْاَرْضُ) آنچه کم کند زمین (مِنْهُمْ ۚ) از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان
(وَعِنْدَنَا) و نزدیک ما (کِتٰبٌ حَفِیْظٌ ۝) کتابی است نگاه دارنده مر تفاصیل ایشانرا پس آنچه از ایشان
خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغیر شمار بر عدد و اسامی ایشانرا نیز فراموش
نکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان می گویند (بَلْ کَذَّبُوْا) بلکه
تکذیب کرده اند و نگرویده (بِالْحَقِّ) بقرآن راست و درست یا بمحمد (لَمَّا جَآءَهُمْ) آن هنگام که آمد
بدیشان ومعجزه نموده و صحت لازم کرده (فَهُمْ فِیْٓ اَمْرٍ مَّرِیْجٍ ۝) پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی

بهم برآمده و باضطراب آورده در شأن قرآن گاهی او را سحر می گویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باب پیغمبر وقتی او را مجنون و وقتی کاهن و گاهی مفتری (أَفَلَمْ يَنْظُرُوا) آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر (إِلَى السَّمَاءِ) بسوی آسمان که واقع است (فَوْقَهُمْ) زبر سر ایشان که به محض قدرت (كَيْفَ بَنَيْنَاهَا) چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه (وَزَيَّنَّاهَا) و بیاراستیم آنرا بستارگان (وَمَا لَهَا) و نیست آن را (مِنْ فُرُوجٍ ۞) هیچ از شکافها و فرجها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه و عاقی و شکافی دلیل است بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت (وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا) و زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب (وَأَلْقَيْنَا فِيهَا) و افگنده ایم در وی (رَوَاسِيَ) کوههای بلند استوار پابرجای (وَأَنْبَتْنَا فِيهَا) برویانیدیم در زمین (مِنْ كُلِّ زَوْجٍ) از هرگونه نباتی (بَهِيجٍ) نیکو و آراسته و بهجت و شادی افزاینده و این همه که کردیم (تَبْصِرَةً) از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن (وَذِكْرَى) و از برای یاد و پند گرفتن (لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ۞) مر هر بنده باز گردنده را بخدای (وَنَزَّلْنَا) و فرو فرستادیم (مِنَ السَّمَاءِ) از ابر یا از جانب آسمان (مَاءً مُبَارَكًا) آبی بسیار منفعت (فَأَنْبَتْنَا) پس برویانیدیم (بِهِ) بدان آب (جَنَّاتٍ) بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار (وَحَبَّ الْحَصِيدِ) و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه را که از شأن او آن است که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن (وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ) و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ (لَهَا) مر آن خرما بنان را (طَلْعٌ نَضِيدٌ) غلاف خرما درهم بسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه در وی و این همه برویانیدیم (رِزْقًا لِلْعِبَادِ) برای روزی مر بندگان را (وَأَحْيَيْنَا بِهِ) و زنده گردانیدیم بدان آب (بَلْدَةً مَيْتًا) زمین مرده افسرده را پس هم چنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم (كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ ۞) هم چنین است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده شدن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در اشیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که بشر را از حیات بعد از ممات بی نواند برد

◈ قطعه ◈

◈ کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز ◈ چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد ◈

◈ فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر ◈ غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد ◈

پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول عم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر می دهد و می فرماید (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از ایشان که (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح عم که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح عم را (وَأَصْحَابُ الرَّسِّ) و اصحاب چاه یمامه یا بیر معطله یا جبال فتیج مربی خود

حنظلة بن صفوان را (وَثَمُودُ لا) وقوم ثمود صالح عم را (وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ) وقوم عاد هود عم را وقوم
فرعون موسی عم را (وَإِخْوَانُ لُوطٍ لا وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ) وبرادران لوط یعنی اصهار او هرا وبرا او واصحاب
ایکه مر شعیب عم را (وَقَوْمُ تُبَّعٍ ط) وقوم تبع مر تبع عم را ودر سورهٔ دخان اشعر از حکایت وی
گذشت واخبار بواقی انبیای مذکوره هریک در محال خود مسطور شده (كُلٌّ) همه ایشان (كَذَّبَ الرُّسُلَ)
تکذیب کردند همه پیغمبران از برا که انبیا مصدق یکدیگرانند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان
باشد چون تکذیب کردند (فَحَقَّ وَعِيدِ) پس ثابت شد وفرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از
عذاب (أَفَعَيِينَا) آیا عاجز شده ایم ودر رنج یافته (بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ ط) بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش
ثانی مشرکان که معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است بدء اول پس می فرماید که کسی که قادر بود
بر آفرینش جمعی بی ماده وعدد چرا توانا نبود بر اعادهٔ ایشان به جمیع مواد وردّ حیات بآن وبی شبهه ما
بر آن قادر وقوت داریم (بَلْ هُمْ) بلکه کافران (فِي لَبْسٍ) در شک وشبهه اند بسبب وساوس شیطانی
(مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ) از آفرینش نو یعنی بعث وحشر ونشر چه آنرا مخالف عادت می بینند * ودر خلق
جدید محققان را نکتهای نازک وسخنان لطیف ودقیق هست ودر بعضی از ان در تفسیر همین آیت
۱۶ ع از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ) وبدرستیکه ما آفریدیم آدمی را (وَنَعْلَمُ)
ومی دانیم (مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ج) آنچیز که وسوسه می کند مر او را بدان نفس او از اندیشهای بد (وَنَحْنُ
أَقْرَبُ إِلَيْهِ) وما نزدیکتریم بسوی انسان (مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) از رگ جان وی بوی واین
نزدیکی بوی بعلم وقدرت است نه بمکان ومسافت ماوردی فرمود که حبل الورید رگیست متصل بدل
وعلم خدای بر بنده نزدیکتر است از علم دل وی بوی وگفته اند ما نزدیکتریم بحال وی از کسی که
نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی
است بوی پس درین سخن ایمای است بآنکه حق سبحانه از ان به بنده اقرب است پس چنانچه
انسان هرگاه که خود را طلبد بیابد حق را نیز هرگاه که جوید یابد واز اینکه عبادی عنی فانی قریب
در زبور آمده که الا من طلبنی وجدنی

* مثنوي *

* نحن اقرب گفت من حبل الورید * * تو فگنده تیر فکرت را بعید *

* ای کمان وتیرها برساخته * * صید نزدیک تو دور انداخته *

وبباید دانست که قرب حق بی چون وبیچگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جان را که پیوسته است

بتن در نمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان
کرد و هم در مثنوی مذکور است

* نظم *

* قرب بیچون است جانت را بتو * قرب حق را چون بدانی ای عمو *

* قرب نی بالا و پستی رفتن است * قرب حق از قید هستی رستن است *

در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن است که فرموده واسجد واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافهٔ خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را باختصاص بر و شواهد لطف که و نحن اقرب الیه من حبل الورید اول او را قربی دهد غیبی تا از جهات نفس برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب وگل باز بر دو از هستی موهوم بنده می کاهد و هستی اصلی ظهور زیاده می کند چنانکه در اول خود بود و در آخر هم خود باشد اینجا علایق مرتفع و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منفی و حق یکتا و بخود باقی ماند

* نظم *

* موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه * غرق گردند در آن بحر چه درویش و چه شاه *

* خرمن هستی موهوم چنان سوزاند * آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه *

(اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ) یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند (عَنِ الْيَمِينِ) از جانب راست همنشینی (وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ) و از جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند (مَا يَلْفِظُ) بیرون نیفگند از دهن خود (مِنْ قَوْلٍ) هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی (إِلَّا لَدَيْهِ) مگر نزدیک او (رَقِيبٌ) نگهبانی خود (عَتِيدٌ) آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت اولی مذکور است که عجب میدارم از بسر آدم که دو ملک موکل بر دندانهای پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان بچگونه در مالایعنی سخن گوید و حال آنکه می گوید و مالایعنی بسیار می گوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه

* نظم *

* ابلهی از حرفه زر می کنی * طرفه گفتار کن ار می کنی *

* مصلحت تست زبان زیر کام * تیغ پسندیده بود در نیام *

ملکین بدین نوع نگهبانان شده‌اند و بد و نیک او در قید کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ
الْمَوْتِ) و بیاید بیهوشی مرگ (بِالْحَقِّ ط) بامر خدای که درست و راست است و گویند مراد را
(ذٰلِكَ) این مرگ است (مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۝) آنچه بودی که تو از ان که می گریختی و می ترسیدی
و او را مکروه داشتی (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ط) و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده
شده از قبرها برآیند ملایکه گویند (ذٰلِكَ) این روز هست (يَوْمُ الْوَعِيدِ ۝) روزی که کافران را بدان وعید
می کردند یعنی می ترسانیدند (وَجَاءَتْ) و می آید در روز محشر به عرصهٔ حشر (كُلُّ نَفْسٍ) هر کسی (مَعَهَا
سَائِقٌ) با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند (وَشَهِيدٌ ۝) و با او گواه که بر اعمال نیک
و بد او گواهی می دهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه از سبق قرار میفرمنه پیشتر بد انکار مقصود
و هر کس از حق تعالی خطاب می رسد که (لَقَدْ كُنْتَ) بدرستیکه بودی تو در دنیا (فِي غَفْلَةٍ) در بی خبری
(مِنْ هٰذَا) ازین روز (فَكَشَفْنَا عَنْكَ) پس برداشتیم از دیدهٔ تو (غِطَاءَكَ) پوشش جهل و غفلت
ترا تا هرچه شنیده بودی معاینه بینی (فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ) پس دیدهٔ تو امروز بسبب کشف حجاب از و
(حَدِيدٌ ۝) تیز است و گفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث
و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی (وَقَالَ قَرِينُهُ) و گوید همنشین او یعنی ملکی که بر او موکل بود (هٰذَا)
این است (مَا لَدَيَّ) آنچه نزدیک من (عَتِيدٌ ط) حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد
بسایق و شهید که (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ) بیفگنید در دوزخ (كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ لا) هر کافری ستیزنده که گردن
کش باشد (مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ) منع کننده مر خیر را یعنی باز دارندهٔ مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان
ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع می کرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و
بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود صفت دیگرش این (مُعْتَدٍ) درگذرنده بود از حدود الهی (مُرِيبٍ لا)
شک آرنده در وحدانیت (الَّذِي جَعَلَ) آنکه گردانید یعنی شریک ساخت (مَعَ اللّٰهِ) با خدای
بحق (إِلٰهًا آخَرَ) خدای دیگر (فَأَلْقِيَاهُ) پس در افگنید او را (فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ۝) در عذاب
سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افگنند گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلط
بود مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند او انکار کند (قَالَ قَرِينُهُ) گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا
با وی بوده (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (مَا أَطْغَيْتُهُ) من گمراه نکردم او را و در بارهٔ او از حد در نگذاشتم
(وَلٰكِنْ كَانَ) ولیکن بود (فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝) در گمراهی دور و دراز و از ان باز نگشت (قَالَ) گوید

حق سبحانه وتعالی (لا تختصموا) مخاصمه مکنید (لدیّ) نزدیک من که هیچ فایده بدین خصومت مترتب
نیست (وقد قدمت) و بدرستیکه من پیش فرستادم (الیکم بالوعید ۝) بشما وعید خود در کتب خود ۱۷ ع
براستهٔ رسلان خود و خلاف شما را هیچ حجتی نماند و هیچ عذر از شما مسموع نیست (ما یبدل القول) تغییر داده
نشود سخن (لدیّ) نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ایم تبدیل بران راه نیابد (وما انا بظلام
للعبید ۝) و نیستم من ستم کننده مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنیم (یوم نقول) یاد کن
روزی را که گوید خدای. حفص بنون می خواند یعنی گوییم ما (لجهنم) مر دوزخ را (هل امتلأت) آیا پر شدی یعنی
من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شده یانی خدای این گوید (وتقول) و می گوید دوزخ
(هل من مزید) آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر
کافران بقدر صد بوی نا پر شود قولی آن است که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط * بیت *

* آن قدم حق را بود کو را سشد * بغیر حق گو که کمان او سشد *

امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی را
گنجایش نیست (وازلفت الجنة) و نزدیک گردانیده شود بهشت (للمتقین غیر بعید ۝) مر
پرهیزگاران را تاکید است یعنی بهشت ایشان را نزدیک بوده و روا این پیش از ان باشد که ایشان را
به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هریک بنظر روی در آرند تا لذتش
بیفزاید پس خدای فرماید (هذا) این است (ما توعدون) آنچه وعده داده شده بودید در دنیا
و این را آماده کردیم (لکل اواب) برای هر بازگردنده از زشتی شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت
یا بازگشته از خلق بحق (حفیظ ج) نگاه دارندهٔ حدود شرع یا رعایت کنندهٔ امر و نهی گفته اند
نگاه دارندهٔ نفس از معصیت یا محافظت کنندهٔ امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی
در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد * نظم *

* اگر تو پاس داری پاس انفاس * بسلطانی رسانندت ازین پاس *
* ترا یک پند بس در هر دو عالم * ز جانت بر نیاید بی خدا دم *

(من خشی الرحمن) هر که بترسد از خدای (بالغیب) به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان
دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد (وجاء بقلب منیب ۝) و بیارد دلی بازگشته بحق یعنی اقبال
کننده بطاعت و معرض بازمانده از متابعت نفس پس این گروه امثال او را گویند (ادخلوها) در آیید

به بهشت (بِسَلٰمٍ) با ایمنی و سلامت یا تسلیم یافته بسلام خدای و فرشتگان (ذٰلِكَ) این روز
(يَوْمُ الْخُلُودِ) روز بقای جاودانی است یعنی درین روز مرگ نباشد (لَهُمْ) مر ایشان راست یعنی
مر اهل بهشت را (مَا يَشَاۤءُونَ) آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها (فِيهَا) در بهشت (وَلَدَيْنَا)
ونزدیک ما (مَزِيدٌ) زیاده هست از آنچه می خواهند و اکثر برانند که مراد از مزید رویت است (وَكَمْ أَهْلَكْنَا)
و بسا کسان که هلاک کردیم (قَبْلَهُمْ) پیش از ایشان یعنی از قوم تو (مِّنْ قَرْنٍ) از اهل قرن که حسب
واقع (هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم) ایشان سخت تر بودند از کفار مکه (بَطْشًا) از روی قوت چون قوم عاد و ثمود (فَنَقَّبُوا)
پس راه بریدند (فِي الْبِلَادِ) در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست
آوردند (هَلْ مِن مَّحِيصٍ) هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای همین که
حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد (إِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه مذکور شد درین سوره
(لَذِكْرَىٰ) هر آینه پند گرفتن و یاد کردنی است (لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ) مر کسی را که باشد مر او را دلی متفکر
در حقایق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده سلمی رح از شبلی قدس سره نقل می فرماید که موعظهٔ
قرآن را دلی می باید حاضر با خدا که طرفة العینی غافل نشود (أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ) یا کسی که القای سمع کند یعنی
گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار (وَهُوَ شَهِيدٌ) و آن حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند
کرد در لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شهید مومن اهل کتاب است که گواهی دارد
بر نعت محمد عم و شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا
از پیغمبر عم می شنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل عم استماع می کند پس فهم را بلند
تر برد و چنان داند که از خدای می شنود و شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و بران
در قرآن گواهی است و آن لفظ شهید است چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از جریده
چه غائب از مخبری شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقول است که تکرار می کردم قرآن را
تا وقتیکه از متکلم او شنودم (وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) و بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمین را
(وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) در شش روز از یکشنبه تا روز شنبه (وَمَا مَسَّنَا)
و نرسید ما را در آفرینش اینها (مِن لُّغُوبٍ) هیچ رنج و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه
استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه عم بعد از استماع استراحت یوم
السبت سرخ شد از شدت غضب آیت آمد که (فَاصْبِرْ) پس شکیبائی کن (عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ)

بر آنچه می گویند یهود یا بر سخن مشرکان بر انکار بعث یا هر چه در بارهٔ تو از ایشان صادر گردد یا چون نسبت
تو به سحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من می گویند از اتخاذ ولد و شریک (وَسَبِّحْ) و نماز گزار (بِحَمْدِ
رَبِّكَ) بامر پروردگار تو (قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ) پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است (وَقَبْلَ
الْغُرُوبِ ۝) و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پیشین است (وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ) و در بعضی از
شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است (وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ۝) و نماز کن پس از سجدها
امام زاهد رح از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام
و گفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات (وَاسْتَمِعْ) و گوش فرا دار یا و بشنوید قرآن را
(يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ) روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل ع (مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ۙ) از جای نزدیک
با آسمان یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همه زمین بهتر و میان آسمان نزدیک تر است و گفته اند مکان قریب
بدان معنی است که آواز او همه جا رسد و از هیچ موضع دور نبود و در خبر است که اسرافیل ع بر بالای
صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان
شده خدای تعالی می فرماید که همه جمع شوید برای قضا و جزا (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ) روزی که بشنوند صیحهٔ
بعث را که نفخ ثانیه است (بِالْحَقِّ ط) آن چیزی که حق است یعنی بعث و گویند شنوندگان را (ذَٰلِكَ)
این روز (يَوْمُ الْخُرُوجِ ۝) روز بیرون آمدن است از قبور (إِنَّا نَحْنُ) بدرستیکه ما (نُحْيِي) زنده می کنیم
مردگان را یعنی نطفهٔ مرده را حیات می دهیم (وَنُمِيتُ) و می میرانیم در دنیا (وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ۝) و بسوی
ما ست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشان را (يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ) یاد
کن آن روز را که بشگافد زمین و دور شود (عَنْهُمْ) از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها (سِرَاعًا ط)
شتابندگان بسوی ندا کننده (ذَٰلِكَ) این احیای ایشان از قبور (حَشْرٌ) جمع کردنی است و برانگیختنی
(عَلَيْنَا يَسِيرٌ ۝) بر ما آسان (نَحْنُ أَعْلَمُ) ما داناتریم (بِمَا يَقُولُونَ) بآنچه می گویند کافران از انکار قیامت
و افترا در حق من و سخنان مکروه در بارهٔ تو (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ) و نیستی تو بر ایشان (بِجَبَّارٍ قف) مسلطی
که بقهر جبر ایشان را بر ایمان داری (فَذَكِّرْ) پس پند بگوی (بِالْقُرْآنِ) بمواعید قرآن (مَنْ يَخَافُ
وَعِيدِ ۝) کسی را که ترسد از وعید من چه پند نمی دهد مر آنها جز ترسکاران راه حق.

سورة الذاريات مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي ستون آية ۱۸
(وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا ۙ) حق سبحانه و تعالی قسم یاد می فرماید به پراگندگان خاک و غیر آن پراگندنی دانه را از کاه ع

جدا کنندگان یا ملایکه که برانگیزندگان بادها اند (فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا لا) پس بردارندگان بارگران یعنی ابرها که باران گران بار اند یا ملایکه که ابرها بردارند (فَالْجَارِيَاتِ) پس روندگان (يُسْرًا ۝) رفتنی آسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جویان دارند (فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا لا) پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان است وگفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هریک بامری نامزد شده جبرئیل هم بوحی و میکائیل هم برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بموت و اسرافیل هم بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد می کند جوابش اینکه (إِنَّمَا تُوعَدُونَ) جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب (لَصَادِقٌ لا) هر آینه راست و درست است و در ان هیچ خلافی نیست (وَإِنَّ الدِّينَ) و بدرستیکه روز جزا و حساب (لَوَاقِعٌ ط) هر آینه بودنی است بی شک و شبهه (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ لا) و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام و یا بصورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راهها است یعنی طرق کواکب که مسیر ایشان است و در تبیان آورده که ابن عمر رض نقل می کند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد می کند که (إِنَّكُمْ) بدرستیکه شما ای اهل مکه (لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ لا) هر آینه در گفتار مختلفید نسبت با پیغمبر من عم یعنی گاهی شاعرش می گوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در بیان قرآن مختلف است او را سحر می خوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین می گوئید (يُؤْفَكُ) گردانیده شود (عَنْهُ) ایمان بمحمد یا از قرآن (مَنْ أُفِكَ ط) آن کسی که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر عم هر آینه محروم است.

* بیت *

* دلها همه مجروح و جگرها همه خون است * * تا حکم ازل در حق هر کس چو ن است *

(قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لا) لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مستهزیان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یک مهم حضرت عم نوعی دیگر بیان کردندی و رونده باز گشتندی و مراد ما را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود (الَّذِينَ هُمْ) دروغ گویان آنانند که ایشان (فِي غَمْرَةٍ) در جهالت و نهایت غفلت (سَاهُونَ لا) غافلانند از اوامر و نواهی (يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ط) می پرسند از پیغمبر و مومنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد ان الدین لواقع این سخن را از روی تکذیب و استهزا می گفتند حق سبحانه فرمود که جزا

واقع است (يَوْمَ هُمْ) روزی که کافران (عَلَى النَّارِ) بر آتش دوزخ (يُفْتَنُونَ ۝) سوخته شوند و بدان معذب گردند خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند (ذُوقُوا) بچشید (فِتْنَتَكُمْ ط) عذاب خود را (هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ) این است آنچه بودید شما که در دنیا آن یعنی برسیدن آن (تَسْتَعْجِلُونَ ۝) شتاب می نمودید و می گفتید متی هذا الوعد که (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستی که پرهیزگاران از شرک و معصیت در آن روز (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ لا) در بوستانها باشند و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری (آخِذِينَ) پذیرندگان و فراگیرندگان (مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ) آن چیزی را که بتفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستی که ایشان بودند (قَبْلَ ذَلِكَ) پیش از دخول بهشت (مُحْسِنِينَ ط) نیکوکاران و فرمان برداران (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ) بودند که اندکی از شب (مَا يَهْجَعُونَ ۝) خواب نکردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گزاردندی و از ابن عباس رض منقول است که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آن است که خواب نکردندی تا نماز خفتن نگزاردندی و وقت آن را دراز کشیدندی تا وسط شب (وَبِالْأَسْحَارِ) و بودندی که بسحرها (هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝) ایشان استغفار می کردندی یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طاعت سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند و از ان حسابی نداشته * بیت *

* طاعت ناقص ما موجب غفران نشود * * راضیم گر همه طاعت عصیان نشود *

(وَفِي أَمْوَالِهِمْ) و در مالهای ایشان (حَقٌّ) نصیبی و بهره بوده (لِلسَّائِلِ) مر خواهنده را (وَالْمَحْرُومِ ۝) و بی بهره را و محروم مستحقی باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع وی را نقصان رسد یا فقیری که بحرفان مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را (وَفِي الْأَرْضِ) و در زمین (آيَاتٌ) نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی (لِلْمُوقِنِينَ ۝) مر بی گمانان را و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از ان استخراج می کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات خواص و منافع (وَفِي أَنْفُسِكُمْ ط) و نشانهاست در نفسهای شما (أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝) آیا نمی بینید اصحا بهی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامت کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز

نباشد الا که نمونهٔ ازان در نهاد شما بود و با وجود آن منفرد دید بهیئات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و شکان از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متوسعه در حقایق علمی مذکور است که هر که این آیتها در نفس خود نه بیند و در صفحهٔ وجود آثار قدرت مطالعه نماید حظ خود را ضائع کرده باشد و از زندگی بهره نیابد

* نظم *

* نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی * مگذار نحاک خود را که تو از بلند جائی *
* تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی * چو در از صدف برون آی که تو بس گران بهائی *

(وَفِي السَّمَاءِ) و در آسمان است (رِزْقُكُمْ) روزی شما یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است بر لوح محفوظ و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است (وَمَا تُوعَدُونَ) و دیگر در آسمان است آنچه شمار او عده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند است که (إِنَّهُ لَحَقٌّ) بدرستیکه آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راست است (مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ) مانند آنکه شما سخن می گوئید یعنی همچنانکه شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست
ع ١٩ در روزی دادن من (هَلْ أَتَاكَ) بدرستیکه آمد بتو (حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ) سخن مهمانان ابراهیم عم و آن یازده فرشته بودند که باهلاک قوم لوط عم فرود آمده بودند و در تبیان آورده که آن چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل عم (الْمُكْرَمِينَ) مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم عم که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ) یاد کن چون در آمدند مهمانان بر ابراهیم عم (فَقَالُوا) پس گفتند (سَلَامًا) سلام کردیم بتو سلام کردنی (قَالَ) گفت ابراهیم (سَلَامٌ) سلام بر شما و شما (قَوْمٌ مُنْكَرُونَ) گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند مهمانانیم (فَرَاغَ) پس باز گشت ابراهیم عم (إِلَىٰ أَهْلِهِ) بسوی اهل خود بروجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود (فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ) پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده (فَقَرَّبَهُ) پس نزدیک گردانید آنرا (إِلَيْهِمْ) بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند (قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ) گفت آیا نمی خورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمی خوریم (فَأَوْجَسَ) پس در خاطر گذشت (مِنْهُمْ) از ایشان (خِيفَةً) ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه در آن روزگار کسی که باکسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون

ملایکه از ابراهیم عم اثر خوف مشاهده کردند (قَالُوا لَا تَخَفْ) گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم عم فرمود چرا پیشتر نگفتید تا من این گوساله را نمی کشتم و این نادر جدا نمی کردم جبرئیل عم پر مبارک خویشن بر آن گوساله بریان مالید گوساله زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره رض در پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم عم از آن صورت متعجب شد و فرشتگان دیگرباره سخن آغاز کردند (وَبَشَّرُوهُ) و بشارت دادند مر او را (بِغُلَامٍ عَلِيمٍ) به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم شود (فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ) پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره رض (فِي صَرَّةٍ) در صیحه و می گفت الما الما یاویلا این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بزبان راندندی (فَصَكَّتْ) پس طپانچه زد (وَجْهَهَا) روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند (وَقَالَتْ) و گفت آیا برآید (عَجُوزٌ عَقِيمٌ) پیرزنی نازاینده (قَالُوا كَذَٰلِكِ) گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا (قَالَ رَبُّكِ) گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم (إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ) بدرستیکه او حکم کننده است بولد مر ترا (الْعَلِيمُ) داناتر است بتقییم تو و هر که محکم کار و دانا بود هرآینه قادر باشد بر اصلاح تو

* نظم *

* کسی کو بکار تو دانا بود * بر انجام آن هم توانا بود *

* بجز درگهش رو مکن سوی کس * مراد دل خویش از او خواه و بس *

چون ابراهیم عم دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ) گفت پس چیست کار بزرگ شما (أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ) ای فرستاده شدگان (قَالُوا) گفتند (إِنَّا أُرْسِلْنَا) بدرستیکه ما فرستاده شده ایم (إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ) بسوی گروهی گنهگاران یعنی کافران چه سرهمه گناهان کفر است ما آمده ایم (لِنُرْسِلَ) تا فرستیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان (حِجَارَةً مِنْ طِينٍ) سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده به پختن مانند آجر (مُسَوَّمَةً) سنگ نشان کرده شده (عِنْدَ رَبِّكَ) نزدیک پروردگار تو (لِلْمُسْرِفِينَ) برای از حد بیرون برندگان در کفر و فسق آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آن است که آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند هر کس بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم عم معلوم فرمود که بموتفکه میروند هلاک کردن قوم لوط عم دل مبارکش بجهت برادر زاده یعنی لوط عم متالم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملایکه گفتند غم مخور که لوط عم و دختران او

نجات خواهند یافت (فَأَخْرَجْنَا) پس تابیرون خواهیم آورد (مَنْ كَانَ فِيهَا) هر که باشد در دیهای موتفکه (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾) از گرویدگان (فَمَا وَجَدْنَا) پس ما نخواهیم یافت (فِيهَا) دران قری (غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾) غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است عم و دختران او و گفته اند یک کس از ان قوم با لوط عم ایمان آورده بود در مدت بیست سال (وَتَرَكْنَا) و بگذاشتیم (فِيهَا) در دیهها (آيَةً) علامتی از عذاب (لِلَّذِينَ) برای عبرت آنانکه (يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾) بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و انقلاب دیار قوم لوط عم است (وَفِي مُوسَىٰ) و در قصهٔ موسی عم نیز آیتی است مرترسندگانرا (إِذْ أَرْسَلْنَاهُ) چون فرستادیم اورا (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون (بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾) به حجتی روشن چون ید بیضا و عصا (فَتَوَلَّىٰ) پس برگشت فرعون (بِرُكْنِهِ) بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان (وَقَالَ سَاحِرٌ) و گفت موسی جادو است. به چشم بندی مردم را خوارق عادت می نماید (أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾) یا دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی عم دلیل کمال جهل او است چه او را بدو چیز متضاد طعن کرد چه مقرر است که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و مذاقتی دران فن باید و دیوانگی دلیل زشت عقل است و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون برگشت از موسی عم و بر وطعنه زد و قوم وی بران متفق بودند (فَأَخَذْنَاهُ) پس گرفتیم او را بغضب خود (وَجُنُودَهُ) ولشکر او را (فَنَبَذْنَاهُمْ) پس بیفگندیم ایشان را (فِي الْيَمِّ) در دریا یعنی غرق ساختیم (وَهُوَ) و آن فرعون (مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾) مستحق ملامت بود یا ملامت کنندهٔ خود را که چرا اعراض کردم از موسی عم و بر وطعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل (وَفِي عَادٍ) و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی است مراهل اعتبار را (إِذْ أَرْسَلْنَا) چون فرستادیم (عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾) برایشان بادی بی نفع و بی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را (مَا تَذَرُ) نگذاشت آن باد (مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ) هیچ چیز را که بگذشت (عَلَيْهِ) بران (إِلَّا جَعَلَتْهُ) مگر آنکه گردانید آن چیز را (كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾) مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده (وَفِي ثَمُودَ) و در قصهٔ قوم ثمود نیز آیتی است مرخایفان را (إِذْ قِيلَ لَهُمْ) چون گفته شد مرایشان را بعد از تکذیب صالح عم و عقر ناقه که شما (تَمَتَّعُوا) برخورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل (حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾) تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود (فَعَتَوْا) پس سرکشیدند (عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ) از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ)

پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز (وَهُمْ يَنظُرُونَ ۝) وایشان انتظار می بردند
ومراد از عذاب صیحهٔ جبرئیل هم است چنانکه غیر ازین مره گذشت (فَمَا اسْتَطَاعُوا) پس نتوانستند
(مِن قِيَامٍ) از برخاستن کنایت است از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند واز عذاب
بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند بمصالح مهم خود ودر دفع عذاب خود بکوشند (وَمَا كَانُوا
مُنتَصِرِينَ لا) ونبودند انتقام کشندگان از ما یا یاوری دهندگان مریکدیگر را در دفع عذاب (وَقَوْمَ نُوحٍ)
وهلاک کردیم قوم نوح را هم (مِّن قَبْلُ ط) پیش از قوم عاد وثمود (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکه ایشان
۱ بودند (قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝) گروهی بیرون روندگان از دائرهٔ استقامت بسبب کفر وعصیان (وَالسَّمَاءَ
بَنَيْنَاهَا) و آسمان را بنا کردیم (بِأَيْدٍ) بقوت الوهیت وگفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم
(وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ۝) وما توانائیم بر بنای آن یا کشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه کشاده ساخته ایم
آسمانرا (وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا) وبگستردیم زمین را (فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ۝) پس نیک گسترانیده ایم ما
(وَمِن كُلِّ شَيْءٍ) واز هر جنسی از اجناس موجودات (خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ) بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج
دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور وظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل
ونهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل وجبل و بر و بحر
وکفر وایمان وشقاوت وسعادت وشتا وصیف وجن وانس واز صفات چون حلم وقهر وجبن وشجاعت وجود
و بخل ومانند آن است حق و باطل حار و مر منعم وصحت وغنا وفقر وضحک و بکا و فرح وغم و موت وحیات وهلم
جرا (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝) باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت وفردانیت صفت من است زیرا که تعدد
از خواص ممکنات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعدد و انقسام نیست * نظم *

* ذاتش از قسمت و تعدد پاک * وحدت او مقدس از اشراک *

* از عدد دم مزن که او فرد است * کی عدد بهر فرد درخورد است *

* احد است و شمار از و معزول * صمد است و نیاز از و مخذول *

(فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ ط) پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او
بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است که بگریزید از ماسوای وی و در بحر
الحقایق آورده که ای کسانیکه بگریخته اید از خلق بسبب تعلق در حق بگریزید از قطع تعلق وسخن امام قشیری
مرجع راجع بآن است که از وصف خود بوصف حق گریزید یعنی که از خود فرار کنید و بحق قرار گیرید * بیت *

* هيچ تن در تو نياويخت كه از تو در نگريخت * هيچ كس با تو نپيوست كه از خود نبريد *
(اِنِّي لَكُمْ) بدرستيكه من مر شما را (مِنْهُ) از عذاب خداى (نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝) بيم كننده ام آشكارا يا بيان كننده آنچه از ان حذر بايد كرد (وَلَا تَجْعَلُوا) و مگيريد و مپرستيد (مَعَ اللّٰهِ) با خداى بحق (اِلٰهًا اٰخَرَ) معبودى ديگر (اِنِّي لَكُمْ) بدرستيكه من شما را (مِنْهُ) از خداى و عبادت غير او (نَذِيرٌ) ترساننده ام (مُبِينٌ ۝) هويدا و پيدا (كَذٰلِكَ) همچنانكه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت مى كنند (مَا اَتَى الَّذِينَ) نيامد بآنانكه بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پيش از كفار مكه (مِنْ رَسُولٍ) هيچ فرستاده (اِلَّا قَالُوا) مگر آنكه گفتند كه او (سَاحِرٌ) جادو است (اَوْ مَجْنُونٌ ۝) يا ديوانه است اگر معجزه با ايشان نمودى او را بسحر خواندندى و اگر از بعث و حشر خبر دادى قول او را بسخن اهل جنون تشبيه كردندى (اَتَوَاصَوْا) آيا وصيت كرده اند پيشينيان مر اين پسينيان را (بِهٖ) بدين سخن تا همه همين گفتند استفهام بمعنى نفى است يعنى وصيت نكرده اند (بَلْ هُمْ قَوْمٌ) بلكه ايشان گروهى اند (طَاغُونَ ۝) نافرمان و از حد در گذرندگان و طغيان ايشانرا برين قول مى دارد (فَتَوَلَّ) پس روى بگردان (عَنْهُمْ) از مكافات ايشان تا وقتيكه مامور شوى بقتال (فَمَا اَنْتَ) پس نيستى تو (بِمَلُومٍ ۝) ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ايشان در معالم آورده كه چون اين آيت نازل شد حضرت رسول عم و صحابه رض غمناك گشتند كه مگر وحى منقطع شد و نزول عذاب نزديك رسيد باز آيت آمد كه (وَذَكِّرْ) و پند ده و تذكير و موعظ فرو مگذار (فَاِنَّ الذِّكْرٰى) پس بدرستيكه پند دادن (تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۝) سود مى رساند مومنانرا يعنى بعناد كافران و جحود ايشان دست از تربيت مومنان باز مدار و همچنين بر تذكير خود ثابت باش كه وعظ را فوائد بسيار است و منافع بيشمار در فصول آورده كه كلام مذكر بايد كه بر ده چيز مشتمل باشد تا مستمعانرا سودمند بود اول نعمت خداى عز و جل با ياد مردم دهد تا شكر گزارى نمايند دوم ثواب محنت و بلا ذكر كند تا در ان شكيبائى ورزند سيوم عقوبت گناهان برشمرد تا از ان باز ايستند و توبه كنند چهارم مكايد و وساوس شيطانى بيان فرمايد تا از ان حذر نمايند پنجم فنا و زوال و بى اعتبارى دنيا بر ايشان روشن كند تا دل درو ننهند ششم مرگ را پيوسته ياد كند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذكر قيامت و اهوال آنرا بگويد تا كار آنروز سازند هشتم دركات دوزخ و انواع عقوبات آنرا بيان كند تا از ان بترسند نهم درجات بهشت و انعام نعمتهاى آنرا برشمارد تا بدان راغب گردند دهم بناى كلام بر خوف و رجا نهد يعنى گاهى از كبرياى عظمت الهى سخن راند تا از وى بترسند و وقتى از رحمت مغفرت و مهربانى او تقرير كند تا بوى اميدوار شوند پس هر موعظه كه مشتمل برين

مخزان است حسب مشیئت مو منان است (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ) و نیافریدیم پریان و آدمیان را
از اهل ایمان (إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۞) مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر امر کنیم بعبادت و همه را
امر کرده ایم وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند
غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک می گیرند و دقایق این آیت و حقایق این
اشارت حواله بجواهر التفسیر است (مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ) نمی خواهم از آفریدگان خود (مِنْ رِزْقٍ) هیچ روزی
(وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ۞) و نمی خواهم که طعام دهند مرا بیک روزق دادن و اطعام صفت من است و بس
(إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ) بدرستیکه خدای اوست روزی دهنده بندگان نه غیر او (ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ۞)
خداوند توانائی استوار در قدرت خود و در ترجمه زشیف در معنی قوی و متین آورده که قدرت
قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش صحت متانت قدرت شده و نه در کارسازی

* نظم *

متانتش را فتوری و نه در روزی دهی و بنده نوازی قدرتش را قصوری

* رساند رزق بر وجهی که شاید * بسازد کار با نوعی که باید *
* بروزی بی نوایان را نوازد * برحمت بی کسان را کار سازد *

(فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) پس بدرستیکه مر آنان راست که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه (ذَنُوبًا) بهره از
عذاب (مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ) مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید
آنچه بدانها رسیده (فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ۞) پس باید که شتاب نکنند در طلب آن (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا)
پس وای مر آنان را که کافر شدند (مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۞) از عذاب روز ایشان آن روزی
که وعده داده شده اند بآن که آن روز قیامت است یا روز بدر والله اعلم بالصواب

سورة الطور مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞) وهي تسع آية

ع ۲ (وَالطُّورِ ۙ) سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی ع بر ان کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق
کوه است که اوتاد ارض اند و منابع منافع (وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ۙ) و سوگند بکتاب نوشته شده (فِي رَقٍّ
مَنْشُورٍ ۙ) در صحیفه گشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ
نوشته شده بر من تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز است یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا
و علیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنید و یا کتاب توریت که در ان نعت سید عالم ص مسطور
بود و یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون از ان می خوانند

(وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۙ) وبحق خانهٔ آبادان یعنی کعبه ومعموری آن بزیارت حاجیان وخدمت مجاوران است
یا مقرر است که مقابل خانهٔ کعبه واقع شده در آسمان هفتم وعمارت او بکثرت طواف ملایکه است مرآنرا (وَالسَّقْفِ
الْمَرْفُوعِ ۙ) وسوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت ومخزن اسرار فطرت است
یا عرش عظیم (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ۙ) وسوگند بدریای پر بر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است
وازان دریا چهل روز بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخهٔ اولی تا مردگان بنفخهٔ ثانیه ازان قبور بر آیند یا بحر
مسجور جهنم است ونزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بران باحق سبحانه وتعالی مناجات
می کند وکتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب
فی قلوبهم الایمان وبیت معمور صدر دل عارفان است که بنظر تجلیات سبحانه آبادانی یافته وسقف مرفوع
روح رفیع القدر است که سقف خانهٔ دل است وبحر مسجور دلی است که بآتش محبت تافته باشد جواب
قسم چیست (اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ) بدرستیکه عذاب پروردگار تو (لَوَاقِعٌ ۙ) هر آینه بودنی است وزود آمدنی
(مَّا لَهٗ) نیست مرآن عذاب را (مِنْ دَافِعٍ ۙ) هیچ دفع کنندهٔ بلکه بهمه حال واقع خواهد بود (يَّوْمَ تَمُوْرُ
السَّمَآءُ) روزی که بگردد آسمان (مَوْرًا ۙ) گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشگافد (وَّتَسِيْرُ الْجِبَالُ)
وروان گردد کوهها یعنی بروند در هوا چون ابر (سَيْرًا ؕ) رفتنی (فَوَيْلٌ) پس سختی عذاب (يَّوْمَئِذٍ)
در آن روز (لِّلْمُكَذِّبِيْنَ) مرتکذیب کنندگانرا بود که سخن خدا ورسول را دروغ داشتند (الَّذِيْنَ هُمْ) آنانکه
ایشان (فِيْ خَوْضٍ) در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآن است وتکذیب نبی وانکار بعث
(يَّلْعَبُوْنَ ۘ) بازی می کنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت وسخنان بیهوده می گویند (يَوْمَ يُدَعُّوْنَ)
بترسند از روزی که می افگند کافران را یعنی می کشندشان بعنف وقهر (اِلٰى نَارِ جَهَنَّمَ) بسوی آتش
دوزخ (دَعًّا ؕ) کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند وپیشانیهای ایشان را
بر پشت پای ایشان چسپانند وبدوزخ افکنند وگویند (هٰذِهِ النَّارُ الَّتِيْ) این آن آتشی است که در دنیا
(كُنْتُمْ بِهَا) بودید که بآن (تُكَذِّبُوْنَ ۝) تکذیب می کردید وباور نمی داشتید ودعوی پیغمبر را سحر میدانستید
(اَفَسِحْرٌ هٰذَآ) آیا سحر است این که می بینید (اَمْ اَنْتُمْ) یا شما (لَا تُبْصِرُوْنَ ۚ) نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا
می گفتید ما را چشم بندی کرده اند (اِصْلَوْهَا) در آیید در دوزخ (فَاصْبِرُوْٓا) پس صبر کنید بر عذاب آن
(اَوْ لَا تَصْبِرُوْا ۚ) یا صبر مکنید وجزع نمائید (سَوَآءٌ) یکسان است (عَلَيْكُمْ) بر شما صبر وعدم صبر یعنی قوت
پرهیز ومجال گریز ندارید وابد معذب خواهید بود (اِنَّمَا تُجْزَوْنَ) جزین نیست که پاداش داده می شوید

(بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) بآن چیزی که عمل می کردید در دنیا (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستیکه پرهیزگاران از کفر و شرک (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها اند یعنی در بوستانها (وَنَعِيمٍ) و در نعمتها اند یعنی در نعمتها (فَاكِهِينَ) شادمان و لذت یابندگان (بِمَا آتَاهُمْ) بآنچه عطا کرده است ایشان را (رَبُّهُمْ) آفریدگار ایشان از کرامتهای جاویدانی (وَوَقَاهُمْ) و با آنچه نگاهداشته است ایشان را (رَبُّهُمْ) آفریدگار ایشان (عَذَابَ الْجَحِيمِ) از عذاب دوزخ خزنهٔ بهشت پیوسته ایشان را می گویند (كُلُوا) بخورید از طعامهای بهشت (وَاشْرَبُوا) و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی (هَنِيئًا) گوارنده بی تغیر و تنقیص و این پاداش است مر شما را (بِمَا كُنتُمْ) بسبب آنچه بودید که در دنیا (تَعْمَلُونَ) عمل می کردید امام زاهد فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل او است و اگر نه پیداست که مزد کار ما چه خواهد بود * نظم *

* ندارد فعل من آن زور بازو * که با فضل تو گردد هم ترازو *

* بفضل خویش لطفت کن مرا یار * بعدل خود مکن با فعل من کار *

(مُتَّكِئِينَ) تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زدگان باشند (عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ) بر تختهای بافته بزر بعضی به بعضی پیوسته (وَزَوَّجْنَاهُم) و جفت گردانیدیم ایشان را (بِحُورٍ عِينٍ) بزنان سفید روی سیاه چشم (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول (وَاتَّبَعَتْهُمْ) و از پی در آمده اند ایشان را (ذُرِّيَّتُهُم) فرزندان ایشان بایمان در ایمان (بِإِيمَانٍ) در روز میثاق (أَلْحَقْنَا بِهِمْ) در رسانیم بدیشان (ذُرِّيَّتَهُمْ) فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجهٔ ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد (وَمَا أَلَتْنَاهُم) و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق (مِّنْ عَمَلِهِم) از ثواب کردار ایشان (مِّن شَيْءٍ) هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی رح نقل می کند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعدهٔ بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعدهٔ ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست * بیت *

* در فضل خدا بند دل خویش مدام * تا فضل نباشد نشود کار تمام *

(كُلُّ امْرِئٍ) هر مردی مکلف عاقل و بالغ (بِمَا كَسَبَ) بآنچه کرده باشد (رَهِينٌ) در گرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و از ان رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذه نیست

وزن مکلفه نیز همین حکم دارد (وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ) و مدد دادیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه دادیم
ایشان را می‌دهیم بهر نوع که خواهند از میوه (وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ) و گوشت از آنچه آرزو برند (يَتَنَازَعُونَ)
با یکدیگر داد و ستد کنند (فِيهَا) در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند (كَأْسًا) کاسهای مملو از خمر بهشت
و اصح آن است که اینجا کاسه خمر است تسمیه شیء باسم ظرف یعنی خمر را بنوشند خمری که (لَا لَغْوٌ
فِيهَا) هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت
فاسقان است در دنیا (وَلَا تَأْثِيمٌ) و نه بزه مند گردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم
باشد (وَيَطُوفُ) و طواف کند (عَلَيْهِمْ) برگرد ایشان برای خدمت (غِلْمَانٌ لَهُمْ) خادمانی که ایشان را
هست بر شکل پسران آفریده شده (كَأَنَّهُمْ) گویا که ایشان در صفا و لطافت (لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ) مروارید
پوشیده‌اند در صدف اند که دست کس بدیشان نرسیده و با او تصرف هیچ کس بدیشان نورزیده
و در معالم از قتاده رح نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود
آن حضرت عم فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده
که ذکور یعنی اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود
همان هیأت باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است (وَأَقْبَلَ) و روی می آرند (بَعْضُهُمْ)
بعضی از بهشتیان و اقبال می کنند (عَلَى بَعْضٍ) بر بعضی دیگر (يَتَسَاءَلُونَ) می پرسند از احوال و اعمال
ایشان (قَالُوا إِنَّا كُنَّا) گویند ایشان بدرستیکه ما بودیم (قَبْلُ) پیش ازین (فِي أَهْلِنَا) در میان اهل
خود (مُشْفِقِينَ) ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوی قضایا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار
و خاتمت احوال (فَمَنَّ اللَّهُ) پس منت نهاد خدای (عَلَيْنَا) بر ما برحمت یا توفیق عصمت (وَوَقَانَا)
و نگاه داشت ما را (عَذَابَ السَّمُومِ) از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند
سموم نام جهنم است (إِنَّا) بدرستیکه ما (كُنَّا) بودیم (مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ) پیش ازین در دنیا که
می پرستیدیم خدای را و می خواندیم او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را (إِنَّهُ)
بدرستیکه او (هُوَ الْبَرُّ) اوست نیکوکار بندگان (الرَّحِيمُ) مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت
مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند و حضرت رسول الله عم را نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر
و سحر منسوب می ساختند و آن حضرت عم اندوهگین می شد آیت آمد که (فَذَكِّرْ) پس پند ده ای
محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بر آن به سخنان مشرکان ملول مشو (فَمَا أَنْتَ) پس نیستی تو

(بِنِعْمَتِ رَبِّکَ) بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته (بِکَاهِنٍ) کاهن که خبر می دهد از غیب بی نزول وحی بر او (وَلَا مَجْنُونٍ ﴿﴾) و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته (أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ) بلکه می گویند او شاعر است نه نبی (نَتَرَبَّصُ بِهِ) انتظار می بریم بوی (رَيْبَ الْمَنُونِ ﴿﴾) حادثه روزگار را یعنی چشم می داریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امیدواریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و به بیمری برسد (قُلْ تَرَبَّصُوا) بگو انتظار برید مرگ مرا (فَإِنِّي مَعَكُمْ) پس بدرستیکه من با شما (مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿﴾) از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید (أَمْ تَأْمُرُهُمْ) یا می فرماید ایشان را (أَحْلَامُهُمْ) عقلهای ایشان (بِهَٰذَا) باین سخنان متناقض که ترا کاهن می گویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون می خوانند و خود با جنون جمع نشود و با شعر نسبت می دهند شعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با جنون هم میسر نمی گردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقل است (أَمْ هُمْ قَوْمٌ) بلکه ایشان گروهند (طَاغُونَ ﴿﴾) از حد در گذشتگان در مکابره و عناد (أَمْ يَقُولُونَ) بلکه می گویند (تَقَوَّلَهُ ﴿﴾) بر بافته است قرآن را او از خود گفته و چنان نیست که ایشان می گویند (بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿﴾) بلکه ایشان از استکبار و حسد نمی گروند (فَلْيَأْتُوا) پس بگو بیارید (بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) سخنی مانند قرآن (إِنْ كَانُوا) اگر هستند (صَادِقِينَ ﴿﴾) راست گویان در آنکه قرآن را از خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی و ساختنی است ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید (أَمْ خُلِقُوا) یا آفریده شده اند ایشان (مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ) بی چیزی یعنی بی پدر و مادری مراد آن است که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محال است که محدث بی محدثی باشد (أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿﴾) یا آنکه ایشان آفریننده اند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم چگونه وجود تواند داد چیزی را (أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ﴿﴾) آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را نه چنین است (بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿﴾) بلکه ایشان به یقین در نمی آیند و گمان می گردند (أَمْ عِنْدَهُمْ) آیا نزدیک ایشان است (خَزَائِنُ رَبِّكَ) خزانهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست (أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ ﴿﴾) یا ایشان سرکشان و غالبان اند و مسلط شدگان که هرچه خواهند کنند (أَمْ لَهُمْ) یا مر ایشان راست (سُلَّمٌ) نردبانی که بدان بر آسمان روند (يَسْتَمِعُونَ فِيهِ ج) می شنوند در کلام ملائکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده می شود و اگر چنین است

(فَلْيَأْتِ) پس باید که بیارد (مُسْتَمِعُهُم) شنوندهٔ ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده (بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ط) به حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی (أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ) یا مر خدای را است دختران (وَلَكُمُ الْبَنُونَ ۝) و مر شما را است پسران در این سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است و غیر مره گذشته (أَمْ تَسْأَلُهُمْ) آیا می خواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت (أَجْرًا) مزدی تا تاوان زده شوند (فَهُم) پس ایشان (مِّن مَّغْرَمٍ) از التزام آن تاوان (مُّثْقَلُونَ ۝) گران بار شوند و روی از تو بتابند (أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ) یا نزدیک ایشان است آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ (فَهُمْ يَكْتُبُونَ ط) پس ایشان می نویسند از آنجا که چه پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست (أَمْ يُرِيدُونَ) بلکه می خواهند (كَيْدًا ط) مکری و قصدی در بارهٔ تو مراد مکری آنست که در دار الندوه می کردند نسبت با حضرت پیغمبر عم از قتل و حبس و اخراج (فَالَّذِينَ كَفَرُوا) پس آنانکه نگرویدند (هُمُ الْمَكِيدُونَ ط) ایشانند کید کرده شدگان یعنی جزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان بازگردد و مقتول شوند در بدر (أَمْ لَهُمْ) یا مر ایشان راست (إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ ط) معبودی بجز خدای بحق که عذابی که مکافات کفر ایشان است از ایشان باز دارد (سُبْحَانَ اللَّهِ) پاکی مر خدای راست (عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝) از آنچه شریک می آورند بوی یا شریک می گیرند برای وی * نظم *

* نزدیک عزتش ننشیند غبار شرک را * با وحدتش کسی دم شرکت چسان زند *
* هر طرح کافگنند بوصفش خیال و وهم * دست کمال آتش غیرت در آن زند *

معاندان قریش می گفتند مر حضرت رسول عم را فاسقط علینا کسفا من السماء پارهٔ از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعدهٔ عذاب براستی گوئی حق سبحانه فرمود که (وَإِن يَرَوْا) و اگر ببینند (كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ) پارهٔ از آسمان (سَاقِطًا) فرود آینده بر سر ایشان (يَقُولُوا) گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعهٔ آسمان است بلکه این (سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ۝) ابری است در هم بسته بر هم و چسپیده یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم از کفر باز نمی ایستند (فَذَرْهُمْ) پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار (حَتَّىٰ يُلَاقُوا) تا وقتیکه به بینند معاینه (يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ) آن روز را که خود در آن روز (يُصْعَقُونَ لا) هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخهٔ اولی (يَوْمَ لَا يُغْنِي) روزی که نفع نکند و باز ندارد (عَنْهُمْ) از ایشان (كَيْدُهُمْ) مکر ایشان (شَيْئًا) چیزی را از عذاب (وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ لا) و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ کس یاری نکند که باز دارد از ایشان عذاب الهی

چنین روز روز قیامت است وبعضی گویند روز بدر است (وَاِنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا) وبدرستیکه مر آنانرا
است که کافر شدند (عَذَابًا دُوْنَ ذٰلِكَ) عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا
بقتل بدر و قحط هفت سال (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر کافر (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند این را
(وَاصْبِرْ) و شکیبائی کن (لِحُكْمِ رَبِّكَ) مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان
و به مشقت کشیدن تو از ایشان (فَاِنَّكَ) پس بدرستیکه تو (بِاَعْيُنِنَا) در نگاهداشت مائی و ما می بینیم
ترا و محافظت تو می کنیم (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) و نماز گزار بفرمان آفریدگار خود (حِيْنَ تَقُوْمُ لا) وقتی که
برخیزی از خواب یا بگوئی سبحانک اللهم وبحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوئی
سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام
از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغوی و لهوی که در ان مجلس واقع شده باشد (وَمِنَ الَّيْلِ)
و در بعضی از شب (فَسَبِّحْهُ) پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از ریا دورتر است و بر نفس سخت تر
(وَاِدْبَارَ النُّجُوْمِ ۝) و نماز گزار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بضوء صبح مراد
دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برآنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي عشرون آية

چون حضرت رسول عم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران
ع ٣ و خطا کرد حق سبحانه فرمود (وَالنَّجْمِ) بحق ستاره (اِذَا هَوٰى لا) چون طلوع کند یا غروب نماید مراد جنس ستارگانند
که راه نمای مسافرانند در بحر و بر یا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم می کنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم ثریا است
یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوی بمعنی نزول یعنی سوگند بصعود و آیات قرآن چون
فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رض
مروی است که مراد از ستاره وجود محمدی است عم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید
که مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمعراج و از هوی هر دو معنی اخذ می توان کرد و نزد محققان سوگند
یاد کرد بستاره دل محمد عم که بر فلک توحید منقطع شده از ماسوی جواب قسم اینکه (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ) گمراه
نشد صاحب شما یعنی محمد عم و تسمیه صاحب جهت آن است که پیغمبر عم مامور بود بصحبت کافران
جهت دعوت ایشان (وَمَا غَوٰى ۝) و خطا نکرد در معتقدات باطل نشد (وَمَا يَنْطِقُ) و سخن نمی گوید

(عَنِ الْهَوٰی ۝) از هوای نفس خود یا بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی کند و اصل معنی آن است که نطق او بقرآن است از هوای نفس او نیست (اِنْ هُوَ) نیست آنچه بدان ناطق می شود (اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی ۝) مگر وحی که فرود آمده می شود بوی (عَلَّمَهٗ) بیاموزانید ویرا این وحی و آورد بدو فرشته (شَدِیْدُ الْقُوٰی ۙ) سخت باقوت یعنی جبرئیل عم و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط عم را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و بآسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و بیک صیحهٔ او قوم ثمود بتمامی مردند (ذُوْ مِرَّةٍ ؕ) خداوند صورت نیکو (فَاسْتَوٰی ۙ) پس راست بایستاد جبرئیل عم بر آنچه مامور است بر آن یعنی مستقیم شد کار خود را بایستاد بر صورت اصلی خود (وَ هُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰی ۝) و او بکنارهٔ بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک در مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچ کس جبرئیل عم را در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی عم و او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بصورت اصلی خود دید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینهٔ مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد (ثُمَّ دَنَا) پس نزدیک آمد جبرئیل عم به پیغمبر عم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود (فَتَدَلّٰی ۙ) پس سر فرود آورد و بجهت سخن گفتن با وی (فَكَانَ) پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد عم (قَابَ قَوْسَیْنِ) میان دو کمان بلکه (اَوْ اَدْنٰی ۚ فَاَوْحٰی) بلکه کمتر از آن پس وحی کرد جبرئیل عم و ظاهرست (اِلٰی عَبْدِهٖ) بسوی بندهٔ خدا که محمد است عم (مَاۤ اَوْحٰی ؕ) آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل عم گفت و بقول بعضی ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر عم بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد عم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجدهٔ خدمت آورد خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطهٔ خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده وعدهٔ قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا و کان قاب قوسین او ادنی کنایتی است از تاکید قربت و تقریر محبت بواسطهٔ تقرب بافهام در صورت تمثیل مؤدی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی بود و توثیق عقدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هریک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته بایکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بروجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیگری است پس گویا در این آیت باعنایت آن معنی مودی شده که محبت و قربت

پیغمبر عم با حق سبحانه بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود مصطفی مردود درگاه خدا وعلی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزل دل مطهر او و کان قاب قوسین بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبهٔ سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهدت شیخ ابو الحسین نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل عم نگنجد نوری کیست که ازان سخن تواند گفت * نظم *

* خیمه برون زد ز حدود جهات * پردهٔ او شد تتق نور ذات *

* تیرگی هستی ازو دور شد * پردگی پرده ازو نور شد *

* کیست کزان پرده شود کارساز * زمزمهٔ گوید ازان پرده باز *

فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد خدا ببندهٔ خود آنچه وحی کرد بعضی علما گویند که اولی آن است که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه ازان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و دران باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا به ذکر اختصار میرود * اول آنکه مضمون وحی این بود اگرنه آن است که دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه با محاسبهٔ ایشان طی می کردم * دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا و انت و ماسوی ذلک خلقت لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یارب انا و انت و ماسوی ذلک ترکته لاجلک * سیوم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای من است و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیراکه کریم ام و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد درگذرانم زیراکه رحیم ام (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ) دروغ نگفت دل محمد با محمد (مَا رَاٰى) آنچه دید ابن مرئی بقول اول جبرئیل است عم و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر آنند که حضرت رسول الله عم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را عم در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود * بیت *

* کلام سرمدی بی نقل بشنید * خداوند جهان را بی جهت دید *

* در آن دیدن که حیرت حاصلش بود * دلش در چشم و چشمش در دلش بود *

(اَفَتُمَارُوْنَهٗ عَلٰى مَا يَرٰى) آیا مجادله می کنید با محمد بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان پرسیدند (وَلَقَدْ رَاٰهُ) و بدرستیکه دید جبرئیل عم را بصورت اصلی او

(وَنَزْلَةً أُخْرَىٰ) یکبار دیگر (عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ۝) نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختی
است که علم خلائق بدان منتهی می شود و اعمال ایشان نیز بدانجا می رسد و برنمی گذرد و بتفسیر مشهور
معنی آن است که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتیکه خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رض موید
این است که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیدهٔ دل دو نوبت دید و در معالم آورده که آن حضرت را
عم در ان شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رویت ثابت در بعضی از عروجها
بوده باشد (عِنْدَهَا) نزدیک سدرة المنتهی است (جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ۝) بهشتی که آرامگاه متقیان
یا ماوای ارواح شهیدان است. پیغمبر عم دید جبرئیل را عم یا خدای را (إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ) آن
هنگام که پوشیده بود سدره را (مَا يَغْشَىٰ) آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت
بر هر برگی ملکی بود گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران می کردند چون پروانهای زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود
(مَا زَاغَ الْبَصَرُ) میل نکرد چشم محمد عم یعنی بچپ و راست باز ننگریست (وَمَا طَغَىٰ) و درنگذشت از
حدی که مقرر بود نگریستن وی را و درین آیت ستایش آنحضرت عم بحسن ادب و علو همت که در ان شب
پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کاینات نیفگند و دیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال الهی نگشود ❊ نظم ❊

❊ در دیده کشید کحل مازاغ ❊ نی زاغ نگاه کرد نی ماغ ❊
❊ می راند براق عرش پرواز ❊ تا حجلهٔ ناز و پردهٔ راز ❊
❊ پس پرده ز پیش دیده برخاست ❊ بی پرده بدید آنچه دل خواست ❊

(وَلَقَدْ رَأَىٰ) و بخدای سوگند که دید محمد عم در شب معراج (مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ۝) از آیات قدرت
آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر او دید چون جبرئیل عم که با ششصد پر هر یکی از شرق تا مغرب و رفرف
اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ)
خبر دهید مرا که لات و عزی (وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ۝) و منات سوم دیگر می توانند کرد اینها را که خدای
کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی است که غطفان آنرا
می پرستیده اند و منات صخره است که هذیل و خزاعه گرد آن طواف می کردند یا بتی ساحلی که بنو کعب
عبادت آن می نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و این جنیان یا ملائکه بنات الله اند
حق سبحانه فرمود (أَلَكُمُ الذَّكَرُ) آیا شما را فرزند نر باشد (وَلَهُ الْأُنْثَىٰ ۝) و مر خدای را ماده (تِلْكَ) این
قسمت (إِذًا) آن هنگام که چنین باشد (قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ۝) قسمتی بوده ناراست و بی اع

چیزی را که از ان ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید (اِنْ هِيَ) نیستند آنها (اِلَّآ اَسْمَآءٌ) مگر نامی چند
که بدان (سَمَّيْتُمُوْهَآ) نام نهاده اید ایشان را (اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ) شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام
آلهه برایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست (مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ) نفرستاده است
خدای (بِهَا) بعبادت ایشان (مِنْ سُلْطٰنٍ) هیچ حجتی که چنگ در ان زده بر خصم مسلط شوید (اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ)
پیروی نمی کنند مشرکان در پرستش بتان (اِلَّا الظَّنَّ) مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل
ایشان حق است (وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ ج) و متابعت نمی نمایند مگر آنچه می خواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی
طبع را متابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان (وَلَقَدْ جَآءَهُمْ) و هر آینه آمد بدیشان (مِّنْ
رَّبِّهِمُ الْهُدٰى ط) از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند (اَمْ لِلْاِنْسَانِ) آیا هست مر
انسان را یعنی کفار را (مَا تَمَنّٰى صلے) آنچه آرزو برند از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان
نداده اند (فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰى ۵) پس مر خدای راست ملک آخرت و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد
ع ۵ دهد و کسی را بر وی تحکم نرسد (وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ) و بسیاری از فرشتگان (فِي السَّمٰوٰتِ) در آسمانها که
امید دارند کافران بشفاعت ایشان (لَا تُغْنِيْ شَفَاعَتُهُمْ) سود نکند در خواست ایشان (شَيْئًا) چیزی را
(اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ يَّاْذَنَ اللّٰهُ) مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان (لِمَنْ يَّشَآءُ)
برای هر که خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که ملائکه او را شفاعت
کنند (وَيَرْضٰى ۵) و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن (اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ)
بدرستی آنانکه نمی گروند (بِالْاٰخِرَةِ) بسرای آخرت (لَيُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ) هر آینه نام نهند فرشتگان را (تَسْمِيَةَ
الْاُنْثٰى ۵) نام نهادن مادگان یعنی می گویند بنات الله اند (وَمَا لَهُمْ) و نیست ایشان را (بِهٖ) بآن چه که
می گویند ایشان را اناث (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی (اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ) در پی نمیروند بدین گفتار (اِلَّا الظَّنَّ) مگر
چیزی را از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد (وَاِنَّ الظَّنَّ)
و بدرستیکه گمان (لَا يُغْنِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ج) از حق یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر
نازل شود (فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰى لا) پس روی گردان از آنکس که روی می گرداند (عَنْ ذِكْرِنَا) از ذکر
ما که قرآن است (وَلَمْ يُرِدْ) و نمی خواهد بدل خود (اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ج) مگر زندگانی دنیا را (ذٰلِكَ) این
دوستی دنیا و اختیار کردن آن (مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ ط) غایت رسیدگی ایشان است از دانش و از ان
تجاوز نتوانند نمود یا آنکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن مصروف و موقوف است و بعضی علما حکم اعراض

بآیت القتال منسوخ دانند (اِنَّ رَبَّکَ) بدرستیکه آفریدگار تو (هُوَ اَعْلَمُ) واو دانا تراست (بِمَنْ ضَلَّ) بکسی که گمراه شود (عَنْ سَبِیْلِهٖ لا) از راه که دین اسلام است (وَهُوَ اَعْلَمُ) واو داناتراست (بِمَنِ اهْتَدٰی ۝) بکسی که راه یافته است بحق وهریک را جزا فراخور او خواهد داد (وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ) ومر خدایراست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه (وَمَا فِی الْاَرْضِ لا) وآنچه در زمینها است از مخلوقات سفلیه واو مالک همه است وقادر بر جزای ایشان پس ایشانرا بقیامت خواهد آورد (لِیَجْزِیَ) تاجزا دهد (الَّذِیْنَ اَسَاۤءُوْا) آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند (بِمَا عَمِلُوْا) بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ (وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا) و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند (بِالْحُسْنٰی ج) بپاداش نیکو که بهشت است (الَّذِیْنَ) محسنان آنانند که ایشان (یَجْتَنِبُوْنَ) پرهیز کنند و بیکسو شوند (کَبٰۤئِرَ الْاِثْمِ) از کبیرهای گناه یعنی گناه کبیره را که دران باب وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته (وَالْفَوَاحِشَ) وفاحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش است (اِلَّا اللَّمَمَ ط) مگر که صغائر است که اگر کسی بکند آنچه اندک وخرد بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از قوت بفعل نیاید او مغفور است (اِنَّ رَبَّکَ) بتحقیق که آفریدگار تو (وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ط) بسیار آمرزش است چه مغفرت او فرا رسد همه گناهکاران را

* بیت *

* گر بار گناه ما گران است * بحر کرم تو بی کران است *

* ما اگر از حد برون است * عفو تو ز جرم ما فزون است *

(هُوَ اَعْلَمُ بِکُمْ) او داناتراست باحوال شما (اِذْ اَنْشَاَکُمْ) چون بیافرید شمارا یعنی ابتدای آفرینش شما کرد (مِنَ الْاَرْضِ) از زمین یعنی از خاک پدر شمارا آفرید و دانست اقوال و احوال وافعال شمارا (وَاِذْ اَنْتُمْ) و آن وقت که شما (اَجِنَّةٌ) خردان بودید (فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِکُمْ ج) در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما (فَلَا تُزَکُّوْۤا) پس ستایش مکنید (اَنْفُسَکُمْ ط) نفسهای خود را به بی گناهی وبسیاری خیر و خوبی اوصاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول الله عم شنیده فرمود که یهود دروغ می گویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است یا سعید و این آیت نازل شد که او داناتراست باحوال شما در مبدای خلقت و وقتیکه کودکی خرد بود در شکم مادر پس خود را مستائید و قولی آن است که بعضی مردم گفتند نماز ما روزه ما وحج ما آیت آمد که ستایش مکنید خود را (هُوَ اَعْلَمُ) او داناتراست (بِمَنِ اتَّقٰی ۝) بکسیکه تقوی ورزد و در عمل خود

مخلص بود آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت پناه صلعم می رفت و استماع کلام وی
می نمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را می گذاری و ایشان را بضلالت نسبت
می دهی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای می ترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن بده اگر
عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و بباقی بخل کرد و این آیت آمد
(اَفَرَاَيْتَ الَّذِيْ تَوَلّٰى) آیا دیدی آن کسی را که از پیروی حق روی بگردانید (وَاَعْطٰى قَلِيْلًا) و بداد ع ٦
اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب از و (وَّاَكْدٰى) و باز داشت باقی را پس جهل و بخل
با یکدیگر جمع کرد (اَعِنْدَهٗ) آیا نزدیک اوست (عِلْمُ الْغَيْبِ) دانش چیزهای پوشیده (فَهُوَ يَرٰى)
پس او می بیند یعنی می داند که صاحب او از و عذاب بر خواهد داشت (اَمْ لَمْ يُنَبَّاْ بِمَا فِيْ صُحُفِ مُوْسٰى)
آیا خبر کرده نشده بآنچه در صحیفه های موسی است علیه السلام یعنی توریت (وَاِبْرٰهِيْمَ الَّذِيْ وَفّٰى) و در صحف
ابراهیم علیه السلام آن کس که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده
چیز است معنی آیت این است که آیا ولید باید خبر دارد و بآنچه در صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام است و آن
کدام است (اَلَّا تَزِرُ) آنکه برندارد (وَازِرَةٌ) نفسی بردارنده (وِّزْرَ اُخْرٰى) بار گناه نفسی دیگر پس
او چگونه بار خود با دیگری حواله می کند (وَاَنْ لَّيْسَ) و دیگر آنکه نیست (لِلْاِنْسَانِ) مر آدمی را (اِلَّا مَا سَعٰى)
مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمی گیرند بثواب دیگری مثاب نمی گردانند در تبیان
گفته که این آیت منسوخ است که در سوره طور مذکور شد که ابنان را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت
می کنند (وَاَنَّ سَعْيَهٗ) و آنکه سعی خود را یعنی عمل که در آن سعی نموده باشد (سَوْفَ يُرٰى) زود باشد
که ببیند در میزان عدل در روز قیامت (ثُمَّ يُجْزٰىهُ) پس پاداش دهند مر او را (الْجَزَآءَ الْاَوْفٰى)
پاداشی تمام ان خیرا فخیر و ان شرا فشر (وَاَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى) و آنکه بسوی پروردگار
تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان (وَاَنَّهٗ هُوَ اَضْحَكَ وَاَبْكٰى) و آنکه خدای او می خنداند و می گریاند
شاد و غمگین می گرداند یا می خنداند اهل بهشت را در بهشت و می گریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا
زمین را می خنداند بنباتات و می گریاند ابر را بباران و نزد بعضی خنده و گریه بوعده و وعید است یا بطاعت
و معصیت یا باقبال بحق و اعراض از و (وَاَنَّهٗ هُوَ اَمَاتَ وَاَحْيَا) و آنکه خدای او می میراند و زنده
می سازد یعنی قادر بر احیاء و اماتت اوست و بس یا می میراند بوقت اجل در دنیا و زنده می سازد
در قبر یا او سازنده اسباب موت و حیات است و گفته اند مرده می سازد کافران را بنکرت و زنده

می گرداند مومنانرا بمعرفت و بقول جمعی اماتت واحیا بجهل وعلم آمده یا ببخل وجود یا بعدل وفضل
و نزد محققان بهیبت و انس است یا باستتار و تجلی امام قشیری فرموده که می میراند نفوس
زهادانرا با آثار مجاهدت و زنده می گرداند قلوب عارفانرا با نوار مشاهدت یا هر کرا بمقام فنا فی
الله رساند جرعهٔ از جام بقای بالله چشاند * نظم *

* هر کرا از بود او فانی کنی * پر ز گوهرهای روحانی کنی *
* پس تشنگانرا شربت حیوان دهی * بعد کشتن جان جاویدان دهی *

(وَأَنَّهُ) و آنکه در صحف ابراهیم و موسی عم ست آن است که خدای (خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ) بیافرید انسانرا
دو صنف (الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ) نر و ماده (مِنْ نُطْفَةٍ) از آب منی (إِذَا تُمْنَىٰ) وقتیکه ریخته شود در رحم
آدم و حوا ام و عیسی عم ازین حکم مستثنی اند (وَأَنَّ عَلَيْهِ) و آنکه بر خدای است (النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ)
آفرینش دیگر که بعث است در قیامت (وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ) و او است آنکه توانگر کند بمال نقد (وَأَقْنَىٰ)
و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان (وَأَنَّهُ) و آنکه خدای (هُوَ رَبُّ
الشِّعْرَىٰ) او است آفریدگار شعری و شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه
است و دیگر عبور و او یمانیه است و مراد ازین سخن شعری او است وابو کبشه که یکی از اجداد مادری
پیغمبر عم است او را می پرستیده و باقریش در عبادت اصنام مخالفت می کرده و قریش آنحضرت عم
را ابن ابی کبشه می گفتند بجهت خلاف با ایشان (وَأَنَّهُ أَهْلَكَ) و آنکه خدای هلاک کرد (عَادًا الْأُولَىٰ)
قوم عاد نخستین را که امت هود بودند و علی نبینا علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم می گفتند در وقت
هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشانرا عاد اخری گویند (وَثَمُودَ)
و هلاک کرد قبیلهٔ ثمود را (فَمَا أَبْقَىٰ) پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را (وَقَوْمَ نُوحٍ) و هلاک
کرد قوم نوح عم را (مِنْ قَبْلُ) پیش از عاد و ثمود (إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ) بدرستیکه بودند ایشان (أَظْلَمَ
وَأَطْغَىٰ) ستمکارتر و ازحد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح عم را بسیار رنجانیدند در نهصد و پنجاه
سال که دعوت فرموده اندکی بوی ایمان آوردند (وَالْمُؤْتَفِكَةَ) و شهرستان قوم لوط عم را (أَهْوَىٰ)
بیفگند بعد از آنکه جبرئیل عم برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد (فَغَشَّاهَا) پس بپوشانید آن شهرستانرا
(مَا غَشَّىٰ) آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بران باراند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ) پس بکدام
نعمتهای پروردگار تو (تَتَمَارَىٰ) شک می آری بجدال می کنی مخاطب ولید بن مغیره است یا هر انسانی

خلق یعنی هرگاه که ایشان را خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وی زدندی
تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی (فَدَعَا رَبَّهُ) پس نوح عم بخواند آفریدگار خود را (أَنِّي مَغْلُوبٌ)
با آنکه من مغلوب قوم خود شدم و با ایشان مقاومت نمی توانم کرد (فَانْتَصِرْ) پس تو انتقام کش
از ایشان برای من (فَفَتَحْنَا) پس گشادیم برای عذاب ایشان (أَبْوَابَ السَّمَاءِ) درهای آسمان را
از طرف مجره (بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ) با آبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بردوام و در بین
مدت منقطع نگشت (وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ) و بشکافتیم در زمین (عُيُونًا) چشمهای تا از وی نیز آبها بر آمد
(فَالْتَقَى الْمَاءُ) پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین (عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ) بر کاری که قضا شده بود
بر ایشان یعنی قوم نوح بهلاکت بطوفان (وَحَمَلْنَاهُ) و برداشتیم نوح را عم یا هر که بدو ایمان داشت
یعنی سوار گردانیدیم ایشان را (عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ) بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور
(وَدُسُرٍ) و خداوند مسمارها و بندها که کشتی را بدان بند کنند (تَجْرِي) میرفت آن کشتی (بِأَعْيُنِنَا)
بنگاهداشت ما در این طوفان واقع شد (جَزَاءً لِمَنْ كَانَ) برای پاداش کسیکه (كُفِرَ) نگرویده بودند و
ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح عم (وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا) و بدرستیکه باز گذاشتیم این قصه را
(آيَةً) نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح عم را در زمین با قردی از جزیره عامی و عرتی و در قصص
هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) پس هیچ پندگیرنده هست که
از آن عبرت گیرد (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي) پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه بطوفان هلاک کردیم
(وَنُذُرِ) و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح عم (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ) و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را
(لِلذِّكْرِ) از برای یاد احوال امم گذشته (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) پس هیچ موعظه شنونده هست که پند گیرد
بدان (كَذَّبَتْ عَادٌ) تکذیب کردند گروه عاد مر هود عم را (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (عَذَابِي) عذاب
کردن من ایشان را بباد صرصر (وَنُذُرِ) و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر
ایشان (إِنَّا أَرْسَلْنَا) بدرستیکه فرستادیم ما (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (رِيحًا صَرْصَرًا) بادی سخت با آواز مهیب
و هولناک (فِي يَوْمِ نَحْسٍ) در روز شوم (مُسْتَمِرٍّ) پیوسته و استحکام یافته شامت او و آن روز
چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر (تَنْزِعُ النَّاسَ) بر کند و از جای بر بود قوم عاد را (كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ)
گویا که ایشان از عظم اجسام بنهای درخت خرما اند بر کنده شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب
دنیوی (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه باشد عذاب من در آخرت (عَذَابِي وَنُذُرِ) و وعیدی که ایشان را بدان

یم کرده ایم (وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ) و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم (لِلذِّکْرِ) ٨ ع
از برای پند گرفتن (فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ) پس آیا هیچ پند گیرنده هست (کَذَّبَتْ ثَمُودُ) تکذیب کردند قوم
ثمود صالح علیه السلام را (بِالنُّذُرِ) به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان مر ایشان را (فَقَالُوا) پس گفتند (أَبَشَرًا مِنَّا)
آیا آدمی را از جنس ما (وَاحِدًا) یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد (نَتَّبِعُهُ) پیروی کنیم ما او را هیچ فضلی
نیست بر ما (إِنَّا إِذًا) بدرستیکه ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم (لَفِي ضَلَالٍ) در گمراهی (وَسُعُرٍ)
و در جنون (أَأُلْقِيَ) آیا القا کرده اند (الذِّکْرُ عَلَیْهِ) بر او وحی را (مِنْ بَیْنِنَا) از میان ما یعنی از قوم ثمود
او را بنزول وحی اختصاص داده اند (بَلْ هُوَ) نه چنین است بلکه او (کَذَّابٌ) دروغگوی است (أَشِرٌ)
خودپسند و ستیزه کننده می خواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که (سَیَعْلَمُونَ غَدًا) زود باشد که بدانند
فردا که عذاب بر ایشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که (مَنِ الْکَذَّابُ الْأَشِرُ) کیست دروغگوی
یا ستیزنده چون قوم ثمود تکذیب کردند صالح علیه السلام را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر (إِنَّا مُرْسِلُوا
النَّاقَةِ) بدرستیکه ما بیرون آرنده ناقه بودیم (فِتْنَةً لَهُمْ) برای امتحان مر ایشان را تا خلایق بدانند که
سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم (فَارْتَقِبْهُمْ) نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه چه
می کنند (وَاصْطَبِرْ) و شکیبائی ورز بآزار قوم (وَنَبِّئْهُمْ) و آگاه گردان ایشان را (أَنَّ الْمَاءَ) آنکه
آب چاه (قِسْمَةٌ بَیْنَهُمْ ج) بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام
ایشان و روزی خاص از آن ناقه (کُلُّ شِرْبٍ) هر نصیبی از آن آب (مُحْتَضَرٌ) حاضر گردانیده شده
است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد (فَنَادَوْا) پس بخواندند قوم
ثمود (صَاحِبَهُمْ) یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه (فَتَعَاطَى) پس بگرفت شمشیر خود را
و بر سر راه ناقه در کمین نشست (فَعَقَرَ) پس پی کرد ناقه را محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق
و سبب آن بعضی سابقه مذکور شده در سوره هود صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود
وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و
چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید و او تیری بینداخت که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار نیز
از کمینگاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم قسمت
ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمده سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شد بعد از سه روز
عذاب به ثمود نازل گشت (فَکَیْفَ کَانَ) پس چگونه بود (عَذَابِي) عذاب من مر قوم ثمود را (وَنُذُرِ)

و بیم کردن من برسالت صالح عم (إِنَّا أَرْسَلْنَا) بدرستیکه ما فرستادیم (عَلَيْهِمْ) برایشان (صَيْحَةً
وَّاحِدَةً) فریادی یگانه یعنی یک صیحهٔ جبرئیل عم (فَكَانُوا) پس شدند از هول آن آواز (كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ۝)
مانند گیاه در هم شکسته که سازندهٔ جای گوسفندان آن را بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا
الْقُرْآنَ) و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را (لِلذِّكْرِ) برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ می کنند (فَهَلْ
مِن مُّدَّكِرٍ ۝) پس هیچ یاد کننده هست آن را (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ) تکذیب کردند قوم لوط عم مراد را
(بِالنُّذُرِ ج) بر بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) بدرستیکه فرستادیم ما بر
ایشان (حَاصِبًا) بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم (إِلَّا آلَ لُوطٍ) مگر لوط عم و دختران
وی را (نَّجَّيْنَاهُم) رهانیدیم ایشان را از عذاب (بِسَحَرٍ) بسحری که عذاب واقع می شد (نِّعْمَةً مِّنْ
عِندِنَا) بانعامی که از نزدیک ما (كَذَٰلِكَ) همچنین که انعام کردیم بر لوط عم و بنات او (نَجْزِي) پاداش
می دهیم به نعمت و رحمت (مَن شَكَرَ) هر که پاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب
است و بدان ایمان آرد (وَلَقَدْ أَنذَرَهُم) و بدرستیکه ترسانیده بود لوط عم قوم خود را (بَطْشَتَنَا) از گرفتن
بعذاب و هلاک ما (فَتَمَارَوْا) پس شک آوردند (بِالنُّذُرِ ۝) بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند (وَلَقَدْ
رَاوَدُوهُ) و بدرستیکه طلبیدند لوط عم را (عَن ضَيْفِهِ) از مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی گفتند ایشان را
که بما تسلیم کن و لوط عم علی نبینا و علیه السلام از آن ابا می کرد ایشان را پند می داد ایشان در خانه
شکسته در آمدند (فَطَمَسْنَا) پس محو کردیم (أَعْيُنَهُمْ) چشمهای ایشان را و بار وی ایشان هموار
کردیم و در خبر است که جبرئیل عم پر خود را بر دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان
ملایکه که (فَذُوقُوا) پس بچشید (عَذَابِي) عقوبت مرا (وَنُذُرِ ۝) و آنچه بیم می کرد لوط عم مر شما را بآن
(وَلَقَدْ صَبَّحَهُم) و بدرستیکه بامداد کرد بقوم لوط عم (بُكْرَةً) در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد بدیشان
(عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ۝) عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم با ایشان
که (فَذُوقُوا عَذَابِي) پس بچشید و بکشید عقوبت مرا (وَنُذُرِ ج) و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان
من بیم می کردند شما را از آن (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ) و هر آینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را (لِلذِّكْرِ)
مر جمعی عربی زبان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان (فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ۝) پس
ع ۹ هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد (وَلَقَدْ جَاءَ) و بدرستیکه آمدند (آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ج) بفرعون
و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام با آیتها که موسی عم قبطیان را بدان بیم

گردد آن نه آیت بود (كَذَّبُوا) تکذیب کردند (بِآيَاتِنَا كُلِّهَا) همه آن آیتها دوان نگرویدند (فَأَخَذْنَاهُمْ) پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب غرق (أَخْذَ عَزِيزٍ) گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن (مُقْتَدِرٍ) توانا بر هلاک مشرکان (أَكُفَّارُكُمْ) آیا کافران شما ای گروه عرب (خَيْرٌ) قوی تر و سخترانند (مِنْ أُولَئِكُمْ) ازین گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی از اینها از آنان بقوت و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را عذاب فرا رسید اینها را چرا فرا رسد (أَمْ لَكُمْ) یا آنکه شما راست ای مشرکان (بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ) براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ) آیا می گویند کفار عرب که ما (جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ) گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ) زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان (وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ) و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگرداند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیت یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآن است فاروق اعظم رض می فرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول الله صلعم فرمود که معنی این آیت را نمی دانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن حضرت عم زره می پوشید و می گوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت چه بود و همین قتال و امر و هزیمت ایشان نه ونست (بَلِ السَّاعَةُ) بلکه روز قیامت (مَوْعِدُهُمْ) وعده گاه عذاب کلی ایشان است (وَالسَّاعَةُ) و عذاب قیامت (أَدْهَى) سخت تر و با هول تر (وَأَمَرُّ) و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ) بدرستیکه مشرکان (فِي ضَلَالٍ) در گمراهی اند از راه حق در دنیا (وَسُعُرٍ) و در عناد و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت (يَوْمَ يُسْحَبُونَ) روزی که کشیده شوند (فِي النَّارِ) در آتش دوزخ (عَلَى وُجُوهِهِمْ) بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان می کشند و بدوزخ می افگنند و می گویند (ذُوقُوا) بچشید (مَسَّ سَقَرَ) سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ) بدرستیکه ما هر چیز را آفریده ایم (بِقَدَرٍ) باندازه مقرر و مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر و سست تبدیل دور است

* شعر *

* قضى الله امرا وجف القلم * * فما شائي يوجد وما لا فلم *

* بیت * * سر بر خط لوح ازلی دار و خموش * * کز نامده قلم رفت قلم در نکنند *

(وَمَا أَمْرُنَا) و نیست فرمودن ما هر چیزیرا که تکوین آن خواهیم (إِلَّا وَاحِدَةٌ) مگر کلمه واحده که آن کن است

نیست امر ما الّا با قیامت مگر یک فعل (کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ) چون گردیدن چشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا) و بدرستیکه ما هلاک کردیم (أَشْيَاعَكُمْ) اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد (وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ) و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته (فِي الزُّبُرِ) مکتوب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است (وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ) و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد (مُسْتَطَرٌ) نوشته شده است و بران پاداش خواهند یافت (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستیکه پرهیزگاران و ترسکاران (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها اند روز قیامت (وَنَهَرٍ) و در جویها یعنی بوستانهاشان پر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ) در مکانی پسندیده که در و نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رض منقول است که حق سبحانه آن مکان را بالصدق وصف کرد پس نه نشیند دروی مگر اهل صدق شیخ رح فرموده که آن مکانی است که حق تعالی راست گرداند در ان وعده که با اولیای خود کرده و دوستان در ان مقام باشند (عِنْدَ مَلِيكٍ) نزدیک پادشاهی (مُقْتَدِرٍ) توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق رح فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت است که در مرتبهٔ عندیت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ص امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی و چون رتبتیکه فردا خواص بدان نازند امروز زیر پایهٔ ادنای وی بوده پس از رتبهٔ اعلای فردای او که نشان تواند داد

* نظم *

* ای محرم سر لایزالی * * مرآت جمال ذی الجلالی *
* مهمان ابیت عند ربی * * صاحب دل لا ینام قلبی *
* از قربت حضرت الهی * * هستی به مثابه که خواهی *
* قربی که عبارتش نسنجد * * در حوصلهٔ خرد نگنجد *
* گم گشته بود عبارت آنجا * * بشکسته سر اشارت آنجا *

سورة الرحمن مکیة بسم الله الرحمن الرحیم ﴿ وهي ثمان وسبعون آیة

چون حضرت پیغمبر صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل
ع ۱۰ شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را به محمد صلعم می آموزند این سوره آمد که (اَلرَّحْمٰنُ لا)
خداوند بسیار بخشایش که رحمت او بهمه چیزی را فرا رسیده (عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ﴿) بیاموخته است قرآن مر
حبیب خود را جبرئیل را یعنی آسان گردانیده مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن (خَلَقَ الْاِنْسَانَ ﴿)
بیافرید خدای جنس آدمیان را (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ط) بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق
و کتابت یا خلق کرد آدم صلعم را و علم و آسمابدو آموخت یا بوجود آورد محمد صلعم را و بیاموزانید وی را
بیان آنچه بوده و هست باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والاخرین ازین معنی خبر میدهد (اَلشَّمْسُ) آفتاب
(وَالْقَمَرُ) و ماه میروند (بِحُسْبَانٍ لا) به حسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر
ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته می شود (وَّالنَّجْمُ) و گیاهی که بر وید و آن
را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول (وَالشَّجَرُ) و گیاهی که آنرا ساقی باشد و
بر آن قایم بود یعنی درخت (يَسْجُدَانِ ﴿) فرمان می برند خدای را بالطبع و طوع چون فرمان برداری
ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه ایشان است و گفته اند مارا سجود ایشان وقوف
نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم (وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا) و برداشت
رحمان آسمان را بالای زمین بیانصب کرده (وَوَضَعَ الْمِيْزَانَ لا) و بیافرید یا منزل گردانید ترازوی را
یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن (اَلَّا تَطْغَوْا) برای آنکه از حد در نگذرید (فِي الْمِيْزَانِ ﴿) در ترازو
بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید (وَاَقِيْمُوا الْوَزْنَ) و بپای دارید سنجیدن را
(بِالْقِسْطِ) بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید (وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيْزَانَ ط) و کم مکنید میزان را یعنی کم منمایید
در وزن داد و ستد این همه تاکید اهمال ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشود * نظم *

* هر جو و هر حبه که بازوی تو * * کم کند از کیل و ترازوی تو *
* هست یکایک همه بر جای خویش * * روز جزا جمله بیارند پیش *
* با تو نمایند نهایت را * * کم دهی و بیش جنایت را *

(وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا) و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب (لِلْاَنَامِ لا) برای آدمیان تا در و قرار
گیرند (فِيْهَا) در زمین (فَاكِهَةٌ) انواع میوه است (وَّالنَّخْلُ) و خرما بنان (ذَاتُ الْاَكْمَامِ ﴿) خداوند این

غلاف یعنی اوعیهٔ خرما چه خرما اول میکه منشق شده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل او است و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده (وَالْحَبُّ) و در زمین دانه است (ذُو الْعَصْفِ) خداوند برگ خشک مراد از دانه آنچیزی است که از آن قوت می سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گیاهیست که دانه از وجدا می شود (وَالرَّيْحَانُ ۝) و در زمین ریحانی است یعنی سپرغم که بوی می کنند مراد آن است که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد (تُكَذِّبَانِ ۝) تکذیب می کنید و انکار می نمائید که از نیست بدانکه سی و یکبار درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع غفلات است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغمبر عم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر اند از شما در رد جواب و این سوال من هیچ باز نخواندم فبای الاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمی کنیم پس تراست ثنا و ستایش (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) بیافرید آدم عم را که پدر انس است (مِنْ صَلْصَالٍ) از گل خشک (كَالْفَخَّارِ) مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند (وَخَلَقَ الْجَانَّ) و بیافرید جان را که پدر جن است (مِنْ مَارِجٍ) از زبانهٔ صافی بی دود (مِنْ نَارٍ ۝) از آتش و گویند مارج از آتش است که زبانهٔ سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش ❊ در باب نهم از عنصر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است ممزوج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم ممتزج شدند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آب است در رحم و تناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بود (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود (تُكَذِّبَانِ ۝) انکار می کنید (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ) آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی (وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۝) و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در احتمالات

مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصلی تعلق دارد و آنکه شروق آفتاب موجب طیب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما (تُكَذِّبَانِ) جحود می ورزید و منکر آن می شوید (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ) راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین یکی شور و تلخ تا بامراو (يَلْتَقِيَانِ) بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی می شوند (بَيْنَهُمَا) میان هر دو دریا (بَرْزَخٌ) مانعی و حاجزی و پرده است از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن (لَا يَبْغِيَانِ) افزونی نمی جویند بریکدیگر یعنی باهم نمی آمیزند تا خاصیت هریک باطل نشود یا از یکدیگر متضرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غالب کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار برین دو بحر متفرع است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است (تُكَذِّبَانِ) انکار می کنید (يَخْرُجُ) بیرون می آید (مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ) ازین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان (وَالْمَرْجَانُ) و مروارید ریزه و این جوهرها است که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فواید یابید و این نعم ظاهر است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود (تُكَذِّبَانِ) تکذیب می نمائید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هرسال متلاقی می شوند و ابر حاجزی است که منع می کند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و آزان لآلی منعقد می گردد و امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجا است یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت ازلی علت لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح می کند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان راست و ازان گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنان را است و ازان جواهر فقر و تجرد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را و ازان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید

* بیت *

* ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی * و اگر نه غوطه خوری این گوهر کجا یابی *

(وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ) و مر خدایراست راندن کشتیهای نو و دونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو بر فتن آورده شده (فِي الْبَحْرِ) در دریا (كَالْأَعْلَامِ) مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتها عظیم است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش

(تُكَذِّبَانِ ۞) منكر مى شويد كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا) هر كس كه بر زمين است از ذوى الروح (فَانٍ ﴿﴾) هالك اند يعنى سرانجام فانى شوند (وَيَبْقَىٰ) و باقى ماند (وَجْهُ رَبِّكَ) ذات پروردگار تو (ذُو الْجَلَالِ) خداوند بزرگى وعظمت (وَالْإِكْرَامِ ۞) وخداوند گرامى ساختن تفضل عام وكرم تام هر كرا مستحق آن باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ

۱۱ ع رَبِّكُمَا) پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار خويش كه شما را جزا واز فناى شما آماده شويد و كار بسازيد مر آن را او آگاه كرد از لقاى خود تا رجوع بحضرت او كنيد ور ...... اعتنا ننمائيد (تُكَذِّبَانِ ۞) تكذيب مى كنيد (يَسْأَلُهُ) مى خواهند او را يعنى مى طلبند از وى (مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۞) هر كه در آسمانها و زمينها است حاجتهاى خود را اهل ...... محتاج اند در ذات و صفات خود (كُلَّ يَوْمٍ) هر وقت (هُوَ فِي شَأْنٍ ۞) او در ساختن و پرداختن كارى است داعى را دعا اجابت كند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگين را شادان گرداند و بيمار را صحيح سازد و قومى را بر توبه دارد و گروه را بيامرزد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بكدام از نعمتهاى پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه (تُكَذِّبَانِ ۞) انكار مى كنيد ابن عيينه رح فرموده كه همه روزگار نزديك خداى دو روز است يكروز مدت دنيا و شان او درين يكروز امر است و نهى و اعطا و منع و خلق و رزق و امات و احيا و اعزاز و اذلال ۞ دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب است و عقاب و جزا و سوال و معاقبت و مثابات و نزد محققان يوم بمعنى آن است كه آن جزوى از اقل زمانست و در بحر الحقايق آورده كه مراد تجلى حق است در هر آنى بر حسب متجلى له و مناسب استعداد او و تجليات را نهايت نيست

* رباعي *

* كل يوم هو فى شان چه شان است چه شان * يعنى اوصاف كمال تو ندارد پايان *
* جلوهٔ حسن ترا غايت و پايانى نيست * هر زمان جلوهٔ ديگر شود از پرده عيان *

(سَنَفْرُغُ لَكُمْ) زود باشد كه حساب كنيم ما شما را فراغ اينجا بمعنى قصد مجاز است نه فراغى كه بعد از شغل باشد اين كلام بر سبيل تهديد است و وعيد چنانچه كسى مناكسى را مى گويد باش تا با تو پردازم و حال آنكه گوينده هيچ كار نمى كند مراد تخويف سامع است اينجا نيز از روى وعيد ميگويد كه قصد حساب شما خواهيم كرد (أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ط) اى دو گروه بزرگ يعنى انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قيمت بود آن را ثقل گويند كما فى تارك فيكم الثقلين و گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس بتكليف گران بار اند يا بار گناه گران درمانده اند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار شما كه تهديد است بحساب تا از اعمال بد منزجر شويد و تعريف بخطاب تا بكرم الهى اميدوار باشيد

(تُكَذِّبَانِ ۝) تکذیب می کنید (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ) ای گروه پریان و آدمیان (إِنِ اسْتَطَعْتُمْ) اگر توانید (أَنْ تَنْفُذُوا) آنکه بیرون روید (مِنْ أَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ) از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ (فَانْفُذُوا) پس بیرون روید و فرار نمائید (لَا تَنْفُذُونَ) بیرون نمی توانید شد (إِلَّا بِسُلْطَانٍ ۚ) مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست باکه هر جا که روید مرگ ملازم شما است و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملایکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشر است اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن حجت نیست نه آن (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددگار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید (تُكَذِّبَانِ ۝) جحود می ورزید (يُرْسَلُ) فرستاده شود (عَلَيْكُمَا) بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما (شُوَاظٌ) زبانهٔ خالص (مِنْ نَارٍ) از آتش (وَنُحَاسٌ) و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند (فَلَا تَنْتَصِرَانِ ۚ) پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و بنحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمائید (تُكَذِّبَانِ) تکذیب می نمائید (فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ) پس چون شکافته آسمان برای نزول ملایکه (فَكَانَتْ) پس گردد (وَرْدَةً) سرخ یعنی برنگ گل سرخ (كَالدِّهَانِ ۚ) مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت اهوال بوی پناه جوئید (تُكَذِّبَانِ ۝) تکذیب می کنید (فَيَوْمَئِذٍ) پس آن روز (لَا يُسْئَلُ) پرسیده نشود (عَنْ ذَنْبِهِ) از گناه او (إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ۚ) آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکند که چها کردید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا گنه گاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسوال نباشد یا بوقت خروج از قبور ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه تعالی فرمود که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شما است (تُكَذِّبَانِ ۝) تکذیب می ورزید (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ ۝)

شناخته شوند کافران (بِسِيمَاهُمْ) بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه
در بشرهٔ ایشان (فَيُؤْخَذُ) پس گرفته شوند (بِالنَّوَاصِي) بموی های پیشانی یکبار (وَالْأَقْدَامِ ع)
و بقدمها یکبار یعنی نوبت موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پای های ایشان گیرند
و سرنگون بدوزخ افگنند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما
را از گرفتن و در دوزخ انگندن کفار تا از کفر بپرهیزید (تُكَذِّبَانِ ۝) انکار می کنید و بعد از انداختن
مشرکان بدوزخ ملایکه ایشان را گویند (هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي) این آن دوزخ است که از روی عناد
(يُكَذِّبُ) تکذیب می کردند (بِهَا الْمُجْرِمُونَ ۝) بآن مشرکان و باور نمی داشتند (يَطُوفُونَ)
ع ۱۳ طواف می کنند دوزخیان (بَيْنَهَا) میان دوزخ (وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ۝) و میان آب گرم آن گرمی
بنهایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریادرسی کنند و در میان چنین آب گرم
اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا)
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده
بایمان متصف شده از آن نجات یابید (تُكَذِّبَانِ ۝) تکذیب می نمائید (وَلِمَنْ خَافَ) و برای کسی
که بترسد (مَقَامَ رَبِّهِ) از ایستادن پیش خدای (جَنَّتَانِ ۝) دو بهشت است یعنی کسی که از
موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی
خایف انس را بود و دیگر خایف جن را بود در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در بارهٔ
بهشت که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش
و میوهای دلکش و حوران مهوش بود محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است دیگر
برای ترک مناهی یا یکی برای خاصهٔ خائف است و دیگر برای خدام و متعلقان او (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا)
پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتهای دو برای ادای طاعت و ترک معصیت (تُكَذِّبَانِ ۝)
تکذیب می کنید (ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ۝) دو بوستانند خداوند اون شاخها یعنی دران درختان بسیار باشد
هر یکی مشتمل بر اثمار گوناگون (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای
مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا می فرماید (تُكَذِّبَانِ ۝) انکار می کنید (فِيهِمَا) درین دو باغ (عَيْنَانِ)
دو چشمه (تَجْرِيَانِ ج) می روند هرجا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی
سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام

از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین بهشتها برای راحت و لذت شما روان کرده (تُكَذِّبَانِ ۝) جحود
می ورزید (فِيهِمَا) درین دو جنت (مِن كُلِّ فَاكِهَةٍ) از هر میوه (زَوْجَانِ ۝) دو صنف یکی معروف که
دیده باشند در دنیا دیگری غریب که کسی ندیده و نه شنیده باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از
نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا می فرماید (تُكَذِّبَانِ ۝) منکر می شوید
(مُتَّكِئِينَ) ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند (عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا) بر فراش ها که استر آن
(مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ط) از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیبااست ظهائر آن از چه باشد
جواب داد که ظاهر آن از نور است دیگری گفته است که ظاهر آن داخل است درین آیت که فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم (وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ) و میوهٔ درختان این دو بهشت (دَانٍ ۝) نزدیک است که دست
قائم و قاعد و مضطجع بدان می رسد دیگری گفته اند کسی که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت
سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار
شما که شما را بر تختهای و فرشهای بادشاهانه نشاند و میوهٔ لذیذ و لطیف دهد (تُكَذِّبَانِ ۝)
انکار می کنید (فِيهِنَّ) در قصور و منازل این دو بهشت (قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لا) کوتاه چشمان اند یعنی
حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ) نسوده باشند ایشان را
(إِنسٌ) آدمیان (قَبْلَهُمْ) پیش از از دواج ایشان در بهشت (وَلَا جَانٌّ ۝) و نه جنیان یعنی حوران که
برای انس مقرر اند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده باشد جن
نیز در ایشان تصرف نکرده باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران
بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته (تُكَذِّبَانِ ۝) تکذیب می کنید و باور نمی دارید (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ
وَالْمَرْجَانُ ۝) گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت در سرخی و صافی و مروارید پاکیزه در سفیدی
و ضیا (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما
آفریده (تُكَذِّبَانِ ۝) تکذیب می کنید و باور نمی دارید (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ) آیا جزای نیکی کردن در
عمل باشد (إِلَّا الْإِحْسَانُ ج) مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند با وامر
نواهی محمد الرسول الله عم نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت این است که جزای نیکی نیکی است
پس جزاء دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را الفرح و توبه را
بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف و نیار را بامن آخرت و خدمت را

بسلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزی فنا فی الله الا البقا بالله * مثنوی *

* هر که در راه محبت شد فنا * یافت از بحر لقا در بقا *

* هر کرا شمشیر شوقش سر برید * میوهٔ ذوق از درخت وصل چید *

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود (تُكَذِّبَانِ) تکذیب می کنید و انکار می نمائید (وَمِنْ دُونِهِمَا) و جز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان (جَنَّتَانِ) دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان می کند (تُكَذِّبَانِ) منکر می شوید (مُدْهَامَّتَانِ) دو بهشت سبز از بسیاری سبزی به سیاهی زننده است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا می کند و سبزی موجب روشنائی چشم است (تُكَذِّبَانِ) انکار می کنید (فِيهِمَا) درین دو بهشت (عَيْنَانِ) دو چشمه باشد (نَضَّاخَتَانِ) جوشنده به آب یعنی هرچند از و آب بردارند دیگر بجوشند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمهٔ بسیار آب بشما می دهد (تُكَذِّبَانِ) تکذیب می کنید (فِيهِمَا فَاكِهَةٌ) درین دو بهشت میوه بسیار بود (وَنَخْلٌ) و خرمابنان (وَرُمَّانٌ) و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوه ها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و هم غذا و انار میوه است و دوا (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پرورندهٔ شما که چنین میوه ها بر بندگان ارزانی دارد (تُكَذِّبَانِ) انکار می کنید (فِيهِنَّ) درین چهار جنت (خَيْرَاتٌ حِسَانٌ) زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر (تُكَذِّبَانِ) تکذیب می نمائید (حُورٌ مَقْصُورَاتٌ) حوران پنهان شده (فِي الْخِيَامِ) در خیمه ها که از در مجوف است و گفته اند مراد خانها است و بعضی تخصیص کرده اند به حجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمت های پروردگار خود چنین که ازواج طیبه به بهشتیان می دهند (تُكَذِّبَانِ) انکار می کنید (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ) نسوده باشند مر ایشان را (إِنْسٌ قَبْلَهُمْ) آدمی پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند (وَلَا جَانٌّ) و نه جن نیز دست بر ایشان رسانیده اند یعنی همه بکر اند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد

ایشان یعنی اهل ایمان کرده اند (تُكَذِّبَانِ ◎) تکذیب می کنید که چنین حوران نگاه داشته ‌اند (مُتَّكِئِينَ) اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند (عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ) بر فرشها یا بر بالشهای سبز (وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ج) و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمتها که مذکور شد (تُكَذِّبَانِ ◎) تکذیب می کنید (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ) بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین است که هیچ کس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد

* بیت *

* بر لب بحر چنین وامانده اند * خشک لب هم مبتدی هم منتهی *

(ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ◎) در ترجمه کشف معنی این اسم بر بن وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه مناسب آن مقتضی عزت و کبریا است جناب مقدس از ان منزه و مبرا است و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الظوا بیاذا الجلال والاکرام مؤید این قول است

سورة الواقعة مکیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ◎) وهي ست وتسعون آية

(إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ◎) یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت (لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا) نیست در واقع ع ۱
شدن و آمدن او (كَاذِبَةٌ ◎) دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که ازان خبر می دهد صادق است و آن روز (خَافِضَةٌ) فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل (رَافِعَةٌ ◎) بردارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرو می دارد آنان را که در دنیا خود را مرتفع می داشتند و بر می آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ) یاد کن چون جنبانیده شود زمین (رَجًّا) جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بروی است منهدم گردد (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ) و رانده شود کوهها (بَسًّا ◎) راندنی تا شکسته و پاره پاره گردد (فَكَانَتْ) پس باشد (هَبَاءً) غباری که دیده می شود باشعاع آفتاب وقتیکه از روزنه در افتد (مُنْبَثًّا) پراگنده و منتشر گشته (وَكُنْتُمْ) و باشید شما ای مکلفان دران وقت (أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ◎) اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) پس اصحاب دست راست (مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) چه اند اصحاب دست راست تعظیم می کند ایشان را چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان اند چه بزرگان

وگویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست واصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریت از صلب
آدم عم ایشان برا ست وی بوده اند یا نامه اعمال ایشان را بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند
وآن بر یمین عرش است وگفته اند میمنه بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند (وَأَصْحٰبُ
الْمَشْأَمَةِ) واصحاب دست چپ (مَآ أَصْحٰبُ الْمَشْأَمَةِ ۝) چه اند یاران دست چپ وایشان بوقت
اخراج ذریات در شمال آدم عم بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان می دهند یا بدوزخ
برند ودوزخ بر چپ عرش است وگفته اند مشأمه را از تشأم گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند
(وَالسّٰبِقُوْنَ) و پیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت (السّٰبِقُوْنَ ۝ط) پیشی گرفتگانند
بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و ابوبکر صدیق و مرتضی علی رض یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند
با پیغمبر عم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول (أُولٰٓئِكَ
الْمُقَرَّبُوْنَ) آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت (فِيْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ۝) در بوستان
مشتمل بر انواع نعمت (ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِيْنَ ۝لا) گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته
(وَقَلِيْلٌ) واندکی (مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ ۝ط) از پسینیان یعنی امت محمد عم مضمون سخن آن است که سابقان
امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء عم را معاینه دیدند
وبخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما عم از
همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای "انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة" از ان خبر می دهد و در حدیث بریده
رض مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از این امت من و چهل سایر امم واین
سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند (عَلٰى سُرُرٍ) بر تختها (مَّوْضُوْنَةٍ ۝لا) بافته بزر و مکلل بدر و یاقوت
وزمرد (مُّتَّكِــِٕيْنَ) تکیه زدگان (عَلَيْهَا) بران تختها (مُتَقٰبِلِيْنَ ۝) برابر یکدیگر یعنی روی باروی تا بدیدار هم
مستانس و مسرور باشند (يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ) می گردند بر ایشان برای خدمت (وِلْدَانٌ) کودکان (مُّخَلَّدُوْنَ ۝لا)
جاوید ماندگان بر هیأت کودکی چه خدمت خردان زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای
زرین واین کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان واز سلمان رض منقول است که ایشان
اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف می کنند (بِأَكْوَابٍ) با کوزها
(وَّأَبَارِيْقَ ۝لا) و ابریقها (وَكَأْسٍ مِّنْ مَّعِيْنٍ ۝لا) و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمرها که صافی
چون آب زلال (لَّا يُصَدَّعُوْنَ) درد سر نکشند (عَنْهَا) از ان شراب یعنی آن می را خمار نباشد (وَلَا يُنْزِفُوْنَ ۝)

ونه بی عقل و بیهوش شوند از آن (وَفَاكِهَةٍ) و دیگر بر ایشان می گردند به میوه ها (مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾)
از آنچه اختیار کنند و برگزینند (وَلَحْمِ طَيْرٍ) و گوشت مرغان که الطف لحوم است (مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾)
از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده (وَحُورٌ) و برسانیم ایشان را زنان حور که
همی مانند از برای خدمت زنان سفید روی (عِينٌ) گشاده چشمان در صفا و لطافت (كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ)
مانند مروارید (الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾) پوشیده در صدف که غبار بر وی نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده
(جَزَاءً) پاداش می دهیم ایشان را پاداش دادنی (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾) بسبب آنچه بودند که
عمل می کردند در دنیا (لَا يَسْمَعُونَ) نه شنوند (فِيهَا) در بهشت (لَغْوًا) سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد
یا سوگند بد و زخ (وَلَا تَأْثِيمًا) و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام (إِلَّا قِيلًا)
لکن می شنوند سخنی که آن کلام است (سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾) تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل
جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ) و اصحاب دست راست (مَا أَصْحَابُ
الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾) چه اند اصحاب دست راست یعنی بزرگ و کرم اند و ایشان باشند (فِي سِدْرٍ) در زیر
درخت کنار (مَّخْضُودٍ) بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروج افگندند و آن وادی
است از طایف شان بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثال این بودی این آیت آمد که اهل
بهشت را سدر باشد بی خار (وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ) و درخت موز بود میوه های آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا
اعالی درخت همه میوه باشد (وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ) و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود
مراد از ظل راحت است (وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ) و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو می ریزد بر بوستانهای
دیگر (وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ) و بسیار میوه (لَّا مَقْطُوعَةٍ) نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف
میوه های دنیا که در فصلی باشد دون فصلی (وَلَا مَمْنُوعَةٍ) و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع باز ندارند
نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید (وَفُرُشٍ) و گسترد نیها (مَّرْفُوعَةٍ) برداشته شده به قیمت یا رفیع
القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده (إِنَّا) بدرستیکه
ما (أَنشَأْنَاهُنَّ) بیافریدیم ابتدا اهلی سبب ولادت زنان عجایز دنیا را (إِنشَاءً ﴿٣٥﴾) آفریدنی یعنی بعد
از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آن است که پیرزنان را جوان سازیم بر یک سن
(فَجَعَلْنَاهُنَّ) پس گردانیم ایشان را (أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾) دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزد ایشان
آیند ایشان را بکر یابند (عُرُبًا) دوست داران و عاشقان شوهر خود باشند یا باغنج و ناز با شیرین

ربع سخن (اَتْرَابًا لا) هم زادان هم بعضی وسال و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیان را که به بهشت آرند بدین سن رسانند و به شوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین حسن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا به بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امرأة فرعون او را به یکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود بر وار زانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم (لِأَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ۙ) برای اصحاب یمین دست راست دگویا که سایلی می پرسد کیانند اصحاب الیمین می فرماید که ایشان
ع ١٤ (ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ ۙ) گروهی اند از پیشینیان (وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ ۙ) وگروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت وقلیل من الآخرین فرود آمد فاروق رض گریان شد وگفت یا نبی الله ما گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات یابد کم اندکی این آیت آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول عم آیت بروی خواندند و عمر رض فرموده که رضینا عن ربنا و پیغمبر عم گفت از آدم تا من یک ثلة و از من تا قیامت یک ثلة و در حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عن قریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از ان امت من خواهند بود و از ینجا معلوم می شود که هیچ کس از امت متابعت آن حضرت عم در دوزخ جاوید نخواهند ماند * نظم *

* نماند بزندان دوزخ اسیر * کسی را که باشد چنین دستگیر *
* نماند بعصیان کسی در گرو * که دارد چنین سید پیش رو *

(وَاَصْحٰبُ الشِّمَالِ ۙ) و اصحاب دست چپ (مَآ اَصْحٰبُ الشِّمَالِ ۭ) چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بی مقدار اند و در ان روز باشند (فِيْ سَمُوْمٍ) در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند (وَّحَمِيْمٍ ۙ) و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند به حمیم چنانچه گرمازدگان در دنیا آب می طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر متأذی گردند پس پناه برند بسایه و از ان سایه خبر می دهد که (وَّظِلٍّ) و سایه (مِّنْ يَّحْمُوْمٍ ۙ) از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهی است از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه می برند (لَّا بَارِدٍ) خنک نیست مانند سایهای دیگر (وَّلَا كَرِيْمٍ) و نه سود رساننده و نه راحت بخشنده و این عذابهای ایشان را بچه جهت است (اِنَّهُمْ كَانُوْا) بدرستیکه ایشان بوده اند (قَبْلَ ذٰلِكَ) پیش ازین در دنیا (مُتْرَفِيْنَ ۚ) بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان به محرمات

بوده اتباع شهوات (وَكَانُوا يُصِرُّونَ) وبودند که اصرار می‌نمودند (عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ ٥)
برگناه بزرگ که شرک است یعنی بران اقامت می‌کردند یا سوگند دروغ می‌خوردند به آنکه حشر نخواهد
بود (وَكَانُوا يَقُولُونَ) وبودند که می‌گفتند (أَئِذَا مِتْنَا) آیا وقتی که بمیرم (وَكُنَّا تُرَابًا) وگردیم خاک
(وَعِظَامًا) واستخوانهای بی‌گوشت وپوست (أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ط) آیا ما برانگیختگانیم از قبرها وزنده
شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار (أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ٥) آیا پدران پیشین
ما نیز مبعوث شوند (قُلْ) بگو ای محمد صلعم در جواب ایشان که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ) بدرستیکه
پیشینیان از آبای شما وغیر آن (وَالْآخِرِينَ لا) وپیشینیان از شما وغیر شما (لَمَجْمُوعُونَ لا) هر آینه جمع
شدگانند (إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ط) برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا هر مجموع اند
در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا هر محشور شوند به مکان حساب یا زمان حساب در
روزی که معلوم است مر خدا را (ثُمَّ إِنَّكُمْ) پس بدرستیکه شما (أَيُّهَا الضَّالُّونَ) ای گمراهان از راه
حق (الْمُكَذِّبُونَ لا) تکذیب کنندگان مر بعث ونشر را خطاب با اهل مکه وامثال ایشان است
می‌گوید که شما فردای قیامت (لَآكِلُونَ) هر آینه خورندگانید (مِنْ شَجَرٍ) از درختی (مِنْ زَقُّومٍ لا) که آن
زقوم است یعنی شما را زنده کند واز آن درخت بخوراند (فَمَالِئُونَ) پس پرکنندگان باشید
(مِنْهَا الْبُطُونَ ج) از میوهٔ آن درخت شکمها را (فَشَارِبُونَ) پس آشامندگان (عَلَيْهِ) بالای زقوم
(مِنَ الْحَمِيمِ ج) از آب گرم آورده‌اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا که بسبب زند شکمها را از
زقوم پس تشنگی بریشان غالب کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کند بسیاری از آن بیاشامند (فَشَارِبُونَ) پس
آشامندگانند از حمیم (شُرْبَ الْهِيمِ ط) مانند آشامیدن شتران تشنگی زده ومدتها آب نیافته یا مانند زمین
ریگستان که هرچند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان چند آنچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین
نیابد (هَذَا) این ماکول ومشروب (نُزُلُهُمْ) پیش و پس ایشان است (يَوْمَ الدِّينِ ط) در روز جزا
همچو ماحضری که برای مهمان آرند وبعد ازین در دوزخ انواع مآکل ومشارب خواهد بود ایشان را که
شرح شدت وعقوبت آن در بیان نیاید (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ) ما آفریدیم شما را در ابتدا وشما بدان اقرار
دارید (فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ٥) پس چرا باور نمی‌دارید آفرینش خود در اول وانتباه بر هر اهل خرد ظاهر است
که هر که بر ابدا توانا است بر اعادت نیز قادر خواهد بود (أَفَرَأَيْتُمْ) آیا خبر دهید (مَا تُمْنُونَ ط) از آبی که
می‌ریزید در رحم زن (ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ) آیا شما می‌آفرینید کودکان را از آن (أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ٥)

یا ما ایم آفریدگار آن و شما مقر آیید بآنکه خالق شما ایم چه شما بر آن وجه و بدان نوع که فرزند می طلبید متولد نمی شود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت ما می آید (نحن قدرنا) ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم (بینکم الموت) میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس (وما نحن بمسبوقین لا) و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم (علی ان نبدل) برای آنکه تبدیل کنیم از شما (امثالکم) کسان را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم (وننشئکم) و بیافرینیم دیگر بار شما را (فی ما لا تعلمون ۝) در صورتی و هیأتی که نمی دانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیأتی (ولقد علمتم) و بدرستیکه دانسته اید شما (النشأة الاولی) آفریدن نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید (فلولا تذکرون ۝) پس چرا یاد نمی کنید توانائی حق را بر انشای اخری چه هر که بر آن قادر است از این عاجز نتواند بود

* نظم *

* آنکه ما را از خلوت نابود * * می کشد تا بجلوه گاه وجود *
* بار دیگر که از سموم هلاک * * زردی پوشیم زیر پردهٔ خاک *
* هم تواند بامر کن فیکون * * آرد از گوشهٔ لحد بیرون *

(افرأیتم) آیا اخبار می نمائید (ما تحرثون ط) از آنچه کشت می کنید و تخمی در زمین می افگنید (ءانتم تزرعونه) آیا شما می رویانید آن تخم را (ام نحن الزارعون ۝) یا ما رویانیده ایم حرث فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت و لیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بذر و در فعل بنده است و رویانیدن از حق سبحانه (لو نشاء) اگر خواهیم (لجعلناه) هر آینه گردانیدیم آن چیزی را که کشته اید (حطاما) گیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا گاهی بیدانه (فظلتم تفکهون ۝) پس همه روز باشید از آن قضیه و بابه که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک باشید یا از جهد و سعی خویش پشیمان گردید و می گوئید (انا لمغرمون ۝) آیا ما تاوان زدگانیم و حفص انا خوانده اند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم (بل نحن محرومون ۝) بلکه ما بی بهرگانیم از روزی (افرأیتم) آیا خبر باز دهید (الماء الذی تشربون ۝) از آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی باز بسته است (ءانتم انزلتموه) آیا شما فرو فرستاده اید آن را (من المزن) از ابر سفید (ام نحن المنزلون ۝) یا ما فرو فرستاده ایم آبی شیرین لطیف را (لو نشاء جعلناه) اگر خواهیم گردانیم آن آب را

(أُجَاجًا) تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم (فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ۝) پس چرا شکر نمی گویند خدای را بدین نعمت (أَفَرَأَيْتُمُ) اخبار کنید آیا (النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ط) از آتشی که بیرون می آرید (ءَأَنتُمْ) آیا شما (أَنشَأْتُمْ) بیافریده اید (شَجَرَتَهَا) درخت آتش را که آن مرخ و عفار است (أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ۝) یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از شجرهٔ مرخی کنند که می گویند بر شاخی از درخت عفار که انثی می خوانند می سایند حق سبحانه از میان آن دو شاخ تر که آب از ان می چکد آتشی بیرون می آرد (نَحْنُ جَعَلْنَاهَا) ما گردانیدیم آن آتش را (تَذْكِرَةً) یادکردنی که چون به بینند آتش دوزخ را یاد کنند یا آن را تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر ابداث آتش از درخت سبز و تر و با وجود مائیتی که در وست که کیفیت ضد آتش است هر آئینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن (وَمَتَاعًا) و ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن (لِّلْمُقْوِينَ ج) مر مسافران را و مقیمان را اکتفا کرد بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوئی (بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝) بنام پروردگار بزرگ خود او را بپاکی یاد کن (فَلَا أُقْسِمُ) پس سوگند یاد می کنم (بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ لا) بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا به مغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا به مجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است که شبه اند به نجوم کما قال عم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا منازل نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر عم بوده و هنگام بعثت او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل مقدس پیغمبر عم هرچند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی را موقعی و قرائت امام حمزه و امام کسائی رح بموقع خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک وی منصوص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده (وَإِنَّهُ) و بدرستیکه آنچه خدای بدو سوگند خورد (لَقَسَمٌ) سوگندی است (لَّوْ تَعْلَمُونَ) اگر دانید (عَظِيمٌ لا) بزرگ و معتبر جواب قسم چیست (إِنَّهُ) بدرستیکه آنچه آن حضرت عم بر شما می خواند (لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ لا) هر آینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل است بر اصول عاوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملائکه و مومنان یا حافظ

و قدری و کرم و معزز است این قرآن نوشته است (فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾) در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای در لوح محفوظ (لَّا يَمَسُّهُ) نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست (إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾) مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات اوصاف ردیه کاشفی رح گوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید به قرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیت نفی است و مراد نهی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که مس نکنند در فقهای مالکی و شافعی رح محدث و جنب و حائض را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس آن و حنابله گویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد امام اعظم رح نشاید محدث و جنب و حائض و نفسا را مس مصحف مگر بغلافی منفصل ازو و در نوادر مذکور است که جنب و حائض را بقول ابو یوسف رح جایز است کتابت قرآن وقتیکه لوح بر زمین بوده بر کنار و نزد امام محمد رح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرآت کرده اند و از ابن عمر رض منقول است که دوستر بنزد من آن است که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رح فرموده که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی می کرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قرآت قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنانند یا عمل به قرآن نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند به مدد توفیق از لوث غفلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را ندانند الا آنها که سرایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر به نفی ماسوای الله است حکیم سنائی رح فرموده

* بیت *

* جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد * که دار الملک معنی مجرد بیند از غوغا *

و در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و سر تمام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و مشهود در شهودی

* بیت *

* چون تجلی کرد اوصاف قدیم * پس بسوزد وصف حادث را کلیم *

(تَنْزِيلٌ) قرآن فرو فرستاده شده است (مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾) از آفریدگار عالمیان (أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ) آیا بدین سخن که قرآن است (أَنتُم مُّدْهِنُونَ ﴿٨١﴾) شما اهمال کنندگانید یا مداهنه کنندگان یا منکران

(وَتَجْعَلُوْنَ) و می سازید (رِزْقَكُمْ) روزی یعنی بهرهٔ خود را از قرآن (اَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ ۝) آنکه تکذیب کنید مراد و را یا می گردانید شکر روزی خواران را که نسبت باران بآب و هوا کنید و این تکذیب سخن خدا است (فَلَوْلَا) پس چرا نه (اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُوْمَ ۙ) چون برسد روح بحنجرهٔ گلو در وقت مرگ (وَاَنْتُمْ حِيْنَئِذٍ) و شما آن هنگام (تَنْظُرُوْنَ ۙ) می نگرید بمیت (وَنَحْنُ اَقْرَبُ) و ما نزدیکتر ایم (اِلَيْهِ) بدان محتضر (مِنْكُمْ) از شما (وَلٰكِنْ لَّا تُبْصِرُوْنَ ۝) ولیکن شما نمی بینید و نمی دانید و آن قرب بعلم و قدرت و رویت است (فَلَوْلَآ اِنْ كُنْتُمْ) پس چرا نه اگر هستید شما (غَيْرَ مَدِيْنِيْنَ ۙ) غیر جزا داده شدگان در قیامت (تَرْجِعُوْنَهَآ) باز گردانید روح را به جسد (اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝) اگر هستید راست گویان ملخص آیت آن است که اگر شما را انکار حشر و جزا راست می گوئید پس چرا باز نمی گردانید روح را بتن خود وقتیکه بحلق رسیده (فَاَمَّآ اِنْ كَانَ) پس اگر باشد متوفی (مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۙ) از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود (فَرَوْحٌ) پس مر او را است راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت (وَّرَيْحَانٌ) و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملایکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد (وَّجَنَّتُ نَعِيْمٍ ۝) و دیگر او را است بهشت یعنی او را که بوستان پر نعمت (وَاَمَّآ اِنْ كَانَ) و اگر باشد آن وفات کرده (مِنْ اَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ۝) از اصحاب دست راست (فَسَلٰمٌ لَّكَ) پس سلامت است مر ترا ای کسیکه هستی (مِنْ اَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ؕ) از اصحاب یمین و اشهر آن است که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژدهٔ سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات (وَاَمَّآ اِنْ كَانَ) و اگر باشد مرده (مِنَ الْمُكَذِّبِيْنَ) از تکذیب کنندگان بخدای و رسول (الضَّآلِّيْنَ ۙ) گمراهان از طریق حق (فَنُزُلٌ) پس مر او راست پیش کش در قبر (مِّنْ حَمِيْمٍ ۙ) از آب گرم کرده در دوزخ یا در آتش دوزخ (وَّتَصْلِيَةُ جَحِيْمٍ ۝) و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه آنچه گفته شد در شان این سه گروه (لَهُوَ حَقُّ الْيَقِيْنِ ۚ) هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوی (بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ ۝) بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گزار بذکر پروردگار خود و قول آن است که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله صلعم فرموده که اجعلوها فی رکوعکم ؕ

سورة الحديد مدنية (بسم الله الرحمن الرحيم •) وهي تسع وعشرون آية

ع ۱۱ (سَبَّحَ لِلَّهِ) نماز گذارد و پرستش کرد مر خدایرا (مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ج) هر که در آسمانها است

از ملایکه و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آن است که تسبیح گفت مر خدایرا و پاکی یاد کرد آنچه

در آسمانها است از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات

و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله از زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال

الله تعالی و ظلالهم بالغدو والاصال (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و خدای غالب است در هر چه خواهد (الْحَكِيمُ •) دانا

بهر چه فرماید (لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ج) مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آن است

و متصرف در آن (يُحْيِي) زنده می گرداند در آخرت (وَيُمِيتُ ج) و می میراند در دنیا (وَهُوَ عَلٰى كُلِّ

شَيْءٍ) و او بر همه چیز از اماتت و احیا (قَدِيرٌ •) توانا است (هُوَ الْأَوَّلُ) او است پیش از همه اشیا

و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی است که او را ابتدایت نیست (وَالْآخِرُ) و پس از فنای همه

موجودات او است یعنی باقی ابدی است که آخریت او را نهایت نیست * فرد *

* اول او اول بی ابتدا * * آخر او آخر بی انتها *

* بیت * * بود و نبود این چه بلند است و پست * * باشد و این نیز نباشد که هست *

(وَالظَّاهِرُ) و آشکارا وجود او بکثرت دلایل (وَالْبَاطِنُ •) و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی

اقوال مفسران و مذکران و محققان در این آیت از حد و حصر متجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام

در جواهر التفسیر ثبت یافته اینجا بر قول اختصار میرود و صاحب کشف الاسرار فرموده که

زبان رحمت از روی اشارت می گوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند * اول گروهی که در اول

حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر * دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد * سوم زمره

که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان * چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان

و کنیزان رب العالمین می گوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق پنهان مکن و کار ساز خود ایشان را مپندار که

اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو نیز بوجهی

خوب ترین بیاراستم باطن منم که سرایر حقایق در دل تو ودیعت نهادم * رباعي *

* اول و آخر توئی کیست حدوث و قدم * * ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم *

* اول بی انتقال آخر بی ارتحال * * ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم *

و بحر الحقايق آورده که اول است در عين آخريت و آخر است در عين اوليت و بر همين منوال ظاهر است در عين باطنيت و باطن است در عين ظاهريت از شيخ ابو سعيد خراز قدس سره را پرسيدند که خداى را بچه شناختى گفت بآنکه ميان اضداد جمع کرده پس اين آيت خواند و غرض آنکه مقصود نيست جمع اضداد الا از حيثيت واحده و اعتبار واحد در آن واحد * قطعه *

* اولى وهم در اول آخرى * باطنى وهم در آن دم ظاهرى *
* تو محيطى بر همه اندر صفات * واندر پاکى و مستغنى بذات *

(وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ) واو بهر چيزها (عَلِيمٌ) دانا است اول و آخر نزد علم او مساوى است و ظاهر و باطن بنسبت دانش او يکسان (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) او است آنکه بيافريد آسمان و زمين را بقدرت کامله (فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) در مدت شش روز تا ملايکه مشاهده کنند حدوث آنها را چيزى پس از چيزى (ثُمَّ اسْتَوٰى) پس قصد کرد (عَلَى الْعَرْشِ ط) به تدبير عرش و اجزاى امور متعلقه بدو بر وفق ارادت خود (يَعْلَمُ) مى داند (مَا يَلِجُ) آنچه در آيد (فِي الْأَرْضِ) در زمين چون تخمى که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات (وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا) و مى داند آنچه بيرون آيد از زمين چون نبات و معدنيات و برخى از دفائن در دنيا و بعضى کنوز و تمام موتى در آخرت (وَمَا يَنْزِلُ) و مى داند آنچه فرود آيد (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملايکه و احکام (وَمَا يَعْرُجُ) و آنچه بالا برود و در آيد (فِيهَا ط) در آسمان چون اعمال و دعوات و ملايکه که عملهاى بندگان مى نويسند (وَهُوَ مَعَكُمْ) و خداى باشما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا (أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ط) هر جا که شما باشيد يعنى معيت علم و قدرت به هيچ حال از شما جدا و منفک نبود و اين معيت به عقل مفهوم مى گردد و بانکه ذوق آن را به کشف دريابد * بيت *

* اين معيت مى نگنجد در بيان * نى زمان دارد خبر و نى مکان *

(وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خداى بدانچه شما مى کنيد (بَصِيرٌ) بينا است و بدان جزا خواهد داد (لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ط) مر او راست حکم گزارى و فرمان روائى در آسمان و زمين و تکرار اين کلام به جهت آنست که اول متعلق بابداء است و ثانى باعادت چنانچه مى فرمايد (وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) و بسوى خداى باز گردانيده شود عواقب کارها (يُولِجُ اللَّيْلَ) در آرد شب را (فِي النَّهَارِ) در روز يعنى از زمان شب در روز افزايد (وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ط) و در آرد روز را در شب يعنى از زمان

و در زیرشب زیاده کند با نقصان فصول اربعه (وَهُوَ عَلِيمٌ) و او دانا است (بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝) بآنچه
در دلها پوشیده است (آمِنُوا) بگروید ای کافران (بِاللهِ) بخدای واحد و او را یگانه دانید (وَرَسُولِهِ) و بفرستادهٔ
او که محمد صلعم است و تصدیق وی نمایید (وَأَنْفِقُوا) و بدهید (مِمَّا جَعَلَكُمْ) از آنها که گردانیده است خدای
شما را (مُسْتَخْلَفِينَ) خلفای گذاشتگان در تصرف (فِيهِ ط) در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران
بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید (فَالَّذِينَ آمَنُوا) پس آنانکه گرویدند
بخدا و رسول (مِنْكُمْ) از شما (وَأَنْفَقُوا) و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات (لَهُمْ) مر
ایشان را است (أَجْرٌ كَبِيرٌ ۝) مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم است (وَمَا لَكُمْ
لَا تُؤْمِنُونَ) و چیست شما را که نمی گروید (بِاللهِ ج) بخدا و بوحدانیت او معترف نمی شوید (وَالرَّسُولُ)
و حال آنکه پیغمبر که فرستادهٔ است (يَدْعُوكُمْ) می خواند شما را بحجت و برهان (لِتُؤْمِنُوا) تا ایمان
آورید (بِرَبِّكُمْ) بآفریدگار خویش (وَقَدْ أَخَذَ) و بدرستیکه فرا گرفت خدای (مِيثَاقَكُمْ) پیمان شما را
در روز الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (مُؤْمِنِينَ ۝) باور دارندگان
قرآن بمیثاق را (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ) او است آن خداوندی که فرو فرستد (عَلَىٰ عَبْدِهِ) ببندهٔ خود که
محمد است صلعم (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات هویدا (لِيُخْرِجَكُمْ) تا بیرون آرد شما
را خدا و قرآن یا پیغمبر بدعوت (مِنَ الظُّلُمَاتِ) از تاریکیهای کفر (إِلَى النُّورِ ط) بروشنی ایمان یا
از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت
حجاب بنور تجلی (وَإِنَّ اللهَ) و بدرستیکه خدای (بِكُمْ) بشما (لَرَءُوفٌ) مهربان است که قرآن می فرستد
(رَحِيمٌ ۝) بخشاینده است که رسول را بدعوت می فرماید (وَمَا لَكُمْ) و چیست شما را و چه فایده می بینید
و چه عذر دارید (أَلَّا تُنْفِقُوا) در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را (فِي سَبِيلِ اللهِ ط) در راه خدای (وَلِلَّهِ)
حال آنکه مر خدای را است (مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) میراث آسمانها و زمینها یعنی هر چه در
آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مراو را است و لیکن خلق
در آن تصرف می کنند و بآخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد و درین کلام ترغیب
است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در آن
نگاه دارید و برای خود از آن ذخیرهٔ آخرت بردارید (لَا يَسْتَوِي) برابر نیست (مِنْكُمْ) از شما ای مومنان
(مَنْ أَنْفَقَ) هر که نفقه کند (مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ) پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند (وَقَاتَلَ)

وکارزار کند با دشمنان خدا و رسول یا کسی که انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در ان
وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد (اُولٰئِکَ) آن گروه منفقان
و مقاتلان قبل الفتح (اَعْظَمُ) بزرگترانند (دَرَجَةً) از روی درجه و مرتبه (مِنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا) از آنانکه
نفقه کنند (مِنْ بَعْدُ) پس از فتح (وَقَاتَلُوْا ط) وکارزار نمایند (وَکُلًّا ط) و هر یک را که نفقه و قتال می کنند
پیش از فتح و پس از ان (وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی ط) وعده کرده است خدای ایشان را بهشت اما درجات
ایشان متفاوت باشد (وَاللّٰهُ) و خدای (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه می کنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا (خَبِیْرٌ ۝)
داناست اکثر مفسران بر آنند که این آیت در شان ابوبکر صدیق رض که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه
کرد و با کفار محاصره نمود وی بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند * رباعی *

* صاحب قدم مقام و تجرید * سر دفتر جمله اهل توحید *

* در جمع مقربان سابق * حقا که چو او نبود صادق *

(مَنْ ذَا الَّذِیْ) کیست آن کسیکه او (یُقْرِضُ اللّٰهَ) وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بامید
جزا چون طالب عوض بآن ماند که قرض می دهد (قَرْضًا حَسَنًا) وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص
(فَیُضٰعِفَهٗ) تا زیاده گرداند خدای جزای قرض او را (لَهٗ) برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد
(وَلَهٗ) و مر او را بود (اَجْرٌ کَرِیْمٌ ۚ) مزدی گرامی که بهشت است (یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِیْنَ) یاد کن
روزی را که بینی مردان گرویده (وَالْمُؤْمِنٰتِ) و زنان مومنه را بر صراط در ان روز (یَسْعٰی) می رود
شتابان (نُوْرُهُمْ) روشنی توحید ایشان (بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ) در پیش ایشان تا آسان می گذرند (وَبِاَیْمَانِهِمْ)
و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را به بهشت رهنمونی می کند و از ابن مسعود رض منقول است که
نور هر کس بقدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از ان دیگران برابر کوهی دیگری را بمقدار نخلی
و ادنی نور وی آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند یاری هیچ مومن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر
ایشان را که (بُشْرٰىکُمُ الْیَوْمَ) مژده شما امروز (جَنّٰتٌ) دخول است در بوستانها که پیوسته (تَجْرِیْ)
می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما (خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ط) جاودان
در ان (ذٰلِکَ) و این بشری بجنت جاویدان (هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ۚ) اوست رستگاری بزرگ است
چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال می رسند و دیدار ملک متعال می بینند * مصرع *
هزار جان مقدس فدای دیدارش * ابو امامه رض فرموده که مومنان را بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی

بگذارید و مومنان هرگاه که روی باز پس می کنند همه صراط روشن می گردد و پس منافقان از ایشان التماس
نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی (یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) یاد کن آن روز را که گویند مردان
منافق (وَالْمُنَافِقَاتُ) و زنان منافقه (لِلَّذِينَ آمَنُوا) مر آنها را که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که
شما (انْظُرُونَا) نظر کنید بما (نَقْتَبِسْ) تا بگیریم روشنی (مِنْ نُورِكُمْ) از نور شما چون بما نگرید (قِيلَ ارْجِعُوا)
گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملایکه مر منافقان را که باز گردید (وَرَاءَكُمْ) باز پس خویش یعنی به دنیا روید
(فَالْتَمِسُوا نُورًا ط) پس بجوئید روشنی را که در محشر بسبب نور توان نگرد از دنیا با خود بباید آورد * بیت *

* کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی * آب از اینجا بر که در دریا بسی شور و شر است *

منافقان فهم این معنی نکرده به تصور آنکه نور در عقب ایشان است روی باز پس کنند (فَضُرِبَ) پس
زده شود یعنی ملایکه بحکم الهی بزنند (بَيْنَهُمْ) میان منافقان و مومنان (بِسُورٍ) دیواری بزرگ چون باره شهری
(لَهُ بَابٌ ط) مر او را دری باشد که مومنان بدان درون آیند (بَاطِنُهُ) باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان
درون وی میروند (فِيهِ الرَّحْمَةُ) در وی رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت است (وَظَاهِرُهُ) و ظاهر سور یعنی
خارج او (مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ط) از پیش آنکه طرف منافقان است عذاب باشد زیرا که نزدیک
دوزخ است اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود
و ایشان حاجز شده و دری دارد از آن در بنگرند و مومنان را مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنان
اند (يُنَادُونَهُمْ) بخوانند ایشان را بزاری و گویند ای مومنان (أَلَمْ نَكُنْ) آیا نبودیم (مَعَكُمْ ط) با شما در دنیا
و بجماعت شما نماز می گذاردیم و بموافقت شما روزه می داشتیم (قَالُوا بَلَى) گویند مومنان که بلی
بظاهر با ما بودید (وَلَكِنَّكُمْ) و لیکن شما (فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ) در فتنه افگندید نفسهای خود را و بسبب نفاق
لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید (وَتَرَبَّصْتُمْ) و تاخیر کردید در توبه (وَارْتَبْتُمْ) و شک
آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی عم (وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ) و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی
املهای دور و دراز پیش گرفتید (حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) تا وقتیکه بیامد فرمان خدای به قبض روح شما
(وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ۝) و فریب داد شما را بخدای شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده (فَالْيَوْمَ) پس
امروز (لَا يُؤْخَذُ) فرا گرفته نشود (مِنْكُمْ) از شما ای منافقان (فِدْيَةٌ) چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب
رهند (وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ط) و نه از آنها که نگرویده اند (مَأْوَاكُمُ النَّارُ ط) جای شما و ایشان
دوزخ بود (هِيَ) آتش (مَوْلَاكُمْ ط) سزاوارتر است بشما (وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝) و بد بازگشتی

است آتش آورده اند که مؤمنان در مکه بافقر و فاقه بجد تمام قواعد طاعت را تمهیدی کردند بعد از هجرت کمال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که (اَلَمْ یَأْنِ) آیا وقت نیامد (لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) مر آنانرا که گرویده اند (اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ) آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان (لِذِکْرِ اللّٰهِ) برای یادکردن خدای (وَمَا نَزَلَ) و برای آنچه فرو فرستاد خدای (مِنَ الْحَقِّ لا) از کلام خود که درست و راست است در قولی آن است که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد و این آیت نازل گشت یا صحابه من التماس موعظه کردند واین کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است می فرماید که وقت نیامد آنهارا که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از آن خبردار که ترسگار گردد و اخلاص را شعار و دثار خود سازند (وَلَا یَکُوْنُوْا) و مباشید ای مؤمنان (کَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ) مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند (مِنْ قَبْلُ) پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریت و انجیل داده اند (فَطَالَ) پس دراز شد (عَلَیْهِمُ الْاَمَدُ) بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند (فَقَسَتْ قُلُوْبُهُمْ ط) پس سخت شد دلهای ایشان و در آن خشوع نماند (وَکَثِیْرٌ مِّنْهُمْ) و بسیاری از ایشان (فٰسِقُوْنَ حب) خارج اند از دین خود و تارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوه و گفته اند نتیجهٔ سختی دل غفلت است و نشانهٔ نرمی دل توجه به طاعت

* بیت *

* دلی کز نور معنی نیست روشن * مخوانش دل که آن سنگ است و آهن *

* دلی کز گرد غفلت زنگ دارد * از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد *

(اِعْلَمُوْا) بدانید ای منکران بعث (اَنَّ اللّٰهَ) آنرا که خدای (یُحْیِی الْاَرْضَ) زنده می گرداند زمین را (بَعْدَ مَوْتِهَا ط) پس از مردگی و افسردگی او و همچنان اموات زنده خواهد ساخت اموات را (قَدْ بَیَّنَّا) بدرستیکه روشن کردیم (لَکُمُ الْاٰیٰتِ) برای شما نشانهای قدرت را (لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝) شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید (اِنَّ الْمُصَّدِّقِیْنَ) بدرستیکه مردان باور دارنده (وَالْمُصَّدِّقٰتِ) و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانستند و حفص بتشدید می خواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده (وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ) و حال آنکه وام داده اند خدایرا (قَرْضًا حَسَنًا) وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال (یُضٰعَفُ) زیاده گردانیده می شود (لَهُمْ) برای ایشان مزد ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده (وَلَهُمْ) و مر ایشان راست (اَجْرٌ کَرِیْمٌ ۝) مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا)

و آنانکه گرویده اند (بِاللّٰهِ وَرُسُولِهٖ) بخدا و به فرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان (اُولٰئِکَ) آن گروه (هُمُ الصِّدِّیقُونَ صلے) ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راست گویان (وَالشُّهَدَاءُ) و گواهانند بروز قیامت (عِنْدَ رَبِّهِمْ ط) نزدیک پروردگار خود برانبیا و امم ایشان و بقول بعضی که واشهدا را مبتدا دانند معنی آیت آن است آنها که شهید شده اند در راه خدای نزدیک وی اند در درجات قرب (لَهُمْ اَجْرُهُمْ) مرایشان راست مزد ایشان که وعده کرده ایم (وَنُورُهُمْ ط) و روشنی که روز حشر با ایشان بود (وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران هم کردند (وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ) و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد عم فرو فرستاده ایم (اُولٰئِکَ) آن گروه (اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ◎) ملازمان دوزخ اند (اِعْلَمُوْا) بدانید ای طالبان دنیا (اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا) این را که زندگانی این سرای (لَعِبٌ) بازیچه است (وَّلَهْوٌ) و بیهوده و رنج شدن در طلب متاع او چون لعب کودکان است در بازیهای بی حاصل

* بیت *

* بازیچه است طفل فریب این متاع دهر * بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند *

(وَّزِیْنَةٌ) و دیگر آرایش است در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار (وَّتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ) و مفاخرت کردند میان یکدیگر نسب عالی یا جاه تمام (وَتَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ) و مباهات بسیاری مالها (وَالْاَوْلَادِ ط) و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود و لهو و فرح ایشان بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شرارهٔ آتش نابود شود پس مثال اینها در سرعت زوال و زودی انتقال (کَمَثَلِ غَیْثٍ) چون مثال باران است که بر زمین تشنه بارد و تخم ها که در وی است زود بروید و قایم گردد پس از روی خوبی (اَعْجَبَ الْکُفَّارَ) شگفت آرد مزارعانرا (نَبَاتُهٗ) آنچه رسته باشد از باران (ثُمَّ یَهِیْجُ) پس آنگه خشک گردد یکی از آفات سماوی یا ارضی (فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا) پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی (ثُمَّ یَکُوْنُ حُطَامًا ط) پس گردد بعد از زردی درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده (وَفِی الْاٰخِرَةِ) و در آن سرای (عَذَابٌ شَدِیْدٌ لا) عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کرده (وَّمَغْفِرَةٌ) و آمرزش است (مِّنَ اللّٰهِ) از خدای (وَرِضْوَانٌ ط) و خشنودی مر دوستان او را که جست وجوی مولی ترک هر دو سرای کردند

* رباعي *

* ای طالب دنیا تو بسی مزدوری * وی مایل عقبی تو بکی مزدوری *

* وی آنکه ز میان هر دو عالم دوری * * تو طالب نور بانگه عین النوری *

(وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا) ونیست زندگانی دنیا (إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ) مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور به نسبت کسی است که دنیا را دست افزار حصول نعم اخروی نسازد و از متلذذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده با اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بر دارد به نسبت او متاع سرور راحت نه متاع غرور (نعم المال الصالح للرجال الصالح) * بیت *

* مال را کز بهر حق باشی حمول * * نعم مال الصالحین گفته رسول *

(سَابِقُوْا) پیشی گیرید و بشتابید (إِلٰى مَغْفِرَةٍ) بسوی موجبات آمرزشی که واقع است (مِّنْ رَّبِّكُمْ) از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی رح گفته که سبب مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت است پس حق سبحانه می فرماید که بشتابید به متابعت او که سبب آمرزش است (وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا) و پیشی گیرید در رفتن به بهشتی که پهنای آن (كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ) مانند عرض آسمان و زمین است …لی که همه را صحایف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند (أُعِدَّتْ) آماده کرده شده است این چنین بهشت (لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ) برای کسانی که گرویده اند بخدای (وَرُسُلِهٖ) و بفرستادگان او (ذٰلِكَ) گرویدن یعنی توفیق بران (فَضْلُ اللّٰهِ) فضل خدای است و کرم او (يُؤْتِيْهِ) می دهد بعنایت خود (مَنْ يَّشَآءُ) هر کرا می خواهد (وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ) و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مومنان دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت به مغفرت و رضوان (مَآ أَصَابَ) نرسد و نخواهد رسید (مِنْ مُّصِيْبَةٍ) رسنده از غم و انواع مصائب (فِي الْأَرْضِ) در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و … ان (وَلَا فِيْ أَنْفُسِكُمْ) و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن (إِلَّا فِيْ كِتٰبٍ) مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ (مِّنْ قَبْلِ أَنْ نَّبْرَأَهَا) پیش از آنکه بیافرینیم آن … ت را یا زمین را یا نفسهای شما را (إِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه ثبت مقدارات بر لوح با وجود بسیاری (عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ) بر خدای آسان است و در ازل این حکم فرمود از روی رافت و رحمت جهت … در نفوس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمی گردد و می گوید که در ازل اینها بر شما نوشته ایم (… لِّكَيْلَا تَأْسَوْا) تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید (عَلٰى مَا فَاتَكُمْ) بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب

و عافیت و صحت (وَلَا تَفْرَحُوا) و شادمان مگردید (بِمَا آتَاكُمْ ط) بآنچه داد مر شما را از مال و متاع دنیا خبار
است بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید که نه آنرا قراری است و نه این را اعتباری

* بیت * * گر دست دهد گدای شادی نکند * * ور فوت شود نیز نیرزد بغمی *

و از مرتضی علی رض منقول است که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فراگیرد زهد را بر هر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته اند

* رباعی *

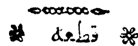
* مال ار بخورد و نهد مشوش د ازان * * ور فوت شود مشو بفریاد ازان *

* پندی است پسندیده بکن یاد ازان * * تا دنیا و دینت شود آباد ازان *

(وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ) و خدای دوست نمی دارد (كُلَّ مُخْتَالٍ) هر متکبری را که بر نعمت دنیا دیگری تطاول کند (فَخُورٍ) نازنده بدنیا و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران پس صفت ایشان می کند و می فرماید که (الَّذِينَ يَبْخَلُونَ) مختال و فخور آنانند که باوجود دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند در مال خود در راه خدای صرف نه نمایند (وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ) و باوجود بخل خود امر کنند مردمان را (بِالْبُخْلِ ط) به بخیلی کردن و در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه عم و آن را پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند (وَمَنْ يَتَوَلَّ) و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان به محمد عم (فَإِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای (هُوَ الْغَنِيُّ) او است بی نیاز از و و از انفاق او (الْحَمِيدُ ۝) ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا) بدرستیکه ما فرستادیم فرستادگان خود یعنی ملایکه را به پیغمبران (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای روشن که معجزات است یا به شریعتهای واضحه (وَأَنْزَلْنَا) و فرو فرستادیم (مَعَهُمُ الْكِتَابَ) با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود (وَالْمِيزَانَ) و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را (لِيَقُومَ النَّاسُ) تا قایم شوند مردمان (بِالْقِسْطِ ج) بعدل یعنی تا تادیهٔ حقوق کنند بدان در میان یکدیگر در وقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد اسباب انزال او است و امر باتخاذ آن (وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ) و فرستادیم آهن را با آدم عم ماوردی فرموده که آدم عم چون از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن با وی همراه بود نیرد پتک و سندان و در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن (فِيهِ) در آهن (بَأْسٌ شَدِيدٌ) کارزار صعبت است

یعنی آلتهائیکه در کار زار بکار آید از وی سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن (وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ) و در آهن است سودها مر مردمان را چه قوام صناعات و حرفت تمام با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در وی دخل ندارد و نفع کلی خود آن است که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر ملکها از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود (وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ) و تا ببیند خدای (مَنْ يَنْصُرُهٗ) آن کس را که یاری دین او می کند (وَرُسُلَهٗ) و نصرت می دهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد با کفار مراد مومن است که یاری ده پیغمبر را (بِالْغَيْبِ) بپوشیدگی یعنی وقتیکه پیغمبر عم حاضر باشد به منافقان در حضور پیغمبر عم مددگاری می نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند (اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ) بدرستیکه خدای توانا است بر هلاک دشمنان (عَزِيْزٌ۝) غالب است بر همه بحکم و فرمان (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا) و بتحقیق ما فرستادیم (نُوْحًا) نوح نبی را به بنی قابیل (وَاِبْرٰهِيْمَ) و ابراهیم خلیل عم را به نمرودیان (وَجَعَلْنَا) و ودیعت نهادیم (فِيْ ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ) در فرزندان ایشان پیغمبری را (وَالْكِتٰبَ) و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود ع ۱۹
(فَمِنْهُمْ) پس بعضی از اینها که انبیاء عم بدیشان آمدند (مُّهْتَدٍ ج) راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی (وَكَثِيْرٌ مِّنْهُمْ) و بسیاری از ایشان (فٰسِقُوْنَ۝) بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل (ثُمَّ قَفَّيْنَا) پس از پی در آوردیم (عَلٰۤى اٰثَارِهِمْ) بر عقب نوح و ابراهیم عم و امم ایشان (بِرُسُلِنَا) به فرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح عم را و پس از ابراهیم اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف عم (وَقَفَّيْنَا) و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل عم را (بِعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ) یعنی پسر مریم را (وَاٰتَيْنٰهُ الْاِنْجِيْلَ) و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل (وَجَعَلْنَا) و افگندیم (فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ) در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی عم را (رَاْفَةً) مهربانی (وَّرَحْمَةً ط) و بخشایشی بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی عم و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم (وَرَهْبَانِيَّةَ) و ایشان پیدا کردند طریقهٔ رهبانیه را و از پیش خود (نِ ابْتَدَعُوْهَا) نو در آوردند آن را (مَا كَتَبْنٰهَا) ما فرض نکرده بودیم آنرا (عَلَيْهِمْ) بر ایشان و آن چنان بود که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر ایمان

دین مانده از میان ایشان بکوه‌ها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب
و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود (اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ) لکن بطلب خشنودی
خدای رهبانیت پیش گرفتند (فَمَا رَعَوْهَا) پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آن را (حَقَّ رِعَايَتِهَا ج)
چنانچه سزاوار نگاهداشت آن بود بآنکه بتثلیث قائل گشته قرآن و محمد را عم منکر شدند و اندکی از ایشان از
منهج متابعت مسیح عم انحراف نانموده حضرت رسالت پناه را عم دریافتند و بدولت اسلام و شرف
متابعت سید انام عم سرافراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان می فرماید که (فَاٰتَيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) پس دادیم
آنها را که گرویدند (مِنْهُمْ) از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر عم (اَجْرَهُمْ ج) مزد ایشان که ثواب
بسیار و کرامت بی شمار است (وَكَثِيْرٌ مِّنْهُمْ) و بسیاری از ترسایان (فٰسِقُوْنَ۝) بیرون آمدگانند
از دائره ایمان پس اهل کتاب را می گوید (يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا) ای آن کسانیکه ایمان آورده اید
برسولان گذشته (اتَّقُوا اللّٰهَ) بترسید از عذاب خدای (وَاٰمِنُوْا) و بگروید (بِرَسُوْلِهٖ) و بفرستاده او
یعنی محمد عم (يُؤْتِكُمْ) تا بدهد شما را (كِفْلَيْنِ) دو بهره (مِنْ رَّحْمَتِهٖ) از بخشایش خود یکی برای ایمان
به محمد عم و یکی برای ایمان بسایر انبیا عم (وَيَجْعَلْ لَّكُمْ) و بدهد و مقرر کند برای شما (نُوْرًا تَمْشُوْنَ بِهٖ)
روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط (وَيَغْفِرْ لَكُمْ ط) و بیامرزد مر شما را گناهان (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ) و خدای
آمرزنده است مومنان را (رَّحِيْمٌ۝) مهربان بر ایشان آورده اند که با یهود دو بهره از رحمت جمعی از اهل
کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان برگزیدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشان را
دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود (لِئَلَّا يَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتٰبِ) تا بدانند اهل کتاب
که بحبیب من نگرویدند (اَلَّا يَقْدِرُوْنَ) بدرستیکه قادر نشوند و توانائی نیابند (عَلٰى شَيْءٍ) بر چیزی
(مِّنْ فَضْلِ اللّٰهِ) از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ
چیز نباشد و بایشان نرسد (وَاَنَّ الْفَضْلَ) و بدرستیکه فضل یعنی افزونی ثواب و جزا
(بِيَدِ اللّٰهِ) بدست قدرت خدا است (يُؤْتِيْهِ) عطا کند آنرا (مَنْ يَّشَآءُ ج) هر کرا خواهد (وَاللّٰهُ) و خدای
(ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ۝) خداوند فضل بزرگ است یعنی نعمت تام که خواص و عوام را فرا رسیده



❊ قطعه ❊

❊ فیض کرم رسنده از شرق تا غرب ❊ خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف ❊
❊ هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند ❊ دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف ❊

سورة المجادلة مدنية بسم الله الرحمن الرحيم ﴿ وهي اثنتان وعشرون آية

آورده‌اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود خوله بنت ثعلبه که زوجهٔ او بود به صحبت خوله ازان امتناع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی داین را ظهار می گویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت عم آمده درین باب استفتا نمود حضرت رسول عم فرمود که تو بر وحرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت عم گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر وحرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال وخردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بنهایت غمناک شده دیگر بار سخن با پیغمبر عم بازگردانید وهمان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد (قد سمع الله) بتحقیق شنود خدای (قول التی تجادلک) سخن آن زن را که جدال می کرد با تو (فی زوجها) درکار شوهر خود (وتشتکی) و ناله کرد و شکایت خود بر داشت (الی الله ق) بخدای (والله یسمع) وخدای می شنود (تحاورکما ط) پاسخ دادن و سخن بازگردانیدن شما هردو یعنی تو می گفتی که بر وحرام شدی و او می گفت که مرا طلاق نداده (ان الله سمیع) بدرستیکه خدای شنوا است اقوال مردمانرا (بصیر ﴿) بینا است باحوال ایشان یعنی گفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود (الذین یظاهرون) آنانکه ظهار می کنند (منکم) از شما مردان (من نسائهم) از زنان خود گویند که پشت تو برمن چون پشت مادر من (ما هن) نیستند آن زنان ایشان (امهاتهم ط) مادران ایشان یعنی گفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود (ان امهاتهم) نیستند مادران ایشان فی الحقیقت (الا التی ولدنهم ط) مگر آن زنان که بزاده‌اند ایشانرا وازواج نبی عم و مرضعات حکم مادر دارند (وانهم) و بدرستیکه مردان (لیقولون) می گویند (منکرا من القول) ناشناخته سخنی و نادانسته (وزورا ط) و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد (وان الله لعفو) و بدرستیکه خدای تعالی عفو کننده است مرگناهان توبه کنندگانرا ازمن قول (غفور ﴿) آمرزنده مرایشانرا بایجاب کفارات وظهار تشبیه زوجه است بآنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزوی شایع ازو بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم او خواه نسبی وخواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو برمن چون ظهر مادر من یا سرتو یا نصف تو چون ظهر مادر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من وعلی هذا و نیز بهر بدین کلمات مظاهر می شود (والذین یظاهرون) و آنانکه مظاهره کنند (من نسائهم) از زنان خود (ثم یعودون) پس بازگردند (لما قالوا) به نقض آنچه گفته‌اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رح یا امساک کنند مرزن خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگرچه لحظه باشد با امکان

ع ١ ✱ (الجزء الثامن والعشرون) ٢٨

طلاق و این قول امام شافعی رح است یا وطی کند به مذهب امام مالک رح و نزد یکی وی عود بوطی باشد
و بس و بر هر تقدیر کفاره باید داد بیان کفاره این است که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی
او یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند (فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ) پس بر و است آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه ذمیه
خواه خرد خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح گوید رقبهٔ مومنه آزاد باید کرد (مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَتَمَاسَّا ج) پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند
که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت (ذَٰلِكُمْ) این حکم بکفارت
که مامور شدید بآن (تُوعَظُونَ بِهِ) پند داده شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ (وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ) و خدای بدانچه شما می کنید (خَبِيرٌ ۝) داناست و بروی پوشیده نمی ماند (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ)
پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و به نفقه احتیاج دارد و
نقال کند بروزه و این قول امام شافعی است و امام مالک رح الزام اعتاق بنده می کند و نزد امام اعظم
رح اگر بنده دارد آزاد می باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود و اما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است
(فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ) پس بر واست روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار
کند روزه باز از سر گیرد و اگر عذر دارد در آن خلاف است و این روزه باید (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ج)
پیش از آنکه بیکدیگر رسند به مباشرت (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ) پس هر که نتواند روزه داشتن (فَإِطْعَامُ
سِتِّينَ مِسْكِينًا ط) پس بر واست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی
از سایر حبوب غذائیه و بمذهب امام شافعی رح مدی از طعام باید داد (ذَٰلِكَ) این بیان تمام ظاهر شد یا
این احکام مقرر گشت (لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ) تا تصدیق کنید مر خدای را (وَرَسُولِهِ) و پیغمبر وی را به قبول
اوامر و نواهی (وَتِلْكَ) و این حکمها (حُدُودُ اللَّهِ ط) حدهای خداست که از آن در نتوان گذشت (وَلِلْكَافِرِينَ)
و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند (عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝) عذاب دردناک است (إِنَّ الَّذِينَ) بدرستی
آنانکه (يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) مخالفت و دشمنی می کنند با خدا و رسول او یعنی از حدود امر و نهی
تجاوز می نمایند (كُبِتُوا) خوار و نگونسار کرده شوند (كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ) هم چنانکه ذلیل و رسوا شدند
(مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان بسیاری از کفار گذشته (وَقَدْ أَنْزَلْنَا) و بتحقیق فرستادیم ما (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ط)
آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزهای دلالت کننده بر صدق حضرت ع‍م (وَلِلْكَافِرِينَ) و مر کافرانرا
است بهر وقتی و زمانی (عَذَابٌ مُهِينٌ ۝) عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند مر ایشان را

چنین عذابی در آخرت (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ) یاد کن روزی را که برانگیزد خدای سبحانه ایشان را از قبور (جَمِيعًا) همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نباشد (فَيُنَبِّئُهُمْ) پس خبر دهد ایشان را (بِمَا عَمِلُوا ط) بآنچه کرده باشند (اَحْصٰهُ اللّٰهُ) نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را (وَنَسُوْهُ ط) و ایشان فراموش کرده باشند (وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان (شَهِيْدٌ ۝) گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود که کسی گواهی او رد نتواند کرد * بیت *

* حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست * * حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است *

در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب که برادر او است با صفوان بن امیه حدیث می کردند یکی گفت آیا خدای می داند آنچه ما می گوئیم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را می داند همه را می داند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد (اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ) آیا نمی دانی آن را که خدای می داند (مَا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمانها است از ملایکه و نجوم و ارواح (وَمَا فِي الْاَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات (مَا يَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰى ثَلٰثَةٍ) نباشد از سه تن که راز گوینده باشند باهم (اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ) مگر که خدای چهارم ایشان است بعلم یعنی چهارم می گرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سخن ایشان (وَلَا خَمْسَةٍ) و نه پنج راز گوی باشند (اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ) مگر او ششم ایشان است بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشان را شش ساخته (وَلَا اَدْنٰى) و نه کمتر باشند (مِنْ ذٰلِكَ) از عدد (وَلَا اَكْثَرَ) و نه بیشتر از پنج تن (اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ) مگر او با ایشان است بعلم (اَيْنَ مَا كَانُوْا ج) هر جا که باشند در اقطار السموات یا در زوایای زمین چه علم او را با شیای قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند * نظم *

* این معیت در نیابد عقل و هوش * * زین معیت دم مزن بنشین خموش *

* قرب حق از بنده دور است از قیاس * * بر قیاس خود منه آن را اساس *

(ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ) پس خبر دهد ایشان را (بِمَا عَمِلُوْا) بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط) روز رستخیز (اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ) بدرستیکه خدای بهمه چیزها از گفتارها و کردارها (عَلِيْمٌ ۝) دانا است و نسبت علم او با همه معلومات یکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او به مخفیات امور چنان و چه احاطه کند به جلیات آن * بیت *

* نهان و آشکارا هر دو یکسان است بر علمت * * نه این را زودتر بینی نه آن را دیرتر دانی *

ع ۲

در تفسیر امام زاهد رح آورده که جهودان و منافقان را عادت این بود چون پیغمبر عم سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان با نزدیک ایشان نشستندی و بایکدیگر راز گفتندی و بگوشهٔ چشم بدان ها که دران سریت کسی داشتندی نگاه کرده رمزی به غمزه در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که مگر ان لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر به حضرت پیغمبر عم رسید و ایشان را ازان نهی کرد دو سه روزی اجابت کردند دیگرباره بهمان سوال تا جی آغاز نهادند آیت آمد (اَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی و نمی نگری (اِلَى الَّذِيْنَ) بسوی آنانکه (نُهُوْا) باز داشته شدند (عَنِ النَّجْوٰى) از راز گفتن بایکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند (ثُمَّ يَعُوْدُوْنَ) پس باز می گردند (لِمَا نُهُوْا عَنْهُ) بدان چیزی که نهی کرده شده بودند ازان (وَيَتَنٰجَوْنَ) و راز می گویند از روی ستیزه و عداوت (بِالْاِثْمِ) بآنچه ایشان را آثم می سازد از غیبت مومنان (وَالْعُدْوَانِ) و به بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان (وَمَعْصِيَتِ الرَّسُوْلِ ۬) و نافرمانی پیغمبر عم بپاس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر عم آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود که و علیکم عایشه رض شنید و گفت السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خوی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت عم فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم و علیکم سخن ایشان را برایشان رد کلام من در باب ایشان مستجاب است نه ایشان در بارهٔ من پس حق سبحانه آیت فرستاد (وَاِذَا جَآءُوْكَ) و چون بیایند جهودان بسوی تو (حَيَّوْكَ) تحیت گویند ترا (بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللّٰهُ ۙ) بآن چیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی خدای ترا گفت وسلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان می گویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگ است یا قتال بشمشیر (وَيَقُوْلُوْنَ) و می گویند یهود (فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ) در میان یکدیگر (لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ) چرا عذاب نمی کند خدای تعالی ما را (بِمَا نَقُوْلُ ؕ) بآنچه می گوئیم نسبت باپیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی باستی که بدین اهانت که بدو می رسانیم خدای ما را عذاب کردی (حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ ۚ) بس است ایشان را دوزخ از برای عذاب (يَصْلَوْنَهَا ۚ) در آیند دران (فَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ۝) پس بد جای گاهی است دوزخ (يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا) ای گروه مومنان (اِذَا تَنَاجَيْتُمْ) چون راز گوئید بایکدیگر (فَلَا تَتَنَاجَوْا) پس راز مگوئید (بِالْاِثْمِ) بگناه (وَالْعُدْوَانِ) و بیداد (وَمَعْصِيَتِ الرَّسُوْلِ) بنافرمانی رسول عم چنانچه منافقان و جهودان می کنند (وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰى ؕ) و راز گوئید به نیکوکرداری و پرهیزگاری و ترسکاری

(وَاتَّقُوا اللّٰهَ لا) و بترسید از خدای در هر کاری که می کنید (الَّذِيْ) آن خدای که شما (اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ) بسوی او جمع کرده خواهید شد و شمار ابر کردار ها جزا خواهد داد (اِنَّمَا النَّجْوٰى) جز این نیست که راز گفتن باثم و عدوان (مِنَ الشَّيْطَانِ) از وسوسهٔ شیطان است که در چشم شما می آراید و بران می دارد (لِيَحْزُنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) تا اندوهگین گرداند مومنان را (وَلَيْسَ) و نیست شیطان با تناجی او (بِضَآرِّهِمْ شَيْئًا) ضرر رسانندهٔ مومنان بچیز (اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ) مگر بدستوری خدای یعنی به مشیت و قضای وی (وَعَلَى اللّٰهِ) و بر خدای نه بر غیر او (فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ) پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند واز راز گفتن جهود و منافقان حسابی برندارند که کردار ایشان مقداری و اخبار ایشانرا اعتباری نیست * بیت *

* دیگر با سخن خصم تند خوی مگوی * * که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست *

جمعی از اهل بدر رض به مجلس رسول الله صلعم آمدند و بعضی از صحابه رض گرداگرد پیغمبر صلعم فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد بر پا ایستادند و کس ایشانرا جای نداد و حضرت پیغمبر صلعم فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیت آمد که (يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) ای کسانیکه گرویده اید (اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا) چون گفته شود شمارا که جای فراخ کنید (فِي الْمَجٰلِسِ) در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز (فَافْسَحُوْا) پس جای گشاده کنید بر مردم (يَفْسَحِ اللّٰهُ) تا گشاده گرداند خدای (لَكُمْ ج) مر شمارا در قبرها و در بهشت منزلها با سعت بدهد شمار ایا دلهای شمارا منشرح گرداند بازالت تضایق و تزاحم (وَاِذَا قِيْلَ) و چون گفته شود (انْشُزُوْا) مر شمارا که برخیزید و برتر روید (فَانْشُزُوْا) پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه صلعم می نشستند و چون یکی را از ایشان بمهمی که طلبیدندی بخواستی برخیزد این آیت نازل شده و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید شما بنماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید (يَرْفَعِ اللّٰهُ) تا بردارد خدای تعالی در جهاد ربهشت (الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ لا) آنانرا که گرویده اند از شما (وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ) و برمی دارد آنان را که داده شده اند علم بایمان (دَرَجٰتٍ ط) درجها بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رض روایت می کند که او زاهدی را درخواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلند تراز درجهٔ علماء ندیدم و از ان گذشته درجه اند و هاکان این خواب موافق این آیت است علمای دین را درجات بلند تر است هم در دنیا

بمرتبه و شرف در وراثت انبیاء ع م و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت با اصفیا از ابن مسعود
رض منقول است که مومن عالم را درجهای است بالای مومن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار
دویدن اسپ تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رح مذکور است که فضل عالم
بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سائر کواکب * بیت *

* مصابیح الانام اکل ارض * هم العلما بالله الکرام و نعم ما قاله *

* رباعی * * رفعت آدمی بعلم بود * هر که را علم بیش رفعت بیش *
* قیمت هر کسی بدانش اوست * مطلبا افزون بعلم قیمت خویش *

(وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ) و خدای بآنچه شما می کنید (خَبِيْرٌ) داناست در بن سخن بیم و امید و وعد و وعید
همه است آورده اند که مردمان بسیار تردد می کردند به حضرت پیغمبر ع م و از بسیار می گفتند و چیزها
از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت ع م به تنگ آمد این آیت نازل شد
که (يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا) ای گروه مومنان (اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُوْلَ) چون خواهید که راز گوئید با رسول ع م
(فَقَدِّمُوْا) پس پیش فرستید یعنی بدهید (بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ) پیش از راز گفتن خود (صَدَقَةً ط)
صدقه به مستحقان (ذٰلِكَ) این صدقه دادن قبل از نجوی (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است مر شما را از برای که طاعت
بیفزاید (وَاَطْهَرُ ط) و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند (فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا) پس اگر نیابید چیزی که صدقه
دهید (فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) پس خدا آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید (رَّحِيْمٌ)
مهربان است بنده را تکلیف ما لا یطاق ننماید در خبر است که این منع ده شبانروز بوده است و مرتضی
علی رض را دیناری از بود آن را با ده درم صرف کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول ع م
راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از ان این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز
مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یک ساعت از روز
بیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه در ان ساعت این کار کرد پس آیت آمد که (ءَاَشْفَقْتُمْ) آیا
بترسیدید و دشوار آمد شما را (اَنْ تُقَدِّمُوْا) آنکه پیش نهید (بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقٰتٍ ط)
پیش از راز گفتن خود صدقه (فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا) پس چون نکردید این کار را (وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ)
و بازگشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما (فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ) پس بپای دارید نماز فریضه را
(وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ) و بدهید زکوة واجب را (وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ) و فرمان برید خدای و رسول ع م او را

در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند (وَاللّٰهُ خَبِيرٌ) و خدای داناست (بِمَا تَعْمَلُونَ ۝) بآنچه
می‌کنید در تیسیر است که عبد الله بن نبتل منافقی بود با رسول خدای عم نشست و برخاست کردی
و سخنان آن حضرت عم با یهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر عم در حجره بود از حجرات طاهره
و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی که دل او سرکش و متکبر بود و به نظر
شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت عم فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان
از صحابه تو و ابن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیت نازل شد (اَلَمْ تَرَ)
آیا نمی‌نگری (اِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا) بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند (قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ)
گروهی را که خشم گرفته است خدای (عَلَيْهِمْ ط) بر ایشان یعنی یهود (مَا هُمْ) نیستند منافقان (مِنْكُمْ) از
شما که مؤمنانید (وَلَا مِنْهُمْ لا) و نه از ایشان که جهودانند (وَيَحْلِفُونَ) و سوگند می‌خورند ایشان (عَلَى
الْكَذِبِ) بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام عم (وَهُمْ يَعْلَمُونَ لا) و ایشان می‌دانند که دروغ
می‌گویند (اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ) آماده کرده است خدای برای ایشان (عَذَابًا شَدِيدًا ۝) عذاب سخت در
دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (سَاءَ) بد است (مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ لا) آنچه هستند که می‌کنند و بر آن اصرار می‌نمایند (اِتَّخَذُوا) فرا گرفتند (اَيْمَانَهُمْ) سوگندانی چند را
که می‌خورند (جُنَّةً) سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان ماند (فَصَدُّوا) پس باز داشتند
مردمان را بوقت ایمنی خود (عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ) از راه خدای به فتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بد
دل می‌ساختند تا از جهاد متقاعد گردند (فَلَهُمْ) پس مر ایشان راست (عَذَابٌ مُهِينٌ ۝) عذابی خوار
کننده (لَنْ تُغْنِيَ) دفع نکند (عَنْهُمْ) از ایشان روز قیامت (اَمْوَالُهُمْ) خواستهای ایشان (وَلَا اَوْلَادُهُمْ)
و نه فرزندان ایشان (مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا ط) از عذاب خدای چیزی را (اُولٰئِكَ) آن گروه منافقان (اَصْحَابُ
النَّارِ ط) ملازمان دوزخ اند (هُمْ فِيهَا) ایشان در آن (خٰلِدُونَ ۝) جاوید ماندگان منافق نیز در خلود نار
حکم کافر دارد با آنکه درک ایشان از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت‌تر (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ
اللّٰهُ جَمِيعًا) یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای همه منافقان را از قبور ایشان (فَيَحْلِفُونَ لَهُ) پس
سوگند خورند برای خدای و اسلام و اخلاص خود (كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ) همچنانکه سوگند می‌خورند برای شما
(وَيَحْسَبُونَ) و آن روز می‌پندارند (اَنَّهُمْ) آنکه ایشان (عَلٰى شَيْءٍ) بر چیزی اند و کاری می‌کنند
که سوگند می‌خورند و خدای می‌فرماید که (اَلَا اِنَّهُمْ) بدانید بدرستیکه ایشان (هُمُ الْكٰذِبُونَ ۝) ایشانند

و دو روز از ایشان را مهلت داد ایشان به تهیهٔ سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کس را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون می روید بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شمایم یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت عم رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و آن منافق وعده وفا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت عم فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت باخود ببرید برین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که (هُوَ الَّذِي) او است آن خداوندی که از روی اذلال (أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا) بیرون کرد آنان را که کافر شدند (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل توریت یعنی بنی النضیر را (مِنْ دِيَارِهِمْ) از سراها و منزل ها که در زمین مدینه داشتند (لِأَوَّلِ الْحَشْرِ) در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمان را بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد و آن حشر دویم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد (مَا ظَنَنْتُمْ) شما گمان نداشتید ای مومنان (أَنْ يَخْرُجُوا) آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه به جهت بسیاری مردم و شجاعت و شوکت (وَظَنُّوا أَنَّهُمْ) و گمان بردند آنکه ایشان را (مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ) منع کننده و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان (مِنَ اللَّهِ) از فرود آمدن قضای خدای را بر ایشان (فَأَتَاهُمُ اللَّهُ) پس بیامد بدیشان عذاب خدای (مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا) از جایی که گمان نمی بردند (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) و بیفگند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد (يُخْرِبُونَ) خراب می کنند و بیفگنند (بُيُوتَهُمْ) خانهای خود را (بِأَيْدِيهِمْ) بدستهای خود (وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گویا مشرکان که خود بدست خود خراب کردند و بهتر است که چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را می کندند و هرچه ایشان را خوش می آید از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محال آن بر کنده می خواستند که باخود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بر آراستند و اظهار جلادت نموده دف ها می زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی به خیبر (فَاعْتَبِرُوا) پس

عبرت گیرید (يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) ای خداوند دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید (وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ) و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده است (عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ) بر ایشان بیرون شدن از خان و مان (لَعَذَّبَهُمْ) هر آینه عذاب می کرد ایشان را (فِي الدُّنْيَا) در این سرای بکشتن و برده گرفتن (وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) و مر ایشان راست تا جاودان در آن سرای (عَذَابُ النَّارِ) عذاب آتش دوزخ (ذَٰلِكَ) این عذابها مر ایشان را (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است که ایشان (شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ) دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمان ورزیدند (وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ) و هر که دشمن دارد خدای را (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدرستیکه خدای (شَدِيدُ الْعِقَابِ) سخت عقوبت است مر او را و امثال او را. آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند چهار از نخل عجوه و عبدالله بن سلام و ابو لیلی مازنی رض بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی چون انواع تمر را می برید و می گفت که بدین دل منافقان را می شکنم عبدالله بن سلام بهترین انواع آنرا می برید و می گفت می دانم که خدای تعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان می گذارم حق سبحانه آیت فرستاد که (مَا قَطَعْتُمْ) آنچه برید (مِنْ لِينَةٍ) از خرمابنان (أَوْ تَرَكْتُمُوهَا) یا بگذاشتید آنرا (قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا) ایستاده بر اصلهای خود (فَبِإِذْنِ اللَّهِ) پس بامر خدا است و به پسند وی برای آنکه تا شما را یاری دهد (وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ) و برای آنکه خوار گرداند جهودانرا که بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مخصوص فی شد یعنی تمام حصهٔ خاصهٔ پیغمبر بود علیه السلام پس آن حضرت علیه السلام هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناظر بآن است که آن را مخصوص بساخت و امام اعظم رح برین رفته و حق سبحانه درین باب می فرماید که (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ) و آنچه باز گرداند خدای (عَلَىٰ رَسُولِهِ) بر فرستادهٔ خود (مِنْهُمْ) از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت (فَمَا أَوْجَفْتُمْ) پس نتاختید (عَلَيْهِ) بر تحصیل آن (مِنْ خَيْلٍ) هیچ اسبی (وَلَا رِكَابٍ) و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید (وَلَٰكِنَّ اللَّهَ) و لیکن خدای بنصرت خود (يُسَلِّطُ رُسُلَهُ) مسلط و مستولی می سازد پیغمبران خود را (عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ) بر هر که می خواهد (وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان (قَدِيرٌ) توانا است

گاهی به سبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه می دهد و گاه به سببی پنهان چون القای ترس
و بیم در دل ایشان می افگند (مَا أَفَاءَ اللَّهُ) آنچه باز می گرداند خدای (عَلَىٰ رَسُولِهِ) بر پیغمبر خود
(مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ) از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود (فَلِلَّهِ) پس مر خدای را
است (وَلِلرَّسُولِ) و مر پیغمبر او را (وَلِذِي الْقُرْبَىٰ) و خداوندان قرابت را به نسبت پیغمبر
ع‍م (وَالْيَتَامَىٰ) و مر بی پدران محتاج را (وَالْمَسَاكِينِ) و درویشان را (وَابْنِ السَّبِيلِ ۝)
و راه گذریان را که بی مال باشند علما بر آنند که فی خاصهٔ پیغمبر بوده ع‍م و قسمت آن تعلق بوی داشته
و در زمان حیات خود نفقهٔ سنت اهل و عیال از آن می فرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت می نموده
و بعد از وفات آنحضرت ع‍م بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نام حق
سبحانه است بعمارت کعبه و سائر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آن را
بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله ع‍م اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است
و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد
در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای
خود تحفه اختیار کردندی و آن را صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت
آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته
گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی غنم را بردارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را
خاصهٔ پیغمبر ع‍م گردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی بیان کردیم
(كَيْ لَا يَكُونَ) تا نباشد آن فی (دُولَةً) گردان دست بدست (بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ) میان توانگران (مِنْكُمْ ط)
از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده
(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ) و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت (فَخُذُوهُ) پس فراگیرید آن را که حق
شما است (وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ) و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول (فَانْتَهُوا ۚ) پس باز ایستید از آن
و محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هرچه امر فرماید پیغمبر ع‍م بدان آن را فراگیرید
و فرمان برید و هرچه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او بحق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد
و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاک افتد

* بیت *

* آن کس که شد متابع رای تو قد نجا * و انکو خلاف امر تو ورزید قد هلک *

(وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط) و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او (إِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (شَدِیدُ الْعِقَابِ ۝) سخت عقوبت است بر مخالفان فرمان پیغمبر را (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِینَ) و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابنای سبیل است و درویشان هجرت کننده (الَّذِینَ أُخْرِجُوا) آنانکه بیرون کرده شده اند (مِنْ دِیَارِهِمْ) از سرا های ایشان که در مکه داشتند (وَأَمْوَالِهِمْ) و دور افتادند از مالهای خود (یَبْتَغُونَ) می طلبند (فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ) بخشش و بخشایش از خداوند خود (وَرِضْوَانًا) و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طلب رحمت و رضای حق بوده و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال خود نموده (وَیَنْصُرُونَ اللّٰهَ) و یاری می کنند دین خدای را بنفس و مال خود (وَرَسُولَهُ ط) و نصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری (أُولٰئِکَ) آن گروه مهاجران (هُمُ الصَّادِقُونَ ۝) ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل (وَالَّذِینَ) و دیگر برای آنانکه (تَبَوَّؤُا الدَّارَ) جای گرفتند در سرای هجرت (وَالْإِیمَانَ) و در دار ایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول عم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نموده در مدینه (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از هجرت مهاجران مراد انصار اند که در دیار خود ایمان آورده و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت پناه عم مساجد ساختند (یُحِبُّونَ) دوست می دارند (مَنْ هَاجَرَ) هر که هجرت کند (إِلَیْهِمْ) بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند (وَلَا یَجِدُونَ) و نیابند (فِی صُدُورِهِمْ) در دلهای خود (حَاجَةً) حسدی و حقدی و دغدغه (مِمَّا أُوتُوا) از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آن است که حضرت پیغمبر عم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و امتنان که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر می خواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طایفه مهاجران بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون روند آمده بکفایت امور معیشتی خود مشغول شوند سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده رض که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما آن می خواهد که اموال را به مهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر عم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان می فرماید که (وَیُؤْثِرُونَ) و ایثار می کنند و مقدم می نمایند مهاجران را (عَلٰی أَنْفُسِهِمْ) بر نفسهای خویش یعنی از خود باز می گیرند و بدیشان می دهند

۱ (وَلَوْ كَانَ بِهِمْ) و اگرچه هست ایشان را (خَصَاصَةٌ ۝) حاجت بآنچه ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن عمر رض نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه رض آوردند او را به درویشی دیگر که ازو محتاج تر بود فرستاد و او نیز بدیگری ایثار نموده همچنین تا هفت تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما آورده اند که از آن شش خصلت که جود مشتمل است بران صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آن است که کسی محتاج باشد به چیزی و دیگری مستحق آن باشد از خود باز گیرد و بوی بخشد

* رباعي *

* کریم کامل آن را می شناسم اندرین دوران * که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش *
* ز استغنای همت باوجود فقر بی برگی * ز خود واگیرد و سازد نثار بی نوایانش *

(وَمَنْ يُوقَ) و هرکه نگاه داشته شود (شُحَّ نَفْسِهِ) از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝) ایشانند رستگاران بافیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت (وَالَّذِينَ جَاءُوا) و آنانکه آمدند و می آیند (مِنْ بَعْدِهِمْ) پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رض اند تا روز قیامت (يَقُولُونَ) می گویند (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا) ای پروردگار ما بیامرز مرا (وَلِإِخْوَانِنَا) و مر برادران ما را که در دین (الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ) آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان (وَلَا تَجْعَلْ) و منه (فِي قُلُوبِنَا) در دلهای ما (غِلًّا) کینه و حسدی و خیانتی (لِلَّذِينَ آمَنُوا) برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر ع م (رَبَّنَا) آفریدگار ما (إِنَّكَ رَءُوفٌ) بدرستیکه تو مهربانی دعای ما مستجاب کن (رَحِيمٌ ۝) بخشنده ما را برحمت خود در زمره سابقان و اخیار گردانی علما گفته اند هرکرا کینه یکی از صحابه رض در دل باشد از اهل این آیت نیست از برین دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مر مومنان را بسه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هرکه بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج اند (أَلَمْ تَرَ) آیا نگاه نکردی (إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا) بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر می کنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما بشما موافقیم و در حرب که با محمد عم می کنید معاونت تام خواهیم کرد و آن نفاق با شما تا بحدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت می کنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان (يَقُولُونَ) می گویند (لِإِخْوَانِهِمُ)

ربع

ع ۵

مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که اخوت الکفر اند (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه کافر گردیدند
(مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل تورات که یهود اند قسم میخوریم (لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ) اگر بیرون کرده شوید
شما از دیار خویش (لَنَخْرُجَنَّ) هر آینه بیرون آئیم ما (مَعَكُمْ) با شما از روی دوستی و مصاحبت
(وَلَا نُطِيعُ) و فرمان نبریم (فِيكُمْ) در ایذا و آزار شما (أَحَدًا) یکی را که محمد است یا هیچکس از مسلمانان
را در خلاف شما اطاعت نکنیم (أَبَدًا لا) همیشه (وَإِنْ قُوتِلْتُمْ) و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان
با شما قتال کنند (لَنَنْصُرَنَّكُمْ ط) هر آینه یاری کنیم شما را (وَاللَّهُ يَشْهَدُ) و خدای گواهی می دهد
که ایشان یعنی منافقان (إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝) بدرستیکه ایشان دروغگویانند (لَئِنْ أُخْرِجُوا) اگر بیرون
کرده شوند یهود از مدینه (لَا يَخْرُجُونَ) بیرون نمی روند منافقان (مَعَهُمْ ج) با ایشان و موافقت نمی کنند
(وَلَئِنْ قُوتِلُوا) و اگر کارزار کنند با ایشان (لَا يَنْصُرُونَهُمْ ج) منافقان یاری نمی دهند ایشان را (وَلَئِنْ
نَصَرُوهُمْ) و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان (لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ قف)
هر آینه پس باز گردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند (ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ۝) پس بعد از هزیمت
ایشان نمی نصر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند (لَأَنْتُمْ)
هر آینه شما مؤمنانید (أَشَدُّ رَهْبَةً) سخت ترید از جهت ترس (فِي صُدُورِهِمْ) در دلهای ایشان
(مِنَ اللَّهِ ط) از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای (ذَٰلِكَ) آن خوف و خشیت
از شما مر ایشان را (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است که ایشان (قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝) گروهی اند که نمی دانند
عظمت خدای را اجلال ملاحظه و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی (لَا يُقَاتِلُونَكُمْ) کارزار نمی کنند با شما
(جَمِيعًا) همه ایشان یعنی جهودان و منافقان (إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ) مگر در دیهها استوار کرده بخندق
و برج و باره (أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ ط) یا از پس دیوارها بسبب تنگ و تبر یعنی ایشان را قوت آنکه روی
بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشان است بلکه (بَأْسُهُمْ) کارزار
ایشان (بَيْنَهُمْ) میان یکدیگر چون حرب می کنند (شَدِيدٌ ط) سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول
حرب کند بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افگنده
طاقت مقاتله و مواجهه و مقابله ندارند (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا) تو پنداری یهود و منافقان را همه مجتمع و متفق
در رای و تدبیر (وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ط) و حال آنکه دلهای ایشان پراگنده و پریشان است زیرا که عقاید
و مقاصد ایشان مختلف افتاده (ذَٰلِكَ) آن وصفهای بد که ایشان راست (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است

که ایشان (قَوْمٌ لَّا یَعْقِلُونَ) گروهی اند که تعقل نمی کنند و درنمی یابند آن چیزرا که صلاح ایشان در آن
است پس مثل یهود (کَمَثَلِ الَّذِینَ) همچون مثل آنان است که بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از
ایشان (قَرِیبًا) بزمانی نزدیک (ذَاقُوا) بچشیدند (وَبَالَ أَمْرِهِمْ ج) بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر
معصیت مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصهٔ هلاک گشتند (وَلَهُمْ) و مر
ایشان را است با وجود خواری دنیا (عَذَابٌ أَلِیمٌ ۝) عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در
فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن (کَمَثَلِ الشَّیْطَانِ) همچون مثل شیطان است (إِذْ قَالَ)
چون گفت (لِلْإِنْسَانِ اکْفُرْ ج) مرکافررا که بر کفر خود ثابت باش که من یار و همدار توام (فَلَمَّا کَفَرَ)
پس چون ثبات به کفرورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت (قَالَ) گفت شیطان
(إِنِّی بَرِیءٌ مِّنْکَ) من بیزارم از تو (إِنِّی) بدرستیکه من (أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ ۝) می ترسم
از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل و در آن وقت که ابوجهل
ببدر متوجه بود و از قبیلهٔ کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده
گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملایکه بمدد اهل اسلام
نازل می شوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سورهٔ انفال این قصه مذکور شده و بعضی
برانند که شیطان اسم جنس است اسم ابلیس و مراد از انسان برصیصای راهب و ابلیس او را بر کفر
داشت و در آخر بیزاری کرد از وی و این حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال خدایرا
عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابلیس مهم اغوا و اضلال او بر ذمهٔ خود گرفته بیامد بصورت
آدمی و در صومعهٔ او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابلیس
عزیمت رفتن کرد و کلمهٔ چند جهت شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت ابلیس بشهر آمده شخصی
را خفه کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست
آن کس را بصومعهٔ برصیصا آوردند و وی برو دمید شیطان دست از وی باز گرفت و شفا یافت القصه
ابلیس مردمان را ببلا مبتلا و مخبل می ساخت و بر برصیصا ارشاد می نمود بکلمات او می گذاشت تا دختر
ملک را متمرض شد و او را بصومعهٔ زاهد آوردند او دعا کرد و ابلیس او را بگذاشت صحت یافت دختر را
بزاهد سپردند و ابلیس زاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت
و ابلیس برادرانش را بران مطلع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ابلیس بهمان صورت اول خود را

بروظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا تر اخلاص کنم زاهد سجده کرد وا بیض از و بیزاری نمود و آن
بلی سعادت بعد از ان همه عبادت بو رطهٔ شقاوت ابدی گرفتار گشت * نظم *

* غافل مشو که مرکب مردان مرد وار * در سنگ لاخ وسوسه پیها بریده اند *
* نومید هم مباش که رندان باده نوش * ناگه بیک خروش به منزل رسیده اند *

(فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا) پس هست آخرکار آن شیطان وانسان (اَنَّهُمَا) آنکه ایشان هر دو (فِي النَّارِ)
در آتش دوزخ باشند (خَالِدَيْنِ فِيهَا ط) جاوید ماندگان در ان (وَذٰلِكَ) وخلود در آتش (جَزَاءُ
الظّٰلِمِينَ ۝) پاداش کافران است (يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا) ای آن کسانیکه گرویده اند (اتَّقُوا اللّٰهَ) ٦
بترسید از عذاب خدای وبد و باز گردید (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ) و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند (مَّا قَدَّمَتْ) آن ع
چیز اکه پیش فرستاده است (لِغَدٍ ج) برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات وطاعت کرده شکر
گذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند) و پشیمان شود (وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط)
و بترسید و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر برای تاکید است یا اول در ادای واجبات است بقرینهٔ
اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه می گوید (اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ) بدرستیکه خدای داناست (بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝)
بآنچه می کنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت است باصل تقوای و دوم بکمال آن با اول
تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوای خواص و آن اجتناب بود از هرچه مادون حق است

* بیت * * اصل تقوی که زاد این راه است * ترک مجموع ماسوی الله است *

(وَلَا تَكُوْنُوْا) و مباشید ای مومنان (كَالَّذِيْنَ) مانند آنانکه (نَسُوا اللّٰهَ) بگذاشتند امر خدای را چون
یهود و منافقان و اهل شرک (فَاَنْسٰهُمْ) پس خدای فراموش گردانید بر ایشان (اَنْفُسَهُمْ ط) نفسهای
ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند نیز در توفیق برروی ایشان در بست و سهل بن
عبد الله گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت
(اُولٰٓئِكَ) آن گروه (هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝) ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمان برداری (لَا يَسْتَوِيْٓ) برابر
نیستند نزدیک خدای (اَصْحٰبُ النَّارِ) یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند
(وَاَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ط) و یاران اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل
کردند (اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ۝) یاران بهشت یعنی کسان از ایشانند رستگاران یعنی از
عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته (لَوْ اَنْزَلْنَا) واگر می فرستادیم ما (هٰذَا الْقُرْاٰنَ) این قرآن را

(عَلَىٰ جَبَلٍ) بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم (لَرَأَيْتَهُ) هر آینه میدیدی تو او را (خَاشِعًا) ترسنده و فرمان برنده (مُتَصَدِّعًا) شگافته و از هم ریخته (مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ ط) از ترس خدای و از هیبت وعیدی که در وی است یعنی کوه با آن بزرگی و سختی اگر از قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و از چشم چشمه باران کردی و دلهای سنگین کافران از آن متأثر نمی شوند * بیت *

• ای دل سنگین تو یک ذره سوهان گیر نیست * * نفس کافرکیش تو از ترک عصیان سیر نیست •

(وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ) و این مثلها (نَضْرِبُهَا) بیان می کنیم (لِلنَّاسِ) برای تنبیه مردمان (لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ •) شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن (هُوَ اللّٰهُ) آن خدای که فرستاده است قرآن (الَّذِي) آن خدای که (لَا إِلٰهَ) نیست معبودی مستحق عبادت (إِلَّا هُوَ ج) مگر او (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ج) دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم معدوم و موجود یا غیبیات و مشهودات یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود (هُوَ الرَّحْمٰنُ) اوست بزرگ بخشش که رحمت عامهٔ سابقه او احاطهٔ جمیع خلق نموده در دنیا (الرَّحِيمُ •) بسیار بخشایش که رحمت خاصهٔ او به مومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رؤیت و رضوان (هُوَ اللّٰهُ) او است خدای (الَّذِي) آن خدای که هیچ وجه (لَا إِلٰهَ) نیست خدای سزای پرستش (إِلَّا هُوَ ج) مگر وی (الْمَلِكُ) پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصئون است و کمال صفاتش با استغنای مطلق مقرون (الْقُدُّوسُ) پاک از شوائب نقائص و معائب و منزه از طرق آفات و نوائب (السَّلَامُ) سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل (الْمُؤْمِنُ) ایمن کنندهٔ مومنان از عقوبت نیران یا دادهی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان (الْمُهَيْمِنُ) گواه راست بر هرچه خلق کنند یا نگاهبان ایشان یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمی است از اسمای الهی که تازیان آن غه خدای اند (الْعَزِيزُ) غالب در حکم یا بخشندهٔ عزت (الْجَبَّارُ) بزرگوار یا شکنندهٔ کامها یا باصلاح آرنده کارهای در هم شکسته (الْمُتَكَبِّرُ ط) مستحق کبریا و عظمت (سُبْحَانَ اللّٰهِ) پاک است خدای (عَمَّا يُشْرِكُونَ •) از آنچه شریک می سازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند (هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ) اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کنندهٔ خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت (الْبَارِئُ) آفریدگار یعنی ظاهر کنندهٔ اعیان و آورنده از عدم بوجود (الْمُصَوِّرُ) بخشنده صورت مر مخلوقات را (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ط) مراو راست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحق باشد (يُسَبِّحُ لَهُ) بپاکی یاد

می کند مراورا (مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ج) آنچه هستند در آسمانها و زمین واز همه نقائص او را منزه و مقدس می دانند (وَهُوَ الْعَزِيْزُ) واوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد (الْحَكِيْمُ ۝) صواب کار در کردار وگفتار خود که هرچه گوید او کند بروجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت پناه عم اسم اعظم از جبرئیل عم پرسیدند جواب داد که علیک باخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید ودقائق وحقائق این اسمای وحظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید ومن الله الاعانة والتائید

سورة الممتحنة مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي ثلث وعشر آية

حضرت پیغمبر عم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رض که از مهاجران بود مکتوبی به قریش نوشته ازان عزم اعلام نمود وجبرئیل عم آن حضرت را خبر نمود وعلی وزبیر ومقداد را رض حکم شد تا بروضه خاخ رفتند ومکتوب را از ساره که موالات ابی عمرو بن الضیفی بود بستده بخدمت آوردند حضرت عم مر حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه بر من داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که من مومنم بخدا ورسول واز دین اسلام برنگشته ام اما چلیت قریشم نه از نفس ایشان وهیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل وولد ومال من نماید بخلاف سایر مهاجران که آنجا قربا دارند خواستم که حقی بریشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت وفاروق رض در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر عم گفت ای عمر ادرا امر بخانی که او از اهل بدر است وحق سبحانه بدریان را مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگاه آیت نازل شد که (يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) ای کسانی که گرویده اید (لَا تَتَّخِذُوْا) فرا می گیرید (عَدُوِّيْ وَعَدُوَّكُمْ) دشمنان مرا و اعادی خود را (اَوْلِيَاءَ) دوستان (تُلْقُوْنَ) می فرستید و القا می کنید (اِلَيْهِمْ) بسوی دشمنان من وشما اخبار حبیب مرا (بِالْمَوَدَّةِ) بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افگنید (وَقَدْ كَفَرُوْا) وحال آن است که دشمنان کافر شده اند (بِمَا جَاءَكُمْ) بآن چیزی که آمده است بشما (مِّنَ الْحَقِّ ج) از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبر عم است (يُخْرِجُوْنَ الرَّسُوْلَ) بیرون می کنند پیغمبر را از مکه (وَاِيَّاكُمْ) وشما را نیز اخراج می نمایند (اَنْ تُؤْمِنُوْا) برای آنکه شما می گروید (بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ ط) بخدای که آفریدگار شما است وایشان به سبب ایمان شما را از

دیار شما بیرون می کنند پس ایشان را بدوستی می گیرید (ان کنتم خرجتم) اگر هستید شما که بیرون
آمده اید از وطنهای خود (جهادا فی سبیلی) از بهر جهاد در راه من (وابتغاء مرضاتی) و برای طلب
خشنودی من (تسرون الیهم) راز می گوئید یعنی سخنان سوی ایشان می فرستید (بالمودة ق)
بدوستی در لباس نصیحت (وانا اعلم) و من داناترم از شما (بما اخفیتم) بآنچه پنهان می کنید از
مودت اعدا (وما اعلنتم ط) و آنچه ظاهر می سازید از اعتذار (ومن یفعله) و هر که بکند این کار یعنی فرا گیرد
از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان (منکم) از شما (فقد ضل) پس بدرستیکه گم
کرده است (سواء السبیل) راه راست را (ان یثقفوکم) اگر بیابند شمارا کفار که یعنی بر شما قادر
گردند و ظفر یابند شما را اسیر سازند (یکونوا) باشند (لکم اعداء) مر شما را دشمنان یعنی القای
مودت فائده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند (ویبسطوا الیکم) و بگشایند بسوی شما (ایدیهم)
دستهای خود را بزدن و کشتن (والسنتهم) و بگشایند زبانهای خود را بشما (بالسوء) ببدی یعنی
دشنام و فحش (وودوا لو تکفرون ط) و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند (لن تنفعکم)
سود نخواهند داشت شما را (ارحامکم) خویشان شما (ولا اولادکم ط) و نه فرزندان شما یعنی
امروز بسوالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند می کنید و ایشان نفع نخواهند
رسانید بشما (یوم القیمة) روز رستخیز (یفصل) جدا کند خدای در ان روز (بینکم ط) میان شما
و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مومنان را به بهشت برد (والله بما تعملون) و خدای بدانچه
شما می کنید از دوستی و دشمنی (بصیر) بیناست و بران جزا خواهد داد (قد کانت) بدرستیکه
هست (لکم) مر شما را ای مومنان (اسوة حسنة) سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد (فی ابراهیم) در
سخنان ابراهیم علیه السلام (والذین معه ج) و آنانکه یاری بوده اند از اهل ایمان (اذ قالوا لقومهم)
یاد کنید چون ابراهیم و مومنان قوم را گفتند مرگروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید (انا برءؤا)
بدرستیکه ما بیزاریم (منکم) از شما که بت پرستید (ومما تعبدون) و دیگر بیزاری می کنیم
از آنچه می پرستید (من دون الله ز) بجز خدای (کفرنا بکم) کافر شدیم بدین شما یا معبود
شما (وبدا) و آشکارا شد (بیننا وبینکم) میان ما و شما (العداوة) دشمنی بدل (والبغضاء)
و دشمنی بدست یعنی محاربه (ابدا) همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما و شما بدست و
دل (حتی تؤمنوا) تا وقتیکه ایمان آرید (بالله وحده) بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه

پندمی دهد مومنان را که در تبرا از ایشان شرک اقتدا با براهیم عم کنید (إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ) مگر در ان سخن ابراهیم عم که گفت (لِأَبِيهِ) مر پدر خود را که بوعده ٔ استغفار که با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده (لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ) هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو (وَمَا أَمْلِكُ) و مالک نیستم ای پدر (لَكَ) برای تو یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو (مِنَ اللَّهِ) از عذاب خدای (مِنْ شَيْءٍ ط) هیچ چیز اگر بخدای بازنگروی خلاصه سخن آن است که اقتدا باید کرد به حضرت ابراهیم علی نبینا عم در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل عم و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا) بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم (وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا) و بسوی تو بازگشتیم (وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ٥) و بسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آن است که این دعا تتمه قول ابراهیم عم نیست بلکه حق سبحانه مومنان را بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه مودت بادشمنان کردید گوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم

* مثنوی *

* سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم * * از همه باز آمدیم و باتو نشستیم *

* هر چه نه پیوند یار بود بریدیم * * هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم *

(رَبَّنَا) ای آفریدگار ما (لَا تَجْعَلْنَا) مگردان ما را (فِتْنَةً) محل برگماشتن (لِلَّذِينَ كَفَرُوا) برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشان را بر ما گماره و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن (وَاغْفِرْ لَنَا) و بیامرز ما را (رَبَّنَا ٥) ای پروردگار ما (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ) بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن (الْحَكِيمُ ٥) داناء در کار خود پس ما را بیامرز (لَقَدْ كَانَ) بدرستیکه هست (لَكُمْ) مر شما را (فِيهِمْ) در ابراهیم عم و قوم او (أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) خصلتی نکو که پیروی کنید آنرا که او برای ناگیداست در اقتدا با براهیم علی نبینا وعلیه السلام یاور اول اقتداست بر اقوال او و دوم ثانی بافعال واین اقتداست (لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) مر کسی را که امید دارد در رضای خدای (وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ط) و پاداش روز قیامت را یا مترسد از خدای و روز بازپسین (وَمَنْ يَتَوَلَّ) و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ) پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است (الْحَمِيدُ ٥) ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرق بودند در مکه شق ...

۸ ع وعده فرموده که (عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّجْعَلَ) شاید که خدای پیدا کند (بَيْنَكُمْ) میان شما (وَبَيْنَ الَّذِيْنَ)
ومیان آنکه (عَادَيْتُمْ) دشمن داشتید (مِنْهُمْ) از کفار مکه (مَّوَدَّةً ط) دوستی و یاری و آن چنان بود که
ابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام
آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تام پیدا شد (وَاللّٰهُ قَدِيْرٌ ط) و خدای تواناست بر آنکه دشمنی
را بدوستی بدل کند (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ) و خدای آمرزنده است کسانی را که موالات کرده با ایشان قبل از
نهی (الرَّحِيْمُ ۝) مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت
پیغمبر ص عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه در بارهٔ
ایشان فرمود (لَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ) نهی نمی کند خدای شما را ای مومنان (عَنِ الَّذِيْنَ) از آنانکه ایشان
(لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ) کارزار نکرده اند با شما (فِي الدِّيْنِ) در کار دین و ملت (وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ) و بیرون نکردند
شما را (مِّنْ دِيَارِكُمْ) از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخلی نه نموده اند یا
مراد زنان و کودکان اند که ایشان را در قتال و اخراج چندان مدخلی نیست می فرماید که خدای باز نمی دارد
شما را (اَنْ تَبَرُّوْهُمْ) از آنکه نیکوئی کنید با ایشان (وَتُقْسِطُوْٓا اِلَيْهِمْ ۝) و از آنکه عدل کنید یا بفرستید
قسطی بهره برای ایشان (اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ ۝) بدرستیکه خدای دوست دارد عدل کنندگان را
(اِنَّمَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ) جز این نیست که حق سبحانه نهی می کند شما را (عَنِ الَّذِيْنَ قَاتَلُوْكُمْ) از آنانکه کارزار
کرده باشند (فِي الدِّيْنِ) در دین خدای (وَاَخْرَجُوْكُمْ) و بیرون کردند شما را (مِّنْ دِيَارِكُمْ) از سراهای
شما (وَظٰهَرُوْا) و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی (عَلٰٓى اِخْرَاجِكُمْ) بر بیرون کردن شما از
خان و مان شما یعنی مشرکان که بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که بسعی اخراج کردند و جمعی که
یار و اعیان بودند باز می دارد خدای شما را (اَنْ تَوَلَّوْهُمْ ج) از آنکه دوستی کنید با ایشان
(وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ) و هر که دوست دارد ایشان را (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه دوست دارندگان (هُمُ
الظّٰلِمُوْنَ ۝) ایشان ستمکاران اند که وضع دوستی در غیر موضع می کنند چه دوستی با خدای می باید
و با دوستان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید * بیت *

* با سلامت ز دوستان دغاباز حیله ساز * یاری طلب که طالب نقش و قابد *

آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شرط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آن
حضرت ع م او را به کفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابد قریش او را

بازگردانند هنوز آن حضرت علیه السلام در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از آن
جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر مخزومی میرسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که
هر که از ما بتو آید باز دهی. جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان
و روا نیست که مومنات را به مشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که (یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا) ای
گروه گرویدگان (اِذَا جَآءَكُمُ الْمُؤْمِنٰتُ) چون بیایند بشما زنان گرویده (مُهٰجِرٰتٍ) هجرت کننده
از دار کفر بدار ایمان (فَامْتَحِنُوْهُنَّ ط) پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن
ایشان از دشمنی شوهر نبوده و در عشق دیگری سبب آمدن نه شده و بهیچ غرضی از اغراض دنیوی وابسته
نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند (اَللّٰهُ اَعْلَمُ) خدای داناتر است (بِاِيْمَانِهِنَّ ج)
بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر اما چون حکم شرع ظاهر است ایشان را سوگند دهید (فَاِنْ
عَلِمْتُمُوْهُنَّ مُؤْمِنٰتٍ) پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مومنه اند (فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ) پس
بازگردانید ایشان را (اِلَى الْكُفَّارِ ط) بسوی شوهران ناگرویده ایشان (لَا هُنَّ) نه ایشان یعنی این
زنان (حِلٌّ لَّهُمْ) حلال اند مر آن کافران را (وَلَا هُمْ) و نه آن کافران (يَحِلُّوْنَ لَهُنَّ ط) حلال می شوند
مر این زنان را چه تباین دارین جدائی افگنده است میان ایشان (وَاٰتُوْهُمْ) و بدهید شوهران ایشان را
(مَّآ اَنْفَقُوْا ط) از آنچه خرج آن زن کرده باشند از کاوین پس حضرت پیغمبر علیه السلام سبیعه را سوگند داد
و آنچه مسافر از مهر بوی داده بود گرفته باز گشت و آیت آمد (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ) و هیچ بزه و گناهی نیست
بر شما (اَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ) آنکه بخواهید این زنان مهاجره را (اِذَآ اٰتَيْتُمُوْهُنَّ) چون بدهید ایشان را
(اُجُوْرَهُنَّ ط) مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض او را بخواست و دیگر آیت آمد که (وَلَا تُمْسِكُوْا)
و چنگ در مزنید (بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ) بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه
طلاق بدهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که (وَسْـَٔلُوْا)
و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران (مَآ اَنْفَقْتُمْ) آنچه خرج کرده آید از مهر و (وَلْيَسْـَٔلُوْا)
و باید که بخواهند کافران از شما (مَآ اَنْفَقُوْا ط) آنچه خرج کرده اند از مهر ازواج مهاجرات خود یعنی
عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هریک باید که رد کند مهر را که
بصاحب خود داده اند (ذٰلِكُمْ) آنچه ذکر کرده شد (حُكْمُ اللّٰهِ ط) فرمان خدای است (يَحْكُمُ) حکم می کند
خدای بآن (بَيْنَكُمْ ط) میان شما (وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ) و خدای داناست بمصالح شما (حَكِيْمٌ ۝) حکم کننده بآنچه

محض حکمت است بعد از نزول آیت مومنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان وکفار از ادای
مهر مرتدات ابا نمودند آیت آمد که (وَإِنْ فَاتَكُمْ) واگر فوت شود ای مومنان از شما (شَيْءٌ) جزی (مِنْ
أَزْوَاجِكُمْ) یکی از زنان شما (إِلَى الْكُفَّارِ) بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست شما
نیاید (فَعَاقَبْتُمْ) پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید (فَآتُوا
الَّذِينَ ذَهَبَتْ) پس بدهید آنان را که رفته اند (أَزْوَاجُهُمْ) زنان ایشان بدار الکفر و مهر یافته اند
از شوهران کافران زنان (مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا ط) مانند آنچه انفاق کردند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس
رض نقل می کند که شش تن از زنان مومن مهاجر مرتده شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول عم مهور
ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد (وَاتَّقُوا اللَّهَ) و بترسید از عذاب خدای (الَّذِي أَنْتُمْ
آن خدای که شما (بِهِ مُؤْمِنُونَ ۝) بدو گرویده اید حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع
گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم عم از بیعت رجال فارغ گشت
زنان نیز بمبایعت میل کردند آیت آمد که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای خبر کننده یا ای بلند قدر (إِذَا جَاءَكَ
الْمُؤْمِنَاتُ) چون بیایند بتو زنان گرویده (يُبَايِعْنَكَ) بیعت کنند با تو (عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ) بر آنکه
شرک نیارند و شریک نگیرند (بِاللَّهِ شَيْئًا) با خدای چیزی را (وَلَا يَسْرِقْنَ) و دزدی نه کنند (وَلَا يَزْنِينَ)
و زنا نکنند (وَلَا يَقْتُلْنَ) و نه کشند (أَوْلَادَهُنَّ) فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک می کردند یا قصد بچه
که در شکم دارند نه کنند و او را نیفگنند (وَلَا يَأْتِينَ) و نیاید (بِبُهْتَانٍ) بدروغی که از روی جهل
(يَفْتَرِينَهُ) بر بافته اند آن را (بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ) میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده
را بیارند بدروغ بر شوهران نهند و در دست و پای خود آورده می پرورند (وَلَا يَعْصِينَكَ) و عاصی نه شوند
در تو (فِي مَعْرُوفٍ) در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن
و چون بدین شروط بیعت کنند (فَبَايِعْهُنَّ) پس بیعت کن با ایشان عایشه رض فرموده که پیغمبر عم
با زنان به سخن بود و دست آن حضرت عم دست هیچ زن را نسوده قولی آن است که زنان دست
در قدح آب فرو بردند و بعد از ان حضرت عم دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امیمه
خواهر خدیجه را رض فرموده تا بیعت زنان فرا گرفت (وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ ط) و طلب آمرزش کن برای
زنان مبایعه از خدای (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) بتحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند
(رَحِيمٌ ۝) مهربان برایشان که توفیق توبه و ایمان داده بزرگی فرموده که مردم می گویند رحمت موقوف

است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من می گویم ایمان موقوف است بر رحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نه بخشد کسی بدولت ایمان نرسد * بیت *

* بی رحمت آن بار ز دوزخ نرهند * * توفیق عزیز است بهر کس ندهند *

بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی می کردند و خبر اهل اسلام بدیشان می گفتند آیت آمد که (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ای گروه مومنان (لَا تَتَوَلَّوْا) دوستی مکنید (قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ) با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان (قَدْ یَئِسُوا) هر آینه که نا امید شده اند یعنی یهود (مِنَ الْآخِرَةِ) از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعمت رسول عم ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخری نخواهد بود لاجرم نا امید اند از ان (کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ) همچنانکه نا امید شدند کافران (مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یهود نا امید اند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

سورة الصف مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ۝ وهي اربع عشر آیة

ع (سَبَّحَ لِلَّهِ) پاک و بی عیب گفت مر خدای را (مَا فِی السَّمَاوَاتِ) آنچه در آسمانها است از علویات (وَمَا فِی الْأَرْضِ) و آنچه در زمین است از سفلیات (وَهُوَ الْعَزِیزُ) و او غالب است که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد (الْحَکِیمُ ۝) درست کار که خلل بافعال او راه نیابد وسیاطی آورده که اصحاب کرام رض گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الایة حضرت رسول عم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و باعلی علیین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه رض از مودت کراهت داشتند آیت آمد که (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ای کسانی که ایمان آورده اید (لِمَ تَقُولُونَ) چرا می گوئید (مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝) آن چیز را که نمی کنید (کَبُرَ) بزرگ است (مَقْتًا) از روی خشم (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدای (أَنْ تَقُولُوا) آنکه بگوئید (مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝) آنچه نخواهید کرد و بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است و بآن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرماید و خود ترک نماید این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر عم در شب معراج دیده که لبهای جمعی کسان بمقراض آتشی می برید اند * رباعیة *

* از من بگوی عالم تفسیر گوی را * * گر در عمل نکوشی نادان مفسری *

* بار درخت علم ندانم بجز عمل * * با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری *

(إِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ) دوست دارد آنان راکه کارزار کنند (فِي سَبِيلِهِ) در راه وی (صَفًّا) صف زده در برابر خصم (كَأَنَّهُمْ) گویا ایشان در استحکام (بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ ۝) بنائی اند ریخته از ارزیر کنایت است از ثبات قدم ایشان در معرکهٔ حرب و بیکدیگر باز چسپیدن (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ) و یاد کن آن راکه گفت موسی عم (لِقَوْمِهِ) مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت (يَا قَوْمِ) ای قوم من (لِمَ تُؤْذُونَنِي) چرا می رنجانید مرا بنا شنودن فرمان من (وَقَد تَّعْلَمُونَ) و براستی می دانید (أَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ) آنکه من فرستادهٔ خدایم (إِلَيْكُمْ ط) بسوی شما و برسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من بر ندایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و عم نشنودند (فَلَمَّا زَاغُوا) پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی عم (أَزَاغَ اللّٰهُ) بگردانید خدای (قُلُوبَهُمْ ط) دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک ساخت (وَاللّٰهُ) و خدای (لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۝) راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دایرهٔ فرمان (وَإِذْ قَالَ) و یاد کن آنرا نیز که گفت (عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ) عیسی پسر مریم مر قوم خود را که (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) ای فرزندان یعقوب عم (إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ) بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم (إِلَيْكُم) بسوی شما به حجت و برهان (مُّصَدِّقًا) در حالتیکه باور دارنده ام (لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ) مر آن چیزرا که پیش من است (مِنَ التَّوْرَاةِ) از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خدا است (وَمُبَشِّرًا) و مژده دهنده ام (بِرَسُولٍ يَأْتِي) بفرستادهٔ که می آید بدین کامل و شرع شامل (مِن بَعْدِي) از پس زمان من (اسْمُهُ أَحْمَدُ ط) نام او احمد عم یعنی ستاینده تر و ترجمهٔ کلام عیسی علی نبینا و عم بدین وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است در تبیان آورده که اسم آن حضرت عم بسریانی مُنحَمَنّا است و معنی او آنکه بفرستد خدا بشما او را بعد از مسیح (فَلَمَّا جَاءَهُم) پس آن هنگام که آمد عیسی عم بدیشان (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزات روشن چون احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص (قَالُوا) گفتند بیشتر بنی اسرائیل (هَٰذَا) اینکه او با ما می نماید (سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝) جادوی است آشکارا یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست که سحر می کند (وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ستمگار تر (مِمَّنِ افْتَرَىٰ) از کسیکه بربندد (عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ) بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما

بر انند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت
ایشان قبول خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت
بتان در بارهٔ کفار (وَهُوَ يُدْعٰى) و حال آنکه آن مفتری خوانده می شود یعنی پیغمبر عم او را می خواند
(اِلَى الْاِسْلَامِ ط) بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی (وَاللّٰهُ
لَا يَهْدِي) و خدای راه ننماید بر ستمکاری (الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ۝) گروه ستمکاران را در لباب آورده
که چند روزی وحی بر حضرت رسول عم فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه
یهود که خدای محمد عم نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت ماب
عم عرض نمودند و غبار ملال بر آینهٔ دل مبارک آن حضرت عم نشست. جبرئیل عم بجهت رفع آن
آیت آورد که (يُرِيْدُوْنَ) می خواهند یهود (لِيُطْفِـُٔوْا) تا فرو نشانند (نُوْرَ اللّٰهِ) نور خدای را که دین
کتاب او است یا نور رسول او (بِاَفْوَاهِهِمْ) بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه
(وَاللّٰهُ مُتِمٌّ) و خدای تمام گرداننده است (نُوْرِهٖ) نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را اقبال از قیام
قیامت (وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ۝) واگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست
در اطفای چراغ صدق و صواب هم چون ارادت خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب جهان تاب

* رباعی * * شب پرک خواهد که نبود آفتاب * * تا به بیند دیدهٔ او هرزه و بوم *
* دست قدرت هر صباحی شمع مهر * * بر فروزد کوری خفاش شوم *

(هُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ) او است آن خدای که فرستاد (رَسُوْلَهٗ) پیغمبر خود را (بِالْهُدٰى) به چیزی که
سبب هدایت است یعنی قرآن (وَدِيْنِ الْحَقِّ) و بکیش راست که ملت حنیفه است (لِيُظْهِرَهٗ) تا
غالب گرداند این دین را (عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ) بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی عم که همه اهل
زمین دین اسلام قبول کنند (وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ع) و هرچند کاره باشند مشرکان اظهار دین محمد مصطفی عم
۱۰ ع را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک (يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) ای گروه گرویدگان (هَلْ اَدُلُّكُمْ)
آیا دلالت کنم شما را (عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ) بر بازرگانی که باز رهاند شما را (مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝) از عذابی
دردناک پس بیان تجارت می کند که (تُؤْمِنُوْنَ) خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آن است
که ثابت باشید بر ایمانی که دارید (بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ) بخدای و به فرستادهٔ او (وَتُجَاهِدُوْنَ) و جهاد نمائید با
دشمنان (فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ) در راه خدای (بِاَمْوَالِكُمْ) بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان

بخرید (وَأَنْفُسِكُمْ) و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید (ذٰلِكُمْ) آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است مر شما را از معاملات مربحه (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لا) اگر هستید شما که دانید طریق تجارات تحقیقی را بمنزلی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبد الله تستری قدس سره نقل می کند که پسر وی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدر تست والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدرش هم نبودی این اشارت بمرتبه فنا است و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا

* رباعي *

* تا چند بہ بازار خودی هست شوی * * بشتاب که از جام فنا مست شوی *

* از مایه و سود دو جهان دست بشوی * * سود تو همان بس که تهی دست شوی *

پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید (يَغْفِرْ لَكُمْ) بیامرزد خدای مر شما را (ذُنُوبَكُمْ) گناهان گذشته شما در دنیا (وَيُدْخِلْكُمْ) و در آرد شما را در عقبی (جَنّٰتٍ تَجْرِي) بوستانها که می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ) از زیر اشجار آن جویها (وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً) و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد (فِي جَنّٰتِ عَدْنٍ ط) در بوستانها جاویدی که دار اقامت است (ذٰلِكَ) آن مغفرت و ادخال بهشت (الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لا) رستگاری است بزرگ (وَأُخْرٰى تُحِبُّونَهَا ط) و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آن را دوست می دارید (نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ) نصرتی از خدای برقریش (وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ط) و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و فتح نظر به جمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس و غنائم این فتح معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکت است کمال قال (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝) و بشارت ده ای محمد عم مؤمنان را به نصرت در دنیا و به جنت در آخرت (يٰأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا) ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را می فرماید (كُونُوا) باشید (أَنْصَارَ اللّٰهِ) نصرت کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد عم طلب نصرت کن از قوم خود (كَمَا قَالَ) هم چنانکه طلب نصرت فرمود و گفت (عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيّٖنَ) عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند در دین او

بر همه سبقت داشتند (مَنْ اَنْصَارِيْ) کیستند یاران نصرت کنندگان من توجه نمودگان با من (اِلَى اللّٰهِ ط) بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای (قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ) گفتند حواریان که در دین راه (نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ) مائیم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا وعم بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند (فَاٰمَنَتْ) پس ایمان آوردند به سبب دعوت ایشان (طَّآئِفَةٌ مِّنْۢ بَنِيْٓ اِسْرَآئِيْلَ) گروهی از بنی اسرائیل بعیسی عم و او را بنده و رسول خدای دانستند (وَكَفَرَتْ طَّآئِفَةٌ ۚ) و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر عم مبعوث شد موافق همه مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه معونت یافتند و حق سبحانه فرمود (فَاَيَّدْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گرویدند بعیسی عم و رسالت و عبودیت او (عَلٰى عَدُوِّهِمْ) بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او (فَاَصْبَحُوْا) پس گشتند مومنان (ظٰهِرِيْنَ) غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي احدى عشرة آية

ع ١١ (يُسَبِّحُ) بپاکی یاد می کند و تنزیه می نماید (لِلّٰهِ) مرخدای را (مَا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمانها است از بدایع علوی (وَمَا فِي الْاَرْضِ) و آنچه در زمینها است از کوائن سفلی (الْمَلِكِ) بادشاهی که ملک او است دایم و بی زوال (الْقُدُّوْسِ) پاک از سمت عیب و صفت اختلال (الْعَزِيْزِ) ارجمند که مثل و نظیر ندارد (الْحَكِيْمِ ۝) حکم کننده که راستی بجا آرد (هُوَ الَّذِيْ بَعَثَ) او است آن کسی که برانگیخت (فِي الْاُمِّيّٖنَ) در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند (رَسُوْلًا مِّنْهُمْ) فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیه آنحضرت عم بجهت آن است که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا عم امی باشد و از جمله در کتاب شعیب عم مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و در امیه آن حضرت عم نکته ها است اینجا به بیت اختصار میرود

* بیت *

* فیض ام الکتاب پروردش * لقب امی خدای از آن کردش *

* لوح تعلیم ناگرفته ببر * همه زاسرار لوح داده خبر *

* بر خط او ست انس و جان را سر * گر نخوانده است خط از آن چه خطر *

پس صفت نبی امی می کند که (يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ) می خواند بریشان (اٰيٰتِهٖ) آیتهای کلام خدای را با آنکه امی

است مثل ایشان (وَيُزَكِّيهِمْ) و پاک می سازد ایشان را از دانش کفر و خبث عقائد و رذالت اخلاق
(وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ) و می آموزاند ایشان را قرآن (وَالْحِكْمَةَ) و احکام شریعت علمهای دین از معقول
و منقول (وَإِنْ كَانُوا) و اگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و درآموختگانند (مِنْ قَبْلُ)
پیش از بعثت محمد عم (لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و متتبع دین جاهلیت
(وَآخَرِينَ) و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران (مِنْهُمْ) از مومنان که ایشان (لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ط)
نرسیده اند بآنانکه سابق اند مانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه
معلوم می شود که اینها عجم اند و اصح اقوال آن است که هرکه باسلام درآمده و درمی آید بعد از وفات
حضرت پیغمبر عم همه درین آخرین داخل اند (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و خدای غالب است در امر بعثت هرکرا
خواهد برسالت فرستد (الْحَكِيمُ ۝) خداوند حکمت است در اختیار و هر پیغمبری برای هر امتی (ذَٰلِكَ)
این نبوت یا بعثت (فَضْلُ اللَّهِ) افزونی کرم خدای است (يُؤْتِيهِ) می دهد آنرا (مَنْ يَشَاءُ ط) هرکرا می خواهد
(وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝) و خدای خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن
محقر و مختصر نماید (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ) مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف
احکام توریت بردارند (ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا) پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت
نمودند آنچه در وی بود کار نکردند (كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ) همچون مثل درازگوش است که بردارد
(أَسْفَارًا ط) کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچنین یهود که
توریت می خوانند و بدان منتفع نمی شوند

* نظم *

* گفت ایزد یحمل اسفاره * بار باشد علم کان نبود ز حق *
* علمهای اهل دل حمالشان * علمهای اهل تن احمالشان *
* علم چون بر دل زند یاری بود * علم چون بر تن زند باری بود *
* چون بدل خوانی ز حق گیری سبق * چون بگل خوانی بشماری ورق *

(بِئْسَ) بد مثلی است که زده شد (مَثَلُ الْقَوْمِ) مثل گروه یهود (الَّذِينَ كَذَّبُوا) آنانکه تکذیب کردند
(بِآيَاتِ اللَّهِ ط) حجتهای خدای را که دلایل بوده بر نبوت محمد عم (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي) و خدای راه فلاح نمی نماید
(الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝) گروه ستمکاران را که بعناد باحق بر نفس خود ظلم کرده اند و باوجود این می گویند
که نحن ابناء الله و احباؤه و لاف می زنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا (قُلْ) بگو ای محمد عم

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا) ای گروه که دین یهودیت دارید (إِنْ زَعَمْتُمْ) اگر گمان می برید (أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ) آنانکه شما دوستان خدا اید (مِنْ دُونِ النَّاسِ) بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند (فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ) پس آرزو برید مرگ را (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان در آنکه شما اید دوستان خدا اما به سبب کرامتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده (وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا) و حال آن است که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز (بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ط) بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطهٔ عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی ع م و می دانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدای دانا است (بِالظَّالِمِينَ ۝) ستمگاران بر نفس خود (قُلْ) بگوای محمد بایهود (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي) بدرستیکه آن مرگی که شما (تَفِرُّونَ مِنْهُ) می گریزید از وی و تمنا نه برید و از وقوع آن کراهت می دارید (فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ) پس به تحقیق او رسنده است بشما یعنی بآخیر و شمار او شربت آن بچشید (ثُمَّ تُرَدُّونَ) پس باز گردانیده شوید (إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) و بسوی دانای آشکار او نهان (فَيُنَبِّئُكُمْ) پس خبر دهد شما را (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝) بآنچه

ع ۱ ۹۴ هستید که عمل می کنید و مناسب آن کردار جزا یابید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانیکه گرویده اید باحکام شرع (إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ) چون ندا در داده شود برای نماز (مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ) در روز جمعه (فَاسْعَوْا) پس بشتابید (إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ) بسوی یاد کردن خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان سعی نمائید دران (وَذَرُوا الْبَيْعَ ط) و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رح آن است که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول در روز آدینه باشد اگر موذن متعدد باشند (ذَٰلِكُمْ) آن سعی و ترک بیع (خَيْرٌ لَكُمْ) بهتر است شما را از معامله زیرا که دران نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝) اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز می کنید میان خیر و شر (فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ) پس چون گزارده شد نماز جمعه (فَانْتَشِرُوا) پس پراگنده شوید (فِي الْأَرْضِ) در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر باحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید (وَابْتَغُوا) و بجوئید (مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیهٔ اسباب معاش است و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن به مجالس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم

و آنچه بدین ماند جستن میامن فضائل الهی بدینها توان بود (وَاذْكُرُوا اللَّهَ) و یاد کنید خدای را (كَثِيرًا) بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است * رباعی *

* از ذکر خدا مباش یکدم غافل * کز ذکر بود خرد و عالم حاصل *

* ذکر است اهل شوق را در هر وقت * آسایش جان باشد و آرایش دل *

آورده اند که روزی حضرت رسول عم خطبه می خواند ناگاه کاروان دحیه کلبی رض از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کسی نماند حضرت پیغمبر عم فرمود اگر می رفتند در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود ازین وادی آتش بر سوی ایشان روان می گشت و مقارن همین حال این آیت نزول اجلال یافت که (وَإِذَا رَأَوْا) و چون ببینند (تِجَارَةً) بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را (أَوْ لَهْوًا) یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان می زنند (انْفَضُّوا) متفرق گردند از مجلس و بروند (إِلَيْهَا) بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر آن یکدیگر بخریدن طعام (وَتَرَكُوكَ) و بگذارند ترا (قَائِمًا ط) ایستاده بر منبر (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ) بگو آنچه نزدیک خدا است از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر عم (خَيْرٌ) بهتر است و سود مندتر (مِنَ اللَّهْوِ) از استماع لهو (وَمِنَ التِّجَارَةِ ط) و از نفع تجارت چه فوائد مثوبات محقق است و منافع معاملات موهوم (وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۵) و خدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنانکه وسائط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی ترا هر روز مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین می کردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو دانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق منست این همه می داند و از روی حکمت کامله بمن می رساند شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه

* بیت *

از من بازگیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمی دارد

* خدای که او ساخت از نیست هست * بعصیان در رزق بر کس نبست *

واز خواه روزی که بخشنده او است * بر آرنده کار هر بنده او است

سورة المنافقون مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○ وهي احدى عشر آية

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلعم از غزوهٔ مریسیع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بن عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود رض منازعت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد ابن ابی منافق در آن محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراگنده شوند و دیگر آنکه چون به مدینه باز گردیم آنکه عزیز تر است بیرون خواهد کرد و آن را که خوار تر است و زید ابن ارقم به مجالس سامی حضرت خیر الانامی آمده ازین صورت اخبار نمود و آن حضرت صلعم اصغا فرمود جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن حضیر رض سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیهٔ خاطر عاطر پیغمبر صلعم التماس جمیله به تقدیم رسانید و خبر ابن ابی رسید بخدمت آنحضرت صلعم آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم رض را خبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که (اِذَا جَآءَكَ الْمُنٰفِقُوْنَ) چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی اصحاب او (قَالُوْا نَشْهَدُ) گویند ما گواهی می دهیم (اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ م) بدرستیکه تو فرستادهٔ خدائی یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ) و خدای می داند که تو (لَرَسُوْلُهٗ ط) هر آینه فرستادهٔ اوئی که او ترا فرستاده (وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ) و خدای گواهی می دهد که منافقان (لَكٰذِبُوْنَ ج) دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تو است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو خدای می داند که سوگند بدروغ خوردند (اِتَّخَذُوْا اَيْمَانَهُمْ) فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را (جُنَّةً) سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشند (فَصَدُّوْا) پس باز می دارند مردم را بالقای شبهات (عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط) از دین خدای باخود و اعراض کنند از جهاد در راه خدای تعالی (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (سَآءَ) بدعملی است (مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○) آنچه هستند که می کنند از سوگند دروغ و اعراض از حق (ذٰلِكَ) این حکم حق بدی اعمال ایشان (بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا) بسبب آن است که ایشان گرویدند بزبان (ثُمَّ كَفَرُوْا) پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شما ایم و در خلوت با رؤسای خود به کلمات کفر ناطق

گفتند (فَطُبِعَ) پس مهر نهاده شد (عَلٰی قُلُوْبِهِمْ) بر دلهای ایشان (فَهُمْ لَا یَفْقَهُوْنَ ۝) پس ایشان
نمی دانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیات
و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک به همین صورت بودند و چون به مجلس پیغمبر
عم آمدندی آن حضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که (وَاِذَا
رَاَیْتَهُمْ) و چون ببینی منافقانرا (تُعْجِبُکَ) بشگفت آرد ترا (اَجْسَامُهُمْ ط) جسم های ایشان از نرمی
و نازکی (وَاِنْ یَّقُوْلُوْا) و چون سخن گویند (تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ط) گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان
باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر (کَاَنَّهُمْ) گویا ایشان (خُشُبٌ) چوبهای خشک شده اند
(مُّسَنَّدَةٌ ط) بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر (یَحْسَبُوْنَ) می پندارند و گمان می برند
(کُلَّ صَیْحَةٍ) هر فریادی که بر آید و هر آوازی را که در مدینه برکشند که آن صیحه و صدا واقع است (عَلَیْهِمْ ط)
بر ایشان یعنی بد دلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان
بر پیغمبر عم و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد (هُمُ الْعَدُوُّ) ایشان دشمنان اند ترا و همه مومنان را
(فَاحْذَرْهُمْ ۝) پس حذر کن از مکر و غایله ایشان و بر ایشان ایمن مباش (قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ ز) هلاک
گرداند خدای ایشان را یا لعنت کناد خدای بر ایشان (اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ ۝) چگونه برگردانیده می شوند
از طریق حق * در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این آیتها در شان
تو نازل شده برو نزدیک پیغمبر عم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید
ایمان آر آوردم و گفتید زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد را عم سجده باید کرد آیت
آمد که (وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا) و چون گویند مر منافقانرا که بیایید باعتذار (یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ) تا آمرزش طلبد برای ع
شما (رَسُوْلُ اللّٰهِ) فرستاده خدای (لَوَّوْا) بپیچند (رُءُوْسَهُمْ) سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن
بپیچند چنانچه کسی از مکروهی رو بتابد (وَرَاَیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ) و تو می بینی ایشان را که اعراض کنند از رفتن
بخدمت پیغمبر عم (وَهُمْ مُّسْتَکْبِرُوْنَ ۝) و ایشان گردن کشانند (سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ) یکسان است بر ایشان
(اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ) آمرزش خواهی مر ایشانرا (اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ط) یا آمرزش نخواهی برای ایشان
(لَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ط) هرگز خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق (اِنَّ اللّٰهَ)
بدرستیکه خدای (لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ۝) راه فلاح نمی نماید گروه بیرون روندگانرا از دایره اصلاح
(هُمُ الَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ) ایشان آنانند که می گویند مر انصار را که شما (لَا تُنْفِقُوْا) نفقه مکنید (عَلٰی مَنْ عِنْدَ

(رَسُوْلِ اللّٰهِ) بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین (حَتّٰى يَنْفَضُّوْا ط) تا متفرق گردند غلامان به نزد خواجگان روند و پسران پیش پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع می کنند (وَلِلّٰهِ) و حال آنکه مر خدای را است (خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ج) خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت او است هر کرا خواهد روزی دهد (وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ ۝) و لیکن منافقان نمی دانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان

* نظم *

* خواجه پندارد که روزی او دهد * لاجرم بر این و آن منت نهد *

* زان سبب او یکی شد پس اگر * کم شود هستند اسباب دگر *

* حکم روزی بر سببها می نهد * بی سببها نیز روزی می دهد *

(يَقُوْلُوْنَ) می گویند اصحاب مراد ابن ابی است (لَئِنْ رَّجَعْنَا) اگر باز گردیم ما ازین سفر (اِلَى الْمَدِيْنَةِ) بسوی مدینه (لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ) هر آینه بیرون کند عزیز تر (مِنْهَا الْاَذَلَّ ط) از مدینه خوار تر را مراد وی از اعز نفس اخس او بود و غرض وی از آن لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات والتحیات (وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ) و مر خدای را است عزت و قدرت و ربوبیت (وَلِرَسُوْلِهٖ) و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت (وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ) و مر گروندگان را است عز ایمان و طاعت (وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ) و لیکن منافقان حقیقت عزت را (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند نقل است که چون سپاه نصرت نبوی صلعم بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبد الله نام داشت و مؤمن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که به مدینه در آئی تا وقتیکه پیغمبر صلعم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل توئی و اعز او است چون مرکب حضرت رسالت پناه صلعم رسید بر ان حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن راه (يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا)

ع ١٤ ای گروه مومنان (لَا تُلْهِكُمْ) مشغول نگرداند شما را (اَمْوَالُكُمْ) خواستهای شما (وَلَا اَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان شما (عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ ج) از یاد کردن خدای جل مقتضای ایمان آن است که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند به نظر قبول در هیچ کدام ننگرد

* بیت *

* چشم دل از نعیم دو عالم بدوخته ایم * مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس *

(وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ) و هر که بکند آن کار و اینچنین بمال و فرزند از حق باز ماند (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه

(هُمُ الْخَاسِرُوْنَ ۞) ایشان زیانکارانند که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی (وَاَنْفِقُوْا) و نفقه
کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید (مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ) از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیرهٔ آخرت
سازید (مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ) پیش از آنکه بیاید (اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ) یکی از شما اسباب مرگ
(فَيَقُوْلَ رَبِّ) پس گوید آن کس که ای آفریدگار من (لَوْلَآ اَخَّرْتَنِيْٓ) چرا باز پس نینداختی یعنی
چه شود که تاخیر کنی موت را (اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ) تا زمانی نزدیک (فَاَصَّدَّقَ) پس تا تصدق کنم و زکوة
ادا نمایم (وَاَكُنْ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ۞) و باشم از نیک مردان و شایستگان (وَلَنْ يُّؤَخِّرَ اللّٰهُ)
و خدای تعالی باز پس نیفگند (نَفْسًا) هیچ کس را از مرگ (اِذَا جَآءَ) چون بیاید و برسد (اَجَلُهَا) وقت
وفات وی یعنی چون عمر با آخر رسد جزوی بران نیفزایند و از ان کم نکنند (وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ) و خدای تعالی
داناست (بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۞) بآنچه می کنند آدمیان و حفص آن را بخطاب می خواند یعنی بآنچه شما
می کنید از خیر و شر والله اعلم بالصواب

سورة التغابن مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۞ وهي ثمان عشر آية

ع ۱ (يُسَبِّحُ لِلّٰهِ) بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید مر خدای عز و جل را (مَا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمان
است از روحانیات (وَمَا فِي الْاَرْضِ) و آنچه در زمین است از جسمانیات (لَهُ الْمُلْكُ) مراو راست
بادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان است (وَلَهُ الْحَمْدُ) و مراو راست ستایش بر
نعمت آفرینش (وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۞) و او بر همه چیزها توانا (هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ) و او آنکسی است
که بیافرید شما را ای آدمیان (فَمِنْكُمْ) پس بعضی از شما (كَافِرٌ) ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان
و طبیعیان (وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ ۞) و بعضی از شما باور دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان
(وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ) و خدای تعالی بآنچه شما می کنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال
ایشان خواهد کرد (خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) بیافرید آسمانها و زمین را (بِالْحَقِّ) براستی یا
بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود (وَصَوَّرَكُمْ)
و بنگاشت شما را (فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ) پس نیکو کرد صورتهای شما را باستداد قامت و اعتدال خلقت
امام قشیری رح فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال
غیب و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آن است که او را بصورت اوصاف کاینات آراسته
گردانید بجامعهٔ خصائص مبدعات مشرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی

تو صفاتی و ملکی و ملکوتی بکش مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری

* قطعة *

* به درون تست مصری که توئی شکرستانش * چه غم است گر ز بیرون مدد شکر نداری *
* شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان * تو چو یوسفی ولیکن بسوی خود نظر نداری *
* بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی * بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری *

(وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) و بسوی اوست بازگشت همه (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ) می داند بعلم کامل آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات و مکنونات (وَالْأَرْضِ) و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و مخزونات (وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ) و می داند آنچه می پوشید آن را (وَمَا تُعْلِنُونَ ط) و آنچه آشکارا میکنید (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) و خدای داناست بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار (أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نیامد بشما ای اهل مکه (نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا) خبر آنانکه کافر شدند (مِنْ قَبْلُ ز) پیش از شما که چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن (فَذَاقُوا) پس بچشیدند (وَبَالَ أَمْرِهِمْ) عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله است (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع (ذَٰلِكَ) این عذاب و عقاب مر ایشان راست (بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ) بسبب آن است که بودند که آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران فرستاده بدیشان (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای روشن و معجزهای هویدا (فَقَالُوا) پس ایشان گفتند (أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا) آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد (فَكَفَرُوا) پس کافر شدند برسل (وَتَوَلَّوْا) و روی بگردانیدند از تدبر در دلائلی که بایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد (وَاسْتَغْنَى اللَّهُ ط) و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق (وَاللَّهُ غَنِيٌّ) و خدای تعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگان (حَمِيدٌ) ستوده بی ستایش حامدان (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گمان بردند آنانکه کافر شدند (أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا ط) آنکه برانگیخته نخواهند شد (قُلْ بَلَىٰ) بگو ای محمد آری برانگیخته خواهد شد (وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ) و سوگند بپروردگار من که هر آینه شما مبعوث گردید در قیامت (ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ) پس خبر داده شوید (بِمَا عَمِلْتُمْ ط) بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و بمجازات باشد (وَذَٰلِكَ) و برانگیختن و جزا دادن (عَلَى اللَّهِ) بر خدای (يَسِيرٌ) سهل و آسان است (فَآمِنُوا بِاللَّهِ) پس ایمان آرید و بگروید بخدای (وَرَسُولِهِ) و بفرستاده او محمد عم (وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا ط) و بآن روشنائی که فرستادیم به محمد عم مراد قرآن است و آن را نور گفت که

ظاهر است و راعجاز به نفس خود و مظهر حقائق احکام حلال و حرام است (وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ) وخدای تعالی بآنچه شما می کنید از اقرار و انکار (خَبِیْرٌ٭) داناست (یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ) یاد کنید روزی را که جمع کند خدایتعالی شما را (لِیَوْمِ الْجَمْعِ) برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزاو قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی وضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آن است که ملایکه و جن و انس (ذٰلِکَ) آن روز (یَوْمُ التَّغَابُنِ ط) روز زیان شدن است یعنے چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زیان کار اند و گفته اند کافر غبن خود را بیند به ترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد به تقصیر در احسان بار و زیان حسن است که هر کس سود خود را طلبد و زیان دیگری (وَمَنْ یُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ) و هر که بگرود بخدای تعالی (وَیَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند کاری شایسته (یُکَفِّرْ) بپوشد خدای (عَنْهُ سَیِّئَاتِهٖ) از وی بدیهای وی را یعنے عفو نماید (وَیُدْخِلْهُ) و درآورد او را (جَنّٰتٍ تَجْرِیْ) بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر قصور یا اشجار آن جویها (خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ) در حالتیکه جاوید باشند در آن (اَبَدًا ط) همیشه تاکید است در خلود (ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ٭) آن عفو گناه و در آوردن به بهشت رستگاری بزرگ است (وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و آنانکه نگرویدند بوحدانیت (وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ) و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن است یا معجزه ای که بردست پیغمبر ظاهر کردیم (اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ) آن گروه ملازمان دوزخ اند (خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ط) باقی ماندگان در آن یعنے نمیرند (وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ٭) و بد جای است دوزخ بازگشت (مَآ اَصَابَ) نرسد هیچ کس (مِنْ مُّصِیْبَةٍ) هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و ولد (اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ ط) مگر باقتضای خدا یعنے علم وی بهمه مصائب محیط است و اگر خواهد آزینده گار از آن سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و از دیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان می رساند (وَمَنْ یُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ یَهْدِ قَلْبَهٗ ط) و هر که تصدیق می کند خدای را و میداند که مصیبت بارادت و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنے چون دانست که آن بلا مراد اوست بجان قبول می کند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مولی است پس آئینه را بجهت مشاهدهٔ نور جمال او دوست باید داشت

* نظم *

* هر چه از دست تو آید خوش بود * گر همه دریای پر آتش بود *

* زخم گرد دست تو می آمد برون * گوهر از سینهٔ من جوی خون *

ع ۱۶

(وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝) و خدای بهمه چیز دانا است صابر و شاکر را می داند (وَاَطِيعُوا اللّٰهَ) و فرمان برید
خدای را در فرض (وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ ج) و اطاعت کنید رسول را در سنت (فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ) پس اگر
روی بگردانید شما از اطاعت پیغمبر ع م او را هیچ زیان (فَاِنَّمَا عَلٰى رَسُولِنَا) پس جز این نیست که
بر فرستادهٔ ما (الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝) رسانیدنی است هویدا و او تبلیغ رسالت کرد آشکارا و وظیفهٔ ابلاغ
بجا آورد (اَللّٰهُ) خدای او است مستحق عبادت (لَا اِلٰهَ) هیچ معبودی سزا نیست (اِلَّا هُوَ) مگر او
(وَعَلَى اللّٰهِ) و بر خدای نه بر غیر او (فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝) پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای
آن می کند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رض منقول
است که بعد از هجرت پیغمبر ع م جمعی مسلمانان از که داعیهٔ مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان
بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را نمی گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت
پریشان مانده بودند حق تعالی در بارهٔ ایشان آیت فرستاد که (يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا) ای گروه گرویدگان
(اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ) بدرستیکه بعضی از زنان شما (وَاَوْلَادِكُمْ) و فرزندان شما که مانع می شوند از
هجرت (عَدُوًّا لَكُمْ) دشمنان اند مر شما را (فَاحْذَرُوهُمْ ج) پس از ایشان حذر کنید و به گریه
و زاری ایشان فریفته مشده ترک هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون
یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند
کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراسم
مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود (وَاِنْ تَعْفُوا) و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند
(وَتَصْفَحُوا) و در گذرانید (وَتَغْفِرُوا) و بپوشید آن را و عذر ایشان بپذیرید (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس
بدرستیکه خدای (غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝) آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کند (اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ)
جز این نیست که مال های شما (وَاَوْلَادُكُمْ) و فرزندان شما (فِتْنَةٌ ط) آزمایش است تا ظاهر گردد که
کدام از شما حق را برایشان ایثار می کند و کدام دل بر مال و ولد بسته از محبت الهی کرانه می گیرد
(وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ) و خدای تعالی نزدیک او است (اَجْرٌ عَظِيمٌ ۝) مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او
مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از عذاب خدا و
بپرهیزید از موجبات آن (مَا اسْتَطَعْتُمْ) آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته
در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره می کند بواجب امر و در دیگری بواجب حق . . . ب

حق امر بماند و واجب حق را در قسم تسوی برکشید زیرا که حق بنده را اگر مطالبه کند جاجب امر کند تا نعلق وی در دائره عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طلاعت هزار ساله و عبودت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد * بیت *

* بی نیازی بین واستغنا نگر * خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر

(واسمعوا) وبشنوید سخن خدای را (واطیعوا) و فرمان برید او را (وانفقوا) و انفاق کنید (خیرا) بهترا یعنی هرچه نیکو تر بود در راه حق بدهید (لانفسکم ط) برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی می رسد یعنی بشما می رسد (ومن یوق) و هر که نگاه داشته شود (شح نفسه) از بخل نفس خود یعنی خدای وی امساک نکند و در راه وی بذل نماید (فاولئک) پس آن گروه متقیان (هم المفلحون ۝) ایشان رستگاراند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات (ان تقرضوا الله اگر قرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را و آنچه فرماید (قرضا حسنا) قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس (یضاعفه) زیاده گرداند خدای تعالی آنرا (لکم) برای شما یکی را ده تا هفتصد یا هزار یا صد هزار یا بیشمار حساب (ویغفر لکم ط) و بیامرزد گناهان شما را که بیش از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق (والله شکور) و خدای جزا دهنده سپاس داران است عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل می دهد (حلیم ۝) بردبار است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمی کند (عالم الغیب والشهادة) و دانای نهان و آشکارا است می داند آنچه ظاهر می کند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص (العزیز) غالب است انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود (الحکیم ۝) حکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق مدنیة ﴿بسم الله الرحمن الرحیم ۝﴾ وهی اثنا عشر آیة

ع ۱۷ آورده اند که عبدالله بن عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیت آمد که (یا ایها النبی) ای پیغمبر برگزیده بکرامت خود و اکه شما (اذا طلقتم النساء) چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند (فطلقوهن) پس طلاق دهید (لعدتهن) در عدت ایشان یعنی در طهر بی جماع که شمار توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آن است که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد، وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق سه

امام شافعی رح اختیار کرده اند و نزد امام اعظم و امام مالک رح معتبر است پس اگر در طهری مباشرت بعد طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است (وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ ۚ) و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجزاند یا از احصای آن غافل (وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ ۚ) و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شما است و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق (لَا تُخْرِجُوهُنَّ) بیرون مکنید زنان مطلقه را (مِنْ بُيُوتِهِنَّ) از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد (وَلَا يَخْرُجْنَ) و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید (إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ) مگر آنکه بیایند (بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ۚ) بعملی زشت هویدا کرده شده باشد و حفص بکسر یا خوانده یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود و بد کرداری مراد معصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در این حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد و در اسقاط حق ایشان (وَتِلْكَ) و این حکمها که مذکور شد (حُدُودُ اللَّهِ ۚ) اندازهای خدا است که مقرر فرموده و از آن بیرون نتوان رفت (وَمَنْ يَتَعَدَّ) و هر که در گذرد (حُدُودَ اللَّهِ) از حدهای خدای (فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ۚ) پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته (لَا تَدْرِي) نمی دانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی (لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ) شاید که خدای نو گرداند (بَعْدَ ذَٰلِكَ) پس از این طلاق (أَمْرًا) کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید (فَإِذَا بَلَغْنَ) پس چون برسند زنان (أَجَلَهُنَّ) به مدت خود یعنی بزمان آخر عدت (فَأَمْسِكُوهُنَّ) پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید (بِمَعْرُوفٍ) به نیکوئی که حسن مباشرت و لطف مرافقت است و دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان (أَوْ فَارِقُوهُنَّ) یا جدا شوید از ایشان و بگذارید (بِمَعْرُوفٍ) به نیکی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید (وَأَشْهِدُوا) و گواه گیرید (ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ) دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر ندب است و امام شافعی رح گوید واجب است (وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ) و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت (لِلَّهِ ۚ) برای طلب ثواب و رضای خدای (ذَٰلِكُمْ) این اشهاد و اقامت شهادت (يُوعَظُ بِهِ) پند داده میشود بدو (مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ) هر که هست که می گرود (بِاللَّهِ) بخدا و بآنچه وی فرموده (وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ) و بروز رستخیز

روز به معلق است بآن روز (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود از ترس خدای تعالی (يَجْعَلْ) گرداند و پدید آرد خدای (لَهُ) برای او (مَخْرَجًا) بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت و یا هر که پرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال (وَيَرْزُقْهُ) و روزی دهد وی را (مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ط) از آنچه گمان نبرده بود و در شمار نیاورده یعنی بخاطرش نگذرد * نظم *

* از سببها بگذر و تقوی طلب * تا خدا روزی رساند بی سبب *

* حق ز جائی بخشدت رزق حلال * که نباشد در گمان و در خیال *

سبب نزول آیت آن است که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و پدر وی به نزدیک پیغمبر عم آمده گفت یا رسول الله پسرم را اسیر کفار گرفتار شد و مادر وی جزع بسیار می کند و با این همه فقر و فاقه نهایت رسیده و مرا چه مقدار منتی تواند بود قدرت نیست آنحضرت عم فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر عم عمل نموده اند که فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفندان ایشان را رانده به سلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ) و هر که توکل کند (عَلَى اللَّهِ) بر خدای و کار خود بوی باز گذارد (فَهُوَ حَسْبُهُ ط) پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای (بَالِغُ أَمْرِهِ ط) رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از او فوت نشود (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ) بدرستیکه گردانیده است خدای و پیدا کرده (لِكُلِّ شَيْءٍ) برای هر چیزی از فقر و غنا (قَدْرًا) اندازه که از ان درنگذرد یا مقداری از زمان که از آن پس و پیش نیفتند ابوذر غفاری رض روایت کرده که پیغمبر عم فرمود که من آیتی می دانم که اگر مردمان آنرا فراگیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت ومن یتق الله یجعل له برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نتیجه بوستان قرب است و از رتبه معیت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل برائحه گلزار کفایت است و از و بوی ریحان محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد * بیت *

* سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی * توکل مرکب راه است و تقوی توشه ره رو *

در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه رض پرسیدند که عدت زنانیکه حایض نشوند چیست آیت آمد که (وَاللَّائِي يَئِسْنَ) و آن زنانی که نومید گشته باشند (مِنَ الْمَحِيضِ) از

حيض بسبب پيری (مِنْ نِسَائِكُمْ) از جمله زنان شما (إِنِ ارْتَبْتُمْ) اگر بشک افتاده اید در حکم ايشان يعنی نمی دانيد (فَعِدَّتُهُنَّ) پس زمان عدت ايشان (ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ) سه ماه است (وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ ط) و عدت آنانکه حايض نشده اند از صغر سن همچنين بر سه شهر مقرر است (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ) و خداوندان بارهای يعنی زنان حامله (أَجَلُهُنَّ) مدتهای زمان عدت ايشان (أَنْ يَضَعْنَ) آن است كه بنهند (حَمْلَهُنَّ ط) بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) و هر كه بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند (يَجْعَلْ) پديد گرداند خدای (لَهُ) مر آن متقی را (مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۝) از کار او آسانی يعنی كار او را بروی سهل سازد (ذَلِكَ) اين كه گفته شده (أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ) حكم خدای است كه فرستاد آنرا از لوح محفوظ (إِلَيْكُمْ ط) بسوی شما (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) و هر كه بپرهيزد از عقاب خدای و فرمان او برد (يُكَفِّرْ) بپوشد خدای (عَنْهُ) از و (سَيِّئَاتِهِ) بديهای وی را يعنی عفو كند (وَيُعْظِمْ) و بزرگ سازد (لَهُ) برای او (أَجْرًا ۝) مزد او را يعنی او را مزد زياده بدهد (أَسْكِنُوهُنَّ) ساكن گردانيد زنان طلاق داده را (مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ) از آنجا كه شما ساكن شده ايد (مِنْ وُجْدِكُمْ) از وسع خود و طاقت خود يعنی مسکن ايشان بقدر طاقت و توانائی خويش سازيد (وَلَا تُضَارُّوهُنَّ) و رنج مرسانيد مطلقات را در سكنی و نفقه (لِتُضَيِّقُوا) برای آنكه تنگ گردانيد (عَلَيْهِنَّ ط) بر ايشان مساكن ايشان و خروج ضرورت شود ايشان را (وَإِنْ كُنَّ) و اگر باشند طلاق دادگان (أُولَاتِ حَمْلٍ) خداوند بار يعنی حامله باشند (فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ) پس نفقه كنيد بر ايشان (حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ج) تا وقتيكه بنهند بار خود را (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ) پس اگر شير دهند اين زنان بعد از انقطاع علاقه نكاح مر فرزندان شما را (فَآتُوهُنَّ) پس بدهيد ايشانرا (أُجُورَهُنَّ ج) مزدهای ايشان بر شير دادن (وَأْتَمِرُوا) و مشاورت كنيد (بَيْنَكُمْ) ميان يكديگر در كار فرزند (بِمَعْرُوفٍ ج) به نيكوئی در باب ارضاع و اجرت آن (وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ) و اگر دشوار كنيد مضايقه نمائيد ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن يعنی شوهر از اجرت ابا كند يا زن شير ندهد (فَسَتُرْضِعُ) پس برای شير دادن خواهد (لَهُ) مر آن فرزند را (أُخْرَى ۝) زنی ديگر يعنی مرد دايه گيرد او را برای رضيع خود و مادر را باكراه و اجبار نفرمايد (لِيُنْفِقْ) بايد كه نفقه دهد (ذُو سَعَةٍ) خداوند فراخی و توانگری (مِنْ سَعَتِهِ ط) از غنای خود يعنی بقدر توانائی خويش بر مطلقه انفاق كند (وَمَنْ قُدِرَ) و هر كه تنگ كرده شده است (عَلَيْهِ رِزْقُهُ) بر وی روزی او يعنی فقير و تنگدست است (فَلْيُنْفِقْ) پس بايد كه نفقه كند (مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ ط) از آنچه خدای داده است او را (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ) تكليف نكند خدا (نَفْسًا) هيچ تنی را

(اِلَّامَا اٰتٰهَا ط) مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید (سَيَجْعَلُ اللّٰهُ) زود
باشد که پدید آرد خدای (بَعْدَ عُسْرٍ) پس از دشواری و تنگ دستی (يُسْرًا ۰) آسانی و توانگری
(وَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ) و بسا از اهل دیهی که از دیہ جهان و شهر (عَتَتْ) سرباز زدند و اعراض کردند (عَنْ ع ۱۸
اَمْرِ رَبِّهَا) از فرمان پروردگار خویش (وَرُسُلِهٖ) و از سخن پیغمبران او (فَحَاسَبْنٰهَا) پس حساب
خواهیم کرد ایشان را در قیامت (حِسَابًا شَدِيْدًا) حسابی سخت که در استقصا و مناقشه باشد
(وَعَذَّبْنٰهَا) و عذاب کردیم ایشان را در دنیا (عَذَابًا نُّكْرًا ۰) عذابی زشت و با هول چون قوم لوط
یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد از حساب (فَذَاقَتْ) پس بچشیدند اهل آن دیها
(وَبَالَ اَمْرِهَا) عقوبت کار خود را (وَكَانَ عَاقِبَةُ اَمْرِهَا) و بود عاقبت کار ایشان (خُسْرًا ۰) زیانکاری
و کدام زیان آزان بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم
در مانند (اَعَدَّ اللّٰهُ) آماده کرده است خدای (لَهُمْ) برای مشرکان (عَذَابًا شَدِيْدًا) عذابی سخت در
هر دو سرا (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از عذاب خدای تعالی (يٰۤاُولِي الْاَلْبَابِ ۚ) ای خداوندان عقل
(الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ۚ) آنانکه گرویده اند (قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ) بتحقیق فرستاده است خدای (اِلَيْكُمْ ذِكْرًا لا) بشما
پندی یا شرفی که قرآن است و فرستاد بشما (رَّسُوْلًا) فرستاده که محمد است عم و قرآن را شرف گفت
زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن
است و فرستاده جبرئیل عم و بقولی رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ذاکر
و اشهر آن است که سخن بر ذکرا تمام شده و رسول منصوب به محذوف است تقدیرش اینکه متابعت
کنید رسول را که پیوسته (يَتْلُوْا) می خواند (عَلَيْكُمْ) بر شما (اٰيٰتِ اللّٰهِ) آیتهای قرآن را که کلام خدای
تعالی است (مُبَيِّنٰتٍ) روشن کرده شده و مفصل بکسر یا خوانده یعنی روشن کننده و حق سبحانه تعالی ذکر
و رسول فرستاد (لِّيُخْرِجَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) تا بیرون آرد خدای با قرآن یا رسول آنان را که گرویده اند (وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ) و کرده اند کارهای شایسته (مِنَ الظُّلُمٰتِ) از تاریکی ضلالت (اِلَى النُّوْرِ ط) بروشنی
هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم (وَمَنْ يُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ) و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول
وی را (وَيَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند کار شایسته و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض (يُدْخِلْهُ)
در آرد او را خدای (جَنّٰتٍ تَجْرِيْ) بوستانهای که جریان دارد (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر
مساکن آن جویهای (خٰلِدِيْنَ) جاوید باشندگان (فِيْهَاۤ) در بهشت (اَبَدًا ط) همیشه بی زوال

وانقسال (قد احسن الله) بتحقيق كه نيكو اماده كرده است خداى در بهشت (له) براى آن مومنان
كمال (رزقا) روزى وچه روزى (الله) خداى حق (الذي خلق) آن است كه بيافريد (سبع سموت
هفت آسمان بعضى بربالاى بعضى (ومن الارض) وبيافريد از زمين (مثلهن ط) مانند آسمانها بر بعضى
در تحت بعضى وبعضى مثلهن را احمال بر عدد كرده اند يعنى زمين را نيز هفت آفريده (يتنزل الامر) فرو مى آيد
فرمان خداى وقضاى او (بينهن) ميان آسمانها و زمين ها يعنى نافذ است حكم او در آسمان و زمين
واو را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امرى است وخلقى وهمه را بيافريد (لتعلموا ان الله) تا بدانيد
آنكه خداى (على كل شيء) بر آفريدن همه چيزها (قدير) تواناست (وان الله) و بدرستيكه خداى فرمان
خود را بر همه جارى ساخت تا معلوم كنيد آنكه خداى تعالى (قد احاط) بدرستيكه فرا رسيده است
(بكل شيء علما) به همه چيز دانا از روى علم يعنى قدرت وعلم او محيط است به همه اشيا از موجودات
عينى وغيبى هيچ چيز از دائره علم وقدرت وى خارج نيست

* رباعي *

* رمزى است ز سر قدرتش كن فيكون * باد انش او يكى است بيرون ودرون *
* در غيب وشهادت ذره نتوان يافت * از دائره قدرت وعلمش بيرون *

سورة التحريم مدنية بسم الله الرحمن الرحيم وهي اثنتا عشر آية

نقلست كه حضرت پيغمبر عم شربت عسل دوست داشتى وقتى زينب رض مقدارى عسل
داشت وهرگاه آن حضرت عم بخانه وى آمدى زينب رض ترتيب شربت فرمودى وآن حضرت عم
را در خانه وى بجهت آن توقفى بيشتر واقع شدى آن حال و بعضى از ازواج طاهرات گران آمد عايشه
وحفصه رض اتفاق نموده مقرر كردند كه آن حضرت بعد از آشاميدن شربت عسل در خانه وى نزد
هركدام از ما كه در آيد گوئيم از تو بوى مغافير مى آيد ومغافير صمغ درختى است كه عرفط خوانند ورائحه كريهه دارد
وحضرت عم بوى خوش را دوست مى داشت از روائح ناخوش محترز مى بود پس آن حضرت عم
روزى شربت عسل آشاميده نزد هركدام آمد گفتند يا رسول الله از شما رايحه مغافير مى آيد وايشان در
جواب فرمودند كه مغافير نخورده ام اما در خانه زينب شربت عسل آشاميده ام گفتند زنبوران عسل
از شكوفه عرفط چريده بودند امام زاهد رح آورده كه چون اين صورت بكرر وجود گرفت حضرت عم
فرمود كه حرمت العسل على نفسي فوالله لا اكله ابدا واين سوگند از بهر آن خورد تا ديگر كسى وى را از ١٩
عسل نياد وآيت آمد كه (يا ايها النبي) اى پيغمبر برگزيده (لم تحرم) چرا حرام مى كنى (ما احل الله) ع

آنچه حلال کرده است خدای (لَکَ ج) مر ترا یعنی حلال و در روایت اشهر آن است که در روز نوبت
حفصه رض در خانهٔ وی رفت وی با جازت آن حضرت عم بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت
خود سرفراز ساخت حفصه بران مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت عم فرمود که ای حفصه راضی نیستی
که او را برخود حرام گردانم گفت هستم یا رسول عم فرمود که این سخن نزد تو امانت است
باید که کس نگوئی او قبول کرد و چون حضرت عم از خانهٔ وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض
این سخن را با عایشه رض در میان نهاد و مژده داد که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آن
حضرت عم بخانهٔ عایشه رض آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد
که چرا برخود حرام می کنی آنچه خدای تعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند می خوردی (تَبْتَغِيْ)
می طلبی بدین تحریم (مَرْضَاتَ اَزْوَاجِکَ ط) خشنودی زنان خود (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ) و خدای آمرزنده است
مر سوگند خوردن ترا (رَّحِیْمٌ ۝) مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد (قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ) بدرستیکه مقرر گردانیده
خدای و بیان کرده (لَکُمْ) برای شما (تَحِلَّةَ اَیْمَانِکُمْ ج) فروکشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه
به سوگند بند شد بکفارت توان کشاد و بیان آن در سورهٔ مایده است (وَاللّٰهُ مَوْلٰکُمْ ج) و خدای دوست
شما است و متولی کارشما می سازد برای شما هرچه مصالح شما در آن است (وَهُوَ الْعَلِیْمُ) و او داناست
بمصالح بندگان (الْحَکِیْمُ ۝) صواب کار در هرچه گوید و کند بنسبت ایشان (وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ) و یاد کنید
ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت (اِلٰی بَعْضِ اَزْوَاجِهٖ) بسوی برخی از زنان خود یعنی
حفصه رض (حَدِیْثًا ج) سخنی را که تحریم ماریه است رض یا عسل و یا ذکر خلافت شیخین رض بعد از و
که با حفصه رض سر گفته بود و او با عایشه رض آشکارا کرد (فَلَمَّا نَبَّاَتْ) پس آن هنگام که خبر کرد
حفصه رض مر عایشه رض را (بِهٖ) بآن حدیث (وَاَظْهَرَهُ اللّٰهُ) و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را
و مطلع ساخت (عَلَیْهِ) بر اظهار آن سخن از حفصه رض (عَرَّفَ) شناسا گردانید پیغمبر عم حفصه رض
را و خبر داد (بَعْضَهٗ) بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو این قدر را ازان ظاهر ساختی یعنی قصهٔ تحریم
ماریه رض (وَاَعْرَضَ) و اعراض کرد رسول الله عم (عَنْ بَعْضٍ ج) از بعضی دیگر یعنی خلافت الشیخین
مراد آن است که حضرت رسالت پناه عم استقصا نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه رض همه سخنان
سری آن حضرت عم را اظهار کرده بود تمام بار وی وی نیاورد (فَلَمَّا نَبَّاَهَا) پس آن هنگام که خبر داد
پیغمبر عم حفصه رض را (بِهٖ) بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود (قَالَتْ) گفت حفصه رض (مَنْ اَنْبَاَکَ

هٰذَا ط) که خبر داد ترا باینکه من راز تو آشکارا کردم (قَالَ) گفت رسول عم (نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ) خبر داد مرا خداوند دانا بمخفیات ضمائر (الْخَبِيرُ ۝) خبردار از مکنونات سرائر (إِنْ تَتُوبَا) اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه رض و باز گردید (إِلَى اللّٰهِ) بخدای و در آزار دل مبارک آن حضرت عم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد (فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ج) پس بدرستیکه گشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر عم نمی کنید (وَإِنْ تَظَاهَرَا) واگر هم پشت شوید (عَلَيْهِ) بر آزردن دل مقدس وی (فَإِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای (هُوَ مَوْلَاهُ) او یار و مددگاری پیغمبر عم است و بر ان نصرت کند (وَجِبْرِيلُ) و جبرئیل رفیق او است مددگاری بجای آرد (وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ج) و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان او یند مراد همه صحابه رض اند و بقولی صدیق و فاروق رض که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آن حضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی است رض (وَالْمَلَائِكَةُ) و تمامی فرشتگان آسمان و زمین (بَعْدَ ذٰلِكَ) باوجود اینکه خدای و جبرئیل و صحابه یار او یند (ظَهِيرٌ ۝) مددگار و معاون و هم پشت اند در باری وی (عَسَىٰ رَبُّهُ) شاید که پروردگار او (إِنْ طَلَّقَكُنَّ) اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد (أَنْ يُبْدِلَهُ) آنکه بدل دهد او را خدای (أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ) زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون و وقوع آن چه خدای می دانست که پیغمبر طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان می کند (مُسْلِمَاتٍ) اقرار کنندگان بر وحدانیت یا گردن نهندگان بامر الهی (مُؤْمِنَاتٍ) تصدیق کنندگان یا باور دارندگان با اخلاص آرندگان (قَانِتَاتٍ) نماز گذاران یا فرمان برداران (تَائِبَاتٍ) بازگشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه اله (عَابِدَاتٍ) پرستندگان یا خضوع کنندگان (سَائِحَاتٍ) هجرت کنندگان یا روزه داران (ثَيِّبَاتٍ) شوهر دیدگان (وَأَبْكَارًا ۝) و دختران بکر ابن عباس رض فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی عم که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج حضرت رسالت پناه عم در آرد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گرویدگان (قُوا أَنْفُسَكُمْ) نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی (وَأَهْلِيكُمْ) و اهالی و فرزند خود را بموعظه و نصیحت (نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ) از آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس (وَالْحِجَارَةُ) و سنگ گبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اهل و منشای آن سنگ است * نظم *

* زر و سیم اند سنگ زرد و سفید * * اندرین سنگها مبند امید *

* ولی از سنگ سخت‌تر باید * که زشت‌نگیش زآهت افزاید *
* دل ازین سنگ اگر تو برنکنی * مهر حسرت بسی به سنگ زنی *

(عَلَیْهَا) بر آن آتش (مَلَائِکَةٌ) فرشتگانند یعنی موکل اند بروی زبانیه (غِلَاظٌ) درشت سخنان (شِدَادٌ) سخت کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیز و از چنگ ایشان مجال گریز نباشد (لَا یَعْصُونَ اللّٰهَ) نافرمانی نکنند خدای را (مَا أَمَرَهُمْ) در آنچه باید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد (وَیَفْعَلُونَ) و می کنند (مَا یُؤْمَرُونَ ۝) آنچه فرموده می شوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم جنان پس چون زبانیه کفار را بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیهٔ خلاص نمایند حق سبحانه فرماید یا ملایکه گویند (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا) ای آن کسانیکه کافر شدید (لَا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ) عذر مگوئید که امروز عذر مقبول نیست و فائده نخواهد داد (إِنَّمَا تُجْزَوْنَ) جزین نیست که پاداش داده می شوید (مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝) آن چیز را که در دنیا بودید که عمل می کردید (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ای آنها که گرویده‌اید (تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ) بازگردید بخدای (تَوْبَةً نَصُوحًا ط) بازگشتنی خالص یعنی توبه کنید و باز بسر گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبهٔ نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر عود نکند به پستان حسن بصری رح گفته که توبهٔ نصوح دو رکن دارد * اول ندامت بر گناه گذشته * دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده ع ٢٠

* نظم *

* توبه چون باشد پشیمان آمدن * بود در حق نو مسلمان آمدن *
* خود ستی از سر گرفتن با نیاز * با حقیقت روی کردن از مجاز *

(عَسَىٰ رَبُّکُمْ) چون توبه کنید شاید که پروردگار شما (أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ) آنکه درگذراند از شما (سَیِّئَاتِکُمْ) گناهان شما را (وَیُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ) و در آرد شما را ببوستانهای که پیوسته (تَجْرِي) می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر درختان و قصور آن جویها در آوردن کی باشد (یَوْمَ لَا یُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ) روزی که رسوا نکند خدای پیغمبر را عم یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در بارهٔ عاصیان مردود سازد (وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ ج) و رسوا نسازد آنان را نیز که ایمان آورده اند با وی یعنی درخواست ایشان نیز در بارهٔ یاران ایشان قبول کند (نُورُهُمْ) نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده (یَسْعَىٰ) می شتابد و می رود (بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) در پیش ایشان (وَبِأَیْمَانِهِمْ) و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند و در ان محل که نور منافقان فرو می رود (یَقُولُونَ رَبَّنَا

گویند مومنان که ای آفریدگار ما (أَتْمِمْ لَنَا) تمام گردان بما (نُورَنَا) روشنی ما را یعنی نور ما باقی دار تا
بسلامت بر صراط بگذریم (وَاغْفِرْ لَنَا ج) و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن (إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ) بدرستیکه تو بر هر چیز از اتمام انوار و مغفرت او زار (قَدِيرٌ ۝) توانائی (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای
پیغمبر جرد هنده یا بانده ر (جَاهِدِ الْكُفَّارَ) جهاد کن با کافران بشمشیر (وَالْمُنَافِقِينَ) و با منافقان بوعید
(وَاغْلُظْ ط) و درشتی بکار ببر (عَلَيْهِمْ ط) بر ایشان یعنی بهر دو گروه (وَمَأْوَاهُمْ) و مقام بازگشت کافران
و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند (جَهَنَّمُ ط) دوزخ است (وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝) و بد جای بازگشت
است دوزخ (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا) بیان کرد خدای مثلی (لِلَّذِينَ كَفَرُوا) برای آنانکه نگرویدند (امْرَأَتَ نُوحٍ)
و آن مثل زن نوح است عم که واعله نام داشت (وَامْرَأَتَ لُوطٍ) و زن لوط عم که او را واهله گفتندی
(كَانَتَا) بودند این دو زن (تَحْتَ عَبْدَيْنِ) در زیر حکم دو بنده (مِنْ عِبَادِنَا) از بندگان ما (صَالِحَيْنِ)
شایستگان (فَخَانَتَاهُمَا) پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بنده به نفاق و مخالفت دین زن
نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط عم قوم را از مهمانان لوط خبردار
کردی تا طمع در ایشان کردندی چنانچه گذشت در قصهٔ ایشان (فَلَمْ يُغْنِيَا) پس دفع نکردند این دو
پیغمبر (عَنْهُمَا) از این دو زن (مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) از عذاب خدای چیزی را زن نوح عم غرق شد از طوفان و بر
سر زن لوط عم سنگ بارید (وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ) و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را
که درآئید بدوزخ (مَعَ الدَّاخِلِينَ ۝) با درآیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آن است که کفره معاقب
می شوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبر عم است با وجود کفر ایشان هیچ فائده نمی دهد (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا)
و بیان کرد خدای مثل (لِلَّذِينَ آمَنُوا) برای آنانکه گرویده اند (امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ۝) و آن مثل زن فرعون
است یعنی آسیه بنت مزاحم (إِذْ قَالَتْ) چون گفت (رَبِّ ابْنِ لِي) ای آفریدگار من بنا کن برای من (عِنْدَكَ)
نزدیک خود (بَيْتًا) خانهٔ (فِي الْجَنَّةِ) در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه
ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را ایجار میخ کرده در آفتاب بیفگندند حق سبحانه ملایکه را فرمود تا بگرد وی
درآمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی
نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانهٔ ده در جنت (وَنَجِّنِي) و برهان مرا (مِنْ فِرْعَوْنَ) از نفس خبیث
فرعون (وَعَمَلِهِ) و از کردار او یعنی از عذاب او که می کند بسبب ایمان آوردن بتوحید تو (وَنَجِّنِي مِنَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝) و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی

مستجاب کرد حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را با آسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است و حاصل این مثال آن است که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح عم را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیا عم هیچ نفع نداد و مثال زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر عم و سائر مومنات (وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ) و مریم دختر عمران را (الَّتِي أَحْصَنَتْ) آن زنی که نگاه داشت (فَرْجَهَا) دامن خود را از حرام و فاحش (فَنَفَخْنَا) پس در دمیدیم (فِيهِ) در گریبان جامه او (مِنْ رُوحِنَا) از روحی که آفریده بودیم (وَصَدَّقَتْ) و باور داشت مریم و بگرویده (بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا) به سخنان پروردگار خود یعنی به صحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل عم از خدای بوی آورد که لا یهب لک غلاماً زکیا (وَكُتُبِهِ) و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص بجمع می خواند مراد تمام کتب الهی است (وَكَانَتْ) و بود مریم عم (مِنَ الْقَانِتِينَ ۝) از زمره برداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات و تذکیر برای تغلیب است و اشعار با آنکه طاعت مریم عم کم از طاعت مردان کامل نبود و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

سورة الملک مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي ثلاثون آية

(تَبَارَكَ) بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام (الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ ۝) آن کسی که بدست قدرت اوست بادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد بکند (وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و او بر همه چیزها که خواهد (قَدِيرٌ ۝) توانا است (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ) آن خداوندی که بیافرید مرگ را (وَالْحَيَاةَ) و زندگانی را مراد موت آدمیان است در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرده بصورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرده نگذرد و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید (لِيَبْلُوَكُمْ) تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیا است (أَيُّكُمْ) کدام از شما (أَحْسَنُ) نیکوتر اند (عَمَلًا ط) از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است در خبر آمده که کدام نیکوتر اند از روی عقل و پرهیزگارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یادکننده تر اند مرگ را و ترسان تر از او و کار سازنده

ع

و برای او (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و خدای غالب است در ملک خود ترسندگان را شاد بنده نمی ساز و (الْغَفُورُ) آمرزنده است خطیئات ایشان را بوشد (الَّذِي) آن خدای که بیافرید (خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ) هفت آسمان را (طِبَاقًا ط) طبقه طبقه یکی بربالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمری است سفید سیوم آهن است چهارم رویین است و گفته اند پس است پنجم نقره است ششم زر است هفتم یاقوت سرخ است (مَا تَرٰى) نه بینی تو ای بیننده (فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ) در آفریدن خدای مر آسمان را (مِنْ تَفَاوُتٍ ؕ) هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و کجی (فَارْجِعِ الْبَصَرَ) پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در ان نگرکنی (هَلْ تَرٰى) هیچ می بینی (مِنْ فُطُوْرٍ ؕ) شگافی و نقصانی (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ) پس دیگر باره گردان دیده را (كَرَّتَيْنِ) گرتی بعد از گرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر یک نگریستن معلوم نگردد تکرار کن نگریستن را (يَنْقَلِبْ) بازگردد (إِلَيْكَ الْبَصَرُ) بسوی چشم تو (خَاسِئًا) دور از یافتن عیب (وَهُوَ حَسِيْرٌ ؕ) و او مانده بود از نگریستن با آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می نگرد عیبی در ان نمی یابد (وَلَقَدْ زَيَّنَّا) و بدرستیکه بیاراستیم ما (السَّمَاءَ الدُّنْيَا) آسمان نزدیک را یعنی آسمان که نزدیک تر است بزمین و آرایش دادیم (بِمَصَابِيْحَ) بچراغها یعنی بستاره‌گانی که شما چون چراغ درخشانند (وَجَعَلْنٰهَا) و گردانیدیم ما ستارگان را (رُجُوْمًا لِّلشَّيٰطِيْنِ) رانندگان مردانرا وقتیکه بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند (وَاَعْتَدْنَا) و آماده ساختیم (لَهُمْ) برای دیوار بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا (عَذَابَ السَّعِيْرِ ؕ) عذاب آتش افروخته در عقبی (وَلِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا) و مر آنانرا است که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان (بِرَبِّهِمْ) بآفریدگار ایشان (عَذَابُ جَهَنَّمَ ط) عذاب دوزخ (وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ؕ) و بد جای بازگشت است دوزخ (اِذَآ اُلْقُوْا) چون درانگنده شوند کافران (فِيْهَا) در جهنم (سَمِعُوْا لَهَا) بشنوند از دوزخ (شَهِيْقًا) آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر اصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ درآورند دوزخ بفریاد آید (وَّهِيَ تَفُوْرُ ؕ) و او می جوشد و ایشانرا می آرد و فرو می برد چنانچه گوشت در دیگ جوشان (تَكَادُ تَمَيَّزُ) نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ (مِنَ الْغَيْظِ ط) از خشم کافران (كُلَّمَآ اُلْقِيَ) هرگاه در افگنده شوند (فِيْهَا) در دوزخ (فَوْجٌ) گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر چیز که سبب دخول دوزخ باشد (سَاَلَهُمْ) سوال کنند ایشان را (خَزَنَتُهَآ) خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان و عاصیان (اَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نیامد بشما (نَذِيْرٌ ؕ) بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث

نشد که شما را بخدای خواند و از ین عذاب بترساند و به فضیحت شما را بر تابد (قَالُوا بَلَى) گویند آری (قَدْ جَاءَنَا) بدرستیکه آمد بما (نَذِيرٌ) پیغمبری بیم کننده (فَكَذَّبْنَا) پس تکذیب کردیم قول وی را یعنی پیغمبر عم را افراط کردیم در تکذیب بحدی که نفی انزال و ارسال رسل کردیم (وَقُلْنَا) و گفتیم مر فرستادگان را که هیچ وجه (مَا نَزَّلَ اللَّهُ) فرو نفرستاده است خدای (مِنْ شَيْءٍ) هیچ چیز از آنچه شما می گوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم (إِنْ أَنْتُمْ) نیستید شما ای رسولان (إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ) مگر در خطائی بزرگ که باوجود صفت بشریت دعوی نبوت می کنید و گفته اند که این خطاب زبانیه است مر کفار را یعنی زبانیه در جواب ایشان گویند نبوده اید شما مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما حالی مگر در عقوبت بزرگ (وَقَالُوا) و گویند کافران که در دنیا (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ) اگر می بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران از ابی بحث و تفتیش معانی چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود (أَوْ نَعْقِلُ) یا تعقل می کردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم و در انوار حکمت که اقوال و افعال ایشان معاینه می نمودیم (مَا كُنَّا) نمی بودیم امروز (فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ) در اعداد اهل دوزخ (فَاعْتَرَفُوا) پس اقرار کنند و معترف شوند (بِذَنْبِهِمْ) بگناه خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد (فَسُحْقًا) پس دوری باد از رحمت من (لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) مر ملازمان دوزخ را (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ) بدرستی آنانکه بترسند (رَبَّهُمْ) از عذاب پروردگار خود (بِالْغَيْبِ) پوشیده یعنی آثار خوف را از خلق پوشند و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق و پیدا که خدای عز و جل یعنی بدل ترسکار باشند (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) مر ایشان راست آمرزش گناهان (وَأَجْرٌ كَبِيرٌ) و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند یعنی از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هرچه می ترسند

* نظم *

* لا تخافوا مژده ترسنده است * هرکه می ترسد مبارک بنده است *

* خوف و خشیت خاص دانایان بود * هرکه دانا نیست کی ترسان بود *

* ترسکاری رستگاری آورد * هرکه درد آرد عوض درمان برد *

آورده اند که کفار قریش بشهوات عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر عم سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که یکدیگر سخن محمد رسول الله عم آهسته گویند تا خدای وی

شنود آواز آن آگاه گرداند آیت آمد (وَأَسِرُّوا) و پنهان سازید (قَوْلَكُمْ) سخن گفتن خود را درباره پیغمبر (أَوِ اجْهَرُوا بِهِ ط) یا آشکارا کنید مر آن را یعنی هر دو نزد او یکسان است (إِنَّهُ) بدرستیکه خدای تعالی سزای پرستش (عَلِيمٌ) داناست (بِذَاتِ الصُّدُورِ) بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسیکه به ضمائر واقف است اگر تعبیر آزان ضمیر به سوگند یا به جهر در پوشیده نخواهد بود (أَلَا يَعْلَمُ) آیا نداند آنچه در دلها است (مَنْ خَلَقَ ط) آن کس که بیافرید دلها را (وَهُوَ اللَّطِيفُ) و او داناست بر بواطن اشیاء و حقایق آن (الْخَبِيرُ) آگاه از ظواهر موجودات و دقائق آن (هُوَ الَّذِي ٢ ع
جَعَلَ) اوست خداوند که گردانید (لَكُمُ الْأَرْضَ) برای شما زمین را (ذَلُولًا) نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بر آن (فَامْشُوا) پس بروید (فِي مَنَاكِبِهَا) در اطراف و جوانب زمین (وَكُلُوا) و بخورید (مِنْ رِزْقِهِ ط) از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و مقدر کرده (وَإِلَيْهِ النُّشُورُ) و به سوی اوست بازگشت شما پس شکرگزاری و سپاس داری او بجا آرید (ءَأَمِنْتُمْ) آیا ایمن شده‌اید ای کافران (مَنْ فِي السَّمَاءِ) از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل ع است ماحصل سخن آنکه ایمن شده‌اید (أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ) از آنکه خدای تعالی یا جبرئیل ع به فرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین (فَإِذَا هِيَ) پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما در وی (تَمُورُ) می گردد و اضطراب کنان شما را زیر و زبر می افگند (أَمْ أَمِنْتُمْ) آیا ایمن شده‌اید (مَنْ فِي السَّمَاءِ) از آنکه در آسمان است عرش او یعنی خدای تعالی یا فرمان بر زعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل ع (أَنْ يُرْسِلَ) آنکه فرستد (عَلَيْكُمْ) بر شما (حَاصِبًا ط) سنگریزه چنانچه قوم لوط (فَسَتَعْلَمُونَ) پس زود بدانید بعد از مشاهده عذاب که (كَيْفَ نَذِيرِ) چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نباشد (وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ) و بدرستیکه تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کفار این زمان یعنی تکذیبان از امم ماضیه و بشومت تکذیب هلاک شدند (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود برایشان (نَكِيرِ) عقوبت یا انکار من برایشان یا انزال عذاب (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی‌دانند و نمی‌نگرند (إِلَى الطَّيْرِ) به سوی مرغان (فَوْقَهُمْ) زبر سرایشان در هوا (صَافَّاتٍ) صفها برکشیده می‌گشایند بالهای خود را (وَيَقْبِضْنَ ط) و فراهم می‌گیرند بعد از بسط اجنحه (مَا يُمْسِكُهُنَّ) نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه (إِلَّا الرَّحْمَنُ ط) مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را اشکال و هیئات صوری و طبیعت خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان

در هوا نگهبان هست (انه بكل شيء) بدرستیکه خدای بهمه چیزها (بصير) بیناست (امّن) آیا کیست که توان گفت که (هذا الذي) این آن کس است که از روی حمایت (هو جند) او مددگار است و فایده (لكم) مر شما را (ينصركم) یاری می دهد (من دون الرحمن) بجز خدای از عذاب و خشم وی (ان الكافرون) نیستند ناگرویدگان (الا في غرور) مگر در فریب شیطان که می گوید عذاب به شما فرو نه خواهد آمد (امّن هذا الذي) آیا آن کیست که اشارت توان کرد که این آن کس است که به محض عنایت (يرزقكم) روزی می دهد شما را (ان امسك) اگر باز گیرد خدای (رزقه) روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول رزق را وسائط و وسایل اند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار می دانند که خالق و رازق او است و کفر ایشان نه از ایمان است (بل لجوا) بلکه ستیزه کردند و در افتادند (في عتو) در ستیزگی و گردن کشی از حق (و نفور) و رمیدگی از حق و نفرت از ایمان (افمن يمشي) آیا کسی که می رود (مكبا على وجهه) سر فرو افگنده بر روی خود یعنی نگونسار می رود و پس و پیش وی راست و چپ خود نمی بیند (اهدى) راه یافته تر است (امّن يمشي) آیا آن کس که میرود (سويا) راست ایستاده و همه اطراف مشاهده می کند و رفتن او واقع است (على صراط مستقيم) بر راهی راست رساننده به مقصد و مقصود و این مثال است برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند * رباعي

* فرق است میان آنکه از روی یقین * * با دیدهٔ بینا رود اندر ره دین *
* با آنکه دو چشم بسته بی دست کسی * * هر گوشه همی رود بظن و تخمین *

(قل هو الذي) بگو ای محمد مر مشرکان را که آن خدای که شما را بدو دعوت می کنیم او آن کس است که بقدرت کامله (انشأكم) بیافرید شما را (وجعل لكم السمع) و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق شنوید (والابصار) و دیدها تا بادلائل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید (والافئدة) و دلها تا در معانی کائنات الهی و دقائق مصنوعات پادشاهی تذکر و تامل نمائید و شما بسیار می شنوید و می بینید و لیکن (قليلا ما تشكرون) اندک شکر می گوئید مر این نعمتها را (قل هو الذي ذرأكم) بگو خدای آن خدای است که بعد از آفریدن شما را پراگنده ساخت (في الارض) در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا عبادت کنید و فرمان برداری نمائید (واليه تحشرون) و بسوی او باز گردیده خواهید شد

تا جزای کردار و گفتار خود یابند (وَيَقُولُونَ) و می گویند آن مشرکان مر پیغمبر عم و یاران وی را (مَتَى) کی باشد (هٰذَا الْوَعْدُ) این وعدهٔ حشر و یافتن جزا (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿) اگر هستید شما راست گویان (قُلْ) بگو ای محمد در جواب ایشان که (إِنَّمَا الْعِلْمُ) جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او (عِنْدَ اللّٰهِ ص) نزدیک خدای است و غیر او بران اطلاع ندارد (وَإِنَّمَا أَنَا) و جز این نیست که من (نَذِيرٌ) بیم کننده ام (مُبِينٌ ۝) آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم می کنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم (فَلَمَّا رَأَوْهُ) پس آن هنگام که بینند موعود را که قیامت است (زُلْفَةً) نزدیک خود (سِيئَتْ) بد گردد و زشت شود (وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) رویهای آنها که کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد (وَقِيلَ) و گفته شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند (هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ) این آن است که بودید شما که پیوسته (بِهٖ تَدَّعُونَ ۝) بدو تمنامی کردید و در طلب او استعجال می نمودید امام زاهد رح فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر عم می کردند و آرزوی هلاک یاران وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را امر فرمود که (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگو خبر کنید مرا (إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ) اگر هلاک گرداند خدای مرا (وَمَنْ مَّعِيَ) و آنانرا که با من اند از مومنان (أَوْ رَحِمَنَا لا) یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تأخیر افگند (فَمَنْ) پس کیست آنکه (يُجِيرُ الْكَافِرِينَ) زنهار دهد کافران را (مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝) از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آن است که نجات دهندهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد (قُلْ) بگو ای محمد آنکه ایمان بدو سبب نجات است (هُوَ الرَّحْمٰنُ) او است خدای بزرگ بخشایش (آمَنَّا بِهٖ) گرویده ایم بوی (وَعَلَيْهِ) و بدو نه بر غیر او (تَوَكَّلْنَا ج) توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته ایم (فَسَتَعْلَمُونَ) پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر (مَنْ هُوَ) کیست از ما و شما آنکه او (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿) در گمراهی هویدا (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگو خبر دهید مرا (إِنْ أَصْبَحَ) اگر گردد (مَاؤُكُمْ) آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی (غَوْرًا) فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد (فَمَنْ) پس کیست آنکه (يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ) بیارد برای شما آبی (مَّعِينٍ ۝) جاری یا ظاهر چنانچه هر کس ببیند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا و رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین می کرد که فمن یأتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والمعین یعنی به بیل و مددکاران متین آب را باز

آرند شبانه نابينا شدند و هاتفي آواز داد که اينک از آب چشمهٔ چشم تو غايب شد گو تا
به معول و معوين باز آرند وفي المثنوي المعنوي * مثنوي *

* فلسفي و منطقي مستهان * مي گذشت از سوي کتب آن زمان *
* چون کرشنيد آيتي آن ناپسند * گفت آريم آب را ما بر بلند *
* يا بزخم بيل و تيزي تبر * آب را آريم از پستي زبر *
* شب بخفت و ديد از يک شير مرد * زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد *
* گفت ما زين چشمه چشم اي شقي * با تبر نوري بر آر ار صادقي *
* زود بر جست و دو چشمش کور ديد * نور فائض از دو چشمش ناپديد *

سورة القلم مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) وهي اثنان وخمسون آية

(نٓ ٥) حروف مقطعه دلالت بر اعداد ادوار و بقا نون حساب و بقول بعضي آن است که غايت بلکه
اين است از شمار آن توان دانست اما فهم هرکس بدان نرسد و يهود بعضي ازان گرفتند و برحي
فرو گذاشتند و بر ايشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضي علما آنرا مفاتيح آسماني الهي
دانند چنانچه در حروف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گويد که آخر است از
حروف الرحمن و گويند اسم سوره است يا لوح است از نور يا نام نهري است در بهشت يا قسم است
به نصرت حق سبحانه مؤمنان را و اشهر آن است که نون اسم ماهي است و مراد بآن جنس باشد يا ماهي
که زمين بر پشت او است واو را يهوتا گويند يا بهموت و در وسيط باسناد درست خود از ابي هريره رض
نقل کرده که وي گفته که شنودم از رسول الله عم که اول چيزي که خداي بيافريد قلم بود پس نون را بيافريد
و آن دوات است و قلم ازان دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد و برين تقدير حق سبحانه سوگند
ياد فرمود بدوات (وَالْقَلَمِ) و به قلم اعلى که از نور است و طول او ما بين السماء والارض و گويند مراد
قلمي است که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دين و دنيا بسيار است (وَمَا يَسْطُرُونَ لا) و ديگر
سوگند خورد بآنچه مي نويسند حفظه از احکام وحي و بآنچه ايشان را از ما يد و در وسيط از ابن عباس نقل
فرموده که نون دهن است قلم زبان و ما يسطرون آنچه حفظه بر بنده مي نويسند حق تعالى بدينها سوگند خورد
جواب قسم اين است که (مَا اَنْتَ) نيستي تو اي محمد (بِنِعْمَةِ رَبِّكَ) به بركه انعام پروردگار خود
(بِمَجْنُونٍ ج) ديوانه جواب وليد مغيره است که آن حضرت عم را مي گفت معلم مجنون و در بحر الحقائق

ع

آورده که کلمهٔ نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم مشیر است بعلم
تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی که در احدیت و بعلم
تفصیلی ثابت فرمود در واحدیت و بآنچه قلم گفتیم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده
عالیه و کلمات ربانیه مرکبه مدغایه جواب آنکه تو به نعمت پروردگار خود نیستی یعنی بر تو پوشیده
اند اسرار ازل و ابد (وَإِنَّ لَكَ) و بدرستیکه مرترا (لَأَجْرًا) مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار
نبوت (غَيْرَ مَمْنُونٍ) منت ناپهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسیکه از و منت باید کشید بتو عطا کرده
یا غیر منقطع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد (وَإِنَّكَ) و بدرستیکه تو (لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)
بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوبی بزرگ که خوبی آن کس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را
قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآنست که حق سبحانه او را ارزانی داشته بود و از عایشه رض
سوال کردند از خلق رسول الله عم و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت عم قرآن بود و فی سماته الذهب

* نظم * * بوده هم بحر مکرمت هم کان * * گوهرش کان خلقه القرآن *
* وصف خلق کسیکه قرآن است * * خلق را نعت او چه امکان است *

حکیم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد عم نبوده چه از مشیت خود را دست باز داشت و
خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رح گفته که از بلا منحرف شد نه از عطا منصرف گشت و گفته اند
در راه هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمهٔ از حقایق اخلاق آن حضرت عم در رب المرات
الصفا فی صفات المصطفی عم مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است (فَسَتُبْصِرُ) پس زود
باشد که ببینی ای محمد (وَيُبْصِرُونَ) و به بینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود
بر ایشان معلوم گردد (بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ) بکدام است از شما فتنه و بلایا در کدام گروه است از شما
دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه آفریدگار تو (هُوَ أَعْلَمُ) او داناتر است
(بِمَنْ ضَلَّ) بکسیکه گمراه شد (عَنْ سَبِيلِهِ) از راه او که راه حق است و چنان کس فی الحقیقت
دیوانه بود (وَهُوَ أَعْلَمُ) و او داناتر بود (بِالْمُهْتَدِينَ) براه یافتگان بکمال عقل که مومنانند (فَلَا تُطِعِ
الْمُكَذِّبِينَ) پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت می نمایند
(وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ) دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و معرض نشوی ازین شرک (فَيُدْهِنُونَ) پس
تا ایشان نیز چرب زبانی و نرمی کنند و بدین تو طعنه نزنند (وَلَا تُطِعْ) و فرمان برداری منمای (كُلَّ حَلَّافٍ)

هر سوگند خورنده را بدروغ که ابوجهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی (مَهِينٍ) سست رای یا خوار و بی مقدار (هَمَّازٍ) عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان (مَشَّاءٍ) رونده (بِنَمِيمٍ) بسخن چینی میان مردان یا غمزه کننده (مَنَّاعٍ) باز دارنده (لِلْخَيْرِ) مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان (مُعْتَدٍ) ستم کننده و از حد درگذرنده (أَثِيمٍ) بسیار گناه یا زناکار (عُتُلٍّ) سخت دل و درشت خوی (بَعْدَ ذَٰلِكَ) پس ازین همه عیبها (زَنِيمٍ) حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکور است که چون رسول عم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که رسیده در خود باز یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید و زنیم که گفت چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه به تهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جرأتی نداشت و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شده خصومت ولید است و ستیزه او با آن حضرت عم

* بیت * * جرم و گناه مدعی از فعل مادر است * کو را خطای مادر او خاکسار کرد *

(أَن كَانَ) آیا برای آنکه هست و حفص بی یک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست (ذَا مَالٍ) خداوند مال (وَبَنِينَ) و خداوند پسران چنین کس را فرمان می بری (إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ) چون خوانده شود براو (آيَاتُنَا) آیت های کلام ما (قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) گوید این ها افسانه پیشینیان است (سَنَسِمُهُ) زود باشد که علامت کنیم بداغ (عَلَى الْخُرْطُومِ) بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتواند پوشید و در انوار آورده که در روز بدر بینی او زخمی رسید و اثر آن باقی ماند (إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ) بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را به قحط و غلا و زوال نعمت (كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ صروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که داس و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفگندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما می کرد معیشت بر ما تنگ

نكردد على الصباح كه درويشان را خبر نباشد برويم به ميوه بريدن و برين سوگند خوردند چنانچه حق تعالى مى فرمايد
(إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ۙ) ياد كن چون سوگند خوردند وارثان خسروان كه پنهان از فقرا بچينند
ميوهٔ آن باغ را در حالتيكه داخل باشند در وقت صباح يعنى بامداد پگاه، پس چنين سوگند خوردند (وَلَا
يَسْتَثْنُونَ ۝) واستثنا نكردند يعنى نگفتند ان شاء الله تعالى در شب كه اين نيت كردند و بخفتند قضاى
ازلى نازل شد (فَطَافَ عَلَيْهَا) پس بيامد بدان باغ (طَائِفٌ) بلاى طواف كننده (مِّن رَّبِّكَ) از پروردگار تو
(وَهُمْ نَائِمُونَ ۝) وايشان يعنى پسران كه وارث بودند خفتگان (فَأَصْبَحَتْ) پس گشت باغ ايشان
بآن بلا (كَالصَّرِيمِ ۙ) مانند آن باغى كه ميوهٔ آن چيده و بريده باشند بر وجهى كه هيچ باقى نمانده ايشان
ازين حال غافل از خواب در آمدند (فَتَنَادَوْا) پس نداكردند همديگر را (مُصْبِحِينَ ۙ) در آمدگان بصباح
يعنى وقت صبح بخواندند همديگر را و گفتند (أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ) آنكه بامداد بيرون آئيد بسوى زرع دان
كشت خود يعنى بار كشتهٔ خود (إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ ۝) اگر هستيد شما برندگان ميوه و آن باغ شتابى بوده
بر خرابان پس راهها بر داشته روى بباغ نهادند (فَانطَلَقُوا) پس رفتند بجانب باغ (وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ ۙ)
وايشان سخن آهسته و نرم مى گفتند تا كسى نشنود و مضمون سخن (أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم
مِّسْكِينٌ ۙ) آنكه بايد كه در نيايد امروز بر شما يعنى در باغ شما درويشى تا بهره نگيرد و از حصهٔ ما كم نشود
(وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ ۝) و بامداد برفتند بجانب باغ بر قصد منع مساكين توانايان باعتقاد خود
بر چيدن و بريدن ميوه (فَلَمَّا رَأَوْهَا) پس آن هنگام كه ديدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند (قَالُوا)
گفتند بايكديگر (إِنَّا لَضَالُّونَ ۙ) بدرستيكه ما گم كردانيم راه باغ خود را چه باغ ما پر از ميوه بود واين باغ از ميوه
تهى است بعضى از ايشان تامل كردند و دانستند به نشانها ى در و ديوار كه آن باغ ايشان است گفتند
(بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۝) ما راه گم نكرده ايم بلكه ما بى بهرگانيم از محصول و ميوهٔ آن باغ بجهت منع فقرا
و ترك استثنا (قَالَ أَوْسَطُهُمْ) گفت فاضلترين ايشان از روى عقل يا بزرگترين بسن يا صائب ترين رأى
كه (أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ) آيا نگفتم من شما را ديروز (لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ۝) چرا ياد نمى كنيد خداى تعالى را به بزرگى
و نمى گوئيد انشاء الله تعالى (قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا) گفتند پاك است خداى ما از آنكه در فرستادن اين بلا
بر ما ستم كرده باشد (إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۝) بدرستيكه ما بوديم ستمكاران بر خود بر منع درويشان
(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) پس روى آوردند بعضى از ايشان بر بعضى ديگر (يَتَلَاوَمُونَ ۙ) ملامت
مى كردند اين آن را مى گفت تو چنين انديشه ندى و او عذر مى آورد كه تو هم بدان راضى بودى القصه

بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز (قَالُوا يَا وَيْلَنَا) گفتند ای وای بما (إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ۝) بدرستیکه
هستیم ما از حد گذرندگان در گناه کاری که استثناء نکردیم و درویشان را محروم ساختیم (عَسَى رَبُّنَا)
شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم (أَنْ يُبْدِلَنَا) آنکه بدل دهد ما را (خَيْرًا مِنْهَا) بهتر از آن باغ
(إِنَّا إِلَى رَبِّنَا) بدرستیکه ما بسوی طاعت پروردگار خود (رَاغِبُونَ ۝) رغبت کنندگانیم بعد از توبه و
طلب عفو حق تعالی برایشان بخشید و باغی پر انگور و حیوان نام برایشان ارزانی فرمود دمیاطی گوید که
خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشهٔ انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پای ایستاده
محققان گفته اند که هر که ببلا گرفتار گردد و مال و منال او در معرض تلف افتد باید که او تأمل نماید و بداند که آن
بلا باستحقاق او بروی نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت باز گشت کند حضرت الله
جل جلاله بهتر و خوشتر از آنچه از و تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ ضروان

* بیت *

داد زبیر رومی از این معنی خبر میدهد آنجا که می فرماید

* اولم خم شکست و سرکه بریخت * من نگفتم که این زیانم کرد *
* صد خم شهد صافی از پی آن * عوضم داد و شادمانم کرد *

(كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ ط) همچنین است عذاب کردن خدای تعالی در دار دنیا (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ ۝)
و هر آینه عذاب آن سرای بزرگتر است از آن جهت که این عذاب زود در گذرد و زوال یابد و آن
عذاب آن سرای ابد الاباد باقی ماند (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝) اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات
عذاب بپرهیزند (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ) بدرستیکه مر پرهیزگاران راست (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزدیک
پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس (جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝) بوستانها با نعمت گاه آن کافران ع ٢
می گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر
خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحالتر ایم و در عقبی نیز بهمین منوال خواهیم بود
حق تعالی در رد قول ایشان می فرماید (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ) آیا ما خواهیم کرد آنند مسلمانان را
(كَالْمُجْرِمِينَ ۝) مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات (مَا لَكُمْ قف كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۝)
چیست شما را ای کافران چگونه حکم می کنید تسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی
تعجب و استبعاد است (أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ لا) آیا مر شما راست نوشته نازل شده
از آسمان که شما در آن کتاب می خوانید آنرا که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند (إِنَّ لَكُمْ

فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿﴾) بدرستیکه شما راست دران کتاب آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید (أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ) آیا مر شمار است عهدها و پیمانهای موکد به سوگند (عَلَيْنَا بَالِغَةٌ) بر ما که خداوندیم رسیده به نهایت تاکید و ثابت شده (إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لا) تا روز قیامت (إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿﴾) به تحقیق آنکه مر شمار است دران عهد آنچه حکم می کنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای (سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ﴿﴾) بپرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید (أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ ۚ) آیا ایشان را انبازانند درین قول یا هستند مر ایشان را بتان که شریک من می سازند (فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ) پس گو بیایند بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید به مدد خود (إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿﴾) اگر هستید راست گویان در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) یاد کن آن شرکا را در روزیکه برداشته شود پرده از کاری بر هول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی (وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ) و خوانده شوند مردمان را بسجده کردن مر خدای تعالی را در لباب از ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که حق تعالی دران روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و سجده کند مر او را هر مومنی و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و نتواند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون مهره ای گاو یک مهره شود (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿﴾) پس نتوانند سجده کردن (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ) فروتر بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افگنده و شرمنده باشند (تَرْهَقُهُمْ) فرو گیرد ایشانرا (ذِلَّةٌ ط) خواری و نگونساری (وَقَدْ كَانُوا) و بدرستیکه بودند در دنیا (يُدْعَوْنَ) که خوانده می شوند (إِلَى السُّجُودِ) بسجده کردن مر خدای را (وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿﴾) و ایشان تندرست بودند قادر بر آن چون فرصت فوت کردند درین روز حشر جز حسرت و ندامت بهره ندارند

* قطعه *

* مده فرصت از دست گر بایدت * که گوی سعادت ز میدان بری *

* که فرصت عزیز است اگر فوت شد * بسی دست حسرت بدندان بری *

(فَذَرْنِي) پس بگذار مرا (وَمَنْ يُكَذِّبُ) و آن را که تکذیب می کند (بِهَٰذَا الْحَدِيثِ ط) باین سخن که قرآن است یا بحدیث بعث و حشر و درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه صلعم است و تهدید

مکذبان (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ) زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب به ایشان نزدیک گردانیم پایه پایه (مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) از آنجا که ایشان ندانند یعنی هربار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم وایشان تفضیلی پندارند (وَأُمْلِي لَهُمْ ط) ومهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند ناگاه ایشان را بگیریم (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۝) بدرستیکه عقوبت من محکم است که به هیچ چیزی دفع نشود وچه گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا) آیا می طلبی ایشان را مزدی بر دعوت وارشاد (فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ) پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن (مُثْقَلُونَ ۝) گران بار اند وبدان سبب روی از تو می گردانند (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ) آیا نزدیک ایشان است لوح محفوظ که مغیبات دران است (فَهُمْ يَكْتُبُونَ ۝) پس ایشان می نویسند از آنجا که آنچه حکم می کنند در صورت مؤمن وکافر (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی وتحمل آزار کفار (وَلَا تَكُنْ) ومباش در دل تنگی وشتاب زدگی (كَصَاحِبِ الْحُوتِ ۝) مانند صاحب ماهی یعنی یونس عم که صبر نکرد بر ایذای قوم وبی فرمان از میان ایشان برفت تا به شکم ماهی محبوس گشت (إِذْ نَادَى) یاد کن وقتیکه بخواند پروردگار خود را در شکم حوت وگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین (وَهُوَ مَكْظُومٌ) واو بر آمده بود از خشم واندوه (لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ) اگر نه آن بودی که دریافت او را (نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ) نعمتی از پروردگار او به قبول توبه (لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ) هر آینه افگنده شدی بصحرای خالی از گیاه (وَهُوَ مَذْمُومٌ ۝) واو ملامت کرده شده بودی (فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ) پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت ورسالت والقای وحی بوی (فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝) پس گردانید او را از ستودگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آن حضرت عم می خواست که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن وآن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود

* نظم *

* کارها از صبر گردد دلپسند * * خرم آن کز صبر باشد بهره‌مند *

* چون در افتادی بگرداب حرج * * صبر کن والصبر مفتاح الفرج *

* صد هزاران کیمیا حق آفرید * * کیمیایی همچو صبر آدم ندید *

آورده اند که کوته نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که به حسد وخشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بودند بعد بسیار استظهار گشتند تا بر توجمال سید عالم عم را آسیب عین الکمال از جهت عالم محجوب سازند حق تعالی از برای عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ)

و بدرستیکه نزدیک بود که آنانکه کافر شدند هرآینه بلغزانند و بیفگنند و هلاک کنند ترا (بِأَبْصَارِهِمْ) بچشمهای خویش (لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ) آن هنگام که شنیدند قرآن را که می خواندی (وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ۝) و می گفتند بدرستیکه این مرد را دیو گرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم می دهد (وَمَا هُوَ) و حال آنکه نیست قرآن (إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۝) مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد عم مگر اشراف عالمیان * بیت *

* ای شرف جملهٔ عالم بتو * * روشنی دیدهٔ آدم بتو *

حسن بصری رح گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه

سورة الحاقة مكية وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) اثنان وخمسون آية

ع ٥ (الْحَاقَّةُ) حالتیکه حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار تر است ترسیدن ازان (مَا الْحَاقَّةُ) چه حالتی است و چه ساعتی (وَمَا أَدْرَاكَ) و چه چیز دانا گردانید ترا که (مَا الْحَاقَّةُ) چه چیز است و چه حالتی است و چه ساعتی که در وی واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسمای او است (كَذَّبَتْ) تکذیب کردند (ثَمُودُ وَعَادٌ) قبیلهٔ ثمود و عاد (بِالْقَارِعَةِ ۝) بروز قیامت که کوبنده و در هم شکنندهٔ مردمان است (فَأَمَّا ثَمُودُ) پس اما قبیلهٔ ثمود (فَأُهْلِكُوا) پس هلاک شدند (بِالطَّاغِيَةِ ۝) بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقهٔ طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا به صیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحهٔ جبرئیل عم (وَأَمَّا عَادٌ) و اما قبیلهٔ عاد (فَأُهْلِكُوا) پس هلاک گشتند (بِرِيحٍ صَرْصَرٍ) ببادی سخت و سرد (عَاتِيَةٍ) از حد در گذشته یعنی باز زننده از فرمان خازنان در خراست که ذره زیاده قطره از آب فرستاده نشد بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود عم که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین نشدند و در تفسیر کبیر هست که ملایکه باد بود را ضبط نتوانستند کرد و خدای (سَخَّرَهَا) مسلط کرد آن باد را (عَلَيْهِمْ) بر قوم عاد (سَبْعَ لَيَالٍ) هفت شب (وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبهٔ دیگر (حُسُومًا) روزها و شبها متوالی باشد بر عادیان (فَتَرَى الْقَوْمَ) پس تو می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی (فِيهَا) دران اوقات (صَرْعَىٰ) مردگان افتاده (كَأَنَّهُمْ) گویا ایشان از عظم اجسام (أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ۝) بیخهای درخت خرمااند بر زمین افتاده با خالی شده و کاواک گشته (فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ۝) پس هیچ می بینی مر ایشان را کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند

* قطعه * * مقرراست که بودند در زمان همی * * شهان تخت نشین خسروان شاه نشان *

*چو عاصفات قضا از مهیب قهر وزید * *شدند خاک وازان خاک نیز نیست نشان *

(وَجَاءَ فِرْعَوْنُ) و آمد فرعون (وَمَنْ قَبْلَهُ) و آمدند آنها که پیش از و بودند (وَالْمُؤْتَفِكَاتُ) و اهل دیههای مؤتفکه (بِالْخَاطِئَةِ ج) بگناه یعنی بشرک (فَعَصَوْا) پس عاصی شدند هر قومی (رَسُولَ رَبِّهِمْ) فرستادهٔ پروردگار خود را (فَأَخَذَهُمْ) پس بگرفت خدای ایشان را (أَخْذَةً رَّابِيَةً لا) گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم (إِنَّا) بدرستیکه ما (لَمَّا طَغَا الْمَاءُ) آن هنگام که طغیان کردن آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان (حَمَلْنَاكُمْ) برداشتیم پدران شما را (فِي الْجَارِيَةِ لا) در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح عم (لِنَجْعَلَهَا) تا گردانیم آن کشتی را (لَكُمْ) برای شما (تَذْكِرَةً) پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران (وَتَعِيَهَا) و نگاه دارد این پند را (أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ۝) گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه می شنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر عم مر علی رض را گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی رض گفت بعد ازان هیچ چیز فراموش نکردم * بیت *

*گرچه ناصح را بود صد داعیه * *پند را اذنی باید واعیه *

*گر نوی گوشهای عیب گیر * *وحی نا وردی ز گردون یک بشیر *

(فَإِذَا نُفِخَ) پس چون دمیده شود (فِي الصُّورِ) در صور (نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ لا) یک دمیدن که نفخهٔ صاعقه است (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ) و برداشته شود زمین (وَالْجِبَالُ) و کوههای از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بوسطهٔ زلزله و بادهای سخت (فَدُكَّتَا) پس درهم شکسته شوند زمین و کوه (دَكَّةً وَاحِدَةً ۝) یک شکستنی و مانند هبا گردند (فَيَوْمَئِذٍ) پس آن هنگام (وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لا) واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد (وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ) و بشکافد آسمان از طرف مجره (فَهِيَ) پس آسمان (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (وَاهِيَةٌ لا) سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری (وَالْمَلَكُ) و فرشتگان (عَلَى أَرْجَائِهَا ط) برکنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد فرود آیند (وَيَحْمِلُ) و بردارند (عَرْشَ رَبِّكَ) عرش پروردگار تو (فَوْقَهُمْ) بر زبر ملایکه که بر ارجای آسمانند (يَوْمَئِذٍ) آن روز (ثَمَانِيَةٌ ط) هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که در آن روز حملهٔ عرش هشت باشند بر صورت بزکوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا باسمانی و گفته اند هشت صف از ملایکه بردارند که ایشان را عدد الا خدای تعالی (يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ) در آن روز عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه (لَا تَخْفَى) پنهان نماند بر خدای (مِنْكُمْ) از کردار و گفتار شما

(خَافِيَةٌ ۝) پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرض وحساب نه از
برای اطلاع است بران بلکه برای عدل است و افشای احوال بر خلائق (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ) پس اما
آنکه داده شود (كِتَابَهُ) کتاب نوشته عمال او (بِيَمِينِهِ) بدست راست او (فَيَقُولُ) پس گوید
از روی سرور (هَاؤُمُ اقْرَءُوا) بیائید بخوانید (كِتَابِيَهْ ۚ) کتاب مرا که در وی عملی نیست که من از اظهار
آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته در وی بشارت
جنت است و پس چه کتاب حفظه میان بنده و خداوند است و کسی آنرا نه بیند و نخواند پس صاحب
آن کتاب می گوید (إِنِّي ظَنَنْتُ) بدرستیکه من بیقین دانستم (أَنِّي مُلَاقٍ) آنکه من بیننده ام
(حِسَابِيَهْ ۚ) حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آن را آماده شدم (فَهُوَ) پس
آنکس (فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۙ) در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت مقرون بحرمت و حشمت
(فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۙ) در بهشتی بلند (قُطُوفُهَا) میوهای آن (دَانِيَةٌ ۝) نزدیک که دست قائم و قاعد
و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گوید (كُلُوا) بخورید از میوهای آن درخت (وَاشْرَبُوا)
و بیاشامید از شربتها (هَنِيئًا) خوردنی و آشامیدنی گوارنده (بِمَا أَسْلَفْتُمْ) بسبب آنچه عمل کردید
(فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۝) در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم
(وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ) واما آنکس که داده شوند (كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ) نامه او را بدست چپ او و ببهای
خویش بیند (فَيَقُولُ) پس گوید از روی ندامت (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ) ای کاشکی داده نشدمی
یعنی بمن ندادندی (كِتَابِيَهْ ۚ) کتاب مرا و من ندیدم تا برملا فضیحت نشدمی (وَلَمْ أَدْرِ) وکاشکی
ندانستمی که امروز (مَا حِسَابِيَهْ ۚ) چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت (يَا لَيْتَهَا)
کاشکی پیش مرگی که بدان مردی در دنیا (كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۝) بودی مرگی حکم کننده بفنای ابد تا بعد
از ان زنده نشدمی (مَا أَغْنَىٰ) دفع نکرد (عَنِّي) از من عذاب را (مَالِيَهْ ۜ) آنچه مرا بود از مال و اتباع
و تبع (هَلَكَ عَنِّي) گم گشت از من (سُلْطَانِيَهْ ۝) تسلط بر مردم و فرمان گزاری یا حجتیکه در دنیا
چنگ دران زده بودم من پس خطاب در رسد مر زبانیه را که (خُذُوهُ) بگیرید این کس را (فَغُلُّوهُ ۝)
پس در غل کنید و بر العنق دست او بر گردن بندید (ثُمَّ الْجَحِيمَ) پس در آتش بزرگ (صَلُّوهُ ۝)
در افگنید او را (ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ) پس آنگاه در زنجیری از آتش (ذَرْعُهَا) که گز آن (سَبْعُونَ ذِرَاعًا)
هفتاد گز باشد ذراع ملک که هر گز ذراعی هفتاد باغ است و هر باغی از کوفه تا مکه (فَاسْلُكُوهُ ۝) پس در آرید

او را دران یعنی بر جسد او پیچید محکم تا حرکت تواند کرد کعب الاحبار رح گفته که اگر هر آهنی که در دنیاست
جمع کنند بودن یک حلقه از ان زنجیر نیست و اگر حلقه از ان بر کوههای عالم نهند چون ارزیر بگدازد (انه)
بدرستیکه این کس (کان لا یؤمن) بود که ایمان نمی آورد (بالله العظیم ط) بخدای بزرگوار (ولا یحض)
و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمی کرد و حرص نداشت (علی طعام المسکین ط) بر طعام دادن
درویش (فلیس) پس نیست (له الیوم) مر او را امروز (ههنا حمیم ٥) اینجا خویشی که حمایت کند
(ولا طعام) و نیست او را خوردنی (الا من غسلین لا) مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریم که
از تنهای دوزخیان می رود (لا یاکله) نمی خورند غسلین را (الا الخاطؤن ٥) مگر گناهگاران که سرهمه
گناهان کبائر شرک است (فلا) پس نه چنان است که کافران می گویند که قرآن بافته و ساخته محمد است
(اقسم) سوگند می خورم (بما تبصرون لا) بآنچه می بینید از مشهودات (وما لا تبصرون ٥) و بآنچه
نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن و یا
بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد عم و نزول جبرئیل عم یا بآثار رسالت حبیب من عم و انوار
ع ٦ ولایت او جواب قسم اینکه (انه) بدرستیکه قرآن (لقول رسول) هر آینه خواندن رسولی است
(کریم ٥) بزرگوار نزد خدای که محمد عم است و گفته اند جبرئیل عم (وما هو) و نیست قرآن (بقول
شاعر ط) سخن شاعر چنانچه ابو جهل می گوید (قلیلا ما تؤمنون لا) اندکی تصدیق می کنید مراد عدم تصدیق
است (ولا بقول کاهن ط) و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان می برد (قلیلا ما
تذکرون ط) اندکی پند می گیرید یعنی متذکر نمی شوید (تنزیل) قرآن فرو فرستاده است (من رب
العالمین ٥) از پروردگار عالمیان (ولو تقول) و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شما است و بدروغ بربندد
(علینا) بر ما (بعض الاقاویل ٥) بعض سخنان را (لاخذنا) هر آینه گیریم ما (منه بالیمین لا) از و
بقوت و توانائی (ثم لقطعنا) پس ببریم (منه الوتین ٥) از و رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش
(فما منکم) پس نیست از شما (من احد) هیچکس یعنی نیستند شما (عنه حاجزین ٥) از و دفع
کنندگان آن هلاک را (وانه) و بدرستیکه قرآن (لتذکرة) هر آینه پندی است (للمتقین ٥) مر
پرهیزگاران را که ایشان بدان منتفع شوند (وانا لنعلم) و بدرستیکه ما میدانیم (ان منکم)
آنکه بعضی از شما (مکذبین ٥) تکذیب کنندگانند مر قرآن را (وانه) و بدرستیکه قرآن (لحسرة)
هر آینه سبب حسرت است (علی الکافرین ٥) مر ناگرویدگان روز قیامت را که ثواب قرآن را

مشاهده کنند وخود از ان محروم باشند (وَاِنَّهُ) وبه تحقیق که قرآن (لَحَقُّ الْیَقِیْنِ ◎) درست است بیگمان
یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوی (بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیْمِ ◎) بنام
پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمائی او را از صفات نا سزا و به ثنای بزرگ یاد کن او را

سورة المعارج مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ◎) وهي اربع واربعون آیة

آورده اند که نظر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه او می گوید ۷
از نزدیک تو است پس تو سنگی بباران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که (سَاَلَ سَائِلٌ) ع
درخواست کرد خواهنده (بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ ۙ) عذابی را که بودنی است (لِّلْکٰفِرِیْنَ) برای کافران که قتل بدر
است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابوجهل بوده که گفت فاسقط علینا کسفا وقولی
آن است که حضرت پیغمبر صلعم درخواست واستعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر (لَیْسَ لَهٗ)
نیست مر آن عذاب را (دَافِعٌ ۙ) دفع کننده که باز دارد آنرا (مِّنَ اللّٰهِ) از جهت خدای چه اراده ازلیه
بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفت الله می گوید که (ذِی الْمَعَارِجِ ◎) خداوند
درجهای بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات
طیبات مقرر فرموده (تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِکَةُ) بالا میروند فرشتگان (وَالرُّوْحُ) و جبرئیل ع م یا قومی که اعظم اند
از ملایکه (اِلَیْهِ) بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید (فِیْ یَوْمٍ کَانَ) در روزی که هست (مِقْدَارُهٗ)
اندازه او (خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ ۚ) پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم خواهد که سیر کند
در دنیا تا آنجا که محل امر ملایکه است و ایشان بیکروز می روند و او بدین مقدار سال تواند رفت
وابن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند
در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود خلائق را و در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان
مواقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسمای الهی روزی است
خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب وان یوما عند ربک کالف سنة
مما تعدون که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسمای حسنی
ابدیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد * مصرع * هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد ◎ (فَاصْبِرْ)
پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران (صَبْرًا جَمِیْلًا ◎) شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت
(اِنَّهُمْ) بدرستیکه کافران (یَرَوْنَهٗ) می بینند روز قیامت را (بَعِیْدًا ◎) دور از امکان یعنی می گویند نیست

و نخواهد بود چنانچه در عرف می‌گویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال می‌نماید (وَنَرَاهُ) و ما می‌دانیم قیامت را (قَرِيبًا ط) نزدیک بوقوع (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ) روزی گردد آسمان (كَالْمُهْلِ ط) مانند قلعی گداخته یا سیاهی دردی زیت یعنی تاریک باشد ازو (وَتَكُونُ الْجِبَالُ) و گردد کوهها (كَالْعِهْنِ لا) مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه (وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ) و پرسیده نشود هیچ خویشی (حَمِيمًا ج) از گناه خویش خود یعنی هر کس را از گناه دیگری سؤال نکنند (يُبَصَّرُونَهُمْ ط) بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بحال خود مشغول اند (يَوَدُّ الْمُجْرِمُ) دوست دارد و آرزو برد کافر (لَوْ يَفْتَدِي) آنکه فدا دهد (مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ) از عذاب آن روز (بِبَنِيهِ لا) به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خاندان بوده‌اند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و او خلاص یابد (وَصَاحِبَتِهِ) و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده (وَأَخِيهِ لا) و برادر خود را که هم پشت و مددگار او است (وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ لا) و خویشان خود را که جای داده‌اند او را در پناه خود یعنی پناهگاه او بوده‌اند (وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است (جَمِيعًا لا) همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد (ثُمَّ يُنْجِيهِ لا) پس برهند او را آن فدا دادن (كَلَّا ط) حاشا که نمی‌رهد از عذاب (إِنَّهَا) بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم از وی فدا می‌دهد (لَظَى لا) زبانه زننده است خالص (نَزَّاعَةً) کشنده است (لِلشَّوَى صلے) مر دست و پای مشرکان یا پوست سرایشان را از صد ساله دویست ساله راه یعنی زبانه می‌زند و کافر را بخود می‌کشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند (تَدْعُوا) می‌خواند آتش یعنی می‌کشد یا زبانیه او را می‌خوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب می‌خواند (مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى لا) کسی را که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی (وَجَمَعَ) و گرد کرده است مال دنیا را (فَأَوْعَى ه) پس در بار دان کرده نگاه داشته و حق خدای تعالی ادا نکرده (إِنَّ الْإِنْسَانَ) بدرستیکه آدمی (خُلِقَ) آفریده شده است (هَلُوعًا لا) حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب از سفیان نقل می‌کند که هلوع جانوری است در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی می‌کند یعنی همه حشایش آن را می‌خورد و آب هفت دریا را می‌آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی‌صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه می‌کند

* نظم *

ز جانوری را که بجز آدمی است * معده چو پر شد عدد بی غمی است *
آدمی است آنکه بر سیری بود * بر سر سیری غم روزی خورد *
خورد همه عمر ز بیش و ز کم * روزی هر روزه ز خان کرم *
وز ره حرص و طمعش هم چنان * هیچ غمی نیست بجز فکر نان *

(إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ) چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض (جَزُوعًا) جزع کننده باشد و فریاد زننده (وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ) و چون برسد او را ایمنی مثل صحت و توانگری (مَنُوعًا) منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق او همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند (إِلَّا الْمُصَلِّينَ) مگر نماز گزارندگان (الَّذِينَ هُمْ) آنانکه ایشان (عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ) بر نماز خود (دَائِمُونَ) پیوستگانند یعنی هیچ شغلی ازان بازنمانند و گفته اند در وقت ادای صلوات ساکن اند و چپ و راست التفات نمی نمایند (وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ) و آنانکه در مالهای ایشان (حَقٌّ مَعْلُومٌ) حقی است دانسته شده مثل زکوة مقدره و صدقات موظفه (لِلسَّائِلِ) برای درویش خواهنده (وَالْمَحْرُومِ) و برای محتاجی که نخواهد (وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ) و آنانکه تصدیق کرده اند (بِيَوْمِ الدِّينِ) بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعات و عبادات (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ) از عذاب آفریدگار خویش (مُشْفِقُونَ) ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب است از مناهی و ملاهی (إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ) بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان (غَيْرُ مَأْمُونٍ) مامون نیست یعنی ازان ایمن نتواند بود که البته بعاصیان خواهد رسید (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (لِفُرُوجِهِمْ) مر فرجهای خود را (حَافِظُونَ) نگاهدارندگانند (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ) مگر بر زنان خود (أَوْ مَا مَلَكَتْ) یا بر آنکه مالک شده است (أَيْمَانُهُمْ) دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که به ملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد (فَإِنَّهُمْ) پس بدرستیکه ایشان (غَيْرُ مَلُومِينَ) ملامت کردگان نیست بر ترک حفظ فرج نسبت بزنان و کنیزان خود (فَمَنِ ابْتَغَىٰ) پس هرکه طلب کند منکحی (وَرَاءَ ذَٰلِكَ) جز این که گفته شد (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الْعَادُونَ) ایشان از حد درگذرندگانند از وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتداست (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (لِأَمَانَاتِهِمْ) مر امانتهای خود را (وَعَهْدِهِمْ) و پیمانهای خویش را (رَاعُونَ) رعایت کنندگان اند خواه امانت خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاهداشتنی است و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری دران فرونگذاشتنی نباشد

* بیت * * اگر می باید از آتش امانت * فرو مگذار قانون امانت *
* بهر عهدی که می بندی وفا کن * ز رسوم حق گنه ازیر ازا آکن *

(وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (بِشَهَادَاتِهِمْ) بگواهی خود (قَائِمُونَ) ایستادگانند یا اقامت شهادت می کنند در آنچه می دانند از حقوق عباد الله وحفص شهادات را بجمع می خواند جهت تنوع اقسام آن (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (عَلَى صَلَاتِهِمْ) بر نماز خویش (يُحَافِظُونَ) محافظت می کنند یعنی باداب وشرائط آن دوام می نمایند وتکرار ذکر صلوات در مفتتح ومختتم این آیات دلیل فضل و شرف این عبادت است بر سایر عبادات وگفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل (أُولَٰئِكَ) آن گروه که بدین صفتها موصوف اند (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانهای اند روز قیامت (مُكْرَمُونَ) گرامی شدگان بثواب ابدی وجزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرد اگرد حضرت رسول الله عم حلقه زدندی واستهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند ببوستانهای بهشتی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان باشیم آیت آمد که (فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا) پس چیست وچه بوده است مرآنانکه بگرویدند وازین صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند (قِبَلَكَ) بسوی تو (مُهْطِعِينَ) شتابندگانند (عَنِ الْيَمِينِ) از جانب راست (وَعَنِ الشِّمَالِ) واز طرف چپ (عِزِينَ) گروه گروه حلقه زدگان (أَيَطْمَعُ) آیا طمع دارد (كُلُّ امْرِئٍ) هر مردی (مِنْهُمْ) از ایشان (أَنْ يُدْخَلَ) آنکه در آورده شود با مومنان (جَنَّةَ نَعِيمٍ) در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آن است که بی نعمت بی لذت ایمان ایشان را در چهار بازار روضات جنات دخل دهند (كَلَّا) نه این چنین است که کافران را در بهشت راه نیست (إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ) بدرستیکه ما آفریده ایم ایشان را (مِمَّا يَعْلَمُونَ) از آنچه می دانند یعنی نطفه آلوده که آن را هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد و با خلق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت (فَلَا) یعنی نه چنان است که کفار می گویند (أُقْسِمُ) سوگند می خورم (بِرَبِّ الْمَشَارِقِ) بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که در هر روز از نقطه دیگر طلوع می نماید (وَالْمَغَارِبِ) و بخداوند مغربها که آفتاب راهست و بهر روز به نقطه دیگر غروب می کند و گفته اند مراد مشارق ومغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محال شرق وغرب از دایره افق از نقطه دیگراست و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد می کند (إِنَّا لَقَادِرُونَ) بدرستیکه ما توانائیم (عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ) بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل

آوریم ازایشان خلقی (خَيْرًا مِّنْهُمْ ط) بهتر ازایشان و فرمان بردار تر (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝) ونیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن (فَذَرْهُمْ) پس دست بدار ایشان را (يَخُوضُوا) تا شروع کنند در باطلها (وَيَلْعَبُوا) وببازی مشغول شوند در دنیا (حَتّٰى يُلَاقُوا) تا وقتیکه ملاقات کنند (يَوْمَهُمُ) روز خود را (الَّذِي يُوعَدُونَ ۝) آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدر است یا قیامت حکم این آیت بآیت قتال رقم نسخ یافته (يَوْمَ يَخْرُجُونَ) روزی که بیرون آیند ایشان (مِنَ الْأَجْدَاثِ) از گورها (سِرَاعًا) شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل عم (كَأَنَّهُمْ) گویا که ایشان (إِلٰى نُصُبٍ) بسوی علمی که برپا کرده (يُوفِضُونَ لا) می شتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قایم بینند بجانب وی شتاب کنان روند (خَاشِعَةً) فروتن و ذلیلان (أَبْصَارُهُمْ) دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افگنده (تَرْهَقُهُمْ) بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد آن را (ذِلَّةٌ ط) خواری و نگونساری (ذٰلِكَ) این است (الْيَوْمُ الَّذِي) آن روزی که در دنیا (كَانُوا يُوعَدُونَ ۝) بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند

سورة النوح مكية وهي (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝) ثمان وعشرون آية

(إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا) بدرستیکه ما فرستادیم نوح را عم (إِلٰى قَوْمِهِ) بسوی گروه او از آل قابیل (أَنْ ع ۸
أَنْذِرْ) بآنکه بیم کن (قَوْمَكَ) گروه خود را و بترسان (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ) پیش از آنکه بیاید بدیشان (عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝) عذابی دردناک که طوفان است یا عذاب آخرت (قَالَ) گفت نوح عم (يَا قَوْمِ) ای گروه من (إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ) بدرستیکه من شما را بیم کننده ام (مُبِينٌ لا) آشکارا است بیم کردن من می رسانم بشما (أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ) آنکه بپرستید خدای را بیگانگی (وَاتَّقُوهُ) و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او (وَأَطِيعُونِ) و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم (يَغْفِرْ لَكُمْ) تا بیامرزد خدا مر شما را (مِنْ ذُنُوبِكُمْ) بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید (وَيُؤَخِّرْكُمْ) و باز پس دارد شما را از عقوبت و هلاکات یعنی زنده دارد شما را (إِلٰى أَجَلٍ مُسَمًّى ط) تا وقتیکه نام برده که مدت زندگانی است منقضی شود (إِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ) بدرستیکه مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده (إِذَا جَاءَ) چون بیاید بروجهی که معین و مقرر فرموده (لَا يُؤَخَّرُ ط) باز پس افگنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود * رباعي *

* روزی که اجل در آید از پیش و پست * شک نیست که مهلت ندهد یک نفست *
* یاری نرسد در آن دم از هیچ کست * بر باد شود جمله هوا و هوست *

(لَوْكُنتُمْ) اگر هستيد شما که بتفکر و نظر (تَعْلَمُونَ ۝) بدانيد چيز بر ابستن اين را بدانيد که و را اجل تأخير واهمال نيست القصه نوح ع بفرمان الهي نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد وايشان سرکشي نموده و عناد ورزيده در آزار وايذاي او فوق الحد کوشيدند و به تقصير از خود راضي نبودند تا وقتيکه نوح ع به تنگ آمد (قَالَ رَبِّ) گفت اي پروردگار من (إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي) بدرستيکه من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو (لَيْلًا وَّنَهَارًا ۝) شب و روز يعني پيوسته دعوت کردم (فَلَمْ يَزِدْهُمْ) پس نيفزود ايشان را (دُعَاءِي) خواندن و دعوت کردن من (إِلَّا فِرَارًا ۝) مگر گريختن و رميدن از ايمان و طاعت (وَإِنِّي) و بدرستيکه من (كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ) هرگاه که خواندم ايشان را بتوحيد و عبادت (لِتَغْفِرَ لَهُمْ) تا تو بيامرزي مر ايشان را بسبب قبول آن (جَعَلُوا) در آوردند (أَصَابِعَهُمْ) انگشتهاي خود را (فِي آذَانِهِمْ) در گوشهاي خود و ره گذر مسامع را ازاستماع دعوت بربستند (وَاسْتَغْشَوْا) و بسر در کشيدند (ثِيَابَهُمْ) جامهاي خود را تا مرا نه بينند (وَأَصَرُّوا) و ايستادند بر کفر و معصيت (وَاسْتَكْبَرُوا) و سرکشي کردند از متابعت من (اسْتِكْبَارًا ۝) سرکشي کردني بزرگ (ثُمَّ إِنِّي) پس بدرستيکه من باوجود اصرار و استکبار (دَعَوْتُهُمْ) دعوت کردم ايشان را (جِهَارًا ۝) آشکارا در محافل ايمان (ثُمَّ إِنِّي) پس بتحقيق که من (أَعْلَنْتُ لَهُمْ) آشکارا کردم مر بعضي از ايشان را يعني بآشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را (وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ) و براز نيز گفتم مر بعضي ديگر را از ايشان (إِسْرَارًا ۝) راز گفتني يعني بهر وجه که توانستم طريق دعوت فرونگذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانيه ايشانرا بحق خواندم و چون قحط زاري تو باران از ايشان باز گرفت و زنان ايشان را عقيم ساخت و ايشان رجوع بمن کردند (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا) پس گفتم آمرزش طلبيد (رَبَّكُمْ) از پروردگار خود يعني توبه کنيد از کفر (إِنَّهُ كَانَ) بدرستيکه خداي هست (غَفَّارًا ۝) آمرزنده توبه توبه کنندگان و چون شما توبه کنيد (يُرْسِلِ السَّمَاءَ) بفرستد ابر را (عَلَيْكُمْ) بر شما (مِدْرَارًا ۝) بارنده پي در پي (وَيُمْدِدْكُمْ) و مدد دهد شما را (بِأَمْوَالٍ) بمالها (وَبَنِينَ) و پسران يعني بسيار گرداند اموال و اولاد شما را (وَيَجْعَلْ لَكُمْ) و دهد مر شما را (جَنَّاتٍ) بوستانهاي شاداب پرميوه (وَيَجْعَلْ لَكُمْ) و دهد جاري گرداند براي شما (أَنْهَارًا ۝) جويهاي آب (مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ) چيست شما را که اميد نداريد يعني نمي شناسيد (لِلّٰهِ) مر خدايرا (وَقَارًا ۝) بزرگواري و مراد آن است که اعتقاد نمي کنيد بزرگي او را تا بترسيد از نافرماني او يا چيست که از عظمت و قهر او نمي ترسيد (وَقَدْ خَلَقَكُمْ) و حال آنکه بيافريده است شما را (أَطْوَارًا ۝) گونه گونه مختلف در خلق

وخلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل (اَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ) آیا نمی بینید که چگونه (خَلَقَ اللّٰهُ) بیافرید خدای (سَبْعَ سَمٰوَاتٍ) هفت آسمان را (طِبَاقًا) طبقه بالای طبقه (وَجَعَلَ الْقَمَرَ) وگردانید ماه را (فِیْهِنَّ) در یکی از ایشان (نُوْرًا) روشنی و در بعضی تفاسیر است که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی می تابد در آسمانها چنانچه بر زمین می تابد و آنها را روشن می سازد (وَجَعَلَ الشَّمْسَ) وگردانید آفتاب را (سِرَاجًا) چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو می گرداند و حضرت رسول الله عم بجهت آن چراغ گفت که نور وی از تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید

* نظم *

* چراغ وجسم دل چشم و چراغ جان رسول الله * که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان *

* درین ظلمت سرا گر نه چراغ افروختی شرعش * کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان *

(وَاللّٰهُ اَنْبَتَکُمْ) و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم عم را (مِّنَ الْاَرْضِ) از زمین برست یعنی آدم عم از خاک (نَبَاتًا) رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم (ثُمَّ یُعِیْدُکُمْ) پس باز خواهد برد شما را (فِیْهَا) در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد (وَیُخْرِجُکُمْ) و بیرون آرد شما را از قبر (اِخْرَاجًا) بیرون آوردنی از برای حساب و جزا (وَاللّٰهُ جَعَلَ) و خدای گردانید (لَکُمُ الْاَرْضَ) برای شما زمین را (بِسَاطًا) مانند فرشی گسترده که آرام گرفتن در و درفتن بروشاید (لِتَسْلُکُوْا) تا می روید (مِنْهَا) از زمین (سُبُلًا فِجَاجًا) براههای گشاده بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح عم متامل شدند و خواص ورؤسای ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بتر و جفاکارتر گشته در عصیان و عناد افزودند (قَالَ نُوْحٌ) گفت نوح عم بعد از مشاهدهٔ اینحال که (رَّبِّ اِنَّهُمْ) ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامهٔ امت من (عَصَوْنِیْ) عاصی شدند در من (وَاتَّبَعُوْا) و پیروی کردند (مَنْ لَّمْ یَزِدْهُ) آن را که زیاده نکرد مر او را (مَالُهٗ وَوَلَدُهٗ) مال و فرزند او (اِلَّا خَسَارًا) مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من نه بردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند (وَمَکَرُوْا) و مکر کردند بزرگان قوم (مَکْرًا کُبَّارًا) مکری بزرگ که بآن سفلهٔ و نادانی را بحیله بجانب خود کشیدند و بمن برانداری من تحریص کردند (وَقَالُوْا لَا تَذَرُنَّ) و گفتند دست باز مدارید (اٰلِهَتَکُمْ) از عبادت خدایان خود (وَلَا تَذَرُنَّ) و مگذارید (وَدًّا) بت ود را و آن صنمی بود بصورت مردی ساخته (وَّلَا سُوَاعًا) و نه سواع را و آن بت بصورت زنی بوده

(ولا يغوث) و نه يغوث را و آن بتی بصورت شیر بود (ويعوق) و نه يعوق را و آن بتی بصورت
اسپی بود (ونسرا) و نه نسر را و آن بتی بصورت کرکسی بود و اشهر آن است که آنها اسامی
پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح عم بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ
ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و امروز زمان
بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش
ایشان فرمود و قبیلهٔ بنی کلب ود را داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل
بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان بود و نسر معبود
اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع

* بیت *

* کافران از بت بی جان چه تمتع دارند * باری آن بت بپرستید که جانی دارد *

القصه نوح علی نبینا عم با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از این بتان باز مدارید
(وقد اضلوا) و حال آن است که گمراه کردند رؤسای قوم باین بتان (كثيرا) بسیاری را از ضعفه
وادنی (ولا تزد الظالمين) و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را (الا ضلالا) مگر هلاکت و عذاب
(مما خطيئاتهم) از برای گناهان (اغرقوا) غرق شدند بطوفان (فادخلوا نارا) پس در آورده
شدند باتشی یعنی در قبر و گفته اند در آخرت (فلم يجدوا لهم) پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای
گرفته بودند (من دون الله) بجز خدای (انصارا) یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد
آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان
فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح عم مناجات کردند (وقال نوح رب) و گفت نوح ع ٩
عم ای آفریدگار من (لا تذر على الارض) مگذار بر روی زمین (من الكافرين) از ناگرویدگان (ديارا)
دور کننده یعنی کسی که آید و رود و مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافران را زنده مگذار (انك ان تذرهم)
بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشان را (يضلوا عبادك) گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را
اضلال نمایند و گمراه کنند (ولا يلدوا) و نزایند (الا فاجرا) مگر فجور کننده (كفارا) ناسپاسی یعنی
چون بالغ شوند فاجر و کافر و غافل باشند (رب اغفر لي) ای پروردگار من بیامرز مرا (ولوالدي) و مر
پدر و مادر مرا والد نوح عم ملک بن متوشلخ بود و مادر شمخا باشهر اقوال شمخا بنت انوش و هر دو
مومن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد (ولمن دخل) و مر کسی را که در آید

(بَيْتِيَ) بخانه و منزل یا بکشتی یا به مسجد من (مُؤْمِنًا) در حالیکه مومن باشد (وَّلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط) و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رض منقول است که هم چنانچه دعای نوح هم در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که (وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ) و میفزای مر ستمگاران را یعنی کافران را (إِلَّا تَبَارًا ۝) مگر هلاکی بسختی نعوذ بالله من ذلک

سورة الجن مكية وهي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) ثمان و عشرون آية

قبل ازین مذکور شد در سورهٔ احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه هم رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی گوید که آن حضرت هم سورهٔ اقرأ می خواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن همه از اهل نجران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبائل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است و آن گروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره ازان خبر داد که (قُلْ) بگو ای محمد (أُوحِيَ إِلَيَّ) وحی کرده شد بمن (أَنَّهُ اسْتَمَعَ) آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله (نَفَرٌ) گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند (مِّنَ الْجِنِّ) از گروه جن (فَقَالُوا) پس گفتند چون بمیان قوم ع ۱۰
رفتند که ای قوم (إِنَّا سَمِعْنَا) بدرستیکه ما شنودیم (قُرْآنًا عَجَبًا ۝) قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد (يَهْدِي) راه می نماید (إِلَى الرُّشْدِ) براستی و صواب و صلاح دین و دنیا (فَآمَنَّا) پس گرویدیم (بِهِ ط) بآن (وَلَن نُّشْرِكَ) و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم (بِرَبِّنَا) به پروردگار خود (أَحَدًا ۝) یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم (وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ) و بدرستیکه بزرگ است (جَدُّ رَبِّنَا) ملک آفریدگار ما یا برتر است عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات (مَا اتَّخَذَ) فرا نگرفت (صَاحِبَةً) زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند (وَلَا وَلَدًا ۝) و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسی‌ها عم اعتقاد کنند (وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ) و بدرستیکه هست که می گوید (سَفِيهُنَا) جاهل و نادان ما یعنی ابلیس (عَلَى اللَّهِ) بر خدای (شَطَطًا ۝) سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی (وَأَنَّا ظَنَنَّا) و ما پنداشتیم (أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ) آنکه نگویند آدمیان (وَالْجِنُّ) و جنیان (عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۝) بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما می گفت باور می کردیم چون قرآن شنیدیم که ولا دروغ بر خدای می بسته (وَأَنَّهُ كَانَ) و بدرستیکه بودند (رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ) مردان از آدمیان

که و بعضی اکنه (یعوذون) پناه گرفتندی (برجال من الجن) بمردان از جنیان و آن چنان بوده که چون
کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه می برم بسید این وادی از شر سفیهان قوم و اعتماد او آن
بود که بدان استعاذه آن شخص سالم و مامون بماند و اهل مکه در مواطن نایاب گفتندی اعوذ بعزیز هذا
من شر جن هذا الوادی (فزادوهم) پس بیفزودند آدمیان مرجنیان را بسبب این استعاذه
(رهقا) کبر و سرکشی و جهل تا گفتندی که بزرگی ما بمرتبه است که آدمیان بما پناه می جویند (وانهم) و
بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان (ظنوا) گمان بردند (کما ظننتم) چنانکه شما گمان برده اید ای جن
(ان لن یبعث الله) آنکه برانگیزاند خدای (احدا) یکی را از مردگان برای حساب و جزا (وانا
لمسنا السماء) و بدرستیکه ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی
در آییم (فوجدناها) پس یافتیم آسمان را (ملئت) پر کرده شده (حرسا شدیدا) از پاسبانان توانای
محکم یعنی ملایکه که به منع جن نامزد شده اند (وشهبا) و آن ستارگان آتش فشان که جهت رجم دیوان
متعین گشته (وانا کنا نقعد) و بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم (منها) از آسمان (مقاعد)
در نشست گاهها (للسمع ط) برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر عم بر آسمان می رفتیم
و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم (فمن یستمع الان) پس هر که از جن طلب شنیدن می کند
اکنون (یجد) در می یابد (له) برای خود (شهابا) ستاره روشن و آتش بار (رصدا) نگاه دارنده
و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی (وانا لا ندری) و بدرستیکه ما نمی دانیم (اشر ارید) آیا بدی
خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما از ان (بمن فی الارض) بکسانیکه در زمین
اند از آدمیان (ام اراد بهم) یا خواسته است بدیشان (ربهم) آفریدگار ایشان (رشدا) خیری و
صلاحی (وانا منا الصلحون) و بدرستیکه از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر
(ومنا دون ذلک ط) و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان در خیر و شر (کنا طرائق قددا) و ما هستیم
خداوندان طریقها و مذهب های متفرقه و مختلفه در معالم از حسن بصری رح نقل کرده که چنانچه در میان
انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضه و غیر ایشان در میان جن نیز هستند (وانا ظننا)
و بدرستیکه ما دانستیم (ان لن نعجز الله) آنکه عاجز نمی توانیم ساخت خدای را هر جا که باشیم
(فی الارض) در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را از ان عاجز نمی توانیم کرد بواسطه سکون و ثبات
در مقام خود برای مقاومت (ولن نعجزه) و عاجز نمی سازیم او را (هربا) از روی گریختن باطراف

آفاق یا حوالی کوه قاف (وَاَنَّا) و بدرستیکه ما (لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰی) آن هنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت طالبان است (اٰمَنَّا بِهٖ ط) گرویدیم بوی یا بآن کس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر عم و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت عم که انس و جن را دعوت او فرا رسیده است دخوان تبلیغ او در انتشار خاص و عام کشیده

* نظم *

* داخل اندر دعوت او جن و انس * تا قیامت امتش هر نوع و جنس *

* اواست سلطان و طفیلان او همه * اوست شاهنشه و خیلان او همه *

(فَمَنْ يُّؤْمِنْ) پس هر که بگرود (بِرَبِّهٖ) بآفریدگار خود (فَلَا يَخَافُ) پس او نترسد (بَخْسًا) از نقصان در جزای وی (وَّلَا رَهَقًا ط) و نه از ستم بر دو نه از رسیدن عیب بدو (وَّاَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ) و بدرستیکه از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر عم و متدین بدین اسلام (وَمِنَّا الْقٰسِطُوْنَ ط) و از ما بعد از گرایند برخود که شرک آرنده و فرمان حق نبرند (فَمَنْ اَسْلَمَ) پس هر که گردن نهد امر خدای را همچنان که ما گردن نهاده ایم (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه گردن نهادگان (تَحَرَّوْا) قصد کرده اند (رَشَدًا ۝) راه راست را و از آن راه به مقصد خواهند رسید (وَاَمَّا الْقٰسِطُوْنَ) و اما ستمگاران که نگرویدند بحق (فَكَانُوْا) پس باشند (لِجَهَنَّمَ) مر آتش دوزخ را (حَطَبًا ۝) هیمه که بدیشان آفروخته شود چنانچه بکفار آتش آفروخته می شود (وَّاَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوْا) و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل که (عَلَى الطَّرِيْقَةِ) بر راه راست یعنی ایمان آرند (لَاَسْقَيْنٰهُمْ) هر آینه بدهیم ایشان را (مَّآءً غَدَقًا ج) آبی بسیار بعد از قحط و تنگ سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم واین بزرگتر و بسیارتر نعمت است و جمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بنعمت معیشت سرفراز گردانیم (لِّنَفْتِنَهُمْ) تا بیازمائیم ایشان را (فِيْهِ ط) در این زندگانی که بوظائف شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند (وَمَنْ يُّعْرِضْ) و هر که اعراض کند (عَنْ ذِكْرِ رَبِّهٖ) از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاس داری کند (يَسْلُكْهُ) در آرد او را خدای (عَذَابًا صَعَدًا ۝) در عذابی سخت که فرح و راحت در رو نبود (وَّاَنَّ الْمَسٰجِدَ) و دیگر وحی بمن آمده که سجده (لِلّٰهِ) مر خدای راست و خاص است بدو (فَلَا تَدْعُوْا) پس مخوانید در آن (مَعَ اللّٰهِ) با خدای (اَحَدًا ۝) یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح عم را بالوهیت یاد می کنند چنانچه

مشركان در حوالی بیت الحرام می گویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد
ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله عم جعلت لی الارض
مسجدا وطهورا پس در هیچ بقعه وقطعه از زمین با یاد خدای یاد دیگری نیکو نباشد * رباعي *

* دل را بجز از یاد خدای شاد مکن * با یاد وی از کسی دگر یاد مکن *

* دل خانه کعبه است ویران مگذار * و آنرا بجز از یاد وی آباد مکن *

(وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ) و بدرستیکه آن هنگام که برخاست (عَبْدُ اللّٰهِ) بنده خدای یعنی محمد عم در بطن نخله
(يَدْعُوهُ) می خواند خدای را نماز می گزارد و چون قراءت او می شنودند (كَادُوا يَكُونُونَ) نزدیک بود
که باشند جن (عَلَيْهِ لِبَدًا) بر وی چفسندگان از غایت شوق و از دحام و در آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را
عبد الله گفته نکتهای بسیار است و در آثار آمده است که آن حضرت عم را هیچ نام ازین خوشتر نیامده
چه شرط عبادت وعبودیت بر وجهی که آن حضرت عم قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت
بران نبوده لاجرم در وقت عروج آن حضرت عم بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی
اسری بعبده و هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را همین نام یاد می کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده

* نظم * * ای بنده شعر بندگی دوست * کز جملهٔ بندگان گزین او است *

* دادند ز بندگیش راهی * کان را ندهد هیچ شاهی *

کفار که مر آن حضرت عم را گفتند عجب کاری در پیش گرفتهٔ و در بزرگ مهلکه شروع نمودهٔ
ازین مهم برگرد و ازین امر رجوع کن تا ماترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیت آمد که (قُلْ) بگو با مشرکان ع ١١
که بهرحال که هست (إِنَّمَا أَدْعُوا) جزین نیست که می خوانم یعنی می پرستم (رَبِّي) پروردگار خود را
(وَلَا أُشْرِكُ بِهِ) و انباز نمی گیرم بدو (أَحَدًا) هیچ یکی را (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ) بگو بدرستیکه من مالک
نیستم (لَكُمْ) برای شما (ضَرًّا) دفع ضرری را (وَلَا رَشَدًا) و نرسانیدن خیر وصلاح یعنی من بنده ام
و کار بنده پرستش پروردگار است (قُلْ إِنِّي) بگو بدرستیکه من (لَنْ يُجِيرَنِي) زنهار ندهد مرا و در پناه
نگیرد (مِنَ اللّٰهِ) از عذاب خدای تعالی (أَحَدٌ) هیچ یکی را یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد خدا لی کسی
مرا حمایت نتواند کرد (وَلَنْ أَجِدَ) و نیابم هرگز (مِنْ دُونِهِ) بجز وی (مُلْتَحَدًا) پناهی که روی بدان
آرم (إِلَّا بَلَاغًا) لیکن می رسانم بشما بیانی که کفایت است شما را (مِنَ اللّٰهِ) از نزد خدای
(وَرِسَالَاتِهِ) و می رسانم پیغامهای فرستادهٔ وی (وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ) و هرکه نافرمانی کند خدای را

در پرستش او (وَرَسُولَهُ) و فرستادهٔ او را در امر و نهی (فَإِنَّ لَهُ) پس بدرستیکه مراو راست (نَارَ جَهَنَّمَ) آتش دوزخ (خَالِدِينَ فِيهَا) جاویدان باشد در آن (أَبَدًا) همیشه بی خلاصی آن وامروز کافران ترا ضعیف و بی یار می دانند و بر تو عاصی می شوند (حَتَّى إِذَا رَأَوْا) تا وقتیکه به بینند (مَا يُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعهٔ بدر یا در آخرت (فَسَيَعْلَمُونَ) پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود به بینند که از گروه مومن و کافر (مَنْ أَضْعَفُ) کیست ضعیف تر (نَاصِرًا) از جهت یار (وَأَقَلُّ عَدَدًا ۝) وکیست کمتر از روی عدد و معلوم می شود که ناصر که قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیف تر است و کمتر کفار بعد از استماع این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که (قُلْ) بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست است لیکن وقت آن بر من مخفی است (إِنْ أَدْرِي) نمی دانم (أَقَرِيبٌ) آیا نزدیک است (مَا تُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده آید از عذاب (أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي) یا مقرر کرده است خدای من مراو را (أَمَدًا) زمانی دور (عَالِمُ الْغَيْبِ) اوست داننده پوشیدها (فَلَا يُظْهِرُ) پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند (عَلَى غَيْبِهِ) بر غیبیکه مخصوص است بعلم او (أَحَدًا) یکی را (إِلَّا مَنِ ارْتَضَى) مگر آن را که پسندد (مِنْ رَسُولٍ) از فرستادهٔ خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزهٔ وی بود و مراد از این رسول محمد است عم (فَإِنَّهُ يَسْلُكُ) پس بدرستیکه در می آرد خدای یعنی می سازد (مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) از پیش روی آن رسول پسندیده عم (وَمِنْ خَلْفِهِ) و از عقب وی (رَصَدًا) نگهبانان از ملایکه که وی را پاس می دارند (لِيَعْلَمَ) تا بداند نبی موحی الیه (أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا) آنکه برسانیدند جبرئیل عم و ملایکه که بوقت نزول وحی با وی می باشند (رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ) فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل (وَأَحَاطَ) و فرا گرفته است علم خدای و شامل شده (بِمَا لَدَيْهِمْ) بآنچه نزدیک رسل و ملایکه است (وَأَحْصَى) و شمرده است (كُلَّ شَيْءٍ) همه چیز را (عَدَدًا ۝) از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان وامثال آن همه می داند مراد کمال علم است بر جمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست * بیت *

* هرچه دانستنی است در دو جهان * نیست از علم شاملش پنهان *

سورة المزمل مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي عشرون آية

آورده اند که حضرت رسول الله عم در مبدء بعثت نماز گذارده و به گلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه رض منقول است که آن مثل چادری بود چهارده ذراع نصفی بر بالای او بود و نصفی رسول عم

۲ پوشیده‌ای و چون نماز ادا کردی حق سبحانه باری خطاب کرد که (یا ایها المزمل) ای گلیم در خود پیچیده و گفته‌اند
ع زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت (قم اللیل) برخیز بشب یعنی بنماز (الا قلیلا) مگر اندکی
از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقدار برانند مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که
شب به نماز برخیز مگر اندکی که آن (نصفه) نیم شب است (او انقص) یا کم کن (منه) از نیم شب
(قلیلا) اندکی تا نزدیک بثلث باز آید و از این کمتر نشاید (او زد) یا زیاده کن (علیه) بر نیمه شب تا بثلثان
رسد و غایت این باشد (ورتل القرآن) و بتانی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا
بوقت تلاوت (ترتیلا) روشن کردنی چنانچه مستمع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رض نقل
کرده‌اند که مراد بترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف (انا سنلقی) بدرستیکه زود باشد که ما وحی
کنیم و منزل گردانیم (علیک) بر تو (قولا ثقیلا) سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه
که گران باشد بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام
یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و حفظ آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته‌اند
ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صورت وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدای شنودی و از
مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج می نمود و از این جهت در آن
حال ثقلی تمام بسید انام ص می رسید چنانچه از عایشه رض منقول است که در روزی که سرما بنهایت
سرد بودی می دیدم که وحی بر وی فرود می آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق می چکید در حین نزول وحی
بر آن حضرت ص بدین نوع مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران
یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی در این محل دوی گل بر کس برافروختی * مصرع * بستان
گل که صحن چمن برافروزد * و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود منفصل است کما قال الله تعالی
کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه
است که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارت است بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه
چه جامع امرین اثقال و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشیدن چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید * نظم *

* حمل چنین بار بجهد او تست * * کار کسی نیست که این کار تست *
* کس نتواند زدن اینجا نفس * * قوت این کار تو داری و بس *

(ان ناشئة اللیل) بدرستیکه ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا قیام شب (هی اشد وطأ)

آن سخت تراست از جهت رنج وکلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا
بیشتراست از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب
از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب وعبادت تواند شد * بیت *

* خاموش شد عالم بشب تا چست باشی در طلب * * زیرا که بانگ عربده تشویش خلوتگاه است *

(وَأَقْوَمُ) و راست تراست (قِيلًا) از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب نزدیکتراست که
دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان می خواند و بدل تفکر می کند و ناشئة اللیل گفته اند که
میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رض ناشئه آن باشد که از خواب برخیزد
(إِنَّ لَكَ) بدرستیکه مرترا (فِي النَّهَارِ) در روز (سَبْحًا طَوِيلًا) آمد و شد درازاست یعنی تصرفها
در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه بادای تهجد اولی باشد (وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ)
و یاد کن نام پروردگار خود را باسمای حسنی او را بخوان (وَتَبَتَّلْ) و بریده شو از خلق و توجه کن (إِلَيْهِ) بسوی او در
عبادت (تَبْتِيلًا) بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز و بکلی روی بدو آر * فرد *

* دل در وی بند بی پرسش گمان * * هرچه جز او است برون کن از دل *

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق
و مغرب است (لَا إِلَٰهَ) هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت (إِلَّا هُوَ) مگر وی (فَاتَّخِذْهُ) پس فرا گیر
او را (وَكِيلًا) کارساز خود و مهمات با او گذار (وَاصْبِرْ) و صبر کن (عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) بر آنچه می گویند
کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات (وَاهْجُرْهُمْ) و دوری کن از ایشان (هَجْرًا جَمِيلًا) بریدنی نیکو
یعنی در مقام انتقام مباش و مصاحبت از ایشان باز گیر این حکم باآیت قتال منسوخ است (وَذَرْنِي
وَالْمُكَذِّبِينَ) و بگذاری مرا با مکذبان (أُولِي النَّعْمَةِ) خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش بامن
گذار (وَمَهِّلْهُمْ) و مهلت ده ایشان را (قَلِيلًا) مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات دهم ایشان
را بتکذیب امام زاهد رح آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر که هلاکت سرداران عرب
بود اندک وقتی (إِنَّ لَدَيْنَا) بدرستیکه نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین (أَنْكَالًا)
بندهای گران که بدان مقید شوند (وَجَحِيمًا) و آتشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند (وَطَعَامًا
ذَا غُصَّةٍ) و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرد چون ضریع و زقوم (وَعَذَابًا أَلِيمًا) و عذابی دردناک
[illegible] غیر از اینها که آن را نشناسد مگر خدای تعالی [illegible]

حضرت رسالت پناه صلعم بیهوش شده بیفتاد و گفت که این عذاب راست شود (يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ)
روزی که بلرزد زمین (وَالْجِبَالُ) و بجنبد کوهها (وَكَانَتِ الْجِبَالُ) و گردند کوههای با عظمت
(كَثِيْبًا) تودهٔ ریگ (مَّهِيْلًا ۝) پراگنده یعنی کوههای سخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز
(اِنَّا اَرْسَلْنَا) بدرستیکه فرستادیم ما (اِلَيْكُمْ) بسوی شما ای اهل مکه (رَسُوْلًا) پیغمبری یعنی محمد
صلعم (شَاهِدًا عَلَيْكُمْ) گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع
از آن (كَمَا اَرْسَلْنَا) همچنانکه فرستادیم (اِلٰى فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا ۝) بسوی فرعون رسولی یعنی موسی عم
(فَعَصٰى) پس عاصی شد (فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ) فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد (فَاَخَذْنٰهُ)
پس گرفتیم او را (اَخْذًا وَّبِيْلًا ۝) گرفتنی سخت یعنی بآبش غرق کردیم و از راه آب بآتش
بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج است (فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ) پس چگونه نگاه دارید ای
مشرکان نفسهای خود را (اِنْ كَفَرْتُمْ) اگر بمانید بکفر خود (يَوْمًا) از عذاب روزی که هول آن (يَّجْعَلُ
الْوِلْدَانَ) گرداند کودکان را (شِيْبًا ۝) پیران یعنی موی سرایشان را سفید سازد مراد کثرت هموم
و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و می شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز
(اِلسَّمَاۗءُ مُنْفَطِرٌۢ بِهٖ ط) آسمان شگافنده باشد بسختی و هیبت آن روز (كَانَ وَعْدُهٗ) هست وعدهٔ خدای
تعالی بحدوث این وقائع و وقوع این حوادث (مَفْعُوْلًا ۝) بودنی (اِنَّ هٰذِهٖ) بدرستیکه این آیتها
(تَذْكِرَةٌ ج) پندی و عبرتی است (فَمَنْ شَاۗءَ) پس هر که خواهد (اتَّخَذَ) فرا گیرد (اِلٰى رَبِّهٖ) بقرب آفریدگار
خود (سَبِيْلًا ۝) راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول عم و صحابه رض
شبها برخاستندی چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن شب نبود از خوف آنکه محافظت قدر
واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزاردندی تا بحدی که قدم مبارک آن حضرت عم ورم کرد و مخافت برجهد
ها بونش غالب شد و منکران ندای ما انزلنا افتد شقی فی ربه در افکندند حق سبحانه تعالی بعد از یکسال
آن بارگران از مومنان برداشته آیت فرستاد که (اِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه پروردگار تو (يَعْلَمُ) ع ۱
میداند (اَنَّكَ تَقُوْمُ) آنکه تو برمی خیزی در شب برای نماز (اَدْنٰى) کمتر (مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ) از چهار
دانگ شب (وَنِصْفَهٗ) و نماز می گذاری نیمهٔ شب (وَثُلُثَهٗ) و سیکی از وی (وَطَاۗىِٕفَةٌ) و برمی خیزند
به همین منوال گروهی (مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ ط) از آنانکه با تو اند از اصحاب تو (وَاللّٰهُ) و خدای تعالی
(يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۝) اندازه می کند شب و روز را میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است

به قیام تو هر شب بدین مقدارها (عَلِمَ) داند خدای (أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ) آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمی توانید داشت (فَتَابَ عَلَيْكُمْ) پس بازگشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر (فَاقْرَءُوا) پس بخوانید (مَا تَيَسَّرَ) آنچه آسان بود (مِنَ الْقُرْآنِ ط) از قرآن مراد آن است که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب (عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ) داند خدای تعالی آنکه باشند (مِنْكُمْ) از شما (مَرْضَىٰ لا) بیماران (وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ) و دیگر آنکه سفر کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین (يَبْتَغُونَ) می طلبند (مِنْ فَضْلِ اللَّهِ لا) از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت می نمایند و وجوه حلال کسب میکنند (وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ) و دیگر آنکه کارزار می کنند (فِي سَبِيلِ اللَّهِ ق) در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارات و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود (فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ) پس بخوانید آنچه میسر شود (مِنْهُ ط) از قرآن در نماز و این امر برسبیل فرضیت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مندوب و استحباب است و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت است یا دوصد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر رض است که حضرت رسول الله عم وی را فرمود که ختم قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر می توانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب و باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود که در هفت روز و بر این زیاده مکن و صاحب معالم رح باسناد خود از انس رض نقل می کند که حضرت رسول الله عم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقراءت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ) و بپای دارید نماز مفروضه را (وَآتُوا الزَّكَاةَ) و بدهید زکوة واجبه را (وَأَقْرِضُوا اللَّهَ) و قرض دهید خدای را (قَرْضًا حَسَنًا ط) قرض نیکو که عبارت است از انفاق مستحقه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن (وَمَا تُقَدِّمُوا) و آنچه پیش فرستید (لِأَنْفُسِكُمْ) برای نفسهای خود (مِنْ خَيْرٍ) از نیکی (تَجِدُوهُ) بیابید آنرا (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدای

* بیت * برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست *

(هُوَ خَيْرًا) او بهتر است (وَأَعْظَمَ) و بزرگتر (أَجْرًا ط) از روی مزد یعنی ثواب آن را زیاده یابید یکی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر یا بغیر حساب (وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ ط) و طلب آمرزش کنید از خدای

در همه احوال (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) بدرستیکه خدای آمرزگار است بندگان را (رَحِيمٌ) مهربان بر ایشان که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشتر است

سورة المدثر مكية وهي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ست وخمسون آية

جابر بن عبد الله رض نقل می کند از حضرت رسول الله عم که در زمان فترت وحی براهی می رفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشید جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله
ع ۱۴ وحی فرستاد (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر افگنده (قُمْ) برخیز از خوابگاه خویش باقیام نمای باداء مراسم نبوت (فَأَنْذِرْ) پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستید (وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ) و پروردگار خود را به تعظیم یاد کن (وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ) و جامهای خود را پاک ساز از لوث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رض فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل می کند که حضرت رسالت پناه عم را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثيابك من الدنس تحظ بمدد الله فی كل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تائید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدایرا شناسد در نظر وی همه چیز خرد نماید و هر که خدایرا به یگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار او کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید ازینجا دانستم معنی قول خدای را و ثيابك فطهر

* نظم *

* در تو پوشید لطف یزدانی * خلعتی از صفات روحانی *

* دارش از لوث خشم و شهوت دور * تا بپاکیزگی شوی مشهور *

(وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش (وَلَا تَمْنُنْ) و عطا را

منت منه (تَسْتَكْثِرُ) تا بيشتر بستاني يا منت منه بر خداي بطاعت تا آنرا بسيار شماري يا مردم را ممنون مساز بأداي رسالت تا طلب بسياري مزد كني از ايشان (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) و از براي رضاي پروردگار خود صبر كن يا در تحت موارد قضاي براي خداي صابر باش (فَاِذَا نُقِرَ) پس چون دميده شود (فِي النَّاقُوْرِ) در صور يعني نفخهٔ ثانيه كه اثرش بعث است (فَذٰلِكَ) پس آن دميدن (يَوْمَئِذٍ) دران روز (يَوْمٌ عَسِيْرٌ) نشانهٔ روز دشوار است (عَلَى الْكٰفِرِيْنَ) بر ناگرويدگان (غَيْرُ يَسِيْرٍ) نه آسان بر ايشان اگرچه هول و هيبت و شدت دران روز عام بود اما حق سبحانه بكرم عميم خود دشواري را از مومنان بردارد و با كافران ماند و در حساب با ايشان مناقشه كند و روي ايشان سياه كرده نامهاي اعمال بدست چپ ايشان دهد آورده اند كه وليد مغيره لعنه الله از حضرت پيغمبر صلعم فواتح سورهٔ حم مومن شنيده بميان قوم باز آمد و گفت بخداي كه حالا از محمد صلعم كلامي شنيدم كه سخن انس و جن نيست مر او را حلاوتي و خوبيست كه هيچ سخن را نباشد و بروي طراوت و تازگي است كه هيچ حديثي را نبود و اعلاي اين نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات كليه و اسفل اين شجرهٔ طيبه بعروق فضايل و حكم عليه متمسك احكام تمام پذيرفته و اين كلام غالب آيد و مغلوب نگردد و از بلندي به پستي نگرايد قريش بعد از استماع اين سخن گمان بردند كه وليد ايمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سخنان در حميت جاهليت آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پيغمبر صلعم رسيده بغايت ملول گشت و حق سبحانه آيت فرستاد كه (ذَرْنِيْ) بگذار مرا (وَمَنْ خَلَقْتُ) و آنكه آفريده ام او را (وَحِيْدًا) تنها بي آل و ولد و انصار و اعوان قولي آن است كه او را وحيد القوم گفتندي يعني يگانهٔ ايشان (وَجَعَلْتُ لَهُ) و دادم مر او را (مَالًا مَّمْدُوْدًا) مالي كشيده يعني بسيار آورده اند كه زر نقد او هزار هزار دينار بود و ميان مكه و طائف شتر و اسپ و گوسفندان بسيار داشت و بساتين و امتعه و عبيد و اماي او در شمار نمي آمد (وَّبَنِيْنَ شُهُوْدًا) و دادم او را پسران حاضر با او در مكه يعني براي تجارت و اكتساب وجه معاش محتاج به سفر نبودندي و پيوسته با پدر در محافل حاضر شدندي آورده اند كه او را ده پسر بود از جمله ايشان خالد و عماره و هشام رض ايمان آوردند (وَّمَهَّدْتُّ لَهُ) و بگستردم براي او بساط جاه و رياست (تَمْهِيْدًا) گستردني تا ريحانهٔ قريش لقب يافت يا بساختم كارهاي او را ساختني تمام (ثُمَّ يَطْمَعُ) پس طمع مي دارد (اَنْ اَزِيْدَ) آنكه زياده مي كنم عطيات خود را او را بارهٔ وي (كَلَّا) نكنم چنين و نعم خود را بروي افزون نسازم (اِنَّهٗ كَانَ) بدرستيكه او هست (لِاٰيٰتِنَا) مر آيت هاي كلام ما را (عَنِيْدًا) منكر و دران ستيزه كننده

و سخت شکست دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی
به نقصان نهاد و فرزندانش از او برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج در سر داده هلاک شد (سَأُرْهِقُهُ) زود
باشد که در رسانم او را (صَعُودًا ۝) بصعود و آن کوهی است از آتش که به هفتاد سال بر بالای
آن رسند و فی الحال که بذروهٔ آن رسند باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر
صعود و آن صخره‌ای است املس در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین
کشیده از پیش می‌کشند و از عقب گرزهای آتشین می‌زنند تا بر آنجا رود این وعید عظیم برای ولید
جزا و سزا است (إِنَّهُ فَكَّرَ) بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن (وَقَدَّرَ ۝) و اندازه با خود راست کرد
که چه گوید قبل از این صحبت فکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت
شما محمد عم را مجنون میگوئید و به یقین میدانید که عقل او کامل است دیوانه بر دوست نیست
و خیال می‌بندید که او کاهن است و امارات کهانت از او ظاهر نمی‌شود و گمان می‌برید که کذاب است
و هرگز بکذب متهم نبوده و می‌پندارید که شاعر است و سخن او بشعر نمی‌ماند گفتند تو فکر کن که او را چه
توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که سحر است
آیت آمد (فَقُتِلَ) پس لعنت کرده باد (كَيْفَ قَدَّرَ ۝) چگونه تقدیر کرد (ثُمَّ قُتِلَ) پس ملعون باد
(كَيْفَ قَدَّرَ ۝) چگونه اندازه کرفت (ثُمَّ نَظَرَ ۝) پس نظر کرد در امر قرآن کردنی دیگر (ثُمَّ عَبَسَ) پس روی
ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر عم نگریست و روی ترش کرد (وَبَسَرَ ۝)
و پیشانی در هم کشید بطریق کراهیت یا بخندید (ثُمَّ أَدْبَرَ) پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر بر حق عم
(وَاسْتَكْبَرَ ۝) و گردنکشی کرد از متابعت او (فَقَالَ) پس گفت (إِنْ هَٰذَا) نیست این که محمد می‌گوید
(إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ۝) مگر جادوئی که تعلیم گرفته شود از سحره (إِنْ هَٰذَا) نیست (إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ۝) مگر
سخن آدمی یعنی ابا فکیهه و جبر یسار (سَأُصْلِيهِ) زود باشد که درآرم ولید را (سَقَرَ ۝) در درکه پنجم از
دوزخ که نامش سقر است (وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ ۝) و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر (لَا تُبْقِي)
آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و اعظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند
و باز حق سبحانه نو سازد اجزای او را (وَلَا تَذَرُ ۝) و دست باز ندارد دیگر باره تا بسوزد (لَوَّاحَةٌ) آتشی
سیاه کننده (لِلْبَشَرِ ۝) مر پوست کافران را که (عَلَيْهَا) بر آن آتش (تِسْعَةَ عَشَرَ ۝) نوزده ملک
یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در تبیان از ابن عازب رض روایت کرد که گروهی از یهود سوال کردند

حضرت پیغمبر صلعم را از خزانهٔ دوزخ آن حضرت صلعم دو بار باصابع یدین اشارت فرمود در کرت
دوم ابهام یمنی را در امساک کرد و این آیت در تصدیق آن حضرت صلعم نازل شد و یهود سلام داشتند
که این سخن مطابق نقل توریت است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران نکات کرده اند و از
جملهٔ آنکه نوزده اکثر آحاد است و عشرات اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است
و اقل کثیر که آن ده است و بوافی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده است که بعد از
نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما
آنها را دفع نتوانند کرد و ابوالاسد بن کلده الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را بپشت و هفت
را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و در روایتی آن است که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده
را بدست راست و نه را بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت درآییم آیت آمد که
(وَمَا جَعَلْنَا) و نگردانیده ایم (أَصْحَابَ النَّارِ) خازنان دوزخ را (إِلَّا مَلَائِكَةً) مگر فرشتگان که
قوی ترین خلق اند و در معالم آورده که رئیس خزنهٔ دوزخ مالک است و بالاو نوزده تن اند و چشمهای
ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون صخرهای بلند مستحکم
زبانهای آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت مسیر یکساله باشد
یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشهٔ دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع
این سخن کلده است تا بدانند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی آدمی که گوید که من هفده را کفایت می کنم
دانسته اند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگان غلاظ شداد اند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک
فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد (وَمَا جَعَلْنَا) و نساخته ایم (عِدَّتَهُمْ) شمار های ایشان
که نوزده اند (إِلَّا فِتْنَةً) مگر چیزی اندک که سبب فتنه باشد (لِلَّذِينَ كَفَرُوا) مر آنان را که کافر شدند
یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد (لِيَسْتَيْقِنَ
الَّذِينَ) تا بی گمان شوند آنانکه (أُوتُوا الْكِتَابَ) داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق
توریت است (وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا) و تا بیفزاید آنان را که گرویده اند (إِيمَانًا) گرویدنی بدین
سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب (وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ) و تا شک نیارند آنانکه (أُوتُوا الْكِتَابَ)
داده شده اند بتوریت (وَالْمُؤْمِنُونَ لا) و گروندگان از اهل اسلام در این عدد (وَلِيَقُولَ الَّذِينَ)
و تا بگویند آنانکه (فِي قُلُوبِهِمْ) در دلهای ایشان (مَرَضٌ) بیماری شک و نفاق است (وَالْكَافِرُونَ)

وبگویند ناگرویدگان که (مَاذَآ أَرَادَ اللّٰهُ) چه چیز خواسته است خدای (بِهٰذَا مَثَلًا ط) بدین حدیث که غریب
است از روی مثل (كَذٰلِكَ) همچنین (يُضِلُّ اللّٰهُ) در ضلالت فرو می گذارد خدای (مَنْ يَّشَآءُ) هر کرا
خواهد (وَيَهْدِيْ) و راه می نماید (مَنْ يَّشَآءُ ط) هر کرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش
حالا محمد نوزده یار دهد گار پیشش نداد و حق سبحانه فرمود (وَمَا يَعْلَمُ) و نمی داند (جُنُوْدَ رَبِّكَ) لشکرهای ع ۱ ۵
پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبراند (إِلَّا هُوَ ط) مگر او که عالم است بهمه معلومات (وَمَا هِيَ)
و نیست تمثیل سقر یا عدت خزنه یا این سوره (إِلَّا ذِكْرٰى) مگر پندی (لِلْبَشَرِ ۝) برای مردمان (كَلَّا)
نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد (وَالْقَمَرِ لا) و سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی
بازبسته است (وَالَّيْلِ) و بحرمت شب (إِذْ أَدْبَرَ لا) چون بیاید از عقب روز و حفص اذ بی الف
خواند و ادبر بصیغهٔ ماضی از ادبار یعنی چون شب برود که از پس روز (وَالصُّبْحِ إِذَآ أَسْفَرَ ۝) و سوگند
بصبح چون روشن کرداند عالم را (إِنَّهَا) بدرستیکه درکه سقر (لَإِحْدَى الْكُبَرِ لا) یکی از درکات
بزرگ دوزخ است (نَذِيْرًا) کردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند آدمی را و در لباب آورده
که حضرت پیغمبر عم را می فرماید قم نذیرا برخیز بیم کننده (لِلْبَشَرِ ۝) مر آدمیان را تا پند گرفته از گناه
پرهیزند (لِمَنْ شَآءَ) بدل است از للبشر یعنی تو نذیری و بقول اول دوزخ نذیر است مر آن کس را
که خواهد (مِنْكُمْ) از شما (أَنْ يَّتَقَدَّمَ) آنکه پیش رود در خیر و طاعت (أَوْ يَتَأَخَّرَ ط) یا باز ایستد از
شرک و معصیت یعنی هر طوائف را بیم دهنده است (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی (بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ لا)
پایبند کرده است از کردار خود و گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بر آن (إِلَّآ أَصْحٰبَ
الْيَمِيْنِ ۝) مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان
آمرزیده شده است گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه (فِيْ جَنّٰتٍ ۝) در بوستانها یعنی
در بهشت مرفه باشند ناظر در دوزخ (يَتَسَآءَلُوْنَ لا) می پرسند (عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ لا) از احوال
مشرکان و می گویند (مَا سَلَكَكُمْ) چه چیز آورد شما را (فِيْ سَقَرَ ۝) در دوزخ (قَالُوْا) مجرمان گویند در جواب
(لَمْ نَكُ) نبودیم ما در دنیا (مِنَ الْمُصَلِّيْنَ ۝) از نمازگزارندگان یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم
(وَلَمْ نَكُ) و نبودیم که بمال زکوة (نُطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ ۝) طعام دهیم درویشان را (وَكُنَّا نَخُوْضُ) و بودیم
که شروع می کردیم در شان محمد عم و غیبت وی مشغول می شدیم (مَعَ الْخَآئِضِيْنَ ۝) با شروع کنندگان
در این (وَكُنَّا نُكَذِّبُ) و می بودیم که تکذیب می کردیم (بِيَوْمِ الدِّيْنِ ۝) بروز جزا و باور نمی داشتیم

(حَتّٰى) تا وقتیکه (اَتٰانَا الْيَقِيْنُ ؕ) آمد بما مرگ و مقدمات او بهمان حال مردیم (فَمَا تَنْفَعُهُمْ) پس سود نکند ایشان را (شَفَاعَةُ الشّٰافِعِيْنَ ؕ) شفاعت همه شفیعان به تقدیری که ایشان را شفاعت کنند و این خود محال است (فَمَا لَهُمْ) پس چیست مر ایشان را که پیوسته (عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِيْنَ ۙ) از قرآن یا مواعظ آن در حالتیکه اعراض کنندگان اند (كَاَنَّهُمْ) گویا ایشان (حُمُرٌ) خران وحشی اند (مُّسْتَنْفِرَةٌ ۙ فَرَّتْ) رمندگان که گریخته باشند (مِنْ قَسْوَرَةٍ ؕ) از شیر یا از صیاد یا از ریسمان دام یا از مردم تیر انداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران ازین ها می گریزند ایشان از استماع قرآن می گریزند زیرا که گوش سخن شنو و دل پند پذیر اند از تذکیرات را لیه فی المثنوی * مثنوي *

* از کجا این قوم و پیغام از کجا * از جمادای جان کجا باشند رجا *
* فهم های کهنه و کوته نظر * صد خیال بد درآورد در فکر *
* راز جز با رازدان انباز نیست * راز اندر گوش منکر راز نیست *

از کلبی منقول است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بشب بامداد آن صحیفه با فی گناه او و کفارت آن در روی نوشته بر بالای بالین آن چیزی بیار یا گفتند ما تو ایمان نیاریم تا بنام ما هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان و در روی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای به فلان پس باید که متابعت بکند محمد ص را آیت آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا نمی گروند بدان (بَلْ يُرِيْدُ) بلکه می خواهد (كُلُّ امْرِئٍ) هر مردی (مِّنْهُمْ) از ایشان (اَنْ يُّؤْتٰى) آنکه داده شود (صُحُفًا) نامها (مُّنَشَّرَةً ۙ) سرکشاده و بی مهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد ص را (كَلَّا ؕ) ندهند ایشان را این صحیفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع ایتای صحیفه است (بَلْ لَّا يَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ ؕ) بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت (كَلَّا) حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن می گویند که سحر است یا قول بشر (اِنَّهٗ) بدرستیکه قرآن (تَذْكِرَةٌ ۚ) پند است و یاد کردن (فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ ؕ) پس هر که خواهد که پند گیرد بدو پند گیرد بآن (وَمَا يَذْكُرُوْنَ) و یاد نکنند او را (اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ ؕ) مگر بآنکه خدای خواهد که یاد کنند (هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى) اوست سزاوار آنکه ازو ترسند (وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ۝) و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

٢٠ سورة القيمة مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي اربعون آية

١٦ ع (لَآ اُقْسِمُ) لای زائده در فعال قسم برای تأکید بود پس معنی این است که هر آینه سوگند می خورم

(بيوم القيمة) بروز رستخيز (ولا اقسم) والبته سوگند ياد مى كنم (بالنفس اللوامة) بنفس ملامت
كننده مراد نفس متقيه است كه نفس مقصر را ملامت ميكند به تقصير طاعت در قيامت يا نفسى كه خود
را ملامت كند پيوسته در تقصيرات خود واگرچه اجتهاد او بسيار بود در عبادات يا نفس مطمئنه كه هميشه
لائم است مر نفس اماره را جواب قسم آنكه شما را انگيخته خواهيد شد آورده اند كه عدى بن ابى ربيعه
آن حضرت را عم از احوال قيامت پرسيده بعد از اخبار آن حضرت عم را گفت كه اگر آن روز معاينه ببينم
باور نكنم آيا اين استخوانهاى متفرقه باهم مجتمع شود آيت آمد (ايحسب الانسان) آيا مى پندارد
آدمى يعنى عدى بن ربيعه (الن نجمع) آنكه جمع نخواهيم كرد (عظامه) استخوانهاى پراگنده او را
مراد نفس او است كه عظام قالب آن است (بلى) آرى جمع كنيم ايشان را بايد كه دانند ما را كه (قادرين)
توانائيم (على ان نسوى) بر آنكه راست كنيم (بنانه) سرهاى انگشتان او را يعنى سلاميات او را
با وجود صغر و لطافت آن جمع كنيم تا با استخوانهاى بزرگ چه رسد (بل يريد الانسان) بلكه ميخواهد
عدى يا جنس آدمى (ليفجر) آنكه دروغ گويد (امامه) آنچه او را در پيش است از بعث و حساب
(يسئل) مى پرسد باستهزا كه (ايان) كى خواهد بود (يوم القيمة) روز رستخيز (فاذا برق البصر)
پس چون خيره شود چشم (وخسف القمر) و تيره گردد ماه (وجمع الشمس والقمر) و جمع كرده
شوند آفتاب و ماه يعنى ايشان را باهم مجتمع ساخته در دريا افگنند (يقول الانسان) ميگويد آدمى
يعنى كافر مكذب (يومئذ) در آن روز (اين المفر) كجاست جاى گريختن (كلا) نيست مفرى
(لا وزر) پناهگاهى نباشد كافران را (الى ربك) بسوى پروردگار تو يعنى حكم او (يومئذن المستقر)
در آن روز قرارگاه خلق يعنى بهشت خود مقر هر كس از اهل بهشت و دوزخ مقرر كند (ينبؤ الانسان)
خبر كرده شود آدمى (يومئذ) در آن روز (بما قدم) بآنچه پيش فرستاده است از اعمال (واخر)
و آنچه باز پس داشته است از اموال شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه گناه از پيش فرستى بجرأت
و مال از پس بگذارى بحسرت گناه را توبه نيست كن تا نماند و مال را بصدقه پيش فرست
تا يابد كه ما عندكم ينفد وما عند الله باق

* رباعى *

گر بهر مال صرف راه كنى * گنج دارى وگرنه آه كنى *
گر فرستى ز پيش به باشد * ور به حسرت ز پس نگاه كنى *

(بل الانسان) بلكه آدمى (على نفسه) بر نفس خود (بصيرة) خداوند بصيرت است يعنى بيناست

بحال خود گواه است بر افعال و اقوال خود (وَلَوْ اَلْقٰى) و اگرچه القا کند (مَعَاذِيْرَهٗ ط) عذرهای خود را یعنی هرچند هر گناه عذر انگیزد بدانچه معذور است و در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود را خواهد دانست * بیت *

* چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی * چه می دانم که میدانی و میدانی که میدانم *

ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل هم وحی بر سید انام هم خواندی آن حضرت هم بر زبان با وی می خواند تا فراموش نکند آیت آمد که (لَا تُحَرِّكْ) مجنبان (بِهٖ) به قرآن (لِسَانَكَ) زبان خود را قبل از اتمام وحی (لِتَعْجَلَ) تا تعجیل کنی (بِهٖ ط) بحفظ یا اخذ وی (اِنَّ عَلَيْنَا) بدرستیکه برماست (جَمْعَهٗ) گرد آوردن او در دل تو تا تو یاد گیری (وَقُرْاٰنَهٗ) برماست اثبات قراءت آن بر زبان تو (فَاِذَا قَرَاْنٰهُ) پس چون بخوانیم آن را بزبان جبرئیل هم بر تو (فَاتَّبِعْ) پس پیروی کن (قُرْاٰنَهٗ ج) خواندن او را تا مل فرما در آن (ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا) پس بدرستیکه برماست (بَيَانَهٗ ط) روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو (كَلَّا) نه چنان است ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی (بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ ۝) بلکه دوست میدارید شما دنیای شتاب کننده را (وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ ۝) و دوست بازدارید آخرت پاینده را و کار بر عکس می باید (وُجُوْهٌ) روبها (يَّوْمَئِذٍ) در ان روز که قیامت است (نَّاضِرَةٌ لا) تازه و تابان باشد یعنی وجوه انبیاء هم و اولیاء و مومنان رح (اِلٰى رَبِّهَا) بخداوند خود (نَاظِرَةٌ ج) نگرنده باشند از روی عیان بی حجاب ابن عمر رض گفت که حضرت پیغمبر هم فرموده که فروترین اهل بهشت آن کس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتگاران خود تا هزار سال راه آنان را ببیند و گرامی ترین نزدیک خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی به مقدار آن پس این آیت برخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که اوراد هر یک از اولیا وان این کلمات است اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم * بیت *

* هر کس به بهشت آرزوی دارد * عاشق بجز از دیدن دیدار ندارد *

(وَوُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ) و روبهای آن روز (بَاسِرَةٌ لا) ترش و تاریک باشد یعنی روبهای منافقان و مشرکان (تَظُنُّ) گمان بری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی به یقین بشناسد (اَنْ يُّفْعَلَ) آنکه رسیده خواهد شد (بِهَا) بدو (فَاقِرَةٌ ط) بلائی و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایت است از نزول عذاب عظیم بر وی و بقول اصح آن بلائی حجاب است از رویت رب الارباب * مصرع * که از فراق بتر در جهان

ملائی نیست (كَلَّا) نه چنان است که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد (اِذَا بَلَغَتِ)
چون برسد روح (التَّرَاقِيَ) با چنبرهای سینه و گردن (وَقِيلَ) و گفته شود یعنی کسان محتضر
یا ملائکه گویند (مَنْ رَاقٍ) کیست افسون کننده و شفاعت دهنده (وَظَنَّ اَنَّهُ) و یقین کند محتضر (اَنَّهُ الْفِرَاقُ)
که آنچه بدو نازل شده سبب جدائی است از دنیا و ملازمان آن (وَالْتَفَّتِ السَّاقُ) و به پیچد ساق
محتضر (بِالسَّاقِ) بساق او یعنی پاهای او از هول مرگ درهم پیچد و حرکت در آن نماند یا جمع شود شدت
موت بشدت آخرت (اِلَى رَبِّكَ) بسوی جزای پروردگار تو (يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ) آن روز
بازگشت باشد هر کس را اغلب مفسران برآنند که ابوجهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین صلعم
واقع بود و در شان او نازل شد که (فَلَا صَدَّقَ) پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را با صدق فرستاد از آنچه
واجب بود بر وی (وَلَا صَلَّى) و پیروی ننمود پیغمبر را یا نماز نگذارد و بجای خدای (وَلَكِنْ كَذَّبَ)
ولیکن تکذیب کرد نبی را (وَتَوَلَّى) و برگشت از راه حق (ثُمَّ ذَهَبَ) پس بازگشت (اِلَى اَهْلِهِ)
بسوی کسان خود (يَتَمَطَّى) می خرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب
وتولی (اَوْلَى لَكَ) سزاوار است مر ترا ای ابوجهل مرگی سخت (فَاَوْلَى) پس سزاوار است ترا
عذاب الیم در قبر (ثُمَّ اَوْلَى لَكَ) پس پیک سزا است مر ترا هول قیامت (فَاَوْلَى) پس بغایت
سزا است ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله صلعم ابوجهل را
در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل گفت مرا می ترسانی ای
محمد و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویل است حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت که وای بر تو
(اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ) آیا می پندارد انسان (اَنْ يُتْرَكَ) آنکه فروگذاشته شود (سُدًى) مهمل
و معطل و ضایع که به وی تکلیف نکنند یعنی مبعوث و معذب نگردد (اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً) آیا نبوده است آدمی قطره
آبی (مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى) از منی ریخته شده در رحم (ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً) پس بوده است خون بسته
(فَخَلَقَ) پس خدای بیافرید اجزای و اعضای او را (فَسَوَّى) پس راست کرد صورت او را و روح
در وی دمید (فَجَعَلَ مِنْهُ) پس گردانید از منی (الزَّوْجَيْنِ) دو صنف که (الذَّكَرَ وَالْاُنْثَى) نر و ماده
(اَلَيْسَ ذَلِكَ) آیا نیست آنکه چنین آفرید (بِقَادِرٍ) توانا (عَلَى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى) بر آنکه زنده
گرداند مردگان را و در خبر آمده است که در آخر قرائت این سوره باید گفت بلی انه علی کل شئ قدیر و در روایت
دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ ما قدس سره می گفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر مكية وهي احدى وثلثون آية　بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

(هَلْ اَتٰى) آيا آمده است استفهام تقرير است يعنی بدرستيكه آمده (عَلَى الْاِنْسَانِ) بر آدم (حِيْنٌ) غ ١١
هنگامی (مِنَ الدَّهْرِ) از زمانی كه در آن (لَمْ يَكُنْ) نبود (شَيْئًا مَذْكُوْرًا ○) چيزيكه يادكرده شده يعنی چهل سال
ميان مكه و طايف افتاده بود قالب از نفخ روح و در وكسی بانسانيت او را يادنمی كرد چون نطفه و عناصر
ونمی دانست كه نام او چيست و فائده حكمت خلقت او چه خواهد بود و اين معنی معلوم نداشتند كه استاذ
قدرت آئينه می سازد كه مظهر اشعه صفات جميع الغيب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت كبريای را
شايد و عين مقصودات و منتهای غايت او بود و در نهايتها بوجود او آشكارا شود　* نظم *

* شد ظهور را و بكلی نور نور *　* گنج مخفی از وی آمد در ظهور *
* گنج مخفی بود زيبه خاك كرد *　* خاك را تابان تر از افلاك كرد *
* گنج مخفی بد ز پری جوش كرد *　* خاك را سلطان اطلس پوش كرد *

(اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ) بدرستيكه ما آفريده ايم آدميان را كه اولاد آدم اند (مِنْ نُطْفَةٍ) از آبی
اندك كه منی است و چون هر يك از منی مرد و زن مختلف الاجزا است در رقت و قوام و خاصيت
و جرم نطفه را با آنكه مفرد است به جميع صفت كرد و فرمود (اَمْشَاجٍ) آميخته ها يا مراد الوان است
كه منی مرد سفيد و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز می شوند يا امشاج بمعنی اطوار
است يعنی نطفه علقه شود پس مضغه كردد تا آخر خلقت و بر هر تقدير انسان را خلق كرديم بامر و
نهی (نَبْتَلِيْهِ) می آزمائيم او را (فَجَعَلْنَاهُ ○) پس كردانيديم او را (سَمِيْعًا) شنوا (بَصِيْرًا ۚ) بينا
تا ممكن باشد از مشاهده دلائل واستماع آيات (اِنَّا) بدرستيكه ما (هَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ) راه
نموديم او را راه راست به نصب ادله قدرت و انزال آيات تا باشد (اِمَّا شَاكِرًا) يا سپاس دارنده
يعنی مومن سعيد (وَاِمَّا كَفُوْرًا ○) يا ناسپاس يعنی كافر شقی (اِنَّا اَعْتَدْنَا) بدرستيكه ما آماده كرده ايم
(لِلْكَافِرِيْنَ) برای ناگرويدگان (سَلَاسِلَ) زنجيرها كه بدان ايشان را بدوزخ كشند (وَاَغْلَالًا)
و غلها كه برگردن ايشان نهند (وَسَعِيْرًا ○) و آتشی افروخته كه بوسيله آن بسوزند (اِنَّ الْاَبْرَارَ)
بدرستيكه نيكوكاران يعنی مومنان صادق قدم را (يَشْرَبُوْنَ) بياشامند در آخرت (مِنْ كَاْسٍ كَانَ)
از جام خمری كه باشد (مِزَاجُهَا كَافُوْرًا ۚ) آميختگی آن كافور يعنی آن را با كافور بهشت بياميزند تا خنك
و سپيد و خوشبوی گردد و گفته اند نام آبی است در بهشت خوشبوی و سفيد چون كافور بصورت مشابه شاه

در لون و کافور آن را بدین نام خوانند و مؤید این قول است که بدل از کافور آورده اند (عَيْنًا) فائده
کافور چشمه است (يَشْرَبُ بِهَا) می آشامند ازان (عِبَادُ اللَّهِ) بندگان خدای (يُفَجِّرُونَهَا) میرانند
آن چشمه را هرجا که می خواهند (تَفْجِيرًا) راندنی آسان جمهور مفسران برآنند که حضرت رسالت
پناه علیه السلام بخانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمدند و حسن و حسین را مریض بیمار دید علی و فاطمه را رض گفت
نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را
زود شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا بمزدگاری ستده و آرد کرده نان
پختند و نماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد یا اهل بیت نبوت مسکینی ام از
مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض دهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه
نصیب خود را بدان مسکین دادند و سائر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه کشاده شب
گذرانیدند دیگر روز روزه گرفته و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعام که بود ایثار فرمودند
و شب سیوم اسیری بر وقت ایشان رسید و خوردنیها بوی دادند حق سبحانه این آیت فرستاد
که (يُوفُونَ) وفا می نمایند ابرار بنکو (بِالنَّذْرِ) بنذری که طاعت کنند (وَيَخَافُونَ) و می ترسند (يَوْمًا كَانَ)
از روزی که هست (شَرُّهُ) بدی آن روز یعنی محنت و شدت او (مُسْتَطِيرًا) فاش و آشکارا و رسیده
بهر (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ) و می دهند طعام را (عَلَى حُبِّهِ) بر دوستی خدا یا بر حب طعام یعنی با وجودی که
محتاج اند بدان طعام و آن را دوست می دارند ایثار می نمایند و می خورانند و خود نمی خورند و طعام فانی را
صرف طعام باقی کنند (مِسْكِينًا) درویشی بی مایه را (وَيَتِيمًا) خورد سالی بی پدر را (وَأَسِيرًا)
و اسیر را که از کفار بگرفته اند و در خبر است که چون اسیری را به حضرت رسالت پناه علیه السلام آوردندی
او را به بعضی از مسلمانان سپردی تا رای مبارک برامری در شأن او قرار یابد و گفتی احسن الیه
و بعضی از علما برآنند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اماء در مراد فائده
حکم اسیری دارند یعنی بایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال که موافق
ایشان است می گویند (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ) جز این نیست که می خورانیم شما را این طعامها (لِوَجْهِ اللَّهِ)
برای طلب رضای خدا (لَا نُرِيدُ) نمی خواهیم (مِنْكُمْ جَزَاءً) از شما پاداشی و مکافاتی (وَلَا شُكُورًا)
و نه سپاسی و نه دفع آزاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد قوله تعالی

* نظم *

یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی

* هرچه دهی می ده و منت منه * * و آنچه بمنت دهی آن خود مده *
* منت و مزد کرد احسان بود * * وقت جزا موجب نقصان بود *

(إِنَّا نَخَافُ) بدرستیکه ما می ترسیم (مِنْ رَبِّنَا) از آفریدگار ما (يَوْمًا عَبُوسًا) از عذاب روزی که رویهای ترش کرده از شدت اهوال (قَمْطَرِيرًا) روزی سخت و گرم از امام حسن بصری رح پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و سخت تر است از اسم خود (فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ) پس نگاه دارد خدای تعالی ایشان را (شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ) از بدی و رنج و هول آن روز (وَلَقّٰهُمْ) و پیش آرد ایشان را (نَضْرَةً) تازگی و خوبروی (وَسُرُورًا) و شادی و فرح در دل (وَجَزٰهُمْ) و پاداش دهد ایشان را (بِمَا صَبَرُوا) بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا از ایثار طعام (جَنَّةً) بوستانی که از میوهٔ آن خورند (وَحَرِيرًا) و جامهٔ ابریشم بهشت که پوشند (مُتَّكِئِينَ) در حالتیکه تکیه زدگان باشند (فِيهَا) در بهشت (عَلَى الْأَرَائِكِ) بر تختهای آراسته (لَا يَرَوْنَ فِيهَا) نه بینند در بهشت (شَمْسًا) آفتاب را (وَلَا زَمْهَرِيرًا) و نه سرما مراد آن است که هوای بهشت معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حرارت و برودت متأذی نگردند (وَدَانِيَةً) و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (ظِلَالُهَا) سایهای درخت آن (وَذُلِّلَتْ) و رام کرده شده باشد (قُطُوفُهَا) میوهٔ آن (تَذْلِيلًا) رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند از چیدن (وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ) و گردانیده شود بر ایشان (بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ) جامهای خرد را از سیم (وَأَكْوَابٍ كَانَتْ) و کوزهای بزرگ که باشد (قَوَارِيرَا) مانند آبگینها (قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ) آبگینهای سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفای آبگینه که از خارج داخل آن را توان دید (قَدَّرُوهَا) اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان (تَقْدِيرًا) اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصلهٔ او جای می دهند که بدان سیراب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود (وَيُسْقَوْنَ) و آشامیده شوند (فِيهَا) در بهشت (كَأْسًا كَانَ) خمری که باشد (مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا) آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است (عَيْنًا فِيهَا) و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت (تُسَمّٰى سَلْسَبِيلًا) نام نهاده شده بسلسبیل و آن منقاد بود در روان هر جا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند در حلق رود بآسان و زود گوارد (وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ) و طواف کند بر ابرار و نیکوکاران (وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ) پسران

گوشوارداران باجاوید مانده بر حال طفولیت (إِذَا رَأَيْتَهُمْ) چون ببینی ایشان را ای بیننده (حَسِبْتَهُمْ) پنداری از صفای لون و درخشندگی چهرهٔ ایشان را (لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا) مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و در رونق و آبداری او قصوری پیدا نشده (وَإِذَا رَأَيْتَ) و چون بنگری و نظر کنی (ثَمَّ) آنجا یعنی در بهشت (رَأَيْتَ نَعِيمًا) ببینی نعمتهای که در وصف نگنجد (وَمُلْكًا كَبِيرًا) و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه می نماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهد میسر گردد و یا استیذان ملایکه بوقت درآمدن بایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظهٔ دار است و ملک کبیر مشاهدهٔ دیدار و دار بی دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار * بیت *

* ایها الاخوان تا عمر انتظار آن نگار * زاهدان فردوس می جویند ما دیدار یار *

(عَالِيَهُمْ) از بر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان (ثِيَابُ سُندُسٍ) جامهای دیبای باریک و نازک (خُضْرٌ) سبز است (وَإِسْتَبْرَقٌ) و دیباهای محکم صفت (وَحُلُّوا) و پیرایه بسته شوند (أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ) بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن است (وَسَقَاهُمْ) و بیاشاماند ایشانرا (رَبُّهُمْ) پروردگار ایشان (شَرَابًا طَهُورًا) شرابی پاک از ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل رح گوید که طهور چشمهٔ ایست بر در بهشت که هرکه از ان بیاشامد در دل او حقد و حسد بنماند هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کننده دل او را از میل بما سوی الله تا الله اذ یامد بفنای او و باقی ماند ببقای او والبقاء فی الالتقاء تمام العطاء * باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت پناه عم است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از ان متقیان است آب و شیر و خمر و عسل و شمهٔ از ان در سورهٔ محمد مرقوم شده است و دو چشمهٔ از ان اهل خشیة است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از ان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن حال ذکره آمده و دیگر شراب رحیق از ان ابرار است و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در سورهٔ المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمهٔ از ان اهل یمین است کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ان ایشان است و بدو عشاق خود سیراب کند و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن

صافیه پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد گردانده و وقعت حال او را چنان صافی سازد که مطابق افتد او را اثنینیت و شوایب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ دوگانگی مبدل گردانیده جام و مدام را یکرنگ سازد

* بیت *

* همه جام است و نیست گوئی می * * یا مدام است و نیست گویی جام *

و عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار القرار ابرار را بر اریکه حبور و سرور خواهند نشانید و شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانه اتصال را به نقد از آن نصیبی تمام داده اند

* نظم *

* از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست * * در جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست *

* تن چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان * * در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست *

* خود چه جای عاشقان کز جای توحید خدا * * کوه و صحرا و جبال و جمله اشجار مست *

پس ابرار را گویند (إِنَّ هٰذَا) بدرستیکه این کرامتهای (كَانَ) هست (لَكُمْ جَزَاءً) مر شما را پاداش کردار شما (وَكَانَ سَعْيُكُمْ) و هست شتافتن شما در خیر (مَشْكُورًا ○) پسندیده و لایق مکافات (إِنَّا نَحْنُ) بدرستیکه ما (نَزَّلْنَا) فرو فرستادیم (عَلَيْكَ الْقُرْآنَ) بر تو قرآن را (تَنْزِيلًا ج) فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت (فَاصْبِرْ) پس صبر کن (لِحُكْمِ رَبِّكَ) بحکم پروردگار خود در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او به نصرت تو و هلاک معاندان تو (وَلَا تُطِعْ) و فرمان مبر (مِنْهُمْ) از ایشان (آثِمًا) گناهکاری را که ترا باثم خواند چون عتبه گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم (أَوْ كَفُورًا ○) یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم (وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ) و یاد کن پروردگار خود را (بُكْرَةً) بامداد (وَأَصِيلًا ○ صلے) و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش (وَمِنَ اللَّيْلِ) و در بعضی از شب (فَاسْجُدْ لَهُ) سجود کن مر او را یعنی نماز گزار بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بامداد است و اصیلا متناول باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشا است پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای (وَسَبِّحْهُ) و نماز گزار برای خدای (لَيْلًا طَوِيلًا ○) شب دراز یعنی به تهجد اشتغال نمای (إِنَّ هٰؤُلَاءِ) بدرستیکه این گروه یعنی کفار (يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ) دوست می دارند سرای شتابنده یعنی دنیا را (وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ) و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت خود (يَوْمًا ثَقِيلًا ○) روز گران را که قیامت است بدو نمی گروند و برای او عملی نمی کنند (نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ) ما بیافریدیم ایشان را از آبی صفت که آن نطفه است (وَشَدَدْنَا) و محکم کردیم (أَسْرَهُمْ ○) آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را باعصاب بهم

بساختيم (وَإِذَا شِئْنَا) و چون خواهيم (بَدَّلْنَا) بدل كنيم ايشان را (أَمْثَالَهُمْ) با مثال ايشان در
خلقت (تَبْدِيلًا) بدل كردنى يعنى ايشان را بميرانيم و در نشأه ثانيه مانند همين صورت و هيأت
باز آريم يا ايشان را بميريم و بدل كنيم بغير ايشان از بندگان فرمان (إِنَّ هَذِهِ) بدرستيكه اين سوره
(تَذْكِرَةٌ) پندى و موعظه است يا معامله اهل بيت رضى در بذل و ايثار پند و عبرتست مومنان را تا
بمثال آنها عمل كنند و از مثال اين جزا بهره يابند (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ) پس هر كه خواهد كه فرا گيرد (إِلَى رَبِّهِ)
بقرب آفريدگار خود (سَبِيلًا) راهى بخير و طاعت كه فرا گيرد (وَمَا تَشَاءُونَ) و نخواهيد شما هيچ راهى
(إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) مگر آنكه خداى خواهد خواهش شما را (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا) بدرستيكه خداى هست
دانا باستعداد و استحقاق هر كس (حَكِيمًا) صواب كار نخواهد هيچ چيزى را مگر باقتضاى حكمت خود
(يُدْخِلُ) در آرد (مَنْ يَشَاءُ) هر كه را خواهد (فِي رَحْمَتِهِ) در بخشش خود به هدايت و توفيق يا در بهشت
بفضل و كرم خود (وَالظَّالِمِينَ) و ستمكاران يعنى مشركان (أَعَدَّ لَهُمْ) آماده كرده است براى ايشان
(عَذَابًا أَلِيمًا) عذابى دردناك دائم

سورة المرسلات مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وهي خمسون آية

(وَالْمُرْسَلَاتِ) سوگند بفرشتگان فرستاده شده (عُرْفًا) به نيكوئى يعنى بامر و نهى يا آيات قرآن فرستاده ع ١٩
شده به محمد عم به نيكوئى يا بادهاى وزنده شده از پى (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا) پس سوگند بملايكه كه صفت
وزنده وزيدن سخت رفتنى در امتثال امر الهى يا احكام كلام كه برندگان و محو كنندگان احكام اند يعنى ناسخ
شرايع و اديان متقدمه يا بادهاى جهنده بسختى جهت عذاب قومى (وَالنَّاشِرَاتِ) و سوگند فرشتگان
نشر كنندگان شرايع و كتب را يعنى ظاهر كنند (نَشْرًا) ظاهر كردنى يا آيتهاى قرآن كه آثار هدايت منتشر سازند
براى خواص و عوام يا بادهاى نرم جهنده بجهت راحت جمعى (فَالْفَارِقَاتِ) پس سوگند بملايكه كه جدا
كنندگانند حق و باطل را از يكديگر (فَرْقًا) جدا كردنى يا آيات قرآن كه جدا كرده اند خير را از شر يا رياح كه
پراگنده سازند ابرها را (فَالْمُلْقِيَاتِ) پس بفرشتگان كه افگنندگانند به پيغمبران (ذِكْرًا) وحى را
يا آيات كلام كه القاى ذكر حق كنند در ميان عالميان كه موجب ذكر حق است و استدلال بدان بر قدرت
وى و القاى ذكر (عُذْرًا) براى عذر متقيان است كه مومنانند (أَوْ نُذْرًا) يا بجهت بيم كردن مبطلان
و جواب قسم اين باشد كه (إِنَّمَا تُوعَدُونَ) بدرستى نيست كه آنچه وعده داده شده ايد آمدن قيامت متعلق بها
(لَوَاقِعٌ) هر آينه بودنى است (فَإِذَا النُّجُومُ) پس آنگاه كه ستارگان (طُمِسَتْ) محو كرده شوند يعنى

نور ایشان را ببرند (وَإِذَا السَّمَاءُ) و آنگاه آسمان (فُرِجَتْ ۝) شکافته گردد (وَإِذَا الْجِبَالُ) و آنگاه که
کوهها (نُسِفَتْ) پراگنده گردد از اماکن خود (وَإِذَا الرُّسُلُ) و آنگاه که پیغمبران (أُقِّتَتْ ۝) جمع کرده شوند
بمیقاتی که مقرر کرده باشد ایشان را بگواهی دادن بر امتان خود پس گوید که (لِأَيِّ يَوْمٍ) برای کدام روز
(أُجِّلَتْ ۝) واپس داشته شد این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب
گوید که (لِيَوْمِ الْفَصْلِ ۝) برای روزی جدا کردن که امروز است و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع
و عاصی باشد و مکافات یا روز حکم کردن میان خلق (وَمَا أَدْرَاكَ) و چه چیز دانا گرداند ترا یعنی تو چه دانی که
(مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۝) چیست روز فصل که کنه آن را نتوان دانست (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) وای آن روز
(لِلْمُكَذِّبِينَ ۝) مر آنان را که تکذیب آن روز کنند (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۝) آیا هلاک نکردیم پیشینیان
را چون قوم نوح و عاد و ثمود (ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ) پس از پی در آریم بهلاکت (الْآخِرِينَ ۝) پسینان را
که مانند ایشانند چون کفار مکه (كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ) مثل این کار می کنیم (بِالْمُجْرِمِينَ ۝) بهمه گناهکاران (وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ) المی بزرگ که دران روز (لِلْمُكَذِّبِينَ ۝) مر تکذیب کنندگان این وعید راست (أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ)
آیا نیافریدیم شما را (مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۝) از آبی خوار بیمقدار یعنی منی (فَجَعَلْنَاهُ) پس بگذاشتیم آن آب را
(فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۝) در قرارگاه استوار که رحم است (إِلَىٰ قَدَرٍ) تا مقداری (مَعْلُومٍ ۝) دانسته
شده که زمان ولادت است (فَقَدَرْنَا) پس توانا بودیم بر آفرینش شما (فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ط)
پس نیکو توانائیم ما (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) بزرگ تر بلای آن روز (لِلْمُكَذِّبِينَ ۝) مر باور ندارندگان
این قدرت را است (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ) آیا نگردانیدیم ما زمین را (كِفَاتًا ط) پوشیده و جمع کننده
(أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا ﻻ) مر زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی خود دارد و اموات را اندرون خود
دارد (وَجَعَلْنَا) و پیدا کردیم (فِيهَا) در زمین (رَوَاسِيَ) کوههای استوار پای برجا (شَامِخَاتٍ) بلند
سرافراز (وَأَسْقَيْنَاكُمْ) و بیاشامانیدیم شما را (مَاءً فُرَاتًا ط) آبی شیرین بسبب آفریدن عیون
و منابع آن در زمین (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) وادی جهنم در روز رستخیز (لِلْمُكَذِّبِينَ ۝) مر تکذیب کنندگان را
است که با مثال این نعمت اعتراف نکنند و مکذبان را دران روز گویند (انْطَلِقُوا) بروید (إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ
بِهِ تُكَذِّبُونَ ج) بسوی آن مکان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و عذاب آن (انْطَلِقُوا)
بروید (إِلَىٰ ظِلٍّ) بسوی سایه (ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ۝) خداوند سه شاخ (لَا ظَلِيلٍ) نه سایه خنک
و دایم که در وی راحت باشد (وَلَا يُغْنِي) دفع نکند از دوزخی (مِنَ اللَّهَبِ ط) از حرارت زبانه آتش

چیزی را مراد سایهٔ دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق می‌شود بسه شعبه و هر شعبه بطرفی می‌رود و در معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و از وی سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مؤمنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانهٔ خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعب دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و موذی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار وی و هر که خواهد که فردا از آن آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدان است ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی باید گذشت * نظم *

* زنار یکی خشم و شهوت حذر کن * که از دود آن چشم و دل تیره گردد *
* غضب چون درآید او عنان ببر دان * هوا چون شود چیره جان خیره گردد *

(انها) بدرستیکه دوزخ (ترمي بشرر) می‌افگند در آن روز شرارها هر شراره (كالقصر) مانند کوشکی عظیم (كأنه) گویا که آن شرر (جمالت صفر) شتران زرد اند برنگ آتش دوزخ و بعضی گویند صفر بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شرارهٔ او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و بشتران زرد و سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت (ويل يومئذ) مشقت بسیار آن روز (للمكذبين) مر دروغ گویان را است که صفت دوزخ و شرارهٔ آن را باور نداشتند (هذا) این روز (يوم لا ينطقون) روزی است که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر مدعای (ولا يؤذن لهم) و دستوری ندهند مر ایشان را (فيعتذرون) تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد (ويل يومئذ) کرب و اندوه آن روز (للمكذبين) مر آنها را است که تکذیب کنند مر این خبرها را (هذا يوم الفصل) این روز جدا کردن است میان محق و مبطل (جمعناكم) جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت (والاولين) و پیشینان را که تکذیب رسل گذشته کردند (فان كان) پس اگر هست (لكم كيد) مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت با مؤمنان بکار می‌بردید (فكيدون) پس پیش برید با من تقریع است مر ایشان را و اظهار آثار عجز ایشان که حیله با خدای تعالی پیش نرود و بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتواند کرد * نظم *

* به مکر و حیله عذاب خدای رد نشود * نیاز باید و اخلاص و نالهٔ سحری *
* توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان * ازین معامله غافل مشو که حیف خوری *

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) غم و غصه آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ) مر مکذبان را است که بجیاه از عذاب نرهند (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و عصیان (فِي ظِلَالٍ) در سایه های درختان بهشت باشند (وَعُيُونٍ) و بر کنار چشمهای آب روان (وَفَوَاكِهَ) و در میان میوه ها (مِمَّا يَشْتَهُونَ) از آنچه آرزو کنند و ملایکه ایشانرا گویند (كُلُوا) بخورید ازین ثمرات (وَاشْرَبُوا) و بیاشامید ازین آبها (هَنِيئًا) خوردن و آشامیدن گوارنده (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) بسبب آنچه بودید که عمل کردید در دنیا (إِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستیکه ما چنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) جزا می دهیم نیکوکارانرا (وَيْلٌ) جهان و قبح و زم (يَوْمَئِذٍ) آنروز (لِّلْمُكَذِّبِينَ) مر اهل تکذیب را است که بنعیم بهشتی نمی گروند (كُلُوا) بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیارا (وَتَمَتَّعُوا) و برخوردار شوید (قَلِيلًا) زمانی اندک (إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ) بدرستیکه شما مشرکانید و عاقبت شمارا عذاب دایم است (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) وای آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ) مر مکذبانرا از عذاب الیم است (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا) وچون گفته شود مرایشانرا که نماز گذارید (لَا يَرْكَعُونَ) نگذارند نمازرا مرا آن است که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قایم است (وَيْلٌ) نفرین (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ) مر دروغ گویانرا که بشرف اسلام نمی رسند (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ) پس بکدام سخن (بَعْدَهُ) پس از قرآن (يُؤْمِنُونَ) می گروند اگر بقرآن نگروند که معجزه ایست مشتمل بر حجج واضحه آن و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از خواندن این آیت باید گفت آمنا بالله

سورة النبأ مکیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وهي اربعون آية

ع ١ آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و روز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آن حضرت صلعم و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر می پرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) از چه چیز می پرسند کافران (عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ) از خبر بزرگ یعنی قرآن (الَّذِي هُمْ) آن خبری که ایشان (فِيهِ مُخْتَلِفُونَ) در آن خبر اختلاف کنند گاهی یعنی اورا سحر یا شعر یا کهانت نسبت می دهند و مخالق و مفتری و اساطیر می گویند بقول بعضی نبأ عظیم نبوت آنحضرت صلعم است که می گویند با او پیغمبر هست یانی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بعث است و در ان مختلف بودند جمعی می گفتند که قیامت هست و بتان مارا شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخی آنرا منکر مطلق بودند ان هی الا حیوة الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع یا لا وقوع آن

بل هم في شك منها (كلا سيعلمون لا) حقا كه زود بدانند نزديك روز قيامت يا نزديك نزع كه آنچه
دران اختلاف مى كردند حق است (ثم كلا سيعلمون ○) پس حقا كه زود بدانند در روز قيامت بطلان
قول و خبث عقيدهٔ خود را (الم نجعل الارض مهادا لا) آيا نه ساخته ايم زمين را فراشى گسترده
تا قرارگاه شما بود (والجبال اوتادا ص) و نگردانيده ايم كوهها را ميخهاى زمين تا بران استوار باشند
(وخلقناكم ازواجا لا) و بيافريده ايم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقى بماند يا خلق كرديم گونه گونه
سياه و سفيد و دراز و كوتاه و خوب و زشت (وجعلنا نومكم سباتا لا) و گردانيديم خواب شما را
راحت بدنهاى شما يعنى خواب قطع حس و حركت كند تا قواى حيوانيه برآسايد و ماندگى از ايشان زائل
شود (وجعلنا الليل لباسا) و ساخته ايم شب را پوششى با ظلمت خود همه چيز را بپوشاند صاحب
فتوحات قدس سره آورده است كه شب لباس اصحاب الليل است كه ايشان را از نظر اغيار بپوشاند
تا در خلوت خود از لذت مكالمه يا مسامره يا مشاهده هر يك فراخور استعداد خود برخوردارى يابند حضرت
شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه شب پردهٔ روندگان راه است و روز بازار بيداران سحرگاه است * بيت *

* الليل للعاشقين ستر * يا ليت اوقاتها تدوم *

* چون در دل شب خيال او يار من است * من بندهٔ شب كه روز بازار من است *

(وجعلنا النهار معاشا ص) و گردانيده ايم روز را وقت طلب معيشت تا به تحصيل آن جست و جوى
كنيد (وبنينا فوقكم) و بنا كرده ايم زبر سر شما (سبعا شدادا لا) هفت آسمان سخت يعنى محكم و استوار
كه در و رخنه و شكافى كه نشانهٔ خلل و زوال باشد نيست (وجعلنا سراجا وهاجا ○) و بيافريديم در آسمان
چراغى افروخته و تابان يعنى آفتاب (وانزلنا) و فرو فرستاديم (من المعصرات) از ابرهاى فشارنده
باران (ماء ثجاجا لا) آبى ريزان (لنخرج به حبا) تا بيرون آريم بدان آب دانه كه قوت را شايد
چون گندم و جو (ونباتا لا) و رستنى كه علف را شايد چون كاه و گياه و گفته اند بيرون آريم از دريا دانه
در را و از زمين گياه (وجنات الفافا ط) و درختان بوستانهاى در هم پيچيده يعنى بسيار بيكديگر نزديك
(ان يوم الفصل) بدرستيكه روز حكم گزارى يعنى روز رستخيز (كان ميقاتا لا) هست در حكم
خداى وقتى مقرر براى محاسبهٔ خلائق و مجازات اعمال ايشان (يوم ينفخ في الصور) روزيكه دميده
شود در صور نفخهٔ ثانيه (فتاتون افواجا لا) پس بيائيد گروه گروه از قبرهاى خود بعرصهگاه محشر امام ثعلبى
روايت آورده كه حضرت رسالت پناه عم را از افواج پرسيدند فرمود كه حشر كرده شوند ده صنف از امت

من اول به صفت بوزنگان دوم به هیأت خوکان سوم نگونساران که ایشان را بر روی
بدوزخ می کشند چهارم نابینایان پنجم کران و گنگان ششم می خایند زبانهای خود را
و آن بر سینه‌های ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان می کند و اهل محشر را از آن کراهیت
باشد هفتم دست و پای بریده باشند هشتم از دارهای آتشین آویخته نهم را انتنی تمام
باشد بتر از مردار دهم جامه‌های آتشین پوشیده باشند و از قطران چسبیده بر پوستهای
ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان حرامخواران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران
جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده‌اند و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان
مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پای بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از دار
غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان
حق خدای و پوشندگان به لباس قطران اهل کبر و نازش (وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ) و شکافته شود
آسمان در آن روز (فَكَانَتْ أَبْوَابًا) پس باشد از بسیاری شکافها درهایی که فرود آیند ازو یا از کثرت
وجهها گویی که تمام او در است (وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ) و رانده شود کوهها در هوا (فَكَانَتْ سَرَابًا) پس
باشد مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب تشتت اجزا بر حقیقت حالیت باقی نماند
(إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا) بدرستیکه دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه را بر وگذر باید کرد یا در کمینگاهی
که زبانیه دوزخ مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران و از ایشان تواند گریخت یا موضعی
رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار می برند و خزنه بهشت نگاهبانی مومنان می کنند تا بوقت مرور بر صراط
از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد (لِلطَّاغِينَ) مر کافرانرا که از حد گذشته‌اند (مَآبًا)
بازگشت یعنی آرامجای و قرارگاه (لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا) درنگ کنندگان در آن روزگارهای
دراز در معالم از مجاهد رح نقل می کند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه هر حقبی هفتاد
خریف و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در موضح
آورده است که مراد این نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آن است که
هر حقبی که می گذرد حقبی دیگر از پی در پی می آید تا ابدالابد (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا) نمی چشند در دوزخ یعنی
نمی یابند (بَرْدًا) خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته‌اند
برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند (وَلَا شَرَابًا) و نمی آشامند

شرابی (إلا حميما) مگر حمیم و آن آبی ست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد
و چون بخورند امعاء و احشا پاره پاره کرده (وغساقا) و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا
اشکهای که از حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند (جزاء) پاداش داده می شوند
پاداشی (وفاقا) موافق کردارهای خود (إنهم كانوا) بدرستیکه ایشان بودند (لا يرجون) که
نمی ترسیدند (حسابا) از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای (وكذبوا) و تکذیب
می کردند (بآياتنا) آیتهای ما که انبیا عرض برایشان نمودند (كذابا) تکذیب کردنی (وكل شيء) و هر چیزی
از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن (أحصيناه) شمرده ایم آنرا یعنی نگاهداشته ایم و
نوشته ایم (كتابا) نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را (فذوقوا) پس بچشید عذاب دوزخ
(فلن نزيدكم) پس نمی افزائیم شما را همیشه (إلا عذابا) مگر عذابی بالای عذابی و در خبر آمده که این
آیت سخت ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را از روی وعید (إن للمتقين) بدرستیکه مر ع
پرهیزگاران راست (مفازا) رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن (حدائق وأعنابا)
باغهاست که در وی درختان میوه دار و درختان انگور است تخصیص جهت تفضیل است (وكواعب
أترابا) و ایشانراست دختران نارپستان هم همزادان و در تفسیر زاهدی آورده که زنان شان نورده
ساله باشند مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب تفاسیر هست که هر از اهل بهشت از مردان
و زنان سی و سه ساله باشند (وكأسا دهاقا) و مر ایشان راست جامهای پر از شراب یا کاسهای
مالامال (لا يسمعون فيها لغوا) نمی شنوند متقیان سخنان بیهوده و باطل (ولا كذابا) و نه دروغی
گفته اند نشوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شرب خمر دنیا که در مجالس ایشان
هذیان هرزه و خلاف و جدال بسیار بود (جزاء) جزا داده شود ایشان را جزا دادنی (من ربك) از
پروردگار تو بمقتضای وعده خود (عطاء حسابا) عطا کرده شود ایشانرا از فضل خویش عطای وافی و کافی
یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان (رب السموات والأرض) آفریدگار آسمان و زمین (وما بينهما)
و آنچه میان ایشان است (الرحمن) بزرگ بخشایش (لا يملكون) مالک نباشند اهل آسمان
و زمین (منه خطابا) از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه بادی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه
خطاب کنند با خدای باعتراض در باب ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک نتواند بود (يوم
يقوم الروح) روزیکه بایستد روح (والملائكة صفا) و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است

سؤال برادر واح در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملایکه
با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رض
روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح می گوید و از
هر تسبیح او ملکی مخلوق می گردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا صفی بایستند
و ملایکه صفی دیگر و بعضی گویند روح جبرئیل عم است که با فرشتگان صف بر کشند (لَا يَتَكَلَّمُونَ) سخن نگویند
در باب شفاعت (إِلَّا مَنْ أَذِنَ) مگر کسی که دستوری دهد (لَهُ الرَّحْمٰنُ) مراو را خدای تعالی
که شفاعت کند یا آنکه کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او (وَقَالَ صَوَابًا ٥) و گفته باشد
او در دنیا کلمهٔ توحید یعنی جز مومنان را شفاعت نکنند (ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ ج) آن روز روزی است
که بودنی البته خواهد بود (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ) پس آن کس که خواهد فرا گیرد (إِلٰى رَبِّهٖ مَآبًا ٥) راه
بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتنی بایمان و طاعت (إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ) بدرستیکه ما بیم کردیم
شما را و ترسانیدیم (عَذَابًا قَرِيبًا ج) از عذاب نزدیک که عذاب آخرت است و قرب او بجهت تحقیق
او است (يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ) روزی که بنگرد آدمی (مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ) در آنچه پیش فرستاده باشد
در دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر (وَيَقُولُ الْكَافِرُ) و گوید کافر دیده ور آن روز
(يَا لَيْتَنِي) ای کاشکی من (كُنْتُ تُرَابًا ٥) بودمی خاک یعنی هرگز ما باین صورت آفریده نشدمی
یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند
کافر این تمنا کند و قولی آن است که مراد ازین کافر ابلیس است و او آدم عم را عیب می کرد
که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم
عم و فرزندان مومن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک
بودمی و نسبت با آدم عم داشتمی ای درویش این همه دبدبه و طنطنه که خاکیان را هست هیچ طبقه
از طبقهٔ مخلوقات را نیست

* مثنوی *

* خاک را خوار و تیره دید ابلیس * کرد انکارش آن حسود خبیس *
* ماند غافل ز نور باطن او * نه شد آگه ز سر کاین او *
* هر کنجی که هست در دل خاک * این همه داده اند در افلاک *
* گر بجز خاک نیست مظهر کل * خاک شد خاک تا بروید گل *

سورة النازعات مکیة (بسم الله الرحمن الرحیم) وهی ست واربعون آیة

(والنازعات غرقا) سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملایکه که جانهای کافران بسختی برمی کشند ع
(والناشطات نشطا) و بفرشتگان بیرون برندگان ارواح مومنان بیرون بردنی (والسابحات
سبحا) و بملایکه شناکنندگان شنا کردنی یعنی آمد و شد نمایند در درون تن و شتافتن در آن چون اجابت
سرعت (فالسابقات سبقا) پس بفرشتگان پیش گیرنده بر هم پیشی گرفتنی در فرمان برداری
(فالمدبرات امرا) پس سوگند بملایکه که تدبیر کننده اند کار دنیا را یعنی جبرئیل ع م که موکل است بریاح
وجنود و اسرافیل ع م که نازل است باموراقضیه واقدار و میکائیل ع م که قسمت باران و گیاه متعلق بدو
است و عزرائیل ع م که قابض ارواح شان او است و گفته اند مقسم به نجوم است که شتابان میروند از مشرق
بمغرب و روند از برجی ببرجی و سیاحت می کنند در فلک و بر همدیگر پیشی می گیرند و ضیر که براتمه
امری که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف روز و فصول یا اسپان غزات اند که عنان
کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یاد مدیشان
کار فتح و ظفر بر دشمنان خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم
قدس رفته در مراتب ارتقاع سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا کامل شده کمال و تدبیر
امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آن است که شما مبعوث و محاسب خواهید شد
(یوم ترجف الراجفة) یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز
کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال و این بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند و زندگان از هول
بمیرند (تتبعها الرادفة) از پی درآید او را از پس درآینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند
(قلوب یومئذ واجفة) دلهای آن روز ترسان لرزان بود (ابصارها خاشعة) دیدهای خداوند
دلها فروخوابانیده باشد (یقولون) می گویند منکران بعث امروز در دنیا که (ءانا لمردودون) آیا ما بازگردیده
شدگانیم (فی الحافرة) بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان هیأت که داشتیم رد خواهند کرد
(ءاذا کنا) آیا چون کردیم ما (عظاما نخرة) استخوانهای کهنه ریزیده خاک شده ما را مبعوث گردانند
(قالوا) پس گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد (تلک اذا کرة خاسرة) آن بازگشتن آنگاه
بازگشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم
حق سبحانه می فرماید که دشوار می گیرید امر قیامت را (فانما هی) پس جز این نیست که آن (زجرة

وَاحِدَةٌ ۙ) یک بانگ است یعنی یک دمیدن اسرافیل عم که همه خلائق بدان زنده شوند (فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ۙ)
پس آنگاه ایشان در زیر زمین بوده باشند و گفته اند که ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبال اریحا که محشر آنجا بود و خدای تعالی آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را
خدای آفرید از نقرهٔ خام و طول و عرض آن چندان برابر زمین دنیا باشد (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ۘ)
آیا آمد بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم عم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمائی از وعدهٔ مومنان
و وعید کافران (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ) یاد کن چون بخواند موسی عم را پروردگار او (بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۚ)
بوادی پاکیزه یعنی و آن نام وادی است یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار ندا کرده شده که
(اذْهَبْ) برو برسالت (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون (إِنَّهُ طَغَىٰ ۞) بدرستیکه او از حد درگذشته
است و تکبر (فَقُلْ هَلْ لَكَ) پس بگوی مر او را که ای طاغی هیچ هست مر ترا میلی و رغبتی (إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ۙ)
بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان (وَأَهْدِيَكَ) و هیچ می خواهی که راه نمایم ترا (إِلَىٰ رَبِّكَ) بشناخت
آفریدگار تو (فَتَخْشَىٰ ۚ) پس بترسی از عذاب او و عذاب الهی از سرکشی و نافرمانی موسی عم بحکم خدای نزد
فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه نمایید (فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ۖ) پس بنمود او را موسی عم
معجزهٔ بزرگتر که قلب عصا بود بحیه (فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ۖ) پس تکذیب کرد فرعون موسی را عم
و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه
سحر موسی است (ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ۖ) پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از وی بگردانید و میشتافت
بابطال امر او و گفته اند چون بترسید از اژدها پشت گردانیده میشتافت در گریختن (فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ۖ)
پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ۖ) پس گفت
منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت من اند همه خدایانند و من از همه بزرگترم امام قشیری
قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن می شنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من
دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد (فَأَخَذَهُ اللَّهُ)
پس فرا گرفت او را خدای (نَكَالَ الْآخِرَةِ) بعقوبت آخرت که سوختن است (وَالْأُولَىٰ ۖ)
و بعذاب دنیا که غرق شدن است با نکال؛ و کلمه او را مواخذه ساخت کلمهٔ اول این سخن است که انا
ربکم الاعلی و کلمهٔ آخرت آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ
رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که وقتی که مرا حال گرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون

مراقبه کردم روح او را در مقام اعلی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حال است که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند و روح منصور در علیین است و از آن فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و منصور همه ما را دید و خود را گم کرد پس در میان دعوی ایشان فرق بسیار است

◆ نظم ◆

◆ گفت فرعونی انا الحق گشت پست ◆ گفت منصوری انا الحق و برست ◆
◆ این انا را رحمت الله ای محب ◆ و آن انا را لعنت الله در عقب ◆
◆ زانکه آن سنگ سیه بد وین عقیق ◆ آن عدو نور بود و این عشیق ◆
◆ آن انا هو بود در سر ای فضول ◆ نه ز روی اتحاد و از حلول ◆

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ ط) بدرستیکه در گرفتن فرعون هر آینه پندی است و اعتباری مر کسی را که او ترسان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا) آیا شما ای منکران بعث صعبتر و دشوارترید از روی آفرینش (أَمِ السَّمَاءُ ط بَنَاهَا ق) یا آسمان که آن عظمت بنا کرد آن را بر زبر سر شما (رَفَعَ سَمْكَهَا) برداشت سقف آن را یعنی مقدار ارتفاع آن را از زمین بلند ساخت (فَسَوَّاهَا ۝) پس آراسته کرد بی فتوری و بی قصوری (وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا ۝) و تاریک کرد شب آن را (وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا) و بیرون آورد روز آن را اضافه شب و روز به آسمان جهت آن است که حدوث آن را سبب گردش او است امام زاهد رحمه الله فرموده که روز و شب دنیا با آسمان بود اگر نه بسبب آفرینش آسمان آفتاب و ماه بروی (وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ) و زمین را بعد از آفرینش آسمان (دَحَاهَا ۝) گسترد و مبسوط کرد و اند جمهور علما برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانها است و گستردن او بعد از آن (أَخْرَجَ مِنْهَا) بیرون آورد از زمین گسترده (مَاءَهَا) آب او را به تفجیر ینابیع و عیون (وَمَرْعَاهَا) و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاههای او را (وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا) و کوهها را محکم و پایدار ساخت و دحو زمین و اثبات کوهها و الغای انهار و ظهور چراگاهها (مَتَاعًا لَكُمْ) از برای برخورداری است مر شما را (وَلِأَنْعَامِكُمْ ط) و مر چهارپایان شما را (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ صلے) پس چون بیاید بلیه بزرگ هول ترکه از همه بلاهای رستخیز صعبتر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیره پس شد آنکه واقع شود آنچه واقع شود (يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ) روزی که یاد آرد انسان

(مَا سَعٰى) آنچه سعی کرده باشد در عمل آنرا یعنی نوشته بدست او دهند تا بخواند (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ) و ظاهر کردانیده شود دوزخ (لِمَنْ يَرٰى) هر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود دوزخ که هرکرا بصر و رؤیت باشد ببیند (فَاَمَّا مَنْ طَغٰى) پس هرکه از حد برده باشد و گردیده (وَاٰثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) و برگزیده زندگانی دنیارا یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار اونرا ختم (فَاِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَاْوٰى ط) پس بدرستیکه دوزخ آن جای آرام اوست (وَاَمَّا مَنْ خَافَ) و اما هر کس که ترسیده باشد (مَقَامَ رَبِّهٖ) از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف حساب و عرض (وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى) و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست (فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى ط) پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای اوست در فصول آورده که این آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس نموده از خدا تعالی بترسد و از ان عمل دست باز دارد

* نظم * * گر نفسی نفس بفرمان تست * * کفش ابادر که بهشت آن تست *

* نفس کشد هر نفسی سوی پست * * هر که خلافش نفسی زد برست *

(يَسْئَلُوْنَكَ) می پرسند ترا ای محمد عم (عَنِ السَّاعَةِ) از روز رستخیز و می گویند (اَيَّانَ مُرْسٰهَا ط) کی باشد اقامت آن روز در چه زمان بیاید (فِيْمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰهَا ط) در چه چیزی تو از یاد کردن آن عایشه رض فرمود که حضرت رسالت پناه عم می خواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زنهار تا نپرسی (اِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰهَا ط) بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کس را خبر نه و اطلاع بران خاصه حضرت اوست (اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَّخْشٰهَا ط) جز این نیست که تو بیم کننده هر کرا بترسد از قیامت (كَاَنَّهُمْ) گوییا که کفار مکه (يَوْمَ يَرَوْنَهَا) روزیکه به بینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند (لَمْ يَلْبَثُوْا اِلَّا عَشِيَّةً) درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاهی آنروز (اَوْ ضُحٰهَا ع) یا چاشت آن روزیکه عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آنروز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که بوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) وهي اثنان اربعون آية

آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم رض به مجلس پیغمبر عم آمد و آن حضرت عم بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود و ابن ام مکتوم به جهت عمی که داشت آن حال را ندانست که نزد حضرت عم

کسی نشسته است و با وی سخن می گوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت ص از قطع کلام ملول شده
ع روی مبارک ترش کرد و از وی اعراض نمود جبرئیل ع آیت آورد که (عَبَسَ وَتَوَلّٰیۤ ۙ) ترش کرد روی
خود را و روی بگردانید (اَنْ جَآءَهُ الْاَعْمٰی ؕ) با آنکه آمد به سوی او نابینا یعنی عبدالله ذکر اعمی اشعار
است بعذر او در قطع کلام بر سید انام ص (وَمَا يُدْرِيْكَ لَعَلَّهٗ يَزَّكّٰیۤ ۙ) و چه چیز ترا دانا کرد شاید که
ابن ام مکتوم پاک شود از آثام (اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰی ؕ) یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو
(اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی ۙ) اما آن کس که توانگری دارد یعنی بی نیازی می کند از ایمان (فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰی ؕ)
پس تو برای او روی می آری یعنی برو اقبال می کنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او (وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا يَزَّكّٰی ؕ)
و نیست بر تو زوری و وبال بر آنکه آن مستغنی پاک نه شود و باب تمام چه بر تو بلاغ است و بس (وَاَمَّا مَنْ
جَآءَكَ يَسْعٰی ۙ) و اما آنکه می آید به سوی تو می شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم (وَهُوَ يَخْشٰی ۙ)
و او می ترسد از خدای یا از آزار کفار به سبب آمدن نزد تو (فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی ۚ) پس تو از و روگردانیده
بدیگران مشغول می شوی منقول است که چون جبرئیل ع این آیات می خواند بشرهٔ مبارک
آنحضرت ص متغیر می شد در لباب آورده که یک جهت نرگس دیدهٔ آن سرو جویبار رسالت بی آب
و تاب شده بمثابه که می رفت در راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ روی مبارکش دیوارهای مکه را
مشرف سازد امام زاهد رح فرموده که سید عالم ص از عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و به مسجد باز
آورد و ردای خود بگسترانید و دلش را دست خوش و بر آن نشاند و بعد از آن هر گاه که وی را دیدی
گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت وقتی که بغزا می رفت
و باید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه ص خطا نبود بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد که رعایت
ادب از سوی ابن ام مکتوم بود که سخن مردی قطع کرد لیکن معذور بود به سبب عمی (كَلَّاۤ اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ۚ) حقا
که این آیات قرآنی پند است مر خلق را (فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ ۘ) پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ
گردد و این آیه ثبت کرده شده است (فِيْ صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ۙ) در صحیفه های گرامی کرده شده نزد خدای
(مَّرْفُوْعَةٍ) برداشته شده و بلند قدر (مُّطَهَّرَةٍ ۙ) پاکیزه از مس عدما (بِاَيْدِيْ سَفَرَةٍ ۙ) در دست نویسندگان
یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ نقل و انتساخ کردند (كِرَامٍ) بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان که
بر مومنان استغفار می کنند مر ایشان را (بَرَرَةٍ ؕ) نیکان (قُتِلَ الْاِنْسَانُ) لعنت کرده باد انسان
یعنی کافر و بقول بعضی آن است که مراد عتبه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود ص و بآخر دختر

آن حضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه صم او را نفرین
کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بر کند و درین باب حسان
بن ثابت رض قصیده دارد و الغصه حق سبحانه او را اهانت کرده می فرماید (ما اکفره) چه کافرترین
خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی (من ای شیء خلقه) از چه چیز بیافرید او را (من نطفة)
از قطره آب منی (خلقه) بیافرید او را (فقدره) پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال
و هیئات در بطن مادر (ثم السبیل یسره) پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد
و نشو و نما یافت تا بر حد (ثم اماته) پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او (فاقبره) پس
بخاک در آورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نیفکنند (ثم اذا شاء انشره) پس چون خواهد زنده
گرداند او را وقت نشور باز بسته بمشیت او است (کلا لما یقض ما امره) حقا که نگذارد
انسان و ادا نکرد آنچه خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا نمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد
و گفته اند مراد همه آدمیان اند چه هرگز هیچ آدمی از ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند * قطعه *

* بنده همان به که ز تقصیر خویش * * عذر بدرگاه خدای آورد *
* ورنه سزاوار خداوندیش * * کس نتواند که بجای آورد *

(فلینظر الانسان الی طعامه) پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و ببیند
که چه وجه احداث کرده می شود (انا صببنا الماء صبا) بآنکه ما ریختیم آب را از ابر ریختنی (ثم شققنا
الارض شقا) پس بشکافتیم زمین را شکافتنی (فانبتنا فیها حبا) پس برویانیدیم در زمین
دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن (و عنبا و قضبا) و تاک انگور و سیب
(و زیتونا و نخلا) و درخت زیتون و خرمابن (و حدائق غلبا) و باغهای دیوار بست بزرگ
درخت یعنی اشجار او متکاسف و بسیار (و فاکهة و ابا) و میوه های تر و میوه های خشک یا چراگاه
این همه کردیم (متاعا لکم) برای برخورداری شما (و لانعامکم) و برای تمتع چهارپایان شما
(فاذا جاءت الصاخة) پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه ثانیه
است جواب اذا آنکه به بیند اهوال و شداید بسیار (یوم یفر المرء من اخیه) روزی که بگریزد مرد از
برادر خود با وجود موانست و مهربانی (و امه) و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او را است (و ابیه)
و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از او دیده (و صاحبته) و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار

اوبوده (وَبَنِيهِ ﻻ) واز فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ) مر هر مردی را از اهل قیامت (يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ٥) امروزکاری است که مشغول می دارد اورا از مهم دیگران ودرباب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد

* نظم *

* کشتی آورد در دریا شکست * * تخته زان جمله بر بالا نشست *
* گربه و موشی بران تخته بماند * * کار شان با یکدگر بچته بماند *
* نی زگربه موش را روی گریز * * نی ز موش آن گربه را چنگال تیز *
* هر دو شان از هول دریای عجب * * در تحیر باز مانده خشک لب *
* در قیامت نیز این غوغا بود * * یعنی آن جائی تو و نی ما بود *

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ﻻ) رویها باشد آن روز تابان ودرخشان از نور ایمان (ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ٥) خندان وفرحناک وشادمان بسبب نجات از نیران ووصول بروضهٔ جنان (وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﻻ) ورویها باشد آنروز برا ازغبار وتیرگی ازکفر وعناد وتیرگی (تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ٥) فروگیرد آنرا تاریکی وسیاهی ازانکار وعصیان (أُولَئِكَ) آن گروه که روی سیاه کرده وگرد آلوده دارند (هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ٥) ایشانند ناگرویدگان ودروغ گویان وناپاکاران وتبه کاران

سورة التكوير مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ٥) وهي تسع وعشرون آية

عبد الله بن عمر رض از رسول خدا عم نقل کرده که هرکه دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه به بیند احوال آن روز را پس باید که بخواند (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﻻ) چون آفتاب درهم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط افاق زائل گردد ومراد آن است که بی نور شود (وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ٥) وانگاه که ستارگان تیره شوند (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﻻ) وانگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده روانه شوند در هوا چون ابرها (وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﻻ) وچون ناقهای ده ماهه از صاحبان ایشان گذشته وبزادن نزدیک شده وآن نفیس ترین مال عرب است فروگزاشته شود یعنی کسی را پروای رعی ومراعات او نماند (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﻻ) وانگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند وبیکدیگر مختلط شده وبعضی بانرا مجال اضرار بیکدیگر نباشد (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﻻ) وانگاه دریاها را آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شوند یا همه را آتش سازند یا گرم کنند وبجوش آرند در فتوحات مذکور است که هرگاه عبد الله بن عمر رض چون دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا (وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﻻ) وانگاه که نفسها را جفت ع

گرداند یعنی هر کسی را با مثال او رفیق سازند چون صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را
با حور عین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با بدان (وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ) و آنگاه که
دختران زنده در خاک کرده پرسیده شوند یعنی از کار روی قتله را سؤال کنند (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) بکدام
گناه کشته شده است عادت اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت
لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سؤال کنند قولی آنکه ازو پرسند که چرا
کشته شدی و فائده این سؤال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد
(وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ) و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند باز کشاده
شود (وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ) و آنگاه آسمان پراکنده شود و درهم پیچیده (وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ) و آنگاه
که دوزخ افروخته گردد یعنی غضب خدای تافته شود بیشتر از پیشتر (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ) و آنگاه که
بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته
باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین دوازده حال که مذکور شد شش بر وی دنیا و شش بر وی محشر مشاهده
نکند نداند که چه کرده است و آنگاه که بداند ببیند که با هر چیزی کرامتی و عطائی و با هر شری ملامتی و عتابی: بیکی
حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندهد

نظم

تو امروز فرصت غنیمت شمار ● که فردا ندامت نیاید بکار
بکوش ای توانا که فرمان بری ● که در ناتوانی بسی غم خوری

(فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ) پس سوگند می خورم بستارگان نهان شونده در روز (الْجَوَارِ الْكُنَّسِ)
روندگان در مغارب خویش نهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد
خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس ایشان رجوع است
و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو (وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ) و سوگند
به شب آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت زائل شود و این کلمه از اضداد
است (وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ) و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او صدای طلوع
او است جواب قسم چیست (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) بدرستیکه قرآن هر آینه خواندن فرستاده
است بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل عم در تبیان آورده که مراد محمد است عم بقول اول (ذِي قُوَّةٍ)
صفت جبرئیل عم باشد یعنی خداوند قوت بود در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود (عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ

مَكِينٍ ﴿۲۰﴾) نزدیک خداوند عرش باجاه و منزلت (مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿۲۱﴾) فرمان برده شده در میان ملایکه یعنی هر چه گوید فرمان برند در آسمانها با امانت وحی گزاری و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکان است و مطاع یعنی مستجاب الدعوات است و امین بر اسرار غیب (وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ﴿۲۲﴾) و نیست صاحب شما یعنی محمد علیه السلام دیوانه چنانچه شما گمان می برید (وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿۲۳﴾) و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل علیه السلام را بر صورت اصلی او بافق روشن یعنی مطلع آفتاب (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿۲۴﴾) و نیست پیغمبر علیه السلام بر چیزهای پوشیده و آنچه وحی بدو رسد بخیل که شما را تعلیم نکند و از شما بپوشد (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿۲۵﴾) و نیست قرآن سخن دیو رانده بهشت (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿۲۶﴾) پس کجا می روید و سخن کیدان راستی و درستی است چرا از او اعراض می کنید (إِنْ هُوَ) نیست قرآن (إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿۲۷﴾) مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد علیه السلام مگر شرف اهل عالم (لِمَن شَاءَ) بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد (مِنكُمْ) از شما (أَن يَسْتَقِيمَ ﴿۲۸﴾) آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل علیه السلام این آیت آورده ابو جهل شنید و گفت چون این کار ما را است و وابسته بخواهش ما است اگر بخواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که (وَمَا تَشَاءُونَ) و نخواهید شما استقامت و هدایت را (إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ) مگر آنکه خواهد خدای (رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۹﴾) پروردگار عالمیان و مشیت شما را هیچ اثر نه شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در همه وقتها عجز خدا است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو چه فعل داری و کدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست

❊ شعر ❊

❊ زسر تا پا همه هیچم در هیچ ❊ چه باشد هر سر تا هیچم از هیچ ❊

سورة الانفطار مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ) وهي تسع عشر آیة

۹ (إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ ﴿۱﴾) آنگاه که آسمان شکافته شود (وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ ﴿۲﴾) آنگاه که کواکب

ع فرو ریزند و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قندیلها معلق از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند (وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿۳﴾) و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی را در بعضی سر شکافته و همه یک دریا گردد (وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿۴﴾) و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را

بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند (عَلِمَتْ نَفْسٌ) بداند هر نفس (مَا قَدَّمَتْ) آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی (وَأَخَّرَتْ ۝) و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر آن آنگه خطاب رسد بکافران که (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ) ای آدمی چه چیز ترا اندر فریفت تا کافر شدی (بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمنی مسلط بود بر او یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابو الاشدین است که حضرت رسول الله صلعم را بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا او را میگوید چه چیز ترا مغرور گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او بامهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما برآنند که این خطاب عام است همه آدمیان را یعنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از تمامه اسما گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید که فریفته شدم بکریمی تو

* نظم *

* چون تو دادی مژده لا تقنطوا * من چرا ترسم ز عصیان و عتو *
* چون تو هر بشکسته را سازی درست * پس خطا برامید عفو تست *

(الَّذِي خَلَقَكَ) آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی (فَسَوَّاكَ) پس راست کرد اعضا و اجزای ترا (فَعَدَلَكَ ۝) پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشان است (فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ۝) در هر صورتیکه خواست ترکیب کرد ترا و در هم پیوست (كَلَّا) نیست چنانچه گمان می برید که قیامت نباشد (بَلْ تُكَذِّبُونَ) بلکه شما تکذیب می کنید (بِالدِّينِ ۝) روز جزا را از روی عناد (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ) و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما (لَحَافِظِينَ ۝) هرآینه نگاهبانانند از ملایکه (كِرَامًا كَاتِبِينَ ۝) بزرگان نزد خدای نویسندگانند در نامه افعال و اقوال شما را (يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۝) می دانند آنچه می کنید از نیک و بد و از روی دانش می نویسند (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۝) بدرستیکه نیکوکاران و فرمان برداران هرآینه در بهشت اند (وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ) و بدرستیکه دروغ گویان و منکران حشر هرآینه در دوزخ اند (يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ۝) در آیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت (وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ۝) و نیستند فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند (وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۝) و چه چیز دانا کرد ترا

یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا (ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ) پس تو چه دانی که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شأن آن روز است یعنی کیفیت آن را کسی در نیابد (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ) روزی که مالک نشود (نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا) برای هیچ نفسی چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند (وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) و حکم فرمان آن روز مر خدایرا است شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد و به بهشت فرستد آنرا که خواهد و بدوزخ فرستد آنرا که خواهد

سورة المطففين مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ست وثلثون آية

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت پناه عم از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت که (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ) وای مر کاهندگان را ربع ۷ ع
در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بودی بخریدی و یکی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان او آیت فرستاد (الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا) آنکه چون می ستانند به پیمانه (عَلَى النَّاسِ) از مردمان برای خود (يَسْتَوْفُونَ) تمام می ستانند (وَإِذَا كَالُوهُمْ) و چون می پیمایند برای ایشان (أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ) یا می سنجند حقوق ایشان را می کاهند و زیان بدیشان می رسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند کاها دو زنها را آنرا می سنجد و می سوزد * بیت *

* تو که دادی بیش و ستانی بکاستن در وزن * روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند *

(أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ) آیا نمی دانند و یقین ندارند آن گروه که بیش ستانان و کم فروشانند (أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ) آنکه ایشان برانگیختگانند (لِيَوْمٍ عَظِيمٍ) مر روز بزرگ را (يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ) روزی که بپا ایستند مردمان (لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) بحکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا فرمان برسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سه صد سال ایستاده باشند و کسی را زهرهٔ سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه عم شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ) حقا که نامهٔ اعمال کافران (لَفِي سِجِّينٍ) در سجین بود و آن صخره ایست مجوف در زیر زمین دوزخ پوشیده که جان کافران و نامهٔ اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار رح مروی است که کتاب فاجران را به آسمان برند از قبول آن ابا کنند باز آرند بزمین قبول نکنند به زیر هفتم زمین برند در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست برنهند (وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ) و چه دانی تو که چیست سجین

يعني جاي است با هول و هيبت و كتاب فجار (كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۝) كتابي است نوشته و علامت كرده
بعلامتيكه هر كه ببيند داند كه در ان خير نيست (وَيْلٌ) كلمه است جامع همه بديها يعني عذاب و عقاب و شدت
و محنت (يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝) آن روز مر مكذبان راست (الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ) آنانكه تكذيب كرده اند
(بِيَوْمِ الدِّينِ ۝) مر روز جزا را باور نداشته اند (وَمَا يُكَذِّبُ) و تكذيب نكند آن روز جزا را (بِهِ إِلَّا كُلُّ
مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۝) مگر هر ستمكاري از حد درگذشته بزه كاري و بي باك (إِذَا تُتْلَى) چون خوانده شود (عَلَيْهِ
آيَاتُنَا) بر وي آيتهاي كلام ما (قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝) گويد از فرط جهل و اعراض از حق كه اين افسانهاي
پيشينان است (كَلَّا) نه چنان است كه مي گويند (بَلْ رَانَ) بلكه غشاوهٔ غرور و غفلت پوشيده است
(عَلَى قُلُوبِهِم) بر دلهاي ايشان يا زنگار انكار بران نهاده (مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝) آنچه بودند كه مي كردند
كه از آثام و معاصي يعني بشامت سيئات دلهاي ايشان زنگ خورده و بيحاصل شده و در خبر آمده است
كه هرگاه بنده گناهي كند نقطهٔ سياه در دل وي پديد آيد تا بجاي رسد كه همه دل او سياه گردد (كَلَّا إِنَّهُمْ
عَن رَّبِّهِمْ) حقا كه ايشان از كرامت و رحمت و اصح آن است كه از ديدار آفريدگار خود (يَوْمَئِذٍ) آن
روز (لَّمَحْجُوبُونَ ۝) در پرده شدگان باشند يعني از ان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام
مالك رح معني اين آيت پرسيدند فرمود كه حق سبحانه محجوب سازد اعداي خود را تا ديدار وي نه بينند
و تجلي كند بر اولياي خود تا بتماشاي وي خود بهره مند امام شافعي رح فرمود در شان كفار وارد شده دلالت مي كند
بر آنكه مومنان را دولت ديدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد كه آنگاه ميان دوست و دشمن فرق نماند ✽ بيت ✽

✽ گوئي بهشت مهمانخانه است ✽ بي ديدن ميزبان چه باشد ✽

✽ چون دشمن و دوست را حجاب است ✽ پس فرق در ان ميان چه باشد ✽

(ثُمَّ إِنَّهُمْ) پس بدرستيكه تكذيب كنندگان (لَصَالُوا الْجَحِيمِ ۝) در آيندگانند بدوزخ (ثُمَّ يُقَالُ)
پس گفته شود يعني زبانيه ايشانرا گويند (هَذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ) اين عذاب آن عذاب است كه بوديد شما
كه بدان (تُكَذِّبُونَ ۝) تكذيب مي كرديد (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ) حقا بدرستيكه كتاب اعمال نيكوكاران
(لَفِي عِلِّيِّينَ ۝) در عليين باشد بر آسمان هفتم در زير عرش و گويند آن قائمهٔ يمني بود از عرش
و گفته اند سدرة المنتهاي است (وَمَا أَدْرَاكَ) و چه چيز دانا ساخت ترا تا داني كه (مَا عِلِّيُّونَ ۝) چه
چيزي است عليون يعني محلي است نامه پاكان و كتاب ابرار (كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۝) كتابي است مسطور
و موسوم بعلامتيكه هر كه مشاهده كند داند كه در وي همه خير است (يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ۝) حاضر مي شوند آن

کتاب را ما نیکو مقرب که کتاب علیین اند یعنی باستقبال آن می روند و نگاه می دارند در روز قیامت
بدان گواهی خواهند داد (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ) بدرستی که نیکان و پاکان در بهشت اند (عَلَى
الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ) بر تختهای آراسته می نگرند با کفار بچیزیکه از ان شادمان و فرحناک می کردند
با کفار نظر می کنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند (تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ) بشناسی تو ای
نگرنده در رویهای ایشان (نَضْرَةَ النَّعِيمِ) تازگی نعمت های بهشت و طراوت و لذتهای آن
(يُسْقَوْنَ) آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامند (مِنْ رَحِيقٍ) از شراب خالص صافی و خوشبوی
(مَخْتُومٍ) مهر کرده آیه او (خِتَامُهُ مِسْكٌ) مهر او بجای گل مشک است و گفته اند ختم آشامیدن
او بوی مشک است و مهر به جهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند
(وَفِي ذَلِكَ) و درین شراب (فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ) باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی
بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد (وَمِزَاجُهُ) و آمیختگی رحیق (مِنْ تَسْنِيمٍ) از آب
چشمه تسنیم است در تبیان از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت
عرش به بهشت می ریزد و آن اشرف اشربه بهشت است (عَيْنًا يَشْرَبُ) یعنی چشمه که می آشامند
از ان چشمه (بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) از ان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن
می نوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند
یعنی بمحبت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته
باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد * بیت *

* ما شراب عیش می خواهیم بی دردی غم * صاف نوشان دیگراند و دردنوشان دیگراند *

در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورت اغیار کونین و اوانی
خمهای قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مشک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است
یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس
در باغ قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب نچشد بوی از سر این سخنان
به مشام جان وی نرسد * بیت *

* سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است * آنها که ازین می نچشیدند چه دانند *

آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقرای صحابه رض را چون عمار و خباب و صهیب و بلال را مثال

ایشان بدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که (اِنَّ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا) بدرستی
آنانکه شرک آورده اند (کَانُوْا مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) بودند از آنانکه گرویده اند (یَضْحَکُوْنَ) می خندند
(وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ) وچون بگذرند بمومنان (یَتَغَامَزُوْنَ) غمزه می کنند بچشم یعنی اشارت مینمایند
بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشت
جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابروان اشارت کرده طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران
خود رفته گفتند راس ما رئیس ما امروز اصلع بود یعنی علی رض بدین سخن بسیار می خندیدند هنوز علی
رض بمسجد پیغمبر علیه السلام نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان می خندند
و بچشم و ابرو غمزه می کنند (وَاِذَا انْقَلَبُوْا) وچون باز می گردند (اِلٰی اَهْلِهِمُ) بسوی کسان خود
(انْقَلَبُوْا فَکِهِیْنَ) باز می گردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند (وَاِذَا رَاَوْهُمْ) وچون ببینند کافران
و منافقان مر مومنان را (قَالُوْا اِنَّ هٰؤُلَاۤءِ) می گویند با یکدیگر بدرستیکه این گروه که متابع محمد اند
(لَضَاۤلُّوْنَ) هر آینه گمراهانند (وَمَاۤ اُرْسِلُوْا) و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق (عَلَیْهِمْ
حٰفِظِیْنَ) بر مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان (فَالْیَوْمَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا)
پس روز قیامت آنانکه گرویده اند (مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُوْنَ) از حال کافران می خندند (عَلَی الْاَرَاۤئِکِ
یَنْظُرُوْنَ) بر تختهای آراسته بجواهر می نگرند و بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب اند در سلاسل
و اغلال چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند دوزخیان را گویند بیائید به بهشت ایشان
بر تعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در را بر روی ایشان بر
بندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال خندان شوند (هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ)
آیا جزا داده شدند کافران (مَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ) آن عملها را که بودند در دنیا که می کردند از سخریت و استهزا
یعنی برای تسلی دل مومنان دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان
امروز می خندند بر حال ایشان

سورة الانشقاق مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) وهي خمس وعشر اية

٨ ع (اِذَا السَّمَاۤءُ انْشَقَّتْ) آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه (وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ)
و بشنود فرمان پروردگار خود را و سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای (وَاِذَا الْاَرْضُ
مُدَّتْ) و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بردارند و آن را پهن باز کشند

(وَاَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ لا) و بیرون افگند آنچه در درون وی است از گنجها و اموات و خالی شود
از همه (وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ●) و فرمان برد به حکم آفریدگار خود را و او سزاوار باشد استماع حکم
ربانی جواب اذا آن است که به بنده انسان ثواب و عقاب را (يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ كَادِحٌ) ای
آدمی بدرستیکه تو کار کننده به رنج و سعی نماینده (اِلٰى رَبِّكَ كَدْحًا) برای جزای پروردگار خود کار
کردنی بجد و جهد (فَمُلٰقِيهِ ●) پس تو ملاقات کننده عمل خود یعنی پاداش آنرا (فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ) پس
آنکه داده شود (كِتٰبَهٗ بِيَمِيْنِهٖ لا) نوشته عمل او بدست راست او (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ) پس زود
بود که حساب کرده شود (حِسَابًا يَّسِيْرًا لا) حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه (وَّيَنْقَلِبُ اِلٰى اَهْلِهٖ)
و باز گردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا اقارب خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین
(مَسْرُوْرًا ●) شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت (وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ) و اما آنانکه داده شود
(كِتٰبَهٗ وَرَاۤءَ ظَهْرِهٖ لا) نامه کردار او از پس پشت او از آن طرف نامه کردار او را در دست وی
نهند و چنین کس (فَسَوْفَ يَدْعُوْا ثُبُوْرًا لا) زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را یا گوید یا ثبوراه و این
کلمه هم طالب هلاکت است (وَّيَصْلٰى سَعِيْرًا ●) و در آید بآتش افروخته (اِنَّهٗ كَانَ فِيْٓ اَهْلِهٖ مَسْرُوْرًا ●)
بدرستیکه این کس بوده است در میان کسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای فانی و جاه
ناپایدار (اِنَّهٗ ظَنَّ) بدرستیکه او گمان برده است (اَنْ لَّنْ يَّحُوْرَ ●) آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را
بعث و حشر نبود (بَلٰى ●) آری او را بازگشت خواهد بود (اِنَّ رَبَّهٗ كَانَ) بدرستیکه خدای او است
(بِهٖ بَصِيْرًا ●) باحوال و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد و بجزاء و جزای
اعمال او برو خواهد رسانید (فَلَآ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ لا) پس سوگند میخورم بشفق و آن حمرتی است که
بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت عشا است بقول امام مالک
و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رح و بقول امام اعظم رح آن بیاضی است که در عقب آن حمرت بر نماید
و جمعی برآنند که آن بیاض غایب اصلا نشود بلکه منتشر است از افقی بافقی (وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ لا)
و سوگند بشب و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی هر چه تاریکی شب آنرا فرو پوشد (وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ لا)
و سوگند بماه آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریت رسد (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ●) که هر آینه شما برسید
و ملاقی شوید حالی را بعد از حالی مطابق وی باشید در شدت مراد مرگ است و شدائد روز قیامت
و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحولات بنی آدم از

حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه از ان بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب
و کهل و شیخ تا آخر احوال (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۙ) پس چیست آدمیان را که با وجود این حال نمی گروند
بخدای و برسول ع و بروز جزا (وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ) و چون خوانده می شود برایشان قرآن
(لَا يَسْجُدُونَ ۩) سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده اند و جمهور در آخر سوره
و ابوهریره رض اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم ع اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم
است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآن
است و قرآن جامع باشد مر صفات منزه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل
و انقطاع حجت است (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بلکه آنانکه نگرویده اند (يُكَذِّبُونَ ۖ) تکذیب می کنند مر قرآن را
و تدبر نمی نمایند در آیات آن (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ۩) و خدای داناتر است آنچه نگاه می دارند در دل
خود از کفر و می پوشند از کینه مومنان (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۙ) پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم یعنی
بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) لیکن آنانکه گرویده اند
(وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای ستوده (لَهُمْ أَجْرٌ) مر ایشان راست مزدی (غَيْرُ
مَمْنُونٍ ۩) ناکاسته و نابریده و منت ناننهاده

سورة البروج مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي اثنتان وعشرون آية
ع ۹ (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ۙ) سوگند باسمان که خداوند بروجها است مراد برج اثنا عشر است یا منازل
قمر یا درهای سموات (وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۙ) سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت (وَشَاهِدٍ) سوگند
بگواه که الله است همه را می بیند و میداند (وَمَشْهُودٍ ۚ) و سوگند بگواهی داده بر وی که بنده است و بقولی
شاهد پیغمبر ما ع است و مشهود امت وی اند یا شاهد امت او است و مشهود امم دیگران یا شاهد
حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود
است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا روز جمعه و نمازگزارندگان در وی یا آدم ع
و ذریت او یا عیسی ع و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بهر تقدیر جواب قسم این
است (قُتِلَ) هلاک شدند و ملعون گشتند (أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ۙ) خداوندان شگافها در زمین و ایشان بت
پرستان بودند از اصحاب ذونواس حمیری در زمان او ساحری بوده کاهن دشنید که مدار ملک بر وی بود وی
چون بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته * نظم *

* دیده از هر شعاع تیره شود * گوشش وقت سماع خیره شود *
* نه زبان را مجال گویائی * نه تن خسته را توانائی *

صلاح در آن است که جوانی اعیان عاقل تیزفهم بمن بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خالی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسند افتاد و بران منوال که مدعا داشت پسری سپرد و ساحر از روی اهتمام تمام به تعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید بر احوال وی اطلاع یافت طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شده خدا پرست گشت و روزها به بهانه آنکه از ساحر تعلیم می کرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عالم کامل مستجاب الدعوات گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود می رفت اژدهای بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فروبسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست برداشت اژدها را دید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان همچنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او مرادات همه محصل می شد تا حاجب ملک که نابینا شده بود و نزد وی آمده استدعای دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمهٔ شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد و ملک از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگروم حاجب شفقتی که بر اسلام ملک داشت قصهٔ جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیدهٔ او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمودند جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدریا غرق سازند جمعی وی را بلب بحر بردند او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر ملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بسر کوهی برند و بیندازند جوان بر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد و موکلان را از کوه در افگند و وی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افگنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسیده بود پس او را بر دار در آویختند و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بگرو بخدای و اگر این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی * بیت *

* مبدع هر چیز که بودنیش هست * مخترع هر چه وجودیش هست *

ملک عناد ورزید گفت نمی خواهم که قتل تو جوان گفت اگر مراد تو این است تیری از کمان نه و بگو بنام
خدای این غلام و بینداز تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر صدغش آمده جوان شربت شهادت نوشید
و حضار آن مجلس جمیع یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده گفت تا چند جا زمین را
کوک کردند و در هر کوکی آتش افروختند و بر کناره کوها نشسته هر کرا می آوردندی می پرسیدندی اگر
بخدا گرویده بودندی می سوختند حق سبحانه ایشان را گوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و کوها در زمین
(النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ) خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم (إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ) چون ایشان
بودند بر کناره آتش نشستگان (وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ) و ملک و اصحاب او بر آنچه می کنند (بِالْمُؤْمِنِينَ
شُهُودٌ) بگرویدگان حاضران و مساعده کنندگان بودند (وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ) و انکار نکردند اصحاب اخدود
از مومنان چیزی را (إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا) مگر آنکه میگرویدند (بِاللَّهِ الْعَزِيزِ) بخدای غالب کننده که از عذاب
او باید ترسید (الْحَمِيدِ) ستوده که بر رحمت او امیدوار باید بود (الَّذِي لَهُ) آن خداوندی که مر
او راست (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) بادشاهی آسمانها و زمینها (وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)
و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومن و کافر گواه است (إِنَّ الَّذِينَ) بدرستی آنانکه (فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ) در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشان را عذاب کردند بآتش (ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا)
پس بازنگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند (فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ) پس مر ایشان راست عذاب
دوزخ (وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ) و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان
آتش سوزان که از اخدود یعنی از کوها که دو برده بودند ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد
بایشان و همه را بسوخت (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستی آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)
وکردند کارهای شایسته (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي) مر ایشان راست بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)
از زیر اشجار آن یا مساکن ایشان جویها (ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ) آن است رستگاری بزرگ
که دنیا و مافیها در جنب آن خرد و مختصر است (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ) بدرستیکه گرفتن پروردگار تو (لَشَدِيدٌ)
هر آینه سخت است که آنرا بعذاب کفر گرفت هرگز ورا نجات نیست (إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ) بدرستیکه
خدای او آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا (وَيُعِيدُ) و باز گرداند همان را بر ایشان در آخرت
و این نشانه عدل است (وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ) و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند و دوست دارد مر آنرا
که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل بگذارد و نابود سازد و بفضل بنوازد و افرازد * بیت *

* فضل او ذل نواز غمخواران * عدل او دست بند زور جباران *

(ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیْدُ ۙ) خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات (فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیْدُ ۙ)
کننده آنچه خواهد (هَلْ اَتٰىكَ حَدِیْثُ الْجُنُوْدِ ۙ) آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بمو
فرستادیم خبر حدیث کفرکه بر انبیاء بیرون آمدند (فِرْعَوْنَ وَ ثَمُوْدَ ؕ) فرعون و قوم او و ثمود
و قبیله ثمود آری این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند (بَلِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا) بلکه آنانکه
کافر گردیدند (فِیْ تَكْذِیْبٍ ۙ) در باور نداشتن آن (وَّ اللّٰهُ مِنْ وَّرَآىِٕهِمْ مُّحِیْطٌ ۚ) خدای از وراء ایشان
عالم است بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و از قوت خود نه شد و چنانی نیست که ایشان
گمان برند و حق قرآن که سحر و شعر و کهانت است (بَلْ هُوَ قُرْاٰنٌ مَّجِیْدٌ ۙ) بلکه او قرآن شریف
و بزرگ است نوشته شده (فِیْ لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ ۠) در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم آورده
که لوح از دانه و رسفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از
یاقوت است و او در کنار فرشته است بر یمین عرش و آن فرشته واقف آن نیست سبحان الله ذی العرش العظیم

سورة الطارق مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) و هی سبع عشرة آیة

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه عم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله
آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت پیغمبر عم فرمود که
این ستاره است که دیوان را از آسمان می راند و نشانه است از قدرت الهی فی الحال جبرئیل عم ۱۰
نازل شد این سوره (وَ السَّمَآءِ وَ الطَّارِقِ ۙ) سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب (وَ مَاۤ اَدْرٰىكَ ع
مَا الطَّارِقُ ۙ) و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست طارق (النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۙ) ستاره رخشنده فروزان
چون شعله آتش جواب قسم چیست (اِنْ كُلُّ نَفْسٍ) نیست هیچ نفسی (لَّمَّا عَلَیْهَا حَافِظٌ ؕ) الا که بر او
رقیب است نگهبان که قول و عمل او را نگاه می دارد و احصا می نماید (فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ) پس باید که
نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد (مِمَّ خُلِقَ ؕ) از چه
چیز آفریده شده (خُلِقَ مِنْ مَّآءٍ دَافِقٍ ۙ) مخلوق گشته است از آبی ریخته شده در رحم (یَّخْرُجُ) آبیکه
بیرون می آید (مِنْۢ بَیْنِ الصُّلْبِ) از میان پشت مردان (وَ التَّرَآىِٕبِ ؕ) و استخوانهای سینه
زنان (اِنَّهٗ عَلٰى رَجْعِهٖ) بدرستیکه خدای باز گردانیدن آن آب بصاحبی که از آن بیرون آمده
است (لَقَادِرٌ ؕ) هر آینه توانا است یا بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت قادر است (یَوْمَ تُبْلَى

السَّرَائِرُ لا) روزی که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کند مخفیات ضمایر تا اطیب از خبیث آن متمیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بران اطلاع ندارد آدمی بعمل آن قادر بوده و نکرده یا پرده برداوند از کردارهای پنهان دبسی رسوائی بران مترتب گردد * بیت *

* گر پرده زروی کارها بردارند * آن کیست که رسوای دو عالم نشوند *

و دران وقت که پوشیدها پیدا شود (فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ○) پس نیست انسان را هیچ توانائی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بمددکاری او بلا مندفع و مرتفع گردد (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ لا) سوگند بآسمان باباران با بار جعت یعنی رجعت می کند از هر روز بجای خود و باندی بآن موضع که از آنجا حرکت کرده (وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ لا) و بزمین باشگاف که از ان نبات و آب بیرون آید (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ لا) بدرست که قرآن برآینه سخنی است درست و راست جدا کننده میان حق و باطل (وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ لا) و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا) بدرستیکه معاندان قریش مکر می کنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر من عم این خبر سبب نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد (وَأَكِيدُ كَيْدًا ج) و جزا می دهم مکر ایشان را باستدراج جزای مناسب آن (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ) پس مهلت ده که فران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان (أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا ○) فروگذار ایشان را اندک زمان یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیت قتال

سورة الاعلى مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ○) وهي تسع عشر اية

ع ۱۱ (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى لا) تنزیه کن نام پروردگار خود را که بر تر است از اتخاذ شریک دران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته اند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستائی آفریدگار خود را و از هر صفتیکه نشاید او را تنزیه کن بآنگوئی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون آیت نازل شد حضرت رسول الله عم فرمود اجعلوها فی سجودکم (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى لا) آن خدای که بیافرید همه چیزها پس راست کرد خلق هریک را بآنکه عطا فرمود آنچه آنرا در کار بود آدمی را بیاید و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت (وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ لا) و آن خدای که تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت نمود باستخراج آنها یا مقدر گردانید مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن (وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ لا) و آن خدای که بیرون آورد از زمینها

گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند (فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ۝) پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او خشک پژمرده سیاه و تیره مختار آن از مضمون این آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیا است که چه اول تازه و سیراب و سبزه و خرم مانند اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود * قطعه *

* اگرچه خورم و تازه است گلشن دنیا * ولی به نکهت باد خزان نمی ارزد *
* بگرده خورد قرص قمر ز جای مرو * که خوان چرخ بیکباره نان نمی ارزد *

آورده اند که چون جبرئیل عم با آیتی یا سوره نازل شدی و خواندی حضرت رسالت پناه عم همان را خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل عم بآخر نرسیده که آن حضرت عم از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که (سَنُقْرِئُكَ) زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل عم بامر ما بر تو خواند (فَلَا تَنْسَى ۝) پس تو فراموش نکنی آن را از قوت حفظی که بر تو ارزانی داشته ایم با آنکه تو امی تا حفظ این همه سور و آیات متشابه نشانه دیگر باشد بر رسالت تو درین آیت بشارت است مر آن حضرت عم را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد که جبرئیل عم به فرمان ما در درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که بماه رمضان مبارک در هر سالی نازل شدی و قرآن با پیغمبر عم تلاوت نمودی و در سال آخر آنحضرت عم از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کرد و آنحضرت عم با صحاب رض و اهل خود فرمود که اجلم نزدیک است که درین ماه رمضان جبرئیل عم دو نوبت آمده و قرآن را ضم کردیم و هر سال یک نوبت نازل می شد همچنان بود که آنحضرت عم فرمود (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ط) مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانه از مصحف و صدور فرو محو کند (إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ) بدرستیکه خدای داند آشکارا از احوال خلق (وَمَا يَخْفَى ۝) و آنچه پنهان است از احوال و اسرار ایشان (وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى ۝) و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا به شریعت آسان (فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى ۝) پس پند ده بقرآن بدرستیکه سود دارد پند دادن مومنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود * بیت *

* من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم * تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال *

(سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى ۝) زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای (وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ۝) و پهلو تهی

که از مواعظه بدبخت‌ترین یعنی کافر که از فاسق شقی‌تر است (الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ج) آنکه
در آید با آتش بزرگتر یعنی در آتش درک جهنم که آتش آن از آتش درکات دیگر تیزتر سوزنده‌تر
است و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزوی است از هفتاد جزو آتش جهنم
و گفته‌اند نار کبری در طبقهٔ سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائدهٔ عیسی هم باشد
و نار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنهکاران امت مصطفی هم است (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ۝) باز هم
آن بدبخت‌ترین نمیرد در آن نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد (قَدْ أَفْلَحَ
مَنْ تَزَكَّىٰ لا) بدرستیکه رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت (وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ۝)
و یاد کرد نام پروردگار خود را به دل و زبان خود پس نماز گزارد و گفته‌اند اسلام است یا رستگار
شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز
عید گزارد (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ج) بلکه شما برگزینید زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوت
است که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی‌سازند (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ط) و آخرت بهتر است
و پاینده‌تر (إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ط) بدرستیکه این سخن در صحیفه‌های پیشینیان است
یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ۝) در صحیفه‌های ابراهیم هم
که بیست است و در صحف موسی هم یعنی الواح

ع سورة الغاشية مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي ست وعشرون اية

١٢ (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۝) بدرستیکه آمد ترا خبر پوشنده که قیامت است داد پوشد خلائق را
به اهوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ لا) رویها آن روز ترسناک
بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بی مقدار (عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ لا) عمل کننده رنج کشنده در آن
عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بایشان رسد مثل کشیدن سلسله‌های آتشین و خوض نمودن
در آتش و صعود و هبوط بر عقاب دوزخ (تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً لا) در آورده شوند در آتش بنهایت
گرمی رسیده و شخص بفتح تا خواند یعنی در آیند بدان آتش (تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۝) آب داده
شوند یعنی بوقت غلبهٔ عطش بیاشامانند ایشان را از چشمهٔ آبی بنهایت گرم و گفته‌اند از آن روز که
آتش آفریده شده این آب را می‌جوشانند (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ) نیست مر دوزخیان را خوردنی (إِلَّا مِنْ
ضَرِيعٍ لا) مگر از ضریع و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد عرب آن را شبرق گویند و شتران

وچهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیت آمد که (لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ) فربه نمی کند ضریع دوزخ کسی را و دفع نمی کند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امراست و هیچ کدام دست نمی دهد (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ) رویها دران روز تازه باشد اثر نعمت برو پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند (لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ) وعمل خود را پسندکننده یعنی پسندند کاری را که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن را بینند (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ) در بهشت باشد قدر باشند (لَا تَسْمَعُ) نشنوند خداوند وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب (فِيهَا لَاغِيَةً) دران بهشت عالی سخن بیهوده که کلام بهشتیان ذکر و حکمت باشد (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ) دران بهشت چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نگردد (فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ) دران بهشت تختهای باشد برداشته بود اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین فرود آید و چون بران قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود (وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ) و دران جنت کوزها بود بی دسته و لوله نهاده پیش بهشتیان (وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ) و بالشها نهاده برهمدیگر (وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ) و فرشها گسترده امام زاهد رح آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند بایکدیگر گفتند این خود نشاید واگر واقع پس بلال و خباب و امثال ایشانرا کار افتاد پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بالا روند و بسی فرصت باید تا ازان بلندی فرود آیند آیت آمد (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی برشتهٔ مسخر کودکی می شود تا بروی بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب می شوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت شتران دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگ است بار گران بر باید و منقاد است همه را فرمان برد و قانع است از هر گیاه ها بچرد و متحمل است در تشنگی شکیبائی ورزد و بدین جهت است که بیابانی بی آب قطع کند و هرچه مطلوب است از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه ازو حاصل است پیر رومی قدس سره فرموده * رباعي *

* برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی * * یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی *
* در خارخوری قانع در بارکشی راضی * * این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی *

در بیان آورده که مخاطب عرب اند اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و بهر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر می فرماید (وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ۞) و آیا نمی نگرند بآسمان که به حکمت ما چگونه برداشته شده است بی ستونی (وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ۞) و آیا نظر نمی کنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم شده (وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ۞) و آیا نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد (فَذَكِّرْ ج إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ط) پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلائل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده هرکس را (لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ لا) نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این آیت را نسخ کرده (إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ لا) لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر و کافر شود و حق را بپوشد (فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ط) پس عذاب کند خدای بعذاب او را بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا به قحط و اسر و قتل معذب بودند (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۞) بدرستیکه بسوی ما است یعنی بجزای ما بازگشت ایشان است (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ۞) پس بتحقیق بر ما است حساب ایشان در محشر

سورة الفجر مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞) وهي ثلثون اية

١٣ ع (وَالْفَجْرِ لا) سوگند بصبح که وقت مناجات دوستان است یا بنماز صبح که آرام جان بیدلان است و بقولی مراد از صبح روز اول محرم است که سال از و منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدو است یا مراد آنست که حج مسلمانان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در ان است یا صفیده دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح قیامت که روز دیوان دیان است و در تبیان گوید که اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه عم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح عم یا انفجار آب از حجر موسی عم یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان (وَلَيَالٍ عَشْرٍ لا) و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در ان است یا دهه اول محرم که عاشورا از ان است یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در و است یا دهه میانه شعبان که شب برات از و است (وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ لا) و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق

ده عنصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه
یا مسجد بن مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد اقصی یا جابلقا و جابلسا یا صفا و مروه و بیت الحرام (وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ)
و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آن است که عام
گیرند (هَلْ فِي ذَٰلِكَ) آیا هست در این سوگند که یاد کردم (قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ) سوگند پسندیده مر خداوند
عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندی است محقق و موکد و جوابش اینکه عذاب خواهیم کرد مکذبان را
(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ) آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو (بِعَادٍ) بقوم عاد (إِرَمَ) یعنی
ابن عاد اولی را و این را عاد بن ارم می گفتند و ارم نام جد ایشان است چه عاد پسر عوص بوده و او
پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلدهٔ ایشان است و برین تقدیر مراد اهل
ارم باشد پس عاد را بدان صفت می کند که (ذَاتِ الْعِمَادِ) خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها
(الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ) آن قبیله که آفریده نشد (مِثْلُهَا) مانند ایشان در درازی قد و بزرگ جثه
(فِي الْبِلَادِ) در شهرها و اشهر آن است که ارم نام بلدهٔ عاد بوده است و ذات العماد صفت او
است یعنی شهر ارم خداوند بنای بزرگ است چنان بنای که مثال او در دهر بنا نبوده و قصهٔ آن بر سبیل
اجمال آن است که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن می گشت در بیابانی بشهری
رسید که باره‌ای محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود و عبد الله پنداشت که کسی را بیند و احوال
شتر خود را پرسد بر حصار آمد دری دید مرصع بانواع جواهر قیمتی و هیچ کس آنجا نیافت
متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر
و خشتی از نقره و فرشها بر زمین و نیز بجای سنگ ریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری
آبهای روان بر روی آن لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار تنهای آن از زر و برگها از زبرجد و شگوفها
از سیم با خود گفت هذه الجنة التي وعد بها المتقون * مصرع * این چه منزل چه بهشت این چه مقام
است اینجا * پس قدری از آن جواهر برداشت و برگشت بسوی یمن باز آمد مردمان آن گوهرها از
دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کردند این قصه در زبانهای مردم افتاد تا بحدی که حال او بمعاویه که در آن وقت
حاکم شام بود اظهار کردند معاویه او را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس
بنشاند و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل
بجواهر کعب گفت آری شهری است که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها في البلاد * بیت *

... شهری بود به صفتی که ذکر کرده شد و چون قصرهای آن که بنا نهاده بود ...
و آنرا شداد بن عاد بن عوص بنا کرد و او پادشاهی عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هر جا که در عالم زری و
جوهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند و سیصد سال با تمام
رسید و صد سال دیگر به تهیه راه اشتغال نمود امراء و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنت خود
بتماشای آن شهر متوجه شد یک منزل راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه
بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام در کتب سابق که در زمان
حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر روی او خالی و بر گردن او علامتی باشد و بطلب
شتری که از او گم شده آنجا رسد پس باز نگردیده است و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذلک الرجل (وَثَمُودَ
الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾) و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود آنانکه می بریدند کوهسارها برای ماوای
خود بوادی قری (وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾) و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار
صاحب اوتاد که نزد او بدان ما زمی کردند یا مردم را بطریق چهار میخ تعذیب می نمودند (الَّذِينَ
طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾) آنانکه ازین سه گروه که بجهل و غوایت از حد بندگی در گذشتند در شهرها که حاکم
بودند (فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾) پس بسیار گردانیدند در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق
و ستمکاری بر خلق (فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾) پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب
چون عرب ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها می دانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط می گفتند حق سبحانه
و تعالی تمام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعار است با آنکه عذاب دنیا
ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بالضرب شمشیر زیرا که
عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾) بدرستیکه پروردگار تو هر آینه خداوند
گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن کس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگان است همچنان
هیچ چیز فوت نمی شود از حق سبحانه چه همه را می بیند و می شنود و برو پوشیده نیست * بیت *
* هم نهان داند و هم آنچه عیان می باشد * بعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست *
(فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ) پس اما آدمی را یعنی انسان جنس کافر چون مبتلا کند او را پروردگار
او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی (فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ) پس گرامی کند ویرا بجاه و اقتدار و نعمت
دهد ویرا و معیشت بر وی فراخ گرداند و بآسانی گذرانیدن بسازد (فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾) پس گوید پروردگار من

من مرا بزرگ داشت و با من این کرامتها فرمود (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ) و اما چون او را بیازماید بدرویشی
و سختی (فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ) پس تنگ سازد بروی روزی او را (فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ۚ) پس گوید آفریدگار
من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و
قلت فهم است چه آسایش درویشی بیحد و آرام درویشان فزون از حد است * بیت *

* ای دل اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری * درویشی اختیار کنی بر توانگری *

(كَلَّا) نه آن چنان است که گمان برده اند کافران بلکه کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت ان
اكرمكم عند الله اتقاكم و بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت می کنم (بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ۙ)
بل اهانت شما ازان است که گرامی نمی دارید یتیم را و نفقه نمی دهید ایشان را (وَلَا تَحَاضُّونَ
عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۙ) و تحریص نمی کنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویشی (وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ
أَكْلًا لَّمًّا ۙ) و می خورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع می کنید میان حلال و حرام و زنان
و کودکان را میراث نمی دهید و بهرهای ایشان را خود می خورید (وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ۙ) و دوست
میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شره (كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۙ) حقا که چون شکسته
شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد (وَجَاءَ رَبُّكَ) و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی
ظاهر شود (وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۚ) و بیایند فرشتگان بعرصهٔ محشر صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب
خود در تفسیر امام ابو اللیث رح مذکور است که اهل آسمانی علی حده صفی باشند (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ ۚ)
و آورده شود آن روز جهنم را و در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بهر
زمامی جمع شده می کشند و دوزخ از خشم کافران می جوشد و می خروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش
بدارند و دران محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و می گوید
یا رب نفسی نفسی و حضرت ما عم می فرماید که یا رب امتی امتی و جهنم می گوید مالی و مالک یا محمد ترا
با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا با تو حرام گردانیده است (يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ) آن روز یاد کند
انسان گناهان خود را و پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش (وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ۚ) و کجا باشد
مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون پند دهند که پند گرفتن سود نمی دارد
از روی حسرت (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي) گوید ای کاشکی (قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ۚ) پیش می فرستادم عملها
خیری برای زندگانی من ازین عالم (فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ) پس آن روز عذاب نکند کسی را (عَذَابَهُ أَحَدٌ ۙ)

مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان (وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچ کس را
مانند بند کردن خدای هیچ کس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را دران روز زیرا که
فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ با مومن که (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) ای
نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت (ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ) باز گرد از دنیا
بسوی موعد پروردگار خود (رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) در حالی که پسند کننده آنچه بتو داده اند پسندیده نزدیک
خدای و چون روز قیامت شود گوید (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) پس در آئی در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من (وَادْخُلِي
جَنَّتِي) و در آئی در بهشت من مقصود از جنتها است با زمرهٔ مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من

سورة البلد مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وهي عشرون آية

(لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ) سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکهٔ معظمه (وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ) و حال ١٢ ع
آنکه تو فرود آمده بدین شهر با آنکه مکه موضع امن و مثابهٔ خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم را
مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه عم درو تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است * قطعه *

* ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف * وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا *
* بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ * یثرب ز خاک پای تو با رونق و بها *

گفته اند تو حلالی بدین شهر که یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یک ساعت بر تو حلال
باشد و این وعده است بفتح مکه و قتال بعضی در روز این از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل (وَوَالِدٍ
وَمَا وَلَدَ) و سوگند بپدر یعنی بآدم یا ابراهیم عم و آنچه زاده است یعنی ذریت یا محمد است عم و گفته اند
والد محمد است عم و ما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد می کند بحبیب خود و بامت او جواب قسم اینست
(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ) بدرستیکه آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت
و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را و در غایت قوت و
شدت او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن او را در کشیدندی ادیم پاره پاره شدی و از زیر
پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست رس نیست و پیوسته پیغمبر عم را جفا
کردی حق سبحانه فرمود که (أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ) آیا پندارد ابو الاشدین آنکه قادر نشود
بر وی کسیکه از وی انتقام پیغمبر من کشد (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا) می گوید که ضایع کردم در عداوت
پیغمبر مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر عم را بیازارند (أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ) آیا

می پندارد آنکه خرج کرده است او را کسی در وقت نفقه کردن او تا ازو سؤال کند که از کجا چنین می کنی یعنی خدای وی را دیده و بدان نفقه مجازات خواهد فرمود (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ) آیا ما ندادیم وی را دو چشم که بدان بیند (وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ) و زبانی که بدان سخن می گوید و دو لب که دهن او را می پوشد و به نطق و اکل و شرب معاونت او می نماید (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) و نمودیم و برابر او پستان تا بعد از ولادت در ان حقیقه بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسل (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نه کشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثال است تشبیه کرد مجاهده با نفس و شیطان بر فتن کسیکه به تعب و تکلف بر عقبه بالا رود ما حصل سخن آن است که چرا مالی که در عداوت پیغمبر علیه السلام نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد یا آنکه صرف کند در راه حق (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ) و چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران (فَكُّ رَقَبَةٍ) رهانیدن گردن از بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب (أَوْ إِطْعَامٌ) یا خورانیدن طعام (فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ) در روزیکه با گرسنگی بود یعنی در وقتیکه طعام به دشواری یابند او بخوراند (يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ) یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد (أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ) یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این چنین کس عیال مند است یا وام دار یا بیمار یا مال خواسته دار یا غریبی دور از دیار (ثُمَّ كَانَ) پس باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده (مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا) از آنکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است (وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) و وصیت کرده اند یکدیگر را به شکیبائی بر طاعت و باز از معصیت و یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت (وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ) و وصیت نموده اند به بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) آن گروه مؤمنان صابر مهربان اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش به بهشت روند یا خداوند یمن و برکت اند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا) و آنانکه نگرویدند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت (هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ) ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش به دوزخ برند یا ایشان اهل شآمت و نکبت اند (عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ) و بر ایشان است در دوزخ آتش بسته شده یعنی سر آن در که در آنجا معذب باشند بطبق پوشند و مضبوط سازند که نه روح بدان در آید نه دودی از آن بیرون آید

سورة الشمس مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وهي خمس عشرة آية

(وَالشَّمْسِ وَضُحٰيهَا ۝) سوگند بآفتاب و بتابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد (وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰيهَا ۝) و بماه چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد در لیلة البدر (وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰيهَا ۝) و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا بزداید زنگ و تیرگی شب را (وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰيهَا ۝) و بشب چون بپوشد آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را (وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنٰيهَا ۝) و سوگند بآسمان و بکسی که او را بنا کرده است (وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰيهَا ۝) و بزمین و بکسی که او را گسترده است (وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰيهَا ۝) و سوگند بنفس آدم عم و بکسیکه تسویهٔ اعضای او فرموده است (فَاَلْهَمَهَا) پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را (فُجُوْرَهَا) دروغ و ناپاکی و بی باکی او (وَتَقْوٰيهَا ۝) و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمانبرداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست (قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهَا ۝) بدرستیکه رستگار شد هرکه پاک کرد نفس خود را از ادناس رذائل و پاک شود و نما داد او را بانواع و اجناس فضائل (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا ۝) و بدرستیکه بی بهره ماند هرکه گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر و مرتبهٔ او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت پناه عم نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها و انت ولیها و مولیها محققان برآنند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دل است هرگاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بماسوی مصفا گردد * بیت *

* تا نفس مبرا ز مناهی نشود * دل آینهٔ نور الهی نشود *

(كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰيهَا ۝) تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را عم (اِذِ انْبَعَثَ اَشْقٰيهَا ۝) بوقتی که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه و قصه آن (فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ) پس گفت مر ایشان را فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام (نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا ۝) دست بدارید ناقهٔ خدای را و گرد مگردید مشرب او را یعنی آبی که می آید در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید (فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهَا قف) پس تکذیب کردند صالح را عم در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را (فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ) پس هلاکت یکبارگی فرستاد برایشان پروردگار ایشان (بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰيهَا ۝) بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه از صغار و کبار ایشان بمردند (وَلَا يَخَافُ عُقْبٰيهَا ۝) و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعهٔ آن چو کسی را بردارد دست ثبت و تبعات را بر او راه نی

سورة والليل مكية وهي (بسم الله الرحمن الرحيم) احدى وعشرون اية
ع (والليل اذا يغشى) سوگند بشب چون بپوشد عالم را به ظلمت خویش (والنهار اذا تجلى) سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زائل کرداند (وما خلق الذكر والانثى) وسوگند بآنکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را هم یا نر و مونث از جمیع حیوانات جواب قسم این است (ان سعيكم لشتى) بدرستیکه جزای سعی شما و کردار ها هر آینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عتاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن می کند و می فرماید (فاما من اعطى) پس اما هر که بداد مال خود در راه خدای (واتقى) و پرهیز کرد از شرک و کبائر (وصدق بالحسنى) و تصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعدهٔ عوض را که وما انفقتم من شيء فهو يخلفه اغلب مفسران برآنند که این سوره بعضی در شان سیرت ابوبکر رض نازل شده و برخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمد در کشف الاسرار آورده است که دربارهٔ دو کس است یکی اتقی که پیشروی صدیقان است از این امت یعنی ابوبکر صدیق رض و یکی اشقی که پیشوای زندیقان است از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که بشب و روز قسم یاد می کند اشارت است به ظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابو جهل شقی را و در روز دعوت هیچ کس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر صدیق تقی را رض * مثنوی *

* سر روشن دلان صدیق اعظم * که شد اقلیم تصدیقش مسلم *
* ز مهر شرع روز دین را روشنائی * بدو اهل یقین را آشنائی *
* سر دل کی کند این قول باور * تنادرت های دوران دین زداور *

آورده اند که امیه بن خلف بلال را رض که بنده او بود بانواع آزارهای عذاب می کرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود * بیت *

* آنجا که مقتضای کمال ارادت است * هر چند جور بیش محبت زیادت است *

روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او در این حال احد احد می گفت ابوبکر صدیق رض دل بر وی بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدای را چند عذاب می کنی امیه گفت یا ابابکر اگر دلت بر وی می سوزد او را از من بخر گفت بچند می فروشی

گفت عوض می کنم او را نسطاس رومی و او غلامی بود از ان صدیق رض و ده هزار دینار از روی
قیمت استعداد داشت و صدیق رض او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری و دوران
تجارت می کنی بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد و دل صدیق رض از و ملول بود چون این کلمه از امیه
شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او در ابداد او بلال را بستد و فی الحال بامید ثواب
اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره فرستاد و از سیرت صدیق رض خبر داد و فرمود که هر که مال
را انفاق کرد و پاداش آنرا تصدیق نمود (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ۙ) پس زود باشد که آسانی دهیم و یرا
برای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند کذا ورد
وارد است (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۙ) و اما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمهٔ توحید و بی نیاز دید
خود را از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت نه نمود (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۙ) و تکذیب
کرد خصلت نیکوتر را که دین اسلام است یا وعدهٔ حق را باور نداشت (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۝)
پس مهیا گردانیم مراو را برای صفتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد
(وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ۝) و دفع نمی کند از و عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا
بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۖ) بدرستیکه برماست بیان کردن
باطل و حق و وعد و وعید (وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ۝) و بدرستیکه ماراست آن سرای عقبی و این
سرای پیشین که دنیا است چون مالک هردو ملک مائیم هرچه خواهیم عطا فرمائیم (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۚ)
پس بیم می کنم شما را ای اهل مکه بآتشی که زبانه زند (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ۙ) نیابد در وی بطریق
لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل (الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۝) آن کس که تکذیب کرد
پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۙ) و زود باشد که دور کرده شود
از ان آتش پرهیزگارتر یعنی ابو بکر صدیق رض (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ) آنکه می دهد مال خود را (يَتَزَكَّىٰ ۚ)
میجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمهٔ ابو بکر رض که او را بخرید و آزاد کرد
حق سبحانه تعالی رد سخن ایشان را فرمود (وَمَا لِأَحَدٍ) و نبود هیچ کس را (عِنْدَهُ) نزد ابو بکر رض
(مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ۙ) از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۚ) لیکن این کار
کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر است (وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ۝) و زود باشد که
خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود او است.

سورة والضحى مكية (بسم الله الرحمن الرحيم) وهي احدى عشرة آية

آورده اند که چند روز جبرئیل ع‌م بحضرت پیغمبر ع‌م نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن
بکشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه در سخن ایشان فرستاد که (وَالضُّحٰى ۙ) ع ١٦
سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نور وی منتشر گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که
خدای بر آن وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون در آن وقت خدای را سجده
کردند و اولی مراد رب الضحی است یا صلوة ضحی (وَالَّيْلِ اِذَا سَجٰى ۙ) و سوگند بشب آنگاه که تاریک
شود و اشیاء را بظلمت بپوشد امام قشیری رح فرمود که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار
قدس سره گفته که مراد از روز و شب کشف و حجاب است که نشانهٔ نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت
انوار جمال و آثار جلال یا اشارت است بروشنی روی محمد ع‌م و کنایت است از سیاهی موی * بیت *

* والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفی است * * معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است *

حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد می کند که (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى ۙ) فرو نگذاشته است ترا
پروردگار تو و دشمن نگرفته ابن عباس رض فرموده که حضرت رسول ع‌م را بشارت داده اند
بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر ایشان خواهد آمد آن حضرت ع‌م بدان
مژده مسرور گشت و آیت آمد که (وَلَلْاٰخِرَةُ) و سرای دیگر یعنی گرامی که حق سبحانه سرای عقبی بتو ارزانی
خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید و خاک آن از مشک اذفر و در هر گوشکی
از خدم و حور و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود (خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰى ۝) بهتر است مر ترا از کرامت
نخستین که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت بر درجهٔ رفعت
متصاعد و بذروهٔ کمال مترقی است (وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ) و زود باشد که عطا دهد ترا آفریدگار تو یعنی مرتبهٔ
شفاعت در بارهٔ گنهکاران امت (فَتَرْضٰى ۙ) پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوئی
بس است و من راضی شدم امام محمد باقر رض می فرماید که ای اهل عراق شما می گویید که امیدوارترین آیتی
قرآن این است که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت بر آنیم که امیدوارترین آیت ولسوف یعطیک ربک
فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت پناه ع‌م راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد * نظم *

* تا بود در دوزخ کسی در گرو * * که دارد چنین سیدی پیشرو *
* عطای شفاعت چنانش دهند * * که امت تمامی ز دوزخ رهند *

و در معالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت پناه عم فرموده که بپرسیدم پروردگار خود را چیزی که دوست می دارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان را و فلان را این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ) آیا نیافت پروردگار تو ترا کودک بی پدر پس جای داد ترا در کنف کفایت جد و عم تو و در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت در صدف ختم نبوت جای داد

* بیت *

* بس که غواص کرم در تنگ دریای قدم * غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم *

یا دید ترا که گوهر یگانه بکمال قابلیت از همه کاینات منفرد بودی و انقطاع علاقه از ماسوی موحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست (وَوَجَدَكَ ضَالًّا) و یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر دروازه مکه وقتیکه حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد (فَهَدَىٰ) پس راه نمود ترا با آنکه جدت را بر سر تو رسانید یا در راه شام وقتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل عم را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته براه آورده یا راه نیافته بودی بعلم و احکام ترا بآن راه نمود و در حقایق سلمی درج مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید (وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ) و یافت ترا درویش عیال دار پس توانگری ساخت ترا بمال خدیجه رض یا آنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفه انوار جمال خود (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ) پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده (وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ) واما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که درد بی نوائی و تنگدستی کشیده (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت است حدیث کن یعنی احکام آن را بخلق رسان که تحدث بنعمت شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی است محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را امر فرمود که از نعمت من سخن گوئی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم بشنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من می گردانی و من ایشان را دوست می دارم

سورة الم نشرح مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ) وهي ثمان اية

۱۷ ع (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) آیا ما گشاده نکرده ایم برای تو سینه ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق

و غم امت در دل تو گنجد یا معنی آنکه آیا دل ترا گشایش ندادیم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته‌اند شرح صدر اشارت است بآنچه در اخبار آمده از شگافتن سینهٔ آن حضرت عم و چنانکه معلوم شده که شق صدر آن حضرت عم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آن حضرت بود عم وی را برده بود یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل عم مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من می شگافت و میکائیل عم طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل عم دل مرا بیرون آورده بشگافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساختند و باز بجای آن بنهادند نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آن را هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم * بیت *

* دلم خزینهٔ اسرار بود و دست قضا * درش ببست و کلیدش بدلستانی داد *

(وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ لا) و فرو نهادیم از تو بار گران ترا (الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ لا) آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آن حضرت عم و گفته‌اند مراد غم گناه امت است که بدان گران بار بودی آن را برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۝) و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا برقرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن بر تو و اکنون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بآن است که همه انبیاء عم بر حوالی عرش جولان می نمودند و طایر همت حضرت عم بالای عرش پرواز می کرد * بیت *

* سیمرغ فهم هیچ کس از انبیا نرفت * آنجا که تو ببال کرامت پریده *
* هریک بقدر خویش بجای رسیده اند * آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده *

ای محمد صبر کن (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا لا) پس بدرستیکه با دشواری در دنیا آسانی است در آخرت (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝) بدرستیکه با دشواری که در مکه ترا هست آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسری است در بهشت (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ لا) پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون

ازگذاردن احکام فراغت یابی باستغفار او زاری مشغول شو و در صفوة التعمیم از فتوحات می آورد که شیخ ما ابومدین مغربی قدس سره درتاویل این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن (وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝) وبدعای پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت وهرچه خواهی ازو بخواه که قادر بر اسعاف حاجات وانجاح مرادات جز حضرت او نیست وسخن تو بر درگاه قرب مقبول است ودعوت طیبات تو در محل قبول * بیت *

* چو مقصود کون ومکان بود تست * خدا می دهد آنچه مقصود تست *

سورة والتين مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي ثمان آية

ع ١٨ (وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۙ) سوگند بانجیر وبزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه آن است که انجیر میوهٔ پاک است وبی فضله غذای لطیف سریع الهضم ودوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر وسپرز و سمین بدن وگرده ودر خبر آمده که بواسیر را قطع کند ونقرس را فائده دهد وزیتون میوهٔ است نان خورش ودوا وروغنی دار بسیار نفع وگفته اند که مراد از انجیر وزیتون منبت ایشان است وآن دو کوه است در ارض مقدس یکی طور زیتا ودیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیا علیهم السلام بوده یا دو مسجد دمشق وبیت المقدس است ودر معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف وزیتون مسجد ایلیا ودر تبیان گفته اند که جبال جودی وجبال بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند (وَطُورِ سِينِينَ ۙ) وسوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم است علیه السلام (وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۙ) وقسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سید عالم علیه السلام است ودر بحر الحقائق آورده که قسم است بزبان اهل اشارت بشجرهٔ تینیهٔ قالبیه که مثمر ثمرهٔ علوم دنیویه است وبشجرهٔ زیتونهٔ مبارکهٔ سریه که روشنی بخش مصباح دل است وطور سینین روح معانی است که تجلی الهی مجلا است وبلد امین خفی که محل امن وامان است از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم این است که (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝) بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را در نیکوتر تکاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت وحسن صورت واعتدال مزاج واستجماع خواص کونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم واکمل ومجلی اسم اعظم اشمل تا حامل امانت الهی ومنبع فیض نامتناهی تواند بود (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۙ) پس باز گردانیدیم او را بپست ترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت یا زنده گردانیدیم

بوی آثار ظهور و اظهار انوار شعور را و چون دقائق حقایق این آیت در جواهر التفسیر
بسطی دل پذیر دست تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعهٔ آن است گفته اند که معنی آیت آن
است که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بسن خرافت که ارذل عمر است
و اسفل سافلین اشارت بران است در ان وقت هیچ کار نتوان کرد و کسی را در ان حین
هیچ مزدی نباشد (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) مگر آنانکه بگرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند عملهای ستوده
بایسته (فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۝) پس مر ایشان راست مزدی نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی
و صحت تن مزد عبادات ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمی کنند بهمان دستور
مزد ایشان ثابت است (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ۝) پس چه چیز ترا بر تکذیب می دارد ای
منکر بعث پس از ظهور دلایل تا منکر می شوی بروز جزا و حساب (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ۝)
آیا نیست خدای حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید الیس الله باحکم الحاکمین
باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي تسع عشرة آية

جمهور علما برانند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و بیان این
حال بر سبیل اجمال آنکه آن حضرت عم در غار حرا تکیه داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بودند ناگاه
جبرئیل عم بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده است و تو رسول خدائی بدین امت آنگاه گفت
بخوان فرمود ما انا بقاری چنانچه بی طاقت شد پس جبرئیل عم وی را بگرفت و بفشرد و پس بگذاشت و
گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری دیگر باره گرفت و بفشرد و بگذاشت و گفت اقرأ باسم ربک الذی
خلق و قولی آن است که جبرئیل عم از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که در و یاقوت منسوج بود بیرون آورده
نزد آن سرور عم انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم
جبرئیل عم او را بخود ضم کرده بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت
واقع شد آنگه وی را بگذاشت و این آیات قرآن بخواند (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝) بخوان قرآن ع ١٩
را و در تبرکه افتتاح کننده باش بنام پروردگار خود آن خدای که بیافرید هر چیزی را یا خلق کرد آدم عم را
از خاک (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝) بیافرید آدمیان را از خونهای بسته (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝) بخوان این
تکرار از برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان کرم او زیاده از کرم همه کریمان

(الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿) آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و در آن را بنامه آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را عم تعلیم کتابت داد و اشهر آن است اول کسیکه خط نوشت ادریس بود عم (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۞) بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد عم را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى ﴿) حقا بدرستیکه آدمی یعنی ابوجهل هر آینه از حد میبرد و گردن کشی می کند (أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى ﴿) بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد (إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿) بدرستیکه بسوی آفریدگار تست بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال * بیت *

* توانگری نه بمال است نزد اهل کمال * * که مال تا لب گور است بعد از آن اعمال *

آورده اند که ابوجهل گفت که اگر ببینم محمد را در سجده هر آینه پای بر نهم گردن او را بقدم خود روزی آن حضرت عم نماز می گذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آن حضرت عم روان شد و بدو نارسیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهائی دهن باز کرده و مرغان پر و پر یافته این خبر بحضرت عم رسیده فرمود که اگر نزد من آمدی ملایکه از وعضو عضو او را بر بودندی و این آیت آمد (أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿) آیا می بینی تو آنرا که باز میدارد (عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿) بندهٔ کامل را که محمد است بوقتی که نماز می گذارد (أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿) آیا می بینی تو اگر باشد بندهٔ منهی از نماز براه راست (أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى) یا می فرماید خلق را بپرهیزگاری او را باز توان داشت از آن حال (أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿) تکرار جهت تاکید است آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان برداری که مستحق چند نوع باشد از عذاب (أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴿) آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بآنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را مر حبیب خدای را عم بزرگان گفته اند که در کلمهٔ ان الله یری هم وعید مندرج است و هم وعده یعنی ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند وای فاسق توبه کن که ترا مع بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند وای زاهد در خلوت مکن قصد گناهش که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می گریست گفتند چند گریه کنی که خدا غفور است گفت آری هر چند عفو کند واما خجلت آن را

* نظم *

که او می داند و می دید چگونه از خود دفع کنم

* گیرم که تو از سر گنهم در گذری * ز ان شرم که دیدی که چکرده ام چکنم *
* سر خجالت درویش از ان بود در پیش * که گر گناه به بخشند شرمساری هست *

آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه صلعم نماز می گذارد ابو جهل لعین برسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز و آن حضرت صلعم او را تهدید بسیار کرد و وعیدها فرمود ابو جهل گفت مرا می ترسانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگ تر است و اهل مجلس من بیشتر اند آیت نازل شد (كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ) حقا که ابو جهل اگر باز نه ایستد از ایذای محمد (لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿لا﴾) بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش (نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿ج﴾) پیشانی دروغگوی خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازی است و مراد صاحب ناصیه است (فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿لا﴾) پس گو بخواند ابو جهل اهل مجلس خود را (سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿لا﴾) زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم (كَلَّا لَا تُطِعْهُ) نه آن است سخن که او گوید فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش (وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ۩) و سجده کن بر دوام خدای را و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود و این سجده چهاردهم است و در فتوحات ابن را سجده طالب قربت گفته

سورة القدر مكية و قيل (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝) مدنية وهي خمس اية

حضرت رسالت پناه صلعم مر صحابه رض را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه به چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او می کند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال آنرا نحو اسناد فرمود در وقت مشترک چنانچه فرموده (فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿صلے﴾) در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در ان شب بوده یا نزول تمام قرآن در ان شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده در بیت العزت بسفرة سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده (وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿ط﴾) و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب باعزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در و تفصیل کنند هر کاری مشحون به حکمت که نقص بران راه نیابد یا بمعنی تنگی است که زمین در ان شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند (لَيْلَةُ الْقَدْرِ

خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ ط) شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده مر کسی را که دریابد بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه آخر در شبهای وتر امید وار تر است اصحاب امام شافعی رح بیست و یکم و بیست و سیوم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را فی الجمله عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره است بیست و هفتم است فی الجمله قول آخر را تایید می کند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبها است و احیای آن بعبادت است نه بیداری

* بیت *

* ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی * * هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی *

(تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ فِيْهَا ط) پس فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا و جبرئیل عم با ایشان درین شب مبارک و قولی آن است که با ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام او است یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی عم بموافقت ملایکه در تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما عم فرود آید و در بصایر فرموده که جبرئیل عم با فرشتگان که ایشان را باز میبیان علقه و آشنائی است فرود آیند و به خانهای مومنان در روند و جبرئیل عم مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل عم اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این شب است که ملایکه و روح بزمین آیند (بِاِذْنِ رَبِّهِمْ ج مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ه) بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت (سَلٰمٌ ه هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ه) سلامت است از همه آفات شب قدر تا دمیدن سپیده صبح اسرار علما در این سوره بسیار است و در جواهر التفسیر شمه ازان مذکور است و الی الله ترجع الامور

سورة والبينة مدنية وقيل (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ه) مكية وهي ثمان اية

١٠ ع ٢٣ (لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) نبودند آنانکه کافر شدند (مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ) از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری (وَالْمُشْرِكِيْنَ مُنْفَكِّيْنَ) و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر (حَتّٰى تَاْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ لا) تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن (رَسُوْلٌ مِّنَ اللّٰهِ) فرستاده از خدای که محمد است عم (يَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً لا) می خواند بر امت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای

تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است (فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۝) در ان صحیفه نوشتهای راست است و درست یعنی احکام و مواعظ. مقصود ازین آیت آن است که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر عم بیامد ایشان را بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد عم آنانکه داده شده اند کتاب را (إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝) مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر عم یعنی پیش از بعثت آنحضرت عم همه مجمع بودند بر تصدیق وی و بعد از انکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند وی و برخی کافر شدند (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ) و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۝) پاک کنندگان برای خدای کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند (حُنَفَاءَ) میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام (وَيُقِيمُوا الصَّلَوٰةَ) و دیگر مامور اند بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن (وَيُؤْتُوا الزَّكَوٰةَ) و بدهند زکوة واجب را بمحل آن (وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ۝) و آنچه مامور شده اند بدان دین و ملت راست است (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بدرستی آنانکه نگرویدند (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری (وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ) و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت (خَالِدِينَ فِيهَا) جاویدان دران (أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۝) آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستی آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند عملهای پاک و ستوده (أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۝) آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان (جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ) پاداش ایمان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان (جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي) بوستانهای اقامت است که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر اشجار آن جویها بوستان بی آب روان نشاید (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا) پاینده گانند ایشان دران بهشتها همیشه تاکید خلود است (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) خشنود باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان (وَرَضُوا عَنْهُ ۝) و خشنود باشند ایشان از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان ایشانرا به منتهای مرادات و غایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برساند * بیت *

* دارند هرکس از تو مرادی و مطلبی * * مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست *

(ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۝) آنچه مذکور شد از جنت و رضوان برای آن کس است که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزلت مدنية وقيل مكية وهي ثمانية اية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝)

(اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا ۙ) چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقرر است نزدیک نفخهٔ ۲۴ ع
اولی یا ثانیه بدان درهم شکسته شود (وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا ۙ) و بیرون آرد زمین بارهای گران
خود را که اجساد اموات و دفائن دکنوز است یعنی براندازد و از درون خود دبیرون افگند (وَقَالَ
الْاِنْسَانُ مَا لَهَا ۚ) و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال
گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا می کند (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا ۙ) آن روز سخن
گوید زمین بزبان حال و اصح آن است که خدای وی را سخن آورد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون
آوردن مدفونات یا از عملهائیکه بروی صادر شده از اعمال (بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا ۙ) بسبب آنکه
پروردگار تو امر کنده مراد او را و دستوری دهد که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده (يَوْمَئِذٍ يَّصْدُرُ
النَّاسُ اَشْتَاتًا ۙ) آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موقف حساب پراگندگان یعنی گروه گروه
بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ (لِّيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ ۚ) تا نموده شوند جزای کردارهای خود را
در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را بکسوت و لقمه نمی نواخت و می گفت این
اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند و دیگر گناه خود را خوار می داشت و می گفت ما را
نظر بقطره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبائر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس
فرستاد که (فَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَّرَهٗ ۭ) پس هر که عمل کند هم سنگ مورچه خرد نیکی به بیند
پاداشش آن را (وَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَّرَهٗ ۝) و هر که کند بوزن مورچه صغیره بدی ببیند مکافات
آن را ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل
وی را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند
و بسیئات معذب سازد و ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن این است و پیغمبر عم
آن را جامعهٔ فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضرت
رسالت پناه عم آمد و گفت آنچه بر تو فرود آید بر من بخوان آن حضرت عم این آیت بروی بخواند
گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در ان عرصهٔ کبری از ذره و حبه و نقیره
و قطمیر نخواهند پرسید و هیچ گونه فروگذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته

* بیت *

حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت

* حساب کار خود امروز کن که فردا نیست * ز غیر و شهر بنگر تا چها است حاصل تو *
* اگر به نقد بنکوئی توانگری خوش باش * و زانکه نیست دلی بر بدی نیست وای بر دل تو *

سورة العادیات مکیة وقیل (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) مدنیة وهي احدی عشرة آیة

حضرت رسالت پناه عم منذر بن عمرو انصاری رض را با خیلی اصحاب رض بقبیلهٔ بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آیند ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر می گفتند که تمام آن سریه در بادیه بهلاک شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اندوه ناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که (وَالْعٰدِیٰتِ ضَبْحًا ۙ) سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی با آوازیکه نه صهیل بود (فَالْمُوْرِیٰتِ قَدْحًا ۙ) پس به بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعل و سنگ زیر سم آتش زنند آتش زدنی (فَالْمُغِیْرٰتِ صُبْحًا ۙ) پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد سواران ایشانند (فَاَثَرْنَ بِهٖ نَقْعًا ۙ) پس برانگیختند آن اسپان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله (فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا ۙ) پس بمیان در آمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین (اِنَّ الْاِنْسَانَ) بدرستیکه انسان مراد ابن ابی منافق است با جمع خود که اراجیفها در میان مردم می افگندند یا مراد مطلق انسان است (لِرَبِّهٖ لَكَنُوْدٌ ۚ) مر پروردگار خود را ناسپاس است و گویند آیت در شان ابو حاجب است امام ابو اللیث رح آورده است که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بوده اند هریک در صفتی اشعث در طمع و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد می کند که ابو حاجب بخیل است و اندک خیر گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خبر یاد نیارد و در حدیث ابو امامه رض هست که کنود آن است که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند (وَاِنَّهٗ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ ۚ) و بدرستیکه خدای بر بخل و کفران او هرآینه گواه است یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن ازو (وَاِنَّهٗ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ ۙ) و بدرستیکه اگر انسان برای دوستی مال هرآینه سخت است یعنی بخل وی بنهایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرمود که * نظم *

اگر مال را دوست بداری بده تا باز تو دهند دبرای وارث منه که داغ حسرت بردل تو نهند
* مال همان به که بیاران دهی * گر بدهی به که بحسرت نهی *

* زر بی منفعت است ای حکیم * بهر نهادن چه خاک و چه سیم *

* بیت *

* زر از بهر خوردن بود ای پسر * برای نهادن چه سنگ و چه زر *

(أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ) آیا نمیداند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون آورده شود (مَا فِي الْقُبُورِ) آنچه در گورها است یعنی اموات (وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) و حاضر کرده شود آنچه در سینها است یعنی با میان آرند خیر و شر آن را تمیز سازند جواب اذا این است که خدای تعالی پاداش خواهد داد (إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ) بدرستیکه آفریدگار ایشان باقوال و افعال ایشان (يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ۝) آن روز هر آینه داناست و بر جزا دادن تواناست والله اعلم

سورة القارعة مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي احدى عشرة آية

ع ٢٤ (الْقَارِعَةُ) روز کوبنده (مَا الْقَارِعَةُ) چیست کوبنده (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ) و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبند دلها را بهول و هیبت (يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ) روزیکه باشند مردمان از شدت و تحیر (كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ) مانند پروانهٔ پراگنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پامال و پریشان حال می شوند (وَتَكُونُ الْجِبَالُ) و گردد کوهها از هول این روز (كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ) مانند پشم رنگین زده شده بکمان نداف یعنی کوهها از هول آن روز در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا به مشابه پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد (فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) پس اما در آن روز هر که گران باشد ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ) پس او در زندگانی باشد پسندیده (وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) و اما آنکه سبک بود ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او بر حسنات (فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ) پس جای او هاویه است و آن درکی باشد زیرترین همه درکها (وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ) و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه (نَارٌ حَامِيَةٌ ۝) آتشی بنهایت رسیده در سوزش

سورة التكاثر مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي ثمان آية

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند به سه خانواده حق سبحانه

٢٥ این سوره فرستاد (اَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ) مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم (حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) تا حدیکه آمدید بگورستانها مردگان را شمار کردید و گفته اند معنی آیت آن است که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق بامور معیشتی گشتید تا نگاه که بمردید و آمدید بمقابر (كَلَّا) نه چنین باید که هست عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد * بیت *

* روزی که اجل کند شبیخون * البته بباید از جهان رفت *

* گر دل نبود اسیر دنیا * آسان ره آنجهان توان رفت *

(سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ) زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ (ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ) پس حقا که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت نشور (كَلَّا) نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید (لَوْ تَعْلَمُوْنَ) اگر بدانید که احوال در پیش دارید (عِلْمَ الْيَقِيْنِ) دانستن درست بیگمان هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ) بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دوری وقت که بعرصات می آرند (ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا) پس هر آینه بخواهید دید آن را (عَيْنَ الْيَقِيْنِ) دیدنی بچشم بیشک وقتیکه بوی در آیید (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ) پس هر آینه پرسیده شوید (يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ) آن روز بوقت محاسبه از نعمتهای که بدان مشغول شدید و از عبادت شما باز ماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفار اند و اصح آن است که اعم دانند چه هر کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا عباء خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن و اشهر آن است که صحت و فراغ است * بیت *

* فراغ دلت هست و نیروی تن * چو میدان فراخ است گوی بزن *

چه در حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت در عین المعانی آورده که نعیم محمد صلعم است و همه را از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید * بیت *

* چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین * سپاس داری این نعمت است فرض العین *

سورة العصر مكية وقيل (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) مدنية وهي ثلث آية

آورده اند که ابو الاشد بن مر صدیق رض را گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان کار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل ع خیر بجای آرد بلکه زیان کار تر آن است که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت سخن

صدیق رض را این سوره فرستاد که (وَالْعَصْرِ) سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد عم که فاضلترین همه عصرها است جواب قسم آنکه (اِنَّ الْاِنْسَانَ) بدرستیکه ابو الاشد بن یا ابوجهل یا همه آدمیان (لَفِيْ خُسْرٍ) هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمال در مطلب ناپایدار

* بیت *

* همه بیهوده نقد عزیز عمر زدست * که بس زیان کنی و هر تر انداز دسود *

پس همه این مشرکان ضایع کنندگان عمر در زیان کاری اند (اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) مگر آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کرده اند کردارهای پسندیده (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) و وصیت کرده اند یکدیگر را بعملی راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بالقول صحیح که قرآن است (وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) و وصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر و طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر کنایت است از حال ابوجهل و آمنوا ایمائی می کند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارت است بر کردار فاروق و تواصوا بالحق مخبر است از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حکایت از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) وهي تسع ایة

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله عم می گفت در حضور و ولید مغیره غیبت آنحضرت عم می کرد حق سبحانه در باره ایشان آیت فرستاد که (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ) وای مر هر عیب کننده (لُّمَزَةٍ) عیب کننده را با کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده (نِ الَّذِيْ جَمَعَ مَالًا ٢٦ ع
وَّعَدَّدَهٗ) آن کسی که گرد کرد مالی را و شمرد آنرا یا شماره آن را نگاه داشت (يَحْسَبُ اَنَّ مَالَهٗٓ اَخْلَدَهٗ) می پندارد آنکه مال جمع کرده او جاوید خواهد ساخت او را در دنیا (كَلَّا لَيُنْۢبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ) نه چنان است که آدمی پندارد هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه است از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد (وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ) و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست حطمه (نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ) آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آن را برافروخته بقدرت و هر چه حق تعالی برافروزد دیگری تواند که فرو نشاند

* بیت *

* چراغی را که ایزد بر فروزد * هر آن کس تف زند ریشش بسوزد *

(الَّتِيْ تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْـِٕدَةِ) آن آتشی که برآید و غالب شود بر دلهای و بمیان آن در آید و تحصیر

این آتش بدل کافران جهت آن است که دل ایشان محل عقاید ناشایسته و منشای اخلاق ناپسندیده است (إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ) بدرستیکه آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فروبسته شده است (فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ) بستونهای دراز یعنی دران در که بربسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته که هرگز نتوانند گشاد و این اشارت بقا و خلود ایشان است در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیب است حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدمه انا الحق بیرون جست و دران آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد * بیت *

* ای شمع بیا تا من و تو راز بگوییم * * کاحوال دل سوخته هم سوخته داند *

سورة الفیل مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ) وهي خمس آية

در کتب سیر بروایتهای معتبره مذکور است که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق حسدش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسیای ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود و این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکر جمع کرد با فیلان قوی هیکل مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمت جثه بمشابه کوه پاره بود * بیت *

* بهیکل قوی راست چون کوه قاف * * چو شیر غرین چابک اندر مصاف *

با خود برد و بحوالی که مظهر آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند ابرهه از اول روز لشکری مهیا کرده و پیلانرا بر انگیخته روی به مکه نهاد پیل محمود روی از دیار شهر که بگردانیده متوجه لشکرگاه شد هرچند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از رفتن از پیش نمی رفتند ابرهه ازین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشتند که آیا حال به چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید

آمدند وحمله آوردند بران لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه از اقوام ابرهه مستاصل شدند
کما قال الله تعالی (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ) آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو (بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿﴾)
۲۷ ع بخداوند پیل یعنی ابرهه و لشکر او (أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ) آیا نساخت و نیفگند مکر ایشان را که در تخریب
کعبه داشتند (فِي تَضْلِيلٍ ﴿﴾) در تباهی و بطلان (وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ) و فرستاد بر ایشان از طرف
ساحل دریای هند (طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿﴾) مرغان گروه گروه منقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجهای
ایشان چون پنجه سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد
(تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ﴿﴾) می افگندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده
بود (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴿﴾) پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی
خورده وروی افتاده و نابود کرده شده کنایت است از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی
سه سنگ داشت یکی در منقار دو در پنجهای و بهر عضو از بدن کافرزدندی از ان جانب دیگر
بیرون رفتندی و بهر سنگی نام یکی از ان سنگ دلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابرهه
تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از که نا هبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود
و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز می کرد
چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین
مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغان افتاد گفت ای ملک یکی از ان
مرغ این است همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افگند و هم در نظر نجاشی
هلاک شد و ازین صورت آیت عبرتی بر صحیفهٔ دل نجاشی منقش گشت * بیت *

* نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر * خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار *

سورة القریش مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ﴿﴾) وهی اربع آیة

امام زاهد رح آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان به یمن رفتندی و تابستان بشام
و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه
است و هر کس از عرب که نسبت او به نضر منتهی می شود قریشی است و بعضی از علمای انساب
۲۸ برانند که قریش لقب فهر ابن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان
ع این سوره فرستاد و گفت شگفت نمائید و متعجب شوید (لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ﴿﴾ إِيلَافِهِمْ) برای پیوستن

قریش یکدیگر پیوستن ایشان (رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۚ) در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مراد تمام را یعنی کمال تعجب است که من ایشانرا این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ ۙ) پس باید که بپرستند خداوند این خانهٔ معظم را که تعظیم ایشان بسبب آن است (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ) آن خداوند که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سفر کرد (مِّن جُوعٍ) از گرسنگی (وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ۝) و ایمن گردانید ایشان را بجهت این حرم محترم از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت می کنند

سورة الماعون مكية وقيل مدنية وهي سبع آية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝)

مفسران بر آنند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافران است و نصف آخر در بارهٔ منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی و هرگاه که یتیمی بتیمی بودی او را بوقت طلب طعم و کسوت از مال خود براندی و بیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ ع ۲۹
بِالدِّينِ ۚ) آیا دیدی تو و دانستی آن کس را که تکذیب می کند بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل (فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ ۙ) پس او آن کس است که بعنف و عنف دفع می کند یتیم را و مراد گفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش می کرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را بعصا بزد و حق سبحانه مذمت او می کند که میراند یتیم را (وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۚ) و تحریض نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد نه کسی را می فرماید که بدهد بلکه احسان منع میکند * بیت *

* چون ز کرم سفله بود بر کران * منع کند از کرم دیگران *
* سفله نخواهد دگری را بکام * خس نگذارد دگری را بجام *

پس در شان منافقان می گوید (فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۙ) پس سختی عذاب برای نماز گزارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او (الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۙ) آنانکه ایشان از نماز خود بی خبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند مراد آن است که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بمشاهدة و آداب می گذارند * بیت *

* کاید در دوزخ است آن نماز * که در چشم مردم گزاری دراز *

(الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۙ) آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود بامید ستایش مردم (وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۝) و باز می دارند مال زکوة را یعنی به مستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را

بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آن است که مراد از ماعون همه چیز است
که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الکوثر مکیة وقیل (بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٥) مدنیة وهي ثلث آیة

در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر عم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند زمانی باهم سخن
گفتند حضرت رسالت پناه عم بیرون رفت و عاص به مسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد
نشسته بودند ازوی پرسیدند که با که سخن می کنی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هرکرا
پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از و عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آن حضرت عم طاهر نام که از خدیجه
داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت عم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه
ع ٣ برای تفریح دل آن حضرت عم و تسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که (إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ٥)
ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و این لفظ بوزن فوعل است و کنایت است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا
خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عملی بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت
ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آن است که کوثر
جوی است در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمهای
بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز برلب آن جوی دیدم از جبرئیل عم پرسیدم که این جوی
چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت
پناه عم نقل کرده که گفت کوثر جوئی است در بهشت کنارهای او از زر است و مجرای او بر در و یاقوت
و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و شیرین تر از عسل و دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت
او مدت یکماه راه است آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان
آسمان هرکه ازان حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت
است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهری است در بوستان معرفت که هرکه ازان
سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصه حضرت نبی عم و اکمل اولیای
امت او است (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٥) پس بگزار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای
او و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می کنند یا دست راست بر چپ
نه در نماز و نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن

بعد از آن (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص ابن وایل او ابتر است و مرتبه منقطع از خیر بی نسل و ذریت اما تو از ذریت بسیار و حسن صیت و اشتهار آثار فضل بی شمار تا روز قیامت باقی خواهد بود

* بیت *

* آثار اقتدار تو تا حشر متصل * * خصم سیاه روی تو پیوسته منفعل *

سورة الكافرون مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ) وقيل مدنية وهي ست آية

گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود ابن عبد المطلب بزبان عباس رضی پیغام فرستادند به پیغمبر عم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بآن حضرت عم رسید منتظر آن حال جبرئیل عم نازل شد و این

ع ۱ سوره فرود آورد که (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) بگو ای محمد در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شد خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند و بطمع دروغ این سخن می گفتند لاجرم گفت که با ایشان بگو (لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ) نخواهم پرستید آنچه شما می پرستید آن را یعنی بتان جماد (وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) و نیستید شما پرستندگان در حال آنرا که من می پرستم که خالق عباد است (وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ) و نیستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش می کنید آنرا (وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) و نباشید شما پرستندگان در استقبال آن را که من پرستش می کنم (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) مر شما راست کیش شما که بدان معتقد اید و دست باز نخواهید داشت و مراست دین و آئینی که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می آید و این آیت بآیت سیف منسوخ شده ابن عباس رض فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قرائت ربعی از قرآن باشد

سورة النصر مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ) وهي ثلث آية

ع (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان امت ترا (وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ) و می بینی تو مردمان را که در می آیند (فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) در دین خدای که اسلام است گروه گروه در سال نزول این سوره قبائل بسیار بود چون بنی اسد و قریظه و بنی مره و بنی البکاء و بنی کنانه و بنی هلال و بلحارث و تجیب و دارم و غیر ایشان از

اکناف واطراف بخدمت آن حضرت عم آمده بشرف اسلام مشرف شدند (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ)
پس تنزیه کن خدای را تنزیه مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله وبحمده از حضرت
عایشه رض منقول است که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر عم نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک
اللهم بحمدک واللهم اغفرلی وگفته اند نماز کن بامر خدای (وَاسْتَغْفِرْهُ ط) وآمرزش طلب کن او را
یعنی برای هضم نفس واستقصار عمل وگفته اند استغفار کن برای گناهان امت (إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝)
بدرستیکه خدای هست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح
مکه بوده واین سوره خبر وفات رسول عم است در وقتیکه نازل شد پیغمبر عم برخواند عباس رض گریست
وچون آنحضرت عم پرسید که چرا می گریی عباس رض جواب داد که خبر داده شد ترا از رفتن تو حضرت عم فرمود
که چنان است که تو گفتی وحضرت رسالت پناه عم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست وآخر
سوره که تمام فرود آمده این است وصحابه رض این سوره را سوره تودیع می گفتند ودر کشاف آورده که
چون این سوره فرود آمد رسول خدای عم فاطمه را رض طلبید وگفت ای دختر من خبر وفات من داده اند * بیت *

* نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت برم * عزم رجوع می کنم رخت بعرش می برم *

فاطمه رض گریست وآن حضرت عم فرمود که گریه مکن که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که
بمن رسی پس حضرت فاطمه رض باز خندید

سورة اللهب مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي خمس آية

چون آیت وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت پناه عم بکوه صفا بر آمده ندا کرد یا صباحاه
رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند وفرمود که اگر من شما را خبر کنم آنکه در پای این کوه جمعی آمده
بداعیه آنکه بر شما شبخون کرده دست بقتل وغارت بگشایند مرا در آن تصدیق می کنید یا نی گفتند
که چرا نکنیم وتو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت عم فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید
ابولهب برخاست وگفت هلاک باد ترا ما را برای این خواندی در روایتی هست که بدو دست سنگی
برداشت که بر آن حضرت عم افگند در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ)
۲۳ ع هلاک ونابود باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند وبدو هلاک کند
ابی لهب عم رسول عم بود وعبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با رسول عم بر او
بتعریض ولعنت واقع شد وبعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که هلاک باد دنیا وآخرت او (وَتَبَّ ط)

وهلاک شد و نا چیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادر زادهٔ
من می گوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص باشم رد قول او را این آیت آمد که (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ
مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ج) دفع نکند از وخاصت این نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آن را که
کسب کرده است یعنی فرزند او وقیل یا مراد مکسوب او است از ارباح تجارت و منافع معاملات
(سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۵) زود باشد که در آید بآتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ
است (وَامْرَأَتُهُ ط) و زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان بن حرب او در آید (حَمَّالَةَ
الْحَطَبِ ج) بر دارندهٔ بر دوش کشندهٔ هیزم و آن چنان بود که ام جمیله در همسایگی رسول خدای ع‌م
خانه داشت در روز بپشتهای خار و دستهای خشک جمع کردی و بشب آوردی و بر ممر راه پیغمبر ع‌م
بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت علیه السلام چون بیرون آمدی آنها را از ممر راه
برگرفتی و بطریق مطایبت گفتی چه نوع همسایگی است که با من می کنند * بیت *

* می ریختند در رهت خار و باهم * چون گل شگفته بود در رخ دلستان تو *

و گفته اند هیزم کشی عبارت است از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس بر می فروزد * مثنوی *

* میان دو کس جنگ چون آتش است * سخن چین بدبخت هیزم کش است *

* کنند این و آن خوش دگر باره دل * وی اندر میان خاکسار و خجل *

* میان دو کس آتش افروختن * نه عقل است خود در میان سوختن *

وام جمیل این خصلت داشت یا مراد حطب جهنم بود که جهت معادات رسول الله ع‌م بار گناه مردم
برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم می کشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی
پشتهٔ هیزم برپشت داشت مانده شد و رسن هیزم در گردن او بود آن را بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی را
امر شد و بیامد آن پشته را از پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد
و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد (فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۵) در گردن او رسن از لیف
خرما که هیزم بدان بربسته بود و گویند مراد سلسلهٔ حدیدهٔ دوزخ است که در روز قیامت در گردن وی
بسته بدوزخ کشند

سورة الإخلاص مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۵) وهي خمس آية

جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که به پرستش او دعوت می کنی

در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند که یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریت
صفت او دیده ودانسته ایم بگو چه چیزاست وچه می خورد وچه می آشامد واز که میراث گرفته ومیراث
۳۴ ع او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که (قُلْ) بگو ای محمد که از وی می پرسید (هُوَ اللّٰهُ) او است
خدای تعالی (اَحَدٌ ۝) یگانه متوحد بذات ومتفرد به صفات (اَللّٰهُ الصَّمَدُ ۝) نه آنکه بی نیاز است از همه
واو است پناه نیازمندان نخورد ونیاشامد و پاینده است که هرگز فانی ونیست نشود ماوردی رح
آورده که صمد آن است که هرچه خواهد کند ودر عین المعانی از امام علی بن موسی رض نقل کرده اند که صمد
آن است که عقلها از اطلاع کیفیت او ناامید باشند * بیت *

* کجا شد روی هر اندیشه بربست * خرد را پشت ازین اندیشه بشکست *

(لَمْ يَلِدْ) نزاد کس را رد یهود است که گفتند عزیر پسر او است (وَلَمْ يُوْلَدْ ۝) و زاده نشد از کسی
رد نصاری است که گویند که عیسی ع پسر مریم خدا است (وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ) و نیست و نبوده و نخواهد بود
مر او را (كُفُوًا اَحَدٌ ۝) همتای هیچ یکی رد مجوس است و مشرکان عرب که گفتند او را کفو هست یعنی اهرمن
و بتان حاشا شیخ ابو علی رودباری گفته که شرکت وا براست بر عدد و تناسب و علت و معلول و شکل
و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود به هو الله احد و نفی تناسب و تنقص فرمود به الله الصمد
و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به لم یکن له کفوا
احد و ازین جهت است که این سوره را سورهٔ اخلاص گویند محققان گفته اند که توحید به نفی وجود مماثل
در ماهیت و متکافی در قوت متصور نواند بود و مماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد
در رتبت به مثابه معلول باشد مثل را لذیا متقدم در ان منزله علت مثل را لذی یا معیت دارد به مثابت
مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که بقول هو الله احد تقویم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اول
است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم می کند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیوم است
تمام شد و شیخ جمال الدین ساوجی گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برانند که هست
اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آن است که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آن است
که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آن است که کفو دارد و چون
بندهٔ مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت و چون گفت احد
از روش ثنویه براءت نمود و چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور شد و چون لم یلد و لم

بولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مثنان تبرا نمود و بعضی
گفته اند که اسرار از کلمهٔ هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلمهٔ الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و
عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تمتع لم یلد ولم یولد متمتع گردد و شخص از معنی ولم
یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمهٔ هو قسم و الهان است و لفظ الله بهرهٔ دانشوران است نام احد
حظ محبان است گفتار الله الصمد نصیب عارفان است و کلمات لم یلد ولم یولد بخش عاقلان است
والفاظ ولم یکن له کفوا احد از ان عامهٔ مومنان است هر که بسر هو رسد واله است هر که الله را داند عالم
و عارف است و هر که احد را دریابد محب است و هر که صمد شناسد عارف است و هر که لم یلد ولم یولد اعتقاد
کند عاقل است و هر که ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومن است و هر که همهٔ این معانی را جمع کند موحد
خالص است و شمهٔ از حقایق این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت والله الهادی

سورة الفلق مدنية وقيل (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) مكية وهي خمس اية

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول عم مشغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی از وی بمبالغهٔ
بسیار از مشاطهٔ راس آنحضرت عم و دندانهٔ چند از مشط آنحضرت عم بستدند و بنام آن حضرت عم
بر سی سحر کرده در چاه ذروان زیر سنگی نهادند جبرئیل عم سید انام عم را خبر کرد پیغمبر عم
علی مرتضی رض را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و دو یازده گره بران زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد
یازده آیت و جبرئیل عم که قرائت کرد بهر آیتی عقدهٔ از ان رسن می گشود و عقبة بن عامر از حضرت
رسالت پناه عم روایت کرده است که فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین (قُلْ أَعُوذُ) بگو پناه ع ۳۵
می گیرم (بِرَبِّ الْفَلَقِ) بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزی است که شکافته شود چون حب یعنی دانه
و نواة جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب از ان یا زندانی است در دوزخ
و بهر تقدیر بخداوند ان پناه باید گرفت (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس
و جن و سباع و بهایم و هوام (وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ) و از شر شب تاریک چون درآید ظلمت او
بهمه چیزها و یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید یا کسوف کند یا ثریا چون ساقط گردد که آن
دال کثرت اسقامست است و طلوع آن وقت قلت امراض آلام (وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ) و از شر دمندگان
یعنی زنانی که کلمات سحر می گویند و میدمند (فِي الْعُقَدِ) در گره ها مراد دختران لبید بن اعصم یهودی اند (وَمِنْ شَرِّ
حَاسِدٍ) و از بدی حاسد (إِذَا حَسَدَ) چون ظاهر کند حسد خود را و به مقتضای آن عمل نماید چه اگر پوشد

ضرر آن جز جزی عاید نیست مراد یهود اند که بر حضرت رسول الله ص حسد داشتند وختم کردم روز
این سوره را بر حسد که بدترین صفتی است ابن عباس رض فرموده که اگر در عالم از شر حسد بدتر
چیزی بودی ختم این سوره بآن شدی واول خطیئه که در آسمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم ع م
واول گناهی که در زمین صادر گشت حسد قابیل بود برهابیل

* نظم *

* حسد آتشی دان که چون برفروخت * حسود لعین را همان لحظه سوخت *
* گر فهم لصحبت هر دین شوی * حسد کی گذارد که حق بین شوی *

سورة الناس مكية (بسم الله الرحمن الرحيم ○) وهي ست اية

ع ٣٦ (قل اعوذ برب الناس لا) بگو پناه می گیرم به پروردگار آدمیان (ملك الناس لا) پادشاه مردمان
(اله الناس لا) معبود بنی آدم (من شر الوسواس الخناس لا) از شر وسوسه کننده نهان شونده وقتیکه
یاد خدای تعالی کند عادت شیطان است که چون بنده خدای تعالی را یاد کند او بگریزد وچون از ذکر حق
غافل باشد بوسوسه درآید (الذي يوسوس في صدور الناس لا) آن کس که وسوسه می کند در سینهای
مردمان (من الجنة والناس ○) از جنیان وآدمیان یعنی شیاطین الانس والجن در لباب آورده
که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده ومعنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند ومعنی ربوبیت دال بران
است وبثانی جوانان ولفظ ملک که بقهر وسیاست دلیل باشد مشیر است بران وبثالث پیران ونام
آله که مبنی است از طاعت وعبادت مناسب بران وبرابع صالحان که وسواس مولع است باغوای
ایشان وبخامس مفسدان وعطف آن بر معوذ منه دلالت می کند بران ومحققان برآنند که عدد پنج که مراتب
کلیه که آن را حضرات خمس خوانند منحصر در واست دلالت بر نهایت وتمامی دارد وازین جهت اورا
دائر گویند ودوران اشارت بآن است که هرچند او را در نفس او ضرب کنند وحاصل را در وباز ضرب
نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید ودر نهایت آن عدد خود را نماید چون بست وپنج
وصد وبست وپنج وعلی هذا پس خلاصهٔ کونات که انسان است عدد وپیکر بدایع منظرش بر پنج
عضوی منتهی شود راس ویدین ورجلین واطراف هریک ازینها باز به پنج انتها یافته ودر یدین ورجلین باعداد
اصابع ظاهر است ودر راس که اظرف علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسهٔ ظاهری وباطنش
بپنج حس دیگر آراسته شده ومؤید این قول است آنکه در معوذهٔ ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی می شود
پنج بار لفظ الناس تکرار یافته ودرین عدد اسرار بی نهایت مندرج است وبیان شطری ازان در جواهر التفسیر

صمت تحریر پذیرفته والله اعلم وتحریره در افتتاح کلام الهی بحرف با و در اختتامش بحرف سین مهملی عزیز است چه این هر دو حرف بس باشد؛ عرب گویند بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آن است که دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بس ندیده و حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده

* بیت *

* اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین * یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس *

حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الاخرة والاولی والصلوة والسلام علی محمد حبیبه وآله ائمة الهدی واصحابه مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی و مدد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام خجسته فرجام امیر کبیر عالمگیر مظهر آثار جود و احسان مطمح انظار علم و عرفان المؤید بالقوة والنصرة والملقب بمقرب الحضرت

* نظم *

* نظام دولت و ملت علی شیر آنکه یک لمعه * بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تأثیرش *
* وجود مشتمل از کتاب رحمت الله آیتی آمد * که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش *

جعل الله رایات دولته علی زوال دوام منصوبة وآیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبة

* باتمام رسید *

و فرزند ارجمند لازال قدره عالیا و قابه صافیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نموده هو هذا

* رباعي *

* با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت * وانجام مضمون باحسن الفال نوشت *
* گفتم مه و سال و روز تاریخ نویس * فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت *

* خاتمة الطبع *

ستایش و نیایش مر خدای موفق را بر توفیق اتمام طبع جلد ثانی (مواهب علیه المعروف بتفسیر حسیني) بتاریخ نوزدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۸۰ هجری قدسی؛ مهتمم طبع اضعف العباد پر از معاصی عاصی اصغر حسین و باعانت تصحیح فاضل الدهر علامه عصر جناب مولوی محمد بدر الدین عمر کمرانی و مخدومی مولوی محمد سعید عبدالله فرخ آبادی و بید الماهر الحاذق فی صناعة الطبع منشی بقاء الله و منشی غلام مهدی بمطبع احمدی واقع مقام ضیاء الدین حلیهٔ طبع پوشید



هر کتابیکه خالی از مهر باشد آن مسروقه است فقط